ترجمه وشرح

مشکوة المصابیح

تالیف

شیخ ولی الدین محمد بن عبدالله

خطیب تبریزی

ترجمه وشرح

فیض محمد بلوچ

ویژه اهل سنت

جلد ۵

ترجمہ و شرح

مشکوۃ المصابیح

(جلد پنجم)

تالیف:

شیخ ولی الدین محمد بن عبداللہ خطیب تبریزی

ترجمہ و شرح:

فیض محمد بلوچ



بلوچ ، فیض محمد
ترجمه و شرح مشکوه المصابیح، ترجمه و شرح : فیض محمد بلوچ،
تربت جام، خواجه عبدالله انصاری ، ۱۳۹۰.
ج.۵
شابک: ۰-۹۴-۲۶۲۸-۹۶۴-۹۷۸
شابک دوره: ۵-۷۳-۲۶۲۸-۹۶۴-۹۷۸
۱. بغوی، حسین بن مسعود، ۴۳۳- ۵۱۶ق. مصابیح السنه - نقد و تفسیر ۲.خطیب عمری، محمد بن عبدالله، - ۷۴۱ق. مشکوه المصابیح - نقد و تفسیر ۳. احادیث اهل سنت - قرن ۶ق.
الف. عنوان. ب. عنوان. مشکوه المصابیح، شرح. ج. مصابیح السنه ، شرح
۲۹۷/۲۱۱ ب ش/ م۵۸۹ ب

مشکوة المصابیح «جلد ۵»

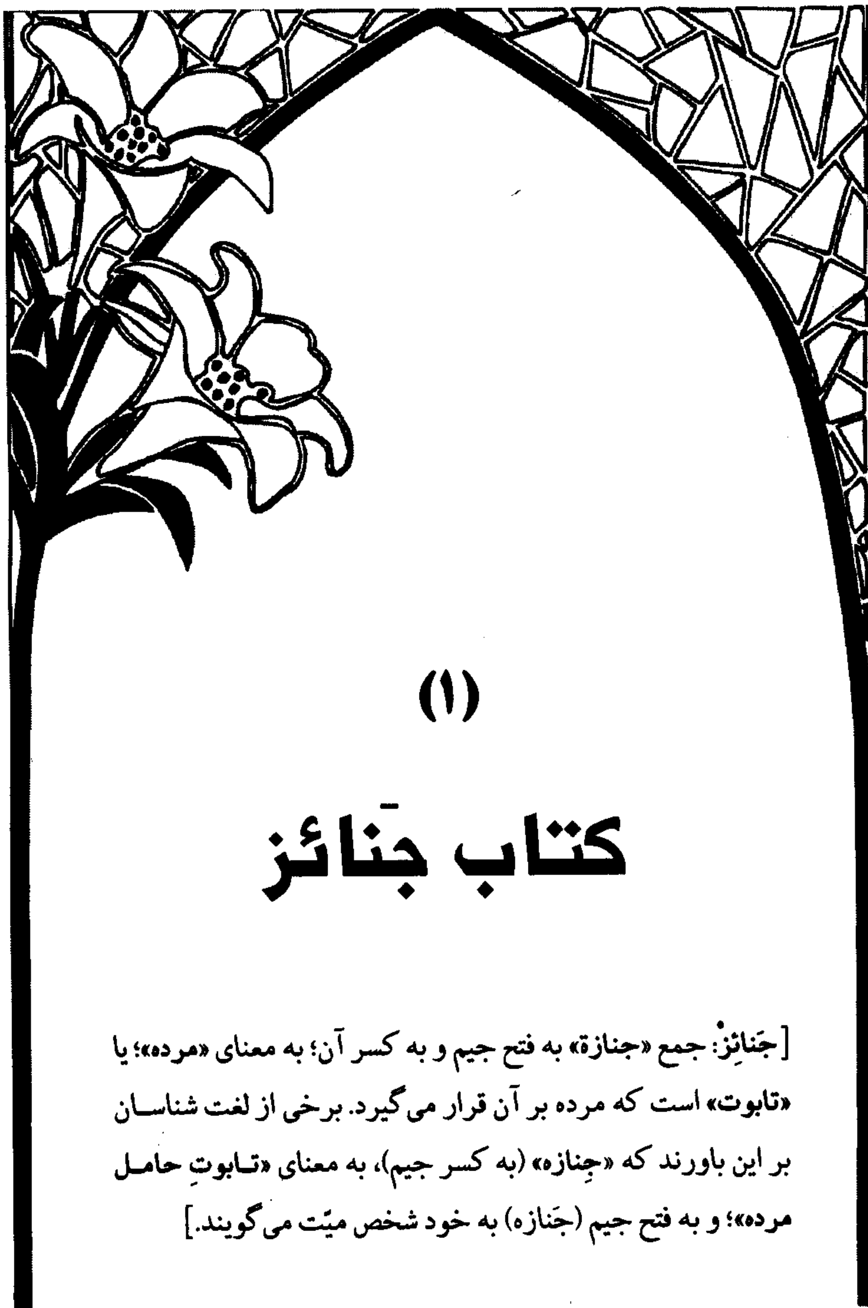
تألیف	شیخ ولی الدین محمد بن عبدالله خطیب تبریزی
ترجمه و شرح	فیض محمد بلوچ
ناشر	خواجه عبدالله انصاری
چاپ	دقت
شمارگان	۳۰۰۰ نسخه
نوبت چاپ	اول ۱۳۹۲
قطع	وزیری

قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان
شابک: ۰-۹۴-۲۶۲۸-۹۶۴-۹۷۸
شابک دوره: ۵-۷۳-۲۶۲۸-۹۶۴-۹۷۸



انتشارات خواجه عبدالله انصاری
تربت جام، خیابان قاضی محمد نعیم، پلاک ۱۰۹ تلفن: ۲۲۲۸۵۶۱-۰۵۲۸

فهرست مطالب



(۱)

کتاب جَنائز

[جَنائِز: جمع «جنازة» به فتح جیم و به کسر آن؛ به معنای «مرده»؛ یا «تابوت» است که مرده بر آن قرار می گیرد. برخی از لغت شناسان بر این باورند که «جِنازه» (به کسر جیم)، به معنای «تابوتِ حامل مرده»؛ و به فتح جیم (جَنازه) به خود شخص میّت می گویند.]

باب (۱)

عیادت کردن از بیماران؛ و ثواب و پاداش بیماری

تغییر، یکی از پدیده‌های عمومی در موجودات مادّی است؛ بـه ویـژه در موجـودات زنـده[أ]. بنابراین موجودات با وجود بیماری‌ها، دچار تغییرات جسمی و روحی می‌شوند که گاهی به مرگ نیز می‌انجامد. انسان به عنوان بهترین و شریف‌ترین موجود از این تغییرات مستثنا نیست، چه بسا بر اثر شرایط و عواملِ کاملاً ارادی، در کنار عوامل طبیعی که در زندگی انسان مؤثّر است، بیشتر از سایر موجودات در معرض این تغییرات قرار گیرد. به همین سبب شریعت اسلامی بیماری را یک پدیده‌ی عادّی می‌داند که انسان هم مثل دیگر موجودات بدان مبتلا می گردد و این، مطابق با سنّت‌ها و قوانینی است که بر زندگی، نظام هستی و انسان حکمفرماست. در پی این نظر احکام گوناگونی در باب‌های مختلف فقه شرعی درباره‌ی بیماری آورده شده است و بر هر فرد مسلمان لازم است که با همه‌ی آن موارد یا مهم‌ترین آنها آشنا گردد، تا بتواند هنگام بیماری نیز همانند زمان تندرستی، زندگی خود را مطابق با خواست و رضای پروردگار و به دور از عصیان و نافرمانی در شرایط طبیعی حفظ کند.

از جمله‌ی این احکام، حکم معالجه و درمان بیمار است و اینکه چه کسانی باید عهده‌دار آن شوند و بیان مواردی از این نوع، مانند حکم خود طبابت، معالجه و داروست و بیان رخصت‌ها و تخفیفاتی که در مورد واجبات و عبادات یا در مورد محرّمات و منهیّات به بیمار برمی گردد. یا آنچه به حقوق و وظایف بیمار و خانواده، خویشاوندان و دوستان او برمی گردد، چیست.

با بررسی در قرآن کریم درمی‌یابیم که قریب به بیست و پنج بار واژه‌ی «المرض» به معنی، بیماری و مشتقات آن به کار رفته است، که برخی به بیماری‌های روحی و بیشتر آن به بیماری‌های جسمی متعلق است.

[أ] ر.ک: دیدگاه‌های فقهی معاصر، ج ۳، صص ۳۶۰-۳۷۶.

در قرآن شش بار واژه‌ی «شفا» و مشتقات آن بیان شده که بیشترین کاربرد آن مربوط به شفای معنوی و روحی است. علاوه بر محدّثان که بدان توجه شایانی نموده‌اند، مد نظر فقیهان نیز بوده است. به همین دلیل است که در کتاب‌های حدیث، بر حسب ابواب و موضوعات مختلف، درمی‌یابیم که در برخی از این کتاب‌ها، بخش «الطب»، و در برخی دیگر، مانند صحیح بخاری بخش «المرضی» موجود است. به علاوه این کتاب‌های حدیث حاوی باب‌هایی پیرامون افسون، تعویذ، جادو، سحر و امثال آن نیز هستند.

برخی در بخش «جنائز» مطالبی پیرامون بیمار و مسایل مربوط به او نوشته‌اند. امروزه در زندگی جدید مسایل فراوان و مهمی - در جهان بیماری و پزشکی - روی داده است که هیچ کدام از آن مسائل به ذهن فقهای گذشته‌ی ما خطور نکرده است و کاملاً از آنها ناآگاه بوده‌اند. از این رو، بر فقیهان معاصر لازم و واجب است که به بررسی این موارد بپردازند و مطابق دلایل و اصول شرعی، حکم اسلامی آن را برای امت بیان نمایند.

آن چه مسلّم و مورد اتفاق تمام دانشمندان اسلامی است این است که: «**شریعت حاکم بر تمام افعال مکلّفان است؛ چه کوچک و چه بزرگ. و هیچ یک از اعمال انسان از حیطه‌ی آن خارج نیست. بنابراین تمام افعال اختیاری مکلّفان باید دربردارنده‌ی یکی از احکام پنجگانه‌ی شریعت یعنی: وجوب، استحباب، حرمت، کراهت و اباحه باشد.**»

در زیر به بیان مهم‌ترین احکام شرعی و رهنمودهای متعلق به طبابت، تندرستی و بیماری با تکیه بر نصوص قرآن، سنّت و مقاصد شریعت و بهره‌گیری از اقوال عالمان برجسته با توجه به واقعیت‌های معاصر می‌پردازیم.

عیادت از بیمار و احکام آن:

بیمار، انسان ضعیفی است که به مراقبت و پرستاری احتیاج دارد و این مراقبت و پرستاری فقط شامل جنبه‌های مادی نمی‌شود، بلکه مسایل روحی را نیز در برمی‌گیرد. عیادت از بیمار هم باعث می‌شود بیمار احساس کند نزد اطرافیانش کرامت و شخصیت دارد و دیگران او را دوست دارند و خواهان شفا و بهبودی او هستند. این مفاهیم به بیمار انرژی و

نیروی روحی و معنوی می‌دهد تا در برابر بیماری‌ای که به او هجوم آورده از خود مقاومت نشان دهد.

بنابراین عیادت از بیمار و پرس و جوی حال او و دعا برای او، از دید عارفان و صالحان اسلامی جزوی از درمان محسوب می‌شود و تمام معالجه و مداوا به قسمت مادی خلاصه نمی‌شود. به همین دلیل است که احادیث نبوی با اسلوب‌ها و شیوه‌های گوناگون مسلمانان را به عیادت از بیمار تشویق نموده است، تا آنجا که پیامبر گرامی ﷺ عیادت از بیمار را یکی از حقوق اساسی مسلمان قرار داده است. در حدیث صحیح متّفق علیه از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که پیامبر گرامی ﷺ می‌فرماید:

«حَقُّ المُسلِمِ عَلی المُسلِمِ خَمسٌ: رَدّ السَّلامِ و عِیادَةُ المَرِیضِ، و اتِّباعُ الجَنائِزِ و إجَابَةُ الدَّعوةِ و تَشمِیتُ العاطِسِ». [أ]

«حق مسلمان بر مسلمان پنج چیز است: ۱- جواب سلام؛ ۲- عیادت از بیمار؛ ۳- تشییع جنازه؛ ۴- پاسخ به دعوت؛ ۵- و گفتن «یرحمک الله» برای عطسه زدن.»

بخاری از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود:

«اَطعِمُوا الجائِعَ، و عُودُ و المریضَ، وَ فکُّو العانِیَ». [ب]

«گرسنه را غذا دهید، بیماران را عیادت کنید و اسیر را آزاد کنید.»

و باز بخاری از براء بن عازب رضی الله عنه روایت می‌کند که پیامبر خدا ﷺ درباره‌ی هفت چیز به ما فرمان داد و از آن جمله عیادت از بیمار بود.

علما در خصوص وجوب یا استحباب این حدیث و حدیث قبلی اختلاف دارند. نظر امام بخاری بر این است که صیغه‌ی امر در اینجا برای وجوب است و در صحیح خود عنوان آن را اینگونه بیان می‌دارد. «باب وجوب عیادة المریض». [ج]

[أ] اللؤلؤ و المرجان فیما اتّفق علیه الشیخان، شماره «۱۳۹۷».

[ب] صحیح بخاری: کتاب «المرضی» باب «وجوب عیادة المریض» شماره حدیث «۵۶۴۹»؛ فتح الباری، چاپ دارالفکر، ۱۱۲/۱۰.

[ج] همان، حدیث «۵۶۵۰».

ابن بطال می‌گوید: احتمال دارد که صیغه‌ی امر در این احادیث برای وجوب کفایی باشد، مانند: اطعام گرسنه و آزاد ساختن اسیر و یا برای مندوب باشد؛ مانند تشویق به همبستگی و اُلفت میان همدیگر.

داودی بر اولی قطع نموده و می‌گوید: آن دستورات برای وجوب هستند و بر همه‌ی مکلّفان تعیین گردیده است. جمهور می‌گوید: «اصل در این صیغه‌ی امر برای مندوب است و شاید در مورد بعضی افراد منجر به وجوب گردد.»

طبری می‌گوید: «صیغه‌ی امر در عیادت بیمار به کسی که امید برکت از او رود، تأکید دارد و برای کسی که مراعات حال بیمار نماید، سنت است. در غیر این صورت مباح است.»

نووی نقل می‌کند که: «نظر اجماع امت بر عدم وجوب (یعنی وجوب عینی) عیادت از بیمار است.»[أ]

نظر راجح در ظاهر احادیث این است که آن دستورات فرض کفایی است؛ به این معنی که نباید مریض را رها کرد و کسی از او عیادت نکند. بنابراین بر جامعه‌ی اسلامی واجب است که کسانی را متعهد کند تا از بیماران پرس و جو و عیادت کنند و برای شفا و عافیت آنان دعا کنند. در زمان گذشته عده‌ای خیرخواه مسلمان بعضی اوقات مأثور را به چنین کاری تخصیص می‌دادند تا در میان آنان جوانب انسانی مراعات، و صفا و صمیمیت حکمفرما گردد.

ولی عموم مردم آن را مستحب می‌دانند. البته به صورت تأکیدی. بعضی از مردم که ارتباط تنگاتنگی با بیمار دارند، مانند خویشاوندی، مصاهرت، همسایه‌ی دیوار به دیوار، حق استادی، حق دوست صمیمی و امثال آن، به نحوی که بیمار منتظر محبت فراوان این عده است و از عیادت نکردن آنان بسیار غمگین می‌شود، استحباب به وجوب تبدیل می‌گردد.

شاید منظور از واژه‌ی «حق» در حدیث متوجه افراد فوق باشد، زیرا گمان نمی‌رود منظور این باشد که همه‌ی مسلمانان از هر بیماری عیادت کنند؛ بلکه صیغه‌ی «حق» متوجه کسانی است که ارتباط وثیقی با مریض داشته باشند.

[أ] فتح الباری به شرح صحیح البخاری ۱۱۲/۱۰-۱۱۳.

صاحب کتاب «نیل الأوطار» می‌گوید: «منظور از عبارت «حق المسلم» در حدیث این است که نباید این عمل ترک گردد و انجام آن یا به صورت وجوب است یا به صورت مندوب البته با تأکید که شبیه به واجب است. به کارگیری واژه‌ی «حق» در هر دو معنی به سبب کاربرد لفظ مشترک در دو معنای مختلف است زیرا «حق» هم به معنای «واجب» و هم به معانی «ثابت»، «لازم»، «صدق» و غیر آن استعمال می‌شود.»[أ]

فضیلت عیادت از بیمار و ثواب آن:

آن چه عیادت از بیمار را واجب می‌کند، احادیثی است که به بیان فضایل و ثواب عیادت کنندگان می‌پردازد از جمله:

۱- حدیث ثوبان رضی الله عنه به صورت مرفوع:

«إنَّ المُسلِمَ اذا عادَ اَخاهُ المسلِمَ لَم یَزل فی خُرفَةِ الجَنَّةِ».[ب]

«مسلمان مادامی که برادر مسلمانش را عیادت می‌کند پیوسته در نعمت بهشت است.»

در روایتی بیان شده که کسی پرسید: ای رسول خدا! «و ما خُرفَةُ الجنَّةِ»: «خرفه‌ی بهشت چیست؟» ایشان فرمودند: «جَناها»: «میوه‌ی بهشت که چیده شود».

۲- حدیث جابر رضی الله عنه به صورت مرفوع:

«مَن عادَ مریضاً غاصَ فی الرَّحمَة حَتّی إذا قَعَدَ إستَقَرَّ فیها».[ج]

«مسلمان اگر بیماری را عیادت کند در رحمت الهی غرق می‌شود و تا هنگامی که نشسته است در آن مستقر است.»

۳- ابن ماجه از ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم می‌فرماید:

[أ] نیل الاوطار، شوکانی، ۴/۴۳/۴۴.

[ب] روایت از مسلم در کتاب «البر» به شماره «۲۵۶۸»؛ ترمذی، کتاب «الجنائز» به شماره «۹۶۷»؛ ریاض الصالحین، شماره «۸۹۶».

[ج] بخاری در «ادب المفرد» شماره «۵۲۲»؛ الفتح الباری، ۱۰/۱۱۳.

«مَن عادَ مریضاً نادی مُنادٍ من السَّماءِ: طبتَ و طابَ مَمشاکَ و تبَوَّأتَ من الجنَّةِ منزلاً».[أ]

«هر کس بیماری را عیادت کند، ندایی از آسمان می‌آید که خوش آمدید و جایگاه خود را در بهشت آماده کردید.»

۴- مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود:

«إنّ اللهَ عزوجلَّ یَقولُ یَومَ القیامَةِ: یا ابنَ آدَمَ مَرِضتُ فَلَم تَعُدنی. قال: یا رَبِّ کیفَ اَعُودُک و أنت ربُّ العالمین؟ قال: اَما عَلِمتَ أنَّ عَبدِی فُلاناً مَرِض فَلم تَعُدهُ أما عَلِمتَ أنَّکَ لو عُدتَه لَوَجَدتَنی عِندهُ؟ یابن آدم إستَطعَمتُک فَلَم تُطعِمنِی! قال: یا رَبِّ کیف اُطعِمُک و أنت ربُّ العالمِینَ! قال: أما عَلِمتَ أنّه إستَطعَمَک عَبدِی فُلانٌ فَلَم تُطعِمهُ! اَما عَلِمتَ أنَّکَ لو اَطعَمتَهُ لَوَجَدتَ ذلک عِندِی؟ یابنَ آدَمَ إستَسقَیتُکَ فلَم تُسقِنِی! قال یا ربِّ کیف اَسقِیکَ و أنت رَبُّ العالَمِین قال: إستَسقاک عَبدِی فلانٌ فلَم تَسقِه! أما عَلِمتَ انک لو سقَیتَهُ لَوَجَدتَ ذلک عندی؟»[ب]

«خداوند در روز قیامت می‌فرماید: ای بنی آدم! مریض شدم و به عیادتم نیامدی! می‌گوید: پروردگارا! چگونه تو را عیادت کنم، در حالی که تو پروردگار جهانیانی؟ می‌فرماید: مگر ندانستی که فلان بنده‌ام بیمار شد و تو به عیادتش نرفتی؟ آیا ندانستی که اگر تو او را عیادت می‌کردی مرا نزد او می‌یافتی؟ ای بنی آدم! از تو طعام خواستم و به من طعام ندادی! می‌گوید: پروردگارا! چگونه تو را طعام دهم، در حالی که تو پروردگار جهانیانی؟ می‌فرماید: آیا ندانستی که فلان بنده‌ام از تو طعام خواست و تو به وی ندادی؟ آیا ندانستی که اگر به او طعام می‌دادی آن را نزد من می‌یافتی؟ ای فرزند آدم، از تو خواستم که به من آب دهی ولی به من ندادی؟ می‌گوید: پروردگارا! چگونه تو را آب دهم که تو پروردگار جهانیانی؟ می‌فرماید: فلان بنده‌ام از تو آب خواست و تو به او آب ندادی! آیا ندانستی که اگر به او آب می‌دادی آن را نزد من می‌یافتی؟»

[أ] ابن ماجه در کتاب «الجنائز» شماره «۱۴۴۳»؛ ترمذی در کتاب «البر» شماره «۲۰۰۶» با لفظ «من عادَ مریضاً أوزار اخا له فی اللهِ» و می‌گوید: حسن و غریب است.

[ب] مسلم، شماره حدیث «۲۵۶۹»، ریاض الصالحین، به شماره «۸۹۴».

۵- از علی رضی الله عنه روایت شده که می‌گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم می‌فرمود:

«ما مِن مُسلم یَعُودُ مُسلِماً غُدوَةً إلّا صلّی علیه سَبعُونَ اَلفَ مَلَکٍ حَتّی یُمسی و إن عادَهُ عَشیَّةً صَلّی عَلَیهِ سبعون اَلفَ مَلَکٍ حَتّی یُصبِحَ و کان له خریفٌ فی الجنّة».[أ]

«هیچ مسلمانی نیست که صبحگاه مسلمانی را عیادت کند، مگر اینکه هفتاد هزار فرشته تا شام بر او دعا کنند، و اگر شامگاهی او را عیادت کند، هفتاد هزار فرشته تا صبح بر او دعا کنند و برای او میوه‌ی چیده در بهشت مهیّا می‌گردد».

مشروعیّت عیادت برای تمامی بیماران:

آن احادیثی که مسلمانان را به عیادت بیماران تشویق می‌نمود خود دلیل واضحی است بر مشروعیّت عیادت برای هر بیماری؛ خواه آن بیماری شدید باشد یا خفیف. آن چه بیهقی و طبرانی به طریق مرفوع بیان داشته‌اند که:

«ثَلاثةٌ لَیسَ لهم عیادةٌ: العَینُ و الدّملُ و الضَّرسُ».

«عیادت برای سه چیز نیست: چشم درد، کهیر، دندان درد.»

حدیثی است که آن را بر یحیی بن کثیر صحیح و موقوف دانسته است. و این بدان معنی است که به صورت مرفوع از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت نشده، لذا این روایت برای ما حجّت نیست.

حافظ ابن حجر می‌گوید: **«در خصوص عیادت چشم درد، حدیث زید بن ارقم رضی الله عنه روایت شده است که می‌گوید: چشم درد داشتم که پیامبر صلی الله علیه وسلم به عیادتم تشریف آوردند.»** این روایت را ابوداود بیان داشته و حاکم آن را صحیح دانسته است و در کتاب «الأدب المفرد» بخاری هم وارد شده که سیاق آن کامل‌تر است.[ب]

همان طور عیادت تمامی بیماران: باسواد یا بی‌سواد، شهری یا روستایی، قادر به درک ارزش عیادت باشد یا نه، مشروع است.

[أ] روایت از ترمذی، شماره حدیث «۹۶۹» و گفته که حسن و غریب است.

[ب] الفتح الباری، ۱۱۳/۱۰.

امام بخاری در فصل «المرضی» از صحیح خود، در باب «عیادة الاعراب» حدیث ابن عباس رضی الله عنهما را روایت می‌کند که: پیامبر صلی الله علیه و سلم برای عیادت بادیه‌نشینی رفت و فرمود:

«لا بَأسَ طَهُورٌ إن شاءَ اللهُ».

«باکی نیست، پاک کننده است.»

مرد بادیه‌نشین گفت: پاک کننده است؟ خیر! بلکه آن تبی است که بر شخص پیرمرد نازل شده و قبر او را زیارت خواهی کرد. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:

«فَنَعَم اِذَن».[1]

«بلی همان طور است.»

معنی گفتار پیامبر صلی الله علیه و سلم که می‌فرماید: «**لا بَأسَ طَهُورُ إن شاءَ اللهُ**» این است که ابتدا بیمار بادیه‌نشین را امیدوار می‌کرد که سختی و مشقت از او برطرف خواهد شد، همان گونه که او را امیدوار می‌ساخت که بیماری ایشان پاک کننده‌ی گناهان و کفاره‌ی لغزش‌ها و خطاهاست و اگر بهبود یابد از دو فایده بهره‌مند خواهد شد و اگر نه فقط سود کفاره را خواهد برد.

از جمله جفای این مرد اَعرابی این بود که امیدواری و دعای پیامبر گرامی صلی الله علیه و سلم را انکار کرد و با آن مخالفت نمود. اینجا بود که آن حضرت صلی الله علیه و سلم از ایشان روی برتافت و فرمود: «**فَنَعَم اِذَن**»؛ یعنی وقتی تو مأیوسی، پس مطابق با ظنّ و گمان خودت با تو رفتار خواهد شد.

در کتاب «**فتح الباری**» بیان شده است که دولابی در باب «**الکنی**» و ابن سبکی در «**الصحابة**» داستان این مرد بادیه‌نشین را بیان نموده‌اند که در آن پیامبر گرامی صلی الله علیه و سلم فرمود:

«ما قَضَی اللهُ فهو کائنٌ».

«قضا و قدر خداوند حتمی است».

از مهلب روایت شده که می‌گوید: فایده‌ی این حدیث این است که اگر امام و پیشوا به عیادت بیمار بروند، از شأن و منزلت آنان کاسته نخواهد شد، اگر چه عیادت شونده بادیه‌نشین و عامی

---

[1] فتح الباری، حدیث «۵۶۵۶».

باشد؛ همچنین از شخصیت عالم در عیادت جاهل کاسته نخواهد شد، اگر بخواهد به بیمار آگاهی دهد و به آن چه برای او سودمند است یادآوری نماید، و او را صبر و شکیبایی وادارد تا از خشم و قهر خداوند به دور ماند. و مرد عالم هم لازم است که، بیمار جاهل را تسلّی بخشد و ایشان را به کفاره‌های گناهان امیدوار سازد. و بر شخص بیمار هم لازم است که وعظ و نصیحت عیادت کننده را از صمیم قلب بپذیرد و تذکرات ایشان را به نحو احسن جواب دهد.[أ]

عیادت از کودک و بی‌هوش «مُغْمی عَلَیه»:

از آنجا که عیادت از بیمار فقط به خاطر بیمار نیست، بلکه برای خانواده‌ی او است، بنابراین، اشکالی ندارد که انسان به عیادت کودک بیمار برود، زیرا این امر سبب مسرّت خانواده و رفع کدورت آنان می‌شود. عیادت از بیماری که در حالِ اغما و بی‌هوشی است، نیز همانند عیادت از کودک باعث تسلّای خاطر خانواده و تخفیف بار غم و اندوهِ آنان می‌شود. چه بسا بیمار بیهوش به هوش آید و خداوند متعال بیماری او را شفا دهد، و کسانی که به عیادت او آمده‌اند برایش بیان کنند، در آن صورت شادی و سرور به او باز خواهد گشت.

در صحیح بخاری باب «عیادة الصبیان» حدیث أسامه بن زید رضی الله عنه بیان شده که: دختر پیامبر صلی الله علیه وسلم به سبب بیماری فرزندش کسی را نزد رسول گرامی فرستاد. (و اسامه رضی الله عنه، سعد رضی الله عنه و ابی رضی الله عنه همراه پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم بودند) اسامه رضی الله عنه می‌گوید: ما گمان بردیم که دختر در حال احتضار است، لذا در آنجا حاضر شدیم. پیامبر صلی الله علیه وسلم به دخترش سلام فرستاد و به ایشان فرمود:

«إنَّ لِلّهِ ما أخَذَ و ما أعطی و کلُّ شیءٍ عِندهُ بأجَلٍ مُسَمّی فَلتَحسِب وَ لتَصبِر».

«دادنی و گرفتنی از آنِ خداوند است و هر چیزی اجل معینی دارد، صبر و شکیبایی بر خود روا دارد.»

دوباره دخترش اصرار نمود که پدرش - پیامبر گرامی صلی الله علیه وسلم - نزد او برود. در این هنگام پیامبر صلی الله علیه وسلم بلند شد و ما هم همراه ایشان رفتیم. کودک را در دامان رسول گرامی صلی الله علیه وسلم گذاشتند

[أ] فتح الباری، ۱۰/۱۱۹.

در حالی که نفس‌های آخر را می‌زد. اشک از چشمان رسول خدا ﷺ سرازیر شد. سعد رضی الله عنه به آن حضرت گفت: ای رسول خدا چرا به این حال افتاده‌اید؟ پیامبر ﷺ فرمود:

«هذه رَحمَةٌ وَضَعَهَا اللهُ فی قُلوبِ مَن شاءَ مِن عِبادِهِ وَ لایَرحَمُ اللهُ من عِبادِهِ اِلّا الرُّحماءَ».

«این رحم و مهربانی است که خداوند در قلب هر کدام از بندگانش که بخواهد قرار می‌دهد و خداوند جز به رحم کنندگان رحم نمی‌کند.»[أ]

و باز بخاری در باب «عیادة المغمی علیه» روایتی از جابر بن عبدالله رضی الله عنه بیان می‌دارد که می‌گفت: بیماری شدیدی گرفتم. پیامبر ﷺ و ابوبکر رضی الله عنه پیاده به عیادتم آمدند. مرا بیهوش یافتند. پیامبر ﷺ وضو گرفت و رَشحاتی از آب وضو را بر من زد و من بیدار شدم و پیامبر گرامی را در بالین خود دیدم و گفتم: ای پیامبر خدا، با مالم چه کار کنم؟ چگونه به تقسیم آن بپردازم؟ پیامبر ﷺ چیزی به من جواب نداد تا اینکه آیه‌ی میراث نازل گردید.[ب]

ابن منیر می‌گوید: «فایده‌ی عنوان این باب به این سبب است که کسی گمان نبرد عیادت از مُغْمی عَلَیه - بیهوش - به دلیل اینکه عیادت کننده‌ی خود را نمی‌شناسد، ساقط است. حافظ ابن حجر می‌گوید: مشروعیت عیادت از بیمار منوط بر آگاهی بیمار در شناخت عیادت کننده نیست، زیرا در عیادت، فواید فراوانی نهفته است؛ از جمله: تسلّی خاطر خانواده‌ی بیمار، امیدوار بودن خانواده از اینکه از برکت دعای عیادت کننده، بیمار را شفا دهد، آنجا که سنّت است عیادت کننده دست بر روی بیمار کشد و هنگام دعا و تعویذ بر پیکر او بدمد و امثال آن».[ج]

عیادت زنان از مردان:

عیادت شرعی از بیمار، هم شامل عیادت زنان از مردان و هم عیادت مردان از زنان می‌شود، هر چند نامحرم باشند.

[أ] فتح الباری: ۱۱۸/۱۰ حدیث «۵۶۵۵»؛ و این حدیث باز در کتاب «جنائز» به شماره «۱۲۸۴» بیان شده است.

[ب] فتح الباری: ۱۱۴/۱۰، شماره حدیث: «۵۶۵۱».

[ج] فتح الباری: ۱۱۴/۱۰.

با وجود تمام دلایل، موارد مخصوص دیگری نیز هستند که مشروعیّت عیادت زن از مرد را بیان می‌کند؛ از جمله امام بخاری در فصل «المرضی» در صحیح خود بابی به نام «باب عیادة النسآءِ للرجالِ» دارد که در آنجا می‌گوید: «اُمّ درداء رضی الله عنها به عیادت مردی انصاری از اهل مسجد رفت». در صحیح به صورت تعلیق بیان شده و «الادب المفرد» آن را وصل نموده است. از عایشه رضی الله عنها هم روایت شده که می‌گوید: «وقتی رسول خدا صلی الله علیه وسلم وارد مدینه شد ابوبکر رضی الله عنه و بلال رضی الله عنه مبتلا به تب شده بودند. عایشه رضی الله عنها به عیادت آنان می‌رود و می‌گوید: پدر، حالت چه طور است؟ بلال، حال شما چه طور است؟ ابوبکر رضی الله عنه که در اوج تب بود، می‌گفت:

«کُلّ امریءٍ مُصبَّحٌ فی اَهْلِهِ وَ الْمَوْتُ اَدْنی مِنْ شِراکِ نَعْلِهِ»

«هر کسی که صبحگاهان از خواب برخیزد، باید بداند که مرگ از بند کفشش به او نزدیک‌تر است.»

بلال رضی الله عنه که از تب رهایی یافته بود، می‌گفت:

أَلا لَیْتَ شَعْرِی هَل اَبیتَنَّ لَیْلَةً بِوادٍ و حَوْلِی إذخِرٌ و جَلیلُ؟!
و هَلْ أرِدَنْ یَوْماً میاهَ مِجَنَّةٍ و هَل تُبْدُونَ لی شامَةٌ و طفیلُ!!

«کاش شبی در وادی دوست شب را به سر می‌بردم و اطرافم دو گیاه اِذخر و جلیل می‌بود. و یا روزی بر چشمه‌ی «مجنّه» وارد می‌شدم و دو کوه [یا دو چشمه] «شامة» و «طفیل» بر من ظاهر می‌شدند».

عایشه رضی الله عنها می‌گوید: نزد پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم رفتم و به ایشان خبر دادم؛ ایشان فرمود:

«اللهمَّ حَبِّبْ إلَیْنَا المدینةَ کَحُبِّنا مَکَّةَ أو اَشَدَّ... وَ انقُلْ حُمّاها فَاجْعَلْها بالجُحْفَةِ»[1]

«خدایا محبّت مدینه را بر دل ما قرار ده تا مدینه را مانند مکه و بلکه بیشتر دوست بداریم... و تب آنجا را بردار و به جحفه منتقل گردان.»

---

[1] بخاری با فتح الباری، به شماره‌ی حدیث ۵۶۵۴.

در این حدیث عایشه رضی الله عنها نزد ابوبکر رضی الله عنه و بلال رضی الله عنه می‌رود و به هر دوی آنان می گوید: «کیف تجدک»: «حالت چه‌طور است؟» همان گونه که امروزه متداول است و به بیمار می گوییم «کیف صِحّتُک؟»: «حالت چه‌طور است؟» می‌دانیم که بلال رضی الله عنه محرم عایشه رضی الله عنها نبوده است در حالی که وی از بلال رضی الله عنه نیز عیادت کرد.

به این ترتیب هیچ مانعی ندارد که زن مسلمان از برادر مسلمان بیمارش عیادت کند، مادامی که زن به قوانین و آداب شرعی ملتزم باشد. یعنی عیادت زن برای مردان نامحرم نباید در خلوت، با آرایش، و عطر و بوی خوش و گفتار با ناز و کرشمه باشد تا از وقوع فتنه جلوگیری شود. علاوه بر آن زن متأهل باید از شوهرش و زن مجرد باید از ولیّ خود اجازه داشته باشد. شوهر و ولیّ، نباید زن را از عیادت کسی که بر او حق دارد، مانند: خویشاوند نامحرم، داماد، استاد، شوهر فامیل، پدر یا برادر یکی از خویشاوندان و امثال آن، منع کنند، البته عیادت باید با همان شرایط و آداب اسلامی که بیان شد، صورت گیرد.

عیادت مردان از زنان:

همان گونه که احادیث نبوی با شرایط خود، عیادت زنان از مردان را در صورتی جایز دانسته است که زنان با مردان رابطه و نسبت خانوادگی و آشنایی داشته، همچنین مردان بر زنان حقی گزارده باشند، به همان صورت عیادت مردان از زنان را نیز با شرایط خاص خود و در صورتی که مردان روابط تناتنگی از قبیل خویشاوندی، مصاهرت یا همسایگی و سایر روابط و علاقه‌هایی را که نسبت به دیگران حقوق اجتماعی بیشتری به همراه بیاورد، مشروع دانسته است.

از جمله دلایلی که بر مشروعیت آن دلالت دارد، عمومیت احادیثی است که مردان و زنان را به عیادت از بیماران ترغیب و تشویق می‌نماید و در آن تفاوتی میان مرد و زن نمی گذارد.

از جمله دلایل خاصی که در این باره بیان شده، حدیثی است که مسلم در صحیح خود از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت کرده است که: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم بر ام‌سائب - یا ام‌المسیّب - وارد شد و فرمود:

«مالَ یا اُمَّ السائِبِ - او اُمَّ المسیِّبِ - تُرَفْرِفِینَ»؛

«چه شده‌ای ام‌سائب؟ چرا می‌لرزی؟»

ام سائب رضي الله عنها گفت: «تب نامبارک دارم.» حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود:

«لاتَسُبِّی الحُمّی فإنَّها تُذْهِبُ خَطایا بَنی آدَمَ کَما یُذْهِبُ الکیرُ خَبَثَ الحدید»[أ]

«تب را دشنام نده، زیرا همان‌طور که دمه‌ی آهنگری زنگار آهن را پاک می‌کند، تب هم گناهان و لغزش‌های انسان را پاک می‌کند.»

با این توضیح که ام‌سائب رضي الله عنها هیچ نسبتی با پیامبر نداشت.

عیادت از بیمار با مراعات شرایط شرعی که در این باب بیان شده، لازم و ضروری است. از جمله‌ی این شرایط می‌توان به این مورد اشاره کرد: ایجاد امنیت از فتنه، مراعات عرف محلی و امثال این؛ با توجه به این نکته که عرف در شریعت از اعتبار خاصی برخوردار است.

عیادت از بیمار غیرمسلمان:

هنگامی دراحادیث نبوی بیان شد که «از جمله حقوق مسلمان بر مسلمان عیادت بیمار است»، منظور این نیست که نباید به عیادت بیمار غیرمسلمان رفت، زیرا عیادت بیمار از هر جنس، یا دین، یا مذهب یا رنگ و ملّیتی که باشد، عملی انسانی است و اسلام آن را به عنوان عبادت و تقرّب به خداوند به شمار می‌آورد.

جای تعجب نیست که پیامبر گرامی صلی الله علیه وسلم به عیادت غلامی یهودی که قبلاً در خدمت او بود و بیمار شده بود، رفت و اسلام را بر او عرضه داشت. او به پدرش نگاهی انداخت. پدر به او اشاره نمود که از پیامبر خدا اطاعت کن. غلام قبل از آنکه بمیرد، مسلمان شد. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند:

«الحمدُللهِ الَّذی أَنقَذَهُ مِنَ النّارِ»[ب]

«سپاس خدایی که او را به وسیله‌ی من از آتش دوزخ نجات داد.»

[أ] مسلم در «البر» حدیث شماره ۴۵۷۵.

[ب] روایت از بخاری.

و اگر غیرمسلمان بر مسلمان حقی داشته باشد، از قبیل همسایگی، خویشاوندی، مصاهره‌ای، صنفی و امثال آن عیادت از او مورد تأکید بیشتری است.

همچنین استحباب این ادب - که بعضی از احادیث آن را به عنوان حق مسلمانان بر یکدیگر به شمار آورده‌اند - در صورتی که میان بیمار و عیادتگر رابطه‌ای مانند خویشاوندی، مصاهرت، همسایگی، شاگردی، استادی و امثال آن باشد، خیلی بیشتر مورد تأکید است. «بخاری» بابی را درباره‌ی «عیادة المشرک» آورده است و در آن از حدیث انس رضی الله عنه در مورد غلام یهودی که پیامبر صلی الله علیه وسلم به عیادت او رفت و او را به اسلام دعوت نمود و مسلمان شد، سخن گفته است. در حدیث سعید بن مسیب از پدرش روایت شده: **«هنگامی که ابوطالب در احتضار بود، پیامبر گرامی صلی الله علیه وسلم به عیادت ایشان آمدند...»**[أ]

در فتح الباری ازابن بطال روایت شده است که عیادت از بیمار غیرمسلمان هنگامی مشروع است که امیدی برای مسلمان شدن او باشد، ولی اگر از مسلمان شدن او قطع امید گردد، عیادت از آن بیمار، شرعی و جایز نیست.

حافظ ابن حجر می‌گوید: از نظر ما چنین موضوعی به مقتضای اختلاف اهداف و مقاصد، متفاوت است زیرا ممکن است همراه عیادت از بیمار غیرمسلمان مصالح دیگری نهفته باشد.

ماوردی می‌گوید: عیادت انسان ذمّی جایز است. قرابت و همسایگی خود توجیهی برای عیادت است.[ب]

رفتن به عیادت گناهکاران (عصاة):

وقتی که عیادت از بیمار کافر و غیرمسلمان، مشروع باشد و حتی عبادت و تقرّب به شمار آید، پس به طریق اَولی باید برای مسلمان عاصی نیر شرعی وَ جایز باشد، زیرا احادیثی که دستور عیادت از بیمار را داده‌اند و عیادت از بیمار را از جمله حقوق مسلمان بر مسلمان می‌دانند، عیادت

[أ] فتح الباری: حدیث شماره «۵۶۵۷».

[ب] فتح الباری: ۱۱۹/۱۰

از افراد مطیع و صالح را از دیگران مستثنا ننموده‌اند، اگر چه عیادت اهل طاعت و صلاح به مراتب بهتر باشد.

امام نووی در کتاب «شرح السنة» پس از بیان حدیث ابوهریره رضی الله عنه پیرامون حقوق ششگانه‌ی مسلمان بر مسلمان وحدیث براء بن عازب رضی الله عنه در دستورات هفتگانه می گوید: **«تمام این دستورات از جمله‌ی حقوق اسلامی هستند که در آن تمام مسلمانان نیک و بد، مساوی اند، جز اینکه نیکان از بشاشت، پرس و جو و مصافحه برخوردار می‌شوند ولی با شخص بدکار ظاهر الفسق چنین برخوردی انجام نمی گیرد.»**[أ]

البته بعضی از علمای اسلامی در موضوع عیادت، مبتدعان را به سبب اظهار بغض و تنفّر، نسبت به خدا، مجزاً داشته‌اند؛[ب] ولی نظر راجح بر این است که بدعت یا معصیت، آنان را از دایره‌ی اسلام خارج نمی کند واز حقوق مسلمان بر مسلمان محروم نخواهد کرد. چه بسا عیادت از این نوع اشخاص که برای مسلمان توقّع و انتظار امور مادی و دنیوی را ایجاد نمی کند، به ویژه هنگامی که عیادت کننده شخصی صالح، عالم یا مبلّغی باشد که همچون سفیر نیکی و رسول صادق، با نفوذ خود در دل بیمار و اهل بیت آن تأثیر گذارد که از آن پس دل هایشان برای پذیرفتن حق و شنیدن سخن نیک، آمادگی یابد. انسان برده‌ی احسان است و همان گونه که اسلام، تألیف دل‌های دیگران را به وسیله‌ی مال مشروع دانسته است به همان گونه تألیف دل ما را به وسیله‌ی نیکی، لطف و محبّت، معاشرت خوب و دید و بازدیدهای رضایت بخش، جایز می‌شمارد. دعوتگران صادق اسلامی این چنین تجربه نموده‌اند و خداوند متعال بسیاری از دل‌های بسته و مغلق را بدان وسیله برای آنان باز و گشاده کرده است.

دانشمندان اسلامی گفته‌اند: «سنّت است که انسان مسلمان، درعیادتش میان دوست و دشمن، شناس و ناشناس فرق نگذارد، به دلیل عمومیّت احادیث.»[ج]

[أ] شرح السنة، چاپ مکتب الاسلامی با تحقیق شعیب ارناؤوط: ۵/۲۱۲-۲۱۱.

[ب] المبدع فی شرح المقنع، ابن مفلح حنبلی: ۲/۲۱۵.

[ج] مجموع نووی: ۵/۱۱۲-۱۱۱

بیمار را چند بار و چه مدت باید عیادت کرد؟:

در خصوص عیادت از بیمار، خواه واجب باشد یا سنت، برای خویشاوند باشد یا همسایه یا دوست، چند بار، و مدت آن (ماندن نزد بیمار) چه مقدار باید باشد؟

این موضوع به عرف هر منطقه، شرایط جامعه و خود بیمار و ارتباط عیادتگر با بیمار مربوط است. بیماری که مدّت بستری شدنش طولانی باشد، لازم است هر از چند گاهی مورد عیادت قرار گیرد. فاصله‌ی زمانی مشخصی برای هر عیادت تعیین نشده است. بعضی از عالمان گفته‌اند: عیادت از بیمار، نباید هر روزه باشد، مگر اینکه شرایط بیمار و عیادتگر ایجاب کند. بعضی گفته‌اند: لازم است هفته‌ای یک بار باشد.

نووی در خصوص این موضوع می گوید: «آن چه در این مورد از دیگر علما ذکر شده، مربوط به عموم مردم است، ولی عیادت خویشان و دوستان و کسانی که بیمار با آنان مأنوس است، یا با نیامدن هر روزه‌ی آنان، بیماردچار مشقت و سختی می‌شود، برای او ضروری و لازم است، مگر اینکه ایجاد مزاحمت عیادت کننده کند یا بیمار از زیادی رفت و آمد عیادت کنندگان، دچار ناراحتی بشود.

همچنین اگر شخص، عیادت از بیمار را تکرار نمود، به سبب تحمل رنج و سختی و ممنوعیت از بعضی اعمال، از سوی بیمار، زیاد ماندن نزد او کراهت دارد. البته این مورد هم شامل هر عیادت کننده‌ای نمی‌شود، چه بسا بیمار دوست دارد که بعضی از ملاقات کنندگانش نزد او زیاد بمانند، به ویژه هنگامی که بیماری زیاد طول می کشد و عیادت سبب ایجاد آرامش و تخفیف مصیبت برای بیمار می‌شود، خصوصاً اگر بیمار خودش از عیادت کننده تقاضای چنین موردی را بنماید.

حافظ ابن حجر عسقلانی می گوید: «آداب عیادت ده چیز است - که بعضی از آن‌ها اختصاص به عیادت ندارد:

۱- عیادت کننده، هنگام ورود رو به روی در نایستد، بلکه در طرف راست یا طرف چپ بایستد.
۲- آهسته و آرام در بزند.
۳- خود را مجهول معرفی نکند. (برای مثال، اگر بیمار بپرسد: کیستی؟ او نگوید: منم).

۴- اوقاتی که مناسب عیادت نیست، مانند زمان مصرف دارو، یا تعویض پانسمان، یا خواب و استراحت، و مانند این موارد را برای عیادت انتخاب نکند.

۵- نزد بیمار کم بنشیند، مگر اینکه بیمار با ایشان ارتباط خاصی داشته باشد.

۶- اگر در آن مکان زنان نامحرم بودند، باید عیادت کننده سربزیر باشد.

۷- از بیمار کمتر سؤال و پرس و جو کند و آرامش خاطر بیمار را محفوظ دارد.

۸- برای بیمار خالصانه دعا کند.

۹- بیمار را به زنده ماندن و حیات جدید امیدوار سازد.

۱۰- بیمار را به صبر و شکیبایی سفارش کند، زیرا در آن اجر و ثواب فراوان است و از بی‌تابی و ناسپاسی که باعث گناه می‌شود برحذر دارد»[أ]

[أ] فتح الباری: ۱۲۶/۱۰، باب قول المریض: قوموا عنی.

فصل اول

۱۵۲۳ -﴿۱﴾ (صَحِيح)

عَنْ أَبِي مُوسَى قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَطْعِمُوا الْـجَائِعَ وَعُودُوا الْـمَرِيض وفكوا العاني». رَوَاهُ الْبُخَارِيّ[۱۵۲۳]

۱۵۲۳- (۱) ابوموسی اشعری رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «گرسنه را غذا دهید و بیمار را عیادت کنید و اسیر را رها سازید».

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

شرح: «اطعموا»: خوراک دهید. غذا بدهید.

«الجائع»: گرسنه‌ی مضطر، مسکین و فقیر.

«فکّوا»: آزاد کنید. برهانید. از بند، درآورید.

«العانی»: اسیر. بندی.

«فکّوا العانی»: برخی از علماء و صاحب نظران اسلامی، این عبارت را این گونه ترجمه کرده‌اند: «اسیر را از چنگال دشمن و بدخواهان اسلام و مسلمانان، برهانید».

و برخی دیگر نیز، چنین ترجمه نموده‌اند: «بردگان را آزاد کنید و آنها را از بند بردگی، درآورید».

[۱۵۲۳] بخاری ۱۱۲/۱۰ ح ۵۶۴۹؛ دارمی ۲۹۴/۲ ح ۲۴۶۵ و احمد ۳۹۴/۴.

۱۵۲۴ -﴿۲﴾ (مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «حَقُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ خَمْسٌ: رَدُّ السَّلَامِ وَعِيَادَةُ الْمَرِيضِ وَاتِّبَاعُ الْجَنَائِزِ وَإِجَابَةُ الدعْوَة وتشميت الْعَاطِس»[۱۵۲۴]

۱۵۲۴- (۲) ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «مسلمان، پنج حق بر برادر مسلمان خویش دارد: پاسخ دادن به سلام؛ عیادت مریض؛ شرکت در تشییع جنازه؛ پذیرش دعوت؛ و دعا کردن برای عطسه زننده».
[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند]

شرح: این حدیث، در روایتی دیگر، چنین آمده است: «حَقّ المسلم علی المسلم سِتٌّ: اذا لقیتَه، فسلِّمْ علیه؛ و اذا دعاک فأَجِبْه؛ و اذا استنصحک فانصح له؛ و اذا عطس فحمد لله، فشمِّتْه؛ و اذا، مرض فعُده؛ و اذا مات، فَاتْبعه».

«حق مسلمان بر مسلمان، شش چیز است: هنگامی که با او، روبه‌رو شدی، بر او سلام بده؛ و آنگاه که تو را دعوت نمود، بپذیر؛ و زمانی که با تو مشورت کرد، دیدگاه خود را به او بگو؛ و چون عطسه کرد، برای او تندرستی و سلامتی بخواه؛ و اگر بیمار گردید، از او عیادت نما؛ و هنگامی که جهان را بدرود گفت، پیکرش را تا آرامگاهش، همراهی کن».

«تشمیت العاطس»: گفتن «یرحمک الله» برای عطسه زننده. دعا کردن و گفتن «یرحمک الله» برای تندرستی و سلا متی عطسه زننده.

حکمت و فلسفه‌ی دعای عطسه زننده: ما بر این باوریم که اسلام هیچ چیزی را بدون حکمت و فلسفه تشریع ننموده و آن فلسفه به منظور آزمایش بندگان خدا گاهی برای بعضی از مردم آشکار و بعضی دیگر پوشیده و در بسیاری از مواقع برای همه پوشیده می‌ماند. همچنین معتقدیم به این که هیچ اشکالی ندارد که انسان مسلمان، فلسفه و حکمت آنچه را خداوند متعال تشریع نموده، از

[۱۵۲۴] بخاری ۱۱۲/۳ ح ۱۲۴۰؛ مسلم ۱۷۰/۴ ح (۴-۲۱۶۲)؛ ابوداود ۲۸۸/۵ ح ۵۰۳۰ و ابن ماجه ۴۶۱/۱ ح ۱۴۳۵.

علما و صاحب نظران، سؤال نماید.[أ] لذا از فلسفه‌ی یکی از اموری که میان مسلمانان معروف است و متعلق به عطسه می‌باشد سؤال می‌نماییم. به این صورت که چرا فردی که عطسه می‌کند، بعد از عطسه خود «الحمد لله» می‌گوید؟ و چرا شنونده برای او دعا می‌کند و به او می‌گوید: «یرحمک الله»؟ که در شریعت ما از آن به «تشمیت العاطس» نام برده شده است. با وجود اینکه عطسه از جمله موارد طبیعی‌ای است که برای انسان در دو حالت صحت و بیماری همراه با وجود اسباب خود، عارض می‌گردد.

آیا چنین چیزهایی، یعنی گفتن الحمد لله از طرف عطسه کننده و دعای «یرحمک الله» از جانب شنونده برای او و سپس، جواب عطسه کننده به شنونده، از ملزومات شرعی، یا از جمله آداب اسلامی هستند که می‌توان آنها را ترک کرد؟

جواب: الف) اعتقاد در اینکه خداوند هیچ چیزی را بدون حکمت و مصلحت تشریع ننموده است بسیار درست و نیکوست و به همین دلیل خداوند یکی از نامهای خود را «حکیم» نام نهاده است و بارها در قرآن مجید تکرار شده است. خداوند همانطور که در آفرینش حکیم است، در شریعت و دستورات نیز حکیم می‌باشد به طوری که هیچ چیزی را باطل نمی‌آفریند و بیهوده تشریع نمی‌کند. همان طور که خداوند از زبان صاحبان خرد می‌فرماید:

﴿رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَٰذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ﴾ (آل‌عمران/۱۹۱).

«پروردگارا اینها را بیهوده نیافریده‌ای، منزهی تو!».

ابن قیم می‌گوید: «قرآن و سنت پیامبر خدا ﷺ مملو از تحلیل احکام به حکمتها و مصالح و بیان ارتباط ایجاد اشیاء به این حکمتها و مصالح می‌باشد و پیوسته به ما یادآوری می‌کنند که به دلیل وجود فلان حکمت و فلسفه، فلان احکام تشریع شده و فلان اشیا لباس هستی بر تن کرده است و اگر فلسفه‌های احکام در قرآن و سنت محدود و در حدود صد و یا دویست مورد می‌بودند، آنها را ثبت و ضبط می‌نمودیم، ولی چون

[أ] ر.ک: دیدگاه‌های فقهی معاصر، ج ۲، صص ۱۲۹-۱۳۹.

موارد آن با طرق مختلف از بیشتر از هزار مورد تجاوز می‌نماید، لذا ضبط و حصر آنان ناممکن می‌باشد.[أ]

ب) توجیه بعضی از فلسفه‌های احکام نسبت به بعضی افراد پوشیده و نسبت به بعضی دیگر آشکار و بعضی از این فلسفه‌ها بنا به حکمتی، بر همه کس پوشیده می‌ماند و این امر در راستای آزمایش و امتحان بندگان، توسط خداوند متعال می‌باشد تا مشخص گردد که چه کسانی مطیع پروردگار و چه کسانی مطیع عقل خود هستند و چه کسی پیرو پیامبر خداست و چه کسی از اطاعت او سرباز می‌زند. خودِ پوشیدگی حکمتها و فلسفه‌ها نیز دارای حکمت دیگری است و آن اینکه تا مردم به خاطر استخراج و استنباط آن فلسفه‌ها، افکار خود را به کار اندازند و تا جایی که می‌توانند سعی و کوشش خود را در این راستا به کار گیرند؛ زیرا در این اجتهاد و به کارگیری تلاش و کوشش در شناسایی آنها، مصالح فراوانی نهفته است و اگر خداوند متعال راه را بر بندگان کوتاه می‌نمود و مستقیماً از طریق نصوص، حکمت و فلسفه‌ی آنچه را که آفریده و آنچه را تشریع نموده بیان می‌فرمود و بندگان بدون تلاش و به کارگیری فکر و اندیشه‌ی خود بدان راه می‌یافتند، بسیاری از مصالح را از دست می‌دادند.

آداب کسی که عطسه می‌زند و کسی که آن را می‌شنود:

ج) ۱- نخستین وظیفه‌ای که شریعت بر گردن شخص عطسه کننده قرار داده این است که بعد از عطسه کردن بگوید: «اَلحمدُ لِلّه» یا «اَلحمدُ لِلّه عَلی کُلِّ حالٍ» یا «اَلحمدُ لِلّه رَبِّ العالمینَ» احادیث فراوانی در این رابطه بیان شده‌اند و همانگونه که امام نووی می‌گوید: علمای اسلام بر استحباب این حمد خدا نسبت به عطسه کننده اتفاق دارند.

۲- یکی دیگر از آداب شخص عطسه کننده این است که هنگام عطسه زدن صدایش را پایین آورد تا اندامش اذیت نبیند و همنشینانش را ناراحت نکند و «اَلحمدُ لِلّه» را با صدای بلند بگوید تا

[أ] مفتاح دارالسعادة، ج ۲، ص ۲۴.

اطرافیانش آن را بشنوند. همچنین لازم است که هنگام عطسه صورت خود را بپوشاند که مبادا از دهان و بینی او چیزی که مورد تنفر حاضرین است، خارج گردد. از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که می‌گفت:

«كانَ النَّبِيُّ إِذا عَطَسَ وَضَعَ يَدَهُ عَلى فيهِ وَ خَفَضَ صَوْتَهُ».[أ]

«پیامبر صلی الله علیه وسلم هنگامی که عطسه می‌زد دستش را به دهانش می‌گذاشت و صدایش را پایین می‌آورد».

۳- همچنین کسی که «اَلحمدُ لِلّه» شخص عطسه کننده را می‌شنود، باید برای او دعا کند و بگوید: «یَرحَمُکَ اللهُ» همانگونه که در حدیث عایشه رضی الله عنها نزد احمد و ابویعلی وارد شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است:

«اذا عَطَسَ اَحَدُكُم فَلْيَقُلْ اَلْحمدُ لِلّهِ وَ لِيَقُل مَن عِندهُ يَرحَمُكَ اللهُ وَ هذا مِن حَقِّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسلِمِ».

«هر گاه یکی از شما عطسه زد باید بگوید الحمد لله و کسی که نزد اوست به او بگوید «یرحمک الله» و این از جمله حقوق مسلمان بر مسلمان می‌باشد».

بنا به روایت شماری از احادیث، گفتن «یَرحَمُکَ الله» واجب می‌باشد که در بعضی احادیث تصریح به وجوب آن شده. از جمله عبارت «خَمْسٌ تَجِبُ لِلمُسلِمِ» و بعضی با لفظ حق که دلالت بر وجوب دارد، تصریح نموده‌اند: «حَقُّ المسلِمِ على المُسلِمِ سِتٌ»؛ بعضی با لفظ «عَلیٰ» و بعضی با صیغه‌ی امر، و بعضی با قول صحابی: که می‌گوید «اَمَرَنا رسول الله صلی الله علیه وسلم» بیان شده که بر لزوم آن دلالت دارد. به هر تقدیر شکی نیست که فقهاء (همانطور که ابن قیم می‌گوید) وجوب اشیای زیادی را بدون مواردی که بیان شد به اثبات رسانده‌اند و جمهور اهل ظاهر و گروهی از عالمان آن را تأیید نموده‌اند.

[أ] این حدیث را ابوداود و ترمذی با سند جیّد همانطور که در فتح الباری بیان شده، اخراج نموده‌اند. و نزد طبرانی حدیث ابن عمر رضی الله عنهما شاهد آن می‌باشد.

گروهی می‌گویند: دعا برای شخص عطسه کننده (تشمیت) واجب کفایی است که با انجام بعضی، وجوب از سایرین ساقط می‌شود. ابن رشد و ابن عربی از جمله فقهای مالکیه، فقهای حنفیه و جمهور فقهای حنابله این نظریه را ترجیح داده‌اند. گروهی از فقهای مالکیه می‌گویند: «تشمیت» عطسه‌کننده، سنت است و گفتن یک نفر کافی است و این قول شافعی است.

نظر راجح از نظر دلیل همانگونه که حافظ ابن حجر می‌گوید قول اولی است و احادیثی که دلالت بر وجوب دارند منافاتی با وجوب کفایی آن ندارند. دستور به گفتن دعا برای عطسه کننده، اگر چه مربوط به تمام مکلفان است و بنا به قول اصح وجوب کفایی است که عمومیت دارد و با انجام بعضی، حکم وجوب از دیگران ساقط خواهد شد.[أ]

۴- از عموم صیغه‌ی امر نسبت به «تشمیت عطسه کننده» استثنائاتی دارد. از جمله:
الف) کسی که بعد از عطسه «اَلحمدُ لِلّه» نگوید؛ زیرا شرط دعا برای عطسه کننده گفتن «اَلحمدُ لِلّه» است. بخاری روایت می‌کند که: دو نفر در محضر پیامبر عطسه کردند. آن حضرت ﷺ به یکی از آن دو تشمیت گفت و به دیگری نگفت. وقتی علت امر را از ایشان جویا شدند، فرمودند: این یکی «اَلحمدُ لِلّه» گفت و آن دیگری نگفت. بر این روایت اجماع وجود دارد.

ب) فردی که دچار سرماخوردگی شده است و بیشتر از سه بار عطسه کند؛ زیرا وقتی شخص سرماخورده چند بار به صورت مکرر عطسه کند، تشمیت او هر بار برای همنشینان باعث مشقت می‌باشد و اگر همنشین با آن دعای مشروع ایشان را تشمیت نگفت اشکالی ندارد که با دعای مناسب دیگری مانند دعای عافیت، شفا یا دعاهای دیگری از این قبیل برای او دعا کند.

ج) تشمیت شخص کافر جایز نیست: از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت شده است که می‌گفت:

«كانَتِ اليَهُودُ يَتَعاطَسُونَ عِندَ النَّبِى رَجاءَ اَن يَقُولَ يَرحَمُكُمُ اللهُ. فَكانَ يَقُولَ: يَهدِيكُمُ اللهُ وَ يُصلِحُ بالَكُمْ».[ب]

[أ] ر.ک: فتح الباری فی شرح البخاری: ج ۱۳، ص ۲۲۲ چاپ حلبی.

[ب] ابوداود آن را روایت کرده و بنا به قول حافظ، حاکم آن را صحیح دانسته است.

«یهودیان در محضر پیامبر عطسه می‌زدند به امید اینکه پیامبر ﷺ به آنان بگوید «یرحمکم الله»، ولی آن حضرت ﷺ در عوض به آنان می‌فرمود: خداوند شما را هدایت دهد و رفتار شما را اصلاح گرداند».

این امر بدان معناست که آنان دارای دعای خاصی برای تشمیت هستند و از مطلق تشمیت مستثنا نمی‌باشند.

د) کسی که عطسه زند و امام در روز جمعه مشغول خطبه باشد؛ زیرا موقعی که امام مشغول ایراد خطبه باشد، سخن گفتن ممنوع است و جبران تشمیت عطسه کننده بعد از فراغت امام از خطبه میسّر است.

۵- هنگامی که عطسه کننده تشمیت شد، یعنی برای او دعای رحمت ایراد گردید، او باید برای هدایت و اصلاح کسی که او را تشمیت گفته دعا کند. همان گونه که بخاری و دیگران از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده‌اند که پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید:

«اِذا عَطَسَ اَحَدُکُم فَلْیَقُل اَلحمدُ لِلّه وَلْیَقُلْ لَهُ اَخُوهُ اَو صاحِبُهُ: یَرحَمُکَ اللهُ فَاِذا قالَ لَهُ: یَرحَمُکَ اللهُ، فَلیقُل: یَهدیکُمُ اللهُ وَ یُصلِح بالَکُم».

«هر گاه یکی از شما عطسه کرد باید بگوید: الحمد الله و باید برادر و یا رفیقش به او بگوید: یرحمک الله و هر گاه به او گفت: یرحمک الله باید در جواب او بگوید: یهدیکم الله. یعنی خداوند شما را هدایت کند و آسوده خاطرتان گرداند».

یا برای او و خود دعای مغفرت کند. همان گونه که در حدیث ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده است که:

«یَغفِرُ اللهُ لَنا وَ لَکُم».[أ]

خداوند ما و شما را بیامرزد.

[أ] بخاری در «الادب المفرد» و طبرانی این حدیث را روایت کرده‌اند.

بعضی از عالمان جمع میان دو صیغه‌ی مخاطب و متکلم را جایز دانسته‌اند. در موطأ از نافع از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده که هر گاه کسی عطسه می‌کرد و کسی به او می‌گفت: یرحمک الله. ایشان در جواب می‌گفتند: «یَرحَمُنا اللهُ وَ اِیّاکُم وَ یَغفِرُ اللهُ لَنا وَ لَکُم».

فسلفه‌ی گفتن «اَلحمدُ لِلّه» و تشمیت، هنگام عطسه:

اکنون که به آداب عطسه و احکام آن آشنا شدیم، جا دارد به فلسفه و مصلحت آن نیز بپردازیم که در واقع در سه وجه تجلّی می‌یابد.

اول: رویکرد اساسی اسلام در آداب عمومی خود این است که در تمامی حالات و لحظات، مسلمان را با خدا پیوند دهد و به همین خاطر از فرصتهای طبیعی و مناسبات عادی نیز که پیوسته در روز یک یا چند بار تکرار می‌گردند، استفاده می‌نماید تا از این طریق فرد مسلمان پیوسته به یاد خدا باشد و با او در پیوند و در ارتباط باشد و حضرت با جلال و کبریای او را بوسیله‌ی تسبیح، تهلیل، تکبیر، تحمید و یا دعا به یاد آورد.

راز فلسفه‌ی اذکار و دعاهای مأثور که در آغاز و پایان خوردن، نوشیدن، هنگام خواب، بیداری، دخول، خروج، استفاده از یک وسیله‌ی سواری، پوشیدن لباس، مسافرت و بازگشت از آن و...، وارد شده نیز همین است تا پیوسته انسان مسلمان به یاد خدا بوده و رابطه‌ی خود را با آن قطع ننماید.

لذا لازم است به مسلمانان یاد داده شود که هر گاه عطسه کردند، «الحمد الله» بگویند، شنونده‌ی آن نیز به او «یرحمک الله» بگوید. و فرد عطسه کننده نیز دوباره به او جواب بدهد و بگوید «یهدیکم الله»؛ زیرا از این طریق، مفاهیم و معانی ربانی در سطح جامعه‌ی اسلامی گسترش خواهد یافت درست همان گونه که در زندگی یک فرد مسلمان ظهور و بروز می‌یابد.

علامه حلیمی در مورد فلسفه‌ی اینکه فرد عطسه کننده باید «الحمد الله» بگوید، می‌فرماید: «عطسه به نوعی ناراحتی را از مغز که مرکز نیروی تفکر و منشأ سلسله اعصابی که معدن حواس به شمار می‌آید، می‌زداید و در صورت سلامتی این عضو سایر اعضا و اندامها سالم می‌مانند؛ پس کاملاً واضح است که این عطسه یکی از نعمتهای خداوند است و جا دارد که با «الحمد الله» با آن

مواجه شد و این عمل بیانگر اقرار و اعتراف به آفرینش و قدرت خداست و شخص عطسه کننده آن را به خدا نسبت می‌دهد نه به طبایع اشیاء و امور فیزیکی».

قاضی ابن عربی نیز درباره‌ی اینکه شنونده‌ی عطسه، به عطسه کننده «یرحمک الله» بگوید، می‌فرماید: «کسی که عطسه می کند، تمام اعضای واقع در سر و گردن او از هم جدا می گردند». پس وقتی به او گفته می‌شود «یرحمک الله» به این معنی است که رحمت خدا بر شما باد تا اندامهایت را همانند قبل از عطسه، بدون تغییر بدارد و آنها را به همان حالت اولیه باز گرداند.

ابن ابی حمزه در شرح عطاس می گوید: این امر بر عظمت فضل خداوند بر بندگان دلالت دارد که به وسیله‌ی نعمت عطسه از یک طرف، زیان را از او برطرف نموده و از آن پس حمدی که مورد ثواب است و از آن پس دعای خیر به دنبال دعای خیر را بر او تشریع نموده است و این نعمتهای متوالی را با فضل و احسان خود در زمانی کوتاه برای بندگان خود مقرر داشته است.

دوم: اسلام به ارتباط میان مسلمانان و اُخوّت و برادری میان آنان، اهتمام شایانی دارد و به عبارت دیگر به مفاهیم اُخوّت، محبت و دوستی میان مسلمانان توجه شایانی دارد و این امر به زندگی لذت می‌بخشد و دیگران را در مورد انجام اعمال نیکو یاری می‌دهد و سختی و مشقت را از حیات اجتماعی می‌زداید. پیامبر اسلام ﷺ أنانیّت، تنهایی، حسد و حقد را به عنوان خوره‌ی دین و بیماری امتها به شمار آورده است و بعید نیست آداب عطسه در این راستا باشد تا از این طریق یکی از شیوه‌های پاک آداب معاشرت را (که با قطع رابطه، دوری و از هم بریدن منافات دارد) به آنها نشان دهد تا بدان وسیله معانی همبستگی، مودّت و رحمت را در وجود افراد مسلمان تثبیت گرداند.

ابن دقیق العید می گوید: از جمله فواید تشمیت، تحصیل مودّت و اُلفت میان مسلمانان و تأدیب فرد عطسه کننده است تا با تواضع و شکسته نفسی از کبر و غرور دور ماند... و تمام اینها از جمله معانی زیبای انسانیت است.

سوم: اسلام با این آداب با ابطال اعتقادات و باورهای جاهلی که هیچ اساس عقلی و نقلی‌ای ندارند و با ابطال عادات قبیحی که از آن اعتقادات سرچشمه گرفته بودند و در حیات انسان موجب زیان

می‌شدند، اقدام عملی نماید. علامه ابن قیم می‌گوید: مردمان دوره‌ی جاهلیت عطسه را به فال بد می‌گرفتند. رؤبة بن عجاج در وصف فلاتی گفته است:

«قَطَعتُها وَ لا اَهابُ العِطاس».

«آن را پیمودم و از عطسه‌ها نمی‌ترسیدم».

امرؤ القیس گفته است:

«وَ قَد اَغتَدِی قَبلَ العِطاس بهَیْکَلِ».

«سحرگاهان قبل از عطسه‌های مردم به شکار می‌پرداختم».

منظور این است، قبل از این که مردم از خواب بیدار شوند، او بیدار می‌شد و به شکار می‌رفت که مبادا عطسه‌ی شخصی را بشنود و آن را به فال بد بگیرد و به شکار نرود. مردمان جاهلی، اگر کسی عطسه می‌زد و او را دوست می‌داشتند به او می‌گفتند:

«عمراً و شباباً».

«عمر و جوانی نصیبت شود».

و اگر او را دوست نمی‌داشتند، می‌گفتند:

«وریا و قحاباً».[1]

«درد و کوفت».

در دوره‌ی جاهلی هر گاه کسی عطسه‌ی شخصی را می‌شنید آن را به فال بد می‌گرفت و به او می‌گفت: «بِکَ لابی»: یعنی از خدا می‌خواهم که نحوست و شومی عطسه‌ات را به خودت برگرداند نه من. آنان عطسه‌ی شدید را بیشتر به فال بد می‌گرفتند.

وقتی خداوند برنامه‌ی اسلامی را نازل فرمود، پیامبر گرامیش، عادات گمراهی جاهلی را باطل نمود و امتش را از بدفالی، منع نمود و به جای اینکه برای شخص عطسه کننده دعای شر کنند

---

[1] وری بر وزن رمی، کبد درد است و قُحاب بر وزن سعال، سرفه‌ی مزمن است.

برای او دعای رحمت می‌کردند. و چون دعا علیه شخص عطسه کننده یک نوع ظلم و ستم بود اسلام دعای رحمت برای فرد عطسه کننده را در مقابل آن قرار داد و به عطسه کننده دستور داده که برای خیرخواه خود که او را تشمیت کرده دعای آمرزش، هدایت و اصلاح خاطر کند و به او بگوید: «یَغْفِرُ اللهُ لَنا وَ لَکُم»: خداوند ما و شما را بیامرزد و یا بگوید: «یَهْدِیکُمُ اللهُ و یُصْلِحُ بالَکُم»: خداوند شما را هدایت و آسوده خاطر گرداند.

دعاء به هدایت یعنی به طاعت و فرمانبرداری پیامبر راهنمایی گردد و از عادات جاهلی روی گردان باشد.

دعاء به اصلاح خاطر، کلمه‌ی جامعی است که تمام صلاح کارها را دربردارد. و از باب پاداش، در مقابل دعای خیر و رحمت از جانب برادرش می‌باشد. دعا به مغفرت و آمرزش نیز با لفظی وارد شده که فرد عطسه کننده و کسی را هم که او تشمیت می‌کند، در بر می‌گیرد، آنجا که می‌گوید: «یغفر الله لنا و لکم» تا مجموع دو دعای عطسه کننده و دعای شخصی را که برای او دعا می‌کند را در بر گیرد.[أ]

۱۵۲۵ - ﴿۳﴾ (صَحِيحٌ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «حَقُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ سِتٌّ». قِيلَ: مَا هُنَّ يَا رَسُولَ اللّٰهِ؟ قَالَ: «إِذَا لَقِيتَهُ فَسَلِّمْ عَلَيْهِ وَإِذَا دَعَاكَ فَأَجِبْهُ وَإِذَا اسْتَنْصَحَكَ فَانْصَحْ لَهُ وَإِذَا عَطَسَ فَحَمِدَ اللهَ فَشَمِّتْهُ وَإِذَا مَرِضَ فَعُدْهُ وَإِذَا مَاتَ فَاتَّبِعْهُ». رَوَاهُ مُسلم[۱۵۲۵]

۱۵۲۵- (۳) ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «حق مسلمان بر مسلمان، شش چیز است». گفته شد: آن شِش حق، چه هستند، ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم؟

[أ] ر. ک: مفتاح دار السعادة، ج ۲، ص ۲۷۶-۲۷۷.

[۱۵۲۵] مسلم ۱۷۰۵/۴ ح (۵-۲۱۶۲)؛ نسائی ۵۳/۴ ح ۱۹۳۸ و ابن ماجه ۴۶۱/۱ ح ۱۴۳۳.

آن حضرت ﷺ در پاسخ فرمودند: «هنگامی که با او رو به رو شدی، بر او سلام بده؛ و آن گاه که تو را دعوت نمود، بپذیر؛ و زمانی که با تو مشورت کرد، دیدگاه خود را به صورتِ خیرخواها نه و دلسوزانه، به او بگو؛ و چون عطسه کرد، برای او، تندرستی و سلامتی بخواه؛ و اگر بیمار گردید، از او عیادت نما؛ و هنگامی که جهان را بدرود گفت، پیکرش را تا آرامگاهش، همراهی کن».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است]

۱۵۲۶ - ﴿۴﴾ (مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ)

وَعَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ قَالَ: أَمَرَنَا النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِسَبْعٍ وَنَهَانَا عَنْ سَبْعٍ أَمَرَنَا: بِعِيَادَةِ الْمَرِيضِ وَاتِّبَاعِ الْجَنَائِزِ وَتَشْمِيتِ الْعَاطِسِ وَرَدِّ السَّلَامِ وَإِجَابَةِ الدَّاعِي وَإِبْرَارِ الْمُقْسِمِ وَنَصْرِ الْمَظْلُومِ وَنَهَانَا عَنْ خَاتَمِ الذَّهَبِ وَعَنِ الْحَرِيرِ وَالْإِسْتَبْرَقِ وَالدِّيبَاجِ وَالْمِيثَرَةِ الْحَمْرَاءِ وَالْقَسِّيِّ وَآنِيَةِ الْفِضَّةِ وَفِي رِوَايَةٍ وَعَنِ الشُّرْبِ فِي الْفِضَّةِ فَإِنَّهُ مَنْ شَرِبَ فِيهَا فِي الدُّنْيَا لم يشرب فِيهَا فِي الْآخِرَةِ[۱۵۲۶]

۱۵۲۶- (۴) براء بن عازب رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ ما را به انجام هفت کار، فرمان دادند و از انجام هفت کار دیگر، منع فرمودند؛ آن حضرت ﷺ ما را به انجام این امور، فرمان دادند: عیادت کردن بیمار؛ شرکت در تشییع جنازه؛ دعا کردن برای عطسه زننده؛ پاسخ گفتن سلام (و آشکار ساختن و پخش و نشر آن)؛ اجابتِ دعوت کننده (و پذیرش دعوت)؛ عملی کردن سوگندِ سوگند خورنده (راست گردانیدن و راست دانستن سوگندِ سوگند خورنده)؛ و یاری نمودن و کم کردن به فرد مظلوم و ستمدیده.

[۱۵۲۶] بخاری ۱۱۲/۳ ح ۱۲۳۹؛ و مسلم ۱۶۳۵/۳ ح (۳-۲۰۶۶)؛ ترمذی ۱۵۸/۵ ح ۲۸۰۹ و نسائی ۵۴/۴ ح ۱۹۳۹.

و رسول خدا ﷺ ما را از انجام این امور، منع کردند: پوشیدن انگشتر طلا؛ استفاده از لباس ابریشمی؛ استفاده از «استبرق» (ابریشم ضخیم و برّاق)؛ استفاده از «دیباج» (نوعی پارچه‌ی ابریشمی)؛ استفاده از زین و پالانی که از ابریشم ساخته و پرداخته شده باشد؛ استفاده از «قَسی» (نوعی لباس که ابریشم در آن به کار رفته است)؛ و استفاده از ظروف نقره‌ای.

و در روایت دیگر آمده است: [رسول خدا ﷺ] از نوشیدن در [ظرف] نقره‌ای [منع فرمودند:]؛ چرا که کسی که در دنیا، در ظروف نقره‌ای، چیزی را بنوشد، در آخرت، چیزی را در آن، نخواهد نوشید».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: «ابرار المقسم»: راست گردانیدن، یا راست دانستن سوگندِ سوگند خورنده. یعنی: اگر کسی بر کاری سوگند خورد؛ و تو، این توان را داشتی تا سوگندش را راست گردانی و بدان جامه‌ی عمل بپوشانی، پس، از این کار، دریغ نورز؛ البته بدان شرط که در آن، گناه و معصیتی نباشد. به عنوان مثال: اگر کسی سوگند خورد که از تو، جدا نشود تا فلان کار را انجام بدهی؛ و تو نیز این توان را داری تا آن را به انجام برسانی؛ از این رو، آن کار را انجام بده، تا آن فرد، در سوگندش، حانث نشود.

«الحریر»: ابریشم. پارچه‌ی ابریشمی. پرنیان.

«الاستبرق»: دیبای ستبر. و آن، بافته‌ای است از حریر که تارهای زَر در آن به کار رفته است. پارچه‌ی ستبر و برّاق ابریشمی.

«الدیباج»: دیبا. جامه‌ی ابریشمی. واحد آن «دیباجة» است.

«المثیرة الحمراء»: زین و پالانی که از ابریشم، ساخته و پرداخته شده باشد؛ و قید «الحمراء» (قرمز رنگ)، بدان خاطر آمده است که اغلب زین و پالانهای ابریشمی در آن زمان، بدین رنگ بوده است؛ و گرنه، استفاده از هر زین و پالانِ ابریشمی - به هر رنگی که باشد - حرام و ناجایز است.

«القَسیّ»: نوعی از پارچه‌های کتای که آمیخته با حریر است؛ این نوع پارچه، از مصر آورده می‌شد. برخی گفته‌اند که این پارچه، منسوب به شهر «قَسّ» است. به هر حال، در این حدیث، پیامبر

بزرگوار اسلام، ما را به هفت چیز امر فرموده و از هفت چیز نهی کرده است، که نهی از هفت چیز در حقیقت به سه چیز باز می‌گردد و آن استعمال ظروف نقره‌ای، اقسام حریر و انگشتر طلاست.

۱- تشییع جنازه: برای تکریم و تعظیم شخص مسلمان ابراز وفاداری و ادای حق برادری، در هنگام مرگ، در مراسم تشییع جنازه، کفن و دفن و اقامه‌ی نماز بر او لازم است شرکت کنیم چون با این کار احسانی در حق مرده انجام داده و با دعا و طلب آمرزش و سایر کارهای دیگر وظیفه مسلمانی خود را ادا نموده‌ایم و نیز در حق بازماندگان میت با ابراز همدردی و شرکت در مجالس ترحیم، احسان و نیکی کرده‌ایم.

در حق خویش، با شرکت در مراسم تشییع جنازه و اقامه‌ی نماز، یاد آخرت در دلهایمان زنده شده و یاد آخرت دلهای زنده را به انجام کارهای نیک رغبت نموده و آنها را از گناهان باز می‌دارد و موجب پاداش اخروی می‌شود.

بخاری از ابوهریره، روایت می‌کند که پیامبر فرمود، هر کس به خاطر ایمان و رضای خدا در تشییع جنازه مسلمانی شرکت کند و در اقامه‌ی نماز و دفن او شرکت کند به پاداش بزرگی نائل می‌شود.» علماء گفته‌اند: تشییع جنازه برای آشنا و ناآشنا و بیگانه و خویش سنت است. ولی پیامبر زنان را از شرکت در تشییع جنازه نهی فرموده است.

۲- عیادت بیماران

۳- پذیرفتن دعوت: در صحیح بخاری و مسلم از عبدالله بن عمر روایت شده است که پیامبر فرمود: هر گاه شما را به ولیمه دعوت کردند بپذیرید.» مراسمی که به عنوان شادی، یا عروسی یا بازگشتن مسافر یا ساختن منزل یا به عنوان مولودی برگزار می‌شود اگر کسی به آن مجالس دعوت شد، لازم است شرکت کند؛ زیرا موجب استحکام پایه‌های دوستی و تحکیم علاقه طرفین است. چون اگر کسی را دوست داری در عمل هم باید نشان دهی، یعنی در مراسم شادی وی شرکت کنی، چون نپذیرفتن دعوت بدون دلیل، موجب پریشانی خاطر و سردی روابط خواهد شد. پس به خاطر تحکیم رابطه دوستی و نزدیکی بین طرفین پیامبر ما را به پذیرفتن دعوت، امر فرموده است. اکثر علما معتقدند به وجوب پذیرفتن دعوت‌اند و برخی در بین طعام عروسی و غیره فرق گذاشته‌اند که

جمهور شافعیه و حنابله رفتن برای دعوت عروسی را فرض عین می‌دانند اما امام مالک رحمه الله فرض کفائی می‌داند.

فقها گفته‌اند در صورتی که در طعام شبهه باشد، یعنی مال شخص ظالم یا تاجر بی‌انصاف یا سرپرست یتیم باشد و یا تنها سرمایه‌داران را دعوت کند و یا در آن منکراتی مانند شراب‌خواری و رقص زنان و اختلاط زن و مرد در رقص باشد شرکت نکردن بهتر است.

۴- یاری ستمدیده: که فرض کفائی است و از جمله امر به معروف و نهی از منکر است و بر هر کسی که قادر است، واجب است.

۵- بجا آوردن سوگند: اگر شخصی تو را سوگند داد که او را کمک کنی و نیازش را برآورده سازی و یا او را از تنگنا برهانی او را یاری ده و ناامیدش مگردان. چون علما گفته‌اند اگر تأدیه سوگند منجر به فساد یا ضرر نشود سنت است. ولی اگر سوگند برای انجام کار منکری بود، عمل به آن لازم نیست.

۶- سلام دادن و جواب آن: سلام پیک محبت و نشانه برادری و الفت است. و قرآن در چند جای مختلف به آن اشاره کرده است. «فاذا دخلتم بیوتا فسلّموا علی أنفسکم تحیة من عند الله مبارکة طیبة» تحیت حضرت ابراهیم و مهمانهایش کلمه‌ی سلام بوده و نیز شعار اهل بهشت سلام است. امر به سلام و جواب آن بر وجوب آن دلالت می‌کند اما بسیاری از علما می‌گویند که سلام کردن سنت است و رد آن واجب است ﴿ وَإِذَا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّواْ بِأَحْسَنَ مِنْهَآ أَوْ رُدُّوهَآ ﴾ (نساء/۸۶)

اما نباید به غیر مسلمین سلام کرد زیرا معنای سلام بر شما یعنی شما در حفظ و رعایت خدا هستید یا شما از دست من در سلم و آشتی هستید.

۷- دعا در حق عطسه زننده: که شخص عطسه زننده باید بگوید الحمد لله، دعاکننده هم می‌گوید یرحمک الله، و عطسه زننده می‌گوید یهدیک الله و یصلح بالک. و اگر الحمد لله نگوید دعا کردن لازم نیست. عطسه‌زننده با عطسه‌ای که می‌کند بسیاری از میکروبها که در دماغ او جمع شده‌اند و ماندنشان سبب بیماریهای خطرناک می‌گشت خارج می‌شوند و سلامتی و بهبودی او بعد از این حالت، نعمتی است که موجب شکر است و چون حمد، طاعت خداوندی است، موجب رحمت است بنابراین شخص مسلمان برای او دعا می‌کند و رحمت و آمرزش الهی را برایش می‌خواهد، عطسه زننده نیز برای او طلب هدایت و اصلاح حال می‌کند.

اکثر علما از آن جمله بعضی از مالکیه و ظاهریه دعا برای عطسه‌زننده را واجب می‌دانند و عده‌ای دیگر آن را مستحب می‌دانند ولی حنفیه و حنابله آن را فرض کفائی می‌دانند.

۸- ظروف نقره‌ای: احادیث بسیاری درباره نهی از خوردن و نوشیدن در ظروف نقره و طلا آمده است که برای استفاده‌کنندگان آنها وعده عذاب می‌دهد. مانند حدیثه حذیفه: که می‌فرماید: حریر و دیبا نپوشید و در ظروف نقره و طلا ننوشید و یا کسی که در ظرف نقره می‌نوشد آتش جهنم در شکمش می‌ریزد به همین دلیل فقها استفاده از ظروف طلا و نقره را تحریم کرده‌اند و فرقی در بین زن و مرد نیست بلکه تنها در زینت است که برای زنان اشکال ندارد، مگر اینکه به مرحله‌ی اسراف برسد. و سایر ظروف گرانبها بر آنها قیاس می‌شوند چون اسراف به نص قرآن حرام است.

﴿يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ خُذُواْ زِينَتَكُمۡ عِندَ كُلِّ مَسۡجِدٖ وَكُلُواْ وَٱشۡرَبُواْ وَلَا تُسۡرِفُوٓاْۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُسۡرِفِينَ﴾ (اعراف/۳۱)

بهتر است به جای استفاده از ظروف طلا و نقره آنها را در کارهای تولیدی، تجارت، کشاورزی و کارهای اقتصادی بکار گیریم تا بر ثروت ملتمان بیفزاییم، از نیاز به بیگانگان نجات یابیم و ملتمان را سرافراز گردانیم.

۹- استفاده از انگشتری طلا: نهی از انگشتری طلا دلالت بر حرام بودن آن می‌کند پیامبر فرموده: طلا و حریر برای زنان حلال و بر مردان حرام است، اما انگشتری نقره‌ای اشکال ندارد.

۱۰- استعمال حریر: در این حدیث نه تنها استفاده از اقسام حریر بلکه حتی ترکیب حریر با سایر پارچه‌های دیگر حرام است احادیث زیادی از پیامبر در این مورد روایت شده است که از پوشیدن حریر و نشستن بر آن نهی فرموده است. مانند حدیث: «لاتلبسوا الحریر، فانه من لبسه فی الدنیا لم یلبسه فی الآخرة» و یا اینکه حریر لباس کسی است که بهره‌ای از آخرت ندارد. اما برای استفاده پزشکی جایز است همان گونه که پیامبر به عبدالرحمن بن عوف و زبیر بن عوام اجازه پوشیدن داد.

پوشیدن حریر و استعمال طلا، برای مردان حرام است:

در حالی که اسلام زینت را مباح نموده و حتی می‌خواهد مسلمانان مزیّن باشند و استفاده از آن را ترک نکنند:

﴿ قُلۡ مَنۡ حَرَّمَ زِينَةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِيٓ أَخۡرَجَ لِعِبَادِهِۦ وَٱلطَّيِّبَٰتِ مِنَ ٱلرِّزۡقِ ﴾ (اعراف/۳۲)

«بگو: چه کسی زینتی را که خداوند برای بندگانش پدید آورده است حرام کرده است؟! و یا روزیهای پاکیزه را حرام نموده است؟!».

اما دو نوع زینت را بر مردان حرام کرده است ولی زنان را در استفاده از این دو نوع نیز آزاد گزارده است:

نوع اول، مزیّن شدن به طلا؛ و نوع دوم مزیّن شدن به حریر است. از حضرت علی رضی الله عنه روایت شده است: پیغمبر صلی الله علیه وسلم یک تکه حریر را در دست راست و یک قطعه طلا را در دست چپش قرار داد بعداً فرمود:

«إِنَّ هذَيْنِ حرامٌ عَلى ذُكُورِ أُمَّتی»[أ]

«این دو تا بر مردان امّت من حرام است».

در روایت ابن ماجه این جمله آمده است:

«وَ حِلٌّ لِإناثِهِمْ»

«بر زنانشان حلال است».

از حضرت عمر رضی الله عنه نقل شده است که می‌فرمود: از پیغمبر صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمود:

«لاتَلْبَسُوا الْحَرِيْرَ فَإِنَّ مَنْ لَبِسَهُ فِی الدُّنْيا لَمْ يَلْبَسْهُ فِی الآخِرَةِ»[ب]

«حریر را نپوشید زیرا هر مردی که در دنیا آن را بپوشد در قیامت از پوشیدن آن محروم است».

پیغمبر صلی الله علیه وسلم درباره‌ی مزیّن شدن مردان به لباس حریر می‌فرماید:

«إِنَّ هذِهِ لباسُ مَنْ لاخَلاقَ لَهُ»؛[أ]

[أ] احمد و ابوداود و نسائی و ابن حبّان و ابن ماجه این حدیث را روایت کرده‌اند.

[ب] مسلم و بخاری این حدیث را روایت کرده‌اند.

«این لباس لباس کسی است که در قیامت بهره‌ای ندارد».

پیغمبر ﷺ شخصی را دید که انگشتر طلا در دست دارد، آن را از دستش بیرون آورد و به دور انداخت و فرمود:

«یَعْمَدُ اَحَدُکُمْ إِلی جَمْرَةٍ مِنْ نارٍ فَیَجْعَلُها فِی یَدِهِ».

«بعضی از شما عمداً تمایل به پاره‌ی آتشی پیدا می‌کند و آن را در دست خود قرار می‌دهد».

یعنی انگشتر طلا به دست کردن موجب آتش دوزخ می‌گردد. بعد از این که پیغمبر ﷺ رفت به آن مرد گفتند برو انگشترت را بردار و به طریق دیگر از آن استفاده نما. آن مرد جواب داد: قسم به خدا چیزی را که پیغمبر ﷺ دور انداخته باشد من دیگر آن را بر نمی‌دارم.[ب]

قلم، ساعت، پیاله، استکان، چوب، سیگار و سایر چیزهای طلایی که اشخاص ثروتمند و عیّاش از آنها استفاده می‌کنند حکم انگشتر را دارند امّا انگشتری نقره برای مردان مباح است. بخاری از ابن عمر رضی الله عنه روایت می‌کند که گفت:

«اِتَّخَذَ رَسُولُ اللهِ ﷺ خاتماً مِنْ وَرِقٍ (فِضَّةٍ) وَ کانَ فی یَدِهِ ثُمَّ بَعْدُ فی یَدِ اَبی بَکرٍ ثُمَّ کانَ بَعْدُ فی یَدِ عُمَرَ، ثُمَّ کانَ بَعْدُ فی یدِ عثمانَ، حَتّی وَقَعَ بَعدُ فی بِئْرِ اُرَیسٍ»؛

«پیغمبر ﷺ یک انگشتر نقره در دست داشت، بعد از وفات پیغمبر ﷺ در دست ابوبکر رضی الله عنه بود و بعد از ابوبکر رضی الله عنه در دست عمر رضی الله عنه بود و بعد از عمر رضی الله عنه، عثمان رضی الله عنه آن را در انگشت می‌کرد، تا این که در چاهی به نام اریس افتاد و گم شد».

اما درباره‌ی تحریم سایر فلزات مانند آهن، نصّی وجود ندارد. در صحیح بخاری آمده است که مردی می‌خواست زنی که خودش را به او هبه کرده بود نکاح نماید، پیغمبر ﷺ به او فرمود: مهریه‌ای برای او در نظر بگیر هر چند یک انگشتر آهن باشد. بخاری با این حدیث بر حلال بودن انگشتر آهنی استدلال کرده است.

[أ] همان.

[ب] مسلم.

اما زمانی که ضرورت طبّی ایجاب نماید، پوشیدن حریر برای مرد، جایز است؛ پیغمبر ﷺ اجازه فرمود که عبدالرحمن بن عوف رضي الله عنه و زبیر بن عوام رضي الله عنه به خاطر خارشی که در بدن داشتند لباس حریر بپوشند.[۱]

دلیل و حکمت حرمت حریر و طلا بر مردان:

هدف اسلام از تحریم استفاده زینتی از حریر و طلا برای مردان یک هدف تربیتی و اخلاقی و به منظور بالا بردن شخصیّت و مردانگی مردان است. اسلام که دینِ نیرو و جهاد است می‌خواهد که شهامت و شجاعت و مردانگی مردان را از نشانه‌های ضعف و شکست و نابودی محفوظ نگهدارد. مردی که خداوند او را از لحاظ نیرو و قدرت و ترکیب جسمانی، بر زن برتری داده است، سزاوار و شایسته‌ی مقام او نیست که در استفاده از زینت آلات با زن مسابقه دهد و در این امر با او شریک باشد.

علاوه بر این در تحریم مزبور یک هدف اجتماعی مهمّی در نظر گرفته شده است، چون یکی از اهداف بسیار مهم اسلام، مبارزه‌ی همه جانبه با اشرافیّت و خوشگذرانی است. اشرافیّت در نظر قرآن موجب از هم گسیختن روابط معنوی جامعه می‌باشد؛ زیرا که این امر کیان ملّتها را به نابودی می‌کشاند؛ اشرافیّت یکی از مظاهر بی‌عدالتی در جامعه است، عده کمی، اکثر قریب به اتفاق مردم را استثمار می‌نمایند و به حساب آنان دست به عیّاشی می‌زنند؛ این عده در هر عصر و زمانی، با هر برنامه‌ای که براساس حق و خیر و صلاح جامعه باشد، دشمنی ورزیده‌اند. قرآن در مورد آنان می‌فرماید:

﴿ وَإِذَآ أَرَدۡنَآ أَن نُّهۡلِكَ قَرۡيَةً أَمَرۡنَا مُتۡرَفِيهَا فَفَسَقُواْ فِيهَا فَحَقَّ عَلَيۡهَا ٱلۡقَوۡلُ فَدَمَّرۡنَٰهَا تَدۡمِيرٗا ﴾ (اسراء/۱۶)

«هر گاه بخواهیم اهل شهری را هلاک گردانیم، به اشراف و ثروتمندان آن دستور می‌دهیم که از خداوند اطاعت نمایند اما آنان به جای اطاعت خدا، در آن شهر گناه انجام می‌دهند

---
[۱] بخاری در کتاب لباس این حدیث را روایت کرده است.

و از حق تجاوز می‌نمایند، پس مستحق عذاب خدا می‌شوند، آن وقت آن شهر را به کلی ویران می‌نماییم».

و می‌فرماید:

﴿ وَمَآ أَرۡسَلۡنَا فِي قَرۡيَةٖ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتۡرَفُوهَآ إِنَّا بِمَآ أُرۡسِلۡتُم بِهِۦ كَٰفِرُونَ ﴾ (سبا/۳۴)

«هیچ پیغمبری را به شهری نفرستاده‌ایم مگر اینکه اشخاص اشراف و ثروتمند عیاش به آنها نگویند: ما به آنچه که شما آورده‌اید ایمان نداریم و به آن کفر می‌ورزیم».

به پیروی از روح و حقیقت قرآن، پیغمبر ﷺ کلیه‌ی مظاهر اشرافیّت و خوش گذرانی را بر مسلمان حرام نموده است همچنان که زینت حریر و طلا را بر مرد حرام کرده و استفاده از ظروف طلا و نقره را بر مرد و زن حرام نموده است، که بعداً از آن بحث خواهیم نمود.

حرمت استعمال طلا، علاوه بر دلایل مذکور، دلیل اقتصادی نیز دارد که از نظر اسلام قابل اهمیّت می‌باشد. طلا پشتوانه‌ی جهانی پول محسوب می گردد و مسلمان حق ندارد که آن را از میدان اقتصادی خارج نماید و به صورت زینت‌آلات برای مردان و یا به صورت ظروف در آورد.

دلیل و حکمت حلال بودن طلا و حریر برای زنان:

زنان به مقتضای طبع زنانگی ذاتاً علاقه‌ی زیادی به زینت‌آلات دارند لذا خداوند، آنان را از تحریم معاف کرده است، به شرط این که، هدفشان از پوشیدن حریر و زینت‌آلات طلا، فریب و تحریک تمایلات مردان بیگانه نباشد.

در حدیث است:

«أَيّما اِمْرأَةٍ اِستَعْطَرَتْ فَمَرَّتْ عَلى قَوْمٍ لِيَجِدُوا رِيحَها فَهِي زانِيَةٌ وَ كُلُّ عَيْنٍ زانِيَةٌ»[1]

«هر گاه زنی خود را معطّر کند، و بر مردان گذر نماید تا از بوی آن لذّت ببرند، این زن حکم زناکار دارد و هر چشمی زناکار است (چون زنای چشم دیدن مردان و زنان نامحرم می‌باشد)».

---

[1] نسائی و ابن خزیمه و ابن حبان این حدیث را روایت کرده‌اند.

خداوند زنان را برحذر می‌دارد و می‌فرماید:

﴿وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِن زِينَتِهِنَّ﴾ (نور/۳۱)

«نباید زنان پاهای خود را به زمین بزنند تا خلخال و زینت‌آلاتی که به مچ پا دارند آشکار نمایند».

ظروف طلا و نقره:

به منظور جلوگیری از اشرافیّت و اسراف است که اسلام، استفاده از ظروف طلا و نقره را حرام نموده است و اجازه نمی‌دهد مسلمان فرش ابریشم خالص در منزل داشته باشد. پیغمبر ﷺ کسانی را که از این دستور سرپیچی می‌نمایند به شدّت تهدید می‌کند. مسلم در احادیث صحیح خود از ام‌سلمه رضی الله عنها روایت می‌کند.

«اِنَّ الَّذی یأکُلُ وَ یَشرَبُ فِی آنِیَةِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ اِنّما یُجَرْجِرُ فِی بَطْنِهِ نارَ جَهَنَّمَ»[1]

«کسی که در ظرف طلا و نقره غذا می‌خورد و آب می‌نوشد به راستی آتش جهنّم را در درون خود شعله‌ور می‌سازد».

بخاری از حذیفه رضی الله عنه روایت کرده و می‌گوید:

«نَهانا رَسولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ و آله وَ سَلَّمَ اَن نَشرَبَ فی آنِیَةِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ اَنْ نَأکُلَ فِیها، وَ عَن لَبْسِ الْحَرِیرِ وَ الدِّیباجِ وَ اَن نَجْلِسَ عَلَیهِ، وَ قالَ هُو لَهُم فی الدُّنْیا وَ لَنا فِی الآخرة».

«رسول خدا ﷺ ما را نهی کرد که در ظرف طلا و نقره آب بنوشیم و یا غذا بخوریم و یا لباس ابریشم و دیباج بپوشیم و یا بر آن بنشینیم. پیغمبر ﷺ فرمود: اینها در دنیا برای کفار است و در قیامت مال ما مسلمانان است».

اشیایی که استفاده از آن حرام باشد هدیه گرفتن و هدیه دادن آن و یا استفاده‌ی زینتی از آن نیز حرام است، این تحریم برای زن و مرد یکسان است، چون هدف از تحریم آنها پاک نگه داشتن

---

[1] مسلم.

منزل از آثار اشرافیّت و اسراف است که اسلام علیه آنها مبارزه می‌کند. چقدر زیبا است این گفته‌ی ابن قدامه: «**زن و مرد در حرام بودن استفاده از ظروف طلا و نقره و فرش ابریشمی با هم مساوی هستند**». چون حدیث پیغمبرﷺ در این مورد عام است و شامل مرد و زن می‌گردد؛ از طرف دیگر فلسفه‌ی حرمت استفاده از آنها جلوگیری از اسراف و تکبر و خودنمایی و شکستن قلب فقرا است و فرق نمی‌کند اینها به وسیله‌ی مرد باشد و یا به وسیله‌ی زن. زنها فقط می‌توانند با طلا و نقره و پوشیدن لباس ابریشم خود را برای شوهرانشان آراسته کنند و حق استفاده‌ی دیگری از آنها ندارند. اگر کسی بگوید: چنانچه فلسفه‌ی تحریم ظروف طلا و نقره و فرش ابریشم آن باشد که شما بیان کردید پس باید ظروف یاقوت و الماس و غیره که از طلا با ارزش‌تر هستند نیز حرام باشند ولی اسلام آنها را حرام نکرده است. در جواب می گوییم اکثر فقرا این نوع اشیاء قیمتی را نمی‌شناسند و اگر ثروتمندان آنها را مورد استفاده قرار دهند ناراحتی و عقده‌ای برایشان حاصل نمی‌شود؛ از طرف دیگر این اشیاء در نفس الامر کمیاب می‌باشند و خود این کمیابی باعث می‌شود که به عنوان ظروف از آنها استفاده نشود پس نیازی به تحریم ندارند ولی طلا و نقره این طور نیستند.[أ]

از نظر اقتصادی نیز کاملاً واضح و روشن است که استفاده از ظروف طلا و نقره باید حرام باشد. چون طلا و نقره پشتوانه‌ی جهانی پول می‌باشند و خداوند آنها را معیار سایر اموال قرار داده است، و انسانها را هدایت کرده است که از این نعمت‌ها استفاده کنند و در معاملات بین خود به کار گیرند، نه این که آنها را در منزل به صورت گنج حبس نمایند یا با ساختن ظروف و وسایل زینتی آنها را از صحنه‌ی معاملات خارج سازند.

چقدر زیباست فرموده‌ی امام غزالی در کتاب احیاء العلوم در بحث شکر، در این مورد که می‌گوید: «هر کس که از طلا و نقره ظرفی را تهیه نماید، با این عمل خود کفران نعمت خدا را مرتکب می‌شود و نزد خدا بدتر از کسانی است که طلا و نقره را جمع می‌کنند و آنها را به صورت گنج درمی‌آورند. این افراد به کسانی شباهت دارند که حاکم مملکتی را به زور به انجام کارهای

[أ] مغنی ابن قدامة، ج ٨، ص ٣٢٣.

بی‌اهمیّت مانند تمیز کردن معابر که از دست هر انسان ساده‌ای برمی‌آید، وادار کنند». این کار از ذخیره کردن آن دو بدتر است، چون فایده‌ی ظروف آن است که مایعات را محفوظ نگه می‌دارد تا از اضاعه‌ی آنها جلوگیری شود و ظروف سفالین، آهنی، مسی و حلبی نیز می‌توانند به جای ظروف طلا و نقره مورد استفاده قرار گیرند، ولی آنها نمی‌توانند در معاملات، جای طلا و نقره را پر کنند، کسی که این حقیقت را با عقل و معرفت درک نکند، باید آن را با این دستور نبوی درک نماید:

«مَنْ شَرِبَ فی آنِیَةٍ مِنْ ذَهَبٍ اَوْ فِضَّةٍ فَکَاَنَّما یُجَرْجِرُ فِی بَطْنِهِ نارَ جَهَنَّمَ».[أ]

در حالی که اسلام اجازه داده است که مسلمان از انواع ظروف چینی و شیشه‌ای و مسی و حلبی و غیره استفاده نماید و فرشهای نفیس پشمی و نخی و غیره در منزل داشته باشد، کسی تصوّر نمی‌کند، با تحریم ظروف طلا و نقره و فرش ابریشمی نسبت به مسلمانان سختگیری به عمل آمده است.

۱۵۲۷ - ﴿۵﴾ (صَحِیح)

وَعَنْ ثَوْبَانَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ الْمُسْلِمَ إِذَا عَادَ أَخَاهُ الْمُسلم لم يزل فِي خُرْفَةِ الْجَنَّةِ حَتَّى يَرْجِعَ». رَوَاهُ مُسْلِمٌ[۱۵۲۷]

۱۵۲۷- (۵) ثوبان رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بی‌گمان شخص مسلمان، چون به عیادت برادر مسلمان خویش برود، تا زمانی که از عیادت بازگردد، در چیدنی‌های [میوه‌های] بهشت است».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است]

شرح: «**خُرفة الجنّة**»: بوستان بهشت؛ یا چیدنی‌ها [میوه‌های] بهشت. چنانکه در دنباله‌ی روایت آمده است: کسی از آن حضرت صلی الله علیه وسلم پرسید: ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم! «**و ما خرفة الجنّة؟**»؛ «**خرفه‌ی بهشت چیست؟**» آن حضرت صلی الله علیه وسلم در پاسخ فرمودند: «**جَناها**»؛ «**چیدنی‌های [میوه‌های] بهشت**».

[أ] احیاء العلوم، ج ۴، کتاب شکر.

[۱۵۲۷] مسلم ۱۹۸۹/۴ ح (۴۱-۲۵۶۸)؛ ترمذی ۲۹۹/۳ ح ۹۶۷؛ ابن ماجه ۴۶۳/۱ ح ۱۴۴۲ و احمد ۲۷۹/۵.

۱۵۲۸ - (۶) (صَحِيحٌ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إن الله عز وجل يَقُولُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: يَا ابْنَ آدَمَ مَرِضْتُ فَلَمْ تَعُدْنِي قَالَ: يَا رَبِّ كَيْفَ أَعُودُكَ وَأَنْتَ رَبُّ الْعَالَمِينَ؟ قَالَ: أَمَّا عَلِمْتَ أَنَّ عَبْدِي فُلَانًا مَرِضَ فَلَمْ تَعُدْهُ؟ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّكَ لَوْ عُدْتَهُ لَوَجَدْتَنِي عِنْدَهُ؟ يَا ابْنَ آدَمَ اسْتَطْعَمْتُكَ فَلَمْ تُطْعِمْنِي قَالَ: يَا رَبِّ كَيْفَ أُطْعِمُكَ وَأَنْتَ رَبُّ الْعَالَمِينَ؟ قَالَ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّهُ اسْتَطْعَمَكَ عَبْدِي فُلَانٌ فَلَمْ تُطْعِمْهُ؟ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّكَ لَوْ أَطْعَمْتَهُ لَوَجَدْتَ ذَلِكَ عِنْدِي؟ يَا ابْنَ آدَمَ اسْتَسْقَيْتُكَ فَلَمْ تَسْقِنِي قَالَ: يَا رَبِّ كَيْفَ أَسْقِيكَ وَأَنْتَ رَبُّ الْعَالَمِينَ؟ قَالَ: اسْتَسْقَاكَ عَبْدِي فُلَانٌ فَلَمْ تَسْقِهِ أما إنك لو سقيته لوجدت ذَلِك عِنْدِي». رَوَاهُ مُسلم[۱۵۲۸]

۱۵۲۸- (۶) ابوهریره گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «خداوند بلند مرتبه در روز قیامت می‌فرماید: ای آدمیزاد! بیمار شدم و از من عیادت نکردی.

عرض می‌کند: پروردگارا! چگونه از تو عیادت کنم، در حالی که تو پروردگار جهانیان هستی؟

می‌فرماید: آیا ندانستی فلان بنده‌ام بیمار شد و از او عیادت نکردی؟ آیا نمی‌دانستی اگر او را عیادت می‌کردی، مرا در نزد او می‌یافتی؟

ای آدمیزاد! از تو غذا درخواست کردم، به من غذا ندادی.

عرض می‌کند: پروردگارا! چگونه به تو غذا دهم که تو پروردگار جهانیانی!؟

می‌فرماید: آیا نمی‌دانی فلان بنده‌ام از تو غذا درخواست کرد و به او غذا ندادی؟ آیا نمی‌دانستی اگر به او خوراک می‌دادی، آن را در نزد من می‌یافتی؟

ای آدمیزادی! از تو تقاضای آب کردم، به من ندادی!

[۱۵۲۸] مسلم ۴/۱۹۹۰ ح (۴۳-۵۵۶۹).

عرض می کند: پروردگارا! چگونه به تو آب بدهم، در حالی که تو پروردگار جهانیانی؟ می‌فرماید: فلان بنده‌ام از تو آب خواست و به او آب ندادی؛ آیا نمی‌دانستی، اگر به او آب می‌دادی، آن را در نزد من می‌یافتی؟»

[این حدیث را مسلم روایت کرده است]

۱۵۲۹ - ﴿۷﴾ (صَحِيحٌ)

وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَخَلَ عَلَى أَعْرَابِيٍّ يَعُودُهُ وَكَانَ إِذَا دَخَلَ عَلَى مَرِيضٍ يَعُودُهُ قَالَ: «لَا بَأْسَ طَهُورٌ إِنْ شَاءَ اللهُ» فَقَالَ لَهُ: «لَا بَأْسَ طَهُورٌ إِنْ شَاءَ اللهُ». قَالَ: كَلَّا بَلْ حُمَّى تَفُورُ عَلَى شَيْخٍ كَبِيرٍ تزيره الْقُبُور. فَقَالَ: «فَنعم إِذن». رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ[۱۵۲۹]

۱۵۲۹- (۷) عبدالله بن عباس رضی الله عنهما گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر مردی بادیه نشین به قصد عیادتش، وارد شدند؛ و عادت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر آن بود که هر گاه بر بیماری درمی‌آمدند تا از وی عیادت کنند، می‌فرمودند: «لابأس؛ طَهور إن شاء الله»؛ «باکی نیست؛ اگر خداوند بخواهد، از بین برنده و پاک کننده‌ی [گناهان] است».

از آن مرد بادیه‌نشین، [از روی نا امیدی و ریشخند،] به رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت: باکی نیست؟! پاک کننده است اگر خداوند بخواهد؟! هرگز [چنین نیست]؛ بلکه آن، تبی است که بر مردی پیر و کهنسال، می‌جوشد [و او را از پای درآورده است؛ چنانکه] گورستان را به وی می‌نمایاند.

آنگاه پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: آری؛ چنین است.

[این حدیث را بخاری روایت کرده است]

[۱۵۲۹] بخاری ۱۲۳/۱۰ ح ۵۶۶۲ و احمد ۲۵۰/۳.

شرح: «**لابأس؛ طَهور إن شاء الله**»: معنا و مفهوم این سخن پیامبر خدا ﷺ این است که ابتدا، بیمار بادیه‌نشین را امیدوار می‌کرد که سختی و مشقت از او برطرف خواهد شد، همان گونه که او را امیدوار می‌ساخت که بیمارِی ایشان پاک کننده‌ی گناهان و کفاره‌ی لغزش‌ها و خطاهاست و اگر بهبود یابد از دو فایده بهره‌مند خواهد شد و اگر نه فقط سود کفاره را خواهد برد.

از جمله جفای این مرد اعرابی این بود که امیدواری و دعای پیامبر گرامی ﷺ را انکار کرد و با آن مخالفت نمود. اینجا بود که آن حضرت ﷺ از ایشان روی برتافت و فرمود: «**فَنَعَم اِذَن**»؛ یعنی وقتی تو مأیوسی، پس مطابق با ظنّ و گمان خودت با تو رفتار خواهد شد.

در کتاب «**فتح الباری**» بیان شده است که دولابی در باب «**الکنی**» و ابن سبکی در «**الصحابة**» داستان این مرد بادیه‌نشین را بیان نموده‌اند که در آن پیامبر گرامی ﷺ فرمود:

«**ما قَضَی اللهُ فهو کائنٌ**».

«قضا و قدر خداوند حتمی است».

از مهلب روایت شده که می‌گوید: فایده‌ی این حدیث این است که اگر امام و پیشوا به عیادت بیمار بروند، از شأن و منزلت آنان کاسته نخواهد شد، اگر چه عیادت شونده، بادیه‌نشین و عامی باشد؛ همچنین از شخصیّت عالِم در عیادت جاهل کاسته نخواهد شد، اگر بخواهد به بیمار آگاهی دهد و به آن چه برای او سودمند است یادآوری نماید، و او را صبر و شکیبایی وادارد تا از خشم و قهر خداوند به دور ماند. و مرد عالم هم لازم است که، بیمار جاهل را تسلّی بخشد و ایشان را به کفاره‌های گناهان امیدوار سازد. و بر شخص بیمار هم لازم است که وعظ و نصیحت عیادت کننده را از صمیم قلب بپذیرد و تذکرات ایشان را به نحو احسن جواب دهد.[أ]

«**حُمَّی**»: تب. تب: مرضی که به شکل زیاد شدن حرارت بدن و سرعت نبض، ظاهر می‌گردد؛

[أ] فتح الباری، ۱۱۹/۱۰.

گاهی اصلی و به نفسه مرضی است و گاهی با برخی تغییرات موضعی و امراض دیگر، همراه است. بروز آن، یا علامت اختلال مزاج است یا دلیل بر میل طبیعت به دفع مرض و حصول تندرستی؛ مهمترین علامت آن، زیاد شدن درجه‌ی حرارت بدن است که ممکن است از ۳۸ تا ۴۰ و ۴۲ برسد؛ برای اندازه گرفتن درجه‌ی حرارت بد ن، آلت مخصوصی که آن را تب سنج یا میزان الحراره‌ی طبّی می گویند، به کار می‌برند؛ به این طریق، که آلت مزبور را چند دقیقه زیر زبان یا زیر بغل بیمار می گذارند؛ اگر میزان حرارت بدن از ۳۷ درجه بالاتر بود، بیمار مبتلا به تب می‌باشد.

«تفور»: در بدنم، مانند جوشیدن دیگ، می‌جوشد و مرا بی‌تاب و بی‌قرار کرده است.

«تزیره القبور»: یعنی چنان تبم شدید و سخت است که احتمال آن می‌رود که جانم گرفته شود و مرا از ا هل گورستان قرار دهد.

«نعم»: بله. آری. بلی. این واژه، حرف جوا ب است به معنی:

«تصدیق»؛ در صورتی که پس از خبر واقع شود؛ چنانکه اگر گویند: «أشرقت الشمس؟: خورشید طلوع کرد؟» در جواب گفته می‌شود: «نعم، أشرقت: آری؛ طلوع کرد».

«إذاً» (و «إذَنْ»): حرف جواب و جزاء است که بر «انشاء سببی» دلالت می کند و جز به واسطه‌ی آن ارتباط، فهمیده نمی‌شود: «اِذَن یجزیک خیر جزاء: در این صورت، تو را بهترین پاداش خواهد داد» [جواب و جزاء است برای کسی که می گوید : «انی مؤمن بالله: من به خداوند ایمان دارم»].

این حرف، فعل مضارع را به سه شرط، منصوب می کند و در این هنگام با نون به صورت [إذَنْ] نوشته می‌شود:

اول: آنکه مصدر باشد؛ و دوم؛ آن که بلافاصله پس از آن، فعل مضارع درآید؛ و سوم: آن که فعل مضارعی که پس از آن می‌آید، مستقبل باشد وگرنه فعل مضارع را منصوب نمی کند و به صورت [إذاً] نوشته می‌شود.

اما ا گر به وسیله‌ی «قسم» یا «لای نافیه»، از فعل مضارع فاصله پیدا کند، عمل آن جایز است.

۱۵۳۰ - ﴿۸﴾ (مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ)

وَعَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا اشْتَكَى مِنَّا إِنْسَانٌ مَسَحَهُ بِيَمِينِهِ ثُمَّ قَالَ: «أَذْهِبِ الْبَاسَ رَبَّ النَّاسِ وَاشْفِ أَنْتَ الشَّافِي لَا شِفَاءَ إِلَّا شِفَاؤُكَ شِفَاءً لَا يُغَادِرُ سَقَمًا»[۱۵۳۰]

۱۵۳۰- (۸) عایشه رضی الله عنها گوید: هر گاه یکی از ما، بیمار و دردمند می‌شد، رسول خدا صلی الله علیه و سلم دست راست خویش را به بدن آن بیمار می‌کشیدند؛ آنگاه می‌فرمودند: «إذهب البأس ربّ الناس؛ و اشف أنت الشا فی؛ لاشفاء الّا شفاء ک؛ شفاءً لایغادر سُقْما»؛ «خداوندا، ای پروردگار مردم! بیماری را از بین ببر [ناراحتی و رنج این بنده‌ات را از میان بردار؛ بیمار را] شفا عنایت کن؛ که تویی شفادهنده و شفایی جز شفای تو وجود ندارد؛ شفایی [عنایت کن] که هیچ بیماری‌ای، پس از آن، باقی نگذارد [و اثری از آن بر جای نماند]».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند]

شرح: دعا برای شخص بیمار:

عیادت مسلمان، از مسلمانِ بیمار به سبب آن که با دعا و تعویذ همراه است از عیادت دیگران متمایز می‌شود.

از جمله سنت‌های پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم این بود که عیادت کننده برای بیمار با دعاهایی که مأثور از پیامبر است، دعا کند.

امام بخاری در باب «دعاء العائد للمریض» از عایشه رضی الله عنها روایت می کند که هر گاه رسول خدا صلی الله علیه و سلم نزد بیماری می‌رفت یا بیماری را به محضرش می‌آوردند بر بالین آن بیمار می‌فرمود:

[۱۵۳۰] بخاری ۱۰/۱۳۱ ح ۵۶۷۵؛ مسلم ۱۲۷۱/۴ ح (۴۶-۲۱۹۱)؛ ابوداود ۲۱۷/۴ ح ۳۸۹۰؛ ترمذی ۳۰۳/۳ ح ۹۷۳؛ ابن ماجه ۵۱۷/۱ ح ۱۶۱۹ و احمد ۷۶/۱.

«اللّٰهُمَّ ربَّ النّاسِ اَذهِبِ البأسَ، اِشفِ و أنتَ الشّافی، لاشِفاءَ إلّا شفاؤُک، شِفاءً لایغادِرُ سُقماً».[أ]

«خدایا، ای پروردگار جهان، ناراحتی را از میان بردار، بیمار را شفا ده، که شفادهنده فقط تویی. آنچنان شفایی عطا فرما که هیچ بیماری‌ای بعد از آن نباشد.»

رسول خدا ﷺ به عیادت سعد بن وقاص رضی الله عنه رفت و برای ایشان دعا کرد و فرمود:

«اللّٰهُمَّ اشفِ سَعداً و أتِم له هِجرَتَه».[ب]

«خدایا، سعد را شفا ده و هجرتش را کامل گردان.»

جای بسی شگفتی است که در فتح الباری بعضی از عالمان، از دعای شفا خواندن برای بیماران اشکال گرفته‌اند، زیرا در احادیث دیگری روایت شده که بیماری ثواب دارد و موجب کفاره‌ی گناهان می‌شود. بنابراین بر روی روایات مختلف باید توافق حاصل شود.

حافظ ابن حجر در مورد این مسأله پاسخ داده و می‌گوید: **«دعا عبادت است و با ثواب و کفاره‌ی گناهان هیچ منافاتی ندارد، زیرا ثواب و کفاره‌ی گناهان با ابتلای بیماری و صبر بر آن حاصل می‌شود. دعاگو میان دو نیکی قرار دارد: یا به مقصود خود از آنچه در دعا خواسته، می‌رسد یا در عوض به کسب سود و دفع زیان نایل می‌آید. در هر صورت دعاگو مشمول فضل و موهبت الهی خواهد شد.»**[ج]

پس باید دانست مسلمان هر گاه دچار بیماری شود یا مصیبتی بر او عارض گردد، در عین صبر از خداوند متعال درخواست شفا و عافیت می‌کند. در حدیث صحیح نیز از پیامبر ﷺ روایت شده است که می‌فرماید:

[أ] فتح الباری: حدیث شماره «۵۶۷۵».

[ب] همان، حدیث شماره «۵۶۵۹».

[ج] فتح الباری: ۱۳۲/۱۰.

«لاتَتَمَنَّوا لِقاءَ العَدُوِّ و سَلُوا اللهَ العافِيَةَ فَإذا لَقِيتُمُوهُم فَاصبِرُوا، وَ اعلَمُوا أنَّ الجَنَّةَ تَحتَ ظِلالِ السُّيُوفِ». [أ]

«آرزوی برخورد با دشمن را نداشته باشید و از خداوند درخواست عافیت کنید و هر گاه با دشمن برخورد کردید؛ صبر پیشه نمایید و بدانید که بهشت زیر سایه‌ی شمشیرهاست.»

در حدیثی از پیامبر ﷺ روایت شده است:

«سَلُوا اللهَ العَفوَ و العافِيَةَ فَإنَّ أحَداً لم يُعطَ بَعدَ اليقين خيراً مِنَ العافِيَة». [ب]

«از خداوند متعال درخواست عفو و تندرستی کنید؛ به هیچ کس هدیه‌ای بهتر از تندرستی پس از یقین عطا نشده است.»

و در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده که پیامبر ﷺ فرمود:

«اَكثِر مِنَ الدُّعاءِ بِالعافِيَةِ». [ج]

«برای عافیت، زیاد دعا کنید.»

یکی دیگر از دعاهای رسول گرامی ﷺ این است:

«اللّهمَّ إنِّی اَسألُک العِفَّةَ وَ العافِيَةَ فی دُنيایَ و دِينی و اَهلِی و مالِی». [د]

«خدایا! از تو عفت و عافیت را در دنیایم، در دینم، در اهل بیتم و مالم، مسألت دارم.»

از دعاهای مأثور پیامبر گرامی ﷺ روایت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما است که می گفت: پیامبر ﷺ فرمود:

[أ] متفق علیه از حدیث عبدالله بن ابی اَوفی رضی الله عنه.

[ب] روایت از احمد و ترمذی از حدیث ابوبکر، جامع الصغیر حدیث شماره «۳۶۳۲».

[ج] طبرانی: و در صحیح جامع الصغیر به شماره «۱۱۹۸» به صورت حسن بیان شده است.

[د] بزار از ابن عباس رضی الله عنهما، صحیح جامع الصغیر «۱۲۷۴».

«إذا جاءَ الرَّجُلُ یَعُودُ مَرِیضاً فَلیَقُل: أللّهمَّ اشفِ عَبدَک یَنکَأُلَکَ عَدُوّاً، او یَمشِی لَکَ إلی صَلاةٍ».[أ]

«وقتی کسی به عیادت بیماری برود، باید بگوید: خدایا! بنده‌ات را شفا ده تا دشمنانت را عذاب دهد یا به سوی ادای نماز روان گردد.»

یعنی شفای مؤمن خیر است برای خود او که به ادای نماز می‌پردازد، و خیر است برای امت که به جهاد می‌پردازد. منظور از «دشمن» در این دعا، یا کافرانِ مُحارب است یا شیطان و یاران او.
یکی دیگر از دعاهای مأثور، روایت ابن عباس رضی الله عنهما است از پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم که فرمود:

«مَن عادَ مریضاً لم یَحضُر اَجَلُه، فقال عنده سبعَ مرّات: أسألک الله العظیمَ ربَّ العرشِ العظیمِ أن یَشفِیَکَ، إلّا عافاهُ اللهُ مِن ذلِکَ المَرضِ».[ب]

«هر کسی بیماری را که اجلش فرا نرسیده باشد، عیادت کند و در نزد او هفت بار بگوید: از خداوند عظیم، پروردگار عرش عظیم، مسألت دارم که تو را شفا دهد، خداوند او را از آن بیماری شفا خواهد داد.»

عیادت کننده باید امید به عافیت را در روان بیمار تقویت نماید:

هنگامی که مسلمانی، برادر بیمار خود را عیادت می‌کند، شایسته و نیکوست که روح تفأل و امید را به درون او وارد نماید و او را به عافیت و تندرستی امیدوار سازد. و به او بگوید که مسلمان نباید از فیض و رحمت پروردگار مأیوس و ناامید گردد، آن که بیماری ایوب علیه السلام را شفا داد و بنایی را به یعقوب علیه السلام بازگرداند، می‌تواند بیماری او را نیز بهبود بخشد و تندرستی را به وی بازگرداند و سقم را به صحت و ضعف را به نیرو تبدیل نماید.

مناسب نیست عیادت کنندگان، کنار بیمار، از مردگان یاد کنند، بلکه باید نام کسانی را که پس از بیماری طولانی و عمل‌های جراحی خطرناک بهبود یافته‌اند نزد بیمار بیاورند، تا در او

[أ] ابوداود در جنائز «۳۱۰۷» ابن حبان، «۳۴۴/۱».

[ب] ابوداود در جنائز «۳۱۰۶» ترمذی در طب «۲۰۸۳» و گفته حسن غریب است، حاکم با شرط بخاری «۳۴۲/۱۰».

تقویت روحی و نشاط معنوی ایجاد گردد. چنین عملی از نظر پزشکان حاذق قدیم و جدید بخشی از درمان به شمار می‌رود، زیرا میان روان و جسم فاصله‌ی چندانی نیست، مگر در مسایل نظری یا در قضایای ماوراء الطبیعة.

هر گاه پیامبر ﷺ بیماری را عیادت می‌کرد، می‌فرمود:

«لابَأسَ، طهور إن شاء الله».

«باکی نیست، ان شاء الله بیماریت پاک کننده‌ی گناهان است.»

معنی «لابأس» این است که غصّه و اندوه نمی‌خواهد و این خود نوعی تفأل و دعاست، زیرا علاوه بر اینکه بیماری پاک شدن از گناهان و کفاره‌ی آن را به دنبال دارد، دعایی است به اینکه سختی و مشقت از بیمار زائل شود و صحت و تندرستی به ایشان باز گردد.

ترمذی و ابن ماجه از ابوسعید خدری رضی الله عنه به طریق مرفوع روایت کرده‌اند، که پیامبر ﷺ فرمود: **«هر گاه بر بیماری وارد شدید، امید به زندگی و عمر طولانی را به او بچشانید، و به او بگویید: ان شاء الله صحت و سلامتی شما بازخواهد گشت. خداوند متعال به شما عمر طولانی همراه با کارهای نیک عطا خواهد کرد. امثال این عبارت باعث تقویت روحی و آرامش قلب بیمار می‌گردد.»** نووی می‌گوید: این همان مفاد گفته‌ی رسول خدا ﷺ است به شخص اعرابی که فرمود: «لابأسَ».[أ]

آن چه سبب بالا رفتن روحیه‌ی بیمار و شادی خاطر او می‌گردد، دست نهادن بر روی بدن بیمار یا بر مکان درد و زخم، همراه با خواندن دعای شفا برای او، به ویژه در مورد کسانی که از آنان امید خیر و صلاح رود. همان گونه که پیامبر گرامی ﷺ هنگامی که سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه بیمار شد، دست بر سر و صورت و شکم او نهاد و برای او طلب شفا فرمود. سعد رضی الله عنه می‌گفت: آنچنان این حرکات پیامبر ﷺ در من تأثیر گذاشت، که احساس کردم هیچ درد و اَلمی در من نمانده است.

[أ] نگا: فتح الباري: ١٠/١٢٢-١٢١.

اگر بیماری کسی آنچنان باشد، که به بهبودی و شفای او امید نرود، عیادت کننده، آهسته به‌طوری که بیمار نشنود، با خود بگوید: خدایا! به ایشان لطف کن، و رنج و عذاب او را تخفیف ده و آنچه به صلاح اوست عطا فرما.

۱۵۳۱ -﴿۹﴾ (مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ)

وَعَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنهَا قَالَتْ: كَانَ إِذَا اشْتَكَى الْإِنْسَانُ الشَّيْءَ مِنْهُ أَوْ كَانَتْ بِهِ قَرْحَةٌ أَوْ جُرْحٌ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِأُصْبُعِهِ: «بِسْمِ اللّٰهِ تُرْبَةُ أَرْضِنَا بِرِيقَةِ بَعْضِنَا لِيُشْفَى سَقِيمُنَا بِإِذْنِ رَبِّنَا»[۱۵۳۱]

۱۵۳۱- (۹) و از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: چون انسانی از عضو بدنش احساس درد می‌کرد و یا اینکه جراحت چرکین و یا زخمی در بدن داشت، پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم با انگشتان مبارکش، چنین می‌کرد [سفیان بن عیینه - راوی حدیث - انگشت سبّابه‌اش را بر زمین نهاد؛ آنگاه آن را بلند کرد و گفت: رسول خدا صلی الله علیه وسلم نیز انگشت سبّابه‌ی خویش را با اندکی از آب دهان خود، تَر می‌کردند و آن را بر زمین می‌نهادند و مقداری از خاک زمین را با انگشت برمی‌داشتند و بر روی محل درد می‌کشیدند و به مریض] می‌فرمودند: «بسم الله، تُربة أرضنا، بريقة بعضنا، لِيُشفى سقيمنا، باذن ربّنا»؛ «به نام خداوند [شفا می‌خواهم]؛ خاک زمین ما با آب دهان بعضی از ما و با اجازه‌ی پروردگارمان، با آن، بیمارمان، شفا می‌یابد».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند]

۱۵۳۱ بخاری ۲۰۶/۱۰ ح ۵۷۴۵؛ مسلم ۱۷۲۴/۴ ح (۵۴-۲۱۹۴)؛ ابوداود ۲۱۹/۴ ح ۳۸۹۵؛ ابن ماجه ۱۱۶۳/۲ ح ۳۵۲۱ و احمد ۹۳/۶.

۱۵۳۲ - ﴿۱۰﴾ (مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ)

وَعَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا اشْتَكَى نَفَثَ عَلَى نَفْسِهِ بِالْمُعَوِّذَاتِ وَمَسَحَ عَنْهُ بِيَدِهِ فَلَمَّا اشْتَكَى وَجَعَهُ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ كُنْتُ أَنْفِثُ عَلَيْهِ بِالْمُعَوِّذَاتِ الَّتِي كَانَ يَنْفِثُ وَأَمْسَحُ بِيَدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

وَفِي رِوَايَةٍ لِمُسْلِمٍ قَالَتْ: كَانَ إِذَا مَرِضَ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ نَفَثَ عَلَيْهِ بِالْمُعَوِّذَاتِ[۱۵۳۲]

۱۵۳۲- (۱۰) عایشه رضی الله عنها گوید: هرگاه رسول خدا صلی الله علیه وسلم بیمار و دردمند می‌شدند، «معوذات» را بر خود می‌خواندند و بر روی بدن خویش، دَم می‌کردند و دست مبارک خویش را بر بدنشان می‌کشیدند؛ سپس هنگامی که به بیماری وفات دچار شدند، [و ناراحتی ایشان، شدّت یافت،] من همان معوّذاتی را که پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم خود می‌خواندند و بر خود دَم می‌کردند، بر ایشان خواندم و دَم کردم و دست مبارک ایشان را [به امید برکت] بر بدنشان می‌کشیدم.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند]

و در روایتی از مسلم آمده است: عایشه رضی الله عنها گوید: «چون یکی از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بیمار و دردمند می‌شد، آن حضرت صلی الله علیه وسلم «معوذات» را بر او می‌خواندند و بر روی بدنش، دَم می‌کردند.

شرح: «المعوّذات»:

منظور از «معوّذات» - ظاهراً - سوره‌های «قل اعوذ برب الفلق» و «قل اعوذ بربّ الناس» هستند؛ و نیز ممکن است که دعاهایی مراد باشد که در آنها، به خدا پناه برده می‌شود و آن حضرت صلی الله علیه وسلم نیز آنها را بر بیماران می‌خواندند؛ که برخی از این دعاها، عبارتند از:

[۱۵۳۲] بخاری ۲۰۶/۱۰ ح ۵۷۴۵؛ مسلم ۱۷۲۳/۴ ح (۵۴-۲۱۹۴)؛ ابوداود ۲۱۹/۴ ح ۳۸۹۵؛ ابن ماجه ۱۱۶۳/۲ ح ۳۵۲۱ و احمد ۹۳/۶.

۱- «اللهم ربّ الناس، أذهب البأس، و اشف، أنت الشافی، لاشفاء إلّا شفاءک؛ شفاءً لایغادر سُقْماً» [بخاری و مسلم]؛ «خداوندا! ای پروردگار مردم! بیماری را از بین ببر؛ شفا عنایت کن، که تویی شفادهنده؛ و شفایی جز شفای تو وجود ندارد؛ شفایی [عنایت کن] که بیماری‌ای باقی نگذارد».

۲- «بسم الله، تربة أرضنا، بریقة بعضنا، یشفی به سقیمنا، باذن ربّنا» [بخاری و مسلم]؛ «به نام خداوند [شفا می‌خواهم]؛ خاک زمین ما با آب دهان بعضی از ما و با اجازه‌ی پروردگارمان، با آن، بیمارمان، شفا می‌یابد».

۳- سه بار خواندن «بسم الله»؛ و هفت بار خواندن این دعا: «اعوذ بعزّة الله و قدرته من شرّ ما أجد و أحاذر» [مسلم]؛ «پناه می‌برم به عظمت و قدرت خدا از رنج و ناراحتی آنچه احساس می کنم و [از ازدیاد و سرایت آن] می‌ترسم».

۴- «بسم الله أرقیک، من کلّ شیءٍ یُؤذیک، من شرّ کلّ نفس أو عین حاسد؛ الله یشفیک، بسم الله أرقیک» [مسلم]؛ «از هر آنچه که تو را آزار می‌دهد و از هر نفس و یا چشم رشک‌وری، به نام خداوند، بر تو دعا می‌خوانم. خداوند تو را شفا می‌دهد و به نام خداوند، بر تو دعا می‌خوانم».

۵- «أعیذک بکلمات الله التامّة، من کلّ شیطانٍ و هامّة، و من کلّ عین لامّة» [بخاری]؛ «از هر شیطان [جنّی و انسی]، حشره‌ی گزنده و چشم شور، به سخنان کامل خدا، تو را پناه می‌دهم».

و...

۱۵۳۳ -﴿ ۱۱ ﴾ (صَحِيح)

وَعَنْ عُثْمَانَ بْنِ أَبِي الْعَاصِ أَنَّهُ شَكَا إِلَى رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَجَعًا يَجِدُهُ فِي جَسَدِهِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «ضَعْ يَدَكَ عَلَى الَّذِي يَأْلَمُ مِنْ جَسَدِكَ وَقُلْ: بِسْمِ اللّٰهِ ثَلَاثًا وَقُلْ سَبْعَ مَرَّاتٍ: أَعُوذُ بِعِزَّةِ اللّٰهِ وَقُدْرَتِهِ مِنْ شَرِّ مَا أَجِدُ وَأُحَاذِرُ». قَالَ: فَفَعَلْتُ فَأَذْهَبَ اللهُ مَا كَانَ بِي. رَوَاهُ مُسلم[۱۵۳۳]

[۱۵۳۳] مسلم ۱۷۲۸/۴ ح ۶۷-۲۲۰۲؛ ابوداود ۲۱۷/۴ ح ۳۸۹۱؛ ترمذی ۳۵۵/۴ ح ۲۰۸۰؛ ابن ماجه ۱۱۶۳/۲ ح ۳۵۲۲ و احمد ۳۹۰/۶.

۱۵۳۳- (۱۱) عثمان بن ابی العاص رضی الله عنه گوید که وی از دردی که در بدن داشت، به رسول خدا صلی الله علیه وسلم شکوه کرد. آن حضرت صلی الله علیه وسلم بدو فرمودند: دستت را بر آن بخش از بدنت که درد می‌کند، بگذار و سه بار «بسم الله» بگو؛ و [پس از آن] هفت بار، این کلمات را بخوان: «اعوذ بعزّة الله و قدرته من شرّ ما أجد و أحاذر»؛ «پناه می‌برم به عظمت و قدرت خدا، از رنج و ناراحتی آنچه احساس می‌کنم و [از ازدیاد و سرایت آن] می‌ترسم».

عثمان بن ابی العاص رضی الله عنه در ادامه گوید: [سفارش رسول خدا صلی الله علیه وسلم را نصب العین و آویزه‌ی گوش خویش قرار دادم و بدان جامه‌ی عمل پوشاندم؛] و چنان کردم [که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمان داده بودند؛] در نتیجه، خداوند، آن درد مرا، برطرف ساخت».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است]

شرح: «شکا»: شکایت کرد. رنج برد. درد کشید. شکوه کرد.

«وجعاً»: درد. ناراحتی. اَلم. رنج. عذاب.

«اُحاذر»: می‌ترسم. بیمناکم. از زیاد شدن و سرایت کردن آن بیماری، می‌ترسم.

۱۵۳۴ -﴿ ۱۲ ﴾- (صَحِيح)

وَعَن أبي سعيد الْـخُدْرِيّ أَن جِبْرِيلَ أَتى النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ أَشْتَكَيْتَ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ». قَالَ: بِسْمِ اللّٰهِ أَرْقِيكَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يُؤْذِيكَ مِنْ شرك كُلِّ نَفْسٍ أَوْ عَيْنِ حَاسِدٍ اللهُ يَشْفِيكَ بِسم الله أرقيك. رَوَاهُ مُسلم[۱۵۳۴]

۱۵۳۴- (۱۲) ابوسعید خدری رضی الله عنه گوید: جبرئیل علیه السلام [برای زیارت یا عیادت] به نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: ای محمد! بیمار و دردمند شده‌ای؟ آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: آری.

[۱۵۳۴] مسلم ۸۷۱۸/۴ح (۴۰-۲۱۸۶)؛ ابن ماجه ۱۱۶۵/۲ ح ۳۵۲۷ و احمد ۱۶۰/۶.

جبرئیل گفت: «بسم الله أرقیک من کلّ شیءٍ یؤذیک: من شرّ کلّ نفسٍ أو عین حاسد! الله یشفیک؛ بسم الله أرقیک»؛ «از هر آنچه که تو را آزار می‌دهد و از هر نفس و یا چشم رشک‌وری، به نام خداوند، بر تو دعا می‌خوانم. خداوند تو را شفا می‌دهد و من به نام خداوند، بر تو دعا می‌خوانم».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است]

شرح: در اینجا، ذکر چند نکته لازم به نظر می‌رسد:

۱- «عین حاسدٍ»: حسد، یک خوی زشت شیطانی است که بر اثر عوامل مختلف مانند: ضعف ایمان و تنگ نظری و بخل و تنگ چشمی در وجود انسان، پیدا می‌شود؛ و به معنای درخواست و آرزوی زوال نعمت از دیگری است.

حسد، سرچشمه‌ی بسیاری از گناهان کبیره است.

حسد، همانگونه که در روایات وارد شده است، ایمان انسان را می‌خورد و از بین می‌برد همانگونه که آتش هیزم را!

این به خاطر آن است که حسود در واقع، معترض به حکمت خدا است که چرا به افرادی نعمت بخشیده و مشمول عنایت خویش قرار دا ده است؟ همانگونه که در آیه‌ی ۵۴ سوره‌ی نساء می‌خوانیم: ﴿ أَمۡ يَحۡسُدُونَ ٱلنَّاسَ عَلَىٰ مَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦ ﴾ (نساء/۵۴)

کار حسد، ممکن است به جایی برسد که حتی برای زوال نعمت از شخص محسود، خود را به آب و آتش بزند و نابود کند؛ چنانکه نمونه‌اش در داستانها و تواریخ معروف است. در نکوهش حسد، همین بس که نخستین قتلی که در جهان واقع شد، از ناحیه‌ی «قابیل» نسبت به برادرش «هابیل» بر اثر انگیزه‌ی «حسد» بود.

حسودان، همیشه یکی از موانع راه انبیا و اولیای خدا بوده‌اند؛ و لذا قرآن مجید به پیامبر دستور می‌دهد که از شرّ حاسدان به خدا پناه برد؛ گر چه مخاطب، شخص خود پیامبر است، ولی مسلّماً، منظور، الگو و نمونه است و همه باید از شرّ حسودان به خدا پناه برند.

۲- افسون (رقیة) برای بیمار و شرایط آن: افسون شرعی که از شرک مبرا باشد، به ویژه افسون و تعویذی مأثور که از رسول خداﷺ روایت شده، برای بیمار مناسب است، به خصوص اگر مسلمان صالحی آن را عرضه دارد.

مسلم از عوف بن مالک رضی الله عنه روایت می کند که می گفت: ما در دوران جاهلی به افسون و تعویذ می‌پرداختیم، از پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم پرسیدیم: ای پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم، نظر شما در مورد افسون و تعویذ چیست؟ ایشان فرمودند:

«أَعرِضوا عَلَیَّ رُقاکُم لابأس بِالرُّقی ما لم یَکُن فیه شِرکٌ».[أ]

(افسون‌های خود را به ما نشان دهید. افسون و تعویذ اشکالی ندارد، مگر آنکه در آن شرک باشد.)

جابر رضی الله عنه روایت می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم ما را از افسون منع می کردند. آل عمر و ابن حزم به محضر ایشان آمدند و گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم، ما افسونی داشتیم که با آن خود را از عقرب محفوظ می‌داشتیم! جابر رضی الله عنه می گوید: آنان افسون را به پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم عرضه داشتند. سپس پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود:

«ما أری بأساً مَنِ استطاعَ أن یَنفَع أخاهُ فَلیَنعه»[ب]

(در آن اشکالی نمی‌بینم. هر کسی بتواند به برادر دینی‌اش منفعتی برساند، با هر وسیله‌ی شرعی که باشد اشکالی ندارد.)

حافظ ابن حجر می گوید: «گروهی به عمومیّت این حدیث متمسّک شده‌اند و هر گونه افسونی که منفعت آن تجربه شده باشد - اگر چه معنی آن درک نگردد - روا داشته‌اند. ولی روایت عوف رضی الله عنه دلالت دارد بر اینکه هر گونه افسونی که منجر به شرک گردد، ممنوع است و هر افسونی که معنای آن درک نگردد، به سبب آنکه انسان را به شرک نکشاند، امنیت ندارد، بنابراین از روی احتیاط چنین افسونی هم ممنوع است.[ج] این شرط پایانی، لازمه‌ی جواز افسون است.

[أ] مسلم، کتاب السلام، باب لأباس بالرقی مالم یکن فیه شرک. حدیث شماره «۲۲۰۰».

[ب] مسلم، باب استحباب الرقیة من العین و النملة و الحمة و النظرة، حدیث شماره «۲۱۹۹».

[ج] فتح الباری: ۱۰/۱۹۶-۱۹۵.

مشروعیّت افسون (رُقیه) با سنّت قولی، فعلی و تقریری پیامبر خدا ﷺ ثابت شده است. رسول گرامی ﷺ خود شخصاً برای بعضی از اصحاب افسون انجام داده بود. جبرئیل هم برای آن حضرت ﷺ افسون کرده بود. همچنین پیامبر گرامی ﷺ بعضی از یارانش را به انجام افسون دستور می‌فرمود. همچنین به اهل بیت و نزدیکان خود آن را توصیه می‌فرمود و افسون بعضی از اصحاب را تأیید می‌نمود.

از عایشه رضی الله عنها روایت شده: هرگاه کسی بیمار می‌شد یا زخم و تاولی داشت و او را به حضور رسول خدا ﷺ می‌آوردند، آن حضرت ﷺ انگشت سبابه‌اش را با تف تر می‌کرد و بر زمین می‌زد و مقداری از خاک زمین را برمی‌داشت و بر روی محل درد یا زخم می‌مالید و می‌فرمود:

«بِسمِ اللهِ تُربَةُ أَرضِنا، بِریقَةِ بَعضِنا یُشفی به سَقیمُنا بِإذنِ رَبِّنا».

(با نام خدا، خاک زمین ما، با تف بعضی از ما مخلوط گردید، به اذن پروردگار، مریض ما شفا خواهد یافت.)

و باز از عایشه رضی الله عنها روایت شده: که هر وقت پیامبر ﷺ بیمار می‌شد، جبرئیل برای او افسون و تعویذ انجام می‌داد.[أ]

از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت شده که جبرئیل علیه السلام خدمت پیامبر خدا ﷺ آمد و گفت: ای محمد، مریض شدی؟ فرمود: بلی، جبرئیل گفت:

«بِسمِ اللهِ أَرقِیکَ مِن کُلِّ شیءٍ یُؤذِیکَ مِنّ شَرِّ نَفسٍ او عَینِ حاسِدٍ، اللهُ یَشفِیکَ، بِسمِ اللهِ أَرقِیکَ».[ب]

(به نام خدا، از هر چه اذیتت می‌کند تو را مداوا می‌نمایم. از شر هر نفس یا چشم حسود، خداوند متعال تو را شفا دهد. به نام خدا تو را مداوا می‌کنم.)

از عایشه رضی الله عنها روایت شده است که: «هرگاه پیامبر ﷺ مریض می‌شد، سوره‌های

[أ] مسلم، باب الطب و المرض و الرقی، حدیث شماره «۲۱۸۵».

[ب] مسلم، حدیث شماره «۲۱۸۶».

معوذّتین و اخلاص بر روی خود می‌خوا ند و بر بد ن خود فوت می کـرد. وقتـی نـاراحتیش شـدّت می‌یافت، من این دو سوره را بر او می‌خواندم و دستش را به امید بر کت بر بدنش می‌مالیدم.»[أ]

و باز عایشه رضی الله عنها روایت می کند که: «پیامبر ﷺ به من دستور مـی‌داد تـا بـرای محفـوظ ماندن از شرّ چشم بد دعا و رقیه انجام دهم.»[ب]

از جابر رضی الله عنه روایت شده که: پیامبر ﷺ به اسماء دختر عمیس رضی الله عنها فرمـود: «چـرا بـدن فرزندان برادرم را لاغر می‌بینم؟ آیا محتاج هـستند؟» اسما گفت: خیـر، مـورد چـشم زخـم قـرار گرفته‌اند، حضرت ﷺ فرمود: «برای آنان عمل افسون (رقیه) انجام ده.» (منظـور پیـامبر ﷺ فرزندان پسر عمویش، جعفر رضی الله عنه بود.)

یکی از اصحاب پیا مبر ﷺ در مسافرتی، بزر گ طایفه‌ای را که دچار عقرب گزیدگی شده بود، با قرائت فاتحه، افسون کرد و او بهبود یافت. رئیس طایفه در پاداش، چند گوسفند به صحابی داد. صحابی از پذیرفتن آن خودداری نمود، تا اینکه از پیـامبر گرامـی ﷺ اسـتفتا نماید. به همین دلیل صحابی نزد پیامبر خدا ﷺ آمد و ایشان را از این واقعه باخبر نمود و گفت: جز با قرائت سوره‌ی حمد با هیچ چیز دیگری افسون ننمودم. پیامبر ﷺ خطاب بـه ایشان فرمود:

«خُذُوا مِنهم وَ اضرِبوا لی بِسَهمٍ مَعَكُم».

(گوسفندان را از آنان بگیرید و سهمی مثل سهم خودتان هم برای من قرار دهید.)[ج]

۳- «رُقی» جمع «رقیه» است، یعنی افسون، تعویذ و دعا. به این معنا که شخصی با اوراد و سـخنانی زیبا و شیوا که در آن از اسماء و صفات خداوند متعال به کار برده شود در مقام معالجه‌ی بیماری کسی برآید.

[أ] متفق علیه، حدیث شماره «۱۴۱۵».

[ب] متفق علیه، حدیث شماره «۱۴۱۸».

[ج] متفق علیه، حدیث شماره «۱۴۲۰».

البته در مسئله‌ی تعویذ و دعا، علما چند شرط را قرار داده‌اند:

۱. باید در افسون و دعا از اسماء و صفات زیبای خداوندﷻ به کار برد. مانند: «**اللهم رب الناس، أذهب البأس، اشف أنت الشافي، لا شفاء إلا شفاءک شفاء لا يغادر سقماً**» و دعاهای مأثور دیگر از این قبیل.

۲. افسون و تعویذ باید با زبان عربی و به زبانی قابل فهم و درک باشد و باید جداً از اصطلاحات سخت و ناهموار و کلمات غریب و نامأنوس و مغلق و پیچیده پرهیز نمود.

۳. افسونگر معتقد باشد به اینکه افسون و تعویذ و دعا و اوراد وی به خودی خود مؤثر نیست، بلکه تأثیر آن منوط به تقدیر و مشیت الهی است. یعنی افسونگر بر این باور باشد که بیماری‌ها در ذات و طبیعت خود مسری و واگیر نیستند. همانگونه که در جاهلیت بدان معتقد بودند، بلکه واگیربودن و سرایت کردن و مریض‌شدن هر کس بر حسب تقدیر و مشیت خداوند و بر مبنای سنن هستی الهی می‌باشد و در نوشتن دعا و یا برای کسی که آن را می‌نویسد امور زیر حرام است:[أ]

الف) خلوت کردن با زن بیگانه: بعضی از کسانی که به کار دعا مشغول‌اند، ادعا می‌کنند که دعا نوشتن برای زن ممکن نمی‌شود، مگر با او خلوت کرد. این کار حرام است و در حقیقت موجب فساد می‌شود.

ب) دیدن بدن زن: نباید جایی از بدن زن لمس یا دیده شود، مگر اینکه ناچاراً برای درمان باشد. وقتی که مردی محرم یا زنی نباشد که آن را انجام دهد.

ج) استفاده از خرافات و اباطیل: دعای شرعی باید خالی از خرافات باشد، از جمله‌ی این خرافات این است که لباسی که اختصاص به زن دارد را در نزد خود، یک شب نگه می‌دارند و روز بعد اکاذیبی را برای او سرهم می‌کنند و ادعا می‌کنند که این مطالب را در طی نگهداری لباس دریافته‌اند. این دروغ و افتراء و سوء استفاده از اموال مردم است و نان خوردن از این راه حرام است.[ب]

[أ] بدعت به معنای دقیق اسلامی، ص۲۰۳

[ب] همان.

پس برای مسلمان شایسته است که به طبابتی که بر مبنای مشاهده، تجربه، آزمایش و اسباب و مسببات است ارج نهند و آن را گرامی دارند و به افرادی که به علل و اسباب ظاهری و به سنن موجود در هستی توجهی نمی‌کنند و اسباب خفی و نیروهای مجهول و نامریی از قبیل افسون‌ها و دعاهای مکتوب غیرمفهوم و شعوذه‌هایی را که ساحران و دجالان آن را تبلیغ و ترویج نموده‌اند، توجهی نکنند و همه را باطل و خرافی پندارند و باید بپذیرند که طلسم‌ها و تعویذهایی که مردم از قدیم‌الایام به گردن و غیره می‌آویخته‌اند، همه از دیدگاه شریعت ممنوع است و خود پیامبرﷺ نیز از اینکه مردم برای معالجه و مداوا به امثال این جادوها و تعویذات باطل و خرافی و یا خرمهره‌ها و یا چیز دیگری از این قبیل که بر گردن کودکان به اعتقاد اینکه آنان را از شر جن و چشم زخم حفاظت می‌نماید نهی فرموده است.

و از این حدیث، این مسئله نیز برای همه روشن شد که به کارگیری اسباب و وسایل با قضا و قدر الهی، هیچ گونه منافاتی ندارد، بلکه اسباب و وسایل نیز از جمله‌ی مقررات الهی به حساب می‌آیند. چرا که خداوندﷻ اسباب و مسببات را تقدیر نموده و مسببات را به خود ربط داده است و همانطور که مسببات را مکتوب فرموده، اسباب را هم مکتوب و مقرر داشته است و همانطور که نتایج امور را مقدر فرموده، مقدمات آنها را نیز مقدر نموده و ثبت کرده است.

و در حقیقت دفع قدر با قدر یکی از سنت‌های الهی در میان مخلوقات است که قدر گرسنگی با قدر غذا و قدر درد با قدر دارو و قدر تشنگی با قدر نوشیدن آب و... دفع می گردد و همه‌ی اینها قدر خداوند محسوب می‌شوند.

چنانچه بیان شد، وقتی از پیامبرﷺ درباره‌ی داروها و اسباب و وسایل پیشگیری و بهداشت و سلامت سؤال شد که آیا اینها روی قدر و اراده‌ی خداوند اثری می گذارند؟ جواب قاطع پیامبرﷺ این بود که «هی من قدر الله» همین داروها و اسباب و وسایل نیز از مصادیق قدر خداوند می‌باشند و به صراحت برای همه بیان داشته‌اند که به کارگیری اسباب و وسایل هیچ وقت با قضا و قدر الهی منافات ندارد، بلکه خود اسباب و وسایل نیز از جمله‌ی مقدرات الهی به حساب می‌آیند.

به همین جهت به تأسی از پیامبرﷺ وقتی حضرت عمرؓ قصد کرد که به شام برود، قبل از ورود به آنجا اطلاع حاصل کرد که در آنجا بیماری طاعون شایع شده است. ایشان راجع به

بازگشت با یارانش به مشورت نشست، نظر کلی به برگشتن استوار یافت تا خود و همسفرانش را از مظان خطر دور دارد.

لذا حضرت عمر ﷺ تصمیم گرفت که از وارد شدن به شام منصرف شود و به مدینه بازگردد به او گفتند:ای امیر المؤمنین! آیا از قضا و قدر الهی فرار می‌کنی؟ حضرت عمرﷺ فرمود: «نفرّ من قدر الله الی قدر الله؛» «آری از قدر خدا به سوی قدر خدا می‌گریزیم» آیا اگر دو وادی و شلّه باشند، یکی سبز و خرم و دیگری خشک و بی‌گیاه، اگر ما حیوان خود را در وادی سرسبز و خرم بچرانیم، آیا قدر خدا را انجام نداده‌ایم؟

بنابراین ایمان به قضا و قدر به هیچ وجه با کار و کوشش در جهت دستیابی به مصالح و رفع مفاسد و به هیچ وجه با اسباب و وسایل منافات ندارد و سزاوار نیست که انسان مسلمان اسباب و وسایل را نادیده بگیرد و به آنها توجهی نکند، بلکه از اسباب و وسایل در امورات خود به کار گیرد و معتقد باشد که اسباب و وسایل به خودی خود مؤثر نیست، بلکه تأثیر آن منوط به تقدیر و مشیت الهی است.

۴- نوشتن دعا و حمل آن:

برخی از مردمان، پیوسته سؤال می‌کنند که آیا نوشتن دعا از قرآن یا دعاهایی که در سنت آمده است جایز است؟ و آیا حمل آنها و آویختن بر گردن و نوشتن آن بر ظرفی و نوشیدن آب از آن ظرف یا مسح بدن با آن آب جایز است؟ و آیا حمل دعای قرآنی، جزء افسون و طلسمی است که در شرع از آن نهی شده است؟ و آیا دعای قرآنی خود عامل درمان است یا بعنوان دعایی برای شفای مریض است؟ و اگر نوشتن دعا مشروع است آیا کافی است که در درمان به آن اکتفاء شود یا اینکه به دنبال درمان مادّی و آنچه که طبّ می‌گوید نیز باشیم؟

جواب: مشتمل بر چند مورد است به شرح ذیل:

۱- نوشتن دعا اشکالی ندارد اگر برگرفته شده از قرآن کریم یا ادعیه‌ای باشد که در این مورد در سنت آمده است و بطور واضح و با خط عربی و خالی از خرافات و سحر و جادو باشد.

از بسیاری از سَلَف صالح ثابت شده است که آنان دعا را و مُعوذّات را بر گردن می‌آویختند یا

آن را در قسمتی از بدن مریض می‌گذاشتند.[۱] ابن ابوشیبه در کتاب حدیث خود جلد ۵ صفحه‌ی ۴۳ روایات زیادی در جایز بودن آن آورده است از جمله:

ابوعصمه گوید: از سعید بن مسیبِ درباره‌ی نوشتن دعا پرسیدم گفت: ایرادی ندارد اگر بر چرم نوشته شود.

- مجاهد برای مردم دعا می‌نوشت و آن را بر آنها می‌آویخت.
- عمر بن شعیب از پدرش روایت می‌کند که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: هر گاه یکی از شما در خواب دچار هول و هراس شد بگوید: «بسم اللهِ اَعوذُ بکلماتِ الله التامّاتِ مِن غَضَبِهِ و سُوءِ عِقابِه و مِن شَرِّ الشیاطینِ و اَن یحضُرونِ»
- و عبدالله [بن عمرو بن العاص] آن را به هر کدام از بچه‌هایش که می‌فهمیدند می‌آموخت و برای آنها که نمی‌فهمیدند می‌نوشت و بر آنان می‌آویخت.
- عطاء در مورد حائضی که دعایی را حمل کند می‌گفت: اگر دعا در چرم است آن را درآورد و اگر در انگشتانه‌ی نقره‌ای است اگر خواست آن را درآورد و اگر مایل نبود ایرادی ندارد.
- ابن سیرین در مورد حمل آیاتی از قرآن ایرادی نمی‌گرفت.
- عطاء گوید: آویختن قرآن بر خود ایرادی ندارد.
- یونس بن خبّاب گوید: در مورد نوشتن دعا و آویختن آن بر بچه‌ها از ابوجعفر سؤال کردم، اجازه داد.
- ضحاک از کسی که آیات قرآن را بر خود می‌آویخت و آن را در موقع غسل و رفتن به توالت درمی‌آورد ایرادی نمی‌گرفت.

تمام این روایات دلیل بر جایز بودنِ آویختن دعا بر خود است.

۲- نوشتن قرآن بر ظرف و نوشیدن آب از آن جایز است. بنا به روایتی که سعید بن جبیر از ابن عباس رضی الله عنهما روایت می‌کند که: هر گاه بر زنی زایمان سخت شد، عبارات و آیات زیر در ظرفی نوشته و سپس شسته شود و زن از آن بنوشد.

---

[۱] مراد از مُعوّذات: سوره‌های «قل اعوذ برب الفلق» و «قل اعوذ برب الناس» است.

آن دعا این است:

«بسم اللهِ لا إله إلّا هُوَ الحكيمُ الكريمُ سبحانَ اللهِ رَبِّ السّماواتِ السَّبعِ وَ ربِّ العَرشِ العَظيم»

﴿كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوٓا۟ إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَىٰهَا﴾ (نازعات/۴۶)

و ﴿كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوٓا۟ إِلَّا سَاعَةً مِّن نَّهَارٍۭ ۚ بَلَٰغٌ ۚ فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا ٱلْقَوْمُ ٱلْفَٰسِقُونَ﴾ (احقاف/۳۵)

و بنا به اینکه روایت شده که ام‌المومنین عایشه رضی الله عنها ایرادی نمی‌گرفت که بر آب، دعا خوانده شود سپس بر مریض بپاشند.

مجاهد و لیث ایرادی نمی‌گرفتند از اینکه آیاتی از قرآن نوشته شود و در ظرف آبی گذارند و کسی که ترسیده است از آن آب بنوشد.

سعید بن جبیر برای کسانی که نزد او می‌رفتند دعا می‌نوشت.

از امام ابن تیمیه رحمه الله سؤال شد که آیا نوشتن آیاتی از قرآن که بعداً پاک یا سوزانیده می‌شوند حرام است یا خیر؟

جواب می‌دهد: اگر آیاتی از قرآن یا ادعیه‌ای، در ظرفی یا لوحی نوشته شود و با آب و غیره، آن پاک شود و آن را بنوشند ایرادی ندارد. امام احمد و دیگران بر آن نص گذارده‌اند و از ابن عباس رضی الله عنهما روایت می‌کنند که او آیاتی از قرآن یا ادعیه را می‌نوشت و به کسی که دچار بیماری شده بود می‌گفت: آن را در آب نهد و آن را بنوشد. و این دلیل بر آن است که قرآن و ادعیه برکت دارند. پایان سخن ابن تیمیه.[1]

۳- آویختن دعاهایی مانند آنچه که گذشت از زمره‌ی افسون و طلسمی که از آن نهی شده است نیست چون طلسم شامل مهره‌ها و سنگ ریزه یا چیز دیگری بود که بعنوان دفع بلا و امراض و چشم زخم و ضرر و زیان حمل می‌کردند در حالی که آیات و ادعیه‌ای که بر خود آویخته می‌شود از این نوع نیست. در کتاب شرح السنّة اثر بغوی آمده است: طلسم، مهره‌هایی بودند

[1] الفتاوی ۵۹۹/۲

که عربها آنها را بر بچه‌های خود می‌آویختند بخاطر محفوظ ماندن از چشم زخم، که شرع، آن را منع نمود و باطل کرد.[أ]

و گفته شده که طلسم، گردن بندی است که بر آن عود آویخته می‌شود و روایت شده که پیامبر ﷺ آن را از گردن فضل بن عباس درآورد.

عمران بن حُصین رضی الله عنه مردی را دید در دستش النگویی از طلا بود، پرسید این به چه درد می‌خورد؟ گفت: برای تقویت بازویم بسته‌ام. عمران به او گفت: یقیناً چیزی جز ضعف بر تو نمی‌افزاید.

حماد گفت: ابراهیم از هر چیزی که بر کوچک یا بزرگ آویخته شود اِکراه داشت و می‌گفت: این کار از جمله‌ی افسون و طلسم است.

و عایشه رضی الله عنها گفت: طلسم آن نیست که بعد از نزول بلا آویخته می‌شود بلکه آن است که قبل از نزول بلا برای جلوگیری از قضا و قدر الهی آویخته می‌شود.

عطاء گوید: آنچه که از قرآن نوشته می‌شود جزء طلسم و افسون نیست. از سعید بن مسیب در مورد صفحات کوچکی که در آن قرآن نوشته می‌شود و بر زنان و بچه‌ها آویخته می‌شود سؤال شد، گفت ایرادی ندارد هر گاه در چندین برگ یا فلزی و یا در جلدی نهاده شود.

۴- نوشتن آیات و ادعیه هم دعاست و هم درمان. چون خداوند فرمود: ﴿ وَنُنَزِّلُ مِنَ ٱلْقُرْءَانِ مَا هُوَ شِفَآءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴾ (اسرا،۸۲/) پس آن، هم شفای بدن است و هم شفای روح. و اگر چنین نیست پس در سوره‌ی فاتحه چه دعایی هست برای بهبودی عقرب گزیده که ابوسعید خدری رضی الله عنه آن را خواند و روایت می‌کند که: پیامبر ﷺ ما را که سی سوار بودیم برای جنگی مأموریت داد، به گروهی برخوردیم، از آنان چیزی برای خوردن خواستیم، خودداری کردند. گوید: عقرب بزرگشان را گزیده بود، نزد ما آمدند و گفتند: آیا در میان شما کسی هست که دعایی برای عقرب گزیده بخواند، گفتم: بلی من، ولی آن را نمی‌خوانم تا گوسفندی به ما ندهید.

[أ] شرح السنة –بغوی ۱۵۸/۱۲

گفتند: ما سی گوسفند به شما خواهیم داد، گوید: ما هم پذیرفتیم و هفت بار سوره‌ی فاتحه را بر او خواندم، بهبود یافت و گوسفند را گرفتم. در این مورد احساسی در ما پیدا شد؛ گفتیم عجله نکنیم تا خدمت رسول خدا ﷺ برسیم؛ چون به خدمت حضرت رسیدیم آنچه را که انجام داده بودم به عرض رساندم، پیامبر ﷺ فرمود: آیا ندانستی که سوره‌ی حمد دعاست، گوسفندان را تقسیم کنید و سهمی هم برای من در نظر بگیرید.[أ]

۵- لازم است که به دعا اکتفا نکنیم اگر چه درمان مادی و مصرف دارو آسان می‌شود بلکه به پزشک مراجعه کنیم، چون پیامبر ﷺ به آن امر فرمود، موقعی که مردی زخمی شده بود فرمود: به طبیب خبر دهید. گفتند: ای رسول خدا ﷺ آیا طبیب او را چاره‌ساز است؟ فرمود: بلی. خداوند هیچ دردی را نازل نکرده است جز اینکه شفای آن را عطا کرده است (صحیح بخاری).

و نیز فرمود: مردم! به درمان خود بپردازید؛ زیرا خداوند هیچ دردی را نیافرید مگر اینکه شفای آن را عطا کرده است، جز پیری.

علاوه بر آن، کتب حدیث پر است از توصیه‌هایی که پیامبر ﷺ توصیه کرده است به درمان هر نوع بیماری.

امور حرام در نوشتن دعا و یا برای کسی که آن را می‌نویسد به شرح آتی است:

۵- ممکن است کسی بپرسد که امروزه با وجود پیشرفت علم پزشکی برای درمان بیماری‌ها، چه نیازی به دعا هست؟ در پاسخ باید گفت:

اولاً: مؤمن، کسی است که ضمن اینکه از امکانات مادّی استفاده می کند، ارتباط معنوی خود را با خداوند حفظ می کند.

ثانیاً: تبرک به آیات و دعاهایی که در سنّت رسول خدا ﷺ آمده است، امری است جایز و مباح؛ نه واجب و الزامی.

ثالثاً: نوشتن آن برای بی‌سوادان و کودکان است که آن را نمی‌دانند.

[أ] مصنف ابوشیبه ۴۹/۵ [و اذکار امام نووی]

۶- فلسفه‌ی دعا و نیایش چیست؟ [آنها که حقیقت و روح دعـا و اثـرات تربیتـی و روانـی آن را نشناخته‌اند ایرادهای گوناگونی به مسأله‌ی دعا دارند:

گاه می‌گویند: دعا عامل تخدیر اِست، چرا که مردم را به جای فعالیت و کوشش و استفاده از وسائل پیشرفت و پیروزی، به سراغ دعا می‌فرستد، و به آنها تعلیم می‌دهد که به جای همـه‌ی ایـن تلاشها دعا کنند!

و گاه می‌گویند: اصولاً آیا دعا کردن، فضولی در کار خدا نیست؟! خدا هر چـه را مـصلحت بداند انجام می‌دهد، او به ما محبت دارد، مصالح ما را بهتر از خود ما می‌داند، پـس چـرا مـا هـر ساعت مطابق دلخواه خود از او چیزی بخواهیم؟!

و زمانی می‌گویند: از همه‌ی اینها گذشته آیا دعا منافات با مقام رضا و تسلیم در برابر اراده‌ی خداوند ندارد؟

آنها که چنین ایرادهایی را مطرح می‌کنند از آثار روانی، اجتماعی و تربیتی و معنـوی دعـا و نیایش غافلند؟ زیرا انسان برای تقویت به اراده و برطرف کردن ناراحتیها به تکیه گاهی احتیاج دا رد، دعا چراغ امید را در انسان روشن می‌سازد.

مردمی که دعا و نیایش را فراموش کنند، با عکـس العملهـای نـامطلوب روانـی و اجتمـاعی مواجه خواهند شد.

و به تعبیر یکی از روانشناسان معروف:

«فقدان نیایش در میان ملتی برابر با سقوط آن ملت است! اجتماعی که احتیاج بـه نیـایش را در خود کشته است معمولاً از فساد و زوال مصون نخواهد بود.

البته نباید این مطلب را فراموش کرد که تنها صبح نیایش کردن و بقیه‌ی روز همچـون یـک وحشی به سر بردن بیهوده است، باید نیایش را پیوسته انجام داد و در همه حال بـا توجـه بـود تـا اثر عمیق خود را در انسان از دست ندهد».[أ]

[أ] «نیایش»؛ نوشته‌ی طبیب و روانشناس مشهور: «الکسیس کارل».

آنان که برای دعا اثر تخدیری قائلند معنی دعا را نفهمیده‌اند، زیرا معنی دعا این نیست که از وسائل و علل طبیعی دست بکشیم و به جای آن دست به دعا برداریم، بلکه مقصود این است بعد از آنکه نهایت کوشش خود را در استفاده از همه‌ی وسائل موجود به کار بستیم، آنجا که دست ما کوتاه شد و به بن بست رسیدیم به سراغ دعا برویم، و با توجه و تکیه بر خداوند، روح امید و حرکت را در خود زنده کنیم، و از کمکهای بی‌دریغ آن مبدأ بزرگ مدد گیریم.

بنابراین دعا مخصوص به نارسائیها و بن بستها است، نه عاملی به جای عوامل طبیعی.

«نیایش در همین حال که آرامش را پدید آورده است، در فعالیتهای مغزی انسان یک نوع شکفتگی و انبساط باطنی و گاهی روح قهرمانی و دلاوری را تحریک می کند؛ نیایش، خصائل خویش را با علامات بسیار مشخص و منحصر به فرد نشان می‌دهد، صفای نگاه، متانت رفتار، انبساط و شادی درونی، چهره‌ی پر از یقین، استعداد هدایت، و نیز استقبال از حوادث، اینها است که از وجود یک گنجینه‌ی پنهان در عمق روح ما حکایت می کند، و تحت این قدرت حتی مردم عقب مانده و کم استعداد نیز می‌توانند نیروی عقلی و اخلاقی خویش را بهتر به کار بندند و از آن بیشتر بهره گیرند، اما متأسفانه در دنیای ما کسانی که نیایش را در چهره‌ی حقیقیش بشناسند بسیار کمند»[۱].

از آنچه گفتیم پاسخ این ایراد که می گویند دعا بر خلاف «رضا و تسلیم» است نیز روشن شد، زیرا دعا همانطور که در بالا شرح داده شد یک نوع کسب قابلیّت برای تحصیل سهم زیادتر از فیض بی‌پایان پروردگار است.

به عبارت دیگر، انسان به وسیله‌ی دعا توجه و شایستگی بیشتری برای درک فیض خداوند پیدا می کند، بدیهی است کوشش برای تکامل و کسب شایستگی بیشتر عین تسلیم در برابر قوانین آفرینش است، نه چیزی بر خلاف آن.

از همه گذشته «دعا» یک نوع عبادت و خضوع و بندگی است، و انسان به وسیله‌ی دعا توجه تازه‌ای به ذات خداوند پیدا می کند، و همانطور که همه‌ی عبادات اثر تربیتی دارد دعا هم دارای چنین اثری خواهد بود.

---

[۱] نیایش آلکسیس کارل.

و اینکه می‌گویند: «دعا فضولی در کار خدا است! و خدا هر چه مصلحت باشد انجام می‌دهد»، توجه ندارند که مواهب الهی برحسب استعدادها و لیاقتها تقسیم می‌شود، هر قدر استعداد و شایستگی بیشتر باشد سهم بیشتری از آن مواهب نصیب انسان می‌گردد.

لذا می‌بینیم که بزرگان می‌فرمایند «ان عندالله عزوجل منزلة لاتنال الا بمسألة»: «در نزد خداوند مقاماتی است که بدون دعا کسی به آن نمی‌رسد»!

دانشمندی می‌گوید: «وقتی که ما نیایش می‌کنیم خود را به قوه‌ی پایان‌ناپذیری که تمام کائنات را به هم پیوسته است متصل و مربوط می‌سازیم».

و نیز می‌گوید: «امروز جدیدترین علم، یعنی روانپزشکی، همان چیزهایی را تعلیم می‌دهد که پیامبران تعلیم می‌دادند، چرا؟ به علت اینکه روان‌پزشکان دریافته‌اند که دعا و نماز و داشتن یک ایمان محکم به دین، نگرانی و تشویش و هیجان و ترس را که موجب نیم بیشتری از ناراحتیهای ما است برطرف می‌سازد».]

شرایط اجابت دعا:

در روایات اسلامی شرایطی بر استجابت دعا می‌خوانیم از جمله:

۱. برای اجابت دعا باید قبل از هر چیز در پاکی قلب و روح کوشید و از گناه توبه کرد و خودسازی نمود و از زندگی رهبران الهی و طلایه‌داران عرصه اخلاص و عمل الهام گرفت.
۲. در پاکی زندگی از اموال غصب و ظلم و ستم بکوشد و تغذیه او از حرام نباشد، چرا کسی که دوست دارد دعایش مستجاب گردد باید غذا و کسب خود را از حرام پاک کند.
۳. عمل به اوامر و فرامین تابناک الهی و تعالیم و آموزه‌های تعالی بخش نبوی و احکام و دستورات روح آفرین شرعی و مفاهیم والای قرآنی یکی دیگر از شرایط استجاب دعا است، زیرا آن کس به عهد خویش در برابر پروردگارش وفا نکند، نباید انتظار داشته باشد که مشمول وعدهٔ اجابت دعا از ناحیه پروردگار باشد.
۴. با نهایت تضرع و خشیت و خشوع و خضوع، رو به خدا آورد و از غیر او قطع امید کند، و در حاجات خود بر غیر او تعالی اعتماد نکند.

۵. دیگر از شرایط استجابت دعا، توام گشتن آن با عمل و تلاش و کوشش است.

در اینجا لازم می‌بینم که این مبحث را با بیان این داستان به پایان برسانم: کسی نزد حضرت علی، از عدم استجابت دعایش شکایت کرد و گفت: با اینکه خداوند فرموده دعا کنید من اجابت می‌کنم، چرا ما دعا می‌کنیم و به اجابت نمی‌رسد؟

علی در پاسخ فرمود: قلب و فکر شما در هشت چیز خیانت کرده، لذا دعایتان مستجاب نمی‌شود:

۱. شما خدا را شناخته‌اید اما حق او را ادا نکرده‌اید، به همین دلیل شناخت شما سودی به حالتان نداشته است.

۲. شما به فرستاده خدا ایمان آورده‌اید، سپس با سنتش به مخالفت برخاسته‌اید، ثمره ایمان شما کجاست؟

۳. کتاب او را خوانده‌اید ولی به آن عمل نکرده‌اید، گفتید شنیدم و اطاعت کردیم، سپس به مخالفت برخاستید.

۴. شما می‌گوئید از مجازات و کیفر خدا می‌ترسید، اما همواره کارهایی می‌کنید که شما را به آن نزدیک می‌سازد....

۵. می‌گوئید به پاداش الهی علاقه دارید، اما همواره کاری انجام می‌دهید که شما را از آن دور می‌سازد...

۶. نعمت او را می‌خورید و حق شکر او را ادا نمی‌کنید.

۷. به شما دستور داده دشمن شیطان باشید و شما طرح دوستی با او می‌ریزید. ادعای دشمنی با او دارید، اما عملا با او مخالفت نمی‌کنید.

۸. شما عیوب مردم را نصب العین خود ساخته و عیوب خود را پشت سر افکنیده‌اید.... با این حال چگونه انتظار دارید دعایتان به اجابت برسد؟ در حالی که خودتان درهای آن را بسته‌اید؟ تقوا پیشه کنید، اعمال خویش را اصطلاح نمائید، امر به معروف و نهی از منکر کنید، تا دعای شما به اجابت برسد.

۷- مبارزه با اوهام و خرافات، در بیماری‌ها: [هنگامی که حضرت رسول ﷺ مبعوث گردید، با عدّه‌ای از افراد فاسد و دجّال صفت که به کاهن معروف بودند و آنان را «عرّاف» نیز می‌خواندند روبه‌رو شد که ادّعا می‌کردند غیب را می‌دانند و از گذشته و آینده باخبر هستند و از طریق ارتباط با جنّ و غیره علم غیب پیدا می‌کنند. حضرت رسول ﷺ با این فتنه و فساد اجتماعی که پایه‌ای از علم و منطق و رهنمودهای آسمانی نداشت به مبارزه برخاست و آیاتی را که خداوند بر او نازل کرده بود بر ایشان تلاوت نمود:

﴿قُل لَّا يَعْلَمُ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ٱلْغَيْبَ إِلَّا ٱللَّهُ﴾ (نمل/۶۵)

«بگو جز خدا هیچ یک از کسانی که در آسمانها و زمین قرار دارند غیب را نمی‌دانند».

پس نه فرشتگان، نه جنّ و نه بشر هیچ کدام غیب را نمی‌دانند.

پیغمبر ﷺ به امر پروردگارش اعلام فرمود:

﴿وَلَوْ كُنتُ أَعْلَمُ ٱلْغَيْبَ لَٱسْتَكْثَرْتُ مِنَ ٱلْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ ٱلسُّوٓءُ ۚ إِنْ أَنَا۠ إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ (اعراف/۱۸۸)

«اگر غیب می‌دانستم نفع و خیر فراوانی برای خود کسب می‌کردم و هیچ ناراحتی برایم پیش نمی‌آمد ولی من، تنها مژده دهنده و هوشیاردهنده‌ی مؤمنان هستم».

خداوند متعال در رابطه با جن‌های سلیمان علیه السلام چنین خبر می‌دهد:

﴿أَن لَّوْ كَانُوا۟ يَعْلَمُونَ ٱلْغَيْبَ مَا لَبِثُوا۟ فِي ٱلْعَذَابِ ٱلْمُهِينِ﴾ (سبأ/۱۴)

«اگر جن‌ها غیب می‌دانستند تا این اندازه در عذاب شدید باقی نمی‌ماندند».

پس کسی که ادّعای دانستن غیب حقیقی را می‌کند بدون شک در برابر خدا، حقیقت و مردم، دروغ می‌گوید. جماعتی نزد پیغمبر آمدند، می‌پنداشتند که پیغمبر ﷺ از کسانی است که ادعای دانستن غیب را دارد؛ چیزی را در دستشان پنهان کردند و به پیغمبر ﷺ گفتند به ما بگو آنچه پنهان کرده‌ایم چیست؟ پیغمبر ﷺ با کمال صراحت فرمود:

«إِنَّنی لَستُ بِکاهِنٍ وَ أَنَّ الکاهِنَ وَ الکَهّانَة و الکُهّانَ فِی النّارِ».[أ]

«به راستی من کاهن نیستم و مردان و زنان کاهن و غیبگو در آتش می‌باشند».

تصدیق کاهن کفر است: اسلام تنها به حمله به کاهنان و مبارزه با این دجّالها قناعت نکرده بلکه کسانی را که نزد آنان می‌روند، از آنها چیزهایی می‌پرسند، جوابهای آنان را تأیید می‌نمایند و موجبات تشویق و ترویج و فساد و گمراهی آنان را فراهم می‌سازند، شریک جرم این دروغگویان قرار داده است. پیغمبر ﷺ در این مورد می‌فرماید:

«مَن أَتی عَرَّافاً فَسَأَلَهُ عَن شَیءٍ فَصَدَّقَهُ بِما قالَ لَم تُقبَل لَهُ صَلاةٌ أَربَعینَ یَوماً».[ب]

«کسی که نزد فالگیری برود و چیزی از او بپرسد و جواب او را تصدیق و باور نماید چهل روز نمازش قبول نمی‌شود».

و باز می‌فرماید:

«مَن أَتی کاهِناً فَصَدَّقَهُ بِما قالَ فَقَد کَفَرَ بِما أُنزِلَ عَلی مُحَمَّدٍ».[ج]

«کسی که پیش کاهنی رود و گفته‌ی او را تصدیق نماید به آنچه بر محمد ﷺ نازل شده کفر می‌ورزد».

چون آنچه بر محمد ﷺ نازل شده اعلام می‌دارد که غیب خاص خدا است و محمّد ﷺ عالم به غیب نیست، پس افراد غیر محمد ﷺ به طریق اَولی به غیب آگاهی ندارند. خداوند می‌فرماید:

﴿ قُل لَّآ أَقُولُ لَكُمْ عِندِى خَزَآئِنُ ٱللَّهِ وَلَآ أَعْلَمُ ٱلْغَيْبَ وَلَآ أَقُولُ لَكُمْ إِنِّى مَلَكٌ ۖ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰٓ إِلَىَّ ﴾ (انعام/۵۰)

«ای محمّد بگو: من به شما نمی‌گویم که گنجهای خدا پیش من است و غیب را نمی‌دانم و نمی‌گویم که فرشته‌ام و پیروی نمی‌کنم جز از وحی که بر من نازل می‌شود».

[أ] ترمذی ۲۸۶.

[ب] مسلم.

[ج] بزار باسند جیّد.

هر گاه مسلمان این آیات صریح و روشن را در قرآن ببیند و معنای واضح آنها را درک کند و با وجود این، عقیده داشته باشد که بعضی از مخلوقات می‌توانند پرده از روی غیب بردارند و اسرار آن را کشف کنند، مسلماً به آیاتی که خداوند بر محمد ﷺ نازل نموده است کفر می‌ورزد.]

۸- استفاده از جادو و طلسم در بیماری‌ها: [آویزان کردن طلسم و جادو و یا هر چیز دیگری از قبیل آنها با اعتقاد به اینکه از بلا جلوگیری می‌نماید، موجب خوشبختی می‌شود و یا دردی را از کسی دوا می‌نماید، مانند سحر حرام است. در قرن بیستم هنوز هستند کسانی که نعل اسب را به منظور رفع بلا بر سر در منزل خود آویزان می‌نمایند، سر گاو را در مزرعه‌ی خود نصب می‌کنند و یا مهره‌هایی آبی رنگ به منظور دفع چشم بد به گردن بچّه‌ها و اموال مورد علاقه‌ی خود آویزان می‌نمایند. هنوز هم در اکثر ممالک دنیا هستند کسانی که با استفاده از ناآگاهی مردم چیزهایی می‌نویسند و جدولهایی می‌کشند و خطوط مستقیم و منحنی می‌کشند و طلسمهایی در آنها رسم و منقوش می‌کنند و افسونهای گوناگونی به روی آن می‌خوانند و می‌پندارند کسی که این طلسم را به خود آویزان نماید و یا همراه داشته باشد از شرّ جنّ، شیاطین، چشم بد و غیره مصون خواهد ماند.

می‌دانیم برای جلوگیری و علاج هر درد و بلا و مشکلی راه حلّهای اساسی وجود دارد که اسلام آنها را تأیید نموده است و کسانی که این راه حلّهای روشن و منطقی را نادیده می‌گیرند و به طلسم و افسون و حقّه‌بازیها متوسّل می‌شوند مورد توبیخ و سرزنش اسلام می‌باشند. پیغمبر ﷺ می‌فرماید:

«تَدَاوَوا فَإِنَّ الَّذِی خَلَقَ الدَّاءَ خَلَقَ الدَّوَاءَ».[أ]

«مداوا کنید، چه، آنکه مرض را آفرید، داروی آن را نیز خلق کرد».

[أ] روایت از امام احمد

و باز می‌فرماید:

«إِن کانَ فی شَیءٍ مِن أَدوِیَتِکُم خَیرٌ فَفِی هذهِ الثَّلاثَةِ! شَربَةُ عَسَلٍ، أَو شَرطَةُ مُحجِمٍ، أَو کِیَّةٌ بِنارٍ».[أ]

«مادام که در هر یک از دواهای شما فایده‌ای وجود داشته باشد، حتماً در این سه چیز نیز موجود است ۱-خوردن عسل ۲-نشتر زدن و حجامت انجام دادن ۳-داغ کردن و سوزاندن محلّ درد».

با توجه به حقیقت و روح مطلب این سه نوع مداوا شامل دواهایی می گردد که در عصر ما از طریق خوردن دوا، عملیّات جرّاحی و یا به وسیله‌ی سوزاندن، که لیزر نیز جزو آن است انجام می‌شود.

امّا آویزان کردن نعل اسب و مهره‌های آبی رنگ، طلسم و خواندن افسون، معالجه نیست بلکه جهل و گمراهی و عدم آشنایی با سنّت و نظام الهی است و با توحید و یکتاپرستی مخالف می‌باشد.

از عقبه پسر عامر رضی الله عنه روایت شده که یک جماعت ده نفری نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمدند. پیغمبر صلی الله علیه وسلم با نه نفر از ایشان بیعت نمود و از بیعت با یکی از آنان خودداری کرد. گفتند چرا با او بیعت نمی کنید؟ فرمود: نوشته‌ی طلسمی به بازو دارد. آن مرد آن طلسم را از بازوی خود درآورد، آنگاه پیغمبر صلی الله علیه وسلم با او بیعت کرد و فرمود:

«مَن عَلَّقَ فَقَد أَشرَکَ».[ب]

«کسی که طلسم ببندد شریک برای خدا قائل شده است».

از عمران بن حصین رضی الله عنه روایت شده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر بازوی یک نفر حلقه‌ای را دید. روای می گوید: فکر می کنم که عمران گفت: آن حلقه از طلا یا مس بود. پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود: وای بر شما این چیست؟ آن مرد جواب داد: به خاطر جلوگیری از شرّ چیزهای موذی و کسل کننده، این حلقه را بسته‌ام. پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود:

[أ] متفق علیه.

[ب] احمد و حاکم.

«أَما أَنَّها لاتَزِیدُکَ إِلّا وَهناً انبِذها عَنکَ فَإِنَّکَ لَو مِتَّ وَ هِیَ عَلَیکَ ما أَفلَحتَ أَبَداً». [أ]

«این حلقه جز اینکه تو را بیشتر کسل کند هیچ فایده‌ی دیگری ندارد، آن را دور بینداز و اگر بمیری و این حلقه بر بازوی تو باشد هرگز رستگار نخواهی شد.»

این تعلیمات در روحیه‌ی اصحاب پیغمبر ﷺ به حدّ کافی مؤثر واقع شده بود تا جایی که روح پاک آنها بلندتر از آن گردیده بود که این نوع خرافات را قبول و یا تأیید نمایند.

از عیسی بن حمزه روایت شده: نزد عبدالله بن حکیم رضی الله عنه رفتم که پوست بدنش قرمز شده بود. گفتم: چرا طلسم به خود نمی‌بندی؟ گفت: به خدا پناه می‌برم از این عمل. و در روایتی گفت: مرگ برای من بهتر از این کار است چون پیغمبر ﷺ فرمود:

«مَن عَلَّقَ شَیئاً وُکِّلَ إِلَیهِ». [ب]

«کسی که برای دفع بلا، چیزی به خود ببندد، خداوند او را به حال خود رها می‌کند».

از ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده است که بر زنش وارد شد و دید که چیز گره خورده‌ای را بر گردن دارد، فوراً آن را کشید و پاره کرد و گفت: خانواده‌ی عبدالله نیازی ندارند که برای خدا شریکی قائل شوند که خداوند هیچ دلیلی بر حقانیّت آن قرار نداده است. عبدالله رضی الله عنه سپس گفت: از پیامبر ﷺ شنیدم که فرمود:

«إِنَّ الرُّقی وَ التمائِمَ وَ التُّولَةَ شِرکٌ». [ج]

از عبدالله پرسیدند: ای ابا عبدالرّحمن، رقی و تمائم را می‌شناسیم ولی تولت چیست؟ ابن مسعود رضی الله عنه گفت: چیزی است که زنان آن را انجام می‌دهند تا نزد شوهرانشان محبوبتر شوند و این کار یک نوع از انواع سحر محسوب می‌گردد.

علما فرموده‌اند: رُقیٰ که از آن نهی شده است آن است که به زبان عربی نباشد و معنای آن

[أ] احمد و ابن ماجه و ابن حبّان.

[ب] ترمذی

[ج] ابن حبّان.

مفهوم نشود که در این صورت احتمال سحر و کفر در آن وجود دارد، امّا اگر معنای آن مفهوم و روشن باشد و اسم الله در آن ذکر شده باشد سحر نیست بلکه در این صورت، مستحب و حالت دعا و تمنّا از خداوند را دارد و از صورت افسون که به عنوان علاج و دوای مشکل بکار می‌رود خارج می‌شود. معمولاً افسون‌های دوران جاهلیّت با سحر، شرک و طلسم آمیخته بودند و معنای آنها مفهوم و مشخّص نبود.

از ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده که زنش را از خواندن افسونهای دوران جاهلیّت منع نمود. وقتی که زنش به او گفت: من روزی از منزل خارج شدم همین که فلان مرد مرا دید فوراً چشمانم ناراحت گردید و آب از آنها جاری شد (منظورش این بود در اثر اصابت چشم بد آن مرد ناراحت شده) وقتی افسون را می‌خواندم، آب چشمم خشک می‌شد و وقتی آن را قطع می‌کردم، مجدداً آب از آنها جاری می‌گردید. ابن مسعود رضی الله عنه به زنش گفت: این شیطان بوده که هر گاه از او پیروی می‌کردی شما را ترک می‌کرد، و اگر مخالفتش می‌نمودی، انگشتش را به چشمانت فرو می‌کرد. امّا اگر به جای این افسون کاری می‌کردی که رسول خدا صلی الله علیه وسلم می‌کرد برای شما خیلی بهتر بود و زودتر شفا می‌یافتی؛ به این صورت که آب را به چشمت می‌پاشیدی و این دعا را می‌خواندی:

«أَذهِب البأسَ رَبَّ النَّاسِ إِشفِ أَنتَ الشَّافی، لاشِفاءَ إِلّا شِفاءُکَ شِفاءً لایُغادِرُ سُقماً».[1]

«ای پروردگار عالم؛ ناراحتی را از بین ببر، شفا ده که تنها شفادهنده تویی، هیچ شفایی نیست جز شفای تو، شفایی ده که هیچ ناراحتی بعد از آن باقی نماند».]

۹- بدیمن و شوم دانستن بعضی چیزها: [بدیمن و شوم دانستن بعضی از چیزها، از قبیل، بدیمن دانستن فلان منزل و یا شهر و مکان و یا فلان روز، ماه و سال و یا فلان شخص، حیوان، گیاه و...، ناشی از خیالات و اوهامی است که از قدیم الایّام بازار آنها نزد اکثر ملّتها و اقوام و افراد جامعه داغ و پررونق بوده است. قوم حضرت صالح علیه السلام به او می‌گفتند: ﴿أَطَّيَّرۡنَا بِكَ وَبِمَن مَّعَكَ﴾ (نمل/۴۷) «ما، تو و پیروانت را شوم می‌دانیم» و فرعون و قومش وقتی دچار ناراحتی می‌شدند

[1] ابن ماجه و ابوداود و حاکم.

﴿يَطَّيَّرُواْ بِمُوسَىٰ وَمَن مَّعَهُۥٓ﴾ (اعراف/۱۳۱) «موسی و پیروانش را منحوس می‌دانستند».

اکثر کافران و گمراهان هنگامی که به بلایی دچار می‌شدند به پیغمبران و معلّمان، می گفتند: ﴿إِنَّا تَطَيَّرۡنَا بِكُمۡ﴾ (یس/۱۸) «ما شما را شوم می‌دانیم» و ﴿طَٰٓئِرُكُم مَّعَكُمۡ﴾ (یس/۱۹) «سبب شومی شما با خود شما است» که همانَ کفر و عناد و سرپیچی شما از فرمان خدا و پیغمبران او می‌باشد.

اعراب جاهلیّت در این مورد با عقاید ناروا و خرافات فراوان روبه‌رو بودند تا اینکه اسلام آمد و آنها را باطل اعلام نمود و عرب را به راه راست و روشن عقلی هدایت کرد.

پیغمبر ﷺ بدیمنی و عقیده داشتن به آن را در ردیف سحر و کاهنی قرار داده و می‌فرماید:

«لَيسَ مِنَّا مَن تَطَيَّرَ أَو تُطُيِّرَ لَهُ، أَو تَكَهَّنَ أَو تُكِهِّنَ لَهُ أَو سَحَرَ أَو سُحِرَ لَهُ».[أ]

«از ما نیست کسی که خود، چیزی را بدیمن بداند، یا به حرف کسی دیگر آن را بدیمن بداند و یا کسی که شخصاً غیب گویی کند یا برایش غیبگویی کنند، و یا کسی که ساحر باشد و یا سحر به درخواست او انجام شود».

و پیغمبر ﷺ می‌فرماید:

«أَلعِيافَةُ وَ الطِّيَرَةُ و الطَرَقُ مِنَ الجِبتِ».[ب]

«کشیدن خط در رمل و رمّالی و اعتقاد به بدیمنی، و عقیده به انداختن سنگ‌ریزه‌ها و شمردن آنها که آیا فرد است یا زوج از کارهای شیطانی و شرک آمیز است».

به هر چیزی غیر خدا که مورد پرستش قرار گیرد «جِبت» می گویند. این عقاید نادرست پایه و اساس علمی و عقلی ندارند بلکه ناشی از ضعف و ناآگاهی و تسلیم شدن اشخاص در برابر خیالات است؛ و گرنه چگونه انسان عاقل باور می کند که نحس و بدبختی در شخصی، یا در مکانی، یا زمان معینی، یا آواز پرنده‌ای مانند جغد و یا در حرکت چشمی و شنیدن سخنی

[أ] طبرانی از ابن عبّاس رضی الله عنهما.

[ب] ابوداود و نسائی و ابن حبّان.

وجود داشته باشد و این نحوست دامنگیر دیگران شود. هر چند انسان فطرتاً ضعیف است و این ضعف در بعضی موارد و شرایط خاص او را وادار می‌نماید تا بعضی از چیزها را شوم و نديمن بحساب آورد، امّا لازم است که تسلیم این ضعف نشود و آن را بر خود چیره نگرداند. مخصوصاً لازم است در مرحله‌ی عمل و اقدام به کار، قاطع و مصمّم باشد و هر گونه تردید و ترسی را از خود دور نماید.

در این مورد یک حدیث مرفوع روایت شده است:

«ثَلاثَةٌ لايَسلِمُ مِنهُنَّ أَحَدٌ: الظَّنُ وَ الطِيَرَةُ وَ الحَسَدُ، فَإِذا ظَنَنتَ فَلا تُحَقِّق، وَ إِذا تَطَيَّرتَ فَلا تَرجِع، وَ إِذا حَسَدتَ فَلا تَبغِ».[أ]

«سه چیزند که کسی از آنها محفوظ نخواهد ماند: ظنّ و بدگمانی، عقیده داشتن به بدیمنی، و حسادت؛ ولی هرگاه بدگمان شدی جستجو مکن، اگر تصمیم به کاری گرفتی به خاطر بدیمنی چیزی از آن منصرف مشو و اگر حسادت کردی آن را به مرحله‌ی عمل درنیاور و ظلم مکن».

واضح است که این سه چیز، از وسوسه‌ها و توهّمات خاصّ نفس هستند و همه کس را شامل می‌گردند؛ ولی مادام که به مرحله‌ی عمل درنیایند گناهی ندارند و خداوند از آنها صرف نظر می‌فرماید. از ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود:

«اَلطِّيَرَةُ شِركٌ، اَلطِّيَرَةُ شِركٌ اَلطِّيَرَةُ شِركٌ».

«عقیده به شومی بعضی اشیاء شرک است و این جمله را سه بار تکرار نمود».

ابن مسعود رضی الله عنه گفت: «کسی در بین ما یافت نمی‌شود که یکی از این سه چیز در قلبش نباشد ولی هر که به خدا توکّل داشته باشد می‌تواند بر آن حالت غلبه نماید».[ب]

منظور ابن مسعود رضی الله عنه این است که مادام که انسان بر آن حالتها ثابت نباشد و همین که

[أ] طبرانی.

[ب] ابوداود و ترمذی.

یکی از آنها بر قلبش ظاهر شد فوراً متوجّه خدا شود و بر او توکّل نماید اثر این وسوسه‌ها از بین می‌رود.]

۱۵۳۵ -﴿۱۳﴾ (صَحِيح)

وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسلم يعوذ الْحسن وَالْحسن: «أُعِيذُكُمَا بِكَلِمَاتِ اللّٰهِ التَّامَّةِ مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ وَهَامَّةٍ وَمِنْ كُلِّ عَيْنٍ لَامَّةٍ» وَيَقُولُ: «إِنَّ أَبَاكُمَا كَانَ يعوذ بهما إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ». رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ وَفِي أَكْثَرِ نُسَخِ المصابيح: «بهما» على لفظ التَّثْنِيَة[۱۵۳۵]

۱۵۳۵- (۱۳) عبدالله بن عباس رضی الله عنهما گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم حسن رضی الله عنه و حسین رضی الله عنه را به خدا پناه می‌دادند و برای حفظ آنان، چنین دعا می‌کردند:

«أعيذ كما بكلمات الله التامّة، من كلّ شيطانٍ و هامّة، و من كل عينٍ لامّة»؛

«از هر شیطان [جنّی و انسی]، حشره‌ی گزنده و چشمِ شور، به سخنانِ کامل خدا، شما را پناه می‌دهم».

و آن حضرت صلی الله علیه وسلم می‌فرمودند: پدر شما (ابراهیم علیه السلام نیز،هر دو فرزند خود) اسماعیل علیه السلام و اسحاق علیه السلام را با این کلمات، به خدا پناه می‌داد و برای حفظ آنان، این دعا را می‌خواند.

[این حدیث را بخاری روایت کرده است؛ و در بیشتر نسخه‌های کتاب «المصابیح»، واژه‌ی «بها» (مفرد؛ در «کان یعوّذ بها اسماعیل و اسحاق») به صورت تثنیه (بهما) آمده است.]

شرح: «شیطان»:

این کلمه از ماده‌ی «شطن» گرفته شده و «شاطن» به معنای: «خبیث و پست» آمده است. و شیطان به موجود سرکش و متمرد اطلاق می‌شود اعم از انسان و یا جن و یا جنبندگان دیگر. و به

۱۵۳۵ بخاری ۴۰۸/۷ ح ۳۳۷۱؛ ترمذی ۳۴۶/۴ ح ۲۰۶۰؛ ابن ماجه ۱۱۶۴/۲ ح ۳۵۲۵ و احمد ۲۷۰/۱.

معنای «روح شرور و دور از حق» نیز آمده است که در حقیقت همه‌ی اینها به یک قدر مشترک بازگشت می‌کنند.

باید دانست که «شیطان» اسم عام (اسم جنس) است در حالی که «ابلیس» اسم خاص (عَلَم) می‌باشد و به عبارت دیگر: «شیطان» به هر موجود موذی و منحرف‌کننده و طاغی و سرکش، خواه انسانی یا غیر انسانی می‌گویند، و «ابلیس» نام آن شیطان است که آدم را فریب داد و اکنون هم با لشکر و جنود خود در کمین آدمیان است.

پس شیطان معانی مختلفی دارد که یکی از مصادیق روشن آن «ابلیس» و لشکریان و اعوان او است، و مصداق دیگر آن، انسانهای مفسد و منحرف‌کننده و احیاناً در پاره‌ای از موارد به معنای میکروب‌های موذی آمده است.

پس دانسته شد که نام دیگر «ابلیس»، شیطان است، و برای ابلیس کنیه‌هایی هم علماء ذکر کرده‌اند، از قبیل: «ابومرّة» [به ضم میم] و «ابوخلاف» و «ابودجانة» و «ابولبینی» [به ضم لام و فتح باء]

و واژه‌ی «ابلیس» نیز از لغت یونانی "Diabolos" مأخوذ است و کلمه‌ی "Diable" در زبان فرانسه و "Devil" در زبان انگلیسی از همین لفظ ریشه گرفته‌اند. و "Diabolos"، در زبان یونانی به معنای «نمّام و مفتری» است.

فیروزآبادی در کتاب قاموس چنین می‌نویسد: «بلس بالتحریک» کسی است که خیر و نیکی نزد او نباشد، یا کسی است که از او شرّ و بدی به مردم برسد. و «ابلاس» به معنای یأس است. و «ابلیس» نیز از این کلمه مشتق است؛ و شاید ابلیس کلمه‌ی عجمی باشد.

«جوالیقی» در کتاب «المعرب» می‌نویسد: «ابلیس عربی نیست، هر چند برخی آن را عربی و از اصل «ابلاس» پنداشته‌اند، زیرا اگر عربی بود، ممنوع‌الصرف نمی‌شد.»

زمخشری و صاحب «لسان العرب» به اعجمی بودن «ابلیس» تصریح کرده‌اند و جمع ابلیس مانند اسمهای اعجمی دیگر بر وزن «فَعَالِلَة» به کار می‌رود و «ابالسه» هموزن فراعنه و قیاصره و اکاسره است.

در متون یونانی انجیل، غالباً ابلیس به صیغه‌ی جمع استعمال شده، و در رساله‌ی «پولس» به

«تیمو تاوس» و «تیطس» کلمه‌ی ابلیس با معانی گوناگون ولی نزدیک به هم استعمال گردیده است. در انجیل باب ۱۶ آیه‌ی ۲۳، «پطرس» ابلیس نامیده شده، و همچنین در انجیل یوحنا، باب ۶ آیه‌ی ۷۰ به «یهودا» خطاب ابلیس شده است و در این دو مورد، ابلیس تقریباً جنبه‌ی علمیّت دارد و به اعتبار شرارت دائم یا موقت، مجازاً نام ابلیس بر آنها اطلاق گردیده است. [اعلام قرآن، ص۷۷]

و «ابلیس» در زبان معمولی، «عزازیل» هم نامیده شده، ولی در قرآن این نام مذکور نیست. عزازیل لفظ عبری است و به معنای «عزیز خدا» است. در تورات، این لفظ با معنی مبهمی مسطور است.

مفسرین تورات درباره‌ی آن معنی، اختلاف کرده‌اند: به عقیده‌ی بعضی، «عزازیل» نام بزی است که کفاره‌ی گناهان قوم را بر آن می‌گذارند و در وادی بایر رها می‌کنند تا کفاره‌ی گناهان قوم را به موضع نامعلومی ببرد.

عده‌ای معتقدند که عزازیل نام همان نقطه‌ی نامعلوم است که منتهی الیه گناهان فرض شده است.

بعضی هم عزازیل را نام ابلیس می‌دانند که همه‌ی گناهان به او منتهی می‌گردد. به هر حال در ادبیات ما عقیده‌ی سوم مورد قبول واقع شده و ادبای ما عزازیل را بر ابلیس اطلاق کرده‌اند، لیکن از دقت در موارد استعمال معلوم می‌شود که عزازیل آنگاه نام ابلیس بوده که در درگاه حق، تقربی داشته است. [ر.ک: اعلام قرآن ص۸۲]

«پناه بردن به خدا از شرّ شیطان»: خداوند متعال به همه‌ی افراد بشر و فرزندان آدم هشدار می‌دهد که مراقب فریبکاری شیطان باشند، زیرا سابقه‌ی دشمنی خود را با پدر آنها نشان داده، همانطور که لباس بهشتی را بر اثر وسوسه‌ها از اندام او بیرون کرد، ممکن است لباس تقوا را از اندام فرزندان او نیز بیرون نماید.

عداوت و دشمنی او از نخستین روز آفرینش آدم علیه‌السلام شروع شد و هنگامی که بر اثر عدم تسلیم در برابر فرمان خدا در مورد سجده بر آدم مطرود از درگاه پروردگار گردید، سوگند یاد کرد که برای همیشه کمر دشمنی نسبت به آدم و فرزندانش خواهم بست و حتی برای این کار تقاضای مهلت و طول عمر از خدا نمود.

او بر سر گفته‌ی خود ایستاده و کوچکترین فرصت را برای اِعمال عداوت و وارد کردن ضربه

بر انسانها و فرزندان آدم غنیمت می‌شمارد، آیا عقل اجازه می‌دهد که فرزندان آدم او را به دشمنی نپذیرند و یک لحظه از او غافل بمانند؟ تا چه رسد به اینکه بخواهند خطوات شیطان و گامهای او را پیروی کنند، یا اینکه او را به عنوان رفیقِ شفیق و دوستِ ناصح بپذیرند؟

پس چرا دشمنی را که امتحان عداوت خود را بارها و بارها داده است، جدّی نگیرند! و باز با او طرح دوستی بریزند و حتی او را رهبر و ولی و راهنمای خویش انتخاب کنند.

از این رو انسان در مسیر دور و درازی که به سوی سعادت و فلاح و رستگاری و خوشبختی و جلب رضای خدا دارد، گردنه‌های صعب العبوری وجود دارد که شیاطین در آنجا کمین کرده‌اند و اگر انسان تنها بماند، هرگز توانایی پیمودن این راه را ندارد، و باید دست به دامان لطف الهی زند و با تکیه و توکل بر او این راه پرخطر را طی کند و هرگاه طوفانهای وسوسه‌ی شیطان، شدید و شدیدتر می‌شود، او بیشتر به سایه‌ی لطف خدا پناه برد.

البته منظور از پناه بردن به خدا این نیست که انسان تنها با زبان به خدا پناه ببرد، بلکه باید با فکر و عقیده و عمل نیز خود را در پناه خدا قرار دهد و از راههای شیطانی، برنامه‌های شیطانی، افکار و تبلیغات شیطانی و مجالس و محافل شیطانی، خود را کنار کشد، و در مسیر افکار و تبلیغات رحمانی جای دهد، و گرنه انسانی که خود را در معرض طوفان وسوسه‌های ویرانگر شیطان، عملاً قرار داده، تنها با خواندن اوراد و ادعیه، و گفتن «پناه می‌برم به خدا از شر شیطان» به جائی نمی‌رسد، بلکه باید با صداقت و اخلاص و اعتقاد و عمل و فکر و عقیده، خویشتن را از شر شیطان در پناه خدا قرار دهد.

«کلمات الله التامّة»: سخنان کامل خدا.

و از «کلمات الله التامّة»، یا «احکام خداوند بلند مرتبه» مراد است و یا «کتاب‌های آسمانی» و یا «اسماء الله الحسنی».

«هامّة»: هر جانور زهردار؛ مانند مار. حشراتی که زهر کشنده داشته باشند. و هر جانور و حشره‌ای که زهر کشنده نداشته باشد، در زبان عربی، بدان «السامّة» می‌گویند؛ مانند: عقرب و زنبور.

ناگفته نماند که واژه‌ی «الهوام» (جمع «الهامّة»)، به طور مطلق بر هر جنبنده‌ای نیز اطلاق می‌گردد که بر روی زمین می‌خزد؛ مانند: حشرات.

«عین لامّة»: چشم زیان رساننده.

راه‌های مصون ماندن از چشم زخم؛ و دلیل‌های قرآنی در مورد تأثیر چشم زخم:

۱- خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ وَقَالَ يَٰبَنِيَّ لَا تَدۡخُلُواْ مِنۢ بَابٖ وَٰحِدٖ وَٱدۡخُلُواْ مِنۡ أَبۡوَٰبٖ مُّتَفَرِّقَةٖۖ وَمَآ أُغۡنِي عَنكُم مِّنَ ٱللَّهِ مِن شَيۡءٍۖ إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِۖ عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُۖ وَعَلَيۡهِ فَلۡيَتَوَكَّلِ ٱلۡمُتَوَكِّلُونَ ٦٧ وَلَمَّا دَخَلُواْ مِنۡ حَيۡثُ أَمَرَهُمۡ أَبُوهُم مَّا كَانَ يُغۡنِي عَنۡهُم مِّنَ ٱللَّهِ مِن شَيۡءٍ إِلَّا حَاجَةٗ فِي نَفۡسِ يَعۡقُوبَ قَضَىٰهَاۚ وَإِنَّهُۥ لَذُو عِلۡمٖ لِّمَا عَلَّمۡنَٰهُ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ٦٨﴾ (یوسف/۶۷-۶۸)

«(یعقوب به عهد و پیمان مؤکّد فرزندان خود دل بست و شفقت پدری او را بر آن داشت که آنان را راهنمایی و نصیحت کند) و گفت: ای فرزندانم! از یک دروازه (به مصر) داخل نشوید، بلکه از درهای گوناگون وارد شوید (تا از حسادت حسودان و چشم زخم پلیدان در امان بمانید. ولی بدانید که من با این تدبیر) نمی‌توانم چیزی را که خداوند مقدّر کرده باشد از شما به دور سازم. (یقیناً آنچه باید بشود بشود می‌شود، و راهی برای دفع بلا جز رعایت اسباب و عللِ ظاهری و توسّل به خدا سراغ ندارم). تنها حکم و فرمان از آن یزدان است. (دافع شرّ و جاذب خیر در جهان فقط ایزد سبحان است). بر او توکّل می‌کنم (و از او استمداد می‌جویم و کارم را بدو واگذار می‌کنم) و باید که توکّل کنندگان بر او توکّل کنند و بس (و کار خویش را بدو حوالت کنند). (سفارش پدر را پذیرفتند) و هنگامی که از همان طریق و به همان شیوه (به مصر) وارد شدند که پدرشان بدیشان دستور داده بود. چنین ورودی آنان را از آنچه خدا خواسته بود به دور نداشت و (حذر با قدر بر نیامد و در مصر به دزدی متهم شدند و برادرشان بنیامین گروگان گرفته شد و غم‌ها و اندوه‌ها یکی پس از دیگری ایشان را دربرگرفت) ولیکن حاجتی را برآورده کرد که در اندرون یعقوب بود (و آن پیدا شدن یوسف و شناسایی او توسّط بنیامین و سرانجام به هم رسیدن پدر و پسر بعد از مدت‌ها فراق و هجران بود). بی‌گمان یعقوب (در پرتو وحی) آگاه از چیزهایی بود که ما بدو آموخته بودیم. (از جمله می‌دانست که یوسف زنده است و عاقبت خواب او تحقّق پیدا می‌کند) امّا بسیاری از مردم نمی‌دانند (که یعقوب چنین آگاهی و اطلاعی در پرتو وحی داشته است)».

حافظ ابن کثیر رحمه الله در تفسیر این دو آیه می گوید:

خداوند متعال در سوره‌ی یوسف اشاره می کند که هنگامی که فرزندان یعقوب علیه السلام همراه بنیامین عازم مصر شدند پدرشان یعقوب علیه السلام به آن‌ها سفارش می کند که همگی از یک دروازه وارد نشوند بلکه از درهای مختلف داخل شوند.

چنانچه ابن عباس رضی الله عنهما، محمّد بن کعب و مجاهد و ضحاک و قتاده و سدّی و دیگران می گویند: علت اینکه دستور داد از درهای مختلف وارد شوند این بود زیرا از آن جایی که فرزندان ده گانه‌ی ایشان افرادی زیبا و تنومند و جوان بودند از ایشان می‌خواهد برای درامان ماندن از چشم‌زخم مردم مصر، از دروازه‌های متعدد وارد شوند تا به چشم نیایند زیرا چشم‌زخم حقّ است که اسب سوار را از اسب فرود می‌آورد.

و فرموده‌ی خداوند که می‌فرماید:

﴿وَمَآ أُغۡنِي عَنكُم مِّنَ ٱللَّهِ مِن شَيۡءٍ﴾ (یوسف/۶۷)

از روند سخن پیداست که مراد یعقوب علیه السلام در اینجا حکم قضا و قدری قهری و جبری است که گزیری از آن نیست. قضا و قدر الهی آن گونه که جاری و ساری می‌شود، مردمان در برابر آن خواسته و ناخواسته تسلیم هستند و نمی‌توانند برای دفع آن عملی انجام دهند.

﴿وَلَمَّا دَخَلُواْ مِنۡ حَيۡثُ أَمَرَهُمۡ أَبُوهُم مَّا كَانَ يُغۡنِي عَنۡهُم مِّنَ ٱللَّهِ مِن شَيۡءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفۡسِ يَعۡقُوبَ قَضَىٰهَا﴾ (یوسف/۶۸)

گفته‌اند: به این علّت از دروازه‌های مختلف وارد شدند تا از اصابه‌ی چشم زخم درامان بمانند و... به طور مختصر.

۲- خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِن يَكَادُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَيُزۡلِقُونَكَ بِأَبۡصَٰرِهِمۡ لَمَّا سَمِعُواْ ٱلذِّكۡرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُۥ لَمَجۡنُونٌ﴾ (القلم/۵۱)

«نزدیک است کافران هنگامی که آیات قرآن را می‌شنوند، تو را با چشم (خیره و زل‌زده‌ی) خود به سر درآورند و هلاک سازند و می‌گویند: او قطعاً دیوانه است».

حافظ ابن کثیر رحمه‌الله می گوید: که ابن عباس و مجاهد و... کلمه‌ی ﴿لَيُزْلِقُونَكَ﴾ را به معنای نقش زمینت سازند و نابودت کنند و کلمه‌ی ﴿بِأَبْصَٰرِهِمْ﴾ را به معنای با چشمان خود تو را هلاک سازند، به خاطر بغض و کینه‌ای که داشتند اگر حمایت و حفاظت از طرف خداوند نبود او را به هلاکت می‌رساندند.

این آیه دلیل بر آن است که چشم زخم و تأثیر آن حق است و به امر و اراده‌ی خداوند صورت می گیرد. همچنان که احادیث مختلفی در این زمینه روایت شده است.

دلیل‌هایی از احادیث نبوی در مورد تأثیر چشم زخم:

۱-از ابوهریره رضی‌الله‌عنه روایت است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌فرمایند: «العینُ حقٌّ». «چشم زخم حقّ است».

سنّت خداوند بر این است که چشم بد تأثیر سوء دارد و این امر به تجربه هم ثابت شده است، اما در مورد معالجه با دعا اکثر علما بر این اتفاق دارند که دعاهایی که با قرآن و اذکار اسلامی و به زبان عربی است بلامانع است، و بلکه مستحب است ولی نوشتن دعا به غیر قرآن و به غیر از نام الله و به زبان غیرعربی مکروه می‌باشد. (نووی، ج ۱۴، ص ۱۷۱)

۲-از ام المؤمنین عایشه رضی‌الله‌عنها روایت است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمودند: «اِستَعِيذُوا بالله مِنَ العَينِ فَإِنَّ العَينَ حقٌّ»؛ «از چشم زخم به خدا پناه ببرید زیرا چشم زخم حقّ است».

۳-از ابن عباس رضی‌الله‌عنه روایت است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمودند: *«چشم زخم حقّ است و اگر چیزی می‌توانست بر تقدیر الهی پیشی بگیرد به راستی چشم زخم بر آن پیشی می‌جست و هر گاه از شما طلب غسل کردند، غسل کنید».*

۴-«عَن أسماء بنتِ عُمَيس رضی‌الله‌عنها قالت: يا رَسُولَ الله إنَّ بَنى جَعفَرٍ تُصِيبُهُم العَينُ أَفَأَسترقى لَهُم؟ فقالَ: نَعَم، فَلَو كانَ شَيءٌ سابقَ القضاءَ لسَبَقَتهُ العينُ»؛ *«اسماء دختر عُمیس رضی‌الله‌عنها می گوید: ای رسول خدا همانا بر بنی جعفر چشم زخم اثر کرده آیا برای آنان تعویذی انجام دهم؟ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمودند: بله، اگر چیزی می‌توانست بر تقدیر پیشی بگیرد، چشم زخم بر آن پیشی می‌جست».*

۵- از أبوذر غفّاری رضی الله عنه روایت است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «**إنّ العینَ لتُولَعُ بالرَّجُلِ بإذنِ الله حتّی یَصعَدَ حالِقاً فیَتَردَّی منه**»؛ *«چشم زخم به اذن خداوند بر انسان اثر می‌گذارد تا بدان جا که (بر اثر آن) شخص از بلندی بالا می‌رود و از پرتگاه فرو می‌افتد».*

۶- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «**اَلعَینُ حَقٌّ تَستَنزِلُ الحالِقَ**»؛ *«چشم زخم حق است تا بدان جا که باعث سقوط انسان از بلندای کوه می‌گردد».*

۷- از جابر رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «**اَلعَینُ تُدخِلُ الرَّجُلَ القبرَ، و تُدخِلُ الجَمَلَ القِدرَ**»؛ *«چشم زخم انسان (را از پای درمی‌آورد و او) را روانه‌ی قبر می‌کند و شتر را (گرفتار می‌کند تا آنجا که ذبح می‌شود و آن را) روانه‌ی دیگ می‌کند».*

۸- از جابر رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «**أکثرُ مَن یَموتُ مِن أُمّتی بعدَ قضاءِ الله و قَدَرِه بِالعَینِ**»؛ *«بیشترین مرگ و میر امّت من بعد از قضا و قدر الهی به سبب چشم زخم است».*

۹- «**عن عائشة رضی الله عنها قالت: کان رسولُ الله صلی الله علیه وسلم یَأمُرُ أن أسترقِیَ مِن العَینِ**».

۱۰- «**عن أنس بن مالکٍ رضی الله عنه قال: رَخَّصَ رسولُ الله صلی الله علیه وسلم فی الرُّقیة مِن العینِ وَ الحُمَّةِ وَ النُّملَةِ**»؛[أ] *«از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که: پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد چشم زخم و نیش هر حیوان موذی، و دانه‌هایی که در بدن ظاهر می‌شوند اجازه‌ی تعویذ داده است».*

۱۱- «**عَن أُمِّ سَلَمَةَ رضی الله عنها أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه وسلم قالَ فِی الجارِیةِ فِی بَیتِها رَأی فِی وَجهِها سَفعَةً: بِها نَظرَةٌ، اِستَرقُوا لَها**»؛[ب] *«از امّ سلمه رضی الله عنها روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: به کنیزی که در منزل امّ سلمه بود و بر چهره‌اش آثار کبودی ظاهر شده بود فرمودند: او گرفتار چشم زخم شده است برای او تعویذ انجام دهید».*

[أ] مسلم «۲۱۹۶» فی السلام.

[ب] بخاری «۱۰/۱۷۰»، مسلم «۲۱۹۵».

۱۲-«و عَن جابِرٍ رضی الله عنه قالَ: رَخَّصَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه وسلم لِآلِ حَزمٍ فی رُقیةِ الحَیَّةِ، و قالَ لِأسماءَ بِنتِ عُمَیس: ما لِی أَری أَجسامَ بَنِی أَخِی ضَارِعةً - نَحِیفَةً - یُصیبُهم الحاجةُ؟ قالَت: لا، ولکنَّ العینَ تُسرِعُ إِلَیهم، فقال: ارقِیهِم، فَعَرَضتُ علیه، فقال: ارقِیهم»[أ]

«از جابر رضی الله عنه روایت شده است که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم به انجام تعویذ در برابر گزیدگی مار برای آل حزم رخصت فرمودند و به اسماء دختر عُمیس فرمودند: چرا بدن‌های برادرزادگانم را لاغر و سست و بی‌حال می‌بینم. گویی که تنگ دست و بینوا هستند. اسماء گفت: خیر، چشم زخم به سادگی در آن‌ها اثر می‌کند. پس پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: برای آن‌ها تعویذ انجام بده. من تعویذ را برایشان عرضه کردم و فرمودند: همین تعویذ را انجام بده».

اقوال علما در مورد حقیقت چشم زخم:

حافظ ابن کثیر رحمه الله می گوید:

تأثیر چشم زخم حقّ است و حقیقت دارد و به اذن خداوند متعال صورت می گیرد.[ب]

حافظ ابن حجر عسقلانی رحمه الله می گوید:

حقیقت چشم زخم نگاهی است نیکو امّا آمیخته به حسد از سوی شخصی ناپاک سرشت و بداندیش که این نگاه برای شخصی که نگریسته می‌شود، ضرر و بدشگونی به همراه دارد.[ج]

ابن اثیر رحمه الله می گوید:

اگر کسی از طرف چشم شور مورد حسد یا دشمنی قرار گیرد و در او اثر کند و سبب بیماری آن فرد گردد[د] می گویند که فلانی مورد چشم زخم قرار گرفته است.

[أ] مسلم در کتاب سلام «۲۱۹۸».

[ب] تفسیر ابن کثیر «۴/۴۱۰».

[ج] فتح الباری «۱۰/۲۰۰».

[د] النهایة «۳/۳۳۲».

حافظ ابن قیم رحمه‌الله می گوید: بعضی از افراط کنندگان در بندگی عقل و حواس، این بیماری‌ها و مداوای آن را انکار می کنند و می گویند چنین بیماری‌هایی توهم و خیال هستند. این پندار در واقع از قصور و درک و انکار وجود و نقص ایمان و حاکم کردن عقل و حواس نشأت می گیرد، که هیچ گونه اطّلاعی از ارواح و صفات تأثیر آن ندارند. که حتّی هیچ یک از عالمان و اندیشمندان ملّت‌ها و امّت‌ها حکم چشم زخم را انکار نکرده‌اند و به حقیقت و ماهیّت چشم زخم پی برده‌اند هر چند که سبب و حالت چگونگی چشم زخم متفاوت باشد باز آن را انکار نکرده‌اند.

شکّی نیست که خداوند متعال در اجسام و ارواح، نیروها و سرشت‌های مختلفی خلق کرده است که در بیشتر آن‌ها کیفیت‌های مؤثّری قرار داده است و انسان عاقل و خردمند هیچ وقت تأثیرات ارواح را بر اجسام انکار نمی کند زیرا قابل مشاهده و حس می‌باشد.

گاهی اوقات چهره‌هایی را می‌بینیم که آن چنان قرمز شده‌اند که انگار برافروخته‌اند اگر بر صورت فردی که شرم و حیا می کند نگاه کنید متوجه می‌شوید که رنگ صورتش قرمز شده است. یا کسی که می‌ترسد صورتش زرد رنگ می گردد.

مردم پی برده‌اند که فرد بر اثر چشم زخم بیمار می‌شود و قوای بدنش را از دست می‌دهد و رو به ضعف می گراید. که همگی این حالت‌ها به سبب تأثیر ارواح خبیث صورت می گیرد و به این خاطر که این ارواح با چشم رابطه دارند تأثیر آن را به چشم نسبت داده‌اند که در اصل تأثیر چشم نیست بلکه تأثیر روح و ارواح مختلف در طبیعت است. روحی که حسود باشد، فردی را که مورد حسد قرار داده است مورد آزار و اذیّت قرار می‌دهد.

به همین دلیل پروردگار و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم به ما سفارش می کنند که از شرّ انسان‌های حسود به خدا پناه ببریم. تأثیر فرد حسود امری است که نمی‌توان آن را انکار کرد مگر کسی که حقایق خلقت انسانیّت را در کالبد خاکی او می‌بیند و از روح هیچ اطلاعی ندارد که در اصل روح حسود است که تأثیر بر فرد می گذارد نه چشم فرد، که نفس پلید و حسود شرایط را فراهم می کند که با خاصیّت حسادتش با فردی که مورد حسد قرار می گیرد مقابله کند و با خاصیّتی که دارد بر آن تأثیر بگذارد.

مار افعی را با فرد حسود چنین می‌توان تشبیه کرد که:

زهر بالفعل در مار موجود است. هنگامی که بخواهد با دشمن خود مقابله کند قوّه‌ی خشم و قهرش فوران کرده و کیفیّت زهردار شدن و آزار دهنده در او به وجود می‌آید که گاهی اوقات آن زهر به اندازه‌ای شدید است که باعث سقط جنین می‌شود و گاهی موجب کوری فرد می‌گردد.

ابن عمر رضی الله عنه می‌گوید: شنیدم که پیامبر صلی الله علیه وسلم بر بالای منبر می‌گفت: مارها را بکشید، مارهایی را که دو خط سفید بر پشت دارند، و نیز مارهایی را که بدون دم هستند بکشید، این نوع مارها (به حدی خطرناک هستند) «إِنَّهُمَا يَلْتَمِسانِ الْبَصَرَ و يَسْقُطانِ الْحَبَلَ».[أ] «*که هر کس آن‌ها را ببیند از ترس چشمش کم‌نور می‌شود، و زن حامله از ترس آن‌ها سقط جنین می‌کند*».

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: یک بار من به دنبال ماری می‌دویدم تا آن را بکشم، ابو لُبابه مرا صدا کرد، گفت آن را نکشید، گفتم: پیغمبر صلی الله علیه وسلم به کشتن مارها دستور داده است، ابولُبابه گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: از کشتن مارهایی که در منزل می‌باشند پرهیز کنید.

نفسِ چشم شور تنها با خیره شدن و نگاه کردن تأثیر خود را نمی‌گذارد بلکه چه بسا چشم شور، کور است؛ و دیگران برای او توصیف می‌کنند و تأثیر خود را بجا می‌گذارد هر چند که فرد را هم ندیده باشد. بیشتر افراد چشم شور با توصیفاتی که برایشان بازگو می‌کنند در فرد تأثیر می‌گذارند بدون اینکه فرد را ببینند. که مانند تیری است از درون (نفس) چشم شور خارج شده که گاهی تأثیر خود را به جا می‌گذارد و گاهی هم مؤثّر واقع نمی‌شود.

در این هنگام اگر طرف مورد حسد واقع شده، سپری (از دعا و ذکر) برای محافظت نداشته باشد، مورد اصابت واقع می‌شود و اگر سپری از دعا و ذکر داشته باشد در او اثر نکرده بلکه چه بسا تیری که از طرف حسود پرتاب شده به خود برمی‌گردد. از شگفتی و تعجّب چشم شور در یک چیز، نفس پلید او به دنبال همین چیز تعجّب‌آور می‌رود تا بر فردی که مورد چشم زخم واقع شده تأثیر کند که گاهی اوقات این تأثیر بر اراده‌ی فرد مؤثر واقع می‌شود و گاهی بدون تأثیر باقی می‌ماند.

[أ] بخاری «۲۴۸/۶»، مسلم «۲۲۳۳».

فرق بین چشم شور و حسود:

۱- مفهوم حسادت عام‌تر از شور چشمی است، پس چشم شور یک نوع حسود خاص است، یعنی هر شورچشمی حسود است اما هر حسودی چشم شور نیست. به همین خاطر در سوره‌ی «فلق» خداوند دستور می‌دهد که از شر افراد حسود به او پناه برده شود. اگر فرد مسلمان از شر فرد حسود به خدا پناه ببرد چشم شور بر او تأثیر نمی‌گذارد. و این از فراگیری اعجاز و بلاغت قرآن است.

۲- حسادت از حقد و کینه به وجود می‌آید و آرزوی از بین رفتن نعمت را دارد امّا چشم شور زمانی اثر می‌گذارد که از دیدن چیزی متعجّب و شگفت‌زده گردد و یا آن چیز در نظرش بزرگ و زیبا بیاید.

۳- حسودی و چشم زخم در اثراتی که به جا می‌گذارند و سبب آسیب و ضرر فرد می‌شوند، مشترک هستند. امّا ریشه و عامل شکل‌گیری حسد و چشم‌زخم متفاوت هستند. فرد حسود از نعمت‌هایی که دیگران دارند ناراحت و مُعَذَّب است و آرزوی از بین رفتن نعمت‌های آنان را در ذهن می‌پروراند. امّا شورچشمی، ریشه در خیره شدن و تمرکز بر اشیاء دارد و [اثر آن همیشه منضبط نیست] به گونه‌ای که گاه فرد چشم‌شور با نگاه زهرآگین خود بر چیزی اثر می‌گذارد که اصلاً نسبت به آن حس منفی حسادت ندارد مانند اشیاء بی‌جان، یا حیوانات و یا کشتزار و اموال دیگران و چه بسا خود را مورد نظر قرار داده و از آن متأثر شود؛ بنابراین هر گاه با دیدِ تعجّب و تحسین بر موردی تمرکز کند و شیء را آن گونه که خود می‌خواهد تصوّر نماید در آن تأثیر می‌گذارد.

۴- فرد حسود ممکن است در کاری قبل از وقوع آن حَسادت کند، امّا اثرات فرد چشم شور تنها زمانی بر شیء یا فردی ظاهر می‌شود که آن فرد یا شیء مورد نظر موجود باشد.

۵- فرد حسود بر جان و مال خود حسادت نمی‌کند امّا چشم شور می‌تواند جان و مال خود را مورد آسیب قرار دهد.

۶- حسادت از نفس پلید و کینه توز صادر می‌شود اما ممکن است چشم زخم از فرد صالح هم صادر شود، زمانی که از دیدن چیزی متعجب و شگفت زده شود، بدون این که تمنّای از بین رفتن آن را داشته باشد.

هم چنان که سهل بن حُنیف رضی الله عنه از طرف عامر بن ربیعه رضی الله عنه مورد چشم زخم قرار گرفت که عامر رضی الله عنه از سابقین اسلام بود و حتی در جنگ بدر هم شرکت کرده بود، افرادی از جمله ابن جوزی، ابن حجر و امام نووی رحمهم الله در بین حسد و چشم زخم فرق گذاشته‌اند.

بنا به حدیث پیامبر صلی الله علیه وسلم در حدیث سهل بن حنیف رضی الله عنه که می‌فرماید: **«ألا برَّكتَ عليه»**[أ].
«آیا برای او دعای برکت کردی».

بر فرد مسلمان سنت است هنگامی که چیز تعجب آوری را دید برایش دعای برکت کند. فرقی نمی‌کند که آن چیز، متعلق به خودش باشد یا دیگران. زیرا این دعا مانع چشم زخم می‌شود.

۱- عَن أبی سَعیدِ الخُدری رضی الله عنه قالَ: «کان رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه وسلم یَتَعَوَّذُ مِن عَینِ الجانِّ ثُمَّ أعیُنِ الإنسِ، فلَمّا نُزِلَت المُعوّذتان أخَذَهُما و تَرَکَ سِوَی ذلکَ».[ب]

از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت است که: «پیامبر صلی الله علیه وسلم از چشم جن‌ها سپس از چشم انسان‌ها به خدا پناه می‌برد. هنگامی که سوره‌های فلق و ناس نازل شد به آن‌ها عمل می‌کرد و بقیه‌ی تعویذات را کنار گذاشت».

۲- عَن أُمِّنا اُمّ سَلَمَةَ رضی الله عنها: «أنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه وسلم رَأی فی بَیتِها جارِیَةً فی وَجهِها سَفعة - بُقعة سوداء - فقال: استَرقوا لها فإنَّ بها النَظرة».[ج]

[أ] بخاری در کتاب طب، باب «دعا العائد للمریض»، مسلم در کتاب سلام باب «إستحباب رقیة المریض».

[ب] ترمذی «۲۰۵۹» کتاب طب، ابن ماجه «۳۵۱۱»، صحیح ابن ماجه «۲۸۳۰».

[ج] بخاری «۱۷۱/۱۰»، مسلم «۲۱۹۷».

«از ام سَلَمه رضی الله عنها روایت است که: پیامبر ﷺ به کنیزی که در منزل امّ سلمه رضی الله عنها بود، و بر چهره‌اش آثار کبودی ظاهر شده بود فرمودند: او گرفتار چشم زخم شده است؛ برای او تعویذ انجام دهید».

فرّاء می گوید: معنای «سفعة»؛ یعنی اثر چشم زخم از طرف جن.

از این دو حدیث پی می‌بریم که چشم زخم هم از طرف جن و هم از طرف انسان روی می‌دهد. به همین خاطر بر فرد مسلمان لازم است هنگامی که لباس می‌پوشد یا به آینه نگاه می کند یا هر کار دیگری انجام می‌دهد ذکر خدا را بر زبان بیاورد تا از آزار و اذیّت چشم زخم جن‌ها و انسان‌ها در امان باشد.

راه‌های معالجه‌ی چشم زخم:

روش اول:

اگر فرد چشم شور شناخته شد به او توصیه می‌شود که دوش بگیرد سپس از آبی که با آن دوش گرفته از پشت سر بر فردی که مورد چشم زخم قرار گرفته ریخته شود به اذن خداوند متعال شفا پیدا می کند.

عَن أبی أُمامَة بنِ سهلِ بن حُنیف قالَ: «اِغتَسَلَ أَبِی سهلُ بنُ حُنیف بالخَرَّار فَنَزَعَ جُبَّةً كانت عَلَيهِ و عامرُ بنُ ربیعةَ ینظرُ إلیهِ، و کانَ سَهلٌ شَدیدَ البیاضِ حَسَنَ الجِلدِ. فقالَ عامرُ: ما رأیتُ کَالیَومِ و لا جِلدَ مُخَبَّاةً عذراء، فَوُعِکَ سهلٌ مکانَهُ واشتَدَّ وَعکُه. فأُخبِرَ رَسولُ الله ﷺ بِوَعکِهِ، فقِیلَ لَهُ: ما یرفعُ رأسَهُ. فقال: «هَل تَتَّهِمُونَ لَهُ أَحَداً؟» قالوا: عامرُ بنُ رَبیعَة، فَدَعاهُ رَسُولُ الله ﷺ فَتغیَّظَ علیه، فقال: «علامَ یَقتُلُ أَحَدُکُم أخاهَ، ألا برَّکتَ، اِغتَسِل لَهُ».

«فَغَسَلَ عامرٌ وَجهَهُ و یَدَیه وَ مِرفَقَیه و رُکبَتَیه و أطرافَ رِجلَیهِ و داخِلة إزارِهِ فی قَدَح ثُمَّ صَبَّ عَلَیهِ مِن وَرائِهِ فَبَرأَ سَهلٌ مِن ساعَتِه».

رویداد عامر بن ربیعه و سهل بن حنیف: أبو أمامة بن سهل بن حُنیف روایت کرده است: «پدرم سهل در خرّار [درّه‌ای در مدینه] خواست خود را شسته و غسل کند، بنابراین ردایش را بیرون آورد. و عامر بن ربیعه او را که دارای پوست سفید و لطیفی بود، دید و گفت: تا به امروز ندیده‌ام پوست هَیچ دختری عذراء (که از خانه بیرون نرفته) به اندازه‌ی پوست (تو) سفید باشد. سهل در همان لحظه تب کرد و تبش شدید شد. موضوع به پیامبر ﷺ خبر داده شد و به او گفته شد که نمی‌تواند سرش را بلند کند. فرمودند: آیا کسی را در چشم زدن او متهم می‌دانید؟ جواب دادند: بله، عامر بن ربیعه او را چشم زده است. پیامبر ﷺ او را خواست و بر او خشم گرفته، پرسید: چرا یکی از شما باعث مرگ برادرش می‌شود؟ چرا برای او دعای برکت نکردی. سپس فرمود: خود را برای سهل غسل بده - تا آب حاصل از آن باعث مداوای او گردد - عامر صورت، دست‌های خود را تا آرنج و پاها و کناره‌های بدن (شرمگاه، سُرین) و داخل جسم خود را شسته و آب حاصل را در کاسه‌ای ریخت، سپس آن آب را از پشت سر بر روی سهل ریخته شده و سهل به اذن پروردگار فوراً شفا یافت.

قاضی ابن عربی رحمه الله می گوید: بهتر آن است که فرد چشم شور بر اعضای داخل شلوار خود از قبیل عورت، ران‌ها و زانوها آب ریخته و سپس از آن آب بر فرد چشم خورده ریخته شود.

چگونگی دوش گرفتن کسی که مورد چشم زخم واقع شده است:

ابن شهاب زهری رحمه الله می گوید: چگونگی دوش گرفتن که علماء توصیف کرده‌اند بدین ترتیب است:

۱- فرد چشم شور آب را در دهان و بینی می‌ریزد.
۲- با آب صورتش را می‌شوید.
۳- با دست چپ آب را بر کف دست راست می‌ریزد.
۴- با دست راست آب را بر کف دست چپ می‌ریزد.

۵- با دست چپ آب را بر آرنج دست راست می‌ریزد.

۶- با دست راست بر آرنج دست چپ آب می‌ریزد.

۷- با دست چپ بر پای راست آب می‌ریزد.

۸- با دست راست بر پای چپ آب می‌ریزد.

۹- با دست چپ بر زانوی راست آب می‌ریزد.

۱۰- با دست راست بر زانوی چپ آب می‌ریزد، سپس آب را داخل شلوارش می‌ریزد که همه‌ی این آبِ استعمال شده، باید در ظرفی جمع گردد و آن را از پشت سر بر سر و بدن فردی که مورد چشم زخم قرار گرفته بریزند.

مشروع بودن دوشِ چشم زخم:

۱- قال النبیّ ﷺ: «اَلعَینُ حقّ وَلَو کانَ شَیءٌ سابقَ القَدَر لَسَبقتهُ العَینُ، و إذا استُغسِلَ أحدُکُم فَلیَغسِل».

«چشم زخم حقّ است و اگر چیزی می‌توانست بر تقدیر الهی پیشی بگیرد، به راستی چشم زخم بر آن پیشی می‌جست و هر گاه از شما طلب غسل کردند، غسل کنید».

یعنی: هر گاه از یکی از شما خواستند که برای برادر مسلمانش که او را گرفتار چشم زخم کرده است غسل نماید باید درخواست او را پاسخ گوید و برای او غسل نماید.

۲- عایشه رضی الله عنها می گوید: «کانَ یُؤمَرُ العائنُ فیتوضّأ ثُمّ یَغتسلُ منه المَعین».[أ]

«به چشم شور دستور داده می‌شد که وضو بگیرد و سپس فرد چشم خورده با آن آب دوش بگیرد (بر روی اعضای بدنش آب را بریزد)».

روش دوم:

در حالی که دستت را بر سر فرد بیمار قرار داده‌ای دعای زیر خوانده شود:

[أ] ابوداود «۳۸۸۰».

«بسمِ الله یُبریکَ مِن کُلِّ داءٍ یشفیکَ، و مِن شرِّ حاسدٍ إذا حَسَد، و مِن شرِّ کُلِّ ذی عینٍ».[أ]

«به نام الله که بهبودت می‌بخشد، و از هر دردی تو را شفا می‌دهد، و از شرّ هر حسود هنگامی که حسد می‌ورزد، و از شرّ هر صاحب چشمی (که با نگاه خود به دیگران آسیب می‌رساند)».

روش سوم:

در حالی که دستت را بر سر فرد بیمار قرار داده‌ای دعای زیر خوانده شود:

«بِسمِ اللهِ أرقیکَ و الله یَشفیکَ مِن کُلِّ داءٍ یؤذیکَ، و مِن کُلِّ نَفسٍ أو عَینِ حاسدٍ، اللهُ یَشفِیکَ».

«به نام الله بر تو تعویذ می‌خوانم و خداوند از هر دردی که تو را آزار می‌دهد، و از شرّ هر نفس و گزندِ چشم حسود، تو را شفا می‌دهد».

روش چهارم:

همزمان که دستت را بر سر فرد بیمار قرار داده‌ای این دعا نیز خوانده شود:

«اَللّهمَّ ربَّ النّاسِ إذهَبِ البَأسَ، وَ اشفِ أَنتَ الشّافی، لاشِفاءَ إلّا شفاؤُکَ شفاءً لایُغادِرُ سَقَماً».[ب]

«بار الها پروردگار مردمان! این ناراحتی را برطرف بگردان، و شفا بده که تو شفادهنده‌ای و شفایی نیست جز شفای تو، شفایی بده که هیچ دردی بر جای نگذارد».

روش پنجم:

دستت را بر محل درد قرار بده و سوره‌های زیر را بر او بخوان:[ج]

[أ] مسلم «۲۱۸۶».

[ب] امام بخاری در کتاب طبّ، باب «دعاء العائد للمریض» و امام مسلم در کتاب سلام باب «استحباب رقیة المریض» روایت کرده است.

[ج] امام بخاری در کتاب «فضائل القرآن» باب المعوذات.

سوره‌ی اخلاص:

﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ١ ٱللَّهُ ٱلصَّمَدُ ٢ لَمۡ يَلِدۡ وَلَمۡ يُولَدۡ ٣ وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدُۢ ٤﴾ (اخلاص/۱-۴)

«به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان. بگو: خدا یگانه‌ی یکتا است. خدا، سرورِ والای برآورنده‌ی امیدها و برطرف کننده‌ی نیازمندی‌ها است. نزاده است و زاده نشده است. و کسی همتا و همگون او نمی‌باشد».

سوره‌ی فلق:

﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلۡفَلَقِ ١ مِن شَرِّ مَا خَلَقَ ٢ وَمِن شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ ٣ وَمِن شَرِّ ٱلنَّفَّٰثَٰتِ فِي ٱلۡعُقَدِ ٤ وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ ٥﴾ (فلق/ ۱-۵)

«به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان. بگو: پناه می‌برم به خداوندگار سپیده دم. از شرّ هر آن چه خداوند آفریده است. و از شرّ شب بدان گاه که کاملاً فرا می‌رسد (و جهان را به زیر تاریکی خود می‌گیرد). و از شرّ کسانی که در گره‌ها می‌دمند (و با نیرنگ‌سازی و حقّه‌بازی خود، اراده‌ها، ایمان‌ها، محبّت‌ها و پیوندها را سست می‌نمایند و فساد و تباهی می‌کنند). و از شرّ حسود بدان گاه که حسد می‌ورزد».

سوره‌ی ناس:

﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلنَّاسِ ١ مَلِكِ ٱلنَّاسِ ٢ إِلَٰهِ ٱلنَّاسِ ٣ مِن شَرِّ ٱلۡوَسۡوَاسِ ٱلۡخَنَّاسِ ٤ ٱلَّذِي يُوَسۡوِسُ فِي صُدُورِ ٱلنَّاسِ ٥ مِنَ ٱلۡجِنَّةِ وَٱلنَّاسِ ٦﴾ (ناس/۶-۱)

«به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان. بگو: پناه می‌برم به پروردگار مردمان. به مالک و حاکم واقعی مردمان. به معبود به حقّ مردمان. از شرّ وسوسه‌گری که در سینه‌های مردمان به وسوسه می‌پردازد و ایشان را به سوی زشتی و گناه و ترک خوبی‌ها و واجبات می‌خواند. در سینه‌های مردمانی از جن‌ها و انسان‌ها».]

۱۵۳۶ - ﴿۱۴﴾ (صَحِيحٌ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ يُرِدِ اللهُ بِهِ خَيْرًا يُصِبْ مِنْهُ». رَوَاهُ الْبُخَارِيّ[۱۵۳۶]

۱۵۳۶- (۱۴) ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هر کس که خداوند، برای او خیری خواسته باشد، از جانب او، مصیبت می‌بیند» (او را دچار مصیبت می کند).

[این حدیث را بخاری روایت کرده است]

شرح: در توضیح و تشریح این حدیث، ذکر چند نکته لازم به نظر می‌رسد:

۱- دچار شدن به مصیبت، و گناه و لغزش آن:[أ]

دیده می‌شود که بعضی از مردم هنگام دچار شدن به بلا و مصیبت، نسبت به خالق و پروردگار خود کفر می‌ورزند و به قضا و قدرِ او معترض می‌شوند، و بدین وسیله خویشتن را به نابودی می کشانند، و گاهی نیز به تمام ارزشهای خیر و نیکی تغییر حالت می‌دهند و بداخلاق و کج رفتار می‌شوند، و گمان می‌برند که مصیبت، هر عمل زشت و ناپسندی را و هر گناه و لغزشی را برای آنان مباح و روا ساخته است.

بی گمان به روز مصیبت، برای افرادِ ضعیفی که مُسلّح به سلاح ایمانِ راستین نمی‌باشند بس مشکل و ناگوار می‌باشد، و آنان را به بیماری جسمی، و یا اختلال عقلی و روانی می کشاند که غالباً ایشان را در برابر مشکلات و سختیهای زندگی ناتوان و ناپایدار می‌سازد، و چه بسا وجودِ مصیبت هنگام ضعف ایمان برای آنان قابل تحمّل نیست که در نتیجه ایشان را به اِنتحار و خودکشی و گناهِ بزرگِ آن وادار می‌نماید.

می‌توان گفت: آنان که در حین مصیبت و بلا، نسبت به خالق خود کفر می‌ورزند و بر حکم

[۱۵۳۶] بخاری ۱۰۳/۱۰ ح ۵۶۴۵.

[أ] ر.ک: گناهان و لغزش‌ها، صص ۲۶۱-۲۷۲.

و قضای او معترِض می‌شوند، کسانی هستند که ایمان در اعماق قلب و روانشان رسوخ نکرده است، بلکه دارای ایمان سطحی و ناپایدار می‌باشند و عبادتشان فقط به خاطر دستیابی به منافع مادی و نیل به خواسته‌های شخصی است، لذا چنین افرادی در واقع به ماهیت دین پی نبرده‌اند، و وجوب تحمّل آنچه که ایشان را به ملاقات پروردگار خود و به کسب رضایت و خشنودی، و نیل به ثوابِ او می‌رساند درک نکرده‌اند، چنانکه خداوند در وصف چنین افرادی می‌فرماید:

﴿ وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَعۡبُدُ ٱللَّهَ عَلَىٰ حَرۡفٖۖ فَإِنۡ أَصَابَهُۥ خَيۡرٌ ٱطۡمَأَنَّ بِهِۦۖ وَإِنۡ أَصَابَتۡهُ فِتۡنَةٌ ٱنقَلَبَ عَلَىٰ وَجۡهِهِۦ خَسِرَ ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةَۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡخُسۡرَانُ ٱلۡمُبِينُ ﴾ (حج/۱۱).

«بعضی از مردم هم خدا را در حاشیه و کناره می‌پرستند (و دارای عقیده‌ی سستی هستند لذا) اگر خیر و خوبی بدیشان برسد، به سبب آن شاد و آسوده خاطر و (بر دین) استوار و ماندگار می‌شوند، و اگر بلا و مصیبتی بدیشان برسد به سوی کفر برمی‌گردند، بدین ترتیب هم دنیا و هم آخرت را از دست می‌دهند، و مسلماً این زیان روشن و آشکاری است (که انسان هم دنیا و هم آخرتش بر باد فنا می‌رود)».

مفهوم آیه‌ی شریفه این است: بعضی از مردم دارای عقیده‌ی سست و متزلزل می‌باشند، لذا اگر به آنچه از مال و فرزند، و سلامتی و تندرستی که آرزو کرده‌اند رسیدند، به سبب آن شاد و آسوده خاطر می‌گردند و بر دین استوار و ماندگار می‌مانند، و اگر خداوند آنان را به وسیله‌ی بلا و مصیبتی و با سختی و مرارت در مال و یا در وجودِ خود و فرزندانشان امتحان نمود، به سوی کفر برمی‌گردند و از پذیرش فرمان خدا رویگردان می‌شوند، و بدین ترتیب هم از آرامش ایمان به قضا و قدر، و برخورداری از مدد و یاری خداوند در دنیا محروم می‌شوند، و هم نعمت و سعادت آخرت را که خداوند آن را به افرادِ مؤمنِ ثابت قدم و بردبار وعده داده است از دست می‌دهند.

۲- مفهوم مصیبت در اسلام:

از دیدگاه اسلام مصیبت مفهوم خاصی دارد، بنابراین مصیبت همیشه نشانه‌ی خشم خدا نیست، همان طوری که نعمت همیشه دال بر خشنودی او نمی‌باشد، اما خداوند نعمت و مصیبت و خیر و شرّ را بر شخص مؤمن جاری می‌کند تا اینکه اعمال و تغییرات و تصرفاتش دیده شود، و

ماهیت ایمان و اعتقادش نمایان گردد، و میزان صدق و کذبش نیز معلوم گردد و این چیزی است که خداوند در قرآن به آن تصریح فرموده است:

﴿ أَحَسِبَ ٱلنَّاسُ أَن يُتْرَكُوٓاْ أَن يَقُولُوٓاْ ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ ﴿٢﴾ وَلَقَدْ فَتَنَّا ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ صَدَقُواْ وَلَيَعْلَمَنَّ ٱلْكَٰذِبِينَ ﴿٣﴾ ﴾ (عنکبوت/۳-۲)

«آیا مردمان گمان برده‌اند همین که بگویند: ایمان آورده‌ایم، (و به یگانگی خدا و رسالت پیغمبر اقرار کرده‌ایم) به حال خود رها می‌شوند و ایشان آزمایش نمی‌گردند؟ ما کسانی را که قبل از ایشان بوده‌اند (با انواع تکالیف و مشقّات و با اقسام نعمتها و محنتها) آزمایش کرده‌ایم تا خدا بداند چه کسانی راست می‌گویند و چه کسانی دروغ می‌گویند».

مفهوم دو آیه این است: آیا مردم گمان می‌برند همین که می‌گویند ایمان آورده‌ایم کافی است برای ایشان تا اینکه جزءِ مقرّبانِ آستانه‌ی خداوند به حساب آیند بدون اینکه با تکالیف و وظایف، و با رنجها و سختی‌هایی که باید در راه آیینِ آسمانی تحمّل کرد آزمایش شوند. تا ظاهر گردد آنان راست می‌گویند یا دروغ؟ بی‌گمان خداوند ملتهای گذشته را با اقسام تکالیف و مشقّات، و با انواع نعمتها و محنتها آزمایش کرده است تا اینکه افراد راستگو از افراد دروغگو جدا و مشخص گردند.

خداوند در این رابطه می‌فرماید:

﴿ وَنَبْلُوكُم بِٱلشَّرِّ وَٱلْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ﴾ (انبیاء/۳۵)

«ما شما را با بدیها و خوبیها و مصیبتها و رنجها (در زندگی دنیا) کاملاً می‌آزماییم و سرانجام به سوی ما برگردانده می‌شوید، (و جزا و سزای اعمال خود را دریافت می‌دارید)».

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «عَجَباً لِأَمْرِ الْمُؤْمِنِ إِنَّ أَمْرَهُ كُلَّهُ خَيْرٌ وَ لَيْسَ ذَاكَ لِأَحَدٍ إِلَّا الْمُؤْمِنَ إِنْ أَصَابَتْهُ سَرَّاءُ شَكَرَ فَكَانَ خَيْراً لَهُ وَ إِنْ أَصَابَتْهُ ضَرَّاءُ صَبَرَ فَكَانَ خَيْراً لَهُ» (روایت از مسلم): *«کار مؤمنان مایه‌ی شگفتی است، چون تمام کارها و حالاتشان خیر است و تنها مؤمنان چنین هستند، چرا که هر گاه به خیر و شادی برسند خدا را سپاسگزارند، پس خیر و نیکی به دست می‌یابند، و اگر به سختی و تنگدستی مبتلا گردند، صبر و شکیبایی ورزند، پس در این صورت نیز به خیر و نیکی دست می‌یابند».*

گاهی بلا و مصیبت یک نوع ترسانیدن و برحذر داشتن است برای گناهکاران تا از گناهان و لغزشهای خود دست بکشند و با طاعت و فرمانبرداری به سوی پروردگار خود بر گردند، چنان که خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُم بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ﴾ (انعام/۴۲)

«(ای پیامبر) ما (پیامبرانی را) به سوی ملتهایی که پیش از تو بودند گسیل داشته‌ایم، آنان را به سختیها و زیانها گرفتار و به بلاها دچار ساخته‌ایم تا شاید تضرع و زاری نمایند».

چنان که ملاحظه می‌شود خداوند در این آیه می‌فرماید: ای محمد ﷺ تو ناراحت مباش، ما پیامبرانی را پیش از تو به سوی ملتها ارسال نمودیم، اما قوم ایشان هدایت نشدند و رسالت آنان را نپذیرفتند و ما نیز ایشان را با انواع شدائد و بلایا که بر سر ایشان نازل می‌شد مجازات نمودیم شاید خضوع و خشوع نمایند و توبه کنند و به سوی خدای خود بر گردند.

۳- انسان در برابر بلا و مصیبت پاداش داده می‌شود:

اسلام مصیبت را به عنوان نردبانی برای ارتقای روحی، و پاک شدن شخصِ مؤمن از گناهان و لغزشها قرار داده و وسیله‌ای برای نیل به ثواب و پاداش خدای بزرگ گردانیده است، و در این مورد روایاتی از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده‌اند که شخص مسلمان را برانگیخته‌اند تا در مقابل سختیها و مصیبتهایی که بر او واقع می‌شوند استوار و ثابت قدم باشد و تا به ثواب و پاداشِ پروردگارش نایل آید، از آن جمله:

می‌فرماید: «ما يُصِيبُ الْمُسلِمَ مِنْ نَصَبٍ وَ لا وَصَبٍ وَ لا هَمٍّ وَ لاحَزَنٍ وَ لا أَذىً وَ لاغَمٍّ حَتَّى الشَّوْكَةَ يَشاكُها إلّا كَفَّرَ اللهُ بِهَا مِنْ خَطَايَاهُ» (روایت از بخاری): *«شخص مسلمانی که مبتلا به سختی و بیماری می‌شود، و دچار غم و اندوه می‌گردد، و یا موردِ هر نوع تعدّی و اذیت و آزاری قرار گیرد و حتی خاری به بدنش بخلد، خداوند در مقابل هر یک از آنها گناهانش را پاک می‌کند. و آن را کفاره‌ی اشتباهات و لغزشهایش می‌سازد».*

و باز می‌فرماید: «مَنْ يُرِدِ اللهُ بِهِ خَيْراً يُصِبْ مِنْهُ» (روایت از بخاری): *«خداوند خیر و نیکی هر کسی را بخواهد او را (به بلا و سختی) مبتلا می‌کند (تا به او پاداش برساند)».*

و می‌فرماید: «**مَا يَزَالُ الْبَلاءُ بِالْمُؤْمِنِ وَ الْمُؤْمِنَةِ فِي نَفْسِهِ وَ وَلَدِهِ وَ مالِهِ حَتّي يَلْقَى اللهَ وَ ما عَلَيْهِ خَطِيئَةٌ**» (روایت از ترمذی): *«مرد و زنِ مؤمن پیوسته در بلا و مصیبت هستند، به وسیله‌ی بیماری خود و فرزندانشان (و یا با مرگ آنان) و یا به وسیله‌ی (نقص یا اتلاف) مالشان، تا اینکه بدون گناهی، خداوند را (در روز قیامت) ملاقات نمایند.»*

از پیامبر اکرم ﷺ سؤال شد: چه کسانی بیشتر به بلا و مصیبت مبتلا می‌شوند؟ فرمود: «**اَلْاَنبياءُ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْاَمْثَلُ فَيُبْتَلَى الرَّجُلُ عَلَى حَسَبِ دِينِهِ فَإِنْ كَانَ دِينُهُ صُلْباً إِشْتَدَّ بَلاؤُهُ وَ إِنْ كَانَ فِي دِينِهِ رِقَّةٌ اُبْتُلِيَ عَلَى حَسَبِ دِينِهِ فَما يَبْرَحُ الْبَلاءُ بِالْعَبْدِ حَتّي يَتْرُكَهُ يَمْشِي عَلَى الْاَرْضِ مَا عَلَيْهِ خَطِيئَةٌ**» (روایت از ترمذی و ابن ماجه و امام احمد): *«فرمود: انبیاء سپس افرادی که (پایین‌تر از درجات انبیا هستند از قبیل اولیاء و مردان خاص خدا) پس شخص بر حسب دینش مبتلا به بلا و مصیبت می‌شود به این معنی: اگر دینش قوی و محکم باشد بلای او سخت‌تر است، و اگر ضعیف و سست باشد بر حسب آن مبتلا به بلا و مصیبت می‌شود، لذا بندگانِ راستین خدا پیوسته در روی زمین مبتلا به بلایا و شدائد می‌باشند تا از گناهان و لغزشها پاک شوند.»*

پیامبر اکرم ﷺ ثواب کسی را که بینایی خود را از دست داده و بر فقدان آن صبر و شکیبایی می‌ورزد چنین بیان فرموده است: «**إِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ قالَ: إذا إبْتَلَيْتُ عَبدِي بِحَبِيبَتَيْهِ فَصَبَرَ عَوضتُهُ مِنْهُما الجَنَّةَ**» (روایت از بخاری): *«خدای بزرگ می‌فرماید: هر گاه بنده‌ی خویش را به درد چشم مبتلا گردانم و چشمانش را از دست داد و صبر و شکیبایی نمود به عوض آنها بهشت را به او خواهم داد».*

همچنین پیامبر اکرم ﷺ ثواب مادری را که تا سه فرزند از فرزندان خود را از دست داده باشد و بر مصیبت فقدان آنها صبر و شکیبایی نموده باشد چنین بیان فرموده است:

«**ما مِنكُنَّ إمْرَاَةٌ يَموتُ لَها ثَلاثَةٌ مِنَ الْوُلْدِ إلّا كانُوا لَها حِجاباً مِنَ النّارِ، فَقالَتْ إمْرَاَةٌ وَ إثْنَيْنِ؟ فَإِنَّهُ ماتَ لِي إثْنانِ، فَقالَ رَسُولُ الله: وَاثْنَيْنِ**» (روایت از بخاری): *«هر کدام از شما سه فرزند از دست دهد (و بر فقدان آنان صبر و شکیبایی کند) ایشان (در روز قیامت) برای او مانعی در برابر آتش دوزخ می‌شوند، زنی گفت: ای رسول خدا اگر دو فرزند از دست داده باشد چه؟ چون من دو فرزند از دست داده‌ام، حضرت فرمود (از دست دادن) دو فرزند نیز همینطور است.»*

خداوند به افرادی که در برابر بلاها و مصیبتها صبر و شکیبایی می‌ورزند وعده‌ی اجر و پاداش بزرگی داده است و می‌فرماید:

﴿ وَلَنَبْلُوَنَّكُم بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنفُسِ وَالثَّمَرَاتِ ۗ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ ﴿١٥٥﴾ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُم مُّصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴿١٥٦﴾ أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ ۖ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ ﴿١٥٧﴾ ﴾ (بقره/۱۵۵-۱۵۷)

«و قطعاً شما را با برخی از (امور همچون) ترس و گرسنگی و زیان مالی و جانی و کمبود میوه‌ها و بهره‌ها، آزمایش می‌کنیم و مژده بده به بُردباران، آن کسانی که هنگامی که بلایی به آنان می‌رسد می‌گویند: ما از آنِ خداییم و به سوی او باز می‌گردیم، آنان (همان بردبارانِ با ایمانی هستند که) اَلطاف و رحمت و احسان و مغفرت خدایشان شامل حال آنان می‌گردد، و به راستی ایشان راه یافتگانِ (حق و سعادت) هستند.»

خداوند در این آیه به افرادی که در برابر سختیها و مصیبتها بردبار و شکیبا می‌باشند سه چیز را مژده داده است:

اولاً: ارسال درود و دعای خیر است از جانب پروردگار بر ایشان، بی‌گمان دعا از جانب خداوند همان مغفرت است برای افرادِ صبور و بردبار، و تحسین و ستودن کار ایشان است.

ثانیاً: نیل به رحمت و برکت خداست، رحمتِ خدا همان لطف و احسان و مغفرت است که شامل حال شخص مصیبت زده گردیده است.

ثالثاً: مژده‌ی هدایت یافتن: هدایت به سوی ادای واجبات و تبعیّت از این راه درست و مستقیم است.

۴- انسان از آنِ خدا است و به سوی او برمی‌گردد:

خداوند گفته‌ای را به ما یاد داده است که هنگام دچار شدن به مصائب، آن را بر زبان می‌آوریم، و آن این است: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ (بقره/۱۵۶): پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «**مَا مِنْ مُسْلِمٍ تُصِيبُهُ مُصِيبَةٌ فَيَقُولُ مَا أَمَرَهُ اللهُ بِهِ: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾، اَللّٰهُمَّ اَجِرْنِي فِي مُصِيبَتِي وَ اخْلُفْ لِي خَيْراً مِنْهَا إِلَّا آجَرَهُ اللهُ فِي مُصِيبَتِهِ وَ اَخْلَفَ لَهُ خَيْراً مِنْهَا**» (روایت از مسلم): *«مسلمانی که دچار مصیبتی گردد، مطابق آنچه که خداوند به او امر کرده است بگوید: ما*

از آنِ خداییم و به سوی او برمی‌گردیم، خداوندا! اجر این مصیبت را به من عطا کن و به جـای آن چیزی بهتر به من ارزانی دار، بدون تردید خداوند پاداش و اجر این مصیبت را به وی دهد و چیـزِ بهتری نصیب او خواهد نمود.

تردید نیست هر گاه انسان به محتوای این فرموده‌ی قرآن کـه مـی‌فرمایـد: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ﴾ (بقره/۱۵۶) ایمان و اعتقاد راسخ داشته باشد و کاملاً به مقتضای آن عمل کند، قطعـاً تمـام مصائب دنیا بر او سبک و ناچیز می‌گردند، و درمی‌یابد که این فرموده‌ی قرآن دو اصل بسیار مهم را در بر دارد:

اول اینکه: در واقع جان و مال و فرزند انسان از آنِ خداست، و خداوند این امور را به عنوان امانت نزد انسان قرار داده است، و هر گاه خواست یکی از آنها را بگیرد مسلماً چیزی را می‌گیرد که آن را به امانت گذارده و اطمینان حفاظت از آن را از امانتدار گرفته است، در این رابطه شاعر گوید:

وَ مالَ الْمالُ وَ الْـاَهلُونَ اِلّـا و دائعُ   وَ لا بُـدَّ یَومـاً اَنْ تُـرَدَّ الْوَدائِـعُ

مال و فرزند جز امانتی نیستند و ناچار باید روزی امانت (به صاحبش) برگردانده شود.

دوم اینکه: سرانجام، دیر یا زود برگشت و مرجع انسان به سوی خداست، و باید دنیا را پشتِ سـر بگذارد، و همان طوری که روزِ اول بدون مال و فرزند و عشیره به دنیا آمد، باید در روز قیامت نیز به تنهایی نزد پروردگارش حاضر شود، اما همراه با خوبیها و بدیهایش.

خداوند درباره‌ی عاقبت انسان در روز قیامت می‌فرماید:

﴿ وَلَقَدۡ جِئۡتُمُونَا فُرَٰدَىٰ كَمَا خَلَقۡنَٰكُمۡ أَوَّلَ مَرَّةٖ وَتَرَكۡتُم مَّا خَوَّلۡنَٰكُمۡ وَرَآءَ ظُهُورِكُمۡ ﴾ (انعام/۹۴)

«(روز قیامت پروردگار به مردم می‌فرماید: اکنون) شما تک و تنهـا (بـدور از خویـشان و یاران و مال دنیا) به سوی ما برگشته‌اید، همان گونه که روز نخست شما را آفریدیم، و هر چه به شما داده بودیم از خود به جای گذاشته‌اید (و دست خالی بدین جا آمده‌اید)».

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «يَتْبَعُ الْـمَيِّتَ ثَلاثَةٌ فَيَرْجِعُ اِثْنَـانِ وَ يَبْقَى مَعَهُ واحِدٌ، يَتْبَعُهُ

اَهْلُهُ وَ مالُهُ وَ عَمَلُهُ فَیَرْجِعُ اَهْلُهُ وَ مالُهُ وَ یَبْقَی عَمَلُهُ» (روایت از بخاری و مسلم): «(وقتی میّت از خانه‌اش بیرون برده شد) سه چیز او را (تا سر قبر) همراهی می کنند و آن سه چیز خانواده و مال و عملش می‌باشد، (و هنگامی که در قبر گذارده شد) خانواده و مال برمی گردند، و تنها عملش همراه او می‌ماند.»

۵- مصیبت از طرف خداوند مقدّر شده است:

آنچه بلا و مصیبت را بر فرد مسلمان سهل و آسان می گرداند و آن را سبک می‌سازد، اعتقاد او است به اینکه مصیبت بر او مقدّر شده است و قادر به ردّ و برگرداندن آن نیست.

چنان که خداوند می‌فرماید:

﴿ مَآ أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ فِي ٱلْأَرْضِ وَلَا فِيٓ أَنفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَٰبٍ مِّن قَبْلِ أَن نَّبْرَأَهَآ ۚ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٌ ﴿٢٢﴾ لِّكَيْلَا تَأْسَوْاْ عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُواْ بِمَآ ءَاتَىٰكُمْ ﴾ (حدید/۲۲-۲۳)

«هیچ (رخدادی) و مصیبتی در زمین و در وجودِ شما به وقوع نمی‌پیوندد مگر اینکه پیش از آفرینشِ زمین و خودِ شما در کتاب بزرگ و مهمی (به نام لوح محفوظ ثبت و ضبط) بوده است، و این کار برای خدا ساده و آسان است، این بدان خاطر است که شما نه بر آنچه از دست داده‌اید غم بخورید، و نه شادمان بشوید بر آنچه خداوند به شما داده است».

در این آیه خداوند ما را آگاه می‌سازد بر اینکه به هر بلا و مصیبتی که در زمین گرفتار آن می‌شویم، از قبیل قحطی، و کاستی محصولات، و کمبود ثمرات، و به هر نوع بیماری و فقر، و یا مرگ و غیره که دچار آن می‌شویم تمام و کمال در لوح محفوظ و پیش از خلقت آنها ثبت و ضبط شده و در علم خدا می‌باشند، و این امر بر خدای علیم و حکیم سهل و آسان می‌باشد، چون علم خدا بر هر چیزی شمولیّت دارد.

و همچنین آن را به ما اعلام نموده است تا اینکه بلا و مصیبتی که به ما رسیده است و نعمتهایی را که از دست داده‌ایم ما را بسیار حزین و اندوهبار نکنند، و تا اینکه فراخی

نعمت و فراهم شدن مادیات ما را زیاد خوشحال و شادمان نگرداند، و به سرمستی و طغیانگری نکشاند.

باز خداوند می‌فرماید: ﴿ مَآ أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ ٱللَّهِ ۗ وَمَن يُؤْمِنۢ بِٱللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُۥ ﴾ (تغابن/۱۱): *«هیچ حادثه و مصیبتی جز به فرمان و اجازه‌ی خدا رخ نمی‌دهد، و هر کس که به خدا ایمان داشته باشد خدا دلِ او را (به ثبات و آرامش، و خشنودی به قضا و قدر الهی می‌رساند و) رهنمود می‌گرداند.»*

جماعتی از مفسرین به عنوان تعلیق بر این آیه گفته‌اند: آنها حوادث و مصائبی هستند که شخص مؤمن گرفتار آنها می‌شود، و چون می‌داند که آنها از جانب خداوند هستند لذا خشنود می‌شود و تسلیم فرمان، و قضا و قدر خدا می‌گردد.

بنابراین هر گاه بلا و مصیبت از جانب خداوند مقدّر شده است پس محنتها و مصیبتها بر انسان سبک و ناچیز می‌شوند، چرا که هیچ چیزی جز به فرمان و اجازه‌ی خدا، و جز با علم خدا به وقوع نمی‌پیوندد.

۶- عمر و مدت زندگی در دنیا محدود و مشخص می‌باشد:

آنچه مصیبت را تخفیف می‌دهد و آن را بر انسان سبک و آسان می‌سازد اعتقاد اوست به اینکه مدتِ زندگی معیّن است، و تمام عمرها و مدت زمان زندگی در دست خداست، پس کسی که دارای چنین اعتقادی باشد حتماً کارِ خود را به خدا واگذار می‌کند و تسلیم قضا و قدر او می‌شود، و هر نوع بلا و مصیبتی را چه به وسیله‌ی فقدان فرزندان باشد و چه با از دست دادن خانواده و نزدیکان، با اراده‌ی استوار و یقین راسخ و با کمال عزّت می‌پذیرد، خداوند نسبت به معیّن بودن عمر و مدت زمان زندگی دنیایی می‌فرماید:

﴿ وَمَا يُعَمَّرُ مِن مُّعَمَّرٍ وَلَا يُنقَصُ مِنْ عُمُرِهِۦٓ إِلَّا فِى كِتَٰبٍ ﴾ (فاطر/۱۱)

«هیچ شخص پیری عمر درازی بدو داده نمی‌شود (و زنده نمی‌ماند و عمر زیادی نمی‌کند) و هیچ شخصی از عمرش کاسته نمی‌شود (و مرگ زودرس گریبانگیرش نمی‌گردد) مگر اینکه در کتاب (لوح محفوظ) ثبت و ضبط است.»

و می‌فرماید:

﴿ وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَن تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ ٱللَّهِ كِتَٰبًا مُّؤَجَّلًا ﴾ (آل‌عمران/۱۴۵):

«و هیچ کس جز به اِذن خدا نمی‌میرد و خداوند وقت آن را دقیقاً در مدت مشخص و محدودی ثبت کرده است (و در کتابی که مشتمل بر مرگ و میرهاست نوشته شده است)»

و باز می‌فرماید:

﴿ فَإِذَا جَآءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴾ (اعراف/۳۴)

«و هنگامی که اجل (زمان محدود) آنان به سر رسد نه لحظه‌ای (از آن) تأخیر خواهند کرد و نه لحظه‌ای (بر آن) پیشی می‌گیرند.»

هیچ تردیدی در این نیست، اعتقاد انسان به اینکه اجل، محدود و مشخص می‌باشد، همین امر مصیبتی را که به وسیله‌ی از دست دادن یکی از افراد خانواده‌اش بر او وارد شده است سبک و ناچیز می‌سازد.

۷- زهد و پارسایی در دنیا:

یکی دیگر از اموری که بلا و مصیبت را تخفیف می‌دهد و آن را سبک می‌سازد، زهد و پارسایی در دنیا، و توجه به آخرت است.

خداوند دنیا را دارِ محنت و مصیبت قرار داده است، هر لذت و خوشی در آن به تیرگی و تاریکی آلوده می‌باشد، و هر آنچه گمان برده شود نوشیدنی است، سراب می‌باشد، و هر عمارت و آبادانی در آن هر چند ظاهرش زیبا و دلربا باشد، قطعاً رو به خرابی و ویرانی می‌رود.

آری خداوند حقیقت و ماهیت دنیا را برای مؤمنان به گونه‌ای بیان نموده است که دلهایشان را آرام و مطمئن می‌سازد، و بلا و مصیبتشان را سبک و ناچیز می‌نماید، و می‌فرماید: ﴿ قُلْ مَتَٰعُ ٱلدُّنْيَا قَلِيلٌ وَٱلْءَاخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ ٱتَّقَىٰ وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴾ (نساء/۷۷): «بگو: کالای دنیا اندک است و آخرت برای کسی که پرهیزگار باشد بهتر است، و کمترین ستمی به شما نمی‌شود».

بنابراین بهره برداری از دنیا اندک است و ثواب آخرت بهتر و نیکوتر است برای افراد پرهیزگار، پس کسی که مصیبتِ دنیایی بر خود و مال و اولادش وارد شد هیچ تأسف نمی‌خورد و

نسبت به آن احساس سنگینی و ناراحتی نمی‌کند، زیرا که وجود آخرت و نعمتهای آن که مخصوص افراد متّقی و پرهیزگار می‌باشد به او ارامش خاطر و اطمینان قلبی می‌بخشد و بارِ مصیبت را بر او سبک و ناچیز می‌سازد.

از عبدالله بن عمر رضی الله عنه نقل است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وسلم دست روی شانه‌ام گذاشت و فرمود: «كُنْ فِي الدُّنيا كَأَنَّكَ غَرِيبٌ أَوْ عابِرُ سَبِيلٍ» (روایت از بخاری و ابن ماجه): «در دنیا چنان باش (و به گونه‌ای زندگی کن) که گویی فردی غریب و یا رهگذر هستی».

یعنی به دنیا دل مبند و بر آن اعتماد مکن و آن را به عنوان وطن و جایگاه ابدی خود قرار مده و هیچ گاه به آن مغرور مباش، زیرا که دنیا و زرق و برق دنیایی فریب و نیرنگی بیش نیستند که انسانِ کم تجربه را به خود مشغول می‌کنند و او را نسبت به دنیای آخرت و نعمتهای جاودانِ آن غافل می‌سازند.

روایت شده است: مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: ای رسول خدا مرا بر کاری راهنمایی کن که هر گاه آن را انجام دهم خدا و خَلق خدا از من خشنود شوند، رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «اُزْهُدْ فِي الدُّنْيا يُحِبُّكَ اللهُ وَ اُزْهُدْ فِي ما فِي اَيْدِي النّاسِ يُحِبُّوكَ» (روایت از ابن ماجه): «در دنیا زهد و پارسایی را پیش گیر خدا ترا دوست خواهد داشت، و نسبت به آنچه در دست و اختیار مردم است رها کن و به آن طمع مورز، مردم نیز ترا دوست می‌دارند، (و بدین وسیله خدا و خلق خدا از تو راضی و خشنود خواهند شد)».

چگونه انسان در دنیا زهد و پرهیزگاری نکند، در حالی که اگر دنیا برای انسان اندکی خنده به بار آورد چند برابرِ آن گریه ایجاد می‌کند، و اگر روزی یا چند روزی شادی و مسرّت برایش فراهم سازد، در عوض چند ماه بلکه چند سال آن را از او منع می‌نماید، و اگر اندکی خوشی و فراخی به او ببخشد متقابلاً تلخی و تنگدستی بسیار برایش به بار می‌آورد، پس نتیجتاً در مقابل آن مقدار از شادی و سرور برای انسان در دنیا حاصل می‌شود چند برابرِ آن بدی و تلخی برایش پیش می‌آید.

ابن مسعود رضی الله عنه گفته است: «هر شادی و سروری، غم و اندوهی به دنبال دارد، و هر خانه‌ای که سرشار از شادی و سرور شده باشد قطعاً لبریز از غم و اندوه نیز خواهد شد».

ابن سیرین گفته است: «هر خنده‌ای گریه‌ای به دنبال دارد».

دیگری گفته است: «هر کس به آنچه که دوستش دارد دست یابد، پس باید منتظر آنچه را که دوستش ندارد بماند».

علی بن ابی طالب رضی الله عنه گفته است: «هر کس در دنیا زهد و پارسایی کند مصیبتها بر او سهل و ناچیز می‌گردند، و هر کس انتظار مرگ را بکشد در خیرات و انجام کارهای نیک سرعت به خرج می‌دهد».

نقل است که ابن ابی الدّنیا گفت: «حسن بن السّکن» اشعار زیر را برای من سرود:

حیاتک بالهم مقرونة — فما تقطع العیش الّا بهمّ

لذاذات دنیاک مسمومةٌ — فما تأکل الشهد الا بسمّ

اِذا تَمَّ امرٌ بدا نقصُه — توقّع زوالاً اِذا قِیلَ تَمَّ

زندگیت با غم و اندوه همراه می‌باشد لذا تو زندگانی را با غصه و ناخوشی به پایان می‌بری.

لذائذ دنیائیت مسموم می‌باشند، پس تو شهد را با سم می‌خوری.

هر گاه کاری به اتمام رسید نقض آن آغاز می‌شود، و وقتی که گفته شد: کار تمام گردید، پس تو منتظر زوالِ آن باش.]

۱۵۳۷ - ﴿۱۵﴾ (مُتَّفق عَلَيْهِ)

وَعَن أَبي هُرَيْرَة وَأَبي سَعِيدٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَا يُصِيبُ الْمُسْلِمَ مِنْ نَصَبٍ وَلَا وَصَبٍ وَلَا هَمٍّ وَلَا حُزْنٍ وَلَا أَذًى وَلَا غَمٍّ حَتَّى الشَّوْكَةُ يُشَاكُهَا إِلَّا كَفَّرَ اللهُ بهَا من خطاياه»[۱۵۳۷]

۱۵۳۷- (۱۵) ابوهریره رضی الله عنه و ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌گویند: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «به شخص مسلمان، هیچ درماندگی، بیماری، حُزن،

[۱۵۳۷] بخاری ۱۰۳/۱۰ ح ۵۶۴۱؛ مسلم ۱۹۹۲/۴ ح (۵۲-۲۵۷۳) و ترمذی ۲۹۸/۳ ح ۹۶۶.

اندوه، گزند و غمی حتّی خاری که [به پایش] می‌خَلد، نمی‌رسد، مگر آن که خداوند با آن، گناهانش را می‌پوشاند [می‌بخشاید]».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند]

شرح: **«نَصب»**: خستگی. درماندگی. درد ناشی از جراحت و زخم و غیره که در بدن، پدیدار گردد.

«وَصب»: بیماری همیشگی و لاغری تن. رنج و سستی بدن.

«الشوکة»: خار.

سنّت خدا در فتنه و ابتلاء (قانون ابتلا به سختی‌ها و بیماری‌ها و...):

معنی «فتنه»: [در لسان العرب، معانی فتنه چنین آمده است: «فتنه، یعنی ابتلا و امتحان و آگـاهی». اصل این کلمه، از این جمله گرفته شده است: نقره و طلا را با آتش ذوب کردند تا بد و خوب آن را تشخیص دهند.

فتنه به معانی سوزاندن، گناه، اختلاف نظر بین مردم، جنون و ازاله یا از بین بردن آمده است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَإِن كَادُوا۟ لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ ٱلَّذِىٓ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ ﴾ (اسراء/٧٣)

«نزدیک بود کافران [با نیرنگهای گوناگون و نیروهای زر و زور] تو را از [حکم] آنچه بـه تو وحی کرده‌ایم [و قرآنش نامیده‌ایم، دور و] منصرف گردانند».

﴿لَيَفْتِنُونَكَ ﴾ در این آیه که از ریشه‌ی مصدری فتنه أخذ شده، به معنای گرایش پیدا کردن یا ازاله است.

«فتنه» به معنای کفر نیز آمده است، همانند آیه‌ی ذیل:

﴿وَٱلْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ ٱلْقَتْلِ ﴾ (بقره/١٩١)

«فتنه یا کفر ورزیدن از کشتن بدتر است».

این واژه به معنای کشتار و خونریزی نیز اطلاق می‌شود؛ همانند آیه‌ی ذیل:

﴿إِنْ خِفْتُمْ أَن يَفْتِنَكُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓا۟،... ﴾ (نساء/١٠١)

«اگر ترسیدید که کافران بلایی به شما برسانند و به فتنه‌ای گرفتارتان گردانند...».

واژه‌ی فتنه در این آیه، به معنای گرفتاری به بلایی همانند کشتن است و این واژه در حدیث نیز وارد شده است: «أری الفتن خلال بیوتکم»؛ فتنه، در این حدیث به معنای کشتن و جنگ و اختلاف بین فرقه‌های اسلام و نیز به معنای زینت و شهوات دنیاست که مردم به واسطه‌ی آن، مورد آزمایش قرار می‌گیرند و از عمل و توجه به آخرت، منصرف می‌شوند.[أ]

در النهایة ابن اثیر در مورد معنای این واژه چنین آمده که: «فتنه به معنای امتحان و آگاهی است و استعمال آن به معنای آگاهی از چیز زشت و ناپسند، بیشتر است. بر این اساس واژه‌ی مذکور دارای معنای گسترده‌ای است از جمله آن را به معاني گناه، کفر، قتل، احراق و ازاله و انصراف استعمال کرده‌اند».[ب]

در معجم الوسیط، واژه‌ی فتنه به معنای هر نوع آزمایش و آگاهی، خاصّه آزمودن با آتش آمده است، همچنان که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَنَبۡلُوكُم بِٱلشَّرِّ وَٱلۡخَيۡرِ فِتۡنَةٗ﴾ (انبیاء/۳۵)

«ما شما را با سود و زیان و بدیها و خوبیها [در زندگی دنیا] کاملاً می‌آزماییم».

همچنین واژه‌ی پیش گفته به معانی تعجب و اضطراب و پریشانی افکار و عذاب و گمراهی آمده است و عبارت «فَتَنَهُ» یعنی او را در شرایط سختی قرار داد، تا وی را بیازماید و «فتن فلاناً»، یعنی عذاب داد تا وی را از رأی و اعتقادش برگرداند.[ج]

در مفردات غریب القرآن آمده است: اصل فتنه به معنای انداختن طلا در آتش است، به خاطر تشخیص جنس خوب و بد آن. گاهی این لفظ به اعتبار معنای عذاب، به فتنه تعبیر می‌شود و آن را به این معنا استعمال می‌کنند، همانند آیه‌ی ذیل:

﴿أَلَا فِي ٱلۡفِتۡنَةِ سَقَطُواْ﴾ (توبه/۴۹)

«هان! هم اینک ایشان [با مخالفت با فرمان خدا] به خود فتنه و فساد عذاب افتاده‌اند».

[أ] لسان العرب، ج ۱۷، ص ۱۹۳.

[ب] النهایة، ابن اثیر، ج ۳، صص ۴۱۰-۴۱۱.

[ج] معجم الوسیط، ج ۲، ص ۶۸۰

گاهی این واژه به اعتبار معنای اختبار و آگاهی به فتنه تعبیر می‌شود. خداوند متعال، خطاب به حضرت موسی علیه السلام می‌فرماید:

﴿وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا﴾ (طه/۴۰)

«و ما تو را بارها و بارها آزمودیم».

دو واژه‌ی «فتنه و بلا» به خاطر اینکه در شرایط سختی و آسانی نسبت به انسان کاربرد دارند، مترادفند ولی دو واژه‌ی مذکور به معنای سختی بیشتر استعمال می‌شوند و واژه‌ی «فتنه» در قرآن به معنای خیر و شرّ نیز آمده است:

﴿وَنَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً﴾ (انبیاء/۳۵)

در آیه‌ی ذیل، فتنه به معنای سختی است:

﴿فَتَنتُمْ أَنفُسَكُمْ﴾ (حدید/۱۴)

«خودتان را در سختی و بلا انداختید».

همچنین می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ﴾ (تغابن/۱۵)

«قطعاً اموالتان و اولادتان، وسیله‌ی آزمایش شمایند».

در این آیه تعبیر لفظ «فتنه» به این اعتبار است که انسان از طرف خداوند مورد آزمایش اموال و اولاد قرار می‌گیرد.

همچنین می‌فرماید:

﴿الم ﴿١﴾ أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ ﴿٢﴾﴾ (عنکبوت/۱-۲)

«الم، آیا مردمان گمان برده‌اند، همین که بگویند ایمان آورده‌ایم و [و به یگانگی خدا و رسالت پیامبر اقرار کرده‌ایم]، به حال خود رها می‌شوند و ایشان [با تکلیف و وظایف و رنجها و سختیهایی که باید در راه آیین آسمانی تحمل کرد] آزمایش نمی‌شوند؟».

معنای ابتلا:

در لسان العرب معانی ابتلا، چنین آمده است: «بلوت الرجل و ابتلیته»، یعنی آن مرد را آزمودم. «ابتلاه الله» یعنی خداوند وی را امتحان کرد. واژه‌های «بلوی و بلا» نیز از همین ماده هستند و واژه‌ی «بلا» در امتحان کردن کسی در مورد خیر و شرّ استعمال می‌شود.[أ]

عبارت «ابتلاه»، یعنی وی را مورد آزمایش و تجربه قرار داد و در نتیجه، او را شناخت. «بلا»، عبارتست از حادثه‌ای که برای انسان اتفاق می‌افتد تا با آن، پایداری انسان شناخته شود.[ب]

معانی این واژه در نهایة ابن اثیر چنین آمده است: ابتلا، در اصل به معنای آگاهی یافتن و امتحان است. مشهور آن است که واژه‌ی ابتلا به طور مطلق در افعال خوب و بد استعمال می‌شود؛ همانند این آیه:

﴿وَنَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً﴾ (انبیاء/۳۵)

«و ما شما را با سود و زیان و بدیها و خوبیها [در زندگی دنیا] کاملاً می‌آزماییم».

در کتاب مفردات غریب القرآن آمده است: «بلوته»، یعنی وی را آزمودم. «ابلیته فلاناً إذا أخبرته»، هر گاه کسی را مورد آزمایش قرار دهی، می گویی «ابلیته». و به دلایل ذیل، تکلیف، به بلا نیز تعبیر شده است:

۱- هر تکلیفی، مشقّت آور است و چون در ابتلا نیز مشقّت است، به همین خاطر گاهی اصطلاح تکلیف به بلا نیز تعبیر می‌شود.

۲- به خاطر اینکه تمام تکالیف، آزمایش محسوب می‌شوند. همچنان که خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنكُمْ وَالصَّابِرِينَ﴾ (محمد/۳۱)

«ما همه‌ی شما را [با وجود آگاهی از اعمالتان] قطعاً آزمایش می‌کنیم تا معلوم شود مجاهدان [واقعی] و صابران شما چه کسانی هستند».

[أ] لسان العرب، ج ۱۸، ص ۹۰.

[ب] معجم الوسیط، ج ۱، ص ۷۰.

۳- آزمایشات خداوند، گاه با بخشایش نعمت است تا انسان به سپاسگزاری مکلف شود و گاه با ضرر و زیان تا وی به صبر و شکیبایی دست یازد. بنابراین محنت و نعمت یا رنجش و آسایش که انسان به صبر و سپاسگزاری در مقابل آن مکلف است، هر دو، نوعی بلا و آزمایش به شمار می‌آیند.

خلاصه‌ی بحث:

در خلاصه‌ی دو واژه‌ی مذکور، می‌توان گفت که فتنه و ابتلا، عبارتست از امتحان و آزمایش انسان در سختی و آسایش و همچنین لفظ بلا، همان معنای آزمایش را دارد؛ افزون بر آنکه آزمایش در سختی و مشقت دامنگیر انسان می‌شود.

یکی از سنتهای خداوند، ابتلای انسان به خیر و شر است:

سنت ابتلای خداوند در بندگان چنین جاری بوده است که خداوند آنان را با امور شرّ و طاقت‌فرسا، همانند بیماری و فقر و سختیها و معضلات دیگر و با امور خیر، همچون اعطای نعمت و ثروت و آسایش و ایجاد رفاه و سلامتی و بی‌نیازی و همانند آن امتحان می‌کند. ابتلا به خیر و شرّ به خاطر آن است که دانسته شود که چه کسی در برابر مواهب الهی، سپاسگزار است و چه کسی در مقابل سختیها و بلاها، شکیبا. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ ٱلْمَوْتِۗ وَنَبْلُوكُم بِٱلشَّرِّ وَٱلْخَيْرِ فِتْنَةًۖ وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ﴾ (انبیاء/۳۵)

«هر کسی مزه‌ی مرگ را می‌چشد و ما شما را با سود و زیان و بدیها و خوبیها کاملاً می‌آزماییم و سرانجام به سوی ما برگردانده می‌شوید».

پس خداوند ما را در مقابل مشکلات و مصایب مانند بیماری و فقر و غیره قرار می‌دهد تا صبر و تحمل ما مورد آزمایش قرار گیرد. همچنان که ما را در مقابل سلامتی ثروت و آسایش قرار می‌دهد تا سپاس و شکرگزاری ما مورد امتحان و آزمایش قرار گیرد و آن بنده‌ای که به وی نعمت عطا شده است، بنا بر تکلیفی که دارد به سپاسگزاری در برابر آن نعمت می‌پردازد.

واژه‌ی فتنه در آیه‌ی ﴿وَنَبْلُوكُم بِٱلشَّرِّ وَٱلْخَيْرِ فِتْنَةً﴾، (انبیاء/۳۵) به معنای آزمایش است و مفعول مطلق تأکیدی غیر از لفظ خود، ﴿وَنَبْلُوكُم﴾ می‌باشد. ﴿وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ﴾: انسان به

سوی خدا برخواهد گشت تا جزای وی، به خاطر شکیبایی که در برابر مصایب و شکری که در مقابل مواهب کرده‌اند، داده شود.[أ]

آزمایش انسان گاهی با فراخی و گسترش نعمت است که شکر و سپاس را واجب می گرداند و گاهی با ضرر و زیان که صبر و شکیبایی را لازم می‌دارد. بنابراین انسان در هر دو شرایط نعمت و عدم نعمت، مورد آزمایش خداوند قرار می گیرد. بدین طریق که محنت و رنج، مقتضی صبر است و محنت یا نعمت، مقتضی سپاس و شکر. صبر و شکیبایی در مقابل مصایب و دشواریها، آسانتر از شکر و سپاسگزاری در برابر نعمتهاست. بنابراین نعمت بزرگترین و سخت‌ترین آزمایش محسوب می‌شود و با عنایت به همین نکته است که امیر المؤمنین حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌فرماید:

«بلینا بالضراء فصبرنا و بلینا بالسراء فلم نصبر»؛ «با ابتلا و آزمایش در برابر مصایب و سختیها می‌توانیم صبر پیشه کنیم ولی در مقابل نعمتهای خداوند نمی‌توانیم شکر و سپاس شایسته و حقیقی را به جای آوریم».[ب]

انواع مصایب و سختیها که انسان به واسطه‌ی آن، آزمایش می‌شود:

در بحث پیش گفته، سنت خدا در ابتلا بیان شد که خداوند بندگانش را با ایجاد مصایب و سختیها، امتحان می کند؛ همچنان که این سنت ابتلا در مقابل بخشایش نعمتها و خوبیها نیز وجود دارد. برخی از مصایب و سختیها که انسان با آن مورد آزمایش قرار می‌گیرد، در آیات ذیل ملاحظه می‌شود:

﴿ وَلَنَبْلُوَنَّكُم بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنفُسِ وَالثَّمَرَاتِ ۗ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ ﴿١٥٥﴾ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُم مُّصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴿١٥٦﴾ أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ ۖ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ ﴿١٥٧﴾ ﴾ (بقره/۱۵۵-۱۵۷)

«قطعاً شما را با برخی از [امور همچون] ترس و گرسنگی و زیان مالی و جانی و کمبود میوه‌ها، آزمایش می‌کنیم و مژده بده به بردباران و آن کَسانی که هنگامی بلایی به آنان

[أ] تفسیر زمخشری، ج ۳، ص ۱۱۶ و تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۱۷۸ و تفسیر قرطبی، ج ۱۱، ص ۲۸۷ و تفسیر آلوسی، ج ۱۷، ص ۴۷.

[ب] مفردات غریب القرآن اصفهانی، ص ۶۱.

می‌رسد، می‌گویند: ما از آنِ خداییم و به سوی او باز می‌گردیم و آنان [همان بردباران با ایمانی هستند که] الطاف و رحمت و احسان و مغفرت خدایشان شامل حال آنان می‌شود و مسلماً ایشان راه یافتگان [به جاده‌ی حق و حقیقت و طریق خیر و سعادت] هستند».

همان گونه که در آیات مذکور بیان شد، خداوند متعال، بندگانش را گاه با توانگری و فراخ دستی و گاه با ناداری و تنگدستی امتحان می کند؛ مصایب و سختیهایی، همچون ترس و گرسنگی و ضرر و زیان‌بخشی از مال و ثروت و زیان جانی، همانند مردن یاوران و خویشان و دوستان نزدیک و محبوب و نیز کمبود فرآورده‌ها؛ به طوری که مزرعه و باغها و درختان بدون ثمر خواهند ماند. کسانی که نسبت به این سختیها و بلاها، پایداری می کنند، این آیه‌ی قرآنی را ورد زبان خویش می کنند ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ﴾ آنان که واقفند به اینکه خود و آنچه که متعلق به آنان می‌باشد، مالک آن خداست و اوست که می‌تواند به هر شکل و کیفیتی که بخواهد، در آن تغییر ایجاد می کند و می‌دانند که آنان به سوی خدا برخواهند گشت و یقیناً در برابر صبرشان، جزا و پاداش دریافت خواهند کرد.

خداوند متعال به چنین صابرانی مژده داده است:

﴿أُوْلَٰٓئِكَ عَلَيۡهِمۡ صَلَوَٰتٞ مِّن رَّبِّهِمۡ وَرَحۡمَةٞۖ﴾ (بقره/۱۵۷) «از طرف پروردگارشان به آنان رحمت و مغفرت عطا خواهد شد». ﴿وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُهۡتَدُونَ﴾ (بقره/۱۵۷) نیز آنان به راه راست و خیر و سعادت هستند؛ به طوری که در برابر اوامر الهی گردن می‌نهند و خود را متعلق به آخرت می‌دانند.[أ]

آزمایش مردم با زینت و ظواهر دنیا:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّا جَعَلۡنَا مَا عَلَى ٱلۡأَرۡضِ زِينَةٗ لَّهَا لِنَبۡلُوَهُمۡ أَيُّهُمۡ أَحۡسَنُ عَمَلٗا ۝٧ وَإِنَّا لَجَٰعِلُونَ مَا عَلَيۡهَا صَعِيدٗا جُرُزًا ۝٨﴾ (کهف/۷-۸)

[أ] تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۹۷ و تفسیر زمخشری، ج ۱، ص ۲۰۷.

«ما همه‌ی چیزهای روی زمین را زینت آن کرده‌ایم [و جهان پر زرق و برق، و پرنفع و نعمتی را برای انسانها آراسته‌ایم] تا ایشان را بیازماییم [و ببینیم از آنان] کدامیک کار نیکوتر می‌کند و ما [عاقبت این جهان پُر زرق و برق مردمان را در هم می‌پیچیم و] آنچه را روی زمین است [صاف می‌کنیم] و به خاک مسطح بی‌گیاهی تبدیل می‌کنیم [و این سرزمین پُرجوش و خروش را بیابان برهوت خشک و خاموش می‌گردانیم و نیکان را به بهشت و بدان را به دوزخ می‌رسانیم]».

پس خداوند متعال، زمین و مخلوقات روی آن را در نظر انسان، آرایش و زینت داده است تا آزمایش شود. امام قرطبی در تفسیر لفظ «زینت» گوید: زینت، شامل تمام مخلوقات روی زمین است. بنابراین واژه‌ی «زینت» در این آیه، عام است و بر عموم مخلوقات اطلاق می‌شود؛ زیرا تمام مخلوقات، دلالت بر خالقشان دارند و هر چه را که خدا آفریده، از هر نظر زیباتر است.[أ]

براساس این عمومیتی که امام قرطبی برای واژه‌ی زینت قائل است، تمام مخلوقات روی زمین، زینت آن محسوب می‌شود؛ به طوری که زمین به واسطه‌ی آن مخلوقات آراسته شده است و زینت هر چیزی به تناسب آن است و زمین و مخلوقات آن برای انسان زینت شمرده می‌شوند و یقیناً در وجود هر مخلوق، فایده‌ای وجود دارد و حداقل فایده‌ای که در وجود هر مخلوقی، نهفته است، پی بردن به وجود خالق و آفریننده‌ی آن است.[ب]

﴿لِنَبۡلُوَهُمۡ أَيُّهُمۡ أَحۡسَنُ عَمَلٗا﴾ (کهف/۷) یعنی ما انسانها را در زینت و آرایش دنیا امتحان خواهیم کرد تا روشن شود چه کسی از نظر کردار و اعمال برتر است؟ معیار عمل نیک نیز، زهد و تقوا در زینت دنیا و فریب نخوردن به آن و قرار دادن آن، وسیله‌ای برای شناخت خالق خویش و بهره‌مندی از آن در چارچوب شریعت اسلام است.

معیار عمل نیک نیز، ادای حقوق نعمتهای الهی و سپاسگزاری در برابر آن است نه بکارگیری آن برای ارضای شهوات و اهداف فاسد؛ همان گونه که کافران و بندگان هوی و هوس در بند آن

[أ] تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۳۵۴

[ب] تفسیر آلوسی، ج ۱۵، ص ۲۰۶.

گرفتارند. مراتب عمل نیک، یعنی زهد و تقوا نسبت به زینت دنیا به آن مفهومی که بیان می‌شود، مختلف است و هر گاه مرتبه‌ی تقوا بالاتر باشد، درجه‌ی پاداش نیز برتر خواهد شد و بر همین اساس است که امام سفیان ثوری در مورد ﴿لِنَبۡلُوَهُمۡ أَيُّهُمۡ أَحۡسَنُ عَمَلٗا﴾ (کهف/۷) گوید: یعنی ایشان را می‌آزماییم تا معلوم شود کدامشان نسبت به زینت دنیا زاهدتر هستند.[۱]

آزمایش مردم با توجه به مراتب و تفاوتهای موجود در آنان:

از مواردی که خداوند متعال در امتحان بندگانش، جزء سنت خود قرار داده است، آزمایش انسانها با توجه به تفاوتهای موجود در آنان، همانند مواهب و نعمتهاست و انسانها با توجه به این تفاوتها، نسبت به احکام وجوب و حرمت، مکلف می‌شوند. یعنی حالات و شرایط متفاوت، احکام متفاوتی را برای آنان مقرّر می‌دارد. به عنوان نمونه، مردمی که در مراتب بالای علمی، سیاسی و مادی و اجتماعی و حکومتی قرار دارند، مورد آزمایششان از مردمی که در مراتب پایین‌تر از آن قرار دارند، متفاوت است، همچنان که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَهُوَ ٱلَّذِي جَعَلَكُمۡ خَلَٰٓئِفَ ٱلۡأَرۡضِ وَرَفَعَ بَعۡضَكُمۡ فَوۡقَ بَعۡضٖ دَرَجَٰتٖ لِّيَبۡلُوَكُمۡ فِي مَآ ءَاتَىٰكُمۡۗ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ ٱلۡعِقَابِ وَإِنَّهُۥ لَغَفُورٞ رَّحِيمُۢ﴾ (انعام/۱۶۵)

«خداست که شما را جانشینان [دیگران برای آبادانی جهان در کره‌ی] زمین گردانید و [در استعدادهای ذاتی و مواهب آسمانی و اموال کسبی] برخی را بر برخی، درجاتی بالا برد تا شما را در آنچه به شما داده است، بیازماید. بی‌گمان پروردگارت، زود رساننده‌ی عقاب [به مخالفان] است و او دارای مغفرت بی‌کران و رحمت فراوان است».

به عبارتی دیگر، ای مسلمانان! خداوند همان کسی است که شما را جانشین امت پیشین قرار داده است و در بین شما به لحاظ اعطای روزی، توانمندی، دانش و اخلاق و خوبی و بدی و رنگ و قیافه، متفاوت قرار داد و وجود صفات متفاوت در بین انسانها براساس حکمت است و نیز سنت خداوند متعال در بین انسانها به تفاوت و اختلاف درجات و مراتب جاری بوده است: ﴿لِّيَبۡلُوَكُمۡ

---

[۱] تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۳۵۵.

فِي مَآ ءَاتَىٰكُمۡ ﴾، (انعام/۱۶۵) تا شما را نسبت به چیزی که خداوند به شما عطا کرده است، آزمایش کند تا غنی در سپاسگزاری در برابر اعطای نعمت، و فقیر در برابر فقر و ناداری، مورد آزمایش قرار گیرند و همچنین، حاکم و هر صاحب منصبی دربارەی اینکه جاه و مقامش را در چه راهی بکار می‌برد، امتحان شوند. خداوند نسبت به هر کس که به نعمت خداوند کفر ورزد و طغیان کند، سریعاً جزایش را می‌دهد و نسبت به کسی که سپاسگزاری می‌کند و به احکام الهی گردن می‌نهد، بسیار آمرزنده و بخشاینده است.[أ]

یکی از سنتهای خدا، آزمایش مؤمنان به انواع سختیها و مصیبتهاست:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ أَمۡ حَسِبۡتُمۡ أَن تَدۡخُلُواْ ٱلۡجَنَّةَ وَلَمَّا يَأۡتِكُم مَّثَلُ ٱلَّذِينَ خَلَوۡاْ مِن قَبۡلِكُمۖ مَّسَّتۡهُمُ ٱلۡبَأۡسَآءُ وَٱلضَّرَّآءُ وَزُلۡزِلُواْ حَتَّىٰ يَقُولَ ٱلرَّسُولُ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ مَتَىٰ نَصۡرُ ٱللَّهِۗ أَلَآ إِنَّ نَصۡرَ ٱللَّهِ قَرِيبٞ ﴾ (بقره/۲۱۴)

«آیا شما گمان برده‌اید که داخل بهشت می‌شوید بدون آنکه به شما همان برسد که به کسانی رسیده است که پیش از شما درگذشته‌اند؟ زیانهای جانی و مالی [و شداید و مشکلات، آن چنان ملتهای پیشین را احاطه کرده است و] به آنان دست داده است و پریشان گشته‌اند که پیغمبر و کسانی که با او ایمان آورده بودند [هم صدا شده و] می‌گفته‌اند: پس یاری خدا کی [و کجا] است؟ بی‌گمان یاری خدا نزدیک است».

بسیاری از مفسّران برآنند که این آیه آنگاه که در جنگ خندق، مسلمانان به انواع سختیها، همچون سرما و شرایط بسیار بد زندگی و همانند آن مبتلا شدند، نازل شد و برخی از مُفسّران نیز برآنند که این آیه به خاطر تسلیت و دلخوشی مهاجرانی نازل شد که از وطن و مالشان دست برداشتند و خشنودی خداوند و رسولش را برگزیدند و بنا بر تکلیف الهی، صبر و پایداری پیشه کردند و مشمول نصرت و پیروزی الهی شدند.[ب]

[أ] تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۱۹۹ و تفسیر قرطبی، ج ۷، ص ۱۵۷.

[ب] تفسیر قرطبی، ج ۳، ص ۳۴.

مراد از ﴿ٱلۡبَأۡسَآءُ﴾ در این آیه، سختیها و مشکلاتی است که بر غیر از بدن انسان عارض می‌شود؛ همانند از دست دادن مال و اخراج یا تبعید از وطن و عدم امنیت و منع تبلیغ و دعوت و... و مقصود از ﴿وَٱلضَّرَّآءُ﴾ نیز در این آیه، آن نوع مصیبتهایی‌اند که بر بدن انسان عارض می‌شود؛ همچون جراحت و قتل و زیانهای جانی دیگر. عبارت ﴿وَزُلۡزِلُواْ﴾ در این آیه، یعنی با ابتلا به انواع سختیها پریشان گشتند و از دشمن می‌هراسیدند.[أ]

ابن کثیر در تفسیر این آیه گوید: آیا شما گمان می‌برید که داخل بهشت می‌شوید، قبل از آنکه مورد امتحان الهی قرار گیرید؟ همان گونه که امتهای قبل از شما به انواع ضررهای جانی و مالی مبتلا شدند و از دشمنان خود شدیداً پریشان و در هراس بودند و به این صورت، مسلمانان نیز مورد آزمایش سخت الهی قرار گرفتند؛ به طوری که نبی اکرم ﷺ و صحابه‌ی وی از خداوند متعال در غلبه بر دشمن، تقاضای یاری می‌کردند و از خداوند می‌خواستند که آنان را به پیروزی نزدیک گرداند و از سختی و تنگنای ناشی از فشار و تحمیل دشمن، نجات دهد. خداوند متعال در استجابت دعای ایشان فرمود:

﴿أَلَآ إِنَّ نَصۡرَ ٱللَّهِ قَرِيبٞ﴾ (بقره/۲۱۴)

«یقیناً یاری خدا نزدیک است»[ب]

در تفسیر قرطبی درباره‌ی این آیه چنین آمده است: بسیاری از مفسّران برآنند که خداوند تمام این آیه را از قول پیامبر ﷺ و مؤمنان نقل می‌کند؛ سختی و معضلات به حدّی رسیده بود که نصرت و پیروزی بر آنان دشوار شده بود؛ آنگاه خداوند متعال در استجابت دعای ایشان فرمود: ﴿أَلَآ إِنَّ نَصۡرَ ٱللَّهِ قَرِيبٞ﴾ (بقره/۲۱۴) تأکیدات این آیه، دلالت دارد بر اینکه آنان، خواهان شتاب در نصرت و پیروزی بودند و بر آن اصرار می‌ورزیدند، نه آنکه در دستیابی به پیروزی، شک داشتند.

دسته‌ای از مفسران در تفسیر این آیه گویند: در آیه، تقدیم و تأخیری وجود دارد و تقدیر آن چنین است:

[أ] تفسیر المنار، ج ۲، ص ۲۹۹ و تفسیر رازی، ج ۶، ص ۲۰-۲۱ و تفسیر آلوسی، ج ۲، ص ۱۰۴.

[ب] تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۲۵۱.

﴿حَتَّىٰ يَقُولَ ٱلرَّسُولُ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ مَعَهُۥ مَتَىٰ نَصْرُ ٱللَّهِ ۗ أَلَآ إِنَّ نَصْرَ ٱللَّهِ قَرِيبٌ﴾؛ «تا حدی که مؤمنان گفتند: نصرت و یاری خداوند کی تحقق می‌یابد؟ آنگاه رسول ﷺ در پاسخ آنان فرمود: ﴿أَلَآ إِنَّ نَصْرَ ٱللَّهِ قَرِيبٌ﴾. ولی اینکه چرا لفظ ﴿ٱلرَّسُولُ﴾ در این آیه از مؤمنان، مقدم شده است، به خاطر منزلت و مقام والای رسول می‌باشد و اینکه چرا براساس تقدیر آیه، مفهوم لفظِ ﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ مَعَهُۥ﴾، یعنی مؤمنان بر لفظ ﴿ٱلرَّسُولُ﴾ مقدم شده است، به خاطر آن است که تقدیم مذکور، از نوع تقدیم وقوع زمانی است. «معمولاً نخست سؤال می کنند و سپس پاسخ می‌دهند» در این آیه، نخست مؤمنان سؤال کردند و سپس رسول در پاسخ آنان فرمود که همانا نصرت خداوند نزدیک است.»[أ]

امام فخر رازی گوید: نظیر استدلال مذکور، در آیات دیگر نیز مشهود است. همانند:

﴿وَمِن رَّحْمَتِهِۦ جَعَلَ لَكُمُ ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا۟ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا۟ مِن فَضْلِهِۦ﴾ (قصص/۷۳)

«این از لطف و مرحمت الهی است که شب و روز را برای شما آفریده است تا در آن بیارامید و فضل خدا را بجویید».

تقدیر آیه چنین است:

«لتسکنوا فی اللیل و لتبتغوا من فضله فی النهار»

«تا بیارامید در شب و فضل خدا را در روز بجویید».[ب]

امام محمد عبده گوید: این آیه در سرزنش صحابه نازل شده است و کسانی که می‌دانند به لحاظ ایمان و اسلام و دعوت و صبر در برابر دشواریها از مقام شامخ صحابه در سطح پایین‌تری قرار دارند، پس چرا خود و کسانی همانند خویش را که مدّعی ایمان هستند و شکنجه‌ی مردم را از کیفر الهی سخت‌تر می‌دانند، سرزنش نمی کنند؟[ج]

[أ] تفسیر قرطبی، ج ۳، ص ۳۵-۳۶.

[ب] تفسیر رازی، ج ۶، ص ۲۳.

[ج] تفسیر المنار، ج ۲، ص ۳۰۲.

یکی از قوانین دیگر ابتلا، امتحان مؤمنان با جهاد است:

امتحان مؤمنان با جهاد یکی از سنتهای ابتلاست؛ به طوری که مسلمانان باید شرایط و اسباب جهاد را مهیّا سازند و هر کس که نسبت به برپایی این فریضه‌ی بزرگ الهی اقدام کند و بر سختیها و دشواریهای ناشی از آن صبر پیشه کند، در این صورت مسلمانان، استحقاق وعده‌ی الهی مبنی بر فضل و رحمت و نصرت و دخول بهشت را پیدا خواهند کرد. همچنان که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُوا۟ ٱلْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ جَٰهَدُوا۟ مِنكُمْ وَيَعْلَمَ ٱلصَّٰبِرِينَ﴾ (آل‌عمران/۱۴۲)

«آیا پنداشته‌اید که شما [تنها با ادعای ایمان] به بهشت درخواهید آمد، بدون آنکه خداوند کسانی از شما را مشخص سازد که به تلاش و پیکار برخاسته‌اند و بدون آنکه خداوند، بردبارانی را متمایز گرداند؟».

امام ابن کثیر در تفسیر این آیه گوید: آیا شما گمان می‌کنید بدون آنکه امتحان سختیهای جنگ و مبارزه را سپری کنید، وارد بهشت می‌شوید؟ بهشت حاصل نمی‌شود مگر آنکه آزمایش شوید تا با این امتحان، مجاهدان فی سبیل الله و صابران مشخص شوند.[أ]

امتحان مؤمنان با انواع آزار و اذیت:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لَتُبْلَوُنَّ فِىٓ أَمْوَٰلِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْكِتَٰبَ مِن قَبْلِكُمْ وَمِنَ ٱلَّذِينَ أَشْرَكُوٓا۟ أَذًى كَثِيرًا ۚ وَإِن تَصْبِرُوا۟ وَتَتَّقُوا۟ فَإِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ ٱلْأُمُورِ﴾ (آل‌عمران/۱۸۶)

«به طور مسلم از لحاظ مال و جان خود مورد آزمایش قرار می‌گیرید و حتماً از کسانی که پیش از شما بدیشان کتاب داده شده است و از کسانی که کفر ورزیده‌اند، اذیّت و آزار

[أ] تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۰۸-۴۰۹.

فراوانی می‌بینید [و اعمال ناشایستی و سخنان نابایستی می‌شنوید] و اگر [در برابر آزمایش مالی و جانی] بردباری کنید و [از آنچه که باید پرهیز کرد] بپرهیزید، [کارهای شایسته همین است و] این اموری است که باید بر انجام آنها عزم را جزم کرد و در اجرای آنها کوشید».

بر مبنای این آیه، سنت الهی در مورد بندگان مؤمن و دعوتگران و مجاهدان فی سبیل الله آن است که ایشان را به انواع سختیها و آزار و اذیت مبتلا می‌سازد. اموال و ثروت آنان در جهت انفاق مورد آزمایش قرار می گیرد و نیز علاوه بر ضرر مالی، ضرر جانی نیز همانند مجروح شدن و کشته شدن و اسارت در مقابل دشمن، دامنگیر آنان خواهد شد و حبس مؤمنان در عصر ما، مصداقی از همین سنت است؛ به طوری که حاکمان ستمگر و سرکش، دعوتگران را به بند زنجیر و زندان می کشند.

نوعی دیگر از مُعضلات که بنا بر سنت الهی، دامنگیر دعوتگران و مجاهدان فی سبیل الله می‌شود، آن است که آنان از طرف اهل کتاب و مشرکان و دیگر دشمنان کافر به انواع اذیت و آزار زبانی مبتلا می‌شوند. آزار و اذیتهایی، همچون طعن و بدگویی نسبت به اسلام و دعوتگران و مبلّغان اسلامی و وارد کردن تهمت‌های ناروا، به قصد بازداشتن مردم از آنان. یکی از مؤثرترین عکس العمل مسلمانان در برابر این جنگ روانی و آزار و اذیتهای تبلیغی، صبر و تحمل و پایبندی به تقواست و چنین عکس العملی می‌تواند، باطل را نابود سازد و حق را غالب.[أ]

پیامبران و پیروان آنان به مراتب، دچار سختیها می‌شوند:

الف) ترمذی در کتاب جامع خود این حدیث را از مصعب بن سعد و او نیز از پدرش چنین نقل می کند: «قلت یا رسول الله، أی ناس أشد بلاءً؟ قال: الانبیاء ثم الامثل فالامثل. یبتلی الرجل علی حسب دینه، فان کان فی دینه صُلباً اشتد بلاؤهُ و ان کان فی دینه رقّة ابتلی علی قدر دینه، فما یبرح البلاء بالعبد حتی یترکه یمشی علی الارض و ما علیه خطیئة».[ب]

[أ] تفسیر زمخشری، ج ۱، ص ۴۴۹.

[ب] جامع الترمذی، ج ۷، ص ۷۸-۷۹، جامع الصغیر للسیوطی، ج ۱، ص ۱۳۶.

«عرض کردم یا رسول الله، کدامیک از مردم به سختیهای دشوارتری امتحان می‌شوند؟ حضرت رسول ﷺ فرمود: پیامبران و پیروان انان؛ هر فردی به تناسب ایمان خود، مورد آزمایش قرار می‌گیرد؛ پس اگر دارای ایمانی راسخ باشد، به سختیهای شدیدتری مبتلا خواهد شد ولی اگر دارای ایمان و اعتقادی، سست و ضعیف باشد، به همان اندازه، دچار شداید و سختیها می‌شود. مصایب و بلاها از بندگان خدا جدا نمی‌شوند مگر آنکه آنان در حالی گام برمی‌دارند که گناهانشان محو شده است».

ب) حدیث دیگری نیز که طبرانی آن را در معجم الکبیر از خواهر حذیفه بن الیمان فاطمه یا خولة نقل می‌کند، آن است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «أشد الناس بلاءً الانبیاء ثم الصالحون ثم الامثل فالامثل».[أ] «در بین مردم کسانی که به شدیدترین سختیها مبتلا می‌شوند، پیامبران هستند و بعد از آنان بندگان صالح و سپس کسانی که به لحاظ مرتبه‌ی ایمان به آنان نزدیک هستند».

شرح دو حدیث مذکور:

مراد از «أمثل فالامثل» در حدیث مذکور، عبارتست از بزرگتری و برتری به لحاظ رتبه و مقام در اعتقاد و ایمان. راغب در مفردات خود گوید: واژه‌ی «أمثل» به فردی که شباهت بیشتر به اهل فضل و نزدیکتر به خیر و خوبی باشد، تعبیر می‌شود و مراد از «اماثل القوم»، خوبترین و برگزیدگان آنان است.[ب] مسلماً علت ابتلای صالح‌ترین و برترین مردم به سختیها و مصایب، آن است که اجر و پاداش آنان، مضاعف شود و در فضایل، برتری یابند. صبر و شکیبایی آنان در برابر مصایب و خشنودی ایشان از آن بلاها، موجب می‌شود تا مردم، ایشان را در رفتار و کردار خود، أسوه و الگوی خود قرار دهند. تعبیر به «امثل فالامثل» در این حدیث، به لحاظ دچار شدن به سختیهاست؛ چرا که ابتلا به مصایب در مقابل نعمت است. بر مبنای این هر کس دارای نعمتی افزونتر باشد، پس دارای مصیبتی سخت‌تر خواهد بود و آنان مصایب و موانع و معضلات و هر نوع آزار و اذیت مالی و روانی را پیش رو خواهند داشت و هر کس به فراخور اعتقاد و ایمان خویش

[أ] جامع الصغیر للسیوطی، ج ۱، ص ۱۳۶ و سنن الدارمی، ج ۲، ص ۳۲۰.

[ب] مفردات فی غریب القرآن، راغب اصفهانی، ص ۴۶۳.

به مصایب و بلاها دچار می‌شود. بر این اساس، اگر کسی دارای ایمان و اعتقادی قوی و راسخ باشد، پس ابتلای وی به بلاها به لحاظ کمّیت و کیفیّت و نوع آن، شدیدتر خواهد بود؛ ولی اگر دارای اعتقادی سست و بی‌بنیه باشد به همان اندازه، دچار سختیها می‌شود. این عبارت که بلا از بنده‌ای جدا نمی‌شود مگر آنکه وی در حالی در زمین گام برمی‌دارد که گناهانش محو شده، کنایه از آن است که انسان گناهبار، همانند اسیری است که دست و پایش را به زنجیر بسته باشند و توانایی حرکت و راه رفتن را نداشته باشد و هر گاه با ابتلا به سختیها، تمام گناهان وی محو شوند، آنگاه از قید زندان آزاد می‌شود و می‌تواند به آسانی راه برود و مشکلی را فرا روی خود نخواهد دید.[۱]

استنباط از حدیث پیشین:

از دو حدیث مذکور، استنباط می‌شود که ابتلا به مصایب، به مراتبِ تقوا و ایمان است و بر همین اساس، انبیا، سخت‌ترین مصایب و معضلات را متحمل شده‌اند و پس از آنان، کسانی که به لحاظ نیکی و ایمان و تقوا به آنان نزدیکترند، به این نوع سختیها دچار شده‌اند و این سنتی است، تغییرناپذیر که در هر زمان در مؤمنان جاری بوده است.

تعلیل سنت مذکور:

حکمت این سنت، مبنی بر اینکه سخت‌ترین دشواریها و مصایب دامنگیر پیامبران و پیروان آنان می‌شود، آن است که انبیا، رسالت الهی را به مردم ابلاغ می‌کنند و مردم را به سوی خداوند متعال و بندگی او فرا می‌خوانند و در نتیجه‌ی آن، اهل باطل نیز به شدت، آنان را تکذیب می‌کنند و به آنان انواع آزار و اذیت می‌رسانند. همچنین، ابتلای برگزیدگان خدا به انواع سختیها علاوه بر سنت ابتلا، در سنت تدافع یا درگیری حق و باطل نیز جاری است.

علت آنکه پس از انبیا، پیروان نزدیک آنان به انواع مصایبِ دچار می‌شوند، آن است که بندگان صالح، کسانی‌اند که به تکالیف خویش، نسبت به خدا و مردم، پایبند می‌باشند؛ از قبیل امر به معروف و نهی از منکر و جهاد در راه خدا و به تحقّق رساندن وعده‌ی الهی و اقامه‌ی توحید و

---

[۱] تحفة الاحوذی، شرح جامع الترمذی، ج ۷، ص ۷۸-۷۹.

دعوت مردم به سوی خداوند متعال. مسلماً پایبندی به این فضایل، بنا بر سنت خدا در تدافع و درگیری خق و باطل، عواقبی را همچون انواع آزار و اذیت، در پی خواهد داشت. پس هر زمان که مؤمن، دارای اعتقادی راسخ باشد، گرایش به جهاد پیدا می کند و در اثر این جهاد، مصایب و بلاهای فراوانی از طرف کفار و دشمنان ناحق، دامنگیر آنان می‌شود و قول ذیل از عالمان دین نیز در مورد ابتلای پیامبران به مصایب، افزون بر علت پیشین است: «آنان دچار مصایب و سختیها می‌شوند تا اجر بیشتری را نصیب خویش گردانند و به خصلتهای نیک و پسندیده آراسته شوند و شکیبایی آنان در برابر مصایب و خشنودیشان از آن، موجب می‌شود تا مسلمانان، آنان را در افعال و کردار، اسوه‌ی خویش قرار دهند»؛ و استدلال علما نسبت به ابتلای پیروان انبیا به سخت‌ترین مصایب، چنین است: «چه آنکه، ابتلا به مصایب به فراخور وجود نعمت در انسان است؛ به طوری که اگر وی دارای نعمتی افزون باشد، پس ابتلای وی به مصایب و سختیها، شدیدتر خواهد بود».[أ]

مسلماً نعمت هدایت و ایمانی که خداوند به مؤمنان صالح عطا کرده است، بزرگترین نعمت محسوب می‌شود و بر آنان واجب است که در برابر این نعمت، سپاسگزاری کنند و چگونگی شکر و سپاسگزاری در برابر این نعمت، آن است که حقوق خداوند متعال را بجای آورند؛ از قبیل جهاد در راه خدا و شکیبایی در برابر آنچه که در این راه بر آنان تحمیل می‌شود؛ و استدلال دیگری که در مورد این سنت ارائه می‌شود، آن است که ابتلا به مصایب و معضلات، همچون بیماری و همانند آن، به منظور دستیابی به اجر مضاعف و تکفیر گناهان و خطاهاست. این استدلال بر اساس حدیثی است که امام بخاری رحمه الله آن را از حارث بن سوید و او نیز از عبدالله رضی الله عنه نقل کرده است که وی گوید:

«دخلت علی رسول الله صلی الله علیه وسلم و هو یوعک. فقلت: یا رسول الله انک توعک وعکاً شدیداً. قال: أجل، انی اوعک کما یوعک رجلان منکم. قلت: ذلک بانّ لک اجرین. قال: أجل، ذلک کذلک، ما من مسلم یصیبه أذی - حتی شوکةٌ فما فوقها - الّا کفّر الله بها سیّئاته کما تحط الشجرة ورقها.»[ب]

[أ] فیض القدیر، شرح جامع الصغیر للمناوی، ج ۱، ص ۵۱۸-۵۱۹.

[ب] صحیح بخاری به شرح عسقلانی، ج ۱، ص ۱۱۱.

«نزد رسول خدا ﷺ رفتم در حالی که تب شدیدی بر وی غالب شده بود. عرض کردم یا رسول الله، سخت بیمار شدی و تب داری. پیامبر ﷺ فرمود: آری، من سخت بیمار شدم، همانند آنکه دو نفر از شما بیمار می‌شود. عرض کردم یا رسول الله مراد شما آن است که شما دو برابر پاداش خواهید گرفت؟ حضرت رسول ﷺ فرمود: آری چنین است، هر مسلمانی که به وی آزار می‌رسد حتی آزار خار، همان گونه که برگ درختان می‌ریزند، یقیناً خداوند متعال گناهان وی را پوشانده و یا محو می‌سازد».

«وعک» در این حدیث به معنای تب و یا درد ناشی از آن است و عبارت «ذلک کذلک»، اشاره دارد به اجر مضاعف در برابر بیماری و تب شدید؛ و لفظ «اجل» در این حدیث به معنای تصدیق و تأیید است. این حدیث اثبات می کند که بیماری نیز نوعی از ابتلا به سختیها و مصایب است. هر گاه بیماری شدت یابد، پاداش نیز مضاعف خواهد شد یا اینکه شدت بیماری، درجات پاداش را مضاعف می‌سازد و گناهان را محو و نابود می کند تا از آن، چیزی باقی نماند.[أ]

کافران نیز، بنا بر سنت الهی، دچار مصایب و سختیها می‌شوند:

سنت خداوند بر آن بوده است که کافران را نیز به انواع ضرر و زیانهای مالی و جانی مبتلا سازد تا شاید ابتلا و بلاها، آنان را از کفر و عناد باز دارد و به سوی پروردگار خویش برگرداند؛ پس اگر با ابتلا به سختیها و مصایب، دست از کفر برنداشتند و به سوی پروردگار خویش، روی نیاوردند، خداوند متعال ایشان را در مرحله‌ی بعد، با اعطای زندگی مُرفّه و راحت امتحان خواهد کرد تا شاید نسبت به آن شکرگزار شوند و به سوی خداوند متعال روی آورند و این شکرگزاری، توبه‌ای برای گناهان گذشته‌شان باشد. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَمَآ أَرۡسَلۡنَا فِي قَرۡيَةٖ مِّن نَّبِيٍّ إِلَّآ أَخَذۡنَآ أَهۡلَهَا بِٱلۡبَأۡسَآءِ وَٱلضَّرَّآءِ لَعَلَّهُمۡ يَضَّرَّعُونَ ٩٤ ثُمَّ بَدَّلۡنَا مَكَانَ ٱلسَّيِّئَةِ ٱلۡحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَواْ وَّقَالُواْ قَدۡ مَسَّ ءَابَآءَنَا ٱلضَّرَّآءُ وَٱلسَّرَّآءُ فَأَخَذۡنَٰهُم بَغۡتَةٗ وَهُمۡ لَا يَشۡعُرُونَ ٩٥ ﴾ (اعراف/۹۴-۹۵)

[أ] شرح صحیح بخاری به شرح عسقلانی، ج ۱۰، ص ۱۱۲.

«و ما هیچ پیامبری را در هیچ آبادی و شهری نفرستادیم، مگر آنکه مردم آن را به سختی [بینوایی] و گزند [بیماری] گرفتار کردیم تا شاید زاری کنند. سپس به جای بدی [سختی و رنج]، نیکی [فراخی و خوشی] آوردیم تا فزونی یافتند و گفتند، ما را نیز سختی و راحت رسید [این عادت روزگار است که روزی، سختی است و روزی، خوشی، و این ربطی به آزمایش الهی ندارد]؛ پس آنها را ناگهان، در حالی که آگاهی نداشتند [که عذاب بر آنان فرو خواهد آمد]، بگرفتیم».

سنت خداوند متعال در مورد کافرانی که پیامبران خدا را تکذیب کرده‌اند، آن است که آنان را به انواع ضررهای جانی و مالی مبتلا سازد تا شاید نسبت به اوامر الهی سر فرود آورند؛ چه آنکه ابتلا به مصایب و شداید، معمولاً فطرت پاک انسان را که حاکی از خیر و صلاح است، بیدار می‌سازد. همچنین آنان را به مصایب، مبتلا می‌سازد شاید به خداوند متعال اقبال کنند و تسلیم اوامر الهی شوند و از خداوند بخشایشگر، طلب مغفرت و بخشایش کنند. پس اگر ابتلا به مصایب و معضلات، موجب بیداری آنان نشود، خداوند متعال، بنابر سنت خویش، آنان را غنی و مُتنعّم خواهد ساخت تا آنان را به این طریق، امتحان کند و به همین خاطر، فرمود: ﴿ ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ ٱلسَّيِّئَةِ ٱلْحَسَنَةَ ﴾ یعنی آنان را از حالت بد به حالت نیک و خوش، متحول ساختیم؛ از بیماری به صحت و سلامتی و از فقر به بی‌نیازی، تا در مقابل آن نعمتها، شکرگزاری کنند و به سوی پروردگار خویش، روی آورند و تسلیم فرمان الهی شوند. پس اگر در مقابل نعمتهای الهی نیز ناسپاس شوند و سرِ تسلیم فرود نیاورند، خداوند متعال، همچنین بر اموال و فرزندان آنان خواهد افزود؛ به طوری که مغرورانه گویند: خوشی و ناخوشی، دامنگیر نیاکان ما نیز شده است و در آن حکمتی نبوده است ﴿وَقَالُوا۟ قَدْ مَسَّ ءَابَآءَنَا ٱلضَّرَّآءُ وَٱلسَّرَّآءُ ﴾. خداوند متعال می‌فرماید: ما آنان را به شکلهای مختلفی، امتحان کردیم تا شاید مطیع فرمان الهی شوند و به سوی او، روی آورند ولی هیچکدام از آنها، سودی در بر نداشت و دست از سرکشی برنداشتند، بلکه مغرورانه گفتند: اجداد ما نیز در گذشته‌ی دور، به ضررهای جانی و مالی و سپس به خوشی و راحتی، دچار شده‌اند و این عادت روزگار است که گاهی برای انسان، مصایب و سختیها را فراهم می‌آورد و گاهی رفاه و راحتی را؛ بنابراین، مصایب و بلاهایی که دامنگیر ما می‌شود، ناشی از عقوبت و عذاب الهی

نیست؛ چرا که ما دارای ایمان و عمل هستیم بدین گونه آنان، سر تسلیم در برابر اوامر الهی فرو نیاوردند و پند و عبرت نگرفتند و در هیچ یک از حالات ابتلا به خوشی، متأثر نشدند، در نتیجه، آنان را به عقوبت و عذاب خود، غافلگیر کردیم.

آیه‌ای دیگر مبنی بر ابتلای کفّار به انواع ناخوشیها:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَآ إِلَىٰٓ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَٰهُم بِٱلْبَأْسَآءِ وَٱلضَّرَّآءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ ﴿٤٢﴾ فَلَوْلَآ إِذْ جَآءَهُم بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا۟ وَلَٰكِن قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيْطَٰنُ مَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ﴿٤٣﴾ ﴾ (انعام/۴۲-۴۳)

«و به یقین، ما به سوی امتهایی که پیش از تو بودند [پیامبرانی] فرستادیم و آنان را به تنگی معیشت و بیماری دچار ساختیم تا به زاری و خاکساری درآیند، پس چرا هنگامی که عذاب ما به آنان رسید، تضرّع نکردند؟ [ولی حقیقت این است که] دلهایشان سخت شده و شیطان آنچه را انجام می‌دادند، برایشان آراسته است.»

به عبارت دیگر، ما پیامبران را به سوی آنان برانگیختیم ولی مردم، آنان را تکذیب کردند و ما نیز آنان را به ضررهای مالی، همچون فقر و تنگی معیشت و ضررهای جانی، همانند بیماری و مرگ گرفتار ساختیم تا شاید در برابر خداوند متعال، سرِ تسلیم فرود آورند و از گناهان خود از پروردگار خویش، طلب آمرزش کنند؛ ﴿ فَلَوْلَآ إِذْ جَآءَهُم بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا۟ ﴾ چرا هنگامی که ما آنان را به عذاب دچار ساختیم، سر تسلیم فرو نیاوردند و از عناد و لجاجت خویش دست برنداشته، به سوی خداوند متعال، روی نیاوردند؟ ﴿لولا﴾ در آیه‌ی مذکور، دلالت دارد بر اینکه آنان در تسلیم در برابر فرمان الهی، هیچ گونه، عذر و بهانه‌ای جز عناد و قسوت دلهایشان و اعمال آراسته‌شان، توسط شیطان ندارند؛ ﴿وَزَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيْطَٰنُ مَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ﴾، اعمال کفرآمیز و گناهانی که شیطان آنها را در برابرشان، زینت داده تا کفر ورزند و نسبت به پروردگارشان، عصیان کنند.[1]

[1] تفسیر زمخشری، ج ۲، ص ۲۳ و تفسیر قرطبی، ج ۶، ص ۴۲۴ و تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۱۳۲ و تفسیر المنار، ج

مدّعیان ایمان نیز آزمایش می‌شوند:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ أَحَسِبَ ٱلنَّاسُ أَن يُتۡرَكُوٓاْ أَن يَقُولُوٓاْ ءَامَنَّا وَهُمۡ لَا يُفۡتَنُونَ ۝٢ وَلَقَدۡ فَتَنَّا ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡۖ فَلَيَعۡلَمَنَّ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ صَدَقُواْ وَلَيَعۡلَمَنَّ ٱلۡكَٰذِبِينَ ۝٣ ﴾ (عنکبوت/۲و۳)

«آیا مردمان گمان برده‌اند همین که بگویند ایمان آورده‌ایم [و به یگانگی خدا و رسالت پیغمبر ﷺ اقرار کرده‌ایم]، به حال خود رها می‌شوند و ایشان [با تکالیف و وظایف و رنجها و سختیهایی که باید در راه آیین آسمانی تحمل کرد] آزمایش نمی‌شوند؟! ما کسانی را که قبل از ایشان بوده‌اند [با انواع تکالیف و مشقّات و با اقسام نعمتها و محنتها] آزمایش کرده‌ایم، آخر باید خدا بداند چه کسانی راست می‌گویند، و چه کسانی دروغ می‌گویند)».

لفظ «فتنة» در آیه‌ی مذکور به همان مفهوم امتحان به واسطه‌ی تکالیف دشوار است؛ همانند ترک وطن و جهاد و ضرر و زیان جانی و مالی و چشم بستن از شهوات و لذّات، و فقر، قحطی و صبر در برابر کید و آزار و اذیتهای دشمن.

مفسّران در تفسیر آیات مذکور چنین گویند: «آیا کسانی که شهادتین را بر زبان آورده‌اند، گمان می‌کنند که آنان به حال خودشان رها کرده می‌شوند و مورد آزمایش الهی قرار نمی‌گیرند، در صورتی که خداوند متعال ایشان را به انواع دشواریها و مصایب دچار خواهد کرد تا صبر و پایداری و درستی اعتماد و ایمانشان آزمایش شود و آنگاه مؤمنان مخلص و راستین مشخص می‌شوند. سنت الهی، هرگز در خصوص «امتحان مدعیان ایمان» تغییر نمی‌یابد، و به خاطر همین موضوع است که خداوند متعال پیروان انبیا را به انواع سختیها و مصایب امتحان می‌کند، و هیچ مسلمانی از این سنت مستثنا نیست و این سنت در پیروان انبیای سابق نیز جاری بوده است و با چنین آزمایشی، مسلمانان راستین از دروغین مشخص می‌شوند.[أ]

۷، ص ۴۱۳ و تفسیر فی ظلال القرآن، م ۳، ج ۷، ص ۲۱۱.

[أ] تفسیر زمخشری، ج ۳، ص ۴۳۸ و تفسیر رازی، ج ۲۵، ص ۲۸ و تفسیر قرطبی، ج ۳، ص ۳۲۴-۳۲۳ و تفسیر آلوسی، ج ۲۰، ص ۱۳۵ و تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۰۴.

آزمایش نعمت:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَإِذَا مَسَّ ٱلْإِنسَٰنَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَٰهُ نِعْمَةً مِّنَّا قَالَ إِنَّمَآ أُوتِيتُهُۥ عَلَىٰ عِلْمٍۭ ۚ بَلْ هِىَ فِتْنَةٌ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٩﴾ قَدْ قَالَهَا ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَمَآ أَغْنَىٰ عَنْهُم مَّا كَانُوا۟ يَكْسِبُونَ ﴿٥٠﴾﴾ (زمر/۴۹-۵۰)

«هنگامی که به انسان گزند و آزار و زیان و ضرری برسد، ما را به فریاد می‌خواند، و هنگامی که از سوی خود نعمتی بدو عطا می‌کنیم، خواهد گفت: این نعمت در پرتو آگاهی و کاردانیَم به من داده شده است. چنین نیست بلکه این نعمت وسیله‌ی آزمایش است، ولیکن بیشتر مردم [این مسأله را] نمی‌دانند... این سخن را کسانی هم گفته‌اند که پیش از ایشان می‌زیسته‌اند، اما چیزهایی را که به دست آوردند بدیشان سودی نبخشید [و آنان را از عذاب ما رها نساخت و دیدند آنچه را که می‌بایست ببینند].»

خداوند متعال می‌فرماید: انسان در حالتی که به وی گزندی می‌رسد، تسلیم خدای عزّوجل، می‌شود و به سوی او روی می‌آورد و او را فرا می‌خواند. ولی هر گاه، نعمتی برای وی حاصل آید، سر طغیان و ستم، برمی‌آورد و ادعا می‌دارد، نعمتی که برایم حاصل آمده، از روی کاردانی و تخصص من بوده است. خداوند متعال، در ردّ این مدّعا می‌فرماید: ﴿بَلْ هِىَ فِتْنَةٌ﴾ یعنی چنین نیست که شما می‌پندارید بلکه این نعمت را ما به شما جهت آزمایش عطا کردیم تا سپاسگزاران از کافران و مطیعان از یاغیان تمییز داده شوند؛ گر چه ما به اعمال آنان پیش از آزمایش واقفیم. پس هر نعمتی که به آنان، عطا کرده‌ایم، در برابر آن، آزمایش می‌شوند.

از امت پیشین نیز کسانی بوده‌اند که چنین مدعایی داشته‌اند، همانند قارون که گفته‌هایشان درست نبود و آنچه را که از مال دنیا کسب کردند به ایشان سودی نرساند.[أ]

[أ] تفسیر زمخشری، ج ۴، ص ۱۳۴-۱۳۳ و تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۵۷.

آزمایش با مال و فرزند:

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَآ أَمۡوَٰلُكُمۡ وَأَوۡلَٰدُكُمۡ فِتۡنَةٞ وَأَنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥٓ أَجۡرٌ عَظِيمٞ﴾ (انفال/۲۸)

یعنی «[ای مؤمنان راستین!] بدانید که اموال و اولاد شما وسیله‌ی آزمایش هستند [و ترجیح محبت دارایی و فرزندان بر محبّت یزدان سبحان، مایه‌ی بلا و هلاک شماست] و بدانید که پاداش بزرگ [مؤمنانی که از عهده‌ی امتحان برمی‌آیند و رضایت خدا را بالاتر از مال و منال دنیا می‌دانند] در پیشگاه خدا [مهیّا و مصون] است.»

خداوند متعال اموال و فرزندان را به ما عطا کرده است تا به وسیله‌ی ایشان مورد آزمایش قرار گیریم که آیا ما نسبت به آن از خداوند متعال، سپاسگزار خواهیم بود و حدود و حقوق خداوند را به جای خواهیم آورد یا اینکه اموال و فرزندان ما موجب می‌شوند تا ما را از خداوند متعال منصرف کنند. در ادامه‌ی آیه خداوند متعال، اجر و پاداش اخروی را بر اولاد و اموالی که مایه‌ی دشمنی هستند، ترجیح می‌دهد و همچنین خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُلۡهِكُمۡ أَمۡوَٰلُكُمۡ وَلَآ أَوۡلَٰدُكُمۡ عَن ذِكۡرِ ٱللَّهِۚ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ﴾ (منافقون/۹)

«ای مؤمنان! اموالتان و اولادتان، شما را از یاد خدا غافل نکند. کسانی که چنین کنند [و اموال و اولادشان، آنان را سرگرم و به خود مشغول دارد] ایشان زیانکارانند.»

فقط خداوند متعال است که حق امتحان بندگانش را دارد:

باید دانست که کسی جز خداوند متعال، حق امتحان بندگان را ندارد و خداوند بی‌همتا کسی را در انجام این امتحان دخالت نمی‌دهد. فقط اوست که جزئیات این امتحان همچون مکان و زمان و چگونگی و انواع آن را تعیین می‌کند. بر این اساس، به هیچ وجه برای کسی جایز نیست که ادعای امتحان بندگان را کرده، یا مدت و مکان و جزئیات امتحان بنده‌ای را مشخص کند. هر گاه مسلمانی چنین ادعایی را کند، مدّعای وی بر ایمانش خدشه وارد می‌سازد؛ بلکه از نظر اسلام مرتدّ محسوب می‌شود و هر مسلمانی باید از چنین ادعا و پنداری «العیاذ بالله» بپرهیزد. استدلال ما چنین

است که به هیچ وجه، شاگردی حق ندارد که امتحان درسی یا جزئیات امتحان و کیفیت سؤالات آن را بر استادش تحمیل کند. براساس این استدلال، چگونه کسی به خود اجازه می‌دهد که در مورد امتحان یا جزئیات آن برای خداوند متعال که خالق و حاکم همه‌ی مخلوقات است، تعیین تکلیف کند. البته جایز است که کسی از خداوند متعال بخواهد که امتحان را بر وی دشوار نگیرد و به وی لطف و مرحمت داشته باشد و از سختیها و شداید به خداوند متعال پناه ببرد که بحث آینده نیز در همین موضوع است.

پناه بردن به خداوند بی‌همتا در وقت ابتلا به سختیها:

در بحث پیشین بیان شد که فقط خداوند متعال، حق هر گونه امتحان نسبت به بندگانش را دارد و کسی حق ندارد که نسبت به امتحان الهی اعتراض کند یا شیوه‌ی معینی را در مورد آن یا جزئیات آن همچون وقت فرا رسیدن امتحان و مکان و مدت آن بر خداوند متعال تحمیل کند ولی در عین حال برای مسلمان جایز است که از خداوند متعال بخواهد که وی را با مشکلات و سختیهای طاقت‌فرسا امتحان نکند و وی را از شر دشواریها و مصایب و امتحانات محفوظ بدارد و دعاهایی نیز در این مورد وارد شده است که برخی از آنها در ذیل بیان می‌شود:

۱- امام مسلم و بخاری از حضرت عایشه رضی الله عنها این دعا را در مورد پناه بردن از بلا و فتنه‌ها به خداوند بی‌همتا نقل می کنند، حضرت عایشه رضی الله عنها فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم این دعا را می‌خواند:

«اللهم انی أعوذ بک من الکسل و الهرم و المأثم و المغرم و من فتنة القبر و عذاب القبر و من فتنة النار و عذاب النار، و من شر فتنة الغنی، و أعوذ بک من فتنة المسیح الدّجال».[أ]

«خداوندا! از تنبلی و پیری و گناه و تاوان و از فتنه‌ی قبر و عذاب قبر و فتنه‌ی آتش جهنم و از شرّ ثروت و فتنه‌ی مسیح دجّال به تو پناه می‌برم».

[أ] صحیح بخاری به شرح عسقلانی، ج ۱۱، ص ۱۷۶ و صحیح مسلم به شرح امام نووی، ج ۱۷، ص ۲۰-۲۱.

۲- صحابی جلیل القدر انس ابن مالک ﷺ در دعایش چنین می گفت:

«و أعوذ بک من فتنة المحیا و فتنة المهات».

«خداوند از فتنه و بلای زندگی و مرگ به تو پناه می‌برم».

۳- خداوند نیز در قرآن می‌فرماید:

﴿ رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلَّذِينَ كَفَرُوا وَاغْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴾ (ممتحنه/۵)

قتاده در تفسیر این آیه گوید: یعنی پروردگارا! کافران را بر ما غالب مگردان که گرفتار آنان شویم؛ چرا که در آن صورت گمان می‌برند که آنان بر حق هستند. همچنین ابن عباس ﷺ در تفسیر آن گوید: یعنی خداوندا کافران را بر ما مسلّط مکن که در آن صورت ما را به مصایب و سختیها گرفتار خواهند کرد.[أ]

معنای آن در تفسیر آلوسی، چنین آمده است: یعنی خداوندا! کافران را بر ما چیره مساز که به ما ناسزا خواهند گفت و ما را عذاب و شکنجه خواهند داد که ابن عباس ﷺ نیز چنین گفته است. مجاهد نیز در تفسیر آن گوید: یعنی خداوندا! ما مسلمانان را به دست کافران، عذاب و گرفتار مساز و یا عذابی از طرف خود بر ما نازل مکن که در آن صورت آنان گمان می کنند که حق با ایشان است و ما بر باطل که به آن گرفتار شده‌ایم که بخش اول این تفسیر أرجح می‌باشد.[ب]

آزمایش دعوتگران:

همان گونه که مصایب و بلاها دامنگیر فرد و اجتماع می‌شود، دعوتگران نیز که وظیفه‌ی دعوت و تبلیغ را بر عهده دارند، دچار آن می‌شوند؛ دعوتگران نیز همچون جهادگران، گرفتاریهایی را فرا روی خویش دارند؛ گرفتاریهایی همانند مصادره‌ی اموال و تسلط بر آنان و همچنین ضرر و زیانهای جانی، شکنجه و حبس و وارد کردن انواع اتهامات به آنان. وارد کردن اتهامات، در عصر ما که پهنه‌ی وسایل ارتباط جمعی و مطبوعات، گسترش یافته است، به آسانی قابل اجراست؛

[أ] تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۳۴۸.

[ب] تفسیر آلوسی، ج ۲۸، ص ۷۳.

خاصّه آنکه دشمن در سطح بالایی از نفوذ مادی و حاکمیت، قرار گرفته باشد و اغلب، دشمنان، خود حاکمان و رؤسای جامعه می‌باشند. دعوتگران باید در این گونه موارد، پایبند صبر و تقوا باشند تا با این روش بر دشمن چیره شوند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لَتُبْلَوُنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا ۚ وَإِن تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ (آل‌عمران/۱۸۶)

«به طور مسلّم از لحاظ مال و جان خود، مورد آزمایش قرار می‌گیرید و حتماً از کسانی که پیش از شما بدیشان کتاب داده شده است، و از کسانی که کفر ورزیده‌اند، اذیت و آزار فراوانی می‌بینند [و اعمال ناشایستی و سخنان نابایستی می‌شنوید] و اگر [در برابر آزمایش مالی و جانی] بردباری کنید و [از آنچه که باید پرهیز کرد] بپرهیزید، [کارهای شایسته همین است] و این اموری است که باید بر انجام آنها، عزم را جزم کرد و در اجرای آنها کوشید».

ابتلا به سختیها، سبب تشخیص مؤمنان راسخ از غیرراسخ است:

باید دانست، معضلات و بلاهایی که دعوتگران، دچار آن می‌شوند، براساس سنت الهی است و آن به خاطر مهیّا ساختن جماعتی است که وظیفه‌ی تبلیغ را بر عهده دارند. به طور مسلّم، در این امتحان پرمشقّت، خیر و برکت فراوانی نهفته است؛ زیرا با این امتحان، اعضای قوی آن جماعت از اعضای ضعیف آن و مؤمنان راستین از منافقان، تشخیص داده می‌شوند. خداوند متعال فرماید:

﴿مَّا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ ۗ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِن رُّسُلِهِ مَن يَشَاءُ ۖ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ۚ وَإِن تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾ (آل‌عمران/۱۷۹)

«[ای مؤمنان، سنت] خدا بر این نبوده است که مؤمنان را به همان صورتی که شما هستید [و مؤمن با منافق آمیزه‌ی یکدیگر شده است و مسلمان از نامسلمان جدا نگشته است] به حال خود واگذارد. بلکه خداوند [با مَحَک سختیها و دشواریها و فرازها و نشیبهای زندگی، از

جمله جهاد، منافق] ناپاک را از [مؤمن] پاک جدا می‌سازد. و [همچنین، سنت] بر این نبوده است که [کسی را از آفریدگان خود، و از جمله] شما را بر غیب مطلع سازد [تا مؤمنان و منافقان را از طریق علم غیب بشناسید، زیرا این برخلاف سنت الهی است] ولی خداوند از میان پیغمبران خود، هر که را بخواهد برمی‌گزیند [و بر قسمتی از غیب مطلع می‌سازد، البته بدان اندازه که برای مقام رهبری او لازم و ضروری باشد] پس به خدا و پیغمبرانش ایمان بیاورید، و اگر ایمان بیاورید و پرهیزگار شوید، پاداش بزرگی خواهید داشت.»

بر این مبنا، تشخیص و جدایی مسلمانان راستین از منافقان و اعضای قوی از اعضای ضعیف، امری بسیار ضروری است. شیوه‌ی تشخیص و جدایی مذکور جز با امتحان و ابتلا به شداید و سختیها، میسّر نیست. پس مصایب و سختیها، عواملی هستند که مؤمنان قوی را از مؤمنان ضعیف تشخیص داده و اِختلاط و اِلتباس و خطایی را که در تشخیص مؤمن از منافق و قوی از ضعیف در اعضای دعوتگران وجود دارد، از بین می‌برد. بنابراین، بدون شکّ، گزینش به شیوه‌ی مذکور، بسیار لازم است؛ چرا که گاهی به دعوتگران، افرادی ناخالص، همچون منافق و ضعیف الایمان، ملحق می‌شوند و احیاناً کسانی، فرصت را غنیمت شمرده، به قصد بر پایی فتنه و آشوب و دستیابی به اطّلاعاتی در زمینه‌ی آن جماعت (تجسّس) یا اهداف شوم دیگری که جماعت اسلامی، خواهان آن نیست، وارد آن می‌شوند. پس تشخیص این ناخالصیها برای یک گروه اسلامی بسیار ضروری است و شناخت مذکور نیز با ابتلا به سختیها و بلاها تحقق می‌یابد؛ همچنان که حرارت شدید آتش بر روی یک معدن، موجب جدایی خالصیها از ناخالصیهای آن می‌شود.

حکمتی دیگر در ابتلای دعوتگران به سختیها:

هر گاه منافقانی که در میان صفوف دعوتگران، نفوذ کرده‌اند و آنان که به قصد اهداف شوم، همچون تجسّس و کسب مقام و دیگر اهداف پست دنیوی، فرصت را غنیمت شمرده، وارد نظام تبلیغی و برنامه‌ی دعوتگران شده‌اند، با ابتلا به سختیها تشخیص داده می‌شوند. آنگاه اعضای واقعی دعوتگران نیز مشخص می گردند و به طور مسلّم، نیروی حقیقی دعوتگران، همان کسانیند که اخلاص و صداقت و پایداری در آنان پدیدار شده است.

همچنین با شناختی که با ابتلا به مصایب، از مؤمنان ضعیف حاصل می‌شود، دعوتگران می‌دانند که مؤمنان غیرمخلص، چیزی جز لشکر سیاه نبوده‌اند و در بالا بردن کیفیت آنان، بی‌تأثیر بوده‌اند. در صورتی که هدف اصلی دعوتگران، صرفاً افزایش اعضای آن نیست؛ بلکه پیشبرد کیفی آن مورد نظر است و در ابتلا به انواع سختیها، قوت و ضعف ایمان هر فردی در گروه شناخته می‌شود و چنین شناختی، تأثیر بسیار مهمی بر اعضای آنان، به صورت انفرادی و جمعی دارد. گاهی، مؤمن مخلص در پایداری و قوت ایمان خود، مبالغه می‌کند و گمان می‌برد که وی برای ایثار و فداکاری مهیّاست و در هر گونه شرایط جنگی و جهاد، آماده‌ی ایثار است؛ در صورتی که وی به ضعف و ناتوانی خود واقف نیست. وی هر چه را که قبل از حرکت به جنگ و جهاد در سراچه‌ی ذهن خود پرورانده است، تمام آنها از قبیل آرزو و خیال محسوب می‌شوند؛ در حالی که آرزو، غیر از عزم و تصمیم است و مرحله‌ی تصمیم نیز غیر از مرحله‌ی عمل و اجراست، زیرا گاهی، میدان عمل و حقیقت و تلاش پیش می‌آید، تصمیم انسان تغییر می‌یابد و همچنین گاهی، انسان پا به عرصه‌ی فعل و عمل می‌نهد؛ ولی آن عمل منقطع می‌شود و یا مدت زیادی، استمرار نخواهد داشت و یا اگر استمرار داشته باشد، با روحیه‌ی سست و ضعیف است نه با میل و رغبت. چنین شناختی برای یک مؤمن با اخلاص، مفید است؛ به طوری که وی با تأمل و تفکر به حالات خود به ضعف خویش پی می‌برد و نسبت به جبران و یا برطرف کردن آن اقدام می‌کند و همچنین فرد مسلمان و مؤمن مخلص با چنین آزمایشی بر آلودگی و معاصی قلب خویش واقف می‌شود و در نتیجه درصدد زدودن آنها برمی‌آید و نیز سبب می‌شود تا از عواملی که موجب شبهه یا مانع رشد ایمان در وی می‌شود، جلوگیری کند و آنگاه خود را برای ایثار و فداکاری حقیقی (نه به صورت آرزو و خیال) مهیّا می‌سازد.

برحذر بودن از استقبال و جلب سختیها:

گر چه مصایب و بلاها براساس سنت الهی جاری می‌شوند و معیار تشخیص و جدایی خالصیها از ناخالصیها و مسلمانان راستین از دروغین است ولی در عین حال، نباید بلاها و سختیها را به سوی خود جلب کرد و به گمان تحقق ایثار و دلیری برای نصرت و یاری اسلام، نباید در وقوع مصایب، شتاب کرد و آنان نباید از وقوع گرفتاریها، استقبال کنند به گمان اینکه این گونه مصایب

و سختیها، به ناچار دامنگیر آنان خواهد شد و آنان بدون دچار به سختیها، متهم به قصور و کوتاهی در خدمت به اسلام و تبلیغ دین خدا می‌شوند و در نتیجه از رضایت و اعتماد و تأیید و اقبال مردم به آنان، محروم خواهند شد.

پندار مذکور، خطای بسیار بزرگی محسوب می‌شود و ناشی از جهل آنان نسبت به مفهوم واقعی سنت خدا در ابتلاست و یا به قصد شهرت‌طلبی و ریا و یا برداشت آنان از سنت خداست که خواهان جلب رضایت و اعتماد مردم می‌باشند و اکنون در این مورد بحث می‌شود:

الف) شتاب در وقوع سختیها، ناشی از جهل است:

مراد از جهل در این بحث، ناآگاهی مسلمانان نسبت به سنت الهی در مورد بلاها و مصایب و عدم موضع لازم و صحیح در برابر سنت الهی است. مفهوم واقعی این سنت، آن است که سختیها، دامنگیر مبلّغان دین خدا خواهد شد؛ نه آنکه استقبال و جلب آنها به سوی خود و یا شتاب در وقوع آن، واجب یا مستحب یا مباح باشد. همان گونه که مراد از سنت مذکور، آن نیست که احتیاط از دست داده شود یا از وقوع آن پیشگیری نشود و نیز مقصود آن نیست که هر گاه مصیبتی وارد آید، مسلمانان در دفع و جبران آن نکوشند؛ بلکه موضع صحیح در مقابل بلاها و مصایب آن است که هر گاه آنان دچار مصایب و سختیها شدند، متحیّر و سرگشته نشوند و در ضمن، مردم حق دارند که از وقایع و مصایبی که هنوز به وقوع نپیوسته است، پیشگیری کنند و در صورت وقوع، صبر و پایداری نمایند و در عین حال، در پی تلاش جدی و سریع، برای از بین بردن و یا جبران چنین وقایعی باشند؛ زیرا شریعت اسلام، دفع یا جبران چنین بلاها و وقایعی را مجاز، بلکه واجب دانسته است.

مثالی که در مورد موضوع مذکور، قابل فهم است، ابتلای انسان به بیماری براساس سنت ابتلا یا سنت اسباب و مسبّبات است، سنت الهی در ابتلا به بیماری به این معنا نیست که انسان نباید خود را از امراض محفوظ دارد و یا در صورت ابتلا به بیماری، نباید از معالجه و درمان و استعمال دارو، استفاده کند.

در شریعت اسلام، معالجه و درمان و مصون داشتن خود از امراض جایز است و سنت الهی در ابتلا به امراض آن است که انسان در مقابل امراض و بیماریها، صبر و استقامت کند و در اسباب بیماری بیندیشد که آیا بیماری وی به علت ارتکاب به گناهان است که در این صورت به آن معاصی مرتکب نشود و آن را جبران کند و یا به علّت رعایت نکردن موارد بهداشتی است تا از مسایل غیربهداشتی پرهیز کند و به معالجه و درمان بپردازد.

مثال دیگری که برای روشن شدن مسأله‌ی سنت الهی نسبت به ابتلا به امراض، قابل فهم است، کشته شدن و شهادت در راه خداست. شهادتی که در مبارزه با دشمنان حاصل می‌شود، براساس سنت الهی جاری است ولی این سنت به آن معنا نیست که انسان در میدان کارزار، خود را تسلیم دشمن کند تا دشمن او را بکشد و آنگاه شهید محسوب شود. بلکه سنت الهی در مورد شهادت به این معناست که انسان بر دشمن بتازد و از جنگ و جهاد نهراسد و از تاکتیکهای مختلف جنگی در مبارزه با دشمن استفاده کند و در عین حال مواظب باشد که اسیر دست کافران نشود. بر این مبنا، اگر وی با وجود قدرت مقابله با دشمن، در اسارت و کشته شدن خود تعمّد کند، در هر صورت گناهکار محسوب می‌شود؛ زیرا وی در حقیقت به دشمنان خود در اسارت و کشتن خویش یاری داده است؛ در صورتی که وی باید آن گونه که شایسته و لازم است با دشمن مقابله کند و آنگاه مجروح شود و در برابر آن صبر و شکیبایی پیشه کند و آنگاه اگر وی کشته شود، شهید محسوب می‌شود.

آرزوی مقابله با دشمن را نکنید:

عنوان پیشین، حدیثی است که امام بخاری آن را از عبدالله بن أبی‌رضی الله عنه نقل می‌کند که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم خطاب به مردم فرمود:

«لاتمنوا لقاء العدو و سلوا الله العافیة، فاذا لقیتموهم فاصبروا»؛[أ]

«آرزوی مقابله با دشمن را نکنید و از خداوند متعال، تقاضای عافیت و سلامتی کنید و در صورت مقابله با دشمن، به صبر و شکیبایی دست یازید».

[أ] صحیح بخاری، شرح عسقلانی، ج ۶، ص ۱۵۶.

ابن بطال در شرح این حدیث گوید: «فلسفه‌ی نهی در این حدیث، آن است که انسان نسبت به کاری که در آینده برایش اتفاق می‌افتد، واقف نیست و به خاطر همین است که حضرت رسول ﷺ، به تقاضای سلامتی از خداوند متعال در وقت گرفتاری امر کرده است و حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه در این باره می‌فرماید: «لان أعافی فأشکر أحب الیّ من أن أبتلی فأصبر»، در نزد من، شکر و سپاسگزاری در برابر عافیت و سلامتی، بهتر و آسانتر از صبر و پایداری در مقابل ابتلا به بلاها و سختیهاست.

و عالمان دین در شرح حدیث نبی اکرم ﷺ چنین گویند: حضرت رسول ﷺ از آرزوی مقابله با دشمن به جهت ایجاد برخی از خصوصیات، همانند تکبر و اعتماد صِرف بر قدرت خویش و کم پنداشتن نیروی دشمن که تمام اینها، مخالف احتیاط می‌باشد، نهی کرده است.

سعید بن منصور، حدیث مُرسلی را از حضرت رسول ﷺ نقل می کند و آن حدیث، چنین است:

«لاتمنوا لقاء العدو فانکم لاتدرون عسی أن تبتلوا بهم»، «آرزوی مقابله با دشمن را نکنید؛ زیرا شما نسبت به وقایع آینده، واقف نیستید، شاید با مقابله با دشمن، به مصایب و سختیها دچار شوید».

ابن دقیق العید در شرح این حدیث گوید: «به خاطر اینکه مقابله با دشمن، از امور بسیار دشوار و بغرنج برای انسان است و هنوز به وقوع نپیوسته است، از امور غیبی محسوب می‌شود و نصرت و پیروزی آن، حتمی نیست؛ بنابراین امری مطمئن محسوب نمی‌شود و احتمال دارد که انسان پس از وقوع جنگ، پایداری و مقاومت خود را از دست بدهد و به همین خاطر آرزوی ابتلا به جنگ و جهاد، امری ناپسند محسوب می‌شود».[أ]

حضرت رسول ﷺ، آنگاه که اسامة بن زید رضی الله عنه را فرمانده‌ی ارتش در جنگ روم برگزید، در وصیت به او فرمود:

«و لا تمنوا لقاء العدو فانکم لاتدرون لعلکم تبتلون بهم ولکن قولوا اللهم اکفناهم واکفف بأسهم»، «آرزوی مقابله با دشمن را نداشته باشید، زیرا شما نسبت به وقایع آینده، مطلع نیستید،

[أ] صحیح بخاری، شرح عسقلانی، ج ۶، ص ۱۵۶-۱۵۷.

شاید شما به آن جنگ گرفتار شوید ولی بگویید خداوندا ما را از ایشان و گرفتاریهای ایشان باز دار!».[أ]

جنگ، نوعی خُدعه است:

دلیل دیگر ما بر مطلب مذکور آن است که حضرت رسول ﷺ جنگ را نوعی خُدعه و تاکتیک دانسته است که ما به شرح و توضیح این حدیث می‌پردازیم؛ چنان که می‌دانیم نیرو و قوای مسلمانان در مقابله و جنگ با دشمنانی که دارای حاکمیت و قوای مادی و نظامی هستند، کافی نیست و این نابرابری به ویژه آنگاه آشکار می‌شود که مسلمانان در مقابل دشمنی قرار گیرند که آن دشمن سلطان و حاکم آن جامعه باشد و در این مواقع و شرایط، بر مسلمانان لازم است که اندازه و معیار نیرو و قوای دشمن را بسنجند و حرکت و فعالیتشان در این شرایط باید کاملاً در چارچوب شریعت اسلام و رعایت احتیاط باشد. مسلمانان در این شرایط با اینکه عملاً وارد جنگ نشده‌اند ولی فرض کنند که در شرایط جنگ واقع شده‌اند.

امام بخاری، حدیثی را از ابوهریره رضی الله عنه در خصوص جنگ نقل می کند: «سمی النبی الحرب خدعة»، «حضرت رسول ﷺ، جنگ را به نوعی خدعه تعبیر کرد».[ب] در شرح این حدیث چنین آمده است: اصل خداع یا خدعه عبارتست از اظهار چیزی برخلاف اصل و واقعیت آن و در اینکه جنگ به نوعی خدعه تعبیر شده، به خاطر تشویق و تحریک مسلمانان به رعایت احتیاط و استحباب بکارگیری خدعه و تاکتیک ویژه علیه کافران است. پس خدعه در جنگ یک نوع تاکتیک و روش محسوب می‌شود و کسی که نسبت به شیوه‌های آن واقف نباشد، دچار التباس و اشتباه خواهد شد. امام نووی و دیگران، استفاده از حیله و خدعه را در جنگ با کافران به هر شکل ممکن، جایز دانسته‌اند ولی در شرایطی که خدعه و حیله موجب نقض «پیمان» و «امان» بین دشمن شود، بهره‌مندی از آن جایز نیست. ابن العربی المالکی گویَد:

خدعه در جنگ به صورت اشاره و کمین و دیگر تاکتیکهای نظامی تحقق می‌یابد و حدیث

[أ] سیره‌ی ابن هشام، ج ۲، ص ۳۳.

[ب] صحیح بخاری، شرح عسقلانی، ج ۶، ص ۱۵۸.

مذکور، اشاره دارد به زیرکانه عمل کردن در جنگ؛ و نیاز بـه کـاربرد آن از صـفت شـجاعت، لازمتر است و روی آن تأکید بیشتری شده است و ابن التین دربارهی حدیث «الحرب خدعة» گوید: مراد از جنگ مطلوب و در خور پسند، آن است که به صورت خدعه یا تاکتیـک نظـامی انجـام گیرد نه به صورت مقابله و حضوری؛ زیرا تحقق پیروزی در مبارزهای کـه بـا رعایـت تاکتیـک خاصّ آن باشد، نسبت به مبارزهای که فاقد آن است، بیشتر است.[أ]

استنباط اجمالی از دو حدیث مذکور:

بنا بر دو حدیث ذیل: «لاتمنوا لقاء العدو و سلوا الله العافیة، فإذا لقیتموهم فاصبروا» و حدیث «الحرب خدعة»، دعوتگران نباید نسبت به وقوع حادثه و بلا شتاب کنند و یا در وقـوع آن تعمّـد نمایند؛ بلکه در مقابله با دشمن باید به روشها و تاکتیکهای مختلف جنگـی متوسّـل شـوند؛ زیـرا جنگ، نوعی خدعه یا تاکتیک است؛ همچنان که این موضوع را در حدیث شریف نبوی نیز بیان کردیم. برخی از روشها و تاکتیکهای جنگی، عبارتند از: پیاپی حمله کردن و گـریختن، اسـتتار و ظاهر شدن، تغییر تاکتیکهای جنگی و هجوم و سینهخیز رفتن و اکتفا نکردن به یک روش نظامی و کاربرد روشهای مختلف ارتباطی و تبلیغی. نیز هر گاه مسلمانان متوجه شدند که دشمنانشان در کمین هستند تا به صورت ناگهانی به ایشان بتازند، در این صورت بر مسلمانان لازم است که نیرو و قوای خود را در معرض نمایش قرار ندهند و به صورت گروهی فعالیت نکنند و مـیتواننـد طبـل مخصوص جنگی را به روش خاصّ جنگجویان، به صدا درآورند.

البته رزمندگان نباید صدایی در بین خودشان برآید که نشانهی تهدید دشمن باشد؛ چـرا کـه چنین صدا و فریادی، نه تنها فایدهای را در بر ندارد، بلکه دشمنان آگاهی بیشتری پیدا خواهند کرد و مواضع مسلمانان را تشخیص خواهند داد و در نتیجه به راحتی بر مسلمانان خواهند تاخت.

به طور مسلم، روشهای تبلیغ نیز برای مبارزه با دشمنان و فراخواندن مـردم بـه سـوی خـدا فراوان است. یکی از روشهای بسیار مؤثر و سودمند، تبلیغ به صورت فردی با گفتار و عمل و رفتار و نیز اشاعهی بیداری اسلامی به صورت عمیق و جدی در بین مردم و فهماندن حقـایق اسـلامی و

[أ] صحیح بخاری، شرح عسقلانی، ج ۶، ص ۱۵۸.

واجبات آن به آنان است و مبلّغ، در ابتدا نباید با دست اندرکاران و حاکمان یک جامعه درگیری یا برخورد تندی داشته باشد، چنین برخوردی باید در مراحل آخر انجام گیرد. در مقابل این تندی و خشونت، میدان عمل برای مسلمانان وسیع و آسانتر است.

زمانی که بیداری اسلامی در جامعه اشاعه یافت و در آن رسوخ پیدا کرد و مردم آن جامعه به معنای واقعی و عمیق اسلام پی بردند و به آن گرایش پیدا کردند، حکومت نیز تحت تأثیر چنین جامعه‌ای قرار می‌گیرد و در نتیجه، حکومت اسلامی از متن چنین مردمی پدیدار خواهد آمد و پدیدار شدن و برخاستن چنین حکومتی در بین یک جامعه‌ی اسلامی حقیقی، همانند پدید آمدن میوه از وجود درخت، امری مسلّم و طبیعی است و یک جامعه‌ی اسلامی، جامعه‌ای است که بیداری و بینش صحیح در آن شیوع پیدا کند.

پیشتازان و پیشوایان چنین جامعه‌ای، دسته‌ای از مسلمانان با اخلاص و روشنفکر هستند که دیگر مؤمنان پاک و صادق با میل و رغبت به آنان می‌پیوندند و جذب آنان می‌شوند؛ همچنان که آهن به نیروی مغناطیسی یا آهن ربا جذب می‌شود.

ب) عامل دیگر شتاب در جلب سختیها و مصایب، ریا است:

ریا و شهرت‌طلبی، انگیزه‌ای است که از دیرباز، دامنگیر افراد و اجتماعات بشری شده است و تأثیر زیانبار شهرت‌طلبی و ریا از سوی جماعات و گروههای اسلامی و دعوتگران، بیشتر از زیان آن صفات از سوی دنیاپرستان است.

مسلماً اصول دعوتگران، براساس معانی و مفاهیم واقعی اسلام و دعوت مردم به سوی آن، استوار می‌باشد. پس انجام عملی حرام، همانند خودنمایی و شهرت‌طلبی، مغایر و مخالف اهداف آن جماعت است. آن دسته از مسلمانانی که سعی دارند تا احکام اسلامی و مفاهیم توحید را در راه خداوند بی‌همتا و به یاری او در جامعه، اشاعه دهند و آن را متحقق سازند، باید از هر گونه ریا و خودنمایی به طور جدی برحذر باشند و بر آنان است که بر شدت خطر و زیانباری ریا و تأثیر عمیق آن بر وجود انسان، واقف شوند. ریاکار، خود را در معرض میدان مبارزه قرار می‌دهد تا مردم او را مدح کنند که وی عجب مرد شجاع و غیوری است. او طالب چنین مدحی است؛ هر چند که این خودنمایی به کشتن وی بیانجامد.

ابوهریره رضی الله عنه حدیث ذیل را از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم نقل می کند:

«إن اول الناس یقضی یوم القیامة علیه رجل استشهد فأتی به فعرفه نعمة فعرفها. قال: فما عملت فیها؟ قال: قاتلت فیک حتی استشهدت. قال: کذبت ولکنک قاتلت لأن یقال جریء، فقد قیل، ثم أمر به فسحب علی وجهه حتی ألقی فی النار...».[أ]

«اولین شخصی که در روز قیامت محاکمه می‌شود، کسی است که به شهادت رسیده است؛ او را می‌آورند و نعمتهایی را که خداوند در دنیا به وی عطا کرده است، یادآوری می کنند و او نیز به آن نعمتها اعتراف می‌کند و به وی گفته می‌شود که در مقابل این نعمتها چه عملی انجام دادی؟ وی پاسخ می‌دهد: جنگ کردم تا به شهادت رسیدم. آنگاه به وی گویند: دروغ گفتی؛ زیرا تو جنگ کردی تا به شجاعت شهرت یابی و بعد دستور می‌دهند در حالی که رویش بر زمین است، کشانده شود و داخل جهنم کنند».

پس ای مسلمانان - خدا شما را مشمول رحمت خویش کند - بنگرید که خودنمایی و طلب آوازه و شهرت با صاحب خود چه کرده است؟ وی به قصد دستیابی به شهرت و آوازه، خود را به دست کفار به هلاکت رسانده است و در آخرت، خود را با آتش جهنم خاصِّ ریاکاران، گرفتار می‌سازد. آیا شایسته است که یک مسلمان عاقل و مؤمن به خدا و روز آخرت به قصد شهرت‌طلبی و یا دیگر مقامات دنیوی، زیانبار دنیا و آخرت شود؟ چرا که وی، هم از زندگی در این دنیا، به علت کشته شدن به دست کفار و هم از زندگی در آخرت، با ایجاد خشم خداوند علیه خود و وارد شدن به عذاب جهنم، محروم شده است.

رسوایی حاصل از ریای دعوتگران:

آن دسته از مسلمانانی که جهت دستیابی به شهرت و ریا، مصایب و سختیها را به سوی خود جلب می کنند، علاوه بر سختیهای این دنیا، مشمول مصایب و بلاهایی می‌شوند که در حدیث ذیل آمده است، امام بخاری حدیثی را از جندب رضی الله عنه نقل می کند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود:

[أ] روایت از مسلم و نسائی و ترمذی (التاج الجامع للاصول، شیخ محمد منصور علی ناصف)، ج ۱، ص ۵۷-۵۸.

«من سمع، سمع الله به و من یرائی، یرائی الله به»[أ]، «هر کس، عملی را به قصد دستیابی به آوازه، انجام دهد، خداوند وی را در آخرت با افشای نیّت وی در آن عمل، شرمسار می‌سازد و نیز اگر کسی عملی را، به هدف ریا و خودنمایی انجام دهد، خداوند متعال با افشای نیّت عمل ریاکارانه‌اش، او را در نزد مردم، رسوا خواهد کرد».

درباره‌ی این حدیث در کتاب شرح عسقلانی چنین آمده است: مراد از ریا، ظاهرسازی در عبادت است؛ به منظور اینکه مردم به عبادت وی بنگرند و با آن، او را مدح کنند و مقصود از «سُمعه» همان ریا است؛ با این تفاوت که در «سمعه»، مدحی مورد نظر است که با حسّ شنوایی حاصل می‌شود، بر خلاف ریا که مدح آن با حس بینایی تحقق می‌یابد و خطابی در شرح این حدیث گوید:

معنای این حدیث، آن است که هر کس عملی را انجام دهد که در آن خلوص نباشد بلکه او بخواهد عملش را به مردم نشان دهد و یا به گوش آنان برساند تا وی را مدح کنند، خداوند وی را به مردم معرفی می‌کند و در مقابل آنان با افشای آنچه را که پنهان می‌داشت، وی را رسوا می‌سازد.

همچنین در معنای این حدیث آورده‌اند که هر کس با انجام عملی، قصد به دست آوردن جاه و مقام را داشته باشد و در آن عمل، رضایت خدا را نخواسته باشد، خداوند متعال، وی را در بین مردم درباره‌ی نیّت اعمال ریاکارانه‌اش به سخن درمی‌آورد و به خاطر این اعمال، ثوابی نصیب وی نمی‌شود؛ و معنی «یرائی الله به» در حدیث مذکور؛ یعنی خداوند در آخرت مردم را از عمل خود نمایانه‌ی وی که برای رضایت خداوند نبوده است، آگاه خواهد ساخت.[ب]

از مطالب پیش گفته برمی‌آید که ریاکار کسی است که در کارهای خویش قصد دارد تا مردم، وی را مدح کنند؛ همچنان که در حدیث مذکور بیان شد، گاهی این قصد، برای وی تحقق می‌یابد؛ او مبارزه می‌کند تا به آوازه‌ی شجاعت دست یازد ولی سپس خداوند، وی را در آخرت با افشای اعمال ریاکارانه‌اش رسوا می‌سازد و در نتیجه، مورد مذمت و سرزنش مردم قرار می‌گیرد و پست و حقیر می‌شود.

[أ] صحیح بخاری، ج ۱۱، ص ۳۲۶.

[ب] صحیح بخاری به شرح عسقلانی، ج ۱۱، ص ۳۲۶.

گاهی دعوتگران نیز، عمل ریاکاران و شهرت طلبان را انجام می‌دهند:

متأسفانه گاهی بعضی از دعوتگران، عمل ریاکاران و شهرت طلبان را انجام می‌دهند و در مقابله با دشمن، تعمّد می کنند تا مردم منزلت و مقام آنان را بشناسند؛ گر چه آنان به ناتوانی خود واقف هستند و می‌دانند که عملشان مغایر با شریعت اسلام است ولی به قصد کسب شهرت و مقام به چنین کاری اصرار می‌ورزند تا مردم ایشان را مدح کنند که وی عجیب شجاع و غیور است. جزایی که در مقابل این عمل به ایشان داده می‌شود، مسلماً جزای بسیار سخت و بغرنج خواهد بود؛ زیرا ایشان، عملی را انجام داده‌اند که به رضایت خداوند و در راه او نبوده است بلکه به منظور جلب رضایت مردم به آن دست یازیده‌اند؛ بنابراین مورد خشم و غضت خداوند قرار خواهند گرفت و همچنین هر کس رضایت مردم را بر رضایت خداوند ترجیح دهد، خداوند مردم را بر وی خشمناک خواهد کرد. وی اعضای بدن خود را که امانت خداوند است به قصد دستیابی به خودنمایی و شهرت در معرض دشمن قرار می‌دهد تا مورد اذیّت و آزار آنان قرار گیرد و دشمن، اموال وی را مصادره کند و وی را به بند زندان بکشاند و به جان و مال و متعلقات وی تعدّی کند و خود را در معرض تزلزل و ضعف ایمان و دیگر بلاها قرار می‌دهد.

چنین قصدی، مانع انجام اعمالی می‌شود که باعث پیشبرد اهداف آن جماعت است و مؤمنان از آن جماعت پراکنده می‌شوند؛ به خاطر اینکه مبادا ضعف ایمان یا مصایب ناشی از آن دامنگیر آنان شود - هر گاه دعوتگران، از چنین بلاهایی دور باشند (و اخلاص را پیشه‌ی خود سازند)، جای امید در تقویت ایمان باقی است - همچنین مردم، صفت ریا و شهرت‌طلبی را از دعوتگران نمی‌پذیرند؛ به خاطر اینکه مبادا در نهایت، خصومت دامنگیر آنان شود.

فقط عمل مخلصانه، نزد خداوند مقبول است:

مسلمانان باید بدانند عملی مورد قبول الهی است که بدون ریا و خودنمایی و شهرت‌طلبی انجام شود. باید همواره سعی کنند که قصدشان در انجام اعمال، دستیابی به خشنودی خداوند و اقامه‌ی توحید باشد نه دسترسی به ریا و شهرت و مدح. امام بخاری، حدیث ذیل را از طریق ابوموسی اشعری رضي الله عنه نقل می کند:

«جاء رجل الی النبی ﷺ فقال: الرجل یقاتل للمغنم و الرجل یقاتل للذکر و الرجل یقاتل لیری مکانه فمن فی سبیل الله؟ قال: من قاتل لتکون کلمة الله هی العلیا فهو فی سبیل الله».[أ] «مردی به حضور نبی اکرم ﷺ آمد و عرض کرد: در مبارزه، مردی به منظور دستیابی به غنیمت می‌جنگد و مردی نیز برای کسب شهرت و مردی دیگر به قصد آنکه مقام و منزلت وی شناخته شود؛ کدامیک از آنها در راه خدا مبارزه کرده است؟ حضرت رسول ﷺ فرمود: هر کس به خاطر اقامه‌ی توحید، جنگیده باشد، وی در راه خدا مبارزه کرده است».

در شرح این حدیث آمده است: مراد از «والرجل یقاتل للذکر»، آن است که کسی به هدف شهرت در شجاعت جهاد کند؛ و عبارت «والرجل یقاتل لیری مکانه» به صورت ذیل نیز آمده است: «والرجل یقاتل ریاء» مرجع عبارت پیش، شهرت‌طلبی و مرجع عبارت اخیر، ریا و خودنمایی است که هر دو، صفتی زشت محسوب می‌شوند و مراد از «کلمة الله» در این حدیث، اقامه‌ی ارزشهای اسلامی و مفاهیم توحیدی و فراخواندن مردم به سوی آن است که شامل اخلاص و طلب رضایت و پاداش خداوند و نیز شامل طلب سرنگونی دشمن می‌شود.[ب]

خواری و پستی، شایسته‌ی مسلمان نیست:

به قصد ریا و دستیابی به شهرت، خود را در معرض دشمن قرار دادن که حاصل آن، ذلّت و پستی است، شرعاً جایز نیست، حضرت رسول ﷺ می‌فرماید:

«لاینبغی للمؤمن أن یذل نفسه. قالوا: کیف یذل نفسه؟ قال: یتعرض من البلاء لما لایطیق».[ج] «شایسته‌ی مؤمن نیست که خود را خوار و پست گرداند. عرض کردند یا رسول الله! مؤمن چگونه خود را خوار و پست می‌گرداند؟ آن حضرت ﷺ فرمود: با قرار دادن خود در مقابل بلا و مصیبتی که طاقت و تحمل آن را ندارد».

[أ] صحیح بخاری به شرح عسقلانی، ج ۶، ص ۲۷-۲۸.

[ب] صحیح بخاری به شرح عسقلانی، ج ۶، ص ۲۸-۲۹ و عمدة القاری به شرح صحیح بخاری للعینی، ج ۱۴، ص ۱۰۸.

[ج] ترمذی، التاج الجامع للاصول، ج ۵، ص ۳۰۸.

ظاهر حدیث دلالت دارد بر آنکه هر کس حتی به گمان خود، دارای قدرت تحمل و مقابله با دشمن است، نباید خود را در مقابل آن قرار دهد و کسی که می‌داند، قدرت مقابله با بلایی را ندارد، پس چگونه به منظور شهرت‌طلبی و ریا خود را در معرض آن بلا قرار می‌دهد؟

ج) سومین عامل در استقبال از بلاها، برداشت نادرست از سنّت ابتلاست:

گاهی مسلمانان، سنت ابتلا را به صورت نادرستی برداشت می‌کنند؛ به طوری که اعتقاد دارند، اعتماد آنان و رضایت مردم، آن گاه حاصل می‌شود که انسان خود را در معرض دشمن قرار دهد تا مورد اذیت و آزار قرار گیرد و دشمنان، وی را به بند زندان و شکنجه گرفتار سازند و او را تحقیر کنند و یا به قتل برسانند. به تصوّر نادرست خود، با تحمل چنین معضلات و سختیها و از دست دادن جان و مال، می‌توانند مورد وثوق و اعتماد مردم قرار گیرند. در صورتی که چنین تصوری، خطای بس بزرگ محسوب می‌شود؛ زیرا اعتماد و رضایت مردم، تحقق نمی‌یابد مگر آنکه رضایت خداوند حاصل شود و رضایت خداوند نیز آن گاه حاصل می‌شود که انسان دارای عمل درست و خلوص نیت باشد و عمل انسان نیز موقعی صحیح محسوب می‌شود که منطبق بر شریعت اسلام و قرآن و سنت باشد و خلوص نیت نیز آن گاه متحقق می‌شود که عمل انسان فقط برای خداوند انجام گیرد نه برای دیگری؛ یعنی عمل وی باید صد درصد، به خاطر دستیابی به رضایت خداوند متعال باشد. بر این مبنا، شیوه‌ای که مسلمانان، قبل از همه چیز باید به آن، پایبند و استوار باشند و از آن ذرّه‌ای تجاوز نکنند، همان تأیید و رضایت خداوند متعال است، در این صورت رضایت و خشنودی مردم نیز حاصل می‌شود.

اشکال و دفع آن:

گاهی اشکال و اعتراض وارد می‌کنند که مراد از مطلب مذکور آن است که مسلمانان باید بنشینند و سکوت گزینند تا منتظر نجات و رهایی از شداید و سختیها باشند؛ آیا چنین گفتاری جایز است؟ پاسخ آن است که مقصود از بحث مذکور آن نیست که فرد معترض آن را بیان کرد؛ بلکه مراد از این بحث، دو چیز است:

۱- مسلمانان نباید نسبت به وقوع بلاها و سختیها تعمّد کنند و آنها را به سوی خود جلب نمایند و یا در وقوع آن شتاب کنند که خطای آن با دلایل مختلف به اثبات رسید.

۲- عواملی را که موجب می‌شوند، انسان بلاها و سختیها را به سوی خود جلب نماید و در وقوع آن تعمّد و عجله کند، بیان کردیم که گاه به قصد خودنمایی و شهرت‌طلبی است و گاه به منظور برداشت نادرست از معنای سنت ابتلا؛ و دلایل نادرستی آن نیز بیان شد.

بنابراین برداشت شخص معترض نسبت به بحث پیش، نادرست است؛ چرا که موضوع بحث، واضح است و در عین وضوح، به طور اختصار مراد از آن بحث را توضیح می‌دهیم. مراد آن است که مسلمانان بدون استثنا باید تمام اعمال، کردار و رفتارشان را با معیار شریعت اسلام بسنجند؛ به این گونه که، اعمال خود را در صورت انطباق با شریعت اسلام، انجام دهند؛ زیرا همه‌ی کردار و رفتار و تصرّفات مسلمان باید مطابق احکام الهی انجام گیرد و دعوتگران نیز نباید نسبت به احکام خداوند متعال مخالفت ورزند؛ در حالی که خودشان، مردم را به اجرای احکام خداوند دعوت می‌کنند. میزان و معیار شریعت اسلام نیز براساس قرآن و سنت حضرت رسول ﷺ و اجتهادی که بر مبنای قرآن و سنت باشد، استوار است. برخی از مفاهیم اصولی و قوانین ثابت دین که مسلمانان باید نسبت به آن پایبند باشند، عبارتند از:

۱- رعایت تقوا در حد استطاعت «فاتقوا الله ما استطعتم».

۲- دفع مفسده‌ی بزرگ یا بیشتر با تحمل مفسده‌ی کوچکتر و کمتر از آن.

۳- از بین بردن مفاسد، مقدم بر جلب مصالح است؛ حدیث نبی اکرم ﷺ نیز بر همین مطلب دلالت دارد. آنگاه که حضرت رسول ﷺ می‌فرماید: «آرزوی مقابله و برخورد با دشمن را نکنید و از خداوند متعال تقاضای سلامتی و عافیت کنید و در صورت برخورد و مقابله با دشمن، صبر و تحمل نمایید.»

۴- یکی از سنتهای الهی در تدافع حق و باطل، تهیه‌ی نیرو و قوای لازم برای جنگ است و بدون مهیا ساختن اسباب و آلات نظامی، مقابله با دشمن جایز نیست.

توصیه‌ی آخر به مسلمانان:

مطالب پایانی این بحث، توصیه‌ای به مسلمانان است. برای هر انسانی آسان است که خود را تسلیم دشمن کند تا اسیر و مورد اذیت و آزار آنان قرار گیرد و یا توسط آنان کشته شود ولی آسان نیست که انسان با دشمن خود جهاد کند و در مبارزه، خدعه و تاکتیک نظامی بکار برد و خود را

تسلیم آنان نکند، آنچه که مسلمانان به آن مکلف هستند، آن است که در پیشبرد هدف دعوتگران تلاش کنند نه آن که خود را تسلیم دشمن کنند تا ایشان را اسیر و مورد اذیت و آزار قرار دهند و یا آنان را، خوار و ذلیل کنند. اصرار و تعمّد در جلب مصایب و استقبال از آن، شرعاً از احکام حرام محسوب می‌شود.][أ]

۱۵۳۸ -﴿ ۱۶ ﴾ (مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ)

وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ يُوعَكُ فَمَسِسْتُهُ بِيَدِي فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ إِنَّكَ لَتُوعَكُ وَعْكًا شَدِيدًا. فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَجَلْ إِنِّي أُوعَكُ كَمَا يُوعَكُ رَجُلَانِ مِنْكُمْ». قَالَ: فَقُلْتُ: ذَلِكَ لِأَنَّ لَكَ أَجْرَيْنِ؟ فَقَالَ: «أَجَلْ». ثُمَّ قَالَ: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يُصِيبُهُ أَذًى مِنْ مَرَضٍ فَمَا سِوَاهُ إِلَّا حَطَّ اللهُ تَعَالَى بِهِ سَيِّئَاتِهِ كَمَا تَحُطُّ الشَّجَرَةُ وَرَقَهَا»[۱۵۳۸]

۱۵۳۸- (۱۶) عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گوید: [روزی در دوران بیماری رسول خدا صلی الله علیه وسلم] در حالی که آن حضرت صلی الله علیه وسلم به شدت تب داشت [و از فشار و حرارت تب، به خود می‌پیچید] به نزد ایشان آمدم؛ و [به خاطر معلوم کردن دمای حرارت بدنِ آن حضرت صلی الله علیه وسلم، بدنشان را] با دستم کشیدم؛ آنگاه عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم! بی‌گمان شما، تب شدیدی دارید [و به شدّت، تب کرده‌اید]. رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: آری؛ من [در بیماری] به اندازه‌ی دو نفر از شما تب می‌کنم (یعنی دو برابر معمول تب می‌کنم).

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گوید: پرسیدم: آیا این، از آن روست که برای شما، دو پاداش است؟

[أ] ر.ک: سنت‌های الهی، دکتر عبدالکریم زندان، صص ۱۱۱-۱۵۲.

[۱۵۳۸] بخاری ۱۱۱/۱۰ ح ۵۶۴۸؛ مسلم ۱۹۹۲/۴ ح (۴۵-۲۵۷۱)؛ دارمی ۴۰۸/۲ ح ۲۷۷۱ و احمد ۳۸۱/۱.

آن حضرت ﷺ فرمودند: آری؛ این چنین است».
سپس رسول خدا ﷺ در ادامه فرمودند: «به انسان مسلمان، هیچ رنج و گزندی از بیماری و غیره، نمی‌رسد، جز آنکه خداوند به موجب آن، بدی‌هایش را از میان می‌برد (و گناهانش از دفتر اعمالش فرو می‌ریزد) چنان که [در موسم خزان] درخت، برگهایش را فرو می‌ریزاند».
[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: «یوعک»: دچار تب می‌شد.
«انّی یوعک کما یوعک رجلان منکم»:

پیامبران و پیروان آنان، به مراتب دچار سختیها می‌شوند:

الف) ترمذی در کتاب جامع خود این حدیث را از مصعب بن سعد و او نیز از پدرش چنین نقل می کند: «قلت یا رسول الله، أی ناس أشد بلاءً؟ قال: الانبیاء ثم الامثل فالامثل. یبتلی الرجل علی حسب دینه، فان کان فی دینه صُلباً اشتد بلاؤهُ و ان کان فی دینه رقّة ابتلی علی قدر دینه، فما یبرح البلاء بالعبد حتی یترکه یمشی علی الارض و ما علیه خطیئة».[أ]

«عرض کردم یا رسول الله، کدامیک از مردم به سختیهای دشوارتری امتحان می‌شوند؟ حضرت رسول ﷺ فرمود: پیامبران و پیروان آنان؛ هر فردی به تناسب ایمان خود، مورد آزمایش قرار می گیرد؛ پس اگر دارای ایمانی راسخ باشد، به سختیهای شدیدتری مبتلا خواهد شد ولی اگر دارای ایمان و اعتقادی، سست و ضعیف باشد، به همان اندازه، دچار شداید و سختیها می‌شود. مصایب و بلاها از بندگان خدا جدا نمی‌شوند مگر آنکه آنان در حالی گام برمی‌دارند که گناهانشان محو شده است».

ب) حدیث دیگری نیز که طبرانی آن را در معجم الکبیر از خواهر حذیفة بن الیمان فاطمه یا خولة نقل می‌کند، آن است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «أشد الناس بلاءً الانبیاء ثم الصالحون ثم الامثل

[أ] جامع الترمذی، ج ۷، ص ۷۸-۷۹، جامع الصفیر للسیوطی، ج ۱، ص ۱۳۶.

فالامثال».[أ] «در بین مردم کسانی که به شدیدترین سختیها مبتلا می‌شوند، پیامبران هستند و بعد از آنان بندگان صالح و سپس کسانی که به لحاظ مرتبه‌ی ایمان به آنان نزدیک هستند».

شرح دو حدیث مذکور:

مراد از «أمثل فالامثل» در حدیث مذکور، عبارتست از بزرگتری و برتری به لحاظ رتبه و مقام در اعتقاد و ایمان. راغب در مفردات خود گوید: واژه‌ی «أمثل» به فردی که شباهت بیشتر به اهل فضل و نزدیکتر به خیر و خوبی باشد، تعبیر می‌شود و مراد از «اماثل القوم»، خوبترین و برگزیدگان آنان است.[ب] مسلماً علت ابتلای صالح‌ترین و برترین مردم به سختیها و مصایب، آن است که اجر و پاداش آنان، مضاعف شود و در فضایل، برتری یابند. صبر و شکیبایی آنان در برابر مصایب و خشنودی ایشان از آن بلاها، موجب می‌شود تا مردم، ایشان را در رفتار و کردار خود، أسوه و الگوی خود قرار دهند. تعبیر به «امثل فالامثل» در این حدیث به لحاظ دچار شدن به سختیهاست؛ چرا که ابتلا به مصایب در مقابل نعمت است. بر مبنای این، هر کس دارای نعمتی افزونتر باشد، پس دارای مصیبتی سخت‌تر خواهد بود و آنان مصایب و موانع و معضلات و هر نوع آزار و اذیت مادی و روانی را پیش رو خواهند داشت و هر کس به فراخور اعتقاد و ایمان خویش به مصایب و بلاها دچار می‌شود. بر این اساس، اگر کسی دارای ایمان و اعتقادی قوی و راسخ باشد، پس ابتلای وی به بلاها به لحاظ کمیّت و کیفیت و نوع آن، شدیدتر خواهد بود ولی اگر دارای اعتقادی سست و بی‌بنیه باشد به همان اندازه، دچار سختیها می‌شود. این عبارت که بلا از بنده‌ای جدا نمی‌شود مگر آنکه وی در حالی در زمین گام برمی‌دارد که گناهانش محو شده، کنایه از آن است که انسان گناهبار، همانند اسیری است که دست و پایش را به زنجیر بسته باشند و توانایی حرکت و راه رفتن را نداشته باشد و هر گاه با ابتلا به سختیها، تمام گناهان وی محو شوند، آنگاه از قید زندان آزاد می‌شود و می‌تواند به آسانی راه برود و مشکلی را فرا روی خود نخواهد دید.[ج]

[أ] جامع الصغیر للسیوطی، ج ۱، ص ۱۳۶ و سنن الدارمی، ج ۲، ص ۳۲۰.

[ب] مفردات فی غریب القرآن، راغب اصفهانی، ص ۴۶۳.

[ج] تحفة الاحوذی، شرح جامع الترمذی، ج ۷، ص ۷۸-۷۹.

استنباط از دو حدیث پیشین:

از دو حدیث مذکور، استنباط می‌شود که ابتلا به مصایب به مراتب تقوا و ایمان است و بر همین اساس، انبیا، سخت‌ترین مصایب و معضلات را متحمل شده‌اند و پس از آنان، کسانی که به لحاظ نیکی و ایمان و تقوا به آنان نزدیکترند، به این نوع سختیها دچار شده‌اند و این سنتی است، تغییرناپذیر که در هر زمان در مؤمنان جاری بوده است.

تعلیل سنت مذکور:

حکمت این سنت، مبنی بر اینکه سخت‌ترین دشواریها و مصایب دامنگیر پیامبران و پیروان آنان می‌شود، آن است که انبیا رسالت الهی را به مردم ابلاغ می‌کنند و مردم را به سوی خداوند متعال و بندگی او فرا می‌خوانند و در نتیجه‌ی آن، اهل باطل نیز به شدت، آنان را تکذیب می‌کنند و به آنان انواع آزار و اذیت می‌رسانند. همچنین، ابتلای برگزیدگان خدا به انواع سختیها علاوه بر سنت ابتلا، در سنت تدافع یا درگیری حق و باطل نیز جاری است.

علت آنکه پس از انبیا علیهم السلام پیروان نزدیک آنان به انواع مصایب دچار می‌شوند، آن است که بندگان صالح، کسانی‌اند که به تکالیف خویش، نسبت به خدا و مردم، پایبند می‌باشند؛ از قبیل امر به معروف و نهی از منکر و جهاد در راه خدا و به تحقق رساندن وعده‌ی الهی و اقامه‌ی توحید و دعوت مردم به سوی خداوند متعال. مسلماً پایبندی به این فضایل، بنا بر سنت خدا در تدافع و درگیری حق و باطل، عواقبی را همچون انواع آزار و اذیت، در پی خواهد داشت. پس هر زمان که مؤمن، دارای اعتقادی راسخ باشد، گرایش به جهاد پیدا می‌کند و در اثر این جهاد، مصایب و بلاهای فراوانی از طرف کفار و دشمنان ناحق، دامنگیر آنان می‌شود و قول ذیل از عالمان دین نیز در مورد ابتلای پیامبران به مصایب، افزون به علت پیش است: «آنان دچار مصایب و سختیها می‌شوند تا اجر بیشتری را نصیب خویش گردانند و به خصلتهای نیک و پسندیده آراسته شوند و شکیبایی آنان در برابر مصایب و خشنودیشان از آن، موجب می‌شود تا مسلمانان، آنان را در افعال و کردار، اسوه‌ی خویش قرار دهند و استدلال علما نسبت به ابتلای پیروان انبیا علیهم السلام به سخت‌ترین مصایب، چنین است: «چه آنکه، ابتلا به مصایب به فراخور وجود نعمت در

انسان است؛ به طوری که اگر وی دارای نعمتی افزون باشد، پس ابتلای وی به مصایب و سختیها، شدیدتر خواهد بود».[أ]

مسلماً نعمت هدایت و ایمانی که خداوند به مؤمنان صالح عطا کرده است، بزرگترین نعمت محسوب می‌شود و بر آنان واجب است که در برابر این نعمت، سپاسگزاری کنند و چگونگی شکر و سپاسگزاری در برابر این نعمت، آن است که حقوق خداوند متعال را به جای آورند؛ از قبیل جهاد در راه خدا و شکیبایی در برابر آنچه که در این راه بر آنان تحمیل می‌شود و استدلال دیگری که در مورد این سنت ارائه می‌شود، آن است که ابتلا به مصایب و معضلات، همچون بیماری و همانند آن، به منظور دستیابی به اجر مضاعف و تکفیر گناهان و خطاهاست. این استدلال بر اساس حدیثی است که امام بخاری رحمه الله آن را از حارث بن سوید و او نیز از عبدالله رضی الله عنه نقل کرده است که وی گوید:

«دخلت علی رسول الله صلی الله علیه وسلم و هو یوعک. فقلت: یا رسول الله انک توعک وعکاً شدیداً. قال: أجل، انی اوعک کما یوعک رجلان منکم. قلت: ذلک بانّ لک اجرین. قال: أجل، ذلک کذلک، ما من مسلم یصیبه أذی – حتی شوکةٌ فما فوقها – الّا کفّر الله بها سیّئاته کما تحط الشجرة ورقها.»[ب]

«نزد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم رفتم در حالی که تب شدیدی بر وی غالب شده بود. عرض کردم یا رسول الله، سخت بیمار شدی و تب داری. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: آری، من سخت بیمار شدم، همانند آنکه دو نفر از شما بیمار می‌شود. عرض کردم یا رسول الله مراد شما آن است که شما دو برابر پاداش خواهید گرفت؟ حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود: آری چنین است، هر مسلمانی که به وی آزار می‌رسد حتی آزار خار، همان گونه که برگ درختان می‌ریزند، یقیناً خداوند متعال گناهان وی را پوشانده و یا محو می‌سازد).»

«وعک» در این حدیث به معنای تب و یا درد ناشی از آن است و عبارت «ذلک کذلک»،

[أ] فیض القدیر، شرح جامع الصغیر للمناوی، ج ۱، ص ۵۱۸–۵۱۹.

[ب] صحیح بخاری به شرح عسقلانی، ج ۱، ص ۱۱۱.

اشاره دارد به اجر مضاعف در برابر بیماری و تب شدید؛ و لفظ «اجل» در این حدیث به معنای تصدیق و تأیید است. این حدیث اثبات می کند که بیماری نیز نوعی از ابتلا به سختیها و مصایب است. هر گاه بیماری شدت یابد، پاداش نیز مضاعف خواهد شد یا اینکه شدت بیماری، درجات پاداش را مضاعف می‌سازد و گناهان را محو و نابود می کند تا از آن، چیزی باقی نماند.[أ]

۱۵۳۹ - ﴿۱۷﴾ (مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ)

وَعَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: مَا رَأَيْتُ أَحَدًا الْوَجَعُ عَلَيْهِ أَشَدُّ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ[۱۵۳۹]

۱۵۳۹- (۱۷) عایشه رضی الله عنها گوید: «کسی را ندیده‌ام که درد [بیماری] وی، سخت‌تر و شدیدتر از رسول خدا صلی الله علیه و سلم بوده باشد».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند]

۱۵۴۰ - ﴿۱۸﴾ (صَحِيحٌ)

وَعَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: مَاتَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْنَ حَاقِنَتِي وَذَاقِنَتِي فَلَا أَكْرَهُ شِدَّةَ الْمَوْتِ لِأَحَدٍ أَبَدًا بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ[۱۵۴۰]

۱۵۴۰- (۱۸) و از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و سلم در حالی وفات کردند که [سر مبارکشان،] در حد فاصل سینه و چانه‌ام قرار داشت؛ [یعنی: در آغوش من و در حالی که به من تکیه داده بودند، دار فانی را وداع گفتند.] بدین جهت، هرگز پس از [وفات] رسول خدا صلی الله علیه و سلم به خاطر سختی و شدّت مرگ کسی، ناراحت نمی‌شوم [و هرگز شدّت و سختی

[أ] شرح صحیح بخاری به شرح عسقلانی، ج ۱۰، ص ۱۱۲.

[۱۵۳۹] بخاری ۱۱۰/۱۰ ح ۵۶۴۶؛ مسلم ۱۹۹۰/۴ ح (۴۴-۲۵۷۰)؛ ابن ماجه ۵۱۸/۱ ح ۱۶۲۲ و احمد ۱۷۳/۶.

[۱۵۴۰] بخاری ۱۰۳/۱ ح ۵۶۴۳؛ مسلم ۲۱۶۳/۴ ح (۵۹-۲۸۱۰)؛ دارمی ۴۰۰/۲ ح ۲۷۴۹ و احمد ۴۵۴/۳.

مرگ را برای کسی بعد از پیامبر ﷺ ناخوشایند و بد نمی‌دانم]».
[این حدیث را بخاری روایت کرده است.]

شرح: وفات پیامبر خدا ﷺ:

همین که روند طولانی و پُر فراز و نشیب دعوت و جهاد به پایان خود نزدیک شد و اسلام بر اوضاع چیره گردید؛ آثار وداع با زندگان، و بدرود گفتن به زندگی این جهانی، اندک اندک در برخوردهای پیامبراکرم ﷺ و گفتار و رفتار و حرکات و سکنات آن حضرت ﷺ مشهود گردید.

روز دوشنبه، بیست و هشت یا بیست نهم ماه صفر سال یازدهم هجرت، رسول خدا ﷺ در قبرستان بقیع، جنازه‌ای را تشییع کردند. وقتی بازگشتند، در بین راه سر دردی شدید عارض ایشان گردید، و دمای بدنشان بیش از اندازه بالا رفت، تا جایی که حرارت بدنشان از روی پارچه‌ای که به سر آن حضرت ﷺ بسته بودند، محسوس می‌گردید.

مدت یازده روز پیامبر اکرم ﷺ در حال بیماری با مردم نماز گذاردند. طول زمان بیماری رسول خدا ﷺ جمعاً سیزده یا چهارده روز بود.

وقتی که بیماری رسول خدا ﷺ شدّت یافت، پیاپی از همسرانشان می‌پرسیدند: **«این انا غداً؟این اناغداً؟»؛ «فردا من کجایم؟ فردا من کجایم؟».**

همسران آن حضرت ﷺ منظورشان را دریافتند، و به ایشان اجازه دادند که هر جا که می‌خواهند باشند. آن حضرت ﷺ را فضل بن عباس رضی الله عنه وعلی بن ابی طالب رضی الله عنه در میان گرفتند و به اتاق عایشه رضی الله عنها بردند. و به این ترتیب رسول خدا ﷺ آخرین هفته‌ی زندگانی این جهانی خودشان را نزد وی گذرانیدند.

روز چهارشنبه، پنج روز مانده به وفات رسول خدا ﷺ، دمای بدن ایشان فوق العاده بالا کشید، و درد آن حضرت ﷺ را بی‌تاب گردانید و ایشان از هوش رفتند. آن حضرت ﷺ را در طشتی نشاندند، و آنقدر آب بر سر ایشان ریختند که ایشان فرمودند: **«حسبکم؛ حسبکم»؛ «بس است؛ بس است».**

پیامبر ﷺ پس از این معالجه، احساس آرامش کردند و وارد مسجد شدند. ملحفه‌ای را بر

روی شانه‌ی خویش انداخته بودند و سرشان را با پارچه‌ای خاکستری رنگ و تیره که به سیاهی می‌زد، بسته بودند. برای آخرین بار بر منبر رفتند و مردمان را توصیه‌ها و سفارش‌هایی درباره‌ی انصار، توحید و یگانگی خدا و...نمودند.

روز پنجشنبه، چهارروز مانده به پایان عمر شریف رسول خدا ﷺ آن حضرت ﷺ در حالی که از شدّت بیماری رنج می‌بردند، تمامی نمازها را با مردم به جماعت می گزاردند؛ چنان که دراین روز، نماز مغرب با مردم گزاردند و در آن نماز سوره‌ی «والمرسلات» را قرائت کردند.

به هنگام نماز عشاء، بیماری آن حضرت ﷺ سنگین‌ترشد، به گونه‌ای که نتوانستند از خانه بیرون شوند و به مسجد درآیند. عایشه رضی الله عنها گوید: پیامبراکرم ﷺ گفتند: مردم نمازشان را خواندند؟ گفتیم: خیرای رسول خدا ﷺ، همه درانتظارشمایند! فرمودند: قدری آب برای من در طشت بریزید! چنان کردیم، غسل کردند. آنگاه به راه افتادند که بروند؛ از هوش رفتند، و سپس به خود آمدند. آنگاه فرمودند: مردم نمازشان را گزاردند؟ دوباره و سه باره، همان ترتیبات غسل کردن و از هوش رفتن به هنگام حرکت کردن، پیاپی اتفاق افتاد. آن حضرت ﷺ دنبال ابوبکر رضی الله عنه فرستادند تا با مردم نماز بگزارد. ابوبکر رضی الله عنه نیز آن روزهای آخر عمر پیامبر اکرم ﷺ را با مردم نماز گزارد. ابوبکر رضی الله عنه در حیات پیامبراکرم ﷺ جمعاً هفده نماز را با مردم گزارد که عبارت بودند از نماز عشاء روز پنج شنبه و نماز صبح روز دوشنبه و پانزده نماز در سه شبانه روز فیما بین آن دو.

روز شنبه یا روز یکشنبه، پیامبر اکرم ﷺ احساس کردند که بیماری و درد ایشان را موقتاً آسوده گذاشته است؛ دو تن از صحابه، آن حضرت را در میان گرفتند و به مسجد بردند. ابوبکر رضی الله عنه داشت با مردم نماز می‌گزارد. وقتی ابوبکر رضی الله عنه آن حضرت ﷺ را دید، کنار رفت که عقب‌تر بایستد، رسول خدا ﷺ به او اشاره کردند که عقب نایستند و فرمودند: مرا در کنار ابوبکر رضی الله عنه بنشانید! آن حضرت را درکنار ابوبکر رضی الله عنه سمت چپ وی، نشانیدند. ابوبکر رضی الله عنه نیز به نماز رسول خدا ﷺ اقتدا می کرد، و تکبیرات نماز را به گوش مردم می‌رسانید.

روز یکشنبه یک روز مانده به پایان عمر، پیامبر اکرم ﷺ غلامشان را آزاد کردند، و شش یا هفت دیناری که داشتند صدقه دادند.

اسلحه‌ی خودشان را به مسلمانان بخشیدند. به هنگام وفات رسول خدا ﷺ زره ایشان نزد یک نفر یهودی در برابر سی صاع جو به گروگان رفته بود.

انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: مسلمانان داشتند نماز صبح روز دوشنبه را می‌گزاردند و ابوبکر رضی الله عنه پیشنماز بود. در آن اثنا، ناگهان دیدند که رسول خدا ﷺ پرده‌ی حجره‌ی عایشه رضی الله عنها را کنار زده‌اند و به آنان می‌نگرند که صف بسته‌اند و به نماز مشغول‌اند. آنگاه تبسم کردند و خندیدند. ابوبکر رضی الله عنه پای پس نهاد تا در صف اول قرار بگیرد؛ زیرا گمان کرد که رسول خدا ﷺ می‌خواهند از خانه خارج شوند و با مردم به نماز بایستند.

مسلمانان کم مانده بود که تحت تأثیر این صحنه از فرط شادی بی‌قرار شوند و نمازشان را قطع کنند. رسول خدا ﷺ با دست مبارکشان به سوی مردم اشاره کردند که نمازتان را به پایان ببرید! آنگاه وارد حجره شدند و پرده را آویختند. پس از آن، تا زمانی که پیامبر اکرم ﷺ در قید حیات این جهان بودند، وقت نماز دیگری داخل نشد.

وقتی روز برآمد، پیامبر اکرم ﷺ فاطمه رضی الله عنها را فراخواندند و سخنی را پنهانی با او در میان گذاشتند؛ فاطمه رضی الله عنها گریست. آنگاه، وی را فرا خواندند و دیگربار سخنی را پنهانی با او درمیان نهادند؛ فاطمه رضی الله عنها خندید. عایشه رضی الله عنها گفت: از فاطمه ـ بعدها ـ راز آن گریستن و آن خندیدن را پرسیدم؛ گفت: پیامبر اکرم ﷺ پنهانی با من گفتند که از آن بیماری که در آن به سر می‌برند، بهبود نخواهند یافت و از دنیا خواهند رفت، به این خاطر گریستم. آنگاه پنهانی با من گفتند که من نخستین فرد از نزدیکان ایشان خواهم بود که به ایشان ملحق می‌شوم؛ به این جهت خندیدم.

پس از آن پیامبر اکرم ﷺ به حال احتضار در آمدند، وعایشه رضی الله عنها آنحضرت ﷺ را بر خودش تکیه داد. عایشه رضی الله عنها همواره می‌گفت: یکی از نعمتهایی که خدا بر من ارزانی داشته است، این بود که رسول خدا ﷺ در خانه‌ی من و در روزی که نوبت من بود، و در آغوش من و روی سینه‌ی من جان سپردند، و خداوند به هنگام وفات ایشان، آب دهان مرا با آب دهان آن حضرت ﷺ پیوند داد.

عبدالرحمن بن ابی بکر رضی الله عنه وارد شد. مسواک در دست او بود، و من رسول خدا ﷺ را در

آغوش گرفته بودم. دیدم که آن حضرت ﷺ به عبد الرحمن رضی الله عنه می‌نگرند. دریافتم که ایشان دوست دارند مسواک بزنند. گفتم: بگیرمش برای شما؟ با سرشان اشاره کردند که آری. مسواک را گرفتم و خواستم دندان‌هایشان را مسواک بزنم، مسواک برای ایشان زبر بود. گفتم نرمش کنم برای شما؟ با سرشان اشاره کردند که آری. مسواک را با آب دهان خودم نرم کردم؛ آن حضرت ﷺ پس از آن، مسواک را روی دندان‌هایشان کشیدند. وهمین که از مسواک زدن فراغت یافتند، دستانشان یا انگشتانشان را بالا کردند و چشمانشان را به سقف اتاق دوختند، و لب‌های مبارکشان به حرکت درآمد و فرمودند:

«مع االذین انعمتَ علیهم من النبیین والصدقین والشهداء والصالحین. اللهم اغفرلی و ارحمنی والحقنی بالرفیق الاعلی، اللهمَّ الرفیق الاعلی»؛ «با آن کسانی که به آنان اِنعام فرموده‌ای: پیامبران، صدیقان، شهیدان و صالحان! بار خدایا! مرا بیامرز و مرا مشمول رحمت خویش قرار ده، و مرا به ملکوت اعلا برسان. بار خدایا! ملکوت اَعلا».

پیامبر ﷺ این عبارت اخیر را سه بار تکرار کردند، و دستانشان به یک طرف افتاد و به ملکوت اَعلا پیوستند. ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾.

رویداد وفات پیامبر بزرگ اسلام ﷺ به هنگام شدّت گرمای پیش از ظهر روز دوشنبه، دوازدهم ربیع الاول سال یازدهم هجری روی داد، و در آن هنگام، شصت و سه سال و چهار روز از عمر مبارک آن حضرت ﷺ گذشته بود. خبر وحشتناک وفات پیامبر ﷺ به همه جا رسید. کرانه‌های آسمان مدینه تیره و تار شد، و از کران تا کران آن را ظلمت فراگرفت.

انس بن مالک رضی الله عنه گوید: هرگز روزی را نیکوتر و روشن‌تر از آن روزی ندیدم که در آن روز رسول خدا ﷺ بر ما وارد شدند، و نیز هیچ روزی را زشت‌تر و تاریک‌تر از آن روزی که رسول خدا ﷺ در آن روز وفات یافتند، ندیدم.

پیش از آنکه صحابه‌ی رسول خدا ﷺ به کفن و دفن آن حضرت ﷺ بپردازند، اختلاف نظرشان درباره‌ی خلافت رسول خدا ﷺ بالا گرفت. کشمکش‌ها و گفتگوها و بحث و جَدَل‌های فراوان میان مهاجرین و انصار در سقیفه‌ی بنی ساعده روی داد، و سرانجام بر خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه اتفاق نظر پیدا کردند. تمامیِ روز دوشنبه با این حال و اوضاع سپری گردید، و

شب فرا رسید، و مردم به کارها و گفتگوهای خودشان سرگرم بودند و به کفن و دفن آن حضرت ﷺ نپرداختند. آخر شب سه شنبه شد، و بامداد فردا یعنی سه شنبه فرا رسید، و هنوز پیکر مبارک آن حضرت ﷺ در بسترِ ایشان، و همان رو انداز راه راه بر روی پیکر ایشان کشیده شده بود، و خانواده‌ی رسول خدا ﷺ درِ اتاق را بر روی جنازه‌ی آن حضرت ﷺ بسته بودند.

روز سه شنبه، بدون آنکه جامه‌های رسول خدا ﷺ را از تن ایشان دربیاورند، پیکر آن حضرت ﷺ را غسل دادند. غسل دادن پیکر پاک پیامبر اکرم ﷺ را عباس ؓ و علی ؓ و فضل بن عباس ؓ و قثم بن عباس ؓ و شُقران ؓ برده‌ی آزاد شده‌ی رسول خدا ﷺ و اُسامة بن زید ؓ، و اَوس بن خَولی ؓ عهده دار شدند. عباس و فضل، پیکر آن حضرت ﷺ را به این سو و آن سو حرکت می‌دادند و شُقران آب می‌ریخت، و علی ایشان را غسل می‌داد، و اوس، سرِ آن حضرت ﷺ را بر سینه‌ی خودش تکیه داده بود.

پیکر رسول خدا ﷺ را سه بار غسل دادند. نخست با آب، سپس با سدر، و نوبت سوم با آب چاهی که آن را «غَرس» می‌نامیدند و از آنِ طایفه‌ی سعد بن خثیمه بود و در ناحیه‌ی قباء واقع شده بود، و از آب آن می‌آشامیدند.

آن گاه پیکر پاک آن حضرت ﷺ را در سه قطعه پارچه‌ی یمانی سفید سَحولی از جنس پنبه کفن کردند، و پیراهن و عمامه بر آن حضرت ﷺ نپوشانیدند، و فقط پیکر ایشان را در آن پارچه‌ها پیچیدند.

در باب موضع دفن رسول خدا ﷺ نیز میان صحابه اختلاف افتاد. ابوبکر ؓ گفت: من از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: **«هیچ یک از پیامبران جز این نبوده است که در همان مکانی که جان می‌داده است به خاک سپرده می‌شده است».**

ابوطلحه ؓ بستر آن حضرت ﷺ را که در آن جان داده بودند به کناری زد، و همانجا را حفر کرد، و برای پیکر ایشان آرامگاهی درون گودال آماده کرد.

مردم گروه گروه به نوبت، ده نفر، ده نفر، به حجره‌ی عایشه ؓ که قبر و جنازه‌ی آن حضرت ﷺ در آن بود وارد می‌شدند و بر پیکر رسول خدا ﷺ به صورت فُرادی نماز

می‌گزاردند، و هیچ کس پیشنماز نمی‌شد. نخست خویشاوندان آن حضرت ﷺ بر ایشان نماز گزاردند، سپس مهاجرین و بعد انصار؛ آن‌گاه کودکان و زنان؛ یا ابتدا زنان و سپس کودکان و تمامیِ روز سه شنبه و بخش عمده‌ی شب چهارشنبه به همین منوال گذشت.[أ]

«فلا أکره شدّة الموت لاحدٍ أبداً بعد النبی ﷺ»:

به هر حال، از این حدیث دانسته می‌شود که آسانی جان کندن دلیل کرامت نیست، بلکه سختی جان کندن و شدّت احتضار، سبب ترفیع درجات و آمرزش خطاها است.

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه در سختی بیماری و جان کندن رسول خدا ﷺ می‌گوید: به حضور پیامبر ﷺ رفتم؛ ایشان تب داشتند. دست بر بدنش نهادم و بدیشان گفتم: ای رسول خدا ﷺ! تب سختی دارید! فرمود: آری تب من مانند تب دو مرد از شما است. گفتم: اجر و مزد شما نیز دوچندان است. فرمودند: آری؛ و سوگند به کسی که جانم به دست او است! هر مسلمانی که از بیماری رنج و آزار می‌کشد، خداوند در عوض، گناهانش را فرو می‌ریزد و همچون درختی می‌شود که برگ‌هایش می‌ریزد.

و نیز فرمودند: بر مؤمن اگر خاری بخَلد و دردی از آن بدو برسد، خداوند درجه‌ای بر درجات او می‌افزاید و گناهی از گناهانش را می‌آمرزد.

و عایشه رضی الله عنها گوید: پیامبر ﷺ چون بیمار شد، سخت درد و دلتنگی داشت. گفتم: ای رسول خدا ﷺ! دلتنگی و بی‌تابی می‌نمایی و حال آنکه اگر ما زن‌ها یکی چنان کند از او در عجب می‌آیی؟ فرمود: مگر نمی‌دانی که درد بر مؤمن سخت‌تر است تا کفّاره‌ی لغزش‌های او باشد.

و سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه روایت می‌کند که به پیامبر ﷺ گفتم: ای رسول خدا ﷺ! از مردم کدام گروه بلا کش‌ترند؟ فرمود: پیامبران، و سپس طبقات دیگر به ترتیب درجات و هر کس به اندازه‌ی دین او؛ هر چه دین او استوارتر، گرفتاری او سخت‌تر؛ و هر چه دین او ضعیف‌تر، گرفتاری او کمتر. ای بس بلا بر بنده چنان نازل شود که او را از گناه پاک سازد و در زمین راه رود و گناهی بر او نباشد.

[أ] ر.ک: خورشید نبوّت (ترجمه‌ی فارسی «الرحیق المختوم»)، صفی الرحمن مبارک فوری، ترجمه‌ی محمد علی لسانی فشارکی، احسان، ۱۳۸۱ صص ۸٦۹ـ ۸۸٦ با تصرف و اختصار.

به هر حال، از مجموع روایات و اخبار رسیده به ما، چنین دانسته می‌شود که آسانی جان کندن، دلیل بر کرامت نیست، بلکه سختی جان کندن و شدّت احتضار، سبب ترفیع درجات و آمرزش خطاها است.

۱۵۴۱ -﴿۱۹﴾ (مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ)

وَعَنْ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ الْخَامَةِ مِنَ الزَّرْعِ تُفَيِّئُهَا الرِّيَاح تصرعها مرّة وتعدلها أُخْرَى حَتَّى يَأْتِيهِ أَجَلُهُ وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ كَمَثَلِ الْأَرْزَةِ الْمُجْذِيَةِ الَّتِي لَا يُصِيبُهَا شَيْءٌ حَتَّى يَكُونَ انْجِعَافُهَا مَرَّةً وَاحِدَةً»

۱۵۴۱- (۱۹) کعب بن مالک رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «وصف انسان با ایمان، به سان ساقه‌ی کِشت است که [از هر سو]، بادها [بر آن بوزند و] آن را به سمت راست و چپ بگردانند؛ این طور که گاهی آن را خم می‌کنند و فرو می‌اندازند و گاهی [که بادها متوقف شوند،] آن را راست قامت، می‌گردانند تا این که، اَجلش فرا رسد. [یعنی فرد با ایمان، همیشه در بلا و مصیبت به سر می‌برد و این مصیبت‌ها، باعث کفّاره‌ی گناهان او می‌گردند. آری، انسان باایمان نیز این گونه است که در برابر امواج گرفتاری‌ها و بلاها، بادرایت و هوشمندی، انعطاف نشان می‌دهد؛ امّا] وصف انسان منافق (و بدمنش و بدکردار) به سان درخت صنوبر است که [راست و استوار و محکم و سخت است و] چیزی [از گزندها و مصیبت‌ها،] گریبانش را نمی‌گیرد؛ تا آن گاه که در هم شکستنش، به یکبارگی خواهد بود؛ [یعنی فرد منافق، کمتر دچار گرفتاری و بلا و مصیبت می‌شود]».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: این حدیث، در روایانی دیگر، بدین مضمون نیز آمده است:

۱- «عن ابی هریرة رضی الله عنه، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: «مثل المؤمن کمثل الخامة من الزّرع، من حیث

أتتها الریح کفأتها؛ فاذا اعتدلت، تکفّأ بالبلاء؛ و الفاجر کالأرزة، صمّاء معتدلة؛ حتّی یقصمها الله اذا شاء». [بخاری]

«ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «مثال مؤمن، مانند ساقه‌ی گیاهی است که از هر طرف، بادی به سراغش می‌آید و او را کج می‌کند؛ و هنگامی که باد، آرام می‌گیرد، راست می‌شود. (همیشه در بلا و مصیبت به سر می‌برد و این مصیبت‌ها، باعث کفّاره‌ی گناهان می‌گردند). امّا فرد فاجر، مانند درخت کاج، سخت و استوار است؛ تا این که مرگش فرا می‌رسد و خداوند او را نابود می‌گرداند». (یعنی، کمتر دچار گرفتاری می‌شود).

۲- «انّما مثل المؤمن حین یصیبه الوَعَک - أو الحمّی - کمثل حدیدة تدخل النار فیذهب خبثها و یبقی طیبها»؛ «حکا یت مؤمنی که بیمار می‌شود - یا [شک از راوی است] به تب دچار می‌گردد - مانند آهنی است که به آتش درآید و زنگارش از بین می‌رود و آهن خالصش باقی می‌ماند».

۳- «مثل المؤمن کمثل العطّار: ان جالستَه، نفعک؛ و ان ماشیتَه، نفعک؛ و ان شارکتَه، نفعک»؛ «حکایت مؤمن، چون عطّار است؛ اگر با او بنشینی، به تو بهره می‌رساند و اگر با او راه هم بروی، به تو نفع می‌رساند؛ و اگر در کارها با او مشارکت کنی، به تو سود می‌بخشد».

۴- «مثل المؤمن مثل النخلة؛ ما أخذتَ منها من شیءٍ نفعک»؛ «حکایت مؤمن چون درخت خرماست؛ هر چه از آن برگیری، برایت سودبخش است».

۵- «مثل المؤمن مثل النحْلَة؛ لا تأکُل الا طیّبا و لا تضع الّا طیّبا»؛ «حکایت مؤمن، مانند زنبور عسل است؛ جز پاک نمی‌خورد و جز پاک بر جای نمی‌نهد».

۶- «مثل المؤمن، مثل السنبلة؛ تمیل أحیاناً و تقوم أحیاناً»؛ «حکایت مؤمن، مثل خوشه است؛ گاهی گرایش می‌یابد و گاهی راست می‌ماند».

۷- «مثل المؤمن، مثل السنبلة؛ تستقیم مرّة و تخرّ مرّة؛ و مثل الکافر مثل الأرزة. لاتزال مستقیمة حتی تخرّ و لا تشعر»؛ «حکایت مؤمن، چون شاخه است که گاهی استوار می‌ماند و گاهی فرو

می‌افتد؛ و حکایت کافر، مانند درخت سخت چوبِ ارزن است که همواره پابرجاست، تا این که نادانسته فرو می‌افتد».

[«عجباً لأمر المؤمن، إنّ أمره کله له خیر - و لیس ذلک لأحد إلّا للمؤمن - إن أصابته سراء، شکر، فکان خیراً له، و إن أصابته ضراء، صبر فکان خیراً له». (رواه مسلم).

«شگفت است کار مؤمن، همه چیز برای او خیر است، و این امتیاز برای هیچ کس جز مؤمن نیست. اگر خوشی به سراغش آید شکر آن به جای آورد، که برایش خیر باشد، و اگر گرفتاری به سراغش بیاید، شکیبایی پیشه کند، و برایش خیر باشد». (حدیث نبوی).

امید و ایمنی، خشنودی و خوشبینی، عشق و محبّت، آرامش روانی، اینها همه میوه‌های لذیذ نهال عقیده است که در جان انسان باایمان کاشته می‌شود، و اندوخته‌های بی‌پایانی است که در معرکه‌ی زندگی پشتوانه او است، معرکه‌ی زندگی با همه‌ی طول و تفصیلش، با همه‌ی دردسرهایش، و با همه‌ی مخاطرات و دشواری‌هایش.[أ]

طبیعت زندگی دنیا و طبیعت حضور بشر در صحنه‌ی زندگی، اقتضایش این است که محال است انسان در گیرودار زندگی دچار سختی‌ها و گرفتاریهایی نشود، و دشواری‌هایی به سراغش نیاید. بسیار می‌شود که کاری به سامان نمی‌رسد، آرزویی جامه‌ی عمل نمی‌پوشد، دوستی می‌میرد، بیماری بدنی عارض می‌شود، ثروتی از دست می‌رود، یا... یا... اینها همه چیزهایی است که در جویبار زندگی یافت می‌شود...

شاعری در توصیف دنیا گفته است:

جبلت علی کدر و أنت تریدها — صفوا من الآلام و الأکدار!
و مکلف الأیام ضد طباعها — متطلّب فی الماء جذوة نار

«این جویبار را کدر آفریده‌اند و تو می‌خواهی،
که از دردها و نابسامانی‌ها پیراسته و زلال باشد!»

[أ] ر.ک: نقش ایمان در زندگی، صص ۲۹۷-۳۰۸.

«آن کسی که روزگار را بر خلاف طبیعتش می‌خواهد بسر ببرد،
در میان امواج آب، به دنبال اخگر آتش آمده است».

وقتی این سنّت عمومی خدا در زندگی این جهانی باشد و بر سراسر جهان انسان این قانون حکمفرما باشد، کسانی که رسالتی در این جهان دارند بیش از دیگران در معرض سختیها و مصیبتهای دنیا هستند، ایشان مردم را به سوی خدا فرامی‌خوانند، و هواداران طاغوت با ایشان می‌جنگند. ایشان منادی حق‌اند و به همین خاطر، دستیاران باطل با آنان نبرد می کنند. ایشان مردم را به خوبی‌ها راهی می‌نمایند، و طرفداران بدی‌ها دشمنشان می‌شوند. ایشان امر به معروف می کنند، و اهل منکرات با آنان می‌ستیزند... در نتیجه همواره درگیر و دار محنت‌ها و مصیبت‌ها بسر می‌برند، و زنجیره‌ای از توطئه‌ها و آشوبها زندگیشان را دربرگرفته است. این سنّت همان خدایی است که آدم علیه السلام و ابلیس را آفریده است، ابراهیم علیه السلام و نمرود را آفریده است. موسی علیه السلام و فرعون را آفریده است و محمد صلی الله علیه و سلم و ابوجهل را آفریده است.

﴿ وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا ﴾ (انعام/۱۱۲)

«و این چنین برای هر پیامبری دشمنی از شیاطین انسی و جنّی قرار داده‌ایم که به یکدیگر سخنان فریب‌آمیز و پرزرق و برق را وحی می‌کنند...».

﴿ وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِينَ ﴾. (فرقان/۳۱)

«و این چنین برای هر پیامبری دشمنی از تبهکاران قرار داده‌ایم...».

این موقعیت پیامبران و وارثان پیامبران است، و کسانی که رهرو راه آنانند، و دعوت پیامبران را پیگیری می کنند. این وضع حق‌طلبان در برابر طغیان‌گران و سدکنندگان راه خدا است.

﴿ وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَن يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ﴾. (بروج/۸)

«و از آنان انتقام جویی نمی‌کنند، مگر به خاطر اینکه به خدای عزیز و حمید ایمان آورده‌اند».

«سُئل الرّسول ﷺ: أيُّ الناس أشدُّ بلاءً؟ فقال: الأنبياء، ثم الأمثل بالأمثل، يبتلى الرجل على حسب دينه، فإن كان دينه صلباً اشتدَّ بلاؤه، و إن كان في دينه رقّة ابتلاه الله حسب دينه، فما يبرح البلاء بالعبد حتّى يمشي على الأرض و ما عليه خطيئة». (رواه الترمذي و قال: حسن صحيح)

«از حضرت رسول اکرم ﷺ پرسیدند: کدام گروه از مردمان بلاها و ابتلاهایشان شدیدتر است؟ فرمود: پیامبران، آنگاه یارانشان و یارانِ یارانشان، و همچنین بلای هر کس به اندازه‌ی دینداری اوست. اگر دینش محکم و استوار باشد، بلا و ابتلایش شدیدتر است. امّا اگر در امر و دینش سستی داشته باشد. بلای او هم به همان اندازه کمتر است. بلا و مصیبت همچنان با بنده‌ی خدا همراه است تا وقتی که دیگر سبکبار و فارغ از هر گناه و خطا بر روی زمین راه برود».

هر که در این بزم مقرب‌تر است　　　جام بلا بیشتر می‌دهند.

ملحدان و بی‌دینان از همه‌ی مردم بی‌تاب و توان‌ترند:

از راه تجزیه و تحلیلها و مشاهدات گوناگون به اثبات رسیده است که بی‌تاب و توان‌ترین مردم در برابر سختیهای زندگی، ملحدان و شکّاکان و سست ایمانان‌اند، و این انسانهای بی‌ایمان یا سست ایمان از همه زودتر شکست می‌خورند و شکست را می‌پذیرند. قرآن کریم این گروه از انسانها را چنین توصیف فرموده است:

﴿وَلَئِنْ أَذَقْنَا ٱلْإِنسَـٰنَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَـٰهَا مِنْهُ إِنَّهُۥ لَيَـُٔوسٌ كَفُورٌ﴾. (هود/۹)

«اگر روزی به انسان از سوی خودمان رحمتی بچشانیم و سپس آن را از او بازگیریم، ناامید می‌گردد و کفران می‌ورزد»

﴿وَإِن مَّسَّهُ ٱلشَّرُّ فَيَـُٔوسٌ قَنُوطٌ﴾. (فصلت/۴۹)

«و اگر شرّی به او رسد نومید می‌گردد و از همه جا قطع امید می‌کند».

﴿وَإِذَا مَسَّهُ ٱلشَّرُّ كَانَ يَـُٔوسًا﴾. (بنی اسرائیل/۸۳)

«... و هر گاه شرّی به او برسد، نومید خواهد گردید».

﴿ وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَعْبُدُ ٱللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ ۖ فَإِنْ أَصَابَهُۥ خَيْرٌ ٱطْمَأَنَّ بِهِۦ ۖ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ ٱنقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِۦ خَسِرَ ٱلدُّنْيَا وَٱلْءَاخِرَةَ ۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلْخُسْرَانُ ٱلْمُبِينُ ﴾. (حج/۱۱)

«و گروهی از مردمند که خدا را نه همیشه بلکه گهگاه می‌پرستند. هر گاه خیری به آنان می‌رسد، اعتمادی به خدا پیدا می‌کنند. اما اگر فراز و نشیبی برایشان پیش آید روی برمی‌گردانند. به راستی که دنیا و آخرت را از دست داده‌اند، و به راستی این خسارت بزرگ و آشکاری است.»

این انسانها، نه به قضا و قدر الهی اعتقاد دارند تا به آن رضایت بدهند، و نه به خدایی باور دارند تا به حکمتش در سرپرستی آفریدگانش اعتماد کنند، و نه پیامبران را قبول دارند تا زندگی سخت و دشوار آنان را الگو و عبرت خویش قرار دهند، و نه به زندگی آخرت ایمان دارند تا نسیمهایی که از جهان آخرت می‌وزد، جانشان را طراوت بخشد، و غم و اندوهشان را بزداید، و امید را در وجودشان برانگیزد.

اینان همانند کشتی‌یی بی‌عرشه و سکّان‌اند، و در برابر امواج و طوفانها قرار و ثباتی ندارند. به مجرد آنکه بادی بوزد، به تلاطم می‌افتند و از این سوی و آن سوی کج می‌شوند، و امواج غول‌آسا از هر سوی آنان را دربرمی‌گیرد، و طولی نمی‌کشد که در اعماق دریا رسوب می‌کنند!

بی‌جهت نیست که خودکشی بیشتر در محیطهایی رواج دارد که دین اصلاً حضور ندارد یا حضور نیرومندی ندارد. خودکشی هم در کار نباشد، دردهای کشنده، بی‌تابی‌های فرساینده، اندوه‌های نابود کننده، غصّه‌های شکننده و بالاخره یک زندگی تهی از معنای زندگی است.

لیس من مات فاستراح بمیت   إنّما المیت میّت الأحیاء!
إنّما المیت من یعیش کئیباً   کاسفاً بإله قلیل الرجاء!

«چنین نیست که هر که مُرد و آسوده شد مُرده باشد،
مُرده آنست که در میان زندگان است، امّا مُرده است،
مُرده آنست که با غم و اندوه زندگی می کند،
افسرده و غمگین است و امیدش به موفقیت بسیار اندک است!»

منبع پایداری انسانهای باایمان:

انسانهای باایمان بعکس، شکیباترین مردمان در برابر مصیبت‌ها و گرفتاریها هستند و به هنگام رویدادهای ناخوش‌آیند زندگی خشنودترین و خوشبین‌ترین انسانهایند. دریافته‌اند که عمر دنیا کوتاه است، و در برابر عمر جاودانه‌ی آخرت چیزی به حساب نمی‌آید. این است که هیچگاه به هوس آن نیافتاده‌اند که پیش از رسیدن به بهشت برین دنیایشان بهشت عنبر سرشت باشد.

﴿قُلْ مَتَٰعُ ٱلدُّنْيَا قَلِيلٌ وَٱلْءَاخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ ٱتَّقَىٰ﴾. (نساء/۷۷)

«بگو: برخورداریهای دنیا اندک است و آخرت برای تقواپیشگان بهتر است...»

﴿وَمَا ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَآ إِلَّا مَتَٰعُ ٱلْغُرُورِ﴾. (آل‌عمران/۱۸۵)

«و برخورداریهای زندگی دنیا جز کالای فریب چیز دیگری نیست.»

دریافته‌اند که سنّت الهی در سرپرستی این نوع انسان که برخلاف دیگر آفریدگان از نعمت آزادی اراده برخوردار است، و خلیفه‌ی خدا در روی زمین است، چیست. در نتیجه هیچگاه طمع نکرده‌اند در اینکه فرشتگانی دارای بال و پر باشند.

﴿إِنَّا خَلَقْنَا ٱلْإِنسَٰنَ مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ﴾. (انسان/۲)

«ما انسان را از نطفه‌ای درهم آمیخته آفریدیم و او را در معرض انواع آزمون قرار می‌دهیم...»

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنسَٰنَ فِى كَبَدٍ﴾. (بلد/۴)

«ما انسان را در مشقت آفریدیم»

دریافته‌اند که پیامبرانشان و رهبران دین و مذهبشان بیش از دیگر انسانها در این زندگانی دنیا گرفتاری و مصیبت داشته‌اند، و برخورداریشان از تجمّلات زندگی از همه کس کمتر بوده است. در نتیجه، هیچگاه طمع نکرده‌اند در اینکه زندگیشان بهتر از زندگانی آنان باشد، و زندگی پیامبران اسوه‌ی حسنه‌ای برای ایشان است.

﴿ أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُوا۟ ٱلْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُم مَّثَلُ ٱلَّذِينَ خَلَوْا۟ مِن قَبْلِكُم ۖ مَّسَّتْهُمُ

ٱلْبَأْسَآءُ وَٱلضَّرَّآءُ وَزُلْزِلُواْ حَتَّىٰ يَقُولَ ٱلرَّسُولُ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ مَتَىٰ نَصْرُ ٱللَّهِ ۗ أَلَآ إِنَّ نَصْرَ ٱللَّهِ قَرِيبٌ ﴾. (بقره/۲۱۴)

«یا پنداشته‌اید که به بهشت درآیید، در حالی که هنوز پیشامدهایی که در زندگانی پیشینیان شما بوده است، در زندگانی شما پیش نیامده است و پیشینیان شما آنقدر درگیری و گرفتاری داشتند که دچار تزلزل می‌شدند و کار به جایی می‌رسید که پیامبر و پیروان باایمانش می‌گفتند: یاری خدا چه وقت خواهد رسید؟ هشدار که یاری خدا نزدیک است.»

ابن قیّم گفته است: ای سست اراده... این راهی است که آدم علیه السلام در آن به رنج افتاده است. نوح علیه السلام کارش به نوحه گری کشیده شد. ابراهیم علیه السلام را در آتش افکنده‌اند، اسماعیل علیه السلام را در معرض قربانی شدن قرار داده است، پیکر زکریا علیه السلام را با ارّه دو نیم کرده است. آن سرور پاکدامن یحیی علیه السلام را سر بریده است...

ایمان به قضا و قدر تحمّل دشواریها را برای انسان آسان می گرداند:

اهل ایمان دریافته‌اند که مصیبتهایی که به آنان می‌رسد، ضربه‌های نسنجیده‌ای نیستند، و هیچ جای کار اشتباه نشده است، همه مطابق قضای معلوم و قدر مرسوم و حکمت ازلی و نقش فرمان الهی است. باور کرده‌اند که آنچه به آنان می‌رسد نمی‌توانسته است که نرسد، و آنچه به آنان نرسیده است نمی‌بایسته است که برسد...

﴿ مَآ أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ فِى ٱلْأَرْضِ وَلَا فِىٓ أَنفُسِكُمْ إِلَّا فِى كِتَٰبٍ مِّن قَبْلِ أَن نَّبْرَأَهَآ ۚ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٌ ﴾. (حدید/۲۲)

«هیچ مصیبتی در زمین و نه در جسم و جان شما نمی‌رسد مگر آنکه پیش از اجرای آن در کتابی نوشته شده باشد این برای خدا ساده است.»

دریافته‌اند که خدای متعال هم قضا و قدر دارد و هم لطف، هم بلا می‌فرستد و هم تخفیف می‌دهد. هر کس چنین پندارد که لطف خدا از قضا و قدرش جدا است، از کوته‌نظری او است.

﴿إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَآءُۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡعَلِيمُ ٱلۡحَكِيمُ﴾. (یوسف/۱۰۰)

«... پروردگار من در اجرای آنچه مشیّتش تعلق می‌گیرد از روی لطف عمل می‌کند. آری او علیم و حکیم است.»

دریافته‌اند که یکی از جلوه‌های لطف خدا آن است که این گرفتاری‌ها و سختی‌ها، درسهای ارزنده‌ای به آنان می‌دهد، و تجربیات سودمندی برای دین و دنیایشان دربردارد. جانشان را قوام می‌بخشد، و ایمانشان را صیقل می‌دهد، و زنگار دلشان را می‌زداید: **«مثل انسان باایمان که شراره‌های آتش بلاها و مصائب زندگی به او حمله می‌آورد مانند قطعه‌ی آهنی است که به کوره می‌رود، و همه‌ی آلودگی‌هایش زدوده می‌شود، و پاکی‌ها و تابناکی‌هایش باقی می‌ماند.»** رافعی در این باره چنین سخن‌رسایی دارد:

«مصیبت چقدر شبیه به تخم مرغ است. جوجه‌ای را که داخل تخم مرغ است، آن را زندانی برای خویش می‌پندارد که از هر سوی او را در محاصره گرفته است. امّا در واقع دارد او را پرورش می‌دهد و به او کمک می‌کند تا خلقتش کامل گردد. کافی است مدّتی شکیبایی به خرج بدهد، و تا مدتی ناخشنودی ابراز نکند. روزی پوسته‌ی تخم مرغ خواهد شکست، و جوجه با آفرینش دیگر بیرون خواهد جست. انسان باایمان نیز در زندگانی دنیایش درست همانند جوجه‌ای است در میان تخم مرغ؛ کارش این است که در میان همین زندان و محاصره شکل بگیرد، و شخصیتش به کمال برسد، تا وقتی که آماده‌ی خارج شدن از این پوسته گردد و به جهان سراسر کمال ابدی رخت کشد.»

انسان باایمان در خوشی و ناخوشی، نعمتهای خدا را احساس می‌کند:

اهل ایمان دریافته‌اند که یکی از جلوه‌های لطف و مرحمت الهی، چنان که یکی از پیشینیان صالح دریافته بود، این است که می‌گفت: **«در زندگانی دنیا هیچ مصیبتی به من نرسید، مگر آن که در آن سه نعمت از نعمتهای بزرگ الهی را دیدم: نخست اینکه آن مصیبت متوجّه دین من نبود. دیگر اینکه مصیبتی بزرگتر از مصیبتم نبود. سوّم اینکه من امید پاداش الهی را بر آن دارم».**

این‌ها نعمتهایی هستند که همه‌ی مصیبتهای دنیا را در بر گرفته‌اند. سزاوار است که انسان باایمان همواره به هنگام مصیبت شکر خدا را به جای آورد، دیگر چه رسد به اینکه راضی به قضای الهی باشد، و بر بلای او صبر کند.

مصیبتهای دنیا ناچیزند:

هر مصیبتی در دنیای انسان می‌تواند جایگزین بهتر از آن داشته باشد. اما مصیبت دین خسارتی است که عوض ندارد. به همین جهت وقتی که یوسف علیه السلام خود را مخیّر دید میان آنکه مصیبتی را در دنیایش تحمل کند و زندانی گردد و تحقیر شود، یا اینکه مصیبتی را در دینش بپذیرد، و دل به آن زنانِ عِشوه‌گر متمایل گرداند و از جاهلان گردد. چنان که همسر عزیز مصر به آن زنان گفته بود:

﴿وَلَقَدْ رَٰوَدتُّهُۥ عَن نَّفْسِهِۦ فَٱسْتَعْصَمَ ۖ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَآ ءَامُرُهُۥ لَيُسْجَنَنَّ وَلَيَكُونًا مِّنَ ٱلصَّٰغِرِينَ﴾ (یوسف/۳۲)

«من مراوده با او را آغاز کردم و او استوار ماند و تحت تأثیر قرار نگرفت. حال، اگر آنچه را به او دستور می‌دهم انجام ندهد، حتماً زندانی خواهد شد و در زمره‌ی کارکنان بی‌مقدار قرار خواهد گرفت.»

وقتی که یوسف علیه السلام میان این دو مخیّر گردید، ناگزیر باید مصیبت دنیا را برمی گزید. این بود که گفت:

﴿رَبِّ ٱلسِّجْنُ أَحَبُّ إِلَىَّ مِمَّا يَدْعُونَنِىٓ إِلَيْهِ﴾. (یوسف/۳۳)

«پروردگار من، زندان نزد من محبوبتر از آنچه است که اینان مرا به سویش فرامی‌خوانند.»

این دعا از تعلیمات پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم است که به امتشان تعلیم فرموده‌اند:

«اللهمَّ لاتجعل مصیبتنا فی دیننا و لا تجعل الدنیا أکبر همّنا و لا مبلغ علمنا». (رواه الترمذی و الحاکم)

«خدایا، مصیبت ما را در دین ما قرار مده، دنیا را بزرگترین اندیشه و اندوه ما قرار مده، و دانش ما را محدود به دنیا مگردان.»

شرّ و بدی ه همه به یک اندازه نیستند

هر مصیبتی، بدون تردید، می‌تواند مصیبت بزرگتر از آن هم وجود داشته باشد. از قدیم گفته‌اند. **«پیشامدهای بد در مقایسه با یکدیگر ناچیز جلوه می کنند»؛ «هر بلا و مصیبتی از بلا و مصیبت دیگری سبکتر است»؛ «هر کس به گرفتاری دیگران بنگرد گرفتاری خودش در نظر او ناچیز می گردد.»**

انسان باایمان با چشم بصیرت می‌نگرد، و خدا را برای دو چیز سپاس می گوید: یکی اینکه، مصیبت و بلای بزرگتری را که امکان داشته است به او برسد، دفع فرموده است. دیگر اینکه نعمتهایی که هنوز از آنها برخوردار است، می‌توانسته است از دست او بروند، و الطافی که همچنان خدا با او دارد می‌توانسته است نداشته باشد. در نتیجه، پیش از آنکه به نعمت از دست رفته بنگرد، به نعمتی که در دست دارد می‌نگرد، و همزمان با آنکه به بلای واقع شده می‌نگرد، به پیشامد بدی که می‌توانسته است واقع بشود و نشده است می‌نگرد.

این نوع بررسی، بی‌شک شادمانی و خوشبختی زیادی را به دنبال می‌آورد. بلاهایی که ممکن بود بر سر او بیایند فراوانند، و همه از او دفع شده‌اند. نعمتهای موجود هم بسیارند که همه برایش بجای مانده‌اند.

عروة بن زبیر، یکی از فُقهای تابعین، نمونه‌ی شایسته‌ای از مؤمن صابر و راضی به رضای خدا است که قدر نعمتهای بی‌شمار الهی را می‌داند. گویند: پایش مبتلا به بیماری خوره شد، پزشکان تشخیص دادند که باید پا را قطع کنند. که به بقیه‌ی بدن سرایت نکند، با کمال میل پذیرفت که این کار را بکنند؛ به او پیشنهاد کردند چیزی بنوشد که خردش زایل گردد و احساس درد نکند تا بتوانند پایش را قطع کنند، گفت: گمان نمی‌کنم کسی که ایمان به خدا داشته باشد چیزی بنوشد که خردش را زائل گرداند و دیگر نتواند پروردگار عزّ و جلّ را بشناسد! پس، بیائید قطعش کنید. بالاخره پایش را از زانو قطع کردند، و او سکوت کرده بود و سخنی نمی گفت. و صدای ناله‌ای نیز از او شنیده نشد.

مقدّر چنین است که شخص به اندازه‌ی ایمانش بلا و مصیبت بکشد. در همان شبی که پایش را قطع کردند، پسرش هم که محبوبترین فرزندانش بود از بام خانه به زمین افتاد و از دنیا رفت. نزد

او رفتند تا به او تسلیت بگویند، گفت: خدایا، تو را شکر، هفت تا بودند، یکی را گرفتی و شش تا را باقی گذاشتی. دو دست و دو پا (چهار عضو) داشتم، یکی را گرفتی و سه تا را باقی گذاشتی. اگر چیزی را گرفته‌ای چیزها داده‌ای، و اگر یک عضو را بیمار گردانیده‌ای چندین عضو را عافیت بخشیده‌ای!!

شیرینی پاداش و تلخی درد:

همین امیدوار بودن به خدای متعال در برابر ابتلای انسان به مصیبتهای دنیوی خود یک نعمت معنوی و روحانی دیگری است که مصیبت را بر انسان آسان می‌گرداند. پاداش الهی از یک سو در پوشیده شدن بدی‌ها جلوه می‌کند، که چقدر این بدی‌ها زیادند! و از سوی دیگر در افزایش حسنات جلوه می‌کند، که چقدر انسان به این حسنات نیازمند است. در حدیث صحیح آمده است که:

«ما یصیب المسلم من همّ و لا غمّ و لا نصب و لا وصب حتّی الشوکة یشاکها إلّا کفر الله بها من خطایاه».

«هیچ اندوه و نگرانی و زحمت و ناراحتی برای انسان مسلمان پیش نمی‌آید، حتّی خاری که در بدنش فرو رود، مگر آن که خدا به واسطه‌ی آن بخشی از خطاهایش را می‌زداید».

عارفی را درد شدید پا عارض شد. هیچ آه و ناله سر نداد. فقط تبسّم می‌کرد و «انّا لله» می‌گفت؛ به او گفتند: چنین دردی تو را عارض شده و هیچ ناله نمی‌کنی؟ گفت: شیرینی پاداشش تلخی دردش را از یادم برده است!

مُلحدان به اثر ایمان در بحرانها اعتراف می‌کنند:

ناگفته نماند که ملحدان خود دریافته‌اند که نظامهای فکری و فلسفه‌ی خشک مادی آنان نمی‌تواند به مردم روح و معنویّت ببخشد که تحمّل سختیها برایشان آسان گردد، و در بحرانها شکیبایی و پایداری برایشان به ارمغان آورد. کمونیست‌ها، با همه تعصبی که دارند، در جنگ دوم جهانی ناگزیر برای مدتی گریبان دین را رها کردند تا نقش خود را

در آرامش روانها و جلوگیری از خودباختگی و قالب تهی کردن انسانها در برابر مشکلات ایفا کند. بالاخره شرایط دوران جنگ وادارشان کرد به اینکه ملّتها را به حال خودشان بگذارند تا به فطرتشان بازگردند و ظرف تهی جانشان را با تنها چیز ممکن یعنی ایمان پر کنند.

نیرومندی مؤمن:[أ]

انسان در زندگانی آرزوهای گسترده و هدفهای دور و نزدیک دارد. اما راه رسیدن به این آرزوها و هدفها پر خس و خاشاک و طولانی است. گردنه‌های گوناگون بر سر راه او وجود دارد. موانع بسیاری پیش روی دارد. بعضی از این موانع و تنگناها ناشی از طبیعت است، و مقتضای سنّت‌های الهی است. بعضی هم از خود افراد بشر است. بنابراین، ناگزیر انسان باید پیوسته در کشش و کوشش باشد، و به کار پیگیر ادامه دهد، تا بر دردها و ناملایمات چیره گردد و هدفها و آرزوهایش را جامه‌ی عمل بپوشاند.

در چنین گیر و داری، انسان چقدر نیازمند نیرویی است که او را پشتیبانی کند، و بازویش را توان بخشد، و دستش را بگیرد، و گردنه‌های صعب العبور را در برابرش هموار گرداند، و دشواری‌ها را از سر راهش بردارد، و راه را برایش روشن گرداند؟...

نیروی این چنینی را جز در سایه‌ی عقیده و در رکاب ایمان به خدا نمی‌توان به دست آورد. ایمان به خدا که ما را نیرومند می‌سازد، و روحیه‌ی ما را تقویت می‌کند. انسان با ایمان جز به فضل الهی امید نمی‌بندد، و جز از عذاب الهی نمی‌هراسد، و وقتی با خداست، به هیچ چیز نمی‌اندیشد. او نیرومند است، هر چند که در دستش سلاحی نباشد. ثروتمند است، هر چند گنجینه هایش از زر و سیم آکنده نباشد. عزیز و ارجمند است، هر چند که تبار و یارانی نداشته باشد. استوار است، هر چند کشتی زندگی متلاطم گردد، و امواج غول پیکر از هر سوی بر سر او فرود آیند!

[أ] ر.ک: نقش ایمان در زندگی، صص ۴۱۱-۴۴۲.

انسان با ایمان در پرتو ایمانش از دریا و موج و طوفان نیرومندتر است. در حدیث آمده است:

«لو عرفتم الله حقَّ معرفته لزالت بدعائکم الجبال».

«اگر خدا را آنچنان که باید می‌شناختید، با دعای شما کوهها از جای کنده می‌شدند».

این نیرومندی افراد با ایمان منبع نیرومندی جامعه نیز می‌تواند باشد. یک جامعه چقدر می‌تواند خوشبخت باشد وقتی که فرزندان نیرومند و استواری داشته باشد، و بعکس، دیگر جامعه تا چه اندازه می‌تواند بدبخت باشد، وقتی که مجموعه‌ای از انسان‌های ناتوان و از کارافتاده باشد. مردمی که نتوانند دوستی را یاری کنند، یا دشمنی را بترسانند، یا نهضتی را بر پا کنند، یا پرچمی را برافرازند؟»

منابع نیروی انسان باایمان:

ایمان به خدا:

انسان با ایمان نیرومند است، زیرا نیرو و توان خویش را از خدای علیِّ کبیر می‌گیرد. خدایی که به او ایمان دارد، و به او تکیه می‌کند و معتقد است هر جا که باشد خدا با او است، و او یاور مؤمنان است، و درمانده کننده‌ی یاوه گرایان:

﴿وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى ٱللَّهِ فَإِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾. (انفال/۴۹)

«... و هر کس که بر خدا توکل کند، خدا عزیز و حکیم است»

«عزیز» است و خواری کسی را که بر او توکل کرده است، نمی‌پسندد. «حکیم» است و کسی را که به حکمت و تدبیر او آویخته است، تباه نمی‌گرداند.

﴿إِن يَنصُرْكُمُ ٱللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ ۖ وَإِن يَخْذُلْكُمْ فَمَن ذَا ٱلَّذِى يَنصُرُكُم مِّنۢ بَعْدِهِۦ ۗ وَعَلَى ٱللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ ٱلْمُؤْمِنُونَ﴾. (آل‌عمران/۱۶۰)

«اگر خدا شما را پیروز گرداند، هیچ کس را یارای چیرگی یافتن بر شما نباشد، و اگر او شما را واگذارد، کیست که پس از او شما را یاری کند، و بر خدا باید توکّل کنند مؤمنان»

توکّل بر خدا، که از ثمرات ایمان است، به معنای آن نیست که انسان خود را بی‌اراده به دست پیشامدهای روزگار بسپارد، یا تنبلی پیشه کند و در کناری بیارامد. توکّل یک مفهوم حرکت آفرین است. یک نگهبان درونی در نهاد جان انسان است. توکّل انسان باایمان را از نیروی مقاومت سرشار می‌گرداند، و روحیه‌ی مبارزه و سماجت به او می‌بخشد، و عزم پولادین و اراده‌ی آهنین به او می‌دهد. قرآن کریم داستان‌های متعددی در باب آثار توکّل در روحیّه و رفتار پیامبران الهی در برابر دشمنان خدا برای ما بازگو می‌کند.

این پیامبر خدا هود علیه‌السلام است که در کشمکشی که با قوم عاد دارد از توکل، دژ مستحکمی می‌سازد و به آن پناهنده می‌گردد:

﴿ قَالُواْ يَـٰهُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِيٓ ءَالِهَتِنَا عَن قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿٥٣﴾ إِن نَّقُولُ إِلَّا ٱعْتَرَىٰكَ بَعْضُ ءَالِهَتِنَا بِسُوٓءٍ ۗ قَالَ إِنِّيٓ أُشْهِدُ ٱللَّهَ وَٱشْهَدُوٓاْ أَنِّي بَرِيٓءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ ﴿٥٤﴾ مِن دُونِهِۦ ۖ فَكِيدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنظِرُونِ ﴿٥٥﴾ إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى ٱللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُم ۚ مَّا مِن دَآبَّةٍ إِلَّا هُوَ ءَاخِذٌۢ بِنَاصِيَتِهَآ ۚ إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٥٦﴾ ﴾. (هود/۵۶-۵۳)

*«گفتند: ای هود! تو دلیل قانع کننده‌ای برای ما نیاورده‌ای و ما به گفته‌ی تو دست از خدایانمان برنخواهیم داشت، و به تو ایمان نخواهیم آورد * تنها سخنی که با تو داریم اینست که می‌گوییم بعضی از خدایان ما تو را آزار رسانیده‌اند. گفت: من خدا را گواه می‌گیرم و شما هم گواه باشید که من از این شریک ورزیدن‌های شما بیزارم * خدایانی که جز او برگرفته‌اید، حال بروید و دست به یکی کنید و به کارزار من آیید و مرا هیچ مهلت ندهید * من بر خدا که پروردگار خودم و پروردگار شما است توکل کرده‌ام. هیچ جنبنده‌ای نیست مگر او موهای پیشانیش را در دست دارد [خداوند بر آن سلطه دارد]. پروردگار من بر صراط مستقیم است.»*

این هم شعیب پیامبر علیه السلام است که قوم او تهدیدش می کنند و به او اخطار می کنند:

﴿قَالَ ٱلْمَلَأُ ٱلَّذِينَ ٱسْتَكْبَرُوا۟ مِن قَوْمِهِۦ لَنُخْرِجَنَّكَ يَٰشُعَيْبُ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ مَعَكَ مِن قَرْيَتِنَآ أَوْ لَتَعُودُنَّ فِى مِلَّتِنَا ۚ قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَٰرِهِينَ ﴿٨٨﴾ قَدِ ٱفْتَرَيْنَا عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِى مِلَّتِكُم بَعْدَ إِذْ نَجَّىٰنَا ٱللَّهُ مِنْهَا ۚ وَمَا يَكُونُ لَنَآ أَن نَّعُودَ فِيهَآ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ رَبُّنَا.... عَلَى ٱللَّهِ تَوَكَّلْنَا... ﴾. (اعراف/۸۸-۸۹)

*«کسانی که استکبار پیشه کردند از قوم او گفتند: ما تو را ای شعیب با کسانی که از اهل این قریه به تو ایمان آورده‌اند، بیرون خواهیم کرد، یا آن که در آیین ما بازمی‌گردید! گفت: هر چند که ما خوش نداشته باشیم؟! * ما بر خدا دروغ بسته‌ایم، اگر به آیین شما بازگردیم پس از آنکه خدا ما را از آن رهایی بخشیده است. و امکان ندارد که ما به آیین شما بازگردیم مگر آنکه خدا، پروردگار ما، بخواهد... بر خدا توکل کرده‌ایم...»*

این هم موسی علیه السلام است که وقتی بنی اسرائیل را همراه خود ساخته و از اردوگاه فرعونیان دور شده است، به آنان می گوید:

﴿يَٰقَوْمِ إِن كُنتُمْ ءَامَنتُم بِٱللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوٓا۟ إِن كُنتُم مُّسْلِمِينَ ﴿٨٤﴾ فَقَالُوا۟ عَلَى ٱللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٨٥﴾ وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ ٱلْقَوْمِ ٱلْكَٰفِرِينَ ﴿٨٦﴾﴾.

(یونس/۸۴ تا ۸۶)

*«... ای قوم من، اگر ایمان به خدا آورده‌اید، پس بر او توکل کنید اگر مُسلم گشته‌اید * گفتند: بر خدا توکل کردیم. پروردگارا، ما را بازیچه‌ی دست ستم پیشگان قرار مده * و ما را به رحمت خویش از کافرکیشان رهایی بخش.»*

ملاحظه می کنید که فرستادگان خدا، همگی در برابر آزارها و سرسختی‌های اقوامشان به توکل بر خدا پناهنده می‌شوند:

﴿وَمَا لَنَآ أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى ٱللَّهِ وَقَدْ هَدَىٰنَا سُبُلَنَا ۚ وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَىٰ مَآ ءَاذَيْتُمُونَا ۚ وَعَلَى ٱللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ ٱلْمُتَوَكِّلُونَ ﴾. (ابراهیم/۱۲)

«و چرا باید بر او توکل نکنیم، در حالی که خدا ما را هدایت فرموده، و راههای کارمان را

به ما نشان داده است، و بر آزارهایی که به ما روا می‌دارید شکیبایی خواهیم کرد، و بر خدا باید توکل کنند مؤمنان.»

ایمان به حقّ:

انسان با ایمان، نیرو و توان خویش را از حق و حقیقت که به آن گردن نهاده است می‌گیرد. به خاطر شهوتی که بر او عارض شده، یا انگیزه‌ی زودگذری که برای او پیش آمده، یا برای منفعت شخصی ناچیزی که روی آورده، یا از روی تعصّب جاهلانه، یا تجاوز به همنوعانش کاری را صورت نمی‌دهد. به خاطر حق و حقیقتی که آسمانها و زمین بر آن استوار است، کار می‌کند، و حق سزاوارتر است که پیروز گردد و باطل درخورتر است که از هم بپاشد:

﴿ بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ ﴾ (انبیا، ۱۸/)

«بلکه ما با حق بر سر باطل می‌کوبیم، پس آن را در هم می‌کوبد، پس بناگاه تباه می‌گردد...»

﴿ وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا ﴾ (اسراء، ۸۱/)

«و بگو: حق آمد و باطل از میان رفت، که باطل همواره از میان رونده بوده و خواهد بود».

ربعی بن عامر رضی الله عنه، فرستاده‌ی سعد بن ابی وقّاص رضی الله عنه در جنگ قادسیه، بر رستم فرمانده‌ی لشکریان ایران وارد شد. یاران و سربازان، رستم را در میان گرفته بودند، و زر و سیم در اطراف او انباشته بود. به هیچ چیز توجهی نکرد و با همان اسب ناتوان و سپر درشتناک و لباس خشنی که بر تن داشت، به جمع آنان وارد شد. رستم گفت: تو کیستی؟... و شما کیستید؟ در پاسخ رستم گفت: «ما قومی هستیم که خدا ما را برانگیخته است تا کسانی را که او بخواهد از بندگی بزرگان به بندگی خدای یکتا، و از تنگنای دنیا به فراخنای آن، و از ستم ادیان کهن به دادگری اسلام دربیاوریم.»

انسان با ایمان در پرتو ایمان به خدا و حقّ، روی زمین، سخت و محکم ایستاده است و هیچ سستی و لرزشی به سراغ او نمی‌آید، زیرا به مطمئن‌ترین دستگیره دست زده، و به ستونی محکم و استوار تکیه کرده است:

﴿فَمَن يَكۡفُرۡ بِٱلطَّٰغُوتِ وَيُؤۡمِنۢ بِٱللَّهِ فَقَدِ ٱسۡتَمۡسَكَ بِٱلۡعُرۡوَةِ ٱلۡوُثۡقَىٰ لَا ٱنفِصَامَ لَهَا﴾

(بقره/۲۵۶)

«... پس هر آنکه به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد، به مطمئن‌ترین دستگیره دست زده، که کنده شدن و از جای درآمدن در آن راه ندارد...»

او یک آفریده‌ی بیکاره نیست، یک پدیده‌ی بیهوده نیست. او نماینده‌ی خدا در زمین است. اگر همه‌ی اهل باطل بر علیه او دست به یکی کنند، خدا یار او است و جبرئیل و مؤمنان شایسته، و فرشتگان علاوه بر آنان، پشتیبان اویند (تحریم/۴).

چطور ممکن است که انسان با ایمان در برابر افراد بشر احساس ناتوانی کند، در حالی که فرشتگان پشت سر اویند؟ چگونه امکان دارد در برابر آفریدگان سر خم کند، در حالی که آفریدگار با او است؟

﴿ٱلَّذِينَ قَالَ لَهُمُ ٱلنَّاسُ إِنَّ ٱلنَّاسَ قَدۡ جَمَعُواْ لَكُمۡ فَٱخۡشَوۡهُمۡ فَزَادَهُمۡ إِيمَٰنٗا وَقَالُواْ حَسۡبُنَا ٱللَّهُ وَنِعۡمَ ٱلۡوَكِيلُ ﴿١٧٣﴾ فَٱنقَلَبُواْ بِنِعۡمَةٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَفَضۡلٖ لَّمۡ يَمۡسَسۡهُمۡ سُوٓءٞ﴾

(آل‌عمران/۱۷۳-۱۷۴)

همین ایمان بود که چند مرد جوان را مانند اصحاب کهف واداشت تا با تکیه بر عقیده‌ی خویش در برابر یک پادشاه زورگو، و یک قوم متعصّب و سنگدل، با آن تعداد اندک. و بی‌بهره از توان و برخورداری مادّی، بایستند:

﴿نَّحۡنُ نَقُصُّ عَلَيۡكَ نَبَأَهُم بِٱلۡحَقِّۚ إِنَّهُمۡ فِتۡيَةٌ ءَامَنُواْ بِرَبِّهِمۡ وَزِدۡنَٰهُمۡ هُدٗى ﴿١٣﴾ وَرَبَطۡنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ إِذۡ قَامُواْ فَقَالُواْ رَبُّنَا رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ لَن نَّدۡعُوَاْ مِن دُونِهِۦٓ إِلَٰهٗاۖ لَّقَدۡ قُلۡنَآ إِذٗا شَطَطًا ﴿١٤﴾ هَٰٓؤُلَآءِ قَوۡمُنَا ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةٗۖ لَّوۡلَا يَأۡتُونَ عَلَيۡهِم بِسُلۡطَٰنِۭ بَيِّنٖۖ فَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبٗا ﴿١٥﴾﴾.

(کهف/۱۳-۱۵)

*«ما داستان اصحاب کهف را آنچنان که به حق واقع شده است، برای تو بازمی‌گوییم. آنان جوانی بودند که به پروردگار شما ایمان آوردند و ما بر هدایتشان افزودیم * و دلهایشان*

*را محکم گردانیدیم آن هنگام که قیام کردند و گفتند: پروردگار ما پروردگار آسمان‌ها و زمین است و ما به جز او خدایی را نمی‌خوانیم. اگر چنان کنیم یاوه‌سرایی کرده‌ایم * این قوم مایند که خدایانی جز او برگرفته‌اند، چرا برای خدایی اینان، دلایل آشکاری نمی‌آورند؟ پس کیست ستمگرتر از آن کسی که بر خدا دروغ ببندد؟!...»*

ایمان به جاودانگی:

انسان با ایمان نیرو و توان خویش را از جاودانگیی که به آن یقین دارد، می‌گیرد، زندگی او عبارت از این روزهای معدود، در این مکانهای محدود نیست. یک زندگی ابدی است و جز این نیست که از این خانه به آن خانه می‌رود.

و ما الموت إلّا رحلة غیر أنّها   من المنزل الفانی إلی المنزل الباقی

«و مرگ سفری بیش نیست، جز آنکه،
این سفر از منزلگاه فانی به جایگاه باقی است».

این عُمَیر بن حمام انصاری رضی الله عنه است که در جنگ بدر می‌شنود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم خطاب به یارانشان می‌فرمایند:

«و الذی نفسی بیده مامن رجل یقاتلهم الیوم - المشرکین - فیقتل صابراً محتسباً مقبلاً غیر مدبر إلّا أدخله الله الجنّة».

«سوگند به آنکه جانم در دست او است. هیچ مردی نیست که امروز با مشرکان بجنگد و صبورانه در راه خدا کشته شود، و روی به مشرکان آورده و از رویارویی با آنان روی برنتافته باشد، مگر آنکه خدا او را به بهشت درآورد».

عُمَیر می‌گوید: به به! به او می‌گویند: به به از چه چیزی ای حمام؟ او می‌گوید: مگر میان من و بهشت همین مقدار فاصله نیست که پای پیش بگذارم و با اینان بجنگم و کشته شوم؟ رسول اکرم صلی الله علیه و سلم می‌فرمایند: بلی! عمیر چند دانه خرما در دست دارد که مشغول خوردن آنها است. با خود می‌گوید: اینقدر زنده بمانم که این خرماها را بخورم؟ این زندگی طولانی است! و خرماها را

به سویی می‌افکند و به جبهه‌ی جنگ روی می‌آورد و در رَجَزی که می‌خواند می‌گوید:

رکضاً إلی الله بغیر زاد إلّا التقی و عمل المعاد
و الصبر فی الله علی الجهاد و کل زاد عرضه النفاد
غیر التقی و البرّ و الرشاد

«می‌شتابم به سوی خدا بدون هیچ توشه‌ای،
مگر پارسایی و عمل برای آخرت»
«و شکیبایی در راه خدا بر جهاد،
و هر توشه‌ای در معرض از میان رفتن است»
«مگر پارسایی و نیکوکاری و درستکاری».

این هم انس بن نضر رضی الله عنه است که قهرمانانه در اُحُد می‌جنگد، و وقتی سعد بن معاذ رضی الله عنه را می‌بیند، به او می‌گوید: ای سعد، این بهشت است به پروردگار نضر سوگند! من بوی آن را از پشت کوه اُحُد می‌یابم!!

ایمان به قضا و قدر:

انسان باایمان نیرو و توان خویش را از قضا و قدر که به آن ایمان دارد می‌گیرد. او می‌داند که هر مصیبتی که به او برسد، به اذن خدا است، و اگر جن و انس دست به یکی کنند که به او سودی برسانند، جز آن سودی که خدا برای او نوشته باشد نمی‌توانند به او برسانند، و اگر دست به یکی کنند که به او زیانی برسانند، بجز آن زیانی که خدا برای او نوشته باشد نمی‌توانند به او برسانند:

﴿ قُل لَّن يُصِيبَنَآ إِلَّا مَا كَتَبَ ٱللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَىٰنَا ۚ وَعَلَى ٱللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ ٱلْمُؤْمِنُونَ ﴾. (توبه/۵۱)

«بگو به ما نمی‌رسد مگر آنچه خدا برای ما نوشته باشد. او مولای ما است و بر خدا باید توکل کنند مؤمنان».

انسان باایمان معتقد است که روزی او قسمت شده، و اجل او معیّن شده است. هیچکس نمی‌تواند میان او و روزی‌یی که خداوند قسمت او کرده است حائل گردد، یا از مدت زمانی که خدا برای عمر او تعیین کرده و نوشته ِاست چیزی بکاهد. این عقیده به او اعتمادی می‌بخشد که حدّ و اندازه ندارد، و به او نیرویی می‌دهد که هیچ نیروی بشری بر آن چیره نگردد. آن مرد با ایمان به سوی میدان جهاد در راه خدا می‌رود. یاوه‌سرایان سر راه بر او می‌گیرند و او را می‌ترسانند که چطور فرزندانش را بی‌سرپرست رها کرده و به میدان جنگ می‌رود. او می‌گوید: **«ما باید فرمان خدای متعال را چنان که باید ببریم، و خدا هم باید که روزی ما را چنان که وعده فرموده است، برساند.»**

همین بازدارندگان از جهاد و خودداری کنندگان از یاری دین خدا وقتی که از آن مرد ناامید می‌شدند نزد همسرش می‌رفتند، و او را به وحشت می‌انداختند که با رفتن شوهرش به جهاد روزی او و فرزندانش را چه کسی تأمین می‌کند. آن زن نیز با اعتماد و اطمینانی حیرت‌انگیز پاسخ می‌داد: **«من همسرم را به روزی‌خواری می‌شناسم. ولی به روزی‌رسانی هرگز. حال، اگر روزی خوار رفته است، روزی‌رسان همچنان بر جای مانده است.»**

علیّ بن ابیطالب به قلب سپاه دشمن می‌زد و می‌گفت:

أی یومیّ من الموت أفر؟ — یوم لایقدر أم یوم قدر؟
یوم لایقدر لا أحذره — و من المقدور لاینجی الحذر

«در کدام یک از دو روز زندگی‌ام از مرگ بگریزم؟
روزی که قرار است در آن روز بمیرم، یا روزی که قرار نیست؟»
«روزی هم که مقدر نیست در آن بمیرم، باکی از مرگ ندارم،
روزی هم که مقدر است در آن بمیرم، گریختن از مرگ سودی ندارد»

مرحوم سیّد جمال الدین افغانی گفته است: «اعتقاد به قضا و قدر - اگر از زشتی و ناروایی اعتقاد به جبر پیراسته گردد - جرأت و فعالیت را به دنبال می‌آورد، و شجاعت و شهامت می‌آفریند، و انسان را برمی‌انگیزاند که خویشتن را به مهلکه‌هایی بیندازد که دلِ

شیران را از سینه بیرون می‌افکند، و زهره‌ی پلنگان را آب می کند. این چنین اعتقادی بر جانها مُهر پایداری و استواری و تحمّل دشواری‌ها، و دست و پنجه نرم کردن با سختی‌ها و گرفتاری‌ها می‌زند، و جان انسان را با زیورهای بخشش و دهش می‌آراید، و او را برای دست برداشتن از هر چیز و هر کس که برایش عزیز و گرانقدر است آماده می‌سازد. حتی انسانها را بر جان دادن در راه خدا، و چشم‌پوشی کردن از زیبایی‌ها و طراوتهای زندگی وادار می گرداند... همه‌ی اینها در راه حق و حقیقتی است که او را به اعتقاد به این عقیده فراخوانده است.

کسی که معتقد است اجل او مقدّر و معین است، و روزی او محفوظ و معلوم است، و همه چیز به دست خدا است، و هرگونه که خدا بخواهد در همه چیز تصرف می کند، چگونه در مقام دفاع از حق خویش و اعتلای نام و عنوان امّت و ملّتش، یا اجرای فریضه‌های الهی در این زمینه‌ها، از مرگ می گریزد؟

مسلمانان در همان آغاز دولتشان به سوی ممالک مختلف و سرزمینهای گوناگون شتافتند، و آن سرزمین‌ها را فتح کردند، و سلطه‌ی خویش را بر آن مناطق گسترانیدند. با آن سیطره‌ای که بر ملتها پیدا کردند، و آن غلبه‌ای که بر دولتها یافتند، خردها را مدهوش خویش و دلها را شیفته‌ی خود کردند، و قلمرو حکومت مسلمین از کوههای پیرینیه که بین اسپانیا و فرانسه واقع است، تا دیوار چین گسترش یافت، با آن عِدّه و عُدّه‌ی کمی که داشتند، و با آن که عادت به آب و هواهای متفاوت نداشتند، و اوضاع اقلیمی کشورهای مختلف به حالشان سازگار نبود. بینی شاهان را به خاک مالیدند، و قیصران روم و خسروان فارس را در طول مدتی کمتر از هشتاد سال به خواری کشانیدند. این فتوحات آنچنانی مسلمین در چنین مدت کوتاهی امری خارق العاده و معجزه‌ای بزرگ به شمار می‌آید.

«کشورهایی را ویران کردند، کوههایی را در هم شکستند، و بر روی زمین، زمین دومی برکشیدند از عدل و داد، و طبقه‌ی سومی روی زمین احداث کردند، از سودرسانی و ثمربخشی برای جهان و جهانیان، قله‌ی کوهها را با سُم اسبان خویش ساییدند، و به جای آنها کوهها و تپّه‌هایی از سدهای بریده‌ی مخالفان سلطه و حکومتشان بر پای گردانیدند، و همه‌ی دلها را لرزانیدند، و لرزه

بر همه‌ی اندامها افکندند، و پشتوانه و پیش برنده‌ی آنان به سوی همه‌ی این فتوحات، اعتقاد به قضا و قدر بود و بس.

«همین اعتقاد بود که قدم‌های گروه‌های کوچک مسلمانان را در برابر لشکرهایی که فضا را پر می‌کردند و پهنه‌ی زمین برایشان تنگ می‌نمود، ثبات بخشید، و توانستند آن لشکریان انبوه را از پایگاههایشان بیرون کنند، و سر جای خودشان بنشانند» (نقل از مجله‌ی «عروة الوثقی» نشر دارالعرب، ص۵۳)

ایمان به برادری:

انسان با ایمان نیرو و توان خویش را از برادران باایمانش کسب می‌کند. احساس می‌کند که او با آنان است و آنان با او هستند. وقتی در کنار آنان است به او مدد می‌رسانند، و وقتی نزد آنان نیست، در حفظ الغیب او می‌کوشند. در موقع گرفتاری با او مواسات می‌کنند، و در موقع تنهایی انیس و مونس او می‌گردند. هر گاه زمین بخورد، دست او را می‌گیرند، و هر گاه نیروهایش به سستی گرایید، از او پشتیبانی می‌کنند. هنگامی که مشغول انجام کاری است. همکاری آنان را با خودش احساس می‌کند، و هنگامی که به جهاد می‌رود با نیروی بازوی آنان شمشیر می‌زند! وقتی که یک سپاه مسلمان مرکّب از یکهزار نفر انسان باایمان به جنگ ظلم و کفر می‌رود، هر یک از افراد این لشکر احساس می‌کند که با نیروی یکهزار نفر می‌جنگد، نه خودش به تنهایی، و احساس می‌کند که آن یکهزار نفر در جان او جای دارند، چنان که خودش نیز، از بس که آنان را دوست دارد، و دل نگران آنان است، و بر سر آنان می‌ترسد، گویی در جای آنان قرار دارد! حال، اگر شما ۱۰۰۰ را در ۱۰۰۰ ضرب کنید حاصل ضربتان در حقیقت ۱۰۰۰۰۰۰ نفر است، هر چند که به زبان شمارش و آمار یکهزار نفر بوده باشد.

پیامبر اکرم ﷺ توانمندی انسان باایمان را با تکیه به برادران باایمانش به خشت و آجری که در یک ساختمان استوار قرار دارد تشبیه کرده و فرموده است:

«المؤمن للمؤمن کالبنیان یشدّ بعضه بعضاً».

«مؤمن برای مؤمن مانند اجزاء یک ساختمان است که همدیگر را استوار نگه می‌دارند.»

یک خشت و آجر به تنهایی چیزی به حساب نمی‌آید اما وقتی که جزیی از کل یک دیوار شد و ارتباط محکم و جدایی‌ناپذیری پیدا کرد به سادگی نمی‌توان آن را شکست و خرد کرد یا حتی آن را از جایش لرزاند چرا که نیرو و سختی آن، نیروی تمام دیوار است که آن را نگه داشته است.

گفته‌اند: فوجی از رزمندگان مسلمان در برابر دشمن چنان قرار گرفت که میان آنان و دشمن یک رودخانه فاصله بود. فرمانده دستور داد به آب بزنند. فوراً اطاعت کردند و به آب زدند. دشمن از دور، وحشت زده و هراسان آنان را می‌نگریست... ناگهان مشاهده کرد که در وسط رودخانه همه‌ی رزمندگان مسلمان با هم به زیر آب رفتند، چنان که گویی غرق شده‌اند. آنگاه کمی بعد، همه با هم سر از اب برآوردند... دشمن جویا شد که این چه برنامه‌ای است؟ معلوم شد که یکی از رزمندگان قمقمه‌اش را انداخته و فریاد زده است: قمقمه‌ام! قمقمه‌ام! و همه‌ی آنان دسته جمعی به غواصی پرداخته و دنبال قمقمه‌ی برادرشان می‌گردند... دشمنان که مات و مبهوت شده بودند، گفتند: آدمهایی که برای یک قمقمه که از دست یکی از آنان می‌افتد چنین می‌کنند، اگر یکی از آنان را بکشیم چه خواهند کرد؟! ترس در رگ و ریشه‌ی آنان دوید، و سرانجام، در برابر مسلمانان تسلیم شدند.

نیرومندی انسان به اندازه‌ی ایمان او است:

ایمان شخص مسلمان به خدایی که شکست‌ناپذیر است، و به حق و حقیقتی که خواری و ذلّت نمی‌پذیرد، و به جاودانگی‌ای که نقطه‌ی پایان ندارد، و به قضا و قدری که تغییرپذیر نیست، و به برادری راستینی که سستی نمی‌پذیرد، چشمه‌های جوشانی هستند که نیروی معنوی از آنها فوران می‌کند، و با نیروها و سلاح‌های مادی قابل مقایسه نیستند.

اما، بهره‌ی هر کس از این نیروی نامحدود، به اندازه‌ی بهره‌ای است که از ایمان دارد. این توانمندی ایمان را در وجود ممتازترین فرد مسلمان پس از رسول خدا ﷺ آشکارا مشاهده می‌کنیم. توانمندی او در موقعیت‌هایی آنچنان شاخص گردید که عمر رضی الله عنه را با آن سطوت و هیبتی

که خود داشت وادار کرد که درباره‌ی او بگوید: **«به خدا سوگند، اگر ایمان ابوبکر رضی الله عنه را با ایمان همه‌ی این امت بسنجند، افزونتر خواهد بود».**

موضعگیری ابوبکر رضی الله عنه را در روز رحلت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم ملاحظه کنید. مسلمانان خود را باخته بودند، و سختی و شدت درد آنان را از حالت عادی خارج کرده بود. آورده‌اند که حضرت عمر گفت: **«هر کس بگوید محمّد صلی الله علیه و سلم مرده است، گردنش را با این شمشیر می‌زنم»**؛ در آن موقعیت بحرانی حضرت ابوبکر در برابر مردم ایستاد و با صدای بلند اعلان کرد که: **«هر کس محمد صلی الله علیه و سلم را می‌پرستیده، اکنون محمد صلی الله علیه و سلم مرده است، و هر کس خدا را می‌پرستیده، خدا زنده است و نمی‌میرد...»** و این آیه را تلاوت کرد:

﴿ وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ ٱلرُّسُلُ ۚ أَفَإِيْن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ ٱنقَلَبْتُمْ عَلَىٰٓ أَعْقَٰبِكُمْ ۚ وَمَن يَنقَلِبْ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ ٱللَّهَ شَيْـًٔا ﴾. (آل‌عمران/۱۴۴)

«و نیست محمد مگر فرستاده‌ای که پیش از وی فرستادگان متعددی آمده و گذشته‌اند پس اگر روزی بمیرد یا کشته شود، شما به قهقرا بازمی‌گردید، هر که به قهقرا بازگردد و ارتداد پیشه کند، به خدا زیانی نرسانیده است.»

موضعگیری دیگر ابوبکر رضی الله عنه پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم این بود: مسلمانان تردید کردند در اینکه لشکر اسامه را که پیامبر پیش از بیماری و مرگ آماده فرموده بود به جنگ بفرستند یا نفرستند. از ابوبکر رضی الله عنه درخواست کردند که این لشکر را متوقف کند. دلیلشان هم این بود که روزهای آینده آکنده از پیشامدها و احتمالات هستند، و کسی چه می‌داند که مردم عرب در بیابانها و شهرها چه خواهند کرد وقتی که بفهمند پیامبر رحلت فرموده است... اما ابوبکر رضی الله عنه با عزمی قاطع در پاسخ آنان گفت:

«سوگند به آن که جان ابوبکر در دست اوست... اگر می‌دانستم که درندگان مرا درمی‌ربایند، لشکر اسامه را همانطور که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمان داده است به راه می‌انداختم. حتی اگر در همه‌ی شهرها و آبادی‌ها کسی جز من پیدا نشود، این کار را خواهم کرد.».

موضعگیری او را در جنگ با مرتدین و مانعان زکات، درست در همان زمانی که شاخهای عصبیّت جاهلی چون شاخهای شیطان سر بر کشیده بود. مسلمانان پس از رحلت پیامبرشان - چنانچه عایشه رضی الله عنها توصیف کرده است - وضع یک گله‌ی گوسفند را در شب تاریک و بارانی داشتند.

حتی بعضی از مسلمانان، به ابوبکر رضی الله عنه گفتند: ای خلیفه‌ی رسول خدا! صلی الله علیه و سلم تو نخواهی توانست که با همه‌ی عرب بجنگی! در خانه‌ات بنشین، در را بر روی خود ببند، و تا مرز یقین (هنگام مرگ) به پرستش خدای متعال مشغول باش... اما آن مرد باوقار کهنسال، که مانند اشک فروتن، مانند نسیم صبحگاهی نرم، مانند حریر لطیف و ملایم و مانند قلب مادر مهربان بود، طی چند لحظه به مردی انقلابی چون دریای مواج، شورشگر چون شیر نر، تبدیل می‌گردد و بر سر عمر رضی الله عنه فریاد می‌کشد و می‌گوید:

«در جاهلیت فرمانفرما و در اسلام خوار و فرمانبر؟ ای پسر خطّاب؟! وحی پایان پذیرفته و کامل گشته... من زنده باشم و بگذارم وحی الهی دچار کاستی بشود؟!... به خدا سوگند، اگر حتی یک عِقال شتر را که در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و سلم به آن حضرت، به عنوان زکات، می‌داده‌اند، از من بازدارند و به من باز ندهند، تا زمانی که بتوانم شمشیر در دست بگیرم، بر سرش با آنان نبرد خواهم کرد!!».

آثار وضعی این توانمندی‌ها در روح و روان انسان باایمان:

الف) حق گویی و حق جویی در ارتباط با نزدیکان و دیگران:

یکی دیگر از ثمرات این توانمندی روحی و روانی و یکی از جلوه‌های آن در وجود انسان باایمان، صداقت در هر حالی است و عدل در هر زمان. انسان باایمان اگر لغزشی پیدا کند، بدون آن که انکار کند، یا برای پوشانیدن خطای پیشین، به خطاهای دیگری دست بزند یا به دیگری تهمت بزند، به خطای خویش اعتراف می‌کند. حق را می‌گوید، هر چند که تلخ باشد. به خاطر خدا گواهی به قسط می‌دهد و اجرای قسط می‌کند، هر چند که به زیان او یا زیان پدر و مادرش باشد و با دوست و دشمن یکسان و به عدالت رفتار می‌کند، نه طرفداری می‌شناسد، و نه کناره‌جویی!

عمر بن خطاب رضی الله عنه بر یکی از پسرانش حدّ شرعی را آنچنان جاری ساخت که گفتند: زیر دست پدرش مُرد! پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم عبدالله بن رواحه رضی الله عنه را به خیبر فرستاد، تا مقداری محصول خرمای خیبر را رقم بزند. زیرا نصف محصول از آن خودشان بود و نصف دیگر از آن مسلمانان بود. عبدالله این وظیفه را انجام داد و گفت: این قسمت، این مقدار دارد و آن قسمت، آن مقدار. یهودیان از زیورهای زنانشان نزد او گرد آوردند و به او گفتند: این از آنِ تو؛ و در برابر، در تقسیم محصول به ما تخفیف بده و رعایت حال ما را بکن. گفت: ای قوم یهود، به خدا سوگند، شما منفورترین مخلوقات خدا در نظر من هستید، اما به این خاطر بر شما اِجحاف روانمی‌دارم. این جواهراتی هم که به من پیشنهاد می‌کنید رشوه است و «سُحت»، ما نمی‌خوریم! یهودیان که این عملکرد را دیدند ناگزیر گفتند: با این عملکردها است که آسمانها و زمین پایدار مانده‌اند!

به عمر بن عبدالعزیز گفتند که پسرش یک انگشتری خریده است که نگینش ۱۰۰۰ درهم می‌ارزد. پیکی نزد او فرستاد و گفت: اما بعد... به من گفته‌اند که تو انگشتری خریداری کرده‌ای که نگینش ۱۰۰۰ درهم می‌ارزد. با رسیدن این نامه‌ی من، آن انگشتری را بفروش و با پولش یکهزار نفر گرسنه را سیر گردان، و یک انگشتری خریداری کن که نگینش از آهن باشد، و روی آن بنویس:

«رحم الله امرءاً عرف قدر نفسه»

یعنی: «خدای رحمت کند آن کسی را که حدّ و اندازه‌ی خودش را بشناسد»!

ب) ناچیز شمردن نیروهای مادّی:

یکی دیگر از جلوه‌ها و ثمرات این نیرومندی و توانمندی انسان باایمان آنست که در گرفتاری‌ها و درگیری‌ها شجاع و دلیر است و در سختی‌ها ثابت قدم و استوار. نه پایش می‌لغزد، نه ستونهای بدنش می‌لرزد، از مردم، چه کم باشند چه زیاد، واهمه‌ای ندارد. از دشمنان هراسی به دل راه نمی‌دهد، هر چند که عربده بکشند و کف بر دهان آورند. همه درهای ترس بر جان و روان خود بسته است. او دیگر جز از گناهش و ناخشنودی و مجازات پروردگارش، از هیچ چیز نمی‌ترسد.

اگر به او بگویند: دشمنان شمارشان بیشتر است، این آیه‌ی شریفه را می‌خواند:

﴿ كَم مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ ﴾. (بقره/۲۴۹)

«... چه بسا گروهی اندک بر گروهی بسیار چیره گشتند...»

اگر به او بگویند: دشمنان ثروت و دارایی فراوان و بیشماری دارند، برایشان این آیه را می‌خواند:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ ۚ فَسَيُنفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ ﴾ (انفال/۳۶)

«کسانی که کفر پیشه کرده‌اند دارایی‌هایشان را خرج می‌کنند تا بازدارند از راه خدا. اینان دارایی‌هایشان را خرج می‌کنند. آنگاه حسرتش برایشان می‌ماند، و آنگاه مغلوب می‌گردند».

اگر او را از مکر و نیرنگ دشمنان بترسانند، با این سخن خدا به آنان پاسخ می‌گوید:

﴿ وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ ۖ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ﴾. (آل‌عمران/۵۴)

«و نیرنگ زدند و خدا نیرنگ زد و خدا بهترین نیرنگ زنندگان است».

اگر به او بگویند: دشمنان دژهای مستحکمتری دارند، برای آنان این آیه را می‌خواند:

﴿وَظَنُّوا أَنَّهُم مَّانِعَتُهُمْ حُصُونُهُم مِّنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا﴾. (حشر/۲)

«و گمان کردند که دژهایشان آنان را در برابر خدا حمایت می‌کند. اما خدا از جایی به سراغشان آمد که فکرش را نمی‌کردند...».

با مدد خدا حرکت می‌کند، و با نور خدا می‌نگرد، و با شمشیر خدا پیکار می‌کند، و با نیروی خدا نشانه می‌رود.

﴿فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ ۚ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ﴾ (انفال/۱۷)

«پس شما آنها را نکشتید، که خدا کشتشان، و تو تیراندازی نکردی آنگاه که انداختی بلکه خدا تیراندازی کرد...».

انسان با ایمان، بنده و برده‌ی منطق مادی و زبان آمار و ارقام نمی‌شود. از این رو است که انواع و اقسام فداکاری‌ها و از خودگذشتگی‌ها و داد و دهش‌ها از خود نشان می‌دهد که بعضی از مردمان آن را بی‌باکی بلکه دیوانگی به حساب می‌آورند.

ابن اثیر در تاریخ خود روایت کرده است که مسلمانان در اثنای فتوحاتشان در ایران، رود دجله میان آنان و شهر مدائن مانع شده بود. آن سال جزر و مدّ رود دجله زیاد بود، و دجله کفِ بسیاری برمی‌آورد. سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه مردم را گرد آورد و حمد و ثنای خدا به جای آورد و گفت: به گوش باشید که چه می‌گویم! من تصمیم گرفته‌ام که این رود را به سوی دشمن ببُرم! همه یک سخن گفتند: خدا برای ما و تو راهیابی و رشد را اراده فرماید. چنین کن!

مردم به دجله ریختند. اجازه‌ی پیمودن رود دجله صادر شد. سعد به آنان گفت: بگویید: «از خدا یاری می‌جوییم، و بر او توکل می‌کنیم، خدا ما را بس است و چه خوب تکیه‌گاهی است. به خدا سوگند، خدا یارش را یاری خواهد کرد و دینش را پیروز خواهد گردانید، و دشمنش را شکست خواهد داد. و هیچ تاب و توانی نیست مگر آنکه از آنِ خدای علیّ و عظیم است.»

«رزمندگان در دجله همدیگر را می‌یافتند و همانطور که در خشکی راه می‌رفتند و با یکدیگر سخن می‌گفتند، در دجله به پیش روی ادامه دادند، و طوری همسطح آب دجله حرکت می‌کردند که ساحل دیده نمی‌شد».

کافران و منافقان این روحیه‌ی عالی را که مسلمانان از خود نشان می‌دادند مشاهده می‌کردند. می‌دیدند که مسلمانان عده‌ی کم چگونه در برابر انبوه لشکران کفّار به پیکار برمی‌خیزند، و در برابر آن همه اسلحه و آمادگی رزمی، و نیروهای نابرابر بلکه غیرقابل مقایسه عرض اندام می‌کنند. گمان می‌کردند که مسلمانان آدمهای مغروری هستند اما این غرور نبود، بلکه نیروی ایمان به خدا و توکل بر او بود:

﴿ إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ غَرَّ هَٰؤُلَاءِ دِينُهُمْ ۗ وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴾ (انفال/۴۹)

«آنگاه که منافقان و کسانی که دلهای بیمار دارند، می‌گفتند: دین اینان مغرورشان گردانیده است. حال آن که هر کس بر خدا توکّل کند، خدا عزیز است و حکیم.»

ج) اخلاص در گفتار و کردار:

از جلوه‌ها و ثمرات دیگر این توانمندی انسان با ایمان آن است که در گفتار و کردار و پندار، با نیّتی پاک و بی‌آلایش، تنها، مهر و عنایت پروردگارش را در نظر می‌گیرد و بس.

مشاهده می‌کنید که کارهای نیک را انجام می‌دهد و با کارهای بد سر ستیز دارد، هر چند که سود مادّی برایش نداشته باشد، و با خواسته‌های شخصی و هواهای نفسانی‌اش هماهنگ نباشد. نه شهرت می‌خواهد، نه ستایش و خشنودی مردم را می‌خواهد. حتّی ترجیح می‌دهد که گمنام بماند و مشهور نشود. نهانی کار کند و کارهایش آشکار نگردد، تا از ریا بر کنار بماند، و خود را از لغزشگاههای شرک خفی بدور نگاهدارد. آرزومند آن است که از کسانی باشد که خدا آنان را دوست دارد. از آن نیکان پارسای گمنام، که هر گاه حاضر شوند شناخته نشوند، و هر گاه غایب باشند، کسی سراغشان را نگیرد، اصرار دارد که در حکم ریشه‌ی درخت باشد، و در دل زمین، دور از چشمها، به تغذیه‌ی درخت سر گرم بماند. دوست دارد که در حکم پایه‌ی ساختمان باشد، در ژرفنای زمین پنهان باشد، اما ساختمان بر روی شانه‌های او استوار و با تکیه بر او از ویرانی در امان بماند.

در بعضی روایات مذهبی تصویر دلنوازی از قدرت روحی انسان هنگامی که به حق می‌پیوندد و خود را برای خدا خالص می‌گرداند، به دست داده‌اند. در این تصویر، انسان باایمان را سنگین‌تر از زمین و کوهها و پرتوان‌تر از آهن و آتش و آب و... در ترازوی حقّ، توصیف کرده‌اند. چنین روایت کرده‌اند:

«هنگامی که خدا زمین را آفرید، شروع کرد به تکان خوردن و لرزیدن. خدا زمین را با کوهها تثبیت کرد و استقرار یافتند. فرشتگان از توانمندی کوهها به شگفت آمدند و گفتند: پروردگارا! آیا آفریده‌ای توانمندتر از این کوهها نیز آفریده‌ای؟ فرمود: آری، آهن. گفتند: آیا آفریده‌ای توانمندتر از آهن نیز آفریده‌ای؟ فرمود: آری، آتش. گفتند: آیا آفریده‌ای توانمندتر از آتش نیز آفریده‌ای؟ فرمود: آری. آب. گفتند: آیا آفریده‌ای توانمندتر از آب نیز آفریده‌ای؟ فرمود: آری، باد. گفتند: آیا آفریده‌ای توانمندتر از باد نیز آفریده‌ای؟ فرمود: آری، آدمیزاد! هنگامی که با دست راستش صدقه بدهد و دست چپش نفهمد».

انسان هر گاه پندار و کردارش را برای پروردگار خویش خالص گرداند، از کوههای ریشه دوانیده در زمین که مانند میخ در اعماق زمین فرو رفته‌اند، نیرومندتر و توانمندتر است. از آهن توانمندی که کوهها را می‌بُرد و تکه تکه می‌کند و صخره‌ها را می‌شکافد و می‌تراشد، نیز نیرومندتر است. از آتش شعله‌وری که آهن را ذوب می‌کند نیز نیرومندتر است. از آب جوشانی که آتش را خاموش می‌کند نیز نیرومندتر است. از باد طوفان‌زایی که آب را به این سو و آن سو می‌راند نیز نیرومندتر است.

آری، یکی از مهمترین مظاهر و جلوه‌گاههای توانمندی و نیرومندی انسان باایمان، روشنی برنامه و راستی راه و روش زندگی و ثبات قدم او در راه زندگی است. هیچ وعده و وعیدی او را برنمی‌انگیزد یا از کار نمی‌اندازد. طمع بر او چیره نمی‌گردد و باعث انحراف او نمی‌شود. تحت تأثیر هوای نفس خویش قرار نمی‌گیرد و شهوت سرکش بر او حکومت نمی‌کند. همواره به خیر دعوت می‌کند و بر شر می‌شورد و می‌شوراند. امر به معروف می‌کند و نهی از منکر. به سوی حق و عدالت رهنمون است و راهنمایی می‌کند. در برابر باطل و ستم مقاومت می‌کند. مُنکَر را با دستش تغییر می‌دهد، و اگر نتوانست با زبانش، و اگر نتوانست با دلش، که البته انکار قلبی تنها و بدون اقدام عملی و انکار زبانی، پایین‌ترین درجه‌ی ایمان است.

د) رهایی از ترس و آز:

دیگر از ثمرات نیروی ایمان، آزادی و رهایی از ترس و آزمندی است.

بسیار دیده‌ایم که هیچ چیز به اندازه‌ی حرص و آزمندی نسبت به همان زندگی که دارند، هر چند بی‌ارزش باشد، و گریختن از مرگ هر چند که مرگ شرافتمندانه‌ای باشد، روحیه‌ی انسانها را خراب نمی‌کند، و آنان را ضعیف النفس نمی‌سازد. از آن طرف، هیچ چیز مانند ناچیز شمردن زندگی دنیا و استقبال از مرگ در راه حقّ و حقیقتی که به آن اعتقاد دارند نهال قدرت روحی را در وجود انسان نمی‌نشاند. هیچ چیز مانند ایمان به خدا و باور کردن زندگی جاوید، رویارو شدن با مرگ و جدایی از زندگی را برای انسان آسان نمی‌سازد.

وقتی دنیا از نظر انسان خوار شد، و دیگر از مرگ نهراسید، جبّاران روزگار و شاهان جهان

نیز در نظر او ناچیز جلوه می‌کنند، و طلا در نظرش با سنگ و خاک یکی می‌شود، و شمشیر در نظرش با چوبدستی یکسان بلکه از آن کمتر جلوه می‌کند.

آزمندی و ترس دو عامل تضعیف روحیه‌ی انسانها هستند که سرها را خم می‌کنند و گردنها را می‌شکنند. و اگر حرص و آز و ترس بیجا نبود به هیچ وجه آن ضعف نفس پیش نمی‌آمد.

دیده‌ایم که جادوگران فرعون وقتی که به خدا و آخرت ایمان آوردند، دنیا را به چیزی نگرفتند، و از مرگ هیچ نترسیدند. مانند کوه استوار ایستاده بودند و به فرعون می‌گفتند:

﴿فَٱقۡضِ مَآ أَنتَ قَاضٍۖ إِنَّمَا تَقۡضِي هَٰذِهِ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَآ﴾ (طه/۷۲)

نسبت به هیچ یک از چیزهایی که فرعون و فرعونیان در اختیار داشتند طمعی نداشتند، و از بابت از دست دادن هیچ یک از آن قدرت و مِکنت‌های فرعونی نگران نبودند. پس چرا باید سستی و ضعف از خودشان نشان می‌دادند؟ نه! دیگر پیرو بی‌قید و شرط فرعون نبودند. بلکه او را دعوتگرانی شدند که انذار و تبشیر می‌کردند.

﴿إِنَّآ ءَامَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغۡفِرَ لَنَا خَطَٰيَٰنَا وَمَآ أَكۡرَهۡتَنَا عَلَيۡهِ مِنَ ٱلسِّحۡرِۗ وَٱللَّهُ خَيۡرٞ وَأَبۡقَىٰٓ﴾ (طه/۷۳)

«ما به پروردگارمان ایمان آورده‌ایم تا اشتباهات ما را بیامرزد و نیز جادوهایی که ما را به انجام دادنشان وادار کردی، و خدا بهتر و ماندگارتر است.»

هـ) خوار شمردن زورمداران و طاغوت‌ها:

قدرت ایمان در یک مظهر دیگر نیز جلوه می‌کند. و آن مقاومت انسانهای باایمان در برابر طاغوتهای داخلی و جنگاوری زورمداران خارجی است. این پدیده را، بارز و آشکار، در نمونه‌های مختلف، در گذشته و در روزگار خودمان مشاهده کرده و می‌کنیم.

خلیفه‌ی مشهور اُموی، هشام بن عبدالملک روزی طاووس یمانی را به مجلس خویش احضار کرد. وقتی بر او وارد شد، با عنوان «امیرالمؤمنین»، که عنوان رسمی خلیفه بود، بر او سلام نکرد و گفت: السلام علیک یا هشام! و رفت در کنار او نشست. بعد گفت: هشام! حالت چطور است؟ هشام سخت خشمناک شد و کم مانده بود که حکم اعدام او را صادر کند. خلیفه گفت: طاووس! چه چیز تو را واداشت که چنین رفتار کنی؟ گفت: چه رفتاری کردم؟ خشم و ناراحتی‌اش افزوده

شد و گفت: نَعلین خود را در کنار جایگاه من از پای درآوردی، و دست مرا نبوسیدی، و با عنوان «امیرالمؤمنین» بر من سلام نکردی، و به جای کُنیه نام مرا بر زبان آوردی و بدون آنکه به تو اجازه بدهم در کنار من نشستی و گفتی: هشام! حالت چطور است؟! طاووس پاسخ داد: اما اینکه نعلین خودم را در کنار جایگاه تو از پای درآوردم، هر شبانه روز پنج بار در پیشگاه رب العزّة همین کار را می‌کنم. اما اینکه گفتی دستت را نبوسیدم، از علی بن ابیطالب ﷺ شنیدم که می‌گفت: **«روا نیست که مرد دست کسی را ببوسد، مگر دست همسرش را از روی شهوت، یا دست فرزندش را از روی مهربانی و محبت».** اما اینکه گفتی بر تو با عنوان امیرالمؤمنین سلام نکردم، همه‌ی مردم به امارت تو راضی نیستند و امارت تو را به رسمیّت نمی‌شناسند. نخواستم دروغ گفته باشم. اما اینکه گفتی در کنار تو نشستم، از امیرالمؤمنین علی ﷺ شنیده‌ام که می‌فرموده است: **«اگر خواستی مردی از اهل آتش را بنگری، به آن مردی بنگر که نشسته است و در اطرافش عده‌ای ایستاده‌اند.»** هشام گفت: مرا موعظه کن! گفت: از امیرالمؤمنین علی ﷺ شنیدم که می‌فرمود:

«در جهنّم افعی‌هایی هستند به اندازه‌ی کوهها، و عقربهایی هستند به اندازه‌ی مادیان که مأمور گزیدن امیرانی هستند که در میان رعیّت به عدالت حکومت نکنند. این را گفت و از جای برخاست.»

در تاریخ معاصر نیز قهرمانانی با چهره‌هایی گوناگون در کشورهای مختلف دیده‌ایم. همه‌ی این قهرمانان از ترس و طمع و آز پیراسته بوده‌اند، و دنیا و مافیها را به چیزی نمی‌گرفته‌اند و به آنچه نزد خدا است چشم دوخته بودند.

«و ما عندالله خیر للأبرار»

«... و چیزهایی که نزد خدا است برای نیکان بهتر است.»

قهرمان مسلمان لیبیایی عُمر مختار (علیه الرحمة) را دیدیم که چگونه با استعمار ایتالیا جنگید و با ارتش پرساز و برگ ایتالیا که به جدیدترین سلاحهای امروزی مجهّز بودند، پیکار نمود؛ وی به اتفاق عده‌ی قلیلی از انسانهای بافضیلت و مؤمن بی‌سلاح یا تقریباً فاقد سلاح که لشکر و ارتش او را تشکیل می‌دادند وارد جنگ شد. با اسب به جنگ هواپیماهای جنگی رفت، با

شمشیر به جنگ توپخانه رفت، و توانست ضربه‌های دردناکی بر دشمنان وارد سازد، و هیچگاه به تسلیم در برابر دشمن تن درنداد، با آنکه تمام توان مادّی او از دست رفته بود، پیوسته به اطرافیانش می‌گفت: اگر توپ دشمن بتواند شمشیر مرا بشکند، هرگز باطل، حق مرا نمی‌تواند بشکند!

بیمار و تبدار بود. تب و لرز، اندامش را می‌لرزانید، و بند از بندش جدا می‌کرد. با این همه، به لشکریانش گفت: مرا با طناب بر پشت اسبم ببندید تا از شما در میدان کارزار عقب نیفتم!

هنگامی که ارتش استعمار بر او دست یافت و حکم اعدام او را صادر کردند، با آغوش باز حکم صادره را پذیرفت، و تبسّمی از روی ریشخند بر لب آورد. پیش از اجرای حکم، به او گفتند: تقاضای عفو کن تا آزادت کنیم! با یک دنیا مناعت و بزرگواری گفت: اگر آزادم کنید، دوباره به جنگ شما می‌آیم!

و در هندوستان دانشمند گرانقدر **مولانا ابوالکلام آزاد** (علیه الرحمه) را دیدیم که در برابر دادگاه انگلستان که برای محاکمه‌ی او تشکیل یافته بود، ایستاد. دادگاهی که قرار بود او را به خاطر تحریکات و فعالیتهایی که در جهت برانگیختن مردم علیه حکومت بریتانیا انجام داده بود، محاکمه کند. و نطق پرشوری در ۳۶ صفحه خطاب به هیئت منصفه نوشت که مجله‌ی **«ثقافة الهند»** در شماره‌ی مارس ۱۹۵۸، ص۸۸-۱۲۴ آن را منتشر ساخت، این نطق یکی از نشانه‌های عزت و شکوه ایمان به حساب می‌آید. از جمله سخنانی که در این نطق تاریخی بزرگ خویش آورده بود، چنین بود:

«آری، من گفته‌ام: حکومت فعلی ستمگر است. اگر این را نگفته باشم و نگویم، چه بگویم؟ شما بگویید! به خدا سوگند یاد می‌کنم که در شگفتم که چگونه از من می‌خواهند، اسم چیزها را تغییر بدهم و سیاه را سفید قلمداد کنم!...

«من مسلمانم، و چون مسلمانم بر من واجب است که استبداد را بکوبم و زشتی آن را برملا کنم، و بدی‌های آن را آشکار کنم...

«اسلام حقوق بشر را سیزده قرن پیش از انقلاب فرانسه اعلان کرده است و نه تنها اعلان کرده است، که یک نظام عملی برای جمهوری راستین که از هر حیث کامل باشد، وضع کرده است.

«به جان خودم، اینکه از مسلمانی بخواهند که از گفتن حق ساکت بماند و ستم را ستم ننامد، درست مانند آن است که از او بخواهند از زندگی اسلامیش دست بکشد. در جایی که شما این حق را برای خودتان قائل نیستید که از انسانی بخواهید از دینش برگردد، این حق را هم ندارید از مسلمانی بخواهید که خودداری کند و ستم را ستم ننامد، زیرا مفهوم این هر دو یکی است.

«تصدیق به حق و حقیقت، و اعلان کردن این باور و تصدیق برای زندگی مسلمانی ضروری است. بدون این تصدیق و بدون اعلان آن، زندگی مسلمانی بزرگترین امتیاز خودش را از دست می‌دهد، زیرا اسلام آن را عنوان و محور ملیّت اسلامی قرار داده، و امت اسلام را الگو و گواه بر همه‌ی جهان قرار داده است. همانطور که گواه نباید در ادای گواهی و شهادت دادن سستی بکند، مسلمانان نیز به هیچ وجه نباید در جهت اعتلا بخشیدن کلمه‌ی حق کوتاهی کنند، و در مسیر ادای این فریضه از هیچ مصیبت و ابتلاء نترسند و نهراسند، و هر جا که هست و در هر موقعیتی که قرار دارند، جدیّت و استقامت کنند، هر چند که در آن راه جان بدهند.

از اینجا است که می‌بینیم امر به معروف و نهی از منکر بزرگترین فریضه‌ی اسلامی قلمداد شده است.

«توحید پایه و بنیاد اسلام و محور گردونه‌ی آن است. شرک هم که مسلمانان با غیظ و نفرت نسبت به آن بزرگ شده‌اند، متضاد آن است. توحید به مسلمانان یاد می‌دهد که ترس و فروتنی جز برای خدای بزرگ روا نیست. نه از غیر او باید ترسید و نه باید در برابر غیر او سرِ تعظیم و تکریم فرود آورد. کسی که از غیر خدا می‌ترسد و می‌هراسد مشرک است، و غیر خدا را شایسته‌ی ترس و فرمانبرداری دانسته است، و چنین نگرش و عقیده‌ای هرگز با توحید سازگار نیست.»

«اسلام، از آغاز تا انجام، یک دعوت عمومی است، به رشادت و جرأت و فداکاری، و مرگ را در راه حق ناچیز شمردن. قرآن پیاپی و بارها تکرار می کند:

﴿ ... وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا ٱللَّهَ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ حَسِيبًا ﴾ (احزاب/۳۹)

«... از غیر خدا نمی‌هراسند، و خدا برای شمارش بس است».

﴿...وَأَقَامَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَى ٱلزَّكَوٰةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا ٱللَّهَ﴾ (توبه/۱۸)

«... و نماز را بر پای داشتند و زکات را دادند و به جز از خدا نهراسیدند...»

﴿...وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَآئِمٍ﴾ (مائده/۵۴)

«... و از سرزنش ملامتگران نمی‌ترسند...»

﴿أَلَيْسَ ٱللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُۥ﴾ (زمر/۳۶)

«آیا خدا نمی‌تواند بنده‌اش را کفایت کند؟»

﴿وَيُخَوِّفُونَكَ بِٱلَّذِينَ مِن دُونِهِۦ ۚ وَمَن يُضْلِلِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِنْ هَادٍ﴾ (زمر/۳۶)

«که تو را از خدایانی غیر از او می‌ترسانند. آنکس را که خدا گمراه گرداند، راهنمایی برای او نخواهد بود.»

رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

«سیّد الشهداء حمزة بن عبدالمطلب و رجل قام إلی إمام جائر فأمره و نهاه فقتله» (رواه الحاکم علی شرط الصحیحین)

«سیّد الشهداء یکی حمزة بن عبدالمطلب رضي الله عنه است و دیگری، آن کس است که در برابر پیشوای ستمگری بایستد و او را امر و نهی کند و به کشته شدنش بیانجامد».

«أفضل الجهاد کلمة حق عند سلطان جائر». (أبوداود و الترمذی و ابن ماجه)

«برترین جهاد سخن حق گفتن در برابر فرمانروای ستمگر است».

حضرت رسول اکرم ﷺ از یارانش پیمان می‌گرفت که هر کجا باشند حق را بگویند.

«چشم روزگار سپید شد و دیگر همانند این قربانی دادن‌های بزرگ و فراوان را برای اِعلاء کلمه‌ی حق به خود ندید. قربانی‌های بزرگی که امت اسلامی در هر عصر و زمان داشته است، و شرح حال دانشمندان، پیشوایان و بزرگان اسلام همه عبارت از همین قربانی‌ها و فداکاری‌ها است.»

«دولت انگلیس بداند، مسلمانی که پروردگارش به او فرمان داده است که به مرگ سرخ

خوشامد بگوید، و خود را به دریای مصیبتها و نابسامانی‌ها بزند، و سکوت از گفتن حق را نپذیرد، ماده‌ی ۱۲۴ قانون مجازات هندوستان (همان قانونی که او را براساس آن محاکمه می‌کردند) او را نمی‌ترساند و از دین و ادای فریضه‌اش بازنمی‌دارد...»

ابوالکلام همچنان چون دریا موج می‌زند، و دلایل و براهین خودش را یکی پس از دیگری ارائه می‌کرد. سخنانش چون پاره‌ی آتش بودند که از ایمان به خدا و حق و قضا و قدر و جاودانگی مدد می‌گرفتند. آنگاه روی به قاضی کرد و گفت: «و تو ای قاضی، چه می‌توانم به تو بگویم جز آن سخنی که مؤمنان پیش از من در موقعیتی مانند این موقعیت من گفتند:

﴿فَاقْضِ مَا أَنتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَٰذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾ (طه/۷۲)

«... کار هر چیز را که می‌خواهی بساز، تو فقط می‌توانی کار این زندگی دنیا را بسازی!»

گواهی تاریخ:

این کار ایمان است، وقتی که ریشه‌هایش در عمق وجود انسان پای بگیرد، و بر نفس انسان چیرگی یابد. چنین ایمانی به صاحبش یقینی می‌دهد که هرگز سستی نمی‌پذیرد. همتی می‌دهد که هرگز کوتاه نمی‌آید. امیدی می‌دهد که هرگز افسرده نمی‌گردد. انگیزه‌ای می‌دهد که هیچگاه از کار نمی‌افتد. اراده‌ای می‌دهد که هیچگاه ناتوان نمی‌گردد. دنیا را در اختیار دارد ولی خود او در اختیار دنیا نیست. پول به دست می‌آورد و فراهم می‌گرداند، ولی برده‌ی آن نمی‌گردد. از انواع نعمت‌ها برخوردار می‌گردد ولی نعمتها موجب غرور و بی‌خبری او نمی‌شوند. بلا و مصیبت بر سرش می‌بارد، ولی او را مقهور و مغلوب نمی‌گرداند. سختی‌ها و گرفتاری‌ها اراده‌ی او را محکم‌تر و مستحکم‌تر می‌گردانند، و بر نیروی او می‌افزایند. مانند طلای ناب که آتش کوره جز پاکیزگی و صفا بر آن نمی‌افزاید.

چه کسی فکر می‌کرد که یک گروه اندک فاقد نیرو و توشه، از مردم عربستان، که نه از فلسفه‌ی یونان بهره‌ای داشتند، و نه از تمدن رومیان، ونه از حکمت هندوستان، و نه از صنعت چین، سر رشته‌ی امور جهان را به دست بگیرد، و وارث قلمرو وسیع فرمانروایی خسروان ایران گردد، و امپراطوری قیصران روم را در هم بشکند؛ و دین جدید و تمدّن نوین را در کرانه‌های جهان، در طول کمتر از یک ربع قرن منتشر گرداند.

آیا راز این هم جز ایمان است؟ ایمانی که از بلال حبشیﷺ آنچنـان موجـود توانمنـدی را می‌سازد که در برابر اربابش امیّة بن خلف می‌ایستد و با ابوجهل بن هشام مبارزه می کند... همان ایمانی که گروهی اندک را بر عده‌ای کثیر پیـروز مـی گردانـد، متمـدنان را مغلـوب بیابـانی‌هـا می گرداند. و اعراب بیابان‌نشین را که با یقین در دل، قرآن در یک دست، و شمشیر در دست دیگر بر پشت اسبانشان مسکن گزیده بودند وادار می کند که به شاهان ایران و امپراطوران روم بگویند: **«ما گروهی هستیم که خدا ما را برانگیخته است تا شما را از بردگی بنـدگان بـه بنـدگی خـدای یکتا ببریم...».**

راز ناتوان شدن مسلمانان:

از سوی دیگر، اگر می‌بینیم که اوضاع زمانه برای مسلمانان دگرگون گردید، و نیروهایـشان به ضعف گرایید و ناتوان گردیدند، باز هم از آنجا بود که دیگر ایمان سیطره‌اش را بر وجود آنان از دست داده بود، و از رهبری اخلاق و روش و منش مسلمانان کنار رفته بـود. ایمـان مـسلمانان، دیگر یک ایمان جغرافیای - اقلیمی شده بود که تنها به حکم اینکه در سرزمین اسلامی بـه دنیـا آمده بودند مسلمانان بودند. این دیگر یک ایمان مـوروثی بـوده وماننـد خانـه‌هـا و امـلاک از پدرانشان به ارث می‌بردند. این ایمان دیگر نشاطی نداشت، تأثیری نداشت، مخدّر بـود و از کـار افتاده؛ آن وقت چگونه می‌توانست نیرو بیافریند و عزم و اراده به صاحبش بدهد؟

رسول خداﷺ پیشاپیش ریشه‌های اصلی این ضعف و درماندگی و عجـز مـسلمانان را در برابر دشمنانشان، بیان فرموده بود، و زمان صدق گفتار آن حضرتﷺ را آشکار کرد:

«یوشک أن تتداعی علیکم الأمم کما تتداعی الأکلة إلی قصعتها. قـالوا: أمـن قلّـة نحـن یومئذٍ یا رسول الله؟ قال: بل أنتم یومئذٍ کثیر، ولکنکم غثاء کغثـاء الـسیل، ولینـزعن الله من صدور عدوّکم المهابة منکم ولیقذفنَّ فی قلوبکم الـوهن قـالوا: و مـا الـوهن؟ قـال: حب الدنیا و کراهیة الموت».

«دیری نمی‌پاید که ملتهای دیگر مانند چند نفر که بر سر یک کاسه غذا می‌خورند بر سر شما بریزند. گفتند: یا رسول الله، مگر در آن روزگاری که اشاره می‌فرمایید عده‌ی ما بـسیار کـم

می‌شود؟ فرمود: نه، در آن روزگار تعداد شما بسیار زیاد است، اما در حکم خس و خاشاک روی آب سیل هستید، و خدا از دل دشمنانتان مهابت شما را برمی‌دارد، و ضعف و ناتوانی را در دل شما می‌افکند. گفتند: به چه سبب ضعف و ناتوانی؟! فرمود: (به سبب) دنیادوستی، و از مرگ بدآمدنتان!».

اینست آن انگیزه‌ی حقیقی ناتوانی و ضعف و درماندگی انسان و راز اصلی آن، که انسان به ساز و برگی که در زندگی دنیایش به هم زده است بچسبد، و برده و بنده و مطیع و منقاد اوضاع جاری زندگانیش شود، و بند اسارت زنجیرهای سنگین آن را بر گردن بیفکند؛ شهوات نفسانی مانند انگشتری در انگشت، او را بچرخاند، و تمایلات مادّی مانند گاوآسیاب او را به حرکت درآورد و در یک مدار محدود دور خودش بگردد، بی‌هدف و بی‌برنامه، با چشمان بسته!

دنیادوستی است که پادشاه را به خاطر عصای اقتدار و تخت سلطنتش برده‌ای ناتوان می‌گرداند، در برابر زنی که عشق او در دلش افتاده، یا هوسی که طمع رسیدن و دست یافتن به آن را در سر می‌پروراند یا ندیم و دستیاری که می‌ترسد رسوایش کند، یا اطرافیانش که باید او را در دزدی‌ها و نابکاری‌هایش مدد برساند! تاب و توان را از او می‌گیرد و او را ضعیف می‌گرداند.

وحشت داشتن از مرگ است که افراد بشر و جوامع انسان را وامی‌دارد که زندگی توأم با خواری را بر یک مرگ شرافتمندانه ترجیح بدهند، و زنده بودنی را که در هر روز از آن چندین بار می‌میرند، بر یک مرگ که پس از آن زندگی ابدی است، ترجیح بدهند.

و من لایمت تحت السیوف مکرّماً　　　یعش و یقاسی الذلّ غیر مکرَّم

«و هر کس به مرگ شرافتمنانه زیر سایه‌ی شمشیرها تن در ندهد.
در سراسر زندگی بی‌ارزش و بی‌مقدار با انواع خواری و ذلّت دست به گریبان می‌گردد.»

خودمردگی و ضعف، باایمان منافات دارد:

گاهی انسانهایی را می‌نگریم که با دین و ایمان سروکار دارند، و ادّعای انتساب به دین و ایمان را دارند، و حتی مدّعی اند که به مغز و حقیقت دین رسیده‌اند، می‌بینیم که ناتوانی و پژمردگی و

فروتنی و خواری و افسردگی از سر تا پایشان مشهود است و کسانی به اشتباه یا به علت نادانی گمان می‌کنند که اینها مؤمنان واقعی و درستند. حال آن که ایمان حقیقی از این قیافه‌های ساختگی، و این جلوه‌های دروغین بیزار است. ایمان، نیرومندی ظاهر و باطن است، توانمندی اخلاق و رفتار است، و درون و برون انسان را از قدرت سرشار می‌گرداند.

عمر رضی الله عنه مردی را دید که با افسردگی و پژمردگی مشغول نماز است. سرش را کج کرده و خواری و فروتنی بسیار از خویش نشان می‌دهد. بی‌درنگ تازیانه‌اش را به روی او بلند کرد و گفت:

«دینمان را بر ما نمیران. خدا تو را بمیراند! سرت را بلند کن، چرا که خشوع در قلب است نه در گردن!» و از سخنان به یادگار مانده از او است که می‌گفته است: «خدایا من به تو پناه می‌برم از خشوع منافقانه». او را گفتند: خشوع منافقانه چیست؟ گفت: «آن است که بدن خاشع باشد امّا قلب خاشع نباشد!»

شفا، دختر عبدالله بن عمر، چند مرد جوان را دید که با خودمردگی و سستی راه می‌روند. جا خورد! گفت: اینها دیگر کیستند؟ گفتند: عابد و زاهدند! گفت: عمر رضی الله عنه وقتی راه می‌رفت تند راه می‌رفت. وقتی سخن می‌گفت بلند سخن می‌گفت که همه بشنوند. وقتی می‌زد بـه درد مـی‌آورد، و عابد و زاهد حقیقی او بود.

رسول خدا صلی الله علیه و سلم نیز با آن وقار و هیبتی که داشت، به هنگام راه رفتن سـریع راه مـی‌رفـت، چنان که گویی از بلندی به زیر مـی‌آیـد. ابـوهریره رضی الله عنه مـی‌گویـد: احـدی را زیبـاتر از رسـول خدا صلی الله علیه و سلم ندیدم. گویی خورشید در سیمای مبارکش می‌تابید. همچنین احدی را ندیدم کـه از آن حضرت صلی الله علیه و سلم سریعتر راه برود، چنان که گویی زمین زیر پـای وی در هـم پیچیـده مـی‌شـد. مـا خودمان را به زحمت می‌انداختیم که همپای آن حضرت صلی الله علیه و سلم راه برویم، و او توجّهی به این امر نداشت».]

۱۵۴۲ - ﴿۲۰﴾ (مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ

كَمَثَلِ الزَّرْعِ لَا تزَال لاريح تميله وَلَا يزَال الْمُؤمن يصبيه الْبَلَاءُ وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ كَمَثَلِ شَجَرَةِ الْأَرْزَةِ لَا تهتز حَتَّى تستحصد»[1542]

۱۵۴۲- (۲۰) ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «وصف انسان با ایمان، به سان کِشت است که پیوسته باد، [از هر سو بر آن می‌وزد و] آن را [به سمت راست و چپ] می‌گرداند؛ [این طور که گاهی، آن را خم می‌کند و فرو می‌اندازد و گاهی هم که باد متوقف می‌شود، آن را راست قامت می‌گرداند]؛ و [وصف] انسان مؤمن [نیز چنین است که] پیوسته، بلا [و مشکلات و چالش‌ها و دغدغه‌ها و ناهمواری‌ها و ناملایمات] بدو می‌رسد؛ و وصف انسانِ منافق [و بدمنش و بدکردار] به سان درخت صنوبر است که دچار نوسان و لرزش نمی‌شود و از تکان خوردن و جنبیدن در امان است،تا آن که [به یکباره] درویده و بریده شود».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: «شجرة الأرزة»: درخت صنوبر. ناژ. ناژو. درختی است از تیره‌ی ناژویان یا مخروطیان؛ دارای برگهای ضخیم و کوتاه یا سوزنی؛ همیشه سبز است و انواع مختلف دارد؛ بلندی برخی از انواع آن تا ۳۰ متر می‌رسد. از نوعی از آن راتینج به دست می‌آید؛ یک قسم آن هم کوهی است و چوب آن چرب است و مانند مشعل می‌سوزد؛ و یک نوع قطران، از آن گرفته می‌شود.

«لاتهتزّ»: تکان نمی‌خورد. نمی‌لرزد. به جنبش درنمی‌آید. دچار نوسان نمی‌شود. به نوسان نمی‌افتد.

«حتَّی»: این حرف چند کارایی دارد که عبارتند از:

۱. حرف جرّ است برای انتهای غایت؛ و به معنای «تا». «اکلتُ السمکة حتی رأسَها: همه‌ی ماهی را خوردم به جز سرش را»؛ «جلستُ حتی یؤذن لصلاة العصر: نشستم تا اینکه برای نماز عصر اذان داده شد». اگر بعد از حتّی، فعل مضارع درآید، حتّی به معنی «کَی» [برای اینکه] است و فعل مضارع را نصب می‌دهد: «ولایزالون یقاتلونکم حتّی یردّوکم

[1542] بخاری ۱۰/۱۰۳ ح ۵۶۴۴؛ مسلم ۴/۲۱۶۳ ح (۵۸-۲۸۰۹) و ترمذی ۵/۱۳۸ ح ۲۸۶۶.

عن دینکم: و همواره با شما کارزار می‌کنند برای اینکه شما را از دینتان بر گردانند».
۲. حرف عطف است: «اکلتُ السمکة حتی رأسَها: همه‌ی ماهی را خوردم حتی سرش را»؛ یعنی و سرش را نیز خوردم.
۳. حرف ابتدا است؛ چنان که شاعر می‌گوید: «فواعجبا حتّی کُلَیب یَسبُّنی: شگفتا کلیب نیز مرا دشنام می‌دهد».

«تستحصد»: درویده شود. از بیخ و بن، کنده شود. بریده شود.

ابتلا به سختی‌ها، سبب تشخیص مؤمنانِ راسخ از غیرراسخ است:

[باید دانست، معضلات و بلاهایی که مؤمنان، دچار آن می‌شوند، براساس سنت الهی است و آن به خاطر مهیا ساختن جماعتی است که وظیفه‌ی تبلیغ را بر عهده دارند. به طور مسلّم، در این امتحان پرمشقت، خیر و برکت فراوانی نهفته است؛ زیرا با این امتحان، اعضای قوی آن جماعت از اعضای ضعیف آن و مؤمنان راستین از منافقان، تشخیص داده می‌شوند. خداوند متعال فرماید:

﴿ مَّا كَانَ ٱللَّهُ لِيَذَرَ ٱلْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَآ أَنتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ ٱلْخَبِيثَ مِنَ ٱلطَّيِّبِ ۗ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى ٱلْغَيْبِ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَجْتَبِى مِن رُّسُلِهِۦ مَن يَشَآءُ ۖ فَـَٔامِنُوا۟ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦ ۚ وَإِن تُؤْمِنُوا۟ وَتَتَّقُوا۟ فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴾ (آل‌عمران/۱۷۹)

«[ای مؤمنان، سنت] خدا بر این نبوده است که مؤمنان را به همان صورتی که شما هستید [و مؤمن با منافق آمیزه‌ی یکدیگر شده است و مسلمان از نامسلمان جدا نگشته است] به حال خود واگذارد. بلکه خداوند [با محک سختیها و دشواریها و فرازها و نشیبهای زندگی، از جمله جهاد، منافق] ناپاک را از [مؤمن] پاک جدا می‌سازد. و [همچنین، سنت] بر این نبوده است که [کسی را از آفریدگان خود، و از جمله] شما را بر غیب مطلع سازد [تا مؤمنان و منافقان را از طریق علم غیب بشناسید، زیرا این برخلاف سنت الهی است] ولی خداوند از میان پیغمبران خود، هر که را بخواهد برمی‌گزیند [و بر قسمتی از غیب مطلع می‌سازد، البته بدان اندازه که برای مقام رهبری او لازم و ضروری باشد] پس به خدا و پیغمبرانش ایمان بیاورید، و اگر ایمان بیاورید و پرهیزگار شوید، پاداش بزرگی خواهید داشت.»

بر این مبنا، تشخیص و جدایی مسلمانان راستین از منافقان و اعضای قوی از اعضای ضعیف، امری بسیار ضروری است. شیوه‌ی تشخیص و جدایی مذکور جز با امتحان و ابتلا به شداید و سختیها، میسر نیست. پس مصایب و سختیها، عواملی هستند که مؤمنان قوی را از مؤمنان ضعیف تشخیص داده و اختلاط و التباس و خطایی را که در تشخیص مؤمن از منافق و قوی از ضعیف در اعضای دعوتگران وجود دارد، از بین می‌برد. بنابراین، بدون شک، گزینش به شیوه‌ی مذکور، بسیار لازم است؛ چرا که گاهی به دعوتگران، افرادی ناخالص، همچون منافق و ضعیف الایمان، ملحق می‌شوند و احیاناً کسانی، فرصت را غنیمت شمرده، به قصد برپایی فتنه و آشوب و دستیابی به اطلاعاتی در زمینه‌ی آن جماعت (تجسّس) یا اهداف شوم دیگری که جماعت اسلامی، خواهان آن نیست، وارد آن می‌شوند. پس تشخیص این ناخالصیها برای یک گروه اسلامی بسیار ضروری است و شناخت مذکور نیز با ابتلا به سختیها و بلاها تحقق می‌یابد؛ همچنان که حرارت شدید آتش بر روی یک معدن، موجب جدایی خالصیها از ناخالصیهای آن می‌شود.

چند سؤال:

۱- چرا خداوند، مردم را آزمایش می کند؟:

[در زمینه‌ی مسأله‌ی آزمایش الهی بحث فراوان است، نخستین سؤالی که به ذهن می‌رسد این است که مگر آزمایش برای این نیست که اشخاص یا چیزهای مبهم و ناشناخته را بشناسیم و از میزان جهل و نادانی خود بکاهیم؟ اگر چنین است خداوندی که علمش به همه چیز احاطه دارد و از اسرار درون و برون همه کس و همه چیز آگاه است، غیب آسمان و زمین را با علم بی‌پایانش می‌داند، چرا امتحان می کند، مگر چیزی بر او مخفی است که با امتحان آشکار شود؟!

پاسخ این سؤال مهم را در اینجا باید جستجو کرد که مفهوم آزمایش و امتحان در مورد خداوند با آزمایشهای ما بسیار متفاوت است.

آزمایش‌های ما همانست که در بالا گفته شد یعنی برای شناخت بیشتر و رفع ابهام و جهل است، اما آزمایش الهی در واقع همان «پرورش و تربیت» است.

توضیح اینکه: در قرآن، متجاوز از بیست مورد امتحان به خدا نسبت داده شده است، این یک

قانون کلی و سنت دائمی پروردگار است که برای شکوفا کردن استعدادهای نهفته (و از قوه به فعل رساندن آنها) و در نتیجه پرورش دادن بندگان، آنان را می‌آزماید، یعنی همان گونه که فولاد را برای استحکام بیشتر در کوره می گذارند تا به اصطلاح آبدیده شود، آدمی را نیز در کوره‌ی حوادث سخت پرورش می‌دهد تا مقاوم گردد.

در واقع امتحان خدا به کار باغبانی پرتجربه شبیه است که دانه‌های مستعد را در سرزمینهای آماده می‌پاشد، این دانه‌ها با استفاده از مواهب طبیعی شروع به نموّ و رشد می کنند، تدریجاً با مشکلات می‌جنگند و با حوادث پیکار می‌نمایند؛ در برابر طوفانهای سخت و سرمای کشنده و گرمای سوزان ایستادگی به خرج می‌دهند تا شاخه‌ی گلی زیبا با درختی تنومند و پرثمر بار آید که بتواند به زندگی و حیات خود در برابر حوادث سخت ادامه دهد.

سربازان را برای اینکه از نظر جنگی نیرومند و قوی شوند به مانورها و جنگهای مصنوعی می‌برند و در برابر انواع مشکلات تشنگی، گرسنگی، گرما و سرما، حوادث دشوار، موانع سخت، قرار می‌دهند تا ورزیده و آبدیده شوند. و این است رمز آزمایشهای الهی.

قرآن مجید به این حقیقت در جای دیگر تصریح کرده می گوید:

﴿ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴾ (آلعمران/۱۵۴)

«او آنچه را شما در سینه دارید می‌آزماید تا دلهای شما کاملاً خالص گردد و او به همه‌ی اسرار درون شما آگاه است»

علی ﷺ تعریف بسیار پرمعنی در زمینه‌ی فلسفه‌ی امتحانات الهی دارد؛ می‌فرماید:

«و ان کان سبحانه اعلم بهن من انفسهم ولکن لتظهر الافعال التی بها یستحق الثواب و العقاب»: «گر چه خداوند به روحیّات بندگانش از خودشان آگاهتر است ولی آنها را امتحان می کند تا کارهای خوب و بد که معیار پاداش و کیفر است از آنها ظاهر گردد».

یعنی صفات درونی انسان به تنهایی نمی‌تواند معیاری برای ثواب و عقاب گردد مگر آن زمانی که در لابلای اعمال انسان خودنمایی کند، خداوند بندگان را می‌آزماید تا آنچه در درون دارند در عمل آشکار کنند، استعدادها را از قوه به فعل برسانند و مستحق پاداش و کیفر او گردند.

اگر آزمایش الهی نبود این استعدادها شکوفا نمی‌شد و درخت وجود انسان میوه‌های اعمال بر شاخسارش نمایان نمی‌گشت و این است فلسفه‌ی آزمایش الهی در منطق اسلام.]

۲- فلسفه‌ی مصیبت‌ها و گرفتاری‌هایی که به انسان می‌رسد، چیست؟:

در سوره‌ی شوری آیه‌ی ۳۰ می‌خوانیم:

﴿ وَمَآ أَصَٰبَكُم مِّن مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتۡ أَيۡدِيكُمۡ ﴾ (شوری/۳۰)

«هر مصیبتی به شما رسد به خاطر اعمالی است که انجام داده‌اید.»

با توجه به آیه‌ی شریفه، این سؤال مطرح می‌شود که مصیبتهایی که ما با آن دست به گریبانیم از کجاست؟

در این آیه نکاتی است که باید به آن توجه داشت:

۱- این آیه به خوبی نشان می‌دهد مصائبی که دامنگیر انسان می‌شود یک نوع مجازات الهی و هشدار است (هر چند استثنائاتی دارد که بعد به آن اشاره خواهد شد) و به این ترتیب یکی از فلسفه‌های حوادث دردناک و مشکلات زندگی روشن می‌شود.

جالب اینکه در حدیثی از علی عليه السلام می‌خوانیم: که از پیامبر گرامی خدا صلى الله عليه وسلم نقل می کند که فرمود:

«این آیه ﴿ وَمَآ أَصَٰبَكُم مِّن مُّصِيبَةٍ ... ﴾ بهترین آیه در قرآن مجید است، ای علی! هر خراشی که از چوبی بر تن انسان وارد می‌شود، و هر لغزش قدمی، بر اثر گناهی است که از او سر زده، و آنچه خداوند در دنیا عفو می‌کند گرامی‌تر از آن است که (در قیامت) در آن تجدید نظر فرماید، و آنچه را که در این دنیا عقوبت فرموده عادل‌تر از آن است که در آخرت بار دیگر کیفر دهد»!

و به این ترتیب این گونه مصائب علاوه بر اینکه بار انسان را سبک می کند او را نسبت به آینده کنترل خواهد نمود.

۲- گر چه ظاهر آیه عام است و همه‌ی مصائب را دربرمی گیرد، ولی مطابق معمول در عمومات

استثناهایی وجود دارد، مانند مصائب و مشکلاتی که دامنگیر انبیا و اولیای الهی می‌شد که برای ترفیع مقام یا آزمایش آنها بود.

و همچنین مصائبی که گریبان غیرپیامبران و اولیاء را می‌گیرد و جنبه‌ی آزمون دارد.

و یا مصائبی که بر اثر ندانم کاریها و عدم دقت و مشورت و سهل انگاری در امور حاصل می‌شود که اثر تکوینی اعمال خود انسان است.

و به تعبیر دیگر جمع میان آیات مختلف قرآن و روایات ایجاب می‌کند که عموم این آیه در مواردی تخصیص پیدا کند، و این مطلب تازه‌ای نیست که مایه‌ی گفتگوی بعضی از مفسران شده است.

کوتاه سخن اینکه مصائب و گرفتاریهای سخت، فلسفه‌های مختلفی دارد، که در بحثهای توحیدی، و مباحث عدل الهی، به آن اشاره شده است.

شکوفایی استعدادها تحت فشار مصائب، هشدار نسبت به آینده، آزمون الهی، بیداری از غرور و غفلت، و کفاره‌ی گناه و..

اما از آنجا که بیشتر افراد آن، جنبه‌ی کیفری و کفاره‌ای دارد آیه‌ی فوق آن را به صورت عموم مطرح ساخته است.

و لذا در جایی می‌خوانیم: هنگامی که بزرگی از بزرگان وارد بر حاکمی ظالم شد، آن حاکم نگاهی به او کرد و گفت: یا فلان! ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم! (اشاره به اینکه حوادث و سختی‌ها، نتیجه‌ی اعمال خود شما بود).

ولی آن بزرگ فوراً در پاسخ فرمود:

چنین نیست، این آیه در مورد ما نازل نشده، آنچه درباره‌ی ما نازل شده آیه‌ی دیگری است که می‌گوید: هر مصیبتی در زمین یا در جسم و جان شما روی دهد پیش از آفرینش شما در کتاب (لوح محفوظ) بوده، و آگاهی بر این امر بر خداوند آسان است، این برای آن است که شما به خاطر آنچه از دست می‌دهید غمگین نشوید، و به خاطر آنچه در دست دارید زیاد خوشحال نباشید (هدف از این مصائب عدم دلبستگی شما به مواهب زودگذر دنیا است و یک نوع تربیت و آزمون برای شما است).

سپس آن بزرگ افزود: «ما کسانی هستیم که هرگز به خاطر آنچه از دست داده‌ایم غمگین نخواهیم شد، و به خاطر آنچه در دست داریم خوشحال نیستیم (همه را زودگذر می‌دانیم و چشم به لطف و عنایت خدا بسته‌ایم).

۳- گاه مصائب، جنبه‌ی دسته جمعی دارد، و محصول گناهان جمعی است، همان گونه که در آیه‌ی ۴۱ سوره‌ی روم می‌خوانیم:

﴿ ظَهَرَ ٱلْفَسَادُ فِى ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِى ٱلنَّاسِ لِيُذِيقَهُم بَعْضَ ٱلَّذِى عَمِلُوا۟ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴾ (روم/۴۱)

«فساد در خشکی و دریا به خاطر اعمال مردم آشکار شد، تا نتیجه‌ی بعضی از اعمالی را که انجام داده‌اند به آنها بچشاند شاید بازگردند».

روشن است که این درباره‌ی جوامع انسانی است، که به خاطر اعمالشان گرفتار نابسامانیها می‌شوند.

و در آیه‌ی ۱۱ سوره‌ی رعد آمده است:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا۟ مَا بِأَنفُسِهِمْ﴾ (رعد/۱۱)

«خداوند سرنوشت هیچ جمعیتی را تغییر نمی‌دهد مگر اینکه خویشتن را تغییر دهند».

و امثال این آیات که گواهی می‌دهد در میان اعمال انسان و نظام تکوینی زندگی او ارتباط و پیوند نزدیکی وجود دارد، که اگر بر اصول فطرت و قوانین آفرینش گام بردارند برکات الهی شامل حال آنها می‌شود، و هر گاه فاسد شوند زندگی آنها به فساد می‌گراید.

و گاه ممکن است این قضیه در مورد فرد فرد انسانها صادق شود و هر کس در مقابل گناهی که مرتکب می‌شود به مصیبتی در جسم و جان یا اموال و متعلقاتش گرفتار گردد، همانطور که در آیه‌ی فوق آمده است.

رفع یک اشتباه:

ممکن است کسانی از این حقیقت قرآنی سوء استفاده کنند و هر گونه مصیبتی که دامنشان را

می‌گیرد با آغوش باز از آن استقبال نمایند و بگویند باید در برابر هر حادثه‌ی ناگواری تسلیم شد، و از این اصل آموزنده و حرکت آفرین قرآنی نتیجه‌ی معکوس یعنی نتیجه‌ی تخدیری بگیرند که این بسیار خطرناک است.

هیچگاه قرآن نمی‌گوید در برابر مصائب تسلیم باش، و در رفع مشکلات کوشش مکن، و تن به ظلمها و ستمها و بیماریها بده، بلکه می‌گوید: اگر با تمام تلاش و کوششی که انجام دادی باز هم گرفتاریها بر تو چیره شد، بدان گناهی کرده‌ای که نتیجه و کفاره‌اش دامانت را گرفته، به اعمال گذشته‌ات بیندیش، و از گناهانت استغفار کن، و خویشتن را بساز و ضعفها را اصلاح نما.

و اگر می‌بینیم در بعضی از روایات این آیه بهترین آیه‌ی قرآن معرفی شده، به خاطر همین آثار تربیتی مهم آن است، و به خاطر سبک کردن بار انسان از سوی دیگر و زنده کردن نور امید و عشق پروردگار در قلب و جان او از سوی سوم.]

۳- آیا تفاوت‌های طبیعی در انسانها، با عدالت الهی، سازگار است؟:

[در آیه‌ی ۳۲ از سوره‌ی نساء می‌خوانیم ﴿وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ ٱللَّهُ بِهِۦ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ... ﴾ (نساء/۳۲)، «*برتریهایی که خداوند نسبت به بعضی از شما بر بعضی دیگر قرار داده آرزو نکنید...*» با توجه به آیه‌ی شریفه بسیاری از خود می‌پرسند چرا بعضی از افراد استعدادشان بیشتر و بعضی کمتر، بعضی زیبا و بعضی دیگر از زیبایی، کم بهره‌اند، بعضی از نظر جسمی فوق العاده نیرومند و بعضی معمولی هستند، آیا این «تفاوتهای طبیعی» با اصل عدالت پروردگار سازگار است؟

در پاسخ باید به چند نکته توجه داشت:

۱- قسمتی از تفاوت‌های جسمی و روحی مردم با یکدیگر، معلول اختلافات طبقاتی و مظالم اجتماعی و یا سهل‌انگاری‌های فردی است که هیچ گونه ارتباطی به دستگاه آفرینش ندارد، مثلاً بسیاری از فرزندان ثروتمندان از فرزندان مردم فقیر، هم از نظر جسمی قوی‌تر و زیباتر و هم از نظر استعداد پیشرفته‌ترند، به دلیل اینکه آنها از تغذیه و بهداشت کافی بهره‌مندند در حالی که اینها در محرومیت قرار دارند، و یا افرادی هستند که بر اثر تنبلی و سهل‌انگاری نیروهای جسمی و

روحی خود را از دست می‌دهند. این گونه اختلافها را باید «اختلافهای ساختگی و بی‌دلیل» دانست که با از بین رفتن نظام طبقاتی و تعمیم عدالت اجتماعی از میان خواهد رفت، و هیچگاه اسلام و قرآن بر این گونه تفاوت‌ها صحّه نگذاشته است.

۲- قسمتی دیگر از این تفاوتها، طبیعی و لازمه‌ی آفرینش انسان است. یعنی یک جامعه اگر هم از عدالت اجتماعی کامل برخوردار باشد تمام افرادش همانند مصنوعات یک کارخانه، یک شکل و یک جور نخواهند بود و طبعاً با هم تفاوت‌هایی خواهند داشت، ولی باید دانست که معمولاً مواهب الهی و استعدادهای جسمی و روحی انسانها آن چنان تقسیم شده که هر کسی قسمتی از آن را دارد، یعنی کمتر کسی پیدا می‌شود که این مواهب را یک جا داشته باشد، یکی از نیروی بدنی کافی برخوردار است، و دیگری استعداد ریاضی خوبی دارد، یکی ذوق شعر، و دیگری عشق به تجارت، و بعضی هوش سرشاری برای کشاورزی، و بعضی، از استعدادهای ویژه‌ی دیگری برخوردارند، مهم این است که جامعه یا خود اشخاص، استعدادها را کشف کنند، و آنها را در محیط سالمی پرورش دهند، تا هر انسانی بتواند نقطه‌ی قوت خویش را آشکار سازد و از آن بهره‌برداری کند.

۳- این موضوع را نیز باید یادآوری کرد که یک جامعه همانند یک پیکر انسان، نیاز به بافت‌ها و عضلات و سلولهای گوناگون دارد، یعنی همانطور که اگر یک بدن، تمام از سلولهای ظریف همانند سلولهای چشم و مغز ساخته شده باشد دوام ندارد، و یا اگر تمام سلولهای آن خشن و غیرقابل انعطاف همانند سلولهای استخوانی باشند کارایی کافی برای وظائف مختلف نخواهد داشت، بلکه باید از سلولهای گوناگونی که یکی وظیفه‌ی تفکر و دیگری مشاهده و دیگری شنیدن و دیگری سخن گفتن را عهده‌دار شوند تشکیل شده باشد، همچنین برای به وجود آمدن یک «جامعه‌ی کامل» نیاز به استعدادها و ذوق‌ها و ساختمان‌های مختلف بدنی و فکری است، اما نه به این معنی که بعضی از اعضاء پیکر اجتماع در محرومیت به سر برند و یا خدمات آنها کوچک شمرده شود و یا تحقیر گردند، همانطور که سلولهای بدن با تمام تفاوتی که دارند همگی از غذا و هوا و سایر نیازمندی‌ها به مقدار لازم بهره می‌گیرند.

و به عبارت دیگر تفاوت ساختمان روحی و جسمی در آن قسمتهایی که طبیعی است (نه

ظالمانه و تحمیلی) مقتضای «حکمت» پروردگار است و عدالت هیچگاه نمی‌تواند از حکمت جدا باشد، فی المثل اگر تمام سلولهای بدن انسان یکنواخت آفریده می‌شد، دور از حکمت بود، و عدالت به معنی قرار دادن هر چیز در محل مناسب خود نیز در آن وجود نداشت، همچنین اگر یک روز تمام مردم جامعه مثل هم فکر کنند و استعداد همانندی داشته باشند در همان یک روز وضع جامعه به کلی در هم می‌ریزد.]

۴- آیا ایجاد تفاوت از نظر روزی در میان مردم، با عدالت الهی سازگار است؟:

[در سوره‌ی نحل آیه‌ی ۷۱ می‌خوانیم: ﴿ وَٱللَّهُ فَضَّلَ بَعۡضَكُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ فِي ٱلرِّزۡقِ ﴾ (نحل/۷۱):

«خداوند بعضی از شما را بر بعضی دیگر از نظر روزی برتری داد».

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آیا ایجاد تفاوت و اختلاف از نظر رزق و روزی در میان مردم با اصول عدالت پروردگار و مساواتی که باید بر نظام جوامع بشری حاکم باشد، سازگار است؟

در پاسخ این سؤال باید به دو نکته دقیقاً توجه داشت:

۱- بدون شک اختلافی که در میان انسانها از نظر بهره‌های مادی و درآمدها وجود دارد قسمت مهمش مربوط به تفاوت استعدادهای آنها است، این تفاوت استعدادهای جسمانی و روحانی که سرچشمه‌ی تفاوت در کمیّت و کیفیّت فعالیتهای اقتصادی می‌شود بهره‌ی بعضی را بیشتر و درآمد بعضی را کمتر می‌کند.

البته تردیدی نیست که گاهی صرفاً حوادثی که از نظر ما جنبه‌ی تصادف دارد سبب می‌شود که بعضی به مواهب بیشتری دست یابند، ولی اینها را می‌توان امور استثنائی شمرد، آنچه پایه و ضابطه‌ی اصلی در غالب موارد است، همان تفاوت در کمیّت یا کیفیت تلاشها است (البته موضوع بحث ما یک جامعه‌ی سالم و خالی از استثمار و بهره‌کشی‌های ظالمانه است، نه جوامع منحرف که از قوانین آفرینش و نظام انسان برکنارند).

حتی کسانی را که گاهی ما آنها را انسانهای بی‌دست و پا و بی‌عُرضه‌ای می‌پنداریم و از اینکه درآمدهای قابل ملاحظه‌ای دارند تعجب می‌کنیم اگر با دقت بیشتری در جسم و روان و اخلاق

آنها بیندیشیم و قضاوتهایی که از مطالعات سطحی سرچشمه می‌گیرد، دور بیفکنیم، خواهیم دید که آنها غالباً نقطه‌ی قوتی داشته‌اند که به جایی رسیده‌اند (باز تکرار می‌کنیم موضوع بحث ما جامعه‌ی سالمی است که از استثمار دور باشد).

به هر حال این تفاوت درآمدها از تفاوت استعدادهایی سرچشمه می‌گیرد که آن هم نیز از مواهب الهی است، ممکن است در پاره‌ای از موارد اکتسابی باشد ولی در پاره‌ای از موارد نیز قطعاً غیراکتسابی است.

۲- بدن یک انسان، یا اندام یک درخت، یا یک بوته‌ی گل را در نظر بگیرید، آیا امکان دارد این ساختمان موزون با تساوی میان اعضاء و اندامها، از هر نظر پیدا شود؟ آیا قدرت مقاومت و استعداد ریشه‌ی درختان می‌تواند با گلبرگهای لطیف شکوفه‌ها، و استخوان پاشنه‌ی پا با پرده‌های ظریف شبکیه‌ی چشم از هر نظر یکسان باشد؟ و اگر ما بتوانیم آنها را یکسان کنیم. آیا فکر می‌کنید کار صحیحی انجام داده‌ایم؟!

اگر از «شعارهای» کاذب و خالی از «شعور» بگذریم، فرض کنید ما یک روز بتوانیم همان انسانهای قالبی و خیالی از هر نظر بسازیم و کره‌ی زمین را از پنج هزار میلیون نفر انسان همشکل و همقواره و هم ذوق و همفکر و همسان از هر نظر، درست مانند سیگارهایی که به یک کارخانه سفارش داده‌اند، پر کنیم.

آیا آن روز زندگی خوبی نصیب انسانها خواهد شد؟ مسلماً نه، جهنمی پیدا می‌شود که همه در آن در زحمت خواهند بود، همه به یک سو حرکت می‌کنند، همه یک چیز می‌خواهند، همه یک پست می‌طلبند، همه یک نوع غذا را دوست دارند، و همه می‌خواهند یک کار واحد انجام دهند.

بدیهی است خیلی زود عمر چنین زندگی پایان می‌یابد و به فرض باقی بماند زندگی خسته کننده‌ی بی‌روح و یکنواختی خواهد بود که چندان تفاوتی با مرگ ندارد.

بنابراین وجود تفاوت در استعدادها و آنچه لازمه‌ی این تفاوت است، برای حفظ نظام جامعه و حتی برای پرورش استعدادهای مختلف، نهایت لزوم را دارد، و شعارهای کاذب هرگز نمی‌تواند جلو این واقعیت را بگیرد.

اما مبادا این سخن را چنین تفسیر کنید که ما جامعه‌ی طبقاتی و نظام استثمار و استعمار را با این سخن می‌پذیریم، نه، هرگز، منظور تفاوتهای طبیعی است و نه مصنوعی؛ و تفاوتهایی است که در عین حال مُکمّل یکدیگر و معاون یکدیگر بوده باشند، نه سدّی بر سر راه پیشرفت یکدیگر ایجاد کنند و به تجاوز و تعدّی بپردازند.

اختلاف طبقاتی (توجه داشته باشید منظور از طبقات همان مفهوم اصطلاحی آن یعنی طبقه‌ی استثمار کننده و استثمار شونده است) هرگز موافق نظام آفرینش نیست، آنچه موافق و هماهنگ نظام آفرینش است، تفاوت استعدادها و تلاشها و کوششها است و میان این دو از زمین تا آسمان فرق است (دقت کنید).

و به تعبیر دیگر، تفاوت استعدادها باید در مسیر سازنده به کار افتد، درست مانند تفاوت ساختمان اعضاء یک بدن، یا اندام یک گل، آنها در عین تفاوت، معاون یکدیگرند، نه مزاحم یکدیگر.

کوتاه سخن اینکه: نباید تفاوت استعدادها و درآمدها باعث سوء استفاده در راه ایجاد جامعه‌ی طبقاتی گردد.

و به همین دلیل در پایان آیه‌ی مورد بحث می‌فرماید: «آیا آنها نعمت خدا را انکار می‌کنند» (افبنعمة الله یجحدون).

اشاره به اینکه این تفاوتها در صورت طبیعیش (نه صورت مصنوعی و ظالمانه) از نعمتهای خدا است که برای حفظ نظام مجتمع بشری ایجاد شده است.]

۵- چرا بعضی از ستمگران و گنهکاران، غرق نعمتند و مجازات نمی‌بینند؟:

[از آیات قرآن مجید استفاده می‌شود که خداوند افراد گنهکار را در صورتی که زیاد آلوده به گناه نشده باشند بوسیله‌ی زنگهای بیدار باش و عکس العمل‌های اعمالشان، و یا گاهی بوسیله‌ی مجازاتهای متناسب با اعمالی که از آنها سر زده است، بیدار می‌سازد و به راه حق بازمی‌گرداند. اینها کسانی هستند که هنوز شایستگی هدایت را دارند و مشمول لطف خداوند می‌باشند و در حقیقت مجازات و ناراحتیهای آنها، نعمتی برای آنها محسوب می‌شود، چنان که در قرآن

می‌خوانیم: ﴿ ظَهَرَ ٱلْفَسَادُ فِي ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي ٱلنَّاسِ لِيُذِيقَهُم بَعْضَ ٱلَّذِي عَمِلُواْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴾ (روم/۴۱): *«در خشکی‌ها و دریاها، فساد و تباهی بر اثر اعمال مردم، ظاهر شد تا خداوند نتیجه‌ی قسمتی از اعمال آنها را به آنها بچشاند، شاید که ایشان برگردند».*

ولی آنها که در گناه و عصیان، غرق شوند و طغیان و نافرمانی را به مرحله‌ی نهایی برسانند، خداوند آن‌ها را به حال خود وامی‌گذارد و به اصطلاح به آنها میدان می‌دهد تا پشتشان از بار گناه سنگین شود و استحقاق حداکثر مجازات را پیدا کنند. اینها کسانی هستند که تمام پل‌ها را در پشت سر خود ویران کرده‌اند، و راهی برای بازگشت نگذاشته‌اند و پرده‌ی حیا و شرم را دریده و لیاقت و شایستگی هدایت الهی را کاملاً از دست داده‌اند.

آیه‌ی ۱۷۸ سوره‌ی آل عمران، این معنی را تأکید کرده می‌فرماید: گمان نکنند آنهایی که کافر شدند، مهلتی که به ایشان می‌دهیم برای آنها خوبست بلکه مهلت می‌دهیم تا به گناه و طغیان خود بیفزایند و برای آنان عذاب خوار کننده است.

یکی از بزرگان دین در برابر حاکمی طغیانگر و فرمانروایی ظالم، چنین گفت:

«تو امروز شادی می‌کنی و چنین می‌پنداری که چون فراخنای جهان را بر ما تنگ کرده‌ای و کرانه‌های آسمان را بر ما بسته‌ای و ما را همچون اسیران از این دیار به آن دیار می‌بری، نشانه‌ی قدرت تو است، و یا در پیشگاه خدا قدرت و منزلتی داری و ما را در درگاه او راهی نیست؟! اشتباه می‌کنی، این فرصت و آزادی را خداوند به خاطر این به تو داده تا پشتت از بار گناه، سنگین گردد و عذاب دردناک در انتظار تو است...».

پاسخ به یک سؤال: آیه‌ی فوق، ضمناً به این سؤال که در ذهن بسیاری وجود دارد، پاسخ می‌گوید که چرا جمعی از ستمگران و افراد گنهکار و آلوده این همه غرق نعمتند و مجازات نمی‌بینند.

قرآن می‌گوید: اینها افراد غیر قابل اصلاحی هستند که طبق سنت آفرینش و اصل آزادی اراده و اختیار، به حال خود واگذار شده‌اند، تا به آخرین مرحله‌ی سقوط برسند و مستحق حداکثر مجازات شوند.

بعلاوه از بعضی از آیات قرآن، استفاده می‌شود که خداوند گاهی به این گونه افراد، نعمت

فراوانی می‌دهد و هنگامی که غرق لذت پیروزی و سرور شدند ناگهان همه چیز را از آنان می‌گیرد، تا حداکثر شکنجه را در زندگی همین دنیا ببینند؛ زیرا جدا شدن از چنین زندگی مرفهی، بسیار ناراحت کننده است چنان که می‌خوانیم:

﴿ فَلَمَّا نَسُوا۟ مَا ذُكِّرُوا۟ بِهِۦ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَٰبَ كُلِّ شَىْءٍ حَتَّىٰٓ إِذَا فَرِحُوا۟ بِمَآ أُوتُوٓا۟ أَخَذْنَٰهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُم مُّبْلِسُونَ ﴾ (انعام/۴۴)

«هنگامی که پندهایی را که به آنها داده شده بود، فراموش کردند درهای هر خیری به روی آنان گشودیم تا شاد شوند، ناگهان هر آنچه داده بودیم از آنها بازگرفتیم، لذا فوق‌العاده ناراحت و غمگین شدند».

در حقیقت اینگونه اشخاص، همانند کسی هستند که از درختی، ظالمانه بالا می‌روند، هر قدر بالاتر می‌رود خوشحال‌تر می‌شود تا آن هنگام که به قلّه‌ی درخت می‌رسد، ناگهان طوفانی می‌وزد و از آن بالا چنان سقوط می‌کند که تمام استخوانهای او در هم می‌شکند.]

۶- چرا ملل فاقد ایمان، زندگی مرفّه دارند؟:

[در سوره‌ی اعراف آیه‌ی ۹۶ می‌خوانیم:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ ٱلْقُرَىٰٓ ءَامَنُوا۟ وَٱتَّقَوْا۟ لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَٰتٍ مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ﴾ (اعراف/۹۶)

«اگر مردمی که در شهرها و آبادیها زندگی دارند ایمان بیاورند و تقوی پیشه کنند برکات آسمان و زمین را بر آنها می‌گشاییم...».

با توجه به آیه‌ی شریفه این سؤال مطرح می‌شود که اگر ایمان و تقوا موجب نزول انواع برکات الهی است چرا مشاهده می‌کنیم ملتهای بی‌ایمانی را که غرَق ناز و نعمتند؟

پاسخ این سؤال با توجه به دو نکته روشن می‌گردد:

۱- اینکه تصور می‌شود ملتهای فاقد ایمان و پرهیزگاری، غرق در ناز و نعمتند، اشتباه بزرگی است که از اشتباه دیگری یعنی ثروت را دلیل بر خوشبختی گرفتن سرچشمه می‌گیرد.

معمولاً مردم این طور فکر می کنند که هر ملتی صنایعش پیشرفته‌تر و ثروتش بیشتر باشد خوشبختر است در حالی که اگر به درون این جوامع نفوذ کنیم و دردهای جانکاهی که روح و جسم آنها را در هم می کوبد از نزدیک ببینیم قبول خواهیم کرد که بسیاری از آنها از بیچاره‌ترین مردم روی زمین هستند، بگذریم از اینکه همان پیشرفت نسبی، نتیجه‌ی به کار بستن اصولی همانند کوشش و تلاش و نظم و حس مسئولیت است که در متن تعلیمات انبیا قرار دارد.

در گذشته، این خبر در جرائد منتشر شد که در «نیویورک» یعنی یکی از ثروتمندترین و پیشرفته‌ترین نقاط دنیای مادی، بر اثر خاموشی ناگهانی برق، صحنه‌ی عجیبی به وجود آمد، یعنی بسیاری از مردم به مغازه‌ها حمله بردند و هستی آنها را غارت کردند، تا آنجا که سه هزار نفر از غارتگران بوسیله‌ی پلیس بازداشت شدند.

مسلماً تعداد غارتگران واقعی چندین برابر این عدد بوده و تنها این عده بودند که نتوانستند به موقع فرار کنند، و نیز مسلّم است که آنها غارتگران حرفه‌ای نبوده‌اند که نفرات خود را برای چنان حمله‌ی عمومی از قبل آماده کرده باشند، زیرا حادثه یک حادثه‌ی ناگهانی بود.

بنابراین چنین نتیجه می گیریم که با یک خاموشی برق، دهها هزار نفر از مردم یک شهر ثروتمند و به اصطلاح پیشرفته تبدیل به «غارتگر» شدند، این نه تنها دلیل بر انحطاط اخلاقی یک ملت است بلکه دلیل بر ناامنی شدید اجتماعی نیز می‌باشد.

خبر دیگری که در جرائد بود این خبر را تکمیل کرد و آن اینکه یکی از شخصیتهای معروف که در همین ایام در نیویورک در یکی از هتلهای مشهور چندین ده طبقه‌ای نیویورک سکونت داشت، می گوید: «قطع برق، سبب شد که راه رفتن در راهروهای هتل به صورت کار خطرناکی درآید، به طوری که متصدّیان هتل اجازه نمی‌دادند کسی تنها از راهروها بگذرد و به اطاق خود برسد مبادا گرفتار غارتگران گردد، لذا مسافران را در اکیپهای ده نفری یا بیشتر، با مأمورین مسلح به اطاقهای خود می‌فرستادند!، شخص مزبور اضافه می کند که تا گرسنگی شدید به او فشار نمی‌آورده جرئت نداشته است از اطاق خویش خارج گردد!

اما همین خاموشی برق در کشورهای عقب مانده‌ی شرقی هرگز چنین مشکلاتی را به وجود نمی‌آورد؛ و این نشان می‌دهد که آنها در عین ثروت و پیشرفت صنایع کمترین امنیت در محیط

خودشان ندارند، از این گذشته ناظران عینی می‌گویند آدم کشی در آن محیطها همانند نوشیدن یک جرعه‌ی آب است، به همین آسانی.

و می‌دانیم اگر تمام دنیا را به کسی بدهند و در چنین شرائطی زندگی کند، از بیچاره‌ترین مردم جهان خواهد بود، تازه مشکل امنیت تنها یکی از مشکلات آنها است، نابسامانیهای فراوان اجتماعی دیگری دارند که آنها نیز به نوبه‌ی خود بسیار دردناکند، با توجه به این حقایق، ثروت را نباید با خوشبختی اشتباه کرد.

۲- اما اینکه گفته می‌شود چرا جوامعی که دارای ایمان و پرهیزگاری هستند عقب مانده‌اند؛ اگر منظور از ایمان و پرهیزگاری تنها ادعای اسلام و ادعای پایبند بودن به اصول تعلیمات انبیاء بوده باشد، قبول داریم چنین افرادی عقب مانده‌اند، ولی می‌دانیم حقیقت ایمان و پرهیزگاری چیزی جز نفوذ آن در تمام اعمال و همه‌ی شئون زندگی نیست، و این امری است که با ادعا تأمین نمی‌گردد.

با نهایت تأسف امروز اصول تعلیمات اسلام و پیامبران خدا در بسیاری از جوامع اسلامی متروک یا نیمه متروک مانده است و چهره‌ی این جوامع، چهره‌ی مسلمانان راستین نیست.

اسلام دعوت به پاکی و درستکاری و امانت و تلاش و کوشش می‌کند؛ کو آن امانت و تلاش؟ اسلام دعوت به علم و دانش و آگاهی و بیداری می‌کند؛ کو آن علم و آگاهی سرشار اسلام دعوت به اتحاد و فشردگی صفوف و فداکاری می‌کند، آیا به راستی این اصل به طور کامل در جوامع اسلامی امروز حکمفرما است و با این حال عقب مانده‌اند؟! بنابراین باید اعتراف کرد اسلام چیزی است و ما مسلمانان چیز دیگر.]

۷- اگر روزی همه تقسیم شده است، پس چرا گروهی گرسنه‌اند؟:

[در سوره‌ی هود آیه‌ی ۶ می‌خوانیم:

﴿وَمَا مِن دَآبَّةٍ فِي ٱلۡأَرۡضِ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِ رِزۡقُهَا﴾ (هود/۶):

«هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر اینکه روزی آن بر خداست».

با توجه به آیه‌ی شریفه این سؤال مطرح می‌شود که چرا در دنیای کنونی و در طول تاریخ گروهی از گرسنگی مرده و می‌میرند؟ آیا روزی آنها تأمین نشده است؟

در پاسخ این سؤال باید به این نکات توجه کرد:

اولاً: تأمین و تضمین روزی به این معنی نیست که آن را برای انسان عاقل با شعور فراهم ساخته، به در خانه‌اش بفرستند، یا لقمه کنند و در دهانش بگذارند، بلکه زمینه‌ها فراهم شده است، و تلاش و کوشش انسان شرط تحقق و به فعلیّت رسیدن این زمینه‌ها است، حتی مریم علیها السلام در آن شرائط سخت وضع حمل، در آن بیابان خاموش که خداوند روزیش را به صورت خرمای تازه (رطب) بر شاخسار نخلی که در آن بیابان بود ظاهر ساخت مأمور شد حرکتی کند و مخاطب به جمله‌ی «و هزّی الیکِ بجذعِ النّخلةِ...»، «**تو ای مریم تکانی به این درخت نخل بده تا رطب تازه بر تو فرو ریزد**» گردید.

ثانیاً: اگر انسانهایی در گذشته و حال، غصب حقوق دیگران کنند و روزیهای آنها را به ظلم از آنها بگیرند، دلیل بر عدم تأمین روزی از ناحیه‌ی خدا نیست؛ و به تعبیر دیگر: علاوه بر مسأله‌ی تلاش و کوشش، وجود عدالت اجتماعی نیز شرط تقسیم عادلانه‌ی روزیها است، و اگر گفته شود: خداوند چرا جلو ظلم ظالمین را نمی‌گیرد؟ می‌گوییم اساس زندگی بشر بر آزادی اراده است تا همگی آزمایش شوند نه اجبار و اکراه، وگرنه تکاملی صورت نخواهد گرفت (دقت کنید).

ثالثاً: منابع زیادی برای تغذیه‌ی انسانها در همین کره‌ی خاکی وجود دارد که باید باهوش و درایت آنها را کشف و به کار گرفت، و اگر انسان در این زمینه کوتاهی کند مقصر خود او است.

ما نباید فراموش کنیم مناطقی از آفریقا که مردمش از گرسنگی می‌میرند، بعضاً از غنی‌ترین مناطق جهان است، ولی عوامل ویرانگر که در بالا به آن اشاره شده آنها را به این روز سیاه انداخته‌اند.[1]]

۸- علل عقب ماندگی مسلمانان چیست؟:

[از آیات قرآن به خوبی استفاده می‌شود که هر گونه شکست و ناکامی نصیب ما شود معلول یکی از دو چیز است: یا در جهاد کوتاهی کرده‌ایم، و یا اخلاص در کار ما نبوده است، و اگر این دو با هم جمع شود بنا به وعده‌ی مؤکّد الهی، پیروزی و هدایت حتمی است.

---

[1] تفسیر پیام قرآن، ۳۵۷/۲.

و اگر درست بیندیشیم می‌توانیم سرچشمه‌ی مشکلات و مصائب جوامع اسلامی را در همین امر پیدا کنیم.

چرا مسلمانان پیشرو دیروز، امروز عقب مانده‌اند؟

چرا دست نیاز در همه چیز حتی در فرهنگ و قوانین خویش به سوی بیگانگان دراز می کنند؟

چرا برای حفظ خود در برابر طوفانهای سیاسی و هجومهای نظامی باید به دیگران تکیه کنند؟

چرا یک روز دیگران، ریزه‌خوار خوان نعمت علم و فرهنگ آنها بودند اما امروز باید بر سر سفره‌ی دیگران بنشینند؟

و بالاخره چرا در چنگال دیگران اسیرند و سرزمینهای آنها در اشغال متجاوزان؟!

تمام این «چراها» یک پاسخ دارد و آن اینکه یا جهاد را فراموش کرده‌اند و یا نیتها آلوده شده است.

آری جهاد در صحنه‌های علمی و فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و نظامی به دست فراموشی سپرده شده، حُبّ نفس و عشق به دنیا و راحت‌طلبی و کوته‌نگری و اغراض شخصی بر آنها چیره شده، تا آنجاکه کشتگانشان به دست خودشان بیش از کشتگانی است که دشمن از آنها قربانی می گیرد!

خودباختگی گروهی غرب‌زده و شرق‌زده، خود فروختگی جمعی از زمامداران و سران، و یأس و انزوای دانشمندان و متفکران، هم جهاد را از آنها گرفته، و هم اخلاص را.

هر گاه مختصر اخلاصی در صفوف ما پیدا می‌شود و مجاهدان ما تکانی به خود می‌دهند پیروزیها پشت سر یکدیگر فرا می‌رسد. زنجیرهای اسارت گسسته می‌شود. یأسها تبدیل به امید و ناکامیها مبدل به کامیابی، ذلت به عزت و سربلندی، پراکندگی و نفاق به وحدت و انسجام تبدیل می گردد، و چه عظیم و الهام‌بخش است قرآن که در یک جمله‌ی کوتاه، هم درد و هم درمان را بیان کرده!

آری آنها که در راه خدا جهاد می کنند مشمول هدایت الهی هستند و بدیهی است که با هدایت او گمراهی و شکست مفهومی ندارد.

به هر حال هر کس این حقیقت قرآنی را به روشنی در تلاشها و کوششهایش لمس می کند که وقتی برای خدا و در راه او به تلاش و پیکار برمی‌خیزد درها به روی او گشوده می‌شود، و مشکلات آسان و سختیها قابل تحمل می گردد.]

۱۵۴۳ - (۲۱) (صَحِيح)

وَعَنْ جَابِرٍ قَالَ: دَخَلَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى أُمِّ السَّائِبِ فَقَالَ: «مَالكِ تُزَفْزِفِينَ؟». قَالَتِ: الْحُمَّى لَا بَارَكَ اللهُ فِيهَا فَقَالَ: «لَا تَسُبِّي الْحُمَّى فَإِنَّهَا تُذْهِبُ خَطَايَا بَنِي آدَمَ كَمَا يُذْهِبُ الْكِيرُ خَبَثَ الْحَدِيدِ». رَوَاهُ مُسلم[۱۵۴۳]

۱۵۴۳- (۲۱) جابر بن عبدالله رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر امّ سائب رضی الله عنها وارد شدند و فرمودند: «(ای امّ سائب) تو را چه شده است که به خود می‌لرزی؟» ام سائب رضی الله عنها در پاسخ گفت: تب مرا فرا گرفته که خداوند به آن برکت ندهد.

آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «به تب، دشنام مده؛ چون که آن، گناهان فرزندان آدم را چنان که کوره‌ی آهنگری زنگار آهن را می‌برد، از بین می‌برد».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است]

شرح: «مالک»: تو را چه شده است؟

«تزفزفین»: می‌لرزی. لرزه بر اندامی. به خود می‌لرزی. سخت بی‌قرار و بی‌تابی.

«الحمّی»: تب.

«الکیر»: دمه‌ی آهنگری. جمع: «أكْيار» و «كِيَرَة»

«خبث الحدید»: زنگار آهن.

«دخل رسول الله صلی الله علیه وسلم علی امّ السائب»:

۱۵۴۳ مسلم ۱۹۹۳/۴ ح (۵۳-۴۵۷۵).

عیادت زنان از مردان و عیادت مردان از زنان:

عیادت زنان از مردان:

[عیادت شرعی از بیمار، هم شامل عیادت زنان از مردان و هم عیادت مردان از زنان می‌شود، هر چند نامحرم باشند.

با وجود تمام دلایل، موارد مخصوص دیگری نیز هستند که مشروعیّت عیادت زن از مرد را بیان می کند؛ از جمله امام بخاری در فصل «المرضی» در صحیح خود بابی به نام «باب عیادة النسآءِ للرجالِ» دارد که در آنجا می گوید: «اُمّ درداء به عیادت مردی انصاری از اهل مسجد رفت». در صحیح به صورت تعلیق بیان شده و «الادب المفرد» آن را وصل نموده است. از عایشه رضی الله عنها هم روایت شده که می گوید: «وقتی رسول خدا ﷺ وارد مدینه شد ابوبکر رضی الله عنه و بلال رضی الله عنه مبتلا به تب شده بودند. عایشه رضی الله عنها به عیادت آنان می‌رود و می گوید: پدر، حالت چه طور است؟ بلال، حال شما چه طور است؟ ابوبکر رضی الله عنه که در اوج تب بود، می گفت:

«کُلّ امرِئٍ مُصَبَّحٌ فی اَهْلِهِ   وَالْمَوْتُ اَدْنی مِنْ شِراکِ نَعْلِهِ»

«هر کسی که صبحگاهان از خواب برخیزد، باید بداند که مرگ از بند کفشش به او نزدیک‌تر است.»

بلال که از تب رهایی یافته بود، می گفت:

أَلا لَیْتَ شَعْرِی هَل اَبِیتَنَّ لَیْلَةً   بِوادٍ و حَوْلِی إذخِرٌ و جَلیلُ؟!
و هَلْ أرِدَنْ یَوْماً مِیاهَ مِجَنَّةٍ   و هَل تُبْدُونَ لِی شامَةٌ و طفیلُ!!

«کاش شبی در وادی دوست، شب را به سر می‌بردم و اطرافم دو گیاه اِذخر و جلیل می‌بود. و یا روزی بر چشمه‌ی «مجنّة» وارد می‌شدم و دو کوه [یا دو چشمه‌ی] «شامة» و «طفیل» بر من ظاهر می‌شدند».

عایشه رضی الله عنها می گوید: نزد پیامبر خدا ﷺ رفتم و به ایشان خبر دادم؛ ایشان فرمود:

«اللهمَّ حَبِّبْ إلَيْنَا المدينةَ كَحُبِّنا مَكَّةَ أو اَشَدَّ... وَ انْقُلْ حُمّاها فَاجْعَلْها بالجُحْفَةِ»[أ]

«خدایا محبّت مدینه را بر دل ما قرار ده تا مدینه را مانند مکه و بلکه بیشتر دوست بداریم... و تب آنجا را بردار و به جحفه منتقل گردان.»

در این حدیث عایشه رضی الله عنها نزد ابوبکر رضی الله عنه و بلال رضی الله عنه می‌رود و به هر دوی آنان می گوید: **«کیف تجدک»: «حالت چه‌طور است؟»** همان گونه که امروزه متداول است و به بیمار می گوییم **«کیف صِحّتک؟»: «حالت چه‌طور است؟»** می‌دانیم که بلال رضی الله عنه مَحرم عایشه رضی الله عنها نبوده است در حالی که وی از بلال نیز عیادت کرد.

به این ترتیب هیچ مانعی ندارد که زن مسلمان از برادر مسلمان بیمارش عیادت کند، مادامی که زن به قوانین و آداب شرعی ملتزم باشد. یعنی عیادت زن برای مردان نامحرم نباید در خلوت، با آرایش، و عطر و بوی خوش و گفتار با ناز و کرشمه باشد تا از وقوع فتنه جلوگیری شود. علاوه بر آن زن متأهل باید از شوهرش و زن مجرد باید از ولیّ خود اجازه داشته باشد. شوهر و ولی، نباید زن را از عیادت کسی که بر او حق دارد، مانند: خویشاوند نامحرم، داماد، استاد، شوهر فامیل، پدر یا برادر یکی از خویشاوندان و امثال آن، منع کنند، البته عیادت باید با همان شرایط و آداب اسلامی که بیان شد، صورت گیرد.

عیادت مردان از زنان:

همان گونه که احادیث نبوی با شرایط خود، عیادت زنان از مردان را در صورتی جایز دانسته است که زنان با مردان رابطه و نسبت خانوادگی و آشنایی داشته، همچنین مردان بر زنان حقی گزارده باشند، به همان صورت عیادت مردان از زنان را نیز با شرایط خاص خود و در صورتی که مردان روابط تناتنگی از قبیل خویشاوندی، مصاهرت یا همسایگی و سایر روابط و علاقه‌هایی را که نسبت به دیگران حقوق اجتماعی بیشتری به همراه بیاورد، مشروع دانسته است.

[أ] بخاری با فتح الباری؛ به شماره‌ی حدیث ۵۶۵۴.

از جمله دلایلی که بر مشروعیت آن دلالت دارد، عمومیت احادیثی است که مردان و زنان را به عیادت از بیماران ترغیب و تشویق می‌نماید و در آن تفاوتی میان مرد و زن نمی‌گذارد.

از جمله دلایل خاصی که در این باره بیان شده، حدیثی است که مسلم در صحیح خود از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت کرده است که: پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم بر ام‌سائب - یا ام‌المسیِّب - وارد شد و فرمود:

«مالَكِ يا أُمَّ السائِبِ - او أمّ المسيِّبِ - تُرَفرِفِينَ»

«چه شده‌ای ام‌سائب؟ چرا می‌لرزی؟»

ام سائب گفت: «تب نامبارک دارم.» حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود:

«لاتَسُبِّي الحُمّى فإنَّها تُذْهِبُ خَطايا بَني آدَمَ كَما يُذْهِبُ الكيرُ خَبَثَ الحديد»[أ]

«تب را دشنام نده، زیرا همان‌طور که دمه‌ی آهنگری زنگار آهن را پاک می‌کند، تب هم گناهان و لغزش‌های انسان را پاک می‌کند.»

با این توضیح که ام‌سائب هیچ نسبتی با پیامبر نداشت.

عیادت از بیمار با مراعات شرایط شرعی که در این باب بیان شده، لازم و ضروری است. از جمله‌ی این شرایط می‌توان به این مورد اشاره کرد: ایجاد امنیت از فتنه، مراعات عرف محلی و امثال این؛ با توجه به این نکته که عرف در شریعت از اعتبار خاصی برخوردار است.]

۱۵۴۴ - ﴿۲۲﴾ (صَحِيح)

وَعَنْ أَبِي مُوسَى قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِذَا مَرِضَ الْعَبْدُ أَوْ سَافَرَ كُتِبَ لَهُ بِمِثْلِ مَا كَانَ يعْمل مُقيما صَحِيحا» رَوَاهُ الْبُخَارِيّ[۱۵۴۴]

۱۵۴۴- (۲۲) ابوموسی اشعری رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هر

[أ] مسلم در «البر» حدیث شماره ۴۵۷۵.

[۱۵۴۴] بخاری ۶/۱۳۶ ح ۲۹۹۶.

گاه بنده‌ای، مریض یا مسافر شود (و در اثر بیماری و سفر، نتواند عبادات و اعمال دوران صحّت و اقامتش را به طور کامل انجام دهد، به نزد خداوند بلند مرتبه، اعمال او،) همان گونه که در حال تندرستی و صحّت و مقیم بودن انجام می‌داده است، برایش نوشته می‌شود».

[این حدیث را بخاری روایت کرده است.]

شرح: این، از لطف و اِحسان و فضل و کَرَم خداوند بلند مرتبه است که اگر انسان در اثر بیماری یا سفر، نتواند اعمال خویش را چون ذکر، عبادت و غیره به طور کامل به جا آورد، خداوند بلند مرتبه، در دفتر اعمال او، همان اعمالی را ثبت و ضبط می‌کند که آن‌ها را در حال تندرستی و مقیم بودن خویش، انجام می‌داده است.

۱۵۴۵ - ﴿ ۲۳ ﴾ (مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ)

وَعَنْ أَنَسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «الطَّاعُونُ شَهَادَةٌ لكل مُسلم»[۱۵۴۵]

۱۵۴۵- (۲۳) انس رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «طاعون، برای هر مسلمان، شهادت به حساب می‌آید».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند]

۱۵۴۶ - ﴿ ۲۴ ﴾ (مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «الشُّهَدَاءُ خَمْسَةٌ الْـمَطْعُونُ وَالْـمَبْطُونُ وَالْغَرِيقُ وَصَاحِب الْهَدم والشهيد فِي سَبِيل الله»[۱۵۴۶]

۱۵۴۶- (۲۴) ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «شهیدان، پنج

[۱۵۴۵] بخاری ۱۸۰/۱۰ ح ۵۷۳۲ و مسلم ۱۵۲۲/۳ ح (۱۶۶-۱۹۱۶).

[۱۵۴۶] بخاری ۴۲/۶ ح ۲۸۲۹؛ مسلم ۱۵۲۱/۳ ح (۱۶۴-۱۹۱۴)؛ نسائی ۹۹/۴ ح ۲۰۵۴؛ دارمی ۲۷۳/۲ ح ۲۴۱۳ و احمد ۴۸۹/۳.

گروه‌اند: طاعون‌زده؛ و آنان که در اثر شکم درد مُرده‌اند؛ غرق شدگان؛ زیر آوار ماندگان؛ و شهیدِ در راه خدا (در پیکار با دشمنان و بدخواهان اسلام)».
[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند]

شرح: **«المطعون»**: کسی که دچار طاعون شده و در اثر آن مرده است.
«المبطون»: آن که شکم درد داشته باشد و در اثر درد شکم مرده باشد.
«طاعون»: بیماری واگیر و خطرناک که میکرب آن در سال ۱۸۹۴ م. به وسیله‌ی «یرسن» (Yersin) کشف شد و به «باسیل یرسن» معروف گردید. این بیماری از زمانهای قدیم، شناخته شده و در تاریخ مصری‌های قدیم، در خاندان اول فراعنه، ذکر آن، آمده است؛ در سال ۱۸ هـ. ق.، در زمان خلافت عمر فاروق رضی الله عنه، این بیماری در شام شیوع یافت و بسیاری از مردم تلف شدند. در اروپا، در اوائل قرن ۱۴ م. بیماری طاعون ۲۵ میلیون نفر را هلاک کرد. در سال ۱۶۶۴ م. بار دیگر، بیماری طاعون در اروپا شیوع یافت و تنها در لندن، صد هزار نفر را تلف کرد. در زمان محمد علی پاشا در مصر ظاهر شد و ثلث مردم قاهره را تلف کرد. از قرن ۱۹ م. به بعد، به واسطه‌ی اکتشافات طبّی و برقراری اصول بهداشت، از شیوع آن در شهرهای بزرگ، جلوگیری شد. بیماری طاعون در انسان به دو شکل بروز می‌کند؛ یکی: به شکل دملی یا خیارگی؛ دیگری: به شکل ریوی (ذات الریه). عوارض آن که پس از ۵ روز ظاهر می‌شود، عبارت است از: دردسر؛ لرز؛ تب شدید؛ هذیان؛ سرگیجه؛ التهاب غدد لنفاوی؛ ورم کبد و طحال و کلیه‌ها.

در کشاله‌ی ران یا زیر بغل یا گردن، ورمی دردناک به اندازه‌ی گردو یا پرتقال پیدا می‌شود که پس از یک هفته، چرک می‌کند و بعد از معالجه، رد آن باقی می‌ماند. فرم خونی آن که به طاعون سیاه یا برق‌آسا معروف است، بسیار خطرناک است؛ در این حالت، میکروب، داخل خون می‌شود و بیمار در ظرف چند ساعت، می‌میرد.

موشها نیز به این مرض، مبتلا می‌شوند و به وسیله‌ی کیک [کک] از موش به انسان منتقل می‌گردد. به طریق مستقیم نیز از بیماران به اشخاص سالم، سرایت می‌کند. میکروب طاعون، در ترشحات دهان، خلط، چرک، خون و ادرار بیمار، یافت می‌شود؛ در مقابل نور و حرارت و خشکی مقاومت ندارد؛ امّا در لاشه‌ی حیوان یا انسان در خاکِ مرطوب، تا ۶ ماه مقاومت می‌کند.

برای جلوگیری از ابتلای به طاعون، واکسن به کار می‌رود؛ و معالجه‌ی آن نیز با تزریق سرم ضدطاعون، صورت می‌گیرد.

توجه اسلام به بهداشت و درمان و پیشگیری از بیماری‌های واگیر:

۱- واقعیّت این است که موضعگیری اسلام درباره‌ی تندرستی، پیشگیری و سلامتی جسم، بی‌نظیر است و هیچ یک از ادیان الهی به پای آن نمی‌رسد. نظافت در اسلام به عنوان عبادت و تقرب و حتی یکی از واجبات شریعت اسلام می‌باشد.

الف) کتابهای شریعت اسلام با عنوان «طهارت» یعنی نظافت، آغاز می‌شوند و مبحث طهارت، نخستین موضوعی است که زن و مرد مسلمان در یادگیری فقه اسلامی بدان می‌پردازند و این بدان معناست که همانطور که نماز کلید بهشت است، طهارت و پاکی هم کلید عبادت روزانه، یعنی نماز می‌باشد. بنابراین نماز هیچ مسلمانی صحیح نیست مگر اینکه خود را از حَدَث اصغر (وضو) و از حدث اکبر (غسل) پاک گرداند. وضو در روز چندین بار تکرار می‌گردد و اندامهایی که در معرض انواع آلودگیها، عرق و گرد و خاک قرار می‌گیرند، شسته خواهند شد.

از جمله شرایط دیگر نماز، نظافت لباس، بدن و جای نماز از آلودگیها است. علاوه بر این قرآن و سنت به نظافت و افراد اهل نظافت توجه خاصی دارد. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿...إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلتَّوَّٰبِينَ وَيُحِبُّ ٱلۡمُتَطَهِّرِينَ﴾ (بقره/۲۲۲)

«...خداوند توبه کاران و پاکیزگان را دوست می‌دارد»

و ساکنین مسجد قبا را اینگونه می‌ستاید:

﴿... فِيهِ رِجَالٞ يُحِبُّونَ أَن يَتَطَهَّرُواْۚ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلۡمُطَّهِّرِينَ﴾ (توبه/۱۰۸)

«... و در آن مردانی اند که دوست دارند خود را پاک سازند و خدا کسانی را که خواهان پاکی اند دوست می‌دارد.»

پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید:

«اَلطُّهُورُ شَطرُ الإِيمانِ»

«پاکیزگی نیمه‌ی ایمان است»

این حدیث صحیح، و مسلم آن را روایت کرده است و از طبرانی هم روایت شده است که:

«اَلنَّظافَةُ تَدْعُو إِلَي الإِيمانِ وَ الايمانُ مَعَ صاحِبِه في الجَنَّة».

«پاکیزگی به ایمان رهنمون می‌شود و ایمان صاحبش را به بهشت خواهد برد.»

از این جهت یک اندرز حکیمانه‌ای میان مسلمانان رایج گشته که زبانزد خاص و عام می‌باشد و چنین سخن حکیمانه‌ای در غیر اسلام شبیه ندارد و آن عبارت « **اَلنَّظافَةُ مِنَ الْإِيمانِ**»، تمیزی از ایمان است. می‌باشد.

در بعضی احادیث روایت شده که:

«تَنَظَّفُوا فَإِنَّ الإِسلامَ نَظيفٌ».

«پاکیزه باشید که مبنای اسلام بر پاکیزگی است».

«تَنَظَّفُوا حتّي تَكُونُوا كَالشّامَةِ بَيْنَ الأُمَمِ»

«پاکیزه باشید تا در میان امتان دیگر چون ستاره بدرخشید.»

پیامبر ﷺ به تمیزی و نظافت انسان توجه خاصی دارد از جمله:

۱- انجام غسل، به ویژه در ایام جمعه که امت را بدان دعوت می‌کند و می‌فرماید:

«غَسلُ الجُمُعَةِ واجِبٌ عَلي كلِّ مُحْتَلِمٍ»[أ]

«غسل جمه، بر هر شخص بالغی واجب است».

«حَقٌّ عَلي كلِّ مُسْلِمٍ في كُلِّ سَبعَةِ أَيامٍ يُومٌ يَغسِلُ فيه رأسَه وَ جَسَدَهُ»[ب]

«هر مسلمانی باید در فاصله‌ی هر هفت روز، روزی را برای شستن سر و اندامش اختصاص دهد.»

[أ] مالک، احمد، ابوداود، نسایی، ابن ماجه این حدیث را از ابوسعید خدری روایت کرده‌اند.

[ب] متفق علیه از ابوهریره.

۲- توجه به تمیزی دهان و دندان: رسول گرامی ﷺ مسلمان را به مسواک زدن، بسیار تأکید نموده و فرموده است.

«السِّواكُ مِطهَرَةٌ لِلفَمِ و مَرضاةٌ للرَّبِ»[أ]

«مسواک کردن موجب پاکی دهان و رضایت پروردگار است.»

۳- توجه به از بین بردن آنچه بر روی بدن زائد است مانند موهای زیربغل و زهار، ناخن و...

«مَن كانَ لَهُ شَعْرٌ فَليُكرِمْهُ»[ب]

«هر کس دارای موست باید به نظافت و مراعات آن بپردازد.»

۴- توجه به نظافت منزل و حیات و جلو خانه. پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«اِنَّ اللهَ جَميلٌ يُحِبُّ الجَمالَ، طيِّبٌ يُحِبُّ الطَّيِّبَ، نظيفٌ يُحِبُّ النَّظافَةَ، فَنَظِّفُوا أَفِنيَتكُم وَ لا تَشبَّهوا بِاليَهُودِ»[ج]

«خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد، خوشبو است و بوی خوش را دوست دارد، پاکیزه است و پاکیزگی را دوست دارد، پس جلو خانه‌های خویش را پاکیزه دارید و مانند یهودان نباشید.»

۵- توجه به نظافت و تمیزی راه: شریعت اسلام، هر کسی راه و معبر مسلمانان را آلوده به کثافات کند و مردم را از آن متنفر و رویگردان گرداند، مورد تهدید قرار داده است.

ب) شریعت اسلام، مسلمانان را از بعضی اعمال و رفتاری که بعضی از افراد نادان بدون توجه به نتایج آن انجام می‌دهند به شدت برحذر می‌دارد و آن رفتارها علاوه بر آنکه مورد تنفر ذوق سلیم و به دور از ویژگیهای یک انسان متمدن و آراسته می‌باشند، بـه عنـوان منبـع سـرایت خطرهـا و

[أ] احمد از ابوبکر و شافعی در مسند خود و باز احمد، نسائی، ابن حبان، حاکم و بیهقی از عایشه این حدیث را روایت کرده‌اند و باز ابن ماجه از ابی امامة الباهلی آن را روایت نموده و بخاری با صیغه‌ی تأکید آن را بیان داشته است.

[ب] ابوداود از ابوهریره روایت کرده است.

[ج] مسلم از حدیث ابن مسعود این حدیث را روایت کرده است.

زشتیها در جامعه تلقی می گردد. از جمله‌ی این اعمال، ادرار در آب و بویژه آب راکد است،... ادرار در حمام... قضای حاجت در سایه، یا در مسیر عبور و یا در سرچشمه های آب می‌باشد. پیامبر ﷺ نیز این سه مورد را به عنوان «المَلاعِنُ الثّلاث» نام برده است؛ زیرا چنین اعمالی از هر کسی که سر زند، مورد نفرین خدا، ملائکه و افراد صالح قرار می گیرد.

ج) شریعت اسلام، مسلمانان را به کار، فعالیت، تحرک و کوشش ترغیب می کند و آنان را از سستی، تنبلی و سکون برحذر، می‌دارد. همچنین امت اسلامی را به ورزش و پرورش اندام به وسیله‌ی شنا، تیراندازی، اسب سواری و سایر ورزشهای دیگر، دعوت می کند و حتی از جمله حقوق فرزندان بر والدین این است که والدین باید اینگونه ورزشها را به آنها یاد بدهند. علاوه بر این اسلام به خاطر ترغیب و تشویق مسلمانان در مورد ورزش، مسابقه و تیراندازی را تشریع نموده است، جایی که شخص پیامبر در مسابقه‌ی اسب سواری شرکت نمود و به برنده، جایزه عطا فرمود. همچنین آن حضرت مسابقه دو میدانی و امثال آن را تشریع و برای آن قانون وضع نموده است.

د) علاوه بر این، اسلام به مسأله‌ی تندرستی و صحت بدن توجه خاصی دارد و در همین راستا مُسکرات و مواد مخدّر را تحت هر نام و عنوانی که باشد، حرام نموده و به شدت مانع استعمال آنها می‌باشد و برای استعمال کننده‌ی آن، مجازات و کیفری قرار داده است تا جایی که هر کسی تحت هر عنوانی در آن شرکت داشته باشد، مستوجب جرم و گناه خواهد بود به طوری که در رابطه با شراب، ۱۰ نفر و یا ۱۰ صنف مورد لعن و نفرین قرار گرفته‌اند.

ه) از جمله موارد توجه اسلام به صحت بدن این است که نسبت به کسانی که به دلیل تدیّن و یا خسّت، حلال خدا را بر خود حرام می گردانند به شدت مخالفت نموده و فرموده است:

﴿ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِىٓ أَخْرَجَ لِعِبَادِهِۦ وَٱلطَّيِّبَٰتِ مِنَ ٱلرِّزْقِ ... ﴾ (اعراف/۳۲)

«بگو ای پیامبر! زیورهایی را که خداوند برای بندگانش پدید آورده و نیز روزیهای پاکیزه را چه کسی حرام گردانیده است؟...»

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُحَرِّمُواْ طَيِّبَٰتِ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوٓاْ ... ﴾ (مائده/۸۷)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چیزهای پاکیزه‌ای را که خدا برای استفاده‌ی شما حلال کرده، حرام مشمارید و از حد مگذرید...»

و در مقابل آن، شارع مقدس، اسراف در طعام و شراب را به خاطر خوف در زیان جسمانی نهی نموده و فرموده است:

﴿...وَكُلُواْ وَٱشۡرَبُواْ وَلَا تُسۡرِفُوٓاْۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُسۡرِفِينَ﴾ (اعراف/۳۱)

«... و بخورید و بیاشامید ولی زیاده روی نکنید که او (خداوند) اسرافکاران را دوست نمی‌دارد.»

و البته که در همه چیز، دین اعتدال و میانه روی است.

و) از سوی دیگر شریعت اسلام، ستم بر بدن و وارد آوردن تکلیف بیش از حد بر آن، از طریق کار و بیداری زیاد و گرسنگی اگر چه به منظور عبادت خداوند متعال هم باشد را حرام گردانیده است تا جایی که پیامبر گرامی هنگامی که شنید یکی از یاران او خواست همیشه شب زنده داری کند و دیگری خواست که تمام عمرش روزه دار باشد و هیچ روزی را افطار ننماید و سومی خواست از زنان دوری گزیند و تن به ازدواج ندهد پیامبر ﷺ به آنان اعتراض نمود و خطاب به آنان فرمود:

«أَنَا أَعْلَمُكُم بِالله وَ أَخشاكُم لَهُ وَلكِنِّي أَقُومُ وَ أَنامُ وَ أَصُومُ وَ أُفطِرُ وَ أَتَزَوَّجُ النِّساءَ فَمَنْ رَغِبَ عَن سُنَّتي فَلَيْسَ مِنّي»

«من از شما نسبت به خداوند داناتر و ترسناک ترم و من گاهی شب را به قیام و شب زنده داری به سر می‌برم و گاه می‌خوابم و بعضی روزها روزه می‌گیرم و بعضی را افطار می‌نمایم و با زنان ازدواج می‌کنم وهر کسی از سنت و شیوه‌ی رفتار من روگردان شود، جزو امت من نیست.»

همانگونه که پیامبر ﷺ بر عثمان بن مظعون و عبدالله بن عمرو دیگران به خاطر افراط و غلوّ آنان در تعبّد، اعتراض نمود و به آنان یادآوری نمود که بدن، خانواده و جامعه بر آنان حق و وظیفه‌ای دارد.

ز) از جمله توجهات اسلام، در رابطه با حقوق جسم و بدن این است که هر گاه در ادای واجبات و عمل به عزیمتها موجب اذیت و آزار جسم گردد، مانند اینکه سبب بیماری شخص گردد، یا بیماری او را طولانی کند. یا شفای بیماریش را به تأخیر اندازد و یا منجر به نوعی مشقت و سختی بیش از حد گردد، در این هنگام شارع مقدس «رخصت» را تشریع فرموده‌اند و در این صورت (مثلاً) وضو را ترک و به تیمم روی می‌آوریم. و اقامه‌ی نماز را به جای حالت ایستاده با حالت نشسته و یا پهلو انجام می‌دهیم و از حق افطار (روزه نگرفتن) در رمضان برخوردار می‌شویم و سایر تخفیفهای دیگری بعضی با بدل و بعضی بدون بدل انجام می‌گیرد تا آنجا که در نظر عموم مسلمانان مقرر گردیده که: صحت اَبدان بر صحت اَدیان مقدم می‌باشد.

ح) اسلام همانگونه که به صحت و تندرستی توجه دارد، به مسائل پزشکی اعم از بهداشتی و درمانی نیز توجه دارد اگر چه اهتمام اسلام به مسائل پیشگیری (بهداشتی) بیشتر از درمان می‌باشد و برای ما کاملاً روشن است که یک درهم پیشگیری از یک خروار دارو بهتر است؛ احادیثی از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که بعضی داروها را برای بعضی بیماریها توصیف می‌نمایند و بعضی از عالمان اسلامی به گمان این که تمام آنها جزئی از دین و وحی پروردگار می‌باشد توجه خاصی بدانها مبذول داشته‌اند، ولی حقیقت این است که بعضی از آنها از دستاوردهای تجربیات محیط و ثمرات آن می‌باشند و متناسب با زمان و مکان بوده‌اند و بعضی از آن داروها متناسب با محیط معینی، از جمله گرمسیری با آب و هوا و شرایط خاص خود مانند محیط بیابانی اعراب می‌باشد و نمی‌توان آن داروها را برای همه‌ی مردم در هر محیطی که باشند تجویز کرد. همانگونه که پژوهشگر اسلام ابن قیم رحمه الله بدان اشاره می‌نماید.

به علاوه قسمت مهمی از پزشکی در اسلام از نظر بسیاری از مردم حتی از نظر کسانی که به طب نبوی و یا طب اسلامی توجه دارند، به فراموشی سپرده شده است و آن جنبه ارشادات و توجیهاتی است که مربوط به وظیفه‌ی دینی و وظیفه‌ی پیامبر ﷺ است. ادیان وَثَنی و تحریف شده، عقاید فاسد و خرافات باطلی را در روان و اندیشه مردم رواج دادند که مانع رشد طب صحیح و واقعی شدند و مردم را از دستیابی به معالجه‌ی صحیح بازداشتند. هنگامی که پیامبر اسلام مبعوث گردید، این گونه اوهام و خرافات را طرد و رد نمود و به تصحیح اغلاط و اشتباهات

پرداخت و اصول و قواعد جاویدانی را وضع نمود که در حقیقت به عنوان زیربنای طبابت علمی سالم، برای بشریت به شمار می‌آید، که از جمله اصول و قواعد طب محمدی، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- اعتراف به ارزش جسم و حق آن بر صاحبش؛ به طوری که مردم نخستین بار در فضای دینی شنیدند که:

«اِنَّ لِبَدَنِكَ عَلَيكَ حَقّاً»

«بدنت بر تو حقی دارد.»

از جمله‌ی حقوق بدن بر صاحبش این است که هرگاه بدن گرسنه شود صاحبش باید به آن غذا بدهد و هرگاه خسته شود، به آن آرامش دهد و هرگاه آلوده به کثافات گردد، آن را پاک و تمیز گرداند و هرگاه بیمار گردد، آن را مداوا نماید. ادای چنین حقی واجب می‌باشد و از نظر اسلام جایز نیست که به باد فراموشی سپرده شود و به حساب حقوق دیگری، اگر چه حقوق خداوند هم باشد، در آن اِهمال و کم کاری یا سستی و بی‌توجهی بشود.

۲- حل مسأله‌ی ایمان به قَدَر؛ که بعضی افراد متدیّن آن را مخالف مداوا و معالجه می‌پندارند و معتقدند در برابر بلاها باید صبر کرد و تن به قضا داد.

امام احمد، ابن ماجه و ترمذی از ابن خزامه روایت می کنند که:

«قُلْتُ يا رَسُولَ الله أرأَيْتَ رُقيً نَسْتَرْقِيها و دَواءً نَتَداوي بِها و تُقاةً نَتَّقِيْها فَهَلْ تَرُدُّ مِنْ قَدَرِ الله شَيْئاً؟ قال هِيَ مِنْ قَدَرِ الله»؛

«: گفتم: ای پیامبر خدا! آیا دعاهایی که ما برای طلب شفا به کار می‌بریم (رقیه) و دارویی که خود را بدان معالجه می‌کنیم و سپر و وقایه‌ای که خود را از دشمن محفوظ می‌داریم، چیزی از قدر خداوند متعال را رد می‌کنند؟ پیامبر ﷺ فرمود: آنها هم قدر خدا هستند یعنی خداوند متعال اسباب و مسبّبات را تقدیر نموده و مسببات را به اسباب خود ربط داده است.

همچنین در مسند وارد شده که دسته‌ای از عربهای بادیه نشین نزد پیامبر خدا آمدند و گفتند: ای رسول خدا! آیا می‌توانیم خود را با دارو مداوا کنیم؟ پیامبر ﷺ فرمود: بلی، زیرا خداوند

متعال هیچ دردی را قرار نداده مگر اینکه برای آن شفایی (دارویی) وضع نموده است؛ و این یک جواب قاطع می‌باشد که همان طور که بیان شد خود خداوند متعال اسباب و مسببات را تقدیر نموده است و دفع قدر با قدر از جمله سنتهای الهی در میان مخلوقات است که قدر گرسنگی را با قدر غذا، و قدر تشنگی را با قدر نوشیدن آب، و قدر درد را با قدر دارو، دفع می کنیم و همه‌ی اینها قدر خداوند متعال می‌باشند، زیرا حضرت ﷺ شخصاً به مداوای خود می‌پرداخت و به هر کدام از اهل بیت و یا اصحابش که به درد و یا بیماریی مبتلا می‌شدند، دستور معالجه و مداوا می‌داد. در صحیح از حدیث جابر روایت شده که پیامبر ﷺ پزشکی را نزد ابی بن کعب فرستاد تا او را مداوا نماید.

هنگامی که عمر بن خطاب قصد کرد که به شام برود. قبل از ورود به آنجا اطلاع حاصل کرد که در آنجا بیماری طاعون شایع شده است. راجع به بازگشت با یارانش به مشورت نشست. نظر کلی به برگشتن استقرار یافت تا خود و همسفرانش را از مظانّ خطر دور دارد. ابوعبیده گفت: امیرالمؤمنین! ما از قدر خدا فرار می کنیم؟ عمر گفت: اباعبیده دوست داشتم، غیر تو این را می گفت، بلی «نَفِرُّ مِنْ قَدَرِ اللهِ الي قَدَرِ الله» «ما از قدر خدا به سوی قدر خدا فرار می کنیم»؛ آیا اگر دو وادی باشند یکی سبز و خرّم و دیگری خشک و بی گیاه، اگر ما حیوان خود را در وادی سرسبز و خرّم بچرانیم، آیا قدر خدا را انجام نداده‌ایم؟

۳- پیامبر خدا ﷺ به مسلمانان دستور داده که خود را از بیماریهای واگیر دور دارند و از خود در برابر بیماریهای فراگیری نظیر طاعون و امثال آن پیشگیری نمایند تا جایی که حتی حضرت ﷺ چنان در این مورد، دایره‌ی پیشگیری را وسعت داده که چهارپایان را هم در بر می گیرد. به طوری که می‌فرماید:

«لايُورِدَنَّ مُمَرِّضٌ علي مُصِحٍّ»[۱]

«هنگام آب دادن، شتر بیمار و گَر با شتر سالم مخلوط نگردد».

---

[۱] بخاری به روایت از ابوهریره.

در صحیح مسلم روایت شده که در وفد ثقیف (که برای بیعت خدمت پیامبر خدا ﷺ آمدند) یک مرد جذامی بود پیامبر ﷺ کسی را به سوی او فرستاد که به او بگوید: ما با او بیعت کردیم و برگردد. همچنین از ابن ماجه روایت شده که پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«لاتُدیمُوا النَّظَرَ الي المَجذُومِين»

«به اشخاص جذامی زیاد نگاه نکنید»

همچنین از پیامبر ﷺ روایت شده است که:

«كَلِّمَ المَجْذُومَ وَ بَيْنَكَ وَ بَينَهُ قَدَرُ رِمْحٍ اَورِمْحَيْنِ»

«هنگام سخن گفتن با مجذوم فاصله‌ی میان شما و ایشان به اندازه‌ی یک نیزه و یا دو نیزه باشد».

پیامبر ﷺ درباره‌ی طاعون (که یکی از بیماری عمومی است) می‌فرماید:

«إذا سَمِعتُمْ به بِأَرضٍ فَلاتَدْخُلوا عَلَيه و اذا وَقَعَ بِارضٍ وَ أَنْتُمْ بِها فَلا تَخرِجُوا مِنْها فِراراً مِنه»

«هرگاه شنیدید که بیماری طاعون در سرزمینی شیوع پیدا کرده است، وارد آن سرزمین نشوید و اگر در سرزمینی بودید که طاعون آنجا را گرفت به خاطر فرار از آن سرزمین خارج نشوید».

این حدیث بر مسأله‌ی طاعون تمرکز دارد، ولی حدیث «لاعَدْوى» واگیری در اسلام نیست، صحیح است و بخاری آن را روایت کرده است، ولی معنی آن چنین است: بیماریها در ذات و طبیعت خود مُسرِی و واگیر نیستند همانگونه که جاهلیت بدان معتقد بود، بلکه واگیر بودن و سرایت کردن آن برحسب تقدیر خداوند متعال و برمبنای سُنَن هستی می‌باشد.

۴- روان پزشکی را ارج بنهید و به طبابتی که بر مبنای مشاهده، تجربه، آزمایش و اسباب و مسببات است گرامی دارید ولی آنچه از جانب بت پرستان و اَعراب جاهلی و دیگران حتی اهل کتاب شایع و رایج گشته که به علل و اسباب ظاهری و به سنن موجود در هستی توجهی نمی‌کنند

و اسباب خفی و نیروهای مجهول و نامرئی از قبیل افسونها و دعاهای مکتوب غیرمفهوم و شعوذه‌هایی را که ساحران و دجّالان آن را تبلیغ و ترویج نموده‌اند باطل و خرافی پندارید.

امام احمد از زینب زن (عبدالله بن مسعود) روایت می‌کند که می گفت: هر گاه عبدالله از بیرون به منزل می‌آمد و به در منزل می‌رسید، سرفه‌ای می‌زد مبادا ناگهانی بر ما وارد شود و به چیز ناخوشایندی برخورد کند. همچنین می گوید: روزی عبدالله آمد و سرفه‌ای زد. در آن موقع پیرزنی نزد من بود که برایم افسون انجام می‌داد، ایشان را زیر تخت مخفی نمودم و عبدالله وارد شد و کنار من نشست؛ رشته‌ای در گردن من دید. گفت: این رشته چیست؟ گفتم افسونی است که برایم انجام شده است. فوراً آن را کشید و پاره کرد و گفت: خانواده‌ی عبدالله نیازی ندارد که برای خدا شریکی قرار دهند. از پیامبر خدا شنیده‌ام که می‌فرمود:

«اِنَّ الرُّقي وَ التَّمائِمَ وَ التولَةَ شِركٌ»[أ]

«تعویذ بستن، افسون و طلسم کردن شرک است».

زن عبدالله می گوید: گفتم: چرا اینگونه می گویی؛ من هر وقت چشمهایم در اثر چشم بد، مرا ناراحت می کرد نزد فلان یهودی می‌رفتم و برایم افسون «رقیه» انجام می‌داد و خوب می‌شدم. ابن مسعود به زنش گفت: این کار شیطان است که هرگاه از او پیروی می کردی و به افسون می‌پرداختی شما را ترک می کرد و اگر با آن مخالفت می کردی انگشتش را به چشمانت فرو می کرده تا به درد آید. اگر به جای این افسون، کاری می کردی که رسول خدا می کرد برای شما کافی و خیلی بهتر می‌بود؛ آن وقت این دعا را می‌خواندی

«أذهِبِ البَأسَ رَبَّ الناسِ إشفِ اَنتَ الشّافِي لا شِفاءَ اِلّا شِفاءُكَ شفاءً لايُغادِرُ سُقماً»[ب]

«ای پروردگار انسانها! ناراحتی را از بین ببر و شفا ده که شفا دهنده تنها تویی؛ هیچ شفایی جز شفای تو نیست شفایی ده که هیچ ناراحتی بعد از آن باقی نماند».

[أ] احمد و ابویعلی با سند جید آن را رویت کرده‌اند و حاکم گفته که این روایت، حدیث صحیحی است.

[ب] به روایت ابن ماجه، ابوداود و حاکم.

همچنین از عیسی بن حمزه روایت شده که می‌گوید: نزد عبدالله بن حکیم به خاطر بیماری که داشت رفتم. یکی از حاضرین به او گفت: چرا چیزی به خودت نمی‌بندی (طلسمی یا خرمهره‌ای و یا...) عبدالله گفت: چیزی را به خود ببندم؛ در حالی که پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید:

«مَن عَلَّقَ شَيْئاً وُكِّلَ إِلَيْهِ»[أ]

«کسی که برای دفع بلا چیزی به خود بندد خداوند او را به حال خود رها می‌کند.»

از عقبة بن عامر روایت شده که پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«مَن عَلَّقَ تميمةً فَقَد أَشرَك»[ب]

«کسی که طلسم ببندد برای خدا شریک قائل شده است».

در روایت دیگری اینگونه بیان شده است که:

«مَنْ عَلَّقَ تَمِيمَةً فَلا أَتَمَّ اللهُ لَهُ وَ مَن عَلَّقَ وَ دَعَةً فَلا وَدَّعَ اللهُ لَهُ»[ج]

«کسی که خرمهره‌ای به خود بندد تا از چشم بد محفوظ بماند، خدا محفوظش ندارد و کسی که طلسمی به خود بندد خدا کارش را آسان نکند.» (وَدَع، گوش ماهی یا نوعی از صدف است که برای محافظت به گردن می‌آویزند)

پیامبر ﷺ یک اصل و قاعده‌ی کلی را به عنوان قانون و تشریع وضع نموده تا راه را بر مدعیان طبابت که در واقع طبیب نیستند، ببندد. آنجا که می‌فرماید:

«مَن تَطَبَّبَ وَ لَم يُعرَفْ مِنهُ طِبٌّ فَهُوَ ضامِنٌ»[د]

«هر کسی بدون علم و آگاهی به طبابت کسی بپردازد، ضامن است».

[أ] ترمذی.

[ب] تمیمه، خرمهره یا طلسمی که به گردن آویزان کنند برای دفع بلا و چشم زخم.

[ج] به روایت ابوداود، نسائی، ابن ماجه و حاکم.

[د] به روایت بخاری از حدیث ابن عباس.

در مورد مسأله‌ی رقیه (دعا، تعویذ و آنچه که برای حصول امری یا به جهت حفظ و نگهداری خود به کار برند) نیز باید گفت که این امر دعا و زاری به سوی خداوند است و دارو نیست. پیامبر ﷺ داروها را بر حسب زمان و مکان خود به سه مورد منحصر کرده است و می‌فرماید:

«الشِّفاءُ في ثَلاثٍ شَرَبةُ عَسَلٍ وَ شَرَطةُ مُحْجَمٍ وَ كَيَّةٌ بِنارٍ»[أ]

«شفای دردها در یکی از این سه مورد است: ۱- خوردن عسل ۲- نشتر زدن و حجامت انجام دادن ۳- داغ کردن و سوزاندن محل درد.»

دیده می‌شود که پیامبر ﷺ رقیه و تعویذ و امثال آن را به عنوان شفا و یا دارو به شمار نیاورده است.

۵- فتح باب امید، هم برای پزشکان و هم برای بیماران نسبت به شفا و معالجه‌ی هر گونه بیماری؛ اعم از اینکه آن بیماری طولانی، پیوسته و یأس قطعی بر آن حکمفرما باشد که امروزه بدان بیماری علاج‌ناپذیر می‌گویند، یا خیر. بخاری از ابوهریره روایت می‌کند که پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید:

«ما أَنزَلَ اللهُ داءً إِلّا أَنزَلَ لَهُ شِفاءً»

«خداوند هیچ دردی را نازل نکرده مگر اینکه داروی آن را هم نازل فرموده است».

مسلم و احمد از جابر روایت می‌کنند که پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«لِكُلِّ داءٍ دَوَاءٌ اذا أَصابَ الدَواءُ بَرِيءَ بِإِذنِ الله تعالي»

«هر دردی را دارویی است هرگاه دارو به درد اصابت نماید آن درد به اذن خدا شفا می‌یابد».

احمد روایت می‌کند که پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«اِنَّ اللهَ لَم يَنزِل داءً اِلّا أَنزَلَ لَهُ شفاءً عَلِمَهُ مِن عَلِمَهُ وَ جَهِلَهُ مِن جَهِلَه»

«خداوند دردی را پدید نیاورده جز این که داروئی برای آن فرستاده هر که آن را بداند بداند و هر که آن را نداند، نداند».

[أ] متفق علیه.

شوکانی می گوید: اینگونه روایات دال بر این است که مداوا و معالجه برای بیمار هیچ گونه اشکالی ندارد؛ اگر چه پزشکان آن درد را لاعلاج بدانند و در مقابل آن عاجز و ناتوان باشند.
ابن قیم در زادالمعاد می گوید: فرموده‌ی رسول خدا که می‌فرماید:

«لِكُلِّ داءٍ دواءٌ»

«هر دردی دارویی دارد.»

خود تقویت و نیرویی است هم برای بیمار و هم برای پزشک که آنان را تشویق می‌نماید به اینکه به دنبال داروی آن درد و کشف آن باشند؛ چرا که هرگاه بیمار احساس کند که درد او دارویی دارد، قلب او امیدوار می‌شود، حرارت ناامیدی بر او سرد خواهد شد و باب امیدواری را بر وی می گشاید و در تقویت نفس، حرارت غریزه برانگیخته می‌شود و آن سبب نیروی ارواح جوهری، روانی و طبیعی موجودات می گردد. لذا وقتی که این روحها تقویت یابند، نیرویی که حامل آنهاست قوی می گردد و در نتیجه آن نیروی روحی بر بیماری غالب و آن را از بین خواهد برد، به همین ترتیب اگر پزشک نیز بداند که این بیماری دارویی دارد، طلب و کشف آن دارو بر او هموار خواهد بود. بیماریهای جسمانی همانند بیماریهای دلهاست و خداوند هیچ بیماری را برای قلب قرار نداده جز اینکه ضد آن را به عنوان شفا و دارو برای آن قرار داده است. اگر بیمار به آن نسخه‌ی شفا، آگاه شد و آن را به کار بست و با درد قلبش مصادف گردید به اذن خداوند متعال بهبود خواهد گردید.[أ]

۶- توجه خاص اسلام به صحت و تندرستی روانی؛ تا جایی که می‌فرماید:

«فَأَنْتَ بِالنَّفسِ لابالْجِسْمِ اِنسانٌ»

«انسان بودن تو با روان است نه با جسم».

و شکی نیست که دو جنبه‌ی روانی و جسمانی تأثیر متقابل با هم دارند و قوت و ضعف، صحت و سقم و اعتدال و انحراف هر کدام بر دیگری تأثیر می گذارد و متخصصان روانی و

[أ] زادالمعاد: ج ۳ ص ۶۹.

پزشکان جسمانی این امر را به اثبات رسانده‌اند.[أ] گذشتگان گفته‌اند: عقل سالم در بدن سالم است و «برنارد شو» پا را فراتر گذاشته و می گوید: بلکه جسم سالم در عقل سالم است.

پیامبر خدا ﷺ به نیروی روحی و روانی بدن، اشاره می‌نمایند مثلاً وقتی که مشغول ساختن مسجد می‌بودند و هر کدام از اصحاب یکی یکی سنگ را به دوش می گرفتند و می‌آوردند، ولی عمار دو تا دو تا سنگ می‌آوردند در این هنگام پیامبر ﷺ فرمود:

«اِنَّ عَماراً مُلِيءَ ایماناً مِن قَرْنِهِ الي قَدَمِهِ»

«ایمان سراپای عمار را فراگرفته است».

بار دیگر باز حضرت ﷺ به این مضمون اشاره می‌نمایند. آنجا که اصحاب را از روزه گرفتن متوالی منع می‌نمود و آنان می گفتند: ما را از روزه گرفتن متوالی منع می‌نمایی و خود آن را انجام می‌دهی؟ حضرت ﷺ فرمود:

«و أيُّكُمْ مِثْلِي اِنّي أَبِيتُ يُطْعِمُني رَبِّي وَ يُسْقِيني»[ب]

«کدام یک از شما مانند من است، پروردگارم به من آب و غذا می‌دهد». (منظور نیروی معنوی ایمان است) چه کسی در نیروی معنوی همچون پیامبر است تا آنچه را ایشان تحمل دارند آنان هم تحمل نمایند؟

انسان مؤمن از لحاظ روحی و روانی از قویترین انسانهاست که ایمان، قلب او را پر از آرامش، اطمینان، رضا، امید و محبت می کند و روان او را از آلودگیهای حقد، حسد، بغض، کینه و بیماری کشنده‌ی قلبی پاک می گرداند. اگر گفته شده «حسد نیکیها را می‌خورد همانگونه که آتش هیزم را می‌خورد»، در واقع حسد بیشتر از آن را می‌خورد یعنی صحت و اعصاب انسان را می‌خورد. چه نیکو گفته‌اند:

«للهِ دَرُّ الحَسَدِ ما أَعدَ لَهُ بَدَأَ بِصاحِبِه فَقَتَلَه»

«عدالت حسد چه نیکوست از صاحبش شروع می کند و او را می کشد»

[أ] ر.ک به: «شفاء النفس» از سلسله کتابهای «اقرأ».

[ب] به روایت بخاری

و باز گفته‌اند:

«اِصبِر عَلي کَيدِ الحَسُودِ فَإِنَّ صَبرَكَ قاتِلُه النّارُ تَأكُلُ نَفسَها اِنْ لَمْ تَجِد ما تَأكُلُهُ»

«بر کید حسود صبر داشته باش که صبر تو او را می‌کشد، آتش اگر چیزی را نیابد که آن را بسوزاند، خودش را آتش می‌زند».

در حدیث هم روایت شده است که:

«دَبَّ اِلَيكُمْ داءُ الأُمَمِ مِنْ قَبْلِكُمْ: الحَسَدُ وَ البَغْضاءُ، وَ البَغْضاءُ هِيَ الحالِقَةُ»

«بیماری امتهای قبل در شما نفوذ کرده است و آن حسد و دشمنی است، زیرا دشمنی و بغض، درد کشنده‌ای است».

بدون شک حسد یک درد اجتماعی و روانی است علاوه بر آن یک درد جسمانی هم به شمار می‌آید.

اینها اصول و قواعد جاویدانی است که بر مبنای آنها اسلام پی ریزی شده است و پیامبر خدا ﷺ به تحکیم و تثبیت آنها اهتمام می‌ورزید و اگر آن قواعد و اصول مراعات شود و در زندگی به اجرا دربیایند، نسلهایی از نیرومندان و تندرست پرورش می‌یابند که دین و دنیای امت بدانها پیروز می گردد.

۲- هر کس سنّت پاک نبوی را مورد تحقیق و بررسی و کشف و مورد موشکافی قرار دهد، شمار زیادی از احادیث صحیح و حسن را می‌یابد که در هر مورد و در هر سطحی، مردمان را به رعایت نظافت و بهداشت و سلامتی و تندرستی، تشویق و ترغیب می‌نماید، خواه در ارتباط با نظافت خود انسان باشد یا نظافت منزل، و یا نظافت راه و معابر.

در رابطه با نظافت انسان، حدیث نبوی به غسل روز جمعه دستور داده است تا جایی که در بعضی احادیث (همچون حدیث ابوسعید خدری رضی الله عنه با لفظ واجب تعبیر شده است.

در حقیقت، اسلام برای زیبایی و آرایش اهمیت خاصی قائل است و آن را یک صفت و منش خدایی می‌داند. انسان بر حسب فطرت، به جانب زیبایی تمایل دارد و روانشناسان حب زیبایی را، از امیال عالیه‌ی بشر شمرده‌اند.

اسلام نیز به دلیل اینکه یک مکتب فکری است، به زیبایی و آرامش ارج نهاده است و بسی جای تأسف و شگفتی است با اینکه اسلام نسبت به زیبا سازی، تمیزی، نظافت، خوشبویی و بهداشت تأکید فراوان دارد اما جوامع اسلامی کمال بی‌فرهنگی را از خود نشان می‌دهند.

سیمای یک جامعه‌ی متمدن اسلامی، هنگامی ترسیم می‌شود که امت اسلامی اوامر و فرامین تابناک الهی، تعالیم و آموزه‌های دقیق و ژرف نبوی، احکام و دستورات تعالی‌بخش و سعادت‌آفرین شرعی، و حقایق و مفاهیم والای قرآنی را در تمام ابعاد و زوایای مختلف زندگی، نصب‌العین و آویزه‌ی گوش خویش قرار دهند و تأکید خدا و رسول ﷺ را بر حفظ زیبایی، تمیزی، طهارت و پاکی، و رعایت بهداشت و نظافت به کار بندند.

اسلام در حالی که برای اعیاد مختلف از قبیل: عید قربان و عید فطر و روزهای مختلف مانند: روز قربان، روز ترویه و روز عرفه و برای ورود به مکان‌های مختلف از قبیل: مسجدالحرام، روضه‌ی مطهر پیامبر اکرم ﷺ و... غسل را مستحب کرد و برای حالاتی از قبیل: جنابت، حیض و نفاس، غسل را واجب نموده است و در عین حال در طول هفته یک روز را برای استحمام و آرایش به نام جمعه قرار داده است تا مؤمنان در آن روز با نظافت و زیبایی، در اجتماع سیاسی ـ عبادی جمعه حاضر شوند و در روز جمعه خود را بیارایند، غسل نمایند، خود را عطرآگین کنند، موی را شانه زنند، و تمیزترین لباس‌های خود را بپوشند و خود را برای نماز جمعه آماده کنند. و در این روز، باوقار و سنگینی گام بردارند و به خطبه‌ی امام جمعه گوش فرا دهند و دسته‌جمعی به نیایش خداوندپاک، قیام کنند و پروردگار را به خوبی عبادت و پرستش نمایند.

براستی که فرهنگ غنی و پربار اسلام، بسیار مترقی و پیشرفته است و اگر این آداب و سنت‌ها مورد عمل قرار می‌گرفت، جامعه‌ی اسلامی می‌توانست دلپذیرترین جوامع باشد، و اگر مسلمانان، پیامبر اکرم ﷺ را به عنوان الگوی رفتاری خودِ انتخاب می‌کردند، جوامع اسلامی چقدر می‌توانست دل‌انگیز و جذاب و مترقی و پیشرفته باشد.

جالب اینکه پیامبر اکرم ﷺ این سنت‌ها وآداب را برای مردم فقیر و تهیدست و مفلس و درمانده‌ای مثل مهاجرین، و اصحابی مستمند چون بلال، صهیب و... ﷺ تشریع کرده‌اند که مشخص می‌کند که فقر و تهیدستی نباید مانع از رعایت بهداشت و آرایش و استفاده از عطر و غیره باشد.

خود پیامبر ﷺ که در فقر می‌زیست، خرید عطر و نان را در یک ردیف قرار می‌داد، بنابراین فقر را نباید بهانه‌ی بی‌اعتنایی به فرهنگ مترقیانه‌ی اسلام نمائیم.

بسی جای تأسف است که بیگانگان در عمل به فرهنگ اسلامی از ما پیشی گرفته‌اند و تا جایی پیش رفته‌اند که عطر زن و مرد را جدا کرده و برای هر کدام از زنان و مردان عطر مخصوصی ساخته‌اند و امت اسلامی که خود بانیان این فرهنگ مترقی بوده‌اند آنان را برای این تمدن تحسین می‌کنند.

جالب است بدانیم که پیامبراکرم ﷺ اولین کسی است که عطر را به زنانه و مردانه تقسیم کرده است، اما این امت اسلامی است که در اینجا (همانند بسیاری از موارد دیگر) چشم به دیار فرنگ دوخته است.

پروردگارا! تو را سپاس و آفرین می‌گوئیم که بهترین آداب و روش‌های زندگی را به وسیله‌ی پیامبر ﷺ و صحابه رضی الله عنهم به ما آموختی. ما را قدردان آنان گردان و زندگی‌مان را به روش و منش آنان آرایش ده، و فکرمان را به علوم آنان، آرامش و کاممان را به آب حیاتشان سیراب و شراره‌ی محبت‌شان را به جانمان بیفکن، تا تلاش حضرت محمد ﷺ پیامبر خاتم را سپاس داریم.

«الشهداء خمسة»:

شهید: شهید به سه قسم تقسیم می‌گردد:

۱- شهید دنیا و آخرت؛ و این نوع از شهادت، آن‌گاه تحقق پیدا می‌کند که شخصِ کشته شده، مسلمان، عاقل و بالغ باشد و از حَدَث اکبر (جنابت و ناپاکی) پاک باشد و به دنبال ضربه مرده باشد؛ به گونه‌ای که به چیزی از بهره‌ها و خدمات حیات، چون خوردن، آشامیدن، خواب شدن و درمان و معالجه، بهره‌مند نگردیده و بر وی، وقت یک نماز در حالی که به هوش است، نگذشته باشد.

حکم چنین شهیدی، این است که غسل داده نمی‌شود، بلکه در جامه‌هایش کفن گردیده و بر وی نماز خوانده می‌شود و با خون و جامه‌اش، دفن می‌گردد.

۲- شهید آخرت فقط؛ و شهید آخرت: کسی است که شرطی از شروط پیشین را - به جز اسلام -

نداشته باشد؛ پس احکام شهید بر وی جاری نمی‌گردد؛ مگر باید دانست که او شهید آخرت است و برای اوست همان پاداشی که شهداء بدان وعده داده شده‌اند.

و حکم این قسم از شهیدان، این است که ایشان غسل داده می‌شوند و تکفین می‌گردند و مانند دیگر مردگان، بر ایشان نماز خوانده می‌شود.

۳- شهید دنیا فقط؛ و شهید دنیا: منافقی است که در صفوف مسلمانان کشته شده است؛ پس او غسل داده نمی‌شود و در جامه‌ی خویش کفن می‌گردد و بر آن، مانند شهید کامل، نماز خوانده می‌شود؛ البته به اعتبار ظاهر.

و در اینجا، بر خود لازم می‌دانم پیرامون فضیلت «شهادت در راه خدا» نیز چند حدیث را برای حُسن ختام بیان نمایم:

مسروق گوید: از عبدالله بن مسعود درباره‌ی این آیه سؤال کردیم:

﴿ وَلَا تَحْسَبَنَّ ٱلَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَمْوَٰتَۢا ۚ بَلْ أَحْيَآءٌ عِندَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ﴾ (آل‌عمران/۱۶۹)

«و کسانی را که در راه خدا کشته می‌شوند، مرده مشمارید، بلکه آنان زنده هستند و به ایشان نزد پروردگارشان روزی داده می‌شود».

عبدالله بن مسعود گفت: ما دراین‌باره از پیامبر سؤال کردیم؛ ایشان در پاسخ فرمود:

«أَرْوَاحُهُمْ فِيْ أَجْوَافِ طَيْرٍ خُضْرٍ، لَهَا قَنَادِيلُ مُعَلَّقَةٌ بِالْعَرْشِ، تَسْرَحُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ شَاءَتَ، ثُمَّ تَأْوِيْ إِلَى تِلْكَ الْقَنَادِيلِ، فَاطَّلَعَ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ اطِّلَاعَةً فَقَالَ: هَلْ تَشْهُوْنَ شَيْئاً؟ قَالُوْا: أَيُّ شَيْءٍ نَشْتَهِيْ وَنَحْنُ نَسْرَحُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ شِئْنَا؛ فَفَعَلَ بِهِمْ ذٰلِكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. فَلَمَّا رَأَوْا أَنَّهُمْ لَمْ يُتْرَكُوْا مِنْ أَنْ يُسْأَلُوْا، قَالُوْا: يَا رَبِّ نُرِيْدُ أَنْ تَرُدَّ أَرْوَاحَنَا فِيْ أَجْسَادِنَا حَتَّى نُقْتَلَ فِيْ سَبِيْلِكَ مَرَّةً أُخْرَى. فَلَمَّا رَأَى أَنْ لَيْسَ لَهُمْ حَاجَةٌ تُرِكُوْا» (مسلم و ترمذي)

«ارواح شهیدان در شکم پرندگان سبز رنگ قرار دارد و برای آن‌ها چراغ‌هایی است که به عرش آویخته شده‌اند و در هر جای بهشت که بخواهند می‌روند؛ سپس به طرف این چراغ‌ها برمی‌گردند. پروردگارشان به آنان نگاهی می‌کند و می‌فرماید: آیا چیزی میل دارید؟

می‌گویند: اشتهای چه چیزی را داشته باشیم در حالی که در هر جای بهشت که بخواهیم می‌رویم؛ خداوند این سؤال را سه بار تکرار می‌کند؛ وقتی که شهیدان می‌بینند که رها نمی‌شوند مگر این که چیزی را درخواست کنند، می‌گویند: پروردگارا! می‌خواهیم ارواح ما را به اجسادمان برگردانده شود تا یک بار دیگر در راه تو کشته شویم. وقتی خداوند می‌بیند هیچ نیازی ندارند، آنان را به حال خود رها می‌کند».

و مقدام بن معدیکرب رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:

«لِلشَّهِيْدِ عِنْدَ اللهِ سِتَّ خِصْالٍ: يُغْفَرُ لَهُ فِيْ اَوَّلِ دَفْعَةٍ، وَ يُرِيْ مَقْعَدَهُ فِي الْجَنَّةِ، وَ يُجْارُ مِنْ عَذْابِ الْقَبْرِ، وَ يَأْمَنُ مِنَ الْفَزَعِ الْاَكْبَرِ وَ يُوْضَعُ عَلٰى رَأْسِهِ تٰاجُ الْوَقٰارِ، اَلْيٰاقُوْتَةُ مِنْهٰا خَيْرٌ مِّنَ الدُّنْيٰا وَ مٰافِيْهٰا، وَ يُزَوَّجُ ثِنْتَيْنِ وَ سَبْعِيْنَ زَوْجَةً مِّنَ الْحُوْرِ الْعَيْنِ وَ يُشَفَّعُ فِيْ سَبْعِيْنَ مِنْ اَقْرِبٰائِهِ» (ترمذي و ابن ماجه)

«شهید نزد خدا شش خصلت دارد: با ریخته شدن اولین قطره‌ی خون او، گناهانش بخشیده می‌شود و جایگاهش را در بهشت می‌بیند و از عذاب قبر، محفوظ می‌ماند و از هول قیامت، در امان می‌ماند و بر سرش، تاج وقار گذاشته می‌شود، که تنها یک یاقوت از آن، از دنیا و آنچه در آن است بهتر می‌باشد و هفتاد و دو زن از حوریانِ چشم درشت بهشتی را به ازدواجش درمی‌آورند و برای هفتاد نفر از نزدیکانش، شفاعت می‌کند».

و ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «اَلشَّهِيْدُ لٰايَجِدُ اَلَمَ الْقَتْلِ اِلّٰا كَمٰا يَجِدُ اَحَدُكُمْ اَلَمَ الْقَرْصَةِ» (ترمذی، ابن ماجه و نسایی)؛ «شهید، درد کشته شدن را احساس نمی‌کند مگر به اندازه‌ی درد نیشگون».

و همچنین از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:

«مَثَلُ الْمُجٰاهِدِ فِيْ سَبِيْلِ اللهِ، كَمَثَلِ الصّٰائِمِ الْقٰائِمِ الْقٰانِتِ بِآيٰاتِ اللهِ، لٰايَفْتُرُ مِنْ صِيٰامٍ وَّ لٰا صَدَقَةٍ حَتّٰي يَرْجِعَ الْمُجٰاهِدُ فِيْ سَبِيْلِ اللهِ» (مسلم و ترمذی)؛

«مثال مجاهد در راه خدا مانند روزه‌دار و نمازگزار با خشوعی است که با تلاوت آیات قرآنی، شب زنده‌داری می‌کند و از نماز و روزه خسته نمی‌شود تا وقتی که مجاهد در راه خدا، از جهاد برگردد».

۱۵۴۷ - ﴿۲۵﴾ (صَحِيحٌ)

وَعَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الطَّاعُونِ فَأَخْبَرَنِي: «أَنَّهُ عَذَابٌ يَبْعَثُهُ اللهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَأَنَّ اللهَ جَعَلَهُ رَحْمَةً لِلْمُؤْمِنِينَ لَيْسَ مِنْ أَحَدٍ يَقَعُ الطَّاعُونُ فَيَمْكُثُ فِي بَلَدِهِ صَابِرًا مُحْتَسِبًا يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يُصِيبُهُ إِلَّا مَا كَتَبَ اللهُ لَهُ إِلَّا كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ شَهِيدٍ». رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ[1547]

۱۵۴۷- (۲۵) عایشه رضی الله عنها گوید: از رسول خدا صلی الله علیه وسلم درباره‌ی طاعون پرسیدم. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه وسلم به من خبر دادند که: «همانا طاعون، عذابی است که خداوند آن را بر هر کس (از بندگانش) که بخواهد، فرو می‌فرستد؛ و (باید دانست که) خداوند، آن را برای مؤمنان، رحمتی قرار داده است؛ از این رو، کسی (از بندگان خدا) نیست که طاعون، (در سرزمینش) شیوع پیدا کرده باشد (و او به طاعون گرفتار آید)؛ سپس در همان سرزمینِ طاعون‌زده‌ی خویش، با شکیبایی و به نیّت فراچنگ آوردن ثواب بماند و بداند که به او هرگز چیزی (از ضرر و زیان) جز آنچه خداوند برای او مقرّر کرده است، نمی‌رسد، مگر آنکه او را (پاداشی) مانند پاداش شهید خواهد بود».

[این حدیث را بخاری روایت کرده است.]

۱۵۴۸ - ﴿۲۶﴾ (مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ)

وَعَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «الطَّاعُونُ رِجْزٌ أُرْسِلَ عَلَى طَائِفَةٍ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَوْ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ فَإِذَا سَمِعْتُمْ بِهِ بِأَرْضٍ فَلَا تَقْدَمُوا عَلَيْهِ وَإِذَا وَقَعَ بِأَرْضٍ وَأَنْتُمْ بِهَا فَلَا تَخْرُجُوا فِرَارًا مِنْهُ»[1548]

[1547] بخاری ۱۹۲/۱۰ ح ۵۷۳۴.

[1548] بخاری ۳۴۵/۱۲ ح ۶۹۷۴؛ مسلم ۱۷۳۶/۴ ح (۹۲-۲۲۱۸) و احمد ۱۸۲/۱.

۱۵۴۸- (۲۶) اسامة بن زید رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «طاعون، عذابی است که بر گروهی از بنی اسرائیل، یا کسانی که پیش از شما بودند، فرستاده شده است؛ پس هر گاه شنیدید که در سرزمینی، طاعون وجود دارد، بدانجا نروید؛ و هر گاه در سرزمینی که شما در آنجا به سر می‌برید، طاعون، شیوع پیدا کرد، پس از آنجا، گریزان (و بیمناک) بیرون نروید».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند]

شرح: «رجز»: عذاب. عقوبت.

«علی طائفة من بنی اسرائیل»: علامه طیبی رحمه الله گوید: این گروه از بنی اسرائیل، کسانی بودند که خداوند در آیات ۵۸ و ۵۹ سوره‌ی بقره، بدانها اشاره کرده است؛ آنجا که می‌فرماید:

﴿وَٱدۡخُلُواْ ٱلۡبَابَ سُجَّدٗا وَقُولُواْ حِطَّةٞ نَّغۡفِرۡ لَكُمۡ خَطَٰيَٰكُمۡۚ وَسَنَزِيدُ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ۝٥٨ فَبَدَّلَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ قَوۡلًا غَيۡرَ ٱلَّذِي قِيلَ لَهُمۡ فَأَنزَلۡنَا عَلَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ رِجۡزٗا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ بِمَا كَانُواْ يَفۡسُقُونَ ۝٥٩﴾ (بقره/۵۸ و ۵۹)

«و (به یاد آورید) آن گاه را که گفتیم: به این شهر (بزرگی که پیغمبرتان موسی، برایتان نام برده است) وارد و هر گونه که می‌خواهید و هر چه که لازم دارید، فراوان و آسوده بخورید و از دروازه‌ی (آن شهر) با خشوع و خضوع وارد شوید و بگویید: خدایا! از گناهان ما در گذر؛ تا گناهان شما را بیامرزیم. ما به نیکوکاران (از عفو و مغفرت) فزونتر می‌بخشیم. سپس ستمگران، (از فرمان خدایشان سرپیچی کردند) و گفتاری را که به آنان گفته بودیم، دیگر کردند و دیگرگون گفتند. پس در برابر سرپیچی و تمرّدشان، از آسمان بر آنان، عذابی نازل کردیم».

ابن ملک رحمه الله گوید: خداوند، بر این گروه از بنی اسرائیل، طاعون فرستاد و از آن‌ها، ۲۴ هزار نفر را به کام مرگ برد.

قانون قرنطینه در اسلام:

در حقیقت، این اسلام بود که برای اولین بار، قانون «قرنطینه» را در جهان وضع کرد و از این

جهت نیز، از علم و دانش، پیشی گرفت. در این مورد، رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

«اذا سمعتم الطاعون بأرض، فلاتدخلوها؛ و اذا وقع بأرض و أنتم فیها، فلاتخرجوا منها» (بخاری و مسلم)؛ «اگر شنیدید که در سرزمینی، طاعون افتاده است، وارد آن مشوید؛ و اگر طاعون در سرزمینی که شما در آن زندگی می‌کنید بیفتد، از آن بیرون نروید».

و از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که گفت:

«أَنَّ عُمَرَ بنَ الْخَطّابِ رضی الله عنه خَرَجَ إلَى الشَّامِ حَتَّى إذَا كَانَ بِسَرْغَ لَقِيَهُ أُمَراءُ الأَجْنَادِ - أَبُوعُبَيْدَةَ بْنُ الجَرَّاحِ وَ أَصْحابُهُ - فَأَخْبَرُوهُ أَنَّ الْوَبَاءَ قَدْ وَقَعَ بِالشَّامِ، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَقَالَ لِی عُمَرُ: ادْعُ لی الْمُهاجِرِينَ الأَوَّلِينَ، فَدَعَوْتُهُمْ، فَاسْتَشارَهُمْ، وَ أَخْبَرَهُمْ أَنَّ الْوَبَاءَ قَدْ وَقَعَ بِالشَّامِ، فَاخْتَلَفُوا، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: خَرَجْتَ لِأَمْرٍ، وَ لا نَرَى أَنْ تَرْجِعَ عَنْهُ. وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: مَعَکَ بَقِيَّةُ النَّاسِ وَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللهِ ﷺ، وَ لا أَنْ تُقْدِمَهُمْ عَلَى هَذَا الْوَبَاءِ. فَقَالَ: ارْتَفِعُوا عَنِّی، ثُمَّ قَالَ: ادْعُ لِیَ الأَنْصَارَ، فَدَعَوْتُهُمْ، فَاسْتَشَارَهُمْ، فَسَلَكُوا سَبِيلَ المهاجِرِينَ، وَ اخْتَلَفُوا كَاخْتِلافِهِمْ، فَقَالَ: ارْتَفِعُوا عَنِّی، ثُمَّ قَالَ: ادْعُ لِیَ مَنْ كانَ هاهُنَا مِنْ مَشْيَخَةِ قُرَيْشٍ مِنْ مُهَاجِرَةِ الْفَتْحِ، فَدَعَوْتُهُمْ، فَلَمْ يَخْتَلِفْ عَلَيْهِ مِنْهُمْ رَجُلانِ، فَقَالُوا: نَرَى أَنْ تَرْجِعَ بِالنَّاسِ، وَ لا تُقْدِمَهُمْ عَلَى هَذَا الْوَبَاءِ، فَنَادَى عُمَرُ رضی الله عنه فی النَّاسِ: إنِّی مُصْبِحٌ عَلَى ظَهْرٍ، فَأَصْبِحُوا عَلَيْهِ، فَقَالَ أَبُوا عُبَيْدَةَ بْنُ الجَرَّاحِ رضی الله عنه: أَفِراراً مِنْ قَدَرِ الله؟ فَقَالَ عُمَرُ رضی الله عنه: لَو غَيْرُکَ قالَهَا يا أَبَا عُبَيْدَةَ! - وَ كانَ عُمَرُ يَكْرَهُ خِلافَهُ - نَعَمْ نَفِرُّ مِنْ قَدَرِ الله إلى قَدَرِ الله، أَرَأَيْتَ لَوْ كانَ لَکَ إبِلٌ، فَهَبَطَتْ وَادِياً لَهُ عُدْوَتَانِ، إحْدَاهُما خَصْبَةٌ، وَ الأُخْرَى جَدْبَةٌ، أَلَيْسَ إنْ رَعَيْتَ الخَصْبَةَ رَعَيْتَهَا بِقَدَرِ الله، وَ إنْ رَعَيْتَ الجَدْبَةَ رَعَيْتَهَا بِقَدَرِ الله، قالَ: فَجَاءَ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ رضی الله عنه، وَ كانَ مُتَغَيِّباً فی بَعْضِ حاجَتِهِ، فَقَالَ: إنَّ عِنْدِی مِنْ هَذَا عِلْماً، سَمِعْتُ رَسُولَ الله ﷺ يَقُولُ: «إذَا سَمِعْتُمْ بِهِ بِأَرْضٍ، فَلَا تَقْدَمُوا عَلَيْهِ، وَ إذا وَقَعَ بِأَرْضٍ وَ أَنْتُم بِهَا، فَلَاتَخْرُجُوا فِراراً مِنْهُ» فَحَمِدَ اللهَ تَعَالَى عُمَرُ رضی الله عنه وَ انْصَرَفَ. متفقٌ عليهِ.

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که عمر بن خطاب رضی الله عنه به سوی شام رفت تا اینکه در «سرغ» امیران لشکرها -ابوعبیده‌ی جراح و یارانش- به او رسیدند و خبر دادند که در شام وبا افتاده است.

ابن عباس رضی الله عنه گفت: عمر رضی الله عنه به من گفت: نخستین مهاجران را به سوی من فراخوان و من آنان را فراخواندم، و با آنان مشورت کرد و به آنان خبر داد که در شام وبا افتاده است و آنان اختلاف نظر پیدا کردند، بعضی از آنان گفتند: برای کاری بیرون آمده‌ای؛ صلاح نمی‌بینیم که از آن بازگردی.
برخی دیگر گفتند: بقیه‌ی مردم و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وسلم همراه تو هستند، صلاح نمی‌بینیم که آنان را در معرض وبا قرار دهی.
حضرت عمر رضی الله عنه گفت: از نزد من بروید.
سپس گفت: انصار را برای من فراخوان و من انصار را فراخواندم، با آنان به مشورت نشست و آنان هم به راه مهاجران رفتند و همچون آنان اختلاف کردند.
حضرت عمر رضی الله عنه گفت: از نزد من بروید.
سپس گفت: آن دسته از پیران قریش که قبل یا پس از فتح (مورد اختلاف است) هجرت کرده‌اند را به نزد من فراخوان. و من آنان را فراخواندم که هیچ یک از آنان اختلاف نکردند و گفتند: ما صلاح می‌بینیم که مردم را برگردانی و آنان را در معرض وبا قرار ندهی.
حضرت عمر رضی الله عنه در میان مردم فریاد زد: من به هنگام بامداد به عقب برمی‌گردم، شما نیز برگردید؛ ابوعبیده‌ی جراح رضی الله عنه گفت: آیا از «قدر» الهی فرار می‌کنید؟
عمر رضی الله عنه گفت: ای ابوعبیده! ای کاش کسی دیگر غیر از تو این سخن را می‌گفت! چه نظری داری اگر شتری داشته باشی که در دشتی دارای دو جانب باشد که یکی از آن دو جانب علفزار و جانب دیگر خشک و بی‌آب و علف باشد، اگر شترت را در قسمت علفزار بچرانی، با «قدر» الهی چرانیده‌ای و اگر به سوی بخش بی‌آب و علف برانی، به «قدر» الهی چنان کرده‌ای.
راوی گفت: پس از این عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه آمد و گفت: من در این خصوص از علمی برخوردارم، شنیدم: رسول خدا صلی الله علیه وسلم می‌فرمود: «هر گاه شنیدید که در سرزمینی وبا شیوع پیدا کرده است وارد آن مشوید و اگر در سرزمینی که شما در آن هستید، وبا بیفتد، جهت فرار از وبا از آن نروید.»
حضرت عمر رضی الله عنه خداوند متعال را حمد و سپاس گفت و برگشت.

به هر حال، اگر اروپا و مردمانش، به قانون قرنطینه آگاه می‌بود، در اواسط قرن

چهاردهم میلادی، که طاعون، مردم اروپا را به طور دسته جمعی به کام مرگ می‌فرستاد، آن را به مرحله‌ی اجرا درمی‌آوردند، که از شدّت فاجعه کاسته می‌شد و آمار کشته شدگان طاعون، به ۲۵ میلیون نفر نمی‌رسید.

علّت شیوع طاعون در اروپا، این بود که قوم تاتار در سال ۱۳۴۶ م. آن را با خود به جنوب روسیه بردند و تا سالهای ۱۳۷۰ و ۱۳۷۴ در حال انتشار و گسترش بود؛ تا این که در همان حال که طاعون، مردم اروپا را درو می‌کرد، در شهر میلانو و ونیز مقرّراتی وضع شده؛ سپس یکی از ایالات یوگوسلاوی این مقرّرات را اصلاح و به شیوه‌ی بهتری آن را به مرحله‌ی اجرا درآورد؛ و در خارج شهرها، ساختمانهایی را بنا ساخت تا کسانی که مشکوک به ابتلا به طاعون بودند برای مدت ۳۰ روز به دور از مردم در آن ساختمانها باقی بمانند؛ بعدها، این مدّت را به ۴۰ روز افزایش دادند.

همچنین اسلام، مقرّرات قرنطینه‌ی حیوانات را نیز وضع کرده است؛ در این مورد رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «لایورد ممرّض علی مصحّ»؛ یعنی: کسانی که شترهای مریض دارند، آن‌ها را با شترهای سالم، قاطی نکنند؛ تا شترهای سالم هم، مریض نشوند.

یکی از تعلیمات اسلام، برای پیشگیری از بیماری، این است که پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: «فرّ من المجذوم، فرارک من الأسد» (بخاری و مسلم)؛ «از فرد جذامی فرار کن، همان گونه که از شیر درنده فرار می کنی».

۱۵۴۹ -﴿ ۲۷ ﴾- (صَحِيح)

وَعَن أَنسٍ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «قَالَ اللهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى: إِذَا ابْتَلَيْتُ عَبْدِي بِحَبِيبَتَيْهِ ثُمَّ صَبَرَ عَوَّضْتُهُ مِنْهُمَا الْجَنَّةَ» يُرِيد عَيْنَيْه. رَوَاهُ الْبُخَارِيّ[۱۵۴۹]

۱۵۴۹- (۲۷) انس رضی الله عنه گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: «خداوند بلند مرتبه فرموده است: هر گاه بنده‌ام را با از دست دادن دو چشمانِ دوست داشتنی‌اش بیازمایم؛ آنگاه او شکیبایی

[۱۵۴۹] بخاری ۱۱۶/۱۰ ح ۵۶۵۳ و احمد ۱۴۴/۳.

پیشه کند، (در قبال صبرش در مورد گرفتن) دو چشمانش، بهشت را به او می‌دهم».

[این حدیث را بخاری روایت کرده است.]

شرح: «قال الله سبحانه و تعالی...»:

حدیث قدسی:

۱- تعریف حدیث قدسی:

الف) تعریف لغوی: همچنانکه در «القاموس»[أ] آمده، واژه‌ی «القدسی»، منسوب به «قُدس» و به معنای «پاکی و طهارت» است. یعنی حدیثی که منسوب به ذاتِ پاک و مقدس خداوند متعال است.

ب) تعریف اصطلاحی: «حدیث قدسی»، عبارت است از: **«ما نقل الینا عن النبي ﷺ مع اسناده اياه الي ربّه عزوجل.»**؛ حدیثی که از طرف پیامبر اکرم ﷺ برای ما نقل شده باشد و رسول گرامی اسلام ﷺ آن را به پروردگار عزوجل نسبت بدهد [و از قول خداوند عزوجل، اِخبار نماید؛ بدین گونه که معنا و مضمون آن بر قلب پیامبر ﷺ القاء می‌شود و پیامبر ﷺ با لفظ خود ادا می‌نماید. لذا در الفاظ آن تحدّی و اعجاز نیست، به خلاف قرآن که به الفاظی مخصوص وحی شده که تغییر آن به لفظی دیگر جایز نیست و دیگران در آوردن همانند آن، عاجز و ناتوانند.]

۲- فرق حدیث قدسی با قرآن:

در بین حدیث قدسی و قرآن، فرقهای زیادی وجود دارد که مشهورترین آنها عبارتند از:

الف) لفظ و معنای قرآن از جانب خداوند متعال است؛ ولی در حدیث قدسی، معنای آن از جانب خداوند می‌باشد، ولی لفظ آن از طرف پیامبر اکرم ﷺ است. [بدین گونه که معنا و مضمون آن بر قلب پیامبر گرامی اسلام ﷺ القاء می‌شود و پیامبر با لفظ خود، آن را اداء می‌نماید.]

ب) با تلاوت قرآن می‌توان به عبادت و پرستش خدا پرداخت، ولی با تلاوت حدیث قدسی، نمی‌توان به عبادت پرداخت. [یعنی با تلاوت قرآن، «تعبّد» صورت می‌گیرد، ولی با تلاوت حدیث قدسی، این کار تحقق نمی‌یابد.]

[أ] ج۱ ص ۲۴۸

ج) در اثباتِ [صحّت و درستی] قرآن، «تواتر» شرط است، ولی در اثبات حدیث قدسی، تواتر شرط نیست.[أ]

۳ – تعداد احادیث قدسی:

تعداد احادیث قدسی به نسبت دیگر احادیث نبوی، کمتر است و تعداد آنها زیـاد نیـست. و مجموع احادیث قدسی، بالغ بر دویست حدیث است.[ب]

۴ – مثال حدیث قدسی:

همانند آنچه امام مسلم در صحیح خویش از ابوذر ﷺ نقل کرده که پیامبر ﷺ از پروردگارش روایت نموده که خداوند عزوجل فرموده است: «یا عبادی انّی حرمت الظلم علی نفسی و جعلته بینکم محرماً فلاتظالموا...»[ج]

«ای بندگان من! براستی ظلم و ستم را بر خـود حـرام نمـودم و آن را میـان شـما نیـز حـرام گردانیده‌ام، پس به همدیگر ظلم و ستم روا ندارید...»

۵- الفاظ و صیغه‌هایی که به وسیله‌ی آن، «حدیث قدسی» روایت می‌شود:

در اختیار راویِ احادیث قدسی، دو صیغه و عبارت وجـود دارد کـه بـه هـر کـدام از آنهـا بخواهد، می‌تواند حدیث قدسی را روایت نماید، و آن دو صیغه عبارتند از:

[أ] علامه تهانوی از فواید امیر حمید الدین، شش فرق برای قرآن و حدیث قدسی نقل کـرده اسـت: ۱) قـرآن معجـزه است به خلاف حدیث قدسی. ۲) قرائت نماز جز به قرآن صحیح نیست. ۳) منکر قرآن کافر شـمرده مـی‌شـود بـه خلاف منکر حدیث قدسی. ۴) قرآن به وساطت جبرئیل امین وحی می‌شود، به خلاف حدیث قدسی. ۵) قـرآن بـه الفاظ مخصوص از لوح محفوظ وحی می‌شود، ولی در حدیث قدسی ممکن است لفظ از پیامبر باشد. ۶) لمس قـرآن بدون طهارت روا نیست به خلاف حدیث قدسی.

در قواعد التحدیث ص ۶۵ وجه دیگری برای فرق بین قرآن و حدیث قدسی یاد شده است و آن این که در ایـصال آن به پیامبر ﷺ کیفیت خاصی شرط نیست؛ چه ممکن است در رؤیا به پیامبر ﷺ القاء شود و یا بـه زبـان فرشـته در بیداری و یا به القاء در خاطر (القاء در روع).

[ب] استاد محمد الصباغ در کتاب «الحدیث النبوی» ص ۳۱ می‌گوید: به سـال ۱۳۸۹ هـ. ق «المجلـس الاعلـی للـشئون الاسلامیة» در مصر، چهار صد حدیث قدسی از کتب صحاح سته و موطأ جمـع آوری و تـدوین نمـوده و ضـمن دو جلد به نام «الاحادیث القدسیة» انتشار داده است.

[ج] شرح مسلم، نووی، ج ۱۶، ص ۱۳۱ و بعد از آن.

الف) «قال رسول الله ﷺ فیما یرو یه عن ربه عزوجل».

ب) «قال الله تعالی، فیما رواه عنه رسوله ﷺ».

۶- مشهورترین کتابهایی که در زمینه‌ی تدوین و نگارش «احادیث قدسی»، به رشته‌ی تحریر درآمده‌اند:

از مشهورترین کتابهایی که در این عرصه، تألیف شده‌اند، می‌توان به کتاب «الاتحافات السنیة بالاحادیث القدسیة»، تالیف عبدالرؤوف مناوی، اشاره کرد. وی در این کتاب ۲۷۲ حدیث را تدوین و گردآوری کرده و به ساماندهی و نگارش آنها پرداخته است.

١

فصل دوم

۱۵۵۰ -﴿۲۸﴾ (صَحِيح)

عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَعُودُ مُسْلِمًا غُدْوَةً إِلَّا صَلَّى عَلَيْهِ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ حَتَّى يُصْبِحَ وَكَانَ لَهُ خَرِيفٌ فِي الْجَنَّةِ». رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَأَبُو دَاوُد[۱۵۵۰]

۱۵۵۰- (۲۸) علی بن ابی طالب رضی الله عنه گوید: از رسول خدا صلی الله علیه وسلم شنیدم که می‌فرمودند: «هر مسلمانی، صبحگا هان به عیادت برادر مسلمانش برود، قطعاً تا هنگام شب، هفتاد هزار فرشته بر او، درود و رحمت می‌فرستند؛ و اگر شامگاهان به عیادت برادر مسلمانش برود، تا هنگام صبح، هفتاد هزار فرشته، بر او درود و رحمت می‌فرستند و در بهشت، چیدنی‌هایی (میوه‌هایی)، برای او خواهد بود».

[این حدیث را ترمذی و ابوداود روایت کرده‌اند]

شرح: «غدوة»: پگاه. صبحگاهان.

«صلّی علیه سبعون ألف ملک»: هر گاه واژه‌ی «صلات» به خداوند نسبت داده شود، به معنای «فرستادن رحمت» است؛ و هر گاه به فرشتگان و مؤمنان، منسوب گردد، به معنای «طلب رحمت» می‌باشد.

«عشیة»: شبانگاه. از مغرب تا تاریکی کامل شب. شامگاه.

«خریف»: این واژه را به دو گونه می‌توان ترجمه کرد:

۱- بوستان بهشت.

[۱۵۵۰] ابوداود ۴۷۵/۳ ح ۳۰۹۸؛ ترمذی ۳۰۰/۳ ح ۹۶۹؛ ابن ماجه ۴۶۳/۱ ح ۱۴۴۲ و احمد ۹۱/۱.

۲- میوه‌ها و چیدنی‌های بهشت؛ چنان که در روایتی دیگر بیان شده است که کسی پرسید: ای رسول خدا ﷺ! **«و ما خرفة الجنّة؟»؛ «خرفه‌ی بهشت چیست؟»**؛ آن حضرت ﷺ در پاسخ فرمودند: **«جَناها»؛ «میوه‌ی بهشت که چیده شود»**.

بحثی درباره‌ی سالمندان و بیماران کهنسال:

حقوقِ سالمندانِ:

الف) اهتمام به مداوای بیماریهای مرحله‌ی پیری و فراهم آوردن زمینه‌ی مطلوب برای همه‌ی بیماران سالمندی که نیاز به معالجه دارند.

ب) فراهم آوردن امکانات لازم برای سالمندانی که به هر دلیل امکان زندگی آنها با خانواده‌هایشان وجود ندارد، با توجه به این موضوع که پدیده‌ی «خانه‌ی سالمندان» که زایده‌ی فرهنگ غربی است، هیچ گاه نباید جای عطوفت و مهربانی و زندگی سالمندان در کنار فرزندان را بگیرد، به جز در مواردی که سالمندان به مراقبتهای پزشکی خاصی که اهل خانواده از عهده‌ی آن برنیایند، نیاز داشته باشند.

ج) تأمین معیشت مناسب برای آنها زمانی که توانایی کار و کاسبی را از دست می‌دهند و از پس‌انداز مالی و درآمد مناسب برخوردار نباشند و هیچ فرقی نمی‌کند که بودجه‌ی کمک به آنها از وجوهات شرعی پرداخت می‌شود یا از ذخایر حکومتی.

ه) ایجاد مراکز تفریحی، ورزشی و فرهنگی لازم برای سالمندان تا نشاط، شادابی و امید را در آنها زنده نگاه دارد و از تجارب و خبرگیهای آنان در حد توان استفاده به عمل بیاید.

و) نباید آنها را از انجام کارهایی که هنوز توانایی انجام آنها را دارند بازداشت، به ویژه کارهایی که به توانایی جسمی نیاز چندانی ندارند.

ز) تصویب قوانین و لوایحی برای حفظ حقوق سالمندان که همه‌ی توجیهات و مقررات شرعی در آن، مورد توجه قرار گیرند.

به هر حال، پیری یکی از مراحل تاریخ و زندگی انسانی و جزئی جدایی‌ناپذیر از وجود همه‌ی جامعه‌ها، نسلها و غالب انسانهاست و بالا رفتن سن ادامه‌ی تاریخی طولانی است که انسان

در آن به زندگی خویش ادامه داده است و ممکن است روزها و سالهای آن از سختیها، فداکاریها و قرار گرفتن در معرض انواع مشکلات، فقر، شکست، محنت، آزمایش شدن از طریق ثروت، قدرت و یا همراه با بیماری، ناتوانی و دچار شدن به حوادث و گرفتاریها مملو بوده باشد.

فداکاری - هر چند گاهی برای ساختن شخصیّت و آیندهی خویشتن است - غالباً به خاطر تأمین رفاه، آسایش، تحصیل، کسب کار، حرفه، ازدواج و... فرزندان است که انجام می‌گیرد.

حق و انصاف نیست که آن نسل فداکار که کم‌کم، مشغولِ ورق زدنِ آخرین صفحات از کتاب زندگیِ خود می‌باشند به دست فراموشی و بی‌توجهی سپرده شوند، و در چنبرهی ضعف، بیماری و نیازمندی به مراقبت و نگهداری، رها بشوند. بلکه لازم است در راستای عمل به اصول و ارزشهای انسانی و فطری دین اسلام و رسالت راه‌گشا و نورانی آن که در مقابل شدائد و مشکلات، اعضای خانواده را به فداکاری و همکاری و احساس مسؤولیت متقابل فرامی‌خواند و وجود سالمندان را در منزل و کانون گرم خانواده مایه‌ی خیر، برکت و کرامت به شمار می‌آورد و پیری را سرچشمه‌ی آرامش و عامل ایجاد تفاهم میان فرزندان و تحقق محبت و همبستگی همه‌ی زنان، مردان، بزرگ و کوچک خانواده به حساب می‌آورد. از هیچ تلاشی برای خدمت، احترام و نگهداری آنها دریغ نورزیم.

در فرهنگ اجتماعی ملّتهای مسلمان غالباً بزرگان از احترام و منزلت شایسته‌ای برخوردارند و حتی آنها را در مقام سرپرستی و تصمیم‌گیری خانواده قرار می‌دهند. و همه‌ی خویشاوندان از آنان حرف‌شنوی دارند و از دستوراتشان سرپیچی نمی‌نمایند. و همه‌ی کسانی که از نزدیک با فرهنگ دینی حاکم بر خانواده‌های مسلمان آشنایی دارند، این موضوع را به خوبی درک کرده‌اند. و تفاوت اساسی جوّ حاکم بر خانواده‌های مسلمان را با روابط نامعلوم و از هم گسیخته‌ی خانواده‌های غربی و شرقی به درستی متوجه گردیده‌اند و به وضوح می‌بینند که سالمندان و بزرگان مسلمان در میان خانواده و فرزندان خویش از جایگاه و احترام خاصی برخوردارند و از زندگی خود لذت می‌برند. اما پیران در غرب غالباً در خانه‌ها یا در واقع شبه‌زندانهایی به نام خانه‌ی سالمندان در غربت، اضطراب، بدبختی و شقاوت روزگار را به سر می‌برند.

بسیاری از محققین و روزنامه‌نگاران در ممالکی که در دهه‌ی ۹۰ میلادی از اتحاد شوروی

جدا گردیده و اعلام استقلال نمودند عملاً آن را لمس کرده‌اند. اما با آغاز حرکت تحولات اجتماعی که در بسیاری از عرصه‌ها، زندگی معاصر، شاهد آن است، برخی از مظاهر و جوانب منفی در محیط خانواده و اجتماع مشاهده می‌شود که ارزشها و مفاهیم موجود فرهنگ حاکم بر خانواده‌ها را مورد تهدید قرار داده و از روی عادت، رسوم و روابط اجتماعی که تا سالیانی پیش بسیار محکم و استوار بودند به تنش و لرزش انداخته است.

وجود این مظاهر منفی و ناهنجاریهای ناروا عامل بروز حالات و حوادث بسیار ناخوشایندی گردیده و زمینه را برای بی‌مبالاتی نسبت به مقام، منزلت و کرامت سالمندان فراهم گردانیده و عدّه‌ای به خاطر فرار از خدمت و رسیدگی به حال و وضعشان، آنها را در گوشه‌ی تنگ و دل‌آزارِ خانه‌های سالمندان انداخته‌اند. به این بهانه که همسر فرزند حاضر به خدمت به پدر و مادر شوهر نیست، پسر یا فرزندان، دیگر آن گوهرهای گرانبها و تلاشگران خستگی‌ناپذیر که اسباب پا نهادن فرزندانشان به صحنه‌ی حیات فراهم نموده و برای رشد و تربیت آنها سختیها و مرارتهای فراوانی را به جان خریده‌اند، را به تبعیدگاهی به نام خانه‌ی سالمندان فرستاده و از کانون گرم، محبت و خدمت خود آنان را محروم نموده‌اند؟!

برپایی مراسم بزرگداشت سالمندان که توسط جمعیت عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۹۹ میلادی تحت شعار **«به سوی جامعه‌ای برای همه‌ی انسانها»** انجام گرفت، زمانی راه درست خود را در پیش خواهد گرفت که در قوانین و لوایح مربوط به آن اصول و مبانی ارزشیِ همکاری و تفاهم اجتماعی را بگنجاند و معیار عمل قرار دهد و براساس آداب و انگیزه‌های آن که برمبنای نیکوکاری، وفاداری، بزرگداشت و پاسداری از ساختار هماهنگ خانواده‌ی اسلامی که کانون مهر، صفا، صمیمیت و احترام متقابل است، راهش را به سوی آینده ادامه دهد.

همچنین در جهت به واقعیت درآوردن آن ارزشها و اهداف هیأت اجرایی مجمع عمومی سازمان ملل و جمعیّت دفاع از سالمندان با همکاری دانشگاهها و وزارتخانه‌های امور اجتماعی در هر یک از کشورها، مراکزی را برای رسیدگی به امور تندرستی، اجتماعی، معیشت و دیگر امور مربوط به سالمندان راه‌اندازی نمایند و در جهت پاسخگویی به نیازهای شخصی، اجتماعی، اقتصادی، پزشکی، رفاهی، رشد و به کارگیری تواناییها، تجارب و مهارتهای تولیدی در عرصه‌ی

کارهای متناسب با آنها از هیچ تلاشی دریغ نورزند و همچنین برنامه‌هایی را در راستای فراهم آوردن زندگی و آسایش بهتر و افزایش همکاریهای سازنده‌ی آنها و بهره‌گیری از شایستگی‌ها و تخصصهای آنان در روندِ حرکت سازندگی جامعه تهیه شود، تا اوقات فراغت آنها به صورتی مطلوب مورد استفاده‌ی بهینه قرار گیرد و به جای خواب و استراحتهای طولانی و احساس پوچی و بی‌خاصیتی در آنان که گاهی احساس می‌شود که هر ساعت منتظر آمدن سفیر مرگ می‌باشند و اطرافیان مدام دست به دعا برای آمدن چنان لحظه‌ای هستند، از اوقات، استعداد و مهارتشان به نحو مطلوب به نفع خود و جامعه استفاده بشود.

لازم به یادآوری است که عملی شدن آن مسؤولیتها و دستیابی به آن اهداف، حکومتها به تنهایی از عهده‌ی آن برنمی‌آیند بلکه به مشارکت عمومی برای احیاء و ایجاد مؤسساتی تولیدی و تعاونی فراوانی نیاز دارند که در کنار آن هیأت‌های رسمی و دولتی با آگاهی از همه‌ی جوانب موضوع و با تهیه‌ی امکانات لازم در همه‌ی شهرها و روستاها به این مسؤولیت مهم و گرانقدر عمل نمایند.

اینک به بیان برخی از برنامه‌های مربوط به این موضوع می‌پردازیم[أ]:

الف) مراقبتهای پزشکی از سالمندان:

در دانشکده‌های پزشکی ممالک عربی و اسلامی - همچنان که در دانشکده‌های غربی مرسوم است - لازم است به تحقیق و بررسی در مورد بیماریهای دوران پیری و تأمین کلینیک‌های تخصصی در این ارتباط اقدام شود و حکومتها و هیأت‌های اجتماعی راجع به معالجه‌ی آن بیماریها همه‌ی تلاش خود را به کار بگیرند و مراکز درمانی اختصاصی آنها به حد کافی در اماکن ضروری تأسیس شوند و دارو، پزشک و تجهیزات لازم را برایشان فراهم کنند. از طرف دیگر لازم است که برای سالمندان برنامه‌های ورزشی، بهداشتی و غذایی پیشرفته و متناسبی را تهیه کنند تا از بیماریهای صعب‌العلاج و عواقب آن در حد امکان جلوگیری نماید؛ زیرا چنین برنامه‌هایی منافع زیادی را برای جامعه‌ی اسلامی به دنبال خواهد داشت.

[أ] ر. ک: فقه خانواده، صص ۲۴۹-۲۶۰.

شریعت هدایت‌گر اسلام توجّه همه را به این مسؤولیتها در راستای تضمین زندگی سالم و محترمانه برای همه‌ی انسانها اعم از پیر و جوان، جلب می‌نماید. خداوند متعال در این رابطه می‌فرماید:

﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ (البقره/۱۹۵)

«با دست خود خویشتن را به هلاکت نیندازید، و احسان و نیکوکاری کنید؛ زیرا به راستی خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.»

همچنین در مورد مراقبت از والدین می‌فرماید:

﴿وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِندَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُل لَّهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُل لَّهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا﴾

(اسراء/۲۳)؛ *«(ای انسان) پروردگارت فرمان داده است که جز او را نپرستید، و به پدر و مادر نیکی کنید، هر گاه یکی از آنها یا هر دو نزد تو به سن پیری رسیدند (کمترین اهانتی را به آنها مکن و حتی) به آنها اُفّ هم مگوا و بر سر ایشان فریاد مکش و با سخنان محترمانه با آنها سخن بگوا»*

تردیدی در این نیست که لازمه‌ی نیکوکاری با پدر و مادر ضرورت فراهم آوردن زندگی سالم و آرام و تأمین همه‌ی نیازهای ضروری اعم از غذا، بهداشت، معالجه، مسکن، لباس و... است.

رسول خدا ﷺ فرموده‌اند: **«بدا به حال کسی که پدر و مادرش سالمند شوند و کاری نکنند که او را به بهشت ببرند.»**[۱]

مسؤولیتی که فرزندان در مقابل پدر و مادر خویش دارند، در برابر دیگر اقوام، دوستان و همسایگان ضعیف و نیازمند هم دارند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ﴾ (کهف/۲۸)

---

[۱] اخرجه الترمذی و الحاکم.

«با کسانی همراه باش که صبح و شام خداوند خویش را عبادت می‌کنند و در پیشگاهش دعا می‌نمایند (و تنها رضایت) ذات او را می‌جویند و چشمانت را از ایشان برنگـردان (و با آنها همنشین باش).»

همچنین رسول خدا ﷺ فرموده‌اند:

«احترام به سالمندان مسلمان جزو احترام نهادن به خداوند است.» [أ]

و فرموده است:

«هر کسی با خردسالا ن مهربان نباشد و احترام به منزلت سالمندان را مراعات نکند، جزو ما (مسلمانان) نیست.» [ب]

و فرموده است:

«هر جوانی که به سالمندی احترام بگذارد، خداوند کسی را برای احترام گذاشتن بـه او در ایّام پیری برخواهد انگیخت.» [ج]

و فرموده است:

«هر کس را در جایگاه خاص خود قرار دهید (و احترام او را نگاه دارید).» [د]

رسول خدا ﷺ دستور فرموده است که: مدام سالمندان را در راه رفتن، مـشورت نمـودن، اقامت نماز و حتی در دفن شدن جلو بیندازند. **«پشت سر من عاقلان، اندیشمندان و پس از آنها بـه ترتیب دیگران (برای نماز جماعت) صف ببندند.»** [ه] و یاران گرامی رسول خدا ﷺ به این اخلاق و ارشاد نبوی کاملاً پایبند بودند و در کلام، طعام، راه رفتن و... سالمندان را پیش می‌انداختند.

[أ] اخرجه ابوداود.

[ب] اخرجه ابوداود و الترمذی.

[ج] اخرجه الترمذی.

[د] اخرجه ابوداود.

[ه] اخرجه مسلم.

همه‌ی آنچه گفته شد بیانگر میزان اهتمام اسلام به احترام گذاشتن به بزرگان، اهل فضل و سالمندان در همه‌ی عرصه‌ها و زمینه‌هاست. به ویژه زمانی که آنها به تأمین زندگی سالم، بهداشت، مراقبت پزشکی برای حفظ حیات و سلامت نیاز پیدا می کنند و برای رفع مشکلات، معالجه‌ی بیماری و سختیهای زندگی به کمک دیگران محتاج می‌شوند.

ب) خانه‌ی سالمندان:

براساس اصول و ارزشهای دینی و اجتماعی سالمندان باید در کنار دیگر اعضای خانواده و در کانون گرم و پر از صفا و صمیمیت آن زندگی کنند. در همان منزل و محل سکونتی که غالباً برای فراهم نمودن آن، همه‌ی سختیها و مشکلات را به جان خریده‌اند و فرزندانش را در آن تربیت و سرپرستی کرده‌اند، لازم است همه‌ی خویشاوندان، فرزندان، برادران، خواهران و... فضای زندگی خانوادگی را برای آنها با مهر، محبت و مراقبت، بسیار باصفا و دلپذیر نمایند؛ زیرا زمانی که انسانی در خانه‌ی خود یا فرزندان و خویشاوندان زندگی کند، احساس عزّت و سربلندی می‌نماید، امّا چنانچه در خانه‌ی سالمندان سالهای پایانی عمرش را سپری نماید، احساس حقارت و غربت می‌نماید و دیگران او، خانواده، فرزندان و خویشاوندانش را با چشم استهزاء و حقارت نگاه می کنند. در واقع فرزندان و خویشاوندانی که به جز در موارد بسیار استثنایی - که امکان نگهداری آنها به خاطر ضرورت مراقبتهای پزشکی در خانه میسر نباشد - بزرگان خود را به خانه‌ی سالمندان می‌فرستند، مرتکب جنایتی اخلاقی گردیده و به واجب و مسؤولیت شرعی و اجتماعی خود پشت کرده‌اند؛ زیرا رسول خداﷺ فرموده‌اند: **«همین گناه برای انسان کافی است که موجود زنده‌ای را به دست تباهی، هلاکت و زحمت بسپارد.»**[أ]

اما اگر معذوریتی شدید وجود داشته باشد یا اینکه فرد سالمند از بیماری سختی رنج ببرد که امکان پرستاری از او در منزل وجود نداشته باشد یا به بیماریهایی مانند صرع و رعشه و دیوانگی غیرقابل تحمل مبتلا بگردد و برای افراد عادی قابل تحمل نباشد، یا اینکه فرزند و خویشاوند نزدیکی وجود نداشته باشد، چنین افرادی را به ناچار می‌توان در مراکز درمانی یا خانه‌های مجهز

[أ] اخرجه احمد و ابوداود و الحاکم.

سالمندان که دارای امکانات کافی برای پرستاری از آنها باشند، قرار داد، اما نباید از سرکشی مداوم، مهربانی، دلسوزی و ماندن در کنار آنان غفلت بشود و این کارها جزو امور و موازین همکاری و تفاهم اجتماعی و خانوادگی به شمار می‌آید.

کسانی هم که از این گونه سالمندانِ بیمار مراقبت و پرستاری می‌نمایند، لازم است، بردبار و باتحمل باشند، و از اشتباهات و ایجاد مزاحمتهای آنان چشم‌پوشی نمایند و به هیچ وجه آنها را مورد اذیت، آزار، تحقیر و تمسخر قرار ندهند؛ زیرا چنین برخوردهای ناروایی با کرامت و شخصیت انسانی سازگار نیست و موجب بیشتر شدن بیماری و اضطراب او شده و قربانی بیماریهای دیگر نیز خواهد شد. از طرف دیگر قرآن بسیاری از مسؤولیتها را از دوش بیماران و سالمندان و افراد علیل برداشته و می‌فرماید:

﴿ لَّيۡسَ عَلَى ٱلۡأَعۡمَىٰ حَرَجٞ وَلَا عَلَى ٱلۡأَعۡرَجِ حَرَجٞ وَلَا عَلَى ٱلۡمَرِيضِ حَرَجٞ ﴾ (نور/۶۱)

«بر نابینا و لنگ و بیماران (و ضعیفان و سالمندان) مسؤولیت و بازخواستی نیست.»

ج) مخارج سالمندان:

هر گاه سالمندان، توانایی کار و کسب درآمد را از دست بدهند و دارای پس‌انداز و منبع درآمدی نباشند زندگی آنها باید از طریق وجوهات شرعی یا سازمانهای اجتماعی حکومتها تأمین بشود و این زمانی است که آنان دارای فرزندان و خویشاوندان نزدیکی که بتوانند زندگی آنها را تأمین کنند، نباشند. اگر آنها دارای فرزند و اقوام نزدیک باشند، بر آنان واجب است که مخارج ضروریات زندگی پدر، پدربزرگ، مادر و مادربزرگ خود را فراهم نمایند.

اکثریت علما - به جز مالکیه - تأمین ضروریات زندگی و مخارج والدین و اجداد را واجب می‌دانند؛ زیرا خداوند متعال فرموده‌اند:

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنًا ﴾ (اسراء/۲۳)

«(ای انسان) پروردگارت فرمان داده که جز او را نپرستید و نسبت به پدر و مادر نیکی نمایید.»

بارزترین تبلور احسان و نیکوکاری با پدر و مادر، رسیدگی به وضع مادی و تأمین مخارج

زندگی آنهاست. در این مورد خداوند متعال می‌فرمایند:

﴿وَصَاحِبْهُمَا فِي ٱلدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾ (لقمان/١۵)

«در زندگی دنیا با آنها به گونه‌ای شایسته رفتار و همراهی کن.»

توجه به زندگی والدین و فراهم آوردن وسایل آسایش ایشان - هر چند مسلمان هم نباشند - جزو مسؤولیتهای اساسی فرزندان و خویشاوندان است؛ زیرا این آیه‌ی اخیر راجع به پدر و مادری کافر نازل گردیده و از طرف دیگر روا نیست که انسان، خود در ناز و نعمت به سر برد و پدر و مادر خود را در میان مشکلات، فقر و گرسنگی رها نماید.

این فرموده‌ی رسول خدا ﷺ این موضوع را مورد تأکید قرار می‌دهد که: «*بهترین چیزی را که از آن بهره می‌گیرید این است که حاصل کار خودتان باشد و فرزندان حاصل عمر شما هستند، (و از اموال و زندگی آنان استفاده نمایید).*»[أ] و این سخن ایشان خطاب به مردی بود که سؤال کرد: با چه کسی بهتر است خوبی کنم؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «*با مادرت، با مادرت و پس از او با پدرت و پس از پدر با اقوام و خویشاوندانت.*»[ب]

تأمین مخارج زندگی و فراهم نمودن امکانات آسودگی پدر، مادر، پدربزرگ و مادربزرگ بر فرزندان و نوادگان واجب است؛ زیرا به پدر بزرگ و مادربزرگ، پدر و مادر گفته می‌شود و در واقع از همان منزلت آنان برخوردارند. اما مالکیّه وجوب تأمین مخارج زندگی را از طرف فرزندان به پدر و مادر مستقیم خود محدود گردانیده‌اند و از نظر آنها تهیه‌ی هزینه‌ی زندگی پدربزرگ و مادربزرگ واجب نیست و همچنین بر آنها نیز واجب نیست که به نوه‌های خود کمک مالی بنمایند.

اما چنانچه پدر و مادر سالمندی دارای فرزند نبودند، و پس‌انداز و منبع درآمدی هم نداشتند و اقوام و خویشاوندان ثروتمندشان احیاناً حاضر به تأمین معیشت آنها نبودند، مسؤولیت تأمین نیازهای زندگی آنان اعم از مسکن، خوراک، پوشاک و... به نظام حکومتی و یا هیأت‌های

[أ] اخرجه اصحاب السنن الأربعة.

[ب] اخرجه ابوداود.

اجتماعی مردمی منتقل می‌شود؛ زیرا براساس همکاری و تعاون اجتماعی باید زندگی شایسته و متناسبی برای آنها فراهم بشود.

رسول خدا ﷺ فرموده‌اند:

«خداوند بر ثروتمندان مسلمان به اندازه‌ی رفع نیاز نیازمندان صدقه و احسان واجب گردانیده؛ زیرا فقر و گرسنگی گرسنگان با اعمال اغنیا ارتباط دارد. بدانید که خداوند با ثروتمندان حساب سختی خواهد داشت و مجازات دردناکی را گریبان‌گیر آنها خواهد نمود.»[أ]

و در حدیث دیگری فرموده است:

«در هر منطقه‌ای انسانی گرسنه سر بر بالین بگذارد، خداوند از آنها اعلان برائت می‌نماید.»[ب]

د) فعالیت سالمندان:

تردیدی در این مورد وجود ندارد که هر انسانی در زندگی و از خلال تجارب خود به مهارتها و تواناییهایی دست یافته است و همه‌ی این مهارتها و استعدادها در جهت رشد، سازندگی و انتقال آن به نسلهای دیگر دارای ارزش و اهمیّت فراوانی است و حتی پیشرفت و تمدن سریع چیزی از ارزش آنها نمی‌کاهد.

بر همین اساس لازم است که وزارتخانه‌های کار و امور اجتماعی در همه‌ی ممالک با همکاری دانشگاهها و هیأت‌های مختلف و سازمانهای بین‌المللی و منطقه‌ای همه‌ی تلاش خود را برای ایجاد امکانات و برنامه‌ریزیهای متناسب با تواناییها و خبرگیهای مختلف سالمندان در جهت به کارگیری آنها مورد استفاده قرار دهند.

حتی آن عده از سالمندان که توانایی کار و فعالیت را دارند در صورت نیاز به مدت زمان محدود مثلاً چهار ساعت در روز تحت آموزش قرار دهند یا به کار و فعالیت بپردازند. از این

[أ] اخرجه الطبرانی فی الاوسط.

[ب] اخرجه الحاکم و احمد.

طریق درهای امید به روی آنان گشوده می‌شود، و نشاط و شادابی خود را تجدید می‌نمایند. از طرف دیگر از تخصص و تجارب آنها به نفع خود و جامعه بهترین استفاده به عمل خواهد آمد. هر چند تعداد چنین کسانی ممکن است بسیار اندک باشد، اما سهیم نمودنِ آنها در سازندگی جامعه بسیار مفید و کارساز خواهد بود و به نفع حکومتها تمام خواهد شد و از حجم هزینه‌ها و مسؤولیتهای بهداشتی و اجتماعی آنها خواهد کاست و بر میزان صرفه‌جویی و درآمد آنها خواهد افزود.

کسانی که گمان می‌برند، کار و تلاش در شأن هر انسانی نیست و جایگاه و منزلت برخی از انسانها بالاتر از کار و تلاش است، بسیار در اشتباه هستند و درست موضوع برخلاف مدّعای آنهاست؛ زیرا کار مایه‌ی عزت، احترام و تندرستی جسمی و روحی است و شأن هیچ انسانی از آن بالاتر نیست، حتی اضافه بر حفظ سلامت جسمی و بهداشت روانی، زمینه را برای رشد نیروهای فکری، ذهنی و نشاط و شادابی روحی فراهم می‌سازد.

هـ) کارهای متناسب با توانایی سالمندان:

نباید سالمندان را از اقدام به کارهایی که توانایی انجام دادن آنها را دارند - به ویژه کارهایی که نیازی به نیروی جسمی ندارند - باز داشت؛ زیرا از نظر دینی، دنیوی و عقلی نباید مانع تلاشهای فردی کودکان و سالمندان در حد تواناییشان گردید؛ زیرا کار و تلاش، شخصیت کودکان را به خوبی پرورش می‌دهد و نشاط، شادابی و سازندگی را برای سالمندان به ارمغان می‌آورد.

نباید به هیچ یک از کارهای سالمندان که مسبب تعادل شخصیّت و پر کردن اوقات فراغت و مایه‌ی رشد، سازندگی و انتقال تجارب آنها به دیگران باشد، با چشم حقارت نگاه بشود و نباید آنها را از قیام به کارهایی که در حد توانشان است و از آن لذت می‌برند - بدون آنکه از نظر جسمی و روحی تحت فشار قرار گیرند و دچار ضعف و ناتوانی شوند - منع نمود؛ زیرا نباید کارهایی که آنها را خسته و ناتوان می‌نماید به آنان سپرده شود. از نظر شرعی و عرفی براساس توانایی جسمی و علمی است که کاری به کسی سپرده می‌شود؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ﴾ (بقره/۲۸۶)

«خداوند جز بر اساس توانایی به کسی تکلیف نمی‌نماید.»

و رسول خدا ﷺ فرموده‌اند:

«هر گاه کسی را به کاری گماشتید، او را کمک کنید.»[1]

تکلیف و مسؤولیت به هر صورتی که باشد، به نسبت آن به کار، تلاش و مشقت احتیاج دارد، اما منظور مشقّت و سختی غیرعادی است و سختی و مشقت عادی آن است که انسان بدون آن که دچار ضرر و زیانی بشود، بتواند آن را انجام بدهد. شریعت اسلام مشقت زیان‌آور را از دوش انسانها برداشته است، اما مشقت غیرعادی آن است که معمولاً انسان طاقت و توانایی انجام آن را ندارد. و اقدام به آن ضرر و زیانی را متوجه جسم و عقل و روح انسان بگرداند و نظام و روند صحیح زندگی او را بر هم بزند و مانع از قیام به کارهای خیر و مثبت بشود و در مورد اینگونه کارها تکالیف شرعی متوجه انسانها نگردیده است، تا از وقوع سختی، مشکلات و عواقب ناگوار آن جلوگیری نماید.

چنان چه با این روح پاک با سالمندان برخورد نماییم و آنها را در کارهای سازنده مشارکت دهیم، دستاوردهای مادی و معنوی بسیاری را بدست خواهیم آورد و از احساس پوچی، بی‌خاصیتی و افسردگی آنها جلوگیری نموده‌ایم و مانع از مبتلا شدنِ آنها به امراض و بیماریهایی که در اثر بیکاری و عدم جنب و جوشِ سالمندان دچار آنها می‌شوند، جلوگیری نموده و اوقات فراغتشان را با کار و سازندگی پر کرده‌ایم و در آنها احساس به کرامت شخصیّت و نقششان در زندگی خود و جامعه - بدون آنکه احساس کنند سر بار دیگران شده‌اند - به وجود آورده‌ایم.

و) قوانین و لوایح مربوط به حقوق سالمندان:

از خلال توجیهات، آداب و اخلاق فردی و اجتماعی موجود در شریعت اسلامی می‌توان پیمان‌نامه و مقرراتی به شرح زیر برای حفظ حقوق سالمندان تهیه کرد:

ماده‌ی اول: سالمندان از اصل اصیل و ریشه‌دار حق حیات همراهَ با احترام برخوردارند؛ زیرا برخورداری از حق حیات و زندگی و بقای آن - به خاطر حقیقی بودن آن - بر حیات و زندگی در حال تکوین و احتمال اولویت دارد.

---

[1] اخرجه احمد و الشیخان.

مادهی دوم: سالمندان حق دارند که از طرف خویشاوندان مورد احترام و تقدیر قرار گیرند؛ زیرا چنین اموری لازمهی حیات با کرامت انسان است.

مادهی سوم: محافظت از زندگی و سلامت و آسایش همراه با احترام سالمندان یکی از ضروریات وجود زندگی انسان است.

مادهی چهارم: رفتار با سالمندان باید با مهربانی و عطوفت انسانی قوی و تلاش برای فراهم نمودن اسباب آسایش و بهروزی آنها همراه باشد.

مادهی پنجم: فراهم نمودن نیازهای معنوی، فردی، اجتماعی، اقتصادی، بهداشتی و تفریحی سالمندان لازمهی توجه و مراقبت محترمانه از آنهاست.

مادهی ششم: تهیهی برنامهها و مقرّراتی که زمینهی برخورداری آنان را از زندگی سالم و محترمانه و بهرهمندی از حقوق انسانی متناسب و مطلوب فراهم نماید و از سالمندی و ضعف آنان در مقابل آسیبهای اجتماعی محافظت کند.

مادهی هفتم: تأسیس مراکز بهداشتی، پزشکی، حرفهای و تفریحی ویژهی سالمندان در همهی شهرها و روستاها.

مادهی هشتم: احترام و تقدیر آنها به گونهای باشد که این احساس در آنها تقویت شود که مایهی خیر و برکت برای خانواده و جامعهاند و آنها را باری بر دوش خویش به شمار نمیآورند و اسباب زحمت و مشکلاتشان نمیدانند.

مادهی نهم: با آنان باید با آرامش و نرمش در کردار و رفتار برخورد شود و در حضور و غیابشان مدام برای طول عمر و سلامتی آنها دست به دعا برداشته شود. زیرا چنین دعاها و برخوردهایی از نظر معنوی و اجتماعی تأثیر بسیار مطلوبی را بر جای خواهد گذاشت.

مادهی دهم: اضافه نمودن بر میزان حقوق بازنشستگی و کمکهای تأمین اجتماعی مطلوب برای سالمندان و همهی افراد از کار افتاده و ناتوان و کسانی که مجال زحمت کسب و درآمد را از دست دادهاند؛ زیرا چنین کمکها و مراقبتهایی از بار مشکلات آنها خواهد کاست و آنها را برای تأمین نیازهای ضروری خویش یاری خواهد کرد و خواستههای روزافزون مرحلهی سالمندی آنها را برطرف مینماید.

ماده‌ی یازدهم: برآورده نمودن نیازهای معنوی آنان و فراهم نمودن اسباب ازدواج مجددِ افراد سالمندی که همسرانشان فوت کرده یا آنها را ترک نموده‌اند، یکی از مسؤولیتهای مهم در شریعت اسلامی است.

ماده‌ی دوازدهم: تلاش و زمینه سازی برای بهره برداری بهینه از تواناییها و تجارب آنان و تقویت استعدادها و مواهبشان در جهت کار، خدمت، سازندگی و شکوفایی روحیه‌ی تلاش در آنان.

ماده‌ی سیزدهم: نیکوکاری و رفتار صحیح با پدر، مادر و بزرگان به معنی الفت و محبت با آنان و پذیرفتن اندرزها و توصیه‌ها و عملی نمودن خواسته‌ها و آرزوهای معقول آنهاست و همچنین پرهیز از همه‌ی کردار و گفتارهای توهین و استهزاءآمیزی است که موجبات آزردگی و ناراحتی آنها را نیز فراهم نماید و بدین معنی به طور جدّی از سرزنش، انتقاد، متهم نمودن و هر گونه رفتاری که به شخصیّت و احترام آنها لطمه وارد نماید پرهیز شود.

ماده‌ی چهاردهم: تلاش برای ماندگاری خاطره‌ی خدمات و تلاشهای علمی و عملی و مشارکت در جهاد، کار و خدمتی که برای خانواده و جامعه در عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی، علمی، تربیتی یا شغل و حرفه انجام داده‌اند یا ابتکار فن و تخصصی که دارای نقش و تأثیری در آینده داشته باشد.

ماده‌ی پانزدهم: بی‌مبالاتی فرزندان و خویشاوندان نسبت به وضع سالمندان در زمانی که توانایی کار و زندگی را از دست داده‌اند، جنایتی زشت بوده و به معنی کنار گذاشتن همه‌ی ارزشها و فضیلت‌های اخلاقی و اسلامی است.

ماده‌ی شانزدهم: بدرفتاری با پدر و مادر و سالمندان، جرمی قابل تعقیب و مجازات است که قاضی می‌تواند به شیوه‌ای که مناسب می‌داند مجرم را موردِ مجازات و تعزیر قرار بدهد.

ماده‌ی هفدهم: فرزندان لازم است مدام تلاش و زحمات شبانه روزی پدر و مادر خود را برای تأمین غذا، لباس، مسکن، بهداشت، معالجه، تحمل سختیهای بارداری و پرورشی و... پیشِ روی خود مجسّم نمایند و خود را مکلّف سازند که همه‌ی آن زحمات آنها را از طریق محبّت، احترام و خدمت به آنان جبران نمایند.

۱۵۵۱ -﴿۲۹﴾ (لم تتمّ دراسته)

وَعَن زَيْدَ بْنَ أَرْقَمَ قَالَ: عَادَنِي النَّبِيُّ صَلَّى الله عَلَيْهِ وَسلم من وجع كَانَ يُصِيبنِي. رَوَاهُ أَحْمد وَأَبُو دَاوُد[۱۵۵۱]

۱۵۵۱- (۲۹) زید بن ارقم رضی الله عنه گوید: «رسول خدا صلی الله علیه وسلم مرا به خاطر بیماری و دردی که در چشمانم بود، عیادت کرد».

[این حدیث را احمد بن حنبل و ابوداود روایت کرده‌اند]

شرح: در روایتی دیگر، این حدیث، چنین آمده است:

«عادنی النبی صلی الله علیه وسلم من وجع کان یصیبنی»؛ «پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم مرا به خاطر دردی که به من رسیده بود، عیادت کرد».

به هر حال، حدیث بالا، بیانگر استحباب عیادت از بیمار است؛ اگر چه بیماری‌اش، خطرناک و مخوف و وحشتناک و حادّ نباشد.

۱۵۵۲ -﴿۳۰﴾ (ضَعِيفٌ)

وَعَنْ أَنَسٍ: قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ تَوَضَّأَ فَأَحْسَنَ الْوُضُوءَ وَعَادَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ مُحْتَسِبًا بُوعِدَ مِنْ جَهَنَّمَ مسيرَة سِتِّينَ خَرِيفًا». رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[۱۵۵۲]

۱۵۵۲- (۳۰) انس رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هر کس که وضو بگیرد و وضوی خویش را به نحو أحسن (و با رعایت تمام شرایط و آداب) به انجام و کمال برساند، و به قصد فراچنگ آوردن ثواب، برادر مسلمانش را عیادت نماید، به اندازه‌ی مسافت راه رفتن شصت سال، از جهنّم، دور گردانیده می‌شود».

[۱۵۵۱] ابوداود ۳/۴۷۷ ح ۳۱۰۲ و احمد ۴/۳۷۵.

[۱۵۵۲] ابوداود ۳/۴۷۵ ح ۳۰۹۷.

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است]

شرح: «فأحسن الوضوء»: به نحو اَحسن و با رعایت آداب، سُنَن، شرایط و غیره، وضوی خویش را به انجام و کمال برساند.

«مُحتسباً»: به قصد فراچنگ آوردن ثواب و پاداش؛ نه به خاطر غرض یا هدفی دیگر.

«بُوعد»: ماضی مجهول، از باب «مفاعلة» (از «مباعدة») و به معنای: دور گردانیده می‌شود.

«خریف»: پاییز.

«ستّین خریفاً»: شصت پاییز؛ که در حقیقت، منظور همان «شصت سال» است.

۱۵۵۳ - ﴿۳۱﴾ (صَحِيحٌ)

وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَعُودُ مُسْلِمًا فَيَقُولُ سَبْعَ مَرَّاتٍ: أَسْأَلُ اللهَ الْعَظِيمَ رَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ أَنْ يَشْفِيَكَ إِلَّا شُفِيَ إِلَّا أَنْ يَكُونَ قَدْ حَضَرَ أَجَلُهُ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُد وَالتِّرْمِذِيّ[1553]

۱۵۵۳- (۳۱) عبدالله بن عباس رضی الله عنهما گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «هر فرد مسلمانی که به عیادت مسلمانی دیگر برود و هفت بار (نزد او) بگوید:

«أسأل الله العظیم، ربّ العرش العظیم أن یشفیک»؛ «از خداوند بزرگوار، پروردگار عرش بزرگ، می‌خواهم که به تو شفا عنایت کند»؛ قطعاً شفا داده خواهد شد (و خداوند، او را از آن بیماری، بهبود می‌بخشد)؛ مگر آن که اَجلش فرا رسیده باشد».

[این حدیث را ابوداود و ترمذی روایت کرده‌اند]

شرح: «ربّ العرش»: عرش: در لغت به معنی چیزی است که دارای سقف بوده باشد و گاهی به خود سقف نیز عرش گفته می‌شود، مانند: ﴿ أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا ﴾

[1553] ابوداود ۴۷۹/۳ ح ۳۱۰۶؛ ترمذی ۴۱۰/۴ ح ۲۰۸۰ و احمد ۲۳۹/۱.

(بقره/۲۵۹)؛ «... مانند کسی که از کنار قریه‌ای گذشت در حالی که آن چنان ویران شده بود که سقف‌هایش فرو ریخته و دیوار برسقف‌ها در غلطیده بود.»

گاهی به معنی «تخت‌های بلند، همانند تخت سلاطین و پادشاهان» نیز آمده است. چنان که در داستان سلیمان علیه السلام می‌خوانیم که می‌گوید: ﴿أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا﴾ (نمل/۳۸)؛ «کدام یک از شما می‌تواند تخت بلقیس را برای من حاضر کند».

و نیز به داربست‌هایی که برای برپا نگهداشتن بعضی از درختان می‌زنند، عرش گفته می‌شود؛ همانطور که در قرآن می‌خوانیم: ﴿أَنشَأَ جَنَّٰتٍ مَّعْرُوشَٰتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَٰتٍ﴾ (انعام/۱۴۱)؛ «او کسی است که باغ‌هایی از درختان داربست دار و بدون داربست آفرید».

ولی هنگامی که در مورد خداوند، واژه‌ی «عَرش» به کار می‌رود و گفته می‌شود: «عرش خدا»؛ منظور از آن مجموعه‌ی جهان هستی است که در حقیقت تخت حکومت پروردگار محسوب می‌شود.

۱۵۵۴ - ﴿۳۲﴾ (ضَعِيف)

وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: كَانَ يعلمهُمْ من الْحمى وم الأوجاع كلهَا أَن يَقُولُوا: «بِسم الله الْكَبِيرِ أَعُوذُ بِاللهِ الْعَظِيمِ مِنْ شَرِّ كُلِّ عرق نعار وَمن شَرّ حر النَّارِ». رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَقَالَ هَذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ لَا يُعْرَفُ إِلَّا مِنْ حَدِيثِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ وَهُوَ يضعف فِي الْحَدِيث[۱۵۵۴]

۱۵۵۴- (۳۲) و از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم به آنها آموزش می‌دادند تا به هنگام مبتلا شدن به تب و دچار شدن به جملگی دردها و بیماری‌ها، چنین بگویند:

«بسم الله الكبير، أعوذ بالله العظيم، من شرّ كلّ عرق نعّار، و من شرّ حرّ النّار»؛ «به نام

[۱۵۵۴] ترمذی ۴۰۲/۴ ح ۲۰۷۵؛ ابن ماجه ۱۱۶۵/۲ ح ۳۵۲۶ و احمد ۳۰۰/۱.

خداوند بزرگ؛ پناه می‌برم به خداوند بزرگوار از (بدی) هر رگی که خون آن، بند نیاید و از شرّ گرمی و حرارت سوزان آتش».

[این حدیث را ترمذی روایت کرده و گفته است: این، حدیثی غریب است؛ و فقط از طریق حدیث ابراهیم بن اسماعیل، شناخته شده است؛ و او نیز در حدیث، ضعیف شمرده می‌شود.]

شرح: **«الحمّی»**: تب.

«الأوجاع»: جمع «وجع»: دردها. بیماری‌ها.

«عرق نعّار»: رگی که خون آن بند نیاید. از چنین رگی به خدا پناه می‌برند، چون باعث مرگ سریع انسان می‌گردد.

«حرّ النار»: گرمی و حرارت سوزان آتش.

«حدیث غریب»:

۱- تعریف حدیث غریب:

الف) تعریف لغوی: «غریب»، صفت مشبهه و به معنای «منفرد و تنها، و منزوی و جدا شده» است؛ و یا به معنای «دور از خویشاوندان [و وطن]» می‌باشد.

ب) تعریف اصطلاحی: حدیث غریب عبارت است از: **«ما ینفرد بروایته راوٍ واحدٍ»**؛ حدیثی که تعداد روایت کنندگان آن [در یکی از مقاطع و طبقات سند] فقط یک نفر باشد.

۲- شرح تعریف:

توضیح اینکه: حدیث غریب، حدیثی است که فقط یک نفر به روایت آن پرداخته باشد، خواه در هر طبقه از طبقات سند باشد، یا در برخی از طبقات سند - ولو در یک طبقه از طبقات سند-.

و اگر در باقی طبقات سند، تعداد روایت کنندگان از یک نفر بیشتر شد، زیان و آسیبی [به غریب بودن آن] نمی‌رساند، زیرا مهم و اساسی، کمترین طبقه از طبقات سند است.

۳- عنوانی دیگر برای حدیث غریب:

عده‌ی زیادی از علماء و صاحب نظران اسلامی، بر «غریب»، اسم و عنوان دیگری را به نام «فرد» نیز اطلاق می‌کنند؛ به این معنی که هر دو [«غریب» و «فرد»] مترادف و هم معنی هستند؛ و

برخی از علماء و حدیث شناسان، بین «غریب» و «فرد»، مغایرت قایل شده‌اند و هر یک از آنها را نوعی مستقل قرار داده‌اند؛ ولی حافظ ابن حجر، هر دوی آنها را هم از لحاظ لغوی و هم از لحاظ اصطلاحی، مترادف و هم معنی می‌داند، جز اینکه وی می‌گوید: اهل فنِ حدیث‌شناسی و اصطلاحات حدیثی، غریب و فرد را از حیث کثرت و قلّت استعمال، مخالف و مغایر همدیگر می‌دانند؛ و این عده از صاحب نظران عرصه‌ی حدیثی، بیشتر «فرد» را بر «فرد مطلق»، و «غریب» را بر «فرد نسبی» اطلاق می‌نمایند.[أ]

۴- اقسام غریب:

حدیث غریب با توجه به موقعیّتِ تفرّد و تنها بودنش، به دو قسمِ «غریب مطلق» و «غریب نسبی» تقسیم می‌شود:

الف) «غریب مطلق» یا «فرد مطلق»:

۱- تعریف «غریب مطلق» یا «فرد مطلق»: حدیثی که غرابت در اصل سندش باشد. یعنی: «غریب مطلق» یا «فرد مطلق»، حدیثی است که روایت کننده در اصل سندش، فقط یک نفر باشد.[ب]

[أ] نزهة النظر، ص ۲۸. [فرد مطلق: در صورتی است که تک راوی، متصل به صحابی باشد. مثلاً حدیثی را که فقط یک نفر تابعی از صحابی روایت می کند چند تابع تابعی از او روایت کنند. مثال فرد مطلق: حدیث «الولاء لحمة کلحمة النسب لایُباع و لایوهب و لایورث» است که فقط عبدالله بن دینار (تابعی) از ابن عمر نقل کرده است. و فرد نسبی: در صورتی است که تک راوی، متصل به صحابی نباشد. به عنوان مثال: چند نفر تابعی، حدیثی را از صحابی روایت کنند، اما یک نفر تابع تابعی بعدها این حدیث را روایت کند. مثال فرد نسبی این است که: زهری، از سالم، از ابن عمر، حدیثی را روایت کرده است، سپس یک نفر به تنهایی این حدیث را از زهری روایت می کند. و در روایت از زهری هیچ کس موافق این راوی نیست، هر چند روایت کنندگان از سالم و ابن عمر زیادتر باشند. پس این حدیث، نسبت به زهری فرد - فرد نسبی - است. (نزهة النظر، ابن حجر عسقلانی، ص ۲۹).]

[ب] اصل سند همان مرحله‌ای است که در آن صحابه قرار دارد. و صحابه حلقه‌ای از حلقه‌های پی در پی سند است. یعنی زمانی که حدیثی را فقط یک صحابی نقل کرده باشد آن حدیث غریب مطلق نامیده می‌شود. اما آنچه ملا علی قاری از تعریف «اصل سند» از گفته‌ی ابن حجر فهمیده است، به گمان من - و الله اعلم - طبق نظریه‌ی خود ابن حجر نیست.

ملا علی قاری بدین باور است که ابن حجر گفته است اصل سند به قسمتی گفته می‌شود که با وجود تعدد طرق روایت، سند به او منتهی شود و آن قسمتی است که صحابی در آن وجود دارند و تفرّد صحابی غرابت محسوب

۲- مثال حدیث «غریب مطلق» یا «فرد مطلق»: مانند حدیث «انّما الاعمال بالنیات»[أ]، که فقط عمر بن خطاب رضی الله عنه آن را نقل کرده است. و گاهی اوقات این تفرّد [به تنهایی روایت کردن حدیث] تا آخر سند، تداوم و استمرار پیدا می‌کند، و گاهی نیز، تعدادی از روایت کنندگان، این چنین حدیثی را از روایت کننده‌ی متفرد [که به تنهایی به روایت آن پرداخته] روایت می‌نمایند.[ب]

ب) «غریب نسبی» یا «فرد نسبی»:

۱- **تعریف «غریب نسبی» یا «فرد نسبی»:** حدیثی که غرابت در اثنای سند حدیث باشد. یعنی «غریب نسبی» یا «فرد نسبی»، حدیثی است که روایت کنندگان در اصل سندش، از یک نفر بیشتر باشد، سپس یک نفر از این گروهِ روایت کنندگان به روایت آن حدیث بپردازد. [مثلاً چند نفر تابعی، حدیثی را از صحابی روایت کنند، اما یک نفر تابع تابعی، بعدها این حدیث را روایت نماید.]

۲- **مثال «غریب نسبی» یا «فرد نسبی»:** مالک، از زهری، از انس رضی الله عنه حدیثی را روایت کرده است بدین مضمون: «ان النبیّ صلی الله علیه وسلم دخل مکة و علی رأسه المغفر»[ج].

یعنی: پیامبر صلی الله علیه وسلم در حالی وارد مکه شد که بر سرش کلاه خود بود. و این حدیث را فقط

نمی‌گردد. و ملا علی قاری چنین برداشت کرده است که اگر صحابی به تنهایی راوی باشد غرابت در حدیث وجود ندارد و تعلیلش چنین است که بر صحابه طعنه‌ای وارد نمی‌گردد و همه‌ی آنان عادل می‌باشند. و من گمان نمی‌کنم هدف ابن‌حجر این گونه باشد؛ زیرا ابن‌حجر غریب را این گونه تعریف نموده است: حدیثی که یک نفر آن را در قسمتی از سلسله‌ی سند روایت نموده باشد، یعنی اگر چه این تفرّد از جانب صحابی باشد زیرا صحابی حلقه‌ای از سند است. زیرا که وجود صحابی یکی از علل صحیح بودن سند است. - و الله اعلم -

[أ] این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند.

[ب] و به حدیث «غریب مطلق» یا «فرد مطلق»، غریب المتن نیز می گویند. یعنی حدیثی که در طبقه‌ی اول یا در نقل از شیخ حدیث، فقط یک نفر آن را روایت کرده باشد، گر چه در طبقات بعدی اشتهار یافته و جمعی آن را نقل کرده باشند. مانند: حدیث «انما الاعمال بالنیات» که فقط عمر بن خطاب رضی الله عنه آن را نقل نموده و از وی فقط علقمة بن وقّاص لیثی و از علقمه، فقط محمد بن ابراهیم تمیمی و از او، فقط یحیی بن سعید نقل کرده، ولی از یحیی، جمع کثیری (در حدود دویست نفر) روایت کرده‌اند.

علامه نووی نام این قسم را «غریب الحدیث» آورده است. تقریب ص ۳۸۷.

[ج] بخاری و مسلم.

مالک به تنهایی از زهری روایت کرده است [و در روایت از مالک، هیچ کسی موافق این راوی نیست هر چند روایت کنندگان از انس ﷺ زیادتر باشند. پس این حدیث نسبت به مالک فرد است - فرد نسبی]

۴- سبب نامگذاری: این قسم به «غریب نسبی» نامگذاری شده است، زیرا تفرّد در این حدیث، نسبت به یک فرد معیّن است [و این حدیث نسبت به یک نفر مشخص، فرد است.]

۵- برخی از انواع «غریب نسبی»:

در اینجا، انواعی از غرابت و تفرّد وجود دارد که می‌توان آنها را از «غریب نسبی» به شمار آورد، زیرا که غرابت در آنها به طور مطلق نیست، بلکه غرابت در آنها به نسبت مقداری معین و مشخص وجود دارد [و به طور مطلق نیست] و این انواع «غریب نسبی» عبارتند از:

الف) تفرّدِ انسان ثقه و مورد اعتماد به نقل و روایت حدیث؛ مانند این گفته‌ی محدثان: «**لم یروه ثقة الافلان**»؛ یعنی این حدیث را هیچ انسان ثقه و مورد اطمینانی به جز فلانی - که ثقه و مورد اعتماد است - روایت نکرده است.

ب) تفرّد نقل کننده‌ی مشخص از راوی [روایت کننده‌ی] معیّن؛ مانند این گفته‌ی محدثان: «**تفرّد به فلان عن فلان**»، یعنی: فقط فلانی [نقل کننده‌ی مشخص]، این حدیث را از فلانی [روایت کننده‌ی معین]، روایت نموده است؛ گر چه این حدیث از طرفی دیگر از غیر آن راویِ مشخص، روایت شده باشد.

ج) تفرّد مردمان شهری از شهرها، یا تفرّد ناحیه و منطقه‌ای از مردمان سرزمینها [ی اسلامی]، یا تفرّد جهتی دیگر؛ مانند این گفته‌ی محدثان: «**تفرّد به اهل البصرة عن اهل المدینة**»؛ یعنی فقط مردمان بصره این حدیث را از مردمان مدینه‌ی منوره روایت نموده‌اند. یا «**تفرّد به اهل الشام عن اهل الحجاز**»؛ یعنی فقط مردمان سرزمین شام این حدیث را از مردمان منطقه‌ی حجاز، نقل کرده‌اند.[1]

---

[1] به جهت اختصار، از بیان مثالهای دیگر، صرف نظر نموده‌ام.

۶- تقسیمی دیگر از حدیث غریب:

علماء و اندیشمندان اسلامی، حدیث غریب را از حیث «غرابت سند» یا «متن» به چند قسم، تقسیم نموده‌اند:

الف) حدیثی که هم از لحاظ متن غریب باشد و هم از لحاظ اسناد [= غریب در متن و اسناد]: و این قسم به حدیثی گفته می‌شود که متن آن توسط یک نفر روایت شده باشد.

ب) حدیثی که از لحاظ اسناد غریب باشد نه از لحاظ متن [= غریب در اسناد نه در متن]: عبارت از حدیثی است که جمعی از صحابه، متن آن را روایت می‌کنند و یک نفر دیگر به تنهایی، از صحابی دیگر، آن را روایت می‌کند؛ و درباره‌ی این قسم، ترمذی می‌گوید: «غریب من هذا الوجه». [و چنین حدیثی، بیشتر غیرصحیح است.]

۷- برخی از کتابهایی که در آنها احادیث غریب وجود دارد:

مثالها و نمونه‌های زیادی را می‌توان در این کتابها برای حدیث «غریب» پیدا کرد:

الف) مُسند بزّار.

ب) معجم الاوسط طبرانی.

۸- مشهورترین کتابهایی که در عرصه‌ی تدوین و نگارش حدیث غریب، به رشته‌ی تحریر درآمده‌اند:

الف) «غرائب مالک»، تألیف دار قطنی.

ب) «الأفراد»؛ این کتاب نیز نگارش یافته‌ی دار قطنی می‌باشد.

ج) «السنن التی تفرّد بکل سنة منها اهل بلدة»، تألیف ابوداود سجستانی.

۱۵۵۵ - {۳۳} (مُنکر)

وَعَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «مَنِ اشْتَكَى مِنْكُمْ شَيْئًا أَوِ اشْتَكَاهُ أَخٌ لَهُ فَلْيَقُلْ: رَبُّنَا اللهُ الَّذِي فِي السَّمَاءِ تَقَدَّسَ اسْمُكَ أَمرك فِي السَّماء وَالْأَرْض كَمَا أَنَ رَحْمَتُكَ فِي السَّمَاءِ فَاجْعَلْ رَحْمَتَكَ فِي الْأَرْضِ اغْفِرْ لَنَا حُوبَنَا وَخَطَايَانَا

أَنتَ رَبُّ الطَّيِّبِينَ أَنزِلْ رَحْمَةً مِنْ رَحْمَتِكَ وَشِفَاءً مِنْ شِفَائِكَ عَلَى هَذَا الْوَجَعِ. فَيَبْرَأُ».
رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ[1555]

۱۵۵۵- (۳۳) ابودرداء رضی الله عنه گوید: از رسول خدا صلی الله علیه وسلم شنیدم که می‌فرمودند: «هر کس از شما که از چیزی (از درد و بیماری) رنج برد و درد کشید، یا برادر (مسلمان) وی، به او (از درد و بیماری‌اش) شکایت کرد و رنج برد، پس باید چنین بگوید:

«ربّنا الله؛ الذی فی السماء، تقدّس إسمک؛ أمر ک فی السماء و الأرض؛ کما أنّ رحمتک فی السماء؛ فاجعل رحمتک فی الأرض؛ اغفر لنا حُوبنا و خطایانا؛ أنت ربّ الطّیبین، أنزلْ رحمةً من رحمتک و شفاءًا من شفائک علی هذا الوجع»؛ «پروردگار ما، خداوندی است که (رحمت او، یا امر او و یا مُلک عظیم او،) در آسمان است. نام تو، پاک و مقدّس است؛ فرمان تو، در آسمان و زمین، (اطاعت شده) است؛ همچنان که رحمت تو در آسمان است؛ پس آن را در زمین نیز قرار بده. گناهان کوچک و بزرگ که به عمد یا خطا از ما سر زده است، برای ما ببخشای؛ تو پروردگار پاکان هستی؛ رحمتی از رحمت‌های [خاصّ] خود را و شفایی از شفاهای [ویژه‌ی] خود را بر این درد و بیماری، فرو بفرست»؛ آنگاه (پس از خواندن این دعا، از روی اخلاص و صداقت و اعتقاد و عمل، آن درد و بیماری) بهبود می‌یابد».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است.]

شرح: «إشتکی»: شکایت کرد. رنج برد. درد کشید.

«اشتکاه أخ له»: برادر مسلمانش، به او از درد و بیماری‌ای که بدان دچار آمده، شکایت کرد و رنج برد.

«ربّنا الله، الذی فی السماء»: پروردگار ما، خداوندی است که در آسمان است.

مفهوم این حدیث و احادیثی دیگر از این قبیل، یکی از مهمترین مسائل کلامی قرار گرفته

[1555] ابوداود ۲۱۸/۴ ح ۳۸۹۲ و احمد ۲۱/۶.

است که در دورانی از زمان، میدان تاخت و تاز طلایه‌داران و پیشقراولان این فن بوده است.

اکنون، اگرچه اختلاف‌های علماء در این مسأله، به شدت قبلی خود باقی نمانده است، ولی از آن جایی که حدیث، در مورد یکی از مسائل مهم عقیدتی بحث می کند و از ابتدا، این مسأله در کتاب‌های علمی وجود داشته است؛ و همچنین جهت فهم دقیق مسأله‌ی فوق، آوردن بحث مختصری در اینجا، ضروری به نظر می‌رسد.

به هر حال، درباره‌ی احادیثی که در آن‌ها «نزول» (فرود آمدن) یا فعلی مانند آن به خداوند بلندمرتبه، نسبت داده شده است که آن فعل، مربوط به جسم‌ها و امور حادث است، چهار مذهب وجود دارد:

۱- **مشبّهه**؛ این گروه، این الفاظ را بر معنای ظاهری و حقیقی آن‌ها حمل کرده‌اند و گفته‌اند: این صفات، به همان کیفیّتی که برای بندگان ثابت هستند، برای خداوند نیز ثابت‌اند؛ این مذهب، به طور کامل باطل است و جمهور اهل سنّت از ابتدا تاکنون همواره این نظریه را رد کرده‌اند.

۲- **معتزله و خوارج**؛ این دو گروه وجود صفات برای خداوند را قبول ندارند؛ از این رو، حدیث «نزول» و دیگر احادیث مشابه این موضوع را صحیح نمی‌دانند. این موضوع نیز باطل است.

۳- **جمهور سلف و محدثان**؛ این گروه می گویند: این احادیث، از زمره‌ی «**متشابهات**» است؛ از این رو، معنای حقیقی «نزول» (فرود آمد ن خدابه آسمان دنیا) که مستلزم تشبیه است، مراد نیست؛ و چون صفت نزول در نصوص صحیح آمده، ثابت می‌باشد، امّا درباره‌ی معنا و کیفیّت آن سکوت می‌نماییم و از بحث کردن درباره‌ی آن پرهیز می کنیم. و به این گروه از علماء، «**مفوّضة**» می گویند.

۴- **متکلّمان**؛ این گروه از علماء می‌گویند: مراد چنین الفاظی، هرگز معنای ظاهری آن‌ها نیست؛ چون در این صورت، مستلزم تشبیه است و منظور این کلمات، معنای مجازی است؛ به عنوان مثال: مراد از کلمه‌ی «نزول»، «**نزول رحمت**» یا «**نزول فرشتگان**» می‌باشد. و به این گروه از علماء، «**مؤوّلة**» می گویند؛ و این گروه به دو دسته تقسیم شده‌اند: دسته‌ی اول با چنان جمله‌ها و کلمه‌هایی، این نوع الفاظ را تأویل می کنند که از نظر لغت و محاوره، به طور کامل قابل قبول باشد.

و دسته‌ی دوم، در تأویل این نوع کلمه‌ها و جمله‌ها، تأویلات بی‌وجه و دور و درازی را

مطرح می‌کنند که بسا اوقات به اندازه‌ای در این زمینه، دچار افراط و زیاده‌روی می‌شوند که می‌توان از تأویل آنان به عنوان تحریف نام برد.

همچنان که پیش‌تر بیان کردیم، دو مذهب اول، به طور کامل، بی‌اساس و باطل هستند و هیچ یک از علماء و صاحب‌نظران راستین اسلامی، قایل به مذهب آنان نبوده‌اند؛ البته اختلاف «تفویض» و «تأویل» میان علماء و اندیشمندان دینی، همواره وجود داشته است؛ از این رو محدثان، قایل به «تفویض» و متکلمان، قایل به «تأویل» بوده‌اند.

برخی از محدثان، این دو نظریه را بدین ترتیب قابل جمع دانسته‌اند که هر کجا تأویل مناسب، امکان‌پذیر است، تأویل کردن بهتر است و هر کجا که تأویل مناسب، امکان‌پذیر نیست و نیاز به تأویل بعید و افراطی است، تفویض بهتر است.

از این رو، برخی از صاحب‌نظران دینی گفته‌اند: اگر چنانچه مخاطب شما، چنان شخصی باشد که اگر برایش تأویل نشود، ممکن است دچار تردید، سوء تفاهم و بداعتقادی شود، در آن صورت می‌توان از تأویل استفاده نمود.

و علامه ابن خلدون در «مقدمه»ی خویش، چه زیبا نوشته است: **«اِدراک صفات باری تعالی، از قدرت عقل بشر خارج است و کسی که به وسیله‌ی عقل، بخواهد چنین مسایلی را حل کند، مانند شخص نادانی است که می‌خواهد با ترازوی مخصوص طلا، کوه‌ها را وزن کند».**

به طور کلی اگر نگاهی اجمالی به آیات قرآنی و احادیث نبوی بیاندازیم، به آیات و احادیث بی‌شماری بر خواهیم خورد که بعضی از آنها، وجود دست و چشم و برخی دیگر وجود مشت و انگشت و صورت و سمت راست و بعضی دیگر بر وجود مکانی برای خدا که در آن قرار می‌گیرد و بعضی دیگر بر وجود نزول خدا در آسمان دنیا و یا بر نزدیکی و دوری او دلالت می‌کنند.

حمل تمام این آیات و احادیث بر ظاهرشان غیرممکن است، چون لازمه‌ی آن، اثبات جسم برای خداوند است. حال آنکه همه‌ی مسلمانان بر این امر اعتقاد دارند و با دلایل و براهین عقلی نیز ثابت شده است که محال است که خداوند ﷻ دارای جسم باشد.

چنانچه در شرح عقاید نسفیّه می‌خوانیم:

«الواحد، القديم، الحيّ، القادر، العليم، السميع، البصير، الشائي، المريد، ليس بعرض و لا جسم و لا جوهر و لا مصور و لا محدود و لا معدود و لا متبعض و لا متجزّيء و لا متركب و لا متناه و لا يوصف بالماهية و لا بالكيفية و لا يتمكن في مكان و لا يجري عليه زمان و لا يشبه شئ و لا يخرج عن علمه و قدرته شئ».

«خداوند ﷻ، ذاتی است یگانه و یکتا، ازلی و ابدی، زنده، قادر، علیم، سمیع، بینا، با اراده و ذاتی است که از عرض، جسم، جوهر، صورت و شکل، حد و نهایت، مساحت، تجزیه و تقسیم، و ترکیب که سایر مخلوقات و موجودات با آن وصف می‌شوند پاک و منزه است و هرگز با ماهیت و کیفیت وصف نمی‌شود و به هیچ عنوان بسان سایر موجودات در جهتی از جهات و مکانی از مکان‌ها جا نمی‌گیرد و زمان بر او جاری نمی‌شود و چیزی شبیه و همسنگ او نیست و هیچ چیز و هیچ کس خارج از احاطه‌ی علمی و تسلط و نفوذ و قدرت او نیست.»

بر این اساس علما و دانشوران اسلامی در حل آیات و احادیثی که به ظاهر جسمیت و حلول را برای خداوند ثابت می‌کند، دو دسته شده‌اند:[1]

گروه اول: مذهب تفویض (واگذاری امر به خداوند) که مذهب سلف و پیشینیان و صدر اسلام است [مانند: امام ابوحنیفه، مالک، احمد، شافعی، محمدبن‌حسن، سعدبن معاذ مروزی، عبدالله‌بن‌مبارک، ابومعاذ، خالدبن‌سلیمان، اسحاق‌بن‌راهویه، محمدبن اسماعیل بخاری، ترمذی و...] این دسته بر این اعتقادند که ما به این قبیل اوصاف که در قرآن و سنت آمده است ایمان داریم که کلام خدا و رسول اوست و در تفسیر آنها تعمق و غور نمی‌کنَیم. لذا از تأویل خودداری کردند و گفتند: خدا داناتر است به حقیقت آنها، در حالی که تشبیه و جسمانی بودن او را رد کردند.

به این خاطر وقتی از امام مالک‌بن‌انس سؤال شد که معنای «استوا» [در ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى

---

[1] ر.ک: شرح عقاید اهل سنت، ص۷۱-۷۳

الْعَرْشِ﴾] چیست؟ گفت: معنای استوا در لغت روشن است، ولی کیفیت و چگونگی آن بر ما مجهول است. سؤال کردن از آن بدعت است و ایمان به آن واجب است.

گروه دوم: مذهب تأویل (شرح و تفسیر) که مذهب خلف و آیندگان است. بعد از اینکه قلمرو اسلام توسعه یافت و بسیاری از ملت‌ها که متأثر از آرای فلسفی و عقاید ایرانی که اعتقاد به حلول خداوند (در اشیاء) و جسمانی بودن او داشتند، وارد اسلام شدند و سبب برانگیختن این شبهات نسبت به خداوند متعال گردیدند و در عین حال به آنچه که در زبان عربی و ظواهر آیاتی که عقایدشان را تأیید می کرد استناد کردند. به ناچار خلف [که بر خلاف سلف که معانی حقیقی اینگونه آیات و احادیث را به خدا واگذار و تفویض می کردند] به تأویل الفاظی که دال بر جسمانیت و حلول‌اند پرداختند و آنها را بر معانی مجازی حمل کردند. به حسب آن معانی با مقام الهی مادامی که زبان و لغت احتمال آن معانی را داشت، زیرا معانی مجازی که در قرآن و سنت به کار رفته، بیشتر از معانی حقیقی است. لذا «استوا» در آیه‌ی ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ را به استیلا و اقتدار تأویل کردند.

و نیز گفتند: عین بر چشم حقیقی اطلاق می‌شود و مجازاً به معنای اعتنا و توجه به کار می‌رود و «ید» بر بازو و انگشتان حقیقی اطلاق می‌شود و مجازاً بر قدرت و تسلط، و «نزول» بر فرود آمدن جسمانی اطلاق می گردد و مجازاً بر پایین آمدن دستور یا فرشته و نیز به معنای تواضع و محبت کردن به کار برده می‌شود. مثلاً می گویند: «نزل فلان» یعنی تواضع کرد.

بر این اساس خلف آیه‌ی ۱۰ سوره فتح ﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ را به قدرت و سیطره‌ی او تأویل کردند و آیه‌ی ۱۴ سوره قمر ﴿تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا﴾ را به تحت نظر و توجه ما معنی کردند و...[أ]

البته در اینجا این مطلب را نیز باید دانست که تعبیر دست، چشم، انگشت، سمت راست، و... همه و همه الفبایی است که خدا با آن با ما انسان‌ها صحبت می‌فرماید، والاّ این واژه‌ها و مطلب‌ها در برابر قدرت نامحدود و شامله‌ی خدا و حکمت تامّه و مالکیت بی‌حد و نهایت و علم فراگیر و جهانگیر او بی‌مصداق و بی‌معنا است.

[أ] شرح عقاید اهل سنت، ص۷۴

پیامبر ﷺ در این حدیث برای بیان عظمت و قدرت خدا از تعبیر کنایی‌ای بسیار زیبا استفاده می‌کند و می‌فرماید:

«همه‌ی دل‌های فرزندان آدم میان دو انگشت از انگشتان قدرت پروردگار متعال است و آنها را هر طور که بخواهد دگرگون می‌نماید».

و معمولاً چنین واژه‌ها و جملاتی کنایه از قدرت مطلقه و سلطه‌ی کامل بر چیزی است. همان‌گونه که ما انسان‌ها در تعبیرات روزمره خویش می‌گوییم؛ فلان شهر در دست من است و یا فلان ملک در قبضه و مشت من می‌باشد.

کوتاه سخن اینکه همه‌ی این تشبیهات و تعبیرات، کنایه از سلطه‌ی مطلقه‌ی پروردگار بر عالم هستی و تمام موجودات و مخلوقات زمینی و آسمانی است تا همگان بدانند که در دنیا و آخرت، کلید نجات و حل مشکلات در کف قدرت خداوند است، چرا که آفرینش همه‌ی موجودات از ناحیه‌ی او است و حتی در بقای خود هر لحظه به فیض وجود او نیازمنداند و تدبیر عالم‌هستی و گشودن گره تمام مشکلات و همه‌ی ارزاق به دست با قدرت اوست.

و همگی این تعبیرات، جنبه‌ی کنایی دارند و به خاطر کوتاهی و نارسایی الفاظ و الفبای ما در زندگی روزمره، ناچاریم آن معانی بلند از قدرت نامحدود شامله‌ی خدا و حکمت تامه و مالکیت بی‌حد و نهایت و علم فراگیر و جهانگیر او تعالی و... را در قالب این الفاظ کوچک بریزیم، چرا که ما الفاظ و واژه‌ها و جملاتی که در خور بیان مقام عظمت و قدرت پروردگار باشد در اختیار نداریم، پس به ناچار از همین الفاظ و با استفاده از همین تشبیهات و تعبیرات کنایی، در بیان عظمت و قدرت و شکوه و جلال و عزت و اقتدار ذات باری‌تعالی استفاده می‌کنیم. و این درست به آن می‌ماند که کسی بخواهد برای کودکی که در عالم جنین زندگی می‌کند، مسائل این جهان را تشریح کند، اگر سخنی نگوید کوتاهی کرده و اگر هم بگوید، نلچار است مطالب را به صورت سربسته ادا کند، زیرا شنونده در آن شرایط توانایی و استعداد بیشتر از این را ندارد.

از این رو نباید کسی از این‌ها احتمال تجسم و حلول پروردگار را بدهد و براستی که جز انسان بسیار ساده لوح، بی‌خرد، کوته‌بین و کوته‌فکر و کم‌ظرفیت و ضعیف‌الایمان دیگر کسی چنین فکری در قوه‌ی مدرکه و مخیله‌اش نقش نخواهد بست.

و بی‌گمان اگر انسان‌ها با معیار و مقیاس‌های کوچک و ناچیز اندیشه‌های خود درباره‌ی ذات و صفات پاک و بی‌عیب و نقص خدا، قضاوت نمی‌کردند، هرگز به بیراهه‌ها و سیاه‌چاله‌های کفر و زندقه، الحاد و بی‌بندوباری، گمراهی و ضلالت و شقاوت و بدبختی نمی‌افتادند.

«حوبنا»: گناه ما. خداوند می‌فرماید:

﴿ وَءَاتُواْ ٱلْيَتَٰمَىٰٓ أَمْوَٰلَهُمْ ۖ وَلَا تَتَبَدَّلُواْ ٱلْخَبِيثَ بِٱلطَّيِّبِ ۖ وَلَا تَأْكُلُوٓاْ أَمْوَٰلَهُمْ إِلَىٰٓ أَمْوَٰلِكُمْ ۚ إِنَّهُۥ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا ﴾ (نساء/۲)

«و به یتیمان، اموالشان را (بدان گاه که پا به رشد گذاشتند و به حدّ بلوغ رسیدند) باز پس بدهید؛ و اموال ناپاک (و بد خود) را با اموال پاک (و خوب یتیمان) جابه‌جا نکنید؛ و اموال آنان را با اموال خودتان (به وسیله‌ی آمیختن و یا تعویض کردن) نخورید؛ بی‌گمان چنین کاری، گناه بزرگی است».

«خطایانا»: گناهان کوچک و بزرگ ما. گناهانی که به عمد یا سهو و اشتباه از ما سر زده است.

«ربّ الطیبین»: پروردگار پاکان. «الطّیبین»: مؤمنانی که از شرک، پاک و منزّه‌اند؛ یا تقواپیشگانی که از افعال پست و اقوال رذیله، دوری می‌گزینند.

۱۵۵۶ -﴿۳۴﴾ (حسن)

وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِذَا جَاءَ الرجل يعود مَرِيضا فَلْيقل ك اللَّهُمَّ اشْفِ عَبْدَكَ يَنْكَأُ لَكَ عَدُوًّا أَوْ يَمْشِي لَكَ إِلَى جِنَازَةٍ» رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ[۱۵۵۶]

۱۵۵۶- (۳۴) عبدالله بن عمرو رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هر گاه مردی به عیادت بیماری آید، باید بگوید:

«إللّهمّ اشف عبدک، ینکأ لک عدوّاً أو یمشی لک الی جنازة»؛ «بار خدایا!

[۱۵۵۶] ابوداود ۴۸۰/۳ ح ۳۱۰۷ و احمد ۱۷۲/۲.

بنده‌ات را بهبودی ببخش، تا برای (خشنودی تو و نصرت و پیروزی دین) تو، دشمنی را مجروح و زخمی گرداند؛ یا برای (رضایت و خشنودی) تو، جنازه‌ای را تشییع نماید».
[این حدیث را ابوداود روایت کرده است.]

شرح: «ینکأ»: زخمی و مجروح گرداند. آسیب برساند. رنجور گرداند.

۱۵۵۷ -﴿۳۵﴾ (ضَعِيف)

عَن عَلِيِّ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أُمَيَّةَ أَنَّهَا سَأَلَتْ عَائِشَة عَن قَول الله تبَارك وَتَعَالَى: ﴿إِن تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ الله﴾ وَعَنْ قَوْلِهِ: ﴿مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ﴾ فَقَالَتْ: مَا سَأَلَنِي عَنْهَا أَحَدٌ مُنْذُ سَأَلْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: «هَذِه معاتبة الله العَبْد فِيمَا يُصِيبُهُ مِنَ الْحُمَّى وَالنَّكْبَةِ حَتَّى الْبِضَاعَةِ يَضَعُهَا فِي يَدِ قَمِيصِهِ فَيَفْقِدُهَا فَيَفْزَعُ لَهَا حَتَّى إِنَّ الْعَبْدَ لَيَخْرُجُ مِنْ ذُنُوبِهِ كَمَا يَخْرُجُ التبر الْأَحْمَر من الْكِير». رَوَاهُ التِّرْمِذِيّ[1557]

۱۵۵۷- (۳۵) علی بن زید رحمه‌الله، از اُمیّه رضی‌الله‌عنها روایت کرده است که وی از عایشه رضی‌الله‌عنها درباره‌ی این فرموده‌ی خداوند بلند مرتبه پرسید: ﴿وَإِن تُبْدُواْ مَا فِيٓ أَنفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُم بِهِ ٱللَّهُ﴾ (بقره/۲۸۴)؛ «و اگر آنچه را که در دل دارید، آشکار سازید، یا پنهان دارید، خداوند شما را طبق آن محاسبه می‌کند».
و همچنین در مورد این فرموده‌ی خداوند عزوجل از او پرسید: ﴿مَن يَعْمَلْ سُوٓءًا يُجْزَ بِهِۦ﴾ (نساء/۱۲۳)؛ «هر کس که کار بدی بکند، در برابر آن، کیفر داده می‌شود».
عایشه رضی‌الله‌عنها در پاسخ گفت: از زمانی که تفسیر این دو آیه را از رسول

[1557] ترمذی ۲۲۱/۵ ح ۲۹۹۱ و احمد ۲۱/۶.

خداﷺ پرسیده‌ام، تاکنون کسی (دیگر، غیر از تو) از من، درباره‌ی آن‌ها، نپرسیده است. رسول خداﷺ فرمودند:

«این، عتاب کردن خداوند، بنده‌اش را می‌باشد بدانچه به بنده از تب و سختی می‌رساند؛ حتّی چیزی را که در آستین (یا جیب) خود می‌نهد؛ آن گاه آن را گم می‌یابد و به خاطر [از دست دادن و گم کردن] آن، وحشت‌زده و نگران و هراسان و بیمناک و سراسیمه و بی‌قرار می‌گردد. (یعنی: خداوند، بندگان خویش را در دنیا، به وسیله‌ی این سختی‌ها و نگرانی‌ها، عتاب و مؤاخذه می‌کند؛ و این برنامه‌ی خداوندی، ادامه دارد) تا این که بنده، چنان از گناهان خویش، پاک بیرون می‌آید که طلای قرمز (و خالص)، از دم آهنگری بیرون می‌آید».

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است.]

شرح: **«معاتبة»**: عتاب. سرزنش. مؤاخذه. گرفتار کردن به سختی و گرفتاری. نکوهش.

«النکبة»: مصیبت. رنج. غصّه. ناراحتی.

«البضاعة»: کالا. چیز. جنس. شیء.

«التبر»: سنگ طلا. معدن طلا. طلای خام.

«الکیر»: دم آهنگری.

تحمّل مصیبت: تحمّل کردن مصیبت، شامل موارد زیر می‌باشد:

۱- تکیّه بر صبر و شکیبایی:[أ]

اموری چند هستند که انسان را بر تحمّل مصیبت، یاری می دهند و مهمترین آن ها همان تکیه بر صبر و شکیبایی در برابر بلا و مصیبت می باشد، پس تکیه بر صبر مداوای سریع و تخفیف ساز، و داروی ملایم و نتیجه‌بخش است.

[أ] ر.ک: گناهان و لغزشها، صص ۲۷۲-۲۷۸.

صبر یکی از اخلاق بزرگ می باشد که انسان را از آنچه نیکو و پسندیده نمی باشد باز می دارد، و صبر در واقع نیرویی است که نفس و روان انسان به وسیله ی آن اصلاح می شود و موقعیت آن قوام می پذیرد.

صبر و شکیبایی تنها منحصر بر مصیبت نیست، چنان که علی بن ابی طالب رضی الله عنه گفته است: «صبر بر سه نوع است: صبر بر بلا و مصیبت، صبر بر طاعت و عیادت و صبر در برابر معصیت و نافرمانی».

پس هر گاه انسان در برابر بلا و مصیبت صبر و تحمّل داشته باشد و پاداش آن را از خدا بخواهد، خدا نیز پاداش او را خواهد داد، و هر گاه بی تابی کند و بر مصیبت صبر و تحمّل نورزد، گناهکار می شود و خویشتن را در رنج و مشقّت می اندازد.

خداوند اجر عظیمی را به افراد صابر و بردبار وعده داده است و می فرماید:

﴿إِنَّمَا يُوَفَّى ٱلصَّٰبِرُونَ أَجۡرَهُم بِغَيۡرِ حِسَابٖ﴾ (زمر/۱۰)

«بی گمان به شکیبایان اجر و پاداششان به تمام و کمال و بدون حساب داده می شود».

خداوند به وسیله ی هدایت، و یاری و کمک خود با افراد صابر و شکیبا می باشد و می‌فرماید:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱسۡتَعِينُواْ بِٱلصَّبۡرِ وَٱلصَّلَوٰةِۚ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلصَّٰبِرِينَ ﴾ (بقره/۱۵۳)

«ای کسانی که ایمان آورده اید از بردباری و نماز (در برابر حوادثِ سختِ زندگی) کمک بگیرید، (و بدانید که) خدا با بردباران است، (و یار و یاور ایشان است)».

بنابراین شکیبایان نایل به این معیت و همراهی که بهترین فیضی است در دنیا و آخرت شده اند، معیّتی که اختصاص به انبیا دارد چنان که خداوند درباره ی بعضی از آنان می فرماید:

﴿ قَالَ لَا تَخَافَآۖ إِنَّنِي مَعَكُمَآ أَسۡمَعُ وَأَرَىٰ ﴾ (طه/۴۶)

«(خداوند) فرمود نترسید من با شما هستم و (حرفهایشان را) می شنوم و (اعمالشان را) می بینم».

و خداوند بعضی از مخلوقات خود را به بلا و مصیبت مبتلا می سازد تا اینکه مقدار صبر و بردباری آنان را بیازماید، و می فرماید:

﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَنَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ﴾ (محمد/۳۱)

«ما همه ی شما را (با وجود آگاهی از اعمالتان) قطعاً آزمایش می کنیم تا معلوم شود مجاهدان (واقعی) و صابران کیانند، و اخبار شما را بیازماییم (که آیا در راه اسلام صادقانه سخن گفته اید یا خیر)».

روایت شده است: پیامبر اکرم ﷺ گذرش به زنی افتاد که کنار قبری نشسته بود و گریه می کرد، حضرت فرمود: از خدا بترس، و صبر و شکیبایی داشته باش. زن گفت: تو به جای من، زیرا که تو به مصیبتی به مانند مصیبت من مبتلا نشده ای، زن این را که گفت در حالی که نمی دانست آن کسی که با او مواجه شده و با او سخن می گوید پیامبر اکرم ﷺ است، پس هنگامی که به او گفته شد: آن فردی که با او سخن می گفتی پیامبر ﷺ بود، فوری نزد حضرت رفت تا از او معذرت‌خواهی کند و به حضرت گفت: (پوزش می طلبم) من ترا نشناختم، پیامبر به او فرمود: صبر و شکیبایی با صدمه و ضربه ی اولی است. (روایت از بخاری)

و این به آن علت است که وارد شدن ناگهانی مصیبت یک رویداد تلخ و شدیدی است که به واسطه ی صدمه و ضربه ی خود قلب را تکان می دهد و آن را آشفته و بی قرار می سازد، زیرا تحمل مصائب هنگام نخستین ضربه ی آن موجب کاهش شدت، و ضعیف شدن قدرتش می گردد، و در نتیجه با کمک گرفتن از صبر و شکیبایی سبک و ناچیز می شود.

روایت شده یکی از دختران پیامبر اکرم ﷺ پسرش در معرض مرگ قرار گرفته بود و شخصی را نزد پیامبر ﷺ فرستاد که به او خبر دهد پسرش در حالت مرگ است، پیامبر ﷺ به آن شخص فرمود: برگرد و به دخترم بگو: پدرت می گوید: «إِنَّ لِلّٰهِ ما أَخَذَ، و لَهُ ما أَعْطَى، وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِأَجَلٍ مُسَمًّى، فَمُرْهَا فَلْتَصْبِرْ وَلْتَحْتَسِبْ» (روایت از بخاری): «بی گمان آنچه را که خداوند (از فرزند و غیرفرزند) گرفته و آنچه را که عطا فرموده است از آنِ او است، و هر چیزی نزد خدای بزرگ عمرِ محدود و معیّن، و زمان مشخصی دارد که (در لوح محفوظ ثبت و ضبط می

باشد) پس برو و به او بگو باید (بر حکم و قضای خدا) صبر و شکیبایی داشته باشد و اجر و پاداش آن را از خدا بخواهد».

این فرموده ی پیامبر اکرم ﷺ یک حکم جامعی است، و هر کس در محتوا و مفهوم آن دقت و تأمل نماید علاوه بر اینکه بلایا و مصائبِ دنیا بر او سبک و ناچیز می گردد، مطالب زیر نیز آشکار می گردد:

الف) اینکه می فرماید: «إنَّ لِلّهِ ما أخَذَ» یعنی تمام عالم ملک خدا و تحت فرمان خداست، پس اگر قبض نفسی نمود و چیزی را از شما گرفت، بی گمان چیزی را گرفته است که مال اوست و آن را به امانت نزد شما گزارده است.

ب) و اینکه می فرماید: «وَ لَهُ مَا اَعْطی» یعنی آنچه را که خداوند به شما بخشیده است از ملک خدا و از حیطه ی تصرف خدا خارج نشده است بلکه خداوند هر طور که بخواهد و اراده کند در آن تصرّف می کند.

ج) و اینکه می فرماید: «وَ کُلُّ شَیءٍ عِنْدَهُ بِأجَلٍ مُسَمّی» یعنی حکم خدا، و قضا و قدر او امکان ندارد که لحظه ای جلو افتد و یا به تأخیر افتد، پس برای هر مصیبت و پیش‌آمدی زمان محدود و معینی هست.

د) و بالاخره اینکه در پایان حدیث می فرماید: «فَمُرْهَا فَلْتصبِر وَلْتَحْتَسِبْ» این حقیقت آشکار می گردد که هر گاه انسان در حین از دست دادن یکی از عزیزان خود صبر و شکیبایی ورزد، و اجر و پاداش آن را از پروردگار خود بخواهد، قطعاً آن بزرگترین تسلیت و آرامش خاطر است بر مصیبت او.

بنابراین بی تابی و ناشکیبایی، رفته را باز نمی گرداند، و غصّه و اندوه موجبِ برگرداندن چیزِ از دست رفته و هلاک شده ای نمی شود، و گریه و زاری هیچ سود و منفعتی را به بار نمی آورد، و اضطراب و پریشانی دفع بلا و مصیبت را نمی کند، و جز صبر و شکیبایی هیچ چیزِ دیگر بلا و مصیبتِ وارد شده را سبک نمی سازد و آن را ناچیز نمی گرداند.

هنگامی که امام شافعی رحمه الله پسرش فوت کرد، عده ای برای عرض تسلیت نزد او آمدند، امام شافعی فرمود:

و ما الدّهرُ إلّا هکذ - فاصطبر له　　　زریّة مال او فراق حبیب

دنیا جز این چیز دیگر نیست، پس باید در برابر دنیا و مصیبتهایش پایداری نمود و بر از دست دادن مالی یا عزیزی صبر و شکیبایی ورزید.

۲- گوارا شدن درد و الم:

آنچه انسان را بر تحمل بلا و مصیبت یاری می دهد، و درد و الم آن را بر او سبک می سازد، اعتقادِ شخصِ مصیبت‌بار و بلادیده است به اینکه تلخی و مرارتِ دنیا عیناً حلاوت و شیرینی است در آخرت، و این یک حقیقتِ انکارناپذیری است که پیامبر اکرم ﷺ آن را بیان نموده و می فرماید: «حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكارِهِ، وَ حُفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَواتِ» (نقل از مسلم و ترمذی): «بهشت به وسیله ی تحمل و دربرگرفتن سختی ها و مصیبت ها حاصل می شود، و آتش دوزخ با شهوات و آرزوهای نفسانی».

باز می فرماید: «الدُّنيا سِجْنُ الْمُؤمِنِ وَ جَنَّةُ الكافِرِ» (روایت از مسلم و ترمذی): «دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است».

بی گمان سختی ها و رنجها و مرارت هایی که انسان در برابر دردِ بیماری و تلخی بینوایی و فقدانِ عزیزانِ خود تحمل می کند حتماً خداوند در روز قیامت، به عوض آنها نعمت ابدی به او عطا می فرماید به شرط اینکه انسان در برابر بلا و مصیبتِ خود صبر و شکیبایی کند و اجر و پاداشِ آن را از خدا بخواهد.

۳- راضی شدن به قضا و قدرِ خدا:

آنچه مصیبت شخص مؤمن را سبک می سازد و به او تسلیت و آرامش خاطر می بخشد این است که بر بلا و مصیبت وارده صبر و تحمل داشته باشد و اجر و پاداشِ آن را از خدا بخواهد و حتماً خداوند او را ناامید نمی گرداند و پاداش نیک را به او خواهد داد.

انسان مسلمان باید بداند بهره ی او از اجر و پاداشِ مصیبتِ وارده، مطابق مقدار رضایت و شکیبایی است که در درونش منعکس می باشد، پس هر کس به مصیبت وارده راضی باشد خداوند نیز از او راضی و خشنود می باشد، و هر کس نسبت به آن خشمگین و ناشکیبا باشد، خداوند هم ناخشنود می باشد. چنان که پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: «اِنَّ عِظَمَ الْجَزاءِ مَعَ عِظَمِ الْبَلاءِ، وَاِنَّ اللهَ

اِذا اَحَبَّ قَوْماً اِبتلاهُمْ، فَمَنْ رَضِیَ فَلَهُ الّرضیٰ، وَمَنْ سَخِطَ فَلَهُ السُّخْطُ» (روایت از ترمذی و ابن ماجه): «بزرگی اجر و پاداش با بزرگی بلا و مصیبت است و هر گاه خداوند قومی را دوست داشته باشد ایشان را به بلا و مصیبت آزمایش می کند، پس هر کس راضی به حکم خدا باشد، خداوند نیز از او راضی می باشد، و هر کس خشمگین و ناراضی باشد خداوند نیز نسبت به او ناراضی می باشد.

بنابراین مفیدترین دارو برای شخصِ مصیبت‌دیده همان موافقتِ اوست به آنچه که خداوند برایش پسندیده و روا داشته است، چون خواص محبّت خدا و حکمت و رازِ آن موافقت شخص است در آنچه که پروردگارش مقدّر نموده است، پس با این وصف اگر در دلِ مصیبت‌دیده خشم و ناسپاسی ایجاد شد چنین شخصی جزءِ افراد هلاک شده می باشد، و اگر مصیبت موجب صبر و ثابت‌قدمی شد پس او جزءِ افراد شکیبا و مقرّبین آستانه ی حق تعالی می گردد، مقرّبینی که خداوند درباره ی آنان می فرماید:

﴿وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلصَّٰبِرِينَ﴾ (آل‌عمران/۱۴۶)

«و خداوند شکیبایان را دوست می دارد».

و اگر مصیبت موجب حمد و سپاسگزاری شخصِ مصیبت دیده شد، پس او جزءِ سپاسگزاران و ثناگویانی است که دارای اجر و پاداش بزرگی می باشند.

روایت شده که پیامبر اکرم ﷺ در این رابطه فرموده است: «اِذا مَاتَ وَلَدُ الْعَبْدِ قالَ اللهُ لِمَلائِکَتِهِ: قَبَضْتُمْ وَلَدَ عَبْدِی؟ فَیَقُولُونَ: نَعَم، فَیَقُولُ: قَبَضْتُمْ ثَمَرَةَ فُؤادِهِ؟ فَیَقُولُونَ: نَعَمْ، فَیَقُولُ مَاذَا قَالَ عَبْدِی؟ فَیَقُولُونَ: حَمِدَکَ وَ اسْتَرْجَعَ، فَیَقُولُ اللهُ ابْنُوا لِعَبْدی بَیْتاً فِی الْجَنَّةِ وَ سَمُّوهُ بَیْتَ الْحَمْدِ» (روایت از ترمذی): «هر گاه فرزند بنده ی خدا مرد، خداوند به فرشتگانش می فرماید: قبض روح بنده ام را نمودید؟ آنان می گویند: بله، خداوند می فرماید قبض روح جگرگوشه، و میوه ی زندگی او را نمودید؟ می گویند بله، خداوند می فرماید: بنده ام چه گفت؟ آنان می گویند: حمد و سپاس ترا به جای آورد و گفت ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ﴾ (بقره/۱۵۶) پس خداوند می فرماید: برای بنده ام خانه ای در بهشت بسازید و آن را خانه ی حمد و ستایش نام نهید.

و اگر محبت، موجباتِ به وجود آوردنِ محبت و اشتیاق به خدای یگانه را در دلِ شخصِ

مصیبت دیده به وجود آورد، پس او در زمره ی محبین و مخلصین، و جزء مقربین آستانه ی خداوند می باشد، و پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: «مَنْ اَحَبَّ لِقاءَ اللهِ اَحَبَّ اللهُ لِقاءَهُ» (روایت از مسلم و نسائی): «هر کس لقاء الله را دوست دارد خداوند نیز لقاء او را دوست دارد».

انسان هنگام دچار شدن به مصیبتی، باید از گفتن چیزی که اجر و پاداش او را پایین بیاورد و خشم و ناخشنودی خدا را برانگیزد جداً بپرهیزد، و باید از ابراز ناشکیبایی و بر زبان آوردن کلماتی دال بر تحمیل ظلم و ستم بر او برحذر باشد، زیرا که خداوند نسبت به بندگان خود عادل است و هیچ گونه ظلم و ستمی را برای آنان روا نمی دارد، و خداوند بسیار دانا و حکیم است که هیچ چیزی را بدون حکمت انجام نمی دهد، و هر آنچه را که به کسی بدهد و یا از او بگیرد، از آنِ اوست، و هر کاری را که انجام دهد مورد سؤال و بازخواست قرار نمی گیرد، چرا که او هر چه را اراده کند انجام می دهد و بر تمام بندگان خود مسلط می باشد، چنان که می فرماید:

﴿وَإِن يَمْسَسْكَ ٱللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُۥٓ إِلَّا هُوَ ۖ وَإِن يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٧﴾ وَهُوَ ٱلْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِۦ ۚ وَهُوَ ٱلْحَكِيمُ ٱلْخَبِيرُ ﴿١٨﴾﴾ (انعام/۱۷و۱۸)

«اگر خداوند زیانی به تو برساند، هیچ کس جز او نمی تواند آن را برطرف سازد، و اگر خیری به تو برساند (کسی نمی تواند از آن جلوگیری کند) چرا که او بر هر چیزی تواناست، و او بر بندگان خود مسلط است و او حکیم است (و کارهایش را از روی حکمت انجام می دهد و از احوال و اوضاع) بسیار آگاه است».

۱۵۵۸ - ﴿۳۶﴾ (ضَعِيف)

وَعَنْ أَبِي مُوسَى أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لَا يُصِيبُ عَبْدًا نَكْبَةٌ فَمَا فَوْقَهَا أَوْ دُونَهَا إِلَّا بِذَنْبٍ وَمَا يَعْفُو اللهُ عَنْهُ أَكْثَرُ وَقَرَأَ: ﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ﴾ رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ[1558]

[1558] ترمذی ۳۷۷/۵ ح ۳۲۵۲ و احمد ۱۶۷/۶.

۱۵۵۸- (۳۶) ابوموسی (اشعری)رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «به هیچ بنده‌ای، مصیبت و رنج و ناراحتی و غصّه‌ای - چه زیاد و چه کم - نمی‌رسد، مگر به سبب گناهی که مرتکب شده است؛ و آنچه را خداوند، از او می‌بخشاید (و او را به خاطر آن، مؤاخذه نمی‌کند)، بیشتر است».
و رسول خدا صلی الله علیه وسلم (در تأیید این سخن) این آیه را خواندند: ﴿ وَمَآ أَصَٰبَكُم مِّن مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتۡ أَيۡدِيكُمۡ وَيَعۡفُواْ عَن كَثِيرٍ ﴾ (شوری/۳۰)؛ «آنچه از مصایب و بلا به شما می‌رسد، به خاطر کارهایی است که خود کرده‌اید؛ تازه خداوند از بسیاری (از کارهای شما) گذشت می‌کند (که شما از آن‌ها توبه نموده‌اید و یا به کارهای نیک، آن‌ها را از نامه‌ی اعمال زدوده و پاک کرده‌اید)».

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است.]

شرح: «نکبة»: مصیبت. رنج. غصّه. ناراحتی.
«فما فوقها»: بزرگتر از آن.
«دونها»: کوچکتر از آن در مقدار.

﴿ وَمَآ أَصَٰبَكُم مِّن مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتۡ أَيۡدِيكُمۡ وَيَعۡفُواْ عَن كَثِيرٍ ﴾

(شوری/۳۰):

یک سؤال: اگر مصیبت‌ها، به خاطر عملکرد خود ماست، پس مصائب اولیای خداوند چه توجیهی دارد؟

پاسخ: برنامه‌ها و سنت‌های الهی، متعدّد است؛ یکی از سنّت‌ها، چشاندن مزّه‌ی تلخ عملکرد به انسانِ گناهکار است که در این آیه آمده است؛ ولی یکی دیگر از سنّت‌های الهی، رشد مردم در لابه‌لای حوادث و آزمایش‌های پی‌درپی است؛ از این رو، حوادث تلخ که برای پیامبران الهی و دوستان خدا، رخ می‌دهد، برای رشد معنوی و دریافت درجه و الگو بودن آنان برای دیگران است؛ از این رو می‌توان چنین گفت که: حوادث تلخ، برای ظالم، وسیله‌ی ادب؛ و برای مؤمن، وسیله‌ی آزمایش؛ و برای اولیای خدا، وسیله‌ی قرب بیشتر است.

۱۵۵۹ - ﴿۳۷﴾ (صَحِیح)

وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسلم: «إِن الْعَبْدَ إِذَا كَانَ عَلَى طَرِيقَةٍ حَسَنَةٍ مِنَ الْعِبَادَةِ ثُمَّ مَرِضَ قِيلَ لِلْمَلَكِ الْمُوَكَّلِ بِهِ: اكْتُبْ لَهُ مِثْلَ عَمَلِهِ إِذَا كَانَ طَلِيقًا حَتَّى أطلقهُ أَو أكفته إِلَيّ»[1559]

۱۵۵۹- (۳۷) عبدالله بن عمرو رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «همانا هر گاه بنده، بر حالتی نیک از عبادت باشد (و آن را مطابق اوامر و فرامین الهی، تعالیم و آموزه‌های نبوی، احکام و دستورات شرعی و حقایق و مفاهیم والای قرآنی، به انجام برساند)؛ آن گاه بیمار شود (و نتواند آن عبادت را به روش نیکش، به انجام برساند)؛ در آن صورت، به فرشته‌ی مقرّر بر وی، گفته می‌شود که: برای این بنده، همانند همان عملی را که در زمان تندرستی‌اش انجام می‌داد، بنویس؛ تا آن که او را از بیماری برهانم و وی را تندرست و سالم گردانم؛ یا او را به سوی خود، بخواهم و او را بمیرانم».

[این حدیث را بغوی، در «شرح السنّة» روایت کرده است]

شرح: «علی طریقة حسنةٍ من العبادة»: عبادتی که مطابق با اوامر و فرامین الهی و تعالیم و آموزه‌های نبوی و احکام و دستورات شرعی و حقایق و مفاهیم والای قرآنی و دینی باشد.

«للملک الموَکّل به»: فرشته‌ای که برای ثبت و ضبط حسنات و نیکی‌ها، بر وی مقرّر است.

باید دانست که ایمان از شش رکن، تشکیل می‌شود؛ همان طور که پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم می‌فرماید:

«الایمان ان تؤمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الاخر و تؤمن بالقدر خیره و شره»

[بخاری و مسلم]، «ایمان آن است که به پروردگار و فرشتگان و کتابهای آسمانی و پیامبران الهی و به روز رستاخیز و قضا و قدر - چه نیک و چه بد - باور داشته باشی».

[1559] دارمی ۴۰۷/۲ ح ۲۷۷۰ و احمد ۲۰۳/۲.

و خداوند می‌فرماید:

﴿كُلٌّ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَمَلَـٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِۦ﴾ (بقره/۲۸۵)؛ *«همگی به خدا و فرشتگان او و کتابهای وی و پیامبرانش ایمان داشته و می‌گویند: میان هیچ یک از پیامبران او فرق نمی‌گذاریم و سرچشمه‌ی رسالت ایشان را یکی می‌دانیم.»*

پس انسان مسلمان به فرشتگان خداوند ایمان دارد که گروهی از گرامی‌ترین مخلوقات و بندگان فرمانبدار اویند که لحظه‌ای از اطاعت و فرمانبداری او سر نمی‌کشند و نافرمانی او را نمی‌کنند.

و باید دانست که «ملائکه»: مفردش «مَلَک» است. مَلَک، مأخوذ از «ألوکة» به معنای «رسالت» است، زیرا که ملائکه واسطه‌ی بین خداوند و بشر هستند و آنان فرستادگان و رسولان خداوند به سوی مردم‌اند. همچنانکه خداوند متعال جسم انسان را از گِل پخته مانند گل کوزه آفریده، و جن را از شعله‌ی آتش به وجود آورده، ملائکه را هم از نور آفریده است.

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «خُلقتِ الملائکةُ مِن نورٍ و خلق الجانّ من مارجٍ من نارٍ و خُلق آدم ممّا وُصف لکم» [مسلم]، «فرشتگان از نور آفریده شده‌اند، و جنها از زبانه‌ی آتش، و آدم چنانکه در قرآن آمده از خاک آفریده شده است.»

بنابراین بر مسلمانان واجب است که ایمان داشته باشند که خداوند فرشتگانی دارد که بیشترین مخلوقات او را تشکیل می‌دهند و زاد و ولد نمی‌کنند؛ از این رو توصیف آنها به مذکر و مؤنث که مشرکان قریش بدان معتقد بودند، و بعضی از آنها، ملائکه را دختران خدا می‌دانستند، جایز نیست، بلکه ملائکه بندگان خداوند هستند و ولادت و زایش آنها از خداوند، قطعاً با عبودیت و بندگی آنها قابل جمع نیست...

و بدون شک وجود فرشتگان از امور غیبه‌ای است که بَرای اثبات آن با این صفات و ویژگیها، راهی جز ادلّه‌ی نقلیّه نیست و به حکم ایمان به غیب، آنها را باید پذیرفت.

و حداکثر آنچه که منکرین وجود ملائکه می گویند این است که ما آنها را با حواس پنجگانه درک نمی‌کنیم، زیرا ما به چیزی جز مادّیات و محسوسات ایمان نداریم. ولی جواب آنها این است که ایمان به وجود چیزی، مستلزم احساس آن نیست، زیرا هر محسوسی موجود است،

ولی هر موجودی محسوس نیست، مثلاً: جاذبه‌ی زمین موجود است، و بدان معتقدیم. اما آن را احساس نمی‌کنیم، و به نیروی الکتریسیته که در سیم‌های برق جریان دارد، و به ویروسهایی که با میکروسکوپ دیده نمی‌شوند و علم طب از وجود آنها خبر می‌دهد، اعتقاد داریم در حالی که هیچ کدام را حس نمی‌کنیم، و نیز به وجود عقل باور داریم و حال آنکه قابل حس نیست، پس نهایت امر این است که ما اثر جاذبه را در اشیاء به طور مستقیم، و اثر الکتریسیته را در لامپ و دیگر وسایل برقی، و اثر بیماری را در جسم و روان، و آثار عقل را در رفتار و گفتار می‌بینیم، پس مجالی برای انکار وجود ملائکه نیست، زیرا به اتفاق مسلمانان انکارشان کفر است.

قرآن مجید، ویژگیهای آنها را چنین می‌شمرد:

۱- تعداد آنها به قدری زیاد است که به هیچ وجه قابل مقایسه با انسان نیست.

۲- فرشتگان موجوداتی عاقل و با شعور و شنوا و گویا، و بندگان گرامی و مقرب خدا هستند. [انبیاء/۲۶]

۳- فرشتگان سر بر فرمان خدا دارند و هرگز معصیّت و نافرمانی او نمی‌کنند. [انبیاء/۲۷]

۴- آنها وظایف مهم و بسیار متنوعی از سوی خداوند بر عهده دارند.

۵- آنها پیوسته مشغول تسبیح و تقدیس و تعریف و تمجید و تنزیه و تحمید خداوند هستند. [شوری/۵]

۶- آنها مقامات مختلف و مراتب متفاوت دارند؛ بعضی همیشه در رکوعند و بعضی همیشه در سجود [صافات/۱۶۴-۱۶۶]

۷- ملائکه اجسام هستند، به دلیل انتقال آنان از محلی به محل دیگر، و آنها اجسامی هستند که در شرایط عادی قابل رؤیت نیستند و آفریده شدن ملائکه از نور موجب گردیده که اجسامی نورانی و نامرئی باشند و در شرایط عادی و برای مردمان عادی، قابل رؤیت نباشند، اما در شرایط غیر عادی (شبیه تبدیل انرژی به ماده) آن اجسام نورانی به اجسام مادی مبدّل می‌شوند و قابل رؤیت می‌گردند، چنانکه برای مریم، ابراهیم و پیامبر اکرم ﷺ این اتفاق افتاد.

۸- فرشتگان چون مانند انسانها مرگ و فنا ندارند، پس لازم نبوده توالد و تناسل داشته باشند، و چون توالد و تناسل ندارند، پس نر و ماده هم ندارند، ولی در حال تجسم، به صورت مردان در آمده‌اند. مثلاً هنگامی که در منزل لوط تجسم یافته بودند، به صورت پسران جوان درآمده بودند.

۹- فرشتگان چون اجسام نورانی هستند، و مانند انسان و بقیه‌ی جانداران، اجسام مادی نیستند که بر اثر اصطکاک و فعل و انفعالات دیگر، کاستی و کمی در آنها ایجاد گردد، پس نیاز به تغذیه ندارند و مانند جانداران راه رشد و تکامل را نمی‌پیمایند بلکه در آغاز امر به صورت کامل آفریده می‌شوند و به همین خاطر بود که در منزل ابراهیم گوشت گوساله‌ی بریان شده را میل نکردند.

وظایف فرشتگان:

وظایفی که نصّ آیه‌های قرآن به ملائکه نسبت داده است، دو نوع هستند: یک نوع مربوط به انسان، و نوع دیگری مربوط به بقیه‌ی جهان هستی می‌باشند.

نوع اول (وظایف فرشتگان مربوط به انسان) دارای چندین قسم است:

۱- محافظت از انسان در برابر حوادث و سوانحی که حکم تحقق آنها از جانب پروردگار صادر نگشته است [رعد/۱۱]
۲- نگارش بسیار دقیق گفتار و کردار انسانها [ق/۱۸، انفطار ۱۲]
۳- رساندن امدادهای غیبی به بندگان خدا [انفال/۹، آل‌عمران/۱۲۳-۱۲۶]
۴- درخواست مغفرت و آمرزش برای مؤمنان [احزاب/۴۳]
۵- درود فرستادن بر پیامبر اکرم ﷺ [احزاب/۵۶]
۶- گرفتن جان انسانها اعم از کافر و مؤمن و پرهیزگار و بزهکار [سجده/۱۱]
۷- دادن مژده‌ی ورود به بهشت و پایان یافتن غم و غصه به مؤمنانِ مقاوم و پایدار، در هنگام مرگ [فصلت/۳۰-۳۳، نحل/۳۲]
۸- عذاب دادن ستمگران در حال گرفتن جان آنان [انعام/۹۳ - انفال/۵۰-۵۱]

۹- سوق دادن کافران به سوی دوزخ و انداختن آنها به دوزخ همراه با توبیخ و عتاب [زمر/۷۱-۷۲]

۱۰- مأموریت عذاب دادن دوزخیان [تحریم/۶]

۱۱- هدایت کردن پرهیزگاران و متقیان به صورت گروه گروه به سوی بهشت و وارد کردن آنان با درود و سلام به بهشت و دادن مژده‌ی جاودانه بودن آن زندگی [زمر/۷۳، رعد/۲۳-۲۴]

نوع دوم: (وظایف فرشتگان نسبت به بقیه‌ی جهان هستی نیز دارای چندین قسم است:

۱- حمل عرش (مقر حاکمیّت مطلق آفریدگاری) [غافر/۷، الحاقه/۱۷]

۲- حلقه زدن به دور عرش خدا در حال تسبیح و ستایش خدا [زمر/۷۵]

۳- اوج گیری حیرت‌انگیز فرشتگان [معارج/۴]

«طلیقاً»: رها شده از بیماری و دردمندی. کسی که از بند بیماری، رها شده باشد.

«أُطلقه»: او را از کمند بیماری برهانم.

«اکفته الیّ»: او را به سوی خویش، برگیرم؛ یعنی او را بمیرانم.

۱۵۶۰ -﴿۳۸﴾ (حسن)

وَعَنْ أَنَسٍ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِذَا ابْتُلِيَ الْمُسْلِمُ بِبَلَاءٍ فِي جَسَدِهِ قِيلَ لِلْمَلَكِ: اكْتُبْ لَهُ صَالِحَ عَمَلِهِ الَّذِي كَانَ يَعْمَلُ فَإِنْ شَفَاهُ غَسَّلَهُ وَطَهَّرَهُ وَإِنْ قَبَضَهُ غَفَرَ لَهُ وَرَحِمَهُ». رَوَاهُمَا فِي شرح السّنة[۱۵۶۰]

۱۵۶۰- (۳۸) انس رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «هر گاه مسلمانی، با مصیبتی در بدن خود، مورد آزمایش قرار گیرد، به فرشته (ای که بر جانب راست او مقرّر است و حسنات و نیکی‌هایش را ثبت و ضبط

[۱۵۶۰] احمد ۱۴۸/۳.

می‌کند،) گفته می‌شود: برای این بنده، همانند همان عملی را که (در زمان تندرستی‌اش و پیش از دچار شدن به این مصیبت) انجام می‌داد، بنویس. آن گاه اگر خداوند، او را شفا داد، در آن صورت (به وسیله‌ی این درد و مصیبت،) او را (از گناهان،) پاک و پاکیزه می‌گرداند؛ (چون بیماری‌ها و مشکلات، کفّاره‌ی گناهان انسان می‌باشد)؛ و اگر او را بمیراند، در آن صورت، او را می‌بخشاید و مورد رحمت خویش، قرار می‌دهد».

[این حدیث را بغوی در «شرح السنّة» روایت کرده است]

شرح: «اُبتلی»: آزموده شود. امتحان گردد. مبتلا گردد. گرفتار شود. دچار مصیبت شود.

«للملک»: فرشته. مراد فرشته‌ای است که بر جانب راست انسان مقرّر است و نیکی‌ها و حسنات وی را ثبت و ضبط می‌کند.

«غسّله و طهّره»: «واو» در عبارت «و طهّره»، یا «واو تفسیریه» است؛ یا «واو تأکیدیّه»؛ و یا «واو تنویعیّه».

«قبضه»: او را قبض روح کند. او را بمیراند. جان او را بگیرد. در اثر بیماری، او را قبض روح نماید.

۱۵۶۱ -﴿۳۹﴾ (صَحِيح)

وَعَنْ جَابِرِ بْنِ عَتِيكٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «الشَّهَادَةُ سَبْعٌ سِوَى الْقَتْلِ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ: الْمَطْعُونُ شَهِيدٌ وَالْغَرِيقُ شَهِيدٌ وَصَاحِبُ ذَاتِ الْجَنْبِ شَهِيدٌ وَالْمَبْطُونُ شَهِيدٌ وَصَاحِبُ الْحَرِيقِ شَهِيدٌ وَالَّذِي يَمُوتُ تَحْتَ الْهَدْمِ شَهِيدٌ وَالْمَرْأَةُ تَمُوتُ بِجُمْعٍ شَهِيدٌ». رَوَاهُ مَالك وَأَبُو دَاوُد وَالنَّسَائِيّ[۱۵۶۱]

۱۵۶۱-(۳۹) جابر بن عَتیک رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «شهادت (حکمی)، به جز کشته شدن در راه خدا (شهادت حقیقی)، بر هفت نوع است:

[۱۵۶۱] ابوداود ۴۸۲/۳ ح ۳۱۱۱؛ نسائی ۱۳/۴ ح ۱۸۴۶؛ ابن ماجه ۹۳۷/۲ ح ۲۸۰۳ و مالک ۲۳۳/۱ ح ۳۶ کتاب جنائز.

کسی که دچار طاعون شده و در اثر آن، مرده، شهید است؛ غرق شده، شهید است؛ کسی که به بیماری «ذات الجنب» (پلورزی) مبتلا شده و در اثر آن مرده، شهید است؛ کسی که شکم درد داشته باشد و در اثر درد شکم مرده باشد، شهید است؛ و کسی که در آتش سوخته شده و در اثر آن مرده، شهید است؛ و کسی که زیر آوار می‌میرد، شهید است؛ و زنی که به خاطر بارداری می‌میرد، شهید است».

[این حدیث را مالک، ابوداود و نسایی روایت کرده‌اند.]

شرح: «الشهادة سبع»: از احادیث دیگر، مشخص می‌شود که «شهادت حکمی»، در این هفت نوع، خلاصه نمی‌شود؛ بلکه بیشتر از آن است.

و منظور از این شهادت، «شهادت حکمی» است، نه «شهادت حقیقی».

«ذات الجنب»: ورم پرده‌ی درونی پهلو که باعث درد پهلو و تب و تنگی نفس و سرفه می‌شود. بیماری پلورزی.

«المبطون»: کسی که شکم درد داشته باشد و در اثر درد شکم، مرده باشد؛ یا به خاطر اسهال یا استفراغ یا دردی در شکم، مرده باشد.

«المرأة تموت بجُمع»: این عبارت را چند گونه می‌توان ترجمه کرد:

۱- زنی که بمیرد، در حالی که بچه‌اش، داخل شکم وی است.

۲- زنی که در هنگام وضع حمل نوزادش بمیرد.

۳- زنی که در حالت دوشیزگی و در وقتی که باکره است، بمیرد.

۱۵۶۲ - ﴿۴۰﴾ (حسن)

وَعَنْ سَعْدٍ قَالَ: سُئِلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَيُّ النَّاسِ أَشَدُّ بَلَاءً؟ قَالَ: «الْأَنْبِيَاء ثمَّ المثل فَالْأَمْثَلُ يُبْتَلَى الرَّجُلُ عَلَى حَسَبِ دِينِهِ فَإِنْ كَانَ صلبا فِي دينه اشْتَدَّ بَلَاؤُهُ وَإِنْ كَانَ فِي دِينِهِ رِقَّةٌ هُوِّنَ عَلَيْهِ فَمَا زَالَ كَذَلِكَ حَتَّى يَمْشِيَ على الأَرْض مَال ذَنْبٌ». رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ

وَابْنُ مَاجَهْ وَالدَّارِمِيُّ وَقَالَ التِّرْمِذِيُّ: هَذَا حَدِيثٌ حسن صَحِيح[۱۵۶۲]

۱۵۶۲- (۴۰) سعد رضی الله عنه گوید: از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم پرسیده شد: سخت‌ترین انسان‌ها از نظر آزمون، چه کسانی‌اند؟ آن حضرت صلی الله علیه و سلم در پاسخ فرمودند: «(سخت‌ترین انسان‌ها از نظر آزمون،) پیامبران هستند؛ و پس از آنان، هر کس که به آنان، نزدیکتر است؛ چرا که هر کسی به اندازه‌ی توان خود در دین خویش، آزمون می‌گردد؛ پس اگر در دین خویش، استوار باشد، آزمونش سخت‌تر خواهد شد؛ و اگر در دین او، ضعف و سستی باشد، (آزمایش وی نیز) بر او، سبک و آسان می‌شود؛ از این رو، پیوسته چنین باشد (و گزند و گرفتاری، هماره بر بنده‌ی نیک‌اندیش، فرود می‌آید) تا آن که وی، در حالی بر روی زمین گام برمی‌دارد که هیچ گناهی بر وی نیست».

[این حدیث را ترمذی، ابن ماجه و دارمی روایت کرده‌اند؛ و ترمذی گفته است: این، حدیثی حسن صحیح است]

شرح: حدیث بالا، در روایتی دیگر، چنین روایت شده است:

«أشدّ النّاس بلاءاً الأنبیاء؛ ثمّ الأمثل فالأمثل؛ یبتلی الرجل علی حسب دینه؛ فان کان فی دینه صلباً إشتدّ بلاءه؛ و ان کان فی دینه رقّة، ابتلی علی قدر دینه؛ فما یبرح البَلاء بالعبد حتی یترکه یمشی علی الأرض و ما علیه خطیئة»؛ «سخت‌ترین انسان‌ها از نظر آزمون، پیامبران هستند؛ و پس از آنان، هر کسی که به آنان نزدیکتر است؛ چرا که هر کسی به اندازه‌ی توان خود در دین، آزمون می‌گردد. پس، اگر دین او، استوار باشد، آزمونش سخت‌تر خواهد شد؛ و اگر باورش ظریف‌تر باشد، به اندازه‌ی باورش آزمون می‌گردد؛ و گزند و گرفتاری، هماره بر بنده‌ی نیک‌اندیش فرود می‌آید، تا همه‌ی لغزش‌های او را پاک سازد».

و حدیث دیگر نیز که طبرانی آن را در «معجم الکبیر»، از خواهر حذیفة بن یمان، فاطمه رضی الله عنها، یا خوله رضی الله عنها نقل می‌کند، آن است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم فرمودند: «أشدّ الناس

[۱۵۶۲] ترمذی ۶۰۱/۴ ح ۲۳۹۸؛ ابن ماجه ۱۳۳۴/۲ ح ۴۰۲۳؛ دارمی ۴۱۲/۲ ح ۲۷۸۳ و احمد ۱۷۲/۱.

بلاءً الأنبیاء، ثم الصالحون؛ ثم الأمثل فالأمثل»؛ «در بین مردم، کسانی که به شدیدترین سختی‌ها مبتلا می‌شوند، پیامبران هستند و بعد از آنان، بندگان صالح؛ و سپس کسانی که به لحاظ مرتبه‌ی ایمان، به آنان نزدیک هستند».

«**الأمثل فالأمثل**»: مراد از «**أمثل فالأمثل**»، در حدیث مذکور، عبارت است از بزرگتری و برتری به لحاظ رتبه و مقام در اعتقاد و ایمان. راغب در مفردات خود گوید: واژه‌ی «**أمثل**» به فردی که شباهت بیشتر به اهل فضل و نزدیکتر به خیر و خوبی باشد، تعبیر می‌شود و مراد از «**اماثل القوم**»، خوبترین و برگزیدگان آنان است.[أ] مسلماً علت ابتلای صالح‌ترین و برترین مردم به سختیها و مصایب، آن است که اجر و پاداش آنان، مضاعف شود و در فضایل، برتری یابند. صبر و شکیبایی آنان در برابر مصایب و خشنودی ایشان از آن بلاها، موجب می‌شود تا مردم، ایشان را در رفتار و کردار خود، أسوه و الگوی خود قرار دهند. تعبیر به «**امثل فالامثل**» در این حدیث به لحاظ دچار شدن به سختیهاست؛ چرا که ابتلا به مصایب در مقابل نعمت است. بر مبنای این هر کس دارای نعمتی افزونتر باشد، پس دارای مصیبتی سخت‌تر خواهد بود و آنان مصایب و موانع و معضلات و هر نوع آزار و اذیت مالی و روانی را پیش رو خواهند داشت و هر کس به فراخور اعتقاد و ایمان خویش به مصایب و بلاها دچار می‌شود. بر این اساس، اگر کسی دارای ایمان و اعتقادی قوی و راسخ باشد، پس ابتلای وی به بلاها به لحاظ کمیت و کیفیت و نوع آن، شدیدتر خواهد بود ولی اگر دارای اعتقادی سست و بی‌بنیه باشد به همان اندازه، دچار سختیها می‌شود. این عبارت که بلا از بنده‌ای جدا نمی‌شود مگر آنکه وی در حالی در زمین گام برمی‌دارد که گناهانش محو شده، کنایه از آن است که انسان گناهبار، همانند اسیری است که دست و پایش را به زنجیر بسته باشند و توانایی حرکت و راه رفتن را نداشته باشد و هر گاه با ابتلا به سختیها، تمام گناهان وی محو شوند، آنگاه از قید زندان آزاد می‌شود و می‌تواند به آسانی راه برود و مشکلی را فرا روی خود نخواهد دید.[ب]

[أ] مفردات فی غریب القرآن، راغب اصفهانی، ص ۴۶۳.

[ب] تحفة الاحوذی، شرح جامع الترمذی، ج ۷، ص ۷۸-۷۹.

استنباط از حدیث پیشین:

از دو حدیث مذکور، استنباط می‌شود که ابتلا به مصایب، به مراتب تقوا و ایمان است و بر همین اساس، انبیا علیهم السلام سخت‌ترین مصایب و معضلات را متحمل شده‌اند و پس از آنان، کسانی که به لحاظ نیکی و ایمان و تقوا به آنان نزدیکترند، به این نوع سختیها دچار شده‌اند و این سنتی است، تغییرناپذیر که در هر زمان در مؤمنان جاری بوده است.

تعلیل سنت مذکور:

حکمت این سنت، مبنی بر اینکه سخت‌ترین دشواریها و مصایب دامنگیر پیامبران و پیروان آنان می‌شود، آن است که انبیا علیهم السلام رسالت الهی را به مردم ابلاغ می کنند و مردم را به سوی خداوند متعال و بندگی او فرا می‌خوانند و در نتیجه‌ی آن، اهل باطل نیز به شدت، آنان را تکذیب می کنند و به آنان انواع آزار و اذیت می‌رسانند. همچنین، ابتلای برگزیدگان خدا به انواع سختیها علاوه بر سنت ابتلا، در سنت تدافع یا درگیری حق و باطل نیز جاری است.

علت آنکه پس از انبیا علیهم السلام پیروان نزدیک آنان به انواع مصایب دچار می‌شوند، آن است که بندگان صالح، کسانی‌اند که به تکالیف خویش، نسبت به خدا و مردم، پایبند می‌باشند؛ از قبیل امر به معروف و نهی از منکر و جهاد در راه خدا و به تحقق رساندن وعده‌ی الهی و اقامه‌ی توحید و دعوت مردم به سوی خداوند متعال. مسلماً پایبندی به این فضایل، بنا بر سنت خدا در تدافع و درگیری حق و باطل، عواقبی را همچون انواع آزار و اذیت، در پی خواهد داشت. پس هر زمان که مؤمن، دارای اعتقادی راسخ باشد، گرایش به جهاد پیدا می کند و در اثر این جهاد، مصایب و بلاهای فراوانی از طرف کفار و دشمنان ناحق، دامنگیر آنان می‌شود و قول ذیل از عالمان دین نیز در مورد ابتلای پیامبران به مصایب، افزون بر علت پیشین است: آنان دچار مصایب و سختیها می‌شوند تا اجر بیشتری را نصیب خویش گردانند و به خصلتهای نیک و پسندیده آراسته شوند و شکیبایی آنان در برابر مصایب و خشنودیشان از آن، موجب می‌شود تا مسلمانان، آنان را در افعال و کردار، اسوه‌ی خویش قرار دهند.

و استدلال علما نسبت به ابتلای پیروان انبیا علیهم السلام به سخت‌ترین مصایب، چنین است: «چه آنکه، ابتلا به مصایب به فراخور وجود نعمت در انسان است؛ به طوری که اگر وی دارای

نعمتی افزون باشد، پس ابتلای وی به مصایب و سختیها، شدیدتر خواهد بود».[أ]

مسلماً نعمت هدایت و ایمانی که خداوند به مؤمنان صالح عطا کرده است، بزرگترین نعمت محسوب می‌شود و بر آنان واجب است که در برابر این نعمت، سپاسگزاری کنند و چگونگی شکر و سپاسگزاری در برابر این نعمت، آن است که حقوق خداوند متعال را بجای آورند؛ از قبیل جهاد در راه خدا و شکیبایی در برابر آنچه که در این راه بر آنان تحمیل می‌شود.

و استدلال دیگری که در مورد این سنت ارائه می‌شود، آن است که ابتلا به مصایب و معضلات، همچون بیماری و همانند آن، به منظور دستیابی به اجر مضاعف و تکفیر گناهان و خطاهاست. این استدلال بر اساس حدیثی است که امام بخاری رحمه الله آن را از حارث بن سوید و او نیز از عبدالله رضی الله عنه نقل کرده است که وی گوید:

«دخلت علی رسول الله ﷺ و هو یوعک. فقلت: یا رسول الله انک توعک وعکاً شدیداً. قال: أجل، انی اوعک کما یوعک رجلان منکم. قلت: ذلک بانّ لک اجرین. قال: أجل، ذلک کذلک، ما من مسلم یصیبه أذی - حتی شوکةٌ فما فوقها - الّا کفّر الله بها سیّئاته کما تحط الشجرة ورقها.»[ب]

«نزد حضرت رسول ﷺ رفتم در حالی که تب شدیدی بر وی غالب شده بود. عرض کردم یا رسول الله، سخت بیمار شدی و تب داری. پیامبر ﷺ فرمود: آری، من سخت بیمار شدم، همانند آنکه دو نفر از شما بیمار می‌شود. عرض کردم: یا رسول الله! مراد شما آن است که شما دو برابر پاداش خواهید گرفت؟ حضرت رسول ﷺ فرمود: آری چنین است، هر مسلمانی که به وی آزار می‌رسد حتی آزار خار، همان گونه که برگ درختان می‌ریزند، یقیناً خداوند متعال گناهان وی را پوشانده و یا محو می‌سازد».

«وعک» در این حدیث به معنای تب و یا درد ناشی از آن است و عبارت «ذلک کذلک»، اشاره دارد به اجر مضاعف در برابر بیماری و تب شدید؛ و لفظ «اجل» در این حدیث به معنای

[أ] فیض القدیر، شرح جامع الصغیر للمناوی، ج ۱، ص ۵۱۸-۵۱۹.

[ب] صحیح بخاری به شرح عسقلانی، ج ۱، ص ۱۱۱.

تصدیق و تأیید است. این حدیث اثبات می کند که بیماری نیز نوعی از ابتلا به سختیها و مصایب است. هر گاه بیماری شدت یابد، پاداش نیز مضاعف خواهد شد یا اینکه شدت بیماری، درجات پاداش را مضاعف می‌سازد و گناهان را محو و نابود می کند تا از آن، چیزی باقی نماند.[أ]]

«حدیث حسنٌ صحیح»:

۱- تعریف صحیح:

الف) تعریف لغوی: «صحیح» ضد «سقیم» [ضعیف، معیوب، ناقص، بد، نامرغوب] است؛ و معنای حقیقی واژه‌ی «صحیح»، در اجسام تبلور می‌یابد و در حدیث و سائر معانی، جنبه‌ی مجازی دارد.

ب) تعریف اصطلاحی: حدیث صحیح عبارت است از: **«ما اتصل سنده بنقل العدل الضابط عن مثله الي منتهاه من غير شذوذ و لاعلة»**؛ حدیثی است که سند آن با نقل فردِ عادلِ ضابط[ب] و با ضبط کامل از فردی همانند خود، تا انتهای سند، وصل باشد و شذوذ[ج] و علّت قادحه[د] [چیزی که به صحّت و درستی آن زیان و آسیب برساند]، در آن نباشد.

۲- شرح تعریف:

تعریف پیشین، اموری را شامل می‌شود و دربرمی گیرد که تحقق و فراهم بودن آنها واجب و

[أ] شرح صحیح بخاری به شرح عسقلانی، ج ۱۰، ص ۱۱۲.

[ب] مقصود از ضبط حدیث، پاراستن حدیث تا مرحله‌ی روایت می‌باشد و از طریق حافظه‌ی قوی و یا از روی نوشته صورت می‌پذیرد. هدف این است که حدیث تا مرحله‌ی روایت، در نزد فرد محفوظ و مصون بوده باشد.

[ج] مراد از «شذوذ» آن است که با حدیث مشهور معارض نباشد.

[د] و منظور از «علّت»، عبارت است از عیب غیرآشکاری که موجب ضَعف حدیث شود. به عبارت دیگر، علّت حدیث، عبارت است از عوامل و اسباب پنهانی که مربوط به متن حدیث و یا سند آن می‌باشد که اگر آشکار شود به صحت حدیث ضرر می‌رساند؛ اگر چه برحسب ظاهر، حدیث خالی از عیب باشد، ولی علت یا علل پوشیده‌ای دارد که جز خبرگان و متخصصان فن حدیث‌شناسی به آن پی نخواهند برد. همانگونه که طبیب حاذق در انسان سالم و تندرست به بیماری کمون شده و مستور در وی آگاهی خواهد یافت، متخصص علم حدیث هم همانگونه خواهد بود.

الزامی است تا حدیث، «صحیح» قرار بگیرد؛ و این امور عبارتند از:

الف) اتصال سند [از ابتدا تا انتهای سند، متصل باشد]: یعنی هر یک از روایت کنندگان، آن حدیث را از ابتدا تا انتهای سند، از فرد بالاتر از خود به طور مستقیم و بی‌واسطه فرا گیرد.[أ]

ب) عدالت روایت کنندگان: یعنی هر یک از روایت کنندگان حدیث، مسلمان، بالغ و عاقل باشند و متّصف به فسق و فجور و هرزگی و بی‌بند و باری، و خلاف جوانمردی و مردانگی و فتوّت و بزرگواری نشده باشند.[ب]

[أ] باید سلسله‌ی راویان سند از ابتدا تا پایان، همگی با هم متصل و پیوسته باشند. بنابراین هر گاه حلقه‌ای از حلقه‌های سلسله‌ی سند از اول یا وسط و یا آخر افتاده باشد، بقیه‌ی رجال حدیث - هر اندازه از عدالت و ضبط برخوردار باشند - باز هم حدیث، ضعیف - و چه بسا مردود - تلقّی می‌گردد تا آنجا که برخی از پیشوایان تابعی، مانند «حسن بصری»، «عطاء»، «زهری» و... آنچنان با ورع و متّقی بودند که مردم آنان را برای استسقاء (نماز باران) مورد شفاعت قرار می‌دادند و روزها و ماه‌ها به خاطر دریافت علم از آنان به مسافرتهای طولانی پرداخته می‌شد. چنین مرد تابعی‌ای اگر بگوید: پیامبر فرموده است، بدون ذکر صحابی که حدیث را از پیامبرﷺ شنیده باشد، حدیث او پذیرفته نخواهد بود؛ زیرا احتمال دارد حدیث را از تابعی دیگر و آن تابعی هم از تابعی دیگر شنیده باشد...

باز هر گاه واسطه‌ای در روایت حدیث مجهول باشد، آن حدیث پذیرفته نمی‌شود و چنین احادیثی را «مرسل» می‌نامند؛ اگر چه برخی از صاحب‌نظران فقهی، احادیث مرسل را با شرایط خاصی پذیرفته‌اند.

این بدان معنا است که هر کدام از راویان ناگزیر باید به طور مستقیم و بدون واسطه، حدیث را از مافوق خود دریافت نموده باشد و برای راوی حدیث جایز نیست که واسطه‌ای را مبنی بر اینکه نزد او موثق و معتبر است، حذف کند، زیرا ممکن است شخصی که نزد او موثق و مورد اعتماد است، از نظر و دیدگاه دیگری، مجروح و غیرموثق باشد؛ خلاصه صرف حذف واسطه، موجب تشکیک و تردید آن حدیث می‌گردد.

علاوه بر این، هر گاه یکی از راویانِ عادل و مقبول در بعضی از سلسله‌ی راویان حذف گردد و لفظ محتملی را بیان کند، مانند اینکه بگوید: «عن فلان»، یعنی: به نقل از فلانی؛ در این صورت چنین روایتی را «مدلّس» می‌گویند و حدیث او پذیرفته نخواهد شد مگر اینکه بگوید: «حدثنی فلان»، یا «اخبرنی فلان» یا «سمعتُ...» و امثال آن. ولی اگر بگوید: «عن فلان»، چنین حدیثی ضعیف است، زیرا «عن»، احتمال دریافت حدیث از طریق واسطه و یا مستقیم را دارد و محض احتمال، حدیث را ضعیف می‌گرداند.

[ب] راوی باید متصف به عدالت باشد. معنی عدالت مربوط به دین، اخلاق، و امانتداری راوی در آنچه روایت و نقل می‌کند، می‌باشد. به طوری که گفتار و رفتار راوی، گویای خوف و خشیّت او از خداوند متعال باشد و از حساب و مجازات روز قیامت بیم داشته باشد و از دروغ و مبالغه گویی و تحریف و تغییر، جداً پرهیز نماید.

امّت اسلامی - به ویژه محدثان -، احتیاط بسیار شدیدی را در سلسله‌ی راویان اعمال نموده‌اند. آنان احادیث

ج) ضابط بودن روایت کنندگان: یعنی هر یک از روایت کنندگان حدیث، باید از ضبط و دقت کامل برخوردار باشند. و این ضبط و اتقان یا از طریق قوه‌ی حافظه صورت می‌پذیرد و یا از روی نوشته‌ها. [به هر حال روایت کننده‌ی حدیث، به محض اتصاف به عدالت و تقوا، موثق و معتبر به شمار نمی‌آید بلکه باید ضبط و دقت ورزیدن، ضمیمه‌ی عدالت و امانت او گردد. چه بسا یک راوی از پرهیزگارترین بندگان و عالی‌ترین آنان از لحاظ ورع و صلاح باشد، ولی دارای ضبط

را به خاطر کمترین شبهه‌ای در سیرت و شخصیت راوی، رد نموده‌اند و هر گاه دریافته باشند که گاهی دروغی از آن راوی، سر زده است، با آگاهی از اینکه دروغگو در پاره‌ای مواقع هم صادق است و هر چند دروغگویی او در روایت احادیث به اثبات نرسیده باشد، باز هم حدیث او را «موضوع» و یا «مکذوب» نام نهاده‌اند.

علماء و صاحب نظران عرصه‌ی حدیث، عدالت راوی را به سلامت و مصونیّت از فسق و عواملی که باعث خرم مروّت او گردند، تفسیر کرده‌اند.

از جمله علایم چنین عدالتی این است که راوی، مرتکب گناه کبیره نشده و بر گناه صغیره اصرار نداشته باشد. علاوه بر این باز متخصصان علم حدیث برای راوی به شرط گرفته که با وجود صفت تقوا در او باید متصف به مروّت و شخصیّت باشد و مروّت را اینگونه تفسیر کرده‌اند که: اجتناب از اعمال پست و آنچه نزد مردم باعث کم شخصیتی او تلقی گردد، مانند خوردن در معابر عمومی و یا سر برهنه راه رفتن در بعضی زمانها و در بعضی مکانها.

علماء و صاحب نظران اسلامی در شرط راوی به اجتناب از منکرات شرعی اکتفاء ننموده‌اند، بلکه اجتناب از مستقبحات عرفی را هم بدان افزوده‌اند. به این معنا شخص راوی در نزد خدا و مردم مقبول باشد. و نباید گفت که بعضی از مردم تظاهر به عدالت می‌نمایند و یا به صورت تصنّعی و ظاهری، مروّت و شخصیت خود را حفظ می‌کنند، در حالی که قلبشان خراب و پیرو هوای نفسانی است، یعنی نهان و آشکار آنان یکی نیست و گفتارشان برخلاف رفتارشان می‌باشد و همانند منافقان خدعه و نیرنگ می‌ورزند، زیرا واقعیت گویای این است که دروغ آشکار و نفاق رسوا می‌شود.

و علاوه از این، هر کدام از راویان سلسله‌ی سند باید مشخص و معلوم الحال باشند. به عبارت دیگر از لحاظ شخصیّت و سیرت، معلوم و معروف باشند. هیچ سندی که در آن گفته شود: فلانی از یک نفر و یا از شیخ فلان قبیله و یا از فرد موثقی برای ما روایت کرده، بدون ذکر نام پذیرفته نخواهد شد.

همچنین راوی سندی که ندانیم کیست؟ اهل کدام دیار است؟ استادان او چه کسانی هستند؟ شاگردان او چه کسانی هستند؟ کجا زیسته و تا چه مدت زنده بوده است؟ کجا و چه وقت وفات یافته است و به اصطلاح علوم حدیث، «مجهول العین» باشد، روایت او پذیرفته نخواهد بود.

همچنین راوی‌ای که ذات و شخصیّت او شناخته شود، ولی از احوال و صفات او و از لحاظ خیر یا شر و مثبت و منفی بودن اطلاعی نداشته باشیم که در اصطلاح علم الحدیث، چنین شخصی را «مجهول الحال» و یا «مستور الحال» می‌نامند، باز روایت او پذیرفته نیست.

و دقت در روایت نباشد و از این طریق به اشتباه و غلط خواهد افتاد و گاهی فراموشی به او دست می‌دهد و حدیثی را با حدیث دیگری خلط خواهد نمود.

بنابراین برای شخص راوی، ضبط و دقت در قوه‌ی حافظه و یا صحت نوشته‌ها و شنیده‌ها شرط اساسی است. علماء و صاحب نظران اسلامی، حدیث صحیح را مشروط بر این کرده‌اند که راوی آن باید از عالی‌ترین درجات ضبط و اتقان برخوردار باشد تا اینکه به محفوظات و دقت وی اطمینان حاصل گردد، و اینگونه ضبط را می‌توان با مقایسه‌ی بعضی روایت یک راوی با یکدیگر، و یا با روایت راویان دیگر که حافظ و موثق باشند، به دست آورد.

چه بسا یک راویِ ضابط؛ حافظ و متقن باشد، ولی در اثر کهولت و پیری، حافظه‌اش ضعیف شده باشد و محفوظاتش را با هم خلط نماید. محدثان روایت چنین روایت کننده‌ای را هم ضعیف می‌شمارند و درباره‌ی او می گویند: «اختلط بآخره»، یعنی در آخر عمر دچار آشفتگی و پریشانی شده است، تا جایی که روایات این گونه روایت کنندگانی را به دلایل و شواهد مختلفی از هم متمایز نموده و گفته شود: این روایت مربوط به قبل از حواس پرتی و آشفتگی ایام پایان عمر او می‌باشد و پذیرفتنی است، و این روایت مربوط به بعد از اختلاط و پریشانی پایان عمر او است؛ و یا اگر ندانیم که روایت مربوط به چه دوره‌ای از عمر است، در این صورت، آن روایت مردود و متروک خواهد شد. - مترجم]

د) عدم شذوذ در حدیث: یعنی حدیث نباید شاذّ باشد. و حدیث شاذّ، حدیثی است که روایت کننده‌ی ثقه [معتبر و مورد اعتماد]، آن را برخلاف حدیث راویِ موثقتر و راجحتر از خود، نقل می کند و در نقل با او مخالفت می‌نماید. [مانند اینکه یکی از راویان موثق، حدیثی را با عبارات و اضافات معیّنی، برخلاف نقل راویان مؤثقتر از خود روایت می کند؛ در این صورت روایتِ راوی موثقتر و معتبرتر پذیرفته می‌شود و حدیث او را در اصطلاح **«محفوظ»** می گویند، و حدیث مخالف آن روایت را هر چند راویِ آن از نگاه محدثان، موثق و مقبول باشد، **«شاذّ»** می گویند.]

ه) عدم علّت در حدیث: یعنی حدیث شامل علت معیوبی [در سند و متن آن] نباشد. و علت حدیث، عبارت است از: عوامل و اسباب پنهانی [که مربوط به متن حدیث و یا سند آن می‌باشد که اگر آشکار شود] به صحّت و درستی حدیث ضرر و آسیب می‌رساند، اگر چه برحسب ظاهر،

حدیث خالی از عیب باشد [ولی علت یا علل پوشیده‌ای دارد که جز خبرگان و متخصصان حدیث به آن پی نخواهند برد.][أ]

۳- شرایط حدیث صحیح:

از شرح و توضیح تعریفِ حدیث «صحیح»، واضح و آشکار شد که شرایط حدیث صحیح، که واجب و الزامی است تحقق پیدا کند تا حدیث، «صحیح» قرار بگیرد، پنج مورد است که عبارتند از:

اتصال سند [از ابتدا تا انتها]، عدالت روایت کنندگان، ضابط بودن روایت کنندگان، عدم علّت و عدم شذوذ در حدیث.

و هر گاه یکی از این شرایط پنج گانه، مختل و معیوب شد و صدمه و آسیب دید، در آن هنگام حدیث، صحیح نامیده نمی‌شود.

۴- مثال حدیث صحیح:

مانند حدیثی که بخاری آن را در صحیح خود روایت نموده و گفته است: «حدثنا عبدالله بن یوسف، قال اخبرنا مالک عن ابن شهاب عن محمد بن جبیر بن مطعم عن ابیه قال: سمعت رسول الله ﷺ قرأ فی المغرب بالطور».[ب]

«عبدالله بن یوسف برای ما روایت کرده و گفته: مالک از ابن شهاب از محمد بن جبیر بن مطعم از پدرش به ما خبر داده و گفته است: شنیدم که پیامبر اکرم ﷺ در نماز مغرب، سوره‌ی طور را می‌خواند.»

[أ] این شرط را پیشوایان و متخصصان این فن؛ کسانی که با احادیث زیسته‌اند و از لحاظ اسناد و متون از خبرگی و مهارت خاصّی برخوردارند، می‌شناسند؛ و این بدان معنی است که حدیث در ظاهر امر، مقبول و پذیرفته به نظر می‌آید و اشکالی در آن دیده نمی‌شود، ولی همین که صرّافان و ناقدان حدیث، آن را نقد و بررسی نمایند، به سرعت خللی که موجب سستی و بی‌پایگی آن حدیث باشد، در آن می‌یابند، و به همین دلیل است که در علوم حدیث، علمی به نام «العلل» تأسیس گردیده است.

[ب] بخاری، کتاب الاذان.

این حدیث صحیح است؛ زیرا:

الف) سندش [از ابتدا تا انتها] متصل است؛ زیرا هر یک از روایت کنندگان، این حدیث را از شیخ خود شنیده است. و امّا «عنعنه‌ی»[a] مالک و ابن شهاب و ابن جبیر [در جمله‌ی «مالک عن ابن شهاب عن محمد بن جبیر بن مطعم عن ابیه]، محمول بر اتصال است، زیرا همه‌ی این بزرگواران از شبهه‌ی تدلیس، مبرّا و پاک هستند.

ب) روایت کنندگان حدیث، همه عادل و ضابط هستند؛ و اوصاف و ویژگیهای این رُوات در نزد علماء و صاحب نظران جرح و تعدیل، به ترتیب چنین است:

۱- **«عبدالله بن یوسف»**: ثقة متقن [فردی مورد اعتماد و ضابط و ثقه و کامل است].

۲- **«مالک بن انس»**: امام حافظ [پیشوایِ حافظ و با دقّت است].

۳- **«ابن شهاب زهری»**: فقیه حافظ متفق علی جلالته و اتقانه [فقیهی حافظ است که تمام علماء بر عظمت و بزرگی و ضبط و اتقان وی، اتفاق نظر دارند.]

۴- **«محمد بن جبیر»**: ثقة [فردی ثقه و مورد اعتماد است].

۵- **«جبیر بن مطعم»**: صحابی است [و تمام اصحاب پیامبر ﷺ عادل و امانت‌دار هستند.]

ج) این حدیث شاذّ نیست: زیرا حدیثی قوی‌تر و راجحتر با او مخالفت نکرده و مغایرتی پیدا ننموده است.

د) و در این حدیث، علّتی از علل و اسباب [پنهانی که مربوط به متن حدیث و یا سند آن باشد که اگر آشکار شود به صحّت حدیث ضرر و آسیب می‌رساند] وجود ندارد [و حدیث از شذوذ و علّت مبرّا و پاک است.]

---

[a] عنعنه: نقل حدیث یا روایت از قول شیخ با لفظ «عن». و بزودی تفصیل حکم عنعنه در نوع «معنعن» خواهد آمد. [و **حدیث معنعن**: حدیثی است که در تمام سلسله‌ی سند، هر یک از ناقلان و راویان، تصریح به لفظ «عن فلان» نموده باشد، بدون اینکه راوی، لفظ «سمعت» و مانند آن را در روایت بیاورد. در حدیث معنعن، چنانچه روات از شبهه‌ی تدلیس بری باشند، مانند مالک، ابن شهاب و ابن جبیر در حدیث بالا، در این صورت حدیث، متصل خواهد بود، مشروط بر این که ملاقات هر یک از رُوات با مَروی عنه ممکن باشد وگرنه، ممکن است راوی، مروی عنه را ندیده باشد و از وی به «عن فلان» نقل حدیث کند؛ بنابراین، روایت منقطع خواهد بود.]

۵- حکم حدیث صحیح:

به اجماع اهل حدیث و صاحب نظرانِ معتبر و مورد اعتمادِ اصولی و فقهی، عمل به حدیث صحیح [و استناد و احتجاج بدان] واجب و الزامی است، و حدیث صحیح، حجّت و دلیلی از حجّتها و دلایل شرعی است که مسلمان را نسزد که عمل [و استناد و احتجاج] بدان را ترک گوید و به بوته‌ی فراموشی بسپارد.

۶- مراد و مقصود این گفته‌ی محدثان که می‌گویند: «هذا حدیث صحیحٌ» [این، حدیثی صحیح است]، و «هذا حدیث غیرصحیحٌ» [این، حدیثی غیرصحیح است]:

الف) مراد از این گفته‌ی محدثان: «هذا حدیث صحیح»، این است که شرایط پنج گانه‌ی پیشین [اتصال سند، عدالت راوی، ضابط بودن راوی، عدم علت و عدم شذوذ] در این حدیث، تحقق یافته است؛ و مقصود از این گفته، این نیست که این حدیث، به نفسه و به خودی خود، صحت و درستی‌اش قطعی و مسلم است، چون احتمال طاری شدن خطا و نسیان و لغزش و فراموشی بر شخص ثقه و مورد اعتماد وجود دارد.

ب) و مراد از این گفته‌ی محدثان که می‌گویند: «هذا حدیث غیرصحیح»، این است که تمام شرایط پنج گانه‌ی پیشین - درباره‌ی صحّت حدیث - یا برخی از آنها در این حدیث، تحقق نیافته است. و مقصود از این گفته، این نیست که این حدیث، به نفسه و به خودی خود، ناراست و دروغ است، چون احتمال دارد کسی که زیاد دچار خطا و اشتباه [و نسیان و فراموشی] می‌شود، گاهی سخن راست و درست بگوید و به حق و صواب دست بیابد.[أ]

۷- آیا می‌توان به طور قطعی و یقینی درباره‌ی سندی گفت که آن سند - به طور مطلق - صحیح‌ترین سندها است؟:

قول برگزیده و مختار این است که درباره‌ی سند حدیث نمی‌توان به طور قطعی و یقینی گفت که آن سند، به طور مطلق صحیح‌ترین سندها است؛ زیرا مبنای تفاوتِ مراتبِ صحّت حدیث،

[أ] نگا: تدریب الراوی، ج ۱، صص ۵۷ و ۷۶.

براساس تثبیت شدن شرایط صحّت برای سند حدیث است؛ و تحقق عالی‌ترین و برترین درجات نیز در تمام شرایط صحّت [حدیث] به ندرت اتفاق می‌افتد.

و [در این زمینه] بهترین و مناسبِ‌ترین کار این است که از حکم نمودن به اینکه فلان اسناد – به طور مطلق – صحیح‌ترین اسانید است، خودداری شود؛ با این وجود باز هم از برخی از ائمه و پیشوایان نقل شده که پیرامون «**صحیح‌ترین سندها**» چیزهایی را گفته‌اند؛ و به نظر می‌رسد که هر امام و پیشوایی که صحّت حدیثی در نزدش تقویت و استحکام یافته، آن را ترجیح و برتری داده است [و پیرامون آن گفته است که صحیح‌ترین سند، همین است که من به تحقیق و تفحّص و مطالعه و بررسی آن پرداخته‌ام.]

برخی از این اقوال درباره‌ی صحیح‌ترین سندها، این موارد هستند که «صحیح‌ترین سندها» عبارتند از:

الف) «زهری از سالم از پدرش»[أ]؛ این قول از اسحاق بن راهویه و احمد نقل شده است.

ب) «ابن سیرین از عبیده از علی»[ب]؛ این قول از ابن مدینی و فلّاس روایت شده است.

ج) «اعمش از ابراهیم از علقمه از عبدالله»[ج]؛ این قول از ابن معین نقل شده است.

د) «زهری از علی بن حسین از پدرش [حسین بن علی] از علی»؛ این قول از ابوبکر بن ابی شیبه، روایت شده است.

هـ) «مالک از نافع از ابن عمر»؛ این قول از بخاری روایت شده است.

٨- نخستین کتابی که در عرصه‌ی نگارش «حدیثِ فقط صحیح»، به رشته‌ی تحریر درآمده، چیست؟:

نخستین کتابی که در زمینه‌ی تدوین و نگارش حدیثِ فقط صحیح [که شائبه‌ای از ضعف و عیب و نقص و علّت و... در آن نباشد] به رشته‌ی تحریر درآمده، کتاب «**صحیح بخاری**»؛ و بعد از

[أ] مراد عبدالله بن عمر بن خطاب ﷺ است.

[ب] مراد علی بن ابی طالب ﷺ است.

[ج] مراد عبدالله بن مسعود ﷺ است.

آن، کتاب «صحیح مسلم» است که هر دوی آنها از زمره‌ی صحیحترین و معتبرترین کتابها بعد از قرآن به شمار می‌آیند، و امت اسلامی نیز بر پذیرش و قبول و تأیید و دریافت دو کتاب این بزرگواران، اتفاق نظر و اجماع دارند.

الف) کدام یک از دو کتابِ بخاری و مسلم، صحیحتر است؟:

«**بخاری**»، صحیحترین این دو کتاب به شمار می‌آید که از فوائد و نکاتِ [ارزنده و مفید] زیادی نیز برخوردار است، و این بدان خاطر است که اتصال [اسنادِ] احادیث بخاری قویتر و مؤثرتر، و رجال آن مؤثقتر و معتبرتر می‌باشد. و علاوه از این، در بخاری، استنباطات و استدلالات فقهی و نکته‌های نغز و حکمت‌آمیزی وجود دارد که در صحیح مسلم وجود ندارد.

و اینکه «صحیح بخاری» از «صحیح مسلم» صحیحتر است، به اعتبار مجموع [احادیث، و به طور کلّی] است و گرنه گاهی اوقات اتفاق می‌افتد که برخی از احادیث مسلم، از برخی از احادیث بخاری قویتر و صحیحتر می‌نماید.

و برخی از علماء و صاحب نظران گفته‌اند که صحیح مسلم [از صحیح بخاری] صحیحتر است؛ و حق و درست همان قول نخست است.

ب) آیا صحیح بخاری و صحیح مسلم دربردارنده‌ی تمام احادیث صحیح‌اند؟ و آیا بخاری و مسلم، خویشتن را متعهّد و مقیّد به تدوین و گردآوری تمام احادیث صحیح نموده‌اند؟:

امام بخاری و امام مسلم، تمام احادیث صحیح را در کتابهای خویش، تدوین و گردآوری و ساماندهی و احاطه نکرده‌اند [و کتابهای آنان دربردارنده‌ی تمام احادیث صحیح و شامل تمام آنها نیست] و ایشان خویشتن را به گردآوری تمام احادیث صحیح، مقیّد و متعهّد و ملتزم و پایبند ننموده‌اند.

امام بخاری گفته است: «**ما ادخلت في كتابي الجامع الّا ما صحّ و تركت من الصحاح لحال الطول**»[أ]؛

[أ] در برخی از روایات، «لملال الطول» وارد شده است. یعنی امام بخاری، روایت بسیاری از احادیث صحیح را در کتابش از ترس اینکه کتابش طولانی شود، و باعث خستگی و ملول آنها شود، ترک کرده و از قلم انداخته است.

یعنی: «در کتابم - الجامع [الصحیح] - فقط احادیث صحیح را وارد نموده‌ام و احادیث صحیحی را نیز از ترس طولانی شدن کتاب، از قلم انداخته‌ام و نادیده گرفته‌ام.»

و امام مسلم گفته است: «**لیس کلّ شیءٍ عندی صحیح وضعته ههنا؛ انما وضعت ما اجمعوا علیه**»؛ یعنی: «از سوی خودم احادیث صحیح را در این کتاب قرار نداده‌ام، بلکه در این کتاب به تدوین و گردآوری احادیثی پرداخته‌ام که علماء و صاحب‌نظران بر [صحّت و درستی] آن‌ها اجماع نموده‌اند.»[أ]

ج) آیا احادیث صحیح زیادی از بخاری و مسلم، فوت شده‌اند، یا احادیث صحیح اندکی از دست آنها، در رفته است؟:

۱- حافظ ابن اخرم گوید: از بخاری و مسلم جز احادیث صحیح اندکی، فوت نشده است. و این قول وی [از ناحیه‌ی علماء و صاحب نظران حدیثی] مورد تردید و انکار قرار گرفته است.

۲- و قول صحیح این است که از بخاری و مسلم، احادیث صحیح زیادی، فوت شده‌اند. از امام بخاری نقل شده که وی گفته است: «**و ما ترکت من الصحاح اکثر**»؛ یعنی: «آنچه از احادیث صحیح ترک نموده و از قلم انداخته‌ام، بیشتر [از احادیث گردآوری شده در «الجامع الصحیح»] می‌باشد.

و نیز گفته است: «**احفظ مائة الف حدیث صحیح، و مائتي الف حدیث غیرصحیح**»[ب]؛ یعنی: «صد هزار حدیث صحیح و دویست هزار حدیثِ غیرصحیح حفظ نموده‌ام.»

د) تعداد احادیث در هر یک از صحیح بخاری و صحیح مسلم، چه قدر است؟:

۱- **صحیح بخاری**: کلّ احادیث بخاری با احادیث مکرّرش، هفت هزار و دویست و هفتاد و پنج [۷۲۷۵] حدیث است. و بدون مکرّرات، چهار هزار حدیث دارد.

[أ] یعنی احادیث صحیح مسلم، دو مؤلفه و فاکتور دارد: یکی دارا بودن شرایط صحّت، و دیگری: اجماع علماء بر صحّت آن.

[ب] علوم الحدیث، ص ۱۶.

۲- **صحیح مسلم**: تمام احادیث مسلم با احادیث مکرّرش، دوازده هزار [۱۲۰۰۰] حدیث، و بدون مکرّرات، در حدود چهار هزار حدیث است.

هـ) در کجا می‌توانیم بقیه‌ی احادیث صحیحی را که از بخاری و مسلم فوت شده‌اند، بیابیم و از آنها اطلاع و آگاهی پیدا بکنیم؟:

می‌توانیم آنها را در کتابهای معتبر و مورد اعتماد و مشهور و معروف، همانند: **«صحیح ابن خزیمه»**، **«صحیح ابن حبّان»**، **«مستدرک حاکم»**، **«سنن چهار گانه [ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه]»**، **«سنن دارقطنی»**، **«بیهقی»** و دیگر کتب معتبر و مشهور حدیثی، بیابیم.

و وجود حدیث در این کتابها [برای صحّت و درستی حدیث] کافی نیست، بلکه ضروری و الزامی است که بر صحّت آن حدیث [در آن کتاب] تنصیص[1] شده باشد؛ مگر اینکه این حدیث در کتابی آمده باشد که یکی از شرایط تدوین و گردآوری آن، این باشد که فقط به نقل و روایت احادیث صحیح، منحصر و محدود باشد؛ همانند: **«صحیح ابن خزیمه»**. [در این صورت اگر بر صحّت آن حدیث در چنین کتابی، تنصیص نشده بود، باز هم آن حدیث از جمله‌ی احادیث صحیح به شمار می‌رود، چرا که نویسنده‌اش متعهّد و ملتزم شده است تا فقط به تدوین و نگارش احادیث صحیح، در کتابش بپردازد، و احادیث غیرصحیح را در کتابش درج نکند.]

۹- سخنی درباره‌ی «مستدرک حاکم»، «صحیح ابن خزیمه» و «صحیح ابن حبّان»:

الف) «مستدرک حاکم»: این کتاب در میان کتابهای حدیث، کتابی بزرگ و پرحجم به شمار می‌آید که نویسنده‌اش در آن، به بیان احادیث صحیحی - که بخاری و مسلم آنها را در صحیح خود نیاورده‌اند - پرداخته است، آن هم بر طبق شرایط بخاری و مسلم، یا بر طبق شرایط یکی از آن دو.

همچنین حاکم نیشابوری در این کتاب، به تدوین و گردآوری احادیثی - که به تشخیص خودش از لحاظ اسناد صحیح است - پرداخته، گر چه این احادیث مطابق با شرایط هیچ یک از بخاری و مسلم [برای صحّت حدیث] نباشد و واجد هیچ یک از شرایط بخاری و مسلم نبوده

---

[1] «تنصیص»: آشکار کردن و روشن ساختن صحّت حدیث.

باشد.[أ] و چه بسا که وی به ذکر برخی از احادیثی می‌پردازد که [از لحاظ اسناد] صحیح نیستند؛ [و به طور کلّی] حاکم نیشابوری در تصحیح احادیث، متساهل و کم توجه است، و مناسب است که به طور شایسته و بایسته، احادیث کتابش، مورد مطالعه و وارسی و نقد و بررسی و کند و کاو قرار بگیرد.[ب] و علامه ذهبی نیز به نقد و بررسی و تجزیه و تحلیل احادیث مستدرک پرداخته و بیشتر احادیث آن را به طور مناسب و بایسته به نقد کشیده و به صورت شایسته به قضاوت در مورد آنها پرداخته است.

و هماره این کتاب، نیاز به نقد و بررسی و تجزیه و تحلیل و عنایت و توجه دارد.[ج]

ب) «صحیح ابن حبّان»: ترتیب و ساماندهی این کتاب، اختراعی و ابداعی است، و براساس

[أ] حاکم نیشابوری در «المستدرک» [که ۸۸۶۴ حدیث دارد] به تدوین و گردآوری سه نوع حدیث پرداخته است که عبارتند از: ۱) احادیثی که مطابق با همان شرایط بخاری و مسلم صحیح بوده، با این حال در آن دو کتاب صحیح نیامده‌اند. ۲) روایاتی که بر طبق شرایط یکی از این دو محدّث یعنی بخاری و مسلم صحیح بوده و در صحیحین نیامده‌اند. ۳) روایاتی که به تشخیص حاکم نیشابوری، صحیح بوده گرچه واجد هیچ یک از شرایط بخاری و مسلم نبوده است.

روش حاکم در «المستدرک» به این صورت است که پس از نقل هر حدیثی، به نوع آن، طبق توضیح فوق، اشاره می‌کند. به عنوان مثال می‌گوید: «این حدیث واجد شرایط بخاری و مسلم است و آنان این حدیث را نیاورده‌اند.» خاطر نشان می‌شود که «مستدرک» به کتابی گفته می‌شود که به عنوان متمّم کتابی دیگر و با همان شرایط، احادیثی را که از کتاب سلف فوت شده، گردآوری نموده باشد، و به یادآوری احادیثی بپردازد که مؤلف کتاب برحسب شرائطش آنها را از دست داده و در کتابش نیاورده است.

[ب] علامه شمس الدین ذهبی، حاکم نیشابوری را در تألیف و نگارش «المستدرک»، متساهل و کم توجه شمرده و او را نیز متمایل به اهل تشیع دانسته است. و دکتر صبحی صالح نیز روش حاکم را در «المستدرک» نقد کرده و گفته است: «حاکم صحیح بودن احادیثی را بر شیخان [بخاری و مسلم] لازم دانسته که به هیچ وجه لازم نیست که آنها را صحیح بدانند. زیرا راویان آنها ضعفها و مشکلاتی دارند. از این رو بر اکثر احادیثی که حاکم یادآور شده، نقدهایی وارد است.

[ج] هم اکنون برادر پژوهشگر ما، جناب شیخ دکتر محمود المیرة، به تحقیق و مطالعه و نقد و بررسی احادیث مستدرک پرداخته، آن هم احادیثی که علامه ذهبی درباره‌ی آنها نقدی وارد نکرده؛ و ایشان به طور شایسته و بایسته‌ای به نقد آنها پرداخته و قصد دارد بعد از این تلاش و کوشش، مستدرک حاکم را [در لباسی نو و تحقیقی زیبا] به زیور چاپ بیاراید. خداوند متعال از سوی تمام مسلمانان به ایشان پاداش خیر عنایت بفرماید.

ابواب و مسانید، مرتّب و منظم و سازمان یافته و طبقه‌بندی شده، نیست؛ از این رو آن را «التقاسیم و الانواع»، نام نهاده است. [و چون این کتاب بر مبنای درستی، طبقه‌بندی و ساماندهی نشده است، از این رو] پیدا نمودن یک حدیث در آن، کاری بس سخت و دشوار است.

و برخی از علماء و صاحب نظران متأخر و پسین[أ]، به ترتیب و ساماندهی صحیح ابن حبّان پرداخته‌اند و آن را براساس ابواب، مرتب و طبقه‌بندی نموده‌اند.

و نویسنده‌ی کتاب [= ابن حبان]، در تصحیح [صحیح گفتن] احادیث، متساهل و کم توجه است؛ ولی تساهل و بی‌دقتی وی در این زمینه، از حاکم نیشابوری، کمتر است.[ب]

ج) «**صحیح ابن خزیمه**»: این کتاب یک درجه از صحیح ابن حبّان بالاتر و برتر است، آن هم به خاطر اینکه، [ابن خزیمه] در تشخیص و شناسایی احادیث صحیح، بسیار تحقیق و تفحّص و بررسی و مطالعه و کند و کاو نموده است، تا جایی که به خاطر اندک نقدی در اسنادِ [حدیث از ناحیه‌ی حدیث شناسان و رجال حدیثی] از صحیح قرار دادن [آن حدیث]، خودداری ورزیده و توقف نموده است.[ج]

۱۰- مُستخرجات بر صحیح بخاری و صحیح مسلم:[د]

الف) موضوع «مُستخرج»:

«**مُستخرج**»: عبارت از کتابی است که نویسنده، احادیث و روایات یک کتاب حدیث را به

[أ] مراد «**امیر علاء الدین، ابوالحسن علی بن بلبان**» [متوفی ۷۳۹ هـ. ق] است که [به ترتیب و ساماندهی صحیح ابن حبان پرداخته و] آن را «**الاحسان فی تقریب ابن حبان**» نام نهاده است.

[ب] تدریب الراوی، ج ۱، ص ۱۰۹.

[ج] همان.

[د] «مُستخرجات»: جمع «مُستخرج» است، و عبارت از کتابی است که نویسنده، روایات کتاب حدیثی را به غیر از اسناد صاحب کتاب، بلکه با سندی که خود از شیوخ خویش برای آن حدیث می‌داند، ولی به یکی از شیوخ صاحب کتاب می‌رسد، نقل کند. تألیف مستخرجات، فواید زیادی دارد، از جمله تقویت سند احادیث با توجه به طرق متعاضد، و کم شدن واسطه‌های روایت با توجه به علوّ اسناد مستخرج، و ترمیم سندهای مقطوع و معلق و مرسل، به سندهای متصل، و اشتمال احادیث کتابهای مستخرج بر نکات اضافه و جدید. زیرا مؤلف کتاب مستخرج، ملزم نیست که احادیث را با همان عبارات موجود در کتابهای اصلی بیاورد.

غیر اسنادِ صاحبِ آن، بلکه با سندی که خود [از شیوخ خویش برای آن حدیث] فراهم نموده است، روایت کند، و به یکی از شیوخ صاحب کتاب یا بالاتر از آن [مافوق آن] برسد. [یعنی در طبقات بالا - صحابی‌ها یا تابعین - این دو طریق (طریق اصلی که شیوخ صاحب کتاب یا مافوق آن، آن را روایت نموده‌اند، و طریق مستخرج) به هم پیوند می‌خورند].

ب) مشهورترین مستخرجات که بر صحیح بخاری و صحیح مسلم، نگاشته شده‌اند:

۱- مستخرج ابوبکر اسماعیلی، نسبت به صحیح بخاری.

۲- مستخرج ابوعوانه‌ی اسفراینی، نسبت به صحیح مسلم.

۳- مستخرج ابونعیم اصفهانی، نسبت به صحیح بخاری و صحیح مسلم.[أ]

ج) آیا صاحبان مستخرجات، موافقت و مطابقت و یکسانی و هماهنگی صحیحین در الفاظ را در کتابهایشان، رعایت کرده‌اند؟ [و احادیث را با همان الفاظ موجود در صحیحین آورده‌اند؟]:

نویسندگان مستخرجات، موافقت و هماهنگی در الفاظ را با صحیحین، رعایت نکرده‌اند [و آنها را با همان الفاظ موجود در صحیحین نیاورده‌اند] چرا که آنها به روایت الفاظی پرداخته‌اند که از طریق شیوخشان به آنها رسیده است؛ از این رو اندک تفاوتی در برخی الفاظ در مستخرجات واقع شده است.

و همچنین احادیثی که نویسندگان پیشین در کتابهای مستقل و جداگانه‌شان به نقل و روایت

[أ] محور اصلی مستخرجات را می‌توان در این امور خلاصه کرد:

الف) مستخرجات نسبت به صحیح بخاری: همچون مستخرج ابوبکر اسماعیلی جرجانی؛ مستخرج ابوبکر برقانی؛ مستخرج ابوبکر بن مردویه؛ مستخرج ابواحمد غطریفی؛ و مستخرج ابن ابی ذهل هروی.

ب) مستخرجات نسبت به صحیح مسلم: همانند مستخرج ابوعوانه‌ی اسفراینی؛ مستخرج محمد بن رجاء نیشابوری؛ مستخرج محمد بن عبدالله جوزقی نیشابوری، و مستخرج احمد بن سلمه نیشابوری.

ج) مستخرجات نسبت به صحیح بخاری و صحیح مسلم: همانند مستخرج محمد بن یعقوب شیبانی، معروف به ابن اخرم؛ مستخرج ابوذر هروی؛ مستخرج ابومحمد بغدادی معروف به خلال؛ مستخرج ابوعلی ماسرخسی نیشابوری، و مستخرج ابونعیم اصفهانی.

د) مستخرجات نسبت به سایر کتابهای سنن و غیره: همانند مستخرج محمد بن عبدالملک بن امین نسبت به سنن ابوداود؛ مستخرج ابونعیم نسبت به کتاب توحید ابن‌خزیمه و مستخرج ابوعلی طوسی بر سنن ترمذی.

آنها پرداخته‌اند - مانند: بیهقی و بغوی و امثال آنها که می گویند: «**رواه البخاري**» یا «**رواه مسلم**» - براستی در برخی از آنها، هم تفاوت در معنی به چشم می‌خورد و هم تفاوت در الفاظ.

و مراد از این قولشان که می گویند: «**رواه البخاري و مسلم**»، این است که اصل این حدیث را بخاری و مسلم روایت نموده‌اند.

د) آیا جایز است که از مستخرجات، حدیثی را نقل کنیم و آن را به بخاری و مسلم، نسبت دهیم و مربوط به آنها بدانیم؟:

با توجه به آنچه گذشت، برای کسی جایز نیست که از مستخرجات یا کتابهای مزبور پیشین، حدیثی را نقل کند و بگوید: «**رواه البخاري**» [این حدیث را بخاری روایت کرده است] یا «**رواه مسلم**» [این حدیث را مسلم روایت نموده است]، مگر به یکی از دو شرط:

۱- اینکه حدیث را با روایت صحیح بخاری و صحیح مسلم، مقایسه و مقابله بکند.

۲- یا نویسنده‌ی مستخرج و یا مصنّف بگوید: «**اخرجاه بلفظه**»، بخاری و مسلم، این حدیث را با لفظ آن، نقل کرده‌اند.

ه) فوائد مستخرجات بر صحیح بخاری و صحیح مسلم:

برای مستخرجاتی که بر صحیح بخاری و صحیح مسلم نوشته شده‌اند، فواید زیادی است که این فواید نزدیک به ده فایده می‌باشد که سیوطی در «تدریب الراوی»[أ] به ذکر آنها پرداخته است؛ و مهمترین آنها عبارتند از:

۱- علوّ اسناد: زیرا اگر نویسنده‌ی مستخرج، حدیثی را از طریق بخاری - مثلاً - روایت بکند، البته که این طریق پائین‌تر از طریقی است که در مستخرج به روایت آن پرداخته است (به عبارت دیگر، مستخرجات، واسطه‌های روایت را کم می کند و سندهای مقطوع و معلّق و مرسل را ترمیم و به سندهای متصل تبدیل می کند.)

۲- افزایش میزان صحّت حدیث: به خاطر اینکه برخی از احادیث کتابهای مستخرج، دربردارنده‌ی الفاظ زاید و مشتمل بر نکات اضافی و جدید است.

[أ] تدریب الراوی، ج ۱، ص ۱۱۵-۱۱۶.

۳- تقویت [سند احادیث] با توجه به کثرت طرق: و فایده‌ی تقویت سند احادیث با کثرت طرقش، این است که در وقت مخالفت و تعارض، [بر حدیث متعارض خود] ترجیح و برتری پیدا می‌کند.

۱۱- چه حدیثی از احادیثی که شیخان [بخاری و مسلم] به روایت آن پرداخته‌اند، محکوم به صحّت است؟:

پیشتر گذشت که بخاری و مسلم، جز روایات و احادیث صحیح، احادیث دیگری را در صحیحین وارد نکرده‌اند، و امت اسلامی نیز کتابهای آن دو بزرگوار را مورد عنایت و توجه و پذیرش و قبول خویش قرار داده‌اند.

به هر حال سؤال این است که احادیث و روایاتی که محکوم به صحت است، و امت اسلامی نیز آنها را پذیرفته و قبول نموده‌اند، کدامها هستند؟

جواب اینکه: آنچه بخاری و مسلم با اسناد متّصل به روایت آن پرداخته‌اند، محکوم به صحت است؛ و اما آنچه از ابتدای اسنادش، یک راوی یا بیشتر حذف شده باشد - که به چنین حدیثی، «**معلّق**»[أ] می‌گویند و در بخاری چنین احادیثی زیاد است. اما چنین احادیثی در تراجم ابواب و مقدمات آنها است، و اصلاً در متن و بدنه و قسمت اصلی ابواب بخاری چنین احادیثی وجود ندارد، و در مسلم نیز از این نوع احادیث [معلّق] به جز یک حدیث، آن هم در باب تیمّم، دیگر حدیثی وجود ندارد - حکم چنین حدیثی که از ابتدای اسنادش، یک راوی یا بیشتر حذف شده باشد، به شرح زیر است:

الف) احادیثی که با صیغه‌ی «**جزم و قطع**» باشد، مانند: «**قالَ**»، «**اَمَرَ**» و «**ذَكَرَ**»؛ پس مطالبی که پس از این صیغه‌ها می‌آیند، محکوم به صحّت است.

ب) احادیثی که در آنها جزمیّت و قطعیّت وجود ندارد: مانند «**يُروي**»، «**يُذْكَر**»، «**يُحكي**»، «**رُوِي**» و «**ذُكِرَ**»؛ پس آنچه که پس از این صیغه‌های غیرقطعی می‌آید، محکوم به صحّت نیست.

با این حال، باز هم در چنین اسنادی، حدیث واهی و سُست، و ضعیف و بی‌پایه وجود ندارد، چرا که این حدیث در کتابی وارد شده است که عنوان «صحیح» بودن را یدک می‌کشد.

[أ] بحث حدیث معلّق، بعدها به طور مفصل خواهد آمد.

۱۲- مراتب حدیث صحیح:

پیشتر گذشت که برخی از علماء با تشخیص خودشان، «**صحیحترین و عالیترین اسانید**» را بیان نموده‌اند، به همین خاطر و بر مبنای فراهم بودن بقیه‌ی شرایط صحّت [حدیث]، می‌توان گفت که برای حدیث صحیح، مراتبی وجود دارد:

الف) عالیترین و معتبرترین مراتب حدیث صحیح، احادیثی هستند که با یکی از صحیحترین اسانید مانند: روایت مالک، از نافع، از ابن عمر، روایت شده باشند.

ب) دوم [از لحاظ رتبه]، احادیثی هستند که از طریق رجال و روایت کنندگانی که از رجال اسناد اول (= مالک از نافع از ابن عمر) پائین‌تر هستند، روایت شده باشند؛ مانند: روایت حماد بن سلمه از ثابت از انس.

ج) سپس [از لحاظ رتبه و درجه]، احادیثی هستند که کسی به روایت آنها پرداخته باشد که از زمره‌ی کسانی باشد که کمترین میزان وثاقت در او تحقق یافته باشد، مانند: روایت سهیل بن ابی صالح از پدرش از ابوهریره.

و به این تفاصیل، تقسیم‌بندی حدیث صحیح، به هفت مرتبه نیز ملحق می‌شود که عبارتند از:

۱- احادیثی که بخاری و مسلم، متفقاً روایت کرده‌اند [و این قسم عالیترین و معتبرترین مراتب حدیث صحیح است.]

۲- دوم، احادیثی که فقط بخاری روایت کرده است.

۳- سپس احادیثی که فقط مسلم به روایت آنها پرداخته باشد.

۴- احادیثی که مطابق شرط بخاری (ملاقات و هم عصری)، و شرط مسلم (هم عصری) باشد، ولی در صحیحین ذکر نشده باشند. (به عبارت دیگر، چهارم: حدیثی است که واجد شرایط بخاری و مسلم باشد ولی در صحیحین ذکر نشده باشد.)

۵- احادیثی که مطابق شرط بخاری (ملاقات و هم عصری) باشد، ولی در صحیح بخاری ذکر نشده باشد.

۶- احادیثی که مطابق شرط مسلم (هم عصری) باشد، ولی در صحیح مسلم ذکر نشده باشد.

۷- سپس احادیث بقیه‌ی ائمه و پیشوایان حدیثی غیر از بخاری و مسلم؛ مانند: ابن خزیمه و ابن حبان، از آن احادیثی که واجد شرایط شیخان [= بخاری و مسلم] و مطابق با شرایط آنها نباشد.

۱۳- شرط بخاری و مسلم:

شیخان [بخاری و مسلم] شرطی را - اضافه بر شرایط مورد اتفاق در حدیثِ صحیح - که شرط کرده باشند یا تعیین نموده باشند، بیان نکرده‌اند؛ ولی علماء و صاحب نظران محقق و پژوهشگر، پس از جستجو و تحقیقِ شیوه‌ها و اسلوب بخاری و مسلم، هر کدام به نتیجه‌ای رسیده‌اند و گمان کرده‌اند که آن شیوه و طریقه، از جمله‌ی شرایط بخاری و مسلم، یا از زمره‌ی شرایط یکی از آن دو است.

و بهترین سخنی که در این زمینه گفته شده، این است که مراد از شرط شیخین، یا شرط یکی از آن دو، این است که حدیث از طریق رجال هر دو کتاب [بخاری و مسلم]، یا از طریق رجال یکی از آن دو، با مراعات کیفیتی که شیخان در روایت از آنها بر خود لازم گرفته‌اند، روایت شده باشد.

۱۴- معنای این قول محدثان که می‌گویند: «مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ»:

هر گاه علمای حدیث، درباره‌ی حدیثی، «**متفق علیه**» بگویند، مرادشان: اتفاق شیخان [= بخاری و مسلم] است. یعنی: شیخان بر صحّت این حدیث اتفاق نظر دارند، و مراد از اصطلاح «**متفق علیه**»، اتفاق امت اسلامی نیست، مگر اینکه ابن صلاح که می‌گوید:

«لیکن اتفاق امت اسلامی بر [صحّت و درستی] این حدیث، نتیجه و حاصلِ اتفاق شیخان است؛ زیرا امت اسلامی بر این مسئله اتفاق نظر دارند که آنچه مورد اتفاق بخاری و مسلم است، مورد قبول و پذیرش امت اسلامی نیز خواهد بود.»[أ]

[أ] علوم الحدیث، ص ۲۴.

۱۵- آیا در «صحیح»، شرط است که «عزیز»[أ] هم باشد؟:

قول صحیح در این باره این است که در «صحیح»، شرط نیست که «عزیز» باشد. به این معنی که دارای دو اسناد باشد، زیرا در صحیحین [صحیح بخاری و صحیح مسلم] و دیگر کتابهای حدیثی، احادیث صحیحی وجود دارد که «غریب» هستند. و برخی از علماء، مانند: ابوعلی جبائی معتزلی و حاکم بر این باورند که در «صحیح»، شرط است که «عزیز» باشد؛ و این گفته‌شان، مخالف آن چیزی است که امت اسلامی بر آن اتفاق آراء دارند.

حسن

۱- تعریف «حسن»:

الف) تعریف لغوی: «حسن»، صفت مشبهه از «الحسن» و به معنای «جمال و زیبایی» است.

ب) تعریف اصطلاحی: با توجه به اینکه حدیث «حسن»، حد فاصل حدیث صحیح و حدیث ضعیف است و برخی از علماء به تعریف یکی از دو قسم آن [یعنی حسن لغیره] پرداخته‌اند، از این رو اقوال علماء و صاحب نظران اسلامی نیز در تعریف حدیث «حسن» مختلف و گوناگون است و هر کدام به ارائه تعریفی از آن پرداخته‌اند؛ و من نیز به زودی به ذکر برخی از این تعریفها می‌پردازم و سپس آنچه را موافق‌تر و سازگارتر و هماهنگ‌تر و منسجم‌تر از دیگر تعریفها یافتم، انتخاب و گزینش خواهم نمود.

[و این تعریفها پیرامون حدیث «حسن» عبارتند از:]

۱- تعریف خطّابی: «هو ما عُرف مخرجه، و اشتهر رجاله، و علیه مدار اکثر الحدیث، و هو الذي یقبله اکثر العلماء، و یستعمله عامة الفقهاء».[ب]

[أ] «عزیز»: حدیثی است که تعداد روایت کنندگان آن در تمام مقاطع و طبقات سند از دو نفر کمتر نباشند. «عزیز» از ماده‌ی «عزّ یعزّ» به معنی ندرت و کمی و یا به معنی قوت و استقامت است که بنا بر اول، وجه تسمیه‌ی خبر به عزیز، به لحاظ ندرت و کمی این گونه احادیث است و بنا بر دوم، به جهت اطمینان و وثوق بدین گونه خبر می‌باشد. و ابو علی جبائی و حاکم، شرط صحّت حدیث را نقل لااقل دو نفر در هر طبقه می‌دانند.

[ب] معالم السنن، ج ۱، ص ۱۱.

«حدیث «حسن» به حدیثی گفته می‌شود که مخرجش مشخص باشد؛ [مقصود از مخرج، شامی، عراقی، مکّی، کوفی و... می‌باشد.] و رجال سندش، انسانهای مشهوری باشند؛ [این که راویان سند، به روایت کردن حدیث از اهل شهرشان - سرزمینشان - مشهور باشند]، و مدار و محور اکثر احادیث بر آن باشد.

و حدیث حسن، حدیثی است که اکثر علماء آن را قبول کرده و عامه‌ی فقهاء نیز آن را مورد استناد و احتجاج و استفاده قرار داده‌اند.»

۲- تعریف ترمذی: **«کل حدیثٍ یُروي لایکون في اسناده من یُتّهم بالکذب و لایکون الحدیث شاذّاً، و یروي من غیر وجه نحو ذلك فهو عندنا حدیث حسن.»**[أ]

«هر حدیثی که رجال سندش، متّهم به دروغگویی نباشند، و حدیث نیز شاذ[ب] نباشد و دارای سندهای متفاوتی باشد و با طرق مختلف روایت شده باشد، آن حدیث در نزد ما، حدیثی حسن ا ست.»

۳- تعریف ابن حجر: ابن حجر در تعریف حدیث حسن گفته است: **«و خبر الاحاد بنقل عدل تام الضبط، متصل السند غیر معلل و لا شاذّ، هو الصحیح لذاته، فان خفّ الضبط فالحسن لذاته.»**[ج]

«**خبر آحاد:** اگر [اسناد آن] با نقل فردِ عادلِ ضابط و با ضبط کامل از همانند خود تا انتهای سند، متصل باشد، و شذوذ و علّت قادحه [چیزی که به صحّت آن زیان برساند] در آن نباشد، آن حدیث، «**صحیح لذاته**» است، و اگر اسنادش با روایت فردِ عادلِ ضابط با ضبط غیر کامل باشد، آن حدیث، «**حسن لذاته**» است.»

نگارنده می گوید: مثل اینکه از دیدگاه ابن حجر، حدیث «**حسن**»، همان حدیث «**صحیح**»

[أ] جامع الترمذی با شرحش: «تحفة الاحوذی»، کتاب العلل در پایان جامع الترمذی، ج ۱۰، ص ۵۱۹.

[ب] شاذّ در نزد ترمذی به این معنا است: حدیثی که راوی آن با حدیث راوی حافظ‌تر از خود و یا با جمعی از راویان [که از نظر حفظ و اعتبار با او در یک سطح هستند، اما تعداد آنها بیشتر است] مخالف باشد و در حدیث شاذّ [مطابق آنچه امام شافعی به صراحت بیان می کند] فرد بودن راوی شرط نیست.

[ج] النخبة با شرحش، ص ۲۹.

است، با این تفاوت که در حدیث حسن، ضبطِ راوی کمتر و ضعیفتر [از ضبط راوی در حدیث صحیح] است.[أ]

و تعریف ابن حجر، بهترین تعریف برای حدیث «حسن» است. اما بر تعریف خطّابی، انتقادهای زیادی وارد شده است[ب]، و ترمذی نیز، فقط به تعریف یکی از دو قسم حدیث حسن - حسن لغیره - پرداخته است، در حالی که اصل در تعریفِ حدیث «حسن» این بود که [در وهله‌ی اول]، حدیث «حسن لذاته» تعریف کرده شود، زیرا «حسن لغیره» در اصل خود، ضعیف است که به خاطر اصلاحش با تعدّد طرق، از ضعف به مرتبه‌ی «حسن» ارتقاء یافته است.

۴- تعریف برگزیده و مختار از حدیث «حسن»:

براساس تعریف ابن حجر، می‌توان حدیث «حسن» را اینگونه تعریف کرد:

«هو ما اتصل سنده بنقل العدل الذي خفّ ضبطه عن مثله الي منتهاه من غير شذوذ و لاعلّةٍ»

«حدیث حسن، حدیثی است که اسنادش با نقل فردِ عادل با ضبط غیر کامل و ضعیفتر از همانند خود تا انتهای سند، متصل باشد، و شذوذ و علّت قادحه (چیزی که به صحّت آن زیان و آسیب برساند)، در آن نباشد (و با شهرتی که پایه‌اش از شهرت صحیح کمتر است، نقل شده باشد.)

[أ] چرا که حدیث «صحیح لذاته» آن است که اسناد آن با نقل فردِ عادلِ ضابط و با ضبط کامل از همانند خود، از ابتدا تا انتهای سند، متصل است، بدون اینکه شذوذ و علت قادحه (چیزی که به صحّت آن زیان و آسیبی برساند) در آن باشد.

و حدیث «حسن لذاته»، حدیثی است که اسنادش با روایت فردِ عادلِ ضابط اما با ضبط غیرکامل از همانند خود تا انتهای سند، متصل است، بدون شذوذ و نقص و با شهرتی که پایه‌اش از شهرت صحیح کمتر است.

[ب] تعریف خطابی و ترمذی ابهام‌آور هستند و جوابگوی ذهن تشنه‌ی حقیقت‌جو نیستند، و تعریفهایی که ترمذی و خطابی از حدیث حسن ارائه داده‌اند، تعریفهایی کامل جهت جدا کردن حدیث حسن از صحیح نیستند؛ انگار که ترمذی یک نوع از حسن را یادآور شده و خطابی نوع دوم آن را بیان کرده است؛ بدین معنی که هر کدام از آنها به موارد ضروری بسنده کرده‌اند و از نوع دیگر چشم پوشی کرده‌اند و یا نوعی از حسن را ذکر کرده‌اند و از نوع دیگر و بعضی از جوانب دیگر غافل مانده‌اند.

۲- حکم حدیث حسن:

حکم حدیث حسن در احتجاج و استناد جستن بدان، همانند حدیث صحیح است؛ گر چه در قوت از آن پائین‌تر است؛ و به همین خاطر تمام فقهاء بدان احتجاج و استناد جسته و بدان عمل نموده‌اند، و بیشتر محدثان و صاحب نظران اصولی نیز معتقد به احتجاج و استناد جستن به حدیث حسن هستند، مگر عده‌ی اندکی از متشدّدین و سخت‌گیران [که اعتقادی به احتجاج جستن به حدیث حسن ندارند]؛ و برخی از انسانهای متساهل و سهل‌انگار نیز حدیث حسن را در نوع «صحیح» وارد کرده‌اند، مانند: حاکم، ابن حبان و ابن خزیمه، و این در حالی است که خودشان می‌گویند که حدیث حسن، پائین‌تر از حدیث صحیح [که قبلاً بیانش گذشت] می‌باشد! [و با این وجود، حدیث حسن را در نوع حدیث «صحیح» درج نموده‌اند!][أ]

۳- مثال حدیث حسن:

همانند آنچه ترمذی روایت کرده و گفته است: «حدثنا قتیبة حدثنا جعفر بن سلیمان الضّبعی عن ابی‌عمران الجَونی عن ابی‌بکر بن ابی‌موسی الاشعری قال: سمعتُ ابی بحضرة العدو یقول: قال رسول الله ﷺ: انّ ابواب الجنة تحت ظلال السیوف...»[ب]

و این حدیث، «حسن» است، چرا که هر چهار روایت کننده‌اش، انسانهایی موثق و مورد اعتماد هستند به جز جعفر بن سلیمان الضّبعی که وی «حَسَنُ الحدیث»[ج] است؛ از این رو حدیث از مرتبه‌ی صحیح به حسن، تنزّل پیدا کرده است.

۴- مراتب حدیث حسن:

همچنانکه برای حدیث «صحیح»، مراتبی وجود داشت که به ذریعه‌ی آن مراتب، برخی از احادیث صحیح از برخی دیگر [از نظر رتبه و درجه] تفاوت و گوناگونی پیدا می‌نمودند، بدینسان

[أ] نگا: تدریب الراوی، ج ۱، ص ۱۶۰.

[ب] ترمذی با شرحش: تحفة الاحوذی، ابواب فضائل جهاد، ج ۵، ص ۳۰۰.

[ج] چنانکه این قول را حافظ ابن حجر در تهذیب التهذیب ۹۶/۲ از ابواحمد نقل کرده است.

برای حدیث «حسن» نیز مراتبی وجود دارد؛ و علامه ذهبی، مراتب حدیث «حسن» را در دو مرتبه قرار داده و گفته است:

الف) عالیترین و معتبرترین مراتب حدیث حسن: «بهز بن حکیم، از پدرش، از جدش» و «عمرو بن شعیب، از پدرش از جدش»، و «ابن اسحاق از تیمی» و امثال اینها از آنچه درباره‌ی آنها گفته شده که «صحیح» است می‌باشد؛ و این نوع از پائین‌ترین و کمترین مراتب «صحیح» است.

ب) سپس [در درجه‌ی دوم]، احادیثی است که در تحسین و تضعیف آنها اختلاف صورت گرفته است: مانند حدیث حارث بن عبدالله، و عاصم بن ضَمرة و حجاج بن ارطاة و امثال آنها.

۵- رتبه و درجه‌ی این قول محدثان که می‌گویند: «حدیث صحیح الاسناد» یا «حسن الاسناد»:

الف) درجه‌ی این قول محدثان که می‌گویند: «**هذا حدیث صحیح الاسناد**» [اسناد این حدیث، صحیح است]، پائین‌تر از این قولشان است که می‌گویند: «**هذا حدیث صحیحٌ**» [این حدیث، صحیح است].

ب) و همچنین درجه و مرتبه‌ی این قول محدثان که می‌گویند: «**هذا حدیث حسن الاسناد**»، پائین‌تر از این قولشان است که می‌گویند: «**هذا حدیث حسن**»؛ زیرا گاهی اتفاق می‌افتاد که حدیث از نظر سند، صحیح یا حسن باشد، ولی متن حدیث به واسطه‌ی شذوذ یا علّت، صحیح یا حسن نباشد؛ مثل اینکه هر گاه فرد محدّث «**هذا حدیث صحیح**» بگوید، گویا که با این گفته‌اش، کامل بودن شرایط پنج گانه‌ی صحّت[1] را در این حدیث برای ما تضمین کرده باشد؛ ولی هر گاه «**هذا حدیث صحیح الاسناد**» بگوید، مثل این است که کامل بودن سه شرط از شرایط صحّت حدیث را برای ما تضمین نموده باشد که عبارتند از: اتصال سند [از ابتدا تا انتهای سند]، عدالت روایت کنندگان و ضابط بودن آنها. اما نفی «**شذوذ**» و نفی «**علّت**» از آن را برای ما ضمانت و کفالت ننموده است، چرا که وی از عدم شذوذ و علّت در حدیث، اطمینان کامل نیافته است [از این رو گفته است: «هذا حدیث صحیح الاسناد»]

---

[1] مراد از شرایط پنج گانه‌ی صحّت حدیث عبارتند از: اتصال سند از ابتدا تا انتها، عدالت راویان، ضابط بودن راویان، عدم علّت و عدم شذوذ در حدیث.

ولی اگر فردی «**حافظ**»[أ] که مورد اعتماد و اطمینان است اینطور بگوید: «**هذا حدیث صحیح الاسناد**»، و برای حدیث او علّتی [قادحه که به صحّت آن حدیث زیان و آسیب برساند] بیان نشود؛ در ظاهر به نظر می‌رسد که «**متن حدیث**»، صحیح است؛ زیرا اصل، عدم علّت و عدم شذوذ است.

۶- معنای قول ترمذی و دیگر محدثان که می‌گویند: «حدیثٌ حسنٌ صحیحٌ»:

براستی که ظاهر این عبارت: «**حدیث حسنٌ صحیحٌ**»، مسئله‌ای مشکل و مُعضل و پیچیده و غامض است، چرا که درجه‌ی «**حسن**» از «**صحیح**» پائین‌تر است، پس چگونه می‌شود که بین این دو [حسن و صحیح] جمع کرد و آن دو را به هم پیوند داد و متّحد کرد؛ حال آنکه درجه و رتبه‌ی آنها با همدیگر متفاوت و گوناگون است [و درجه‌ی حسن از صحیح، پائین‌تر است]؟

علماء و صاحب نظران اسلامی، درباره‌ی مقصود ترمذی از این عبارت [= حدیثٌ حسنٌ صحیح]، جوابهای گوناگون و متعددی داده‌اند که بهترین آنها، جوابی است که حافظ ابن حجر داده و سیوطی آن را پذیرفته، که خلاصه‌ی آن اینگونه است:

الف) اگر برای حدیث دو اسناد یا بیشتر وجود داشته باشد، معنی چنین است که: «به اعتبار یک اسناد، حسن و به اعتبار اسناد دیگر، صحیح است.»

ب) و اگر برای حدیث یک اسناد وجود داشته باشد، معنی چنین است که: «در نزد گروهی از محدثان، این حدیث حسن است و در نزد گروهی دیگر، صحیح است». گویا گوینده با گفتن این قول: «**هذا حدیث حسن صحیح**»، می‌خواهد به دو چیز اشاره نماید: یکی اشاره به اختلافی که بین علماء در حکم دادن به این حدیث وجود دارد [که برخی از علماء می‌گویند: اسناد این حدیث حسن است، و برخی دیگر بر این باورند که اسناد این حدیث، صحیح است، و گوینده با گفتن «حدیث حسن صحیح»، می‌خواهد به این اختلاف اشاره کند.]

[أ] حافظ به کسی گفته می‌شود که آشنا به سنّت رسول خداﷺ و آگاه به طرق سنن باشد و سند این طرق را خوب تمییز و تشخیص دهد و حافظ آن مقدار از احادیثی که اهل حدیث، صحت آن را تأیید کرده‌اند باشد و آگاه به موارد اختلاف و اصطلاحات محدثان باشد.

و یا اینکه گوینده نتوانسته است یکی از دو حکم [حسن یا صحیح] را بر دیگری ترجیح و برتری دهد [از این رو در اسناد حدیث، هم به ذکر «حسن» پرداخته و هم به ذکر «صحیح»، و گفته است: «هذا حدیث حسن صحیح»]

۷- علامه بغوی و تقسیم احادیث «مصابیح»:[أ]

امام بغوی در کتابش «مصابیح»، اصطلاح خاصّی را رایج و متداول نموده است [و این اصطلاح، ویژه‌ی خود اوست]، و این اصطلاح خاصّ چنین است که وی به احادیثی که در صحیح بخاری و صحیح مسلم، یا در یکی از آنها وارد شده است، با این قولش: «صحیحٌ» اشاره می کند؛ و به احادیثی که در سنن چهارگانه [ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه] آمده است، با این قولش: «حسنٌ» اشاره می‌نماید؛ و این اصطلاح با اصطلاح عامّ محدثان، تناسب و سازگاری و هماهنگی و موافقتی ندارد، چرا که در سنن چهارگانه [ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه]، هم حدیث «صحیح» وجود دارد و هم حدیث «حسن»، «ضعیف» و «منکر». به همین خاطر ابن صلاح و نووی، به این مسئله [در کتابهایشان] تذکر و هشدار داده‌اند.

و برای خواننده‌ی کتاب «مصابیح» نیز مناسب است که به اصطلاح ویژه‌ی بغوی در این کتاب، آشنا و آگاه باشد و بداند که هر گاه وی نسبت به حدیثی «صحیح» یا «حسن» می گوید، منظورش از این اصطلاح چیست [تا دچار سردرگمی و پیچیدگی نشود].[ب]

[أ] اسم کامل این کتاب «مصابیح السنّة» است؛ و مؤلف در این کتاب به تدوین و گردآوری احادیث منتخب و برگزیده‌ای از صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن چهارگانه [ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه] و سنن دارمی پرداخته است. و خطیب تبریزی بر احادیث این کتاب، احادیثی را افزوده و به تهذیب و تحقیق آن پرداخته و نام آن را «مشکاة المصابیح» گذاشته است.

[ب] و بداند که صاحب مصابیح، احادیث مصابیح را به دو نوع تقسیم کرده است: ۱) صحیح ۲) حسن. منظورش از صحیح: حدیثی است که در کتاب مسلم و یا بخاری و یا هر دوی آنها نقل شده باشد. و منظورش از «حسن»: احادیثی بوده است که در کتاب ترمذی. ابوداود، ابن ماجه، نسایی و امثال اینها روایت شده باشد، و بداند که این نوع تقسیم‌بندی‌ها، شناخته شده و مشهور نیستند و حدیث حسن در نزد علماء چنین تعریفی ندارد و آنچنان که قبلاً یادآور شدیم، این کتابها شامل حسن و غیرحسن [از قبیل: ضعیف، منکر و حتی خود صحیح] هستند.

۸- کتابهایی که در آنها احادیث حسن وجود دارد:

علماء و صاحب نظران اسلامی، کتابهای ویژه‌ای را به احادیثی که فقط «حسن» هستند، اختصاص نداده‌اند، همچنانکه کتابهای مستقل و ویژه‌ای را به احادیثی که فقط «صحیح» هستند در نظر گرفته و تخصیص داده‌اند؛ ولی در اینجا کتابهایی وجود دارد که در آنها به ذکر بسیاری از احادیث «حسن» پرداخته شده است و در آنها بسیاری از احادیث حسن وجود دارد که مشهورترین آنها عبارتند از:

الف) «جامع الترمذی» مشهور به «سنن ترمذی»: این کتاب در شناخت حدیث «حسن»، مرجع و اصل است؛ و ترمذی همان کسی است که اسم «حسن» را در این کتاب خاطر نشان کرده و به شهرت رسانده است.[أ] و در کتابش «الجامع» از این لفظ [= حسن] بسیار استفاده و ذکر کرده است.

خاطر نشان می‌شود که نسخه‌های مختلف کتاب ترمذی، در گفته‌ی [«هذا حدیثٌ] حسنٌ صحیحٌ» [و یا «هذا حدیثٌ حسنٌ»] و مانند اینها متفاوت و گوناگون‌اند؛ از این رو بر پژوهشگر حدیث لازم و ضروری است که توجه و عنایتی شایان به اختیار نمودن نسخه‌های تحقیق و تصحیح شده و مطالعه و بررسی شده، همت گمارد و اصل کتاب را با بعضی اصول مُعتمد و مورد اعتبار، تصحیح و مقابله کند. [و به نتیجه‌ی آنها اعتماد و اطمینان نماید.]

ب) سنن ابوداود: ابوداود در نامه‌ای که به اهل مکه نوشته بود، گفته است که وی در این کتاب، حدیث صحیح و شبیه به آن و نزدیک به آن را نقل کرده است. [همچنین از وی نقل شده که معنای این گفته‌اش این است که وی در هر بخشی و در هر فصلی از فصول حدیث، صحیحترین چیزی را که در آن باب شنیده، نقل کرده و گفته است که اگر] در کتابش، حدیثی دارای ضعف

[أ] در میان کتابها چنین رایج شده که اولین کسی که حسن را به صحیح و ضعیف افزوده، ترمذی است؛ اما این صحیح نیست و قبل از ترمذی نیز از این اصطلاح استفاده شده، اما ترمذی آن را به شهرت رسانده است. [البته همانطور که قبلاً گفتیم، تعریف حسن در نزد ترمذی با تعریف آن در نزد سایر علماء تفاوت می‌کند] به عبارت دیگر، ترمذی لفظ «حسن» را از بخاری و بخاری نیز از استادش «علی بن مدینی» گرفته است و در نظرهایی که ترمذی از استادش -بخاری- نقل کرده، الفاظ حسن با معنای اصطلاحی آن به چشم می‌خورد و در کتاب «مسند» و «علل» علی بن مدینی -استاد بخاری- این اصطلاح زیاد به کار رفته است و اما چون ترمذی اولین کسی بوده که این لفظ را در کتابش بسیار به کار برده و آن را به شهرت رسانده است، او را پایه‌گذار آن خوانده‌اند.

شدید باشد، آن را متذکّر و یادآور شده و تبیین کرده است، و اگر در مورد حدیثی، چیزی نگفته است، آن حدیث، صالح [صحیح و درست] است.

بنابراین، [با توجه به مطالب فوق الذکر، نتیجه می گیریم که] هر گاه با حدیثی در سنن ابوداود برخورد کردیم که ابوداود آن را در کتابش نقل کرده و توضیحی در مورد ضعف آن نداده باشد، و هیچ یک از ائمه و پیشوایان مورد اعتمادِ عرصه‌ی حدیث‌شناسی نیز به تصحیح آن نپرداخته باشند [و قضاوت صریحی از درجه‌ی آن حدیث از ناحیه‌ی آنها نیامده باشد] در این صورت، آن حدیث در نزد ابوداود، «حسن» تلقی می‌شود.

ج) **سنن دار قطنی:** دارقطنی در سننش، بسیاری از موارد حدیث حسن را صراحتاً ذکر کرده است.

صحیح لغیره

۱- تعریف «صحیح لغیره»:

«صحیح لغیره»، همان «حسن لذاته» است وقتی که از طریقی دیگر همانند آن، یا از طریقی قویتر از آن روایت شده باشد.[أ] و «صحیح لغیره» را بدان خاطر بدین نام می‌خوانند که صحّت آن از خودِ سند نمی‌باشد، بلکه بواسطه‌ی علّتی غیر از خودش، صحیح می‌باشد.

۲- درجه‌ی حدیث «صحیح لغیره»:

صحیح لغیره از لحاظ درجه و رتبه، بالاتر از «حسن لذاته»، و پائین‌تر از «صحیح لذاته» می‌باشد.[ب]

[أ] و به عبارت دیگر، «صحیح لغیره»: حدیثی است که راویان آن، به عدالت و ضبط، شهرت داشته باشند، ولی عدالت و ضبط ایشان کمتر از عدالت و ضبط افرادی است که در سندِ صحیحِ لذاته هستند. و به تعبیری دیگر، «صحیح لغیره»: حدیثی است که در سطح پایین [نه عالی]، واجد شرایط صحیح لذاته باشد و در مقابل کثرت سلسله‌ی روایت این حدیث، این نقص را تلافی کرده باشد.

[ب] قبلاً گفتیم که وجه اشتراک حدیث صحیح و حسن در این است که سند هر دو متصل به نقل از راوی عادل و سالم از شذوذ و علّت است و وجه افتراق آن دو در این است که راوی در حدیث حسن، کم ضبط ولی در صحیح ضابط است.

۳- مثال حدیث «صحیح لغیره»:

همانند حدیث «محمد بن عمرو، از ابوسلمه، از ابوهریره ﷺ که روایت کرده کـه پیـامبر ﷺ فرموده است: «لو لا ان اشقّ علی امتی لامرتهم بالسواک عند کل صلاة».[أ]

«اگر نه مایه‌ی رنج و مشقّت امت خود می‌شدم، به آنان دستور می‌دادم که هنگام هر نمازی مسواک کنند.»

ابن صلاح گوید: «محمد بن عمرو بن علقمه، از انسانهایی است کـه بـه صـدق و تقـوا و پرهیزگاری و صیانت، شهرت دارد، اما از اهل اتقان و ضبط و دقتِ [کامل] نبوده اسـت؛ تـا جایی که برخی از حدیث‌شناسان، ضعف وی را در بدی حافظه‌اش عنوان کرده‌اند، و کسانی او را از جهت صداقت و وارستگی ستوده‌اند و ثقه و مورد اعتماد قرار داده‌اند؛ پـس از ایـن رو، حدیث محمد بن عمرو از این جهت، حسن است، اما وقتی حدیثش با سندهای دیگر و از طرق دیگر تقویت شد، در این صورت آن ترس و اضطراب ما به نسبت سوء حافظه‌اش از بین می‌رود و به وسیله‌ی تعدّد طرق، آن نقص اندک جبران می‌شود و بدین ترتیب این سند اصلاح شده و به درجه‌ی صحیح ارتقاء می‌یابد.»[ب، ج]

حسن لغیره

۱- تعریف «حسن لغیره»:

«**حسن لغیره**»، همان «**ضعیف**» است وقتی که از چند طریق روایت شده باشد؛ و سبب ضـعف

[أ] ترمذی آن را در «کتاب الطهارة» روایت کرده است. و شیخان از طریق ابی الزناد از اعرج از ابوهریره، به روایـت آن پرداخته‌اند.

[ب] علوم الحدیث، ص ۳۱-۳۲.

[ج] پس وقتی که راوی حدیث از لحاظ اتقان و ضبط و حفظ و دقت در مراتب پـائینی باشـد، امـا بـا ایـن وجـود از کسانی باشد که در جامعه، اهل صدق و امانت و تقـوا و پرهیزگـاری اسـت و از طرفـی احـادیثش از چنـد طریـق روایت شده باشند، همین باعث می‌شود که روایتش از دو جهت تقویت شده باشد و حدیثش از درجـه‌ی حسـن بـه درجه‌ی صحیح لغیره ارتقاء یابد، مانند حدیث محمد بن عمرو بن علقمه.

آن، فسقِ راوی یا دروغگویی راوی نباشد.[أ]

از این تعریف می‌توان چنین نتیجه گرفت که حدیث ضعیف به وسیله‌ی دو امر به «حسن لغیره» ارتقاء می‌یابد که عبارتند از:

الف) اینکه حدیث ضعیف از طریقی دیگر یا بیشتر از یک طریق، روایت شده باشد، به شرط اینکه طریق دیگر، همانند خودش یا قویتر از خودش باشد.

ب) اینکه سبب ضعف حدیث، بدحافظه بودن راوی، یا انقطاع در سند و یا جهالت در رجال حدیث باشد.

۲- درجه‌ی حدیث «حسن لغیره»:

«حسن لغیره»، یک درجه از **«حسن لذاته»** پائین‌تر است، بنابراین اگر حسن لذاته با حسن لغیره تعارض و مخالفت پیدا کند، **«حسن لذاته»** بر **«حسن لغیره»** مقدّم می‌شود و ترجیح می‌یابد [و در احتجاج و استناد جستن و عمل کردن بدان، اولویّت دارد.]

۳- حکم حدیث «حسن لغیره»:

«حسن لغیره»، از زمره‌ی احادیث مقبول و پذیرفته شده‌ای است که بدان احتجاج و استناد می‌شود.

۴- مثال حدیث «حسن لغیره»:

همانند آنچه ترمذی از طریق شعبه، از عاصم بن عبیدالله، از عبدالله بن عامر بن ربیعه، از پدرش روایت کرده و آن را حسن قرار داده است که: «انّ امرأة من بنی فزارة، تزوجت علی نعلین، فقال رسول الله ﷺ: أرضیتِ من نفسک و مالک نعلین؟ قالت: نعم. فاجاز.»

[أ] به عبارت دیگر، **«حسن لغیره»**؛ حدیثی است که شرایط حدیث صحیح لذاته را نه در سطح عالی و نه در سطح پائین به صورت محقق نداشته باشد، بلکه به وجه مشکوک و مظنون این شرایط را دارا باشد، اما قرینه‌ای (مانند موافقت با اقوال اصحاب) جانب قبول آن را ترجیح دهد.

و به تعبیری دیگر، **«حسن لغیره»**: حدیثی است که اسناد آن از فرد ناشناخته یا دارای سوء حافظه و... خالی نیست به شرط آنکه این فرد، غافل و فراموشکار و دارای خطای زیاد نباشد و این حدیث، از راوی متهم به فسق روایت نشده باشد.

ترمذی گفته است: «و فی الباب عن عمر و ابی هریرة و عایشة و ابی حدرد.»[أ]، یعنی: در این بخش از عمر ﷺ. ابوهریره ﷺ، عایشه ﷺ و ابوحدرد ﷺ نیز احادیثی نقل شده است.

عاصم [بن عبیدالله]، به خاطر بدی حافظه‌اش ضعیف است، اما ترمذی حدیثش را از چند طریق دیگر، حسن قرار داده است، چرا که این حدیث از چند طریق دیگر [از طریق عمر، ابوهریره، عایشه و ابوحدرد] روایت شده است [از این رو، حدیث عاصم، با سندهای دیگر تقویت می‌شود و از درجه‌ی ضعیف به درجه‌ی حسن لغیره ارتقاء می‌یابد.]

«و قال الترمذی: هذا حدیث حسن صحیح»: امام ترمذی ﷺ در آنِ واحد، برای این حدیث، واژه‌های **«حسن»** و **«صحیح»** هر دو را به کار برده است؛ وی در احادیث فراوان دیگری نیز از همین شیوه، استفاده می کند. این اشکال عمده بر تعبیر مذکور وارد خواهد شد، که از نظر علم حدیث در میان حسن و صحیح تباین وجود دارد، زیرا تعریف صحیح عبارت است از «ما رواه العادل التام الضبط من غیر انقطاع فی الاسناد و لا علة و لا شذوذ» و حدیث حسن روایتی را گویند که از تمام شرایط صحیح برخوردار باشد با این تفاوت که در آن یکی از راویان، تام الضبط نبوده بلکه خفیف الضبط است.

از این تعریف به وضوح آشکار می شود که یک حدیث نمی تواند همزمان صحیح و حسن قرار گیرد، پس امام ترمذی چگونه در میان این دو جمع کرده‌اند؟!

در توجیه این تناقض، علما پاسخ‌های متعددی ارائه داده‌اند که تعداد آنها به سیزده قول می‌رسد و مهم‌ترین آنها به شرح ذیل است:

۱- حافظ ابن حجر در شرح «نخبة الفکر» می‌نویسند: در اینجا حرف عطف حذف شده است؛ باز در تشریح حرف عطف هم اختلاف نظر وجود دارد. عده‌ای حرف «أو» را محذوف می‌دانند، گویا امام ترمذی در صحیح یا حسن بودن این گونه احادیث با شک و تردید مواجه‌اند. اما این جواب طبعاً ضعیف است چرا که این تعبیر درباره هزاران حدیث به کار رفته و از شأن ایشان بعید خواهد بود که در مورد این همه حدیث دچار شک و تردید گردند.

[أ] ترمذی.

بعضی دیگر حرف «و» را محذوف می‌دانند، گویا هدف امام ترمذی آن است که «هذا الحدیث حسن من طریق و صحیح بطریق آخر» لیکن صحت پاسخ ایشان منوط به این امر است که همه احادیثی را که «حسن صحیح» قرار داده‌اند، دارای طرق متعدد باشند.

۲- برخی دیگری چنین جواب داده اند که از حسن منظور حسن لذاته و از صحیح هدف صحیح لغیره است، و این هر دو با هم جمع می‌شوند. زیرا روایتی که به علت نقصان ضبط، حسن لذاته باشد بنا بر تعدد طرق می‌تواند صحیح لغیره قرار گیرد. این پاسخ گر چه بهتر به نظر می‌رسد، ولی اشکال گذشته همچنان باقی خواهد ماند.

۳- حافظ عماد الدین ابن کثیر ﷺ می فرمایند: امام ترمذی با «حسن صحیح» یک اصطلاح مستقلی را در کتابش استفاده نموده که نقش منزلة بین المنزلتین را دارد و منظورش احادیثی است که از صحیح پایین‌تر و از حسن بالاتراند. این جواب گویا نسبتاً بهتر معلوم می‌شود اما باز هم اشکال مرتفع نمی گردد، زیرا ایشان بر بسیاری از احادیثی که در صحیح بخاری و صحیح مسلم وجود دارند، حسن صحی اطلاق می کنند این در حالی که یافته شدن هر حدیثی در صحیحین دلیل بر آن خواهد بود که آن روایت از معیار و شرایط کامل صحیح برخوردار می‌باشد، پس چگونه می‌توان این گونه احادیث را از درجه صحیح پایین‌تر و در درجه‌ی «حسن صحیح» قرار داد؟ علاوه از این امام ترمذی در هر جایی صحیح را مقید به حسن کرده است و پذیرش این پاسخ بدان معنی خواهد بود که نزد ایشان هیچ حدیثی صحیح نیست! پس توجیه مذکور کاملاً بعید به نظر می‌رسد.

۴- بهترین پاسخ را در این باره علامه ابن دقیق العید در کتابش «الاقتراح» بیان می کند، ایشان می‌نویسند: در حقیقت میان اصطلاح حسن و صحیح هیچ گونه تباین وجود ندارد، چرا که اینها اقسام محسوب نمی‌شوند بلکه اسم رتبه‌های اعلی و ادنی هستند، بر درجه ادنی حسن و درجه اعلی صحیح اطلاق می گردد و هر درجه اعلی متضمن درجه ادنی نیز است اگر حدیثی ضعیف نباشد حسن است و چنانچه در همین حدیث شرایط صحیح یافته شوند صحیح نیز قرار می گیرد. بدین ترتیب میان این دو، نسبت عموم و خصوص مطلق خواهد بود، «فکل صحیح حسن و

لاعکس» گویا همان نسبت - عموم و خصوص مطلق - که در اصول فقه میان ظاهر و نص وجود دارد عیناً همان نسبت بین حسن و صحیح نیز وجود دارد. حضرت علامه کشمیری نیز همین جواب را پسندیده و برگزیده‌اند.

چنین پاسخی به شرطی درست خواهد بود که حسن و صحیح اصطلاحی اختصاصی خود امام ترمذی باشند، اما اگر اصطلاح عموم علمای اصول حدیث مد نظر باشد، این پاسخ درست نیست، زیرا از دیدگاه جمهور در تعریف حسن، نقصان ضبط راوی شرط است و با وجود این شرط، هیچ حدیثی صحیح قرار نمی‌گیرد لذا در میان این دو، نسبت تباین وجود دارد.

مثال ظاهر و نص طبق مسلک آنانی درست خواهد بود که میان آن دو، قایل به نسبت عموم و خصوص باشند. لیکن نزد محققان این مسلک درست نیست و طبق قول محقق در میان ظاهر و نص نسبت تباین وجود دارد، چرا که برای نص «سیاق الکلام لاجله» و برای ظاهر «عدم سیاق الکلام لاجله» ضروری است.

لذا قول صحیح آن است که امام ترمذی رحمه الله برای تعریف حسن اصطلاح مستقلی را غیر از اصطلاح جمهور برگزیده‌اند، اگر علمای بزرگوار به این عبارت امام ترمذی راجع به تعریف حسن التفات می‌کردند، شاید این اشکال پدید نمی‌آمد.

ایشان در «کتاب العلل» می‌نویسند: «و ما ذکرناه فی هذا الکتاب حدیث حسن، فانما أردنا حسن اسناده عندنا کل حدیث یُرویٰ لایکون فی إسناده من یتهم بالکذب و لایکون الحدیث شاذاً و یروی من غیر وجه نحو ذلک فهو عندنا حدیث حسن».

براساس این تعریف امام ترمذی حدیث حسن آن است که در سندش شذوذ و راوی متهم بالکذب نباشد ایشان مانند جمهور، نقصان حافظه را برای حسن شرط قرار نمی‌دهند.

طبق این دیدگاه در میان حسن و صحیح نسبت عام و خاص بوده و نه تباین، حسن عام و صحیح خاص است؛ یعنی بر روایتی که تعریف حدیث حسن امام ترمذی صادق آید، اگر آن روایت از افراد تام الضبط هم نقل شده و از هر گونه علتی عاری باشد آن حدیث صحیح نیز قرار می‌گیرد، و چنانچه راوی تام الضبط نیست و یا در روایتش علت دیگری یافته شود پس آن حدیث فقط حسن است و صحیح نمی‌تواند باشد.

۱۵۶۳ -﴿۴۱﴾ (ضَعِيفٌ)

وَعَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: مَا أَغْبِطُ أَحَدًا بِهَوْنِ مَوْتٍ بَعْدَ الَّذِي رَأَيْتُ مِنْ شِدَّةِ مَوْتِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. رَوَاهُ التِّرْمِذِيّ وَالنَّسَائِيّ[1563]

۱۵۶۳- (۴۱) عایشه رضی الله عنها گوید: پس از آن که شدّت و سختی مرگ را بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم دیدم، هرگز به آسانی مرگ کسی، غبطه نخوردم.
[این حدیث را ترمذی و نسایی روایت کرده‌اند]

شرح: «ما أغبط»: غبطه نمی‌خورم. حسرت نمی‌خورم. رشک نمی‌برم.

۱۵۶۴ -﴿۴۲﴾ (ضَعِيفٌ)

وَعَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ بِالْمَوْتِ وَعِنْدَهُ قَدَحٌ فِيهِ مَاءٌ وَهُوَ يُدْخِلُ يَدَهُ فِي الْقَدَحِ ثُمَّ يَمْسَحُ وَجْهَهُ ثُمَّ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَى مُنْكَرَاتِ الْمَوْتِ أَوْ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ». رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَابْنُ مَاجَهْ[1564]

۱۵۶۴- (۴۲) عایشه رضی الله عنها گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم را در حال مرگ و اِحتضار، به گونه‌ای دیدم که در نزدشان، ظرفی از آب بود و ایشان پیوسته دستانشان را در آبِ آن ظرف فرو می‌بردند و دستانشان را خیس می‌کردند و به چهره‌ی خویش می‌کشیدند و می‌فرمودند:

«اللهمّ أعنّی علی منکرات الموت»؛ «بار خدایا! مرا در رویارویی با امور ناشناخته‌ی مرگ، یاری فرما».

یا فرمودند:

[1563] ترمذی ۳/۳۰۹ ح ۹۷۹.

[1564] ترمذی ۳/۳۰۸ ح ۹۷۸؛ ابن ماجه ۵۹۱/۱ ح ۹۷۸ و احمد ۶۴/۶.

«اللهـمّ أعنّـی علـی سـکرات المـوت»؛ «پروردگـارا! مـرا در سـکرات و دشواری‌های مرگ، یاری فرما».

[این حدیث را ترمذی و ابن ماجه روایت کرده‌اند].

شرح: **«و هو فی الموت»**: در حالی که آن حضرت ﷺ در مرگ و احتضار بودند. **«احتضار»**: فرا رسیدن هنگام مرگ، دم مرگ بودن، در حال جان کندن بودن.

«قدح»: ظرفی که در آن چیزی بیاشامند، کاسه، ساغر، پیاله. در اینجا مراد، همان کاسه است.

«یمسح»: می کشید، می‌مالید.

«اللهمَّ»: ای بار خدایا!، ندای ذات الهیّت است و اصل آن **«یا الله»** است که حرف ندا، حذف شده و در عوض، میم مشدّد به جهت تعظیم در آخر آن آمده است. و این لفظ در سه مورد به کار می‌رود:

۱. برای ندای محض: «**اللهم ارحمنی**: خدایا بر من رحم کن».

۲. برای ایراد استثنای نادری که در اثبات آن از خدا یاری خواسته شود: «**لا ازورک اللهمّ اذا لم تدعنی**: از تو دیدار نخواهم کرد مگر آنکه مرا دعوت نکنی».

۳. برای تمکین و استوار ساختن جواب در نفس شنونده؛ مانند: «**اللهم نعم**: البته کـه آری»، در پاسخ کسی که از تو می‌پرسد: «**أیوسف قائمٌ**: آیا یوسف ایستاده است؟».

«أعِنّی»: مرا یاری کن.

«منکرات»: جمع منکرة: امر ناشناخته و نامأنوس؛ و چون شدائد مـرگ امـری نامـأنوس و غیـر مألوف برای انسانها است، از این رو بدان «**منکرة**» می گویند. یعنی: امور ناشناخته‌ی مرگ.

«سکرات»: دشواری‌ها و مصائب و چالش‌ها و دغدغه‌های مرگ.

«منکرات الموت او قال: سکرات الموت»: این شک در گفتار عایشه رضی الله عنها، از ناحیه‌ی راوی است.

به هر حال، از این حدیث دانسته می‌شود که آسانی جان کندن دلیل کرامـت نیـست، بلکـه سختی جان کندن و شدّت احتضار، سبب ترفیع درجات و آمرزش خطاها است.

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه در سختی بیماری و جان کندن رسول خـدا ﷺ مـی گویـد: بـه حـضور پیامبر ﷺ رفتم؛ ایشان تب داشتند. دست بر بدنش نهادم و بدیشان گفتم: ای رسول خدا ﷺ ! تـب سختی دارید! فرمود: آری تب من مانند تب دو مرد از شما است. گفتم: اجر و مزد شـما نیـز دوچنـدان

است. فرمودند: آری؛ و سوگند به کسی که جانم به دست او است! هر مسلمانی که از بیماری رنج و آزار می‌کشد، خداوند در عوض، گناهانش را فرو می‌ریزد و همچون درختی می‌شود که برگ‌هایش می‌ریزد.

و نیز فرمودند: بر مؤمن اگر خاری بخَلد و دردی از آن بدو برسد، خداوند درجه‌ای بر درجات او می‌افزاید و گناهی از گناهانش را می‌آمرزد.

و عایشه رضی الله عنها گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم چون بیمار شد، سخت درد و دلتنگی داشت. گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم ! دلتنگی و بی‌تابی می‌نمایی و حال آنکه اگر ما زن‌ها یکی چنان کند از او در عجب می‌آیی؟ فرمود: مگر نمی‌دانی که درد بر مؤمن سخت‌تر است تا کفاره‌ی لغزش‌های او باشد.

و سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه روایت می‌کند که به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم ! از مردم کدام گروه بلا کش‌ترند؟ فرمود: پیامبران، و سپس طبقات دیگر به ترتیب درجات و هر کس به اندازه‌ی دین او؛ هر چه دین او استوارتر، گرفتاری او سخت‌تر؛ و هر چه دین او ضعیف‌تر، گرفتاری او کمتر. ای بس بلا بر بنده چنان نازل شود که او را از گناه پاک سازد و در زمین راه رود و گناهی بر او نباشد.

به هر حال، از مجموع روایات و اخبار رسیده به ما، چنین دانسته می‌شود که آسانی جان کندن، دلیل بر کرامت نیست، بلکه سختی جان کندن و شدّت احتضار، سبب ترفیع درجات و آمرزش خطاها است.

۱۵۶۵ - [۴۳] (حسن)

وَعَنْ أَنَسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِذَا أَرَادَ اللهُ تَعَالَى بِعَبْدِهِ الْخَيْرَ عَجَّلَ لَهُ الْعُقُوبَةَ فِي الدُّنْيَا وَإِذَا أَرَادَ اللهُ بِعَبْدِهِ الشَّرَّ أَمْسَكَ عَنْهُ بِذَنْبِهِ حَتَّى يُوَافِيَهُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». رَوَاهُ التِّرْمِذِيّ[۱۵۶۵]

[۱۵۶۵] ترمذی ۶۰۱/۴ ح ۲۳۹۶ و احمد ۸۷/۴.

۱۵۶۵- (۴۳) انس رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هنگامی که خدا برای بنده‌اش، نیکی بخواهد، در کیفر او در این جهان، شتاب می‌کند؛ و هنگامی که برای بنده‌اش، بدی بخواهد، کیفر گناه او را واپس می‌افکند تا در روز رستاخیز، کیفر گناهانش را به طور کامل، به او بدهد».
[این حدیث را ترمذی روایت کرده است.]

شرح: «اذا أراد الله»: اراده و مشیّت خداوند: امام طحاوی می‌فرماید: «چیزی به وجود نمی‌آید مگر آنکه خداوند متعال بخواهد؛ آن چیز نیک باشد یا بد باشد؛ پس نیک و بد هر دو به خواست و مشیّت خداوند است.»

خداوند می‌فرماید:

﴿ وَمَا تَشَآءُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ رَبُّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴾ [تکویر/۲۹]

مرادِ این است که از خواست شما چیزی ساخته نیست تا وقتی که خدا نخواسته باشد، یعنی اراده کردن و خواستن، وظیفه‌ی انسان است و در برابرش سزا و جزا می‌بیند، و توفیق دادن و نتیجه بخشیدن در دست خدا است و خدا قادر مطلق است.

خلاصه، مشیّت بندگان در گرو مشیّت خدا است؛ یا به عبارت دیگر، حرکت کار بندگان و برکت کار یزدان است، مثلاً به هنگام گرسنگی، نان خوردن کار انسان، و سیر کردن کار خدا است؛ در وقت بیماری، دوا خوردن کار آفریدگان و شفا دادن کار خدای سبحان است؛ و رفتار و کردار بنده وقتی از قوّه به فعل در می‌آید که بنده بخواهد و خدا هم بخواهد، و خواست بنده با خواست خدا همنوا شود، یعنی اعمال آدمی فقط منحصر و موقوف به خواست خودش نمی‌باشد، بلکه زمانی خواست انسان به عمل تبدیل می‌گردد که خدا اجازه‌ی صدور آن را بدهد. به عبارت دیگر تصمیم کار انسان است و توفیق کار خدا؛ آخر اگر انسان در این جهان کاملاً آزاد باشد و چنان قدرتی را در دست داشته باشد که هر چه بخواهد بتواند انجام دهد، نظم و نظام دنیا به هم می‌خورد وجهان ویران و تباه می‌شود.

و باید دانست که خواست و مشیّت خداوند متعال پیوسته آمیخته با حکمت است، یعنی هر

جا می‌خوانیم: «خدا به هر کس بخواهد...» مفهومش این است: «هر کس را شایسته بداند» و به معنی کسی است که شایستگی و لیاقت دارد، زیرا مشیّت الهی همیشه از حکمت او سرچشمه می‌گیرد و حکیم بدون دلیل اراده‌ای نمی‌کند، و بی‌حساب کاری انجام نمی‌دهد.

و اگر منطقی و عاقلانه به مجموع آیات قرآن بنگریم، این نکته ظاهر و هویدا می‌گردد که از یکسو خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّا هَدَيْنَٰهُ ٱلسَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾ [انسان/۳]

«ما راه را به انسان نشان دادیم، خواه پذیرا شود و شکر این نعمت را بجا آورد و یا اعراض و کفران کند.»

و از سوی دیگر می‌فرماید:

﴿وَمَا تَشَآءُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ ...﴾ [انسان/۳۰]

«شما چیزی را نمی‌خواهید مگر اینکه خدا بخواهد.»

در حقیقت از مجموع این دو آیه ثابت می‌شود که انسان در اعمال خود نه مجبور است و نه صد درصد آزاد؛ نه طریقه‌ی جبر صحیح است و نه طریقه‌ی تفویض، بلکه هر چه انسان دارد (از عقل و هوش و توانایی جسم و قدرت تصمیم گیری) همه از ناحیه‌ی خدا است، و همین واقعیت است که او را از یکسو دائماً نیازمند به خداوند بزرگ می‌سازد و از سوی دیگر به مقتضای آزادی و اختیارش به او تعهد و مسئولیّت می‌دهد.

و این می‌رساند که انسان استقلال کامل ندارد، بلکه قدرت و توان و آزادیِ اراده‌ی او همه به خواست و مشیّت خدا و از ناحیه‌ی او است و هر زمان که خدا اراده کند، می‌تواند این قدرت و آزادی را سلب کند.

به این ترتیب، نه «تفویض» و واگذاری کامل است، و نه «اِجبار و سلب اختیار»، بلکه نوعی آزادی وابسته به خواست و مشیّت الهی است که هر لحظه خداوند بخواهد می‌تواند آن را باز پس گیرد، تا هم بندگان بتوانند بار تکلیف و مسئولیت را که رمز تکامل آنهاست بر دوش گیرند و هم خود را بی‌نیاز از هدایت و حمایت و توفیق و تأیید خداوند ندانند و در عین تصمیم گیری در کارها، خود را به او بسپارند و تحت حمایت او قرار دهند.

«الخیر» خوبی؛ نیکویی؛ ضدّ شرّ.

«عجّل»: شتاب کرد. عجله کرد. سرعت گرفت. سرعت داد. سرعت بخشید.

«العقوبة»: مجازات. عقوبت. کیفر.

«الشرّ»: شرّ. بدی. خرابی. زشتی. ضدّ خیر.

«یوافیه»: به تمام و کمال، به او بدهد.

۱۵۶۶ -﴿ ۴۴ ﴾ (حسن)

وَعَنْ أَنَسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ عِظَمَ الْجَزَاءِ مَعَ عِظَمِ الْبَلَاءِ وَإِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا أَحَبَّ قَوْمًا ابْتَلَاهُمْ فَمَنْ رَضِيَ فَلَهُ الرِّضَا وَمَنْ سَخِطَ فَلَهُ السَّخَطُ». رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَابْنُ مَاجَه[1566]

۱۵۶۶- (۴۴) انس رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند:

«بی‌گمان، بزرگی اجر و پاداش، منوط به بزرگی آزمون و آزمایش است؛ (از این رو، هر اندازه که آزمون سخت‌تر و بزرگتر باشد، به همان میزان، پاداش و اجر، بزرگتر خواهد بود.) و به راستی خداوند بلند مرتبه، هر گاه گروهی را دوست بدارد، آنان را (به انواع مصیبت‌ها و گرفتاری‌ها و مشکلات و مصائب و سختی‌ها و شدائد و چالش‌ها و دغدغه‌ها) می‌آزماید؛ پس هر کس که (بر آزمایش الهی، شکیبایی پیشه کند و بر تقدیر خداوندی) راضی و خشنود شود، رضایت و خشنودی (خدا) برای او خواهد بود؛ و هر کس که (بر آزمون الهی، شکیبایی پیشه نسازد و بر تقدیر خداوندی) ناراضی و ناخرسند باشد، پس ناخرسندی [و خشم الهی]، برای او خواهد بود».

[این حدیث را ترمذی و ابن ماجه روایت کرده‌اند.]

[1566] ابن ماجه ۳۳۸/۲ح ۴۰۳۱.

۱۵۶۷ -﴿ ۴۵ ﴾ (حَسَن)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا يَزَالُ الْبَلَاءُ بِالْمُؤْمِنِ أَوِ الْمُؤْمِنَةِ فِي نَفْسِهِ وَمَالِهِ وَوَلَدِهِ حَتَّى يَلْقَى اللهَ تَعَالَى وَمَا عَلَيْهِ مِنْ خَطِيئَةٍ». رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَرَوَى مَالِكٌ نَحْوَهُ وَقَالَ التِّرْمِذِيُّ: هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيح[1567]

۱۵۶۷- (۴۵) ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «آزمایش و امتحان (الهی)، پیوسته به جان، مال و فرزندِ مرد و زنِ مؤمن می‌رسد، تا آن که وی، در حالی خداوند را ملاقات و دیدار می‌کند که هیچ گناهی بر او نیست؛ (چرا که مصیبت‌ها و آزمون‌های الهی و مشکلات و شدائد زندگی و چالش‌ها و دغدغه‌های مالی، جانی و غیره، باعث کفّاره‌ی گناهان انسان می‌گردد.)»

[این حدیث را ترمذی روایت کرده و گفته است: این، حدیثی حسن صحیح است؛ و مالک نیز آن را به همین معنا روایت کرده است.]

شرح: «لایزال»: پیوسته. هماره.

«البلاء»: گرفتاری. پریشانی. مایه‌ی نگرانی. رنج و محنت. عذاب. مصیبت. اندوه. فاجعه. غم و غصه.

۱۵۶۸ -﴿ ۴۶ ﴾ (ضَعِيف)

وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ السُّلَمِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا سَبَقَتْ لَهُ مِنَ اللّٰهِ مَنْزِلَةٌ لَمْ يَبْلُغْهَا بِعَمَلِهِ ابتلاه الله فِي جسده أَوْ فِي مَالِهِ أَوْ فِي وَلَدِهِ ثُمَّ صَبَّرَهُ عَلَى ذَلِكَ يُبَلِّغُهُ الْمَنْزِلَةَ الَّتِي سَبَقَتْ لَهُ مِنَ الله». رَوَاهُ أَحْمد وَأَبُو دَاوُد[1568]

[1567] ترمذی ۶۰۲/۴ ح ۲۳۹۹ و احمد ۲۸۷/۲.

[1568] ابوداود ۴۷۰/۳ ح ۳۰۹۰ و احمد ۲۷۲/۵.

۱۵۶۸- (۴۶) محمد بن خالد سُلمی، از پدرش، از پدر بزرگش، روایت کرده که وی گفته است: رسول خدا ﷺ فرمودند:

«بی‌گمان، هر گاه از ناحیه‌ی خداوند، برای بنده (ای از بندگان خدا)، مرتبه و درجه‌ای، مقرّر شده باشد که وی نمی‌تواند به وسیله‌ی عمل خویش بدان برسد و آن را فراچنگ آورد، در آن صورت خداوند بلند مرتبه، او را (به مصیبتی) در تن او، یا در مال او، و یا در فرزند او، می‌آزماید؛ آن گاه آن بنده، بر آن مصیبت، شکیبایی پیشه می‌سازد، تا آن که او را بدان مرتبه و درجه‌ای که از ناحیه‌ی خداوند، برای او مقرّر شده بود، می‌رساند».

[این حدیث را احمد بن حنبل و ابوداود روایت کرده‌اند.]

شرح: خداوند بلند مرتبه، فرمانروای فرمانروایان و أحکم الحاکمین است؛ اگر او بخواهد، بدون عمل و استحقاق، والاترین مقام و جایگاه را به بنده‌ی خود، عنایت می‌کند؛ ولی تقاضای حکمت و عدالت او، این است که هر بنده‌ای از بندگان، در اثر اعمال و احوال خود، مستحق هر درجه و رتبه‌ای که باشد، همان رتبه، به او می‌رسد؛ از این رو، سنّت و قانون الهی، چنین است که هر گاه نظر لطف و کرم او، شامل یکی از بندگانش شود و دعای خود او، یا دیگر بنده‌ای را در حق او قبول کند، او را مستحق مقام و رتبه‌ای می‌کند که با اعمال خود نمی‌تواند آن را فراچنگ آورد؛ آن گاه این نقص اعمال را با آوردن مصائب و حوادث و توفیق صبر و شکیبایی، جبران می‌کند.

۱۵۶۹ -﴿۴۷﴾ (حسن)

وَعَن عبد الله بن شخير قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مُثِّلَ ابْنُ آدَمَ وَإِلَى جَنْبِهِ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ مَنِيَّةً إِنْ أَخْطَأَتْهُ الْمَنَايَا وَقَعَ فِي الْهَرَمِ حَتَّى يَمُوتَ». رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَقَالَ: هَذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ[۱۵۶۹]

[۱۵۶۹] ترمذی ۴۵۵/۴ ح ۲۱۵۰.

۱۵۶۹- (۴۷) عبدالله بن شخّیر رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «فرزند آدم، چنان آفریده شده و به تصویر کشیده شده است که نود و نُه موجبِ مرگ، در کنارِ خود دارد؛ و اگر تیر آن اسبابِ مرگ، از او به خطا رود، به پیری گرفتار می‌شود، تا این که می‌میرد».

[این حدیث را ترمذی روایت کرده و گفته است: این، حدیثی غریب است.]

شرح: «**مُثّل**»: به تصویر کشیده شده است. آفریده شده است. سر و سامان یافته است.

«**تسعة و تسعون**»: منظور از این روایت، بیان «**کثرت**» است؛ نه بیان «**عدد مخصوص**».

در محاوره و عرف عرب‌ها، معمول و متداول است که عدد «**سبعون**» (هفتاد) و غیره را بیشتر برای کثرت و فراوانی چیزی استعمال می‌کنند؛ نه برای تعیین عدد خاصّی. در قرآن هم، عدد هفتاد، به همین معنا، یعنی بیان کثرت استعمال شده است؛ آنجا که خداوند می‌فرماید:

﴿إِن تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ سَبۡعِينَ مَرَّةٗ فَلَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَهُمۡ﴾ (توبه/۸۰)

«حتّی اگر هفتاد بار (و دفعات بسیار) برای آنان طلب آمرزش کنی، هرگز خداوند، آنان را نمی‌آمرزد».

و بدون شک، عدد هفتاد، در این آیه، برای تکثیر است، نه برای تعداد.

به عبارت دیگر، مفهوم آیه، این است که هر قدر برای منافقان، استغفار کنی، خداوند آنان را نمی‌بخشد؛ درست مانند این است که، کسی به دیگری می‌گوید: اگر صد بار هم اصرار کنی، قبول نخواهم کرد. مفهوم این سخن، آن نیست که اگر یکصد و یک بار، اصرار کنی، می‌پذیرم؛ بلکه منظور، این است که به طور مطلق، نخواهم پذیرفت.

از این رو، این حدیث، این مطلب را می‌رساند که برای انسان، موجبات و اسبابِ مرگ مختلفی وجود دارد که شاید تعداد آن‌ها به هزاران یا بیشتر برسد.

«**منیّة**»: مرگ. وفات. درگذشت. در اینجا، مراد: «**موجبات و اسباب مرگ**» است.

«**الهرم**»: پیری. مسنّی. اختلالات پیری.

۱۵۷۰ - ﴿ ۴۸ ﴾ (حسن)

وَعَنْ جَابِرٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يَوَدُّ أَهْلُ الْعَافِيَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِينَ يُعْطَى أَهْلُ الْبَلَاءِ الثَّوَابَ لَوْ أَنَّ جُلُودَهُمْ كَانَتْ قُرِضَتْ فِي الدُّنْيَا بِالْمَقَارِيضِ». رَوَاهُ التِّرْمِذِيّ[1570]

۱۵۷۰- (۴۸) جابر رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «اهل عافیّت (و صحّت و تندرستی و سلامتی که در دنیا، از گزند مصائب و مشکلات، در امان بودند)، در روز رستاخیز - هنگامی که به رنج دیدگان و مصیبت‌زدگان، پاداششان داده می‌شود - دوست می‌دارند که کاش در دنیا، پوستهایشان (در اثر شدّت آزمون‌های الهی،) با قیچی‌ها، پاره پاره می‌شد».

[این حدیث را ترمذی روایت کرده و گفته است: این، حدیثی غریب است.]

شرح: «یودّ»: دوست می‌دارد. آرزو می‌کند. دلش می‌خواهد.

«اهل العافیة»: تندرستان. کسانی که در سلامتی به سر می‌برند و از گزند مصیبت‌ها و مشکلات، در امان هستند.

«اهل البلاء»: رنج دیدگان. مصیبت زدگان. کسانی که در دنیا، از گزند چالش‌ها و دغدغه‌های مالی و جانی و مصیبت‌ها و مشکلات زندگی، در امان نیستند.

«قُرضتْ»: بریده شود. ریز ریز گردد. قطع گردد. پاره پاره شود.

«المقاریض»: جمع مقراض: قیچی.

۱۵۷۱ - ﴿ ۴۹ ﴾ (ضَعِيف)

وَعَن عَامر الرام قَالَ: ذَكَرَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْأَسْقَامَ فَقَالَ: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا أَصَابَهُ السقم ثُمَّ أَعْفَاهُ الله مِنْهُ كَانَ كَفَّارَةً لِمَا مَضَى مِنْ ذُنُوبِهِ وَمَوْعِظَةً لَهُ فِيمَا يَسْتَقْبِلُ.

[1570] ترمذی ۴/۶۰۴ ح ۲۴۰۲.

وَإِنَّ الْـمُنَافِقَ إِذَا مرض ثمَّ أعفي كَانَ كالبعير عَقَلَهُ أَهْلُهُ ثُمَّ أَرْسَلُوهُ فَلَمْ يَدْرِ لِمَ عقلوه وَلم يدر لم أَرْسَلُوهُ». فَقَالَ رَجُلٌ يَا رَسُولَ اللّٰهِ وَمَا الْأَسْقَامُ؟ وَاللهِ مَا مَرِضْتُ قَطُّ فَقَالَ: «قُمْ عَنَّا فلست منا». رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[1571]

۱۵۷۱- (۴۹) عامر رامی رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم به بیان (پرتوی از) بیماری‌ها (و ثواب و پاداش آن‌ها) پرداختند و فرمودند:
«بی‌گمان، هر گاه به شخص مؤمن و حقگرا، بیماری‌ای می‌رسد؛ آن گاه خداوند بلند مرتبه، او را از آن بهبود می‌بخشد و شفایش می‌دهد، (در واقع،) این بیماری، کفّاره‌ی گناهانِ پیشین او و پند و اندرزی برای آینده‌اش می‌باشد.
و بی‌گمان، هر گاه شخص منافق (و بداندیش، که از خدا و آخرت، غافل است،) بیمار و دردمند می‌گردد؛ و آن گاه شفا می‌یابد و بهبودی حاصل می‌کند (و از آن، پند و اندرز نمی‌گیرد و از آن، هیچ نفع و بهره‌ای فراچنگ نمی‌آورد، مثال او،) مانند شتری است که صاحبش، او را مهار کند و افسار نماید؛ آن گاه رهایش سازد؛ از این رو، نداند که چرا او را بستند و مهار کردند؟ و چرا رهایش نمودند؟».
مردی گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم! بیماری‌ها دیگر چیست؟ سوگند به خدا که من، هرگز بیمار نشده‌ام!
آن حضرت صلی الله علیه وسلم خطاب بدو فرمودند: «از نزد ما برخیز؛ چرا که تو، از ما نیستی».
[این حدیث را ابوداود روایت کرده است.]

شرح: «الأسقام»: جمع «سقم»: بیماری‌ها؛ مریضی‌ها؛ ناخوشی‌ها.
«ذکر رسول الله صلی الله علیه وسلم الأسقام»: رسول خدا صلی الله علیه وسلم درباره‌ی حکمت بیماری‌ها و خیر و پاداشی که در آن‌ها به ودیعه نهاده شده است، مطالبی را ایراد فرمودند.

[1571] ۴۶۸/۳ ح ۳۰۸۹.

«فلستَ منّا»: تو از اهل طریقه‌ی ما نیستی؛ چون به سختی‌ها و گرفتاری‌ها و بیماری‌ها و ناخوشی‌ها، گرفتار نشده‌ای.

پیام این حدیث، این است که: بیماری‌ها و مصیبت‌ها، چالش‌ها و دغدغه‌ها، مشکلات و سختی‌ها، ناهمواری‌ها و ناملایمات و پریشانی‌ها و گرفتاری‌ها (که گویا لازمه‌ی زندگی دنیا هستند)، تنها مصیبت و نتیجه‌ی خشم و غضب الهی نیستند؛ و نباید چنین تصور کرد که آن‌ها، نتیجه‌ی ناخرسندی و نارضایتی خداوند است؛ بلکه در آن‌ها، برای بندگانی که ارتباط با خداوند بلند مرتبه دارند، خیرات و برکات زیادی وجود دارد که به وسیله‌ی آن‌ها، گناهان آنان، بخشوده می‌شود؛ و به ذریعه‌ی آنها، درجات و رتبه‌های والایی را از ناحیه‌ی خداوند، فراچنگ می‌آورند؛ و به وسیله‌ی آن‌ها، نقص‌ها و عیب‌های اعمال و کردار خویش را جبران می‌نمایند؛ و بندگان سعادتمند و مقرّب بارگاه الهی، به ذریعه‌ی آن‌ها، تربیت و تزکیه می‌شوند.

در این فرمایش و تعلیم رسول خدا ﷺ، چه برکت و خیر بزرگی نهفته است! چنانچه بندگانی از بندگان خدا، بر این حقایق باور و اذعان داشته باشند، در آن صورت، بزرگترین و خطرناک‌ترین بیماری و مصیبت را، شکل و صورتی از عنایت و رحمت الهی می‌دانند؛ خداوند بلند مرتبه، به آن دسته از بندگان خویش که این نعمت را عنایت کرده است، فقط خود آنان می‌دانند که این چه نعمت بزرگی از ناحیه‌ی حق تعالی است! و با وجود بیماری و مصیبت، قلب و روح، چگونه تقویت می‌گردند و در ارتباط با خداوند بلند مرتبه، چقدر ترقّی و تعالی و پیشرفت و تکامل، به دست می‌آید.

۱۵۷۲ - ﴿۵۰﴾ (ضَعِيف)

وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِذَا دَخَلْتُمْ عَلَى الْمَرِيضِ فَنَفِّسُوا لَهُ فِي أَجَلِهِ فَإِنَّ ذَلِكَ لَا يَرُدُّ شَيْئًا وَيُطَيِّبُ بِنَفْسِهِ». رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَابْنُ مَاجَهْ وَقَالَ التِّرْمِذِيُّ: هَذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ[۱۵۷۲]

[۱۵۷۲] ترمذی ۴۱۲/۴ ح ۲۰۸۷ و ابن ماجه ۴۶۲/۱ ح ۱۴۳۸.

۱۵۷۲- (۵۰) ابوسعید خدری رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند:
«هر گاه بر بیمار و دردمندی (به جهت عیادت) وارد شدید، درباره‌ی أجل و سررسید زندگی وی، دل او را خویش و شاد کنید؛ و بدو، تسلّی و دلداری دهید و غم و اندوه و رنج و مصیبت او را دور سازید؛ (یعنی: درباره‌ی عمر و زندگی وی، سخن‌های شیرین و اطمینان‌بخش بگویید؛ مانند این که خطاب بدو بگویید: «باکی نیست؛ ا ن شاء الله، شفا و بهبود می‌یابی؛ هنوز از عمر تو باقی است؛ و...)؛ زیرا این گونه سخن‌ها و تسلّی دادن شما، چیزی را که خداوند برای وی مقرّر و معیّن گردانیده است، تغییر نمی‌دهد؛ بلکه دل وی را خوش می‌گرداند؛ (و هدف از عیادت نیز، همین است)».
[این حدیث را ترمذی و ابن ماجه روایت کرده‌اند؛ و ترمذی گفته است: این، حدیثی غریب است.]

شرح: «فنفّسوا له»: دل او را خوش و شاد کنید. بدو تسلّی و دلداری دهید. غم و رنج او را دور سازید. درباره‌ی عمر و زندگی وی، سخن‌های شیرین و اطمینان بخش بگویید.

عیادت کننده باید امید به عافیّت را در روان بیمار تقویت نماید:

هنگامی که مسلمانی، برادر بیمار خود را عیادت می‌کند، شایسته و نیکوست که روح تفأل و امید را به درون او وارد نماید و او را به عافیت و تندرستی امیدوار سازد و به او بگوید که مسلمان نباید از فیض و رحمت پروردگار مأیوس و ناامید گردد، آن که بیماری ایوب علیه السلام را شفا داد و بنیایی را به یعقوب علیه السلام بازگرداند، می‌تواند بیماری او را نیز بهبود بخشد و تندرستی را به وی بازگرداند و سُقم را به صحّت و ضعف را به نیرو تبدیل نماید.

مناسب نیست عیادت کنندگان کنار بیمار از مردگان یاد کنند، بلکه باید نام کسانی را که پس از بیماری طولانی و عمل‌های جراحی خطرناک بهبود یافته‌اند نزد بیمار بیاورند، تا در او تقویت روحی و نشاط معنوی ایجاد گردد. چنین عملی از نظر پزشکان حاذق قدیم و جدید بخشی از درمان به شمار می‌رود، زیرا میان روان و جسم فاصله‌ی چندانی نیست، مگر در مسایل نظری یا در قضایای ماوراء الطبیعة.

هر گاه پیامبر ﷺ بیماری را عیادت می‌کرد، می‌فرمود:

«لابأسَ، طهور إن شاء الله»

«باکی نیست، ان شاء الله بیماریت پاک کننده‌ی گناهان است.»

معنی «لابأس» این است که غصّه و اندوه نمی‌خواهد و این خود نوعی تفأل و دعاست، زیرا علاوه بر اینکه بیماری، پاک شدن از گناهان و کفاره‌ی آن را به دنبال دارد، دعایی است به اینکه سختی و مشقت از بیمار زائل شود و صحت و تندرستی به ایشان باز گردد.

ترمذی و ابن ماجه از ابوسعید خدری رضی الله عنه به طریق مرفوع روایت کرده‌اند، که پیامبر ﷺ فرمود:

«هر گاه بر بیماری وارد شدید، امید به زندگی و عمر طولانی را به او بچشانید، و به او بگویید: ان شاء الله صحت و سلامتی شما بازخواهد گشت. خداوند متعال به شما عمر طولانی همراه با کارهای نیک عطا خواهد کرد. امثال این عبارت، باعث تقویت روحی و آرامش قلب بیمار می‌گردد.» نووی می‌گوید: این همان مفاد گفته‌ی رسول خدا ﷺ است به شخص اعرابی که فرمود: «لابأسَ».[1]

آن چه سبب بالا رفتن روحیه‌ی بیمار و شادی خاطر او می‌گردد، دست نهادن بر روی بدن بیمار یا بر مکان درد و زخم، همراه با خواندن دعای شفا برای او، به ویژه در مورد کسانی که از آنان امید خیر و صلاح رود. همان گونه که پیامبر گرامی ﷺ هنگامی که سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه بیمار شد، دست بر سر و صورت و شکم او نهاد و برای او طلب شفا فرمود. سعد می‌گفت: آنچنان این حرکات پیامبر ﷺ در من تأثیر گذاشت، که احساس کردم هیچ درد و آلمی در من نمانده است.

اگر بیماری کسی آنچنان باشد، که به بهبودی و شفای او امید نرود، عیادت کننده، آهسته به طوری که بیمار نشنود، با خود بگوید: خدایا! به ایشان لطف کن، و رنج و عذاب او را تخفیف ده و آنچه به صلاح اوست عطا فرما.

---

[1] نگا: فتح الباری: ۱۰/۱۲۲-۱۲۱.

۱۵۷۳ -﴿ ۵۱ ﴾ (حسن)

وَعَن سُلَيْمَان بن صرد قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسلم: «مَنْ قَتَلَهُ بَطْنُهُ لَمْ يُعَذَّبْ فِي قَبْرِهِ» رَوَاهُ أَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِيُّ وَقَالَ: هَذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ[۱۵۷۳]

۱۵۷۳- (۵۱) سلیمان بن صُرَد رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هر کس، شکمش او را بکشد؛ (یعنی از درد شکم بمیرد،) در قبرش عذاب نمی‌شود».

[این حدیث را احمد بن حنبل و ترمذی روایت کرده‌اند؛ و ترمذی گفته است: این، حدیثی غریب است.]

شرح: «**من قتله بطنه**»: اِسناد کشتن به شکم، «**اِسناد مجازی**» است؛ و محدّثان این عبارت را به دو گونه ترجمه کرده‌اند:

۱- کسی که از درد شکم (در اثر اسهال، استفراغ، زایمان و بارداری) بمیرد.

۲- کسی که شکم خویش را از حرام و شبه حرام، حفظ کند.

«**لم يعذّب فی قبره**»: در قبرش، عذاب نمی‌شود؛ چون شدّت و سختی درد شکم، باعث بخشیده شدن گناهان وی، و کفّاره‌ی بزهکاری‌ها و معاصی وی شده است.

۱۵۷۴ -﴿ ۵۲ ﴾ (صَحِيح)

عَن أنس قَالَ: كَانَ غُلَامٌ يَهُودِيٌّ يَخْدُمُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَمَرِضَ فَأَتَاهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَعُودُهُ فَقَعَدَ عِنْدَ رَأْسِهِ فَقَالَ لَهُ: «أَسْلِمْ». فَنَظَرَ إِلَى أَبِيهِ وَهُوَ عِنْدَهُ فَقَالَ: أَطِعْ أَبَا الْقَاسِمِ. فَأَسْلَمَ. فَخَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ يَقُولُ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْقَذَهُ مِنَ النَّارِ». رَوَاهُ الْبُخَارِيّ[۱۵۷۴]

[۱۵۷۳] ترمذی ۳/۲۷۷ح ۱۰۶۴ح ۱۰۶۴ و احمد ۴/۲۶۲.

[۱۵۷۴] بخاری ۳/۲۱۹ح ۱۳۵۶؛ ابوداود ۳/۴۷۴ح ۳۰۹۵ و احمد ۳/۲۲۷.

۱۵۷۴- (۵۲) انس رضی‌الله‌عنه گوید: پسر بچه‌ای یهودی که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وسلم را خدمت می‌کرد، مریض شد. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم به قصد عیادت، به نزد او آمدند و بالای سر او نشستِند و به او فرمودند: «اسلام بیاور».
آن پسر، به پدرش که در نزد او نشسته بود، نگریست. پدرش گفت: از ابوالقاسم (محمد (ص)، فرمان ببر؛ (یعنی اسلام را بپذیر.)
پس او مسلمان شد. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وسلم در حالی (از منزل) خارج شدند که می‌فرمودند: «ستایش از آنِ خدایی است که او را از آتش جهنّم، نجات داد».
[این حدیث را بخاری روایت کرده است.]

شرح: **«غلام یهودی»**: پسر بچه‌ای یهودی. اسم این پسر بچه‌ی یهودی، **«عبدالقدّوس»** بود.
«فأتاه النبیّ صلی‌الله‌علیه‌وسلم یعوده»:

عیادت از بیمار غیرمسلمان:

هنگامی دراحادیث نبوی بیان شد که «**از جمله حقوق مسلمان بر مسلمان عیادت بیمار است**»، منظور این نیست که نباید به عیادت بیمار غیرمسلمان رفت، زیرا عیادت بیمار از هر جنس، یا دین، یا مذهب یا رنگ و ملّیتی که باشد، عملی انسانی است و اسلام آن را به عنوان عبادت و تقرّب به خداوند به شمار می‌آورد.

جای تعجب نیست که پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وسلم به عیادت غلامی یهودی که قبلاً در خدمت او بود و بیمار شده بود، رفت و اسلام را بر او عرضه داشت. او به پدرش نگاهی انداخت. پدر به او اشاره نمود که از پیامبر خدا اطاعت کن. غلام قبل از آنکه بمیرد، مسلمان شد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمودند:

«الحمدُلله الّذی أَنقَذَهُ مِنَ النّارِ»[أ]

«سپاس خدایی که او را به وسیله‌ی من از آتش دوزخ نجات داد.»

[أ] روایت از بخاری.

و اگر غیرمسلمان بر مسلمان حقی داشته باشد، از قبیل همسایگی، خویشاوندی، مصاهره‌ای، صنفی و امثال آن، عیادت از او مورد تأکید بیشتری است.

همچنین استحباب این ادب - که بعضی از احادیث آن را به عنوان حق مسلمانان بر یکدیگر به شمار آورده‌اند - در صورتی که میان بیمار و عیادتگر رابطه‌ای مانند خویشاوندی، مصاهرت، همسایگی، شاگردی، استادی و امثال آن باشد، خیلی بیشتر مورد تأکید است. «**بخاری**» بابی را درباره‌ی «**عیادة المشرک**» آورده است و در آن از حدیث انس رضي الله عنه در مورد غلام یهودی که پیامبر صلى الله عليه وسلم به عیادت او رفت و او را به اسلام دعوت نمود و مسلمان شد، سخن گفته است. در حدیث سعید بن مسیب از پدرش روایت شده است: «**هنگامی که ابوطالب در احتضار بود، پیامبر گرامی صلى الله عليه وسلم به عیادت ایشان آمدند...**»[أ].

در **فتح الباری** ازابن بطال روایت شده است که عیادت از بیمار غیرمسلمان هنگامی مشروع است که امیدی برای مسلمان شدن او باشد، ولی اگر از مسلمان شدن او قطع امید گردد، عیادت از آن بیمار، شرعی و جایز نیست.

حافظ ابن حجر می‌گوید: از نظر ما چنین موضوعی به مقتضای اختلاف اهداف و مقاصد، متفاوت است زیرا ممکن است همراه عیادت از بیمار غیرمسلمان مصالح دیگری نهفته باشد.

ماوردی می‌گوید: عیادت انسان ذمّی جایز است. قرابت و همسایگی، خود توجیهی برای عیادت است.[ب]

رفتن به عیادت گناهکاران (عُصاة):

وقتی که عیادت از بیمار کافر و غیرمسلمان، مشروع باشد و حتی عبادت و تقرّب به شمار آید، پس به طریق اَولی باید برای مسلمان عاصی، نیز شرعی و جایز باشد، زیرا احادیثی که دستور عیادت از بیمار را داده‌اند و عیادت از بیمار را از جمله حقوق مسلمان بر مسلمان می‌دانند، عیادت از افراد مُطیع و صالح را از دیگران مستثنا ننموده‌اند، اگر چه عیادت اهل طاعت و صلاح به مراتب بهتر باشد.

[أ] فتح الباری: حدیث شماره «۵۶۵۷».

[ب] فتح الباری: ۱۱۹/۱۰

امام نووی در کتاب «شرح السنة» پس از بیان حدیث ابوهریره رضی الله عنه پیرامون حقوق ششگانه‌ی مسلمان بر مسلمان وحدیث براء بن عازب رضی الله عنه در دستورات هفتگانه می‌گوید: «**تمام این دستورات از جمله‌ی حقوق اسلامی هستند که در آن تمام مسلمانان نیک و بد، مساوی اند، جز اینکه نیکان از بشاشت، پرس و جو و مصافحه برخوردار می‌شوند ولی با شخص بدکار ظاهر الفسق چنین برخوردی انجام نمی‌گیرد.**»[أ]

البته بعضی از علمای اسلامی در موضوع عیادت، مُبتدعان را به سبب اظهار بغض و تنفّر، نسبت به خدا، مجزاً داشته‌اند؛[ب] ولی نظر راجح براین است که بدعت یا معصیت، آنان را از دایره‌ی اسلام خارج نمی‌کند واز حقوق مسلمان بر مسلمان محروم نخواهد کرد. چه بسا عیادت از این نوع اشخاص که برای مسلمان توقع و انتظار امور مادی و دنیوی را ایجاد نمی‌کند، به ویژه هنگامی که عیادت کننده شخصی صالح، عالم یا مبلّغی باشد که همچون سفیر نیکی و رسول صادق، با نفوذ خود، در دل بیمار و اهل بیت آن تأثیر گذارد که از آن پس، دل هایشان برای پذیرفتن حق و شنیدن سخن نیک، آمادگی یابد. انسان، برده‌ی احسان است و همان گونه که اسلام، تألیف دل‌های دیگران را به وسیله‌ی مال مشروع دانسته است به همان گونه تألیف دل ما را به وسیله‌ی نیکی، لطف و محبّت، معاشرت خوب و دید و بازدیدهای رضایت بخش، جایز می‌شمارد. دعوتگران صادق اسلامی این چنین تجربه نموده‌اند و خداوند متعال بسیاری از دل‌های بسته و مُغلق را بدان وسیله برای آنان باز و گشاده کرده است.

دانشمندان اسلامی گفته‌اند: «**سنّت است که انسان مسلمان، درعیادتش میان دوست و دشمن، شناس و ناشناس فرق نگذارد، به دلیل عمومیت احادیث.**»[ج]

«فقال له أسلم»:

عیادت کننده، امر به معروف و نهی از منکر را به بیمار توصیه نماید:

بر عیادت کننده‌ی مسلمان لازم است که مخلصانه بیمار را به امر به معروف و نهی از منکر

أ شرح السنة، چاپ مکتب الاسلامی با تحقیق شعیب ارناؤوط: ۲۱۲/۵–۲۱۱.

ب المبدع فی شرح المقنع، ابن مفلح حنبلی: ۲۱۵/۲.

ج مجموع نووی: ۱۱۲/۵–۱۱۱

سفارش کند. زیرا این کار همان نصیحت کردن است. امر به معروف و نهی از منکر بر هر مسلمانی واجب است. بیماری مسلمان، وی را از پذیرش نصیحت بی‌غرض باز نخواهد داشت؛ ولی باید رعایت حال بیمار را در نظر گرفت، نصیحت، ملالت‌آور نباشد، و سنگینی برای او به بار نیاورد. خداوند متعال در تمام کارها و با همه‌ی مردم، نرمی و مهربانی را دوست دارد؛ به ویژه برای بیمار. نرمی و مهربانی در هر امری باعث زیبایی آن می‌شود و فقدان مهربانی و نرمی سبب عیب در کار می‌شود.

شریعت، رفتار توأم با نرمی را برای بیماری که در امور شرعی خود، کوتاهی می‌کند ظرافت در بیان امر به معروف و آسانگیری در نهی از منکر را، مورد تأکید قرار داده است، زیرا که بسیاری از جوانان امروزی نسبت به ضروریات دینی خود جاهل هستند.

اگر کسی به عیادت بیماری رفت و دید که از روی تنبلی یا نادانی نماز نمی‌خواند، زیرا گمان می‌کند که برای اقامه‌ی نماز ناتوان است و نمی‌تواند وضو بگیرد، یا قیام، رکوع و سجود را انجام دهد، و حتّی توان رو به قبله ایستادن را ندارد و از این موارد، بر عیادت کننده واجب است که به بیمار تذکر دهد که به طور قطع نماز بر او واجب است، هرگز از او ساقط نمی‌گردد، مگر در بیهوشی یا حالت اِغما باشد. اگر بیمار نمی‌تواند وضو بگیرد، به جای وضو می‌تواند تیمم کند. همچنین می‌تواند به هر صورتی که مقدور است، نمازش را ادا نماید، اگر توان قیام کردن را نداشت، نشسته بخواند، و اگر توان نشستن را نداشت به پهلو یا به پشت یا به هر حالتی که برایش میسّر است، نمازش را بخواند. حتّی در صورت عدم توان باید با اشاره به ادای نماز بپردازد. پیامبر ﷺ به عمران بن حصین رضی الله عنه فرمود:

«صَلِّ قائماً، فَإن لم تَستَطِيع فقاعِداً، فَإن لم تَستَطِع فعلى جنبٍ»[۱]

«ایستاده نماز را ادا کن، اگر نتوانستی به نشسته، و اگر نتوانستی به پهلو آن را ادا کن.»

---

[۱] روایت از بخاری، احمد و اصحاب سنن، صحیح جامع الصغیر «۳۷۷۸».

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ مَا ٱسۡتَطَعۡتُمۡ ﴾ (تغابن/۱۶).

«پس تا می‌توانید تقوای الهی پیشه کنید.»

حتّی اگر توان ایستادن رو به قبله را نداشت، حکم رو به قبله ایستادن نیز از او ساقط می‌شود و به هر جهتی که ممکن شد می‌تواند نمازش را بخواند. تمام شرایط نماز هنگام ناتوانی از انسان ساقط می‌شوند. خداوند متعال در این باره می‌فرماید:

﴿ وَلِلَّهِ ٱلۡمَشۡرِقُ وَٱلۡمَغۡرِبُۚ فَأَيۡنَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجۡهُ ٱللَّهِ ﴾ (بقره/۱۱۵).

«مشرق و مغرب از آنِ خداست. به هر سو رو کنید، خدا آن جاست.»

اگر عیادت کننده دید که بیمار، ناراحت و بی‌تاب است، لازم است به وی یادآور شود بیماری نزد خداوند متعال پاداشی عظیم دارد و خداوند به وسیله‌ی بیماری گناهان او را پاک می‌کند، و اینکه در میان آدمیان، انبیا بیشتر از همه کس مورد آزمایش قرار گرفته‌اند. سپس کسانی که به آنان نزدیک‌تر بوده بیشتر در معرض بلا و سختی‌ها قرار گرفته‌اند. از جمله نعمت‌های خداوند متعال این است که پیوسته بلا و مصیبت را بر بنده نازل می‌کند، تا آنجا که اگر بر زمین روان گردد، هیچ گناهی برای او باقی نخواهد ماند. احادیث صحیح نبوی گویای همین موضوع است.

اگر عیادت کننده متوجه مسأله‌ای در بیمار شد که برخلاف شریعت بود، باید با حکمت و نرمی او را از آن عمل بازدارد و با دلایلی از شریعت اسلام به او یادآوری کند و بدون تندی و سختگیری پرده‌ی جهل و غفلت را از سیمای بیمار بردارد، به ویژه در مورد بعضی از خرافات و بدعت‌ها، مانند با خود داشتن جادو (تمیمه)، طلسم و از این موارد، که امروزه دامنگیر بسیاری از افراد جامعه‌ها گشته است.

عیادت کننده باید دعوت کننده‌ای حکیم باشد و بیمار را با دلایل قرآن و سنّت راهنمایی کند؛ وی را به سوی حق و صواب هدایت و ارشاد نماید. مانند این گفته‌ی پیامبر ﷺ گرامی که می‌فرماید:

«مَن عَلَّقَ تَمِيمَةً فَقَد أَشرَکَ».

«هر کسی بازوبند و خرمهره به خود بندد، برای خدا شریک قرار داده است».

عیادت کننده نباید بیمار را نسبت به مُنکری که مورد اجماع علما نیست، هشدار نماید. برای هر منکری که مورد اختلاف علمای اسلام باشد، بعضی به جواز و بعضی به ممنوعیت آن فتوا داده‌اند، مکلّف مختار است که بر هر یک از آن دو نظریه عمل کند. نباید مسایل مورد اختلاف به جدل منجر شود، زیرا شرایط بیمار اجازه‌ی چنین جدلی را نخواهد داد، مگر اینکه خود بیمار در مورد آن امور سؤال نماید یا مشتاق باشد که عیادت کننده‌ی عالِم، به تمام آن موارد پاسخ دهد؛ به عنوان مثال: به گردن انداختن تمیمه (تعویذ یا طلسمی که برای دفع چشم زخم به گردن آویزند) در مورد اینکه محتوای آن از آیات قرآن، یا احادیث پیامبر ﷺ، یا مشتمل بر ذکر خداوند و ثنای او و دعا به درگاه او باشد؛ علما، میان جواز و عدم جواز آن اختلاف دارند.

امام احمد از عبدالله بن عمر رضی الله عنه روایت می‌کند: پیامبر گرامی ﷺ به ما چند کلمه یاد داد که هنگام ترس از خواب دیدن، آن‌ها را می‌خواندیم. آن کلمات چنین بود:

«بِسم الله، أَعُوذ بِكَلِمَاتِ الله التّامة، مِن غَضَبه وَ عِقابِهِ و شَرِّ عِبادِه و مِن هَمَزاتِ الشَّياطِينِ و أَن يحضُرُونَ».

عبدالله رضی الله عنه به هر کدام از فرزندانش که بالغ می‌شد این کلمات را یاد می‌داد که هنگام خواب آن را تکرار کنند و برای فرزندانی که هنوز نابالغ بودند و توان حفظ کردن دعا را نداشتند، خودش دعا را می‌نوشت و به گردن آن‌ها می‌انداخت.[أ]

ابراهیم نخعی می‌گوید: علما، تمام تمیمه‌ها را چه از قرآن و چه غیر آن را نمی‌پسندیدند.

منظور نخعی از علما، اصحاب ابن مسعود رضی الله عنه مانند اسود، علقمه، مسروق و دیگران است؛ و بدانید که ناپسند بودن آن به معنای حرام بودنش نیست.

اشکالی ندارد که عیادت کننده به آرامی به بیمار بگوید که اَولی و احتیاط، ترک تمام این تمیمه‌ها و بازوبندها است. به دلیل عمومیت نهی در حدیث و به سبب سدّ ذریعه و همچنین ترس

[أ] روایت از احمد «۶۶۹۶» شیخ شاکر سند آن را صحیح دانسته، اگر چه در آن عنعنه‌ی ابن اسحاق موجود است؛ و روایت از ابوداود در «الطب» «۳۸۴۳»؛ و ترمذی در «الدعوات» و گفته: حسن غریب است «۳۵۱۹»؛ و نسایی در **«عمل اليوم و الليلة»** شماره «۷۶۵».

از اینکه مبادا شخص با آن وارد توالت شود و به سبب اختلاف دانشمندان در این قضیه نباید با تندی با بیماری، که در گردن او چنین طلسم و تعویذی هست، برخورد شود.

۱۵۷۵ -﴿۵۳﴾ (ضَعِيفٌ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ عَادَ مَرِيضًا نَادَى مُنَادٍ فِي السَّمَاءِ: طِبْتَ وَطَابَ مَمْشَاكَ وَتَبَوَّأْتَ مِنَ الْجَنَّةِ مَنْزِلًا». رَوَاهُ ابْن مَاجَه[۱۵۷۵]

۱۵۷۵- (۵۳) ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند:
«هر کسی که بیماری را [به قصد فراچنگ آوردن ثواب و به دست آوردن رضایت خدا] عیادت کند، آوازه دهنده‌ای از آسمان، [او را به نامش، از آسمان] آواز می‌دهد که: (ای فلانی!) خوش آمدی و خوش باد پاداش قدم رنجه‌ات که [با این کار] جایگاه خویش را در بهشت آماده و فراهم کرده‌ای».

[این حدیث را ابن ماجه روایت کرده است.]

۱۵۷۶ -﴿۵۴﴾ (صَحِيح)

وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: إِنَّ عَلِيًّا خَرَجَ مِنْ عِنْدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي وَجَعِهِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ فَقَالَ النَّاسُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ كَيْفَ أَصْبَحَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ قَالَ: أَصْبَحَ بِحَمْدِ الله بارئا. رَوَاهُ الْبُخَارِيّ[۱۵۷۶]

۱۵۷۶- (۵۴) عبدالله بن عباس رضی الله عنهما گوید: علی بن ابی طالب رضی الله عنه به هنگام بیماری ای که منجر به وفات رسول خدا صلی الله علیه وسلم شد، از نزد آن حضرت صلی الله علیه وسلم

[۱۵۷۵] ترمذی ۳۲۰/۴ ح ۲۰۰۸؛ ابن ماجه ۴۶۴/۱ ح ۱۴۴۳ و احمد ۳۵۴/۲.

[۱۵۷۶] بخاری ۵۷/۱۱ ح ۶۲۶۶ و احمد ۳۲۵/۱.

بیرون آمد. مردم گفتند: ای ابوالحسن! حال رسول خداﷺ چگونه است؟ علی بن ابی طالب رضی الله عنه در پاسخ گفت: سپاس خدای را! که حالشان خوب است.

[این حدیث را بخاری روایت کرده است.]

شرح: این حدیث، بیانگر استحباب پرسش از خانواده‌ی بیمار در مورد حال او است.

۱۵۷۷ -﴿ ۵۵ ﴾ (مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ)

وَعَنْ عَطَاءِ بْنِ أَبِي رَبَاحٍ قَالَ: قَالَ لِي ابْن عَبَّاس رَضِيَ الله عَنهُ: أَلا أريك امْرَأَة من أهل الْجَنَّة؟ فَقلت: بَلَى. قَالَ: هَذِهِ الْمَرْأَةُ السَّوْدَاءُ أَتَتِ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَتْ: إِنِّي أصرع وَإِنِّي أتكشف فَادع الله تَعَالَى لي. قَالَ: «إِنْ شِئْتِ صَبَرْتِ وَلَكِ الْجَنَّةُ وَإِنْ شِئْتِ دَعَوْت الله تَعَالَى أَنْ يُعَافِيَكَ» فَقَالَتْ: أَصْبِرُ فَقَالَتْ: إِنِّي أَتَكَشَّفُ فَادْعُ اللهَ أَنْ لَا أَتَكَشَّفَ فَدَعَا لَهَا[۱۵۷۷]

۱۵۷۷- (۵۵) عطاء بن ابی رباح رحمه الله گوید: عبدالله بن عباس رضی الله عنه خطاب به من گفت: آیا زنی بهشتی به تو نشان ندهم؟ گفتم: بلی. ابن عباس رضی الله عنه گفت: این زنِ سیاه پوست، به نزد پیامبر خداﷺ آمد و گفت: ای رسول خداﷺ! من [گاه] دچار صَرْع می‌شوم [و بی‌هوش می‌گردم و ناخواسته، بخش‌هایی از] بدنم، برهنه می‌شود [و حجاب را از روی خود برمی‌دارم و برهنه می‌گردم]؛ از این رو، برای من به بارگاه خداوند، دعا کن [تا رحمی به من کند و این مشکل مرا، برطرف گرداند].

پیامبر خداﷺ فرمودند: «[باکی نیست؛] اگر می‌خواهی، صبر کن و شکیبایی پیشه ساز و در عوض، بهشت از آنِ تو خواهد بود؛ و اگر هم

۱۵۷۷ بخاری ۱۱۴/۱۰ ح ۵۶۵۲؛ مسلم ۱۹۹۴/۴ ح (۵۴-۲۵۷۶) و احمد ۳۴۶/۱.

می‌خواهی، برای تو به بارگاه الهی دعا کنم تا صحّت و سلامتی خود را بازیابی و خداوند، تو را شفا دهد و بهبود بخشد.
او گفت: (حال که چنین است،) من بردباری پیشه می‌کنم. (آن زن در ادامه) گفت: (ای رسول خداﷺ! فقط مشکل این است که من، به هنگام دچار شدن به صَرْع،) برهنه می‌گردم و حجاب از روی خود به طور ناخواسته و ناآگاهانه برمی‌دارم (و می‌ترسم که عورتم کشف شود؛) از این رو، برای من به بارگاه خداوند دعا کن (که وقتی به حالت صَرْع درمی‌آیم، حجاب را از روی خود برندارم و) برهنه نگردم. پس رسول خداﷺ برایش دعا کردند تا برهنه نشود».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند]

شرح: «اَلا»: این حرف در این معانی استعمال می‌شود:

۱. حرف استفتاحیّه است که سخن با آن آغاز می‌شود و برای بیان تنبیه است و دلالت بر تحقق مابعد خود دارد و بر جمله‌ی اسمیّه و فعلیّه داخل می‌شود و بیشتر پس از آن، «اِنَّ» و «نداء» می‌آید: «**الا انّهم هم السفهاء**: آگاه باشید آنان خود سبک خردانند»؛ و «**اَلا یا قوم اسجدوا**: هان ای قوم، سجده کنید».
۲. برای عَرَض است؛ و آن طلب ملایم همراه با نرمی است و به جمله‌ی فعلیّه اختصاص دارد: «**الا تحبّون ان یغفر الله لکم**: آیا شما دوست ندارید که خداوند شما را بیامرزد».
۳. برای تحضیض است؛ و آن طلب با اصرار و ابرام و تحریک است؛ و حکم آن در اینجا، حکم «اِلّا»ی مشدّده است.
۴. برای توبیخ و انکار است: «**الا ارعواء لمن ولّت شبیبته**: آیا برای آنکه جوانی وی سپری شده است، پشیمانی نیست».
۵. برای استفهام از نفی است: «**الا اصطبار سلمی ام لها جَلَد**: آیا برای سلمی، شکیبایی نیست یا برای وی توانایی است؟».
۶. برای تمنّی است: «**الا عمرَ ولّی مستطاع رجوعه**: ای کاش بازگشتن عمر رفته، ممکن بود».

«اَلا» در تمام این حالات در حکم «لای نفی جنس» است؛ چه از همزه‌ی استفهام و لای نفی ترکیب شده است.

«أریک»: نشانت دهم. به تو بنمایانم.

«هذه المرأة السوداء»: در مورد نام این زن، چند قول نقل شده است:

١- ابن حجر عسقلانی رحمه الله می گوید: نام وی، «شُعیرة» بوده است.

٢- برخی از علماء و صاحب نظران اسلامی، نام او را «شُقیرة» گفته‌اند.

٣- دسته‌ای دیگر بر این باورند که نام او، «شُکیرة» بوده است.

۴- و گروهی بر این اعتقادند که این زن سیاه پوست، ندیمه و پیشخدمت حضرت خدیجه رضی الله عنها بوده است.

«انّی أصرع»: من دچار صَرْع می‌شوم.

«صَرْع»: بیماری عصبی که غالباً با حالت اختلاج و تشنّج و احساس درد و خفگی و سستی در اعضای بدن، شروع می‌شود و مریض ناگهان بر زمین می‌افتد و دندان‌ها را به هم فشار می‌دهد و چهره‌اش کبود و گاهی، بدنش، مانند چوب، می‌شود و این حالت، چند دقیقه طول می کشد؛ سپس شروع به تنفّس می کند و انقباضاتی در عضلات چهره‌اش، پیدا می‌شود و آن گاه، با حالت ضعف و سستی، به خواب می‌رود؛ این بیماری، به علت‌های مختلف، از جمله: عارضه‌ی مغزی، بروز می کند و قابل معالجه است.

آیا معالجه و مداوای بیماران واجب است؟ :

آنچه در بین علماء و صاحب نظران اسلامی، شایع شده، این است که از نظر جمهور فقها و پیشوایان مذاهب، معالجه و مداوای بیماران واجب نیست بلکه چنین عملی مباح است. در صورتی که بعضی از اصحاب امام شافعی و امام احمد و شیخ الاسلام ابن تیمیه[1] بیان داشته‌اند که گروه اندکی از فقیهان، مداوا و معالجه‌ی بیماران را واجب می‌شمرند و ما بقی آن را مستحب دانسته‌اند.

علمای اسلامی در اینکه کدام یک بهتر است: مداوا و معالجه، یا صبر بر بیماری، اختلاف

---

[1] الفتاوی الکبری، ابن تیمیّه، ۲۶۰/۴، چاپ مطبعة کردستان العلمیة در قاهره.

نظر دارند. بعضی می گویند: صبر بهتر است، به دلیل حدیث ابن عباس رضي الله عنه که در صحیح بخاری روایت شده؛ و آن این است که کنیز کی، بیماری صَرَع داشت. از پیامبر صلى الله عليه وسلم درخواست دعای شفا نمود. پیامبر صلى الله عليه وسلم به ایشان فرمود:

«إن اَحبَبتِ أن تَصبِری و لَکِ الجنَّةُ وَ إن اَحبَبتِ دَعَوتُ اللهَ أن یَشفِیکِ»؛

«اگر مایلی، صبر کن تا بهشت از آنِ تو شود و اگر دوست داری شفا یابی نزد خدا برایت دعا می‌کنم.»

زن گفت: صبر می کنم، ولی هنگام بیهوشی کشف عورت می‌شوم. برایم دعا کن که از حجاب بیرون نیایم. پیامبر صلى الله عليه وسلم برای ایشان دعا فرمودند.[أ]

و دلیل دیگر اینکه بعضی از اصحاب و تابعان به مداوای بیماری خود نمی‌پرداختند، حتی در میان آنان کسانی همچون اُبَی بن کعب رضي الله عنه و ابوذر رضي الله عنه بیماری اختیار می کردند. با وجود این، کسی منکر ترک درمان آنها نمی‌شد.[ب]

امام ابوحامد غزالی در کتاب «**الاحیاء**»، فصل «**التوکل**» بابی را باز نموده در اعتراض به کسانی که گفته‌اند: «**ترک مداوا و معالجه در هر شرایط بهتر است.**»[ج]

دیدگاه فقیهان امت اسلامی را در مورد معالجه و مداوای بیمار بیان کردیم. بسیاری از آنان مداوا را از جمله‌ی مباحات می‌دانستند و گروه اندکی از آنان، مداوا را از جمله‌ی مستحبات برشمرده‌اند، و گروه اندکی نیز آن را از جمله‌ی واجبات می‌شمارند. نظر این جانب موافق با کسانی است که معالجه و مداوای بیمار را واجب دانسته‌اند. البته در صورتی که درد و اَلَم بیمار، شدید و دارو، نافع و امیدی به شفای بیمار باشد که چنین عملی مطابق با سنت الهی و دستورات پیامبر گرامی است. ایشان نه تنها هنگام بیماری، خود را درمان می کرد، بلکه به یارانش در خصوص درمان سفارش می‌نمود. همان گونه که ابن قیم رحمه الله در کتاب «**زادالمعاد**» راجع به ارشادات

[أ] متفق علیه: بخاری در کتاب «**المرضی**» و مسلم در کتاب «**البر و الصلة**» شماره‌ی «۲۲۶۵» روایت کرده‌اند.

[ب] «**الفتاوی الکبری**» ابن تیمیّه ۲۶۰/۴ چاپ مطبعه کردستان العلمیة، قاهره.

[ج] نگا: احیاء علوم الدین ۲۹۰/۴ و مابعد آن.

و رهنمودهای رسول گرامی اسلام ﷺ چنین مطلبی را بیان داشته‌اند که کمترین حکم آن سنت و مستحب بودن مداوا است.[أ] بدین ترتیب حکم معالجه و مداوا هنگامی که امیدی به بهبودی و شفای بیمار باشد، مستحب یا واجب است. اما هنگامی که مطابق با سنن الهی در قوانین علّت و معلولی با تشخیص متخصّصان و پزشکان حاذق امیدی به بهبودی بیمار نباشد، درمان نه تنها واجب نیست، بلکه حتی یک فقیه هم رأی به مستحب بودن آن نداده است. یعنی هنگامی که بیمار، به هر ترتیب، چه با داروهای خوراکی یا تزریقی، چه از طریق خوردن گلوکز و مانند اینها و چه با استفاده از دستگاه تنفسی مصنوعی و امثال آن و هر چه در علم پزشکی جدید بدان دست یابند نه تنها بهبود نیابد، بلکه فقط مدت بیماری‌اش طولانی‌تر بشود و در تمام این مدت درد و رنج ببرد، مداوای بیمار نه واجب و نه سنّت است؛ چه بسا عکس آن یعنی ترک مداوا واجب یا سنت باشد.

١٥٧٨ - ﴿ ٥٦ ﴾ (صَحِيح)

وَعَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: إِنَّ رَجُلًا جَاءَهُ الْمَوْتُ فِي زَمَنِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ رجل: هيئا لَهُ مَاتَ وَلَمْ يُبْتَلَ بِمَرَضٍ فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «وَيْحَكَ وَمَا يُدْرِيكَ لَوْ أَنَّ اللهَ ابْتَلَاهُ بِمَرَضٍ فَكَفَّرَ عَنهُ من سيئاته». رَوَاهُ مَالك مُرْسلا[١٥٧٨]

١٥٧٨- (٥٦) یحیی بن سعید ﷺ گوید: در روزگار رسول خدا ﷺ مرگ فردی (از مردم، به صورت ناگهانی) فرا رسید. شخصی گفت: گوارای وجود او باد! در حالی وفات کرد و چهره در نقاب خاک کشید که به هیچ گونه درد و مرضی، مبتلا نشد!

رسول خدا ﷺ فرمودند: «وای بر تو! تو چه می‌دانی که اگر خداوند، او را

[أ] نگا: جزء سوم «زادالمعاد» چاپ الرسالة، بیروت.

[١٥٧٨] مالک ٩٤٢/٢ ح ٨ کتاب عین.

به درد و مرضی مبتلا می‌کرد و در نتیجه، از او گناهانش را می‌زدود (برایش بهتر بود!)».

[این حدیث را مالک به صورت مُرسل روایت کرده است.]

شرح: «**هنیئاً له**»: گوارای وجود او باد. نوش جانش.

«**لم یبتل**»: مبتلا نگردید. آزموده نشد. دچار محنت و سختی نگردید.

«**و یحک**»: وای بر تو.

«**رواه مالک مرسلاً**»:

حدیث مرسل:

۱- تعریف حدیث مُرسل:

الف) تعریف لغوی: «**مُرسَل**»، اسم مفعول از «**اَرسل**»، به معنای «**أطلق**» [رها کرد، خارج ساخت، آزاد نمود، جدا ساخت] می‌باشد؛ پس گویا که شخص مُرسِل، اسناد حدیث را رها ساخته و آن را با یک روایت کننده‌ی معروف، زنجیر و قید و محدود و محصور نکرده است.

ب) تعریف اصطلاحی: حدیث مرسل عبارت است از: «**ما سقط من اخر اسناده مَن بعد التابعي.**»[أ]؛ حدیثی است که سقوط راوی در بین نابعی و پیامبر ﷺ صورت گیرد.

۲- صورت حدیث مُرسَل [در نزد محدثین]:

صورت حدیث مرسل اینگونه است که تابعی - خواه کوچک باشد یا بزرگ[ب] - بگوید: «**قال رسول الله ﷺ کذا**»، یا «**فعل بحضرته ﷺ کذا...**» [در حضور پیامبر ﷺ فلان کار اتفاق افتاد...] و صورت مُرسل در نزد محدثین همینگونه است [که سقوط راوی در بین تابعی - خواه کوچک یا بزرگ - و پیامبر ﷺ صورت گیرد و راوِیِ صحابی از آن حذف شده باشد. به عنوان مثال عبدالله بن دینار تابعی بگوید: «قال النبی ﷺ کذا»]

[أ] نزهة النظر، ص ۴۳. و تابعی: کسی است که در حالت اسلام با صحابی ملاقات کند و بر اسلام بمیرد.

[ب] **تابعی بزرگ:** کسی است که بیشتر احادیثش را به طور مستقیم از صحابی نقل کند. و **تابعی کوچک:** کسی است که بیشتر احادیثش را از طریق کبار تابعین از صحابی نقل کرده باشد.

۳- مثال حدیث مرسل:

همانند آنچه مسلم در صحیح خود، در بحث «کتاب البیوع» روایت کرده که: «حدثنی محمد بن رافع ثنا[أ] حُجین ثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب عن سعید بن مسیّب انّ رسول الله ﷺ نهی عن المزابنة»[ب].

«محمد بن رافع از حُجین از لیث از عقیل از ابن شهاب برای ما نقل کرده که سعید بن مسیّب گفته است: رسول خدا ﷺ از «مزابنه» - فروختن چیزی که وزن یا شماره‌ی آن معلوم نباشد به چیزی که وزن و شماره‌اش معلوم باشد، مثل فروختن خرمای‌تر به خرمای خشک - نهی کرده است.»

سعید بن مسیّب از زمره‌ی کبار تابعین است که به روایت این حدیث - بدون اینکه واسطه‌ی بین خود و پیامبر ﷺ [صحابی] را ذکر کند - پرداخته است. وی از اسناد این حدیث، آخرش - که بعد از تابعی است، یعنی صحابی - را ساقط کرده و از سلسله‌ی حدیث انداخته است. و کمترینِ

[أ] راویان و ناقلین حدیث، معمولاً برای حکایت و نقل حدیث از مروی عنه، لفظ «حدثنی» یا «اخبرنی فلان» را به کار می‌برده‌اند و گاهی برای اختصار، به لفظ «عن فلان» با حذف فعل اکتفا شده است.

در کتب متأخرین، برای تعبیر از «حدثنا» و «اخبرنا» و همچنین «حدثنی» و «اخبرنی»، علایم اختصاری خاصّی وضع و استعمال شده است، بدین قرار:

«ثنا» و «نا» در حدّثنا؛ «انا» در اخبرنا؛ «ح» در حیلوله. چه اگر محدّث متنی را به دو سند نقل نماید هنگام انتقال از سندی به سند دیگر، «ح» می‌نویسد. این حرف، رمزی است برای تحویل، به معنی «انتقال»؛ یا حیلوله به معنی فاصله و حاجز شدن است.

و نیز معمولاً در ضمن سلسله‌ی سند حدیث، لفظ «قال» را که تکرار می‌شود، حذف می‌کنند؛ مثلاً احمد بن حنبل قال حدثنی شافعی، قال قال حدثنی مالک...»، که در جمله‌ی «قال قال»، اول را حذف و به یک «قال» اکتفا می‌کنند.

متأخرین، طریقه‌ی دیگری در اختصار به کار برده‌اند و آن این است که فقط نام کسی را که از وی حدیث نقل شده ذکر و به کیفیت (صحیح، حسن، موثق و غیره) اشاره و سپس متن حدیث را از آخرین راویان یا از پیامبر ﷺ نقل می‌نمایند.

گاهی نیز در چند حدیث که از یک اصل یا یک راوی نقل شده، در اولین حدیث، سلسله‌ی روات، آورده شده و در بقیه به لفظ «و بهذا الاسناد»، از ذکر سلسله‌ی روات صرف نظر گردیده است.

[ب] مسلم، کتاب البیوع.

میزان این سقوطِ [راوی] در این حدیث، این است که وی فقط صحابی را ساقط کرده باشد. و این احتمال نیز وجود دارد که به همراه صحابی، فرد دیگر غیر از او را - مثلاً مانند تابعی - نیز از سند حدیث انداخته باشد.

«حدیثِ مُرسل در نزد فقهاء و صاحب نظران اصولی»:

آنچه بیان کردم، صورت حدیث مُرسَل در نزد محدثین بود، اما [مفهوم] حدیث مرسل در نزد فقهاء و صاحب نظران اصولی، از این هم عامتر و وسیعتر است. به باور این گروه از فقهاء و صاحب نظران اصولی، هر گونه انقطاعی در سند حدیث، «**مُرسَل**» است [و فرقی نمی‌کند که این انقطاع چگونه و به چه وجهی باشد.] و مذهب «خطیب بغدادی» نیز همینگونه است.

۵- حکم حدیث مُرسَل:

در اصل، «**حدیث مرسل**»، به دو دلیل، حدیثی ضعیف و مردود به شمار می‌آید: یکی به جهت فقدان شرطی از شرایط قبول [و صحّت حدیث] به نام شرط «**اتصال سند**» [چرا که در چنین حدیثی، یک راوی از اسناد حدیث حذف شده است.]

و دیگری به جهت بی‌اطلاع بودن از حالات راویِ محذوف؛ چرا که در چنین صورتی این احتمال وجود دارد که راویِ محذوف، غیرصحابی باشد، و در این صورت این احتمال می‌رود که آن راویِ [غیرصحابی]، فردی ضعیف و معیوب باشد.

ولی علماء و محدثین، در حکم مرسل و استناد و احتجاج جستن بدان، با همدیگر اختلاف نظر دارند. زیرا که این نوع از انقطاع [راوی در حدیث مرسل] با هر نوع انقطاعی دیگر در سند حدیث، تفاوت دارد، چون راوی‌ای که در حدیث مرسل غالباً ساقط می‌شود، صحابی است و [چنانکه همه می‌دانند] تمامی صحابه عادل هستند که جهالت و ناآگاهی به نسبت اسم آنها [نشناختن نام صحابی]، زیانی به صحّت حدیث وارد نمی‌آورد.

و خلاصه‌ی اقوال علماء درباره‌ی [حجّیت] مرسل، سه قول است که عبارتند از:

الف) در نزد جمهور محدثین و تعداد بی‌شماری از صاحب نظران اصولی و فقهی: حدیث مُرسل، حدیثی ضعیف و مردود به شمار می‌آید. و دلیل این گروه از علماء و صاحب نظران اسلامی، بی‌اطلاع بودن از حالات راویِ محذوف است؛ زیرا در چنین صورتی این احتمال وجود دارد که

راویِ محذوف، غیرصحابی باشد [و در این صورت این احتمال می‌رود که آن راویِ غیرصحابی، فردی ضعیف و معیوب باشد. زیرا فقط صحابه عادل و وارسته و انسانهای ثقه و مورد اعتماد - به طور کلی - هستند.]

ب) در نزد ائمه‌ی سه گانه - امام ابوحنیفه، امام مالک، و در روایت مشهور از امام احمد - و گروهی از علماء و صاحب نظران اسلامی: حدیث مرسل، حدیثی صحیح تلقی می‌شود که بدان احتجاج و استناد می گردد؛ البته به شرط اینکه حدیث مُرسل از جانب کسی باشد که خودش ثقه و مورد اعتماد است [و عادتاً و یا به تصریح خود وی، مشخص شده باشد که] جز از راویان ثقه، حدیث، نقل نمی کند.

و دلیل این گروه از علماء در این زمینه این است که تابعیِ ثقه، برای خود روا نمی‌دارد تا «**قالَ رسول الله ﷺ**» بگوید مگر زمانی که آن حدیث را از فردی ثقه و مورد اعتماد بشنود.[أ]

ج) در نزد امام شافعی و برخی از علماء: حدیث مرسل با مراعات شرایطی، «صحیح و پذیرفتنی» است. و این شرایطِ قبولِ حدیث مرسل، چهار شرط است که سه شرط مربوط به راویِ ارسال کننده، و یک شرط آن مربوط به حدیث مرسل می‌باشد.

و این شرایط چهار گانه عبارتند از:

١- اینکه حدیث مرسل از جانب کبار تابعین باشد. [مانند عبیدالله بن عدی بن خیار، سپس سعید بن مسیّب و امثال اینها.]

٢- هر گاه ارسال کننده نام کسی را برد که حدیث را از او ارسال نموده است، باید نام فردی ثقه و مورد اعتماد را ببرد.

[أ] ابن حجر در کتاب «النکت» در مورد حکم مرسل، دوازده نظر را می‌آورد و نظر دوازدهم را چنین بیان می‌کند: اگر مرسل از جانب کسی باشد که عادتاً و یا از طریق عبارت صریح خود وی مشخص شده باشد که جز از راویان ثقه، حدیث نقل نمی کند، مرسل او پذیرفته می‌شود و در غیر این صورت حدیث مرسل پذیرفته نمی‌شود.

ابن حجر در ادامه از حافظ صلاح الدین علایی چنین می‌آورد: این مذهب آخر از همه‌ی مذاهب دیگر در مورد حکم مرسل، معتدل‌تر است، چرا که علمای سلف فقط در صورتی احادیث مرسل فردی را پذیرفته‌اند که ارسال او عادتاً و یا به تصریح خود فرد، فقط از راویان ثقه بوده باشد. البته به شرطی که خود ارسال کننده نیز ثقه و مورد اعتبار و اعتماد باشد.

۳- هر گاه حافظان معتمد و معتبر حدیث، در روایت حدیث با او شریک شدند، نباید مخالف او، حدیث را نقل کنند و با او به مخالفت بپردازند.

۴- اینکه به این سه شرطِ پیشین، یکی از شرایط ذیل، ملحق شود:

الف) حدیث مرسل از طریقی دیگر، به طور مُسند روایت [و تقویت] شده باشد.

ب) یا اینکه حدیث مرسل از طریقی دیگر به طور مرسل روایت شده باشد؛ اینگونه که حدیث را فردی دیگر از غیر رجال مرسل اول، روایت و ارسال کرده باشد.

ج) حدیث مرسل، موافق قول صحابی باشد.

د) یا اینکه بیشتر اهل علم به حکم حدیث مرسل، فتوا داده باشند.[أ]

پس هر گاه این شرایط تحقق یافت، صحّت مَخرج حدیث مرسل، و صحّت حدیثی که آن را تقویت کرده، روشن و آشکار می‌شود و این قضیه نیز ظاهر می گردد که حدیث مرسل و حدیثی که آن را تقویت کرده، صحیح می‌باشند که اگر حدیث صحیح دیگری با آن دو، تعارض و مخالفت نماید، در این صورت اگر امکان جمع بین آنها نباشد، حدیث مرسل و حدیث تقویت کننده‌ی آن را بر حدیث معارض - به جهت تعدّد طرق سند - ترجیح و برتری می‌دهیم.[ب]

۶- مرسل صحابی:

مرسل صحابی آن است که فرد صحابی از گفتار یا رفتار پیامبرﷺ خبری دهد در حالی که به دلیل کوچکی سن یا تأخیر در اسلام آوردن یا حاضر نبودن در آن وقت، امکان شنیدن یا دیدن آن

[أ] نگا: «الرسالة» تألیف شافعی، ص ۴۱۶.

[ب] خاطر نشان می‌شود که در حجّیت روایت مرسل و عدم حجّیت آن اختلاف است که سیوطی در حجّیت مرسل نه قول را نقل نموده است که عبارتند از: ۱- حجّیت مطلق ۲- عدم حجّیت به طور مطلق ۳- حجّیت مرسلات در قرن اول ۴- حجّیت مرسلات عدول ۵- فقط حجّیت مرسلات سعید بن مسیّب ۶- حجّیت مرسل در موردی که حدیث دیگری در آن زمینه نباشد. ۷- قوی بودن مرسل از مسند ۸- حجّیت مرسل در زمینه‌ی مستحبات. ۹- فقط حجّیت مرسلات صحابه شایان ذکر است که در بین راویان حدیث، بیشتر از این عده، حدیث مرسل نقل شده: عطاء بن ابی رباح (از اهل مکه)، سعید بن مسیّب (از اهل مدینه)، حسن بصری (از بصره)، ابراهیم نخعی (از کوفه)، مکحول (از شام).

و صحیحترین مراسیل، مرسلات سعید بن مسیّب است؛ زیرا علاوه بر اینکه وی از فقهای حجاز بوده و بیشتر بزرگان صحابه را درک نموده، اغلب مراسیل وی با سند صحیح توسط دیگران نقل شده است.

گفتار یا رفتار وجود نداشته باشد؛ و از این نوع حدیث بسیار است به دلیل کوچکی صحابه‌هایی همچون ابن‌عباس و ابن‌زبیر و امثال آنها.

۷- حکم مرسل صحابی:

قول صحیح و مشهور، که جمهور [علماء و صاحب نظران عرصه‌ی روایت و درایت] بدان تأکید نموده‌اند و اطمینان یافته‌اند، این است که «**مرسل صحابی**»، حکم حدیثِ صحیح را دارد که احتجاج و استناد جستن بدان درست است. زیرا [روایت صحابی فقط از صحابی صورت می‌گیرد و جهالت به نسبت اسم صحابی - نشناختن نام صحابی - ضعف محسوب نمی‌شود، چرا که تمامی صحابه عادل هستند و] خیلی کم اتفاق می‌افتد که صحابی از تابعین، حدیث روایت کند. و وقتی هم که از تابعین، حدیثی را روایت کنند، حتماً به بیان اسم او می‌پردازد.

و هر گاه صحابی نام کسی را [در اسناد حدیث] نبرد و بگوید: «**قال رسول الله ﷺ**»؛ در اینجا اصل بر این است که صحابی، این حدیث را از صحابی دیگر شنیده باشد [و احتمال اینکه آن را از تابعیِ ضعیف، شنیده باشد، بسیار نادر است.][أ] و چنانکه گذشت، حذف صحابی از سلسله‌ی سند، به صحّت حدیث، زیان و آسیبی نمی‌رساند.

و برخی نیز گفته‌اند که حکم مرسل صحابی، همانند حکم مرسل دیگران [از تابعین] است؛ ولی این قول، قولی ضعیف و مردود، و بی‌اعتبار و ناپذیرفتنی است [و قول صحیح، همان قول نخست می‌باشد.]

۸- مشهورترین کتابهایی که در عرصه‌ی حدیث «مرسل» تألیف شده‌اند:

الف) مراسیل ابوداود.

ب) مراسیل ابن ابی حاتم.

ج) «جامع التحصیل لاحکام المراسیل» تألیف علایی.[ب]

[أ] ابن حجر در کتاب «النکت» می‌گوید: من روایات صحابه را از تابعین جستجو و بررسی کردم و در آنها به تحقیق و مطالعه و پژوهش و کندوکاو پرداختم؛ در میان آنها در زمینه‌ی احکام، هیچ حدیث به اثبات رسیده‌ی صحابی از تابعیِ ضعیف وجود ندارد، و همین خود دلیل بر این است که روایت صحابی از تابعی ضعیف، کمیاب و نادر است.

[ب] «الرسالة المستطرفة»، صص ۸۵ و ۸۶. و «علایی»: همان حافظ محقق، صلاح الدین ابوسعید خلیل بن کیکلدی علاوی است که به سال ۶۹۴ هـ. ق در دمشق زاده شد و به سال ۷۱۶ هـ. ق در قدس، چهره در نقاب خاک کشید.

۱۵۷۹ -﴿۵۷﴾ (حسن)

وَعَن شَدَّاد بن أَوْس والصنابحي أَنَّهما دَخَلَا عَلَى رَجُلٍ مَرِيضٍ يَعُودَانِهِ فَقَالَا لَهُ: كَيفَ أَصبَحت قَالَ أَصبَحت بِنِعْمَة. فَقَالَ لَهُ شَدَّادُ: أَبْشِرْ بِكَفَّارَاتِ السَّيِّئَاتِ وَحَطِّ الْخَطَايَا فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ إِذَا أَنَا ابْتَلَيْتُ عَبْدًا مِنْ عِبَادِي مُؤْمِنًا فَحَمِدَنِي عَلَى مَا ابْتَلَيْتُهُ فَإِنَّهُ يَقُومُ مِنْ مَضْجَعِهِ ذَلِكَ كَيَوْمِ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ مِنَ الْخَطَايَا. وَيَقُولُ الرَّبُّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: أَنَا قَيَّدْتُ عَبْدِي وَابْتَلَيْتُهُ فَأَجْرُوا لَهُ مَا كُنْتُمْ تُجْرُونَ لَهُ وَهُوَ صَحِيح». رَوَاهُ احْمَد[۱۵۷۹]

۱۵۷۹- (۵۷) از شدّاد بن اوس رضی الله عنه و صُنابحی رضی الله عنه روایت است که آن دو، به قصد عیادت، بر مردی بیمار، وارد شدند. خطاب به آن بیمار گفتند: چگونه صبح کردی؟ (حالت چطور است؟)

در پاسخ گفت: به نعمت (بزرگی از ناحیه‌ی خدا - که نعمت خشنودی و تسلیم در برابر قضای اوست -) صبح کردم.

شداد بن اوس رضی الله عنه گفت: به کفّاره‌ی گناهان و زدوده شدن خطاهای (خویش)، خوش باش؛ زیرا من، از رسول خدا صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمودند: «خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: هر گاه بنده‌ای از بندگان مؤمن خویش را (به درد و مصیبتی) مبتلا کنم؛ آن گاه او، مرا بدانچه او را بدان مبتلا نموده‌ام، سپاس گوید؛ پس بی‌گمان، او از خوابگاه خویش، مثل روزی برمی‌خیزد که از مادر، زاده شده است که از گناهان (خویش، پاک و پاکیزه است).

و پروردگار بلند مرتبه، (خطاب به فرشتگان خود) می‌فرماید: من بودم که بنده‌ی خویش را (به وسیله‌ی بیماری، از انجام خوبی‌ها) بازداشتم و او را مورد آزمون قرار دادم؛ پس، برای او، چیزهایی (از اجر و پاداشِ

[۱۵۷۹] احمد ۱۲۳/۴.

اعمال نیک) را بنویسید که در زمـان تندرسـتی و سـلامتی وی، بـرای او می‌نوشتید».
[این حدیث را احمد بن حنبل روایت کرده است.]

شرح: «**شدّاد بن اوس**رضی الله عنه»: وی، پسر برادر حسّان بن ثابـت رضی الله عنه اسـت. عبـادة بـن صـامت رضی الله عنه و ابودرداء رضی الله عنه گویند: «**کان شدّاد** رضی الله عنه، **ممّن أوتی العلم و الحکـم**»؛ «**شـدّاد بـن اوس** رضی الله عنه **از زمـره‌ی کسانی بود که بدانها، دانش و حکمت، ارزانی شده بود**».

«**الصُنابحی**»: وی، منسوب به «**صُنابح بن زاهر**»، تیره‌ای از «**مراد**» است. برخی نام وی را «**عبدالله**»؛ و دسته‌ای دیگر، نامش را «**ابوعبدالله**» گفته‌اند.

ابن عبدالبرّ رحمه الله گوید: «**الصواب عندی، أنّ الصُنابحی، ابوعبدالله التابعی، لا عبـد الله الـصحابی... و ابوعبـدالله الـصُنابحی، غیرمعـروف فـی الـصحابة**»؛ «**از دیـدگاه مـن، سـخن درسـت، آن اسـت کـه «صُنابحی»، همان «ابوعبدالله» است که از زمره‌ی تابعین می‌باشد؛ و نباید وی را با «عبدالله» کـه از جمله‌ی صحابه بود، اشتباه گرفت؛ از این رو، «ابوعبدالله صُنابحی»، در صحابه، معـروف و مـشهور نیست**».

و حدیث صُنابحی را امام مالک رحمه الله در «**موطأ**»؛ و نسایی رحمه الله در سُنن خود روایت کرده‌اند.

«**کیف أصبحت؟**»: چگونه صبح کردی. از این بخش از حدیث، مشخص می‌شود که عیادت بیمار در بخش اول روز، بهتر است؛ مگر آنکه عذری در کار باشد.

«**أصبحتُ بنعمة**»: به نعمت بزرگی از ناحیه‌ی خدا، صبح کردم؛ و این نعمت، «**نعمـت خـشنودی و تسلیم شدن در برابر قضا و قدر الهی**» است.

«**أبشر**»: تو را بشارت باد. خوش باش.

«**قیّدتُ عبدی**»: بنده‌ام را به وسیله‌ی درد و بیماری از انجام عبَادات و سایر خوبی‌ها، بازداشتم.

۱۵۸۰ - ﴿۵۸﴾ (ضَعِیفٌ)

وَعَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ الـلّٰهِ صَـلَّى اللهُ عَلَيْـهِ وَسَـلَّمَ: «إِذَا كَثُرَتْ

ذُنُوبُ الْعَبْدِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ مَا يُكَفِّرُهَا مِنَ الْعَمَلِ ابْتَلَاهُ اللهُ بِالْحَزَنِ لِيُكَفِّرَهَا عَنهُ». رَوَاهُ أَحْمد[۱۵۸۰]

۱۵۸۰- (۵۸)عایشه رضی الله عنها گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «هنگامی که گناهان بنده‌ای، فزونی یابد و از کار (شایسته،) چیزی نداشته باشد که گناهانش را بپوشاند، خداوند او را به اندوه گرفتار می‌کند تا گناهانش را از (کارنامه‌ی) او بزداید».

[این حدیث را احمد بن حنبل روایت کرده است.]

۱۵۸۱ -﴿ ۵۹ ﴾ (صَحِيح)

وَعَنْ جَابِرٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ عَادَ مَرِيضًا لَمْ يَزَلْ يَخُوضُ الرَّحْمَةَ حَتَّى يَجْلِسَ فَإِذَا جَلَسَ اغتمس فِيهَا». رَوَاهُ مَالك وَأحمد[۱۵۸۱]

۱۵۸۱- (۵۹) جابر رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «هر کس به عیادت بیماری برود، پیوسته خودش را (از زمان بیرون شدن از خانه‌اش،) به رحمت (بی‌کران الهی) می‌زند، تا آن که (به نزد بیمار) بنشیند؛ و هنگامی که (به نزد بیمار) بنشیند، غرق در آن رحمت می‌گردد».

[این حدیث را مالک و احمد بن حنبل روایت کرده‌اند.]

شرح: «**یخوض**»: خود را به رحمت خدا می‌زند. در رحمت فرو می‌رود. غوطه‌ور می‌گردد؛ یعنی از زمانی که به نیّت عیادت، از خانه‌اش بیرون می‌شود، تا زمانی که به نزد بیماری می‌نشیند، در رحمت بی‌کران الهی، غوطه‌ور است.

«**اغتمس**»: فرو رفت. غرقه شد. غوطه‌ور گردید. غرق شد.

[۱۵۸۰] احمد ۶.

[۱۵۸۱] مالک ۹۴۶/۲ح ۱۷ کتاب عین.

۱۵۸۲ -﴿۶۰﴾ (ضَعِيف)

وَعَنْ ثَوْبَانَ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِذَا أَصَابَ أَحَدَكُمُ الْحُمَّى فَإِنَّ الْحمى قِطْعَة من النَّار فليطفها عَنْهُ بِالْمَاءِ فَلْيَسْتَنْقِعْ فِي نَهْرٍ جَارٍ وَلْيَسْتَقْبِلْ جِرْيَتَهُ فَيَقُولُ: بِسْمِ اللّٰهِ اللَّهُمَّ اشْفِ عَبْدَكَ وَصدق رَسُولك بعد صَلَاة الصُّبْح وَقبل طُلُوعِ الشَّمْسِ وَلْيَنْغَمِسْ فِيهِ ثَلَاثَ غَمْسَاتٍ ثَلَاثَةَ أَيَّام فَإِنْ لَمْ يَبْرَأْ فِي ثَلَاثٍ فَخَمْسٍ فَإِنْ لَمْ يَبْرَأْ فِي خَمْسٍ فَسَبْعٍ فَإِنْ لَمْ يَبْرَأْ فِي سَبْعٍ فَتِسْعٍ فَإِنَّهَا لَا تَكَادُ تُجَاوِزُ تِسْعًا بِإِذْنِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ». رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَقَالَ: هَذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ[۱۵۸۲]

۱۵۸۲- (۶۰) ثوبان رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هر گاه به یکی از شما «تب» برسد (و درجه‌ی حرارت بدن وی، فزونی یابد) پس (بداند که) تب، پاره‌ای از آتش است؛ از این رو، باید با آب [سرد]، آن را از خود، فرو نشاند؛ این طور که در نهری روان، بنشیند و به طرف جریان آب، رو کند و بگوید:

«بسم الله؛ اللهمّ اشف عبدک، و صدّق رسولک»؛ «به نام خدا؛ پروردگارا، بنده‌ات را شفا بده و (سخن) پیامبرت را راست گردان». و این کار را پس از نماز صبح و پیش از طلوع آفتاب، انجام بدهد.

و بایستی سه بار در آب، غوطه زند و این عمل را تا سه روز انجام بدهد؛ پس اگر در سه روز، خوب نشد، آن را تا پنج روز ادامه دهد؛ و چنانچه در پنج روز نیز، بهبودی حاصل نشد، آن را تا هفت روز ادامه بدهد؛ و اگر چنانچه در هفت روز نیز، شفا نیافت، در آن صورت، تا نه روز، این کار را انجام بدهد؛ زیرا به حکم خداوند بلند مرتبه، تب، از نه روز، تجاوز نمی‌کند».

[۱۵۸۲] ترمذی ۳۵۷/۴ ح ۲۰۸۴ و احمد ۲۸۱/۵.

[این حدیث را ترمذی روایت کرده و گفته است: این، حدیثی غریب است.]

شرح: «فانّ الحمّی قطعة من النّار»: در حقیقت، در جهانی که ما زندگی می کنیم، خداوندﷻ مسببات را به اسباب، و معلول‌ها را به علت‌ها وابسته نموده است و خود همین سبب‌ها و علت‌ها نیز یا ظاهری‌اند که در خور فهم و درک انسان هستند و یا باطنی و پیچیده‌اند که از حوزه‌ی درک و فهم انسان بیرون است و به واسطه‌ی وحی و کتاب و پیامبران الهی، از حقایق آنها باخبر می‌شوند.

حدیث: « فإنَّ شدة الحرِّ من فیح جهنَّم» (شدت گرما از حرارت دوزخ است) نیز از این قبیل می‌باشد که از حوزه‌ی احساس و ادراک و فهم ما انسان‌های عاجز و ضعیف خارج است و فقط انبیاء هستند که در پرتو اوامر و فرامین و تعالیم و آموزه‌های الهی، بدان‌ها اشاره می کنند و ما را مطلع می‌سازند. و در حقیقت طبق این حدیث، در عالم باطن و غیب، رابطه‌ی شدت گرما با آتش دوزخ است، همانگونه که در این عالم، طبق فهم و درک ما، گرمای ظاهری تابستان گرفته از حرارت و اشعه‌ی زرین آفتاب است، و نباید از ذهن دور داشت که می‌توان برای یک معلول چند علت آورد، و در واقع کانون و سرچشمه‌ی هر راحتی و لذتی، و هر آسایش و بهره‌ای، بهشت برین خدایﷻ است و منبع و کانون هرگونه مصیبت و بدبختی، و چالش و دغدغه و ناآرامی و نابسامانی، دوزخ است. از این‌رو در این عالم هرگونه آسایش و لذتی و یا هرگونه مصیبت و چالشی که وجود دارد، تنها شمّه‌ای از خزانه‌های نامحدود همان عالم باطنی و غیبی است و با آن کانون و منبع نسبت و رابطه‌ای دارد.

و از این‌رو چون شدت گرما به دوزخ نسبت دارد، و سردی و خنکی هوا با وزش نسیم‌های رحمت و کرم الهی رابطه دارد. پیامبرﷺ از مسلمانان می‌خواهد تا هنگام شدت گرما در نیمه روز، نماز ظهر را تا وقت خنک‌شدن هوا به تأخیر بیاندازند تا از شدت گرما کاسته شود.

این بود آنچه در حدیث آمده است، و لیکن ما از کُنه و ماهیّت و کیفیت و چگونگی دم و بازدم و حرارت و سوز و سرمای شدید دوزخ چیزی نمی‌دانیم و مربوط به عالم غیب است.

آری! چیزی که از کنیه و ماهیّت آن و شیوه‌ها و تفاصیل آن نمی‌دانیم لیکن بدان یقین و ایمان داریم و آنچه در وحی آمده و وحی بدان خبر داده، می‌پذیریم و دقایق و حقایق و تفاصیل آن را به خدا واگذار می‌نمائیم و دوست نداریم که ندانسته و رجماًبالغیب از آن چیزی بگوئیم.

«ولیستقبل جِرْیَتَه»: و بایستی به طرف جریان آب، رو کند.

«فان لم یبرأ فی ثلاث»: این عبارت و عبارتهای پس از آن (خمس؛ سبع؛ و تسع) به دو گونه ترجمه می‌شوند:

۱- اگر در سه غوطه، بهبودی حاصل نشد، پس پنج غوطه بزنند...

۲- اگر در سه روز، بهبودی حاصل نشد، پس تا پنج روز، آن کار را ادامه بدهد.

۱۵۸۳ -﴿ ۶۱ ﴾ (ضَعِيفٌ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: ذُكِرَتِ الْحُمَّى عِنْدَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَسَبَّهَا رَجُلٌ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا تَسُبَّهَا فَإِنَّهَا تَنْفِي الذُّنُوبَ كَمَا تَنْفِي النَّارُ خَبَثَ الْحَدِيدِ». رَوَاهُ ابْنُ مَاجَه[۱۵۸۳]

۱۵۸۳- (۶۱) ابوهریره رضی الله عنه گوید: به نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم از «تب»، یاد شد. مردی، تب را دشنام داد. رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند:

«تب را دشنام مده؛ چرا که آن، گناهان را چنان از بین می‌برد که آتش، فضولات و تفاله‌ی آهن را از میان می‌برد».

[این حدیث را ابن ماجه روایت کرده است.]

شرح: در زندگی، حوادث و بلایا و مشکلات و نا بسامانی‌های فراوانی، برای انسان‌ها پیش می‌آید و تغییرات روزگار و زمانه، برخلاف میل و خواسته‌ی انسان‌ها اتفاق می‌افتد؛ ولی انسان‌ها، عادت دارند که هر گاه روزگار موافق میل آنها نچرخد، آن را مورد سَبّ و دشنام قرار می‌دهند و زمانه را نفرین و لعن می‌کنند؛ گویا که آنان، از روزگار و از خدای رَوزگار پیمان گرفته‌اند که برخلاف آنها نوزد و پیوسته موافق میل و خواسته‌ی آن‌ها باشد. آن‌ها نمی‌دانند که روزگار و زمانه مسخّر و تحت فرمان کسی است که دگرگونی شب و روز و حوادث و بلایا، به دست اوست.

[۱۵۸۳] ابن ماجه ۱۱۴۹/۲ ح ۳۴۶۹.

در حقیقت، خشم بر روزگار و حوادث و بلایای آن، خشم بر کسی است که زمام و اختیار روزگار و حوادث، به دست اوست و تغییرات روزگار در قبضه‌ی قدرت و تصرّف خداوند و مطابق حکمت و نظامی است که اِبداع نموده است؛ نه مطیع مخلوق است و نه به میل او رفتار می‌کند.

پس نفرین بر تب، در حقیقت (العیاذ بالله)، نفرین بر آفریدگار و متصرّف آن است.

از این رو، کسی که مبتلا به مصیبتی شد، نه دلتنگ شود و نه کفران خدا را به جای آورد؛ بلکه شکیبایی پیشه کند؛ چون روزگار، همیشه به یک حال نیست و غم و غصه، پایدار نمی‌باشد؛ چون همراه هر سختی، آسانی و بعد از هر تنگی، گشایشی است.

۱۵۸۴ -﴿ ۶۲ ﴾ (صَحِيحٌ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَادَ مَرِيضًا فَقَالَ: «أَبْشِرْ فَإِنَّ اللهَ تَعَالَى يَقُولُ: هِيَ نَارِي أُسَلِّطُهَا عَلَى عَبْدِي الْمُؤْمِنِ فِي الدُّنْيَا لِتَكُونَ حَظَّهُ مِنَ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». رَوَاهُ أَحْمَدُ وَابْنُ مَاجَهْ والْبَيْهَقِيُّ فِي شُعَبِ الْإِيمَانِ[۱۵۸۴]

۱۵۸۴- (۶۲) ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم از بیماری، عیادت کردند و فرمودند: «تو را مژده باد که خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: این (تب)، آتش من است که آن را در دنیا، بر بنده‌ی مؤمن خویش، چیره می‌گردانم تا (این تب،) سهم وی، در عوض آتش (دوزخ) در روز رستاخیز باشد».

[این حدیث را احمد بن حنبل، ابن ماجه و بیهقی در «**شعب الایمان**» روایت کرده‌اند.]

شرح: «**أبشر**»: مژده باد. بشارت باد. خوش باش.

«**هی**»: این. منظور، تب و افزایش درجه‌ی حرارت بدن است.

[۱۵۸۴] ترمذی ۳۵۹/۴ ح ۲۰۸۸ با اختلاف؛ ابن ماجه ۱۱۹/۲ ح ۳۴۷۰ و احمد ۴۴۰/۲.

۱۵۸۵ -﴿ ۶۳﴾ (لم تتمّ دراسته)

وَعَنْ أَنَسٍ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِنَّ الرَّبَّ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى يَقُولُ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي لَا أُخْرِجُ أَحَدًا مِنَ الدُّنْيَا أُرِيد أَغْفِرَ لَهُ حَتَّى أَسْتَوْفِيَ كُلَّ خَطِيئَةٍ فِي عُنُقِهِ بِسَقَمٍ فِي بَدَنِهِ وَإِقْتَارٍ فِي رِزْقِهِ». رَوَاهُ رزين

۱۵۸۵- (۶۳) انس رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «پروردگار بلند مرتبه می‌فرماید: سوگند به عزّت و جلالم! هیچ کس (از بندگان خویش) را - که می‌خواهم او را بیامرزم - از دنیا نمی‌برم، تا آن که به وسیله‌ی بیماری در بدنش و تنگی در رزق و روزی‌اش، جزای همه‌ی گناهانی که بر گردن وی است، به تمام و کمال بدهم».

[این حدیث را رزین روایت کرده است.]

شرح: «عزّتی»: عزّت: بزرگی؛ عظمت؛ شکوه.

«جلالی»: جلال: بزرگواری؛ والایی؛ ارجمندی؛ رفعت؛ جلالت.

«أستوفی»: به تمام و کما ل، جزا را بدهم.

«سقم»: مریضی؛ بیماری؛ ناخوشی؛ دردمندی.

«اقتار»: تنگی؛ سختی.

۱۵۸۶ -﴿ ۶۴﴾ (لم تتمّ دراسته)

وَعَن شَقِيق قَالَ: مرض عبد الله بن مَسْعُود فَعُدْنَاهُ فَجَعَلَ يَبْكِي فَعُوتِبَ فَقَالَ: إِنِّي لَا أَبْكِي لِأَجْلِ الْمَرَضِ لِأَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «الْمَرَضُ كَفَّارَةٌ» وَإِنَّمَا أَبْكِي أَنه أَصَابَنِي عَلَى حَالِ فَتْرَةٍ وَلَمْ يُصِبْنِي فِي حَال اجْتِهَاد لِأَنَّهُ يكْتب للْعَبد من الْـأجر إِذَا مَرِضَ مَا كَانَ يُكْتَبُ لَهُ قَبْلَ أَنْ يَمْرَضَ فَمَنَعَهُ مِنْهُ الْمَرَضُ. رَوَاهُ رَزِينٌ

۱۵۸۶- (۶۴) شقیق (تابعی)رحمه الله گوید: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه بیمار و دردمند شد. به عیادتش رفتیم. آن گاه شروع به گریستن کرد. پس (از ناحیه‌ی اطرافیان، به خاطر گریه کردن،) سرزنش شد.

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گفت: من به خاطر بیماری، گریه نمی‌کنم؛ زیرا از رسول خدا صلی الله علیه وسلم شنیده‌ام که می‌فرمودند:

«بیماری، باعث کفّاره‌ی (گناهان) است»؛ و جز این نیست که بدین خاطر می‌گریم که (این) بیماری، به هنگام سستی (و پیری و ضعف در عبادت) به من رسیده است؛ و در وقت (جوانی و قدرت و) سعی و کوشش و جدّیّت و سختکوشی (در عبادت) به من نرسیده است؛ چرا که بنده هر گاه بیمار می‌گردد، برایش همان اجر و پاداشی نوشته می‌شود که پیش از بیماری، برای وی (در نامه‌ی اعمالش،) نوشته می‌شد؛ و تنها بیماری، او را از انجام آن کار (شایسته،) بازداشته است».

[این حدیث را رزین روایت کرده است]

شرح: «**فعوتب**»: سرزنش و نکوهش شد؛ مورد ملامت قرار گرفت.

«**حال فترة**»: در حالت سستی و ضعف در عبادت و انجام کارهای نیکو.

«**حال اجتهاد**»: در حالت سعی و کوشش و جدّیّت و سختکوشی و جوانی و قدرت و نشاط و نیرو.

۱۵۸۷ -﴿ ۶۵ ﴾ (ضَعِيف جدا)

وَعَنْ أَنَسٍ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَعُودُ مَرِيضًا إِلَّا بَعْدَ ثَلَاثٍ. رَوَاهُ ابْنُ مَاجَهْ وَالْبَيْهَقِيُّ فِي شُعَبِ الْإِيمَانِ[۱۵۸۷]

[۱۵۸۷] ابن ماجه ۴۶۲/۱ ح ۱۴۳۷ و بیهقی ۵۴۲/۶ ح ۹۲۱۶.

۱۵۸۷- (۶۵) انس رضی الله عنه گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم مریضی را عیادت نمی‌کردند، مگر پس از (گذشت) سه (روز).

[این حدیث را ابن ماجه و بیهقی در «**شعب الایمان**» روایت کرده‌اند.]

شرح: جمهور علماء و صاحب نظران اسلامی، بر این باورند که عیادت بیمار، مقیّد به زمانی خاصّ نیست؛ چون از پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم به طور مطلق نقل شده است که فرموده‌اند: «**عودوا المریض**»؛ «**بیمار را عیادت کنید**».

و درباره‌ی حدیث انس رضی الله عنه (حدیث شماره ۱۵۸۳) گفته‌اند: این حدیث، بسیار ضعیف است؛ چون تنها، «**مسلمة بن علی**» به روایت آن پرداخته است؛ و پرواضح است که «**مسلمة بن علی**»، روایت کننده‌ای، «**متروک**» است؛ از این رو، به حدیث وی، استناد نمی‌شود.

از ابوحاتم درباره‌ی حدیث انس رضی الله عنه سؤال شد. وی در پاسخ گفت: «**هو حدیث باطل**»؛ «**آن، حدیثی باطل است**».

حال سؤال اینجاست که بیمار را چند بار و چه مدّت باید عیادت کرد؟

در خصوص عیادت از بیمار، خواه واجب باشد یا سنت، برای خویشاوند باشد یا همسایه یا دوست، چند بار، و مدت آن (ماندن نزد بیمار) چه مقدار باید باشد؟

این موضوع به عرف هر منطقه، شرایط جامعه و خود بیمار و ارتباط عیادتگر با بیمار مربوط است. بیماری که مدّت بستری شدنش طولانی باشد، لازم است هر از چند گاهی مورد عیادت قرار گیرد. فاصله‌ی زمانی مشخصی برای هر عیادت تعیین نشده است. بعضی از عالمان گفته‌اند: عیادت از بیمار، نباید هر روزه باشد، مگر اینکه شرایط بیمار و عیادتگر ایجاب کند. بعضی گفته‌اند: لازم است هفته‌ای یک بار باشد.

نووی در خصوص این موضوع می‌گوید: آن چه در این مورد از دیگر علما ذکر شده، مربوط به عموم مردم است، ولی عیادت خویشان و دوستان و کسانی که بیمار با آنان مأنوس است، یا با نیامدن هر روزه‌ی آنان، بیمار دچار مشقت و سختی می‌شود، برای او ضروری و لازم است، مگر اینکه ایجاد مزاحمت عیادت کننده کند یا بیمار از زیادی رفت و آمد عیادت کنندگان، دچار ناراحتی بشود.

همچنین اگر شخص، عیادت از بیمار را تکرار نمود، به سبب تحمل رنج و سختی و ممنوعیت از بعضی اعمال، از سوی بیمار، زیاد ماندن نزد او کراهت دارد. البته این مورد هم شامل هر عیادت کننده‌ای نمی‌شود، چه بسا بیمار دوست دارد که بعضی از ملاقات کنندگانش نزد او زیاد بمانند، به ویژه هنگامی که بیماری زیاد طول می‌کشد و عیادت سبب ایجاد آرامش و تخفیف مصیبت برای بیمار می‌شود، خصوصاً اگر بیمار خودش از عیادت کننده تقاضای چنین موردی را بنماید.

حافظ ابن حجر عسقلانی می‌گوید: «آداب عیادت ده چیز است - که بعضی از آن‌ها اختصاص به عیادت ندارد:

۱- عیادت کننده، هنگام ورود رو به روی در نایستد، بلکه در طرف راست یا طرف چپ بایستد.
۲- آهسته و آرام در بزند.
۳- خود را مجهول معرفی نکند. (برای مثال، اگر بیمار بپرسد: کیستی؟ او نگوید: منم).
۴- اوقاتی که مناسب عیادت نیست، مانند زمان مصرف دارو، یا تعویض پانسمان، یا خواب و استراحت، و مانند این موارد را برای عیادت انتخاب نکند.
۵- نزد بیمار کم بنشیند، مگر اینکه بیمار با ایشان ارتباط خاصی داشته باشد.
۶- اگر در آن مکان زنان نامحرم بودند، باید عیادت کننده سربزیر باشد.
۷- از بیمار کمتر سؤال و پرس و جو کند و آرامش خاطر بیمار را محفوظ دارد.
۸- برای بیمار خالصانه دعا کند.
۹- بیمار را به زنده ماندن و حیات جدید امیدوار سازد.
۱۰- بیمار را به صبر و شکیبایی سفارش کند، زیرا در آن اجر و ثواب فراوان است و از بی‌تابی و ناسپاسی که باعث گناه می‌شود برحذر دارد»[أ]

[أ] فتح الباری: ۱۲۶/۱۰، باب قول المریض: قوموا عنی.

۱۵۸۸ - ﴿۶۶﴾ (ضَعِيفٌ)

وَعَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ ك قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِذَا دَخَلْتَ عَلَى مَرِيضٍ فَمُرْهُ يَدْعُو لَكَ فَإِنَّ دُعَاءَهُ كَدُعَاءِ الْمَلَائِكَةِ». رَوَاهُ ابْنُ مَاجَهْ[۱۵۸۸]

۱۵۸۸- (۶۶) عمر بن خطاب رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هر گاه بر بیماری وارد شدی، از او بخواه تا برایت (به بارگاه خدا)، دعا کند؛ چون دعای او (در اجابت)، همچون دعای فرشتگان است».

[این حدیث را ابن ماجه روایت کرده است.]

۱۵۸۹ - ﴿۶۷﴾ (لم تتمّ دراسته)

وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: مِنَ السُّنَّةِ تَخْفِيفُ الْجُلُوسِ وَقِلَّةُ الصَّخَبِ فِي الْعِيَادَةِ عِنْدَ الْمَرِيضِ قَالَ: وَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا كَثُرَ لَغَطُهُمْ وَاخْتِلَافُهُمْ: «قُومُوا عَنِّي» رَوَاهُ رزين

۱۵۸۹- (۶۷) عبدالله بن عباس رضی الله عنهما گوید: روش سنّت، در عیادت کردن بیمار، این است که (در نزد بیمار،) کم نشسته شود و هیاهو و سروصدا اندک باشد.

عبدالله بن عباس رضی الله عنهما گوید: وقتی سرو صدا و اختلاف مردم (در نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم زیاد شد، آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «از پیش من برخیزید (و دور شوید)».

[این حدیث را رزین روایت کرده است]

شرح: «الصخب»: سروصدا؛ هیاهو؛ جنجال؛ غوغا.

«لغطهم»: سروصدای آن‌ها.

[۱۵۸۸] ابن ماجه ۴۶۳/۱ ح ۱۴۴۱.

«و قال رسول الله ﷺ، لمّا کثر لغطهم و اختلافهم: قوموا عنّی»:

چهار روز قبل از وفات رسول خدا ﷺ (روز پنج شنبه)، آن حضرت ﷺ فرمودند: دوات و کاغذ بیاورید تا برای شما مطلبی بنویسم که گمراه نشوید؛ برخی از صحابه، خطاب به حاضران گفتند: رسول خدا ﷺ در بیماری شدیدی قرار دارند؛ ایشان را به حال خود بگذارید؛ قرآن در نزد ما موجود است و ما را کفایت می‌کند.

در این باره، میان صحابه‌ای که در آنجا بودند، اختلاف نظر پیش آمد؛ برخی می‌گفتند: به دستور ایشان عمل کنیم و کاغذ و دوات بیاوریم؛ و برخی دیگر چون می‌دانستند که امر مهمّی نیست، مناسب ندانستند که آن حضرت ﷺ را زحمت بدهند. لحظاتی سر و صدا و هیاهو روی داد؛ برخی گفتند: «**أهجر استفهموه**»؛ وقتی از رسول خدا ﷺ پرسیدند؛ فرمودند: «مرا به حال خودم واگذارید؛ من در موقعیّت و مقامی بهتر از آنچه شما به سوی آن مرا می‌خوانید، قرار دارم».

بررسی حدیث قرطاس:

«**حدیث قرطاس**»، واقعه‌ای است که به لحاظ علمی مورد مباحثات و مجادلات شدید علمی میان اهل سنت و علمای شیعه قرار گرفته است.[أ]

از دیدگاه شیعه، پیامبر اکرم ﷺ در این واقعه قلم و کاغذ طلبیدند تا موضوع جانشینی حضرت علی رضی الله عنه را به صورت مکتوب بنویسند ولی خلیفه‌ی دوم که در آنجا حضور داشت مانع از نوشتن این مطلب شد. ما، قبل از پرداختن به اصل موضوع لازم می‌دانیم مطلبی را به عرض نویسندگان، محققان و صاحبنظران طرفین برسانیم و آن اینکه: عقل و نقل حکم می‌کند هنگام طرح چنین مباحثی از هر گونه اهانت به مقدسات یکدیگر اجتناب شود و مباحث به صورت علمی و استدلالی بیان شود تا دشمنان وحدت امت اسلام در شرایط فعلی جهانی نتوانند بهره‌برداری نمایند.

بر همین اساس موضوع «**حدیث قرطاس**» به طور خلاصه مورد بحث و مناقشه قرار گرفته است و ما در این بحث نیز به صورت علمی و استدلالی وارد شده‌ایم و قضاوت را بر عهده‌ی

[أ] ر.ک: فروغ جاویدان، ج ۲، صص ۱۹۲–۱۹۷.

خوانندگان گذاشته‌ایم. امید است آنهایی که در نوشته‌های‌شان مقدسات یکدیگر را مورد حمله قرار می‌دهند به خود آیند و واقع گرایانه بیندیشند و با این عمل خویش آب در آسیاب دشمن نریزند.

یکی از موارد استنادی شیعه پیرامون اثبات حقانیّت خلافت بعد از پیامبر خدا ﷺ برای حضرت علی رضی الله عنه **واقعه‌ی قرطاس** است. آنها می گویند: براساس روایتی که در کتابهای اهل سنت منقول است، پیامبر اکرم ﷺ سه روز قبل از وفات، قلم و دوات طلبیدند و فرمودند: «**قلم و دوات بیاورید تا مطلبی برای شما بنویسم که گمراه نشوید**». در آن جلسه، حضرت عمر رضی الله عنه نیز حضور داشت او خطاب به اهل مجلس گفت: آن حضرت در عالم بیماری به سر می‌برند؛ کتاب الله برای ما کافی است؛ و بعضی از حاضران گفتند: پیامبر اکرم ﷺ هذیان می گوید و چون حضرت عمر رضی الله عنه می‌دانست که رسول خدا ﷺ می‌خواهند جانشینی حضرت علی رضی الله عنه را بنویسند از این کار مانع شد.

این خلاصه‌ی استدلال است؛ قبل از پاسخگویی به این امر نیاز است با تحقیق و تعمّق و بدون تعصّب، چند مطلب را با خوانندگان گرامی مورد بررسی و توجه قرار دهیم:

۱- تمام فرقه‌های اسلامی بلکه غیرمسلمانان نیز بر این امر اذعان دارند که یاران باوفای پیامبر اکرم ﷺ از جمله حضرت عمر رضی الله عنه در طول مدت بیست و سه سال بعثت، جان، مال، آبرو و ناموس خویش را در جهت اطاعت از فرامین پیامبر اکرم ﷺ در طَبَق اخلاص گذاشتند و یک مورد هم وجود ندارد که آن حضرت دستوری داده باشند و صحابه از اجرا و اطاعت آن، خودداری ورزند. کتب تاریخ و سیره از چنین نمونه‌هایی مملو است و ما در اینجا نیازی به ذکر آنها احساس نمی کنیم.

۲- آنچه پیامبر اکرم ﷺ قصد نوشتن آن را داشتند، امری از وظایف نبوّت بوده است چون فرمودند: با رعایت این امر شما گمراه نمی‌شوید. بنابراین، احتمال سهو و اشتباه هم در آن وجود ندارد. با این وصف چگونه حضرت عمر رضی الله عنه جرأت پیدا می کند که از نوشتن چنان امر مهمی جلوگیری کند و مهم‌تر از آن، چگونه پیامبر اکرم ﷺ تحت تأثیر منع حضرت عمر قرار می گیرند و از اعلام و اجرای یکی از وظایف مهم نبوّت خودداری می کنند؟ پیامبری که قدرتهای جهان آن روز و مزاحمتهای بزرگ سران کفّار قریش نتوانستند او را از انجام وظایفش بازدارند آن

هم زمانی که تعداد مسلمانان انگشت‌شمار بود، چگونه با حضور دهها هزار مجاهد جان بر کف، یک گفتار حضرت عمر مانع از اجرای چنان وظیفه‌ی مهمی شد!

۳- جای شگفتی اینجاست که در بعضی از روایات، این جمله که «**پیامبر اکرم ﷺ دارد هذیان می‌گوید**» به حضرت عمر نسبت داده شده است! عمری کـه موافقـان و مخالفـان، او را بـه خوبی می‌شناسند؛ کدام عقل و منطق باور می‌کند چنین کلمات اهانت‌آمیزی نسبت بـه رسـول اکرم ﷺ را بر زبان آورد و در مقابل خواسته‌ی پیامبر جسارت کند و بگویـد: «**ما نیازی به نوشتن مطلبی نداریم ما را قرآن کفایت می‌کند!**»

۴- آنچه بعضی به دنبال اثبات آن هستند یعنی اثبات خلافت بلافصل حضرت علی رضی الله عنه از این واقعه، باید این امر مورد بررسی قرار گیرد که آیا این موضوع را می‌توان از این واقعه اثبات نمود یا خیر؟ برای بررسی دقیق موضوع، نخست موارد ذیل باید مورد بررسی قرار گیرند:

الف) پیامبر اکرم ﷺ حدود سیزده روز قبل از وفات بیمار بودند.

ب) قلم و دوات را در روز پنجشنبه طلبیدند؛ یعنی واقعه‌ی قرطـاس در روز پنجـشنبه روی داد. چنان که در صحیح بخاری و صحیح مسلم به صراحت مذکور است.

و چون پیامبر اکرم ﷺ در روز دوشنبه وفات کردند، لـذا بعـد از واقعـه‌ی قرطـاس چهار روز در قید حیات بوده‌اند.

ج) در طول مدت بیماری هیچ واقعه و موضوعی که اختلال حواس آن حضرت از آن ثابت شود، در هیچ روایت و کتابی مذکور نیست.

د) هنگام واقعه‌ی قرطاس تعداد زیادی از اصحاب در آن مجلس حضور داشتند بـا وجـود این، به جز عبدالله بن عباس رضی الله عنه که در آن موقع حدود ۱۰ سال سن داشت، از هیچکدام از صحابه در این مورد یک کلمه هم نقل نشده است!

ه) مهمتر از همه اینکه خود عبدالله بن عباس رضی الله عنه در آن مجلس حضور نداشت چنان کـه **علامه ابن حجر عسقلانی در فتح الباری** این مطلب را واضح و ثابت نموده است.

و) در تمام روایات مذکور است که وقتی آن حضرت ﷺ قلم و کاغذ طلبیدند، عده‌ای از اهل مجلس گفتند: آن حضرت ﷺ هذیان می‌گوید.

با توجه به مقدمات ذکر شده به اصل مطلب و پاسخ آن می‌پردازیم و آن اینکه: اولاً وقتی در هیچ روایتی مطلبی که دلالت بر اختلال حواس پیامبر داشته باشد ثابت نیست براساس چه قرائن و شواهدی به محض اینکه آن حضرت قلم و دوات طلب کنند با طرح هذیان گویی از سوی اهل مجلس مواجه شوند؟

به فرض اینکه روایت قرطاس را کاملاً صحیح بدانیم باید قطعاً این قدر بپذیریم که راوی موارد و وقایعی را از اصل واقعه رها کرده است. مواردی که برای مردم تصور بیهوشی آن حضرت به وجود بیاید و آنان فکر کنند ایشان دارند پراکنده‌گویی می‌کنند و با توجه به اینکه در چنان واقعه‌ی مهمی که تعداد زیادی از صحابه حضور دارند، فقط عبدالله بن عباس رضی‌الله‌عنه آن را روایت می‌کند با وجودی که خودش هم در آن واقعه حضور نداشته است.

با این اوصاف، حیثیت روایتی این واقعه، استناد مذکور را تأیید نمی‌کند و چنانچه این شبهه برای کسی پیش آید که چگونه روایت صحیح بخاری و صحیح مسلم مورد نقد درایتی قرار می‌گیرد باید در پاسخ گفت: نقد درایتی یک روایت، به این مفهوم که راوی تمام فرازها و موارد آن روایت را ذکر نکرده است (لذا روایت قابل استناد نیست) سهل‌تر از این است که موضوع تخلف صحابه از اجرای دستور پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وسلم مطرح شود و جمله‌ی اهانت‌آمیز «هذیان می‌گوید» به رسول خدا و طرح آن به حضرت عمر نسبت داده شود.

ثانیاً: فرض کنیم در آن جلسه حضرت عمر رضی‌الله‌عنه مانع از نوشتن خلافت‌نامه‌ی حضرت علی رضی‌الله‌عنه شده باشد، بعد از آن، پیامبر اکرم سه روز در قید حیات بودند مخصوصاً در روز وفات به قدری شاداب و سرحال بودند که صحابه فکر کردند بیماری آن حضرت مرتفع شده و بر همین اساس، حضرت ابوبکر صدیق رضی‌الله‌عنه عازم محل خود در خارج از مدینه شد. لذا می‌توانستند آن وصیت‌نامه را به گونه‌ای بنویسند و یا به اطلاع افرادی برسانند که حضرت عمر اصلاً از قضیه مطلع نشود. در حالی که این ادعا را شیعه نیز مطرح نکرده‌اند.

ثالثاً: اگر قصد پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وسلم واقعاً نوشتن نامه و سند خلافت حضرت علی رضی‌الله‌عنه می‌بود، با توجه به قراین و دلایل، خود حضرت علی که در آن جمع حضور داشت و یا افراد دیگر از اهل بیت و بنی هاشم براساس آن، برای اثبات حق خویش به آن استناد می‌کردند و آن موضوع را به یاد

مسلمانان می‌آوردند در حالی که در هیچ کتابی چنین ادعایی ثابت و مذکور نیست.

رابعاً: می‌پذیریم که پیامبر اکرم ﷺ قصد نوشتن وصیتی را داشتند حالا باید به دنبال این موضوع باشیم که وصیت مورد نظر پیامبر اکرم ﷺ چه بوده است؟ و آیا در سه روز باقی مانده وصیتی داشته‌اند یا خیر؟ دراین‌باره خوب است موضوع را از زبان خود حضرت علی رضی الله عنه بشنویم که در جلسه‌ای که رسول خدا ﷺ قلم و دوات خواستند حضور داشت. **علامه ابن کثیر دمشقی** در کتاب گرانسنگ خویش **«البدایة و النهایة»** به نقل از **مسند امام احمد** چنین نقل می‌کند:

«عن علی بن ابیطالب قال: امرنی رسول الله ﷺ أن آتیه بطبق یکتب فیه ما لاتضل امته من بعده قال: فخشیت ان تفوتنی نفسه قال: قلت: إنی احفظ و أعی: قال: «أوصی بالصلاة و الزکاة و ما ملکت ایمانکم» (البدایة و النهایة ۲۵۰/۵).

از حضرت علی رضی الله عنه روایت است که می‌گوید: رسول خدا ﷺ به من دستور دادند قلم و کاغذی بیاورم تا چیزی بر آن بنویسند که امتش بعد از وی گمراه نشود من از این بیمناک شدم که اگر به دنبال قلم و کاغذ بروم، آن حضرت ممکن است وفات کنند و من در آن لحظه نباشم. آنگاه اظهار داشتم: من وصیت شما را حفظ می‌کنم و به دیگران می‌رسانم ایشان فرمودند: شما را به محافظت بر نماز، ادای زکات و رفتار نیکو با بردگان، وصیت می‌کنم.

وصیت بر این امور را **سنن نسایی** و **ابن ماجه** نیز روایت کرده‌اند.

همچنین عبدالله بن عباس رضی الله عنهما راوی واقعه‌ی قرطاس پس از بیان واقعه‌ی قرطاس می‌گوید: پس از اینکه رسول خدا ﷺ قلم و کاغذ طلبیدند و اهل مجلس احساس نیاز به آوردن کاغذ نکردند و قلم و کاغذ آورده نشد، ایشان فرمودند: در محضر من سر و صدا نکنید من شما را به سه چیز وصیت می‌کنم:

«أوصیکم بثلاث: اخرجوا المشرکین من جزیرة العرب و أجیزوا الوفد بنحو ما کنت أجیزهم» قال و سکت عن الثالثة أو قالها فأنسیتها - صحیح مسلم، حدیث: ۱۶۳۷ کتاب الوصیة.»

یعنی شما را به سه چیز وصیت می‌کنم:

۱- مشرکان را از سرزمین عربستان اخراج کنید.

۲- از سفیران و نمایندگان به خوبی پذیرایی و میزبانی کنید و با آنان رفتار خوب داشته باشید چنان که من با آنان رفتار خوب داشتم.

۳- راوی می‌گوید: از سومی، عبدالله بن عباس رضی‌الله‌عنه خاموش شد و یا من آن را فراموش کردم. در روایات دیگر مذکور است که امر سوم اعزام سپاه اسلام به فرماندهی اسامه بن زید رضی‌الله‌عنه بود.

همچنین این حدیث شامل بر این وصیتها در **صحیح بخاری** ج ۱، ص ۲۲۹ **باب جوائز الوفد** مذکور است. بنابراین، وصیت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم همین موارد بودند که نخست به نظرشان رسید تا آنها را بنویسند و پس از اینکه جمع حاضر صحابه نیازی به نوشتن را احساس نکردند، آن حضرت آنها را شفاهی بیان داشتند.

خامساً: وقتی شیعه معتقد است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم حضرت علی را در محل غدیر خم به جانشینی خویش در جمع بیش از یکصد هزار نفر برگزیدند و معرفی نمودند، معنا و مفهومی ندارد که دوباره قلم و کاغذ بخواهند و قصد نوشتن این امر را داشته باشند.

سادساً: سؤال ما این است: آیا درخواست قلم و کاغذ پیامبر اکرم بر اساس وحی بوده است یا خیر؟ آنان قطعاً خواهند گفت: براساس وحی بوده است؛ حالا این سؤال مطرح می‌شود که چرا رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم امری را که بر اساس وحی بوده اجرا نکردند و از نوشتن آن صرف نظر نمودند. آیا (العیاذ بالله) این تخلف از انجام وظیفه‌ی نبوّت به حساب نمی‌آید؟

از سویی دیگر از آنجایی که تمام اقدامهای تشریعی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وسلم براساس وحی صورت می‌گیرند، صرف نظر کردن آن حضرت از نوشتن چنین امری نیز براساس وحی بوده است. یعنی خداوند به پیامبر فرموده است که نیازی به تعیین خلیفه و جانشین نیست. مسلمانان خودشان در این باره به خوبی تصمیم خواهند گرفت.

۱۵۹۰ -﴿۶۸﴾ (ضَعِيفٌ)

وَعَنْ أَنَسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى الله عَلَيْهِ وَسلم: «العيادة فوَاق نَاقَة»[۱۵۹۰]

۱۵۹۰- (۶۸) انس رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «عیادت بیمار، (حداکثر) به اندازه‌ی یک بار دوشیدن شیر شتر است».

شرح: «فُواق»: فاصله‌ی بین دو دوشیدن شتر.

۱۵۹۱ -﴿۶۹﴾ (ضَعِيف)

وَفِي رِوَايَةِ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ مُرْسَلًا: «أَفْضَلُ الْعِيَادَةِ سُرْعَةُ الْقِيَامِ». رَوَاهُ الْبَيْهَقِيُّ فِي شُعَبِ الْإِيمَانِ[۱۵۹۱]

۱۵۹۱- (۶۹) و در روایتی از سعید بن مسیّب رحمه الله - به صورت مرسل - روایت شده است که: «برترین عیادت، آن است که (عیادات کننده)، زود (از نزد مریض) برخیزد».

[این حدیث را بیهقی در «**شعب الایمان**» روایت کرده است.]

شرح: به هر حال، از دیدگاه رسول خدا صلی الله علیه و سلم پرارج‌ترین و گرامی‌ترین عیادت کنندگانِ بیمار نزد خدا، کسی است که ماندن او نزد بیمار، کوتاه باشد؛ مگر این که بیمار، آن را دوست بدارد و درخواست کند که بیشتر نزد او بماند.

آداب عیادت مریض:

یکی از آداب بسیار مهم و حساس در روابط اجتماعی مسلمین، ادب عیادت از مریض است. مربیان و والدین عزیز باید تلاش نمایند تا این فضیلت ارزشمند اخلاقی را در وجود فرزندان خود ایجاد نمایند. کودکانشان از همان ابتدای زندگی یاد بگیرند که درد و رنج دیگران را احساس

[۱۵۹۰] بیهقی ۶/۵۴۳ ح ۹۲۲۲.

[۱۵۹۱] بیهقی ۶۰/۵۴۲ ح ۹۲۲۱.

کنند و نوعی مشارکت روحی و وجدانی با سایرین داشته باشند. این احساس چنانچه ریشه‌دار و عمیق باشد به تدریج وجود کودک را از محبت، گذشت و دلسوزی پر خواهد کرد و به خصلتی اخلاقی و روحی تبدیل خواهد شد، پس در حق کسی تقصیر نخواهند کرد و در انجام وظایف خود عقب نخواهند ماند. در آن صورت فرزندان غم و شادی همدیگر را تقسیم می‌نمایند واین از مقاصد تربیتی اسلام در تکوین اجتماعی و تربیت افراد بر مبنای خصال خیر و فضایل اخلاقی است.

به این جهت اسلام به عیادت مریض امر نموده است و آن را حق انسان مسلمان بر گردن برادر مسلمانش می‌داند.

«**بخاری**» و «**مسلم**» از «براء بن عازب ﷺ» روایت می کنند که: «**أمرنا رسول الله ﷺ بعيادة المريض، و اتباع الجنازة، و تشميت العاطس، و ابرار المقسم، و نصرة المظلوم، و إجابة الداعي، و أفشاء السلام**». «**رسول خدا ﷺ مسلمان را به عیادت مریض، اتباع جنازه، تشمیت عطسه کننده، پذیرش قسم، یاری مظلوم، اجابت دعوت و سلام کردن امر نموده است**».

و فرمودند: «**حق المسلم عل المسلم خمس: رد السلام، و عيادة المريض، و اتباع الجنائز، و أجابة الدعوة، و تشميت العاطس**».

«**حق مسلمان بر مسلمان پنج چیز است: جواب دادن سلام، عیادت مریض، اتباع جنازه، اجابت دعوت و تشمیت عطسه کننده**». (روایت بخاری و مسلم).

به این دلیل یاران گرامی حضرت رسول ﷺ در امر دست‌یابی به خیر از هم پیشی می‌گرفتند که عیادت مریض از آن جمله است تا از پاداش بهشت بهره‌مند شوند و در جایگاه راست و نیکو در کنار آن پادشاه مقتدر باشند.

«**بخاری**» در «**ادب المفرد**» از «**ابوهریره**» ﷺ روایت می کند که رسول اکرم ﷺ در جمع یاران سؤال کردند که:

- چه کسی امروز روزه است؟ ابوبکر گفت: من!
- فرمود: چه کسی امروز به عیادت مریض رفته است؟ ابوبکر گفت: من!
- فرمود: چه کسی امروز در تشییع جنازه شرکت کرده است؟ ابوبکر گفت: من!
- فرمود: چه کسی امروز مسکینی را طعام داده است؟ ابوبکر گفت: من!

مروان که یکی از راویان این حدیث است می‌گوید، رسول خدا ﷺ فرمود: هر گاه این خصلت‌ها در انسانی جمع شود وارد بهشت خواهد شد.

آداب عیادت مریض به ترتیب زیر می‌باشد:

الف) زود به عیادت رفتن:

زیرا رسول اکرم ﷺ فرمودند: «**وقتی مریض شد به عیادت او برو**»؛ شایسته است عیادت چنان که حدیث دلالت می‌کند از ابتدای بیماری باشد.

البته احادیث دیگری وجود دارد، که عیادت را به روز سوم پس از شروع بیماری موکول می‌کند.

«**ابن ماجه**» و «**بیهقی**» روایت کرده‌اند که آن حضرت ﷺ از مریض عیادت نمی‌کرد مگر بعد از روز سوم؛ و «**طبرانی**» از «**ابن عباس**» روایت می‌کند که گفت: «**عیادت از مریض بعد از سه روز سنت است**».

از «**اعمش**» روایت شده است که در مجالس با هم می‌نشستیم؛ اگر یکی از ما سه روز در مجلس حاضر نمی‌شود در مورد او می‌پرسیدیم، اگر مریض بود به عیادتش می‌رفتیم.

برای جمع بین احادیث مذکور می‌توانیم بگوییم که اگر بیماری خطرناک یا شدید بود به سرعت رفتن بهتر است و اگر معمولی بود بعد از سه روز بهتر است.

ب) کوتاه نمودن یا طولانی کردن مدت عیادت به تناسب حال مریض:

اگر حال مریض به گونه‌ای باشد که احتیاج به مراقبت و پرستاری مداوم داشته باشد خصوصاً پرستاری توسط زنان، لازم است که عیادت کوتاه باشد.

ولی اگر مریض حال مناسب داشته باشد و با سخن گفتن با اطرافیان آرامش پیدا کند اشکالی ندارد که مدت ملاقات مقداری اضافه گردد.

بهتر است بین ملاقات‌ها یک روز فاصله باشد (البته در صورتی که حال مریض خوب باشد) زیرا نبی اکرم ﷺ فرمود: «**زُرغِبّاً تزدد حباً**». «**با فاصله دیدار کن! که محبت را بیشتر می‌کند.**» (گفته‌اند که این فاصله یک هفته است).

و «ابن درید» چه زیبا گفته است:

عَلَیکَ باغْبابِ الزِّیارَةِ اِنَّها ... إذا کَثُرَتْ کانَتْ اِلَی الْهِجرِ مَسْلَکا
فَانی رَاَیتُ الغَیْثَ یُسْأَمُ دائباً ... وَیُسْاَلُ بِالْأَیدی اذا هُوَ أمسکا

دیدارهایت را کمتر کن! زیرا، اگر دیدار و ملاقات بسیار باشد، خود، راهی به سوی دوری و هجران است. بارش پی در پی باران موجب ملال است اما هنگام قطع آن دست‌ها به آسمان بلند شود.

ج) دعا برای مریض هنگام برخورد:

«بخاری» «مسلم» از حضرت «عایشه رضی الله عنها» روایت می کنند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم اهل خود را هنگامی که عیادت می‌نمود با دست راست مسح نموده، می‌فرمود:

«اللهم رب الناس، أذهب البأس، اشف أنت الشافی لاشفاء إلا شفاؤک، شفاء لایغادر سقماً».

«خداوندا! ای پروردگار مردم! این بیماری را از بین ببر، شفا ده که شفادهنده تویی و شفایی جز شفای تو نیست شفایی که مرضی بر جای نمی‌گذارد».

همچنین نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود:

کسی که از مریضی عیادت کند که اجلش نرسیده است، هفت بار بگوید: «**أسأل الله العظیم ربَّ العرش العظیم أن یشفیک**»؛ *«از خدای عظیم، پروردگار عرش عظیم تقاضا می‌کنم که شفایت دهد». خدای تعالی حتماً او را عافیت می‌بخشد.»* (روایت ابوداود، ترمذی و حاکم)

د) یادآوری مریض به اینکه دست بر محل درد بگذارد و دعای منتخب را بخواند:

«مسلم» روایت می کند «ابوعبدالله عثمان بن ابی العاص» رضی الله عنه از دردی که در بدنش داشت به نزد پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم شکایت آورد. پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «**دستت را بر محل درد بگذار و سه بار بگو: «بسم الله» و هفت بار بگو: پناه می‌برم به عزت و قدرت خداوند از شر آنچه احساس می کنم و آنچه پرهیز می‌نمایم**».

ه) سؤال از اهل مریض درباره‌ی حال و وضع او مستحب است:

«**بخاری**» از «ابن عباس» ﷺ روایت می کند که حضرت «علی بن ابی طالب» ﷺ در کنار رسول اکرم ﷺ بود. آن حضرت بیمار بود و بعداً به علت همان بیماری وفات یافت. هنگامی که حضرت علی ﷺ خارج شد، مردم پرسیدند: ای «اباالحسن»! رسول خدا ﷺ شب را چگونه به روز رسانید؟ حضرت علی ﷺ فرمود: شب را به شکر خدای با سلامت به صبح رسانید.

و) نشستن عیادت کننده در کنار سر مریض مستحب است:

«**بخاری**» در «**ادب المفرد**» از «ابن عباس ﷺ» روایت می کند که نبی اکرم ﷺ هر گاه به عیادت مریض می‌رفتند در کنار سرش می‌نشستند و هفت بار می گفتند: «**از خدای عظیم، پروردگار عرش عظیم تقاضا می کنم که بیماریت را شفا بخشد**». اگر اجلش نرسیده باشد، شفا می‌یابد.

ز) امیدوار ساختن مریض با وعده‌ی شفا و طول عمر:

پیامبر محبوب ﷺ ما فرموده است: «**إذا دخلتم علی مریض فنفّسوا له فی أجله (بطول العمر)، فإن ذلک لایردّ شیئا، و یطیب نفسه**». *«هر گاه به عیادت مریض رفتید او را به طول عمر امیدوار سازید! بدانید که سخن شما چیزی را عوض نمی‌کند اما باعث آرامش بیمار خواهد شد».* (روایت ترمذی و ابن ماجه) و در حدیث «ابن عباس ﷺ» آمده است که گفته می‌شود: مسأله‌ی مهمی نیست انشاء الله شفا می‌یابی.

ح) عیادت کنندگان مستحب است که از مریض طلب دعا کنند:

«**ابن ماجه**» و «**ابن السنّی**» از «عمر بن الخطاب ﷺ» روایت می کنند که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «**إذا دخلت علی مریض فمره فلیدع لک، فإن دعائه کدعاء الملائکة**». *«وقتی به عیادت مریض رفتی از او بخواه که برایت دعا کند، زیرا دعای مریض مانند دعای ملائکه است».*

ط) تلقین «لا اله الا الله» به مریضِ در حال احتضار:

در روایت «مسلم» از ابوسعید خدری ﷺ آمده است که، رسول خدا ﷺ فرمودند: «**لقنوا موتاکم لا إله إلا الله**». *«به کسانی که در حال احتضار هستند لا اله الّا الله را تلقین کنید».*

همچنین فرمود: «من کان آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة». «*کسی که آخرین کلامش «لا اله الا الله» باشد وارد بهشت می‌شود*». (روایت ابوداود و حاکم).

۱۵۹۲ -﴿۷۰﴾ (ضَعِيف)

وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَادَ رَجُلًا فَقَالَ لَهُ: «مَا تستهي؟» قَالَ: أشتهي خبز بر. قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ كَانَ عِنْدَهُ خُبْزُ بُرٍّ فَلْيَبْعَثْ إِلَى أَخِيهِ». ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِذَا اشْتَهَى مَرِيضُ أحدكُم شَيْئًا فليطعمه». رَوَاهُ ابْن مَاجَه[1592]

۱۵۹۲-(۷۰) عبدالله بن عباس رضی الله عنهما گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم مردی را عیادت کردند. آن گاه بدو فرمودند: «چه چیزی را اشتها داری؟». گفت: نان گندم را اشتها دارم.
آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هر کس که در نزدش، نان گندم است، باید آن را به سوی برادرش بفرستد».
آن گاه رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هر گاه بیمار یکی از شما، چیزی را اشتها کرد و بدان میل پیدا نمود، باید آن را بدو بخوراند».
[این حدیث را ابن ماجه روایت کرده است]

۱۵۹۳ -﴿۷۱﴾ (حسن)

وَعَن عبد الله بن عَمْرو قَالَ ك تُوُفِّيَ رَجُلٌ بِالْمَدِينَةِ مِمَّنْ وُلِدَ بِهَا فَصَلَّى عَلَيْهِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: «يَا لَيْتَهُ مَاتَ بِغَيْرِ مَوْلِدِهِ». قَالُوا وَلِمَ ذَاكَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ؟ قَالَ: «إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا مَاتَ بِغَيْرِ مَوْلِدِهِ قِيسَ لَهُ مِنْ مَوْلِدِهِ إِلَى مُنْقَطَعِ أَثَرِهِ فِي الْجَنَّةِ». رَوَاهُ النَّسَائِيّ وَابْن مَاجَه[1593]

[1592] ابن ماجه ۴۶۳/۱ ح ۱۴۳۹.

[1593] نسائی ۷/۴ ح ۱۸۳۲ و ابن ماجه ۵۱۵/۱ ح ۱۶۱۴.

۱۵۹۳- (۷۱) عبدالله بن عمرو رضی الله عنه گوید: در مدینه‌ی منوّره، مردی وفات کرد که در همانجا (مدینه‌ی منوّره)، به دنیا آمده بود. رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر وی، نماز (جنازه) گزاردند؛ آن‌گاه فرمودند: «ای کاش! این مرد در جایی غیر از زادگاه خویش وفات می‌کرد!».

(صحابه) گفتند: چرا ای رسول خدا صلی الله علیه و سلم؟ آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند: «هر گاه فردی در جایی غیر از زادگاه خویش که در آنجا به دنیا آمده است، بمیرد، در آن صورت از زادگاه وی تا جایی که در آن مرده است، اندازه‌گیری می‌شود و به همان اندازه، وی را در بهشت، جای و مقام می‌دهند».

[این حدیث را نسایی و ابن ماجه روایت کرده‌اند.]

شرح: «**تُوفّی**»: وفات کرد؛ مُرد؛ رحلت کرد؛ چهره در نقاب خاک کشید؛ جان به جان آفرین تسلیم نمود؛ دار فانی را وداع گفت.

«**ممّن وُلد بها**»: از کسانی که در مدینه‌ی منوّره، به دنیا آمد.

«**یا لَیته**»: ای کاش. «**لَیت**»: کاش، کاشکی، ای کاش. حرف تمنّی است که غالباً برای آرزوهای محال و ناممکن به کار می‌رود؛ مانند: «**لیت العلیلَ یصح**: ای کاش بیمار، بهبود می‌یافت».

«**لیتَ**»، گاهی عمل «**وجدتُ**» را انجام می‌دهد، و به دو مفعول متعدی می‌شود: «**لیت زیداً شاخصاً**: زید را برجسته یافتم». حکم «**لَیتَ**» این است که اسم را منصوب و خبر را مرفوع می‌کند؛ و هرگاه به «**لیتَ**»، یاء متکلم متصل گردد به صورت «**لیتنی**» و به ندرت «**لیتی**» گفته می‌شود.

«**و لم ذاک**»: چرا این آرزو را کردید؟

«**منقطع اثره**»: **الی موضع قطع أجله**؛ تا جایی که عمرش به پایان رسیده است.

ناگفته پیدا است که حدیث بالا، بیانگر فضیلت «**مرگ در غربت**» است.

۱۵۹۴ -﴿۷۲﴾ (ضَعِيف)

وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَوْتُ غُرْبَةٍ شَهَادَةٌ». رَوَاهُ ابْنُ مَاجَه[۱۵۹۴]

۱۵۹۴- (۷۲) عبدالله بن عباس رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «مردن در غربت (دوری از وطن)، شهادت است».

[این حدیث را ابن ماجه روایت کرده است]

شرح: این حدیث، با این الفاظ نیز روایت شده است:

۱- «موت الغريب، شهادة»؛ «موت شخص غریب، شهادت به شمار می‌آید».

۲- «من مات غريباً، مات شهيداً»؛ «هر کس در غربت بمیرد، شهید مرده است».

۳- «الغريب، شهيد»؛ «فرد غریب، شهید است».

«غربة»: از خود بیگانگی؛ تنهایی؛ وحشت؛ دوری از وطن؛ جای دور از خانمان؛ آنجا که وطن شخص نباشد.

۱۵۹۵ -﴿۷۳﴾ (مَوْضُوع)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ مَاتَ مَرِيضًا مَاتَ شَهِيدًا أَوْ وُقِيَ فِتْنَةَ الْقَبْرِ وَغُدِيَ وَرِيحَ عَلَيْهِ بِرِزْقِهِ مِنَ الْجَنَّةِ». رَوَاهُ ابْنُ مَاجَهْ وَالْبَيْهَقِيُّ فِي شُعَبِ الْإِيمَانِ[۱۵۹۵]

۱۵۹۵- (۷۳) ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «کسی که در مریضی و بیماری، بمیرد، شهید مرده است؛ یا از فتنه‌ی قبر، در امان می‌ماند و بامدادان و شامگاهان، رزق و روزی‌اش از بهشت، بدو داده می‌شود».

[این حدیث را ابن ماجه و بیهقی در «**شعب الایمان**» روایت کرده‌اند]

[۱۵۹۴] ابن ماجه ۵۱۵/۱ ح ۱۶۱۳.

[۱۵۹۵] ابن ماجه ۵۱۵/۱ ح ۱۶۱۵ و بیهقی ۱۷۴/۷ ح ۹۸۹۷.

شرح: «وُقی فتنة القبر»: «قبر»: باید دانست که مراد از قبر فقط حفره‌ای که میت در آن دفن می‌شود نیست، بلکه مقصود از آن هرجایی است که شخص بعد از مرگ در آن قرار می‌گیرد، خواه زمین یا هوا یا دریا و یا شکم حیوانات و... باشد.

و اینکه عذاب به قبر (یا همان حفره) نسبت داده می‌شود، با توجه به این است که بیشتر مردگان در قبر نهاده می‌شوند.[أ]

البته به عالم قبر، «عالم برزخ» یا «عالم ارواح» نیز می‌گویند.

برزخ در اصل به معنای چیزی است که در میان دو شئ حائل می‌شود و سپس به هر چیزی که میان دو امر قرار گیرد، برزخ گفته شده است.

روی همین جهت به عالَمی که میان دنیا و عالم آخرت قرار گرفته، برزخ گفته می‌شود.

و دلیل بر وجود چنین جهانی که گاهی از آن تعبیر به «عالم قبر» یا «عالم ارواح» و یا «عالم برزخ» می‌شود، از طریق دلایل عقلی و براهین نقلی و شرعی است. آیات متعددی از قرآن مجید و احادیث فراوانی از پیامبر اکرمﷺ است که با تعبیرات مختلف و کاملاً متفاوت از جهان برزخ، عالم قبر و ارواح و خلاصه جهانی که میان این عالم و عالم آخرت قرار دارد، سخن می‌گویند.

بنابراین تمام علمای اسلامی (به جز عده‌ای از معتزله) در مورد مسئله‌ی برزخ، عذاب و نعمت، سؤال در این عالم اتفاق نظر دارند.

دلیل این اتفاق نظر نیز روشن است. زیرا وجود جهان برزخ و نعمت و عذاب و سؤال آن، همانگونه که گفتیم، صریحاً در آیات قرآن و احادیث نبوی آمده است و روایات در این زمینه در منابع اسلامی در حد تواتر است.

بنابراین اصل وجود عالم برزخ، جای بحث نیست، چرا که آیات و روایات زیادی که سخن ازسؤال، فشار و عذاب قبر و... می‌گوید، وجود دارد. حتی علما و دانشوارن اسلامی کتاب‌های مستقلی درباره‌ی این عالَم به رشته‌ی تحریر در آورده‌اند. از جمله می‌توان به علامه نووی اشاره کرد که در مورد عذاب قبر تمام احادیث و روایات را گردآوری کرده و به صورت کتابی مستقل

[أ] العقیدة الاسلامیه ص ۶۴۴، شرح عقاید اهل سنت ص ۱۴۱

در آورده و در آن این عالم را با دلایل وحیانی و براهین شرعی، به منصه‌ی ثبوت رسانده است و برای ما مسلمانان همین که پیامبر صادق و راستگویی چون محمدﷺ از عالم قبر خبر داده کافی است و دنبال چون و چرا و اگر و مگر نمی‌گردیم.

در این حدیث خواندیم که خداوند انسان مؤمن و متدین را به هنگام ورود در قبرش در برابر سؤالاتی که فرشتگان از هویت او می‌کنند بر خط ایمان ثابت نگاه می‌دارد و در آنجاست که لطف خدا بیاری وی می‌شتابد و او را حفظ کرده و ثابت قدم می‌دارد.

آری! مؤمنان راستین و حقیقی به خاطر سخن راست، کلمه‌ی توحید، خداشناسی و یکتاپرستی، ایمان و عقیده پایدار و تزلزل‌ناپذیر و باور و اعتقاد مضبوط و محکم خویش، هم در این جهان در برابر زرق و برق مادیات و بیم و هراس مشکلات و وسوسه‌های ویرانگر شیطان بدکاره و نفس اماره و خواهشات ناروای نفسانی، محفوظ و مصون می‌مانند و هم در آن جهان و در عالم برزخ، بر کلمه‌ی توحید (لا اله الا الله و محمد رسول الله) ثابت قدم و پایدار می‌مانند و خداوند آنها را در وقت پرسش نکیر و منکر، در قبر و در روز هولناک قیامت نیز با سخن راست و استوار و کلمه‌ی توحید، ثابت قدم و پایدار و ماندگار می‌گرداند.

و وقتی وی از دین و معتقدات خود در قبر مورد پرسش قرار گیرد، آن را با سخنان استوار، ثابت و روشن، بی‌هیچ لکنت و تردد و یا نادانی و جهالتی بیان می‌کند و مقتدرانه در گور که بخشی از جهان دیگر است، در پاسخ فرشتگان خدا در نمی‌ماند و کلمه‌ی توحید را بر زبان می‌راند.

یک سؤال: برخی از انسان‌ها شاید تصور کنند که سؤال و جواب در قبر کار بیهوده‌ای است، زیرا سؤال از اهل ایمان که خدایت کیست؟ و پیامبرت کدام؟ تحصیل حاصل است. و برای کسی که کافر است، اثبات یا انکار آن بی‌تأثیر است، زیرا موسم انتخاب و عمل سپری شده است. گذشته از این، خداوند که دانای به غیب است، می‌داند چه کسی مؤمن و چه کسی کافر. پس چه فایده و نیازی به این سؤال و جواب است؟

جواب: اولاً؛ اگر اینگونه استدلال شود، باید گفت گواهی پیامبران و ملائکه و اعضاء آدمی در روز قیامت که در سوره‌ی غافر آیه‌ی ۵۱ و زمر آیه‌ی ۶۹ و... آمده است، بیهوده است. چون با وجود علم نامتناهی خداوند چه نیازی به این همه شاهد و گواه است؟

ثانیا؛ همانطور که خداوند برای جهان ماده ضوابط و مراحلی تعیین کرده است، به همین گونه عالم غیب هم قوانین و مراحل خاص خود را دارد که بنا به مشیت الهی است، لذا نمی‌توان دلایل عقلی را معیار جهان غیب قرار داد.[أ]

«و غدی و ریح علیه برزقه من الجنّة»: و بامدادان و شامگاهان، رزق و روزی‌اش از بهشت، بدو داده می‌شود.

این عبارت، اشاره به این آیات دارد:

﴿بَلْ أَحْيَاءٌ عِندَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ (آل‌عمران/۱۶۹)

«بلکه آنان زنده‌اند و بدیشان نزد پروردگارشان، روزی داده می‌شود (و چگونگی زندگی و نوع خوراک ایشان را خدا می‌داند و بس)».

﴿وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا﴾ (مریم/۶۲)

«صبحگاهان و شامگاهان (و تمام آوان و زمان) خوراک و طعام ایشان، آماده است».

۱۵۹۶ -﴿۷۴﴾ (صَحِيح)

عَنِ الْعِرْبَاضِ بْنِ سَارِيَةَ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «يَخْتَصِمُ الشُّهَدَاءُ وَالْمُتَوَفَّوْنَ على فرشهم إِلَى رَبنَا فِي الَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنَ الطَّاعُونِ فَيَقُولُ الشُّهَدَاءُ: إِخْوَانَنا قتلوا كَمَا قتلنَا وَيَقُول: المتوفون على فرشهم إِخْوَانُنَا مَاتُوا عَلَى فُرُشِهِمْ كَمَا مِتْنَا فَيَقُولُ رَبنَا: انْظُرُوا إِلَى جراحهم فَإِن أشبهت جراحهم جِرَاحَ الْمَقْتُولِينَ فَإِنَّهُمْ مِنْهُمْ وَمَعَهُمْ فَإِذَا جِرَاحُهُمْ قد أشبهت جراحهم». رَوَاهُ أَحْمد وَالنَّسَائِيّ[۱۵۹۶]

[أ] نگا: پاورقی شرح عقاید اهل سنت، ص ۱۴۲

[۱۵۹۶] نسائی ۳۷/۶ ح ۳۱۶۴ و احمد ۱۲۸/۴.

۱۵۹۶- (۷۴) عرباض بن ساریه رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند:
«شهیدان و کسانی که بر بسترهای خویش مرده‌اند، به نزد پروردگار بلند مرتبه‌ی ما، درباره‌ی کسانی که در طاعون مرده‌اند، به گفتگو می‌پردازند.
شهیدان می‌گویند: برادرانِ (طاعون زده‌ی) ما، همچون ما مرده‌اند. و کسانی که بر بسترها مرده‌اند، گویند: برادرانِ (طاعون زده‌ی) ما، همچون ما، بر بسترهای خویش مرده‌اند.
آن گاه خداوند می‌فرماید: به جراحت آنان (طاعون زدگان) بنگرید؛ پس اگر جراحتشان، شبیه جراحت کشته شدگان بود، در آن صورت، آنان نیز از کشته شدگان و با آنان‌اند؛ پس ناگاه (درمی‌یابند که) جراحت آنان، شبیه جراحت کشته شدگان است».
[این حدیث را احمد بن حنبل و نسایی روایت کرده‌اند.]

شرح: «**یختصم**»: مشاجره می‌کنند؛ نزاع می‌کنند؛ جر و بحث می‌کنند؛ اقامه‌ی دعوا می‌کنند؛ دادخواهی می‌کنند؛ گفتگو می‌کنند؛ به دادگاه می‌کشانند.
«**المتوفّون علی فرشهم**»: کسانی که در خانه‌های خویش و بر بسترهایشان مرده‌اند.

۱۵۹۷ -﴿ ۷۵ ﴾ (ضَعِیف)
وَعَنْ جَابِرٍ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «الْفَارُّ مِنَ الطَّاعُونِ كَالْفَارِّ مِنَ الزَّحْفِ وَالصَّابِرُ فِيهِ لَهُ أَجْرُ شَهِيدٍ». رَوَاهُ أَحْمد[۱۵۹۷]

۱۵۹۷- (۷۵) جابر رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «فرار کننده از طاعون، همچون گریزنده از جنگ و پیکار با لشکر کافران و بدخواهان اسلام است؛ و برای صبر کننده در طاعون، پاداش شهید است».
[این حدیث را احمد بن حنبل روایت کرده است]

[۱۵۹۷] احمد ۳/۳۲۴.

شرح: «**الزحف**»: ارتش. لشکریان. خزیدن. چهار دست و پا رفتن. سینه مال رفتن. پیش رفتن. جلو رفتن. پیشروی کردن.

و در اینجا، مراد: جمعیّت فراوان و ساز و برگ زیاد دشمن است. این واژه (الزحف)، مصدر است و در معنی اسم فاعل، یعنی «**زاحفین**» به کار رفته است.

«الفارّ من الطاعون...»:

اصول طبّ نبوی در پیشگیری از بیماری‌های واگیردار:

در حقیقت حکمت والای پیامبر بزرگ اسلام ﷺ در زمینه‌ی طب وقائی (پیشگیری) به صورت زیباتر و شگفت‌انگیزتری متجلی گشته است. پیامبر ﷺ روشهایی را وضع نموده است که امروزه تحت عنوان روشها و اصول پیشگیری از آنها نام برده می‌شود، روشهایی که در خط مقدم مبارزه با امراض واگیر و غیرواگیر و در جهت حفاظت از فرد و جامعه در مقابل خطر بیماری قرار دارند.

ما در ابتدای این بحث، روایات صریحی را که از پیامبر ﷺ در این مورد نقل شده است، بیان می‌نماییم: در صحیح مسلم از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت شده است که در میان افراد هیئت ثقیف فردی مبتلا به جذام بود، پیامبر ﷺ فردی را نزد وی فرستاد تا به وی گوید: «**با تو بیعت نمودیم به محل زندگی خود برگرد**» در صحیح بخاری از ابوهریره رضی الله عنه نقل شده است که پیامبر ﷺ فرمود: «**از فرد مجذوم بگریزید همان‌گونه که از شیر می‌گریزید**»؛ و در صحیحین از ابوهریره رضی الله عنه نقل شده است که پیامبر ﷺ فرمودند: «**افراد بیمار بر افراد سالم وارد نشوند.**»

در صحیحین از عامر بن سعد بن ابی‌وقاص و او هم از پدرش روایت نموده است که پیامبر ﷺ در مورد بیماری طاعون فرمود: «**اگر شنیدید که در جایی طاعون شیوع یافته به آنجا داخل نشوید و اگر در آن محل بودید، از آن خارج نشوید.**»

در کتابهای تاریخی آمده است که خلیفه‌ی دوم، عمر بن الخطاب رضی الله عنه، هنگام دیدار از شام در بیرون شهر عمواس که بیماری واگیر طاعون در آنجا شیوع یافته بود، توقف نمود و داخل شهر طاعون‌زده نشد به ویژه هنگامی که حدیث پیامبر ﷺ در مورد طاعون را شنید. ابوعبیده‌ی

جراح رضی الله عنه، خلیفه را مخاطب قرار داده، گفت: ای امیر المؤمنین! آیا از قدر الهی فرار می کنی؟ عمر رضی الله عنه در جواب گفت: ای ابوعبیده کاش شخص دیگری این سخن را می گفت «این سخن از تو بعید است»، بله ما از قدر الهی به قدر الهی فرار می کنیم، فرض کن که می‌خواهی شترت را از دره‌ای پایین ببری که دو کناره دارد. یکی چمنزار و دیگری شوره‌زار، آیا اگر آن را به طرف چمنزار ببری با تقدیر الهی نبرده‌ای و اگر آن را به طرف شوره‌زار هدایت کنی باز به قدر الهی نبوده است؟ در این هنگام عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه از راه رسید و گفت: من در این مورد سخنی از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم شنیده‌ام که فرمود: **«اگر در جایی طاعون شیوع یافت و شما در آنجا بودید، از آن مکان خارج نشوید و اگر در آنجا نبودید، وارد آن محل نشوید».**[أ]

این روش امروزه ممنوعیت بهداشتی یا **«قرنطینه کردن»** نامیده می‌شود و منظور از آن پرهیز و دور نمودن یا دور شدن از اماکن و افراد آلوده هنگام اشاعه‌ی بیماری‌های واگیر مانند **طاعون، وبا، آبله، تیفوس** و غیره می‌باشد؛ بدون شک ممنوعیت وارد شدن به اماکن طاعون‌زده و همچنین خارج شدن از آنها به محدود نمودن و کنترل بیماری و جلوگیری از انتشار زیانها و مضرات آن در میان مردم کمک می کند. امروزه نیز با وجود کشف واکسنها برای پیشگیری از بیماری، قرنطینه نمودن و ممنوعیت ارتباط همچنان یک قاعده‌ی کلی و اساسی به شمار می‌رود، به ویژه در مورد بعضی از بیماریها که هنوز واکسنی برای آنها کشف نشده است و نیز بیماریهای واگیری که این محافظتهای لازم کمک چندانی به پیشگیری آن نمی کند. برای مثال به نظر اغلب پزشکان و محققین، واکسیناسیون بیماری وبا فقط حدود ۳۵٪ از مجموع افراد واکسینه شده را از ابتلا به بیماری محافظت می‌نماید. بنابراین ممنوعیت ارتباط یا قرنطینه کردن همراه با دستورات پزشکان

[أ] در مورد اینکه چرا افراد سالم نیز از شهر طاعون‌زده خارج نشوند یک پزشک دانمارکی می گوید: در یک شهر طاعون‌زده نسبت مبتلایان تا حدود ۹۵٪ می‌رسد، عده‌ای ضعیف بوده از پا درآمدند، در عده‌ی دیگری نیز بیماری با دستگاه ایمنی بدن نبرد می کند و در نتیجه بیماری به صورت تب خفیفی بروز می کند و در نهایت دستگاه ایمنی بدن بر میکروب پیروز می‌شود اما عده‌ی دیگری نیز دارای دستگاه ایمنی بدنی قوی هستند و در همان وهله‌ی اول موادی را تولید نموده‌اند که باعث از بین رفتن میکروبها شده است، این افراد ظاهراً سالم هستند اما ناقل میکروب بیماری می‌باشند و ممکن است بعد از خروج از شهر طاعون‌زده آن را به سایر افراد که ضعیف هستند انتقال داده و بیماری در سطح گسترده‌ای شایع شود.

جهت کمک به بیمار و معالجات بعدی بهترین و مؤثرترین وسیله جهت منع انتشار بیماری به حساب می‌آید. در مسند بزار از پیامبر ﷺ نقل شده است که فرمود:

«خداوند پاک است و پاکیزگی را دوست دارد، نظیف است و نظافت را دوست دارد، سخاوتمند است و سخاوت را دوست دارد... محیط پیرامون خود را تمیز نگه دارید و مانند یهود نباشید که زباله‌هایشان را در اطراف خود می‌ریزند.»

هر مسلمانی وظیفه دارد که در هر هفته حمام نماید و از عطر و بوهای خوش استفاده نماید. بدیهی است که انباشتن خاکروبه و زباله در خانه باعث ازدیاد حشراتی چون مگس، پشه و سوسک می‌شود و آن هم به نوبه‌ی خود باعث ازدیاد میکروبها و انتقال بیماریهای میکروبی، قارچی و انگلی به افراد سالم می‌شود. پیامبر بزرگ اسلام از ساختن توالت در داخل خانه‌ها نهی نموده و نیز روایت شده است که پیامبر از قضای حاجت در آب، سایه و راههای اصلی عبور و مرور نهی نموده است و این همان چیزی است که ما امروزه آن را بهداشت محیط می‌نامیم و اساساً شامل نظافت محیط خانه‌ای می‌شود که ما بیشتر اوقات زندگی خود را از جمله اوقات استراحت، خواب و خوردن غذا در آن به سر می‌بریم. صاحب نظران در امر بهداشت برای بهداشت محل سکونت، موارد متعددی را بیان نموده‌اند که صورت کلی آن از چارچوبی که پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ برای آن وضع نموده فراتر نمی‌رود و همه‌ی این موارد فقط به خاطر پیشگیری از بیماریهای واگیر می‌باشد.

اسلام بر نظافت شخص اصرار فراوان دارد؛ **«النظافة من الایمان»**؛ نظافت بخشی از ایمان است، و این عاملی اساسی در محافظت از تندرستی انسان در قبال خطرات ناشی از بیماری می‌باشد. در این زمینه وضو نقش مؤثر و بارزی را داراست، برای مثال در تحقیقی که سازمان بهداشت جهانی در بنگلادش انجام داد، ثابت نمود شستن دستها با آب به تنهایی حدود ٩٠٪ از میکروبهای آن را برطرف می‌کند. اسلام شستشوی بدن و غسل را در مناسبتهای مختلف چون جنابت، حیض (قاعدگی) و نفاس واجب نموده است و استحمام در روزهای جمعه و اعیاد اسلامی و غیره را جزء سنتها قرار داده است. در اسلام به نظافت جامه و لباس توصیه شده است **«و ثیابک فطهر»**؛ و پیامبر ﷺ نیز به نظافت موها، فروهشته کردن و مالیدن مواد روغنی به

آنها توصیه نموده است[أ] و خود آن حضرت به عنوان الگویی برای یارانش به این کارها اقدام می‌کرد و ناخنهایش را می‌گرفت[ب] چرا که شیطان [میکروب] در زیر ناخنهای بلند پنهان می‌شود؛[ج] در تحقیقات به عمل آمده مشخص شده است که مواد جمع شده زیر ناخنها شامل چندین نوع میکروب مختلف مضر است که هنگام غذا خوردن وارد غذا شده و یا هنگام خاراندن پوست، به بشره‌ی پوست منتقل می‌شود و حتی کرم انگل آسکاریس ممکن است از طریق دست از انسانی به انسان دیگر انتقال یابد؛ اگر شخصی بعد از خروج از توالت، دستهایش را نشوید، میکروب را از مدفوع خود به دهان (هنگام غذا خوردن) انتقال می‌دهد و به این خاطر است که پیامبر عظیم الشأن اسلام ﷺ می‌فرماید: «*غذای خود را با شستن دستها قبل و بعد از خوردن غذا با برکت نمایید.*»

آن حضرت به اصحابش توصیه می‌نمود که هنگام بیدار شدن از خواب دستهایشان را بشویند و می‌فرمود: «*شما نمی‌دانید که (هنگام خواب) دستهایتان را بر روی چه چیزی گذاشته‌اید.*»

در صحیحین از سعد بن عجره رضی الله عنه روایت شده است که گفت: سرم را شپش فرا گرفته و آن را زخم نموده بود و شپشها آنقدر زیاد بودند که بر سر و صورتم پراکنده می‌شدند، پیش پیامبر ﷺ رفتم، فرمود: چرا برای آنچه که به سرت آمده اقدام ننموده‌ای؟! و در روایتی دیگر آمده است که دستور داد سرش را بتراشد.

و به همین منظور بود که پیامبر ﷺ سر فرزندان جعفر رضی الله عنه را تراشید و بعد بر سر آنها دوا مالید. امروزه نیز پزشکان برای درمان شپش یا کچلی به عنوان اولین راه درمان، بیمار را تشویق به تراشیدن سر ﷺ می‌کنند تا برای حشرات و تخمهای آنها که به موها می‌چسبند و یا در آن پنهان می‌شوند، جایی باقی نماند.

[أ] پیامبر ﷺ فرموده است: «**ائتدموا بالزّیت و ادهنوا به فانّهُ من شجرةٍ مبارکة**»: **روغن زیتون را به بدن خود بمالید و بدن خود را با آن چرب کنید زیرا زیتون از شجره‌ی مبارکه است.** (طب در قرآن)

[ب] بخاری و مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده‌اند که پیامبر ﷺ فرمود: پنج چیز از خصلتهای فطری انسان است: ختنه کردن، تراشیدن موی زهار، گرفتن ناخن، کندن موی زیر بغل و کوتاه نمودن سبیل. (ریاض الصالحین، ۱۲۰۳)

[ج] حدیث شریف نبوی.

از پیامبر ﷺ نقل شده است که فرمود: «*هنگام نوشیدن آب در ظرف آب نفس نکشید بلکه آن را از دهان خود دور کنید*».[أ] مسلم در صحیح خود از جابر بن عبدالله رضی الله عنه نقل می کند که: از پیامبر خدا شنیدم که فرمود: «*ظرف آب را از مشک پر آب کنید و دهانه‌ی مشک آب را ببندید*»؛ و بخاری از ابن عباس رضی الله عنه روایت می‌نماید که «*پیامبر خدا ﷺ از آشامیدن آب از خود مشک نهی می‌نمود.*»

خلاصه می‌توان گفت که نظافت فردی یا شخصی و نیز نظافت محیط که پزشکان آن را بهداشت محیط می‌خوانند از جمله اموری است که پیامبر بزرگ اسلام ﷺ به آن اهتمام بخشیده و آن را پایه‌ای اساسی برای محافظت از بدن در مقابل انواع مختلف بیماریها و ناهنجاریها قرار داده است.

و هنگامی که ما در پهنه‌ی بهداشت دهان و دندان به سیر و تفحص بپردازیم و درصدد برآییم که بین توصیه‌های سَلَف صالح در امور بهداشت آن و توصیه‌های دندانپزشکان امروزی مقایسه‌ای انجام دهیم، درمی‌یابیم که با وجود گذشت چندین قرن از زمان پیامبر ﷺ تاکنون، چیز زیادی دراین عرصه اضافه نشده است. مسلماً دهان مدخلی است که خوردنیها و نوشیدنیها ابتدا وارد آن می‌شوند و بهداشت انسان، مثبت یا منفی متأثر از وضعیت دندانها است و از لحاظ علمی نیز مشخص شده است که همواره مقداری میکروب در دهان وجود دارد و باقیمانده‌ی غذاها و به ویژه مشروبات مست کننده نقش بزرگی را در پوسیدن دندانها بازی می‌کنند و تنها توصیه‌ای که دندانپزشکان برای رفع این مشکل دارند، نظافت دهان و دندان و استفاده ازمسواک است که جانشینی برای چوب مسواک می‌باشد. در روایت صحیحی از پیامبر نقل شده است که فرمود: «*اگر امتم به مشقت و زحمت نمی‌افتادند، هرآینه مسواک زدن برای هر نماز را بر آنها واجب می‌نمودم*»؛ در توضیح این مطلب توسط پیامبر ﷺ، در صحیح بخاری روایت شده است که پیامبر ﷺ فرمود: «*مسواک زدن باعث پاکیزگی دهان و دندان و موجب رضایت پروردگار*

[أ] «**نهی رسول الله عن النفخ فی الاناءِ**» پیامبر ﷺ از فوت کردن در ظرف آب نهی کرده است، ممکن است هنگام فوت کردن (دفع Co_2) در آب (H_2O) مقداری اسید کربنیک ضعیف (H_2Co_3) تولید شود که نوشیدن آن باعث بروز بیماریهای گوارشی مانند زخم معده، زخم اثنی عشر و... می گردد.

است.» و در صحیح مسلم آمده است که پیامبر ﷺ هر گاه وارد خانه‌اش می‌شد مسواک می‌زد، و در روایت صحیح دیگری آمده است که «پیامبر تا هنگام وفات نیز مسواک زده است.»

وظیفه‌ی دندانها به ویژه در جویدن لقمه‌ی غذا و آماده نمودن فرصت، جهت ترشّح بعضی از آنزیم‌های موجود در دهان، وظیفه‌ای بسیار مهم است، این آنزیمها هنگام عمل جویدن با لقمه‌ی غذا مخلوط شده و عمل هضم غذا را تسهیل می‌نمایند، در غیر این صورت عمل هضم و گوارش غذا در معده با دشواری روبرو شده، باعث بروز بیماریهایی چون سوء هاضمه و مشکلات تبعی آن مانند نفخ، شکم درد و عوارض گوناگون دیگر می گردد. بیماریهای دهان و دندان ممکن است باعث ایجاد بیماریهای دیگری در اعضای مهم بدن مانند کلیه‌ها، چشم‌ها، مفاصل و غیره گردد زیرا زخمهای چرکی در دهان و دندان و یا لثه می‌توانند پناهگاهی برای سموم و میکروبهای گوناگون باشند که آنها نیز به نوبه‌ی خود از طریق خون به اعضای مختلف بدن انتقال می‌یابند، بنابراین شگفت آور نیست که این همه روایات در کتب سیره و سنت درباره‌ی مسواک زدن پیامبر ﷺ دیده می‌شود، از جمله اینکه عامر بن ربیعه رضی الله عنه روایت می کند: «*همواره پیامبر را می‌دیدم که مسواک می‌زد حتی زمانی که روزه بود*» و بخاری از ابن عمر رضی الله عنهما روایت می کند که آن حضرت در ابتدا و انتهای روز مسواک می‌زد.

بدون شک این آداب بهداشتی که از پیامبر خدا ﷺ روایت شده‌اند، خطوطی اساسی و پایه‌هایی استوار برای زندگی است که در آن شخص به تندرستی، بهبودی و خوشبختی می‌رسد و به راستی که تندرستی یکی از نعمتهای بزرگ پروردگار است. پیامبر بزرگ اسلام، افراد را از پرخوری برحذر داشته است و تحقیقات امروزی نیز ثابت نموده است که پرخوری و چاقی بدن با بسیاری از بیماریها مانند ابتلا به مرض قند و به تبع آن بیماریهای قلب، تصلب شرایین، بیماریهای مفاصل و غیره ارتباط دارد. در مسند و کتابهای دیگر از پیامبر ﷺ روایت شده که فرمود: *«بدترین ظرفی را که آدمی پر می کند، ظرف شکم اوست، کافی است که آدمی آنقدر لقمه بردارد که پشتش با آن استوار گردد (از گرسنگی برهد) و اگر ناگزیر از خوردن بود پس یک سوم شکمش را به غذا، یک سوم دیگر را به نوشیدنیها و یک سوم باقیمانده را برای تنفس کردن اختصاص دهد.»*

ابن قیم جوزی در شرح این حدیث می گوید: «غذا دارای سه مرحله است، مرحله اول: مرحله‌ی نیاز، مرحله‌ی دوم: مرحله‌ی کفایت و مرحله‌ی سوم: مرحله‌ی دفع است؛ هر گاه شکم از خوردنیها پر شد، جایگاه نوشیدنیها تنگ می‌شود و هر گاه نوشیدنیها بر آن اضافه شوند باعث تنگی نفس شده و انسان چنان دچار ناراحتی و تعب می‌شود گویا که بار سنگینی را با خود حمل می کند. علاوه بر این پرخوری باعث فساد قلب، تنبلی اندامها از انجام طاعات و عبادات و تحریک شهوت می گردد، بنابراین پرخوری هم بر جسم و هم بر روان تأثیر دارد.

امام شافعی رحمه الله نیز در این مورد می‌فرماید: «پرخوری باعث سنگینی بدن، قساوت قلب، زایل شدن فهم، خواب آلودگی و ضعیف نمودن فرد در انجام عبادت می‌شود.»

از ابونعیم روایت شده است که پیامبر ﷺ از خوابیدن با شکم پر نهی می‌نمود و خود بعد از غذا خوردن بلافاصله نمی‌خوابید و به نوشیدن آب هنگام غذا خوردن نیز توصیه نمی‌فرمود.

امروزه معلوم گشته است افرادی که پا به سن و سال گذاشته‌اند و به ویژه آنهایی که سابقه‌ی بیماریهای قلبی دارند، هنگامی که بلافاصله بعد از خوردن زیاد به خواب می‌روند، بیشتر در معرض سکته‌ی قلبی قرار می گیرند و بدین دلیل پزشکان برای پیشگیری از این سکته‌ها توصیه می کنند که افراد بعداز غذا خوردن چند ساعت بیدار بمانند زیرا پرخوری به شدت بر قلب و به ویژه قلبی که در جریان خونش نارسایی وجود داشته باشد، فشار وارد می‌آورد.

پیامبر ﷺ تندرستی را به معنای بهبودی و عافیت به صورت کامل توضیح داده است و آن را زیباترین نعمت الهی بر بنده‌اش بعد از یقین می‌داند. در مسند امام احمد از ابوبکر صدیق رضی الله عنه، روایت شده است که فرمود: از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: «*از خدا یقین و عافیت طلب کنید، به درستی که بعد از یقین و اطمینان چیزی بهتر از عافیت و تندرستی به کسی عطا نشده است*». ترمذی نیز در حدیثی از ابوهریره رضی الله عنه نقل می کند که پیامبر ﷺ فرمودند: «*اولین سؤالی که در روز قیامت در مورد نعمتها از بندگان پرسیده می‌شود اینست که آیا بدنت را از هر گونه بیماری نرهانیدیم و با آب سرد و گوارا سیرابت ننمودیم*»؛ و اینجاست که شخصی از سلف صالح در مورد این آیه از قرآن که به تحقیق درباره‌ی نعمتها از آن پرسش می‌شود ﴿ ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ ﴾ (تکاثر/۸) می گوید که از نعمت تندرستی سؤال می‌شود.

و اکنون ما در مقابل تصویری کامل از دستورات بهداشتی پیامبر ﷺ در عرصه‌ی مباهات به نعمت بهداشت و تندرستی و پیشگیری از بیماریها قرار گرفته‌ایم، این تصویر نورانی و درخشان معجزه‌ای است که دستورات و وظایفی را برای حفاظت انسان از بیماریها و ناهنجاریها دربردارد و ما آنها را در موارد زیر به صورت خلاصه آورده‌ایم:

اول: تندرستی و بهداشت از زیباترین نعمتهای الهی است.

دوم: تندرستی امانتی است بر دوش مردم که باید از آن مراقبت نموده و آن را از هر گونه گزند و زیانی محافظت نمایند.

سوم: ضرورت حمایت و محافظت از جامعه در برابر انتشار و یا هر نوع بیماری کشنده با اجرای قوانین ممنوعیت ارتباط یا قرنطینه نمودن.

چهارم: پاکیزگی و نظافت، مقدمه‌ی تمام چیزهایی است که از بدن در مقابله با میکروبها وعوامل از بین برنده‌ی جسم انسان، محافظت می‌نماید.

پنجم: اجتناب از پرخوری به منظور جلوگیری از عوارض جانبی متعاقب آن.

ششم: پاکیزگی محل سکونت، جایگاه غذا خوردن و لباس پوشیدن.

هفتم: مبارزه با حشرات و میکروبهای مضر با روشهای مناسب.

هشتم: ضرورت درمان و معالجه به منظور کنترل بیماری و جلوگیری از آفات و عوارض آن و نیز جلوگیری از انتشار بیماری در میان افراد سالم.

نهم: محافظت از دندان‌ها که منفذی برای بیماریها و عوارض متعددی به حساب می‌آیند که بر دستگاههای مختلف بدن از جمله دستگاه گوارش، دستگاه دفع ادرار، حس بینایی و مفاصل تأثیر می‌گذارد.

دهم: مراعات بهداشت و پیشگیری از بیماریها، اطاعت از خدا و رسول خداست و باعث می‌شود که شخص در دنیا خوشبخت و در آخرت نیز پاداش الهی نصیبش شود.

و در نهایت باید پرسید که آیا پزشکی نوین در پایه‌ها و اصول اساسی خود توانسته است در عرصه‌ی پیشگیری تصویری عمیقتر و جامع‌تر از این را ارائه نماید؟ تصویری که به اعتراف بزرگان دانش پزشکی بزرگترین علت در خلق نسلی از پزشکان بوده است، آیا در مورد این حقایق آشکار

که بیان نمودیم، هیچگونه مبالغه‌ای دیده می‌شود؟ حقایق روشنی که در زندگی پیامبر و اصحاب و تابعین که این راه و روش را ادامه داده‌اند، به واقعیت پیوست، آن بزرگواران راه روشن و آشکاری را پیش روی خود داشتند که به جز افراد نگون‌بخت کسی از آن روی برنمی‌گرداند.

مفهوم بهداشت و درمان، از دیدگاه رسول خدا ﷺ:

شاید از جمله امور جالب توجه، جامع بودن و یا کمالی است که عقیده‌ی اسلامی هم از لحاظ اندیشه و فکر و هم از لحاظ عمل و رفتار داراست. به طوری که از هر قضیه، مسئله و یا دانشی می‌توان اندازه‌ای کم یا زیاد را در این میراث اصیل یافت و این نیز بدون شک جنبه‌ای از اعجاز این دین الهی است که قدرت خداوند در آن تجلی یافته است و باعث فزونی ایمان و یقین انسان می‌گردد و چونان چشمه‌ای گوارا برای اسلام است که در هر زمان می‌توان از آن سیراب شد.

هنگامی که محقّقی، کلام الهی را بخواند و بر احادیث پیامبر ﷺ و سیرت و زندگی وی با یاران و پیروانش، درخانه و مسجدش، در جهاد و صلحش و در همه‌ی کارها و انواع ارتباطاتش اطلاع کامل یابد و دیدی جامع بر فراخنای زندگی حضرتش داشته باشد، جایگاه وسیعی برای مسائل پزشکی و بهداشتی در آن می‌بیند، اما این کل مسئله نیست، بلکه مفهوم طب نبوی، مفهومی چنان جامع است که باعث تعجب و شگفتی همگان می‌شود، زیرا هنگامی که طب نبوی را با مقیاس‌های جدید علمی مورد مقایسه قرار می‌دهیم خود را در مقابل چنان اعجاز شگفت‌انگیزی می‌بینیم که برطرف کننده‌ی تمام شک و تردیدهاست.

دستورات بهداشتی پیامبر (طب نبوی) بیانگر تمام آن چیزهایی است که به بهداشت انسان مربوط می‌شود ازجمله تغذیه، نظافت، ناهنجاریهای جسمی و اختلالات روانی و بعضی از روشهای درمانی آنها و تمام آنچه که از لحاظ محیطی، اجتماعی، شخصی و غیره با بهداشت عمومی مربوط باشد.

با نگاه به تعریف جدید بهداشت که از طرف سازمان بهداشت جهانی وضع شده است، درمی‌یابیم که تأکید بر این است که انسان سالم کسی نیست که تنها از لحاظ بدنی سالم باشد چرا

که سلامت بدنی فقط یک جنبه از جوانب بهداشت می‌باشد. بهداشت به صورت کامل عبارت است از سلامت بدنی، روانی، فکری و اجتماعی در یک چارچوب کلی، و این تعریفی است مورد قبول سازمان بهداشت جهانی که اداره‌ی آن در دست خبره‌ترین پزشکان جهان و ماهرترین محققین در امر بهداشت است.

هنگامی که ما به احادیث پیامبر ﷺ در مورد بهداشت رجوع می‌کنیم تا در خلال آن تعریفی صحیح از بهداشت بدست آوریم، به رغم گذشت قرون متمادی و دست‌آوردهای جدید و مدرن در مسائل علمی و گوناگونی تحقیقات و تسهیلات و امکانات شگفت‌آور، تعریف مورد نظر را موافق با مفهومی که از طرف سازمان بهداشت جهانی وضع شده است، می‌یابیم. چگونه می‌توان این واقعیت شگفت‌انگیز را تفسیر و بیان نمود. چگونه پیامبر بزرگ اسلام توانست پایه‌هایی را استوار نماید که دستیابی به بخشی از آنها جز با استفاده از میکروسکوپ، آزمایشگاه، محیط کشت میکروب، دستگاههای کامپیوتری و تجارب و آزمایشهای طاقت‌فرسا بر روی حیوانات و احیاناً بر روی انسان میسر نمی‌گردد. هیچگاه نمی‌توان این پدیده را تفسیر نمود مگر اینکه ایمان داشته باشیم که پیامبر از روی هوای نفس خود سخن نمی‌گوید و هر آنچه که می‌گوید وحی الهی است.

﴿ وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ﴿٣﴾ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ﴿٤﴾ ﴾ (نجم/۳-۴)

پیامبر بزرگ اسلام قاعده و قانونی استوار را پایه گذاری می‌نماید که در آن جهت دستیابی به علل درد و بیماری و آگاهی بر درمان آن بحثی علمی و کوشش خستگی‌ناپذیر جریان می‌یابد، از این رو مردم نباید در خصوص مبارزه با دشمن سرسخت خود یعنی بیماری کوتاه بیایند. در خصوص بیماری، پیامبر ﷺ به معالجه و درمان امر می‌فرمود و بعضی از بیماران را نزد حارث بن کلده[أ] طبیب عرب در آن زمان می‌فرستاد و خود نیز دستورات شدید در مورد استعمال بعضی از داروها تجویز می‌نمود. پیامبر با دستور در مورد درمان و معالجه‌ی بیماری، سستی، تنبلی و توکل نادرست

[أ] حارث ابن کلده یهودی و فارغ التحصیل دانشگاه جندی شاپور بود و تا پایان عمر اسلام نیاورد، اما مورد مرحمت حضرت رسول ﷺ بود.

(تواکل) را رد نمود و مردم را دعوت نمود تا به دنبال اسباب رفتـه و در مبـارزه بـادرد و بیمـاری جِدّیت به خرج دهند تا دارای عقل و بدنی سالم و روح و روانی قوی گردند و بتوانند رسالت خود را در جامعه ادا نماینـد و امـانتی را کـه خداونـد بـر دوش آنهـا نهـاده حمـل نماینـد و خـود و خانوادههایشان را خوشبخت گردانند.

مسلم در صحیح خود از ابن زبیر و او هم ازجابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت می کنـد کـه پیـامبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «*برای هر دردی دوایی هست، هر گاه برای درد از دوا استفاده شود، بیمار به اذن خدا شفا می‌یابد*». ودر صحیح بخاری و صحیح مسلم از عطاء و او هم از ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌نماید که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «*خداوند هیچ دردی را نفرستاده مگر اینکه دوایش را فرستاده باشد*». در مسند امام احمد از زیاد بن علاقه و او هم از اسامة بن شریک رضی الله عنه روایت نموده اسـت که: نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم بودم، چند نفر از اعراب بادیه‌نشین حضور پیـامبر رسـیدند و پرسـیدند: ای پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم آیا بیماریهایمان را درمان کنیم، پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم در جـواب فرمودنـد: بلـه‌ای بندگان خدا به دنبال معالجه و درمان بیماریها باشید، به درستی که خداوند هیچ دردی را بدون دوا قرار نداده مگر یک درد، پرسیدند آن چیست؟ فرمود: پیری؛ و در روایتی دیگر فرمـود: خداونـد هیچ دردی را نفرستاده مگر اینکه دوایش را فرستاده باشد، هر کس که آن دوا را بشناسد (فوائد) آن را شناخته (و استفاده می‌نماید) و هر کس که آن را نشناسد، دوا برایش ناشناخته اسـت (تـا از آن استفاده کند).

در مسند و سنن از ابی خزامه رضی الله عنه روایت شده است که: به پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم گفتم: نظر شما درباره‌ی ورد و دعا خواندن و معالجه و درمان و پیشگیریهایی که انجام می‌دهیم چیست؟ آیا اینها چیزی از قدر الهی کم نمی کنند، پیامبر صلی الله علیه وسلم در جواب فرمودند: اینها همه از قدر الهی هستند. و اینچنین بود که پیامبر خدا قاعده‌ی خیلی مهمی را وضع نمودند که عمیق‌ترین اثر را در تنوع دانش پزشکی چه در حیطه‌ی بیماریها و چه در پهنه‌ی داروها و روشهای مختلف درمان به جای گذاشت و این راهنمایی پیامبر باعث شد که پزشکان مسلمان در قرنهای بعـد راه و روش روشـنی را پـیش روی خود داشته باشند و در بحث، تجربه، تفکر، مشاهده و رسیدن به بسیاری از حقایق علمـی و پیاده نمودن آنها در عرصه‌ی تشخیص و درمان بیماری به صورت جدی تلاش و کوشش نمایند. این

کوششها موارد مختلفی از قبیل دارو و درمان و تغذیه و نیز روشهای مختلف زندگی بیمار هنگام کار یا استراحت، خواب یا بیداری و نیز از نظر روانی و معنوی را دربرمی‌گرفت.

در احادیث پیامبر در مورد معالجه و درمان که پیش از این بیان شد، حقایقی چند نهفته است، از جمله:

اول: دستور پیامبر بزرگ اسلام به معالجه، هر انسان مسلمانی را مؤظّف به اطاعت از آن می‌کند زیرا آن را باایمان و تعلیمات آداب اسلامی و روش صحیح مورد رضایت او در ارتباط می‌بینند. دستور پیامبر ﷺ به معالجه متضمن رد تواکل (توکل نادرست) و نیز رد سستی و اِهمال در امر درمان بیماری می‌باشد.

دوم: پیامبر ﷺ فرموده است: هر دردی را دوائی است، هر کس دوا را بشناسد آن را شناخته و مورد استفاده قرار می‌دهد اما کسی که آن را نشناسد، دوا برایش ناشناخته می‌ماند تا از آن استفاده کند. این اقرار پیامبر ﷺ، دروازه‌ی امید به دستیابی به دارو و درمان بیماریها را همواره در مقابل جویندگان و دانشمندان باز نگه داشته است تا با تنوع در تجارب و روشهای علمی به داروی گمشده دست یابند و نیز دروازه‌ی امید به معالجه و رهایی از بیماری را جلو بیماران باز می‌گذارد، زیرا که یقین دارند داروی درد آنها وجود دارد و خداوند متعال قادر است که راههای آگاه شدن و دستیابی به آن دارو را سهل و آسان گرداند.

سوم: از سوی دیگر توجه به معالجه و درمان یک واجب دینی است. بسیاری از مردم این مهم را به خوبی درک نکرده‌اند و مسئله برای آنها روشن نشده است. معالجه و درمان بیماری را می‌توان بخشی از پیشگیری از بیماری دانست، زیرا معالجه‌ی مریضی که بیماری واگیر دارد، دیگران را از ابتلا به آن مرض دور نگه می‌دارد، اگر چنین فردی معالجه و درمان نشود، بیماری او به دیگران سرایت می‌کند و خانواده و نزدیکان او و یا کل جامعه از او دچار ضرر و زیان می‌گردند و اینجاست که دستور به معالجه و درمان فقط برای محافظت از فرد به تنهایی نیست بلکه برای نجات کل جامعه است، علاوه بر این عدم معالجه بیماری باعث ازدیاد عوارض و آفات دیگری نیز می‌گردد و حتی اگر بیمار شفا یابد، به خاطر ضعف در بینایی یا فلج عضوی از بدن و یا از بین رفتن یکی از حواس بدن، از نقش خود در زندگی باز می‌ماند.

پیامبر گرامی اسلام شخصاً اقدام به معالجه‌ی بعضی از بیماران می‌نمود و یا درمان آن بیماری را برایشان بیان می‌کرد. بسیار اتفاق افتاده که آن بزرگوار برای معالجه‌ی ناراحتیها و بیماریهای خود به دوا، غذا و یا راههای دیگر مَعالجه پناه می‌برد. این اقدام و اهتمام به امر درمان و تأکید پیامبر ﷺ بر پیروی اصحاب و مسلمانان از این روش در عرصه‌ی تندرستی و بهداشت، بیانگر اینست که روش مذکور بخشی از یک روش کلی برای هر فرد در اجتماع است که انجام آن باعث ثواب و رضایت الهی می‌گردد. در صحیحین داستانی در این مورد از متوکل و او هم از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت نموده است که: «مردی نزد پیامبر آمد و گفت برادرم از شکم درد ناله می‌کند؛ و در روایت دیگری گفت: به اسهال مبتلا شده است، پیامبر ﷺ فرمودند: به او عسل بدهید تا بنوشد، آن مرد رفت و پس از مدتی بازگشت و گفت به او عسل دادم اما فایده‌ای نداشت؛ و در روایتی دیگر گفت: اسهالش بیشتر شده است؛ دو تا سه مرتبه نزد پیامبر خدا ﷺ آمد، اما پیامبر هر بار می‌فرمودند که به او عسل بدهید و در سومین یا چهارمین مرتبه به او فرمودند: «*خداوند راست گفت و شکم برادرت دروغ گفت.*»[أ]

ابن قیم جوزی نیز در کتاب خود، بیماری مذکور را که پیامبر برایش عسل تجویز نمود اسهال می‌داند و اضافه می‌کند: «در تکرار پیامبر در مورد نوشیدن عسل مفهوم طبی بدیعی وجود دارد و آن اینست که هر دارو با توجه به وضع بیمار باید دارای مقدار و کمّیت مشخص باشد؛ اگر کمتر از مقدار مناسب باشد بیماری را از بین نمی‌برد و اگر بیشتر باشد، قوای دیگر بدن را سست نموده و بدین ترتیب باعث به وجود آمدن ضرر و زیان دیگری می‌گردد. هنگامی که پیامبر در نوبت اول برای بیمار عسل را تجویز نمود، مقدار کمی به او خورانده شد که نمی‌توانست باعث شفای بیمار گردد و هدف لازم بدست آید، بنابراین وقتی که خبر عدم علاج بیماری به وی داده شد فهمید که به اندازه‌ی مناسب و مورد نیاز از دوا استفاده نشده است و پس از چندین مرتبه پیامبر خدا ﷺ به استفاده از عسل تا اندازه‌ی مورد نیاز تأکید نمود. پس از نوشیدنهای مکرر و به اندازه‌ی مناسب، بیمار به اذن خدا شفا یافت، کیفیت استفاده از دارو به اندازه‌ی قدرت بیمار و بیماری، یکی از

[أ] اشاره است به آیه‌ی ﴿فِيهِ شِفَآءٌ لِّلنَّاسِ﴾ (نحل، ۶۹) در عسل برای مردم شفاست.

بزرگترین قوانین پزشکی است. سخن پیامبر که فرمود: خداوند راست گفت و شکم برادرت دروغ گفت، اشاره به بهبود بیمار بعد از استفاده‌ی مناسب از دارو می‌باشد و ادامه‌ی بیماری به خاطر نقص در خود دارو نبوده است بلکه به خاطر حال بد مریض و شدت بیماری بوده که احتیاج به مقدار بیشتری از آن دارو را داشته است.»

این نمونه یکی از نمونه‌های متعددی است که پیامبر خدا خود به عنوان یک طبیب از روی یقین و اطمینان و با استناد به وحی الهی آنجا که در قرآن می‌فرماید: در عسل برای مردم شفاست و تجارب مردم عصر خود و پیش از خود در مورد عسل به معالجه و درمان با عسل توصیه نموده است.[أ] بزرگان دانش پزشکی در آن زمان نیز از عسل، هم به عنوان دوا و هم به عنوان غذا استفاده می‌نمودند و در زمان ما نیز تألیفات متعددی در مورد استفاده از عسل به روشهای گوناگون به رشته‌ی تحریر درآمده است. در روسیه مطالعاتی در مورد استفاده از عسل در جامعه‌ی تراخم چشم که باعث عدم بینایی در افراد بسیاری می گردد، انجام گرفت. این مطالعات، تجارب موفقی را در پی داشت؛ درصد علاج و بهبودی افزایش یافت و عوارض بیماری نیز کاهش یافته است. در اروپا نیز مطالعاتی در مورد مواد ضدمیکروب موجود در عسل انجام گرفته است، آنها انواع مختلفی از باکتریها و میکروبهای گوناگونی مانند میکروبهای عامل حصبه (تیفوئید)، تیفوس و عوامل بوجود آورنده‌ی اسهال خونی و باکتریهای کروی و کروی خوشه‌ای (کوکسی و استافیلوکوک) و غیره را در عسل قرار دادند و اعلام نمودند که این میکروبها در مدت زمانهای متفاوتی از بین رفته‌اند. دانش پزشکی امروزه برای جلوگیری از دفع آب و الکترولیتها از طریق روده و نیز اسهالهایی که

[أ] نکره بودن کلمه‌ی شفاء در «فیه شفاءٌ للناس» بیانگر اینست که عسل برای تمامی بیماریها شفا نیست بلکه بعضی از بیماریها را می‌توان با عسل درمان نمود از جمله: بیماریهای پوست، بیماریهای گوارشی، اکثر بیماریهای کبدی و کیسه‌ی صفرا، بیماریهای تنفسی مانند سل، سیاه سرفه، و التهاب ریه، بیماریهای چشم، بیماریهای زنان و زایمان، انواع سرماخوردگی، بیماریهای قلبی، بیماریهای کلیه، بیماریهای دستگاه عصبی و... عسل دارای بیش از هفتاد ماده‌ی گوناگون است از جمله ۱۵ نوع قند، ویتامینهای A، B، B5، B6، C، K، E، املاح معدنی مانند کلسیم، سدیم، پتاسیم، آهن، فسفر، کلر، ید، گوگرد و... ، انواع پروتئین، اسیدهای آمینه، اسیدهای آلی، مواد قوی ضدمیکرب، هورمون نباتی نوعی هورمون جنسی، مواد تخمیری و... وجود آب اکسیژنه، میزان بالای مواد قندی، اسید فورمیک و آنتی باکتریها در عسل به آن خاصیت ضدمیکروبی داده است. (رجوع شود به طب در قرآن دکتر عبدالحمید دیاب و دکتر احمد قرقوز، مترجم علی چراغی، صص ۲۱۰-۲۰۳).

دارای علل مختلف هستند چه روشی را در پیش گرفته است؟ اولین چیزی که به بیمار داده می‌شود، مایعاتی هستند که خشکی بدن ناشی از اسهال را برطرف می‌کند، زیرا خطر این بیماری در از دست دادن مایعات بدن و املاحی مانند سدیم و پتاسیم نهفته است که باعث اختلال در گردش خون و متوقف نمودن وظایف آن، افزایش غلظت خون و در نهایت مرگ می‌گردد. نمونه‌ی آنچه که ذکر شد در اسهال کودکان و یا در حین ابتلا به بیماری وبا دیده می‌شود و پزشکان علاج قطعی و بلکه تنها راه علاج در بیشتر اوقات را محلولها و مایعاتی می‌دانند که باید جایگزین مایعات از دست رفته‌ی بدن گردند و خشکی بدن را علاج نمایند و شربت ساخته شده از عسل و آب و یا عسلی که بعد از آن مقداری آب نوشیده شود، نقش مهمی در بهبود حال بیمار و حتی نجات وی دارد، زیرا عسل محتوی مقداری آب و نوعی قند است که به آسانی هضم می‌شود و نیز دارای مواد ضروری دیگر و مواد ضدمیکروب می‌باشد. از لحاظ غذائی نیز ارزش عسل بر ما مشخص است و سرعت استفاده‌ی بدن از قند موجود در آن به ویژه در هنگام خشکی بدن که باعث از بین رفتن ساختار وظایف بدنی در مدت کوتاه می‌گردد، قابل ملاحظه است. ابن قیم جوزی در شرح خود بر این حدیث به مسائل مهم و قابل ملاحظه‌ای اشاره نموده است، مسائلی که طب نبوی پایه‌هایش را بر آن استوار و جاوید نموده است. این مسائل امروزه در حیطه‌ی داروهای پزشکی دارای اهمیت می‌باشند و عبارتند از:

الف) کمّیت دارو و آنچه که ما آن را دوز می‌نامیم.

ب) مدت درمان.

ج) دفعات استفاده از دارو در هر روز.

بعضی اوقات دیده شده است که پیامبر ﷺ به اقدام به معالجه در سه روز، هر روز یک بار، و استفاده از دارو در هفت شبانه‌روز توصیه نموده است، خود پیامبر ﷺ برای معالجه‌ی خود به بعضی از روشهایی که ما امروزه روش درمان طبیعی می‌خوانیم، پناه می‌برد. ایشان هنگام سردرد، سر خود را می‌بستند و این چیزی است که امروزه بعضی از پزشکان برای فشار بر شریانهای متصل به مخ انجام می‌دهند، تا با کم نمودن جریان خون، احتقان در آن کم شده و سردرد تسکین یابد.

پیامبر ﷺ همچنین هنگام تب و بالا رفتن درجه‌ی حرارت بدن دستور به استفاده از آن چیزی می‌داد که ما امروزه کمپرس آب سرد می‌خوانیم و می‌فرمود: «*تب از نفسهای گرم جهنم است. آن را با آب، سرد نمایید*». امروزه نیز در بیمارستانها و درمانگاهها بسیار از این روش استفاده می‌شود، به ویژه هنگامی که داروهای پزشکی کارآیی چندانی نداشته باشند و یا نسبت به خطرات و عوارض جانبی ناشی از استفاده از آنها نگرانی وجود داشته باشد.

تعداد زیادی از پزشکان معاصر معتقدند که روزه از لحاظ بهداشتی نقش عمده‌ای را در پهنه‌ی پیشگیری و درمان بازی می‌کند؛ ما بعداً در این مورد بحث خواهیم کرد. اما آنچه که اکنون برای ما مهم است، تأکید بر اهمیت روزه در درمان بیماریهای روده، سوء هاضمه، بیماریهای کولون، بیماری قند در افراد چاق مخصوصاً در مراحل اولیه‌ی آن و کمک به پایین آوردن فشار خون بالا و کم نمودن چربی زیاد و عوارض جانبی ناشی از آن می‌باشد.

و اینچنین است که فرائض اسلامی و آداب دینی با روشهای سالم و صحیح جهت بهداشت و تندرستی مردم و درمان بیماریهای آنها تداخل می‌نماید و اینجاست که اسلام، انسان را از لحاظ جسمی، روانی، عقلی و یکی از اجزای سازنده‌ی اجتماع مورد نظر و توجه قرار می‌دهد. بنابراین هر فردی که درصدد معالجه‌ی بیماری خود باشد، هم از نظر دنیوی سود می‌برد و هم از اجر و پاداش اخروی بهره‌مند می گردد.

کسانی که آداب اسلامی در مورد نظافت و پیشگیری از انواع مختلف بیماریها را رعایت می کنند، در زمره‌ی عابدان و اجراکنندگان دستورات الهی و فرمایشات پیامبر ﷺ قرار می گیرند، آنها ضمن اطاعت از فرامین الهی و آداب مورد نظر پیامبر ﷺ به یک نوع قداست نزدیک می‌شوند زیرا که مؤمن قوی از مؤمن ضعیف (از لحاظ بدنی) بهتر و نزد خدا محبوبتر است و در هر دو خیر و نیکی است.[أ] اگر دستورات بهداشتی را با آداب اسلامی مرتبط کنیم، بیشترین و عمیق‌ترین اثر را در قانع نمودن افراد در بازگشت به روش بهداشتی و عادتهای صحیحی خواهد داشت که اثرات و فائده‌های زیادی را برای فرد و جامعه دربردارد، همکاری واعظین و ائمه

[أ] حدیث شریف نبوی: «المؤمن القوی خیرٌ و احبُّ الی الله من المؤمن الضعیف و فی کل خیر».

مساجد و تبلیغ آنها در مورد تربیت بهداشتی در این عرصه بیشتر از هر چیز دیگری مُثمر ثَمر خواهد بود.

و تا زمانی که محمد مصطفی ﷺ در دوره‌های مختلف زندگی، راهبر و راهنمای ما باشد، دستورات جاویدان وی در مورد تندرستی و بهداشت مانند چراغی روشن در زندگی سالم و بهداشتی ما خواهد بود که ما و نسلهای بعد از ما را از خطر بیماریها محافظت خواهد کرد.

باب (۲)

آرزو کردن مرگ؛
و [فضیلت] یاد نمودن مرگ

فصل اول

۱۵۹۸ -﴿۱﴾ (صَحِيحٌ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا يَتَمَنَّى أَحَدُكُمُ الْمَوْتَ إِمَّا مُحْسِنًا فَلَعَلَّهُ أَنْ يَزْدَادَ خَيْرًا وَإِمَّا مُسِيئًا فَلَعَلَّهُ أَنْ يستعتب». رَوَاهُ الْبُخَارِيّ[۱۵۹۸]

۱۵۹۸- (۱) ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند:

«هیچ یک از شما نباید، آرزوی مردن کند؛ چرا که اگر نیک منش و نیک کردار باشد، شاید [با طول عمر]، بر نیکی خویش بیفزاید؛ و اگر بدمنش و بدرفتار باشد، امید می‌رود که راه پوزش‌خواهی پیش گیرد و خشنودی خدا را بجوید».

[این حدیث را بخاری روایت کرده است]

شرح: **«لایتمنّی»**: تمنّا نکند؛ درخواست نکند؛ آرزو نکند؛ نخواهد.

«مُحسناً»: نیک کردار؛ نیک منش.

«لعلّه»: شاید که او.

«مسیئاً»: بدرفتار؛ بدمنش؛ گنهکار؛ بزهکار.

«یستعتب»: رضایت خدا را جلب کند؛ خشنودی خداوند را فراچنگ آورد؛ رضایت بخواهد؛ پوزش خواهی در پیش گیرد.

[۱۵۹۸] بخاری ۱۲۷/۱۰ ح ۵۶۷۳؛ نسائی ۲/۴ ح ۱۸۱۸؛ دارمی ۴۰۳/۲ ح ۲۷۵۸ و احمد ۲۶۳/۲.

امید داشتن به زندگی:

[از جمله عوامل ایمنی و آرامش در وجود انسان باایمان، امیدی است که همه‌ی ارگانهای وجودش را پر کرده است؛ پرتو درخشنده‌ای که در شبهای تیره و تار زندگی به انسان چشمک می‌زند و نشانه‌های راه را در نظرش پدیدار می‌گرداند و راه را به او نشان می‌دهد. اُمید؛ امیدی که درخت زندگی با آن رشد می‌کند، و کاخ آبادی با آن سر برمی‌کشد و انسان تنها با پایمردی آن مزه‌ی سعادت و خوشبختی را می‌چشد، و تنها با دستیاری آن طراوت زندگی را درمی‌یابد.

اُمید یک نیروی پیش برنده است، که دل انسان را برای کار کردن قوّت می‌بخشد، و انگیزه‌های فعالیّت و تلاش برای انجام دادن تکالیف و وظائف را در وجود انسان می‌آفریند، و به روح و جسم انسان نشاط می‌بخشد. آدم تنبل را به جدیّت وامی‌دارد و آدم کوشا را به مداومت در جدیّت و زیادتر کوشیدن فرامی‌خواند؛ آدم شکست خورده را وامی‌دارد که بار دیگر بکوشد تا پیروز گردد.

آدم پیروز شده را نیز تشویق می‌کند که چندین و چند برابر بکوشد تا به پیروزیهای بیشتری دست یابد. آن نیرویی که کشاورز را به کار و کوشش و عرق ریختن وامی‌دارد، امید به خرمن است. آن نیرویی که بازرگان را برمی‌انگیزد تا رنج سفر و خطرات آوارگی در بیابانها را به جان بخرد، اُمید به سود فراوان است. آن نیرویی که دانش‌آموز و دانشجو را به جدیّت و کوشش وامی‌دارد، اُمید به قبولی در امتحانات است.

آن نیرویی که سرباز را دلیر می‌گرداند اُمید به پیروزی است. آن نیرویی که دشواریهای انقلاب و پیکار برای یک ملّتِ در بند اسارت را آسان می‌سازد، اُمید به آزاد شدن است. آن عاملی که داروی تلخ را در مذاق بیمار شیرین می‌گرداند، امید به یافتن سلامتی است. آن عاملی که انسان باایمان را وامی‌دارد تا با دلخواهش مخالفت کند و از پروردگارش اطاعت کند، امید او به رضوان و بهشت خدا است. بنابراین، اُمید کیمیای زندگی است، و عامل طراوت و نشاط آن و کاهنده‌ی دردها و رنجهای آن و انگیزه‌ی شادمانی و شادکامی: «**چقدر زندگی تنگ بود اگر فراخی اُمید نبود!**».

از همه‌ی اینها گذشته، اُمید، چیز شیرینی است. به خودی خود قیافه‌ای زیبا دارد. چه جامه‌ی عمل بپوشد، چه نپوشد. بشنوید که این شاعر عاشق پیشه چه می‌گوید:

أمانی من لیلی عذاب کأنّما   سقتنی بها لیلیٰ علی ظمأ بردا
منیٰ إن تکن حقاً تکن أحسن المنیٰ   و إلّا فقد عشنابها زمناً رغدا

آرزوهایی که برای بودن با لیلی دارم جامهای خُنک و شیرینی هستند،
که لیلی به من نوشانیده و تشنگی مرا برطرف ساخته است.
آرزوهایی که اگر تحقق یابند، بهترین آرزوهایند،
و اگر تحقق هم نیابند، روزگاری با آن، خوش گذرانیده‌ایم!»

نقطه‌ی مقابل امید، نومیدی است... نومیدی خاموش شدن شعله‌ی امید در سینه‌ی انسان است و بریده شدن رشته‌ی امید در دل انسان. گردنه‌ی دشواری است، مانع هولناکی است که انگیزه‌های کار و کوشش را در جان آدمی درهم می‌کوبد، و تاب و توان جسم انسان را بازمی‌ستاند. خدا رحمتش کند آنکه گفت:

و الیأس یحدث فی أعضاء صاحبه   ضعفاً و یورث أهل العزم توهینا

«نومیدی دست و پای آدم ناامید را سست می‌گرداند،
و صاحبان اراده و عزم را دچار ناتوانی می‌کند».

ابن مسعود رضی الله عنه گفته است: هلاکت انسان در دو چیز است: **«ناامیدی و خودپسندی»**... ناامیدی که معلوم است، خودپسندی هم عبارت است از اینکه آدمی از خود راضی شود و به دستاوردهای خود مغرور شود. امام غزالی می‌گوید: این که ابن مسعود رضی الله عنه این دو عامل را در کنار هم آورده است به خاطر آنست که خوشبختی بدست نمی‌آید مگر با سعی و تلاش و جدیّت و تلاش. آدم ناامید اهل سعی و طلب نیست زیرا مراد و مطلوبش به نظرش ناشدنی و محال می‌آید. آدم خودپسند نیز باورش شده است که به اندازه‌ی کافی کوشش کرده است و به مراد خویش نائل آمده است، در نتیجه دیگر سعی و طلب از او سر نمی‌زند. آری چیزی را که در اختیار است

نمی‌جویند، و چیزی را که ناشدنی است نیز نمی‌طلبند. در دیدگاه آدم خودپسند و از خودراضی، خوشبختی حاصل است، و در دیدگاه آدم نومید، محال!... از این رو ابن مسعود رضی الله عنه نومیدی و خودپسندی را در کنار هم آورده است.

این سخن در صحنه‌های زندگی نمونه‌های روشنی دارد: اگر دانش‌آموز از قبولی نومید گردد، از کتاب و قلم نفرت پیدا می‌کند، و از مدرسه و خانه دلگیر می‌گردد. دیگر تدریس خصوصی هم برایش کارساز نمی‌افتد. پند هیچکس هم در او نمی‌گیرد. مکان و فضای مناسب درس خواندن هم گره از کار او نمی‌گشاید... و... مگر آنکه به ترتیبی، امید، دوباره به سراغ او بیاید. اگر بیمار از شفا پیدا کردن ناامید گردد از دارو و پزشک بدش می‌آید. از درمانگاه و داروخانه نفرت پیدا می‌کند، و از زندگی و زندگان دلگیر می‌گردد. دیگر هیچ درمانی برای او فایده نمی‌بخشد. مگر آنکه امید، دوباره درِ خانه‌اش را بکوبد.

هر گاه نومیدی بر آدمیزاد چیره گردد، هر که می‌خواهد باشد، دنیا در نظرش تیره و تار می‌گردد، و دیگر چشمش جایی را نمی‌بیند. همه‌ی درها در برابرش بسته می‌شوند، و همه‌ی اسباب و وسائل از کار می‌افتد، و جهان با همه‌ی وسعتش برای او تنگ می‌گردد. کارش به جایی رسیده که با همه‌ی هوش و ذکاوتی که دارد هیچ نمی‌داند «که جلوتر برود برایش بهتر است یا به قهقرا بازگردد!»

این نومیدی یک زهر کشنده‌ی تدریجی برای روح انسان است. یک طوفان ویرانگر برای نشاط آدمیزادگان؛ و این است حال و روز انسانهای ناامید، تا آخرین ساعات و لحظات زندگی، نه زندگیشان ثمری دارد، و نه احساس زندگی می‌کنند.

ناامیدی و کفر همراهند:

شگفت نیست که این دسته از انسانها را به وفور و فراوان منکران خدا یا کسانی که ایمانشان به خدا سست است، می‌یابید. دلیلش اینست که اینان می‌خواهند تنها با خودشان زندگی کنند، و رشته‌ی پیوند خود را با جهان و پروردگار جهان بریده‌اند. بی‌جهت نیست که این کافران را نومیدترین مردمان می‌بینیم، همچنان که نومیدان را کافرکیش‌ترین و ناسپاس‌ترین مردمان! پیوند

شگرفی میان ناامیدی و کفر وجود دارد. هر یکی از آن دو، علت آن دیگری و ثمره‌ی آن است: نومیدی ناسپاسی می‌زاید و ناسپاسی نومیدی می‌زاید.

﴿إِنَّهُۥ لَا يَاْيْـَٔسُ مِن رَّوْحِ ٱللَّهِ إِلَّا ٱلْقَوْمُ ٱلْكَـٰفِرُونَ﴾ (یوسف/۸۷)

«که از مددهای الهی نومید نمی‌گردند مگر گروه کافران».

﴿وَمَن يَقْنَطُ مِن رَّحْمَةِ رَبِّهِۦٓ إِلَّا ٱلضَّآلُّونَ﴾. (حجر/۵۶)

«و چه کسی از رحمت پروردگارش نومید می‌گردد مگر گمراهان».

بیشترین جلوه‌ی این نومیدی در سختی‌ها و گرفتاری‌ها و پیش‌آمدهای بد است. قرآن کریم بارها این مردم را نکوهش کرده است:

﴿وَلَئِنْ أَذَقْنَا ٱلْإِنسَـٰنَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَـٰهَا مِنْهُ إِنَّهُۥ لَيَـُٔوسٌ كَفُورٌ ﴿٩﴾ إِلَّا ٱلَّذِينَ صَبَرُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ... ﴿١١﴾﴾ (هود/۹ و ۱۱)

*«اگر انسان را رحمتی از جانب خود بچشانیم سپس آن را از او بازستانیم، نومید و ناسپاس می‌گردد * مگر آن کسانی که شکیبایی پیشه کرده و به کارهای شایسته پرداخته‌اند...».*

﴿وَإِذَآ أَنْعَمْنَا عَلَى ٱلْإِنسَـٰنِ أَعْرَضَ وَنَـَٔا بِجَانِبِهِۦ ۖ وَإِذَا مَسَّهُ ٱلشَّرُّ كَانَ يَـُٔوسًا﴾. (بنی‌اسرائیل/۸۳)

«هر گاه به انسان نعمتی ارزانی داشتیم روی می‌گرداند و شانه بالا می‌اندازد. و هر گاه که پیشامد بدی برایش می‌شود، نومید می‌گردد».

﴿وَإِن مَّسَّهُ ٱلشَّرُّ فَيَـُٔوسٌ قَنُوطٌ﴾ (فصلت/۴۹)

«و اگر پیش آمدی بد برای او برسد، نومید می‌شود و از همه چیز و همه کس دل می‌کند».

نومیدی فقط با کفر و ناسپاسی همراه نیست، بلکه از همراهان شک نیز هست. هر انسانی که یقین قطعی به خدا و لقاء خدا و حکمت و عدالت خدا را از دست بدهد، از امید و خوشبینی و نگرش مثبت به مردم جهان و زندگی محروم می‌گردد، و همواره به دنیا با یک عینک سیاه و تیره نگاه می‌کند. جهان را بیشه‌ای و انسانها را جانوران وحش، و زندگی را بار سنگین غیرقابل تحمّلی می‌بیند... درست همانطور که ابوالعلاء معرّی گفته

است: این جنایت پدرم است که بر من روا داشته است، و من بر احدی این جنایت را روا نداشته‌ام! و نیز گفته است:

لاتبکِ میتاً و لا تفرح بمولود فالمیت للدود و المولود للدود!

«نه برای مرده‌ای گریه کنید و نه برای نورسیده‌ای شادی کنید،
مرده خوراک کرمها است و نوزاد نیز خوراک کرمها است!»

ایمان، امید می‌زاید:

در آن سوی دیگر، ایمان و امید را همسفر و همراه یکدیگر می‌یابیم. انسان باایمان از همه‌ی مردم امیدوارتر است. از همه‌ی مردم خوشبین‌تر است. از همه‌ی مردم شادتر است. از بدبینی و دلتنگی و افسردگی، از همه کس دورتر است. زیرا ایمان معنایش باور داشتن به نیرویی است نامحدود، و رحمتی نامتناهی، و بخششی بی‌اندازه، باور داشتن به خدایی توانا و مهربان که انسانهای درمانده چون او را بخوانند پاسخ می‌دهد، و درد و رنجشان را می‌زداید. عطایای بسیار می‌بخشد، و گناهان را می‌آمرزد، و از بندگانش توبه‌ی آنان را می‌پذیرد، و از بدیهایشان درمی‌گذرد. خدایی که نسبت به بندگانش از مادر به فرزندش مهربانتر است، و نسبت به آفریدگانش از خود آنان خیرخواه‌تر است. خدایی که شبانگاه دست پذیرش می‌گشاید تا آن که به هنگام روز بد کرده است توبه کند، و به هنگام روز دست پذیرش می‌گشاید تا آن که به هنگام روز بد کرده است توبه کند، و به هنگام روز دست پذیرش می‌گشاید تا آنکه شبانگاه بد کرده است، توبه کند. خدایی که بیش از اندازه‌ای که پیدا شدن گمشده و سر رسیدن سفر کرده‌ای که انتظارش را می‌کشند، و رسیدن انسان تشنه لب به آب گوارا، شادی‌بخش است، از توبه‌ی بنده‌اش شاد می‌گردد. خدایی که حسنات را از ده تا هفتصد برابر یا بیشتر پاداش می‌دهد، و سیئات را با یک بر یک کیفر می‌کند یا از آنها درمی‌گذرد.

خدایی که هر که را از او دوری گزیند، از نزدیک فرامی‌خواند، و به سوی کسانی که به او روی آورند، از دور می‌شتابد، و می‌گوید:

حدیث قدسی که بخاری و غیره روایت کرده‌اند:

«أنا عند ظنّ عبدی بی، و أنا معه إذا ذکرنی، إن ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی، و إن ذکرنی فی ملأ ذکرته فی ملأ خیر منهم، و إن تقرّب إلی شبراً تقرَّبت إلیه ذراعاً، و إن تقرّب إلیَّ ذراعاً تقرَّبت إلیه باعاً، و إن أتانی یمشی أتیته هرولة».

«من در گمان بنده‌ام نسبت به من جای دارم، و هر گاه مرا یاد کند با اویم. اگر در دل مرا یاد کند، در دل یادش کنم، و اگر مرا در جمعی یاد کند من در میان جمع بهتری یادش کنم، و اگر یک وجب به من نزدیک گردد. به اندازه‌ی یک بازو به او نزدیک گردم، و اگر به اندازه‌ی یک بازو به من نزدیک گردد، به اندازه‌ی دو بازو به او نزدیک گردم، و اگر خرامان به سوی من آید با شتاب به سویش آیم».

خدایی که فراز و نشیب‌های زندگی را در میان مردم دست به دست می‌کند. ترس را به ایمنی تبدیل می‌کند، ناتوانی را به نیرومندی منجر می‌گرداند، هر تنگی را به فراخی، و هر اندوهی را به گشایش، و هر دشواری را به آسانی می‌رساند.

انسان با ایمان که به این خدای خیرخواه و مهربان و عزیز و کریم و غفور و ودود، صاحب عرش مجید، فَعّالٌ ما یُرید پناهنده شده است، با امیدی زندگی می‌کند که هیچ محدودیتی ندارد. آنچنان امیدوار است که هیچ گاه دستاویزی را از دست نمی‌دهد. همواره خوشبین است. با چهره‌ای خندان به زندگی می‌نگرد، و با پیشامدهای روزگار با لبخند مواجه می‌گردد، نه با چهره‌ای عبوس و درهم کشیده!

انسان با ایمان هر گاه بجنگد اطمینان به پیروزی دارد. به دلیل اینک او با خدا است و خدا با او است، و به دلیل اینکه او از آن خدا است و خدا از آن او است.

﴿ إِنَّهُمْ لَهُمُ ٱلْمَنصُورُونَ ﴿١٧٢﴾ وَإِنَّ جُندَنَا لَهُمُ ٱلْغَٰلِبُونَ ﴿١٧٣﴾ ﴾ (صافات/١٧٢-١٧٣)

*«که آنان هم آنان اند پیروزشدگان * و لشکر ما هم آنانند چیره شدگان»*

هر گاه بیمار شود، امید از بازیافتن سلامتی نمی‌برد.

﴿ ٱلَّذِى خَلَقَنِى فَهُوَ يَهْدِينِ ﴿٧٨﴾ وَٱلَّذِى هُوَ يُطْعِمُنِى وَيَسْقِينِ ﴿٧٩﴾ وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ ﴿٨٠﴾ ﴾ (شعراء/٧٨ تا ٨٠)

*«آن که مرا آفریده است و هم او راه را نشانم می‌دهد * و آنکه غذایم می‌دهد و سیرابم می‌گرداند * و هر گاه مریض گردم او مرا شفا می‌بخشد»*

هر گاه گناهی را مرتکب شود از آمرزش خدا نومید نمی‌گردد، و هر چند که گناهش بزرگ باشد، عفو الهی را بزرگتر می‌بیند.

﴿قُلْ يَٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ أَسْرَفُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُواْ مِن رَّحْمَةِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَغْفِرُ ٱلذُّنُوبَ جَمِيعًاۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلْغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ﴾ (زمر/۵۳)

«بگو: ای بندگان من که نسبت به خودتان زیاده‌روی کرده‌اید، از رحمت خدا نومید مشوید، که خدا همه‌ی گناهان را می‌آمرزد، و هم اوست که غفور و رحیم است.»

هر گاه به سختی گرفتار آید، همچنان امید به گشایش دارد.

﴿فَإِنَّ مَعَ ٱلْعُسْرِ يُسْرًا ﴿٥﴾ إِنَّ مَعَ ٱلْعُسْرِ يُسْرًا ﴿٦﴾﴾ (انشراح/۵-۶)

*«که با هر سختی گشایش است * با هر سختی گشایشی است».*

ابن مسعود رضی الله عنه گفته است: اگر سختی و دشواری به درون سوراخ جانوری بخزد، گشایش و آسودگی نیز به دنبالش خواهد رفت.

هر گاه یکی از مصیبتهای روزگار به دنبالش بیاید، از خدا امید دارد به خاطر مصیبتی که به او رسیده است او را اجر دهد و بهتر از آنچه را که از او گرفته شده برایش جایگزین گرداند.

﴿ٱلَّذِينَ إِذَآ أَصَٰبَتْهُم مُّصِيبَةٌ قَالُوٓاْ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيْهِ رَٰجِعُونَ ﴿١٥٦﴾ أُوْلَٰٓئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَٰتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُهْتَدُونَ ﴿١٥٧﴾﴾ (بقره/۱۵۶-۱۵۷)

*«آن کسانی که وقتی مصیبتی به آنان رسد گویند ما از آن خداییم و به سوی او می‌شتابیم * آنانند که درودهای ویژه و رحمتی خاص از پروردگارشان شامل آنان است و هم آنانند که راه یافتگانند.»*

هر گاه با عداوت دشمنی رویارو می‌گردد، یا از کسی بدش بیاید، رو به پیوند و صلح می‌رود، و به سازش و همدلی و همدستی امید دارد و ایمان دارد به اینکه خدا دلها را دگرگون می‌گرداند.

﴿عَسَى ٱللَّهُ أَن يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ ٱلَّذِينَ عَادَيْتُم مِّنْهُم مَّوَدَّةً ۚ وَٱللَّهُ قَدِيرٌ ۚ وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ (ممتحنه/۷)

«چه بسا خدا میان شما و میان آن کسانی که دشمنان با آن در ستیزند کشش و مودّتی قرار دهد، و خدا توانا است، و خدا آمرزنده و مهربان است».

هر گاه باطل را دور از چشم حق بر کرسیّ حکومت و فرمانروایی ببیند، یقین می کند که باطل رو به زوال و نابودی است و حق رو به ظهور و پیروزی است.

﴿بَلْ نَقْذِفُ بِٱلْحَقِّ عَلَى ٱلْبَٰطِلِ فَيَدْمَغُهُۥ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ﴾ (انبیاء/۱۸)

«بلکه حق را بر باطل برمی‌افکنیم و آن را متلاشی می‌سازد، و ناگهان زهر خنده‌ی نابودی سر می‌دهد.»

﴿فَأَمَّا ٱلزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَآءً ۖ وَأَمَّا مَا يَنفَعُ ٱلنَّاسَ فَيَمْكُثُ فِى ٱلْأَرْضِ﴾ (رعد/۱۷)

«آنگاه کفهای روی آب بخار می‌شوند و به هوا می‌روند، و آنچه مردم را سود می‌بخشد در زمین می‌ماند...».

وقتی پیری به سراغش می‌آید، و در اثر پیری تمام موهای سرش به کلی سفید شده است هنوز امیدوار به زندگی دیگری است که در آن زندگانی همواره جوان خواهد زیست و هرگز پیر نخواهد شد. زندگی‌ای که دیگر مرگ در آن راه ندارد. خوشبختی‌ای که بدبختی در آن جایی ندارد.

﴿جَنَّٰتِ عَدْنٍ ٱلَّتِى وَعَدَ ٱلرَّحْمَٰنُ عِبَادَهُۥ بِٱلْغَيْبِ ۚ إِنَّهُۥ كَانَ وَعْدُهُۥ مَأْتِيًّا ﴿٦١﴾ لَّا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَٰمًا ۖ وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا ﴿٦٢﴾﴾ (مریم/۶۱-۶۲)

*«بهشتهای برین که خدای رحمان به بندگانش وعده‌ی غیبی داده بود. وعده‌ی او قطعاً آمدنی است * در آن بهشت‌ها بیهوده‌ای نشنوند مگر سلام، و روزی آنان هر صبح و شام برایشان مقدر است».*

مادیگرایان به سنتهای طبیعی، و علل و اسباب ظاهری تکیه می کنند، و به ماورای آنها امیدی ندارند. اما اهل ایمان از اسباب و علتهای ظاهری بالاتر می‌روند و به راز وجود راه پیدا می کنند. به خدای آفریننده‌ی اسباب و مسبّبات، که بسیاری از سببهای باطنی در اختیار او است، و از درک و

فهم بندگانش به دور. پس چرا به هنگام روی آوردن بحران‌ها و فشرده شدن حلقه‌های زنجیر گرفتاری‌ها بر گردنشان، دلهایشان متوجّه او نگردد، خدا برای اهل ایمان پناهگاهی است در گرفتاری‌ها و سختی‌ها، انیس و مونس است در وحشتها و تنهایی‌ها، و یار و یاوری است در تنگدستی. بیماری که همه‌ی پزشکان او را جواب کرده‌اند. به او روی می‌آورد و با امید به شفا یافتن به درگاه او نیایش می‌کند.

آن که اندوهگین است به او روی می‌آورد و از او شکیبایی و دلخوشی درخواست می‌کند. آن که اندوهگین است به او روی می‌آورد و از او شکیبایی و دلخوشی درخواست می‌کند، و جایگزین هر چه را که از دست داده است از او می‌خواهد، و هر چه را که گم کرده عوضش را از او می‌طلبد. ستمدیدگان به او روی می‌آورند، و امید به روزی که خیلی زود فرا خواهد رسید، دارند که در آن روز بر ستمگران پیروز خواهند گردید و باور دارند که بین دعای ستمدیدگان و بارگاه عدل الهی پرده و حجابی نیست.

آن مرد یا زنی هم که از فرزند محرومند به خدا روی می‌آورند و از او می‌خواهند که دودمان پاک و پاکیزه‌ای به آنان عنایت فرماید. همه‌ی این درخواست کنندگان امیدوارند که خواسته‌هایشان به آنان داده شود، و آنچه آرزو کرده‌اند جامه‌ی عمل بپوشد، زیرا از قدرت خدا هیچ بعید نیست و این خواسته‌ها بر خدا گران نمی‌آید.

ابراهیم علیه‌السلام پیرمرد سالخورده‌ای شده بود که از خدا فرزند خواست.

﴿ رَبِّ هَبۡ لِي مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴾ (صافات/۱۰۰)

«پروردگار من، از شایستگان مرا ببخش»

خدا درخواستش را پذیرفت و فرشتگان را به سوی او فرستاد و آنان به صورت چند مهمان درآمدند و بر ابراهیم علیه‌السلام وارد شدند و گفتند:

﴿إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَٰمٍ عَلِيمٍ ﴿٥٣﴾ قَالَ أَبَشَّرۡتُمُونِي عَلَىٰٓ أَن مَّسَّنِيَ ٱلۡكِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ ﴿٥٤﴾ قَالُواْ بَشَّرۡنَٰكَ بِٱلۡحَقِّ فَلَا تَكُن مِّنَ ٱلۡقَٰنِطِينَ ﴿٥٥﴾ قَالَ وَمَن يَقۡنَطُ مِن رَّحۡمَةِ رَبِّهِۦٓ إِلَّا ٱلضَّآلُّونَ ﴿٥٦﴾﴾ (حجر/۵۳-۵۶)

*«ما تو را به نوجوانی دانا مژده می‌دهیم * گفت: با وجود این پیری و سالخوردگی من، چنین مژده‌ای به من دادید؟ به چه چیز مرا مژده می‌دهید؟ * گفتند: به حق مژده‌ات دادیم پس از نومیدان مباش * گفت: و چه کسی از رحمت پروردگارش نومید می‌گردد مگر گمراهان؟!».*

بعدها در مقام دعا و ثنا می‌گفت:

﴿ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى ٱلۡكِبَرِ إِسۡمَٰعِيلَ وَإِسۡحَٰقَۚ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ ٱلدُّعَآءِ ﴾

(ابراهیم/۳۹)؛ *«سپاس خدایی را که در سالخوردگی اسماعیل و اسحاق را به من بخشید. پروردگار من شنوای دعاها است».*

یعقوب علیه السلام وقتی غیبت فرزندش یوسف علیه السلام طولانی شد، و فراق به طول انجامید، و جا داشت که امید دیدار یوسف را به کلی از دست بدهد. حتی پس از آن با توقیف شدن برادرش در ماجرای پیمانه‌ی پادشاه مواجه گردید. اما با همه‌ی اینها نومیدی به دلش راه نیافت. بلکه گفت:

﴿فَصَبۡرٞ جَمِيلٌۖ عَسَى ٱللَّهُ أَن يَأۡتِيَنِي بِهِمۡ جَمِيعًاۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡعَلِيمُ ٱلۡحَكِيمُ ﴾

(یوسف/۸۳)؛ *«صبری زیبا باید پیشه کرد. چه بسا خدا همه‌ی آنان را نزدم بیاورد. او علیم و حکیم است.»*

وقتی از فراق فرزندش یوسف اظهار تأسف کرد، فرزندانش به او گفتند:

﴿تَٱللَّهِ تَفۡتَؤُاْ تَذۡكُرُ يُوسُفَ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا أَوۡ تَكُونَ مِنَ ٱلۡهَٰلِكِينَ ۝٨٥ قَالَ إِنَّمَآ أَشۡكُواْ بَثِّي وَحُزۡنِيٓ إِلَى ٱللَّهِ وَأَعۡلَمُ مِنَ ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ۝٨٦﴾ (یوسف/۸۵-۸۶)

*«به خدا سوگند تو دست برنمی‌داری و پیوسته نام یوسف را بر زبان می‌آوری تا از دست بروی یا هلاک شوی * گفت: گله و شکایتم را به نزد خدا می‌برم و از خدا چیزها می‌دانم که شما نمی‌دانید».*

بعد امید شیرینی را که در جانش ریشه دوانیده بود صادقانه با فرزندانش در میان نهاد، امیدی که پشتوانه‌اش اعتماد به خدا بود که بالاخره جمع فرزندانش را جمع خواهد کرد. گفت:

﴿ يَٰبَنِيَّ ٱذۡهَبُواْ فَتَحَسَّسُواْ مِن يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَاْيۡـَٔسُواْ مِن رَّوۡحِ ٱللَّهِۖ إِنَّهُۥ لَا يَاْيۡـَٔسُ مِن رَّوۡحِ ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡقَوۡمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ﴾ (یوسف/۸۷)

«ای فرزندان من، بروید و نهانی یوسف و برادرش را جستجو کنید، و از مددهای الهی ناامید نگردید، که از مددهای الهی ناامید نمی‌شوند مگر گروه کافران».

زکریای پیامبر عليه السلام: ﴿ إِذۡ نَادَىٰ رَبَّهُۥ نِدَآءً خَفِيًّا ﴿٣﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ ٱلۡعَظۡمُ مِنِّي وَٱشۡتَعَلَ ٱلرَّأۡسُ شَيۡبًا وَلَمۡ أَكُنۢ بِدُعَآئِكَ رَبِّ شَقِيًّا ﴿٤﴾ وَإِنِّي خِفۡتُ ٱلۡمَوَٰلِيَ مِن وَرَآءِي وَكَانَتِ ٱمۡرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبۡ لِي مِن لَّدُنكَ وَلِيًّا ﴿٥﴾ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنۡ ءَالِ يَعۡقُوبَۖ وَٱجۡعَلۡهُ رَبِّ رَضِيًّا ﴿٦﴾ ﴾. (مریم/۳ تا ۶)

*«آنگاه که پروردگارش را نهانی ندا در داد * گفت: پروردگار من، من استخوان‌هایم سست شده و از شدت پیری موهای سرم به کلی سفید شده است، و در دعا و نیایش به درگاه تو، پروردگار من بدبخت و بی‌نصیب نبوده‌ام * و من برای پس از مرگم از عموزادگانم می‌ترسم، و همسرم نازا است. پس از جانب خودت به من جانشینی موهبت فرما * که وارث من شود و وارث آل یعقوب گردد و او را پروردگار م پسندیده قررا ده».*

ایّوب عليه السلام نیز:

﴿ وَأَيُّوبَ إِذۡ نَادَىٰ رَبَّهُۥٓ أَنِّي مَسَّنِيَ ٱلضُّرُّ وَأَنتَ أَرۡحَمُ ٱلرَّٰحِمِينَ ﴿٨٣﴾ فَٱسۡتَجَبۡنَا لَهُۥ فَكَشَفۡنَا مَا بِهِۦ مِن ضُرٍّۖ وَءَاتَيۡنَٰهُ أَهۡلَهُۥ وَمِثۡلَهُم مَّعَهُمۡ رَحۡمَةً مِّنۡ عِندِنَا وَذِكۡرَىٰ لِلۡعَٰبِدِينَ ﴿٨٤﴾ ﴾ (انبیاء/۸۳-۸۴)

*«و ایوب عليه السلام نیز آنگاه که پروردگارش را ندا در داد که دچار بیچاره‌گی شده‌ام و تو مهربانترین مهربانانی * ندایش را پاسخ دادیم؛ بیچارگی او را برطرف ساختیم و خانواده‌اش را با همان تعداد از بستگانش به او دادیم. رحمتی از سوی ما و یادآوری‌ای برای ستایشگران».*

یونس عليه السلام را آن ماهی بزرگ بلعید:

﴿ فَنَادَىٰ فِي ٱلظُّلُمَٰتِ أَن لَّآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبۡحَٰنَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ

﴿٨٧ فَٱسۡتَجَبۡنَا لَهُۥ وَنَجَّيۡنَٰهُ مِنَ ٱلۡغَمِّۚ وَكَذَٰلِكَ نُـۨجِي ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٨٨﴾
(انبیاء/٨٧-٨٨)

*«در آن تاریکی ندا درداد که خدایی نیست جز تو، همه تسبیح گوی تو هستند. من از ستمگران بودم * به ندایش پاسخ دادیم و او را از غم و اندوه نجات دادیم و این چنین اهل ایمان را نجات می‌دهیم».*

موسی علیه السلام وقتی با بنی اسرائیل شبانه به راه افتاد تا آنان را از فرعون و لشکریانش رهایی بخشد. فرعونیان آماده باش می‌دهند و لشکر عظیمی بسیج می‌کنند و به دنبال بنی اسرائیل می‌تازند تا آنان را دستگیر سازند.

﴿فَأَتۡبَعُوهُم مُّشۡرِقِينَ ٦٠ فَلَمَّا تَرَٰٓءَا ٱلۡجَمۡعَانِ قَالَ أَصۡحَٰبُ مُوسَىٰٓ إِنَّا لَمُدۡرَكُونَ ٦١﴾
(شعراء/٦٠-٦١)

*«به هنگام آفتاب زدن، آنان، بنی اسرائیل را تعقیب کردند * وقتی هر دو گروه به هم رسیدند، یاران موسی گفتند: ما در محاصره‌ایم!».*

و کدام محاصره از این بدتر؟ دریا در جلو، و دشمن پشت سرشان!! جز آنکه موسی بی‌تابی نکرد و ناامید نشد. بلکه گفت:

﴿كَلَّآۖ إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهۡدِينِ﴾ (شعراء/٦٢)

«نه! پروردگار من با من است؛ مرا پیش خواهد برد»؛ و امیدش بیجا نبود.

﴿فَأَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰٓ أَنِ ٱضۡرِب بِّعَصَاكَ ٱلۡبَحۡرَۖ فَٱنفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرۡقٖ كَٱلطَّوۡدِ ٱلۡعَظِيمِ
٦٣ وَأَزۡلَفۡنَا ثَمَّ ٱلۡأٓخَرِينَ ٦٤ وَأَنجَيۡنَا مُوسَىٰ وَمَن مَّعَهُۥٓ أَجۡمَعِينَ ٦٥ ثُمَّ أَغۡرَقۡنَا ٱلۡأٓخَرِينَ
٦٦ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ ... ٦٧﴾ (شعراء/٦٣-٦٧)

*«به موسی وحی کردیم که با چوبدستی‌ات به دریا بزن. دریا بر شکافت، و آبهای هر بخش از آن مانند کوه بزرگ بر روی هم انباشته شد * و آن گروه دیگر را در آنجا با آب آشنا کردیم * و موسی و کسانی را که با او بودند همه را نجات بخشیدیم * سپس آن گروه دیگر را غرق کردیم * در این داستان آیتی است...»*

حضرت محمد ﷺ در مسیر مهاجرت از مکه به مدینه با همراه صدّیقش به غار ثور پناه می‌برد، و مشرکان ردّ پای آن حضرت را دنبال می‌کنند، و کارشناسان می‌گویند: محمد ﷺ از این موضع فراتر نرفته است... یا از همین جا به آسمان صعود کرده و یا از همین جا به درون زمین رفته است... صدّیق ؓ سخت بر جان صاحب دعوت اسلام و خاتم پیامبران می‌ترسد و می‌گرید و می‌گوید: اگر یکی از اینان زیر پایش را نگاه کند ما را می‌بیند، و پیامبر اکرم ﷺ به او می‌گوید: «چه گمان داری درباره‌ی آن دو نفری که خدا سوّمین آن دو است؟».

و فرجام کار آن شد که قرآن کریم آورده است:

﴿ إِلَّا تَنصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ ٱللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ثَانِيَ ٱثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي ٱلْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَٰحِبِهِۦ لَا تَحْزَنْ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَا ۖ فَأَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُۥ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلسُّفْلَىٰ ۗ وَكَلِمَةُ ٱللَّهِ هِيَ ٱلْعُلْيَا ۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴾ (توبه/۴۰)

«اگر شما او را یاری نکنید، خدا او را یاری کرد هنگامی که کافران او را اخراج کردند، نفر دوم آن دو نفر، هنگامی که آن دو در غار بودند، هنگامی که به همراهش می‌گفت: اندوهگین مباش. خدا با ما است. آنگاه خدا آرامش خویش را بر او فرستاد و او را با لشکریانی که شما آنها را ندیدید مدد رسانید، و سخن کافران را پست‌ترین قرار داد، و سخن خدا است که برترین است، و خدا عزیز و حکیم است».

اینها وقایع و حوادثی هستند که تاریخ به خود ندیده است و تردیدی در آن نیست، و شاید مادیگرایان بعضی از آنها یا همه‌ی آنها را انکار کنند. به دلیل اینکه علل و اسبابی غیرعادی و غیرمعمول دارند. اما، اهل ایمان یقینی دارند به اینکه علل و اسباب طبیعی قدرت مطلقه‌ی خدا را محدود نمی‌گرداند و ثبات آنها یک واجب عقلی نیست که انفکاک‌ناپذیر باشد، اگر بنا بود دانشمندان و مخترعان در مرز همان علل و عوامل معلوم و مشهود نزد مردم بمانند، و عرف و عادت مردم هم روزگارشان را مبنا قرار دهند، دانش یک وجب بلکه یک بند انگشت پیش نمی‌رفت، و ما به عصر اتم و عصر فضا نمی‌رسیدیم.

ضرورت امید در زندگی:

امید برای پیشرفت علوم ضرورت دارد. اگر نوابع دانش و اِختراع، در حد اصول و ضوابط علمیِ شناخته شده در عصر خودشان خود را محدود گردانیده بودند، و جز جلو پایشان به جای دیگری نمی‌نگریستند. و مجهول امید به کشف، به آنان مدد روحی نمی‌رسانید، و به دست آوردن حقایق و معارف نوین آنان را تشویق نمی‌کرد، دانش، آن گامهای خیره کننده را به پیش برنمی‌داشت، و پای انسان به کره‌ی ماه نمی‌رسید.

امید برای پیروزی رسالتها و نهضتها نیز یک ضرورت است. اگر مصلحان اجتماعی امیدشان را از دست بدهند درست مانند آن است که اسلحه‌ای را که باید با آن بجنگند در میدان نبرد با خود نیاورده باشند! بلکه مانند آن است که بدون دست وارد کارزار شده باشند و اصلاً نتوانند اسلحه به دست گیرند. آن وقت از کجا می‌توانند چشمداشت پیروزی و رستگاری داشته باشند؟...

وقتی امید، رفیق راه انسان شد، دشواریها آسان می‌گردند، و دورها نزدیک که گفته‌اند: گذران روزگاران دور را نزدیک می‌گرداند، و زمان بخشی از علاج است.

نمونه‌ی مصلحان عالی، حضرت رسول اکرم ﷺ است:

مدت سیزده سال در مکه، قوم خود را به اسلام دعوت فرمود، و دعوتش را به مسخره می‌گرفتند، و قرآنش را نمی‌شنیدند و در هنگام تلاوت آن سر و صدا به راه می‌انداختند، و با تکیه بر افسانه‌های دروغین خودشان به جنگ براهین و دلایل آن حضرت می‌آمدند، و در برابر آیات الهی عناد می‌ورزیدند و سرسختی نشان می‌دادند، و یارانش را آزار می‌دادند و شکنجه می‌کردند، اما هرگز نیزه‌اش کج نشد، و امید در سینه‌اش فرو ننشست.

آزار مشرکان نسبت به یاران پیامبر اکرم ﷺ شدت یافت. به آنان امر فرمود که به حبشه مهاجرت کنند، و با اعتماد و یقین هر چه تمامتر به آنان فرمود:

«تفرّقوا فی الأرض و إن الله سیجمعکم»؛

«در اطراف و اکناف زمین متفرق شوید، به زودی خدا جمع شما را جمع خواهد فرمود.»

یکی از صحابه‌ی آن حضرت ﷺ به نام خبّاب بن ارت رضی الله عنه نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد. زنی که مالک او بود پشتش را با آهن داغ می‌کرد، و خباب از این شکنجه‌ی مستمر به تنگ آمده بود. با دردمندی به آن حضرت گفت: چرا برای ما دعا نمی‌کنی؟ گویی زمان به نظرش طولانی آمده بود یا از حرکت ایستاده بود. انتظار داشت که با یک دعای حضرت محمد ﷺ کار میان دو صف ایمان و شرک یکسره شود، و با دعای آن حضرت که پایه‌های عرش الهی را می‌لرزاند، عذاب خدا بر آن قوم تبهکار همانند عاد و ثمود و اقوام دیگر فرود آید.

پیامبر اکرم ﷺ از این شتابزدگی پیروانش به خشم آمد، و درس صبر در برابر سختی‌های روزگار و امید به پیروزی فردا را به او داد و فرمود:

«إن الرجل قبلکم کان یمشط بأمشاط الحدید ما دون عظمه من لحم و عصب، و ینشر بالمنشار فرقتین ما یصرفه ذلک عن دینه. و الذی نفسی بیده لیظهرنَّ الله هذا الأمر حتّی یسیر الراکب من صنعاء إلی حضر موت لایخاف إلّا الله و الذئب علی غنمه... و لکنکم تستعجلون!!»

«پیش از شما با چنگهای آهنین، گوشت و رگ و پی مردان را از روی استخوانشان می‌تراشیدند و با ارّه به دو نیمشان می‌کردند، تا بلکه دست از دینشان بردارند، سوگند به آن که جانم در دست او است، این امر به ظهور خواهد پیوست، تا آن که سوار از صنعا تا حضرموت را سیر کند، و جز از خدا از هیچکس و هیچ چیز حتی از خطر گرگ بر گوسفندانش نترسد... ولی شما شتابزدگی می‌کنید!!».

در مهاجرت از مکه به مدینه، پیامبر اکرم ﷺ از شهر خودش در شرایط یک فراری تحت تعقیب که راهش را تغییر می‌دهد و به غار پناه می‌برد، و شب هنگام حرکت می‌کند و روزها پنهان می‌شود... در میان راه سوارکار ماجراجویی چون سراقة بن مالک به آن حضرت می‌رسد. رؤیاهای شیرین در سر می‌پروراند که به زودی یکصد ناقه‌ی ممتاز از نوع شتران سرخ موی را تصاحب خواهد کرد. جایزه‌ای که قریش برای هر کس که سر محمد ﷺ را زنده یا مرده بیاورد تعیین کرده بودند. اما، پاهای اسبش در زمین فرو می‌رود، و به یکباره در تمام اعضایش احساس سستی می‌کند. رسول

اکرم ﷺ که خدا برای پیشبرد دینش پرده‌های غیب را برایش کنار زده است به او می‌فرماید:

«یا سراقة کیف بک إذا ألبسک الله سواری کسری؟».

«ای سراقه چطور است برای تو اگر خدا دستبندها و بازوبندهای خسرو را بر تن تو بیاراید؟» شگفت زده و مبهوت می‌پرسد: خسرو پسر هرمز؟ و آن حضرت پاسخ می‌دهد: «آری».

رسول اکرم ﷺ به مدینه می‌رود، و پیکارهای خونین و تلخ خود را با طاغوتهای شرک و یاران گمراهی آغاز می‌کند، و جنگ با شکستها و پیروزیهای متناوب میان طرفین، چنان که سنت خداوند است، ادامه می‌یابد. تا آن که غزوه‌ی احزاب روی می‌دهد. مشرکان و بت‌پرستان همه دست به یکی می‌کنند، و نیرنگ همه‌ی نسلهای یهودیان یکپارچه به کار می‌افتد و کار بر پیامبر اکرم ﷺ و صحابه‌ی آن حضرت سخت می‌گردد، قریش و غطفان و همپیمانانشان از بیرون مدینه، یهود و منافقان از درون مدینه. اوضاع پیچیده و دشواری که قرآن کریم آن را چنین ترسیم می‌کند:

﴿ إِذْ جَآءُوكُم مِّن فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ ٱلْأَبْصَٰرُ وَبَلَغَتِ ٱلْقُلُوبُ ٱلْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِٱللَّهِ ٱلظُّنُونَا۠ ﴿١٠﴾ هُنَالِكَ ٱبْتُلِىَ ٱلْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا۟ زِلْزَالًا شَدِيدًا ﴿١١﴾ ﴾. (احزاب/ ۱۰-۱۱)

*«آن هنگام که از بالا و پایین دشمن بر سر شما می‌تاخت، و آن هنگام که چشمها جایی نمی‌دید، و دلها به گلوها رسیده بود، و گمانها به خدا می‌بردید * در آنجا مسلمانان سخت مبتلا شده بودند و دچار اضطراب شدید بودند».*

در این لحظات هولناک که درخت امید خشک می‌شود، و پرتو امیدواری بی‌فروغ می‌گردد، و انسان جز به رهایی و نجات از همان گرفتاری و دردسری که دچار آنست، به چیز دیگری نمی‌اندیشد... در همین لحظات که پیامبر اکرم ﷺ با یارانشان مشغول کندن خندق در اطراف مدینه‌اند تا از ورود جنگجویان دشمن به داخل شهر ممانعت کنند، و راه آن طمعکاران سرکش را ببندند، آن حضرت درباره‌ی فردای روشن و آینده‌ی امیدوارکننده برایشان سخن می‌گویند. آن

زمان که خدا برایشان کشور ایران و کشور روم و بلاد یمن را فتح می کند. آن هم با آنچنان اعتماد و اطمینانی که سردمداران نفاق و ناباوری و کینه‌توزی گفتند: محمد گنج‌های خسرو ایران و قیصر روم را به ما وعده می‌دهد، در حالی که یک نفر از ما امنیت ندارد که به تنهایی برای قضای حاجت برود! یا به گفته‌ی قرآن کریم:

﴿ وَإِذْ يَقُولُ ٱلْمُنَٰفِقُونَ وَٱلَّذِينَ فِى قُلُوبِهِم مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ إِلَّا غُرُورًا ﴾.
(احزاب/۱۲)

«و آن هنگام که منافقان و آن کسانی که دلهایشان بیمار است، می‌گفتند: وعده‌های خدا و رسول جز برای فریب ما نبوده است».

شما این پرتو نورانی را که در شبهای تیره و تار بحرانهای روزگار از دلهای بزرگ می‌تابد و راه را روشن می‌کند و تاریکی‌ها را کنار می‌زند، چه می‌نامید؟ این همان امید است. یا بگویید: ایمان داشتن به یاری رسانیدن خدا است که:

﴿يَنصُرُ مَن يَشَآءُ ۖ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ۝٥ وَعْدَ ٱللَّهِ ۖ لَا يُخْلِفُ ٱللَّهُ وَعْدَهُۥ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ۝٦﴾. (روم/۵-۶)

*«هر که را بخواهد پیروز می‌گرداند، و او عزیز و رحیم است * وعده‌ی الهی که خدا خلف وعده نمی‌کند، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند».]*

۱۵۹۹ - ﴿۲﴾ (صَحِيحٌ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا يَتَمَنَّى أَحَدُكُمُ الْمَوْتَ وَلَا يَدْعُ بِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُ إِنَّهُ إِذَا مَاتَ انْقَطَعَ أَمَلُهُ وَإِنَّهُ لَا يَزِيدُ الْمُؤْمِنَ عُمْرُهُ إِلَّا خيرا». رَوَاهُ مُسلم[1599]

[1599] مسلم ۲۰۶۵/۴ ح (۱۳-۲۶۸۲).

۱۵۹۹- (۲) ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند:
«نباید کسی از شما، آرزوی مرگ کند و (یا) فرا رسیدن مرگ پیش از سرآمدش را دعا کند؛ اگر بمیرد، [عملکرد و] امیدش، پایان می‌پذیرد؛ و عمر مؤمن، تنها موجب افزایش نیکی می‌شود».
[این حدیث را مسلم روایت کرده است]

شرح: این روایت، مبیّن این حقیقت است که تمنا نمودن مرگ جایز نیست و در تایید این مسئله در کتابها روایات متعددی وارد شده است چنان که بخاری از حضرت ابوهریره مرفوعاً روایت می کند: «ولایتمنی أحدکم الموت إما محسناً فلعله أن یزداد خیراً و إما مسیئاً فلعله أن یستعتب».[أ]

و در صحیح مسلم آمده است: «ولایتمنین أحدکم الموت و لایدع به من قبل أن یاتیه، انه إذا مات أحدکم انقطع عمله، و أنه لایزید للمومن عمره إلا خیراً».[ب]

در این جا این پرسش مطرح می گردد که از حضرت عباده حدیثی نقل شده است مبنی بر این که تمنا نمودن مرگ مستحسن و نیکو است چنان که ایشان می‌فرمایند: إن النبی صلی الله علیه وسلم قال: «**من أحب لقاء الله، أحب الله لقائه، و من کره لقاء الله کره الله لقائه**».[ج]

در پاسخ گفته می‌شود اگر آرزوی مرگ به خاطر ضرر و زیان دنیوی باشد جواز ندارد و اگر به خاطر ضرر اخروی باشد به طور مثال ضایع شدن ایمان او را تهدید کند اشکالی ندارد و این مطلب از روایت حضرت انس تأیید می گردد آنجا که می گوید: قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: «**لایتمنین أحدکم الموت لضر نزل به**».[د]

معلوم می‌شود که ممانعت از تمنای مرگ بر عموم و اطلاق خود نیست بلکه با ضرر دنیوی

[أ] بخاری، ج ۲، ص ۸۴۷.
[ب] مسلم، ج ۲، ص ۳۴۲.
[ج] صحیح مسلم، ج ۲، ص ۳۴۳.
[د] صحیح مسلم، ج ۲، ص ۳۴۲.

خاص است و اگر کسی به خاطر تحفظ دین تمنای مرگ بکند باکی ندارد بلکه علامه نووی آن را مستحسن و مندوب گفته است.

۱۶۰۰ -﴿۳﴾ (مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ)

وَعَنْ أَنَسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا يَتَمَنَّيَنَّ أَحَدُكُمُ الْمَوْتَ مِنْ ضُرٍّ أَصَابَهُ فَإِنْ كَانَ لابد فَاعِلًا فَلْيَقُلِ: اللَّهُمَّ أَحْيِنِي مَا كَانَتِ الْحَيَاةُ خَيْرًا لِي وَتَوَفَّنِي إِذَا كَانَتِ الْوَفَاةُ خَيْرًا لِي»[1600]

۱۶۰۰- (۳) انس رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند:

«نباید کسی از شما، به خاطر گزندی که به او رسیده است، آرزوی مرگ کند؛ اگر ناگزیر [به گفتاری شد،] باید بگوید:

«اللهمّ أحینی ما کانت الحیاة خیراً لی؛ و توفّنی اذا کانت الوفاة خیراً لی»؛

«بار خدایا! اگر زندگی برایم بهتر است، پس مرا زنده بدار؛ و اگر مرگ برایم بهتر است، پس مرا بمیران».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند]

شرح: در این موضوع، ذکر چند نکته، لازم به نظر می‌رسد:

۱- مؤمنان، با چه چیزهایی مورد آزمایش قرار می‌گیرند؟ و عکس العمل مؤمنان چگونه است؟:

یکی از راههای شناخت انسان آزمودن او در مسائل مختلف به وسیله‌ی اشیای گوناگون می‌باشد. شخصیت و ارزش هر انسانی معمولاً در مسیر پستی و بلندی‌های زندگی شکل گرفته و توان او در برابر ناهنجاری‌ها و مصیبت‌ها مشخص می‌گردد. بحث ما در این قسمت بیان آرا و نظرات اندیشمندان انسان‌شناس و یا جامعه‌شناسان شرق و غرب نیست، بلکه هدف ما روشن ساختن این نکته است که چرا مؤمنان مورد آزمایش الهی قرار می‌گیرند؟ و در صورت ابتلا به

[1600] بخاری ۱۲۷/۱۰ ح ۵۶۷۱؛ مسلم ۲۰۶۴/۴ ح (۱۰-۲۶۸۰)؛ ابوداود ۴۸۰/۳ ح ۳۱۰۸؛ ترمذی ۳۰۲/۳ ح ۹۷۱؛ نسائی ۳/۴ ح ۱۸۲۱؛ ابن ماجه ۱۴۲۵/۲ ح ۴۲۶۵ و احمد ۱۰۱/۳.

گرفتاری چه حالتی دارند و با مشکلات و مصائب چگونه برخورد می‌نمایند؟ تا بدین وسیله دریابیم که ما هم به عنوان یک فرد مؤمن از این قاعده مستثنی نبوده و حتماً مورد امتحان الهی قرار خواهیم گرفت. در قرآن مجید گاهی همه‌ی انسانها چه کافران و چه مؤمنان مورد خطاب قرار گرفته و گاهی هم تنها بندگان مؤمن منظور شده‌اند، چنانچه خداوند می‌فرماید: ﴿ أَحَسِبَ ٱلنَّاسُ أَن يُتْرَكُوٓاْ أَن يَقُولُوٓاْ ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ ﴾ (عنکبوت/٢): *«آیا مردم می‌پندارند که با گفتن کلمه‌ی «ایمان آوردیم» رها شده و مورد امتحان قرار نمی‌گیرند.»*

و یا در جای دیگری می‌فرماید: ﴿ وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ ٱلْمُجَٰهِدِينَ مِنكُمْ وَٱلصَّٰبِرِينَ وَنَبْلُوَاْ أَخْبَارَكُمْ... ﴾ (محمد/٣١): *«و ما شما مؤمنان را می‌آزماییم تا مجاهدان و صابران از میانتان دانسته شود و اوضاع و احوالتان را برملا سازیم...».*

صرف ایمان بدون آزمایش و امتحان در طول تاریخ بشریت وجود نداشته است. و در این مسیر الگوی درخشان برایمان پیامبران الهی هستند. هیچ پیامبری بدون امتحان و آزمایش، رسالت الهی را به انجام نرسانده است، البته شکل‌های آزمایش در زمان‌ها و مکان‌های مختلف فرق می‌کرد. خدای سبحان در قرآن مجید شکل‌های امتحان را بدین گونه شرح می‌دهد و می‌فرماید:

﴿ وَلَنَبْلُوَنَّكُم بِشَيْءٍ مِّنَ ٱلْخَوْفِ وَٱلْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ ٱلْأَمْوَٰلِ وَٱلْأَنفُسِ وَٱلثَّمَرَٰتِ ... ﴾

(بقره/١٥٥)

«بدون شک شما را با چیزهایی از قبیل ترس، گرسنگی، کمبود مالی، کمبود جانی و خسارت میوه‌ها و... می‌آزماییم...».

اما درجه‌ها و میزان امتحانات از نظر سبکی و سنگینی نسبت به پیامبران الهی متفاوت بوده است. به عنوان مثال در قرآن مجید آزمایش حضرت ایوب علیه السلام که همه‌ی مال و ثروت و زن و فرزند خویش را از دست داده و حتّی در جسم و بدن او بلایی می‌افتد که مردم او را از قریه‌ی خویش بیرون می کنند و روانه‌ی بیابان می‌سازند اما آن حضرت در برابر همه‌ی این ناملایمات صبور است و عاقبت لطف خدا شامل او می گردد و از آزمایش الهی سرفراز بیرون می‌آید؛ و یا ابتلای حضرت ابراهیم علیه السلام از سخت‌ترین آزمایش‌ها بوده، ابتدا در آتش انداخته می‌شود، سالها بعد به دستور خدا باید نور چشمان خود را به دور از هر گونه

مساعدتی در صحرای برهوت حجاز رها سازد و اندکی بعد باید تنها فرزند خویش را در راه خدا قربانی کند. و یا ابتلای حضرت موسی علیه‌السلام که خداوند از آن به بلای عظیم یاد می‌کند و یا ابتلای حضرت یونس علیه‌السلام در شکم ماهی و یا امتحان سخت حضرت زکریا علیه‌السلام و فرزند صبورش حضرت یحیی علیه‌السلام و یا ابتلای یوسف صدیق علیه‌السلام، پاک مردی که الگوی پاکان هستی شد و یا ابتلای حضرت محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وسلم در شِعب ابی طالب و در هجرت به مدینه و در جنگها و سایر قضایای حیات آن حضرت، همه و همه در راه استواری ایمان و صِدق درون و پاکی طینت و ابلاغ رسالت الهی و ساختن جامعه‌ای انسانی، مورد آزمایش عظیم الهی قرار گرفتند.

این امتحانات الهی گاهی اوقات در قالبها و شکل‌هایی به سوی انسان می‌آید که اصلاً انسان تصور نمی‌کند این نوع آزمایش الهی باشد. چنانچه خداوند می‌فرماید: ﴿وَنَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ﴾ (انبیا/۳۵): *«با بدیها و خوبیها به گونه‌ای شما را می‌آزماییم و بازگشت شما تنها به سوی ماست».* امتحان به اشیای خوب و امتحان با اشیای بد و هر کدام به گونه‌ای که کمتر به تصور می‌آید. واقعاً همه‌ی حیات ما امتحان و آزمایش است.

بنابراین در این جا باید به این نکته‌ی بسیار مهم اشاره کنم، از دیدگاه قرآن و سنت، داشتن مال و ثروت و راحتی و لذت و امتحان نشدن و ضرر نکردن و زیان‌های مالی و جانی ندیدن، نشانه‌ی محبت الهی نیست. به عنوان مثال اگر شخص مسلمانی تصور کند، چون خدا او را دوست دارد پس این همه مال و ثروت و خانه و ماشین و لذت و راحتی در اختیار او نهاده است و در کنار و همسایگی او شخص مسلمانی در گرفتاری و مصیبت و فقر و زندانی و شکنجه و ناراحتی قرار گرفته و تصور کند که خدا او را ترک کرده و دوستش ندارد و ملاک محبت الهی را در حیات مادی و زندگی راحت بی‌درد سر بدانند و یا ملاک عدم محبتِ الهی را در گرفتاری‌ها و رنج و مصیبت بدانند. این هر دو تصور و دیدگاه از نظر خدا و قرآن و سنت بر طبق نص صریح قرآن غلط است. بالفرض مثال اگر این تصور درست باشد، پس پیامبران الهی که برگزیدگان خدا هستند چرا این همه سراسر زندگیشان توأم با رنج و مصیبت و گرفتاری بود! مگر خدا بدانها محبت نداشت؟ نه هرگز چنین نیست. خداوند در ردّ هر دو دیدگاه فوق و بیان دیدگاه درست چنین می‌فرماید:

﴿ فَأَمَّا ٱلۡإِنسَٰنُ إِذَا مَا ٱبۡتَلَىٰهُ رَبُّهُۥ فَأَكۡرَمَهُۥ وَنَعَّمَهُۥ فَيَقُولُ رَبِّيٓ أَكۡرَمَنِ ﴿١٥﴾ وَأَمَّآ إِذَا مَا ٱبۡتَلَىٰهُ فَقَدَرَ عَلَيۡهِ رِزۡقَهُۥ فَيَقُولُ رَبِّيٓ أَهَٰنَنِ ﴿١٦﴾ كَلَّاۖ بَل لَّا تُكۡرِمُونَ ٱلۡيَتِيمَ ﴿١٧﴾ وَلَا تَحَٰٓضُّونَ عَلَىٰ طَعَامِ ٱلۡمِسۡكِينِ ﴿١٨﴾ ﴾ (فجر/۱۵-۱۸)

«زمانی که انسان مورد امتحان پروردگار خویش قرار گرفت، خداوند از لطف و کرم خود او را گرامی داشت و نعمت‌های فراوان در اختیارش نهاد، در کمال غرور و خودخواهی می‌گوید: چون من لیاقت و ارزش چنین لطفی را داشتم پس خداوند نیز این همه نعمت را به من ارزانی داشت و خداوند تنها مرا دوست دارد، و آنگاه که خداوند انسانی را مورد آزمایش قرار می‌دهد و رزق و روزی او را تنگ و سخت می‌کند و رنج و گرفتاری او فزونی می‌یابد، پس صدای ناله و فریاد گله‌مندی او بلند می‌شود و بدون این که صبر و تحملی نماید شروع به شکوه می‌کند که پروردگارم مرا خوار و ذلیل ساخت و او مرا دوست ندارد و همه‌ی حیثیت و آبروی من بر باد رفت».

اما خداوند متعال هر دو دیدگاه و اندیشه‌ی فوق را با اسلوبی بسیار زیبا و سخنی متین رد می‌کند و می‌فرماید: ای انسان چنین نیست که تو می‌پنداری، بلکه آنچه به تو از نعمت‌های الهی رسیده و تو صاحب مال و مقام و ثروت و زندگی شده‌ای نه از لیاقت و تلاش و غیرت توست و نه این که خداوند تو را بیش از دیگران دوست دارد و به تو تنها اکرام و محبت می‌ورزد، بلکه با دقت بیشتر در متن آیه و مخصوصاً در کلمه زیبای «ما ابتلاه» درمی‌یابیم که همه‌ی اینها ابتلا و امتحان است. به تو که نعمت‌های فراوان بخشیده با همان نعمت و خیرات و کثرت مال، مقام و منال می‌آزماید و شاید آزمایش در نعمت‌ها چه بسا از آزمایش مصیبت‌ها سخت‌تر باشد! و همچنان که در صفحات قبل و در آیات گذشته توضیح دادیم خداوند می‌خواهد ببیند، آیا تو حق و حقوق ابن نعمت‌ها را رعایت می‌کنی و شکر آن را کاملاً به جا می‌آوری یا نه! ﴿ كَلَّاۖ بَل لَّا تُكۡرِمُونَ ٱلۡيَتِيمَ ﴾ آیا از مال و ثروت خویش به یتیمان و فقرا و بینوایان می‌بخشی و علاوه بر اینها دیگران را در این مسیر همیاری و انفاق به محرومان تشویق می‌کنی؟ آیا تو فردی ایثارگر و بخشنده هستی؟ و آیا در این طریق دیگران را هم راهنمایی می‌نمایی؟ آیا آن مقام، منزلت، شغل و پستی که خداوند در این دنیا نصیب تو ساخته و در جامعه‌ی انسانی بدان افتخار داری، در فکر دست‌گیری

دیگران هم هستی؟ و آیا در چنین مقامی دلت به حال محرومان و درماندگان می‌سوزد؟ و آیا در فکر نجات گرفتاران هستی؟ و یا گِرهی از مشکلات مردم را باز می‌کنی؟ یا همه‌اش در فکر خود و در فکر پر کردن جیب خود و گنده کردن شکم خود و بالا بردن زندگی خود هستی؟ آری اینها همه عَقَبه‌های هستند که انسان مؤمن باید از آنها سلامت و پیروز عبور نماید و از این سدهای امتحان به نیکی بگذرد. هر نعمتی که در اختیار انسان است همه امتحان و آزمایش است و از همه‌ی آن نعمت‌ها چه مال و ثروت، چه پست و مقام، چه علم و دانش، چه زن و فرزند، چه خانه و زندگی، چه... در آخرت سؤال می‌شود و این نص صریح قرآن است:

﴿ ثُمَّ لَتُسْـَٔلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ ٱلنَّعِيمِ ﴾ (تکاثر/۸)

«سپس در آن روز از همه‌ی نعمت‌های داده شده بازخواست می‌شوید و البته هیچ شک و تردیدی در این بازخواست نیست».

در واقع اگر نعمت‌های الهی در جای خویش صرف نشود و حق آن ادا نگردد و شکر آن گزارده نشود، بی‌شک تبدیل به نقمت و بلا و عذاب خواهد گشت. بنابراین هر گاه در مسیر زندگی انسان مؤمنی، صاحب مال و ثروتی گشت و به زندگی راحتی دست یافت. باید با دیدگاهی درست بدان نگاه کند و همانطور که شرح دادیم.

شکر نعمت، نعمتت افزون کند　　　کفر نعمت از کفت بیرون کند

و اما برگردیم به توضیح بخش دوم آیه و بپردازیم به شرح حال آن انسانی که مورد امتحان الهی قرار می‌گیرد و در مسیر زندگی خویش دچار حوادث و مشکلات می‌گردد و فقر و مسکنت گریبانگیر او می‌شود و از فلاکت به هزاران رنج و درد می‌افتد. او نیز بر اساس اندیشه‌ی درست الهی نباید در برابر این رنج‌ها به کفرگویی و ناسپاسی بپردازد و تصور کند که خداوند او را رها کرده و از درگاه خویش رانده است. نه هرگز چنین تصوری جایز نیست. بلکه او وظیفه‌ی دیگری دارد، صبر و تحمل و پناه بردن به خداوند و استقامت جایز نیست. بلکه او وظیفه‌ی دیگری دارد، صبر و تحمل و پناه بردن به خداوند و استقامت و پایداری در برابر این امتحانات و آزمایش‌های الهی. مگر نه این است که خداوند بزرگ‌مردانی چون پیامبران را رنج‌ها داده و به مصیبت‌ها

گرفتار کرده است. آری این اندیشه درست نیست که بگوییم علت این گرفتاری‌ها بـه خـاطر بـد بودن است. پیامبران الهی که هرگز بدی به ساحت مقدسشان راهی ندارد، چرا رنج کـشیده‌انـد؟ آری همه‌ی اینها امتحان الهی است. انسان مؤمنی که دچار حوادث و گرفتاری‌ها می‌شود باید صبر نماید، صبری چون صبر ایوب علیه السلام و صبری چون صبر یونس علیه السلام در شکم ماهی، و صـبری چـون صبر ابراهیم علیه السلام در درون آتش نمرودیان، و صبری همچون صبر اصحاب و یاران راستین رسـول اکرم صلی الله علیه و سلم و صبری همچون صبر دعوتگران، مجاهدان، اولیا، علما و فرهیختگان مسلمان در طول تاریخ اسلام و صبری همچون صبر مُجدّدین دینی و فدائیان راه حـق کـه سـال‌هـای سـال در زیـر سخت‌ترین شکنجه‌ها در زندانها و سلول‌های تاریک و نمنـاک و تبعیـدگاههای دشـمنان اسـلام مقاومت نموده و به خاطر حفظ قرآن و سنت و آرمان درست دینی و عقاید پاک توحیدی همه‌ی حیات و زندگی، زن و فرزند، مال و جان خود را از دست دادند ولی لب فرو بستند و خدای خویش را از خود راضی نمودند. آری انسان مؤمن چنین بینش و تفکری در مورد نعمت‌هـای داده شـده‌ی الهی و یا در مورد وجود مصیبت‌ها و گرفتاری‌ها و سختی‌ها دارد.

در دیدگاه او زندگی سراسر امتحان و ابتلا و آزمایش است. و دنیا مکانی است برای شناسایی نیک و بد. و مرگ و زندگی تنها برای این است که انسان چه عکس العملی انجام مـی‌دهـد، آیـا کارها و رفتار نیک و درست انجام می‌دهد و شکر و سپاس نعمت‌ها را به جا می‌آورد و در برابر ناملایمات صبر می‌کند و یا این که راه ناسپاسی و بی‌صبری را برمی‌گزیند و حق و حقوق هستی را زیر پای می‌نهد. در واقع براساس راهنمایی خداوند حیات و مرگ همه امتحان است. ﴿ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلۡمَوۡتَ وَٱلۡحَيَوٰةَ لِيَبۡلُوَكُمۡ أَيُّكُمۡ أَحۡسَنُ عَمَلٗا ...﴾ (ملک/٢): *«خداوند آن ذات مقدسی است که مرگ و حیات را برای امتحان و آزمایش شما آفرید تا شما را بیازماید که کدامتان بهتـرین عمـل‌هـا را انجام می‌دهید».*

بنابراین نتیجه می‌گیریم که ملاک محبت و رضای خدا درباره‌ی یک انسان، داشتن مـال و منال و مقام و راحتی دنیوی نیست و همچنین وجود گرفتاری‌ها و پـیش‌آمـدهای نـاگوار و درد و رنج‌های گوناگون در زندگی دنیوی ملاک قهر و غضب الهی نسبت به یک انـسان نمـی‌باشـد. از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و سلم روایت شده است که حضرت فرمودند:

«اِذَا رَایتَ اللهَ یُعطی العَبدَ مِنَ الدُّنیا - عَلی معاصِیهِ - ما یُحِبُّ، فَإنَّما هُوَ اِستِدرَاجٌ ثُمَّ تَلا رَسُولُ اللهِ ﷺ: ﴿ فَلَمَّا نَسُوا۟ مَا ذُكِّرُوا۟ بِهِۦ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَٰبَ كُلِّ شَىْءٍ حَتَّىٰٓ إِذَا فَرِحُوا۟ بِمَآ أُوتُوٓا۟ أَخَذْنَٰهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُم مُّبْلِسُونَ ﴾» (انعام/ ۴۴). رواه احمد بن حنبل فی مسنده.

«وقتی که شما دیدید خداوند به بنده‌ای با همه گناهکاری و معصیت، مال و ثروت و زندگی فراوان عطا می‌کند و به او همه چیز می‌بخشد، این نشانه‌ی محبت خدا با آن بنده‌ی گناهکار نیست بلکه این نوعی مهلت و استدراج است. یعنی خداوند به او فرصت و مهلت می‌دهد تا بیشتر در معاصی فرو رود، سپس رسول خدا این آیه‌ی قرآن را تلاوت فرمودند: وقتی که مردم تذکرات و پندهای پیامبران را فراموش کردند ما درهای رحمت خویش را به رویشان باز کردیم تا این که آنان به این نعمت‌ها مغرور گشته و شادمان شدند، آنگاه در همان حالت خوشی و سرمستی آنان را گرفتار نمودیم و همه‌ی بساط عیش و نوش آنان را بر هم زدیم، در آن وقت آنان مأیوس گشته و برای همیشه از نجات یافتن ناامید شدند».

و باز در حدیث دیگری از رسول خدا ﷺ روایت است که حضرت فرمودند:

«اِذَا اَرَادَ اللهُ بِعَبدِهِ الخَیرَ عَجَّلَ لَهُ العُقُوبَةَ فِی الدُّنیا، وَ اِذَا اَرَادَ اللهُ بِعَبدِهِ الشَّرَّ اَمسَکَ عَنهُ بِذَنبِهِ حَتّی یُوافِیَ بِهِ یَومَ القِیامَةِ.» رواه ترمذی و قال حدیثٌ حسنٌ.

«آنگاه که خداوند برای بنده‌ی خودش خیر و نیکی را اراده نماید، عقوبت و تنبیهاتش را در همین دنیا به او نشان می‌دهد (تا آن بنده بیدار شده و در فرصت باقی مانده از عمرش توبه نماید)، و هر گاه خداوند برای بنده‌ی خویش شر و بدی را اراده کند، گناهان و بدی‌هایش را نگه می‌دارد تا در روز قیامت کاملاً او را مورد بازخواست قرار دهد».

در واقع باید گفت این بدترین حالت برای یک انسان است، زیرا تحمل مشکلات و رنجهای دنیوی بسیار آسانتر و سبک‌تر از عذابها و دردهای اخروی است و به همین خاطر می‌بینیم انسانهای با ایمان و پرهیزکار برای سعادت و راحتی آخرت خویش حاضرند هر مشکل و مصیبتی را در این دنیا تحمل نمایند و همیشه از خدای خویش جویای سعادت و پاداش آخرتند.

با این شرح و توضیح که ذکر کردیم مشخص شد، زندگی انسان مؤمن در این دنیا سرتاسر ابتلا و آزمایش است و البته هیچ انسانی از این قاعده مستثنی نیست. ولی گاهی اوقات بین گرفتاری‌ها و مصایب و بلاهای وارده بر انسان تفاوت‌هایی وجود دارد، بدین صورت که ابتلای انسان‌های مؤمن و داعیان مخلص برای ارتقای درجه و مقام معنوی و تثبیت ایمان آنهاست. به همین علت برخورد آنان با مصیبت‌ها و گرفتاری‌ها و آزمایش‌های الهی همراه با صبر و استقامت است و هیچ گاه در ا ین مسیر احساس افسردگی، ضعف و ناراحتی نمی‌نمایند، بلکه با عشق و علاقه و طِیب خاطر تسلیم مقدّرات آفریدگار خویشند. چنان چه در روایت صحیحی از رسول مکرم اسلام ﷺ آمده است که آن حضرت فرمود:

«اِنَّ اَعظَمَ الجَزَاءِ مِن عِظَمِ البَلاءِ، وَ اِنَّ الله تَعالی اِذَا اَحَبَّ قَوماً اِبتَلاهُم، فَمَن رَضِیَ فَلَهُ الرِّضی وَ مَن سَخَطَ فَلَهُ السُّخطُ». رواه الترمذی و قال حدیثٌ حسنٌ.

«به راستی پاداش عظیم در قبال امتحانات عظیم می‌باشد. و هر گاه خداوند متعال ملتی را دوست بدارد آنان را مورد آزمایش و امتحان قرار می‌دهد، پس هر کس که به تقدیر الهی راضی باشد و از امتحان الهی احساس رضایت کند، پس برای او خشنودی خداست و هر که احساس نارضایتی کند و از امتحان الهی بدش بیاید، پس برای او نارضایتی و خشم خداست».

و باز در حدیث دیگری از حضرت رسول خدا ﷺ روایت است که حضرت فرمودند:

«عَجَباً لِاَمرِ المُؤمِنِ اِنَّ اَمرَهُ کُلَّهُ لَهُ خَیرٌ وَ لَیسَ ذلِکَ لِاَحَدٍ اِلّا لِلمُؤمِنِ اِن اَصَابَتهُ سَرَّاءُ شَکَرَ فَکانَ خَیراً لَهُ وَ اِن اَصابَتهُ ضَرَّاءُ صَبَرَ فَکانَ خَیراً لَهُ». رواه مسلم.

«قضیه‌ی انسان مؤمن جای تعجب دارد، در واقع هر کار و کردارش خیری است برای او، و همه‌ی حالاتش به نفع اوست و این امر برای احدی جز انسان مؤمن متصور نیست، و مؤمن این چنین است، اگر خیر و نیکی از جانب خدا به او رسد، سپاسگزاری کند و این شکر و سپاس به خیر و صلاح اوست و هر گاه شری به او رسد و در رنجی گرفتار آید، صبر کند و این صبر و تحمل نیز به خیر و صلاح اوست».

انسان مؤمن در هر دو شکل و صورت با بینش دقیق و درستی که از مکتب حیات‌بخش اسلام

فرا گرفته با حوادث و ابتلائات روبرو می‌شود، در نتیجه خداوند متعـال در قبـال گرفتـاری‌هـا و ناملایمات و ناراحتی‌ها به او بصیرت صبر و پایداری عنایت می‌دارد و نیـز در قبـال نعمـت‌هـا و خیرها به او قوه‌ی تشکر نمودن و سپاسگزاری ارزانی می‌دارد و بدین وسیله انسان مؤمن عیناً ایـن رفتار را در زندگی عملی خویش پیاده می کند و از همین جاسـت وقتـی کـه مـا تـاریخ زنـدگی و سرگذشت مؤمنان راستین از انبیا و اصحاب آنان و پیشوایا ن دین و اولیا و صالحان و شـهدا را بـه دقت می‌نگریم متوجه می‌شویم که آنان همیشه در برابر ناملایمات و مصیبت‌های دنیـوی صـبور بودند و در قبال نعمت‌های الهی و خوشی‌های زندگی بسیار سپاسگزار و شاکر بودند. اما نـوع دوم مصیبت‌ها و گرفتاری‌ها که گریبانگیر مجرمان و گناهکاران و ستم‌پیشه گان می‌شود و آنان مورد امتحان و آزمایش الهی قرار می گیرند، جنبه‌ی ارتقای معنوی و یا رشد ایمانی ندارد، بلکه اینها همه مکافات عمل است. و چون دنیا جای عمل و محل کسب است، بسیاری از اعمال انسان در همـین دنیا بازتاب دارد. در واقع همین نوع امتحان الهی نیز لطفی است به بندگان خدا. و مکافـات عمـل نوعی بیدار کردن انسان از خواب غفلت است.

گاهی اوقات ممکن است انسان مؤمنی بر اثر وسوسه‌های نفس شیطانی مرتکب گناهی گردد و جرم و جنایتی از او سر زند و بر خود و یا دیگری ستمی روا دارد. در نتیجه جزای کیفر خود را در همین دنیا می‌بیند تا متوجه اعمال و رفتار خویش گشته و به درگاه خدا توبه کند. خداوند پاک در مورد سرگذشت قوم بنی اسرائیل در قرآن مجید مطالب بسیار زیادی نقل کرده است و مرتـب آنان را مورد آزمایش قرار می‌داد، در واقع همه‌ی این آزمایش‌ها برای آن بود که آنان بیدار شوند و از غفلت درآیند و راه سعادت را بجویند. اما تعدادی این موضوع را درک نمی کردند.

خداوند متعال در سوره‌ی مبارکه‌ی اعراف در این باره چنین می‌فرماید:

﴿ وَقَطَّعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَمًا ۖ مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَٰلِكَ ۖ وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴾ (اعراف/۱۶۸)

«و تقسیم کردیم آنان را در روی زمین به چندین قوم، گروهی از آنـان صـالح و گروهـی دیگر ناصالح شدند و ما همگان را به وسیله‌ی نیکی‌ها و بـه وسـیله‌ی بـدی‌هـا آزمـایش نمودیم تا شاید آنان به درگاه خداوند بازگشت کنند».

بنابراین در این آیه‌ی مبارکه خداوند علت آزمایش آنان را جهت بازگشت به درگاه خویش و توبه کردن و پشیمان شدن از اعمال و رفتار ناپسند خویش بیان می‌دارد.

و باز در جای دیگری خداوند متعال با صراحت بیان می‌دارد که بسیاری از مصیبت‌ها و گرفتاری‌ها نتیجه و پاداش اعمال و رفتار شماست، و شما در واقع نتیجه‌ی عمل خویش را می گیرید و اینها همه مکافات اعمال و رفتار و کردارتان می‌باشد. چنانچه می‌فرماید:

﴿ وَمَآ أَصَٰبَكُم مِّن مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتۡ أَيۡدِيكُمۡ ... ﴾ (شوری/۳۰)

«و هر آن مصیبتی که دامان شما را گرفت، به سبب گناهانتان بود»

و باز در جای دیگری چنین می‌فرماید:

﴿ ظَهَرَ ٱلۡفَسَادُ فِي ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِ بِمَا كَسَبَتۡ أَيۡدِي ٱلنَّاسِ لِيُذِيقَهُم بَعۡضَ ٱلَّذِي عَمِلُواْ لَعَلَّهُمۡ يَرۡجِعُونَ ﴾ (روم/۴۱)

«در روی خشکی و دریا و در شهر و روستا به سبب گناهان مردم فتنه و فساد آشکار شد و بدین وسیله خداوند جزای بعضی از رفتارهای آنان را به آنها چشاند تا شاید آنان به سوی خدا رجوع کنند و از گناهان خویش دست بردارند».

و اما نتیجه‌ای که از بحث امتحان و آزمایش الهی نسبت به بندگان مؤمن گرفته می‌شود این است که خداوند هیچ گاه بندگان مؤمن و مخلصان بارگاه خویش را به خاطر اذیّت نمودن و خوار کردن و آزار رساندن مورد آزمایش قرار نمی‌دهد بلکه این همه آزمایش صرفاً برای ارتقای درجه‌های معنوی و فزونی اجر و پاداش و تثبیت ایمان و پاک نمودن گناهان و تربیت یافتن در حد کمال و رسیدن به مقام قرب الهی است و رشد همه جانبه در ابعاد انسانی و ایمانی و پیراستن از وابستگی‌های دنیوی است، تا این جماعت شایستگی بندگی خدا در روی زمین و رهبری انسانیت و الگو و اسوه‌ی بشریت گردند. و ما در حدیث صحیح از حضرت رسول خدا ﷺ چنین می‌شنویم که آن حضرت فرمود:

«اَشَدُّ النّاسِ بَلاءً الاَنبیاءُ، ثُمَّ الاَمثَلُ فَالاَمثَلُ، یُبتَلَی الرَّجُلُ عَلی حَسَبِ دِینِهِ، فَاِن کَانَ فِی دِینِهِ صَلابَةٌ ابتُلِیَ عَلی قَدرِ ذلِکَ، وَ اِن کانَ فِیهِ رِقَّةٌ، هُوِّنَ عَلَیهِ، فَما یَزالُ البَلاءُ

بِالرَّجُلِ حَتّی يَدَعَهُ يَمْشِي عَلَى الأَرضِ، وَ لَيسَ عَلَيهِ خَطِيئَةٌ». متفق علیه.

«از میان مردم شدیدترین آزمایشها برای انبیا است، و بعد از آنان به ترتیب برای انسانهای پاکدامن و وارسته است. هر شخصی به تناسب دینداری و پایبندی‌اش به دین، مورد امتحان قرار می‌گیرد، اگر شخصی در دین و ایمانش مستحکم بود به همان اندازه آزمایش‌های سخت به سوی او می‌آید، ولی اگر در دین و ایمانش ضعف و سستی بود به همان اندازه مورد امتحان قرار می‌گیرد و آنقدر برای بندگان مؤمن آزمایش‌ها و امتحان‌های الهی می‌آیند تا او را کاملاً پاکیزه سازند، تا جایی که در روی زمین راه برود و زندگی کند در حالی که هیچ گناهی بر گردن او نیست».

قطعاً بینشی که از سخن گوهربار و متین اسوه‌ی انسانیّت و رسول بشریت و امام تقواپیشگان به دست می‌آید، بینشی کاملاً معنوی و توأم با منظره‌های زیبای حقیقت‌پرستی است. و کمتر افرادی هستند که بتوانند به چنین مقام والایی دست یابند. جایگاهی که فقط از پاکی و قداست در آن سخن است. در واقع چنین دیدگاهی در مورد امتحان و آزمایش الهی باعث می‌گردد مؤمنان با کمال صبر و از خودگذشتگی و نهایت تحمل و بردباری در برابر حوادث زندگی بایستند و راضی به هر آن امتحانی باشند که از جانب خدا به سویشان می‌آید و به خیر و شر آن با دیده‌ی رضا می‌نگرند.

خداوند در توصیف این صابران چنین می‌فرماید:

﴿ٱلَّذِينَ إِذَآ أَصَٰبَتۡهُم مُّصِيبَةٞ قَالُوٓاْ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ ﴿١٥٦﴾ أُوْلَٰٓئِكَ عَلَيۡهِمۡ صَلَوَٰتٞ مِّن رَّبِّهِمۡ وَرَحۡمَةٞۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُهۡتَدُونَ ﴿١٥٧﴾﴾ (بقره/۱۵۶-۱۵۷).

«صابران و بردباران، آن کسانی هستند که هرگاه مصیبتی برایشان پیش آید، گویند، به راستی ما از آن خدا هستیم و قطعاً بازگشت ما به سوی اوست آری بر آنان درود و سلام و رحمت خاصی از جانب پروردگارشان هست و تنها آنان هدایت یافته‌گانند».

در واقع وقتی ما می‌گوییم، **«ما از آن خداییم»** بدین معنی است که ما مخلوق و مملوک او هستیم، هر چه داریم از اوست، و چون او داده، پس هر گاه او بگیرد ما حق اعتراض نداریم،

همچنان که در وقت دادن، خداوند با احدی مشورت نمی‌کند، در وقت گرفتن هم همان حق را دارد. و این موضوعی بسیار ساده و قابل فهم است، وقتی ما اعتراف داریم که همه در ملکیت او هستیم. پس او در ملک خویش هر گونه که بخواهد تصرف می‌کند، در نهایت برایمان جای هیچگونه اعتراضی باقی نمی‌ماند. و اگر ما مؤمن هستیم در اصل باید اینگونه باشیم تا مغفرت و رحمت خدا به سوی ما سرازیر گردد، همانگونه که خداوند در آیه‌ی بالا بدان بشارت داده است و این بشارت الهی تنها برای آنانی است که در وجودشان آن صفت‌های مورد اشاره در آیه وجود دارد و زیباتر این که خداوند این گروه و این افراد را با تأکید و به طور قطع و یقین از ره‌یافتگان معرفی می‌کند، پس شکی نیست که انسان‌های مؤمن و صبور و بردبار مشمول عنایت و توجه خدای خویش قرار گرفته و به سعادت خواهند رسید. امید که خداوند ما را در این گروه و افراد قرار دهد.

۲- بیمار اجازه دارد از درد، شکوه و ناله کند:

اشکالی ندارد که بیمار نزد پزشک معالج خود، یا پرستار، یا فامیل، یا دوست و دیگران، از درد و آلمی که دارد، شکوه و ناله کند، مادامی که آن شکوه و ناله ناسپاسی و نارضایتی از قضا و قدر نباشد، زیرا احتمال دارد، آنان، به ویژه پزشک، دارویی داشته باشند که شفای درد او باشد یا حداقل آلم و رنج او را تخفیف دهد.

همچنین شکوه و ناله نزد کسی که مورد وثوق و اطمینان بیمار است، سبب سبکی و راحتی نفس می‌شود، به ویژه هنگامی که طرف با او همدردی و مواسات کند و خود را شریک غم و رنج او بداند. شاعر گفته است:

شَكَوتُ و مَا الشَّكوى لِمثلِى عادَةٌ ولكِن تَفيضُ الكَأسُ عِند امتِلائِها!

«شکوه کردم و شکوه از درد شیوه‌ی من نیست. چه کنم لیوان چو پر شود سرریز گردد».

یا:

و لا بدَّ مِن شكوى إلى مُروُءَةٍ يواسِيك اويسَلِّك أويتَوَجَّعُ!

«اظهار شکوه و ناله نزد صاحبان مروّت ضروری است که او تو را مواسات و همدردی کند و یا تسلّی دهد».

بخاری از ابن مسعود رضی الله عنه روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید:

«إِنِّی أُوعَکُ کَمَا یوعَکُ رَجُلان منکم»

«من به درد و رنج مبتلا می‌شوم همان گونه که دو نفر از شما به درد و رنج مبتلا می‌شوید. یعنی به اندازه‌ی دو نفر ثواب دارم».

قاسم بن محمد روایت می کند که عایشه (رضی الله عنها) گفت: «آی، سرم». پیامبر صلی الله علیه وسلم هم فرمود: «من هم آی سرم».

از سعد رضی الله عنه روایت شده که می گفت: به سبب اینکه در حجة الوداع به درد شدیدی گرفتار شدم، پیامبر گرامی صلی الله علیه وسلم به عیادتم آمد. به عرض رساندم همان گونه که مشاهده می‌فرمایید به درد و الم دچار شدم... .[أ]

بخاری در کتاب «الأدب المفرد» از عروة بن زبیر روایت می کند که می گفت: من و عبدالله بن زبیر رضی الله عنه نزد اسماء - دختر ابوبکر که مادر هر دوی آنان بود - رفتیم. عبدالله به وی گفت: حالت چگونه است؟ گفت: ناراحتم».[ب]

این عمل مخالف با قول بعضی علماست که می‌گویند: اظهار آه و ناله‌ی بیمار مکروه است. نووی در تعقیب این گفتار می گوید: چنین قولی ضعیف و باطل است، زیرا مکروه عبارت است از، آن چه به نهی مقصود از طرف شارع ثابت شده باشد. چنین چیزی در این مورد به اثبات نرسیده است، و اگر استدلال به حدیث عایشه رضی الله عنها نموده باشند، در توجیه آن می‌توان گفت که شاید منظور آنان از کراهت همان خلاف اَولیٰ باشد. شکی نیست که اشتغال دردمند به ذکر خدا بهتر و اولی است.[ج]

[أ] نگاه به این حدیث و دو حدیث قبل از آن در فتح الباری، کتاب «المرضی» باب «ما رخص للمریض ان یقول: إنّی وجع؛ و ارأساه؛ اواشتد الوجع»، احادیث شماره «۵۶۶۶-۵۶۶۷-۵۶۶۸».

[ب] الأدب المفرد، بخاری، حدیث شماره «۵۰۹».

[ج] فتح الباری، ۱۲۴/۱۰.

قرطبی می‌گوید: واقعیت این است که کسی توان رفع درد و آلم از انسان را ندارد. روان انسانی هنگام درد و آلم، ناله و آه می‌کشد. تغییر این غریزه از انسان ناممکن است. تنها چیزی که بنده‌ی دردمند بدان مکلّف می‌شود، این است که، در آه و ناله‌ی زیاد مبالغه و افراط نورزد؛ زیرا این حالت، بیمار را از صفت صبوری دور می‌سازد. مجرّد شکوه ناپسند نیست، تا زمانی که نارضایتی و ناسپاسی ایجاد نگردد.[أ] مسلم از عثمان بن ابی العاص رضی الله عنه روایت می‌کند که، او از دردی که در بدن داشت نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شکایت برد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«ضَع یدَکَ علَی الَّذِی یألم من جَسَدِک وَ قُل بسمِ اللهِ ثلاثاً و قُل سبع مرات: أَعُوذُ بِعِزَّةِ اللهِ و قُدرَتِهِ من شَرِّ ما أَجِدُ و أُحاذِرُ».[ب]

«دستت را بر موضع درد و بر روی جسمت بگذار و بگو: به نام خدا - سه بار - و هفت بار بگو: به عزت و قدرت خدا پناه می‌برم از شرّ آن چه دارم و از شر آن چه از آن می‌ترسم.»

علمای اسلامی گفته‌اند: از این روایت استنباط می‌شود که اظهار شکوه و ناله‌ی بیمار نزد انسانی که بدان تبرک جویند و امید دعا و برکت از وی انتظار برود، مندوب است.[ج]

امام احمد بن حنبل هنگام بیماری، نخست خدا را شکر و سپاس می‌کرد پس از آن از عوارض وارده بر خود خبر می‌داد، به سبب روایت ابن مسعود رضی الله عنه که می‌گوید:

«إذا کانَ الشُّکرُ قبلَ الشَّکوی فَلَیسَ بِشاکٍ»؛

«هنگامی که شکر بیمار قبل از شکوه و ناله باشد، آن شخص جزء شکوه گران به حساب نمی‌آید.»

حافظ ابن حجر در تعقیب این قول پیامبر خدا که در حدیث عایشه رضی الله عنها فرمود: «وارأساه» (آی سرم) می‌گوید: بیان درد، شکایت نیست. چه بسا بیمارانی که ساکت هستند، ولی ناسپاس و

[أ] فتح الباری، ۱۰/۱۲۴.

[ب] مسلم در «السلام»، ابوداود، شماره «۳۸۹۱»، ترمذی «۲۰۸۱».

[ج] علامه ملّا علی قاری در کتاب «مرقاة المفاتیح» شرح «مشکاة المصابیح»: ۲/۲۹۸ این را بیان داشته است.

ناراضی اند و چه بسا شکایت کنندگانی که راضی و شاکرند. بنابراین توجه و اعتماد به عمل قلبی است نه بر نطق و کلام.[أ] و الله اعلم.

لازم است کسی که در حضور او شکوه و ناله می‌شود، با لمس و مالش مهربانانه و کلام آرام بخش و دعای نیک، از درد و آلام بیمار بکاهد. همان عملی که رسول گرامی برای سعد رضی الله عنه انجام داد. آنجا که عایشه دختر سعد از پدرش روایت می کند که می گفت: در مکه سخت بیمار شدم. رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم به عیادتم آمد... سپس دست بر سر و بدنم مالید و فرمود:

«اَللّهمَّ اشفِ سعداً و أَتمِم له هِجرتَه»

«خدایا سعد را شفا عطا فرما و هجرت او را کامل گردان.»[ب]

سعد رضی الله عنه می گوید: آن چنان تسکین و آرامش بر من حکمفرما گردید که تاکنون آن را فراموش نمی کنم.

ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتم؛ دیدم سخت بیمار است دست بر بدن مبارکش مالیدم و گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شما هم به این سختی بیمار می‌شوید؟ فرمود:

«أجَل کَما یوعَک رِجُلانِ مِنکُم»

«آری به اندازه‌ی دو نفر از شما.»

گفتم: پس شما دارای دو اجر هستید؟ فرمودند: بلی. سپس فرمودند:

«مامِن مُسلِمٍ یصِیبُهُ أذی أَو مَرَضٌ فَما سواهُ إلّا حَطَّ اللهُ سَیّئاتِهِ کما تَحُطُّ الشجرةُ ورقها»[ج]

«هر مسلمانی دچار اذیتی شود، خواه بیماری یا غیر آن، همان گونه که درخت برگ هایش را می‌ریزد، خداوند متعال هم گناهان او را می‌ریزاند.»

لازم است هر که شنونده‌ی شکایت بیماری است، بیمارَ را به فضیلت صبر بر مصیبت و

[أ] فتح الباری، ۱۰/۱۲۶-۱۲۵.

[ب] الأدب المفرد، بخاری، حدیث «۵۰۹».

[ج] بخاری، حدیث شماره «۵۶۶۰».

رضا به قضا و بیان ثواب نسبت به کسی که به مصیبتی گرفتار آید و در مقابل آن صبر کند، دعوت کند و بیان دارد که بیماری و مصائب، پاک کننده و کفاره‌ی گناهان محسوب می‌شوند و موجب ازدیاد حسنات و رفع درجات می‌گردند. بیشترین کسانی که به مصیبت‌ها مبتلا شده‌اند، پیامبران الهی بوده‌اند. به دنبال آن‌ها اولیاء، علما، صالحان و امثال این افراد. همچنین او را به آیات و احادیث و سیره‌ی صالحان یادآوری نماید تا قلبش آسوده و روانش شاد گردد. البته نباید خیلی هم او را ملول و کم حوصله سازد و همان شیوه را به کار بندد که پیامبر ﷺ با عثمان بن ابی العاص رضی الله عنه انجام داد.

اما اظهار شکایت از درد و مصیبت نزد خالق جلّ شأنه:

قرآن داستان‌هایی از پیامبران را برای ما بازگو می‌کند، و روایت می‌کند که یعقوب علیه السلام می‌گفت:

﴿ قَالَ إِنَّمَآ أَشْكُواْ بَثِّي وَحُزْنِيٓ إِلَى ٱللَّهِ ﴾ (یوسف/٨٦)

و ایوب علیه السلام که می‌گفت:

﴿ وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُۥٓ أَنِّي مَسَّنِيَ ٱلضُّرُّ وَأَنتَ أَرْحَمُ ٱلرَّٰحِمِينَ ﴾ (انبیاء/٨٣)

«و ایوب را [به یاد آور] هنگامی که پروردگارش را خواند: بدحالی و مشکلات به من روی آورده، و تو مهربان‌ترین مهربانانی.»

این خود ردّی است علیه سخن بعضی از مشایخ صوفیه که می‌پندارند دعا برای رفع بلا و مصیبت با مقوله‌ی رضا و تسلیم به پیشگاه خداوند، منافات دارد.[أ]

به طور قطع و یقین دعا و زاری به درگاه خداوند متعال عبادت و بلکه عین عبادت است. همان گونه که حدیث صحیح پیامبر گرامی بیانگر آن است.

شکوه و ناله هنگامی مکروه و ناپسند است که بنده‌ای شکایت پروردگارش را به سوی کسی برد و با ناسپاسی و نارضایتی از پروردگار، ناله و فریاد کند. کراهت چنین عملی مورد اتفاق همه‌ی دانشمندان اسلامی است. چنین کسانی عادت دارند که از نعمت‌های سرشار خداوند غافل مانند و فقط به ذکر درد و مصیبت بپردازند.

[أ] فتح الباری، ١٠/١٢٤.

۳- آرزوی مرگ از جانب بیمار:

همان گونه که ذکر شد، جایز است بیمار از درد و مصیبت شکوه کند؛ ولی جایز نیست که آرزوی مرگ کند یا به سبب درد و مصیبتی که به وی عارض شده، درخواست مرگ کند. دلیل آن حدیثی است که شیخین از انس رضی الله عنه روایت می کنند؛ پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم می‌فرماید:

«لایَتَمَنَّیَنَّ أحدُکُم المَوتَ من ضُرٍّ أصابَهُ فإن کان لابُدَّ فاعِلاً فلیَقُل: اللّهمَّ اَحیِنی ما کانتِ الحیاةُ خیراً لی و توفَّنِی اذا کانَتِ الوَفاةُ خیراً لی»؛[أ]

«هیچ کس نباید از مشقتی که بدو رسیده آرزوی مرگ کند و اگر احیاناً این کار را کرده باید بگوید: خدایا، مرا زنده گردان، اگر زنده ماندن برایم خیر و نیکوست، و خدایا مرا بمیران، اگر مرگ برایم خیر و نیکو است.»

در حدیث بخاری از ابوهریره رضی الله عنه و دیگران فلسفه‌ی این نهی و ممانعت از آرزوی مرگ از دیدگاه پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم بیان شده است. ایشان می‌فرماید:

«ولایتمنینَّ أحدُکم الموتَ اِمّا محسِناً فلعلّه اَن یَزدادَ خَیراً و إمّا مُسیئاً فَلعلَّهُ یَستَعتِبُ»[ب]

«هیچ یک از شما مرگ آرزو نکند، زیرا اگر نیکوکار باشد شاید نیکی هایش افزوده گردد و اگر بدکار باشد شاید توبه کند.»

در صحیح مسلم روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید:

«لایتمنیَنَّ أَحدُکم الموتَ و لایَدعُ بِهِ مِن قبلِ أن یأتِیَهُ إنَّه إذا مات احدُکم إنقَطَع عَمَلُهُ و اِنَّهُ لایزیدُ المُؤمِنَ عُمرهُ إلّا خیراً»[ج]

«هیچ یک از شما مرگ را آرزو نکند و قبل از اینکه به وی در رسد آن را نخواهد، زیرا اگر او بمیرد عملش قطع می گردد و عمر برای مؤمن جز خیر نمی‌افزاید.»

[أ] روایت از فتح الباری شماره ۵۶۷۱ باب تمنی المریض الموت؛ و مسلم فی الذکر و الدعاء: ۲۶۸۰.

[ب] مسلم در بیان ذکر، دعا و توبه. حدیث ۲۶۶۲؛ ریاض الصالحین: ۵۸۱.

[ج] فتح الباری: ۵۶۷۳.

عالمان اسلامی گفته‌اند: آرزوی مرگ هنگامی برای مسلمان مکروه و ناپسند است که در بدنش بیماری و در دنیایش سختی پیش آید، ولی اگر به سبب ترس از فتنه در دین و فساد زمان باشد، نه تنها ناپسند نیست، بلکه این همان مفهوم حدیث گذشته‌ی انس رضی الله عنه است. از بسیاری عالمان گذشته روایت شده است که هنگامی بر دین خود بیم می‌داشتند، آرزوی مرگ می‌کردند.[أ]

حدیث معاذ بن جبل رضی الله عنه در بیان دعای پیامبر صلی الله علیه وسلم مؤید این مطلب است، آنجا که می‌فرماید:

«اللهمَّ إنِّی اَسألُکَ فعلَ الخیراتِ و ترکَ المُنکَراتِ و حُبَّ المَساکِین و إذا اَرَدتَ بِقَومٍ فَتنةً فَتوفَّنِی إلَیکَ غیرَمفتونٍ»

«خدایا از تو انجام خیرات، ترک منکرات و محبت مسکینان را مسألت دارم و هر گاه در میان قومی اراده‌ی فتنه داشته باشی مرا قبل از مبتلا بدان، بمیران.»

در احادیث اَشراط [نشانه‌های] قیامت روایت شده که زمانی فرا خواهد رسید که مرد بر قبر برادرش گذر می‌کند و می‌گوید: کاش من به جای او بودم.

کراهت آرزوی مرگ هنگامی است که قبل از فرا رسیدن مقدمات فتنه‌ی دینی باشد؛ هنگام فرا رسیدن آن هیچ گونه مانعی در آرزوی مرگ نیست. دلیل آن رضا به لقای خداوند متعال و محبت دیدار او است. به همین سبب بخاری در این باب، حدیث عایشه رضی الله عنها را بیان کرده که می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم در حالی که به من تکیه زده بود فرمود:

«اللهُمَّ اغفِرلی وَ ارحَمنِی و اَلحِقنِی بالرفیق الاَعلی»[ب]

«خدایا مرا بیامرز و به من رحم کن و مرا به رفیق اعلی ملحق گردان.»

و این اشاره بر نهی دارد که، مخصوص قبل از نزول مرگ است.[ج]

[أ] همان

[ب] بخاری حدیث ۵۶۷۴

[ج] نگاه: فتح الباری، ۱۳۰/۱۰.

به هر حال، آرزو کردن مرگ، از لحاظ شرعی، ممنوع است و نباید از پروردگارش بخواهد که مرگ او را جلو بیندازد و یا آرزوی مرگ نماید، زیرا پیامبر اسلام چنین کاری را نهی فرموده و می‌فرماید:

«لایَتَمَنَّیَنَّ اَحَدُکُم المَوتَ لِضُرٍّ نَزَلَ بِهِ فَإما مُحسِناً فَعَسی اَن یَزداد وَ اِمّا مُسِیئاً فَعَسی اَن یَتُوبَ»[أ]

«هیچ یک از شما به خاطر زیانی که به او رسیده آرزوی مرگ نکند چرا که اگر نیکوکار است شاید نیکیهایش را فزون کند و اگر بدکار است شاید توبه کند.»

و این امر بدان معناست که انسان نباید برای مرگ خودش تقاضای تعجیل کند و یا آن را آرزو نماید، زیرا شخص از دو حال خارج نیست: یا یکی از اشخاص نیکوکار است که عمر طولانی او موجب افزایش حسنات اوست، و یا از اشخاص بدکار است که در این صورت امید آن می‌رود که خداوند فرصت توبه را برای او فراهم نماید و از آن پس عبرت گیرد و به درگاه خداوند بازگردد. پس دلیلی ندارد که او آرزوی مرگ کند.

در حدیث دیگری روایت شده که پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«فَاِن کان وَ لا مَحالَةَ فَلیَقُل اللّهمّ اَحیِنی ما عَلِمتَ الحَیاةَ خیراً لی وَ تَوَفَّنی اِذا کانَتِ الوَفاةُ خَیراً لی»[ب]

«و اگر ناگزیر باید آرزوی مرگ کند باید بگوید: خدایا مرا زنده بدار مادامی که میدانی زندگی برای من نکوست و مرا بمیران وقتی که مرگ برای من بهتر باشد.»

یعنی باید کار را به خدا بسپارد نه به اختیار خود چرا که اگر زندگی برای او بهتر باشد، پس طول عمر برای او مطلوب و شایسته است. در حدیثی روایت شده که پیامبر ﷺ می‌فرماید:

[أ] به روایت شیخین و دیگران از انس رضی الله عنه.

[ب] به روایت شیخین، ابوداود، ترمذی، نسائی از حدیث انس رضی الله عنه.

«خَيرُ النّاسِ مَن طالَ عُمرُهُ وَ حَسُنَ عَمَلُهُ»[أ]

«بهترین مردم کسی است که عمرش طولانی و کردارش خوب باشد.»

شاید بقای زندگی چنین شخصی هم برای خود و هم برای دیگران مفید و سودمند باشد و اگر مرگ برای او بهتر باشد، خداوند او را می‌میراند که چه بسا عمر طولانی او مستوجب گناهانی گردد که عاقبت خوب و ستوده‌ای در بر نداشته باشد. بنابراین لازم است که انسان چنین آگاهی را به خدا و به اذن و مشیّت او محوّل نماید؛ آداب یک مسلمان با پروردگارش بایستی اینگونه باشد، اما کسی به محض اینکه به مصیبت دنیایی مبتلا می گردد مانند اینکه همسرش، یا دخترش، یا فرزندش و یا... فوت نماید و یا به بیماریی دچار شود، آرزوی مرگ کند و تمام زندگیش را به جهنمی تبدیل کند، در واقع خود اوست که زندگیش را به این صورت درآورده است، چرا که انسان خود می‌تواند زندگیش را به صورت خوب، سعادتمندانه و رضایت‌بخش درآورد همانگونه که در بعضی احادیث روایت شده که پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«اِنَّ اللهَ بِقِسطِهِ جَعَلَ الفَرَحَ وَ الرّوحَ فی الرِّضا وَ الیَقینِ وَ جَعَلَ الغمَّ وَ الُحزنَ فی السَّخَطِ و الشَّکِ»

«خداوند متعال، به عدالت خود شادی و آرامش خاطر را در رضا و یقین، غم و اندوه را در شک و ناسپاسی قرار داده است.»

شادی و آرامش خاطر در رضا و یقین است. یعنی انسان به آنچه از جانب خدا می‌آید راضی و به قضا و قدر او تن دهد و یقین داشته باشد به اینکه نزد خداوند به پاداش خوب نائل خواهد شد یعنی باید مسلمان به امروز خود راضی و به فردایش اطمینان داشته با شد. این است مفاد رضا و یقین که به او سرور، شادی و آرامش روحی می‌دهد. چنان آرامش روحی‌ای که بعضی از گذشتگان گفته‌اند:

[أ] به روایت احمد، ترمذی، و حاکم از ابوبکر رضی الله عنه با سند صحیح.

«اِنَّنا نَعِیشُ فی سَعادَةٍ لَو عَلِمَ بَها المُلُوکُ جادَلُونا عَلَیها بِالسُّیُوفِ»

«ما در چنان سعادتی زندگی می‌کنیم که اگر پادشاهان از آن آگاهی می‌یافتند برای نیل بدان با شمشیر با ما به مقابله برمی‌خاستند.»

چنین سعادتی از شمار سعادت طلا و جواهر و قصرهای عالی نیست، بلکه از سعادت روحی و روانی است.

۴- سکته‌ی مغزی به طور کلّی، مرگ شرعی به حساب می‌آید:

موضوع دیگری که در این تحقیق مورد توجه است، شرایط خاصی از بیماری است که بیمار در آن شرایط به مرگ نزدیک‌تر نمی‌شود ولی مغز وی به کلی مرده و تمام سیستم‌های مغزی او به حالت تعطیل درآمده باشند و از نظر طبیبان و متخصصان مؤثّق بازگشت سلامتی وی غیرممکن باشد. با وجود این، خانواده‌ی بیمار اصرار می‌ورزند که به بیمار با دستگاه‌های راه اندازی تنفس، گردش خون، غذا و... حیات بخشند؛ چه بسا چنین بیماری، ماه‌ها و سال‌ها زنده بماند و خانواده و خویشاوندان بیمار، سخاوتمندانه و با تفاخر، مال فراوانی برای او هزینه کنند و به صورت نوبتی کنار او بمانند، به گمان اینکه رعایت حال بیمار را می‌کنند و از مواظبت او اِهمال نمی‌ورزند.

واقعیت این است که دنیای این گونه بیماران با دنیای دیگران فرق دارد. چنین کسانی از لحظه‌ی وقوع مرگ مغزی به طور کلی، از جمله‌ی مردگان به حساب می‌آیند. لذا استمرار در معالجه‌ی آنان با دستگاه‌های حیات بخش، عملی بیهوده است و اضاعه‌ی مال و وقت را به دنبال دارد و منافی با رهنمودهای اسلامی است.

اگر خانواده‌ی این بیمار نسبت به دین خود فقاهت و بینش داشتند و به واقعیت امر پی می‌بردند به طور قطع و یقین می‌فهمیدند برای کرامت بیمار، مناسب‌تر است که تمام دستگاه‌های تنفس مصنوعی و حیات بخش را از او قطع نمایند و باور کنند که این بیمار در حقیقت مرده است. بهتر بود اطرافیان و نزدیکان بیمار به اتلاف مال و تلاش خود پایان می‌دادند و تخت بیمارستان را برای بیمار دیگری که به شدت نیازمند آن است، تخلیه می‌کردند و دستگاه‌های تنفس مصنوعی و حیات بخشی را - که در واقع برای مدت زمانی اندک مناسب است - تنها برای دستیابی به وضعیت بیمار استعمال می‌نمودند.

این مطالب، نظریه‌ی فقط ما نیست، بلکه مصوبه‌ای از مجمع جهانی فقه اسلامی وابسته به مؤسّسه‌ی کنفرانس اسلامی است. در آن مجمع شماری از تحقیقات و پژوهش‌های فقهی و پزشکی تخصّصی عرضه شد و پس از بحث و تبادل نظر، مجمع جهانی فقه اسلامی بیان تاریخی خود را در نشستی که در شهر عمان، کشور اردن، منعقد شد به تاریخ ۱۳-۸ ماه صفر ۱۴۰۷ ه.ق. مطابق با ۱۶-۱۱ اکتبر ۱۹۸۶ میلادی و پس از فراخوان مقالات به نواحی و ممالک اسلامی، به شرح زیر به تصویب رساند:

هر کسی که مشمول یکی از دو نشانه‌ی زیر باشد، به طور شرعی مرده محسوب می‌شود و تمام احکام مقرّر شرعی بر او جاری می گردد:

۱- هرگاه قلب و تنفس بیمار به کلّی متوقف گردد و پزشکان متخصص در این مورد نظر دهند که این توقف، بازگشت به زندگی نخواهد داشت.

۲- هرگاه تمام فعالیت‌های مغزی بیمار به طور کلی تعطیل شود، و پزشکان متخصص نظر دهند بر اینکه چنین حالتی فاقد بازگشت است. در این صورت جایز است که دستگاه‌های تنفس مصنوعی و نیروبخشی که بر بیمار متصل شده‌اند، برداشته شوند. حتی اگر بعضی از اندام‌های وی، همچون قلب، پیوسته به وسیله‌ی دستگاه‌های حیات بخشی به اعمال خود بپردازند. و الله اعلم

در پرتو این مصوبه، چند حکم شرعی استنباط می‌شود؛ از جمله:

نخست، اجازه‌ی برداشتن دستگاه‌های تنفس مصنوعی و حیات بخشی از چنین بیماری به دلیل عدم امید به بهبود وی. حتّی برداشتن این نوع دستگاه‌ها و متوقف ساختن آن‌ها در چنین شرایطی، نه فقط جایز، بلکه واجب است؛ زیرا بقای فعالیت آن دستگاه‌ها برای چنین بیماری از چند جهت مخالف با شریعت اسلامی است، از جمله:

- تأخیر، در تجهیز و دفن میت بدون ضرورت؛ تأخیر در تقسیم ماترک میت و تأخیر دخول در عدّه‌ی همسر و غیر اینها از آن چه مترتب بر حکم وفات شخص است.
- اضاعه‌ی مال و هزینه‌ی آن بدون فایده و ثمر، که چنین عملی از نظر شرعی ناپسند است.

- زیان رساندن به دیگران به سبب مشغول ساختن و به کارگیری دستگاه‌هایی که ممکن است دیگران بدان نیازمند باشند. این مورد، از جمله قواعد قطعی است و حدیث صحیح نبوی بیانگر آن است که: «لاضَرَرَ و لا ضِرارَ».[أ]

دوم آن که، تبرّع بعضی از اندام‌ها در چنین حالتی جایز است و به عنوان صدقه به شمار می‌آید و بر آن پاداش داده می‌شود اگر چه بدان هم وصیت نکرده باشد. در حدیث صحیح روایت شده است که:

«ما مِن مُسلِمٍ یغرِسُ غرساً أَو یزرَعُ زَرعاً فَیأکُلُ مِنه طیرٌ او إنسانٌ او بهیمة إلّا کانَ له به صَدَقَةٌ»[ب]

«هر مسلمانی که درختی بکارد و یا زمینی را کشت کند، هر پرنده و حیوان و انسانی که از ثمر آن بخورد خداوند آن را به عنوان صدقه و احسان برایش محسوب می‌نماید.»

اگر چه صاحب آن‌ها قصد صدقه و تبرع نداشته باشد. در جایی دیگر از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که می‌فرماید:

«ما یصِیبُ المسلِمُ مِن نَصَبٍ و لا وصَبٍ وَ لا هَمٍّ و لا حَزَنٍ وَ لا أذی و لا غَمٍ حَتّی الشَوکَةُ یشاکُها إلّا کَفَّرَ اللهُ بِها مِن خَطایاهُ»[ج]

«هر مسلمانی که دچار خستگی، بیماری، غم، اندوه، اذیت، شکنجه، حتی خاری که به پایش بخلد شود، خداوند متعال در برابر آن، گناهانش را می‌آمرزد.»

بنابراین هیچ جای شگفتی نیست اگر خانواده‌ی بیمار، که مرگ مغز او ثابت شده باشد بعضی از اندام‌های وی را به بیمار دیگری که به آن اندام‌ها نیاز دارد، اهدا کنند، و به وسیله‌ی آن، سبب

[أ] احمد و ابن ماجه این حدیث را از ابن عباس رضی الله عنهما و از عباده رضی الله عنه روایت کرده‌اند و از مجموع این چند طریق، به شمار صحیح درآمده است، نگاه «سلسلة الأحادیث الصحیحة»، آلبانی شماره «۲۵۰» نگاه: **الأشباه و النظائر**، ابن نجیم، قاعده‌ی پنجم، «الضرر یزال» و فروع آن صحفه ۹۲-۸۵.

[ب] متفق علیه، اللؤلؤ و المرجان، شماره «۱۰۰۱».

[ج] بخاری، ۹۱/۱۰، مسلم، شماره «۲۵۷۳» ریاض الصالحین، شماره «۳۷».

بازگشت حیات، بینایی، صحت و... در شخص دیگری شوند. شکی نیست که چنین عملی، ارزشی عظیم و ثواب جزیلی نزد خداوند دارد.

بدین ترتیب اگر اهدای اندام صحیح باشد، برداشتن اندام‌های بیمار قبل از قطع دستگاه‌های تنفس مصنوعی و حیات بخشی جایز است، زیرا آن اندام‌ها بر حسب مصوبه‌ی مذکور عملاً از مرده برداشته شده است. باید توجه داشت که پیوند اندام‌های مرده پس از قطع دستگاه‌های حیات بخشی به بیمار دیگر بی‌ارزش خواهد بود، زیرا آن اندام‌ها پس از قطع دستگاه‌های حیات بخشی حرارت حیات را ندارند و به عنوان اندام مرده تلقی می‌شوند.

برداشتن دستگاه‌های حیات بخشی از بیماری که از او قطع امید شده باشد:

بیماری کسی که به طول بینجامد و مدت‌ها تحت دستگاه‌های تنفس مصنوعی و حیات بخشی قرار گیرد امّا شرایطش رو به بهبودی نرود و پزشکان معالج و متخصّص با توجه به سنن الهی هیچ گونه امیدی به شفا و بهبودی او نداشته باشند، همچنین دستگاه‌های حیات بخشی نیز هیچ اثر و فایده‌ای برای او نداشته باشند، به طوری که زندگی وی به آن دستگاه‌ها وابسته شود، یعنی اگر آن‌ها از او قطع گردند پس از اندک زمانی حیات او پایان خواهد یافت؛ رأی ما هم بر این است که برداشتن آن دستگاه‌ها از بیمار هیچ اشکالی ندارد و بهتر است که بدون مداخله‌ای از جانب ما وی را به قَدَر مقدّر واگذار نماییم. این عمل «قتل ترحم» نیز نیست، زیرا وی به قتل نرسیده است، بلکه نهایت کاری که با او انجام داده‌ایم، این است که مداوا و معاجله‌ی وی را از طریق سوار شدن دستگاه‌های حیات بخشی، متوقف ساخته‌ایم.

هیچ فقیهی نمی‌تواند بگوید: معالجه و داوای بیمار از طریق این نوع دستگاه‌ها واجب شرعی بوده است و اِهمال در آن جایز نیست و اگر آن دستگاه‌ها را متوقف نماییم با شریعت مخالفت داشته‌ایم. بلکه از نظر علمای شریعت واضح و روشن است که حکم مداوا و معالجه‌ی هر نوع بیماری، از دیدگاه مذاهب چهارگانه و جمهور فقها، اباحه‌ی محض است نه واجب و لازم.

تعداد کمی از فقیهان اسلامی قائل به استحباب و تعداد کمتری از آن‌ها قائل به

وجوب آن شده‌اند.[أ] امام غزالی در کتاب «الإحیاء» بابی را در ردّ کسانی که گفته‌اند: «ترک مداوا در هر صورت بهتر است»، گشوده است که برای درک بیشتر موضوع می‌توان بدان مراجعه کرد.

از نظر ما قول راجح بر این است که اگر بیماری شدید باشد و دارو و درمان غالباً و عادتاً مُجرّب و نافع باشد مداوا و معالجه واجب است. ولی اگر مطابق نظریه‌ی پزشکان متخصّص، امید به شفای بیمار از طریق مداوا ضعیف باشد یا اصلاً امیدی به شفای آن نباشد هیچ گونه زمینه‌ای – نه وجوب نه استحباب – در مورد معالجه و مداوای بیمار وجود ندارد.

بنابراین حکم توقف یا قطع دستگاه‌های تنفس مصنوعی و حیات بخشی در مورد بیماران «مرگ مغزی» بیشتر از ترک امر مباح نخواهد بود. اگر چه نظر امام احمد و دیگران بر این است که توقف و قطع آن دستگاه‌ها بهتر است.[ب]

۱۶۰۱ – ﴿۴﴾ (مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ)

وَعَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللّٰهِ أَحَبَّ اللهُ لِقَاءَهُ وَمَنْ كَرِهَ لِقَاءَ اللّٰهِ كَرِهَ اللهُ لِقَاءَهُ» فَقَالَتْ عَائِشَةُ أَوْ بَعْضُ أَزْوَاجِهِ: إِنَّا لَنَكْرَهُ الْمَوْتَ قَالَ: «لَيْسَ ذَلِكَ وَلَكِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا حَضَرَهُ الْمَوْتُ بُشِّرَ بِرِضْوَانِ اللّٰهِ وَكَرَامَتِهِ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا أَمَامَهُ فَأَحَبَّ لِقَاءَ اللّٰهِ وَأَحَبَّ اللهُ لِقَاءَهُ وَإِنَّ الْكَافِرَ إِذَا حضر بشر بِعَذَاب الله وعقوبته فَلَيْسَ شَيْء أكره إِلَيْهِ مِمَّا أَمَامَهُ فَكَرِهَ لِقَاءَ اللّٰهِ وَكَرِهَ الله لقاءه»[۱۶۰۱]

[أ] نگاه: الهداية مع تكملة فتح القدير: ۱۶۴/۸، مجموع ۱۰۶/۵، المبدع: ۲۱۳/۲–۲۱۴، الإنصاف: ۴۶۳/۲.

[ب] ر.ک: دیدگاههای فقهی معاصر، ج ۳، صص ۴۰۰–۴۰۵.

[۱۶۰۱] بخاری ۳۵۷/۱۱ ح ۶۵۰۷؛ مسلم ۲۰۶۵/۴ ح (۲۶۸۴/۱۵)؛ ترمذی ۴۸۰/۴ ح ۲۳۰۹؛ نسائی ۱۰/۴ ح ۱۸۳۸؛ دارمی ۴۰۲/۲ ح ۲۷۵۶؛ مالک ۲۴۰/۱ ح ۵۰ کتاب جنائز و احمد ۱۰۷/۳.

۱۶۰۱- (۴) عبادة بن صامت رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند:
«هر کس، ملاقات خدا را دوست داشته باشد، خداوند هم ملاقات او را دوست دارد؛ و هر کس که ملاقات خدا را دوست نداشته باشد، خداوند نیز، ملاقات او را دوست ندارد».
عایشه رضی الله عنها - یا یکی دیگر از همسران آن حضرت صلی الله علیه وسلم - گفت: به راستی ما مرگ را دوست نداریم. رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هدف، این نیست؛ بلکه هنگامی که مرگ به سراغ مؤمن بیاید، او را به خشنودی و بخشش الهی، بشارت می‌دهند؛ در این هنگام، هیچ چیزی برایش از آنچه که در انتظارش هست، محبوبتر نیست؛ پس او، ملاقات خدا را دوست دارد و خدا هم ملاقات او را دوست دارد.
اما هنگامی که مرگ کافر فرا رسد، او را به عذاب الهی، بشارت می‌دهند؛ از این رو، هیچ چیزی برایش از آنچه که در انتظارش می‌باشد، ناگوارتر نیست؛ اینجاست که او، ملاقات خدا را دوست ندارد و خدا هم، ملاقات او را دوست ندارد».
[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند]

شرح: در این روایت بدین موضوع، تصریح شده است که هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هر کس، ملاقات خدا را دوست داشته باشد، خداوند هم ملاقات او را دوست دارد؛ و هر کس که ملاقات خدا را دوست نداشته باشد، خداوند نیز، ملاقات او را دوست ندارد»؛
عایشه رضی الله عنها، یا یکی دیگر از همسران رسول خدا صلی الله علیه وسلم عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم! حال ما چنین است که: «**انّا لنکره الموت**»؛ ما از مرگ می‌ترسیم؛ و مرگ برای ما، گوارا نیست. آن حضرت آنچه در پاسخ فرمودند، خلاصه‌اش چنین است: منظور من این نیست که آدمی مرگ را دوست داشته باشد. دوست نداشتن مرگ، یک امر فطری و طبیعی است. بلکه منظورم این است که بعد از مرگ، رضا و فضل و کرم خداوند که شامل حال مؤمن بوده و به هنگام مرگ برایش ظاهر و روشن گشته برای آدمی محبوب بوده و مشتاق آن باشد.

هر انسانی که چنین حالی داشته باشد، خداوند با او محبت می کند و ملاقات با او را دوست می‌دارد. و عکس آن، هر انسانی که در اثر بد عملی و بدبختی خود مستحق خشم و غضب الهی قرار گیرد، به هنگام مرگ از انجام اعمال بد خود، آگاه می‌شود، لذا او راضی نیست به بارگاه الهی حاضر شود و حضور خود را مصیبتی بزرگ برای خود، تلقّی می کند. با چنین شخصی خداوند متعال حاضر به ملاقات نخواهد بود و از او دوری و نفرت خواهد نمود.

طبق این توضیح رسول اکرم ﷺ، مراد از «لقاء الله»، مرگ نیست، بلکه آن برخورداری است که خداوند متعال بعد از مرگ بنده‌ی خود، با او، خواهد داشت. چنان که حدیثی با همین مضمون از خود حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنها روایت است و در پایان آن، این جمله نیز مذکور است: «**وَ الْمَوْتُ قَبْلَ لِقَاءِ اللهِ**»: «*یعنی مرگ پیش از دیدار الهی است*».

حضرت شاه ولی الله دهلوی رحمه الله در شرح این حدیث، می‌فرمایند: هنگامی که وقت کوچ کردن از این جهان به جهان دیگر نزدیک می‌شود، پرده و حجابهای غلیظ و تاریک مادی و بهیمی کنار زده می‌شوند و روح، عالم ملکوت را مشاهده می کند. در آن موقع، حقایق و واقعیتهایی از عالم غیب و آخرت که رسول اکرم ﷺ به آنها خبر داده‌اند، مشاهده می‌شوند و روح بنده‌ی صاحب ایمان، که همواره درخواستهای بهیمی را مغلوب و منکوب کرده و سعی در غالب کردن صفات مَلَکی نموده است، با مشاهده‌ی مناظر لطف و کرم و عنایت پروردگار، مشتاق این می‌شود که هر چه سریع‌تر از این جهان، خارج شده و به آغوش رحمت الهی برسد.

بر عکس آن، انسان منکر و نفس پرستی که همیشه گرفتار شهوات و مست لذتهای دنیوی بوده است، روحش به هنگام مرگ، با مشاهده‌ی مناظر مهیب و وحشتناک جهان آخرت برای خود، به هیچ وجه حاضر نمی‌شود، این جهان را ترک کند.

شاه ولی الله مرحوم می‌فرمایند: این دو حالت با «**اَحَبَّ لِقَاءَ الله**» و «**كَرِهَ لِقَاءَ الله**» تعبیر شده‌اند و مراد از «**اَحَبَّ اللهُ لِقَاءَهُ**» و «**كَرِهَ اللهُ لِقَاءَهُ**» رضا و نارضایتی و خشم و غضب و ثواب و عذاب الهی است.

«مَنْ اَحبّ لقاء الله»:

بحث رؤیت خدا: خداوند در قرآن بیان می‌دارد که در بهشت یک نعمت و لذت روحی و معنوی وجود دارد که فوق لذت‌های حسی و مادی آن است که عبارت از مشاهده و نظر به سوی ذات الله است:

﴿ وَٱللَّهُ يَدْعُوٓاْ إِلَىٰ دَارِ ٱلسَّلَٰمِ وَيَهْدِى مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٢٥﴾ لِّلَّذِينَ أَحْسَنُواْ ٱلْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ ۖ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ ۚ أُوْلَٰٓئِكَ أَصْحَٰبُ ٱلْجَنَّةِ ۖ هُمْ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴿٢٦﴾ ﴾ (یونس/۲۵-۲۶)

«خداوند به سوی سرای امن و مورد اطمینان (بهشت) دعوت می‌کند، و هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می‌نماید، کسانی که کارهای نیکو می‌کنند منزلت نیکو (بهشت) از آن ایشان است و افزون بر آن دارند و غبار غم و اندوه و پریشانی بر روی ایشان نمی‌نشیند، و ذلت و رسوایی نمی‌بینند آنان اهل بهشتند و جاودانه در آن می‌مانند.»

کلمه (حسنی) در آیه فوق به معنی بهشت و کلمه (زیادة) به معنی مشاهده و نظر به سوی ذات الله است، از صهیب صحابی پیغمبر ﷺ روایت شده که پیغمبر ﷺ وقتی که (لِلَّذین احسَنوا الحسنی و زیادة) را قرائت کرد فرمود:

«إِذا دَخَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ وَ أَهْلُ النّارِ أَلنّارَ نادي مُنادٍ يا أَهْلَ الجَنَّةِ أَنَّ لَكُمْ عِنْدَ الله مَوْعِداً يريدُ أَن يُنْجِزَكُمُوهُ، فيقولون: ما هو؟ أَلَمْ تُثْقِلْ مَوازِنُنا، و تُبَيِّضْ وُجُوهُنا، وَ تُدْخِلْنا الجَنَّةَ، وَ تُزَحْزِحْنا عَنِ النارِ، قال فَيَكْشِفُ لَهُمُ الحِجابَ فَيَنْظُرونَ إِلَيْهِ، فَوَاللهِ ما أَعْطاهُمْ اللهُ شَيْئاً أَحَبُّ إِلَيْهِمْ مِنَ النَّظَرِ إِلَيْهِ وَ لا أَقَرَّ لِأَعْيُنِهِمْ»[أ]

«وقتی که اهل بهشت داخل بهشت و اهل دوزخ وارد آن شدند بانگ برمی‌آورند و می‌گویند ای اهل بهشت خداوند به شما وعده‌ای داده است می‌خواهید که این وعده را در حق شما انجام دهد، می‌گویند: چه وعده‌ای است؟ مرگ ترازوی حسنات، ما را سنگین

[أ] مسلم صحیح

نکردند، و روی ما را سفید نگردانیدند، و ما را داخل بهشت ننمودند، و ما را از دوزخ نجات ندادند؟ پیغمبر ﷺ فرمود، در این هنگام خداوند حجاب را کشف می‌کند و متجلی می‌شود و اهل بهشت به سوی ذاتش نگاه می‌کنند. قسم به خدا تمام نعمتهایی که خداوند به آنان بخشیده به اندازه نظری به سوی خدا برای ایشان محبوب و لذت‌بخش و شادکننده نیست.»

خداوند متعال رؤیت خود را در قیامت در این آیه اعلام و ثابت نموده و می‌فرماید:

﴿كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ (٢٠) وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ (٢١) وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ (٢٢) إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ (٢٣)﴾
(قیامه/ ٢٠-٢٣)

«چنین نیست، اصلاً شما دنیای گذرا را دوست دارید، و آخرت را رها می‌سازید، در آن روز چهره‌هایی شاداب و شادند و به پروردگار خود می‌نگرند.»

خداوند متعال در روز قیامت در بین خود و بندگان نیکوکارش حجاب کبریائی را برمی‌دارد و این بندگان به مشاهده ذات الله شرفیاب می‌شوند، و این مشاهده و رؤیت یک لذت معنوی و نعمت روحی است که هیچ یک از لذایذ مادی در برابر آن ارزش ندارد.

١٦٠٢ -﴿ ٥ ﴾ (مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ)

وَفِي رِوَايَةِ عَائِشَةَ: «وَالْمَوْتَ قَبْلَ لِقَاءِ الله»[١٦٠٢]

١٦٠٢- (٥) و در روایت عایشه رضی الله عنها آمده است که: «مرگ، پیش از ملاقات خداوند می‌باشد؛ (یعنی: مرگ، پل ارتباطی بنده، با خداوند است)».

شرح: راز مرگ:

در یکی از روزنامه‌ها، نویسنده، قضا و قدر الهی را در ارتباط با مرگ انسان‌ها، مورد اعتراض قرار داده بود، مبنی بر این که در پشت صفحه‌ی مرگ، هیچ حکمتی نهفته نیست؛ و

[١٦٠٢] مسلم ٢٠٦۶/۴ ح (١۶-٢۶٨۴).

کسانی که به هنگام مرگ عزیزان و بستگانشان، ابراز رضایت می‌کنند و اعتقاد دارند به این که مرگ در زندگی انسان، یک سنّت الهی است، چنین نگرشی، فلسفه‌ی کوته فکران و فاقد دانش و هوش است...

جواب: «کوته‌فکر» در این قضیه همان نویسنده‌ی احمق و مغرور است که از سخنان او برمی‌آید که در برابر وقایع کوچک و حوادث ناچیز ناتوان و شکست خورده است، دیگر چه رسد به حوادث بزرگ از جمله مرگ! همچنین برمی‌آید که وی دارای اندیشه‌ی سطحی و قشری است که توجه به عمق و حقایق اشیاء ندارد. در دریای حوادث نظر به سطح آن دارد و از قعر آن غافل مانده است، و از دین و فلسفه کاملاً بی‌اطلاع می‌باشد.

الف) اگر این شخص منطق زندگی را می‌شناخت، همانطور که مردمان عامی به حکم فطرت و منطق تجربه معتقدند که مرگ سنّت حیات است، ایشان هم به مرگ اعتقاد پیدا می‌کرد، و می‌دانست نکته‌ی اینکه باغبانان بعضی از شاخ و برگهای درختان را قطع می‌کنند بخاطر آن است که سایر درختان زنده بمانند، و رشد و نمو کنند و به ثمر برسند. یعنی بخاطر بقای کل، بعضی قربانی می‌شوند. و این همان قانون زندگی است که اگر چنین قانونی نمی‌بود، هیچ امّتی جگرگوشه و فرزندان عزیز خود را چون شهیدانی در راه آرمان و عقیده تقدیم نمی‌کرد. مرگ آنان باعث حیات امّت است، و قطع شاخ و برگ به منظور بقای اصل و ریشه است.

ب) اگر این نویسنده منطق دین را می‌دانست، پی می‌برد که در پشت پرده‌ی قضیّه‌ی مرگ و زندگی، راز تکلیف و آزمایش، نهفته است، و ذوب شدن انسان در این دنیای فانی بخاطر این است که در سرای باقی جاویدان ماند.

«اَلَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَياةَ لِيَبْلُوَكُمْ اَيُّكُمْ اَحْسَنُ عَمَلاً»

«همان که مرگ و زندگی را پدید آورد تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید.»

و اگر این شخص به منطق دین معتقد می‌بود اطلاع حاصل می‌کرد به اینکه مرگ نه نابودی محض است و نه عدم صرف، آنچنان که جاهلان گمراه تصوّر می‌کنند. مرگ انتقال از حالی است به حالت دیگر، و از موقعیّتی به موقعیّت دیگر، و از سرایی به سرای دیگر.

همانطور که عمر بن عبدالعزیز می گوید:

«اِنَّكُمْ خُلِقْتُمْ لِلْأَبَدِ، وَ اِنَّما تَنْقُلُونَ مِنْ دارٍ إلي دارٍ»

«آفرینش شما برای سرای ابد است، و شما فقط از این سرا به سرای دیگر منتقل می‌شوید».

و نیز شاعر می گوید:

وَ مَـا المَـوْتُ اِلّـا رحلـةُ غیـر أَنَّهـا مِنَ الْمَنْزِلِ الفـانی اِلَـی الْمَنْـزِلِ الْبـاقی

مرگ سفری بیش نیست جز آن که این سفر از منزل فانی به سوی منزل باقی است.

مردگان در گورهای خویش، حیات برزخی دارند، و چه با برخورداری از لـذّتها و چـه بـا گرفتاری به عذابها، زندگی خود را سپری می‌نمایند؛ و آن مقدّمه‌ای برای حیات ابدی آخرت است که در آنجا با برخورداری از حسن ثواب و گرفتاری به سوء عذاب روبرو خواهند گردید.

ج) اگر این نویسنده از منطق فلسفی آگاهی می‌داشت اندکی تأمّل می کرد، بارها درباره‌ی حکمت این امر بزرگ و خطیر، که هیچ یک از افراد بشر را رها نمی‌کند جز آنکه او را با مرگ دوستان و عزیزانش داغدار می‌سازد، با خود به پرس و جو می‌پرداخت آن وقت فلسفه‌ی مرگ روشن‌تر از سپیده‌ی صبح نمایان می گردید حال ببینیم آیا اگر مرگ بر بنی آدم مقرر نمی‌شد و هیچ یک از آنان نمی‌مردند، و به تولید نسل و تکاثر اولاد می‌پرداختند، ـ و بر این منوال میلیونها هزار سال سـپری می‌شد، و در این گذر روزگار آنان روز به روز در ازدیاد می‌بودند، و با مرگ کاهش نمی‌یافتنـد، چه روی می‌داد؟ آنچه به تصور و اندیشه‌ی ما می‌آید این است که عقلای مردم هر شهر و دیـاری اجتماع می‌نمودند و به منظور کاهش مزاحمت و به خاطر آسان زندگی کردن دیگران، مثلاً هـر ساله به اعدام گروهی از انسانها می‌پرداختند، ولی آیا انتخاب و تعیین افراد اعدام‌شـونده چگونـه انجام می‌گرفت؟ آیا هر خاندان شماری از افراد خود را برای اعدام تقـدیم جامعـه مـی‌نمـود؟ یـا انتخاب افراد اعدامی توسط بیگانگان یا بوسیله‌ی قرعه انجام می‌پذیرفت؟! اگر انـسان بـه حکـم خلقت قابلیت مرگ را نمی‌داشت، اجرای چنین امری چگونه امکان‌پذیر می‌بود؟

مرگ طبیعی از تمام این معضلات، انسان را راحت ساخته، و خیـر و منفعـت گـستره‌ای را برای بشریت به ارمغان آورده است؛ زیرا، مرگ در حقیقت ضرورت زندگی است.

فیلسوف بزرگ اخلاق اسلامی، احمد بن محمد مسکویه، در کتاب خود «تهذیب الاخلاق» بخشی از فلسفه مرگ را بیان داشته است و می گوید:

«اگر اجداد و نیاکان ما نمی‌مردند هستی به ما نمی‌رسید، و اگر قرار می‌بود که انسان در این دنیا باقی بماند، گذشتگان ما باقی می‌ماندند و اگر نسل اندر نسل انسانها باقی می‌ماندند و نمی‌مردند، زمین گنجایش آنان را نمی‌داشت. با این مثالی که بیان می‌نمایم، قضیه برای شما روشن خواهد شد: فرض کنید یک نفر از چهار صد سال پیش تاکنون زنده است، و او یکی از مشاهیر مردم مانند علی بن ابیطالب باشد، تا بتوان فرزندان او و نوه‌ها و نبیره‌های او را که در میان مردم مشهور هستند، باز شناخت، و همچنان از فرزندان آنان نیز، نسلهایی بوجود بیایند، و هیچ یک از آنان نمیرند، تعداد آنان چه رقم سرسام‌آوری خواهد گردید؟!

طبیعی است که شماره نسل آن یک نفر مرد نامی از ده هزار نفر نیز تجاوز می کند، و اگر شماره‌ی مردگان آنان را بحساب بیاورید تعداد آنان به دویست هزار نفر خواهد رسید. حال، حساب کنید که انبوه افراد بشر در طول چهارصد سال یا بیشتر، اکنون در کره‌ی زمین، از شرق تا غرب چه نوادگان و فرزندانی نسل اندر نسل باقی می گذاشتند؟ روشن است که با چنین ضریب مضاعفی تعداد ساکنان زمین قابل بررسی و شمارش نخواهد بود. از طرف دیگر چون مساحت کره‌ی زمین محصور و محدود است، قطعاً گنجایش چنان جمعیّتی را حتّی بصورت ایستاده نمی‌داشت چه جای گنجایش جمعیتی که در حال قیام و قعود و رفت و آمد باشند. آنگاه، قطعاً یقین حاصل می‌نمودی به اینکه دیگر در کره زمین جایی برای ساختمان و کشاورزی و رفت و آمد و تحرک باقی نمی‌ماند! تازه، این همه مزاحمت و تنگنا در ارتباط با یک مدّت زمان کوتاه است؛ در این صورت، در یک مدت زمان طولانی با چنان ضریب افزایش جمعیت چه وضعی پیش می‌آمد، جز خدا کسی بدان آگاهی نخواهد یافت!

چنین است حال کسی که از مرگ متنفر است و آرزوی زندگی ابدی را دارد: و از روی جهل و نادانی چنان گمان می‌برد که چنین وضعیتی ممکن یا دست‌یافتنی است. بنابراین، حکمت بالغه و عدل فراگیر پروردگار تنها راه صواب است و گریزی از آن نیست، و آن نهایت جود و کرم پروردگار است، که فراتر از آن را هیچ خواهند نباید بخواهد و هیچ درخواست کننده نباید بطلبد.

و کسی که از مرگ می‌ترسد، در واقع ترسان از عدل و حکمت خداوند بلکه ترسان از جود و عطای اوست.

با این ترتیب به خوبی روشن گردید، آنچنانکه عموم مردم می‌پندارند، مرگ پدیده‌ی بدی نیست بلکه آنچه بد است، ترس و خوف از مرگ است کسی از مرگ می‌ترسد که جاهل به مرگ و حقیقت آن باشد، و نیز معلوم گردید که با توجه به مطالب گذشته حقیقتاً مرگ جدا شدن روح از بدن است، و این جدایی هیچگونه تباهی برای روح و جان انسان نخواهد آورد؛ و تنها پیکر خاکی انسان است که از میان می‌رود، زیرا، گوهر نفس که حقیقت و اصل موجودیّت انسان است، به حال خود باقی خواهد ماند».[أ] این بود بخشی از بیانات فیلسوفانی امثال ابن مسکویه در ارتباط با راز مرگ. ابن مسکویه در این باب در کتب خود به تفصیل داد سخن داده است؛ به صفحات ۲۰۹ تا ۲۱۷ کتاب وی مراجعه شود.

یکی از بدبختیها و نکبتهای دنیای ما این است که بسیاری از کسانی که به روزنامه‌نگاری اشتغال دارند و افکار عمومی را جهت می‌دهند، نه کتاب خوانده‌اند و نه به تعلّم اشتغال ورزیده‌اند؛ «کوری ببین عصاکش کور دگر بُوَد!»

چنین آدمهایی که بخاطر مرگ مادر بزرگشان یقه پاره کرده و شیون به پا می‌کنند، چه انتظاری از آنان خواهد بود که جان خود و فرزندانشان را در راه خدا یا در راه شرف و کرامت انسانیت تقدیم نماید، در حالی که تقدیم قربانیان به پیشگاه مرگ را فلسفه اغبیا و آدمهایی کودن می‌دانند؟!

یادآوری چند نکته:

۱- مؤمن، بر اَجل خویش، ایمنی دارد:

[انسان باایمان از بابت مرگ نیز ایمنی دارد؛ می‌داند که خدا برای او موعد ملاقاتی معیّن و قطعی قرار داده است. روزهای عمرش معدود است و نفسهایش محدود. هیچ نیرویی نمی‌تواند این وقت ملاقات را نزدیکتر کند یا دورتر گرداند.

[أ] تهذیب الاخلاق، تألیف: ابوعلی احمد بن محمد مسکویه، تحقیق: قسطنطین زریق، ص ۲۱۵-۲۱۶.

﴿فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴾. (اعراف/۳۴)

«پس آنگاه که اجلشان برسد، نه ساعتی تأخیر می‌کند و نه ساعتی جلو می‌افتد».

﴿وَلَن يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا﴾ (منافقون/۱۱)

«و هرگز خدا مرگ جانداری را هنگامی که اجلش برسد به تأخیر نخواهد انداخت...».

﴿إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ (نوح/۴)

«اجل خدا وقتی که بیاید به تأخیر نمی‌افتد. ای کاش که می‌دانستید».

﴿وَمَا يُعَمَّرُ مِن مُّعَمَّرٍ وَلَا يُنقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ﴾ (فاطر/۱۱)

«و عمری نمی‌کند انسان سالخورده‌ای و کم نمی‌شود از عمر هیچ انسانی مگر آن که در کتابی نوشته شده است».

انسان با ایمان یقین دارد به اینکه خدا اَجل‌ها و عمرها را معیّن کرده است و برای هر جانداری نوشته است که چه وقت می‌میرد و کجا می‌میرد.

من كانت منيّته بأرضٍ فليس يموت فی أرضٍ سواها

«هر آنکس که مرگش در سرزمینی بخصوص، مقدّر شده باشد، در سرزمینی غیر از آن نخواهد مُرد».

با این ترتیب، انسان با ایمان بار همّ و غمّ مرگ و نگرانی برای زنده ماندن را از شانه‌اش بر زمین می‌افکند و نفس راحتی می کشد.

این ایمنی از بابت روزی و مرگ به انسان باایمان آنچنان آرامش و آسایش درونی و روانی می‌بخشد که با نیرومندی تمام بتواند در برابر زندگی و سرکشی‌ها و جبروت آن بایستد.

حجّاج، سعید بن جُبیر را به قتل تهدید کرد. در جواب به او گفت: اگر می‌دانستم که مرگ و زندگی به دست تو است معبودی جز تو را نمی‌پرستیدیم؟!]

۲- مؤمن از مرگ نمی‌ترسد:

[انسان با ایمان با ترس از مرگ زندگی نمی‌کند، و همواره تلخی جام مرگ او را به تب و

تاب نمی‌اندازد؛ مرگ میهمانی است که به ناچار سر می‌رسد. مسافری است که ناگزیر از راه می‌رسد و ترس مانع از آمدن و وارد شدن او نمی‌شود. بی‌تابی انسان هم تصمیم او را تغییر نمی‌دهد.

﴿ قُلْ إِنَّ ٱلْمَوْتَ ٱلَّذِى تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُۥ مُلَٰقِيكُمْ ﴾ (جمعه/۸)

«بگو: آن مرگی که از آن می‌گریزید، خودش به دیدار شما می‌آید...»

﴿ أَيْنَمَا تَكُونُوا۟ يُدْرِككُّمُ ٱلْمَوْتُ وَلَوْ كُنتُمْ فِى بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ ﴾ (نساء/۷۸)

«هر کجا که باشید مرگ شما را درمی‌یابد، هر چند که در برج و باروهای محکم باشید...»

﴿ قُل لَّوْ كُنتُمْ فِى بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ ٱلَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ ٱلْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ ﴾ (آل‌عمران/۱۵۴)

«بگو: اگر به فرض در خانه‌هایتان هم بودید کسانی که کشته شدن برایشان نوشته شده بود به بستر مرگ کشیده می‌شدند...»

این نکته هم مرگ را برای انسان باایمان راحت‌تر می‌کند که می‌داند همان راهی است که پیش از او پیامبران و صدّیقان و شهیدان و صالحان رفته‌اند. او هم ناگزیر باید به دنبال آنان برود، و به راهی که آنان رفته‌اند قدم بگذارد... آری مرگ مسأله‌ی مهمی است که آنقدر بزرگ است که ساده است. و آنقدر خشن است که نرم و دلپذیر است. یک بلیّه‌ی عمومی است و گفته‌اند: **«مصیبتها هر گاه عمومیّت یابند دلپذیر می‌شوند»**.

﴿ إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ ﴾ (زمر/۳۰)

این فرموده خدای سبحان به پیامبر گرامی‌اش است که:

«تو حتماً می‌میری و آنان حتماً می‌میرند.»

از سوی دیگر، داشتنی‌های دنیا در نظر مؤمن بی‌ارزش‌تر از آن است که به خاطر دور شدن از آنها بر اثر مرگ تأسف بخورد. چگونه چنین باشد، در جایی که مرگ پُلی است که او را به داشتنی‌های ابدی و نعمتهای سرمدی می‌رساند؟!

﴿ كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ ٱلْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ فَمَن زُحْزِحَ عَنِ ٱلنَّارِ وَأُدْخِلَ ٱلْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَآ إِلَّا مَتَٰعُ ٱلْغُرُورِ ﴾

(آل‌عمران/۱۸۵)

«هر جانداری مرگ را خواهد چشید و دستمزدهایتان را در روز قیامت خواهند داد. پس آنکس که از آتش به دور شود و به بهشت داخل گردد، برنده شده است و زندگی دنیا جز مایه‌ی فریب چیز دیگری نیست.»

﴿قُلْ مَتَٰعُ ٱلدُّنْيَا قَلِيلٌ وَٱلْأَخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ ٱتَّقَىٰ وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا﴾ (نسا، ۷۷/)

«بگو: داشتنی‌های دنیا بس اندک است و آخرت برای آنکس که تقوا پیشه کند بهتر است و بر شما به اندازه‌ی نخ میان هسته‌ی خرمایی ستم نخواهد رفت».

مرگ نابودی محض نیست. فنای صرف نیست. انتقال یافتن از یک زندگی به زندگی دیگر است. حالی به حالی شدن است. در اخبار آمده است که «**شما برای ابدیّت آفریده شده‌اید و از این خانه به آن خانه جابجا می‌شوید**».

و ما الموت إلّا رحلة غير أنّها　　من المنزل الفاني إلى المنزل الباقي

«**مرگ سفری بیش نیست با این تفاوت که، سفری است از سرای فانی به سرای باقی**».

مرگ بیرون شدن از قفس و غلاف این جسد خاکی است، برای طیّ عالم برزخ، و سپس به همین جسم خاکی بازخواهیم گشت برای روز رستاخیز و حشر و نشر همگان. آورده‌اند که یکی از عرفا وقتی دریافت که اجلش نزدیک است، برخاست و غسل کرد و عطر به خودش زد و دو رکعت نماز خواند و دقایقی نگذشت که به اطاقش وارد شدند دیدند رو به قبله دراز کشیده و مرده است، و بالای سرش ورقه‌ای است که این اشعار در آن نوشته شده است:

قل لإخوان رأوني ميتاً　　فبكوني ورثوني حَزَناً
أتظنّون بأنّي ميتكم؟　　ليس هذا الميت و الله أنا
أنا في الصور و هذا جسدي　　كان ثوبي و قميصي زَمَناً
أحمدُ الله الّذي خلّصني　　و بنى لي في المعالي مسكنا
لاتظنّوا الموت موتاً، إنّه　　ليس إلّا نقلة من هاهنا!

«بگو به برادرانی که مرا مُرده دیدند، و از روی اندوه و حسرت برای من گریه کردند و مرثیه خواندند،
می‌پندارید که مرده‌ی شما هستم؟ به خدا، این مرده من نیستم!
من در صور هستم و این پیکر من است
که روزگاری لباس و پیراهن من بود!
من گنجشکی بودم و این قفس من بود،
من از این قفس پریدم؛ قفسم گیر شماها افتاد!
سپاس می‌گویم خدای را که مرا خلاص کرد،
و در آن بالا بالاها برایم مسکن دیگری ساخت!
مرگ را مرگ نپندارید، که مرگ
چیزی نیست به جز کوچ کردنی از این دنیا!.»

در کتاب «رجال الفکر و الدعوة فی الاسلام» (ص ٢٧٩ به نقل از مثنوی مولانا جلال الدین رومی)، در بیان راز مرگ و حکمت فناء اجساد قبل از زندگانی جاودانه و ابدی چنین آمده است:

شاه جان و جسم را ویران کند — بعد ویرانیش آبادان کند
کرد ویران خانه بهر گنج و زر — وز همان گنجش کند معمورتر

برای ترقی انسان، آبادی و عمران بدون ویرانی غیرممکن است، خزانه و گنج زمانی بدست می‌آید که زمین کنده شود، هرگاه دیدید ساختمانی را دارند منهدم می‌کنند بدانید که برنامه‌ی آبادیش از نو اجرا می‌شود.

«تو از آن روزی که در هست آمدی — آتشی یا خاک، یا بادی بُدی
گر بدان حالت ترا بودی بقا — کی رسیدی مر ترا این ارتقا
از مبدل هستی اول نماند — هستی دیگر به جای او فشاند
این بقاها از فناها یافتی — از فنایش رو چرا برتافتی
این فناها چه زیان بودت که تا — بر بقا چسبیده‌ای ای بینوا»

خدا که جواد مطلق است، هیچ نعمتی را که به بنده‌اش ارزانی داشته باشد نمی گیرد مگر آنکه نعمتی بزرگتر از آن به او می‌بخشد؛ پس این زندگی کم ارزش را که نمی‌تواند زندگی ابدی نام گیرد، نمی گیرد، مگر آنکه زندگی‌ای فراختر و ماندگارتر و زیباتر و برتر به آدمی ارزانی می‌دارد.

یحیی بن معاذ گفت: **«دیدار مرگ را ناخوش نمی‌دارد مگر انسان بی‌اراده و شکاک! مرگ است که دوست را به دوست نزدیک می گرداند.»**

ناگفته نماند که این دیدگاه نسبت به مرگ اختصاص به دانشمندان و فیلسوفان و متصوفه ندارد، بلکه دیدگاه همه‌ی اهل ایمان است.

به یک عرب بَدَوی گفتند: تو داری می‌میری! گفت: آن وقت پس از مرگ مرا کجا می‌برند؟ گفتند به سوی خدا. گفت: «وای بر شما! چگونه بترسم از رفتن به سوی کسی که خیر و نیکی را جز نزد او نمی‌بینم». خدا راست گفته که فرموده است:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسْتَقَٰمُواْ تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ أَلَّا تَخَافُواْ وَلَا تَحْزَنُواْ وَأَبْشِرُواْ بِٱلْجَنَّةِ ٱلَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ ﴿٣٠﴾ نَحْنُ أَوْلِيَآؤُكُمْ فِي ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَفِي ٱلْأٓخِرَةِ ۖ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِيٓ أَنفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ ﴿٣١﴾ نُزُلًا مِّنْ غَفُورٍ رَّحِيمٍ ﴿٣٢﴾﴾. (فصلت/ ٣٠ تا ٣٢)

*«آن کسانی که گفتند پروردگار ما خداست و آنگاه پایداری کردند، فرشتگان بر آنان فرود می‌آیند که نترسید و اندوهگین مشوید و مژده باد به بهشتی که به شما وعده می‌دادند * ما یاران شمائیم و در زندگی دنیا و آخرت، و در بهشت هر چه دلتان بخواهد خواهید داشت و هر چه درخواست کنید. برایتان آماده است * پذیرایی است از سوی خدای غفور و رحیم».]*

۳- عشق به زندگی:

[انسان مسلمان و باایمان همان گونه که طبیعت را دوست دارد، زندگی را نیز دوست دارد، و زنده بودنش را گناهی نمی‌داند که جرمش به عهده‌ی پدر و مادر او است، و بار سنگینی نمی‌داند که از شانه افکند، و زندانی نمی‌داند که باید از آن گریخت. زندگی رسالتی است که باید از عهده‌ی آن برآمد، و نعمتی است که باید سپاس آن را گذارد. در حدیث نبوی آمده است:

«خیر الناس من طال عمره و حسن عمله». (رواه أحمد و الترمذی و حسّنه)

«بهترین مردم کسی است که عمرش طولانی و عملش نیکو باشد».

«لایتمنَّی أحدکم الموت و لایدعو به من قبل أن یأتیه، و إنَّه إذا مات انقطع عمله، و إنَّه لایزید المؤمن عمره إلّا خیراً» (رواه مسلم)

«هیچ یک از شما آرزوی مرگ نکند و پیش از آنکه مرگش برسد دعا نکند که خدا مرگش را برساند. زیرا وقتی بمیرد عملش قطع می‌شود، و عمر مؤمن جز خیر برای او نمی‌افزاید».

«لایتمنَّین أحدکم الموت إمَّا محسناً فلعلّه یزداد، و إمَّا مسیئاً فلعلَّه یستعتب». (رواه أحمد و البخاری)

«هیچ یک از شما آرزوی مرگ نکند اگر نیکوکار باشد امید است که بر نیکی‌اش بیفزاید، و اگر بدکار است امید است که بتواند جبران کند».

بنابراین زندگی در هر حال خوب است، و هر گاه انسان این اطمینان را از دست داد باید این دعا را بخواند:

«اللهمَّ أحیینی ما علمت الحیاة خیراً لی و توفَّنی إذا کانت الوفاة خیراً لی». (رواه النائی و الحاکم)

«خدایا، مرا زنده بدار مادام که زندگی برای من بهتر است، و مرا بمیران هر گاه که مرگ برای من بهتر باشد».]

۴- عشق به مرگ:

[انسان باایمان عشقش به زندگی از روی حرص و آزمندی نسبت به داشتنی‌های بی‌مقدار دنیا نیست. برای لذتهای دنیوی سر و دست نمی‌شکند، و آنچنان عشقی به زندگی ندارد که او را از مرگ بترساند، تا در نتیجه با دو دست خاک زمین را بچسبد. بلکه انسان با ایمان زندگی را دوست دارد به دلیل اینکه با زنده بودنش می‌تواند حق خدا را در زمین ادا کند. مرگ را نیز دوست دارد، به دلیل اینکه او را زودتر به لقای پروردگارش می‌رساند. در حدیث آمده است:

«من أحبَّ لقاء الله أحبَّ الله لقاءه». (متفق علیه)

«هر که ملاقات خدا را دوست دارد خدا ملاقات او را دوست خواهد داشت».

وقتی حضرت رسول اکرم را میان لقای پروردگارش و بقای در دنیا مخیّر گردانیدند، فرمود: «**من رفیق اعلی را اختیار می‌کنم**». وقتی علی بن ابی طالب رضی الله عنه مورد اصابت ضربت عبدالرحمن بن ملجم قرار گرفت گفت: «**به پروردگار کعبه سوگند رستگار شدم**»؛ وقتی مرگ بلال رضی الله عنه فرا رسید. همسرش فریاد زد: «و اکرباه!» (چه مصیبتی!!). بلال روی به همسرش کرد و گفت: «**و اطَرَباه!**» (چه سعادتی!!). فردا به ملاقات دوستانم محمّد صلی الله علیه وسلم و یارانش سرفراز می‌گردم!

زمانی که مشرکان در مکه خُبیب بن زید رضی الله عنه را گرفتند و می‌خواستند او را به دار بزنند، سرودی که بالای چوبه‌های دار زمزمه می‌کرد، این بود:

ولستُ أبالی حین أقتل مسلماً   علی أیّ جنب کان فی الله مصرعی
و ذلک فی ذات الإله و إن یشأ   یبارک علی أوصال شِلْو ممزّع

«وقتی دارم به جرم مسلمانی کشته می‌شوم، هیچ باک ندارم که در راه خدا به کدام پهلویم روی خاک بیفتم».
«اینها همه در راه خداست، و اگر بخواهد برکت و عنایت را شامل همین بند از بند گسسته‌ی پیکر من نیز می‌کند».

خالد بن ولید رضی الله عنه، که او را «سیف الله» (شمشیر خدا) لقب داده‌اند، وقتی برای یکی از فرماندهان سپاه ایران یا روم پیام می‌فرستد، در پایان پیامش پس از دعوت به اسلام و ترغیب به صلح می‌گوید: و گرنه... گروهی را بر شما چون رگبار فرو می‌ریزم که مرگ را همان اندازه دوست دارند که شما زندگی را دوست دارید!!]

۵- ایمان به جاودانگی:

[انسان باایمان نیرو و توان خویش را از جاودانگی‌ای که به آن یقین دارد، می‌گیرد، زندگی او عبارت از این روزهای معدود، در این مکانهای محدود نیست. یک زندگی ابدی است و جز این نیست که از این خانه به آن خانه می‌رود.

و ما الموت إلّا رحلة غیر أنّها   من المنزل الفانی إلی المنزل الباقی

«و مرگ سفری بیش نیست، جز آنکه، این سفر از منزلگاه فانی به جایگاه باقی است».

این عُمَیر بن حمام انصاری رضی الله عنه است که در جنگ بدر می‌شنود که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم خطاب به یارانشان می‌فرمایند:

«و الّذی نفسی بیده ما من رجل یقاتلهم الیوم - المشرکین - فیقتل صابراً محتسباً مقبلاً غیرمدبر إلّا أدخله الله الجنَّة».

«سوگند به آنکه جانم در دست او است. هیچ مردی نیست که امروز با مشرکان بجنگد و صبورانه در راه خدا کشته شود، و روی به مشرکان آورده و از رویارویی با آنان روی برنتافته باشد، مگر آنکه خدا او را به بهشت درآورد».

عُمَیر می‌گوید: به به! به او می‌گویند: به به از چه چیزی ای حمام؟ تو می‌گوید: مگر میان من و بهشت همین مقدار فاصله نیست که پای پیش بگذارم و با اینان بجنگم و کشته شوم؟ رسول اکرم صلی الله علیه وسلم می‌فرمایند: بلی! عمیر چند دانه خرما در دست دارد که مشغول خوردن آنها است. با خود می‌گوید: اینقدر زنده بمانم که این خرماها را بخورم؟ این زندگی طولانی‌ای است! و خرماها را به سویی می‌افکند و به جبهه‌ی جنگ روی می‌آورد و در رَجَزی که می‌خواند می‌گوید:

رکضاً إلى الله بغیر زاد إلّا التقى و عمل المعاد
و الصبر فی الله على الجهاد و کل زاد عرضه النفاد
غیر التقى و البرّ و الرشاد

«می‌شتابم به سوی خدا بدون هیچ توشه‌ای،
مگر پارسایی و عمل برای آخرت»
«و شکیبایی در راه خدا بر جهاد،
و هر توشه‌ای در معرض از میان رفتن است»
«مگر پارسایی و نیکوکاری و درستکاری»

این هم انس بن نضر رضی الله عنه است که قهرمانانه در اُحُد می‌جنگد، و وقتی سعد بن معاذ رضی الله عنه را می‌بیند، به او می‌گوید: ای سعد، این بهشت است؛ به پروردگار نضر سوگند! من بوی آن را از پوشت کوه اُحُد می‌یابم!!]

۶- خود مردگی و ضعف، با ایمان منافات دارد:

گاهی انسانهایی را می‌نگریم که با دین و ایمان سروکار دارند، و ادّعای انتساب به دین و ایمان را دارند، و حتی مدّعی اندِ که به مغز و حقیقت دین رسیده‌اند، می‌بینیم که ناتوانی و پژمردگی و فروتنی و خواری و افسردگی از سر تا پایشان مشهود است و کسانی به اشتباه یا به علت نادانی گمان می‌کنند که اینها مؤمنان واقعی و درستند. حال آن که ایمان حقیقی از این قیافه‌های ساختگی، و این جلوه‌های دروغین بیزار است. ایمان، نیرومندی ظاهر و باطن است، توانمندی اخلاق و رفتار است، و درون و برون انسان را از قدرت سرشار می‌گرداند.

عمر رضی الله عنه مردی را دید که با افسردگی و پژمردگی مشغول نماز است. سرش را کج کرده و خواری و فروتنی بسیار از خویش نشان می‌دهد. بی‌درنگ تازیانه‌اش را به روی او بلند کرد و گفت: «**دینمان را بر ما نمیران. خدا تو را بمیراند! سرت را بلند کن، چرا که خشوع در قلب است نه در گردن!**» و از سخنان به یادگار مانده از او است که می‌گفته است: «**خدایا من به تو پناه می‌برم از خشوع منافقانه**». او را گفتند: خشوع منافقانه چیست؟ گفت: «**آن است که بدن خاشع باشد امّا قلب خاشع نباشد!**»

شفا، دختر عبدالله بن عمر رضی الله عنه ، چند مرد جوان را دید که با خودمردگی و سستی راه می‌روند. جا خورد! گفت: اینها دیگر کیستند؟ گفتند: عابد و زاهدند! گفت: عمر رضی الله عنه وقتی راه می‌رفت تند راه می‌رفت. وقتی سخن می‌گفت بلند سخن می‌گفت که همه بشنوند. وقتی می‌زد به درد می‌آورد، و عابد و زاهد حقیقی او بود.

رسول خدا صلی الله علیه وسلم نیز با آن وقار و هیبتی که داشت، به هنگام راه رفتن سریع راه می‌رفت، چنان که گویی از بلندی به زیر می‌آید. ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: اَحدی را زیباتر از رسول خدا صلی الله علیه وسلم ندیدم. گویی خورشید در سیمای مبارکش می‌تابید. همچنین اَحدی را ندیدم که از آن حضرت صلی الله علیه وسلم سریعتر راه برود، چنان که گویی زمین زیر پای وی در هم پیچیده می‌شد. ما خودمان را به زحمت می‌انداختیم که همپای آن حضرت راه برویم، و او توجّهی به این امر نداشت».]

۱۶۰۳ -﴿ ۶ ﴾ (مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ)

وَعَنْ أَبِي قَتَادَةَ أَنَّهُ كَانَ يُحَدِّثُ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُرَّ عَلَيْهِ بِجِنَازَةٍ فَقَالَ: «مُسْتَرِيحٌ أَوْ مُسْتَرَاحٌ مِنْهُ» فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللّٰهِ مَا المستريح والمستراح مِنْهُ؟ فَقَالَ: «الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ يَسْتَرِيحُ مِنْ نَصَبِ الدُّنْيَا وَأَذَاهَا إِلَى رَحْمَةِ اللّٰهِ وَالْعَبْدُ الْفَاجِرُ يستريح مِنْهُ الْعباد والبلاد وَالشَّجر وَالدَّوَاب»[۱۶۰۳]

۱۶۰۳- (۶) از ابوقتادة (بن ربعی انصاری) رضی الله عنه روایت است که وی، چنین روایت می‌کرد:

جنازه‌ای بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم گذشت (و آن را از نزدیکی آن حضرت صلی الله علیه وسلم تشییع نمودند.) رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند:

«یا خودش راحت و آسوده شد و یا دیگران، از دستش راحت شدند».

گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم! یعنی چه (یا خودش راحت شد و یا دیگران، از دستش راحت شدند؟)

آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بنده‌ی مؤمن، (وقتی بمیرد،) از رنج و ناراحتی دنیا، با پیوستن به رحمت خداوند، آسوده می‌شود؛ (از ناراحتی و گرفتاری دنیا نجات پیدا می‌کند و به رحمت خدا، شاد می‌شود؛) و بنده‌ی نا فرمان و گنهکار، (با مرگ وی)، هم بندگان خدا و هم شهرها (مملکت) و درختان و حیوانات، از (شرّ) او آسوده می‌شوند».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند]

[۱۶۰۳] بخاری ۳۶۲/۱۱ ح ۶۵۱۲؛ مسلم ۶۵۶/۲ ح (۶۱-۹۵۰)؛ نسائی ۴۸/۴ ح ۱۹۳۰؛ مالک ۲۴۱/۱ ح ۵۴ کتاب جنائز و احمد ۲۹۶/۵.

۱۶۰۴ -﴿۷﴾ (صَحِيح)

وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: أَخَذَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِمَنْكِبِي فَقَالَ: «كُنْ فِي الدُّنْيَا كَأَنَّكَ غَرِيبٌ أَوْ عَابِرُ سَبِيلٍ». وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ يَقُولُ: إِذَا أَمْسَيْتَ فَلَا تَنْتَظِرِ الصَّبَاحَ وَإِذَا أَصْبَحْتَ فَلَا تَنْتَظِرِ الْمَسَاءَ وَخُذْ مِنْ صِحَّتِكَ لِمَرَضِكَ وَمِنْ حياتك لموتك. رَوَاهُ الْبُخَارِيّ[۱۶۰۴]

۱۶۰۴- (۷) عبدالله بن عمر رضی‌الله‌عنه گوید: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم دستش را بر شانه‌ام گذاشت و فرمود:

«در دنیا چنان باش که گویی مسافر یا رهگذری. (در دنیا مانند مسافر یا رهگذر، زندگی کن)».

(راوی می‌گوید:) ابن عمر رضی‌الله‌عنه (در اثر همین سفارش پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وسلم خطاب به خود، یا دیگران) می‌گفت:

«هنگامی که شب می‌کنی، منتظر صبح مباش؛ (چون معلوم نیست که تا صبح زنده باشی یا خیر؟)؛ و هنگامی که صبح نمودی، منتظر شب نباش؛ (چون معلوم نیست که تا شامگاه، زنده باشی یا خیر؟)؛ و از وقت صحّت و تندرستی‌ات، برای زمان بیماری خود، بهره‌برداری کن؛ و همچنین، در دورانِ زندگی‌ات، برای مرگت، آمادگی کن (و برای آن، اندوخته‌ای فراهم کن)».

[این حدیث را بخاری روایت کرده است]

شرح:

«خُذ من صحّتک لمرضک»: اشاره به آن است که اعمالی که انسان در وقت سلامتی و تندرستی خویش انجام می‌دهد، در ایّام بیماری که توان و قدرت انجام آن‌ها را ندارد، در نامه‌ی اعمال وی ثبت و ضبط می‌گردد.

[۱۶۰۴] بخاری ۲۲۹/۱۱ ح ۶۴۱۶؛ ترمذی ۴۹۰/۴ ح ۲۳۳۳؛ ابن ماجه ۱۳۷۸/۲ ح ۴۱۱۴ و احمد ۲۴/۲.

۱۶۰۵ -﴿۸﴾ (صَحِیح)

وَعَنْ جَابِرٍ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ يَقُولُ: «لَا يَمُوتَنَّ أَحَدُكُمْ إِلَّا وَهُوَ يُحْسِنُ الظَّنَّ بِاللهِ». رَوَاهُ مُسلِم[۱۶۰۵]

۱۶۰۵- (۸) جابر رضی الله عنه گوید: سه روز پیش از وفات رسول خدا صلی الله علیه وسلم از ایشان شنیدم که می‌فرمودند:

«هیچ یک از شما، از دنیا نرود و چهره در نقاب خاک نکشد، جز آن که به خدا (ی مهربان)، نیکو پندارد و بدو، حُسن ظنّ داشته باشد».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است]

شرح: «حُسن ظنّ داشتن، نسبت به پروردگار بلند مرتبه»:

سنّت است بیمار به ویژه کسی که مرگ فرارویش است یا در حال احتضار است، به خداوند متعال حسن ظنّ داشته باشد. بدین معنا که امید به رحمت خدا را بر خوف از عذاب وی ترجیح دهد و کرم عظیم، عفو جمیل، رحمت واسع، فضایل سرشار و احسان و بخشش وی را به خاطر بسپارد و آن چه را که به توحیدیان بشارت داده و به آن چه از رحمت و بخشایش خود به ایشان عطا فرموده است، به یاد آورد. جابر رضی الله عنه از پیامبر گرامی صلی الله علیه وسلم روایت می کند که می‌فرماید:

«لایَمُوتنّ احَدُکُم إلّا و هو یُحسِن الظنَّ بالله تَعالی»[أ]

«هیچ یکی از شما نمیرد جز اینکه به خدا حسن ظن داشته باشد.»

حدیث قدسی مُتَّفق بر صحت آن، مؤید آن است. آنجا که خداوند متعال می‌فرماید:

«أنَا عِندَ ظَنِّ عَبدِی بی»[ب]

«من همراه با گمان بنده‌ام هستم.»

[۱۶۰۵] میسلم ۲۲۰۵/۴ ح (۸۱-۲۸۷۷)؛ ابوداود ۴۸۴/۳ ح ۳۱۱۳؛ ابن ماجه ۱۳۹۵/۲ ح ۴۱۶۷ و احمد ۲۹۳/۳.

[أ] مسلم در بیان بهشت و صفات بهشت، شماره ۲۸۷۷.

[ب] بخاری در کتاب توحید و مسلم در باب ذکر، شماره ۲۶۷۵.

ابن عباس رضی الله عنه می گوید: هر گاه مردی را دیدید که در احتضار مرگ است او را بشارت خوب دهید تا با حُسنْ ظن، خدا را ملاقات کند و اگر شخص سالمی را دیدید، او را از خوف و قهر خدا بترسانید.

معتمر بن سلیمان می گوید: پدرم هنگام مرگش به من گفت: ای معتمر، از رخصت و تسامح برایم بگو که شاید با حالت حسن ظن به حضور خداوند شرفیاب شوم.[أ]

امام نووی می گوید: سنت آن است که اگر بر بالین شخص مُحْتَضر حاضر شدید او را به رحمت و بخشایش خداوند امیدوار سازید و او را به حسن ظنّ پروردگارش تشویق و ترغیب نمایید و او را با آیات و احادیث مربوط به رجا و امیدواری متذکر سازید. دلایل آن چه را که بیان داشتم در احادیث صحیح فراوان است. ابن عباس رضی الله عنه همین اعمال را نسبت به عمر بن خطاب رضی الله عنه در هنگام احتضارش انجام داد. همچنین از عایشه رضی الله عنها روایت شده که ابن عمر و بن عاص رضی الله عنه همین کار را انجام داد و تمام آن روایات در احادیث صحیح بیان شده است.[ب]

یک سؤال:

مرگ پایان است یا آغاز؟:

مرگ همیشه به صورت یک هیولای وحشتناک در برابر چشم انسانها مجسم بوده است، فکر و اندیشه‌ی آن، شربت شیرین زندگی را در کام بسیاری ناگوار ساخته است.

نه تنها از نام مرگ می‌ترسند که از اسم گورستان نیز متنفرند، و با زرق و برق قبرها و مقبره‌ها سعی دارند ماهیت اصلی آن را به دست فراموشی بسپارند.

در ادبیات مختلف جهان آثار این وحشت کاملاً نمایان است و همیشه با تعبیراتی همچون **«هیولای مرگ»**، **«چنگال موت»**، **«سیلی اجل»** و مانند آن از آن یاد می کنند!

هنگامی که می‌خواهند نام مرده‌ای را ببرند برای این که مخاطب وحشت نکند با جمله‌ای از قبیل **«دور از حالا»**، **«زبانم لال»**! **«هفت کوه در میان»**! **«هر چه خاک اوست عمر تو باشد»**! سعی می کنند دیواری میان شنونده و خاطره‌ی مرگ بکشند.

[أ] شرح السنة، بغوی: ۲۷۵/۵.

[ب] المجموع، نووی: ۵/ ۱۱۰-۱۰۹.

ولی باید تحلیل کرد ببینیم سرچشمه‌ی این وحشت همیشگی انسانها از مرگ چه بوده است؟ چرا گروهی برخلاف این برداشت عمومی نه تنها از مرگ نمی‌ترسیدند بلکه بر چهره‌ی آن لبخند می‌زدند و به استقبال مرگ افتخارآمیز می‌رفتند؟

در تاریخ می‌خوانیم در حالی که جمعی به دنبال آب حیات و اکسیر جوانی می‌گشتند، گروهی عاشقانه به جبهه‌های جهاد می‌شتافتند و بر چهره‌ی مرگ لبخند می‌زدند و گاه از طول زندگی شکوه می‌کردند و در آرزوی روزی بودند که به دیدار محبوب و لقاء الله بپیوندند، و امروز هم در جبهه‌های مبارزه‌ی حق و باطل نیز همین امر را به وضوح می‌بینیم که چگونه جان بر کف به استقبال شهادت می‌شتابند.

دلیل اصلی این ترس:

با دقت و بررسی به این جا می‌رسیم که عامل اصلی این وحشت همیشگی دو چیز بیش نیست:

۱- تفسیر مرگ به معنی فنا:

انسان همیشه از نیستیها می‌گریزد، از بیماری می‌گریزد که نیستی سلامت است، از تاریکی وحشت دارد که نیستی نور است.

از فقر می‌هراسد که نابودی غنا است.

حتی گاهی از خانه‌ی خالی نیز وحشت می‌کند و در یک بیابان خالی گرفتار ترس می‌شود، چرا که کسی آنجا نیست!

و عجب این که از خود مرده نیز وحشت دارد، و مثلاً حاضر نیست در اطاقی که مرده‌ای در آنجا باشد شب را به سر برد در حالی که وقتی زنده بود از آن شخص ترسی نداشت!

اکنون ببینیم چرا انسان از عدم و نیستی می‌ترسد و وحشت می‌کند؛ دلیلش روشن است، هستی با هستی گره خورده است، و وجود با وجود آشناست، هرگز وجود با عدم آشنایی ندارد، پس بیگانگی ما از نیستی کاملاً طبیعی است.

حال اگر مرگ را پایان همه چیز بدانیم و گمان کنیم با مردن همه چیز پایان می‌گیرد حق داریم که از آن بترسیم، و حتی از اسم و خیال آن وحشت کنیم، چرا که مرگ همه چیز را از ما می‌گیرد.

اما اگر مرگ را سرآغاز یک زندگی نوین، و حیات جاودان و دریچه‌ای به سوی یک جهان

بزرگ بدانیم طبیعی است که نه تنها از آن وحشتی نداریم، بلکه به کسانی که پاک و سربلند به سوی آن گام برمی‌دارند تبریک می گوییم.

۲- پرونده‌های سیاه:

گروهی را می‌شناسیم که مرگ را به معنای فنا و نیستی تفسیر نمی‌کنند و هرگز منکر زندگی بعد از مرگ نیستند، اما با این حال از مرگ وحشت دارند. چرا که پرونده‌ی اعمال آنها آنقدر سیاه و تاریک است که از مجازات‌های دردناک بعد از مرگ وحشت دارند.

آنها حق دارند از مرگ بترسند، آنها به مجرمان خطرناکی می‌مانند که از آزاد شدن از زندان می‌ترسند زیرا می‌دانند هر گاه آنها را از زندان بیرون ببرند، به جوخه‌ی اعدام می‌سپارند.

آنها محکم میله‌های زندان را می‌چسبند، نه اینکه از آزادی متنفر هستند، آنها از این آزادی می‌ترسند که نتیجه‌اش مجازات اعدام است، همین گونه بدکارانی که آزاد شدن روحشان را از قفس تنگ، مقدمه‌ای برای شکنجه‌های طاقت‌فرسا به خاطر اعمال زشت و ننگین و ظلم و ستم و تبهکاری می‌دانند، از مرگ وحشت دارند.

اما آنها که نه مرگ را «فنا» می‌بینند نه «**پرونده‌ی تاریک و سیاه**» دارند، چرا از مرگ بترسند؟

بدون شک آنها زندگی را نیز با تمام وجودشان می‌خواهند، اما برای این که از آن بهره‌ی بیشتر برای زندگی نوینشان در جهان پس از مرگ بگیرند، از مرگی که در راه هدف و افتخار و رضای پروردگار باشد استقبال می کنند.

دو دیدگاه مختلف:

گفتیم مردم دو دسته‌اند: گروهی که اکثریت را تشکیل می‌دهند، از مرگ بیزار و متنفرند.

اما گروهی دیگر از مرگی که در راه هدفی بزرگ همچون شهادت در راه خدا بوده باشد استقبال می کنند، و یا حداقل هنگامی که احساس کنند پایان عمر طبیعی‌شان نزدیک شده است به هیچ وجه غم و اندوهی در دل آنها راه نمی‌یابد.

دلیل این است که آنها دو دیدگاه مختلف دارند.

گروه اول: یا اصلاً به جهان پس از مرگ ایمان ندارند و یا اگر ایمان دارند هنوز به خوبی باورشان نشده است، لذا لحظه‌ی مرگ را لحظه‌ی وداع با همه چیز می‌دانند، البته وداع گفتن

با همه چیز بسیار وحشتناک است، بیرون رفتن از روشنایی و نور و گام نهادن در تاریکی مطلق بسیار دردآلود است.

همچنین آزاد شدن از یک زندا ن و رفتن به سوی یک دادگاه برای کسی که مجرم است و اسناد جرم او آشکار می‌باشد نیز وحشت‌انگیز و هولناک است.

اما گروه دوم: مرگ را یک تولد جدید می‌دانند، بیرون شتافتن از محیط محدود و تاریک دنیا، و گام نهادن به عالمی وسیع و پهناور و روشن.

آزاد شدن از یک قفس تنگ و کوچک، و پر گشودن در آسمان بی‌کران، بیرون رفتن از محیطی که مرکز نزاعها، کشمکشها، تنگ‌نظریها، بی‌عدالتی‌ها، کینه‌توزی‌ها و جنگهاست، و گام نهادن به محیطی که از همه‌ی این آلودگیها پاک است. طبیعی است که آنها از چنین مرگی وحشت نداشته باشند و «علی‌وار» بگویند: «**لابن ابی طالب أُنس بالموت من الطفل بثدی امه**»: «*به خدا سوگند فرزند ابوطالب علاقه‌اش به مرگ بیشتر است از کودک شیرخوار به پستان مادر*».

یا همچون آن شاعر پارسی زبان، این نوا را سر دهند:

مرگ اگر مرد است گو نزد من آی — تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ!
من ز او جانی ستانم جاودان — او ز من دلقی ستاند رنگ رنگ!

بی‌جهت نیست که در تاریخ اسلام به افرادی برخورد می‌کنیم که هر قدر لحظه‌ی شهادت آنها نزدیکتر می‌شد چهره‌ی آنها شادابتر و برافروخته‌تر می‌گشت، و از شوق دیدار یار در پوست نمی‌گنجیدند.

و باز به همین دلیل است که در تاریخ پرافتخار زندگی علی رضی الله عنه می‌خوانیم هنگامی که ضربه‌ی شمشیر آن جانی روزگار بر مغزش فرو نشست فریاد «**فزت و رب الکعبه**» برآورد یعنی «**به خدای کعبه پیروز و راحت شدم**»!

بدیهی است مفهوم این سخن این نیست که انسان خود را به مخاطره بیفکند، و موهبت بزرگ زندگی را نادیده بگیرد، و از آن برای رسیدن به هدفهای بزرگ استفاده نکند. بلکه منظور این است که از زندگی بهره‌ی صحیح بگیرد، ولی هرگز از پایان آن وحشتی به خود راه ندهد مخصوصاً آن جا که در راه هدفی بزرگ و عالی است.

معاد به زندگی مفهوم می‌دهد:

اگر زندگی این جهان را بدون جهان دیگر در نظر بگیریم بی‌معنی و پوچ خواهد بود. درست به این می‌ماند که زندگی دوران جنینَ را بدون زندگی این دنیا فرض کنی. کودکی که در شکم مادر قرار دارد، و در این زندان محدود و تاریک ماهها زندانی می‌شود اگر عقل و خردی داشته باشد و درباره‌ی زندگی جنینی فکر کند به راستی تعجب خواهد کرد. چرا من در این زندان تاریک محبوسم؟ چرا باید در میان آب و خون دست و پا زنم؟ آخر عمر من چه نتیجه‌ای خواهد داشت؟ از کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود؟

اما اگر به او آگاهی دهند که این یک دوران مقدماتی است؛ اعضای تو در اینجا شکل می‌گیرد، نیرومند می‌شود، و آماده‌ی تلاش و حرکت در یک دنیای بزرگ می‌گردد.

بعد از گذشتن نه ماه، فرمان آزادی تو از این زندان صادر می‌شود، در دنیایی گام می‌گذاری که آفتاب درخشان و ماه تابان، درختان سرسبز و نهرهای آب روان و انواع مواهب در آن است، آنگاه نفس راحتی می‌کشد و می‌گوید، حالا فهمیدم فلسفه‌ی وجود من در اینجا چیست! این یک مرحله‌ی مقدماتی است، این یک سکوی پرش است، این کلاسی است برای رسیدن به یک دانشگاه بزرگ. اما اگر رابطه‌ی زندگی جنینی با زندگی این دنیا بریده شود همه چیز تاریک و بی‌معنی خواهد شد، زندانی وحشتناک و بی‌هدف، زندانی آزاردهنده و بی‌نتیجه.

در مورد رابطه‌ی زندگی این دنیا و جهان پس از مرگ نیز مطلب همین است. چه لزومی دارد ما هفتاد سال یا کمتر و بیشتر در این دنیا در میان مشکلات دست و پا زنیم؟ مدتی خام و بی‌تجربه‌ایم و تا پخته شود خامی ما، عمر تمام است! مدتها باید تحصیل علم و دانش کنیم، هنگامی که از نظر معلومات پخته می‌شویم برف پیری بر سر ما نشسته! تازه برای چه زندگی می‌کنیم، خوردن غذا، پوشیدن لباس، و خوابیدن؟ این زندگی تکراری را دهها سال ادامه دادن؟ آیا به راستی این آسمان گسترده، این زمین پهناور و این همه مقدمات، این همه تحصیل علم و اندوختن تجربه، این همه استادان و مربیان، همه برای همان خوردن و نوشیدن و لباس پوشیدن و این زندگی منحط تکراری است.

این جاست که پوچی زندگی برای آنها که معاد را قبول ندارند قطعی می‌شود، چرا که نمی‌توانند این امور کوچک را هدف زندگی بشمارند، و به عالم پس از مرگ هم که ایمان ندارند.

لذا دیده می‌شود که گروهی از آنها دست به خودکشی و نجات از چنین زندگی پوچ و بی‌معنی می‌زنند. اما اگر باور کنیم که دنیا «**مزرعه**» ای برای آخرت است، دنیا کشتزاری است که باید در آن بذرافشانی کنیم و محصول آن را در یک زندگی جاویدان و ابدی برگیریم.

دنیا «**دانشکده‌ای**» است که باید در آن آگاهی کسب کنیم، خود را برای زندگی در یک سرای جاوید آماده سازیم، دنیا «**گذرگاه و پلی**» است که باید از آن عبور کنیم. در این صورت زندگی دنیا پوچ و نامفهوم نخواهد بود، بلکه مقدمه‌ای می‌شود برای یک زندگی جاودانی و ابدی که هر چه در راه آن تلاش کنیم کم است. آری ایمان به معاد به زندگی انسان مفهوم می‌دهد و او را از «**اضطراب**» و «**نگرانی**» و «**پوچی**» رها می‌سازد.

ایمان به معاد عامل مهم تربیت:

علاوه بر این اعتقاد به وجود دادگاه بزرگ آخرت، فوق العاده در زندگی امروز ما مؤثر است. فرض کنید در کشوری اعلام شود که در فلان روز از سال هیچ جرمی کیفر نخواهد داشت و پرونده‌ای برای آن تنظیم نمی‌شود و مردم می‌توانند با اطمینان خاطر از عدم مجازات، آن روز را به آخر برسانند، مأمورین انتظامی و نظامی تعطیل می‌کنند، دادسراها و دادگستریها تخته می‌شود و حتی فردا که زندگی عادی را از سر می‌گیرند جرائم آن روز قابل طرح در دادگاهها نیست. فکر کنید آن روز اجتماع چه شکلی به خود خواهد گرفت. ایمان به رستاخیز، ایمان به دادگاه بزرگی است که با دادگاه این جهان اصلاً قابل مقایسه نیست.

مشخصات این دادگاه به شرح زیر است:

۱- دادگاهی است که نه توصیه در آن مؤثر است و نه «روابط» بر «ضوابط» آن حاکم و نه می‌توان فکر قضات آن را با ارائه‌ی مدارک دروغین تغییر داد.

۲- دادگاهی است که نیاز به تشریفات دادگاههای این جهان ندارد، و به همین دلیل طول و تفصیلی در آن نیست، برق‌آسا رسیدگی می‌کند و دقیقاً حکم صادر می‌کند.

۳- دادگاهی است که مدارک اتهام افراد، خود اعمال آنهاست، یعنی اعمال در آن جا حضور می‌یابند، و ارتباط و پیوندشان را با فاعل خود مشخص می‌کنند به گونه‌ای که جای انکار باقی نمی‌ماند.

۴- شهود آن دادگاه، دست و پا و گوش و چشم و زبان و پوست تن انسان و حتی زمین و در و دیوار خانه‌ای که در آن گناه یا ثواب کرده است می‌باشد، شهودی که همچون آثار طبیعی اعمال انسان قابل انکار نیست.

۵- این دادگاه دادگاهی است که حاکمش خداست، خدائی که از همه چیز آگاه و از همه کس بی‌نیاز و از همه عادلتر است.

۶- از این گذشته مجازات و کیفر در آن جا قراردادی نیست، و بیشتر، خود اعمال ما است که شکل می گیرد و در کنار ما قرار دارد و ما را آزار می‌دهد و یا در آسایش و نعمت فرو می‌برد.

ایمان به چنین دادگاهی انسان را به جایی می‌رساند که می گوید:

«به خدا سوگند اگر شبها را تا به صبح به جای بستر نرم، بر نوک خارهای جانگداز به سر برم، و روزها دست و پایم در زنجیر باشد و در کوچه و بازار بکشانند از آن خوشتر دارم که در دادگاه بزرگ پروردگارم حاضر شوم، درحالی که ستمی بر بنده‌ای از بندگان خدا کرده باشم، و یا حق کسی را غصب نموده باشم.»

ایمان به این دادگاه است که انسان را وادار می کند آهن تفتیده و سوزان را نزدیک دست برادرش که خواهان تبعیض در بیت‌المال است ببرد، و هنگامی که فریاد برادر بلند می‌شود، به او اندرز می‌دهد و می گوید: تو از شعله‌ی آتش کوچکی که همچون بازیچه‌ای در دست انسانی است فریاد می کشی، اما برادرت را به سوی آتش هولناکی که شعله‌ی قهر و غضب پروردگار آن را برافروخته می کشانی؟»

آیا چنین انسانی را با چنین ایمانی می‌توان فریب داد؟ آیا با رشوه می‌توان وجدان او را خرید؟ آیا می‌توان با تشویق و تهدید او را از مسیر حق به سوی ظلم منحرف ساخت؟! قرآن مجید می گوید: هنگامی که گنهکاران نامه‌ی اعمال خود را می‌بینند فریادشان بلند می‌شود و می گویند:

﴿مَالِ هَٰذَا ٱلْكِتَٰبِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّآ أَحْصَىٰهَا﴾ (کهف/۴۹)

«این چه نامه‌ای است که هیچ گناه کوچک و بزرگی نیست مگر این که در آن ثبت است».

و به این ترتیب موج نیرومندی از احساس مسؤولیت در برابر هر کار در اعماق روح انسان ایجاد می‌شود، که او را در برابر انحرافات و گمراهی‌ها، ظلم‌ها و تجاوزها کنترل می کند.

فصل دوم

۱۶۰۶ -﴿ ۹ ﴾ (ضَعِيف)

عَنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِن شِئْتُم أنبأتكم مَا أَوَّلُ مَا يَقُولُ اللهُ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ وَمَا أَوَّلُ مَا يَقُولُونَ لَهُ؟» قُلْنَا: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللّٰهِ قَالَ: «إِنَّ اللهَ يَقُول للْمُؤْمِنين هَل أَحْبَبْتُم لقائي؟ فَيَقُولُونَ نَعَمْ يَا رَبَّنَا فَيَقُولُ: لِمَ؟ فَيَقُولُونَ: رَجَوْنَا عَفْوَكَ وَمَغْفِرَتَكَ. فَيَقُولُ: قَدْ وَجَبَتْ لَكُمْ مَغْفِرَتِي». رَوَاهُ فِي شَرْحِ السُّنَّةِ وَأَبُو نُعَيْمٍ فِي الْحِلْيَة[۱۶۰۶]

۱۶۰۶- (۹) معاذ بن جبل رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم [خطاب به صحابه] فرمودند:

«اگر خواسته باشید، شما را به نخستین چیزی که خداوند در روز رستاخیز برای مؤمنان می‌گوید و نخستین چیزی که مؤمنان، به خداوند می‌گویند، خبر می‌دهم!؟» ما گفتیم: آری ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم! (ما را بدان‌ها، باخبر سازید).

آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خداوند، خطاب به مؤمنان می‌فرماید: آیا لقای مرا دوست دارید؟ آنان در پاسخ می‌گویند: آری؛ ای پروردگار ما!

خداوند می‌فرماید: چرا لقای مرا دوست دارید؟ می‌گویند: چون امید به عفو و بخشایش تو داریم.

خداوند می‌فرماید: بخشش من، برای شما، مقرّر و ثابت شد».

[این حدیث را بغوی در «شرح السنّة»؛ و ابونعیم در «الحلیة» روایت کرده‌اند]

[۱۶۰۶] احمد ۲۳۸/۵.

۱۶۰۷ -﴿۱۰﴾ (صَحِيحٌ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَكْثِرُوا ذِكْرَ هَاذِمِ اللَّذَّاتِ الْمَوْتِ». رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَالنَّسَائِيّ وَابْن مَاجَه[۱۶۰۷]

۱۶۰۷- (۱۰) ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «نابودکننده و درهم شکننده‌ی خوشی‌ها - مرگ - را بسیار یاد کنید».

[این حدیث را ترمذی، نسایی و ابن ماجه روایت کرده‌اند]

شرح: «أكثروا»: بسیار یاد کنید. زیاد به یاد آورید.

«هاذم»: درهم شکننده. نابود کننده.

«اللّذات»: جمع «لذّة»: خوشی؛ سرخوشی؛ سرمستی؛ تفریح.

۱۶۰۸ -﴿۱۱﴾ (ضَعِيف)

وَعَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ أَنَّ نَبِيَّ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ ذَاتَ يَوْم لِأَصْحَابِهِ: «اسْتَحْيُوا مِنَ اللّٰهِ حَقَّ الْحَيَاءِ» قَالُوا: إِنَّا نَسْتَحْيِي مِنَ اللّٰهِ يَا نَبِيَّ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ للهِ قَالَ: «لَيْسَ ذَلِكَ وَلَكِنَّ مَنِ اسْتَحْيَى مِنَ اللّٰهِ حَقَّ الْحَيَاءِ فَلْيَحْفَظِ الرَّأْسَ وَمَا وَعَى وَلْيَحْفَظِ الْبَطْنَ وَمَا حَوَى وَلْيَذْكُرِ الْمَوْتُ وَالْبِلَى وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ تَرَكَ زِينَةَ الدُّنْيَا فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَقَدِ اسْتَحْيَى مِنَ اللّٰهِ حَقَّ الْحَيَاءِ». رَوَاهُ أَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِيُّ وَقَالَ: هَذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ[۱۶۰۸]

۱۶۰۸- (۱۱) عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم روزی به یاران خویش فرمودند:

«از خداوند، آن سان که بایسته است، شرم کنید و حیا داشته باشید».

[۱۶۰۷] ترمذی ۴۷۹/۴ ح ۲۳۰۷؛ نسائی ۴/۴ ح ۱۸۲۴؛ ابن ماجه ۱۴۲۲/۲ ح ۴۲۵۸ و احمد ۲۹۳/۲.

[۱۶۰۸] ترمذی ۵۵۰/۴ ح ۲۴۵۷ و احمد ۳۸۷/۱.

گفتند: ای رسول خدا ﷺ! ما از خداوند، حیا می‌کنیم؛ و حمد و سپاس، از آنِ خداست.
رسول خدا ﷺ فرمودند: «چنین نیست؛ بلکه هر کس از خدا، آن گونه که شایسته است، شرم کند، باید سر و آنچه را که در آن است، پاس دارد و حفظ کند؛ و نیز بایستی شکم و آنچه را که دربردارد، (از ناروا) نگاه دارد؛ و باید مرگ و پوسیده شدن استخوان‌های خویش را به یاد آورد.
و هر کسی، (نعمت‌های) سرای بازپسین را می‌خواهد، زیورهای این جهان را وامی‌نهد؛ پس، هر کس چنین کند، در آن صورت از خداوند، آن گونه که زیبنده است، حیا کرده است».
[این حدیث را احمد بن حنبل و ترمذی روایت کرده‌اند؛ و ترمذی گفته است: این، حدیثی غریب است.]

شرح: **«لأصحابه»**: اصحاب و یاران رسول خدا ﷺ.

تعریف صحابه:

۱- تعریف صحابه:

الف) تعریف لغوی: «صحابه» در لغت، مصدر است و به معنای «الصحبة» [دوستی، رفاقت، همراهی، یار و همدم شدن، معاشرت، گفتگو] می‌باشد. و واژه‌ی «صحابی» و «صاحب» نیز به همین معنا آمده است. و جمع آن بر وزن «اصحاب» و «صَحْب» است؛ و «صحابه» [مفرد]، به معنای «اصحاب» [جمع] نیز زیاد مورد استعمال قرار می‌گیرد. [یعنی واژه‌ی «صحابه» - که مفرد است - به معنای واژه‌ی «اصحاب» - که جمع صحابه است - زیاد به کار برده می‌شود. و زیاد اتفاق می‌افتد که کسی «صحابه» را به کار برده و منظورش جمعی از صحابه است.]

ب) تعریف اصطلاحی: صحابی در اصطلاح، به کسی گویند که پیامبر اکرم ﷺ را در حال اسلام ملاقات و دیدار کرده، و بر اسلام نیز مرده باشد؛ گر چه در این فاصله، ارتدادی نیز رخ داده باشد؛ بنا به قول صحیح. [یعنی اگر فردی به پیامبر ﷺ ایمان آورد و ایشان را ملاقات نمود، و سپس

از اسلام برگشت و مرتد شد، و در آخر، دوباره به آغوش اسلام بازگشت و از ارتدادش توبه نمود، باز هم به چنین فردی، «صحابی» گفته می‌شود.][أ]

۲- اهمیت «شناخت صحابه» و فایده‌ی آن:

«شناخت صحابه»، علمی بس مهم و اساسی و بزرگ و بنیادین است که در آن فواید و نکاتی ارزنده و مفید به ودیعه نهاده شده است. و یکی از فواید مهم آن، شناخت **«متصل»** از **«مرسل»** است.

۳- به چه وسیله‌ای «صحبت و همراهی» صحابی [با پیامبر گرامی اسلامﷺ]، شناخته می‌شود؟:

«صحبت و همراهی صحابی [با پیامبرﷺ]»، به یکی از این امور پنج گانه، شناخته می‌شود که عبارتند از:

الف) تواتر: مانند ابوبکر صدیق رضی الله عنه، عمر بن خطاب رضی الله عنه، و سایر عشره‌ی مبشره.

[أ] از نظر لغوی و لفظی، «صحابی» منسوب به «صاحب» است و دارای معانی زیادی می‌باشد، اما نقطه‌ی مشترکی در تمام معناهایی که برای آن ذکر شده است، وجود دارد و آن، این است: «ملازمت، همنشینی و اطاعت».

اما تعریف اصطلاحی آن، براساس تعاریفی که علمای اصول بیان نموده‌اند، «صحابی» کسی را گویند که پیامبرﷺ را دیده و یا اینکه پیامبرﷺ او را دیده باشد. (منظور افراد نابینا می‌باشد، همچون ام مکتوم) و به اسلام گرویده و بر همان حالتِ ایمان فوت کرده باشد.

پس براساس این تعریف، افرادی مانند ابوجهل و ابولهب و... هر چند پیامبرﷺ را دیده‌اند، اما جزو صحابه نیستند چون، بر ایمان نمرده‌اند.

شیخ ابن حجر گوید: «هر کس از پیامبرﷺ یک حدیث یا یک کلمه روایت کرده یا به حال ایمان او را دیده باشد، از صحابه است. هر کس با ایمان، پیامبرﷺ را ببیند و بر اسلام بمیرد، چه همنشینی او با پیامبرﷺ بسیار یا کم باشد، روایت از آن حضرتﷺ داشته باشد یا نه، در غزوه و جنگی شرکت کرده باشد یا نه. هر کس او را دیده و با او ننشسته یا به دلیل مانعی، او را ندیده باشد، همه و همه از صحابه هستند.» و علماء و صاحب‌نظران اسلامی درباره‌ی «تعداد صحابه‌ی کرام» گفته‌اند:

پیامبرﷺ مدت ۲۳ سال فعالیّت دعوت و تبلیغ را انجام داده و در این مدت توانستند افرادی را تربیت نمایند که برای همیشه‌ی تاریخ، به عنوان اسوه و الگو و نمونه شناخته می‌شوند.

تعداد این افراد از سال اول تا سال بیست و سوم بعثت، رو به افزونی و نهایتاً به ۱۲۴ یا ۱۴۴ هزار نفر رسیده است.

تعداد صحابه در سه سال اول، ۴۰ نفر بود. در جنگ «بدر» ۳۱۳ نفر، در هنگام صلح حدیبیه ۱۵۰۰ نفر، در وقت فتح مکه، ۱۰ هزار نفر، در جنگ «حنین» ۱۲ هزار نفر، در جنگ «تبوک» ۷۰ هزار نفر؛ و در حجة الوداع - یعنی آخرین سال زندگانی رسول خداﷺ - تعداد این بزرگواران ۱۲۴ یا ۱۴۴ هزار نفر بوده است.

ب) شهرت: مانند ضمام بن ثعلبة ﷺ، و عکّاشة بن مِحصن ﷺ.

ج) خبر دادن فردی از صحابه [به اینکه فلانی، صحابه‌ی پیامبر ﷺ است.]

د) خبردادن فردی مؤثق و معتبر از تابعین [به اینکه فلانی، صحابه‌ی پیامبر گرامی اسلام ﷺ است.]

ه) خبر دادن خود فرد به اینکه وی از زمره‌ی اصحاب پیامبر ﷺ است. البته مشروط بر اینکه وی فردی عادل، و ادعایش نیز قابل تصور و محتمل باشد.[أ]

۴- عادل بودن تمامی صحابه:

به اجماع علمای مورد اعتبار و صاحب‌نظران اسلامیِ مُعتمد، تمامی صحابه عادل هستند؛ خواه این صحابه از زمره‌ی افرادی باشند که در فتنه‌ها قاطی شده‌اند و یا از جمله‌ی افرادی باشند که خویشتن را از فتنه‌ها [یعنی دوره‌ی خلافت عثمان ﷺ و بعد از آن که اهواء و حزبگرایی، امت اسلامی را در بر گرفت] دور نگه داشته‌اند و بدانها نزدیک نشده‌اند. [و همه‌ی آنها عادل هستند و خداوند متعال عدالت آنان را در قرآن به اثبات رسانده و در بیشتر از یک سوره‌ی قرآن، آنان را ستایش و تمجید فرموده است. از جمله در آخر سوره‌ی «فتح» به خصوص مهاجرین و انصار و اصحاب بیعة الرضوان را به ستایش خود مختص نموده است. و رسول گرامی اسلام ﷺ در چندین حدیث به بیان عدالت و امانت آنان پرداخته و سیرت و تاریخ پاک اسلام نیز گواه عدالت و امانت‌داری آنان می‌باشد.]

و معنای «**عدالت صحابه**»، این است که آنها از اینکه به عمد به دروغ‌پردازی در روایت بپردازند، اجتناب و خودداری می‌کردند و از انحراف و کجروی و فساد و بیراهه رفتن در روایت نیز، پرهیز می‌نمودند و دوری می‌جستند. و مرتکب اموری نمی‌شدند تا به ذریعه‌ی انجام آنها، روایتشان از درجه‌ی اعتبار و قبولیّت بیفتد؛ پس بدین گونه می‌توان چنین نتیجه

[أ] مثل اینکه پیش از سپری شدن صد سال از وفات پیامبر ﷺ ادعای «صحبت و همراهی با پیامبر» را نماید. ولی اگر ادعای صحبت و همراهی را در وقتی دیرتر از این نمود، در این صورت، ادعایش پذیرفتنی نیست. همانند: «رتن الهندی» که بعد از گذشت شش قرن از هجرت (ششصد سال بعد از وفات پیامبر ﷺ) ادعای «صحبت و همراهی با پیامبر ﷺ» نمود. و در حقیقت همچنانکه علامه ذهبی در «المیزان» ج ۲ ص ۵۴ گفته، «رتن الهندی» شیخی دروغگو و شیّاد و حیله گر و مکّار است.

گرفت که تمامی روایات صحابه - بدون بدوش کشیدن سختی‌های تحقیق و بررسی در مورد عدالت آنها - مورد قبول است؛ و در مورد افرادی از آنها که در فتنه‌ها قاطی شده‌اند، می‌توان چنین نتیجه گرفت که به خاطر حَسن ظن بدانها، امر هر یک از آنها بر اجتهاد حمل می‌شود که هر یک از آنها در این اجتهادشان مأجور می‌باشند، چرا که آنها حاملان شریعت و از زمره‌ی «خیر القرون» به شمار می‌آیند.

۵- صحابی‌هایی که بیش از دیگران حدیث روایت کرده‌اند:

شش تن از صحابه از زمره‌ی صحابی‌هایی هستند که بیش از دیگران به روایت حدیث پرداخته‌اند، و این شش نفر به ترتیب عبارتند از:

الف) ابوهریرهﷺ تعداد مرویات: ۵۳۷۴ حدیث. از وی بیش از سیصد مرد نیز حدیث نقل نموده‌اند.

ب) ابن عمرﷺ: تعداد مرویات: ۲۶۳۰ حدیث.

ج) انس بن مالکﷺ: تعداد مرویات: ۲۲۸۶ حدیث.

د) ام المؤمنین عایشهﷺ: تعداد مرویات: ۲۲۱۰ حدیث.

ه) ابن عباسﷺ: تعداد مرویات: ۱۶۶۰ حدیث.

و) جابر بن عبداللهﷺ: تعداد مرویات: ۱۵۴۰ حدیث. [و **ابوسعید خدری**ﷺ: تعداد مرویات: ۱۱۷۰ حدیث]

۶- صحابی‌هایی که بیش از دیگران، فتوا می‌دادند:

بیشتر فتواهای صحابه، از ابن عباسﷺ نقل شده است، و پس از ایشان، اکثر فتواها از بزرگان علمای صحابه روایت شده‌اند که بنا به گفته‌ی مسروق، بزرگان علمای صحابه، شش نفر بوده‌اند؛ وی در این زمینه گفته است:

«انتهي علم الصحابة الي ستة: عمر و علي و ابي بن كعب و زيد بن ثابت وابي الدرداء و ابن مسعود، ثم انتهي علم الستة الي علي و عبدالله بن مسعود.»

«علم صحابه، به شش نفر ختم می‌شود: عمرﷺ، علیﷺ، ابی بن کعبﷺ زید بن ثابتﷺ، ابودرداءﷺ، و ابن‌مسعودﷺ. و علم این شش نفر نیز به علیﷺ و عبدالله بن مسعودﷺ ختم می‌گردد.»

۷- «عبادله» کیست؟

در اصل، مراد از «عبادله»، هر آن کسی از صحابه است که اسمش «عبدالله» باشد، و تعداد صحابی‌هایی که اسمشان «عبدالله» است، به نزدیکی سیصد نفر می‌رسد؛ ولی در اینجا مراد از «عبادله» چهار نفر از صحابه است که اسم هر یک از آنها «عبدالله» می‌باشد. و این چهار نفر عبارتند از:

الف) عبدالله بن عمر رضی الله عنه.

ب) عبدالله بن عباس رضی الله عنه.

ج) عبدالله بن زبیر رضی الله عنه.

د) عبدالله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه.

و امتیاز و ویژگی این گروه از صحابه بر دیگران، این است که آنها از زمره‌ی علمای صحابه‌ای به شمار می‌آیند که وفاتشان به گونه‌ای به تأخیر افتاده که [از ناحیه‌ی مسلمانان و افراد تازه مسلمان] احساس نیاز به علم و دانش آنها شده است [و بدین گونه مرجعی برای دانش‌جویان و تکیه‌گاهی برای حدیث‌پژوهان و منبع مورد اعتمادی برای مسلمانان قرار گرفتند] و بدین ترتیب، از این طریق، دارای شهرت و آوازه و امتیاز و ویژگی بر دیگران می‌باشند. پس هر گاه «عبادله» بر فتوایی به اتفاق نظر برسند، گفته می‌شود: «**هذا قول العبادلة**»؛ «این فتوا براساس قول عبادله است.»

۸- آمار صحابه:

در اینجا آمار دقیقی از تعداد صحابه وجود ندارد، ولی در این زمینه، آراء و نظریه‌هایی از علماء و صاحب نظران اسلامی، مطرح شده است که از مجموع آنها می‌توان چنین برداشت نمود که آمار صحابه، بیش از یکصد هزار نفر است؛ و مشهورترین این آراء و نظریه‌ها، نظریه‌ی ابوزعه‌ی رازی می‌باشد. وی گفته است: «**قُبض رسول الله ﷺ عن مائة الف و اربعة عشر الفاً من الصحابة ممن روي عنه و سمع عنه**»[1]؛ «اصحاب هنگام وفات پیامبر اکرم ﷺ یکصد و چهارده هزار نفر (زن و مرد) بوده‌اند که این تعداد از پیامبر ﷺ استماع حدیث کرده‌اند و به روایت احادیث ایشان پرداخته‌اند.»

---

[1] التقریب مع التدریب، ج ۲، ص ۲۳۰.

۹- تعداد طبقات صحابه:

پیرامون تعداد طبقات صحابه، در میان علماء و صاحب نظران دینی، اختلاف نظر وجود دارد و هر یک از آنها بر حسب اجتهاد و استنباط خویش، به تقسیم آنها پرداخته است؛ برخی از آنها، طبقات صحابه را به اعتبار «**پیشتازی در قبول دین اسلام**»، یا «**هجرت**» و یا «**حضور در مشاهد محترم و شریف**» تقسیم نموده‌اند، و برخی دیگر نیز، طبقات آنها را به اعتباری دیگر تقسیم کرده‌اند. [به هر حال]، هر یک از علماء بر حسب اجتهاد خویش، به تقسیم طبقات صحابه پرداخته است [مثلاً:]

الف) ابن سعد، طبقات صحابه را به پنج طبقه تقسیم نموده است.

ب) و حاکم، طبقات صحابه رابه دوازده طبقه تقسیم کرده است.

۱۰- برترین صحابه:

به اجماع اهل سنت و جماعت، برترین صحابه (به طور مطلق)، ابوبکر صدیق ﷺ و سپس عمر ﷺ می‌باشد.

و جمهور اهل سنت و جماعت برآنند که عثمان ﷺ از نظر فضل و برتری در درجه‌ی سوم قرار دارد و بعد از ایشان علی ﷺ در درجه‌ی چهارم می‌باشد؛ و سپس در درجه‌ی بعدی، سایر عشره‌ی مبشره [طلحه ﷺ، زبیر ﷺ، سعد ﷺ، عبدالرحمن بن عوف ﷺ، ابوعبیده عامر بن جراح ﷺ، زید ﷺ] و بعد از آنها، **اهل غزوه‌ی بدر**، و سپس **اهل غزوه‌ی «اُحد»** و پس از آنها «**اهل بیعة الرضوان**» می‌باشد.

۱۱- طلایه‌داران و پیشقراولانِ صحابه در عرصه‌ی پیشتازی در قبول اسلام:

[صحابه‌هایی که در زمینه‌ی قبول کردن دین اسلام، جزو طلایه‌داران، پیشقراولان، پیشگامانِ پیشتاز، و پیشاهنگان به شمار می‌آیند، عبارتند از:]

الف) از مردان آزاد: ابوبکر صدیق ﷺ.

ب) از بچه‌ها: علی بن ابی طالب ﷺ.

ج) از زنان: ام المؤمنین خدیجه ﷺ.

د) از برده‌های آزاد شده: زید بن حارثه ﷺ.

ه) از برده‌ها: بلال بن رباح ﷺ.

۱۲- آخرین کسانی که از صحابه درگذشتند و چهره در نقاب خاک کشیدند:

آخرین کسی که از صحابه درگذشت، «**ابوالطفیل عامر بن واثلة اللیثی**» بود که به سال ۱۰۰ هجری در مکه‌ی مکرمه درگذشت، و برخی نیز بیشتر از این گفته‌اند [و بر این باورند که وی به سال ۱۱۰ هجری وفات نموده است] و قبل از او در بصره، «**انس بن مالک**» در سال ۹۳ هـ. ق درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید.[أ]

۱۳- مشهورترین کتابهایی که در زمینه‌ی تدوین و نگارش «معرفة الصحابة» تألیف شده‌اند:

الف) «**الاصابة فی تمییز الصحابة**»، تألیف ابن حجر عسقلانی.

ب) «**اسد الغابة فی معرفة الصحابة**»، تألیف علی بن محمد جزری، مشهور به ابن اثیر.

ج) «**الاستیعاب فی اسماء الاصحاب**»، تألیف ابن عبدالبر.[ب]

[أ] آمار آخرین صحابه‌های پیامبر در شهرها، عبارتند از: در فلسطین: «**ابو ابی عبدالله بن عمر**» در سال ۷۴هـ. ق. در مصر: «**عبدالله بن حدث زبیدی**» در سال ۸۶ هـ، در کوفه: «**عبدالله بن ابی اوفی**» در سال ۸۷هـ، در دمشق: «**عبدالله بن مازنی اسلمی**» در سال ۸۸ در سن ۹۴ سالگی و قبل از او در دمشق: «**ابوامامه باهلی**» در سال ۸۶ هـ، در مدینه: «**سهل بن سعد انصاری**»، در سال ۹۱ در سن ۹۶ سالگی و قبل از او در مدینه: «**جابر بن عبدالله انصاری**» در سال ۷۴هـ، در بصره: «**انس بن مالک**» در سال ۹۱ و در سن ۱۰۷ سالگی، و قبل از او در بصره: «**عمر بن حدیث**» در سال ۸۵هـ.

جالب است بدانید که جوانترین صحابه به اعتبار سن، به ترتیب عبارتند از: «**ابوالطفیل**» و «**مسور بن مخرمه**» که هر دو در سال وفات پیامبرﷺ هشت ساله بوده‌اند؛ و «**نعمان بن بشیر**» که سال دوم هجری متولد گشته است. و «**حسن**» و «**حسین بن علی**» و «**عبدالله بن زبیر**» که سال وفات پیامبرﷺ نه ساله بوده‌اند، و «**جعفر بن عبدالرحمن**» در سفر حجة الوداع کودک بوده است، و «**مسلمة بن مخلد خزرجی**» و «**عبدالله بن جعفر**» و «**قسم بن عباس**» و «**عبدالله بن عباس**»، عموماً ده ساله بوده‌اند و «**عمر بن ابی سلمه**» نه ساله بوده است.

و به اعتبار طول عمر، این صحابی‌ها، هر یک یکصد و بیست سال عمر کرده‌اند: «**حسان بن ثابت**»، «**حویطب بن عبد العزی**»، «**مخرمة بن نوفل**»، «**حکیم بن حزام بن خویلد**» (برادرزاده‌ی خدیجه‌ؓ)، «**سعید بن یربوع قرشی**» (نامبردگان فوق، هم جاهلیت و هم اسلام را درک کرده‌اند)، «**لبید بن ربیعه‌ی عامری**»، «**عاصم بن عدی عجلانی**»، «**سعد بن جناده‌ی عوفی**»، «**نوفل بن معاویه منتج نجدی**»، «**عَدی بن حاتم طایی**»، «**نافع بن سلیمان عبدی**» و «**نابغه‌ی جعدی**». به نقل از سیوطی در الفیة ص ۲۸۷ و کفایه‌ی خطیب صص ۵۶-۷۶.

[ب] به هر حال گروهی از دانشمندان اسلامی، احوال صحابه را به طور مستقل و جداگانه، یا در ضمن مجموعه‌ای از مجموعه‌ها تدوین و گردآوری نموده‌اند. کتابهایی که به طور مستقل در شرح حال صحابه، تألیف و نشر یافته‌اند، عبارتند از:

الف) «**الاستیعاب فی اسماء الاصحاب**»، تألیف حافظ ابی عمرو یوسف بن عبدالله، معروف به ابن عبدالبر

«و ما وَعی» و آنچه را که در آن است؛ و آنچه را که در سر می‌گذرد.

«و ما حوی»: و آنچه را که شکم دربردارد. و محتوای شکم.

«البِلاء»: پوسیده شدن استخوان‌ها در قِبر.

«فقد استحیی من الله حقّ الحیاء»: در مورد اهمیت و عظمت «شرم و حیاء» باید گفت که اگر در وجود کسی، حیا و شرم از خداوند بود، هرگز اوامر و نواهی خدا را هتک نخواهد کرد و هیچ‌گاه به کارهای زشت و پلشت و قبیح ومنکر نزدیک نخواهد شد ولی اگر کسی بی‌حیا شد دست به هر جنایت و معصیت و گناهی خواهد زد.

در حقیقت کسی که انجام کار زشتی در ذهنش خطور می‌کند و حیا او را از آن کار باز می‌دارد یا کسی او را دشنام می‌دهد اما شرم او را از مقابله به مثل منع می‌کند، یا به خاطر حیا از نگاه‌کردن به نامحرم، از گفتن سخنان یاوه و بیهوده و... خودداری می‌کند در حقیقت به صفتی

قرطبی (متوفی ۴۶۳ ﻫ) که ترجمه‌ی ۳۵۰۰ تن از صحابه را حاوی است.

ب) «اسد الغابة فی معرفة الصحابة»، تألیف ابن اثیر (متوفای ۶۳۰ ﻫ) که شامل ترجمه‌ی ۷۵۵۴ صحابی است. این کتاب توسط شمس الدین محمد بن احمد ذهبی (م ۷۴۸ ﻫ) مختصر شده و مؤلف نام آن را «تجرید اسماء الصحابة» گذارده و شامل ترجمه‌ی ۸۸۶۶ تن از صحابه‌ی رسول اکرم است. ذهبی در این کتاب، نام کسانی را که در «اسد الغابة» نیامده نیز از خود اضافه کرده است.

ج) «الاصابة فی تمییز الصحابة»، تألیف شیخ الاسلام شهاب الدین احمد بن علی بن محمد، معروف به ابن حجر عسقلانی (متوفی ۸۵۲).

د) «طبقات ابن سعد» (طبقات الصحابة و التابعین)، تألیف ابو عبدالله احمد بن سعد زهری که کاتب واقدی، مورخ مشهور بوده و خود معروف به ابن سعد است. کتاب مزبور - چنانکه از اسم آن پیداست - اختصاص به صحابه نداشته و تابعین نیز، طی آن ترجمه شده‌اند.

سه کتاب اول به ترتیب حروف الفبای نام صحابه است که معمولاً در آخر کتاب، فصلی اختصاص به صاحبان کنیه و لقب - که لقب و کنیه‌شان از نام آنها بیشتر اشتهار داشته - داده شده، ولی کتاب اخیر، صحابه و تابعین را به طرز خاصی دسته‌بندی کرده که عبارت است از:

۱) سیره‌ی پیامبر اکرمﷺ ۲) غزوات آن حضرتﷺ و وقایع زمان آن جناب تا رحلت، و شرح حال کسانی که از صحابه که در مدینه‌ی منوره فتوا می‌دادند و یا قرآن را جمع‌آوری و تدوین کرده بودند. ۳) در بدریین ۴) در مهاجرین و انصاری که قبل از فتح مکه، اسلام آورده ولی در بدر شرکت نجسته بودند. ۵) در اسامی تابعین از اهل مدینه. در صحابه‌ی طائف، یمن، یمامه، بحرین. ۶) در کوفیان از صحابه و تابعین ۷) در صحابه و تابعین از اهالی بصره، شام، مصر و دیگر شهرهای اسلامی. ۸) در نساء (زنان).

نیک و پسندیده متصف شده است چرا که بالاترین درجه‌ی ایمان آن است که انسان، خداوند را حاضر و ناظر برخود و اعمال و گفتار و پندار خویش پندارد و از او شرم کند.

پیامبرﷺ می‌فرماید: «از خداوند چنانکه شایسته است شرم کنید. گفتند: ما از خدا شرم می کنیم. پیامبرﷺ فرمود: حیا، این نیست، بلکه هر که از خدا چنانکه شایسته است شرم کند، باید سر و اعضای خود را از گناه نگه دارد، شکم و متعلقات آن را از ناروا حفظ کند و مرگ و بلا را به خاطر داشته باشد و هر که نعیم آن جهان را خواهد، زینت این جهان را ترک کند و هر که چنین کند، از خدا چنانکه باید شرم کرده است»

البته نباید حیا را با ناتوانی، زبونی، جبن و حقارت قاطی کرد و تقاعد از مواجهه با گهنکاران و بزهکاران، و عدم نهی آنها از انجام گناه، عدم مطالبه حق خویش و امر به معروف و نهی از منکر نکردن، را به حیا و شرم ربط داد ، چرا که این اوصاف از حیا نیست» بلکه در اثر ناتوانی، زبونی، بزدلی، و حقارت است و نمی‌توان نام حیا را برآن اطلاق کرد.

پیامبر اکرمﷺ، صحابه بزرگوارﷺ و بزرگان و طلایه‌داران عرصه‌ی دینداری و دین‌مداری، باحیاترین افراد بودند، اما هیچگاه از امر به معروف و نهی از منکر خودداری نمی کردند، و در اظهار رأی درست هرگز احساس ناتوانی نمی‌نمودند. و در مقابل منکرات و نابسامانی‌های جامعه، پیوسته سرهایشان بلند بود و اعتراض می‌نمودند و فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر را ترک نمی کردند و با این وجود با حیاترین مردمان بودند.

۱۶۰۹ -﴿ ۱۲ ﴾ (لم تتمّ دراسته)

وَعَن عبد الله بن عَمْرو قَالَ ك قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «تُحْفَةُ الْمُؤْمِنِ الْمَوْتُ». رَوَاهُ الْبَيْهَقِيُّ فِي شُعَبِ الْإِيمَانِ[۱۶۰۹]

۱۶۰۹- (۱۲) عبدالله بن عمروؓ گوید: رسول خداﷺ فرمودند: «مرگ، ارمغانِ انسان باایمان و حقگرا است».

[۱۶۰۹] بیهقی ۱۷۱/۷ ح ۹۸۸۴.

[این حدیث را بیهقی در «**شعب الایمان**» روایت کرده است]

شرح: طبیعتاً مرگ، برای هیچ یک از انسان‌ها، خوشایند نیست؛ ولی بندگانی که از نعمت ایمان و یقین بهره‌مند هستند، چون نعمتها، جایگاه ویژه و لذّت و حلاوت دیدار الهی پس از مرگ را در نظر می‌گیرند، عقلاً، به مرگ، مشتاق و علاقمند می‌شوند؛ درست مانند این که جرّاحی چشم - طبیعتاً - برای انسان، مشکل است و برای هیچ کس، این کار، گوارا و خوشا یند نیست؛ ولی به این امید که پس از جرّاحی، نعمت بینایی به دست می‌آید، در آن صورت، جرّاحی، مطلوب و قابل تحمّل می‌شود؛ و با دادن پول و خرج کردن مال، به دکتر پیشنهاد جراحی می‌شود؛ البته این فرق هم وجود دارد که حصول بینایی بعد از جرّاحی، یقینی و قطعی نیست و ممکن است، جراحی، ناموفق باشد؛ ولی برای انسان مؤمن و صاحب یقین، حصول نعمت‌های الهی و قرب و لذّت دیدار او، قطعی و یقینی است، به همین دلیل، مرگ برای صاحبان ایمان و یقین، بهترین و محبوبترین تحفه و هدیه به شمار می‌آید.

برای فهم بهتر، به مثالی دیگر توجه کنید: عروس شدن هر دختر و ترک خانه‌ی پدر و مادر و رفتن به خانه‌ی شوهر و آغاز زندگی در خانواده‌ی دیگری به این جهت که از شفقت پدر و مادر و دیدار آنها دور می‌شود، باعث رنج و مصیبت است؛ ولی بر اثر اهداف و امیدهایی که در آینده، از ازدواج، مورد نظر است (تشکیل خانواده و غیره)، اشتیاق ازدواج و عروس شدن، پیدا می‌شود و پدر و مادر هم علاقمند و مشتاق آن، خواهند بود.

همچنین بندگانی که رابطه‌ی صحیح ایمانی با خداوند بلند مرتبه دارند، حالشان چنین است و بر اثر توقّعی که از الطاف و عنایات الهی و دیدار پروردگار متعال، برای بعد از مرگ دارند، آرزومند مرگ بوده و با طیب خاطر به استقبال آن می‌روند.

[به هر حال، انسان با ایمان، عشقش به زندگی، از روی حرص و آزمندی نسبت به داشتنی‌های بی‌مقدار دنیا نیست. برای لذتهای دنیوی سر و دست نمی‌شکند، و آنچنان عشقی به زندگی ندارد که او را از مرگ بترساند، تا در نتیجه با دو دست خاک زمین را بچسبد. بلکه انسان با ایمان زندگی را دوست دارد به دلیل اینکه با زنده بودنش می‌تواند حق خدا را در

زمین ادا کند. مرگ را نیز دوست دارد، به دلیل اینکه او را زودتر به لقای پروردگارش می‌رساند. در حدیث آمده است:

«من أحبَّ لقاء الله أحبَّ الله لقاءه». (متفق علیه)

«هر که ملاقات خدا را دوست دارد خدا ملاقات او را دوست خواهد داشت».

وقتی حضرت رسول اکرم را میان لقای پروردگارش و بقای در دنیا مخیّر گردانیدند، فرمود: **«من رفیق اعلی را اختیار می‌کنم»**. وقتی علی بن ابی طالب رضی الله عنه مورد اصابت ضربت عبدالرحمن بن ملجم قرار گرفت گفت: **«به پروردگار کعبه سوگند رستگار شدم»**؛ وقتی مرگ بلال رضی الله عنه فرا رسید. همسرش فریاد زد: **«و اکرباه!»** (چه مصیبتی!!). بلال روی به همسرش کرد و گفت: **«و اطَرَباه!»** (چه سعادتی!!). فردا به ملاقات دوستانم محمّد صلی الله علیه وسلم و یارانش سرفراز می‌گردم!

زمانی که مشرکان در مکه خبیب بن زید رضی الله عنه را گرفتند و می‌خواستند او را به دار بزنند، سرودی که بالای چوبه‌های دار زمزمه می‌کرد، این بود:

ولستُ أبالی حین أقتل مسلماً   علی أیّ جنب کان فی الله مصرعی
و ذلک فی ذات الإله و إن یشأ   یبارک علی أوصال شِلْو ممزّع

«وقتی دارم به جرم مسلمانی کشته می‌شوم، هیچ باک ندارم که در راه خدا به کدام پهلویم روی خاک بیفتم».

«اینها همه در راه خداست، و اگر بخواهد برکت و عنایت را شامل همین بند از بند گسسته‌ی پیکر من نیز می‌کند».

خالد بن ولید رضی الله عنه، که او را «سیف الله» (شمشیر خدا) لَقب داده‌اند، وقتی برای یکی از فرماندهان سپاه ایران یا روم پیام می‌فرستد، در پایان پیامش پس از دعوت به اسلام و ترغیب به صلح می‌گوید: و گرنه... گروهی را بر شما چون رگبار فرو می‌ریزم که مرگ را همان اندازه دوست دارند که شما زندگی را دوست دارید!!]

۱۶۱۰ -﴿۱۳﴾ (صَحِيح)

وَعَنْ بُرَيْدَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «الْمُؤْمِنُ يَمُوتُ بِعَرَقِ الْجَبِينِ». رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَالنَّسَائِيُّ وَابْنُ مَاجَه[۱۶۱۰]

۱۶۱۰- (۱۳) بریدة رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «انسان با ایمان، به عرق پیشانی می‌میرد».

[این حدیث را ترمذی، نسایی و ابن ماجه روایت کرده‌اند.]

شرح: این حدیث بیانگر چند حقیقت است:

۱- عرق کردن پیشانی مؤمن به هنگام مرگ، عبارت از شدّت سکرات مرگ است.

۲- برخی از علماء و صاحب نظران اسلامی گفته‌اند که: عرق کردن پیشانی مؤمن، علامت خیر و نیکی به هنگام مرگ است.

ابن ملک رحمه الله گوید: **«مرگ مؤمن، به سختی انجام می‌گیرد؛ به نحوی که از شدّت و سختی سکرات مرگ، پیشانی‌اش عرق می‌کند؛ و این، بدان خاطر است تا گناهانش، زدوده شود و بر درجاتش، افزوده گردد».**

سکرات مرگ و سختی آن:

با توجه به اهمیت لحظه‌ی مرگ و انتقال انسان از یک حالت به حالت دیگر، قرآن کریم این مطلب را با عنایت خاصی بیان می‌فرماید، و به صورت نمونه چهار آیه‌ی قرآن لحظه‌ی مرگ را این گونه توصیف می‌کنند:

۱- خداوند در سوره‌ی واقعه می‌فرماید: ﴿فَلَوْلَآ إِذَا بَلَغَتِ ٱلْحُلْقُومَ﴾ (واقعه/۸۳)

«چرا هنگامی که جان به گلوگاه می‌رسد (توانایی بازگرداندن آن را ندارید؟)»

۲- ﴿كَلَّآ إِذَا بَلَغَتِ ٱلتَّرَاقِيَ﴾ (قیامه/۲۶)

[۱۶۱۰] ترمذی ۳۱۰/۳ ح ۹۸۲؛ نسائی ۶/۴ ح ۱۸۲۹؛ ابن ماجه ۴۶۸/۱ ح ۱۴۵۲ و احمد ۳۵۷/۵.

«چنین نیست که گمان می‌برند! وقتی که جان به گلوگاه برسد».

۳- ﴿وَلَوۡ تَرَىٰٓ إِذِ ٱلظَّٰلِمُونَ فِي غَمَرَٰتِ ٱلۡمَوۡتِ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ بَاسِطُوٓاْ أَيۡدِيهِمۡ﴾ (انعام/۹۳)

«اگر ستمکاران را ببینی، در آن هنگام که در شدائد و سختیهای مرگ فرو رفته‌اند و فرشتگان دستهای خود را دراز کرده‌اند».

۴- ﴿وَجَآءَتۡ سَكۡرَةُ ٱلۡمَوۡتِ بِٱلۡحَقِّ﴾ (ق/۱۹)

«سکرات مرگ واقعیت و حقیقت را همراه می‌آورد».

همچنین احادیث زیادی وجود دارد که لحظه‌های سکرات و سختیهای مرگ را توضیح می‌دهد، چنان چه حضرت پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«معالجَةُ مَلَكِ الْـمَوتِ أشَدُّ مِنْ أَلْفِ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ وَ مَا مِنْ مُؤمِنٍ يَمُوْتُ إلّا وَ كُلُّ عِرْقٍ مِنْهُ يَألَمُ عَلَى حِدَةٍ».[أ]

«فشار ملک الموت از ضربه‌ی صد شمشیر سخت‌تر است و هر انسان مؤمنی که می‌میرد تمام رگهای بدنش به صورت جداگانه احساس درد می‌کنند.»

حضرت عایشه رضی الله عنها تأثرات و برداشتهایش را از مرگ حضرت پیامبر ﷺ اینگونه بیان می‌فرماید:

«ماتَ النَّبيُّ ﷺ وَ إنَّهُ لَبَيْنَ حَاقِنَتِيْ وَ ذاقِنَتِيْ، فَلَنْ أكْرِهَ شِدَّةَ الْـمَوْتِ لأحَدٍ اَبَداً بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ.»[ب]

«حضرت پیامبر ﷺ وفات نمود در حالی که بین شکم و چانه‌ی من بود و پس از وفات ایشان سختی مرگ را برای هیچ کسی ناگوار نمی‌دانستم».

همچنین حضرت عایشه رضی الله عنها در جایی دیگر می‌فرماید: جلوی حضرت پیامبر ﷺ ظرفی

[أ] رواه ابونعیم عن عطاء بن یسار، فی الحیلة: ۲۰۱/۸.

[ب] صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب مرض النبی ﷺ و وفاته، ۸۳.

پر از آب بود و ایشان دست مبارکشان را داخل آب می‌کردند و به صورت مالیده، می‌فرمودند: «**لا اله الا الله إنَّ لِلمَوْتِ سَكَرَاتٍ**»: «*نیست معبودی جز خدای یگانه، به درستی که مرگ سختیها دارد*»؛ و سپس دستانش را به زمین نصَب کرد و مرتباً تکرار می‌کرد: «**الرفيق الأعلى**»[أ] یعنی: «*من ملاءاعلی را می‌خواهم، تا این که وفات یافت و دستانش سست شدند*».

بنگر ای برادر مؤمن و مسلمان که سکرات مرگ بر رسول و حبیب خداوند چقدر سخت بود! و تصور کن که بر انسان عادی و معمولی چگونه خواهد بود؟

و آنچه از سکرات و سختیهای مرگ که بر پیامبر ما و سایر پیامبران گذشته است، دارای فواید زیادی برای جامعه‌ی بشریت است، که عبارتند از: این که مردم اندازه و سختی و درد مرگ را بفهمند و درک کنند چون بسیاری از انسانها بر شخصی که در حال مرگ است حاضر نمی‌شوند و چون حرکت و سختی را نمی‌بینند، و می‌بینند که روح آن به آسانی خارج می‌شود گمان می‌کنند که مرگ خیلی آسان است و آن وضعیت واقعی که مرده با آن مواجه است، نمی‌شناسند و وقتی پیامبران که همانا راستگوترین انسانها هستند و نزد خداوند کرامت، ارزش و مقام والایی دارند، از سختیهای مرگ و درد آن خبر دهند، قطعاً بندگان خدا پی می‌برند که مرگ دارای سختی‌ها و دردهای فراوانی است.

سؤال: بسا اوقات این سؤال به ذهن انسان خطور می‌کند، پیامبران که بندگان محبوب خداوند هستند، چرا این سختیها و دردها را به هنگام مرگ لمس می‌کنند با وجود اینکه خداوند قدرت دارد این مشکلات را از آنان دور نموده و این سختیها را آسان نماید؟

جواب: بدون شک پیامبران خداوند در دنیا سخت‌ترین مشکلات و آزمایشات را تحمل می‌کنند و بعد هر کسی که نزد خداوند محبوب باشد مطابق با درجه‌ی قُرب و نزدیکی خودش، باید این چیزها را تحمل کند؛ و این مطلب در احادیث حضرت پیامبر ﷺ تأیید می‌شود و خداوند می‌خواهد با ابتلاء و آزمایش، بزرگی و کرامت آنان را کامل، و درجات‌شان را بلند کند و این ابتلاء و آزمایش در حق پیامبران نقصان به حساب نمی‌آید بلکه کمال و بلند نمودن مقام و درجه‌ی

[أ] صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب سکرات الموت، ۴۲.

آنان است و پیامبران خداوند به این ابتلاء و آزمایش پروردگار راضی هستند؛ پس خداوند می‌خواهد زندگی آنان را با همین سختی به پایان برساند و با وجود این، امکان دارد، که در حق آنان تخفیف ایجاد کند ولی خداوند می‌خواهد مقام آنان را بالا ببرد و قبل از مرگ اجر و مزد آنان را زیاد کند چنانچه خداوند حضرت ابراهیم علیه السلام را با آتش و حضرت موسی علیه السلام را با ترس و سفر به مدین و حضرت عیسی علیه السلام را با رفتن به صحرا و گرسنگی و پیامبر ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را با گرسنگی و جنگ با کفار مورد آزمایش و ابتلاء قرار داده، تا درجات‌شان را بلند کند و این سوء تفاهم پیش نیاید، که چرا خداوند بر آنان بیش از گناهکاران سخت گرفته است چون سختگیری خداوند بر گناهکاران، سزای اعمال آنان است و بین این دو گروه هیچ نوع مشابهتی وجود ندارد و بدون شک سکرات، دردها، و سختیهای مرگ برای تمام مخلوقات پیش می‌آید و بین مخلوقات جسمانی و روحانی، آسمانی و زمینی فرقی وجود ندارد و باید تمام مخلوقات از جرعه‌ی این کاسه بچشند و از غصه آن اندکی لمس کنند و خداوند در رابطه با این مطلب می‌فرماید: ﴿ كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ ٱلْمَوْتِ ﴾ (آل‌عمران/۱۸۵): «*هر کسی مزه‌ی مرگ را می‌چشد*».

۱۶۱۱ - ﴿۱۴﴾ (صَحِيح)

وَعَنْ عُبَيْدِ اللّٰهِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَوْتُ الْفُجَاءَةِ أَخْذَةُ الْأَسَفِ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَزَادَ الْبَيْهَقِيُّ فِي شُعَبِ الْإِيمَانِ وَرَزِينٌ فِي كِتَابِهِ: «أَخْذَةُ الأسف لِلْكَافِرِ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِ»[1611]

۱۶۱۱- (۱۴) عبیدالله بن خالد رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «مرگ ناگهانی، گرفتِ خشمناک و غضبناک خداوند است».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است؛ و بیهقی در «**شعب الایمان**» و رزین در کتابش، این عبارت را نیز افزوده‌اند:]

[1611] ابوداود ۴۸۱/۳ ح ۳۱۱۰ و احمد ۴۲۴/۳.

«اخذة الأسف للکافر و رحمةٌ للمؤمن»؛ «(مرگ ناگهانی،) گرفتِ خشمناک برای کافر و رحمت برای مؤمن است».

شرح: «الفجأة»: غیر منتظره؛ ناگهانی؛ غیرمترقبه؛ یکباره؛ بدون اطلاع قبلی.
«أخذة الأسف»: گرفتی که توأم با خشم و غضب باشد.

۱۶۱۲ -﴿ ۱۵ ﴾ (حسن)

وَعَن أنس قَالَ: دخل النَّبِي عَلَى شَابٍّ وَهُوَ فِي الْـمَوْتِ فَقَالَ: «كَيْفَ تجدك؟» قَالَ: أرجوالله يَا رَسُولَ اللّٰهِ وَإِنِّي أَخَافُ ذُنُوبِي فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا يَجْتَمِعَانِ فِي قَلْبِ عَبْدٍ فِي مِثْلِ هَذَا الْـمَوْطِنِ إِلَّا أَعْطَاهُ اللهُ مَا يَرْجُو وَآمَنَهُ مِمَّا يَخَافُ». رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَابْنُ مَاجَهْ وَقَالَ التِّرْمِذِيُّ هَذَا حَدِيث غَرِيب[۱۶۱۲]

۱۶۱۲- (۱۵) انس رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم در حالی بر جوانی وارد شدند که در حال مرگ بود. آن حضرت صلی الله علیه وسلم از او پرسیدند: «خود را چگونه می‌یابی؟»

گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم! به (رحمت) خداوند، امیدوارم و از گناهان خویش، بیمناک.

رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «در مثلِ این مکان (زمان طاری شدن سکرات مرگ،) خوف و رجاء در دل بنده‌ای جمع نمی‌شود، جز آن که خداوند، بدو آنچه را امید دارد، می‌دهد و از آنچه می‌ترسد، او را ایمن می‌گرداند».

[این حدیث را ترمذی و ابن ماجه روایت کرده‌اند؛ و ترمذی گفته است: این، حدیثی غریب است.]

[۱۶۱۲] ترمذی ۳/۳۱۱ ح ۹۸۳؛ ابن ماجه ۲/۱۴۲۳ ح ۴۲۶۱.

فصل سوم

۱۶۱۳ - ﴿۱۶﴾ (ضَعِيف)

عَنْ جَابِرٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا تَمَنَّوُا الْمَوْتَ فَإِنَّ هَوْلَ الْمُطَّلَعِ شَدِيدٌ وَإِنَّ مِنَ السَّعَادَةِ أَنْ يَطُولَ عُمْرُ الْعَبْدِ وَيَرْزُقَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ الْإِنَابَةَ». رَوَاهُ أَحْمَد[1613]

۱۶۱۳- (۱۶) جابر رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند:

«مرگ را آرزو نکنید؛ زیرا ترس و هراس سکرات مرگ، بسیار سخت‌تر (از آن چیزی است که شما به سبب دلتنگی از آن، درخواست مرگ را می‌کنید)؛ و بی‌گمان از (نشانه‌های) سعادت و نیکبختی، (یکی این) است که عمر بنده، طولانی گردد و خداوند، (نعمت) اِنابه و توبه را بدو عنایت نماید».

[این حدیث را احمد بن حنبل روایت کرده است.]

شرح: «هول»: ترس؛ هول و هراس؛ بیم؛ هشدار.

«المطّلع»: آنچه که انسان به هنگام مرگ، بر آن اطلاع حاصل کند؛ سکرات و سختی‌های مرگ، که انسان، به وقت مردن، آن‌ها را مشاهده می‌کند.

«الإنابة»: توبه؛ بازگشت به خدا؛ انابه؛ توجه به اوامر و فرامین الهی و تعالیم و آموزه‌های نبوی و احکام و دستورات شرعی و حقایق و مفاهیم والای قرآنی.

۱۶۱۴ - ﴿۱۷﴾ (ضَعِيف)

وَعَنْ أَبِي أُمَامَةَ قَالَ: جَلَسْنَا إِلَى رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَذَكَّرَنَا وَرَقَّقَنَا فَبَكَى سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ فَأَكْثَرَ الْبُكَاءَ فَقَالَ: يَا لَيْتَنِي مِتُّ. فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

[1613] احمد ۳/۳۳۲.

«يَا سَعْدُ أَعِنْدِي تَتَمَنَّى الْـمَوْتَ؟» فَرَدَّدَ ذَلِكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ثُمَّ قَالَ: «يَا سَعْدُ إِنْ كُنْتَ خُلِقْتَ لِلْجَنَّةِ فَمَا طَالَ عُمْرُكَ وَحَسُنَ مِنْ عَمَلِكَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكَ». رَوَاهُ أَحْمَد[۱۶۱۴]

۱۶۱۴- (۱۷) ابوامامة رضی الله عنه گوید: به کنار رسول خدا صلی الله علیه وسلم نشستیم. آن حضرت صلی الله علیه وسلم (آخرت و عواقب آن را) به ما یادآوری کردند و (با تعالیم و آموزه‌های ژرف و عمیق و تعالی‌بخش و سعادت‌آفرین خویش، دل‌های) ما را نرم گردانیدند.

آن گاه، سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه، سخت گریست و گفت: ای کاش، می‌مردم!

آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «ای سعد! آیا به نزد من، آرزوی مرگ می‌کنی؟».

و رسول خدا صلی الله علیه وسلم این جمله را (ای سعد! آیا به نزد من، آرزوی مرگ می‌کنی)، سه بار تکرار نمودند.

آن گاه فرمودند: «ای سعد! اگر برای بهشت، آفریده شده باشی، پس به هر اندازه که عمرت، طولانی گردد و کردارت، نیکو گردد، پس آن، برای تو، بهتر و بایسته‌تر و زیبنده‌تر و شایسته‌تر خواهد بود».

[این حدیث را احمد بن حنبل روایت کرده است.]

شرح: «**جلسنا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم**»: به کنار رسول خدا صلی الله علیه وسلم و در حضور ایشان، نشسته بودیم.

«**فذكّرنا**»: این عبارت را به دو گونه می‌توان ترجمه کرد:

۱- مرگ و آخرت و اتّفاقات پس از مرگ را به ما، یادآوری و گوشزد کرد.

۲- ما را پند و اندرز داد.

«**رقّقنا**»: با اوامر و فرامین الهی و تعالیم و آموزه‌های نبوی و احکام و دستورات شرعی و حقایق و مفاهیم والای قرآنی، دل‌های ما را نرم و انعطاف‌پذیر کرد.

«**فأكثر البكاء**»: زیاد گریست.

«**فردّد**»: تکرار کرد.

[۱۶۱۴] احمد ۲۶۷/۵.

«ذلک»: این. مراد، جمله‌ی «ای سعد! آیا به نزد من، آرزوی مرگ می‌کنی؟» است.

۱۶۱۵ - ﴿۱۸﴾ (صَحِيح)

عَن حَارِثَةَ بْنِ مُضَرَّبٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى خَبَّابٍ وَقَدِ اكْتَوَى سَبْعًا فَقَالَ: لَوْلَا أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُول: «لَا يَتَمَنَّ أَحَدُكُمُ الْمَوْتَ» لَتَمَنَّيْتُهُ. وَلَقَدْ رَأَيْتُنِي مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا أَمْلِكُ دِرْهَمًا وَإِنَّ فِي جَانِبِ بَيْتِيَ الْآنَ لَأَرْبَعِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ قَالَ ثُمَّ أُتِيَ بِكَفَنِهِ فَلَمَّا رَآهُ بَكَى وَقَالَ لَكِنَّ حَمْزَةَ لَمْ يُوجَدْ لَهُ كَفَنٌ إِلَّا بُرْدَةٌ مَلْحَاءُ إِذَا جُعِلَتْ عَلَى رَأْسِهِ قَلَصَتْ عَنْ قَدَمَيْهِ وَإِذَا جُعِلَتْ عَلَى قَدَمَيْهِ قَلَصَتْ عَنْ رَأْسِهِ حَتَّى مُدَّتْ عَلَى رَأْسِهِ وَجُعِلَ عَلَى قَدَمَيْهِ الْإِذْخِرُ. رَوَاهُ أَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِيُّ إِلَّا أَنَّهُ لَمْ يذكر: ثمَّ أُتِي بكفنه إِلَى آخِره[۱۶۱۵]

۱۶۱۵- (۱۸) حارثة بن مضرّب رضی الله عنه گوید: بر خبّاب [بن أرت] رضی الله عنه، درحالی وارد شدم که وی، خود را در هفت موضع از بدنش، داغ کرده بود. آن گاه خبّاب رضی الله عنه گفت: اگر از رسول خدا صلی الله علیه وسلم نشنیده بودم که می‌فرمودند: «هیچ یک از شما، نباید مرگ را آرزو کند»؛ قطعاً آن را [برای خود] آرزو می‌کردم؛ و به راستی، خود را در روزگار رسول خدا صلی الله علیه وسلم چنان دیدم که مالک یک درهم هم نبودم و حال آن که اکنون، در کُنج خانه‌ام، چهل هزار درهم است.

حارثه رضی الله عنه گوید: پس از آن، کفن خبّاب رضی الله عنه را آوردند و چون [زیبایی و شکوه و جلالِ] کفن خویش را دید گریست و گفت: امّا برای حمزه رضی الله عنه، کفنی پیدا نشد؛ مگر چادری راه راه که دارای خط‌های سیاه و سفید بود که چون بر سر وی قرار داده می‌شد، پاهایش، برهنه می‌ماند؛ و هنگامی که بر

۱۶۱۵ احمد ۲۶۷/۵.

پاهایش نهاده می‌شد، سرش، برهنه می‌ماند؛ تا آن که [در نهایت،] آن چادر، بر سر وی کشیده شد و بر پاهایش، گیاه «اِذخر» قرار دادند».

[این حدیث را احمد بن حنبل، ترمذی و بیهقی در «**شعب الایمان**» روایت کرده‌اند؛ با این تفاوت که ترمذی، عبارت «**ثم أتی بکفنه**» تا آخر حدیث را ذکر نکرده است.]

شرح: «**إکتوی**»: محل زخم را سوزاند؛ داغ کرد؛ با آهن تفته، جایی از بدن را سوزاند و داغ نمود.

تداوی با داغ کردن از دیدگاه شرع:

حدیث باب بر جواز تداوی با داغ کردن دلالت دارد و این در حالی است که روایات متعددی مبنی بر ممانعت تداوی با داغ کردن وارد شده‌اند.

رشید احمد گنگوهی قدّس سرّه گفته است که روایات نهی از داغ کردن منسوخ‌اند و این ممانعت در ابتدای امر بود که مردم شفا را در داغ کردن منحصر می‌دانستند یا نفس داغ کردن را شفا تصور می کردند نه سبب آن. و چون بعدها عقاید اسلامی در دل و درون مردم رسوخ پیدا کرد به آنها اجازه داده شد که می‌توانند به وسیله داغ کردن تداوی کنند.

جمعی از علما برآنند که سبب و انگیزه ممانعت از داغ کردن پیشگیری از اعتقاد سوء است و اگر کسی با عقیده صحیح اقدام به این عمل بکند نه قبلاً ممانعت وجود داشته و نه الآن.

گروهی معتقدند که احادیث نهی ارشادی هستند کما اینکه احادیث اباحت بر رخصت دلالت دارند.[أ]

مولانا مفتی محمد شفیع رحمه‌الله اظهار می‌داشتند که علاج بالکّی از دیدگاه شریعت پسندیده

[أ] این مطلب از حدیثی که از جابر بن عبدالله رضی‌الله‌عنه روایت شده است تأیید می گردد آنجا که می گوید: «عن النبی صلی‌الله‌علیه‌وسلم قال: إن کان فی شیء من أدعیتکم شفاء ففی شرطة محجم أولذعة بنار و ما أحب أن أکتوی». (بخاری، ج ۲، ص ۸۵۰)
برخی از احادیث اباحت به شرح زیراند:
الف) روایت حارثة بن مضرب که در همین باب روایت شده است.
ب) حضرت جابر رضی‌الله‌عنه می گوید: أن النبی صلی‌الله‌علیه‌وسلم کوی سعد بن معاذ من رمیته. (ابوداود، ج ۲، ص ۴۵۰)
ج) حضرت انس رضی‌الله‌عنه می گوید: أن النبی صلی‌الله‌علیه‌وسلم کوی سعد بن زرارة من الشوکة (ترمذی، ج ۲، ص ۳۴)
د) حضرت جابر رضی‌الله‌عنه می گوید: مرض أبی بن کعب مرضاً. فأرسل إلیه النبی صلی‌الله‌علیه‌وسلم طبیباً فکواه علی أکحل. (ابن ماجه، ص ۲۴۹)

نیست چون تعمق و ژرف‌اندیشی در علاج است و مقتضای توکل این است که انسان بدون تعمق و ژرف‌اندیشی دقیق تداوی را اختیار نماید و حصول شفا را به خدا بسپارد.

و چون عربها بیش از حد بر داغ کردن اعتماد داشتند و آن را آخرین دوا معرفی می‌کردند شریعت اسلام آن را مورد پسند قرار نداد.

بعلاوه درد و شکنجه در عمل داغ کردن یقینی، و حصول شفا از آن یک پندار ذهنی است از این رو شریعت اسلام آن را نمی‌پسندد. البته علاج با داغ کردن از نظر شرع جواز دارد ولی بهتر و برتر نیست. و آنچه در روایات آمده است که رسول خدا ﷺ برای بعضی از اصحاب داغ کردن را تجویز فرمودند یا خود ایشان آنها را داغ دادند انگیزه و سبب آن بیان جواز بوده است و امکان دارد که هیچ دوایی جز داغ کردن وجود نداشته و انتخاب آن فقطه جنبه‌ی اضطرار داشته است. خلاصه اینکه اجتناب از آن بهتر است.

در این دوران عمل جراحی عیناً حیثیت داغ کردن را دارد که بدون ضرورت شدیده نباید به آن تن داد.

«قوله: لولا أن رسول الله ﷺ نهانا - أو نهی - أن نتمنی الموت لتمنیت»:

این روایت مبیّن این حقیقت است که تمنا نمودن مرگ جایز نیست و در تأیید این مسئله در کتابها روایات متعددی وارد شده است چنان که بخاری از حضرت ابوهریره مرفوعاً روایت می‌کند: **«ولایتمنی أحدکم الموت إما محسناً فلعله أن یزداد خیراً و إما مسیئاً فلعله أن یستعتب».**[أ]

و در صحیح مسلم آمده است: **«ولایتمنین أحدکم الموت و لایدع به من قبل أن یاتیه، انه إذا مات أحدکم انقطع عمله، و أنه لایزید للمومن عمره إلا خیراً».**[ب]

«لکِنَّ»: اصل آن «لا کنّ» است که الف آن در رسم الخط حذف شده، ولی در تلفظ باقی مانده است.

لکنّ، از حروف مشبة بالفعل است که اسم را منصوب و خبَر را مرفوع می‌کند؛ و به معانی سه گانه‌ی زیر به کار می‌رود:

[أ] بخاری، ج ۲، ص ۸۴۷.

[ب] مسلم، ج ۲، ص ۳۴۲.

۱. استدراک: و آن در صورتی است که برای مابعد خود حکمی مخالف با ماقبل خود اثبات کند و بنابراین ناچار سخن مقدم بر آن، متناقض با سخن متأخر از آن است: «**قامَ القومُ لکنَّ زیداً جالس**: آن قوم برخاستند اما زید نشسته است»؛ یا سخن ماقبل آن، ضد ما بعد آن است: «**ما هذا ابیض لکنّه اسود**: این سفید نیست، بلکه سیاه است».

۲. تأکید: «**لوجائنی زیدُ لاکرمته، لکنّه لم یجیٔ**: اگر زید می‌آمد او را گرامی می‌داشتم، و لیکن او نیامد.» که در این جمله، امتناعی را که «**لو**» افاده کرده است تأکید می‌کند.

۳. **تأکید دائمی** است مانند «اِنَّ» و معنی استدراک نیز با آن همراه است، و اسم آن حذف می‌شود؛ مانند: «**ولکنّ من یُبصر جفونک یعشق**: و لیکن آنکه پلک‌هایت را می‌نگرد، عاشق می‌شود»؛ که در این جمله اصل آن «**لکنّه**» بوده و ضمیر «ه» که اسم آن است حذف شده است؛ و «مَن» نمی‌تواند اسم «لکنّ» باشد؛ بدان جهت که اسم شرط و لازم الصدر است و ماقبل آن در آن عمل نمی‌کند؛ و گاهی مای کافّه به لکنّ متصل می‌شود و عمل آن را باطل می‌کند.

و اصل واژه‌ی «لکنْ» نیز «**لا کِنْ**» است که الف آن در رسم الخط حذف شده ولی در تلفظ باقی مانده است. «لکنْ» [به سکون] بردو گونه است:

۱. مخفف از «لکنّ» است؛ که در این صورت عمل آن باطل و حرف ابتدا محسوب می‌شود و بر سر دو جمله در می‌آید و با واو همراه است؛ مانند: «**قام عمرو و لکنْ زیدُ جالسُ**: عمرو بر خاست، ولی زید نشسته است».

۲. مخفف از اصل «لکنّ» و حرف استدراک است و حرف عطف نیست؛ و اگر دو جمله را به هم پیوند دهد، با واو همراه می‌شود؛ «**و لکنْ کانوا هم الظالمین**: ولی آنان از ستمکاران بودند»؛ ولی اگر اسمی مفرد پس از آن آورده شود یا پیش از آن نفی یا نهی درآید، واجب است که با واو همراه نشود؛ مانند: «**ما قام زیدُ و لکنْ عمرو**: زید بر نخاست ولی عمرو برخاست»؛ «**لا تضرب زیداً لکنْ عمرواً**: زید را مزن ولی عمرو را بزن».

«**بردة**»: گلیم، یا پارچه‌ای از پشم سیاه که خود را در آن پیچند. جامه‌ی راهراه.

«**ملحاء**»: چادری که در آن، خطوط سیاه و سفید باشد.

«قلصت»: جمع شد؛ کوتاه شد؛ منقبض شد؛ کوچک شد؛ تنگ شد؛ کاهش یافت.
«**حتّی مدّت علی رأسه و جُعل علی قدمیه الإذخر**»: پس از غسل، واجب است که مسلمانِ فوت شده، به وسیله‌ی پارچه‌هایی کفن شود.

و وجوب کفن کردن میّت، به این دلیل است که پیامبر ﷺ در مورد شخص مُحرمی که شتر، گردنش را شکست و مرد، فرمود: «**اِغْسِلُوْهُ بِمَاءٍ وَّ سِدْرٍ وَّ كَفِّنُوْهُ فِيْ ثَوْبَيْنِ...**» (بخاری و مسلم)؛ *«او را با آب و سدر بشویید و در دو پارچه کفن کنید».*
و مستحبات کفن عبارتند از:

و کفن ابریشم برای مردان مسلمان حرام است؛ زیرا در حالت حیات، استفاده از حریر و ابریشم بر او حرام بوده است. امّا برای زنان مسلمانی که فوت کرده‌اند - هر چند در زمان حیاتشان بر آنان حرام نبوده است - امّا به خاطر جلوگیری از اسراف و اشرافی گری، استفاده از کفن ابریشم برایشان کراهت دارد؛ زیرا رسول خدا ﷺ فرموده‌اند: «در کفن پوشانیدن، زیاده‌روی نکنید؛ زیرا خیلی زود، از میان می‌رود». ابوداود.

و ابوبکر صدّیق رضی الله عنه می‌فرماید: «زنده، بیش از مرده به لباس جدید نیاز دارد؛ کفن نمودن، تنها برای پوشانیدن بدن مرده و جلوگیری از ریختن خون و چرک احتمالی اوست». بخاری.
ناگفته نماند که کفن مرد بر سه نوع است:

الف) کفن سنّت. ب) کفن کفایت. ج) کفن ضرورت.]

و «**کفن سنّت**» برای مرد، عبارت است از: «پیراهن»؛ [که بدون آستین بوده و از گردن تا پا را بپوشاند.]؛ «ازار» [از سر تا قدم را بپوشاند.]؛ و «لفّافه» [چادری که تمام بدن را بپوشاند]؛ و کفن، از آن جنسی گرفته می‌شود که مرده در زمان حیات و زندگی خودش [در روزهای جمعه و عید] می‌پوشید.

و «**کفن کفایت**» برای مرد: «ازار» است و «لفّافه»؛ [و کمتر از این، مکروه است.] و جامه‌ی سفید که از جنس پنبه باشد، [بر دیگر جامه‌ها و رنگ‌ها،] برتری و تفوّق دارد؛ [زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «**اِلْبَسُوْا مِنْ ثِيَابِكُمُ الْبَيَاضَ؛ فَإِنَّهَا خَيْرُ ثِيَابِكُمْ وَ كَفِّنُوْا فِيْهَا**» (ترمذی و ابوداود)؛ *«لباس سفید بپوشید که بهترین لباس‌هایتان است و با پارچه‌ی سفید، مرده‌هایتان را کفن کنید».*]

و هر یک از «ازار» و «لفّافه»، از فرق سر تا پا را می‌پوشانند؛ و نباید برای پیراهن، آستین و دامن و جیب قرار داده شود؛ [و چنین پیراهنی که بدون جیب، دامن و آستین است، از گردن تا پای میّت را می‌پوشانند؛] و همچنین نباید اطراف پیراهن، لبه‌دوزی و حاشیه گذاری شود؛ و -بنا به قول صحیح‌تر - عمامه به سر میّت کردن، مکروه می‌باشد.

و [کیفیّت تکفین مرد، بدین ترتیب است که: ابتدا در کفن‌های میّت، مواد خوشبویی به صورت طاق به کار می‌رود، آن‌گاه نخست «لفّافه»، نهاده می‌شود؛ سپس «ازار» بالای «لفّافه»؛ پس از آن، «پیراهن» بالای «ازار»؛ آن‌گاه پس از آن که میّت را خشک می‌کنند، بر بالای آن می‌نهند و به سر و محاسن وی، «حنوط» قرار می‌دهند و بر مواضع سجده‌اش، همانند: پیشانی، بینی، کف دست‌ها، زانوها و دو قدمش، «کافور» می‌زنند؛ آن‌گاه نخست «پیراهن» را بر میّت بپوشانند؛ سپس «ازار» را] از طرف چپ میّت و آن‌گاه از راست، بر وی پیچیده شود؛ [سپس «لفّافه» از چپ، آن‌گاه از راست، بر وی پیچانده شود؛] و اگر چنانچه بیم باز شدن و پراکندگی کفن بود، با چیزی هر دو طرف آن، گره زده می‌شود تا باز و پراکنده نگردد.

[و کفن زن بر سه نوع است: الف) کفن سنّت. ب) کفن کفایت. ج) کفن ضرورت.]

و در «**کفن سنّت**» زن، [علاوه از «پیراهن»، «ازار» و «لفّافه»، دو چزی دیگر نیز افزون می‌گردد؛ یکی «خمار» [چهارقد و روپوش] برای پوشاندن صورت [و سر] زن؛ و دوّم: پارچه‌ای برای بستن سینه‌های زن؛ [یعنی «سینه‌بند» که از زیر بغل تا زیر ناف زن مرده را بپوشاند؛ پس «کفن سنّت» برای زن، عبارت است از «پیراهن»؛ «ازار»؛ «لفّافه»؛ «خمار» - سربند که بتوان موهای او را با آن پوشاند - ؛ و «سینه بند» - که از زیر بغل تا زیر ناف زن مرده را بپوشاند.]

و در «**کفن کفایت**» زن، [علاوه از «ازار» و «لفّافه»،] «خمار» [چهارقد و روپوش] نیز اضافه می‌گردد؛ [پس «کفن کفایت» برای زن: «ازار»؛ «لفّافه» و «خمار» است.]

[و کیفیّت تکفین زن، بدین ترتیب است که:]

موهای زن، دو دسته قرار داده شود و بر روی سینه‌اش بالای پیراهن نهاده شود؛ آن‌گاه «خمار» [چهارقد و روپوش، بر روی سر و صورت زن مرده] بر بالای پیراهن و زیر لفّافه، نهاده شود؛ و سپس «سینه بند» بر بالای، «لفّافه» قرار داده شود.

[به تعبیری دیگر، کیفیّت تکفین زن، بدین ترتیب است که: ابتدا در کفن‌های میّت، مواد خوشبویی به صورت طاق به کار می‌رود؛ آن‌گاه نخست «لفّافه» هموار می‌گردد؛ سپس «ازار» بالای «لفّافه» هموار می‌شود؛ و پس از آن، «پیراهن» بالای «ازار» هموار می‌گردد؛ آن‌گاه «پیراهن» بر او پوشانده می‌شود و موهای زن را دو دسته قرار می‌دهند و بر سینه‌اش بالای پیراهن می‌نهند؛ آن‌گاه «خمار» - چهارقد و روپوش - بر سر وی نهاده می‌شود. به تعبیری دیگر؛ «خمار» بر بالای سر و دو طرف گیسوان میّت نهاده شود و آن را، روی سینه‌های میّت بر بالای پیراهن بگذارند؛ آن‌گاه «سینه بند» را بر بالای پیراهن ببندند؛ سپس «ازار» از چپ، و آن‌گاه از راست، بر وی پیچانده می‌شود؛ و پس از آن، «لفّافه» بر میّت دور داده می‌شود. و اگر چنانچه بیم باز شدن و پراکندگی کفن بود، می‌توانند با چیزی، هر دو طرف آن را گره بزنند تا باز و پراکنده نشود.]

و پیش از آن که مرده [چه مرد و چه زن]، در کفن پیچانده شود، کفن‌ها به صورت طاق، خوشبو کرده می‌شوند؛ [زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «**اِذٰا اَجْمَرْتُمُ الْمَيِّتَ فَاَجْمِرُوْا وِتْراً**» (مسند احمد، سنن بیهقی و مستدرک حاکم)؛ *«هرگاه مرده را خوشبو نمودید، به صورت طاق، خوشبویش کنید».*]

و «**کفن ضرورت**» [برای مرد و زن]: آن چیزی است که [در حال ضرورت] یافته شود؛ [اگر چه به اندازه‌ی پوشاندن عورت باشد. خبّاب بن ارت رضی الله عنه گوید: «**هٰاجَرْنٰا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ نَلْتَمِسُ وَجْهَ اللهِ؛ فَوَقَعَ اَجْرَنٰا عَلَي اللهِ؛ فَمِنّٰا مَنْ مٰاتَ لَمْ يَأْكُلْ مِنْ اَجْرِهِ شَيْئاً، فَمِنْهُمْ مُصْعَبُ بْنُ عُمَيْرٍ؛ وَ مِنّٰا مَنْ اَيْنَعَتْ لَهُ ثَمَرَتُهُ فَهُوَ يَهْدِبُهٰا. قُتِلَ يَوْمَ اُحُدٍ فَلَمْ نَجِدْ مٰا نُكَفِّنُهُ اِلّٰا بُرْدَةً اِذٰا غَطَّيْنٰا بِهٰا رَأْسَهُ، خَرَجَتْ رِجْلٰاهُ؛ وَ اِذٰا غَطَّيْنٰا رِجْلَيْهِ خَرَجَ رَأْسُهُ؛ فَاَمَرَنَا النَّبِيُّ ﷺ اَنْ نُغَطِّيْ رَأْسَهُ وَ اَنْ نَجْعَلَ عَليٰ رِجْلَيْهِ مِنَ الْاِذْخِرِ**» (بخاری، مسلم، نسایی، ابوداود و ترمذی)؛ *«با پیامبر ﷺ به خاطر خدا هجرت کردیم؛ پاداش ما با خداست. بعضی از ما از جمله مصعب بن عمیر رضی الله عنه فوت کردند و چیزی از غنائم جنگی دریافت ننمودند؛ و بعضی از ما میوه‌اش رسید و آن را چید؛ یعنی پاداش خود را از غنائم دریافت کرد. مصعب رضی الله عنه که روز جنگ اُحد کشته شد، چیزی برای کفن او غیر از چادری که اگر سرش را می‌پوشاندیم، پاهایش را نمی‌گرفت و اگر پاهایش را می‌پوشاندیم، سرش را نمی‌گرفت نیافتیم. پیامبر ﷺ به ما فرمان داد که سرش را پوشانده و روی*

پاهایش را با گیاه خوشبوی اِذخر بپوشانیم».]

و کفن حمزه رضی الله عنه نیز از نوع «کفن ضرورت» بوده است.

«**الاذخر**»: گیاهی است خوشبو و با شاخه‌های باریک؛ که برگ‌هایش، ریز و سرخ رنگ، یا زرد و تندبو است؛ دارای شکوفه‌های سفید؛ بیخ آن، ستبر است؛ ساییده‌ی برگ و بیخ آن را در زبان عربی، «**غسول**» می‌گویند؛ و با آن دست می‌شویند. یک قسم آن در فارسی، «**والان**» یا «**بیخ والان**» نامیده می‌شود؛ «**گور گیاه**» و «**کاه مکه**» نیز گفته‌اند؛ و در طب قدیم نیز از آن استفاده می‌شده است.

این روایت، در حدیثی دیگر، چنین نقل شده است:

«و عن قیس بن أبی حازم قال: دخلنا علی خبّاب بن الأرت رضی الله عنه نعوده؛ و قد اکتوی سبع کیّات. فقال: اِنّ أصحابنا الّذین سلفوا، مضوا و لم تنقصهم الدنیا؛ و انّا أصبنا ما لا نجد له موضعاً الّا التّراب. و لو لا أنّ النبیّ صلی الله علیه و سلم نهانا أن ندعوا بالموت، لدعوتُ به. ثم أتیناه مرّة أخری و هو یبنی حائطاً له. فقال: «إنّ المسلم لَیُؤجر فی کل شیء ینفقه الّا فی شیء یجعله فی هذا التراب» (بخاری و مسلم).

«از قیس بن ابوحازم رضی الله عنه روایت شده است که گفت: به قصد عیادت به نزد خباب بن أرت رضی الله عنه رفتیم. او هفت داغ بر هفت جای بدن خویش نهاده بود. [گذشتگان برای معالجه‌ی بعضی از بیماریها، چنین می‌کردند.] گفت: آن دسته از یاران ما که وفات یافتند، در حالی درگذشتند که دنیا، چیزی [از پاداشهای] آنان را نکاست و ما آن قدر [به مال و ثروت] دست یافته‌ایم اگر چنان بود که رسول خدا صلی الله علیه و سلم ما را از خواستن مرگ، بازداشته است، من آن را از خداوند می‌خواستم.

آن گاه باری دیگر درحالی به نزدش رفتیم که دیواری را بنا می‌نهاد. گفت: انسان مسلمان، برای هر چیزی که انفاق می‌کند، پاداش داده می‌شود، مگر برای چیزی که در این خاک، قرار می‌دهد».

باب (۳)

آنچه که به نزد شخص «مُحتَضَر» گفته می‌شود

[مُحتضر: مسلمانی که در حالتِ اِحتضار و لحظات پایانی عمرش رسیده و بر او، نشانه‌های مرگ، آشکار گردیده است.]

فصل اول

۱۶۱۶ -﴿۱﴾ (صَحِيح)

عَنْ أَبِي سَعِيدٍ وَأَبِي هُرَيْرَةَ قَالَا: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَقِّنُوا مَوْتَاكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ». رَوَاهُ مُسْلِمٌ[۱۶۱۶]

۱۶۱۶- (۱) ابوسعید (خدری)رضی الله عنه و ابوهریرهرضی الله عنه گویند: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لا اله الّا الله را به کسانی از خود که در آستانه‌ی مرگ قرار دارند، تلقین کنید».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است.]

شرح: در توضیح و تشریح این حدیث، ذکر چند نکته، لازم به نظر می‌رسد:

۱- **قاضی عیاض**رحمه الله می گوید: تلقین شهادتین به شخصِ در حال اِحتضار سنت کفائی است بر خانواده‌ی وی؛ و سپس بر دیگران. پس آن کس که به او نزدیکتر است باید این را انجام دهد و همین طور درجه به درجه، و چنانچه محتضر بعد از تلقین، یکبار شهادتین را بر زبان آورد، تلقین بر وی تکرار نشود از بیم آن که دلتنگ و ملول گشته و سخن زشتی را بر زبان آورد. مگر اینکه او بعد از تلقین سخن دیگری گفته باشد که در آن صورت تلقین بر وی تکرار می‌شود تا آخرین سخنش نطق به شهادتین باشد.

۱۶۱۶ مسلم ۶۳۱/۲ح (۹۱۶/۱)؛ ابوداود ۴۸۷/۳ح ۳۱۱۷؛ ترمذی ۳۰۶/۳ح ۹۷۶؛ نسائی ۵/۴ح ۱۸۲۶؛ ابن ماجه ۴۶۴/۱ح ۱۴۴۵ و احمد ۳/۳.

ترمذی از عبدالله بن مبارک نقل کرده است که: هنگام مرگ وی به او شهادتین را تلقین کردند و تلقین را بسیار تکرار کردند پس گفت: **«وقتی من شهادتین را یک بار گفتم پس من بر آن هستم تا آنگاه کد سخن دیگری نگفته باشم»**. یعنی ضرورتی به تلقین مجدد نیست.

۲-مراد از تلقین به مردگان در حدیث شریف، تلقین به محتضران است یعنی کسانی که مرگ یا فرشتگان مؤظّف بر مرگ نزد وی حاضر شده باشند. پس مراد کسانی‌اند که مرگ‌شان نزدیک شده است.

علامت احتضار سه چیز است: ۱-استرخاء پاها (یعنی سستی و افتادگی آنها) ۲-کج شدن بینی ۳-فرو رفتن هر دو بناگوش شخص.

و تعبیر از شخص **«محتضر»** به **«مرده»** در حدیث شریف دلالت بر آن دارد که باید در هنگام ظهور نشانه‌های مرگ، تلقین انجام شود نه قبل از آن، زیرا تلقین قبل از آن محتضر را دردناک و وحشت‌زده می‌سازد. این احتمال نیز وجود دارد که تلقین محتضر به این معنی باشد که شیطان در حال جان کندن شخص نزد وی حاضر می‌شود تا عقیده‌اش را فاسد گرداند بناءً او در این حالت نیاز به آن دارد تا بر توحید متنبّه و متوجّه ساخته شود. این احتمال نیز هست که تلقین بر وی برای آن باشد تا آخرین سخن وی، نطق شهادتین باشد، به دلیل این حدیث شریف: **«هر کس آخرین سخنش لا اله الا الله باشد وارد بهشت می‌شود»**.

ابن ابی حاتم در شرح حال ابوزرعه روایت کرده است که وقتی او در حال احتضار قرار گرفت خواستند تا بر وی تلقین نمایند و به همین جهت از حدیث معاذ رضی الله عنه در مورد تلقین محتضر در میان خود یاد کردند؛ در این مذاکره بودند که ابوزرعه آن را با اسنادش به ایشان روایت نمود و در آخر گفتن: لا اله الا الله قالب تهی کرد و روحش را به جان آفرین تسلیم نمود.

شیخ ولی الله دهلوی رحمه الله می گوید: محتضر در آخرین روز از روزهای دنیا و اولین روز از روزهای آخرت قرار دارد پس واجب است بر ذکر و توجه به سوی الله برانگیخته شود تا نفسش در حالی از بدنش جدا شود که او در پوششی از ایمان باشد و ثمره‌ی آن را در معادش بیابد.

وی می‌افزاید: و این منتهای نیکی به فرد محتضر است چرا که صلاح معادش به نطق شهادتین بستگی دارد. دلیل اینکه ذکر **«لا اله الا الله»** به این حالت خاص، ساخته شد، زیرا این ذکر افضل اذکار و معتبرترین آنها در اسلام است و فراگیر توحید و نفی شرک می‌باشد. وی می‌افزاید: در حالی

که محتضر در حصار مرگ است، اشتغال وی به ذکر خدای متعال دلیل بر صحت ایمانش و دخول بشاشت و نشاط ایمان در قلبش می‌باشد. همچنان این ذکر گمان‌آور آن است که نفسش به صِبغه‌ی احسان آراسته شده است. پس هر کس بمیرد و چنین حالتی داشته باشد، بهشت وی را واجب است.

أبیّ می‌گوید: حمل حدیث باب بر تلقین به مردگان بعد از دفن نیز بعید نیست که اکثر شافعیه رحمهم الله آن را مستحب دانسته‌اند و در حدیثی به روایت سعید بن عبدالله از وی از ابی امامه که سند قوی ندارد نیز نقل شده است: ابی امامه در حال جان کندن بود که نزد وی حاضر شدم، پس گفت: وقتی من مردم با من همچنان کنید که رسول الله صلی الله علیه وسلم به ما دستور دادند؛ فرمودند: «وقتی یکی از شما مرد و خاک را بر او هموار کردید پس باید یکی از شما بر سر قبرش بایستد، سپس باید بگوید: ای فلان فرزند فلان زن! زیرا او می‌شنود ولی پاسخ نمی‌دهد. سپس بار دوم باید بگوید: ای فلان فرزند فلان زن! زیرا او در این هنگام برابر می‌نشیند، سپس باید بگوید ای فلان فرزند فلان زن، می‌گوید: راهنمایی‌ام کن که خداوند بر تو رحم کند. ولی شما نمی‌شنوید. آنگاه برایش بگوید: به یاد آور آنچه را که بر آن از دنیا خارج شده‌ای؛ گواهی أشهد أن لا اله الا الله و أن محمد رسول الله و اینکه تو به پروردگاری الله و به اسلام که دین تو باشد و به محمد صلی الله علیه وسلم که پیامبرت باشد و به قرآن که امامت باشد راضی شده‌ای.

زیرا بی‌گمان (در این هنگام) نکیر و منکر از وی فاصله می‌گیرند و هر یک از آنها می‌گوید: بیا که برویم، زیرا در حالی که حجّتش به وی تلقین شده است ما را چه سود از نشستن نزد وی. و خدای متعال حجت نکیر و منکر است در قبال وی»؛ پس گفته شد: یا رسول الله! اگر ما نام مادر آن مرده را نمی‌شناختیم؟ فرمود: در آن صورت باید وی را به حواء نسبت دهد». و بعضی گفته‌اند: اگر نام مادرش را نمی‌دانست باید بگوید: ای فلان فرزند أَمه‌ی الله (کنیزک خدا). و حدیث: «بر مردگان خویش سوره‌ی یس را بخوانید» نیز قبلاً گذشت.

و در کتاب «درّالمختار» آمده است: **«بعد از آنکه مرده را در لحد گذاشتند دیگر تلقینی بر وی انجام نشود و اگر انجام شد از آن منع نشود»**؛ و در کتاب **«جوهره»** آمده است: **«تلقین بعد از مرگ نزد اهل سنت مشروع است»**. آری! چنانکه در روایات نیز آمده است مرده به ذکر حق تعالی انس می‌گیرد.

و هر چند حدیث ابی امامه ضعیف است لیکن شواهدی از احادیث صحیحه آن را قوت می‌بخشد مانند این حدیث: «**از خداوند برای وی تثبیت درخواست کنید**». و این وصیّت عمروبن‌عاص رضی الله عنه: «**به اندازه‌ای که چند شتر کشته شوند و گوشت آنها تقسیم شود نزد قبرم بمانید تا به شما انس بگیرم و بدانم که با فرستادگان پروردگارم چه چیز ردّ و بدل کنم**». گفتنی است که مردم شام از عصر اول تاکنون پیوسته بر این شیوه قرار دارند. اصحاب گفته‌اند: تلقین کننده بر سر قبر مرده بنشیند، اما طفل و مانند آن تلقین داده نمی‌شوند. و الله اعلم.

اما ملا علی قاری هروی رحمه الله در شرح «مشکاة» گفته است: «تلقین متعارف در میان سَلَف صالح شناخته شده نیست بلکه این امری است نو پیدا و بنابراین فرموده‌ی رسول الله صلی الله علیه و سلم: «**مردگان خویش را تلقین کنید...**» بر آن حمل نمی‌شود بلکه مراد از آن شخص در حال جان کندن است همچنان این فرموده‌ی رسول الله صلی الله علیه و سلم: «بر مردگان خویش یس بخوانید» نیز ناظر بر اشخاص در حال احتضار است نه مردگان.

و از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «**بر کودکانتان اولین کلمه را به لا اله الا الله بگشایید و آن را هنگام مرگ لا اله الا الله تلقین کنید زیرا هر کس اول سخنش لا اله الا الله باشد و سپس هزار سال هم عمر کند از یک گناه مورد پرسش قرار نمی‌گیرد**».

۳- ابی رحمه الله می گوید: مراد از «**لا اله الا الله**» هر دو کلمه‌ی شهادت است زیرا شهادتین هر دو، کلمه‌ی ایمان می‌باشند. بعضی در آغاز تلقین شهادتین و پس از آن تلقین «**لا اله الا الله**» را مستحب دانسته‌اند تا هر دو جمع گردد؛ به قولی: نباید به محتضر گفت: ای فلان! «لا اله الا الله» بگو؛ زیرا این مکلف ساختن است و محتضر در محل تکلیف قرار ندارد بلکه باید به کنایه از شهادتین یاد کرد تا او را به یاد آید و خود، شهادتین را بر زبان آورد و اگر توان تلفظ آن را به زبان نداشت به قلبش ذکر کند.

به قولی: «**لا اله الا الله**» به منزله‌ی عَلَم و عنوانی بر کلمه‌ی ایمان است پس اکتفا به آن در تلفظ جایز است هر چند پیوست آن: «**محمد رسول الله**» نیز در معنی با آن همراه است و حدیث شریف که در آن بر «لا اله الا الله» اکتفا شده نیز مفید همین معنی است.

در «**تتار خانیه**» آمده است: ابوحفص حداد به بیمار، گفتن این عبارت را تلقین می کرد: «**استغفر الله الذی لا اله الا هو الحیّ القیوم و اتوب الیه**» و می گفت: این کلمه متضمن چند معنی

است: ۱- توبه ۲- توحید ۳- عدم وحشت بیمار؛ چرا که از تلقین کلمه‌ی طیبه چنین برداشت می‌کند که تلقین کننده علامت مرگ را در وی دیده است و شاید نزدیکان وی نیز از آن به وحشت افتند پس با گفتن این عبارَت از این امر نیز اجتناب می‌شود.

اما این موضوع به اختلاف احوال محتضر، اختلاف پیدا می‌کند و گاهی حالت احتضار ایجاب اختصار را می‌نماید که در این صورت باید بر تلقین «لا اله الا الله» یا لفظی که معنی آن را برساند اکتفا نمود تا آخرین کلام شخص در حیاتش این کلمه باشد. اما در صحیحین ثابت شده است که آخرین کلمه‌ای که رسول الله ﷺ بدان تکلم کرده‌اند گفتن: «**أللهمّ الرفیق الأعلی**» بود.

سهیلی می‌گوید: حکمت در اختتام کلام مصطفی ﷺ به این کلمه این است که این کلمه متضمن توحید و ذکر قلبی است و از این رخصت برمی‌آید که ذکر زبانی شرط نیست چرا که بعضی از مردم را مانعی از نطق و بیان باز می‌دارد پس برایش زیانی ندارد هر گاه که قلبش به ذکر آباد باشد.

«**لقّنوا**»: تلقین کنید. «**تلقین**»: فهماندن و یاد دادن کلامی به کسی. مطلبی را زبانی به کسی گفتن و آن را بدو فهماندن. کسی را وادار به گفتن کلامی کردن.

«**موتاکم**»: در این حدیث، مراد از «**مردگان**»، کسانی هستند که در آستانه‌ی مرگ قرار گرفته‌اند و آثار و نشانه‌های مرگ، بر آنها، نمایان گردیده است؛ در آن زمان، برای آن‌ها، کلمه‌ی «لا اله الا الله» خوانده شود تا آن‌ها نیز آن را بگویند؛ و منظور از تلقین نیز همین است تا ذهن آن‌ها، به سوی خداوند، متوجه گردد؛ و اگر بتوانند، آن کلمه را با زبان بخوانند و تجدید ایمان کنند تا در همان حال، از دنیا، کوچ کنند.

علماء و صاحب نظران اسلامی، گفته‌اند که: در وقت احتضار، به بیماران گفته نشود تا کلمه‌ی «**لا اله الّا الله**» را بخوانید؛ زیرا معلوم نیست که از زبان آن بیماران در آن حالت سخت، چه سخنی خارج شود؛ بلکه در کنار آن‌ها، چندین بار، کلمه‌ی طیّبه خوانده شود؛ تا آن را تکرار نمایند. این روش، آن‌ها را وادار می‌کند تا خود، بدون دستور کسی، کلمه را بر زبان، جاری کنند و در آن لحظه‌ی حسّاس، به یاد خدا، مشغول باشند.

به هر حال، سنّت است، شخصی که در حالتِ احتضار و لحظات پایانی عمرش رسیده و بر او نشانه‌های مرگ، آشکار گردیده است [مُحْتَضَر]، بر [پهلوی] راست خویش قرار داده شود؛ [و

صورت وی به سوی قبله گردانیده شود.] و همچنین جایز است که بر پشت خوابانیده شود، به گونه‌ای که [پاهای وی به جانب قبله باشد و] سرش اندکی بلند گردانیده شود [تا روی وی به سوی قبله گردد. به هر حال، هرگاه کسی در شُرف مرگ بود، شایسته است که اطرافیان، او را خوابیده بر پهلوی راست، رو به قبله بنمایند و چنانچه چنین حالتی برای او امکان نداشت، در همان حالت، کف پاهایش را متوجه قبله بکنند.]

و [سنّت است که بر کسی که نشانه‌های مرگ آشکار گردیده و در حالتِ احتضار و لحظات پایانی عمرش رسیده،] بر وی «شهادتین» [لا اله الّا الله محمد رسول الله] تلقین شود؛ و روش تلقین، بدین‌گونه است که «شهادتین» در نزد وی [بلند] خوانده شود [به گونه‌ای که شخص مُحْتَضَر آن را بشنود؛] و شخص تلقین کننده در تلقین شهادتین، پافشاری و اصرار نورزد و شخص مُحْتَضَر، مأمور به خواندن شهادتین نیز نشود [و بدو چنین گفته نشود: «بگو» یا «بخوان»؛ تا شخص مُحْتَضَر «نه» نگوید و در نتیجه، گمان بد در حق وی نرود.

به هر حال، هرگاه مسلمانی، مسلمانی دیگر را در حالتِ احتضار و لحظات پایانی عمرش ببیند، لازم است او را برای گفتن کلمه‌ی «توحید و اخلاص» یعنی «لا اله الا الله»، تشویق و تلقین نماید؛ و چند بار آن را برای او تکرار نماید؛ و چنانچه یک بار بیمار نیز آن را تکرار کرد، کافی است و تلقین کننده لازم نیست آن را ادامه بدهد.

ابوسعید خدری رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «**لَقِّنُوْا مَوْتَاكُمْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ**» (مسلم، ابوداود، ترمذی، ابن ماجه و نسایی)؛ *«به کسانی که در حال احتضار و مرگ هستند، لا اله الا الله را تلقین کنید».*

امر پیامبر صلی الله علیه وسلم به تلقین، به این امید است که آخرین سخن مُحْتَضَر، «لا اله الا الله» باشد. معاذبن جبل رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «**مَنْ كَانَ آخِرُ كَلَامِهِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ، دَخَلَ الْجَنَّةَ**» (ابوداود)؛ *«کسی که آخرین سخنش لا اله الا الله باشد، داخل بهشت می‌شود».*]

و تلقین مرده [پس از آن که] در قبر نهاده می‌شود نیز مشروع و روا است. [و کیفیّت آن، بدین ترتیب است که گفته شود: «**يَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ! اُذْكُرْ دِيْنَكَ الَّذِيْ كُنْتَ عَلَيْهِ فِيْ دَارِ الدُّنْيَا بِشَهَادَةِ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَ اَنَّ مُحَمَّداً رَّسُوْلُ اللهِ**»؛ *«ای فلانی فرزند فلان! به یاد آور دین خود را، آن دینی که*

در دنیا بر آن بودی؛ این طور که به این حقیقت گواهی دهی که جز الله معبودی نیست و محمد ﷺ فرستاده‌ی او است».] و برخی گفته‌اند: در قبر، تلقین به شهادتین نشود؛ و برخی نیز گفته‌اند: نه بدین کار، فرمان داده می‌شود و نه از آن، نهی می گردد؛ [یعنی: این کار، نه واجب است و نه ممنوع.]

و برای خویشاوندان و نزدیکان و همسایگان فردی که در حالت اِحتضار و لحظات پایانی عمرش رسیده و بر او نشانه‌های مرگ آشکار گردیده است [مُحْتَضَر]، مستحب و پسندیده است که بر وی وارد شوند و در نزد او، سوره‌ی یاسین را تلاوت نمایند. [و از ناحیه‌ی صاحب‌نظران متأخر فقهی نیز،] خواندن سوره‌ی «رعد»، تحسین و تجویز شده است. [پیامبر ﷺ می‌فرماید: «**مٰا مِنْ مَرِيْضٍ يُقْرَأُ عِنْدَهُ يس اِلّا مٰاتَ رَيّٰاناً وَّ اُدْخِلَ قَبْرُهُ رَيّٰاناً**» (ابوداود) و دیلمی در «مسند الفردوس» چنین روایت کرده است: «**مٰا مِنْ مَرِيْضٍ يُقْرَأُ عِنْدَهُ سُوْرَةُ يس، اِلّا مٰاتَ رَيّٰاناً وَ حُشِرَ يَوْمَ الْقِيامَةِ رَيّٰاناً**»؛ *«هیچ بیماری نیست که در نزد وی سوره‌ی یاسین خوانده شود مگر آن که سیراب می‌میرد و در قبر خویش سیراب داخل کرده می‌شود و در روز رستاخیز، سیراب حشر می‌گردد».*

و در مورد خواندن سوره‌ی «رعد»، جابربن عبدالله رضی الله عنه گوید: «**فَاِنّ ذٰلِکَ يُخَفِّفُ عَنِ الْـمَيِّتِ، فَاِنَّهُ اَهْوَنُ لِقَبْضِهِ**» (سیوطی در درّ المنثور)؛ *«خواندن سوره‌ی رعد، سکرات مرگ را از مرده سبک می‌گرداند و راحت قبض روح می‌شود».*]

و علماء و صاحب‌نظران فقهی در مورد بیرون کردن زنان حائضه [زنانِ جنب و ناپاک،] و زنانی که دچار نفاس و زایمان هستند از نزد میّت، با همدیگر اختلاف‌نظر دارند.

و هر گاه شخصِ در حال اِحتضار، وفات کرد، محاسن وی [یعنی دو فک وی با پارچه‌ی عریضی از بالای سر وی] بسته شود و پلک‌های چشمانش روی هم فرو آورده شود؛ [یعنی چشم‌های وی را ببندند؛] و کسی که پلک‌های مرده را روی هم می‌نهد و چشمانش را فرو می‌پوشاند، چنین بگوید: «**بِسْمِ اللهِ وَ عَلٰي مِلّةِ رَسُوْلِ اللهِ** ﷺ؛ **اَللّٰهُمَّ يَسِّرْ عَلَيْهِ اَمْرَهُ وَ سَهِّلْ عَلَيْهِ مٰا بَعْدَهُ وَ اَسْعِدْهُ بِلِقٰاءِکَ وَ اجْعَلْ مٰاخَرَجَ اِلَيْهِ خَيْراً مِمّٰا خَرَجَ عَنْهُ**»؛ *«به نام خدای؛ و بر آیین پیامبر گرامی اسلام ﷺ. بار خدایا! کار وی را بر او آسان گیر و امور پس*

از مرگ را نیز بر وی سهل گردان و با لقای خویش، او را سعادتمند و نیک بخت گردان و سرای بازپسین او را - که به سوی آن رهسپار گردیده است - بهتر از دنیای وی - که از آن بیرون شده است - بگردان».

[امّ سلمه رضی الله عنها گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم بر ابوسلمه رضی الله عنه وارد شد در حالی که چشم‌هایش باز بود؛ پیامبر صلی الله علیه وسلم چشم‌های ابوسلمه را بست و فرمود: «اِنَّ الرُّوْحَ اِذٰا قُبِضَ، تَبِعَهُ الْبَصَرُ»؛ *«وقتی که روح قبض شود، چشم آن را دنبال می‌کند»*. برخی از نزدیکانش، شیون و گریه کردند، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «لا تَدْعُوْا عَلٰى اَنْفُسِكُمْ اِلّا بِخَيْرٍ؛ فَاِنَّ الْـمَلٰائِكَةَ يُؤَمِّنُوْنَ عَلٰى مٰا تَقُوْلُوْنَ»؛ *«دعای خیر برای خودتان کنید؛ چون فرشتگان بر آنچه می‌گویید، آمین می‌گویند»*.

سپس فرمود:

«اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِاَبِيْ سَلَمَةَ وَ ارْفَعْ دَرَجَتَهُ فِي الْـمَهْدِيِّيْنَ وَ اخْلُفْهُ فِيْ عَقِبِهِ فِي الْغٰابِرِيْنَ وَ اغْفِرْلَنٰا وَ لَهُ يٰا رَبَّ الْعٰالَمِيْنَ وَ افْسَحْ لَهُ فِيْ قَبْرِهِ وَ نَوِّرْ لَهُ فِيْهِ» (مسلم و ابوداود)

«پروردگارا! گناهان ابوسلمه را بیامرز و مقام او را در میان هدایت یافتگان، رفیع فرما و از فرزندانش، جانشینی برای او در میان بازماندگان قرار بده، ای پروردگار جهانیان! گناهان ما و او را بیامرز و قبرش را گشاد و فراخ و نورانی فرما».

چگونگی رفتار با بیمار در حالت احتضار و نزدیک به مرگ:

هنگامی که وضعیت بیمار رو به وخامت گراید و کم کم به مرگ نزدیک شود؛ دنیا را وداع گوید و به استقبال آخرت رود (حالت احتضار)، لازم است که محبوب‌ترین افراد خانواده برای وی عبارت «لا إله إلّا الله» را که همان کلمه‌ی توحید، اخلاص، تقوی و بهترین کلامی است که پیامبر اسلام و پیامبران قبل از او بدان تکلّم نموده‌اند، بخوانند. این همان کلمه‌ای است که هنگام تولّد، زندگی را بدان آغاز نموده و در گوش او خوانده‌اند. پایان زندگی نیز با آن است. با تلقین این عبارت به بیمار در حال احتضار، وی به یاد خداوند متعال، توبه از گناهان و خروج از مظالم و وصیت می‌افتد. اگر عیادت کننده دید که بیمار دهانش خشک است و توان تلفّظ کلمه‌ی توحید را ندارد لازم است با مقداری آب یا هر نوشیدنی دیگر دهان او را خیس و لب‌های او را با پنبه یا هر وسیله‌ی نرم دیگر بمالد. این عمل، سختی را از او می‌کاهد و توان اظهار کلمه‌ی توحید را بدو

می‌بخشد.[أ] سپس «لا إله إلّا الله» را به او تلقین کند. دلیل آن روایت مسلم از ابوسعید رضی الله عنه است به طریق مرفوع از پیامبر صلی الله علیه و سلم که می‌فرماید:

«لَقِّنوا مَوتاکُمْ: لا إله إلّا الله»

«به مردگانتان کلمه‌ی «لا إله إلّا الله» را تلقین کنید.»

در این روایت به بیمار در حال احتضار، مرده گفته‌اند، به اعتبار اینکه بیمار دارد رو به آن می‌رود. نظر جمهور بر این است که این تلقین، سنّت است. عدّه‌ای نیز قائل به وجوب آن هستند. استدلال آنان ظاهر صیغه‌ی امر است، بعضی از علمای مالکیه بر وجوب آن اتفاق دارند.[ب]

فلسفه‌ی تلقین شهادت این است که آخرین نفس‌ها با این کلام همراه باشد، و آن به دلیل روایت احمد و حاکم به طریق صحیح از معاذ رضی الله عنه است که می گوید پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم می‌فرماید:

«مَنْ كانَ آخِرُ کلامِهِ لا إله الّا الله دَخَلَ الجنَّةَ»[ج]

«هر کسی پایان کلامش لا إله إلّا الله باشد داخل بهشت می‌شود.»

انحصار تلقین، در این قسمت شهادتین، به این دلیل است که اقرار به آن اقرار به دیگری است، و مرگ او همگام با کلمه‌ی توحید باشد؛ دلیل دیگر، کمی عبارت است.

نظر بعضی از عالمان بر این است که تلقین محتضر به شهادتین، لازم است چون که دومی (محمد رسول الله) وابسته به اولی است؛ ولی بنا به ظاهر حدیث بیان شهادت توحید کافی است.

لازم است که افراد خانواده به او اصرار ننمایند و با تکرار و زیاد گفتن شهادتین، برای او سنگینی ایجاد نکنند و نباید به بیمار امر کنند که: بگو: «لا إله إلّا الله» مبادا از فرط خستگی بگوید: نمی‌گویم. یا سخن دیگری که شایسته نیست به زبان آورد؛ شیوه‌ی تلقین به این صورت است

[أ] نگاه: المغنی مع الشرح الکبیر: ۳۰۴/۲، المبدع، ابن مفلح: ۲۱۶/۲.

[ب] قاری در شرح «المشکاة»: ۳۲۹/۲. شوکانی کلام نووی را در مندوب بودن تلقین بیان داشته است و سپس می گوید باید در صیغه‌ی امر قرینه‌ی صارفه‌ای باشد تا آن را از مفهوم وجوب برگرداند؛ نیل الاوطار: ۵۰/۴.

[ج] ابوداود ۳۱۱۶ حاکم، ۳۵۱/۱ و گفته صحیح الاسناد است و ذهبی موافق اوست.

که شخص در کنار بیمار آهسته، به طوری که بیمار آن را بشنود، کلمه‌ی توحید را بگوید تا بیمار آن را به یاد آورد و تکرار کند.

بعضی از علمای اسلامی گفته‌اند: ذکر خداوند متعال هر چه باشد نیکوست. اطرافیان می‌توانند بگویند: سبحان الله و الحمدُ لله و لا اِله الّا الله.

اگر یک بار به طور مختصر شهادت را گفت، کافی است و تا هنگامی که به سخن دیگری نپرداخته، اعاده‌ی آن لازم نیست؛ در هر صورت تلقین به محتضر باید با نرمی و مدارا صورت گیرد.

همچنین لازم است، آن که به بیمار تلقینِ شهادت می‌کند مورد وثوق و اطمینان بیمار باشد؛ نباید کسی را که از نظر بیمار متهم است، مانند دشمن، حسود یا وارثی که در انتظار و کمین میراث باشد برای این کار برگزید.[أ]

از نظر بعضی از دانشمندان قرائت سوره‌ی «یس» کنار محتضر سنت است، به سبب حدیث:

«اِقْرَأوا یس عَلی مَوْتاکُمْ»[ب]

«سوره «یس» را بر بیمار در حالت احتضار بخوانید.»

چون این حدیث به درجه‌ی صحیح و حسن نرسیده است، بدان استدلال نمی‌شود.

سنت است که در صورت امکان بیمار را در حال احتضار رو به قبله بخوابانند؛ هر چند ممکن است بیمار چنین امکانی را نداشته باشد، به طور مثال در بیمارستان باشد و مجبور به بستری بودن در تخت بیمارستان. دلیل رو به قبله نهادن محتضر حدیث ابوقتاده از روایت حاکم است که می‌گوید: هنگامی که پیامبر ﷺ وارد مدینه شد جویای حال براء بن معرور گردید. گفتند: وفات کرده و در حال احتضار وصیت نموده است که او را به قبله بگذارند. پیامبر ﷺ فرمود:

«اَصابَ الفطرة»[ج]

[أ] نگاه: المغنی و المبدع، دو منبع گذشته و مجموع: ۱۱۵/۵-۱۱۴.

[ب] روایت از احمد، ۲۶/۵، ابوداود، ۳۱۲، ابن ماجه ۱۴۴۸ ابن حبان ۲۷۰ حاکم، ۵۶۵/۱ از معقل بن یسار، دار قطنی آن را ضعیف دانسته و حافظ در تلخیص، ۱۰۴/۲ آن را تأیید می‌کند.

[ج] تخریج از حاکم که آن را صحیح دانسته و ذهبی موافق اوست: ۳۵۴/۱-۳۵۳ و حافظ در تلخیص درباره‌ی آن

«سفارش، به حق اصابت کرده است.»

حاکم می‌گوید این حدیث صحیح است. باید دانست که در خصوص رو به قبله نهادن محتضر، جز این حدیث، حدیثی دیگر وجودَ ندارد.[أ]

دو نظریه‌ی متفاوت در مورد چگونگی قرار گرفتن بیمار محتضر رو به قبله دیده شده است:

نظریه‌ی اول، این است که بیمار را به پشت می‌خوابانند، به طوری که پنجه‌ی پاهایش رو به قبله باشد؛ کمی نیز سرش را بلند می‌کنند تا سیمایش رو به قبله قرار گیرد. گروهی از امامان شافعیه این نظریه را پذیرفته‌اند و نظر امام احمد هم بر این است.

نظریه‌ی دوم، این است که بیمار را بر دست راست رو به قبله بخوابانند به همان شیوه‌ای که او را در قبر می‌گذارند. این مورد تأیید مذهب ابوحنیفه و مالک و نصّ مذهب شافعی بنا به روایت بویطی است و مذهب امام احمد هم بدان اعتماد دارد.

بعضی گفته‌اند هر کدام از دو شیوه را که سهل و آسان باشد می‌توان انجام داد.

نووی طریق دوم را صحیح دانسته است، مگر اینکه گنجایش جا و مکان و امثال اینها امکان آن را ندهد، که در این صورت باید به سمت چپ رو به قبله نهاده شود، اگر آن هم ممکن نبود او را به پشت می‌خوابانیم.

شوکانی می‌گوید: بهتر است که بیمار در حال احتضار را رو به سمت راست قرار داد، به سبب حدیث براء بن عازب رضی الله عنه در صحیحین، که پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم در آن حدیث می‌فرماید:

«إذا اَتَیْتَ مَضْجِعَکَ، فَتَوَضَّأ وُضوءَکَ لِلصَّلاةِ ثُمَّ اضْطَجِعْ عَلی شَقِّکَ الأیْمَنِ...»

«هر گاه خواستی بخوابی، همان طور که برای نماز وضو می‌گیری، وضو بگیر؛ سپس بر دست راستت دراز بکش...»

سکوت کرده است.

[أ] بعضی به حدیث عبید بن عمیر از پدرش از ابوداود و نسایی راجع به بیت الحرام گفته‌اند: «قبلتکم احیاء و امواتاً»؛ شوکانی در تعقیب آن می‌گوید: منظور از «احیاء» هنگام ادای نماز است و منظور از «امواتاً» در قبر است. نیل الاوطار: ۵۰/۴.

در روایت دیگری می‌فرماید:

«إذا مُتَّ مِنْ لَيْلَتِکَ فَأنْتَ عَلى الفِطْرَةِ»

«اگر شما در آن شب بمیری بر فطرت و دین اسلام خواهی مرد.»

از این حدیث استنباط می‌شود که محتضر را نیز باید بر این هیأت قرار داد.

در مسند از سلمی أمّ‌ولد ابی رافع روایت شده که فاطمه دختر رسول خدا ﷺ هنگام وفاتش، رو به قبله و بر طرف راست دراز کشید.[أ]

آداب پس از مرگ:

برخی از آداب شرعی به طور مستقیم پس از مرگ و قبل از غسل میت انجام می‌گیرند که به سبب ارتباط این آداب با وضعیت بیمار در حال مرگ به بیان آنها می‌پردازیم؛ چه بسا پزشکان معالج که بیشتر بیماران در کنار آنها می‌میرند، نیاز بیشتری به آشنایی با آن آداب دارند.

پس از اینکه بیمار در حال احتضار دار فانی را وداع گفت:

۱- باید چشمان مرده را بست و آن به سبب حدیثی است که مسلم از پیامبر خدا ﷺ روایت کرده که ایشان پس از وفات ابوسلمه رضی الله عنه بر وی وارد شد، در حالی که چشمانش باز بود، حضرت ﷺ چشمان وی را بست و فرمود:

«إنَّ الرُّحَ اذا قُبِضَ تَبِعَهُ البَصَرُ»

«هر گاه انسان قبض روح گردد، چشمانش بدان وابسته می‌شوند.»

اگر چشمان مرده بسته نشوند، و گشوده باقی بمانند، چهره‌ی او نامطلوب به نظر می‌رسد و چه بسا به او گمان بد برده شود.

۲- باید به وسیله‌ی باند پهنی دو فک او را بست، به نحوی که هر دو فک و چانه‌ی وی را دربر گیرد و باند را در بالای سر محکم کنند تا مبادا دهانش گشوده باقی بماند.

۳- باید مفاصل میت را نرم کرد؛ برای این کار ابتدا بازوهای وی را مالش می‌دهیم تا نرم شود. سپس

[أ] متفق علیه، اللؤلؤ و المرجان، حدیث شماره ۱۷۳۴.

ساق پاها را رو به زانوها و زانوها را رو به شکم کش می‌دهیم. همچنین نرمش را تا پنجه و انگشتان پاهایش ادامه می‌دهیم تا غسل آن آسان گردد، زیرا بدن انسان تا مدتی پس از مرگ همچنان حرارت حیات را در خود نگه می‌دارد، که اگر در همین هنگام مفاصل را مالش دهیم، نرم خواهند شد؛ در غیر این صورت آن مفاصل سفت می‌مانند.

۴- باید لباس‌های میّت کنده شود، تا بدنش گرم نگردد و سریع در معرض فساد و تغییر قرار نگیرد؛ دلیل دیگر اینکه چه بسا از او نجاستی خارج شود و آن لباس‌ها را آلوده نماید.

۵- باید میّت با پارچه‌ای پوشانده شود؛ عایشه رضی الله عنها روایت کرده است، هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم وفات یافت با پارچه‌ای پوشانده شد.[أ]

۶- باید بر شکم میت وسیله‌ی سنگین مناسبی گذاشته شود تا از نفخ و باد شکم جلوگیری کند.

علما گفته‌اند: لازم است تا آنجا که میسّر است نزدیک‌ترین محارم و صمیمی‌ترین افراد خانواده‌ی او متصدی چنین کارهایی گردند.[ب]

مسائل بعد از آن، از قبیل تجهیز میّت، غسل، تکفین و نماز میت و امثال آن از چارچوب احکام بیماران خارج است و به عنوان احکام اموات یا احکام جنائز شناخته شده‌اند و برای دانستن آن باید به آنها مراجعه شود.

به هر حال، در باب «تلقین»، دو مسأله مطرح می گردد:

۱- تلقین دادن کسی که در آستانه مرگ قرار دارد.

۲- تلقین دادن میت در قبر.

تلقین نمودن کسی که در آستانه مرگ قرار گیرد و آثار و علائم موت بر او ظاهر شود، مستحب است. چنان که در حدیث وارد شده است: «لقنوا موتاکم» یعنی: لقنوا من قرب موته کما فی الهدایة مع شرحه فتح القدیر: (ج ۲، ص۶۸ باب جنائز).

طریقه تلقین آن است که حاضران کلمه شهادت را بخوانند البته به او دستور ندهند تا کلمه

[أ] مسلم در الجنائز ۹۴۲.

[ب] فتح العزیز فی شرح الوجیز، رافعی، که همراه با مجموع نووی چاپ شده: ۱۱۴/۵-۱۱۲.

شهادت را بخوانند چون در آن لحظه حساس امکان دارد که از دهان او حرف نامناسبی بپرد.[أ] بدین ترتیب اگر او یک بار کلمه شهادت را بخواند لازم نیست او را وادار به تکرار بکنند چون مقصود با یک بار خواندن حاصل می‌گردد چنان که در حدیث آمده است: «من کان آخر کلامه لا إله إلا الله دخل الجنة».[ب] البته اگر بعد از خواندن کلمه، به سخنان دنیوی بپردازد مستحب است تا مجدداً تلقین داده شود.

تلقین بعد از دفن:

حنفی‌ها در ظاهر روایت برآنند که میت در قبر تلقین داده نشود[ج] و ظاهراً رأی امام احمد نیز همین است چون ایشان می‌فرماید: **«ما رأیت أحداً فعل هذا إلا أهل الشام»**.[د]

نزد اینها حدیث **«لقنوا موتاکم»** بر معنای مجازی آن محمول است یعنی کسانی که در آستانه مرگ قرار می‌گیرند آنها را تلقین دهید. صاحب شرح منیه گفته است که رأی جمهور نیز همین است.[ه]

صاحب کفایه اظهار داشته است که روایت فوق در نزد جمهور بر مبنای مجازی آن محمول است. و صاحب کفایه برای عدم تلقین در قبر این دلیل را مطرح می‌کند: **«لافائدة فی التلقین بعد الموت لأنه إن مات مومناً فلاحاجة إلیه و إن مات کافراً فلایفیده التلقین»**.[و]

شیخ زاهد صفار حدیث **«لقنوا موتاکم»** را بر معنای حقیقی آن حمل نموده و گفته است که رای جمهور نیز همین است. ایشان عدم تلقین را به معتزلی‌ها نسبت داده اظهار می‌دارد: «اعتقاد داشتن به تلقین لازمه‌اش این است که خداوند روح مرده را به جسد برمی‌گرداند و معتزلیها قایل به

[أ] الدر المختار مع رد المحتار، ج ۱، ص ۵۷۰.

[ب] معاذ بن جبل در سنن ابوداود، ج ۲، ص ۴۴۴.

[ج] در المختار و رد المحتار، ج ۱، ص ۵۷۱.

[د] مغنی در ابن قدامة، ج ۲، ص ۵۰۲.

[ه] ردالمحتار، ج ۱، ص ۵۷۱.

[و] فتح القدیر، ج ۲، ص ۶۸.

اعاده روح نیستند»[أ] صاحب جوهره نیز تلقین در قبر را از نظر اهل سنت مشروع قرار داده است.[ب] و شیخ ابن همام معنی حقیقی را «لقنوا موتاکم» را راجح، و تلقین در قبر را جایز دانسته است.[ج] جمع کثیری از شافعیه نیز تلقین در قبرَ را مستحب می‌دانند و رای ابن الصلاح نیز همین است، و «أبی» که یکی از شارحان صحیح مسلم است می‌نویسد: و لایبعد حمل حدیث الباب علی التقین بعد الدفن».[د]

آنهایی که قائل به تلقین در قبر هستند از روایت حضرت ابوامامه استدلال می کنند چنان که سعید بن عبدالله ازدی می گوید: شهادت أباامامة و هوی فی النزع، فقال: إذا أنامت فاصنعوا بی کما أمر رسول الله ﷺ فقال: «إذا مات أحد من إخوانکم فسویتم التراب علی قبره فلیقم أحدکم علی رأس قبره ثم لیقل: یا فلان ابن فلانة، فإنه یقول: ارشدنا رحمک الله، و لکن لاتشعرون، فلیقل: اذکر ما خرجت علیه من الدنیا: شهادة أن لا إله إلا الله و أن محمداً عبده و رسوله، و انک رضیت بالله ربا و بالاسلام دیناً و بمحمد نبیّاً و بالقرآن إماما، فإن منکراً و نکیراً یاخذ کل واحد منهما بید صاحبه و یقول: انطلق بنا، ما نقعد عند من لقن حجته، فیکون الله حجیجه دونهما». قال رجل: یا رسول الله فإن لم یعرف أمه قال: «فینسبه إلی حواء یا فلان ابن حواء».

علامه هیثمی در مجمع الزوائد بعد از نقل این روایت اظهار می‌دارد: رواه الطبرانی فی الکبیر و فی إسناده جماعة لم أعرفهم.[ه] لیکن حافظ ابن حجر در ارتباط با این روایت می گوید: و إسناده صالح و قد قواه الضیاء فی احکامه و أخرجه عبدالعزیز فی الشافی.[و]

علامه نووی می گوید: گر چه روایت حضرت ابوامامه از ناحیه سند ضعیف است اما

[أ] رد المحتار، ج ۱، ص ۵۷۱.

[ب] فتح الملهم، ج ۲، ص ۴۲۶.

[ج] فتح القدیر، ج ۲، ص ۶۸.

[د] فتح الملهم، ج ۲، ص ۴۶۶.

[ه] مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۴۵.

[و] تلخیص الحبیر، ج ۲، ص ۱۳۶، ح ۷۹۶.

محدثین اتفاق دارند بر اثبات این امر که دامنه فضایل، ترغیب و ترهیب وسیع است.

بعلاوه ابوداود برای روایت فوق الذکر شواهدی همچون حدیث تثبیت[أ] و وصیت حضرت عمرو بن عاص[ب] (که با سند صحیح وارد شده‌اند) دارد.

صاحب اعلاء السنن علامه ظفر احمد عثمانی حدیث «لقنوا موتاکم» را همانند رأی جمهور بر معنای مجازی آن حمل نموده و این حدیث را به عنوان دلیل ارائه نموده است: **«من کان آخر کلامه لا إله إلا الله عند الموت دخل الجنة»**.

علامه عثمانی تلقین بعد از دفن را با استناد به روایت ابوامامه فی نفسه مستحب قرار داده ولی گفته است: چون تلقین بعد از دفن شعار روافض قرار گرفته و اهل سنت آن را ترک نموده‌اند اینک نباید آن را اناجم داد چون انگشت اتهام به سوی آنان نشانه گرفته می‌شود و آن حضرت فرموده‌اند: «اتقوا مواضع التهم».[ج]

این روایت اگر چه ضعیف است ولی ارائه آن به عنوان تاییدیه بلامانع است و اگر اندیشه اتهام وارد نباشد در استحباب تلقین بعد از دفن هیچ شبهه‌ای وجود ندارد.[د]

در مورد این مسئله که بعضیها بعد از انجام خاکسپاری لحظه‌ای توقف نموده و برای میت دعای مغفرت و تلاوت قرآن می‌نمایند باید گفت که این عمل مستحب است.[ه] و مضافاً خواندن آیات اولیه‌ی سوره بقره تا «المفلحون» در کنار سر میت در حالت قیام و خواندن خواتیم سوره بقره «از آمن الرسول تا آخر سوره» در قدمگاه او مستحب است.[و]

[أ] رواه أبوداود عن عثمان بن عفان قال: کان النبیﷺ إذا فرغ من دفن المیت وقف علیه فقال: «استغفروا لأخیکم و اسألوا له بالتثبیت فانه الآن یسئل» (ج ۲، ص ۴۵۹)

[ب] حضرت عمرو بن عاص فرمودند: فإذا أنا مت فلا تصحبنی نائحة و لا نار، فإذا دفنتمونی فسنوا علی التراب. ثم أقیموا حول قبری قدر ما تنحر جزور و یقسم لحمها حتی استانس بکم و انظر ماذا أراجع به رسل ربی. (مسلم، ج ۱، ص ۷۶)

[ج] رواه البخاری فی تاریخه، ج ۱، ص ۷.

[د] اعلاء السنن، ج ۷، ص ۱۷۴.

[ه] الفتاوی الهندیة، ج ۱، ص ۱۶۶.

[و] معارف الحدیث، ج ۳، ص ۴۸۵.

۱۶۱۷ - ﴿۲﴾ (صَحِیح)

وَعَنْ أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِذَا حَضَرْتُمُ الْـمَرِيضَ أَوِ الْـمَيِّتَ فَقولُوا خيرا فَإِنَ الْـمَلَائِكَةَ يُؤَمِّنُونَ عَلَى مَا تَقُولُونَ». رَوَاهُ مُسْلِمٌ[۱۶۱۷]

۱۶۱۷- (۲)ام سلمه رضی الله عنها گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هر گاه در نزد بیمار و یا جنازه‌ای حضور یافتید، به نیکی سخن گویید؛ چون فرشتگان برای آنچه که می‌گویید، آمین می‌گویند».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است.]

شرح: این حدیث به طور کامل، چنین روایت شده است:

«عن امّ سلمة رضی الله عنها قالت: قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: «اذا حَضرتم المریض - أو المیّت - فقولوا خیراً؛ فانّ الملائکة یؤمّنون علی ما تقولون». قالت: فلمّا مات ابوسلمة، أتیت النبیّ صلی الله علیه وسلم. فقلتُ: یا رسول الله! اِنّ أبا سلمة قد مات. قال: «قولی: اللهم اغفرلی و له؛ و أعقبْنی منه عُقبی حسنة» فقلتُ؛ فأعقبنی الله من هو خیرٌ لی منه: محمداً».

«از ام سلمه رضی الله عنها روایت‌شده‌است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هرگاه در نزد بیمار و یا جنازه‌ای حضور یافتید، به‌نیکی سخن گویید؛ چون فرشتگان برای آنچه که می‌گویید، آمین می‌گویند».

آن گاه امّ سلمه رضی الله عنها گفت: هنگامی که ابوسلمه رضی الله عنه درگذشت، به نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم رفتم و عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم! ابوسلمه رضی الله عنه درگذشت. آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بگو: خداوندا! مرا و او را ببخشای و جایگزینی نیکو به جای او به من عنایت کن».

[آنچه پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم گفته بود،] گفتم؛ پس خداوند، شخصی بهتر از او، یعنی محمد صلی الله علیه وسلم را جایگزینش کرد».

۱۶۱۷ مسلم ۶۳۳/۲ح (۶-۹۱۹)؛ ابوداود ۴۸۶/۳ ح ۴۱۱۵؛ ترمذی ۳۰۷/۳ح ۹۷۷؛ نسائی ۴/۴ح ۱۸۲۵؛ ابن ماجه ۴۶۵/۱ح ۱۴۴۷ و احمد ۳۰۶/۶.

۱۶۱۸ -﴿۳﴾ (صَحِيح)

وَعَنْ أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ تُصِيبُهُ مُصِيبَةٌ فَيَقُولُ مَا أَمَرَهُ اللهُ بِهِ: ﴿إِنَّا للهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ اللَّهُمَّ أَجِرْنِي فِي مُصِيبَتِي وَاخْلُفْ لِي خَيْرًا مِنْهَا إِلَّا أَخْلَفَ اللهُ لَهُ خَيْرًا مِنْهَا». فَلَمَّا مَاتَ أَبُو سَلَمَةَ قَالَت: أَيُّ الْمُسْلِمِينَ خَيْرٌ مِنْ أَبِي سَلَمَةَ؟ أَوَّلُ بَيْتٍ هَاجَرَ إِلَى رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ إِنِّي قُلْتُهَا فَأَخْلَفَ اللهُ لِي رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. رَوَاهُ مُسلم[۱۶۱۸]

۱۶۱۸- (۳) امّ سلمه رضی الله عنها گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند:

«هر مسلمانی که مصیبتی به او برسد و چیزی را بگوید که خداوند، او را بدان فرمان داده است؛ (یعنی بگوید:) «﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ﴾؛ اللهمّ آجرنی فی مصیبتی و اخلف لی خیراً منها»؛ «ما از آنِ خداییم و به سوی او باز می‌گردیم؛ خداوندا! به من به خاطر مصیبتم، پاداش بده و بهتر از آن، برایم جایگزین ساز»؛ قطعاً خداوند (به او به خاطر مصیبتش، مزد خواهد داد و) بهتر از آن، برایش جایگزین خواهد کرد».

(امّ سلمه رضی الله عنها گوید:) وقتی ابوسلمه رضی الله عنه درگذشت، با خود گفتم: (برای من،) چه کسی از مسلمانان، بهتر از ابوسلمه رضی الله عنه خواهد بود؟ در حالی که او، نخستین مسلمانی بود که با خانواده‌ی خویش به سوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم هجرت کرده بود؛ ولی (با این وجود و بنا بر سفارش رسول خدا صلی الله علیه وسلم، پس از وفات ابوسلمه رضی الله عنه)، ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ﴾ و دعای «اللهم آجرنی فی مصیبتی و...» را خواندم (و درست به همان شیوه که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمان داده بود، آن را خواندم). در نتیجه، خداوند بلند مرتبه، نیز (بهتر از او،) رسول خدا صلی الله علیه وسلم را برای من، جایگزین کرد.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است.]

۱۶۱۸ مسلم ۶۳۱/۲ ح (۳-۹۱۸)؛ ابوداود ۴۸۸/۳ ح ۳۱۱۹.

شرح: «واخلف لی خیراً منها»: زبان شناسان گویند: برای کسی که از وی، مال، یا فرزند، یا نزدیک و خویشاوند و یا چیز دیگری که به دست آوردن همانند آن، برایش قابل انتظار باشد، از دست برود، گفته می‌شود: «أخلف الله علیکَ»؛ یعنی: خداوند بلند مرتبه، مانند آن را به تو برگرداند.

امّا اگر چیزی، یا کسی از دستش برود که انتظار نمی‌رود مانند آن به وی برگردد؛ مانند از دست رفتن پدر، یا عمو و برادر - برای کسی که پدر ندارد - به وی گفته می‌شود: «خلّف الله علیک» [بدون الف]؛ یعنی خداوند بلند مرتبه، خود از جای وی، جانشین بر تو باشد.

«ابوسلمة»: عبدالله بن عبدالأسد مخزومی رضی الله عنه، شوهر اول امّ سلمه رضی الله عنها؛ در غزوه‌ی اُحد، جراحت برداشت و بر اثر باز شدن زخم، در سال چهارم هجری در گذشت؛ و او، از «سابقین اولین» است که بعد از ده کس، مسلمان شد. از این رو، وقتی در گذشت،ام سلمه رضی الله عنها با تعجب گفت: با آن که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند که هر کس اِسترجاع را با این دعا که در متن حدیث ذکر شد بخواند، خداوند بلند مرتبه، به او، عوض نیکوتر می‌دهد؛ امّا آیا بهتر از ابوسلمه رضی الله عنه هم کسی مناسب حالم هست که جانشین وی برایم گردد؟!

چه او طمع نداشت که رسول خدا صلی الله علیه وسلم شخصاً همسری وی را برگزیند و خود را کمتر از آن می‌دانست که شایستگی همسری ایشان را داشته باشد.

«امّ سلمه»: امّ سلمه، هند بنت أبی اُمیّه رضی الله عنها: وی همسر ابوسلمه رضی الله عنه بود و از وی، فرزندانی داشت. ابوسلمه رضی الله عنه در ماه جمادی الاُخری سال چهار هجری، از دنیا رفت؛ و رسول خدا صلی الله علیه وسلم چند روز مانده به پایان شوّالِ همان سال، با امّ سلمه رضی الله عنها ازدواج کردند. او یکی از فقیه‌ترین و خردمندترین زنان بود. امّ سلمه رضی الله عنها در سال ۵۹ هـ. ق یا به قولی ۶۲ هـ. ق در هشتاد و چهار سالگی از دنیا رفت و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.

امّ‌سلمه هند، دختر ابوأمیه‌ی مخزومی، از اشراف زادگان و طبقه‌ی مرفّه مکه بود که پدرش در سخاوت و بخشش زبانزد خاص و عام بود.

او با عبدالله بن عبدالاسد مخزومی، که او نیز مردی با درایت و باهوش بود ازدواج کرد و زندگی سراسر عشق و محبت و عاری از رنج و کدورتی را با او آغاز نمود. خانواده‌شان در میان قریش نمونه بود و تمامی ویژگی‌های یک خانواده‌ی موفق را دارا بود.

وقتی ابوسلمه از بعثت رسول خدا ﷺ باخبر شد، کنجکاو شد که از نزدیک این رسول را ببیند و به طور مستقیم از رسالت آن حضرت کسب اطلاع نماید. به همین منظور او نزد رسول خدا ﷺ رفت و از آن بزرگوار درباره‌ی رسالتش کسب اطلاع کرد.

او به شدت تحت تأثیر سخنان پیامبر قرار گرفت و بی‌درنگ شهادتین را بر زبان جاری کرد و مسلمان شد. سپس به خانه آمد و همسرش ام‌سلمه رضی الله عنها را بدانچه دیده و شنیده بود خبر داد. او نیز همچون همسرش خیلی زود به اسلام پیوست و مسلمان شد.

قریش که شدیداً از گسترش اسلام و نفوذ آن به قلب‌های مردم خوف داشتند، سرسختانه به پیکار با آن می‌پرداختند و اگر احیاناً متوجه می‌شدند که کسی به اسلام گرویده او را تحت شکنجه قرار می‌دادند تا از اسلام برگردد. در میان عرب رسم بر این بود که اشراف و ثروتمندان از جایگاه خاصی برخوردار بودند (حتی اگر در این طبقه کسی جرمی مرتکب می‌شد محاکمه‌ی او با افرادی که در طبقه‌ی پایین‌تر قرار داشتند فرق می‌کرد و چه بسا با این افراد حق «وتو» داشتند) اما هر کس، چه از اشراف و چه از فقرا مسلمان می‌شد از شکنجه‌ها و آزارهای قریش در امان نبود و استثنایی در این مورد قایل نمی‌شدند.

ابوسلمه و همسرش نیز از جمله کسانی بودند که در عین حال که از طبقه‌ی مرفّه و سرآمد جامعه بودند، مسلمان شده بودند. اما هیچ چیزی مانع نشد که آنها از شکنجه درامان بمانند. ابوجهل و ابوجهل صفتان با آنها نیز همچون افراد عادی رفتار می‌کردند و به همین خاطر رسول خدا ﷺ دستور فرمود: آن دو نیز همراه دیگر مسلمانان به حبشه هجرت نمایند. آن دو به توصیه‌ی پیامبر ﷺ وطن خویش را ترک گفتند و برای این که از شر قریش و شکنجه‌های آنان در امان بمانند به دیاری غریب و دور افتاده (حبشه) هجرت کردند. چند صباحی نگذشته بود که خبر رسید که قریش ایمان آورده‌اند و مکه امن و امان یافته است.

مسلمانان بی‌درنگ عازم مکه شدند ولی بر خلاف انتظار آنها مکه بر همان روال معمول بود و فهمیدند خبر واصله شایعه‌ای بیش نبوده است. آنها مجبور شدند راه رفته را برگردند و عازم حبشه شوند. زندگی در جو خشن مکه برای ام‌سلمه و همسرش دشوار بود و به همین خاطر همراه دیگر مسلمانان بار دیگر به حبشه برگشتند. مکه آنقدر ناامن شده بود که هیچ مسلمانی در آن

احساس امنیت نمی‌کرد. آتش کینه و عداوت در قلب قریش شعله‌ور شده بود و با هر طریقی که ممکن بود بر اسلام و مسلمین ضربه می‌زدند.

رسول خدا ﷺ که اوضاعِ مکه را بحرانی می‌دید دستور فرمود مسلمانان به کلی به مدینه مهاجرت کنند. بدین ترتیب مسلمانان و از جمله ابوسلمه و ام‌سلمه طبق دستور رسول خدا ﷺ عازم مدینه شدند و در آنجا سُکنیٰ گزیدند.

ابوسلمه به همراه همسر و فرزندش (سلمه) از حبشه عازم مدینه گردید اما در بین راه و در نزدیکی مکه با تعدادی افراد فرومایه از طایفه‌ی سلمه مواجه شد. آنها پرسیدند؛ ای ابوسلمه! کجا می‌روی؟

او فرمود: از دیاری که در آن خود و ایمانم تقویت یافت به دیاری که از خود و ایمانم استقبال خواهد کرد می‌شتابم! من در حال هجرت کردن در راه خدا هستم! فرومایگان ظالم، خطاب به او گفتند: تو می‌خواهی برو! ولی ام‌سلمه را نمی‌گذاریم با تو بیاید. و سپس به طرف ام‌سلمه رضی الله عنها شتافتند و او را از همسرش جدا کردند.

ام سلمه رضی الله عنها هر چه تضرع کرد افاقه‌ای نکرد و آنان همچنان مانع رفتن او با ابوسلمه شدند. طایفه‌ی ابوسلمه وقتی دیدند سلمه را هم از ابوسلمه گرفته‌اند به میدان شتافتند و فریاد برآوردند: به خدای سوگند که نمی‌گذاریم فرزندمان را از ما جدا کنید و بدین ترتیب میان طایفه‌ی «ابوسلمه» و طایفه‌ی «ام‌سلمه» نزاع درگرفت.

بالاخره طایفه‌ی ام‌سلمه موفق شدند «سلمه» را به همراه مادرش تصاحب کنند و با خود ببرند. از همه غم‌انگیزتر این بود که کودک مظلوم در این تکاپو جیغ می‌زد و هیچ فریادرسی نداشت. او با فریادهای خود شکایت خود را از سنگدلان قوم اعلام می‌داشت ولی گوش شنوایی نبود که به او گوش فرا دهد.

به هر حال با کمال قساوت ابوسلمه را از زن و فرزندش جدا کردند و او را تنهای تنها به مدینه فرستادند. این اولین باری بود که ابوسلمه از زمان ازدواج با همسرش از او دور می‌شد و فرسنگ‌ها از او فاصله می‌گرفت.

ام سلمه رضی الله عنها در فراق همسرش آرام و قرار نداشت و همه روزه بر مظلومیت خود و فرزندش می‌گریست. او گریه می‌کرد که چرا این بار سعادت مهاجرت در راه خدا را نیافته است!

روزها سپری می‌شد و آن بزرگوار جز گریه و زاری به درگاه خدا کاری نداشت. آنقدر گریه و ناله کرد که در نهایت مردی از قومش متأثر شد و به او اجازه داد تا به ابوسلمه بپیوندد. او فرزند خود را برداشت و با توکل بر خدا و عنایت او راهی مدینه شد و بدین ترتیب افتخار یافت، سه بار برای حفاظت از دین و ایمانش مهنت هجرت را متحمل گردد.

پارسایی که رسول خدا ﷺ با او به مشورت می‌پردازد:

معمولاً رسول خدا ﷺ در سفرهای خود یکی از همسران خود را نیز همراه خود می‌برد. در سفری که به همراه عده‌ای از یاران خود به قصد به جا آوردن عمره عازم مکه شده بود ام‌سلمه رضی الله عنها را نیز همراه خود برده بود.

نزدیک مکه (حُدیبیّه) که رسیدند گروهی از قبیله‌ی قریش سدّ راه آنان شدند و نگذاشتند به مکه وارد شوند. اما رسول خدا ﷺ در این سفر قصد جنگ یا نبرد نداشت و فقط به این منظور عازم مکه شده بود که عمره‌ای بجا آورد. به همین خاطر وقتی با ممانعت قریش مواجه شد به زور متوسل نشد و تصمیم گرفت مشکل را از طریق گفتگو خاتمه دهد. بالاخره گفتگوی رسول خدا ﷺ با قریش به صلحی به نام «صلح حدیبیه» منجر شد. ظاهراً این صلح به ضرر مسلمین جلوه می‌نمود و مسلمانان بعضاً آن را برای خود ذلت و ننگ‌آور می‌پنداشتند.

عده‌ی زیادی از مسلمانان خدمت رسول خدا ﷺ رفته نسبت به این صلح اعلام نارضایتی نمودند. از آن جمله عمر فاروق رضی الله عنه که از چهره‌ی او چنین برمی‌آمد که از قضیه‌ی صلح ناراحت و عصبانی است نزد رسول خدا ﷺ آمد و عرض کرد: ای رسول خدا ﷺ! مگر نه این است که شما رسول و فرستاده‌ی بر حق خدا هستی؟

رسول خدا ﷺ فرمود: آری چنین است! عمر رضی الله عنه پرسید: مگر نه این است که ما بر حقّیم و دشمنان ما بر باطلند؟ آن حضرت ﷺ فرمود: آری! عمر رضی الله عنه پرسید: پس چرا ما باید تن به چنین ذلتی بدهیم (او صلح حدیبیه را نوعی ذلت برای مسلمانان تلقی می‌کرد)؟! رسول خدا ﷺ فرمود: من رسول و فرستاده‌ی خدایم و از او نافرمانی نمی‌کنم و همانا او ناصر و یاور من است. سپس رسول خدا ﷺ خطاب به اصحاب فرمود: **«قوموا فانحروا ثم احلقوا»** یعنی: «*برخیزید و قربانی کنید و بعد از آن سرهای خود را بتراشید.*»

رسول خدا ﷺ سه بار این جمله را تکرار فرمود ولی صحابه که از صلح با قریش ناراحت بودند، از دستور آن حضرت سرپیچی کردند و حتی یک نفر آنها حاضر نشد قربانی کند یا سر خود را بتراشد. جبهه گیری بسیار ناراحت کننده‌ای بود. نافرمانی از رسول خدا ﷺ بسیار خطرناک و ناپسند بود اما بدون شک صحابه قصد تمرّد از رسول خدا ﷺ را نداشتند، بلکه آنها در واقع تحصّن کرده بودند تا رسول خدا ﷺ را به زعم خود قانع کنند تا تن به صلحی که مفاد آن برای آنان غیر قابل قبول بود ندهد.

رسول خدا ﷺ از عکس العمل یاران خود ناراحت شد و نزد همسرش ام‌سلمه رضی الله عنها رفت. آن حضرت زبان گلایه از یاران را نزد او گشود و در این مورد با او مشورت کرد.

ام سلمه رضی الله عنها عرض کرد: ای رسول خدا ﷺ! من یک پیشنهاد دارم که اگر آن را عملی کنی همه‌ی آنها به حرفت گوش خواهند داد! رسول خدا فرمود: بگو! پیشنهادت چیست؟

ام سلمه رضی الله عنها فرمود: هم اکنون میان آنها برو و بدون اینکه با هیچ یک از آنها سخن گویی خود، شترت را قربانی کن و سرت را بتراش! آن وقت خواهی دید که همه به پیروی از تو این کار را خواهند کرد. رسول خدا ﷺ پیشنهاد همسرش را پذیرفت و مشوره‌ی او را عملی ساخت.

به محض اینکه صحابه دیدند رسول خدا ﷺ قربانی کرده و موهای خود را تراشیده است، بی‌درنگ به تبعیّت از آن حضرت پرداخته، دستورات آن حضرت را اجرا کردند.

با تدبیر و پیشنهاد سازنده‌ای که ام سلمه رضی الله عنها مطرح کرد بار دیگر صلح و صفا و محبت و دوستی بر دل‌های پاک یاران رسول خدا ﷺ حاکم شد و اوضاع بر وفق مراد رسول خدا ﷺ گشت.

۱۶۱۹ - ﴿۴﴾ (صَحِيح)

وَعَن أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ: دَخَلَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى أَبِي سَلمَة قد شَقَّ بَصَرَهُ فَأَغْمَضَهُ ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ الرُّوحَ إِذَا قُبِضَ تَبِعَهُ الْبَصَرُ» فَضَجَّ نَاسٌ مِنْ أَهْلِهِ فَقَالَ: «لَا تَدْعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ إِلَّا بِخَير فَإِن الْمَلَائِكَة يُؤمنُونَ على ماتقولون» ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِأَبِي

سَلَمَةَ وَارْفَعْ دَرَجَتَهُ فِي الْـمَهْدِيِّينَ وَاخْلُفْهُ فِي عَقِبِهِ فِي الْغَابِرِينَ وَاغْفِرْ لَنَا وَلَهُ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ وَأَفْسِحْ لَهُ فِي قَبْرِهِ وَنَوِّرْ لَهُ فِيهِ». رَوَاهُ مُسلم[1619]

۱۶۱۹- (۴) امّ سلمه رضی الله عنها گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر ابوسلمه رضی الله عنه وارد شد. چشمانِ او باز بود. آن حضرت صلی الله علیه وسلم چشمانش را بست و فرمود: «وقتی روح، از بدن بیرون رود، چشم در پی آن می‌نگرد».

صدای گریه‌ی کسانی از خانواده‌ی او بلند شد. آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: «برای خود، جز به خیر، دعا نکنید؛ چون فرشتگان، برای آنچه می‌گویید، آمین می‌گویند [از خداوند می‌خواهند گفتار شما را بپذیرد].»

آن گاه فرمود: «اللهم اغفر لأبی سلمة و أرفع درجته فی المهدیّن و اخلفه فی عقبه فی الغابرین و اغفرلنا و له یا ربّ العالمین؛ و افسح لی فی قبره و نوّر له فیه»؛ «بار خدایا! ابوسلمه را ببخشای و منزلت او را در میان هدایت یافتگان، بلندی بخش؛ و خود، سرپرستی بازماندگان او را برعهده گیر. ای پروردگار جهانیان! ما و او را ببخشای؛ و قبرش را برای او، فراخ و نورانی بگردان».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است.]

شرح:

۱- «شق بصره»: به رفع صاد؛ چشمش باز ماند. یا به نصب صاد به این معنی که چشمش را باز گذاشت. کسی که مرگش در رسد و چشمش باز بماند بدون آنکه پلک به هم بخورد.

۲- فَضَجَّ ناسٌ: صدای خویش را به گریه بلند نمودند.

۳- واَخلُفهُ: جانشین باش او را در سرپرستی کار و حفظ منافع و مصالحش.

۴- الغَابِرینَ: باقی ماندگان پس از مرگ شخص.

۵- افسَح: وسیع بگردان.

[1619] مسلم ۶۳۴/۲ ح (۷-۹۲۰)؛ ابوداود ۴۸۷/۳ ح ۳۱۱۸؛ ابن ماجه ۴۶۷/۱ ح ۱۴۵۴.

الف) نووی گفته است: فرو خوابانیدن پلک‌های چشمان ابوسلمه رضی الله عنه توسط رسول خدا صلی الله علیه وسلم دلیل بر استحباب فروپاشاندن چشمان مرده است و مسلمانان بر این امر اجماع دارند. علماء گفته‌اند: حکمت در این امر اینست که اگر چشمانش باز گذاشته شود، مرده منظر زشتی پیدا می‌کند. و رسول خدا صلی الله علیه وسلم در علت فرو خواباندن چشم مرده فرمودند: چشمانش را از آن جهت بستم که چون روح از بدن جدا شود، نگاه، آن را در رفتنش دنبال می‌کند و می‌رود؛ از این رو برای باز ماندن آن دیگر فایده‌ای نمی‌ماند. یا بیان رسول خدا صلی الله علیه وسلم در مورد علت بازماندن چشمان مرده است، به این معنی که فرشته عهده‌دار روح محتضر برای وی نمایان می‌شود و محتضر به سوی وی خیره می‌نگرد و تا آن که روح از بدنش جدا شود پلک هایش برنمی‌گردد و همان طور باز باقی می‌ماند. یا نیروی باقی مانده‌ی چشمانش از بین می‌رود و چشمان به همان حالت باقی می‌مانند. البته از قدرت حق تعالی بعید هم نیست که در آن ساعت پرده را از چشمانش بردارد تا آنچه را قبلاً نمی‌دیده ببیند، مؤید این سخن، آیه کریمه ذیل است: ﴿فَكَشَفْنَا عَنكَ غِطَآءَكَ فَبَصَرُكَ ٱلْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾ (ق/۲۲). اما نووی گفته است: معنی این فرموده‌ی رسول خدا صلی الله علیه وسلم: «تبعه البصر - نگاه روح را دنبال می کند» اینست که وقتی روح از جسد خارج شود، نگاه آن را دنبال می کند که کجا می‌رود.

ب) حافظ شمس الدین بن قیم جوزی رحمه الله بعد از آن که نظریات مختلف پیرامون حقیقت روح و نادرستی بسی از آنها را بیان می کند می گوید: صحیح این است که روح جسمی است که با این جسم محسوس ماهیتاً مخالفت دارد زیرا روح جسمی است نورانی، علوی، سبک، زنده و متحرک که در جوهر اعضاء نفوذ می کند به مانند سریان آب در گل و سریان روغن در زیتون و سریان آتش در زغال (و چون سریان جریان برق در مواردی که الکتریسیته در آنها ساری می‌شود) پس تا آنگاه که این اعضاء برای پذیرش اثراتی که از این جسم لطیف بر آنها سرازیر می‌شود، آماده باشد، این جسم لطیف با این اعضاء درآمیخته باقی می‌ماند و این اثرات را که شامل حسّ، حرکت و اراده است بر آنها افاده می کند و هر گاه این اعضاء به علت استیلای اخلاط غلیظ بر آنها، فاسد شود و از پذیرش این اثرات ناتوان ماند آن وقت است که روح از بدن مفارقت می کند و به عالم ارواح می‌پیوندد. ابن قیم می‌افزاید: در مورد این مسئله، قول صواب همین است و هیچ قولی غیر از آن صحیح نیست و باطل می‌باشد و کتاب، سنّت، اجماع صحابه، ادلّه‌ی عقل و فطرت همه و همه بر این معنی دلالت دارند.

سپس ابن قیم رحمه الله برای این نظر، یکصد و پانزده دلیل ارائه نموده و به نیکویی و رسایی تمام آن را مطرح می کند و سخن ابن سینا و ابن حزم و امثال‌شان را در مورد روح از بنیاد برانداخته و از رونق می‌اندازد.

ج) این فرموده‌ی رسول الله صلی الله علیه وسلم : «لَا تَدعُوا عَلَى انفُسِكُم إلّا بِخَيرِ»: بدین معنی است که: در هنگام فوت عزیزی از عزیزان خویش داد و واویلا نکشید و خود و دیگران را نفرین و ناسزا نگویید چرا که فرشتگان بر آنچه می گویید آ مین می گویند. پس سخت مواظب باشید که در این حال فقط آنچه را که مورد رضای الهی است بگویید و بس.

د) دعای مغفرت رسول الله صلی الله علیه وسلم برای ابوسلمه رضی الله عنه مفید استحباب دعاء برای مرده در هنگام مرگش و دعای نیک در حق بازماندگانش در خیر دین و دنیای آنان است.

آداب پس از مرگ:

برخی از آداب شرعی به طور مستقیم پس از مرگ و قبل از غسل میت انجام می گیرند که به سبب ارتباط این آداب با وضعیت بیمارِ در حال مرگ به بیان آنها می‌پردازیم؛ چه بسا پزشکان معالج که بیشتر بیماران در کنار آنها می‌میرند، نیاز بیشتری به آشنایی با آن آداب دارند.

پس از اینکه بیمارِ در حال احتضار دار فانی را وداع گفت:

۱- باید چشمان مرده را بست و آن به سبب حدیثی است که مسلم از پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم روایت کرده که ایشان پس از وفات ابوسلمه رضی الله عنه بر وی وارد شد، در حالی که چشمانش باز بود، حضرت صلی الله علیه وسلم چشمان وی را بست و فرمود:

«إنَّ الرُّحَ اذا قُبِضَ تَبِعَهُ البَصَرُ»

«هر گاه انسان قبض روح گردد، چشمانش بدان وابسته می‌شوند.»

اگر چشمان مرده بسته نشوند، و گشوده باقی بمانند، چهره‌ی او نامطلوب به نظر می‌رسد و چه بسا به او گمان بد برده شود.

۲- باید به وسیله‌ی باند پهنی دو فک او را بست، به نحوی که هر دو فک و چانه‌ی وی را دربر گیرد و باند را در بالای سر محکم کنند تا مبادا دهانش گشوده باقی بماند.

۳-باید مفاصل میت را نرم کرد؛ برای این کار ابتدا بازوهای وی را مالش می‌دهیم تا نرم شود. سپس ساق پاها را رو به زانوها و زانوها را رو به شکم کش می‌دهیم. همچنین نرمش را تا پنجه و انگشتان پاهایش ادامه می‌دهیم تا غسل آن آسان گردد، زیرا بدن انسان تا مدتی پس از مرگ همچنان حرارت حیات را در خود نگه می‌دارد، که اگر در همین هنگام مفاصل را مالش دهیم، نرم خواهند شد؛ در غیر این صورت آن مفاصل سفت می‌مانند.

۴-باید لباس‌های میّت کنده شود، تا بدنش گرم نگردد و سریع در معرض فساد و تغییر قرار نگیرد؛ دلیل دیگر اینکه چه بسا از او نجاستی خارج شود و آن لباس‌ها را آلوده نماید.

۵-باید میّت با پارچه‌ای پوشانده شود؛ عایشه رضی الله عنها روایت کرده است، هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم وفات یافت با پارچه‌ای پوشانده شد.[أ]

۶-باید بر شکم میت وسیله‌ی سنگین مناسبی گذاشته شود تا از نفخ و باد شکم جلوگیری کند.

علما گفته‌اند: لازم است تا آنجا که میسّر است نزدیک‌ترین محارم و صمیمی‌ترین افراد خانواده‌ی او متصدی چنین کارهایی گردند.[ب]

مسائل بعد از آن، از قبیل تجهیز میّت، غسل، تکفین و نماز میت و امثال آن از چارچوب احکام بیماران خارج است و به عنوان احکام اموات یا احکام جنائز شناخته شده‌اند و برای دانستن آن باید به آنها مراجعه شود.

۱۶۲۰ - ﴿۵﴾ (مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ)

وَعَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِينَ تُوُفِّيَ سجي بِبرد حبرَة[۱۶۲۰]

۱۶۲۰- (۵) عایشه رضی الله عنها گوید: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وسلم وفات کردند، با یک پارچه‌ی خط دار یمانی، پوشانیده شدند.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند]

[أ] مسلم در الجنائز ۹۴۲.

[ب] فتح العزیز فی شرح الوجیز، رافعی، که همراه با مجموع نووی چاپ شده: ۱۱۴/۵-۱۱۲.

[۱۶۲۰] بخاری ۱۱۳/۳ ح ۱۲۴۱؛ مسلم ۶۵۱/۲ ح (۴۸-۹۴۲)؛ ابوداود ۴۸۹/۳ ح ۳۱۲۰ و احمد ۱۵۳/۶.

شرح: «حبرة»: جامه‌ای پنبه‌ای یا کتانی خط دار که در یمن بافند. روپوشی که زنان به هنگام بیرون رفتن از خانه پوشند. جمع: حِبَر.

«حین توفّی»: علامه سیّد سلیمان ندوی رحمه الله گوید:

«روز آغاز بیماری آن حضرت صلی الله علیه وسلم، مدت بیماری و تاریخ وفات ایشان، مواردی هستند که در تعیین آنها روایات مختلف‌اند؛ قبل از بیان امر مختلف فیه، اموری بیان می‌شوند که تمام روایات بر آنها متفق‌اند و محدثین وسیره نگاران بر آن اجماع نظر دارند؛ و آنها به شرح ذیل می‌باشند:

۱. سال وفات آن حضرت صلی الله علیه وسلم، یازدهم هجری قمری است.
۲. پیامبر صلی الله علیه وسلم درماه ربیع الاول وفات نمودند.
۳. تاریخ وفات پیامبر صلی الله علیه وسلم، در یکی از روزهای یکم تا دوزادهم ماه ربیع الاول است.
۴. از هفته هم روز دوشنبه بود.

از بیشتر روایات ثابت می‌شود که مدت بیماری آن حضرت صلی الله علیه وسلم سیزده روز بود. بنابراین اگر به طور دقیق معلوم شود که در چه روزی وفات کردند، تاریخ آغاز بیماری هم تعیین خواهد شد. در دوران بیماری طبق روایت صحیح، هشت روز(از دوشنبه تا دوشنبه‌ی بعدی) در خانه‌ی عایشه رضی الله عنها بودند و در همانجا وفات یافتند. بر این اساس، به طور قطعی مدت بیماری پیامبر صلی الله علیه وسلم هشت روز است، و بر مبنای عموم روایات، پنج روز دیگر هم آن حضرت صلی الله علیه وسلم بیمار بوده‌اند و از این قرائن هم این قضیه تأیید می‌شود. بنابراین، سیزده روز که مدت بیماری پیامبر صلی الله علیه وسلم بود، صحیح می‌باشد. پنج روز دیگر را در خانه‌های سایر ازواج مطهرات سپری کردند. با این حساب، آغاز روز بیماری روز چهارشنبه است.

در تعیین تاریخ وفات نیز، میان راویان اختلاف نظر وجود دارد. از بررسی تمام کتب حدیث نیز روایتی به نظرم نرسید. سیره نگاران سه روایت بیان می کنند: یکم ربیع الاول؛ دوم ربیع الاول، و دوازدهم ربیع الاول. برای ترجیح این هر سه روایت از اصول روایت و درایت استفاده شده است.

روایت «دوم ربیع الاول»: از طریق هشام بن محمد بن سائب کلبی و ابو مخنف روایت شده

است. و گرچه اکثر مؤرّخان قدیمی مانند یعقوبی، مسعودی و غیره این روایت را پذیرفته‌اند، لیکن نزد محدثین این هر دو نفر از دروغگویان معروف وغیر معتمد هستند. این روایت را ابن سعد و طبری نیز از واقدی نقل کرده‌اند. ولی معروف‌ترین روایت واقدی که آن را از منابع متعدد نقل کرده، دوازدهم ربیع الاول است. البته بیهقی در «**دلایل النبوة**» از مسند صحیح سلیمان التیمی، روایت دوم ربیع الاول را نقل کرده است.

اما روایت «یکم ربیع الاول» از مؤثق‌ترین سیره نگاران، موسی بن عقبه و محدث مشهور، امام لیث مصری روایت است.

امام سهیلی نیز در«روض الانف» همین روایت «یکم ربیع الاول» را استوارتر و ثابت‌تر می‌داند و وی قبل از همه، از طریق درایت این نکته را درک کرد که روایت «دوازدهم ربیع الاول» قطعاً غیر قابل قبول است؛ زیرا که دو امر، یقینی و مستند هستند: یکی این که روز وفات پیامبر، دوشنبه بوده است؛ و دیگر اینکه تقریباً سه ماه قبل، نهم ذی الحجّه سال دهم هجری، مطابق با روز جمعه بود.

از روز جمعه‌ی سال دهم هجری، نهم ذی الحجه تا دوازدهم ربیع الاولِ سال یازدهم هجری، محاسبه می کنیم و ماه‌های ذی الحجة، محرم و صفر را چه بیست و نه روزی و چه سی روزی و چه بعضی را بیست و نه روزی و بعضی را سی روزی حساب کنیم، در هیچ صورتی دوازدهم ربیع الاول با روز دوشنبه مصادف نمی‌شود. از این جهت به لحاظ درایت نیز، این تاریخ قطعاً غلط است.

دوم ربیع الاول در صورتی با روز دوشنبه مصادف می‌شود که هر سه ماه را بیست و نه روزی حساب کنیم. وقتی دو تاریخ فوق انطباق پیدا نمی کنند، تاریخ سوم باقی می‌ماند که کثیرالوقوع نیز هست و نزدیک به واقعیت می‌باشد و آن اینکه دو ماه بیست و نه روزی و یک ماه سی روزی باشد، در این صورت، یکم ربیع الاول مصادف با روز دوشنبه می‌شود و این هم از افراد موثّق و قابل اعتمادی چون موسی بن عقبه، روایت شده است.

از جدول زیر معلوم می‌شود که اگر نهم ذی الحجه روز جمعه باشد، اوایل ربیع الاول در چه صورتهایی روز دوشنبه واقع می‌شود.

	دوشنبه	دوشنبه	دوشنبه
۱. ذی الحجه، محرم و صفر هر سه ماه سی روزه باشند:	۶	۱۳	
۲. ذی الحجه، محرم و صفر هر سه سی روز باشند:	۲	۱۹	۱۶
۳. ذی الحجه و محرم ۲۹ روزه و صفر ۳۰روزه باشند:	۱	۸	۱۵
۴. ذی الحجه ۳۰روزه و محرم و صفر ۲۹ روزه باشند:	۱	۸	۱۵
۵. ذی الحجه ۲۹، محرم ۳۰ و صفر ۲۹ روزه باشند:	۱	۸	۱۵
۶. ذی الحجه ۳۰، محرم ۲۹ و صفر ۳۰روزه باشند:	۷	۱۴	
۷. ذی الحجه و محرم ۳۰ و صفر ۲۹ روزه باشند:	۷	۱۴	
۸. ذی الحجه ۲۹، محرم و صفر ۳۰روزه باشند:	۷	۱۴	

از این تاریخ‌های فرض شده ۶،۷،۸،۱۳،۱۹،۱۴ و ۱۵ خارج از بحث‌اند؛ زیرا در تأیید این‌ها هیچ روایتی وارد نشده است. باقی می‌ماند یکم و دوم. دوم فقط در یک صورت امکان‌پذیر است که آن هم بر خلاف اصول وضوابط است. یکم در سه صورت واقع می‌شود و هر سه صورت کثیرالوقوع هستند و روایات مستند در تأیید آنها وارد شده است. بر این اساس، تاریخ صحیح وفات آن حضرت ﷺ به نظر ما، یکم ربیع الاول سال یازدهم هجری قمری است.

در این روایت فقط رؤیت هلال ماه که مبنای تاریخ قمری هجری اسلامی است، معتبر و مدّ نظر قرار گرفته است. و به لحاظ حساب شمسی ممکن است ایرادهایی بر آن وارد شود.

در کتب تفسیر در تفسیر آیه‌ی «الیوم اکملت لکم دینکم» از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که این آیه در نهم ذی الحجه سال دهم هجری نازل شده است و از این تاریخ تا روز وفات آن حضرت ﷺ هشتاد و یک روز فاصله بوده است؛ یعنی هشتاد و یک روز بعد از نهم ذی الحجه، آن حضرت ﷺ وفات کردند. و طبق محاسبه‌ای که کردیم از نهم ذی الحجه سال دهم هجری تا یکم ربیع الاول، اگر دو ماه را ۲۹ روزه و یک ماه را ۳۰ روزه حساب کنیم، طبق محاسبه‌ی مفروضه که ذکر شد، هشتاد و یک روز کامل فاصله وجود خواهد داشت. و ابونعیم نیز به طور مستدل ثابت کرده که تاریخ وفات آن حضرت ﷺ روز دوشنبه یکم ربیع الاول است.»[أ]

[أ] فروغ جاویدان، ج ۲ صص ۱۸۵ـ ۱۸۸؛ با اندکی تصرف

فصل دوم

۱۶۲۱ - ﴿۶﴾ (صَحِيح)

عَنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ كَانَ آخِرُ كَلَامِهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ» رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[۱۶۲۱]

۱۶۲۱- (۶) معاذ بن جبل رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هر کس که آخرین سخنانش، «لا اله الّا الله» باشد، وارد بهشت می‌شود».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است.]

شرح: از وهب بن منبّه نقل شده است که: «قیل له: أليس لا إله إلا الله مفتاح الجنة؟ قال: بلي، ولكن ليس مفتاح إلا و له أسنان، فإن جئت بمفتاح له أسنان فتح لک، وإلا لم يفتح لک. رواه البخاری فی ترجمة باب»[أ]

از وهب بن منبه رحمه الله نقل شده که کسی از او پرسید: آیا « لا اله الا الله» کلید بهشت نیست؟ (پس با گفتن لا اله الا الله چه نیازی به عمل است؟) وی در پاسخ گفت: چرا، (لا اله الا الله، کلید بهشت است اما باید دانست که) هیچ کلیدی خالی از دندانه و شیار نیست، پس اگر تو کلیدی دندانه‌دار و شیاردار آوردی، دروازه را برایت خواهد گشود و در غیر این صورت دروازه را برایت باز نخواهد کرد (و پشت در بسته حیران و ویلان خواهی ماند). [این حدیث را بخاری در ترجمه‌ی بابی، روایت کرده و از تعلیقات وی محسوب می‌شود]

در این روایت، وهب بن منبه رحمه الله، کسانی را که از احادیثی از قبیل « **مفتاح الجنة لا اله الا الله**» سوء استفاده می کنند و چنین می‌پندارند که انسانها پس از شهادت به توحید و رسالت و دوری از شرک، هر چند بدعمل و خطاکار باشند، از عذاب الهی محفوظ و مصون می‌مانند

[۱۶۲۱] ابوداود ۳/۴۸۶ ح ۳۱۱۶.

[أ] بخاری ۳/۱۰۹

و آتش دوزخ به آنها اصابت نخواهد کرد و با شهادت و اعتراف کردن به این کلمه وارد بهشت می‌شوند و کلید بهشت را بدست می‌آورند، به شدت محکوم می کند و با تشبیهی بلیغ و موجز، به آنها می‌فهماند که درجات عالی بهشت و رسیدن به مراتب عالی و والای خداوندی در آن، جز با عمل ممکن نیست.

درست است که «لا اله الا الله» کلید بهشت است، ولی هر کلید از خود برای بازکردن دروازه، دندانه و شیاری دارد که اگر آن دندانه‌ها کامل و درست بود دروازه را برای انسان خواهد گشود و در غیر این صورت انسان پشت دروازه خواهد ماند چرا که کلید بدون دندانه و شیار، دروازه را باز نخواهد کرد. این چنین نیز، لااله الا الله کلید بهشت است و اعمال (زکات، روزه، نماز، حج، جهاد امر به معروف ونهی از منکر و...) دندانه‌ها و شیارهای آن هستند.

پس کسی که می‌خواهد از عذاب الهی و آتش دوزخ محفوظ و مصون بماند و به درجات عالی بهشت و مراتب والای خداوند در آن دست بیابد و مستقیماً کلید بهشت را در دست گیرد و وارد بهشت شود، بر او لازم است که به « لا اله الا الله» و وحدانیت خدا و رسالت پیامبرﷺ از روی صداقت و اخلاص و از روی اعتقاد و عمل و از صدق دل اعتراف کند و مفهوم صداقت و اخلاص نیز آنِ است که در عمل پای‌بند به تمام احکام ودستورات خداوندی و اوامر و فرامین نبوی و تعالیم و آموزه‌های شرعی باشد در این صورت است که وعده‌ی نجات و رهایی از آتش دوزخ، حتمی و قطعی خواهد بود.

به هر حال، هر شخص مؤمن که با صداقت و اخلاص و از روی اعتقاد و عمل به دین اسلام ایمان بیاورد و پای‌بند به احکام و مسائل اسلامی باشد، و در هر جا اوامر و فرامین خداوندی را سر لوحه‌ی برنامه‌ی زندگی خویش قرار دهد، حتماً به بهشت خواهد رفت و احیاناً اگر گناهی از او سر زد، و مرتکب گناهی از قبیل دزدی، زنا و... شد یا بنا به فضل و کرم الهی بخشیده می‌شود و یا بعد از دیدن کیفر اعمال خود وارد بهشت می‌شود.

«رابطه ایمان و عمل صالح»: در آیات قرآن، غالباً عمل صالح همراه با «ایمان» به عنوان، لازم و ملزوم یکدیگر آمده است، مثلاً در آیه‌ی ۹۷ سوره نحل می‌خوانیم:

﴿ مَنۡ عَمِلَ صَٰلِحٗا مِّن ذَكَرٍ أَوۡ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ... ﴾

«هر کس چه زن و چه مرد کار شایسته انجام دهد و مومن باشد، »

و در آیات ۹۹ و ۱۰۰ سوره مؤمنون می‌خوانیم:

﴿ حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ أَحَدَهُمُ ٱلۡمَوۡتُ قَالَ رَبِّ ٱرۡجِعُونِ (۹۹) لَعَلِّيٓ أَعۡمَلُ صَٰلِحٗا فِيمَا تَرَكۡتُ ﴾

«(کافران به راه غلط خود ادامه می‌دهند)و زمانی که مرگ یکی از آنان فرا می‌رسد، می‌گوید: پرردگارا! مرا (به دنیا) بازگردانید. تا اینکه کار شایسته‌ای بکنم و فرصت‌هائی را که از دست داده‌ام جبران نمایم(هرگز راه بازگشتی وجود ندارد).»

تأسف بدکاران بعد از جدایی از این عالم در این است که چرا عمل صالحی انجام نداده‌اند، و لذا با اصرار زیاد تقاضای بازگشت برای انجام عمل صالح می کنند.

و در آیه‌ی ۵۱ سوره مؤمنون آمده است:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلرُّسُلُ كُلُواْ مِنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَٱعۡمَلُواْ صَٰلِحًا ﴾

«(به پیغمبران گفته‌ایم تا به پیروان خود برسانند. گفته‌ایم) ای پیغمبران ! از غذاهای حلال بخورید و کارهای شایسته بکنید.»

و آیات بی‌شمار دیگری که در این زمینه وارد شده است که همه حاکی از ارتباط تنگاتنگ میان ایمان و عمل صالح است و براستی همان‌طور که دندانه و شیار برای کلید لازم و ضروری است اعمال صالح و نیک برای ایمان لازم و ضروری است.

چرا که خداوند ﷻ برای نجات انسان‌ها از آتش سوزان دوزخ و از رسوایی و خسران در روز رستاخیر، و از مشکلات و مصائب و نابسامانی‌ها و ناملایمات زندگی دنیوی و اخروی برنامه‌ی جامعی تنظیم کرده و آن را بر دو اصل مهم و اساسی و محوری و بنیادین خلاصه کرده است:

اصل اول: ایمان به وحدانیت خدا و صفات او، ایمان به قیامت، حساب و کتاب، سزا و جزا، و ایمان به کتب آسمانی و پیامبران الهی است که زیر بنای همه‌ی فعالیت‌های انسان را تشکیل می‌دهد. چرا که تلاش‌های عملی انسان از مبانی فکری و اعتقادی او سرچشمه می گیرد نه همچون حیوانات که حرکات‌شان به خاطر انگیزه‌های غریزی است.

و براستی اعمال و کردار انسان تبلوری است از عقاید و افکار او، و به همین دلیل تمام پیامبران الهی قبل از هر چیز، به اصلاح مبانی عقیدتی امت‌ها می‌پرداختند. مخصوصاً با شرک و چندگانه‌پرستی که سرچشمه‌ی انواع رذائل، بدبختی‌ها و پراکندگی‌ها است به مبارزه می‌پرداختند.

اصل دوم: میوه‌ی درخت بارور و پرثمره‌ی ایمان، یعنی «اعمال صالح» است.

اعمال صالح، نه تنها فقط عبادات و نه تنها انفاق فی سبیل الله و نه فقط جهاد در راه خدا، و نه تنها کسب علم و دانش بلکه هر کار شایسته‌ای که وسیله‌ی تکامل نفوس، پرورش اخلاق و پیشرفت جامعه‌ی انسانی در تمام زمینه‌ها شود را شامل می‌شود و حتی کارهای کوچکی، همچون برداشتن یک سنگ مزاحم از سر راه مردم، تا نجات میلیون‌ها میلیون انسان از گمراهی و ضلالت و نشر آئین حق و عدالت در تمام جهان را نیز شامل می‌شود.

و وهب بن منبه، به همه به خوبی فهماند که ایمان همانند چراغی پرنور و پر فروغی است که اگر درون اطاقی روشن شود نه تنها فضای اطاق را نورانی می کند بلکه شعاع آن از تمام دریچه‌های اطاق به بیرون می‌افتد و هر کس از خارج بگذرد، به خوبی می‌فهمد که آنجا چراغ پر نوری روشن است.

همین گونه، وقتی چراغ ایمان، در سرای قلب انسان، روشن شود نور آن به زبان، چشم، گوش و دست و پای انسان، منعکس می‌شود و حرکات هر کدام از آنها نشان می‌دهد که نوری در قلب است که اشعه‌اش بیرون تافته.

در آیه‌ای خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ لَّيۡسَ بِأَمَانِيِّكُمۡ وَلَآ أَمَانِيِّ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِۗ مَن يَعۡمَلۡ سُوٓءٗا يُجۡزَ بِهِۦ وَلَا يَجِدۡ لَهُۥ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلِيّٗا وَلَا نَصِيرٗا ﴿١٢٣﴾ وَمَن يَعۡمَلۡ مِنَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِن ذَكَرٍ أَوۡ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَأُوْلَٰٓئِكَ يَدۡخُلُونَ ٱلۡجَنَّةَ وَلَا يُظۡلَمُونَ نَقِيرٗا ﴿١٢٤﴾ ﴾ (نساء/۱۲۳-۱۲۴)

«(جزا و پاداش، و فضیلت و برتری) نه به آرزوهای شما و نه به آرزوهای اهل کتاب است. هر کس که کار بدی بکند در برابر آن کیفر داده می‌شود، و کسی را جز خدا یار و

یاور خود نخواهد یافت(تا او را کمک کند و از عذاب خدا محفوظ گرداند). کسی که اعمال شایسته انجام دهد مؤمن باشد - خواه مرد خواه زن - چنان کسانی داخل بهشت شوند، و کم‌ترین ستمی بدانان نشود.»

در این دو آیه خداوند ﷻ یکی از اساسی‌ترین پایه‌های اسلام را بیان کرده است که ارزش وجودی اشخاص و پاداش و کیفر آنها هیچ‌گونه ربطی به ادعاها و آرزوهای آنها ندارد، بلکه تنها بستگی به عمل و ایمان دارد، این اصلی است ثابت، سنتی است تغییرناپذیر و قانونی است که تمام ملت‌ها در برابر آن یکسان‌اند.

لذا در آیه‌ی نخست، خداوند می‌فرماید: «جزا و پاداش و فضیلت و برتری، نه به آروزهای شما و نه به آرزوهای اهل کتاب است». آن‌گاه اضافه می‌کند:

«هر کس که کاربدی بکند در برابر آن کیفر داده می‌شود و کسی را جز خدا یار و یاور خود نخواهد یافت.» و بلافاصله می‌فرماید:

«کسی که اعمال شایسته انجام دهد و مؤمن باشد، خواه مرد و خواه زن، چنان کسانی داخل بهشت شوند و کمترین ستمی بدانان نشود.»

و به این ترتیب خداوند ﷻ با تعبیری بسیار ساده به اصطلاح «آب پاک»، به روی دست همه ریخت و وابستگی‌های ادعایی، خیالی، اجتماعی، نژادی و مانند آن را نسبت به یک مذهب به تنهایی، بی‌فایده می‌شمرد و اساس را ایمان به مبانی آن مکتب و عمل به برنامه‌های آن معرفی می‌کند.

در جایی دیگر، خداوند متعال، یک اصل کلی دیگر برای تمام مسلمانان بیان می‌کند و آن اینکه: آنهایی که شب و روز دم از عشق پروردگار یا عشق و محبت پیامبرﷺ و پیشوایان اسلام و مجاهدان راه خدا و صالحان و نیکان سلف می‌زنند، اما در عمل کمترین شباهتی به آنها ندارند، مدعیان دروغینی بیش نیستند.

آنها که سر تا پا آلوده‌ی معصیت و گناه‌اند و با این حال قلب خود را مملو از عشق خدا، ایمان به او و عشق پیامبرﷺ و ایمان به او می‌دانند و یا عقیده دارند که ایمان و عشق و محبت تنها به قلب است و ارتباطی با عمل ندارد، از منطق اسلام به کلی بیگانه‌اند.

و راست گفت خداوند ﷻ آنجا که فرمود:

﴿ قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ ٱللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ ۗ وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴾

(آل‌عمران/۳۱)

« بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهتان را ببخشاید و خداوند آمرزنده و مهربان است»

در این آیه، خداوند ﷻ مفهوم ایمان و عشق واقعی را تبیین می کند و فرق آن را با ایمان و عشق کاذب و دروغین، روشن می‌سازد و می‌فرماید: که محبت و عشق و علاقه به پروردگار و «لا اله الا الله» تنها یک علاقه‌ی قلبی ضعیف و یک اعتقاد خالی از هرگونه اثر و فایده نیست بلکه باید آثار آن در عمل و کردار انسان منعکس باشد.

کسی که مدعی ایمان و عشق به پروردگار و لا اله الا الله است، نخستین نشانه‌اش این است که از پیامبر ﷺ و فرستاده‌ی او و از اوامر و فرامین و تعالیم و آموزه‌های تابناک او پیروی کند و برای یک ایمان و عشق و محبت اساسی، حتماً آثار عملی دارد، حتماً دارنده‌ی آن را با محبوب پیوند می‌دهد و در مسیر خواست‌های او به تلاش و کوشش پرثمر وا می‌دارد.

و در حقیقت(بنا به گفته‌ی علامه ابن کثیر) این آیه‌ی کریمه، حکمی است علیه کسانی که ادعای محبت و ایمان به خدا را دارند اما در عمل رهرو و پیرو طریقه‌ی محمدی نیستند.

تعصی الا لـه وأنـتَ تُظهِـر حُبَّـه — هـذا لَعَمـرک فـی الفِعـال بَـدیع

لـو کـان حبّـک صـادقاً لا طعتَـه — ان المُحـبَّ لمـن یُحـبّ مطیـع

« نافرمانی پروردگار می کنی و با این حال اظهار محبت و عشق به او می‌نمایی، قسم به جانم، این معامله‌ای عجیب و غریب است! اگر محبت تو صادقانه بود اطاعت فرمان او می کردی چرا کسی که دیگری را دوست می‌دارد از فرمان او پیروی می کند.»

و براستی اگر مسلمانان امروزی، همین دو اصل اساسی و محوری و کلیدی و بنیادین را در ابعاد مختلف زندگی خویش، اعم از فردی و اجتماعی، سیاسی و نظامی، فرهنگی و اقتصادی، دنیوی

و اخروی، و مادی و معنوی، به اجرا دربیاورند، مشکلات و نابسامانی‌های آنها حل می‌شود عقب‌ماندگی‌ها جبران می‌گردد و ضعف‌ها و شکست‌ها به پیروزی مبدل می‌شود و شر اشرار جهان از آنها قطع می‌گردد. و براستی «لا اله الا الله» کلید بهشت است و اعمال نیک و صالح، دندانه‌های آن کلیداند.

۱۶۲۲ - ﴿۷﴾ (ضَعِیف)

وَعَنْ مَعْقِلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسلم: «اقرؤوا سُورَةَ (يس) عَلَى مَوْتَاكُمْ». رَوَاهُ أَحْمَدُ وَأَبُو دَاوُد وَابْن مَاجَه[1622]

۱۶۲۲- (۷) معقل بن یسار رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «سوره‌ی یاسین را بر کسانی از خود که در آستانه‌ی مرگ قرار دارند، بخوانید».

[این حدیث را احمد بن حنبل، ابوداود و ابن ماجه روایت کرده‌اند.]

شرح: در اینجا نیز منظور از «مردگان» (در عبارت «علی موتاکم»)، کسانی هستند که در آستانه‌ی مرگ قرار دارند و آثار و نشانه‌های مرگ، بر آن‌ها ظاهر شده است؛ خداوند، خود می‌داند که حکمت و مصلحت خواندن سوره‌ی یاسین بر آن‌ها، چیست؟!

البته بدیهی است که این سوره، بر مضامین مهم دین و ایمان، مشتمل است و حالات بعد از مرگ، به طور مفصّل و مبسوط در آن، بیان گردیده است؛ و به ویژه، خواندن آخرین آیه‌ی آن: ﴿فَسُبْحَٰنَ ٱلَّذِى بِيَدِهِۦ مَلَكُوتُ كُلِّ شَىْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ (یس/۸۳)، به هنگام مرگ، بسیار مناسب است.

حال سؤال اینجاست که حدیث: «یاسین قلب قرآن است، آن را برای امواتتان بخوانید»، تا چه حدّ صحیح است؟

پاسخ: این حدیث را امام احمد بن حنبل در باب عمل الیوم و اللیلة از معقل بن یسار رضی الله عنه در

[1622] ابوداود ۴۸۹/۳ ح ۳۱۲۱؛ ابن ماجه ۴۶۶/۱ ح ۱۴۲۸ و حمد ۲۶/۵.

سنن خود روایت کره است و همچنین ابوداود و نسایی و ابن ماجه و ابن ابوشیبه و حاکم آن را روایت کرده‌اند.

حاکم و ابن حبّان آن را صحیح می‌دانند و ابوداود و منذری در مورد آن سکوت کرده‌اند، راویان آن راویانی حسن هستند.

ابن قطان ایراد گرفته که متن حدیث، دارای اختلاف بوده و موقوف است [اسناد آن به صحابه می‌رسد] و یکی از راویان آن مجهول است و آن ابوعثمان و پدرش می‌باشد و امام نووی در کتاب اذکار و هم دار قطنی آن را ضعیف می‌دانند. علی‌رغم ضعف آن در نزد بزرگان ممکن است با حدیث صحیح دیگری که امام احمد در مسند خود از طریق صفوان روایت می‌کند به حد قوی ارتقاء یابد. صفوان بن عمرو گوید: مشایخ حدیث به من گفتند که آنها نزد غضیب بن حارث شمالی [که از صحابه بوده] رفتند؛ هنگامی که در حال احتضار بود گفت: آیا در بین شما کسی هست که سوره‌ی یاسین را بخواند. گوید: صالح بن شریح سکوتی آن را خواند پس چون چهل آیه از آن را خواند، غضیب فوت کرد، صفوان گوید: مشایخ حدیث می‌گویند هر گاه در نزد میت یاسین خوانده شود، بوسیله‌ی آن راحت می‌شود.

و صفوان گوید: عیسی بن معتمر آن را نزد ابن معبد خواند. اگر چه در اسناد این حدیث کسانی هستند که نامشان معلوم نیست و صفوان آنها را با نام مشایخ حدیث ذکر کرده، اما حافظ ابن حجر در تلخیص الحبیر جلد ۲ ص۱۰۴ گوید:

[صاحب فردوس از طریق مروان ابن سالم روایت می‌کند که رسول خداﷺ فرمود: (وقتی در نزد میت سوره‌ی یاسین خوانده می‌شود خداوند بر او سهل می‌گیرد) و ابوالشیخ در اُلباب آن را تنها از ابوذرؓ در فضائل قرآن روایت می‌کند] سخن ابن حجر خاتمه یافت.

بنابراین ارزش این حدیث مع الواسطه کمتر از حَسَن نیست با علم به اینکه مربوط به فضائل اخلاقی است و براساس آن اگر چه ضعیف هم باشد به آن عمل می‌شود. و بنا به قول کسانی که آن را صحیح یا حَسَن می‌دانند سخن در این است که مراد حضرت از «مَوْتاکم» چیست؟ آیا منظور کسی است که در حال احتضار است یا کسی که فوت کرده یا او را در قبر نهاده‌اند؟

جواب این است که: لفظ میت به معنای حقیقی آن بر کسی اطلاق می‌شود که روح از بدنش خارج شده است و اطلاق آن بر محتضر، مجاز مُرسل است به اعتبار اینکه در حکم آن است، و گرنه کسی که در حال احتضار است زنده است نه مرده، و بنا به قواعد علم اصول، اطلاق یک لفظ بر معنای حقیقی و مجازی آن با هم جایز است، پس مانعی ندارد که منظور حضرت از «**موتاکم**» محتضر و میت هر دو باشد برای اینکه ثوابش به او می‌رسد و میت با خواندن آن آرامش می‌یابد همانطور که محتضر تسکین می‌یابد.

کسانی که لفظ (**موتاکم**) را فقط بر معنی مجازی آن (**محتضر**) اطلاق کرده‌اند قیاس کرده‌اند آن را با این فرمایش پیامبر ﷺ که فرمود: «**لا إله إلا الله**» را به امواتتان تلقین کنید. در اینجا مراد از «**موتاکم**» کسی است که در حال فوت است نه کسی که فوت کرده است.

پاسخ به این رأی این است که لفظ «**تلقین کنید**» قرینه است و مانع از اراده‌ی معنای حقیقی که فوت باشد می‌شود برای اینکه مراد از تلقین کنید قبل از این است که روح از بدنش خارج شود نه بعد از آن، به دلیل حدیث:

«**هر کس در دنیا آخر کلامش لا إله إلا الله باشد داخل بهشت می‌شود**» بنابراین فایده‌ای در تلقین بعد از خروج روح نیست.

اما حدیث «**یاسین قلب قرآن است آن را برای امواتتان بخوانید**» سنت است؛ زیرا لفظ بخوانید امر است و برای محتضر و میت صحیح است و با آن آرام می‌گیرند مضافاً اینکه ثواب آن به او می‌رسد و این قولی است که **محب الطبری** در احکام و دیگران گفته‌اند.

خواندن قرآن در قبرستان: ثابت نشده است که پیامبر ﷺ هنگام زیارت قبور آیاتی از قرآن را خوانده باشد جز اینکه فرموده است: یاسین قلب قرآن است آن را برای امواتتان بخوانید. اگر لفظ «**اموات**» را حمل بر معنی حقیقی آن کنیم که عبارتست از خروج روح از بدن، چون حمل لفظ «**اموات**» بر کسی که در حال جان کندن است حمل بر معنای مجازی آن است و حمل بر معنای حقیقی، اَولیٰ و مقدم بر حمل مجازی است. با این وجود خواندن قرآن در قبرستان مانعی ندارد به این دلیل که منعی در مورد آن نرسیده است، و نیز اموات آن را می‌شنوند و با آن آرامش می‌یابند.

در کتاب مُغنی اثر ابن قدامه در بحث زیارت قبور آمده است که امام احمد در قبرستان مرد نابینایی را دید که قرآن می‌خواند او را از آن نهی کرد، بعد از اینکه شنید عبدالله بن عمر رضی الله عنهما سفارش کرده است که وقتی میت را دفن می کنند قسمت اول و آخر سوره‌ی بقره را بخوانند، به آن مرد اجازه‌ی خواندن را داد.[أ]

اما این قول که خواندن قرآن در قبرستان بدعت است قطعی و مسلم نیست برای اینکه بدعت آن است که در مورد آن نصّ خاصی وجود نداشته باشد یا تحت یکی از قواعد عام اسلام واقع نشود، در حالی که خواندن قرآن به طور کلی مشروع است با صرف نظر از مکان و زمان. خواندن آن، چون در مورد زمان یا مکان معینی منعی نرسیده است.

۱۶۲۳ - ﴿۸﴾ (ضَعِيف)

وَعَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَبَّلَ عُثْمَانَ بْنَ مَظْعُونٍ وَهُوَ مَيِّتٌ وَهُوَ يَبْكِي حَتَّى سَالَ دُمُوعُ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى وَجْهِ عُثْمَانَ. رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَأَبُو دَاوُدَ وَابْنُ مَاجَهْ[۱۶۲۳]

۱۶۲۳- (۸) عایشه رضی الله عنها گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم (چهره‌ی) عثمان بن مظعون رضی الله عنه را پس از مرگ او بوسیدند، در حالی که از چشم‌های آن حضرت صلی الله علیه وسلم اشک فرومی‌ریخت؛ تا آن که اشک‌های رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر چهره‌ی عثمان رضی الله عنه، روان شد.

[این حدیث را ترمذی، ابوداود و ابن ماجه روایت کرده‌اند.]

شرح: «قبّل»: بوسید. پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم، یا چهره‌ی عثمان بن مَضعون رضی الله عنه را بوسیدند و یا پیشانی او را؛ [یعنی بین دو چشم او را.]

[أ] المغنی ۵۶۷/۲

[۱۶۲۳] ابوداود ۵۱۳/۳ح ۳۱۶۳؛ ترمذی ۳۱۴/۳ح ۹۸۹؛ ابن ماجه ۴۶۸/۱ح ۱۴۵۶ و احمد ۴۳/۶.

«عثمان بن مظعون»: عثمان رضی الله عنه در جنگ بدر شرکت کرد و پس از بازگشت از جنگ بدر رحلت نمود. گویند: پیامبر صلی الله علیه وسلم میان عثمان بن مظعون رضی الله عنه و ابوالهیثم بن تیهان رضی الله عنه عقد برادری و اُخوّت بست و عثمان بن مظعون رضی الله عنه در بدر شرکت کرد و در ماه شعبانی که سی‌امین ماه هجرت بود درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید.

و عثمان رضی الله عنه چنان مورد احترام رسول خدا صلی الله علیه وسلم بود و در نزد ایشان چنان گرانقدر و برگزیده بود که در وقت رحلت وی، پیامبر صلی الله علیه وسلم چهره‌ی او را بوسیدند و بر او گریستند، به گونه‌ای که عایشه رضی الله عنها گوید: اشکهای پیامبر صلی الله علیه وسلم را دیدم که بر گونه‌ی عثمان رضی الله عنه چکید.

به هر حال، روایت فوق، بیانگر این امر است که بوسه زدن بر صورت میت جایز است و از حضرت ابوبکر رضی الله عنه نیز ثابت شده که او بر صورت آن حضرت بعد از فوت ایشان بوسه زدند.[أ]

حضرت عثمان بن مظعون از چهره‌های شاخص و برجسته صحابه به شمار می‌آمدند و برادر رضاعی آن حضرت صلی الله علیه وسلم بودند.[ب]

گفتنی است ایشان از مسلمانان پیشگام بود که بعد از سیزده تن مشرف به اسلام شده و افتخارات زیادی را همچون هجرت به حبشه، هجرت به مدینه و شرکت در غزوه بدر کسب کرد.

شایان ذکر است ابن مظعون اولین مهاجری بود که در سال دوم هجری رحلت نمود و اولین صحابی بود که در بقیع به خاک سپرده شد.

حضرت عثمان بن مظعون قبل از نزول آیه تحریم شراب، شرب خمر را بر خود حرام کرده بود و می گفت: «لا أشرب شراباً یذهب عقلی و یضحک بی‌من هو أنی منی». هنگامی که حضرت ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه وسلم وفات نمود، آن حضرت فرمود: «الحق بالسلف الصالح عثمان بن مظعون»[ج].

[أ] صحیح بخاری، ج ۲، ص ۶۴۰.

[ب] ابوداود، ج ۱۴، ص ۱۳۰.

[ج] اسدالغابة، ج ۳، ص ۳۸۵.

۱۶۲۴ - ﴿۹﴾ (صَحِيح)

وَعَن عَائِشَةَ قَالَتْ: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ قَبَّلَ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ مَيِّتٌ. رَوَاهُ التِّرْمِذِيّ وَابْن مَاجَه[۱۶۲۴]

۱۶۲۴- (۹) عایشه رضی الله عنها گوید: در حالی که رسول خدا صلی الله علیه وسلم وفات کرده بودند، ابوبکر صدّیق رضی الله عنه، آن حضرت صلی الله علیه وسلم را بوسید.

[این حدیث را ترمذی و ابن ماجه روایت کرده‌اند.]

شرح: «قبّل»: صورت، یا پیشانی پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم را بوسید.

در روایتی عایشه رضی الله عنها می‌گوید: ابوبکر رضی الله عنه چهره‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم را بوسید. وبهیّ نقل می‌کند که ابوبکر رضی الله عنه پیشانی پیامبر صلی الله علیه وسلم را بوسید.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه به هنگام مرگ پیامبر صلی الله علیه وسلم حضور نداشت؛ پس از رحلت ایشان از منزل خود «سُنح» آمد. نخست به مسجد درآمد و با هیچ کس سخنی نگفت تا به حجره‌ی عایشه رضی الله عنها داخل شد و کنار جسد مطهّر پیامبر صلی الله علیه وسلم رسید. جسد مطهّر و پاک پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم را در بُردی یمنی پیچیده بودند؛ چهره‌ی آن حضرت صلی الله علیه وسلم را گشود و روپوش از چهره‌ی ایشان کنار زد و خود را روی جسد افکند و می‌گریست. آن‌گاه چهره و پیشانی پیامبر صلی الله علیه وسلم را بوسید و گفت: پدر و مادرم فدایت باد! چه پاکیزه بود زندگی و مرگ تو. سوگند به کسی که جانم در دست اوست! خداوند دو بار مرگ را بر تو نخواهد چشانید...

آن گاه بیرون آمد و شهادتین را بر زبان آورد و گفت: هر کس از شما که محمد صلی الله علیه وسلم را عبادت می‌کرد، همانا محمد صلی الله علیه وسلم درگذشت؛ و هر کس از شما که خدا را می‌پرستد، همانا خداوند زنده است و نمرده است و نخواهد مرد.

و در روایتی دیگر، آمده است:

[۱۶۲۴] بخاری ۶/۳ ح ۱۲۴۲؛ ترمذی ۳۱۵/۳ ح ۹۸۹؛ نسائی ۱۱/۴ ح ۱۸۴۰؛ ابن ماجه ۴۶۸/۱ ح ۱۴۵۷ و احمد ۵۵/۶.

«... عن عایشه رضی الله عنها: أَنّ أَبابکرِ دَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعْدَ وَفَاتِهِ، فَوَضَعَ فَمَهُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَوَضَعَ يَدَيْهِ عَلَى سَاعِدَيْهِ، وَقَالَ : وَانَبِيَّاهُ!، وَاصَفِيَّاهُ!، وَاخَلِيلاَهُ!.

عایشه رضی الله عنها گوید: چون رسول خدا صلی الله علیه وسلم رحلت فرمودند، ابوبکر رضی الله عنه آمد (و به بالای سر مبارک پیامبر صلی الله علیه وسلم رفت و) دهان خویش را نزدیک برد و میان دو چشم آن حضرت صلی الله علیه وسلم نهاد و آنجا را بوسید و دو دست خویش را بر دو ساعد آن حضرت صلی الله علیه وسلم نهاد و گفت: دردا و دریغا بر من از مرگ پیامبرم! وای بر من از مرگ پیامبرم! وای بر من از مرگ برگزیده‌ی پروردگارم! دریغا بر من از مرگ خلیل پروردگارم!

«فوضع فمه بین عینیه»: دهانش را میان دو چشم پیامبر صلی الله علیه وسلم نهاد. یعنی ایشان را بوسید.

«وانبیّاه»: «وا»: حرف ندای مختصّ به «ندبه»؛ دریغا. دردا. دردا ودریغا؛ و این کلمه مختصّ ندبه است و «ندبه»، یعنی: گریه بر مرده و ذکر خوبی‌ها و صفات نیکوی او.

«وانبیّاه»: دردا و دریغا بر من از مرگ پیامبرم.

«واصفیاه»: وای بر من از مرگ برگزیده‌ی پروردگارم.

«واخلیلاه»: وای بر من از مرگ دوست پروردگارم.

و در روایتی دیگر، به شکلی کاملتر، این حدیث چنین روایت شده است:

عایشه رضی الله عنها می گوید: چون پیامبر صلی الله علیه وسلم رحلت فرمود، ابوبکر رضی الله عنه آمد و به کنار جسد پاک پیامبر صلی الله علیه وسلم رفت. من پرده را کنار زدم و دیدم ابوبکر رضی الله عنه روپوش از چهره‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم کنار زد و استرجاع (انا لله وانا الیه راجعون) بر زبان آورد و گفت: سوگند به خدا که رسول خدا صلی الله علیه وسلم رحلت فرمود.

آن گاه به بالای سر ایشان رفت و آواز داد: وای بر من از مرگ پیامبرم! سپس دهان خود را نزدیک برد و چهره‌ی رسول خدا صلی الله علیه وسلم را بوسید و سر برداشت و گفت: وای بر من از مرگ خلیل خدا! سپس باز دهان خویش را نزدیک برد و پیشانی آن حضرت صلی الله علیه وسلم را بوسید و سر برداشت و گفت: وای بر من از مرگ برگزیده‌ی خدا! و بار دیگر چهره‌ی رسول خدا صلی الله علیه وسلم را بوسید و روپوش بر چهره‌ی ایشان کشید و بیرون رفت.

۱۶۲۵ - ﴿۱۰﴾ (ضَعِيف)

وَعَنْ حُصَيْنِ بْنِ وَحْوَحٍ أَنَّ طَلْحَةَ بْنَ الْبَرَاءِ مَرِضَ فَأَتَاهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَعُودُهُ فَقَالَ: «إِنِّي لَا أَرَى طَلْحَةَ إِلَّا قَدْ حَدَثَ بِهِ الْمَوْتُ فَآذِنُونِي بِهِ وَعَجِّلُوا فَإِنَّهُ لَا يَنْبَغِي لِجِيفَةِ مُسْلِمٍ أَنْ تُحْبَسَ بَيْنَ ظَهْرَانَيْ أَهْلِهِ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ[۱۶۲۵]

۱۶۲۵- (۱۰) حصین بن وَحْوح رضی الله عنه گوید: طلحة بن براء رضی الله عنه بیمار شد. آن حضرت صلی الله علیه وسلم به قصد عیادت او، به نزدش آمدند و (با مشاهده‌ی حال وخیم او) فرمودند: «بی‌گمان من، بر این باورم که وقت مرگ طلحه رضی الله عنه فرا رسیده است؛ (پس هر گاه درگذشت،) به من اطلاع دهید و در تجهیز و تکفین او، شتاب ورزید؛ زیرا برای جسد مسلمان، زیبنده و بایسته نیست که در میان خانواده‌اش (تا زمانی دیر) باقی بماند (و از تجهیز و تکفین و تدفین)، بازداشته و نگهداشته شود».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است.]

شرح: به هر حال؛ از مجموع احادیث پیشین، می‌توان چنین نتیجه گیری کرد که:

هر گاه کسی از مسلمانان در حالت احتضار قرار گرفت بر نزدیکانش مستحب است که کلمه‌ی شهاده را به او تلقین کنند:

از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود:

«لَقِّنُوا مَوتاكُم لا إلهَ إلَّا الله»؛ *«به کسانی که در حال احتضار هستند لا إله إلا الله را تلقین کنید».*

امر پیامبر صلی الله علیه وسلم به تلقین، به این امید است که آخرین سخن محتضر لا إله إلا الله باشد. از معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت است: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود:

«مَن كانَ آخِرُ كَلامِهِ لا إلهَ إلَّا الله دَخَلَ الجَنَّةَ»

«کسی که آخرین سخنش لا إله إلا الله باشد، داخل بهشت می‌شود».

[۱۶۲۵] ابوداود ۳/۵۱۰ ح ۳۱۵۹.

و چون روحش تسلیم شد، بر بازماندگانش رعایت موارد زیر لازم است:

۱و۲- چشمهای میت را ببندند و برای او دعا کنند:

از ام سلمه رضی الله عنها روایت است: پیامبر صلی الله علیه وسلم بر ابوسلمه رضی الله عنه وارد شد در حالی که چشمهایش باز بود، پیامبر صلی الله علیه وسلم چشمهای ابوسلمه را بست و فرمود: «**إنَّ الرُّوحَ إذَا قُبِض تَبِعَهُ البَصَرُ**»: «*وقتی که روح قبض شود، چشم آن را دنبال می‌کند*»؛ برخی از نزدیکانش شیون و گریه کردند، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «**لاتَدعُوا عَلَی أنفُسِكُم إلّا بِخَيرٍ، فَإنَّ المَلائِكَةَ يُؤَمِّنُونَ عَلَی ما تَقُولُونَ**»: «*دعای خیر برای خودتان کنید، چون ملائکه بر آنچه می‌گویید آمین می‌گویند*». سپس فرمود:

«**اللّهُمَّ اغفِر لِأبی سَلَمَةَ، وَ ارفَع دَرَجَتَهُ فی المَهدِيِّينَ، وَ اخلُفهُ فی عَقِبِهِ فِی الغَابِرِينَ، وَ اغفِرلَنَا وَ لَهُ يا رَبَّ العالَمِينَ، وَ افسَح لَهُ فی قَبرِهِ، وَ نَوِّر لَهُ فِيهِ**»

«*پروردگارا! گناهان ابوسلمه را بیامرز و مقام او را در میان هدایت یافتگان رفیع فرما و از فرزندانش جانشینی برای او در میان بازماندگان قرار بده، ای پروردگار عالمیان! گناهان ما و او را بیامرز و قبرش را گشاد و فراخ و نورانی فرما*».

۳- پوشاندن او با پارچه‌ای که تمام بدنش را فرا گیرد:

از عایشه رضی الله عنها روایت است: «**أنَّ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه وسلم حِينَ تُوُفِّيَ سُجِّيَ بِبُردٍ حَبِرَةٍ**»: «*وقتی پیامبر صلی الله علیه وسلم فوت کرد با پارچه‌ای خط‌دار یمانی پوشانده شد*».

۴- عجله برای تجهیز و خارج کردن آن برای دفن:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «**أسرِعُوا بِالجَنَازَةِ فَإن تَكُ صَالِحَةً فَخَيرٌ تُقَدِّمُونَها عَلَيه، وَ إن تَكُن غَيرَ ذلِكَ فَشَرٌّ تَضَعُونَهُ عَن رِقابِكُم**»: «*در تجهیز و دفن جنازه عجله کنید؛ چون اگر (جنازه) انسانی صالح باشد، خیری را به او می‌رسانید، در غیر اینصورت شری است که از گردنتان پایین می‌گذارید*».

۵- بعضی از نزدیکان میت باید فوراً اقدام به پرداخت دیون میت از داراییهایش نمایند اگر چه قرض تمام مالش را فرا گیرد:

از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است: «**ماتَ رَجُلٌ، فَغَسَّلنَاهُ وَ كَفَّنّاهُ وَ حَنَطنَاهُ، وَ وَضَعنَاهُ لِرَسُولِ اللهِ صلی الله علیه وسلم حَيثُ تُوضَعُ الجَنائِزُ، عِندَ مَقامِ جبرئيل ثُمَّ آذَنّا رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه وسلم بِالصَّلاةِ**

عَلَيه فَجاءَ مَعَنا خُطیً، ثُمَّ قالَ: لَعَلَّ عَلی صاحِبِکُم دَیناً، قالُوا: نَعَم دیناران فَتَخَلَّفَ، فَقالَ لَهُ رَجُلٌ مِنّا یُقالُ لَهُ أبُو قَتادَةَ: یا رَسُولَ اللهِ هُما عَلَیَّ فَجعَلَ رَسُولُ اللهِ ﷺ یَقُولُ: هُما عَلَیکَ وَ فی مالِکَ و المَیِّتُ مِنهُما بَرِیءٌ، فَقالَ نَعَم فَصَلّی عَلَیهِ، فَجَعَلَ رَسُولُ اللهِ ﷺ إذا لَقیَ أبا قَتادَةَ یَقُولُ: ما صَنَعَت الدِّیناران؟ حَتّی کان آخِر ذلِکَ قالَ: قَد قَضَیتُهُما یا رَسُولَ اللهِ، قالَ: الآنَ حینَ بَرُدَت عَلَیهِ جِلدُهُ»

«مردی فوت کرد، او را غسل داده و کفن کردیم و بوی خوش به او زدیم و آن را برای پیامبر ﷺ در محل مخصوص جنازه نزد مقام جبرئیل قرار دادیم. پیامبر ﷺ را برای خواندن نماز خبر کردیم چند قدمی با ما آمد، سپس فرمود: شاید دوست شما دینی بر گردن داشته باشد، گفتند: بله، دو دینار بدهکار است، پیامبر ﷺ برگشت، مردی از ما که به او ابوقتاده گفته می‌شد به او گفت: ای رسول خدا! پرداخت آن دو دینار بر عهده‌ی من، پیامبر ﷺ چند مرتبه فرمود: آیا آن دو دینار بر عهده‌ی توست و از مال تو پرداخت می‌شود و میت از آن بری است؟ گفت بله، سپس بر او نماز خواند، بعد از آن پیامبر ﷺ هر وقت ابوقتاده را می‌دید، می‌فرمود: با آن دو دینار چه کردی؟ بعد از مدتی (ابوقتاده) گفت: ای رسول خدا آنها را پرداخت کردم، پیامبر ﷺ فرمود: الان عذاب از او برداشته شد».

آنچه برای حاضرین بر جنازه و غیر آنان جایز است:

برای آنان جایز است که پرده از صورت او بردارند و او را ببوسند و سه روز بر او گریه کنند:
از عایشه ؓ روایت است: **«أنَّ النَّبِیَّ ﷺ دَخَلَ عَلَی عُثمانَ بنِ مَظعُون وَ هُوَ مَیِّتٌ، فَکَشفَ عَن وَجهِهِ، ثُمَّ أکَبَّ عَلَیهِ فَقَبَّلَهُ، وَ بَکَی، حَتَّی رَأیتُ الدُّمُوعَ تَسِیلُ عَلَی وَجنَتَیهِ»**: *«عثمان بن مظعون فوت کرده بود. پیامبر ﷺ بر او وارد شد، پارچه‌ی صورتش را برداشت و بر او خم شد و او را بوسید و گریست به طوری که دیدم اشک بر گونه‌هایش جاری شد».*

از عبدالله بن جعفر ؓ روایت است: **«أنَّ النَّبِیَّ ﷺ أمهَلَ آلَ جعفرٍ ثَلاثاً أنْ یَأتِیَهُم، ثُمَّ أتاهُم فَقالَ: لاتَبکُوا عَلَی أخِی بَعدَ الیَومِ...»**

«پیامبر ﷺ بعد از فوت جعفر، سه روز به اهل بیت او مهلت داد و نزد آنان نرفت، سپس نزد آنان رفت و فرمود: از امروز به بعد بر برادرم گریه نکنید».

آنچه بر بازماندگان میت واجب است:

وقتی خبر مرگ کسی می‌رسد، دو چیز بر بازماندگان وی واجب است:

۱- صبر و راضی بودن به تقدیر، چرا که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَلَنَبۡلُوَنَّكُم بِشَيۡءٖ مِّنَ ٱلۡخَوۡفِ وَٱلۡجُوعِ وَنَقۡصٖ مِّنَ ٱلۡأَمۡوَٰلِ وَٱلۡأَنفُسِ وَٱلثَّمَرَٰتِۗ وَبَشِّرِ ٱلصَّٰبِرِينَ ١٥٥ ٱلَّذِينَ إِذَآ أَصَٰبَتۡهُم مُّصِيبَةٞ قَالُوٓاْ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ ١٥٦ أُوْلَٰٓئِكَ عَلَيۡهِمۡ صَلَوَٰتٞ مِّن رَّبِّهِمۡ وَرَحۡمَةٞۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُهۡتَدُونَ ١٥٧ ﴾ (بقره/۱۵۵-۱۵۷)

«و قطعاً شما را با برخی از (امور همچون) ترس و گرسنگی و زیان مالی و جانی و کمبود میوه‌ها آزمایش می‌کنیم و مژده بده به بردباران، آن کسانی که وقتی بلایی بدانان می‌رسد، می‌گویند: ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم، آنان الطاف و رحمت و احسان و مغفرت خدایشان شامل حالشان می‌گردد و مسلماً ایشان راه یافتگان‌اند».

از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است: پیامبر صلی الله علیه وسلم از کنار زنی که در کنار قبری گریه می‌کرد، عبور کرد و به او فرمود: «**إتَّقِي اللهَ وَ اصبِرِي**»: *«تقوای خدا را پیشه کن و صبر کن»* (آن زن) گفت: از من دور شو، که به مصیبتی مانند مصیبت من گرفتار نشده‌ای. انس رضی الله عنه گفت: آن زن، پیامبر را نشناخت، به آن زن گفتند این رسول خدا است، گویا که او را مرگ فرا گرفت، به در خانه‌ی رسول اکرم صلی الله علیه وسلم رفت و دربان و حاجبی نیافت. گفت ای رسول خدا من تو را نشناختم. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «**إنَّ الصَّبرَ عِندَ أوَّلِ الصَّدمَةِ**»: *«صبر باید در ابتدای وارد آمدن مصیبت باشد».*

صبر بر وفات فرزندان پاداش زیادی دارد:

از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است: زنان به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفتند: روزی برای ما مقرر کن (جهت موعظه)، پیامبر صلی الله علیه وسلم برای آنها موعظه کرد و فرمود: «**أيُّما امرَأةٍ ماتَ لَها ثلاثَةٌ مِنَ الوَلَدِ كانُوا لَها حِجاباً مِنَ النّارِ، قالَتِ امرَأةٌ: وَ اثنانِ؟ قالَ: وَ اثنانِ**»: *«هر زنی که سه تا از فرزندانش را از دست بدهد، (فوت فرزندانش) برای او مانع آتش جهنم می‌شوند، زنی گفت: دو فرزند هم؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: دو فرزند هم».*

دوم: آنچه بر نزدیکانش واجب است:

اِسترجاع:

اِسترجاع این است که شخص بگوید: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ﴾، همچنان که در آیه آمد و بعد از آن بگوید:

«اللَّهُمَّ أجِرنِی فِی مُصیبَتِی وَ أخلِف لی خَیراً مِنها»

«خداوندا! مرا در این مصیبت مأجور بگردان و بهتر از آن را برایم جایگزین بفرما».

ام سلمه رضی الله عنها روایت می کند: از پیامبر خدا شنیدم که می‌فرمود: هر مسلمانی هنگام گرفتار شدن به مصیبتی چیزی را بگوید که خدا به آن امر کرده است:

«﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ﴾ اللهُمَّ آجرنِی فِی مُصیبَتِی وَ اخلُف لی خَیراً مِنها»

خداوند چیزی بهتر از آن را برای او جایگزین می کند، (ام سلمه) گفت: هنگامی که ابوسلمه فوت کرد، گفتم کدامیک از مسلمانان از ابوسلمه بهتر هستند، خانواده‌ی او اولین خانواده‌ای بود که به سوی پیامبر صلی الله علیه وسلم هجرت کرد؟ سپس گفتم: **اللهم أجرنی فی مصیبتی و اخلف لی خیراً منها**، و خداوند پیامبر صلی الله علیه وسلم را به جای ابوسلمه به من داد».

آنچه بر بازماندگان میت حرام است:

١- شیون و نوحه:

از ابومالک اشعری رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود:

«أربَعٌ فِی أمَّتی مِن أمُورِ الجاهِلِیَّةِ لایَترکُونَهُنَّ: الفَخرُ فی الأحسَابِ، وَ الطَّعنُ فی الأنسابِ، و الاستسقاءُ بِالنُّجُومِ، وَ النِّیاحَةُ»

«چهار چیز در امت من از امور جاهلی هستند که از آن دست برنمی‌دارند، افتخار به نیاکان، طعن در نسب، طلب باران با ستارگان، و نوحه‌خوانی»؛ و فرمود:

«النَّائِحَةُ إذَا لَم تَتُب قَبلَ مَوتِها تُقَامُ یَومَ القِیامَةِ وَ عَلَیهَا سِربَالٌ مِن قَطِرانٍ وَ دِرعٌ مِن جَرَبٍ»

«اگر زن نوحه‌خوان قبل از مرگش توبه نکند روز قیامت زنده می‌شود در حالی که پیراهنی آغشته به روغن (قیرمانند) و زره‌ای از زنگار بر تن دارد».

۲و۳- زدن به گونه‌ها و پاره کردن گریبان:

از عبدالله رضي الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود:

«لَيسَ مِنّا مَن لَطَمَ الخُدُودَ، و شَقَّ الجُيُوبَ، وَ دَعا بِدَعوَى الجاهِلِيَّةِ»

«از ما نیست کسی که بر گونه‌هایش بزند و گریبانش را پاره کند و شیون و زاری جاهلانه سر دهد».

۴- کندن مو:

از ابوبردة بن ابوموسی رضي الله عنه روایت است:

«وَجِعَ أبومُوسَى وَجَعاً فَغُشِيَ عَلَيهِ، و رَأسُهُ فِي حِجرِ امرَأة مِن أهلِهِ، فَصاحَت امرَأةٌ مِن أهلِهِ، فَلَم يَستَطِع أن يَرُدَّ عَلَيها شَيئاً فَلَمّا أفاقَ قالَ: أنا بَرِيءٌ مِمَّن بَرِيءَ مِنهُ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه وسلم، فَإنَّ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه وسلم بَرِيءٌ مِنَ الصّالِقَةِ وَ الحالِقَةِ وَ الشّاقَّةِ»

«ابوموسی دچار بیماری شدیدی شد و بیهوش شد در حالی که سرش در آغوش زنی از اهلش بود، زن فریاد کشید، (ابوموسی) نتوانست جوابش دهد، وقتی به هوش آمد، گفت: من بیزارم از کسی که رسول خدا صلی الله علیه وسلم از او اظهار بیزاری کرده است. پیامبر صلی الله علیه وسلم بیزار است از کسی که با صدای بلند گریه کند و کسی که هنگام مصیبت، موی سرش را بتراشد، و کسی که لباسش را چاک کند».

۵- ژولیده کردن مو:

به دلیل حدیثی که یکی از زنان بیعت کننده (در بیعت عقبه) روایت کرده و گفته است:

«كانَ فيما أخَذَ عَلَينا رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه وسلم في المَعروفِ الّذى أخَذَ عَلَينا أن لا نَعصِيَهُ فيهِ: وَ أن لانَخمِشَ وَجهاً، ولانَدعُو بِوَيلٍ، وَ لا نَشُقَّ جَيباً، وَ أن لا نَنشُرَ شَعراً»

«از کارهای خوبی که پیامبر صلی الله علیه وسلم از ما بر آن عهد گرفت تا از آن سرپیچی نکنیم این بود که هنگام مصیبت صورتمان را نخراشیم، واویلا نگوییم، گریبان چاک نکنیم، و موهایمان را ژولیده رها نکنیم».

فصل سوم

۱۶۲۶ - ﴿۱۱﴾ (ضَعِيف)

وَعَن عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَقِّنُوا مَوْتَاكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ سُبْحَانَ اللّٰهِ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ الْحَمْدُ لله رَبِّ الْعَالَمِينَ» قَالُوا: يَا رَسُولَ اللّٰهِ كَيْفَ لِلأَحْيَاءِ؟ قَالَ: «أَجود وأجود». رَوَاهُ ابْن مَاجَه[۱۶۲۶]

۱۶۲۶- (۱۱) عبدالله بن جعفر رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند:

«به کسانی از خود که در آستانه‌ی مرگ قرار دارند، این کلمات را تلقین کنید:

«لا اله الّا الله الحلیم الکریم؛ سبحان الله ربّ العرش العظیم؛ الحمد لله ربّ العالمین»؛

«معبود [راستینی] جز خداوندِ بردبار و بزرگوار، وجود ندارد؛ خداوند، پروردگار عرشِ گران‌قدر، [از تمام ناتوانایی‌ها و ناشایستی‌ها و عیب‌ها و نقص‌ها،] پاک و منزّه است؛ حمد و سپاس، از آنِ خداوندی است که پروردگار جهانیان است».

گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم! خواندن و تلقین کردن این کلمات برای زندگان چطور است؟ آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بسیار خوب است».

[این حدیث را ابن ماجه روایت کرده است.]

شرح: جمع بندی موضوع:

از مجموع تمامی روایات پیشین، می‌توان موضوع «احکام میّت» را در سه بند، مورد بحث قرار داد:

[۱۶۲۶] ابن ماجه ۴۶۵/۱ ح ۱۴۴۶.

بند اول: از بیماری تا مرگ

۱- واجب بودن صبر و شکیبایی:

هر گاه مسلمانی دچار بیماری یَا حادثه‌ای گردید، لازم است صابر و شکیبا باشد و از ناراحتی و جَزَع و فَزَع خودداری نماید. زیرا خداوند متعال و پیامبرش در آیات و احادیث فراوانی مسلمانان را به صبر و بردباری فراخوانده‌اند. اما چنانچه از بیمار یا مصیبت‌دیده احوال‌پرسی شود، مانعی ندارد که بگوید، بیمارم، درد دارم و در هر صورت خداوند را سپاسگزارم.

۲- مراجعه به پزشک مستحب است:

مراجعه‌ی بیماران به پزشک و تداوی به وسیله‌ی داروهای مباح مستحب است. زیرا پیامبر گرامی ﷺ می‌فرماید: «*خداوند هیچ دردی را قرار نداده، مگر آنکه دارویی را برای آن آفریده است*».[أ]

۳- قرائت قرآن و دعاهای نبوی:

بهتر آن است که برای آرامش روحی و فراموش کردن درد و ناراحتی انسان بیمار قرائت یا گوش فرادادن به قرآن و خواندن دعاهای نبوی را مورد توجه قرار دهد.

۴- حرام بودن آویزان نمودن مُهره و افسون ناروا:

به کار گرفتن و آویزان نمودن مهره و حلقه به قصد شفای بیمار حرام و ممنوع است و انسان مسلمان نباید برای کاهش درد یا به امید شفای بیماری چیزی را به خود آویزان کند. زیرا پیامبر گرامی اسلام ﷺ می‌فرماید: «*کسی که مهره یا حلقه‌ای را بر خود آویزان کند، مرتکب کاری شرک‌آلود شده است.*»[ب]

[أ] رواه ابن ماجه و الحاکم.

[ب] رواه احمد و الحاکم.

۵- دعاهای نبوی:

رسول خدا ﷺ هنگام عیادت بیماران ضمن راهنمایی آنها برای تداوی و پیشنهاد مصرف برخی داروهای موجود در آن زمان، دست مبارک خود را روی بدن بیمار قرار داده و می‌فرمودند: «*پروردگارا ای آفریدگار همه انسانها! از تو می‌خواهم درد را از او دور نمایی! او را شفا بدهی! زیرا تنها تو شفادهنده‌ای، شفایی که دردی را بی‌درمان نمی‌گذارد*».[أ]

۶- اگر پزشک نامسلمان باشد:

علمای مسلمان در مورد جواز مراجعه به پزشک غیرمسلمان - چنانچه انسانی درستکار و امین باشد - و مراجعه‌ی زنان به پزشکان مرد و مردان به پزشکان زن در شرایط ضروری اتفاق نظر دارند. زیرا پیامبر اسلام برخی از مشرکین را در پاره‌ای از مسئولیتها بکار می‌گرفت و زنان اصحاب در جنگها به مداوای زخمیها می‌پرداختند.

۷- پیشگیری از گسترش بیماریهای واگیر:

برای جلوگیری از سرایت بیماریهای مُسری لازم است بیمارستانها بخشهای جداگانه‌ای را به آنان اختصاص دهند، و از رفت و آمد دیگران به آن بخش جلوگیری نمایند، زیرا پیامبر گرامی فرموده‌اند: «*به هیچ وجه جانوران بیمار (مسری) به میان جانوران سالم نبرید*».[ب] وقتی که در مورد جانوران رسول خدا این گونه تأکید می‌فرمایند، در مورد حفظ سلامت انسان بیشتر باید دقت و توجه بشود.

۸- ضرورت عیادت از بیماران:

هر گاه مسلمانی دچار بیماری یا حادثه‌ای بشود، لازم است دوستان و خویشاوندانش از او عیادت نمایند. زیرا پیامبر گرامی می‌فرماید: «*گرسنگان را سیر کنید، از بیماران عیادت نمایید! و اسیران را آزاد کنید!*».[ج]

[أ] رواه البخاري.

[ب] رواه مسلم.

[ج] رواه مسلم.

مستحب است که عیادت کنندگان برای شفای او دعا کنند، و او را به بردباری فراخوانند، و با سخنان زیبا و شیرین اسباب خوشحالی او را فراهم کنند، و همچنین مستحب است که زمان عیادت آنها از بیمار طولانی نشود.

۹- حُسن ظَنّ و امیدواری بیماران:

هر گاه انسان مسلمان دچار بیماری یا حادثه‌ی ناگواری بشود، و خود را به مرگ نزدیک بداند، لازم است به رحمت و مغفرت خداوند امیدوار باشد، و یقین داشته باشد که رحمت و مهربانی او بسیار فراگیر است. پیامبر گرامی در این مورد می‌فرماید: «*هیچگاه بدون امیدواری و حسن‌ظن به رحمت خداوند به استقبال مرگ نروید!*».[أ]

۱۰- تلقین میّت:

هر گاه مسلمانی، مسلمانی دیگر را در حالت احتضار و لحظات پایانی عمرش ببیند، لازم است او را برای گفتن کلمه‌ی «**توحید و اخلاص**» یعنی «**لا اله الا الله**» تشویق و تلقین نماید. و چند بار آن را برای او تکرار نماید و چنانچه یک بار بیمار نیز آن را تکرار کرد، کافی است و تلقین کننده لازم نیست آن را ادامه بدهد. زیرا پیامبر گرامی می‌فرماید: «*به بیماران نزدیک به مرگ لا اله الا الله را یادآور شوید و تلقین کنید!*».[ب]

۱۱- قرار دادن رو به قبله‌ی محتضر:

هر گاه کسی در شرف مرگ بود لازم است اطرافیان او را خوابیده بر پهلوی راست رو به قبله بنمایند، و چنانچه چنین حالتی برای او امکان نداشت، در همان حالت کف پاهایش را متوجه قبله بکنند.

و چنانچه حالت احتضار و جان کندن او سخت بود بهتر است برای آرامش او سوره‌ی «یس» در کنارش قرائت کنند.

[أ] رواه البخاری.

[ب] رواه مسلم.

۱۲- بر هم نهادن چشم و پوشانیدن مرده:

هر گاه انسانی جان سپرد و روح از بدن او خارج گردید، مستحب است که چشمانش بر هم نهاده شود، و با پوششی بدنش پوشانیده شود. و در کنار او به جز سخنان خیر و روا چیز دیگری گفته نشود. زیرا پیامبر گرامی فرموده‌اند: «*هر گاه به کنار بیمار یا میتی رفتید، سخن پسندیده بگویید! زیرا ملایک برای دعا و کلام نیک شما آمین می‌گویند*».[أ]

بند دوم: از مرگ تا دفن؛

۱- خبر مرگ:

مستحب است که خبر مرگ به اقوام و دوستان و همسایگان و مردم محل برای مشارکت در تشییع جنازه اعلام شود. در روایت‌ها آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود که: خبر شهادت زید رضی الله عنه و جعفر رضی الله عنه و عبدالله بن رواحه رضی الله عنه را اعلان نمایند.

۲- حرام بودن زاری و جواز گریستن:

لابه و زاری و فریاد کشیدن برای مرده حرام است. زیرا از رسول خدا ﷺ روایت شده است که: «*مرده از زاری و لابه‌ی زنده‌ها معذّب و ناراحت می‌شود*».[ب]

اما گریستن آرام مانعی ندارد. زیرا رسول خدا ﷺ پس از مرگ فرزندش ابراهیم فرمود: «*چشمان اشکبارند و دل اندوهگین، و به جز آنچه خداوند را خشنود نماید، چیز دیگری را نمی‌گوییم، ابراهیم! به راستی ما از فراق تو غمگینیم*».[ج]

۳- عزاداری بیش از سه روز:

عزاداری و تعزیه بیش از سه روز برای مردگان توسط اقوام و فامیل حرام است. اما زنان برای فوت همسران خود می‌توانند چهار ماه و ده روز را عزادار باشند. زیرا پیامبر گرامی می‌فرماید:

[أ] رواه مسلم.

[ب] رواه البخاری.

[ج] همان.

«زنان بیش از سه روز برای مردگان نباید عزادار باشند، به جز برای همسران خود که چهار ماه و ده روز را برایشان می‌توانند عزادار باشند».[أ]

۴- پرداخت بدهکاریهای میّت:

چنانچه میّت بدهکار باشد، پیش از هر چیز لازم است بدهکاریهایش پرداخت شوند. زیرا رسول خداﷺ از خواندن نماز بر روی جنازه‌ی انسان بدهکار پیش از پرداخت آن خودداری می کرد، و می‌فرمود: *«روح انسان مسلمان تا وقتی که بدهکاریهایش پرداخت نشود، در بند بدهکاری اوست».*[ب]

۵- دعا و بردباری:

بر اهل و خانواده‌ی میّت واجب است که راه صبر و شکیبایی را در پیش گیرند، و از دعا و یاد خداوند و یادآوری تعلق همه‌ی انسانها به خداوند و بازگشت همه به سوی او غافل نشوند. زیرا پیامبر گرامیﷺ می‌فرماید: *«هر انسانی که دچار مصیبتی بشود و بگوید: ما از آن خداوندیم و به سوی او بازمی گردیم، خداوندا اجر این مصیبت را نصیبمان بگردان و بهتر از آن را به ما عطا بفرما!، خداوند پاداش مصیبت او را قطعاً خواهد داد، و بهتر از آن را نصیبش خواهد نمود».*[ج]

۶- واجب بودن غسل میّت:

هر گاه کودک یا بزرگسال مسلمانی فوت نماید، بدن او کامل یا ناقص باشد، شستن و غسل دادن آن واجب است. تنها جنازه‌ی کسانی نیاز به غسل ندارد که در میدان مبارزه با دشمنان دین و جهاد در راه خداوند به شهادت رسیده باشند. زیرا رسول خداﷺ می‌فرماید: *«آنها را شستشو ندهید! زیرا در روز قیامت هر یک از زخمهای آنان بوی مشک و عبیر می‌دهند».*[د]

[أ] متفق علیه.

[ب] رواه البخاری.

[ج] همان.

[د] رواه احمد.

۷- واجب بودن کفن:

پس از غسل واجب است که مسلمان فوت شده به وسیله‌ی پارچه‌ای که همه‌ی بدن او را بپوشاند کفن شود. حضرت مصعب بن عمیر رضی الله عنه را که در غزوه‌ی اُحد به شهادت رسید به وسیله‌ی ردای کوتاهی کفن نمودند، رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «*که بدن و سر او را با آن بپوشانند، و روی پایش را که بیرون بود گیاه و علف بگذارند*».

۸- چگونگی کفن:

مستحب است که پارچه‌ی کفن پاک و نو و سفیدرنگ باشد. زیرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرموده است: «*لباس سفید بپوشید! زیرا بهترین لباس است و مرده‌هایتان را با آن کفن کنید*».[أ]

همچنین مستحب است که عطر و مواد خوشبوکننده بر روی کفن پاشیده شود، و کفن مرد سه لایه و کفن زن پنج لایه باشد. زیرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم را در سه پوشش پارچه‌ی سفید جدید -بدون پیراهن و عمامه- کفن نمودند.

اما حاجیانی که در حالت احرام فوت می‌نمایند، نیاز به کفن دیگری ندارند و با همان لباس احرام خود بدون نیاز به بوی خوش و پوشانیدن سر دفن می‌شوند.

۹- کفن ابریشم:

کفن ابریشم برای مرد مسلمان حرام است، زیرا در حال حیات استفاده از حریر و ابریشم بر او حرام بوده است. امّا برای زنان مسلمانی که فوت کرده‌اند -هر چند در زمان حیاتشان بر آنان حرام نبوده، امّا بخاطر جلوگیری از اسراف و اشرافیگری استفاده از کفن ابریشم برایشان کراهت دارد. زیرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرموده‌اند: «*در کفن پوشانیدن زیاده‌روی نکنید، زیرا خیلی زود از میان می‌رود*».[ب] و حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌فرماید: «*زنده بیش از مرده به لباس جدید نیاز دارد، کفن نمودن تنها برای پوشانیدن بدن مرده و جلوگیری از ریختن خون و چرک احتمالی اوست*».[ج]

[أ] رواه الترمذی.

[ب] رواه ابوداود.

[ج] رواه البخاری.

۱۰- نماز میّت:

نماز خواندن بر میّت همچون غسل و کفن و دفن او واجب کفایی است. که هر گاه برخی از مسلمانان آنها را انجام دادند، مسئولیتش از عهده‌ی بقیه‌ی مردم ساقط می گردد. رسول خدا ﷺ خود بر جنازه‌ی اَموات مسلمان نماز می‌خواندند، اما هر گاه فوت شده بدهکار مردم می‌بود، پیش از پرداخت بدهکاریهایش بر او نماز نمی‌خواند، و مـی‌فرمـود: «*خـود شـما بـر دوسـتان نماز بگذارید*».[أ]

۱۱- شرایط نماز میّت:

همه‌ی شرایطی که برای نمازهای عادی واجب است، مانند: پاکی از جنابت و داشتن وضو، پاکی لباس و بدن و محل نماز، و پوشیده بودن عورت و ایستادن رو به قبله، در نماز میّت هم لازم است رعایت شود.

۱۲- جملات دعا در نماز میّت:

برای خواندن در نماز میّت دعاهای زیادی روایت شده است که هر یک از آنها خوانده شود کفایت می کند، و دو نمونه از آنها را نقل می کنیم:

«اَللّٰهُمَّ اِنَّ فُلانَ.... ابْنَ فُلانٍ فِی ذِمَّتِکَ وَ حَبْلِ جِوارِکَ فِقِهِ مِنْ فِتْنَةِ الْقَبْرِ وَ عَذابِ النّارِ! وَ اَنْتَ اَهْلُ الْوَفاءِ وَ الْحَقِّ. اَللّٰهُمَّ اغْفِرْلَهُ وَ ارْحَمْهُ فَاِنَّکَ اَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ، اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِحَیِّنا وَ مَیِّتِنا وَ صَغِیرِنا و کَبِیرِنا وَ ذَکَرِنا وَ اُنْثانا وَ حاضِرِنا وَ غائِبِنا. اَللّٰهُمَّ مَنْ اَحْیَیْتَهُ مِنّا فَاَحْیِهِ عَلَی الْاِسْلامِ! وَ مَنْ تَوَفَّیْتَهُ مِنّا فَتَوَفَّهِ عَلَی الْاِیمانِ، اَللّٰهُمَّ لاتَحْرِمْنا اَجْرَهُ وَ لاتُضِلَّنا بَعْدَهُ!».

اما چنانچه فوت شده خردسال باشد این دعا خوانده می‌شود:

«اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لِوالِدَیْهِ سَلَفاً وَ ذُخْراً وَ فَرَطاً، وَ ثَقِّلْ بِهِ مَوازِینَهُمْ وَ اَعْظِمْ بِهِ اُجُورَهُمْ، وَ لاتَحْرِمْنا وَ اِیّاهُمْ اَجْرَهُ وَ لاتَفْتِنّا وَ اِیّاهُمْ بَعْدَهُ. اَللّٰهُمَّ اَلْحِقْهُ بِصالِحِ سَلَفِ الْمُؤْمِنِینَ فِی

[أ] همان.

کَفالَةِ اِبْراهِیمَ وَ اَبْدِلْهُ داراً خَیْراً مِنْ دارِهِ وَ اَهْلاً خَیْراً مِنْ اَهْلِهِ، وَ عافِهِ مِنْ فِتْنَةِ الْقَبْرِ وَ مِنْ عَذابِ جَهَنَّمَ».

۱۳- فضیلت تشییع جنازه:

تشییع و همراهی با جنازه مستحب است. زیرا پیامبر گرامی ﷺ می‌فرماید: «*به عیادت بیماران بروید و جنازه را همراهی کنید، زیرا دنیای دیگر را به شما یادآور می‌شود*».[أ]

همچنین مستحب است که در تشییع جنازه تسریع شود و تشییع کنندگان پیشاپیش آن حرکت کنند.

در مورد فضیلت و ارزش تشییع جنازه رسول خدا ﷺ فرموده است: «*هر کس براساس ایمان و امید اجر و پاداش اخروی جنازه‌ی مسلمانی را تشییع کند، و تا خواندن نماز و پایان دفن کنار او باقی بماند، دو برابر کوه اُحد به او پاداش داده می‌شود، و چنانچه کسی پس از نماز میّت برگردد به اندازه‌ی کوه اُحد اجر را نصیب خود نموده است*».[ب]

۱۴- آنچه هنگام تشییع جنازه کراهت دارد:

همراهی نمودن جنازه توسط زنان کراهت دارد، زیرا ام‌عطیه رضی الله عنها گفته است: «*ما از رفتن به دنبال جنازه نهی شده‌ایم*».[ج] همچنین خواندن قرآن و ذکر و اوراد و تکبیر و... نیز کراهت دارد. همچنین پیش از آن که جنازه بر زمین نهاده شود، نشستن تشییع کنندگان کراهت دارد.

۱۵- دفن میّت:

دفن میّت به معنی او را در درون خاک قرار دادن فرض کفایی است. زیرا خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ثُمَّ أَمَاتَهُۥ فَأَقۡبَرَهُۥ﴾ (عبس/۲۱)

«*سپس او را میراند و در قبر دفن نمود*».

[أ] رواه ابومسلم.

[ب] همان.

[ج] رواه ابوداود و النسائی.

دفن نمودن دارای احکامی است که عبارتند از:

۱- قبر به اندازه‌ای کنده شود که درندگان و پرندگان نتوانند خود را به جنازه برسانند، و بوی جنازه هم از آن خارج نشود.

۲- گذاشتن جنازه در عمق و وسط قبر بهتر است از گذاشتن آن در حفره‌ای که در طرف راست پایین قبر کنده می‌شود. که اصطلاحاً آن را «لَحَد» می‌نامند.

۳- برای کسانی که هنگام دفن حضور دارند، مستحب است که سه بار مقداری خاک را روی قبر و به طرف قسمت بالای آن بریزد. زیرا ابن‌ماجه نقل می‌کند که رسول خدا ﷺ این کار را انجام می‌داده است.

۴- در صورت امکان جنازه را از طرف پایین وارد قبر کنند، و در حالت خوابیده بر پهلوی راست او را رو به قبله قرار دهند، و نوار پارچه‌ای روی کفن او را باز کنند، و کسی که جنازه را درون قبر قرار می‌دهد بگوید: «**بِسمِ اللهِ وَ عَلَی مِلَّةِ رَسُولِ اللهِ**».

۵- به هنگام داخل نمودن جنازه‌ی خانمها بر روی قبرشان پارچه و پوششی قرار داده شود.

بند سوم: آنچه پس از دفن لازم است انجام گیرد؛

۱- طلب آمرزش و دعا برای میّت:

کسانی که در مراسم دفن مسلمانی حضور پیدا می‌کنند، مستحب است برای او از خداوند متعال طلب مغفرت نمایند.

۲- تسطیح قبر:

هم سطح نمودن و صاف کردن قبر با زمین لازم و ضروری است. اما بلند کردن آن به اندازه‌ی یک وجب از سطح زمین جایز می‌باشد. زیرا مرقد مبارک رسول خدا ﷺ اینگونه بوده است.

علامت گذاری قبر به وسیله‌ی سنگ یا امثال آن برای شناخته شدن صاحب قبر مانعی ندارد. زیرا رسول خدا ﷺ به وسیله‌ی سنگی قبر عثمان بن مظعون رضی الله عنه را علامت گذاری فرمود.

۳- ساختن مقبره:

سنگ و سیمان کاری و ساختن مقبره بر روی قبر ممنوع و حرام است. زیرا رسول خدا ﷺ از گچکاری و ساختمان‌سازی بر روی آن نهی فرموده‌اند.

۴- نشستن بر روی قبر:

نشستن و قدم نهادن بر روی قبر انسان مسلمان کراهت دارد. زیرا پیامبر گرامی ﷺ فرموده است: «*بر روی قبرها ننشینید و رو به آنها نماز نخوانید*».[أ]

۵- ساختن مسجد در قبرستان:

ساختن مسجد بر روی قبرها و نهادن چراغ بر رویشان حرام است. زیرا پیامبر گرامی می‌فرماید: «*خداوند یهود را به خاطر آنکه قبرهای پیامبران خود را مسجد نمودند، مورد نفرین قرار داده است*».[ب]

۶- نبش و جابجایی قبر:

بیرون آوردن و جابجا نمودن مردگان حرام و ممنوع است. مگر آن که بدون غسل دفن گردیده باشند. همچنین انتقال جنازه‌ی کسی که در شهری و منطقه‌ای فوت نموده به شهر و منطقه‌ای دیگر کراهت دارد. مگر آنکه محل انتقال شهرهای مکّه، مدینه یا بیت‌المقدس باشد. زیرا رسول خدا فرموده‌اند: «*کشته‌ها را در محل کشته‌شدنشان دفن کنید*».[ج]

۷- تسلیت:

تسلیت گفتن به خانواده و خویشاوندان میّت از زمان فوت و پیش از دفن تا سه روز بعد از آن مستحب می‌باشد. مگر آنکه کسی در مدت سه روز در محل نبوده باشد، که پس از سه روز هم

[أ] رواه مسلم.

[ب] متفق علیه.

[ج] رواه ابوداود.

جایز است. زیرا رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «*هر کس به برادر مسلمان خود تسلیت بگوید، خداوند روز قیامت قبای کرامت بر تن او خواهد نمود*».[أ]

۸- معنی تعزیه:

تعزیه و تسلیت فراخوانی وابستگان میّت به صبر و شکیبایی است. و بیان کلمات و عباراتی است که حُزن و آلام آنان را کمتر گرداند. مانند:

«اَعْظَمَ اللهُ اَجْرَكُمْ، وَ اَحْسَنَ عَزاءَكُمْ وَ غَفَرَ لِمَيِّتِكُمْ»

«*خداوند اجر شما را افزون فرماید، عزای شما را به خیر و نیکی تبدیل نماید و میّت شما را ببخشاید*».

۹- مراسم فاتحه خوانی:

مراسم فاتحه‌خوانی به گونه‌ای که اکنون در بسیاری از ممالک مرسوم است و نزدیکان میّت در منزل یا مسجد اجتماع نموده و مبالغ هنگفتی را صرف پذیرایی از عزاداران می‌نمایند، در زمان پیغمبر بزرگوار اسلام و اصحاب و یاران گرامی او مرسوم نبوده است، و مردم قبل و بعد از دفن میّت در قبرستان و کوچه و خیابان به نزدیکان میّت تسلیت می گفته‌اند.

امّا رفتن به محل کار یا منزل - چنانچه برای تسلیت کننده و صاحبان عزا ایجاد مشکل و مزاحمت ننماید - مانعی ندارد. امّا با توجه به امکانات ارتباطی امروزی استفاده از تلفن و فاکس و غیره تا حدود زیادی می‌تواند این مشکل را حل نماید.

۱۰- پذیرایی از صاحبان عزا:

دعوت از خانواده و نزدیکان میّت و پذیرایی از آنها توسط اقوام و همسایگان یا تهیه‌ی غذا و بردن آن به منزلشان تا چند روز مستحب است. زیرا رسول خدا ﷺ فرمودند: «*برای آن خانواده طعامی تهیه کنید چون خود آنان حالتی دارند که مشغولشان نموده است*».[ب]

[أ] رواه ابن ماجه.

[ب] رواه احمد و الترمذی.

اما اینکه خانواده‌ی میت به تهیه‌ی غذا برای دیگران اقدام کنند کاری است خلاف و ناروا و مصیبت آنها را چند برابر می‌نماید. و چنانچه کسانی از دور برای تعزیه آمده بودند، مستحب است که همسایگان و نزدیکان میّت از آنان پذیرایی کنند.

۱۱- صدقه برای میّت:

صدقه و احسان برای میّت مستحب است. امام مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که مردی خطاب به رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت: «*یا رسول الله! پدرم فوت کرده و مقداری دارایی را از خود بر جای نهاده و هیچ وصیتی هم ننموده است، اگر برای او صدقه و احسان انجام دهم اجرش به او می‌رسد؟ رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: آری*».

۱۲- قرائت قرآن:

مانعی ندارد که مسلمانی در منزل یا مسجد به قرائت قرآن بپردازد و پس از آن برای میّتی طلب آمرزش و مغفرت بنماید، و به آیاتی از قرآن که تلاوت نموده متوسل شود.

اما جمع شدن قاریان در منزل صاحب عزا یا در مسجد برای قرائت قرآن و اهداء ثواب آن برای میّت و دریافت مزد از طرف نزدیکان میّت بدعت و نامشروع است و مسلمانان لازم است آن را ترک کنند. زیرا در عصر رسول خدا و صحابه و تابعین به هیچوجه چنین کاری مرسوم نبوده است.

۱۳- زیارت قبور:

زیارت و سرکشی قبرستان به خاطر آنکه دنیای دیگرِ را به انسان یادآور می‌شود، و برای مردگان طلب مغفرت و آمرزش انجام می گیرد، مستحب می‌باشد. زیرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «*من پیشتر شما را از سرکشی به قبرستان منع نمودم، اما اکنون به زیارت قبرستان بروید چون شما را به یاد آخرت می‌اندازد*».[أ]

[أ] رواه مسلم.

۱۴- آنچه در قبرستان گفته می‌شود:

کسی که به زیارت و سرکشی قبرستان می‌رود، لازم است همانی را بگوید که رسول خدا ﷺ هنگام رفتن به قبرستان بقیعَ بیان می‌فرمود: ایشان می‌فرمودند:

«اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ اَهْلَ الدِّيارِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُسْلِمِينَ! وَ اِنَّا اِنْشاءَ اللهُ بِكُمْ لاحِقُونَ، اَنْتُمْ فَرَطُنا وَ نَحْنُ لَكُمْ تَبَعٌ، نَسْأَلُ اللهَ لَنا وَ لَكُمْ الْعافِيَةَ، اَللّٰهُمَّ اغْفِرْلَهُمْ، اَللّٰهُمَّ ارْحَمْهُمْ». [أ]

۱۵- زنان و زیارت قبرستان:

اهل علم در مورد حرام بودن رفت و آمد بیش از حد زنان به قبرستان اتفاق‌نظر دارند. زیرا از رسول خدا ﷺ روایت شده است که فرموده: *«خداوند زنانی را که زیاد به قبرستان رفت و آمد می‌نمایند نفرین کند».*

اما رفت و آمد اندک آنها را به قبرستان برخی از اهل علم به خاطر همان حدیث مکروه می‌دانند. و برخی هم آن را بدون کراهت جایز می‌شمارند. زیرا روایت شده که حضرت عایشه رضی الله عنها به زیارت قبر برادرش عبدالرحمن رفته است و چون از ایشان در مورد آن سؤال شد، فرمود:

«درست است که رسول خدا ﷺ پیشتر از زیارت قبر نهی فرمود، امّا بعدها به مردم اجازه فرمود (به خاطر یادآوری آخرت) به زیارت قبرستان بروند». [ب]

کسانی که رفت و آمد اندک زنان به قبرستان را جایز می‌شمارند، آن را مشروط به این نموده‌اند که، عمل و حرکت نامشروعی مانند فغان و زاری با صدای بلند، بی‌حجابی، سخن گفتن با مردگان و درخواست رفع احتیاج و... توسط آنها انجام نگیرد. اموری که متأسفانه در بسیاری از ممالک اسلامی شاهد آن هستیم.

[أ] رواه مسلم.

[ب] رواه الحاکم و البیهقی.

۱۶۲۷ -﴿ ۱۲ ﴾ (حَسَن)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «الْمَيِّتُ تَحْضُرُهُ الْمَلَائِكَةُ فَإِذَا كَانَ الرَّجُلُ صَالِحًا قَالُوا: اخْرُجِي أَيَّتُهَا النَّفْسُ الطَّيِّبَةُ كَانَتْ فِي الْجَسَدِ الطَّيِّبِ اخْرُجِي حَمِيدَةً وَأَبْشِرِي بِرَوْحٍ وَرَيْحَانٍ وَرَبٍّ غَيْرِ غَضْبَانَ فَلَا تَزَالُ يُقَالُ لَهَا ذَلِكَ حَتَّى تَخْرُجَ ثُمَّ يُعْرَجُ بِهَا إِلَى السَّمَاءِ فَيُفْتَحَ لَهَا فَيُقَالُ: مَنْ هَذَا؟ فَيَقُولُونَ: فُلَانٌ فَيُقَالُ: مَرْحَبًا بِالنَّفسِ الطَّيبَة كَانَت فِي الْجَسَدِ الطَّيِّبِ ادْخُلِي حَمِيدَةً وَأَبْشِرِي بِرَوْحٍ وَرَيْحَانٍ وَرَبٍّ غَيْرِ غَضْبَانَ فَلَا تَزَالُ يُقَالُ لَهَا ذَلِكَ حَتَّى تَنْتَهِيَ إِلَى السَّمَاءِ الَّتِي فِيهَا اللهُ فَإِذَا كَانَ الرَّجُلُ السُّوءُ قَالَ: اخْرُجِي أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْخَبِيثَةُ كَانَتْ فِي الْجَسَدِ الْخَبِيثِ اخْرُجِي ذَمِيمَةً وَأَبْشِرِي بِحَمِيمٍ وَغَسَّاقٍ وَآخَرَ مِنْ شَكْلِهِ أَزْوَاجٌ فَمَا تَزَالُ يُقَالُ لَهَا ذَلِكَ حَتَّى تَخْرُجَ ثُمَّ يُعْرَجُ بِهَا إِلَى السَّمَاءِ فَيُفْتَحُ لَهَا فَيُقَالُ: مَنْ هَذَا؟ فَيُقَالُ: فُلَانٌ فَيُقَالُ: لَا مَرْحَبًا بِالنَّفْسِ الْخَبِيثَةِ كَانَتْ فِي الْجَسَدِ الْخَبِيثِ ارْجِعِي ذَمِيمَةً فَإِنَّهَا لَا تفتح لَهُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ فَتُرْسَلُ مِنَ السَّمَاءِ ثُمَّ تَصِيرُ إِلَى الْقَبْرِ». رَوَاهُ ابْنِ مَاجَه[۱۶۲۷]

۱۶۲۷– (۱۲) ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند:

«بی‌گمان فرشتگان به نزد شخصی که در آستانه‌ی مرگ قرار درد، می‌آیند؛ پس اگر انسانی صالح و نیکوکار باشد، می‌گویند: «ای روح پاک که در جسد پاکیزه بودی؛ به خوبی و ستوده شده بیرون شو و تو را مژده باد به راحت و آسایش و گل‌های خوشبو و پروردگاری که [از تو] خشمناک نیست».

آن گاه برای او، پیوسته این کلمات، گفته می‌شود تا این که روح، از بدن خارج می‌شود؛ آن گاه به آسمان بالا برده می‌شود و برای وی، [درهای]

[۱۶۲۷] ابن ماجه ۱۴۲۳/۲ ح ۴۲۶۲ و احمد ۳۶۴/۲.

آسمان، گشوده می‌شود. آن گاه گفته می‌شود: این کیست؟ فرشتگان می‌گویند: فلانی است. گفته می‌شود: «ای روح پاک که در بدن پاک بودی؛ خوش آمدی و خیر و خوشی ببینی. به خوبی و ستوده شده، داخل شو؛ و تو را مژده باد به راحت و آسایش و گل‌های خوشبو و پروردگاری که [از تو]، خشمگین نیست». آن گاه برای او، پیوسته این کلمات، گفته می‌شود تا این که به آسمانی که خداوند در آن است، می‌رسد.

و اگر شخصی که در آستانه‌ی مرگ قرار دارد، انسانی نافرمان و بدکردار باشد، [فرشتگان، خطاب بدو] می‌گویند: «ای روح پلید که در بدن پلید و ناپاک بودی، بیرون شو؛ نکوهیده خارج شو؛ و تو را مژده باد به آب داغ و خونابه‌ی روان از پیکر دوزخیان؛ و نیز جز این‌ها، از دیگر انواع کیفرهای همسان و همگون آن‌ها».

آن گاه برای او، پیوسته این کلمات گفته می‌شود تا این که روح، از بدن، خارج می‌شود؛ آن گاه به آسمان بالا برده می‌شود و برای او، اِذن ورود و درخواست گشوده شدن درهای آسمان می‌شود. گفته می‌شود: این کیست؟ در پاسخ گفته می‌شود: فلانی است.

آن گاه گفته می‌شود: «ای روح پلید که در بدن پلید و ناپاک بودی؛ خوش نیامدی و خیر و خوشی نبینی؛ نکوهیده برگرد؛ زیرا برای تو، دروازه‌های آسمان، گشوده نمی‌شود؛ آن گاه از آسمان، [به زمین] فرستاده می‌شود؛ و در نتیجه، به سوی قبر، باز می‌گردد».

[این حدیث را ابن ماجه روایت کرده است.]

شرح: «المیّت»: مراد کسی است که در آستانه‌ی مرگ قرار دارد و آثار و نشانه‌های مرگ، بر او نمایان شده است.

«رَوح»: راحت و آسایش.

«ریحان»: گل‌های خوشبو.

«حمیم»: آبِ داغ.
«غسّاق»: اسم خونابه‌ی روان از پیکر دوزخیان است. در اصل، به معنای گنداب و آب بدبو است.
«آخر»: دیگری.
«من شکله»: همسان و همگون آن. صفت «آخر» است.
«أزواج»: اصناف و انواع.
«مرحباً»: خوش آمدی. خیر و خوشی ببینی.
«لامرحباً»: خوش نیامدی و خیر و خوشی نبینی.
به هر حال، در حقیقت، این حدیث، اشاره به این آیات دارد:

۱- ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسۡتَقَٰمُواْ تَتَنَزَّلُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ أَلَّا تَخَافُواْ وَلَا تَحۡزَنُواْ وَأَبۡشِرُواْ بِٱلۡجَنَّةِ ٱلَّتِي كُنتُمۡ تُوعَدُونَ ﴿٣٠﴾ نَحۡنُ أَوۡلِيَآؤُكُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِۖ وَلَكُمۡ فِيهَا مَا تَشۡتَهِيٓ أَنفُسُكُمۡ وَلَكُمۡ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ ﴿٣١﴾ نُزُلٗا مِّنۡ غَفُورٖ رَّحِيمٖ ﴿٣٢﴾﴾ (فصلت/۳۰-۳۲)

«کسانی که می‌گویند: پروردگار ما تنها خدا است؛ و سپس (بر این گفته‌ی خویش که اقرار به وحدانیّت است، می‌ایستند و آن را با انجام قوانین شریعت، به صورت عملی نشان می‌دهند و بر این راستای خداپرستی تا زنده‌اند،) پابرجا و ماندگار می‌مانند، (در هنگام آخرین لحظات زندگی،) فرشتگان به پیش ایشان می‌آیند (و بدانان مژده می‌دهند) که نترسید و غمگین نباشید و شما را بشارت باد به بهشتی که (توسط پیامبران) به شما (مؤمنان) وعده داده می‌شد. (و فرشتگان بدیشان خبر می‌دهند که) ما یاران و یاوران شما در زندگی دنیا و در آخرت هستیم؛ و در آخرت برای شما هر چه آرزو کنید، هست؛ و هر چه بخواهید برایتان در آنجا فراهم است. این‌ها به عنوان پذیرایی از سوی خداوند آمرزگار و مهربان است».

۲- ﴿وَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا أَوۡ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمۡ يُوحَ إِلَيۡهِ شَيۡءٞ وَمَن قَالَ سَأُنزِلُ مِثۡلَ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُۗ وَلَوۡ تَرَىٰٓ إِذِ ٱلظَّٰلِمُونَ فِي غَمَرَٰتِ ٱلۡمَوۡتِ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ بَاسِطُوٓاْ

أَيۡدِيهِمۡ أَخۡرِجُوٓاْ أَنفُسَكُمُۖ ٱلۡيَوۡمَ تُجۡزَوۡنَ عَذَابَ ٱلۡهُونِ بِمَا كُنتُمۡ تَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ غَيۡرَ ٱلۡحَقِّ وَكُنتُمۡ عَنۡ ءَايَٰتِهِۦ تَسۡتَكۡبِرُونَ ﴾ (انعام/۹۳)

«چه کسی ستمکارتر است از کسی که دروغی بر خدا ببندد (و بگوید که کتابی بر کسی نازل نشده است؛ یا این که بگوید: خدا را فرزند و انباز است؛) یا این که بگوید: به من، وحی شده است و بدو، اصلاً وحی نشده باشد (از قبیل: مُسیلمه کذّاب؛ أسود عنسی و طُلیحه اسدی.) و یا کسی که بگوید: من هم، همانند آنچه خدا (بر محمد ﷺ) نازل کرده است، خواهم آورد! (چرا که قرآن، افسانه‌های گذشتگان است و شعری بیش نیست؛ اگر بخواهم مثل آن را می‌گویم و می‌سرایم!).

اگر (حال همه‌ی ستمگران، از جمله این) ستمکاران را ببینی (و بدانی که چه وضع نابهنجار و دور از گفتاری دارند،) در آن هنگام که در شدائد مرگ فرو رفته‌اند و فرشتگان، دست‌های خود را (به سوی آنان) دراز کرده‌اند (و بر بنا گوششان، تپانچه و بر پشتشان، تازیانه می‌زنند و بدیشان می‌گویند: اگر می‌توانید از این عذاب الهی،) خویشتن را برهانید. این زمان به سبب دروغ‌هایی که بر خدا می‌بستید و از (پذیرش) آیات او سرپیچی می‌کردید، عذاب خوارکننده‌ای می‌بینید».

۱۶۲۸ - ﴿۱۳﴾ (صَحِيح)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِذَا خَرَجَتْ رُوحُ الْمُؤْمِنِ تَلَقَّاهَا مَلَكَانِ يُصْعِدَانِهَا». قَالَ حَمَّادٌ: فَذَكَرَ مِنْ طِيبِ رِيحِهَا وَذَكَرَ الْمِسْكَ قَالَ: «وَيَقُولُ أَهْلُ السَّمَاءِ: رُوحٌ طَيِّبَةٌ جَاءَتْ مِنْ قِبَلِ الْأَرْضِ صَلَّى اللهُ عَلَيْكِ وَعَلَى جَسَدٍ كُنْتِ تُعَمِّرِينَهُ فَيُنْطَلَقُ بِهِ إِلَى رَبِّهِ ثُمَّ يَقُولُ: انْطَلِقُوا بِهِ إِلَى آخِرِ الْأَجَلِ». قَالَ: «وَإِنَّ الْكَافِرَ إِذَا خَرَجَتْ رُوحُهُ» قَالَ حَمَّادٌ: وَذَكَرَ من نتنها وَذكر لعنها. «وَيَقُولُ أَهْلُ السَّمَاءِ: رُوحٌ خَبِيثَةٌ جَاءَتْ مِنْ قِبَلِ الْأَرْضِ فَيُقَالُ: انْطَلِقُوا بِهِ إِلَى آخِرِ الْأَجَلِ» قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَرد رَسُول

الله صلى الله عَلَيْهِ وَسلم ريطة كَانَت عَلَيْهِ على أَنفه هَكَذَا. رَوَاهُ مُسلم[۱۶۲۸]

۱۶۲۸- (۱۳) ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هر گاه روح انسانِ با ایمان و حقگرا، (از بدنش) خارج می‌شود، آن را دو فرشته می‌گیرند و (به سوی آسمان) بالا می‌برند...».

حمّاد [بن زید، راوی حدیث] گوید: [ابوهریره رضی الله عنه یا رسول خدا صلی الله علیه وسلم] از بوی خوش آن، یاد کرد و نیز از مُشک، یادآوری نمود.

رسول خدا صلی الله علیه وسلم در ادامه فرمودند: «و اهل آسمان گویند: [این،] روح پاکی است که از سوی زمین آمده است؛ درود و رحمت خداوند بر تو ای روح پاک و نیز بر جسدی که تو آن را آباد داشتی».

آن گاه، آن روح، به نزد پروردگارش برده می‌شود. پس خداوند می‌فرماید: «او را به جایی ببرید که برای او تا روز رستاخیز، آماده کرده شده است».

رسول خدا صلی الله علیه وسلم در ادامه فرمودند: «و هر گاه روح شخصی کافر، خارج می‌گردد...». حمّاد رحمه الله گوید: و رسول خدا صلی الله علیه وسلم از بوی بد آن یاد نمود و به بیان نفرین‌هایی که نثارش می‌شود، پرداختند؛ (و در آخر فرمودند:) «اهل آسمان گویند: [این،] روحی پلید و ناپاک است که از سوی زمین آمده است؛ آن گاه گفته می‌شود: او را به جایی ببرید که برای او تا روز رستاخیز، آماده کرده شده است».

ابوهریره رضی الله عنه گوید: پس از آن، رسول خدا صلی الله علیه وسلم چادری را که بر ایشان بود، این گونه بر بینی خود، باز گردانیدند.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است.]

شرح: «انطلقوا به الی آخر الأجل»: مراد از «آخر الأجل»، قیامت است؛ یعنی: مدتی که در روز قیامت برای وی در نظر گرفته شده است؛ و مراد از آن، «برزخ» است.

۱۶۲۸ مسلم ۲۲۰۲/۴ ح (۷۵-۲۸۷۲).

توضیح این که: او را به جایی ببرید که برای او تا روز رستاخیز و حَشْر، آماده کرده شده است.
و از این حدیث، مشخص می‌شود که برای هر کس، دو «اَجل» وجود دارد:

۱- «اَجل اوّل»؛ که اجل موتَ است.

۲- «اَجل آخر»؛ که أجل قیامت است.

خداوند در این مورد می‌فرماید:

﴿ثُمَّ قَضَىٰٓ أَجَلًا ۖ وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِندَهُۥ ۖ ثُمَّ أَنتُمْ تَمْتَرُونَ﴾ (انعام/۲)

«سپس (برای زندگی هر یک از شما) زمانی را تعیین کرده است (و با مرگ شخص پایان می‌پذیرد) و زمان معیّن (فرا رسیدن رستاخیز) را تنها خدا می‌داند و بس. سپس شما (افراد مشرک، درباره‌ی آفریننده‌ای که انسان را از این اصل ناچیز، یعنی گِل آفریده است و او را تکامل بخشیده است) شک و تردید به خود راه می‌دهید».

«ریطة»: چادر یک تخته که زنان بر سر خویش می‌افکنند. هر پارچه‌ای که مانند ملحفه باشد.

۱۶۲۹ -﴿۱۴﴾ (صَحِيحٌ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِذَا حُضِرَ الْمُؤْمِنُ أَتَتْ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ بِحَرِيرَةٍ بَيْضَاءَ فَيَقُولُونَ: اخْرُجِي رَاضِيَةً مَرْضِيًّا عَنْكِ إِلَى رَوْحِ اللّٰهِ وَرَيْحَانٍ وَرَبٍّ غَيْرِ غَضْبَانَ فَتَخْرُجُ كَأَطْيَبِ رِيحِ الْمِسْكِ حَتَّى إِنَّهُ لَيُنَاوِلُهُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا حَتَّى يَأْتُوا بِهِ أَبْوَابَ السَّمَاءِ فَيَقُولُونَ: مَا أَطْيَبَ هَذِهِ الرِّيحَ الَّتِي جَاءَتْكُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَيَأْتُونَ بِهِ أَرْوَاحَ الْمُؤْمِنِينَ فَلَهُمْ أَشَدُّ فَرَحًا بِهِ مِنْ أَحَدِكُمْ بِغَائِبِهِ يَقْدُمُ عَلَيْهِ فَيَسْأَلُونَهُ: مَاذَا فَعَلَ فُلَانٌ مَاذَا فَعَلَ فُلَانٌ؟ فَيَقُولُونَ: دَعُوهُ فَإِنَّهُ كَانَ فِي غَمِّ الدُّنْيَا. فَيَقُولُ: قَدْ مَاتَ أَمَا أَتَاكُمْ؟ فَيَقُولُونَ: قَدْ ذُهِبَ بِهِ إِلَى أُمِّهِ الْهَاوِيَةِ. وَإِنَّ الْكَافِرَ إِذَا احْتُضِرَ أَتَتْهُ مَلَائِكَةُ الْعَذَابِ بِمِسْحٍ فَيَقُولُونَ: أَخْرِجِي ساخطة مسخوطا عَلَيْكِ إِلَى عَذَابِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ. فَتَخْرُجُ كأنتن ريح جيفة حَتَّى يأتونَ بِهِ بَابِ الْأَرْضِ فَيَقُولُونَ: مَا أَنْتَنَ هَذِهِ الرِّيحَ

حَتَّى يَأْتُونَ بِهِ أَرْوَاحَ الْكُفَّارِ». رَوَاهُ أَحْمَدُ وَالنَّسَائِيُّ[۱۶۲۹]

۱۶۲۹- (۱۴) ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «هر گاه انسان با ایمان، در آستانه‌ی مرگ قرار می‌گیرد و آثار و نشانه‌های مرگ، بر او ظاهر می‌گردد؛ فرشتگان رحمت، با پارچه‌ای از ابریشم سفید، [به نزدش] می‌آیند و [خطاب به روح آن فرد] می‌گویند: «در حالی که تو، [از کرده‌ی خود، در جهان و از نعمت آخرت یزدان،] خشنودی و [خدا هم] از تو خشنود است، به سوی رحمت الهی [و آسایشی از جانب او،] و گل‌های خوشبو و رزقی گرانقدر و پروردگاری که خشمگین نیست، خارج شو».

آن گاه، همچون بهترین بوی مشک، بیرون می‌شود و فرشتگان، او را به یکدیگر می‌دهند و دست به دست می‌برند تا آن که او را به کنار دروازه‌های آسمان می‌آورند. [برخی از فرشتگان، به برخی دیگر] می‌گویند: «این چه بوی خوشی است که از سوی زمین، به سراغ شما آمده است!»

آن گاه او را به نزد ارواح مؤمنان می‌برند؛ و آن‌ها، به دیدن وی، بیشتر از آن، خوشحال و شادمان می‌گردند که یکی از شما، به آمدن دوست و عزیز گمشده‌ی خویش، شادمان و خوشحال می‌گردد.

آن گاه، [برخی از مؤمنان،] از او، [اوضاع و احوال دوستانِ دیگر خویش را] پرس و جو می‌کنند و می‌گویند: فلانی چطور است؟ و چه می‌کند؟ فلانی چطور است؟ و چه می‌کند؟ [برخی دیگر از مؤمنان] می‌گویند: او را به حال خودش واگذارید؛ زیرا وی در غم دنیا، بوده است.

[آن گاه، چون به خود می‌آید و اندکی راحتی و آسایش می‌یابد،] می‌گوید: «به راستی، آن که شما از او می‌پرسید، مرده است؛ آیا به نزدتان نیامده

[۱۶۲۹] نسائی ۸/۴ ح ۱۸۳۳.

است!؟ [آن گاه چون مؤمنان، به مرگ او، باخبر شوند و روح او را در میان خود نیابند،] می‌گویند: او را به جهنم برده‌اند.

و [امّا] شخص کافر، هر گاه در آستانه‌ی مرگ قرار گیرد و آثار و نشانه‌های مرگ، بر وی، نمایان گردد، فرشتگان عذاب، همراه با پلاسی، به نزدش می‌آیند و می‌گویند: در حالی که تو [از خدا،] ناراحت و خشمگین و [خدا] بر تو، خشمگین است، به سوی عذاب خداوند بلند مرتبه، خارج شو.

آن گاه، روح وی، همچون بدترین بوی لاشه و مردار، خارج می‌شود؛ تا آن که او را به کنار دروازه‌ی آسمان می‌آورند.

[برخی از فرشتگان، به برخی دیگر] می‌گویند: این، چه بوی بدی است! تا آن که او را به نزد ارواح کافران می‌برند».

[این حدیث را احمد بن حنبل و نسایی روایت کرده‌اند.]

شرح: «**حُضر**»: در آستانه‌ی مرگ قرار گرفت. آثار و نشانه‌های مرگ، بر وی ظاهر و هویدا شد. به حالت اِحتضار درآمد.

«**روح الله**»: رحمت خدا؛ یا آسایش و راحتی از جانب خدا.

«**ریحان**»: گل‌های خوشبو؛ یا رزقی گران قدر.

«**لیناوله بعضهم بعضاً**»: فرشتگان، روح مؤمن را به یکدیگر می‌دهند و آن را دست به دست می‌گردانند.

«**امّه الهاویة**»: اُمّ: مادر. برای ریشخند است. مراد: مأوی و جایگاه است.

«**الهاویة**»: پرتگاه ژرف و محل سقوط. «هاویة» از ماده‌ی «هوی» به معنای افتادن و سقوط کردن است. و دوزخ محل سقوط گناهکاران و بزهکاران و کافران و مشرکان و فاسقان و فاسدان و مجرمان و ملحدان است که در آن پرت می‌شوند و سقوط می‌کنند.

و «هاویة» اشاره به عمق آتش دوزخ نیز دارد که دوزخ پرتگاهی ژرف و عمیق و محل سقوط خطرناک و هول‌انگیزی است.

«**مِسح**»: پلاسی که بر روی آن نشینند. پوشالی پشمین که راهبان بپوشند.

١٦٣٠ -﴿ ١٥ ﴾ (صَحِيح)
وَعَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي جنَازَة رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ فَانْتَهَيْنَا إِلَى الْقَبْرِ وَلَمَّا يُلْحدْ فَجَلَسَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَجَلَسْنَا حوله كَأَن على رؤوسنا الطَّيْرَ وَفِي يَدِهِ عُودٌ يَنْكُتُ بِهِ فِي الْأَرْضِ فَرَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ: «اسْتَعِيذُوا بِاللهِ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ» مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ إِذَا كَانَ فِي انْقِطَاعٍ مِنَ الدُّنْيَا وَإِقْبَالٍ مِنَ الْآخِرَةِ نَزَلَ إِلَيْهِ من السَّمَاء مَلَائِكَة بِيض الْوُجُوهِ كَأَنَّ وُجُوهَهُمُ الشَّمْسُ مَعَهُمْ كَفَنٌ مِنْ أَكْفَانِ الْجَنَّةِ وَحَنُوطٌ مِنْ حَنُوطِ الْجَنَّةِ حَتَّى يَجْلِسُوا مِنْهُ مَدَّ الْبَصَرِ ثُمَّ يَجِيءُ مَلَكُ الْمَوْتِ حَتَّى يَجْلِسَ عِنْدَ رَأْسِهِ فَيَقُولُ: أَيَّتُهَا النَّفْسُ الطَّيِّبَةُ اخْرُجِي إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنَ الله ورضوان» قَالَ: «فَتَخْرُجُ تَسِيلُ كَمَا تَسِيلُ الْقَطْرَةُ مِنَ فِي السِّقَاءِ فَيَأْخُذُهَا فَإِذَا أَخَذَهَا لَمْ يَدَعُوهَا فِي يَدِهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ حَتَّى يَأْخُذُوهَا فَيَجْعَلُوهَا فِي ذَلِكَ الْكَفَنِ وَفِي ذَلِكَ الْحَنُوطِ وَيَخْرُجُ مِنْهَا كَأَطْيَبِ نَفْحَةِ مِسْكٍ وُجِدَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ» قَالَ: «فَيَصْعَدُونَ بِهَا فَلَا يَمُرُّونَ - يَعْنِي بِهَا - عَلَى مَلَأٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِلَّا قَالُوا: مَا هَذِه الرّوح الطّيب فَيَقُولُونَ: فُلَان بن فُلَانٍ بِأَحْسَنِ أَسْمَائِهِ الَّتِي كَانُوا يُسَمُّونَهُ بِهَا فِي الدُّنْيَا حَتَّى ينْتَهوا بهَا إِلَى سَمَاء الدُّنْيَا فيستفتحون لَهُ فَيفتح لَهُ فَيُشَيِّعُهُ مِنْ كُلِّ سَمَاءٍ مُقَرَّبُوهَا إِلَى السَّمَاءِ الَّتِي تَلِيهَا حَتَّى ينتهى بهَا إِلَى السَّمَاءِ السَّابِعَةِ - فَيَقُولُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ: اكْتُبُوا كِتَابَ عَبْدِي فِي عِلِّيِّينَ وَأَعِيدُوهُ إِلَى الْأَرْضِ فَإِنِّي مِنْهَا خَلَقْتُهُمْ وَفِيهَا أُعِيدُهُمْ وَمِنْهَا أخرجهم تَارَةً أُخْرَى قَالَ: «فتعاد روحه فيأتيه ملكان فَيُجْلِسَانِهِ فَيَقُولُونَ لَهُ: مَنْ رَبُّكَ؟ فَيَقُولُ: رَبِّيَ الله فَيَقُولُونَ لَهُ: مَا دِينُكَ؟ فَيَقُولُ: دِينِيَ الْإِسْلَامُ فَيَقُولَانِ لَهُ: مَا هَذَا الرَّجُلُ الَّذِي بُعِثَ فِيكُمْ؟ فَيَقُول: هُوَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَيَقُولَانِ لَهُ: وَمَا عِلْمُكَ؟ فَيَقُولُ: قَرَأْتُ كِتَابَ اللّٰهِ فَآمَنْتُ بِهِ وَصَدَّقْتُ فَيُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاء أَن قد صدق

فَأَفْرِشُوهُ مِنَ الْـجَنَّةِ وَأَلْبِسُوهُ مِنَ الْـجَنَّةِ وَافْتَحُوا لَـهُ بَابًا إِلَى الْـجَنَّةِ» قَـالَ: «فَيَأْتِيهِ مِنْ رَوْحِهَا وَطِيبِهَا وَيُفْسَحُ لَهُ فِي قَبْرِهِ مَدَّ بَصَرِهِ» قَالَ: «وَيَأْتِيهِ رجل حسن الْوَجْه حسن الثِّيَاب طيب الرّيح فَيَقُولُ: أَبْشِرْ بِالَّذِي يَسُرُّكَ هَذَا يَوْمُكَ الَّذِي كُنْتَ تُوعَدُ فَيَقُولُ لَهُ: مَنْ أَنْتَ؟ فَوَجْهُكَ الْوَجْه يَجِيء بِالْـخَيْرِ فَيَقُولُ: أَنَا عَمَلُكَ الصَّالِحُ فَيَقُولُ: رَبِّ أَقِمِ السَّاعَةَ رَبِّ أَقِمِ السَّاعَةَ حَتَّى أَرْجِعَ إِلَى أَهْلِي وَمَالِي». قَالَ: «وَإِنَّ الْعَبْدَ الْكَافِرَ إِذَا كَانَ فِي انْقِطَاعٍ مِنَ الدُّنْيَا وَإِقْبَالٍ مِنَ الْآخِرَةِ نَزَلَ إِلَيْهِ مِنَ السَّمَاءِ مَلَائِكَةٌ سُودُ الْوُجُوهِ مَعَهُمُ الْـمُسُوحُ فَيَجْلِسُونَ مِنْهُ مَدَّ الْبَصَرِ ثُمَّ يَجِيءُ مَلَكُ الْمَوْتِ حَتَّى يَجْلِس عِنْدَ رَأْسِهِ فَيَقُولُ: أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْـخَبِيثَةُ اخْرُجِي إِلَى سَخَطٍ مِنَ اللّٰهِ» قَالَ: «فَتُفَرَّقُ فِي جسده فينتزعها كَمَا ينتزع السفود من الصُّوف المبلول فَيَأْخُذُهَا فَإِذَا أَخَذَهَا لَمْ يَدَعُوهَا فِي يَدِهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ حَتَّى يَجْعَلُوهَا فِي تِلْكَ الْـمُسُوحِ وَيخرج مِنْهَا كَأَنْتَنِ رِيحِ جِيفَةٍ وُجِدَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ فَيَصْعَدُونَ بِهَا فَلَا يَمُرُّونَ بِهَا عَلَى مَلَأٍ مِنَ الْـمَلَائِكَةِ إِلَّا قَالُوا: مَا هَذَا الرّوح الْـخَبِيث؟ فَيَقُولُونَ: فلَان بن فُلَانٍ - بِأَقْبَحِ أَسْمَائِهِ الَّتِي كَانَ يُسَمَّى بِهَا فِي الدُّنْيَا - حَتَّى يَنْتَهِي بهَا إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا فَيُسْتَفْتَحُ لَهُ فَلَا يُفْتَحُ لَهُ» ثُمَّ قَرَأَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ﴿لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْـجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْـجَمَلُ فِي سم الْخياط﴾

فَيَقُولُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ: اكْتُبُوا كِتَابَهُ فِي سِجِّين فِي الْأَرْض السُّفْلى فتطرح روحه طرحا ثُمَّ قَرَأَ: ﴿وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرّيح فِي مَكَان سحيق﴾

فَتُعَادُ رُوحُهُ فِي جَسَدِهِ وَيَأْتِيهِ مَلَكَانِ فَيُجْلِسَانِهِ فَيَقُولَانِ لَهُ: مَنْ رَبُّكَ: فَيَقُولُ: هَاهْ هَاهْ لَا أَدْرِي فَيَقُولَانِ لَهُ: مَا دِينُكَ؟ فَيَقُولُ: هَاهْ هَاهْ لَا أَدْرِي فَيَقُولَانِ لَهُ: مَا هَذَا الرَّجُلُ الَّذِي بُعِثَ فِيكُمْ؟ فَيَقُولُ: هَاهْ هَاهْ لَا أَدْرِي فَيُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ أَن كذب عَبدِي فأفرشوا لَهُ

مِنَ النَّارِ وَافْتَحُوا لَهُ بَابًا إِلَى النَّارِ فَيَأْتِيهِ حَرُّهَا وَسَمُومُهَا وَيُضَيَّقُ عَلَيْهِ قَبْرُهُ حَتَّى تَخْتَلِفَ فِيهِ أَضْلَاعُهُ وَيَأْتِيهِ رَجُلٌ قَبِيحُ الْوَجْهِ قَبِيحُ الثِّيَابِ مُنْتِنُ الرِّيحِ فَيَقُولُ أَبْشِرْ بِالَّذِي يسوؤك هَذَا يَوْمُكَ الَّذِي كُنْتَ تُوعَدُ فَيَقُولُ: مَنْ أَنْتَ؟ فَوَجْهُكَ الْوَجْهُ يَجِيءُ بِالشَّرِّ فَيَقُولُ: أَنَا عَمَلُكَ الْخَبِيثُ فَيَقُولُ: رَبِّ لَا تُقِمِ السَّاعَةَ

وَفِي رِوَايَة نَحوه وَزَاد فِيهِ:

إِذَا خَرَجَ رُوحُهُ صَلَّى عَلَيْهِ كُلُّ مَلَكٍ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَكُلُّ مَلَكٍ فِي السَّمَاءِ وَفُتِحَتْ لَهُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ لَيْسَ مِنْ أَهْلِ بَابٍ إِلَّا وَهُمْ يَدْعُونَ اللهَ أَنْ يُعْرَجَ بِرُوحِهِ مِنْ قِبَلِهِمْ. وَتُنْزَعُ نَفْسُهُ يَعْنِي الْكَافِرَ مَعَ الْعُرُوقِ فَيَلْعَنُهُ كُلُّ مَلَكٍ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَكُلُّ مَلَكٍ فِي السَّمَاءِ وَتُغْلَقُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ لَيْسَ مِنْ أَهْلِ بَابٍ إِلَّا وَهُمْ يَدْعُونَ اللهَ أَنْ لَا يُعْرِجَ رُوحَهُ مِنْ قبلهم». رَوَاهُ أَحْمد[۱۶۳۰]

۱۶۳۰- (۱۵) براء بن عازب رضی الله عنه گوید: همراه پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم با جنازه مردی از انصاری خارج شدیم تا به قبر رسیدیم در حالی که هنوز لحد آماده نشده بود، پیامبر صلی الله علیه وسلم نشست، ما هم (آرام و ساکت) دور او نشستیم، مثل اینکه بالای سرمان پرنده بود، و در حالی که چوبی در دست داشت و آن را بر زمین می‌کوبید، سرش را بلند کرد و دو یا سه بار فرمود، از عذاب قبر به خدا پناه ببرید، سپس فرمود: وقتی که بنده مؤمن در حال بریدن از دنیا و رو کردن به آخرت است فرشتگانی که صورتهایشان سفید و مانند خورشید (درخشان) است، و کفنی از کفن‌های بهشت و حنوَطی (هر چیز خوشبویی که به جسد می‌زنند) از حنوطهای بهشت به همراه دارند، از آسمان به سوی او می‌آیند و تا جایی که چشم، توانایی دیدن دارد ملائکه کنار او می‌نشینند،

[۱۶۳۰] ابوداود ۱۱۴/۵ ح ۴۷۵۳ و احمد ۲۸۷/۴.

سپس ملک الموت عليه‌السلام می‌آید و کنار سرش می‌نشیند و می‌گوید: ای روح پاک! به سوی مغفرت و رضوان الهی خارج شو، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: پس روح مانند قطره‌ای که از لبه مشک آب می‌چکد، خارج می‌شود و ملک الموت آن را می‌گیرند و در آن کفن و بوی خوش قرار می‌دهند و از آن روح بویی خوشتر از بهترین مسک روی زمین خارج می‌شود، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: او را بالا می‌برند و از کنار هر گروهی از ملائکه که می‌گذرند می‌پرسند: این روح پاک کیست؟ می‌گویند: فلانی پسر فلانی است، و او را با بهترین نامهایی که در دنیا داشته، مورد خطاب قرار می‌دهند، تا اینکه او را به آسمان دنیا می‌رسانند، برای او طلب باز شدن دروازه آسمان می‌کنند، دروازه بر آنها باز می‌شود و از هر آسمانی تا آسمان بعدی مقربان (بین دو آسمان) او را همراهی می‌کنند تا به آسمان هفتم برده می‌شود، خداوند عز و جل می‌فرماید: نامه عمل بنده‌ام را در میان نامه اعمال نیکوکاران بنویسید و او را به زمین باز گردانید. که من آنها را از (خاک) زمین آفریده‌ام و به آن باز می‌گردانم و باز دیگر آنها را از آن خارج می‌کنم، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: روحش به جسدش باز گردانده می‌شود و دو ملائکه (نکیر و منکر) نزد او می‌آیند و او را می‌نشانند و از او می‌پرسند: پروردگارت کیست؟ جواب می‌دهد پروردگارم الله است، از او می‌پرسند دینت چیست؟ جواب می‌دهد: دینم اسلام است، از او می‌پرسند این مردی که از میان شما مبعوث شد کیست؟ جواب می‌دهد: او فرستاده خدا است، از او می‌پرسند از کجا می‌دانی؟ جواب می‌دهد: کتاب خدا را خواندم و به آن ایمان آورده و آن را تصدیق کردم. در این زمان ندا دهنده‌ای از آسمان ندا می‌دهد بنده‌ام راست گفت؛ پس از فرش بهشت برای او پهن کنید و از لباس بهشت او را بپوشانید و برای او دری از بهشت باز کنید. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: نسیم و بوی خوش بهشت به مشام او می‌رسد و قبرش به اندازه دید چشمش وسعت

پیدا می کند. (پیامبر ﷺ) فرمود: سپس مردی زیباروی با لباسی زیبا و بویی خوش نزد او می‌آید و می گوید: مژده‌باد تو را به چیزی که خوشحالت می کند. این همان روزی است که به تو وعده داده شده بود، پس به آن مرد می گوید: تو کیستی؟ صورت تو مانند صورت کسی است که پیام‌آور نیکی است. (آن مرد) می گوید من عمل صالح تو هستم. (بنده مؤمن) می گوید: پروردگارا! قیامت را برپا کن تا به سوی اهل و مالم برگردم.

(پیامبر ﷺ) فرمود: و هنگامی که بنده‌ی کافر در حال بریدن از دنیا و انتقال به آخرت است، ملائکه‌ای از آسمان به سوی او پایین می‌آیند که صورتشان سیاه است، پارچه‌هایی بافته شده از مو (با الیاف زبر و درشت) به همراه دارند و تا چشم قدرت دیدن دارد ملائکه اطراف او را می گیرند، سپس ملک الموت می‌آید و کنار سرش می‌نشیند و می گوید: ای روح خبیث! به سوی خشم و عذاب خدا خارج شو، (پیامبر ﷺ) فرمود: روح در جسد او پراکنده و متفرق می‌شود، و ملک الموت روحش را مانند کشیدن سیخ خاردار از پشم خیس بیرون می‌آورد همین که آن را بیرون آورد لحظه‌ای در دستش باقی نمی‌ماند بلکه فوراً آن را در آن پارچه‌های بافته شده از مو (با الیاف زبر و درشت) قرار می‌دهند، در حالی که بویی بدتر از گندیده‌ترین لاشه روی زمین از آن خارج می‌شود، روحش را بالا می‌برند، از کنار هیچ گروهی از ملائکه عبورش نمی‌دهند مگر اینکه می گویند این روح خبیث کیست؟ می گویند: فلانی پسر فلانی است و با زشت‌ترین نامهایی که در دنیا داشته او را مورد خطاب قرار می‌دهند تا اینکه به آسمان دنیا برده می‌شود، آنگاه برای او طلب باز شدن دروازه آسمان می کنند، ولی دروازه را بر او باز نمی کنند، سپس پیامبر ﷺ این آیه را تلاوت کرد: ﴿لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَٰبُ ٱلسَّمَآءِ وَلَا يَدْخُلُونَ ٱلْجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ ٱلْجَمَلُ فِى سَمِّ ٱلْخِيَاطِ﴾ (اعراف/۴۰) «درهای آسمان به روی آنها باز نمی گردد و به بهشت وارد نمی‌شوند تا

اینکه شتر از سوراخ سوزن خیاطی بگذرد». خداوند متعال می‌فرماید: نامه عمل او را در میان بدکاران در زمین سفلی بنویسید، پس روح او پرت می‌شود؛ سپس (پیامبر ﷺ) این آیه را خواند: ﴿وَمَن يُشْرِكْ بِٱللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَتَخْطَفُهُ ٱلطَّيْرُ أَوْ تَهْوِى بِهِ ٱلرِّيحُ فِى مَكَانٍ سَحِيقٍ﴾ (حج/٣١)، «هر کس که برای خدا شریکی قرار دهد انگار (به خاطر سقوط از اوج ایمان به حضیض کفر) از آسمان فرو افتاده است (و به بدترین شکل جان داده است) و پرندگان تکه‌های بدن او را می‌ربایند یا اینکه تندباد او را به مکان بسیار دوری (و دره ژرفی) پرتاب می‌کند»، سپس روحش به جسدش بازگردانده می‌شود و دو ملائکه (نکیر و منکر) او را می‌نشانند و از او می‌پرسند: پروردگارت کیست؟ جواب می‌دهد: هاه! هاه! نمی‌دانم از او می‌پرسند دینت چیست؟ جواب می‌دهد: هاه! هاه! نمی‌دانم، در این حال ندادهنده‌ای از آسمان ندا می‌دهد که: دروغ گفت؛ پس فرشی از آتش برای او پهن و دری از آتش برای او باز کنید، از گرما و حرارت جهنم به سوی او می‌آید و قبرش بر او تنگ می‌شود به طوری که استخوان‌های سینه‌اش درهم شکسته می‌شود و مردی با رویی زشت و لباسی قبیح و بویی بد نزد او می‌آید و می‌گوید: مژده باد تو را به چیزی که تو را ناراحت می‌کند، این همان روزی است که به تو وعده داده شده بود، (آن شخص کافر) می‌گوید: تو کیستی؟ صورت تو مانند صورت کسی است که پیام‌آور شر است. (آن مرد) می‌گوید: من عمل خبیث تو هستم، (شخص کافر) می‌گوید: پروردگارا قیامت را برپا کن.

و در روایتی دیگر، به همین معنا روایت شده است و در آن، این کلمات نیز افزوده شده است:

«هرگاه روح مؤمن، [از جسدش،] خارج گردد، تمام فرشتگانی که در بین آسمان و زمین هستند و نیز تمام فرشتگانی که در آسمان قرار دارند، بر

وی، درود می‌فرستند و دروازه‌های آسمان، برای وی گشوده می‌گردند و اهل هیچ دروازه‌ای از دروازه‌های آسمان نیست، مگر آن که آنان از خداوند می‌خواهند که روح شخص مؤمن، از سمت آن‌ها، به بالا، برده شود.

و نفس کافر، همراه با رگها، کشیده می‌شود و تمام فرشتگانی که در بین آسمان و زمین هستند و نیز تمام فرشتگانی که در آسمان قرار دارند، بر وی، نفرین نثار می‌کنند و دروازه‌های آسمان، برای وی، بسته می‌گردد و اهل هیچ دروازه‌ای از دروازه‌های آسمان نیست، مگر آن که آنان، از خداوند درخواست می‌کنند که روح شخص کافر، از سمت آن‌ها، به بالا برده نشود».

[این حدیث را احمد بن حنبل روایت کرده است.]

شرح: **«عود»**: ترکه. چوب نازک یا مطلق چوب. شاخه‌ی بریده شده از درخت.

«ینکت»: زمین را می‌خراشید. زمین را با چوب، شیار می‌کرد.

«حنوط»: عطری خوشبو که به جسد مرده بمالند تا دیری بماند و متلاشی نشود.

«و فی روایة نحوه»: **«نحوه»**: عادت محدثان و راویان و ناقلانِ حدیث بر این است که هرگاه حدیثی را با یک سند روایت کنند و سپس الفاظ همان حدیث را با سندی دیگر نقل کنند، به جای این که کلّ متن حدیث را نقل کنند، در آخر آن می‌گویند: **«نحوه»** یا **«مثله»**.

و فرق واژه‌ی **«نحوه»** و **«مثله»** در این است که: اصطلاح **«مثله»**، در روایت و احادیثی به کار می‌رود که هر دو حدیث[که با سندهای مختلف روایت شده‌اند] از حیث لفظ و معنی، با همدیگر موافق و متّحد باشند؛ و اصطلاح **«نحوه»**، در روایاتی مورد استفاده قرار می‌گیرد که هر دو حدیث از حیث معنی با همدیگر موافق باشند، نه از حیث لفظ. قول مشهور علماء و صاحب نظران اسلامی نیز همین است که گفته شد.

و برخی از علماء عکس این قضیه را بیان داشته‌اند و گفته‌اند: اصطلاح **«مثله»**، در روایاتی مورد استفاده قرار می‌گیرد که هر دو حدیث، از حیث معنی ـ نه از حیث لفظ ـ با همدیگر موافق باشند و اصطلاح **«نحوه»**، در احادیثی به کار می‌رود که هر دو حدیث هم از حیث لفظ و هم از حیث معنی، موافق یکدیگر باشند؛ ولی چنان که پیشتر نیز گفته شد، قول اول، مشهورتر و صحیح‌تر است.

۱۶۳۱ - ﴿۱۶﴾ (ضَعِيف)

وَعَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَعْبٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: لَمَّا حَضَرَتْ كَعْبًا الْوَفَاةُ أَتَتْهُ أُمُّ بِشْرٍ بِنْتُ الْبَرَاءِ بْنِ مَعْرُورٍ فَقَالَتْ: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ إِنْ لَقِيتَ فُلَانًا فَاقْرَأْ عَلَيْهِ مِنِّي السَّلَامَ. فَقَالَ: غَفَرَ اللهُ لَكِ يَا أُمَّ بِشْرٍ نَحْنُ أَشْغَلُ مِنْ ذَلِكَ فَقَالَتْ: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَمَا سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُول: «إِنَّ أَرْوَاحَ الْمُؤْمِنِينَ فِي طَيْرٍ خُضْرٍ تَعْلُقُ بِشَجَرِ الْجَنَّةِ؟» قَالَ: بَلَى. قَالَتْ: فَهُوَ ذَاكَ. رَوَاهُ ابْنُ مَاجَهْ وَالْبَيْهَقِيُّ فِي كِتَابِ الْبَعْثِ والنشور[۱۶۳۱]

۱۶۳۱- (۱۶) عبدالرحمن بن کعب رضی الله عنه، از پدرش (کعب بن عمرو بن عوف مازنی انصاری رضی الله عنه) روایت کرده که وی گفته است:

چون مرگ کعب رضی الله عنه فرا رسید، اُمّ بشر، دختر براء بن معرور رضی الله عنها به نزدش آمد و گفت: ای ابوعبدالرحمن! اگر (پس از مرگ و در آخرت،) با فلانی دیدار کردی، پس سلام مرا بدو برسان.

کعب رضی الله عنه گفت: خدای، تو را بیامرزد ای اُمّ بشر! ما گرفتارتر از آن خواهیم بود که خبر از دیگران بگیریم.

اُمّ بشر رضی الله عنها گفت: ای ابوعبدالرحمن! آیا از رسول خدا صلی الله علیه وسلم نشنیدی که می‌فرمودند:

«به راستی، ارواح مؤمنان، در شکم پرندگان سبز رنگ قرار دارند و از درخت [های] بهشت، بهره می‌برند؟».

کعب رضی الله عنه در پاسخ گفت: آری؛ [این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه وسلم شنیده‌ام.]

اُمّ بشر رضی الله عنها گفت: این، همان است.

[این حدیث را ابن ماجه و بیهقی در کتاب «البعث و النشور» روایت کرده‌اند.]

[۱۶۳۱] ابن ماجه ۱/۴۶۶ ح ۱۴۴۹.

شرح: «نحن أشغل من ذالک»:

این بخش از حدیث، اشاره به این آیات دارد:

۱- ﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ﴿٣٤﴾ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ ﴿٣٥﴾ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ ﴿٣٦﴾ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ﴿٣٧﴾﴾ (عبس/۳۴-۳۷)

«در آن روز که انسان فرار می‌کند از برادر خود و از مادر و پدرش! و از همسر و فرزندانش! در آن روز، هر کدام از آنان، وضعی و گرفتاری بزرگی دارد که او را به خود، سرگرم می‌کند و از هر چیز دیگری باز می‌دارد».

۲- ﴿وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا﴾ (معارج/۱۰)

«هیچ دوست صمیمی و خویشاوند نزدیکی، سراغ دوست صمیمی و خویشاوند نزدیکی را نمی‌گیرد و از او نمی‌پرسد!».

به هر حال، انسان، نزدیکترین نزدیکانش را که برادر و پدر و مادر و زن و فرزند هستند، نه فقط فراموش می‌نماید، بلکه از آن‌ها فرار هم می‌کند؛ و این نشان می‌دهد که هول و وحشت صحرای محشر، آن قدر زیاد است که انسان را از تمام پیوندها و علائقش جدا می‌کند.

مادری که به او عشق می‌ورزید؛ پدری که سخت مورد احترام او بود؛ همسری که به شدّت، به او محبّت داشت؛ و فرزندانی که میوه‌ی قلب و نور چشمان او محسوب می‌شدند. برخی از علماء و صاحب‌نظران اسلامی گفته‌اند: منظور فرار از برادران و پدران و مادران و همسران و فرزندانی است که راه ایمان و تقوا و اطاعت خدا را نپیموده‌اند؛ انسان، از آن‌ها فرار می‌کند تا مبادا، به سرنوشتشان گرفتار شود.

برخی نیز گفته‌اند که این فرار، به خاطر آن است که مبادا، آن‌ها، حقوقی به گردن او داشته باشند و از او مطالبه کنند؛ و او، از ادای آن، عاجز باشد.

۱۶۳۲ -﴿۱۷﴾ (صَحِيح)

وَعَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَعْبٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: أَنَّهُ كَانَ يُحَدِّثُ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ

وَسَلَّمَ قَالَ: «إِنَّا نسمَةَ الْـمُؤمن طير طَيْرٌ تَعْلُقُ فِي شَجَرِ الْـجَنَّةِ حَتَّى يُرْجِعَهُ اللهُ فِي جَسَدِهِ يَوْمَ يَبْعَثُهُ». رَوَاهُ مَالِكٌ وَالنَّسَائِيِ وَالْبَيْهَقِيّ فِي كتاب الْبَعْث والنشور[۱۶۳۲]

۱۶۳۲- (۱۷) و از عبدالرحمن بن کعب رضی الله عنه، از پدرش، روایت شده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بی‌گمان روح مؤمن، پرنده‌ای است که در درختان بهشت می‌چرد و از آن‌ها، بهره‌مند می‌گردد؛ تا آن که خداوند، او را در روز رستاخیز - که وی را برمی‌انگیزد - به جسدش بازمی‌گرداند».

[این حدیث را مالک، نسائی و بیهقی در کتاب «البعث و النشور» روایت کرده‌اند.]

شرح: «نسمة»: ذات انسان (مجموع جسم و روح انسان)؛ روح انسان. در اینجا، مراد، «روح انسان» است. «تعلُق»: می‌چرد؛ بهره می‌گیرد.

۱۶۳۳ -﴿۱۸﴾ (لم تتمّ دراسته)

وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْـمُنْكَدِرِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ وَهُوَ يَمُوتُ فَقُلْتُ: اقْرَأْ عَلَى رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ السَّلَام. رَوَاهُ ابْن مَاجَه[۱۶۳۳]

۱۶۳۳- (۱۸) محمد بن منکدر رحمه الله گوید: در حالی بر جابر بن عبدالله رضی الله عنه وارد شدم که در آستانه‌ی مرگ قرار داشت و آثار و نشانه‌های مرگ، بر وی، نمایان شده بود. گفتم: (پس از مرگ و در آخرت،) سلام مرا به رسول خدا صلی الله علیه وسلم برسان».

[این حدیث را ابن ماجه روایت کرده است.]

[۱۶۳۲] نسائی ۱۰۸/۴ ح ۲۰۷۳؛ ابن ماجه ۱۴۲۸/۲ ح ۴۲۷۱؛ مالک ۲۴۰/۱ ح ۴۹ کتاب جنائز و احمد ۴۵۵/۳.

[۱۶۳۳] ابنماجه ۴۶۶/۱ ح ۱۴۵۰.

باب (۴)

غسل دادن و کفن کردن میّت

۱۶۳۴ -﴿۱﴾ (مُتَّفق عَلَيْهِ)

عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَنَحْنُ نُغَسِّلُ ابْنَتَهُ فَقَالَ: اغْسِلْنَهَا ثَلَاثًا أَوْ خَمْسًا أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكِ إِنْ رَأَيْتُنَّ ذَلِكَ بِمَاءٍ وَسِدْرٍ وَاجْعَلْنَ فِي الْآخِرَةِ كَافُورًا أَوْ شَيْئًا مِنْ كَافُورٍ فَإِذَا فَرَغْتُنَّ فَآذِنَّنِي فَلَمَّا فَرَغْنَا آذناه فَألْقى إِلَيْنَا حقوه وَقَالَ: «أَشْعِرْنَهَا إِيَّاهُ» وَفِي رِوَايَةٍ: «اغْسِلْنَهَا وِتْرًا: ثَلَاثًا أَوْ خَمْسًا أَوْ سَبْعًا وَابْدَأْنَ بِمَيَامِنِهَا وَمَوَاضِعِ الْوُضُوءِ مِنْهَا». وَقَالَتْ فَضَفَّرْنَا شَعَرَهَا ثَلَاثَةَ قُرُونٍ فألقيناها خلفها[۱۶۳۴]

۱۶۳۴- (۱) امّ عطیّه (انصاری)رضی الله عنها گوید: در حال شستن دختر پیامبر خدا ﷺ بودیم که آن حضرت ﷺ نزد ما آمدند و فرمودند: «او را سه بار، یا پنج بار، یا بیشتر از آن - اگر لازم دانستید -، با آب و سِدر، بشویید؛ و آخرین بار، او را با کافور، غسل دهید؛ و وقتی که از غسل او فارغ شدید و آن را به پایان رساندید، مرا اطلاع دهید».

[امّ عطیّه رضی الله عنها گوید:] وقتی که از غسلش فارغ شدیم، آن حضرت ﷺ را مطّلع ساختیم.

رسول خدا ﷺ ازار خویش (پارچه‌ی بلندی که دور کمر می‌بستند) را برای ما انداختند و فرمودند: «با این پارچه، او را بپوشانید؛ به طوری که این پارچه، اوّلین پوشش او باشد».

۱۶۳۴ بخاری ۱۳۰/۳ ح ۱۲۵۴؛ مسلم ۶۴۶/۲ ح (۳۶-۹۳۹)؛ ابوداود ۵۰۳/۳ ح ۳۱۴۲؛ ترمذی ۳۱۵/۳ ح ۹۹۰؛ نسائی ۲۸/۴ ح ۱۸۸۱؛ ابن ماج ۴۶۸/۱ ح ۱۴۵۸؛ مالک ۲۲۲/۱ ح ۲ کتاب جنائز و احمد ۸۴/۵.

و در روایتی دیگر آمده است: [رسول خدا ﷺ فرمودند:] «تعداد بارهایی که او را می‌شویید، فَرد باشد؛ یعنی: سه بار؛ یا پنج بار؛ و یا هفت بار؛ و غسل را از طرف راست و از اعضای وضوی او، شروع کنید».

ام عطیّه انصاری رضی الله عنها گوید: موی سر دختر رسول خدا ﷺ را در سه دسته بافتیم و آن را در پشت سرش قرار دادیم».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند.]

شرح: «إبنته»: از روایت صحیح مسلم، چنین معلوم می‌شود که بزرگترین دختر آن حضرت ﷺ، حضرت زینب رضی الله عنها بود که در این حدیث، از غسل او بحث به میان آمده است. وی، در عقد نکاح «ابوالعاص بن ربیع» بود و در اوائل سال هشتم هجری قمری، وفات نمود.

زینب رضی الله عنها، نخستین فرزند رسول خدا ﷺ: زینب رضی الله عنها، نخستین و بزرگترین فرزند رسول خدا ﷺ بود. مادر و پدر از تولد او که اولین ثمره‌ی ازدواجشان به شمار می‌آمد بسیار خوشحال شدند. زینب در مکه‌ی مکرمه ۱۰ سال پیش از بعثت رسول خدا به دنیا آمد. حضرت در آن زمان سی سال عمر داشتند.

زینب همانند سایر اشراف زادگان قریش، دایه‌هایی داشتند که از شیر آنان تغذیه می‌کرد. هنگامی که دوران شیرخوارگی به پایان رسید، به خانه‌ی پدر بازگشت تا به سرپرستی، توجه و مهر مادرش ببالد و اسرار زندگی را بیاموزد.

به محض این که پا به رشد گذاشت مادرش آموزش کارهای خانه را برای او عهده‌دار گشت و سپس نحوه‌ی نگهداری از خواهران کوچکش را نیز به او آموزش داد. لذا سرگرمی‌های بی‌هدف و بازی‌های بیهوده‌ی کودکانه را نشناخت. هنوز ده سال بیشتر نداشت که در کانون توجه و عنایت قریشیان قرار گرفت؛ هر کدام از آنان آرزو داشتند که او عروس آینده‌شان باشد.

روزی پسرخاله‌اش «ابوالعاص پسر ربیع» مثل عادت همیشه‌اش به دیدن خاله‌اش آمد. زینب این مرتبه از آمدن «ابوالعاص» احساس دیگری داشت. او احساس کرد که آمدن پسر خاله‌اش برنامه‌ای را دنبال می‌کند، لیکن دقیقاً نمی‌دانست چه خواهد بود. او در کناری نشست و این حادثه را سبک و سنگین می‌کرد و با آن دست و پنجه نرم می‌کرد.

ناگهان مادرش خدیجه‌ی کبری - که خدا از او راضی باد - به او نزدیک گردید و در گوشش گفت: پسر خاله‌ات به ازدواج با تو علاقه‌مند است، و امروز برای خواستگاری تو آمده است قلبش تپیدن گرفت، سرش را در دست گرفت و در حالی که خوشحالی سراپایش را احاطه کرده بود، گفت: پسر خاله‌ام؟ ابوالعاص؟ من از وقتی که چشم گشودم او را می‌شناسم. او همیشه به دیدار خاله‌اش آمده و او را گرامی می‌داشت. خاله نیز او را مثل فرزندش دوست داشت.

درست است که گاهی گرفتاری‌های روزگار و مشغولیت به تجارت برای مدتی طولانی او را از دیدن خاله‌اش دور می‌داشت، به خصوص وقتی که برای تجارت به یمن یا شام می‌رفت، و یا آن گاه که مراسم حج فرا می‌رسید و بازارهای تجاری و شعر و ادب گرم می‌شد، ولی او ارادتی خاص به خاله‌اش داشت. زینب از دیدارش خوشحال می‌گشت. از گوش دادن به داستان‌ها و خاطرات سفرهایش لذت می‌برد. از این که در بازگشت از سفرهایش ارمغان‌هایی برای نشان دادن صمیمیت و مهر برایش می‌آورد احساس سعادت‌مندی می‌کرد.

او جوان پرکار، تلاش‌گر، جوانمرد و امیدواری بود که تجارت نیز به او پختگی و مهارت داده بود. به خود اعتماد داشت و به عزتش می‌بالید، حرمت و قداست خانواده را نگه می‌داشت. در حالی که او در این افکار غوطه‌ور بود، مادر به نزدش آمده و فرمود: دختر عزیزم زینب! پسر خاله‌ات ابوالعاص منتظر است. زینب هیچ نگفت و یک کلمه حرف نزد؛ مادرش رأی دختر را دانست و در همان زمان نزد ابوالعاص آمد، و اعلام رضایت دختر و ازدواج آنان را تبریک گفت.

زمان زفاف فرا رسید، سران و بزرگان مکه فرا خوانده شدند. گوسفندها ذبح شد و کاروان عروس به سوی خانه‌ی جدید روانه شد. او با شوهرش به عنوان موفق‌ترین و خوشبخت‌ترین زن زندگی می‌کرد. تفاهم، مهر و صمیمیت امتیاز زندگی‌شان و راه ارتباط آنان بود. او در ابوالعاص زیباترین اخلاق و ستوده‌ترین رفتار و معاشرت سعادت‌مندانه را می‌یافت، همچنان که دوست می‌داشت، مورد محبت دیگران نیز قرار می‌گرفت. ثمره‌ی زندگی آنان یک پسر و یک دختر زیبا به نام‌های «علی» و «امامه» بود.

شوهر سفرهای گوناگونی برای تجارت انجام می‌داد که همسرش در چنین روزهایی در خانه‌ی پدر به سر می‌برد. تا شوهرش باز گردد. یکی از روزها که هرگز زینب فراموشش نکرد و

تاریخ هم آن را از یاد نخواهد برد، و شما نیز آن را فراموش نخواهید کرد روزی بود که مادر زینب او را از نزول وحی بر پدرش در غار حراء مطلع کرد. اولین آیات نازل شده آیاتی از اول سوره‌ی اقرأ بود.

در آن روز از یک طرف سعادت و خوشحالی سراپای زینب را در برگرفته بود و خبر نبوت و پیامبری پدرش به او شادابی و طراوت بخشیده بود و از طرفی از دشمنی قریش با رسول خدا و دین جدیدش بسیار بیم داشت. بدین صورت او این مطلب را از زبان «ورقة بن نوفل» شنید که به مادرش چنین گفت، آنگاه مادرش او را از رویدادی که برایش پیش آمده بود مطلع گرداند شوهر زینب هنوز تازه از سفر برگشته بود که او با این خبر خوشحال کننده و این مژده به استقبالش رفت، تمام وجودش را امید پذیرش دین جدید از جانب شوهرش فرا گرفته بود. لیکن ابوالعاص ساکت ماند و هیچ نگفت. لحظات کند و دشوار سپری می‌شد که زینب آن را زمانی طولانی تصور می‌کرد.

شوهر با این مطلب سکوت را شکست: اگر من حرف پدرت را تأیید کنم و از او پیروی کنم، مردم خواهند گفت: دین پدرش را رها کرده و برای خوشحالی زنش چنین کرده است... ای زینب به خدا قسم من پدرت را هرگز دروغگو نمی‌پندارم، چون فردی راستگو و امانت‌دار است. چیزی برایم از پیروی کردن از او دوستدارتر نیست ولی من از مردم و حرفشان حذر می‌کنم. زینب گفت: من، مادر، و خواهرانم به دین پدر گرویده‌ایم. او در جواب گفت: تو آزادی در آنچه پذیرفته‌ای، اما من هرگز دین قریش را رها نخواهم کرد. زینب به او گفت: پسر خاله جان، دوست داشتم تو نیز از پیشگامان و سبقت جویندگان به اسلام باشی.

ایام به همین منوال سپری می‌شد... ابوالعاص بر دینش و زینب بر دین اسلام. آنان از یکدیگر جدا نشدند چون هنوز اسلام دستور جدایی زن، و شوهر غیرمسَلمانش را نداده بود اما غم و اندوه بر دل و جان زینب و خاندانش خیمه زده بود. جنگ و دشمنی قریش با پدرش و دعوت او و یارانش شروع شده بود. آنان همه‌ی فشار خود را برای سرکوب و شکنجه‌ی تازه گرویدگان به دین جدید متمرکز کرده بودند.

حضرت محمد ﷺ پیامبر و فرستاده‌ی خدا و یارانش همه‌ی این ستم‌ها و فشار و سرکوب

را از کفار مکه تحمل می‌کردند. ایمان و یقین به خداوند، برای آنان بهترین یاور بود تا آنان را یاری و مدد دهد. سرانجام عام الحزن (سال اندوه) فرا رسید، عموی پیامبر و بازوی توانایش فوت شد، همسر و بهترین همراه و یاورش را از دست داد. آن دو با فوتشان غم و اندوه جانکاهی را در دل پیامبر به جا گذاشتند.

سه سال بعد از وفات آنان رسول خدا، به مدینه‌ی منوره هجرت کرد و در پی او دخترانش نیز چنان کردند. زینب با شوهر و فرزندانش در مکه تنها ماند هر گاه از جلوی منزل رها شده‌ی پدر عبور می‌کرد، و اخبار شهر مدینه را می‌شنید و چشمش به شوهر و فرزندانش می‌افتاد، خاطرات زیبا و دوست‌داشتنی گذشته و بودن در کنار پدری بزرگوار چون محمد ﷺ در ذهنش مرور می‌شد. ناراحتی و اندوه زینب، آنگاه که کفار مکه - که شوهرش نیز همراهشان بود - برای پیکار و مبارزه با مسلمانان به طرف مدینه حرکت کردند فزونی یافت. زینب احساسات متفاوتی داشت چون در یک طرف پدر گرامیش و در طرف دیگر شوهرش قرار داشت. این نخستین جنگ بزرگ بین قریش و مسلمانان بود که به جنگ «بدر» مشهور گشت.

بعد از گذشت روزهای سخت، خبر پیروزی مسلمانان و شکست کفار و اسارت شوهرش را دریافت کرد. و هنگامی که مطلع گشت، مشرکین مکه برای رهایی و خریدن اسیرانشان به مدینه می‌روند، او نیز اقداماتی انجام داد و به طرف باارزش‌ترین گوهر خویش شتافت، او به طرف گردنبندی رفت که مادرش خدیجه رضی الله عنها در جشن عروسی به او اهداء کرده بود و آن را همراه «عمرو» برادر شوهرش به مدینه فرستاد تا به عنوان پول آزادی شوهرش تقدیم شود.

وقتی عمرو گردنبند را به رسول خدا تقدیم کرد پیامبر گردنبند را شناخت و پی برد که متعلق به همسر گرامیشان خدیجه است، همسری که علی‌رغم فوتش هیچ گاه او را فراموش نکرده بود، و همیشه به خاطراتش وفادار و به موضع گیری‌های ارزنده‌اش در یاری رساندن به اسلام و پیام‌آورش، به تقدیر و احترام نگریسته بود. پیامبر نگاهی به گردنبند و سپس به یارانش انداخت، آنان نیز داستان گردنبند را فهمیده بودند و به آنچه از این قضیه مربوط به ایشان است نیز پی بردند. حضرت محمد ﷺ فرمودند: اگر صلاح بدانید اسیرش را آزاد کرده و طلایش را به خودش بازگردانید.

اصحاب بزرگوار به خاطر تقدیر و احترام به پیامبرشان و به جهت وفاداری و سپاس از تلاش‌های «ام‌المؤمنین» خدیجه با پیشنهاد رسول خدا با کمال میل و طیب خاطر موافقت کردند و گردنبند را بازگردانده و اسیر را آزاد کردند.

قبل از این که ابوالعاص شوهر زینب سرزمین مدینه را به قصد مکه ترک کند، پیامبر در گوشش چیزی را زمزمه کرد. او سرش را به عنوان موافقت تکان داد.

می‌دانید پیامبر در گوشش چه فرمود: حضرت از او خواست، پس از بازگشت به مکه زینب را به مدینه بفرستد، چون از این پس اسلام زینب و شوهر را از ادامه‌ی زندگی بازمی‌داشت، زیرا قانون چنین مطرح شده بود که زن مسلمان در ازدواج مرد غیرمسلمان باقی نماند، و ازدواج زن مسلمان با فرد غیرمسلمان نباید انجام شود.

به محض این که شوهر از اسارت بازگشت، خوشحالی که به خاطر بازگشت او به زینب دست داده بود قابل وصف نبود اما ابوالعاص حال دیگری داشت. او برخلاف همیشه ناراحت و اندوهگین بود. زینب با خود گفت شاید رنج سفر از مدینه به مکه او را خسته گردانده، یا این که شاید جنگ و اسارت بر روح و روانش تأثیر گذاشته باشد و اندکی بعد به حالت خویش باز خواهد گشت.

ابوالعاص در حالی که به او نزدیک می‌شد، گفت: وقت خداحافظی فرا رسیده، زیرا پدرت از من خواسته که تو را نزد او بازگردانم چون اسلام تداوم زندگی من و تو را شایسته ندانسته است. من به او وعده دادم که خواسته‌اش را برآورده سازم. زینب مدتی را با احساسات متفاوت و گوناگونی سپری کرد و با آن‌ها در کشمکش بود؛ از یک طرف خوشحال که وقت نزدیک شدن به پدر و خواهرانش نزدیک شده و از طرفی ناراحت از این که باید از شوهرش جدا گردد. و نیز ناراحت بود از این که شوهرش بر کفر باقی می‌ماند اما آن گاه که خداوند و پیامبرش دستوری دهند، فرصت برگزیدن و انتخاب باقی نمی‌ماند، بلکه بر ماست تا آن را بپذیریم هر چه باشد و هر چه پیش آید.

بدین ترتیب وقت جدایی رسید. زینب به طرف مدینه و به سوی محلی که فرستاده‌ی پدرش در انتظارش بود، تا او را همراهی کند، بیرون شد. او در روز روشن بر شتری که افسارش به دست

برادر شوهرش عمرو بود سوار شد. اما دیوانگی قریش بروز کرده و بیرون شدن زینب را در روز روشن، یک نوع مبارزه و شکستن غرور خود تلقی کردند. بنابراین به دنبالش برآمده و خواستند او را از سفرش بازدارند که موفق شدند.

او از روی شتر به زمین افتاد و ریگستان صحرا از خون بدنش رنگین گشت. جنینی را که در شکم می‌پروراند سقط کرد. خواسته‌ی قریش عملی شد. زینب برای بار دوم به منزل شوهرش بازگشت تا بهبودی خود را بازیابد و بتواند مشقت و دشواری‌های سفر را تحمل کند. چند روز بعد مجدّداً بار سفر بربست که این بار کسی معترض نشد. او شوهر و خاطراتش را در مکه پشت سر گذاشت و راهی دیاری دیگر شد. به محض ورود به مدینه پدر و خواهران از آمدنش بسیار شاد گشتند. و او نیز از دیدار مجدد خانواده‌اش بی‌نهایت شادمان گشت. پدرش از حالت عمومی بهداشت‌اش که در اثر سقط جنین در پی فرو افتادن از شتر پدید آمده بود و نیز از آنچه که قریش بر سر دخترش آورده بودند ناراحت شد. زینب زندگی را پشت سر می‌گذارند و امیدوار بود که خداوند شوهرش را هدایت کند تا مثل گذشته زندگی را با سعادت و شایستگی از سر گیرند. در یکی از روزهای سال ششم هجری چیزی اتفاق افتاد که زینب نمی‌توانست باور کند ابوالعاص از او پناه می‌طلبد، چون او همراه کاروان تجاری قریش در حال بازگشت از سرزمین شام بوده که افرادی از مسلمانان آنان را غافلگیر کرده و بر کاروان تسلط یافته بودند. تعدادی از ایشان دستگیر شدند، ولی او توانسته بود فرار کند و برای پناهندگی به نزد همسر بیاید.

آری! قریش همان کسانی بودند که مسلمانان را سرکوب و از مکه آواره کردند؛ تمامی ثروت و اموالشان را تاراج نمودند، به ناچار مسلمانان مهاجر مکه می‌بایست حداقل برخی از اموال خویش را از آنان بدین ترتیب پس بگیرند. زینب با خود گفت: حال که ابوالعاص برای پناهندگی به نزد من آمده چه باید بکنم؟ او از خانه بیرون شد و در بین مردم با صدای بلند گفت: هان ای مردم! من به ابوالعاص بن ربیع پناه داده‌ام. چون پیامبر صدایش را شنیدند، فرمودند: پناه دادم به کسی که او پناهش داده است. سپس به زینب فرمودند که او را گرامی بدار ولی اجازه نده به تو نزدیک شود چون درست نیست، زیرا مسلمان نمی‌باشد. او نیز به فرموده‌ی پدر خویش پایبند ماند.

زینب به ابوالعاص گفت: آیا وقت آن نرسیده که اسلام را بپذیری؟ ابوالعاص در پاسخ گفت: دیروز از من تقاضا کردند مسلمان شوم، تا آن چه از اموال کفار همراه من است از آن خودم باشد. اما من نپذیرفتم، چون ناپسند شمردم که اسلام را با خیانت در امانت آغاز کنم، چون به هر حال مردم درباره‌ی ثروتشان به من اعتماد کرده‌اند.

بعد از این که سربازان مسلمان ثروت‌های قریش را به ابوالعاص بازگرداندند او راه مکه را در پیش گرفت. به محض رسیدن به مکه اموال را به صاحبانش بازگرداند. سپس در جمع مردم ایستاد و فریاد برآورد: هان ای مردم! گواهی می‌دهم که معبود بر حقی جز خداوند نیست و محمد ﷺ فرستاده و پیامبر خداست.

بعد از چندی ابوالعاص در حالی که به دین اسلام گرویده بود به مدینه آمد و برای اعلام اسلام خویش به محضر رسول خدا شتافت. سپس تقاضا نمود همسرش زینب به شوهر مسلمانش بازگردانده شود. حضرت ﷺ او را تا خانه همراهی نمودند و همسرش زینب را به او بازگرداندند. بدین ترتیب زندگی زینب و شوهرش در سایه‌ی اسلام از نو آغاز شد، بهتر و شایسته‌تر از قبل. می‌دانید بازگشت ابوالعاص کی بود؟ او همزمان با پدیدار شدن هلال محرم الحرام سال هفتم هجرت بازگشت.

یک سال از بازگشت ابوالعاص به خانه و خانواده‌اش گذشته بود که لحظه‌ی جدایی همیشگی رسید. فراقی که در بین همه‌ی عزیزان اتفاق خواهد افتاد. این قانون خداوند در میان مردم هست. زینب در سال هشتم هجری جان به جان آفرین تسلیم کرد و شوهر و دو فرزندش علی و امامه را تنها گذاشت. چندی بعد علی نیز فوت شد و پس از آن شوهرش ابوالعاص با فاصله‌ی چهار سال به رحمت ایزدی پیوست و دخترش امامه باقی ماند که علی بن ابی طالب رضی الله عنه بعد از وفات خاله‌اش فاطمه رضی الله عنها با او ازدواج کرد. امامه بعد از شهادت علی رضی الله عنه با مغیرة بن نوفل رضی الله عنه ازدواج کرد ولی از او دارای فرزند نشد.

«اُمّ عطیّه انصاری رضی الله عنها»: اُمّ عطیّه انصاری رضی الله عنها که راوی این حدیث و از صحابیّات ممتاز است، در این گونه خدمات، به ویژه در غسل زنان به هنگام مرگ، مهارت کامل داشت و پیشاپیش دیگران بود. تابعی بزرگوار امام ابن سیرین رحمه الله می گوید: «من، غسل میّت را از اُمّ عطیّه انصاری رضی الله عنها یاد گرفتم».

در این حدیث، غسل با آب گرم شده با برگ‌های «سِدْر» ذکر شده است که معمولاً در آن روزگار برای پاکیزگی و زائل ساختن چرک بدن، استفاده می‌کردند.

در روزگار ما از انواع صابون‌ها، برای این هدف، استفاده می‌شود؛ و هدف، فقط آن است که میّت، خوب پاک شود؛ و برای همین منظور، آن حضرت ﷺ دستور دادند که حداقل سه بار غسل داده شود؛ و چنانچه بیشتر از آن مناسب تشخیص داده شد، پس آن را به کار بگیرند؛ و چون عدد طاق مورد محبّت خداوند است، آن را نیز ملحوظ دارند؛ یعنی: سه بار، یا پنج بار؛ و اگر نیاز باشد، بیشتر از آن، هفت بار غسل داده شود؛ و در پایان، با آب، کافور مخلوط شود که بوی خوش آن، تا دیر وقت، زائل نمی‌گردد.

همه‌ی این‌ها، نوعی اِعزاز و احترام میّت است؛ رسول خدا ﷺ با اهتمام خاصّی، شال خود را برای دختر خود دادند - [و در برخی روایات، مذکور است که وقتی از غسل فارغ شدند، به آن حضرت ﷺ اطلاع دادند. رسول خدا ﷺ در همان موقع، آن را از بدن مبارک خود، بیرون کردند و به آن‌ها دادند تا دخترشان را با آن بپوشانند؛] و تأکید فرمودند که آن را شعار (لباس زیرین) قرار دهید.

علماء و صاحب نظران اسلامی، از این واقعه، استدلال کرده‌اند و گفته‌اند که لباس و دیگر اشیای بندگان نیک و پرهیزگار خداوند را به عنوان تبرک گرفتن و استفاده کردن، درست است.

و از آن، امید منفعت می‌رود؛ البته افراط و زیاده‌روی در این گونه مسائل، به طوری که تکیه و اعتماد بر آن‌ها، باعث غفلت از عمل شود، به یقین، ضلالت و گمراهی است.

از این روایت معلوم نمی‌شود که دختر گرامی آن حضرت ﷺ را در چند قطعه لباس، کفن کردند؛ ولی حافظ ابن حجر عسقلانی رحمه‌الله در کتاب «فتح الباری» - طبق تخریج «جوزقی» - در حدیث امّ عطیه رضی‌الله‌عنها این جمله را نیز افزوده است: **«فکفنّاها فی خمسة أثوابٍ و خمّرناها کما یخمر الحیّ»؛ «ما، او را در پنج لباس، کفن کردیم و او را پوشاندیم، همان گونه که زنده‌ها پوشانده می‌شوند»**. بنابراین، برای کفن زنان، پنج قطعه لباس، سنّت است.

به هر حال، در میان علماء و صاحب نظران اسلامی، در ارتباط با این که، این کدامین دختر آن حضرت ﷺ بود، اختلاف نظر وجود دارد. بعضی‌ها برآنند که ایشان حضرت رقیه‌اند و

بعضی‌ها گفته‌اند ام کلثوم. اما راجح این است که مراد حضرت زینب همسر حضرت ابوالعاص بن ربیع است. چون حضرت زینب دختر ارشد آن حضرت ﷺ بود.[أ]

«قوله: فقال: اغسلنها وتراً»

میت را یک دفعه غسل دادن فرض کفایه[ب] و سه مرتبه مسنون است و اگر با سه مرتبه غسل دادن تطهیر حاصل نشود می‌توانند دفعات غسل را افزایش دهند البته رعایت ایتار در غسل مستحب است و بدون ضرورت بیش از سه دفعه غسل دادن کراهیت دارد.[ج]

«قوله: و اغسلنها بماء و سدر»[د]

حنفی‌ها برآنند که آبی که با آن ماده یا ترکیب دیگری امثال زعفران، صابون، اشنان و غیره آمیخته شود وضو و غیره با آن آب با سه شرط آتی جایز است:

۱- آب بر آن ماده یا ترکیب غالب باشد.

۲- رقت و سیلان آب از بین نرود.

۳- بر آن مایع واژه آب اطلاق گردد.

ائمه ثلاثه گفته‌اند که اگر با آب چنان ماده و یا ترکیبی مخلوط شود که ذائقه، رنگ یا بوی آن را تغییر دهد همچون آب باقلا یا آب زعفران و امثال وضو و غیره از آن صحیح نیست.

از حدیث وارده در باب نظر احناف اثبات می‌گردد از این رو لزومی برای تأویل نمی‌افتد. لیکن ائمه ثلاثه که قائل به عدم جواز وضو یا آب مقید هستند، حدیث باب را تأویل می‌کنند و براساس آن مذاهب ائمه اربعه در مورد غسل میت با آب و سدر و کافور به شرح زیر است:

نزد حنبلی‌ها در آغاز فقط سر میت را با کف آب سدر شسته سپس با آب خالص او را غسل دهند البته در مرتبه سوم غسل، مقداری کافور و برگ کنار را با آب مخلوط نمایند.

[أ] عمدة القاری، ج ۸، ص ۳۹.

[ب] أوجز المسالک، ج ۴، ص ۱۹۵.

[ج] در المختار و رد المحتار، ج ۱، ص ۵۷۵.

[د] قوله: بسدر: لیزیل الإقذار و یمنع من تسارع الفساد کما فی العمدة، ج ۸، ص ۴۰.

شافعی‌ها برآنند که میت را سه مرتبه غسل بدهند و در هر مرتبه سه دفعه بر او آب بریزند و طریقه آن بدین ترتیب است که: در دفعه اول غسل، اولاً میت را با آب سدر، و ثانیاً با آب خالص و ثالثاً با آب آمیخته با کافور بشویند. و درَ دفعه دوم و سوم غسل، مراتب فوق را رعایت کنند.

از آنجایی که آب سدر و آب کافور نزد شافعیه در دایره آب مطلق داخل نیستند در غسل میت به حساب نمی‌آیند و فقط آب مطلق که در دفعه اول و دوم و سوم غسل استفاده می‌شود، اعتبار دارد.

مالکی‌ها برآنند که میت را در مرتبه اول با آب خالص و در مرتبه دوم با آب سدر تطهیر کنند و طریقه‌ی تطهیر با آب سدر این است که برگهای درخت کنار را خرد نموده در آب بجوشانند و بگذارند تا کف کند سپس با آن آبها میت را شستشو نمایند و اگر آب سدر میسر نبود به جای آن، آب اشنان یا آب صابون استعمال کنند و در مرتبه سوم او را با آب کافور غسل دهند.

جمعی از مالکیه می گویند: معنای حدیث اغسلنها بماء و سدر این است که برگ‌های درخت کنار را بر جسم میت بمالند و با آب تطهیر نمایند.

در ارتباط با مذهب احناف باید گفت که شیخ الاسلام بر آن است که میت را در دفعه اول با آب خالص و در مرتبه دوم با آب جوشانده برگ کنار و در دفعه سوم با کافور غسل دهند. لیکن شیخ ابن همام گفته است که میت را در دفعه اول و دوم با آب سدر و در دفعه سوم با آب کافور غسل دهند چنان که در روایتی صحیح از ام‌عطیه نقل شده است: عن محمد بن سیرین أنه كان یاخذ الغسل من أم عطیة، یغسل بالسدر مرتین و الثالث بالماء و الکافور.

«قوله: فإذا فرغتن فآذنني، فلما فرغنا آذناه، فألقى إلينا حقوه فقال: أشعر نها به».

منظور این است که آن حضرت ﷺ ازار خویش را به عنوان تبرک به زنان دادند و دستور فرمودند تا در زیر کفن حضرت زینب او قرار داده شود.

حضرت گنگوهی رحمه الله گفته است که ازار آن حضرت به عنوان سینه‌بند استعمال شد و اصولاً سینه‌بند محل مشخصی ندارد و در هر جا می‌توان آن را قرار داد و چون هدف در اینجا تحصیل تبرک بود آن حضرت دستور دادند تا ازار مزبور را در جایی که با بدن حضرت زینب تماس داشته باشد، قرار دهند.

«قوله: قالت: و ضفرنا شعرها ثلاثة قرون. قال هشیم: و أظنه قال: فألقیناه خلفها»

امام شافعیف امام احمد و امام اسحاق گفته‌اند: اگر میت زن است گیسوان او را به سه حلقه تقسیم نموده بر پشت او رها کنند. آنها می‌گویند که چون حضرت ام‌عطیه از ناحیه دستور آن حضرت ﷺ مسئولیت غسل حضرت زینب را به عهده داشت، سه دسته کردن گیسوان زینب و به پشت افشاندن آنها حتماً طبق فرمایش آن حضرت بوده است.

حنفی‌ها بر آنند که گیسوان زن را به دو حلقه تقسیم نموده و بر روی سینه و بالای قمیص طوری قرار دهند که یک حلقه به طرف راست میت و دیگری به طرف چپ او قرار گیرد.[أ]

حنفی‌ها در پاسخ به ائمه ثلاثه اظهار می‌دارند که در حدیث هیچ تصریحی مبنی بر اینکه سه حلقه نمودن موها حکم آن حضرت بود، نشده است و این فرضیه که عمل حضرت ام‌عطیه طبق دستور آن حضرت بود یک امکان است و بس و الحکم لایثبت به.

حضرت علامه گنگوهی رحمه الله می‌گوید: حمل نمودن فعل حضرت ام‌عطیه بر تقریر یا تعلیم آن حضرت خالی از تکلف نیست از این رو مذهب احناف بهتر است.

۱۶۳۵ - ﴿۲﴾ (مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ)

وَعَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كُفِّنَ فِي ثَلَاثَةِ أَثْوَابٍ يَمَانِيَّةٍ بِيضٍ سَحُولِيَّةٍ مِنْ كُرْسُفٍ لَيْسَ فِيهَا قَمِيصٌ وَلَا عِمَامَةٌ[۱۶۳۵]

۱۶۳۵- (۲) عایشه رضی الله عنها گوید: رسول خدا ﷺ، در سه قطعه پارچه‌ی یمنی سفیدِ سحولی (لباسی که از یمن به مدینه آورده می‌شد)، از جنس پنبه که در آن‌ها، پیراهن و عمّامه وجود نداشت، کفن گردید.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند.]

[أ] المغنی لابن قدامة، ج ۲، ص ۴۷۲.

[۱۶۳۵] بخاری ۱۳۵/۳ح ۱۲۶۴؛ مسلم ۶۴۹/۲ح (۴۵-۹۴۱)؛ ابوداود ۵۰۶/۳ح ۳۱۵۱؛ ترمذی ۳۲۱/۳ح ۹۹۶؛ نسائی ۳۵/۴ح ۱۸۹۸؛ ابن ماجه ۴۷۲/۱ح ۱۴۶۹؛ مالک ۲۲۳/۱ح ۵ کتاب جنائز و احمد ۹۳/۶.

شرح: «سَحولیّة»: منسوب به «سَحول» است که نام دهکده‌ای در یمن می‌باشد؛ و یا اسم گازری است که پارچه‌های سفید را به او نسبت می‌دادند. به هر حال، بیشتر شارحان و محدثان، در شرح «سَحولی»، گفته‌اند: «سَحولی»، قریه‌ای دَر منطقه‌ی یمن بود که دارای لباس‌های مشهوری است. برخی، برای آن، معانی دیگری بیان کرده‌اند؛ ولی ارجح، همان است که بیان شد.

رسول خدا ﷺ پیش از وفات، از لباس‌های یمنی استفاده می‌کردند؛ بعد از وفات نیز، کفن ایشان، از همان لباس‌ها انتخاب شد؛ و آن حضرت ﷺ را در سه لباس کفن کردند که پیراهن و عمامه در آن‌ها نبود؛ از این رو، برای مردان، سه لباس در کفن، سنّت است.

«کُرسف»: پنبه.

این روایت، حاکی از آن است که آن حضرت ﷺ در سه پارچه کفن شدند اما در روایتی از طبقات ابن سعد آمده است که آن حضرت ﷺ در هفت پارچه کفن شدند.[أ]

در پاسخ به این تعارض باید گفت که روایت طبقات ابن سعد ضعیف است. و اگر فرض را بر صحت آن بگذاریم معنای آن این است که مردم کفن‌های مختلفی را تقدیم نمودند ولی صحابه سه پارچه را انتخاب و بقیه را رد کردند چنان که در سیاق همین روایت آمده است:

«فذكروا لعائشة قولهم: في ثوبين و برد حبرة فقالت: قد أتي بالبرد ولكنهم ردوه و لم يكفنوه فيه».

اگر ضرورت ایجاب کند یک پارچه نیز برای کفن کافی است چنان که در همین باب از حضرت جابر بن عبدالله نقل شده است که گفت: **«إن رسول الله ﷺ كفن حمزة بن عبدالمطلب في نمرة في ثوب واحد».**[ب]

در مورد حضرت مصعب بن عمیر نیز نقل شده است که او را در پارچه‌ی کفن کردند که به پاهایش نمی‌رسید چنان که طبق دستور رسول خدا ﷺ پاهایش را با گیاه پوشاندند.

[أ] سند این روایت چنین است: «أخبرنا عفان بن مسلم، أخبرنا حماد بن سلمة عن عبدالله بن محمد بن عقيل عن محمد بن علي ابن الحنفية، عن أبيه أن النبي ﷺ كفن في سبعة أثواب». (الطبقات الكبرى لابن سعد، ج ۲، ص ۲۸۷).

[ب] ترمذی، ج ۳، ص ۳۲۲، ح ۹۹۷.

در این حدیث، به چند نکته اشاره رفته است:

۱- در مورد عدد کفن رسول خدا ﷺ و صفت آن روایات مختلفی در دست است که حدیث باب (حدیث عایشه ﭫ) صحیح‌ترین آنها می‌باشد و نزد اکثر اهل علم از اصحاب نبی ﷺ و غیر ایشان عمل بر آن جاری است.

۲- در سنن از حدیث ابن عباس ﭬ چنین روایت شده است که: «**جامه‌ی سپید بپوشید؛ زیرا جامه‌ی سپید پاکیزه و آراسته‌تر است و مردگان خویش را نیز در آن کفن کنید**».

۳- امام شافعی از این امر که در کفن رسول خدا ﷺ نه پیراهن بود و نه عمامه چنین استدلال کرده است که سنت در کفن آن است که چند لفافه باشد عاری از عمامه و پیراهن. اما نزد مالک عمامه نیز سنت است و حجت ایشان این است که سه جامه افزون بر عمامه و پیراهن می‌باشد. از نظر حنفیه نیز کفن سنت در مورد مردان سه جامه است لیکن این امر که در کتب احناف آمده است: کفن عبارت است از ازار، پیراهن و عمامه، با این حدیث تعارض پیدا می‌کند و این حدیث حجتی است علیه این نظر به ویژه اینکه حدیث جابر بن سمره ﭬ در این مورد که کفن رسول الله ﷺ سه جامه‌ی ازار، قمیص و لفافه بود، ضعیف السند است. امام احمد نیز مانند شافعی کفن را سه جامه می‌داند.

در مورد عمامه نیز علّامه عینی می‌گوید: در مبسوط آمده است که بعضی از مشایخ ما عمامه را در کفن مکروه دانسته‌اند چرا که با اضافه کردن عمامه به سه جامه، عدد وتر به عدد زوج تبدیل می‌شود؛ اما بعضی دیگر از مشایخ آن را نیکو دانسته‌اند؛ زیرا از ابن عمر ﭬ روایت شده است که او پسر خویش واقد را در پنج جامه کفن کرد: پیراهَن، عمامه و سه لفافه و عمامه را تا زیر زنخ وی پیچاند. و در کتاب حلیه نیز آمده است که کفن تا پنج پارچه مکروه نیست.

اما ابن عابدین بعد از نقل اقوال در مورد عمامه چنین نتیجه می‌گیرد: اصحّ این است که کفن با عمامه در هر حال مکروه است.

کفن مسنون، نزد جمهور سه پارچه برای کفن مرد مسنون است. البته امام مالک برای مرد سه

پارچه و برای زن هفت پارچه را مستحب می‌داند و کفن مرد نزد او عبارت است از: سه لفافه، یک قمیص و یک عمامه.

جمهور علما از حدیث حضرتَ عایشه استدلال می کنند که گفت: «**کفن النبی ﷺ فی ثلاثة أثواب بیض یمانیة لیس فیها قمیص و لاعمامة**».

امام مالک رحمه‌الله در توجیه حدیث فوق گفته است که سه پارچه علاوه بر قمیص و عمامه بود پس جمعاً پنج پارچه می‌شود. ولی این توجیه بعید به نظر می‌رسد زیرا که برخلاف ظاهر حدیث است.

اختلاف در مورد اثواب ثلاثه: جمهور علما در ارتباط با تعیین اثواب ثلاثه اختلاف نظر دارند.

امام شافعی و امام احمد برآنند که سه پارچه‌ی مسنون عبارت از سه لفافه است و بس. اما احناف معتقدند که سه پارچه عبارت‌اند از: ۱- ازار، ۲- لفافه، ۳- قمیص.

دلیل شوافع روایت حضرت عایشه است که قمیص در آن به صراحت نفی شده است و دلیل دیگر آنها روایت حضرت عبدالله بن عمر است که در سنن ابن ماجه نقل شده است: «**کفن رسول الله ﷺ فی ثلاث ریاط بیض سحولیة**». کلمه «ریاط» که در این حدیث آمده جمع «ریطة» است و ریطه به آن پارچه‌ای اطلاق می گردد که یکنواخت و بزرگ باشد.

دلایل احناف:

۱- در سن ابوداود آمده است که حضرت ابن عباس فرمود: «**کفن رسول الله ﷺ فی ثلاثة أثواب نجرانیة، الحلة ثوبان و قمیصه الذی مات فیه**».

۲- ابن عدی در الکامل از زبان حضرت جابر بن سمره رضی‌الله‌عنه نقل می کند. «**قال: کفن النبی ﷺ فی ثلاثة أثواب: قمیص و إزار و لفافة**».

این دو روایت اگر چه سنداً متکلم فیه هستند ولی روایت سنن ابوداود دست کمی از حسن ندارد چه آن روایت به خاطر یزید بن زیاد تضعیف شده است لیکن امام مسلم روایات یزید بن أبی زیاد را به عنوان مؤید نقل می کند و امام ابوداود بر روایت او سکوت می کند بعلاوه شعبه و دیگران او را ثقه معرفی نموده و امام ترمذی او را تحسین نموده است.

۳- امام مالک در موطأ از حضرت عبدالله بن عمرو بن عاص نقل می‌کند که گفت: **«المیت یقمص و یؤزر و یلف بالثوب الثالث، فإن لمی کن إلا ثوب واحد کفن فیه».**

۴- امام محمد در کتاب الآثار از طریق ابوحنیفه از حماد روایت مرسل نخعی را نقل می‌کند که گفت: **«أن النبی ﷺ کفن فی حلة یمانیة و قمیص».** لازم به ذکر است که این مرسل صحیح است.

۵- در صحیح بخاری از حضرت عبدالله بن عمر آمده است که گفت: **«ان عبدالله بن أبی لما لما توفی جاء ابنه إلی النبی ﷺ فقال: اعطین قمیصک أکفنه فیه وصل علیه و استغفر له فأعطاه قمیصه».**

۶- در مستدرک حاکم از حضرت عبدالله بن مغفل نقل شده است که گفت: **«إذا أنامت فاجعلوا فی آخر غسلی کافوراً و کفنونی فی بردین و قمیص، فإن النبی ﷺ فعل به ذلک».**

حافظ ذهبی در تلخیص المستدرک بر این روایت سکوت نموده است پس این حدیث دست کمی از حسن ندارد.

و در پاسخ به روایت حضرت عایشه باید گفت که مراد از آن این است که در پارچه‌های کفن آن حضرت ﷺ قمیصی مشابه قمیص افراد زنده نبود. زیرا که قمیص اموات با قمیص زندگان فرق دارد. در قمیص اموات آستین و گلدوزی وجود ندارد و نیاز به دوختن هم ندارد بلکه یک پارچه ساده‌ای است که یک لای آن در زیر میت و لای دیگر آن بر قسمت بالای بدن او قرار می‌گیرد و در وسط، پارچه را به اندازه یقه چاک می‌کنند تا سر میت را از آن جا بیرون کنند.

در اکثر کتب احناف در مورد قمیص میت گفته شده است که باید بدون آستین و بدون شق باشد. علامه گنگوهی در بیان فلسفه آن گفته است که شخص زنده در برنامه زندگی خود نیاز به جست و خیز، صعود و نزول و حرکت و سکون دارد و موقعیت او ایجاب می‌کند که لباسهایش آستین‌دار و شق‌دار باشد اما میت چون چنین حوائجی ندارد قمیص دوخته نشده و بی‌آستین برای او آسان است. بعلاوه قمیص‌های آستین‌دار را به مشکل می‌توان به تن او کرد.

در پاسخ به این اشکال که قمیصی که رسول خدا ﷺ برای کفن عبدالله بن ابی دادند قطعاً

آستین‌دار بود، علّامه گنگوهی رحمه الله می‌نویسد: بحث درباره این است که برای میت چنان قمیصی آماده نکنند که آستین و غیره داشته باشد و اگر قبلاً قمیصی آماده است و اینک به منظور تبرک و یا بنا به دلایلی دیگر می‌خواهند که آن جامه را به تن میت بدهند لزومی ندارد که آستین‌ها و غیره را از آن دور کنند چنان که در تکفین عبدالله ابن ابیّ پیش آمد.

علامه ظفر احمد عثمانی در اعلاء السنن از حکیم الامة قدس سره نقل نموده که علّامه گنگوهی فتوا داده بود که قمیص میت باید همانند قمیص زندگان درست شود.

از فتوای مزبور معلوم می‌گردد که مولانا گنگوهی از قول سابق خود رجوع نموده است. و این قول که قمیص میت با قمیص فرد زنده هیچ تفاوتی ندارد از بعضی روایات تأیید می‌گردد چنان که در سنن نسائی از حضرت ابن عباس نقل شده است که گفت: **«کفن رسول الله صلی الله علیه وسلم... و قمیصه الذی مات فیه»**.

همچنین صحت این قول از گفتار حضرت ابوبکر صدیق تأیید می‌گردد چنان که در مرض وفات خویش فرمود: **«انظروا ثوبی هذین فاغلسوهما ثم کفنونی فیهما، فان الحی أحوج إلی الجدید منهما»**.[أ]

به هر حال مسلک احناف در ارتباط با قمیص میت این است که بدون آستین و دخریص باشد. البته از جمع بندی روایات برمی‌آید که استعمال قمیص زندگان برای مردگان نیز جایز است و مفاد قول حضرت ابوبکر نیز همین است و درباره کفن‌های آن حضرت نیز راجح همین است که قمیص آن حضرت را جزو کفن‌های ایشان قرار دادند. **«فلعله آثروه لقرب عهده بالنبی صلی الله علیه وسلم و هو حیّ»**.

۱۶۳۶ - ﴿۳﴾ (صَحِيح)

وَعَنْ جَابِرٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِذَا كَفَّنَ أَحَدُكُمْ أَخَاهُ فليحسن كَفنه». رَوَاهُ مُسلم[۱۶۳۶]

[أ] امام احمد بن حنبل، کتاب الزهد و راجع طرفه فی نصب الرایة، ج ۲، ص ۲۶۲.

[۱۶۳۶] مسلم ۶۵۱/۲ ح (۴۹-۹۴۳)؛ ابوداود ۵۰۵/۳ ح ۳۱۴۸؛ ترمذی ۳۲۰/۳ ح ۹۹۵؛ ابن ماجه ۴۷۳/۱ ح ۱۴۷۴؛ نسائی ۳۳/۴ ح ۱۸۹۵ و احمد ۲۹۵/۳.

۱۶۳۶- (۳) جابر رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هنگامی که یکی از شما، برادر (مسلمان) خویش را کفن کند، پس بایستی او را خوب کفن نماید».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است.]

شرح: این حدیث به طور کامل، چنین نقل شده است:

«عن جابر بن عبدالله رضی الله عنه: أنّ النبیّ صلی الله علیه وسلم خطب یوماً؛ فذکر رجلاً من أصحابه قُبض فکفّن فی کفن غیر طائل و قُبر لیلاً؛ فزجر النبیّ صلی الله علیه وسلم ان یُقبر الرجل باللیل حتی یُصلّی علیه؛ اِلّا أن یُضطَرّ انسان الی ذلک؛ و قال النبیّ صلی الله علیه وسلم: «اذا کفّن أحدکم أخاه، فلیحسّن کفنه».

«جابر بن عبدالله رضی الله عنه گوید: روزی، پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم سخنرانی کرد و درباره‌ی یکی از یارانش که فوت کرده بود و شب هنگام با کفنی کوتاه، دفن شده بود، سخن گفت و فرمود: «میّت را شب هنگام، دفن نکنید تا بر او نماز بخوانید، مگر این که ناچار باشید».

و افزود: «هنگامی که برادر مسلمانتان را کفن می‌کنید، او را خوب، کفن نمایید».

در اینجا ذکر چند نکته، لازم به نظر می‌رسد:

۱- علامه نووی رحمه الله گوید: امّا در علت نهی از خاکسپاری به شب تا آنکه بر وی نماز خوانده شود، گفته شده که: دفن در روز زمینه‌ی حضور بسیاری از مردم را در جنازه و نماز بر میّت فراهم می‌سازد در حالی که شب جز افراد معدودی به جنازه حاضر نمی‌شوند. به قولی: علّت خاکسپاری در شب نامناسب بودن کفن مرده بوده است تا وضع آن آشکار نشود که مؤید این نظر اول و آخر حدیث است. قاضی می‌گوید: هر دو علت صحیح است و ظاهراً رسول الله صلی الله علیه وسلم هر دو علت را مدّ نظر داشته‌اند.

و اگر جمله‌ی: «حَتَّی یُصَلَّی عَلَیهِ» را به کسر لام «یصلی» بخوانیم علت دیگر دفن مرده در روز عبارت از حضور پربرکت رسول الله صلی الله علیه وسلم در نماز جنازه است. بناءً اگر با این تأخیر توقع آن می‌رفت که صبحگاه صالحان و نیکان در جنازه‌ی وی حضور می‌یابند، مستحب است که نماز جنازه در شب خوانده نشود و تا صبح به تأخیر انداخته شود.

به هر حال دفن مرده در شب به هنگام ضرورت و اضطرار اشکالی ندارد. اما اگر چنین اضطراری در میان نبود علماء در مورد آن اختلاف نظر دارند؛ حسن بصری آن را مکروه می‌داند و این حدیث از دلائل وی در این رابطه است. اما جمهور علماء از سَلَف و خَلَف بر آنند که مکروه نیست و استدلال کرده‌اند به اینکه ابوبکر صدیق رضی الله عنه و جماعتی از سَلَف همه از طرف شب به خاک سپرده شدند بی‌آنکه کسی انتقاد و اعتراض کند. همچنان استدلال کرده‌اند به حدیث زن سیاه پوست یا مردی که مسجد را رفت و روب می کرد و در شب وفات یافت و هم در آن شب به خاک سپرده شد و وقتی رسول الله صلی الله علیه وسلم از حال وی جستجو کردند در پاسخ گفته شد که: در شب درگذشت و نیز در شب وی را به خاک سپردیم. رسول الله صلی الله علیه وسلم در این اثنا فرمودند: «چرا مرا آگاه نساختید؟». گفتند: تاریکی بود (و نخواستیم شما را زحمت دهیم). رسول خدا صلی الله علیه وسلم انتقادی بر ایشان نکردند. جمهور از این حدیث چنین پاسخ داده‌اند که نهی از خاکسپاری در شب برای ترک نماز جنازه یا کمی نمازگزاران، یا بر کفن کردن مرده یا به همه‌ی این علل بوده است.

۲- «فَلیُحَسِّن کَفَنَهُ»: در شرح السنّة آمده است: یعنی باید پاکیزه‌ترین، کامل‌ترین و سپیدترین جامه‌ها را برای کفن انتخاب کند، از این رو، مراد پیامبر صلی الله علیه وسلم اسراف در تکفین نیست آنچنان که اسرافکاران از روی ریا و نمایش انجام می‌دهند.

توربشتی می گوید: آنچه اسرافکاران از جامه‌های بسیار قیمتی و فاخر برای کفن به کار می گیرند بر قاعده‌ی شرع مورد نهی است چرا که شریعت از تباه ساختن مال نهی کرده است.

نووی رحمه الله می گوید: مراد از نیکوسازی کفن، اسراف و تبذیر و انتخاب پارچه و پوشش نفیس و گرانبها در کفن نیست بلکه مراد پاکی و نظافت و پوشندگی و میانه‌روی در کفن است و اینکه از جنس لباس باشد که غالباً در زندگی می‌پوشد نه فاخرتر از آن و نه حقیرتر از آن.

۱۶۳۷ - ﴿۴﴾ (مُتَّفَقٌ عَلَیْهِ)

وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: إِنَّ رَجُلًا کَانَ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فَوَقَصَتْهُ نَاقَتُهُ وَهُوَ مُحْرِمٌ فَمَاتَ فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ: «اغْسِلُوهُ بِمَاءٍ وَسِدْرٍ وَکَفِّنُوهُ

فِي ثَوْبَيْهِ وَلَا تَمَسُّوهُ بِطِيبٍ وَلَا تُخَمِّرُوا رَأْسَهُ فَإِنَّهُ يُبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَة ملبيا»
وَسَنَذْكُرُ حَدِيثَ خَبَّابٍ: قُتِلَ مُصْعَبُ بْنُ عُمَيْرٍ فِي بَابِ جَامِعِ الْمَنَاقِبِ إِنْ شَاءَ اللهُ[1637]

۱۶۳۷- (۴) عبدالله بن عباس رضی الله عنهما گوید: مردی، همراه با رسول خدا ﷺ (در سرزمین عرفات،) بود؛ پس در حالی که وی، اِحرام بسته بود، شترش، او را بر زمین انداخت و گردنش شکست (و وفات کرد).

رسول خدا ﷺ فرمودند: «او را با آب و سِدْر بشویید و در دو پارچه [که دارد]، او را کفن کنید و به او، مواد خوشبو بزنید و سرش را نپوشانید؛ زیرا او، روز قیامت، لبّیک گویان، برانگیخته می‌شود».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند.]

و به زودی - به خواست خدا - حدیث خبّاب رضی الله عنه: «قتل مصعب بن عمیر رضی الله عنه...» را در باب «جامع المناقب» ذکر خواهیم کرد.

شرح: حدیث بالا، در بخاری و مسلم، به این لفظ نیز وارد شده است.

«عن ابن عباس رضی الله عنهما قال: بینما رجلٌ واقفٌ بعرفة، إذا وقع عن راحلته فوقصتْه - او قال: فأو قصته - قال النبی ﷺ: «اغسلوه بماءٍ و سِدرٍ، و کفّنوه فی ثوبین و لاتحنّطوه، و لاتخمّروا رأسه؛ فانّه یُبعث یوم القیامة مُلبّیاً».

«عبدالله بن عباس رضی الله عنهما گوید: یک نفر که در عرفه بود، شترش، او را به زمین انداخت و گردنش شکسته شد. پیامبر خدا ﷺ فرمود: «او را با آب و سِدْر بشویید؛ در دو لباسی که دارد، کفن کنید؛ و او را با حَنوط، خوشبو نکنید؛ سرش را نبندید؛ چون او در روز قیامت، لبّیک گویان زنده می‌شود»

«و قصته»: شتر، او را بر زمین زد و گردنش را شکست.

«سِدْر»: درخت کنار؛ شجر النبق؛ درختی است گرمسیری که بسیار تناور می‌شود و بلندی‌اش تا ۴۰

[1637] بخاری ۱۳۷/۳ ح ۱۲۶۷؛ مسلم ۸۶۵/۲ ح (۹۳-۱۲۰۶)؛ ترمذی ۲۸۶/۳ ح ۹۵۱؛ نسائی ۳۹/۴ ح ۱۹۰۴؛ ابن ماجه ۱۰۳۰/۲ ح ۳۰۸۴؛ دارمی ۷۱/۲ ح ۱۸۵۲ و احمد ۲۱۵/۱.

متر می‌رسد. می‌گویند تا سه هزار سال، عمر می‌کند. میوه‌اش، کوچک و خوردنی و به اندازه‌ی سنجد است و بعد از رسیدن، سرخ، یا زرد رنگ و شیرین می‌شود. برگ آن را پس از خشک کردن می‌سایند و در حمام، بدن خود را با آن شستشو می‌دهند. برای تمیز کردن پوست بدن و تقویت موی‌ها و جلوگیری از ریزش مو، مفید و سودمند است.

«سنذکر حدیث خبّاب رضی الله عنه»: حدیث خبّاب رضی الله عنه درباره‌ی کشته شدن مصعب بن عمیر رضی الله عنه به روایت بخاری و مسلم:

«عَن خبّاب رضی الله عنه قال: هاجرنا مع النبیّ صلی الله علیه وسلم نلتمس وجه الله؛ فوقع أجرنا علی الله؛ فمنّا من مات لم یأکل من أجره شیئاً؛ منهم مصعب بن عُمیر؛ و منّا من أینعتْ له ثمرته، فهو یهد بها. قُتل یوم أُحُد فلم نجد ما نکفّنه الّا بردةً اذا غطّینا بها رأسه، خرجت رجلاه؛ و اذا غطّینا رجلیه، خرج رأسه؛ فأمرنا النبیّ صلی الله علیه وسلم أن نغطّی رأسه و أن نجعل علی رجلیه الاذخر».

«خبّاب رضی الله عنه گوید: ما به خاطر رضای خدا، با پیامبر صلی الله علیه وسلم از مکه به مدینه هجرت کردیم و اجر ما بنا به وعده‌ی خدا پیش او حتمی شد. بعضی از ما، زود مردند و از پاداش دنیایی آن، چیزی استفاده نکردند؛ مانند مصعب بن عمیر رضی الله عنه؛ ولی برخی دیگر، در دنیا، باغشان به ثمر رسید و از آن میوه چیدند.

امّا مصعب رضی الله عنه، در روز اُحُد، کشته شد و ما برای کفنش، جز یک تکه پارچه‌ی پشمی، چیزی نداشتیم؛ وقتی که آن را روی سرش قرار می‌دادیم، پاهایش لخت می‌شدند؛ و وقتی که آن را بر پاهایش می‌کشیدیم، سرش ظاهر می‌گردید؛ (چون پارچه، کوتاه بود و کفایت تمام بدن مصعب بن عمیر رضی الله عنه را نمی‌کرد).

پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم به ما دستور داد که این پارچه را روی سرش قرار دهیم و با گیاهی که «اذخر» نام دارد (و بوی آن مطبوع است)، پاهایش را بپوشانیم».

و این حدیث در «مشکاة المصابیح» چنین آمده است:

«قُتل مصعب بن عمیر رضی الله عنه یوم اُحُد، فلم نجد شیئاً نکفّنه فیه اِلّا نمرة؛ کنّا إذا غطّینا بها رأسه، خرجتْ رجلاه؛ و إذا غطّینا بها رجلیه، خرج رأسه. فقال علیه الصلاة و السلام: ضعوها ممّا یلی رأسه و اجعلوا علی رجلیه الإذخر».

در توضیح این حدیث، ذکر چند نکته لازم به نظر می‌رسد:

۱- حافظ ابن حجر عسقلانی رحمه‌الله می‌گوید: قصد و نیّت اصحاب رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم از هجرت و جهاد و اعمال صالح به طور مطلق، کسب رضای الله بود. در این میان کسانی چون مصعب بن عمیر رضی‌الله‌عنه قبل از فتوحات به سرای باقی شتافتند و کسانی هم تا زمان فتوحات زنده ماندند. و این دسته باز به دو قسم تقسیم شدند؛ قسمی از دنیا روی گردانیده و بر همان حالت اول باقی ماندند که این دسته اندک‌اند؛ مانند ابوذر رضی‌الله‌عنه که اینان به قسم اول ملحق می‌شوند. و قسم دوم کسانی‌اند که در بعضی از مباحاتی که به بسیاری زنان، کنیزان، خدمتکاران و لباس و پوشیدنی ارتباط می‌گیرد توسّع اختیار کردند اما نه بسیار و پردامنه؛ و این گروه بسیاراند که از آن جمله است ابن عمرو رضی‌الله‌عنه، و بعضی کسانی‌اند که به تجارت و دیگر اشتغالات مالی پرداخته و از بهره‌های دنیا به کثرت برخوردار شدند و البته همراه با پرداختن به حقوق واجب و مستحق؛ و این گروه نیز بسیاراند که از آن جمله است عبدالرحمن عوف رضی‌الله‌عنه. اشاره‌ی خباب رضی‌الله‌عنه در واقع به همین دو گروه است.

مقتضای خبر خبّاب رضی‌الله‌عنه این است که قسم اول و گروهی که به آن ملحق می‌شود اجرشان در آخرت آماده است و اما قسم دوم به مقدار بهره‌ای که از دنیا گرفته‌اند از اجر آخرت‌شان کم می‌شود؛ براساس حدیث مرفوع عبدالله بن عمر رضی‌الله‌عنه که مسلم آن را روایت کرده است: **«هیچ غازیی نیست که جهاد می‌کند و سپس غنیمت می‌گیرد و غنیمت را دریافت می‌دارد مگر اینکه دو سوم مزد خویش را به تعجیل طلبیده‌اند...»** الحدیث. و به همین جهت بسیاری از سلف قلّت مال را برگزیده و به اندک قناعت ورزیده‌اند؛ یا به خاطر آنکه ثواب آخرت‌شان به وفور فراهم باشد و یا بدان جهت که در محاسبه فارغ بال‌تر باشند.

۲- مصعب بن عمیر ابن هشام بن عبد مناف بن عبدالدار بن قصّی در نسبت با نبی کریم صلی‌الله‌علیه‌وسلم در قصّی جمع می‌شود، کنّیت وی ابوعبدالله بود. او از پیشتازان برَ اسلام و هجرت به مدینه است. براء رضی‌الله‌عنه می‌گوید: اولین کسانی که بر ما (در کسوت هجرت) وارد شدند مصعب بن عمیر رضی‌الله‌عنه و ابن ام‌مکتوب رضی‌الله‌عنه بودند و آن دو، قرآن را برای دیگران قرائت می‌کردند (و آموزش می‌دادند). ابن اسحاق ذکر کرده است که نبی کریم صلی‌الله‌علیه‌وسلم مصعب رضی‌الله‌عنه را همراه بیعت‌کنندگان عقبه‌ی اول فرستادند تا به ایشان قرآن بیاموزد و تعلیم‌شان دهد.

مصعب در مکه از ثروت و نعمت برخوردار بود ولی بعد از هجرت دچار تنگدستی و فقر شد. چنانچه از علی رضی الله عنه روایت است که گفت: «در اثنایی که ما در مسجد بودیم ناگهان مصعب‌بن‌عمیر بر ما وارد شد در حالِی که بر تنش جز جامه‌ای که با پاره پوستینی پیوند زده شده بود نبود؛ پس رسول خدا صلی الله علیه و سلم وقتی او را دیدند گریستند به خاطر آن نعمت‌هایی که او در آنها قرار داشت و وضعیت امروز وی که بدان پیوسته است و روز احد به شهادت رسید». ابن‌اسحاق می‌گوید: قاتل وی، عمرو بن قمة لیثی بود و به گمان اینکه او رسول خدا صلی الله علیه و سلم است به شهادتش رسانید و نزد قریش بازگشت و گفت: محمد را کشتم.

۳- از این حدیث دانسته می‌شود که اگر جامه‌ای که بدان مرده را کفن می‌کردند تنگ بود، پوشیدن سر وی بهتر از پوشیدن پاهایش می‌باشد.

علامه عینی می‌گوید: تکفین در یک جامه، کفن ضرورت است و حالت ضرورت در شرع مستثنی می‌باشد. چنانچه در مبسوط آمده است: اگر مرده را در یک جامه کفن کردند، در واقع درست کاری نکرده‌اند؛ زیرا در حیاتش نماز در یک ازار با کراهت رواست پس همچنان است بعد از مرگ مگر اینکه ضرورت ایجاب کند و مسأله‌ی حمزه رضی الله عنه و مصعب رضی الله عنه نیز از باب ضرورت بود.

۴- این حدیث، همچنان نشان دهنده‌ی صدق و صراحت و شفافیت سَلَف صالح در بیان احوال و اوضاع‌شان می‌باشد. همچنان از این حدیث دانسته می‌شود که صبر و شکیبایی بر تحمل سختی‌های فقر، انسان مؤمن را به منازل ابرار می‌رساند.

۵- ابن بطال می‌گوید: حدیث خبّاب رضی الله عنه به معنای برتری دادن فقیر بر غنی نیست بلکه بیانگر این معنی است که هجرت اصحاب نه برای دست‌یابی به دنیا و نه برای نعمتی زودگذر بلکه خالصانه برای خدا بود تا پاداش‌شان را در آخرت ارزانی بدارد.

فصل دوم

۱۶۳۸ -﴿۵﴾ (صَحِيحٌ)

وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «الْبَسُوا مِنْ ثِيَابِكُمُ الْبَيَاضَ فَإِنَّهَا مَنْ خَيْرِ ثِيَابِكُمْ وَكَفِّنُوا فِيهَا مَوْتَاكُمْ وَمِنْ خَيْرِ أَكْحَالِكُمُ الْإِثْمِدُ فَإِنَّهُ يُنْبِتُ الشَّعْرَ ويجلوا الْبَصَرَ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُد وَالتِّرْمِذِيّ[۱۶۳۸]

۱۶۳۸- (۵) عبدالله بن عباس رضی الله عنهما گوید: از میان لباس‌هایتان، [لباس] سفید را بپوشید؛ چرا که آن، از بهترین لباس‌هایتان به شمار می‌آید؛ و مردگانتان را در آن، کفن کنید؛ و [بر شما باد به سرمه کشیدن به «اِثمد»؛ به راستی که] «اِثمد»، از بهترین و برترین سرمه‌های شما به شمار می‌آید که مژه‌ها را بلند و تقویت می‌نماید و چشم را پرنور می‌گرداند».

[این حدیث را ابوداود و ترمذی روایت کرده‌اند؛ و ابن ماجه نیز، آن را تا عبارت «إلی موتاکم» روایت کرده است.]

شرح: «الإثمد»: سنگ سرمه. آنتیموآن. سرمه؛ توتیا.

«یجلوا»: جلا و صیقل می‌دهد؛ روشنی می‌بخشد.

«البصر»: چشم؛ حسّ بینایی.

«ینبت»: می‌رویاند؛ بیرون می‌آورد؛ بلند می گرداند.

«الشعر»: مژه‌ها.

«اَکحالکم»: أکحل و کَحلی: جمع «الکُحْل»: به معنی سرمه است.

[۱۶۳۸] ابوداود ۳۳۲/۴ ح ۴۰۶۱؛ ترمذی ۳۱۹/۳ ح ۹۹۴؛ نسائی ۳۴/۴ ح ۱۸۹۶؛ ابن ماجه ۴۷۳/۱ ح ۱۴۷۲ و احمد ۲۴۷/۱.

۱۶۳۹ -﴿۶﴾ (ضَعِيف)

وَعَنْ عَلِيٍّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا تَغَالَوْا فِي الْكَفَنِ فَإِنَّهُ يُسْلَبُ سَلْبًا سَرِيعًا». رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ[۱۶۳۹]

۱۶۳۹- (۶) علی بن ابی طالب رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «در کفن، غلوّ و زیاده‌روی نکنید؛ (و از کفن‌های گران قیمت، استفاده نکنید)؛ زیرا آن، به زودی از بین می‌رود».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است.]

شرح: «لاتغالوا»: غلوّ و زیاده‌روی نکنید؛ مبالغه نکنید؛ از حدّ مگذرید.

هدف، این است که همان گونه که با وجود توانایی مالی، استفاده از کفن معمولی و کهنه مناسب نیست، این هم درست نیست که کفن، گران قیمت باشد. ناگفته نماند که کفن کردن مرد، در سه کفن و زن در پنج کفن و استفاده از کفن سفید، خوب و متوسط، در صورتی است که اهل میّت، به آسانی بتوانند آن را تهیه کنند و توان آن را داشته باشند و گرنه، درحال اجبار و اضطرار، استفاده از یک کفن -ولو این که کهنه هم باشد- اشکالی ندارد.

در غزوه‌ی اُحد، عموی آن حضرت صلی الله علیه وسلم، حمزة رضی الله عنه و مصعب بن عمیر رضی الله عنه در یک کفن کهنه کفن شدند؛ آن هم به قدری کوچک بود که چون سر را می‌پوشاندند، پاها لخت بودند و چون پاها را می‌پوشاندند، سر لخت بود؛ که در نهایت، به دستور رسول خدا صلی الله علیه وسلم با آن کفن، سر را پوشاندند و پاها را با گیاه «اذخر» پوشاندند و با همان کفن، او را دفن کردند.

۱۶۴۰ -﴿۷﴾ (صَحِيح)

وَعَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ أَنَّهُ لَمَّا حَضَرَهُ الْمَوْتُ. دَعَا بِثِيَابٍ جُدُدٍ فَلَبِسَهَا ثُمَّ قَالَ:

[۱۶۳۹] ابوداود ۳/۵۰۸ ح ۳۱۵۴.

سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسلم يَقُولُ: «الْـمَيِّتُ يُبْعَثُ فِي ثِيَابِهِ الَّتِي يَمُوتُ فِيهَا». رَوَاهُ أَبُودَاوُد[۱۶۴۰]

۱۶۴۰- (۷) از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت شده است که چون مرگ وی، فرا رسید، جامه‌های جدید و نو خواست؛ آن گاه آن‌ها را پوشید. پس از آن گفت: از رسول خدا صلی الله علیه وسلم شنیدم که می‌فرمودند: «مرده، در جامه‌هایی برانگیخته می‌شود که در آن‌ها، مرده است».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است.]

۱۶۴۱ -﴿۸﴾- (ضَعِيف)

وَعَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «خَيْرُ الْكَفَنِ الْـحُلَّةُ وَخَيْرُ الْأُضْحِيَةِ الْكَبْشُ الْأَقْرَنُ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[۱۶۴۱]

۱۶۴۱- (۸) عبادة بن صامت رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بهترین کفن، حلّه است؛ و بهترین قربانی، قوچ شاخدار می‌باشد».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است.]

۱۶۴۲ -﴿۹﴾- (ضَعِيف)

وَرَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَابْنُ مَاجَهْ عَنْ أَبِي أُمَامَةَ[۱۶۴۲]

۱۶۴۲- (۹) و ترمذی و ابن ماجه نیز این حدیث را از ابوأمامة رضی الله عنه روایت کرده‌اند.

[۱۶۴۰] ابوداود ۴۸۵/۳ ح ۳۱۱۴.

[۱۶۴۱] ابوداود ۵۰۹/۳ ح ۳۱۵۶.

[۱۶۴۲] ترمذی ۸۳/۴ ح ۱۵۱۷ و ابن ماجه ۴۷۳/۱ ح ۱۴۷۳.

شرح: «الحلّة»: جامه و ازار و رداء با هم؛ جامه‌ای که همه‌ی تن را بپوشاند. در اینجا، مراد از «حُلّة»: رداء و ازار است؛ آن هم از بُرد یمنی؛ و به ظاهر، مراد آن است که در کفن کردن مرده، نباید بر یک جامه اکتفا کرد؛ بلکه به کار بردن دو جامه، بهتر است؛ و اگر از سه جامه استفاده کنند، آن، کفن سنّت خواهد بود.

آنچه برای میّت واجب است (در پرتو احادیث پیامبر ﷺ):

انجام چهار چیز بر بازماندگان میّت و غیره، در حق میّت واجب است: **غسل؛ تکفین؛ نماز؛ و تدفین.**

۱- غسل:

وجوب غسل میّت از احادیث زیر که پیامبر ﷺ به آن امر فرموده، گرفته شده است:

۱- پیامبر ﷺ درباره‌ی شخصی که اِحرام بسته بود و از مرکبش بر زمین افتاد و فوت کرد فرمود: «**وَ اغسِلُوهُ بِماءٍ وَ سِدرٍ...**»[أ]: *«او را با آب و سدر غسل دهید...»*.

۲- پیامبر ﷺ پس از فوت دخترش زینب رضی الله عنها فرمود: «**اِغسِلنَها ثَلاثاً أو خَمساً أو سَبعاً...**»[ب]: *«او را سه یا پنج یا هفت بار غسل دهید...»*.

چگونگی غسل:

ازام عطیه رضی الله عنها روایت است: پیامبر ﷺ هنگام غسل دخترش به آنان فرمود: «**اِبدَ أنَ بِمَیَامِنِهَا وَ مَواضِعِ الوُضُوءِ مِنهَا**»[ج]: *«از طرف راست بدن و اعضای وضوی او شروع کنید»*.

همچنین ازام عطیه روایت است: در حال شستنِ دختر پیامبر ﷺ بودیم که پیامبر نزد ما آمد و فرمود: «**اغسِلنَهَا ثَلاثاً أو خَمساً أو أکثَرَ مِن ذلِکَ إن رَأیتُنَّ ذلِکَ، بِماء وَ سِدرٍ، وَ اجعَلنَ فی الآخِرَة کَافُوراً أو شَیئاً مِن کافُورٍ، فَإذَا فَرَغتُنَّ فآذِنَّنِی، فَلَمَّا فَرَغنَا آذَنَّاهُ فَألقَی إلَینَا حِقوَهُ**»[د]،

[أ] متفق علیه: بخاری «۳/۱۳۵/۱۲۶۵»، مسلم «۲/۸۶۵/۱۲۰۶»، ابوداود «۹/۶۳/۳۲۲۲»، ترمذی «۲/۲۱۴/۹۵۸»، نسایی «۵/۱۹۵».

[ب] متفق علیه: بخاری «۳/۱۳۲/۱۲۵۹»، مسلم «۹۳۹-۳۹-/۲/۶۴۷».

[ج] متفق علیه: بخاری «۳/۱۳۰/۱۲۵۵»، مسلم «۹۳۹-۴۳-/۲/۶۴۸».

[د] منظور از «الحقو» ازار و تن پوش است، «الحقو» در اصل به معنی تهیگاه است ولی به صورت مجازی بر ازار

فَقَالَ: أشعِرنَهَا إيَّاهُ»[أ][ب]: «او را با آب و سدر سه بار یا پنج بار یا بیشتر از آن اگر لازم دانستید، بشویید، و آخرین بار او را با کافور یا چیزی از کافر بشویید، و وقتی که تمام شدید، مرا صدا بزنید، وقتی تمام شدیم، او را صدا زدیم، ازارش را به ما داد و فرمود: با این پارچه او را بپوشانید به طوری که این پارچه اولین پوشش او باشد».

همچنین از او روایت است: «فَضَفَرنا شَعرَها ثَلاثَةَ أثلاثٍ قَرنَيها و نَاصِيتَهَا»[ج]: «موی سرش را در دو طرف سر و پیشانی‌اش سه قسمت کردیم و بافتیم».

همچنین از او روایت است: «فَضَفَرنا شَعرَها ثَلاثَةَ قُرُونٍ وَ ألقَيناها خَلفَهَا»[د]: «موی سرش را در سه دسته بافتیم و آن را در پشت سرش قرار دادیم».

چه کسی غسل را برعهده گیرد؟:

کسی که از همه بهتر سنتهای غسل را می‌داند، غسل میت را به عهده گیرد؛ و اگر از خانواده و نزدیکانش باشد بهتر است. چون کسانی که عهده‌دار غسل پیامبر ﷺ شدند از خانواده‌ی ایشان بودند:

از علی رضی الله عنه روایت است:

«غَسَّلتُ رَسُولَ الله ﷺ فَجَعَلتُ أنظُرُ مَا يَكُونُ مِنَ المَيِّتِ فَلَم أرَ شَيئاً، وَ كانَ طَيِّباً حَيّاً وَ مَيِّتاً ﷺ»[ه]

«پیامبر ﷺ را شستم، نگاه کردم آیا چیزی که از میت خارج می‌شود، دیده می‌شود، چیزی را ندیدم، او در حال حیات و مرگش پاک و خوشبو بود».

لازم است که غسل مذکر را مردان و غسل مؤنث را زنان برعهده گیرند.

اطلاق شده است.

[أ] «أشعرنها إياه» یعنی این پارچه را اولین پوشش او قرار دهید.

[ب] متفق علیه: بخاری «۳/۱۲۵/۱۲۵۳»، مسلم «۲/۶۴۶/۹۳۹»، ابوداود «۸/۴۱۶/۳۱۲۶»، ترمذی «۲/۲۲۹/۹۹۵»، جه «۱/۴۶۸/۱۴۵۸»، نسایی «۴/۲۸».

[ج] متفق علیه: بخاری «۶۲ و ۱۳۳/۱۲۶۳ و ۳/۱۳۴»، مسلم «۲/۶۴۶/۹۳۹»، نسایی «۴/۳۰»

[د] متفق علیه: بخاری «۶۲ و ۱۳۳/۱۲۶۳ و ۳/۱۳۴»، مسلم «۲/۶۴۶/۹۳۹»، نسایی «۴/۳۰»

[ه] صحیح: [صحیح ابن‌ماجه ۱۱۹۸]، ابن ماجه «۱/۴۷۱/۱۴۶۷».

تذکر: غسل دادن شهید میدان جنگ مشروع نیست:

از جابر رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «**اذفِنوهُم فِی دِمائِهِم - یَعنِی یَومَ أحدٍ وَ لَم یُغَسِّلُهم**»[أ]: *«آنها را با خونشان دفن کنید - یعنی روز جنگ اُحد - و آنها را نشست».*

۲- کفن کردن:

وجوب آن به این دلیل است که پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد شخص مُحرِمی که شتر گردنش را شکست (و مرد)، فرمود: «**اغسِلُوهُ بِمَاءٍ وَ سِدرٍ، وَ کَفِّنُوهُ فِی ثَوبَینِ...**»: *«او را با آب و سدر بشویید و در دو پارچه کفن کنید».*

کفن یا قیمت آن از مال میت گرفته می‌شود اگر چه غیر از آن مالی به جای نگذاشته باشد:

به دلیل حدیث خباب بن أرت رضی الله عنه:

«**هَاجَرنا مَعَ النَّبِیِّ صلی الله علیه وسلم نَلتَمِسُ وَجهَ الله، فَوَقَعَ أجرُنا عَلَی الله، فَمِنَّا مَن ماتَ لَم یَأکُل مِن أجرِهِ شَیئاً، فَمِنهُم مُصعَبُ بنُ عُمَیرٍ، وَ مِنَّا مَن أینَعَت لَهُ ثَمَرَتُهُ فَهُوَ یَهدِبُهَا. قُتِلَ یَومَ أحُدٍ فَلَم نَجِد ما نُکَفِّنُهُ إلّا بُردَةً إذَا غَطَّینَا بِهَا رَأسَهُ خَرَجَت رِجلَاهُ، وَ إذَا غَطَّینَا رِجلَیه خَرَجَ رَأسُهُ، فَأمَرَنا النَّبِیُّ صلی الله علیه وسلم أن نُغَطِّیَ رَأسَهُ و أن نَجعَلَ عَلَی رِجلَیهِ مِنَ الإذخِرِ**»[ب]

«با پیامبر صلی الله علیه وسلم به خاطر الله هجرت کردیم، پاداش ما با خداست، بعضی از ما از جمله مصعب بن عمیر فوت کردند و چیزی از غنائم جنگی دریافت ننمودند و بعضی از ما میوه‌اش رسید و آن را چید (پاداش خود را از غنایم دریافت کرد) مصعب که روز جنگ اُحد کشته شد، چیزی برای کفن او غیر از چادری که اگر سرش را می‌پوشاندیم پاهایش را نمی‌گرفت، و اگر پاهایش را می‌پوشاندیم سرش را نمی‌گرفت نیافتیم. پیامبر صلی الله علیه وسلم به ما امر کرد که سرش را پوشانده و روی پاهایش را با اذخر (نوعی گیاه خوشبو) بپوشانیم».

[أ] صحیح: [صحیح نسایی ۱۸۹۳]، [الجنائز، ص ۵۴-۵۵]، بخاری «۳/۲۱۲/۱۳۴۶»، ابوداود «۸/۴۱۲/۳۱۲۲»، نسایی «۴/۶۲»، ترمذی «۲/۲۵۰/۱۰۴۱».

[ب] متفق علیه: بخاری «۳/۱۴۲/۱۲۷۶»، مسلم «۲/۶۴۹/۹۴۰»، ابوداود «۸/۷۸/۲۸۵۹»، نسایی «۴/۳۸»، ترمذی «۵/۳۵۴/۳۹۴۳».

حداقل مقدار لازم برای کفن، پارچه‌ای است که تمام بدن را بپوشاند، و اگر تنها تکه پارچه‌ی کوتاهی در دسترس باشد که برای تمام بدن کافی نباشد، در این صورت سر میت با کفن و پاهایش با اذخر پوشانده شود، همانطور که در حدیث خباب گذشت.

مستحبات کفن:

۱- رنگ سفید: به دلیل فرموده‌ی پیامبر ﷺ: «**اِلبَسُوا مِن ثِيَابِكُمُ البَيَاضَ، فَإِنَّهَا خَيرُ ثِيَابِكُم وَ كَفِّنُوا فِيها**»[أ]: «*لباس سفید بپوشید که بهترین لباسهایتان است و با پارچه‌ی سفید (مرده‌هایتان) را کفن کنید*».

۲- باید سه پارچه باشد: به دلیل حدیث عایشه رضی الله عنها که فرمود: «**أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ كُفِّنَ فِي ثَلاثَةِ أثوابٍ يَمَانِيَّةٍ بِيضٍ سَحُولِيَّةٍ مِن كُرسُفٍ لَيسَ فِيها قَمِيصٌ و لا عِمامَةٌ**»[ب]: «*پیامبر ﷺ در سه تکه پارچه‌ی یمنی سفید سحولی (لباسی که از یمن به مدینه برده می‌شد) از جنس پنبه که در آنها پیراهن و عمامه نبود کفن کرده شد*».

۳- اگر امکان داشت یکی از پارچه‌ها حبره (نوعی برد یمنی خط دار) باشد: به دلیل حدیث جابر رضی الله عنه که از پیامبر ﷺ روایت کرده است: «**إذا تُوُفِّيَ أحَدُكُم فَوَجَدَ شَيئاً فَليَكفَن فِي ثَوبِ حَبِرَةٍ**»[ج]: «*هر گاه یکی از شما فوت کرد و مالی داشت در صورت امکان در یک لباس خط‌دار کفن شود*».

۳- نماز میت:

نماز خواندن بر جنازه مسلمان فرض کفایه است؛ چون پیامبر ﷺ، در چندین حدیث به آن امر فرموده است:

از زید بن خالد جهنی رضی الله عنه روایت است: «**أَنَّ رَجُلاً مِن أصحَابِ النَّبِيِّ ﷺ تُوُفِّيَ يَومَ**

[أ] صحیح: [صحیح ابن‌ماجه ۳۲۳۶]، ترمذی «۲/۲۳۲/۹۹۹»، ابوداود «۱۰/۳۶۲/۳۸۶۰».

[ب] متفق علیه: بخاری «۳/۱۳۵/۱۲۶۴»، مسلم «۲/۶۴۹/۹۴۱»، ابوداود «۸/۴۲۵/۳۱۳۵»، ترمذی «۲/۲۳۳/۱۰۰۱» نسایی «۴/۳۶»، جه «۱/۴۷۲/۱۶۴۹».

[ج] صحیح: [ابن ماجه ۴۵۵]، ابوداود «۸/۴۲۵/۳۱۳۴».

خَیبَر، فَذَکَرُوا ذلِکَ لِرَسُولِ اللهِ ﷺ فَقالَ: صَلُّوا عَلَی صاحِبِکم، فَتَغَیَّرَت وُجُوهُ النّاسِ لِذلِکَ، فَقالَ: إنَّ صاحِبَکُم غَلَّ فی سبیلِ اللهِ، فَفَتَّشنَا مَتاعَهُ فَوَجَدنَا خَرَزاً مِن خَرَزِ الیَهُودِ لایُساوِی دِرهَمَینِ»[أ]

«مردی از اصحاب پیامبر ﷺ روز خیبر فوت کرد. جریان را برای پیامبر ﷺ بازگو کردند، فرمود: بر دوستتان نماز بخوانید؛ با این سخن چهره‌ی مردم تغییر کرد[ب] پیامبر ﷺ فرمود: دوست شما خیانت کرده و به ناحق از غنیمت برداشته است، وسایلش را بازدید کردیم، مهره‌ای از مهره‌های یهود پیدا کردیم که دو درهم ارزش نداشت».

هر چه تعداد نمازگزاران بر جنازه بیشتر باشد، بهتر است:

پیامبر ﷺ فرموده‌اند:

«مَا مِن مَیِّتٍ تُصَلِّی عَلَیهِ أمَّةٌ مِنَ المُسلِمِینَ یَبلُغُونَ مِائةً کُلُّهُم یَشفَعُونَ لَهُ إلّا شُفِّعُوا فِیه»[ج]

«هر مسلمانی بمیرد و چهل نفر که بر خدا شرک نکرده، بر جنازه‌ی او نماز بخوانند، حتماً خداوند دعای آنها را (درباره‌ی او) اجابت می‌کند».

مستحب است پشت سر امام سه صف تشکیل شود اگر چه تعدادشان کم باشد:

از مرثد یزنی از مالک بن هبیره ؓ روایت است که پیامبر ﷺ فرمود:

«مَا مِن مَیِّتٍ یَمُوتُ فَیُصَلِّی عَلَیهِ ثَلاثَةُ صُفُوفٍ مِنَ المُسلِمِینَ إلّا أوجَبَ: قالَ: فَکانَ مالِکٌ إذا استَقَلَّ أهلُ الجَنازَةِ جَزّأهُم ثَلاثَةَ صُفُوفٍ، لِلحَدیثِ»[د]

«هیچ میتی نیست که سه صف از مسلمانان بر او نماز بخوانند، مگر اینکه خداوند دعای آنان را اجابت می‌کند» (مرثد یزنی) گوید: هر وقت مالک می‌دید تعداد نمازگزاران بر جنازه کم است باز هم آنان را به دلیل این حدیث در سه صف قرار می‌داد.»

[أ] صحیح: ابوداود «۷/۳۷۸/۲۶۹۳»، جه «۲/۹۵۰/۲۸۴۸»، نسایی «۴/۶۴».

[ب] چون پیامبر ﷺ راضی نبود خودش بر او نماز بخواند.

[ج] صحیح: [صحیح نسایی ۱۸۸۱]، مسلم «۲/۶۵۴/۹۴۷»، ترمذی «۲/۲۴۷/۱۰۳۴»، نسایی «۴/۷۵».

[د] حسن: ابوداود «۸/۴۴۸/۳۱۵۰»، ترمذی «۲/۲۴۶/۱۰۳۳»، جه «۱/۴۷۸/۱۴۹۰».

اگر در یک زمان چندین جنازه‌ی زن و مرد وجود داشته باشد:

اصل این است که بر هر جنازه‌ای نمازی جداگانه خوانده شود، ولی اگر بر همه‌ی آنها یک نماز خوانده شد نیز صحیح است، افراد ذکور هر چند کوچک باشند مقابل امام و زنان و دختران بعد از آنان، رو به قبله قرار داده می‌شوند:

از نافع از ابن عمر رضی الله عنه روایت است: «**أَنَّهُ صَلَّى عَلَى تِسعِ جَنائِزَ جَميعاً، فَجَعَلَ الرِّجالَ يَلُونَ الإمامَ وَ النِّساءَ يَلينَ القِبلَةَ فَصَفَّهُنَّ صَفّاً واحِداً، وَ وُضِعَت جَنازَةُ أُمِّ كُلثوم بِنتِ عَلِيٍّ امرَأَةِ عُمَرَ بنِ الخَطّابِ وَ ابن لَها يُقالُ لَهُ زَيدٌ، وُضِعا جَميعاً، وَ الإمامُ يَومَئِذٍ سَعيدُ بنُ العاصِ، وَ فِي النّاسِ ابنُ عَبّاسٍ وَ أَبوهُرَيرَةَ وَ أَبوسَعيدٍ وَ أَبوقَتادَةَ، فَوُضِعَ الغُلامُ مِمّا يَلِي الإمامَ، فَقالَ رَجُلٌ: فَأَنكَرتُ ذلِكَ، فَنَظَرتُ إلَى ابنِ عَبّاسٍ وَ أَبِي هُرَيرَةَ وَ أَبِي سَعيدٍ وَ أَبِي قَتادَةَ، فَقُلتُ ما هذا؟ قالُوا: هِيَ السُّنَّةُ**»[أ]: *«او در نماز نُه جنازه با هم شرکت داشت، مردان در جهت امام و زنان در جهت قبله و در یک صف قرار داده شدند و جنازه‌ی ام کلثوم دختر علی و همسر عمر بن خطاب و زید پسر او را نیز در آنجا گذاشتند، سعید بن عاص بر آنان نماز خواند، در حالی که ابن عباس، ابوهریره، ابوسعید و ابوقتاده در آنجا حضور داشتند. پسر بچه جلو امام قرار داده شد. مردی گفت: این کار به نظر من ناپسند است، به ابن عباس و ابوهریره و ابوسعید و ابوقتاده نگاه کردم، گفتم این کار چیست؟ گفتند سنت است».*

محل خواندن نماز جنازه:

خواندن نماز بر جنازه در مسجد جایز است:

از عایشه رضی الله عنها روایت است:

«**لَمّا تُوُفِّيَ سَعدُ بنُ أَبِي وَقّاصٍ أَرسَلَ أَزواجُ النَّبِيِّ صلی الله علیه وسلم أن يَمُرُّوا بِجَنازَتِهِ فِي المَسجِدِ فَيُصَلِّينَ عَلَيهِ، فَفَعَلُوا، فَوُقِفَ بِهِ عَلَى حِجَرِهِنَّ يُصَلِّينَ عَلَيهِ، أُخرِجَ بِهِ مِن بابِ الجَنائِزِ الَّذي كانَ إلَى المَقاعِدِ، فَبَلَغَهُنَّ أَنَّ النّاسَ عابُوا ذلِكَ وَ قالُوا: ما كانَتِ الجَنازَةُ يُدخَلُ بِها المَسجِدَ فَبَلَغَ ذلِكَ عائِشَةَ فَقالَت: ما أَسرَعَ النّاسُ إلَى أَن يَعِيبُوا ما لا عِلمَ لَهُم بِهِ، عابُوا**

[أ] صحیح: [صحیح نسایی ۱۸۶۹]، نسایی «۴/۷۱»

عَلَينَا أن يُمَرَّ بِجَنازَةٍ فِي المَسجِدِ، و ما صَلَّى رَسُولُ اللهِ ﷺ عَلَى سُهَيلِ بنِ بَيضاءَ إلَّا فِي جَوفِ المَسجِدِ»[أ].

«وقتی که سعد بن أبی وقاص فوت کرد، زنان پیامبر ﷺ کسی را دنبال جنازه فرستادند تا به مسجد آورده شود و بر آن نماز بخوانند. این کار را کردند، و جنازه را مقابل حجره‌ی زنان پیامبر ﷺ قرار دادند و بر آن نماز خواندند و از طریق «باب الجنائز» که روبروی «المقاعد» بود جنازه را خارج کردند. به زنان پیامبر ﷺ گفتند که مردم از این کار ایراد گرفته و گفته‌اند: سابقه نداشته که جنازه‌ها به مسجد برده شوند. این خبر به عایشه رضی الله عنها رسید، گفت: مردم چقدر شتابان از چیزی که نمی‌دانند ایراد می‌گیرند، عیب گرفته‌اند که جنازه به مسجد برده شده، در حالی که پیامبر ﷺ در داخل مسجد، بر سهیل بن بیضاء نماز خواند».

اما بهتر آن است که خارج از مسجد و در محلی که مخصوص نماز میت است، بر جنازه نماز خوانده شود. همچنان که زمان پیامبر ﷺ چنین بود و اکثر احادیث نبوی هم این را تأیید می‌کنند:

از ابن عمر رضی الله عنه روایت است: «**أنَّ اليَهُودَ جاءُوا إلَى النَّبِيِّ ﷺ بِرَجُلٍ مِنهُم وَ امرَأةٍ زَنَيَا، فَأمَرَ بِهِمَا، فَرُجِمَا قَرِيباً مِن مَوضِعِ الجَنَائِزِ عِندَ المَسجِدِ**»[ب]: *«یهودیان مرد و زنی را که زنا کرده بودند نزد پیامبر ﷺ آوردند، پیامبر ﷺ دستور رجم آنان را داد و آنان نزدیک محل برگزاری نماز جنازه در کنار مسجد رجم شدند».*

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است: «**أنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ نَعَى النَّجَاشِيَّ فِي اليَومِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، خَرَجَ إلَى المُصَلَّى، فَصَفَّ بِهِم وَ كَبَّرَ أربَعاً**»[ج]

«روزی که نجاشی فوت کرد، پیامبر ﷺ خبر مرگ او را به مردم اعلام کرد و به طرف مُصلّی خارج شد و مردم را صف کرد و چهار تکبیر گفت».

[أ] صحیح: [صحیح نسایی ۱۸۵۶]، مسلم «۹۷۳-۱۰۰-/۲/۶۶۸»، این لفظ مسلم است و ابوداود آن را به صورت مختصر روایت کرده است «۸/۴۷۷/۳۱۷۳»، نسایی «۴/۶۸».

[ب] صحیح: بخاری «۳/۱۹۹/۱۳۲۹».

[ج] متفق علیه: بخاری «۳/۱۱۶/۱۲۴۵»، مسلم «۲/۶۵۶/۹۵۱»، ابوداود «۹/۵/۳۱۸۸»، نسایی «۴/۷۲».

نماز میت در بین قبور درست نیست، به دلیل حدیث انس رضی الله عنه: «أنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه وسلم نَهَی أن یُصَلَّی عَلَی الجَنائِزِ بَینَ القُبُورِ»[أ]: «*پیامبر صلی الله علیه وسلم از خواندن نماز میت در بین قبور نهی کرد*».

امام کجا بایستد؟

از ابو غالب خیاط روایت است: «شَهِدتُ أنَسَ بنَ مالِک صَلَّی عَلَی جَنازَةِ رَجُلٍ، فَقامَ عِندَ رَأسِهِ، فَلَمّا رُفِعَ أتِیَ بِجَنازَةِ امرَأةٍ مِن قُرَیشٍ أو مِنَ الأنصارِ، فَقیلَ لَهُ یا أبا حَمزَةَ هَذِهِ جَنازَةُ فُلانَةِ ابنَةِ فُلانٍ فَصَلِّ عَلَیها، فَصَلَّی عَلَیها، فَقامَ وَسَطَهَا، وَ فِینَا العَلاءُ بنُ زیاد العَدَوِی، فَلَمّا رَأی اختلافَ قِیامِهِ عَلَی الرَّجُلِ وَ المَرأةِ قالَ یا أبا حَمزَةَ، هَکَذا کانَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه وسلم یَقُومُ حَیثُ قُمتَ، وَ مِنَ المَرأةِ حَیثُ قُمتَ؟ قالَ نَعَم، قالَ: فَالتَفَتَ إلَینا العَلاءُ فَقالَ: احفَظُوا»[ب]: «*انس بن مالک رضی الله عنه را دیدم که بر جنازه‌ی مردی در حالی که کنار سرش ایستاد نماز خواند. وقتی (جنازه) برداشته شد، جنازه‌ی زنی از قریش یا از انصار آورده شد. به انس گفته شد: ای ابوحمزه! این جنازه فلانی دختر فلانی است، بر او نماز بخوان، انس در وسط او ایستاد و بر او نماز خواند، در میان ما علاء بن زیاد عدوی بود وقتی تفاوت ایستادن انس را برای مرد و زن دید گفت: ای ابوحمزه، آیا پیامبر صلی الله علیه وسلم هم همانجایی که شما برای مرد و زن ایستادی، می‌ایستاد؟ (انس) گفت: بله، (ابوغالب) گوید: علاء رو به ما کرد و گفت: این را به خاطرتان بسپارید*».

خواندن نماز میت در اوقاتی که نماز خواندن حرام است، جایز نیست، مگر در حالت ضرورت:

به دلیل حدیث عقبة بن عامر رضی الله عنه: «ثَلاثُ ساعاتٍ کانَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه وسلم یَنهانا أن نُصَلِّیَ فِیهِنَّ أو أن نُقبِرَ فِیهِنَّ مَوتانا: حِینَ تَطلُعُ الشَّمسُ بازِغَةً حَتَّی تَرتَفِعَ، وَ حینَ یَقُومُ قائِمُ الظَّهِیرَةِ حَتَّی تَمِیلَ الشَّمسُ، وَ حِینَ تَضَیَّفُ الشَّمسُ لِلغُرُوبِ حَتَّی تَغرُبَ»: «*پیامبر صلی الله علیه وسلم ما را از اینکه در سه وقت (زیر) نماز بخوانیم یا مرده‌هایمان را دفن کنیم نهی کرد، هنگامی که تازه خورشید طلوع می‌کند تا وقتی که بلند می‌شود، و وسط روز تا وقتی که خورشید زوال کند و وقتی که خورشید به غروب نزدیک می‌شود تا غروب کند*».

[أ] سند آن حسن است.

[ب] صحیح: [صحیح ابن‌ماجه ۱۲۱۴]، ابوداود «۸/۴۸۴/۳۱۷۸»، ترمذی «۲/۲۴۹/۱۰۳۹»، جه «۱/۴۷۹/۱۴۹۴».

فضیلت نماز میت و تشییع آن:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «**مَن صَلَّى عَلَى جَنازَةٍ وَ لَم يَتَّبِعهَا فَلَهُ قيراطٌ، فَإِن تَبِعَهَا فَلَه قيراطانِ، قيلَ و ما القيراطانِ؟ قالَ: أصغَرُهُما مِثلُ أحُد**»[أ]: *«هر کس بر جنازه‌ای نماز بخواند ولی آن را تشییع نکند یک قیراط (أجر) دارد و اگر آن را تشییع کند دو قیراط (أجر) دارد، گفته شد دو قیراط چقدر است؟ فرمود: کوچکترین آن به اندازه‌ی کوه أحد است».*

فضیلت تشییع جنازه فقط برای مردان است و شامل زنان نمی‌شود؛ چون پیامبر صلی الله علیه و سلم زنان را از شرکت در تشییع جنازه نهی فرموده است البته این نهی، نهی تنزیهی است. أم عطیه رضی الله عنها گوید: «**نُهِينَا عَن اتِّبَاعِ الجَنَائِزِ وَ لَم يُعزم عَلَينا**»[ب]: *«از تشییع جنازه‌ها منع شدیم ولی نه به طور قطعی».*

تشییع جنازه با ارتکاب اعمالی که مخالف شریعت باشد جایز نیست، در سنت نبوی به دو مورد تصریح شده، که عبارتند از:

گریه کردن با صدای بلند و تشییع همراه با روشن کردن بخور (آتش):

به دلیل فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه و سلم: «**لا تُتبَعُ الجَنازَةُ بِصَوتٍ وَ لا نارٍ**»[ج]: *«جنازه با سر و صدا و آتش تشییع نشود».*

این نهی، ذکر کردن با صدای بلند در پیشاپیش جنازه را نیز شامل می‌شود؛ چون این کار بدعت است و قیس بن عباد گوید: «**كانَ أصحَابُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و سلم يَكرَهُونَ رَفعَ الصَّوتِ عِندَ الجَنائِزِ**»[د]: *«اصحاب پیامبر صلی الله علیه و سلم بلند کردن صدا هنگام تشییع جنازه را مکروه می‌دانستند».* چرا که این کار مشابهت به نصاری است، چون آنان به هنگام خواندن انجیل و دعاهایشان، آوازشان را همراه با کشیدن صدا و لحن دادن به آن و غمناک کردن آن بلند می‌کردند.

[أ] صحیح: [صحیح ابن‌ماجه ۶۳۵۵]، مسلم «۹۴۵-۵۳-۲/۶۵۳».

[ب] متفق علیه: بخاری «۳/۱۴۴/۱۲۷۸»، مسلم «۲/۶۴۶/۹۳۸»، ابوداود «۸/۴۴۹/۳۱۵۱»، جه «۱/۵۰۲/۱۵۷۷».

[ج] حسن: ابوداود «۸/۴۵۳/۳۱۵۵»

[د] راویان این حدیث ثقه هستند: بیهقی «۴/۷۴».

زشت‌تر از آن این است که تشییع جنازه با نـواختن آلات موسـیقی بـا صـدایی حـزن‌انگیـز پیشاپیش جنازه همراه باشد، همچنان که در بعضی از ممالک اسلامی به تقلید از کفار این کار را انجام می‌دهند.

سرعت در بردن جنازه، بدون دویدن واجب است:

به دلیل فرموده‌ی پیامبر ﷺ: **«أسرِعُوا بِالجَنَازَةِ، فَإن تَکُ صَالِحَةً فَخَیرٌ تُقَدِّمُونَها عَلَیهِ وَ إن تَکُن غَیرَ ذٰلِکَ فَشَرٌّ تَضَعُونَهُ عَن رِقَابِکُم»**: *«در دفن جنازه عجله کنیـد؛ چـون اگـر (جنـازه) انسان صالحی باشد خیری را به او می‌رسانید و اگر غیر از آن باشد، شری است کـه از دوش خـود برمی‌دارید».*

جایز است تشییع کننده از جلو و پشت سر و طرف راست و چپ جنـازه حرکـت کنـد بـه شرط اینکه به جنازه نزدیک باشد مگر اینکه سواره باشد که در این صورت باید پشت سر جنازه حرکت کند؛ به دلیل حدیث مغیرة بن شعبه رضی الله عنه که گفت: پیامبر ﷺ فرمود:

«الرَّاکِبُ خَلفَ الجَنَازَةِ وَ المَاشِي حَیثُ شَاءَ مِنهَا»[أ]: *«سواره پشت سر جنازه و پیـاده از هـر طرفی که خواست حرکت کند».*

اما حرکت پشت سر جنازه بهتر است؛ چون این امر مطابق این فرموده‌ی پیامبر ﷺ است: **«وَ اتَّبِعُوا الجَنَائِزَ»**: *«و جنازه‌ها را دنبال کنید».*

قول علی رضی الله عنه نیز این را تأیید می‌کند، که می‌گوید: **«المَشيُ خَلفَهَا أفضَلُ مِنَ المَشيِ أمَامَهَا، کَفَضلِ صَلاةِ الرَّجُلِ فِي جَمَاعَةٍ عَلَی صَلاتِهِ فَذّاً»**[ب]: *«فضیلت حرکت کردن پشت سر جنازه بـر حرکت کردن جلو آن مانند فضیلت نماز جماعت بر نماز فُرادی است».*

اگر کسی وارد قبرستان شد یا از کنار آن عبور کرد چه دعایی را بخواند:

از عایشه رضی الله عنها روایت است: گفتم ای رسول خدا (وقتی داخل قبرستان شـدم) چـه بگـویم؟ فرمود: بگو: **«السَّلامُ عَلَی أهلِ الدِّیارِ مِنَ المُؤمِنِینَ وَ المُسلِمِینَ، وَ یَرحَمُ اللهُ المُستَقدِمِینَ مِنَّا وَ**

[أ] صحیح: [صحیح ابن‌ماجه ۳۵۳۳]، ترمذی «۲/۲۴۸/۱۰۳۶»، نسایی «۴/۵۵»، ابوداود «۸/۴۶۷/۳۱۶۴».

[ب] سند آن حسن است: بیهقی «۴/۲۵»

المُستَأخِرینَ، وَ إنَّا إن شاءَ اللهُ بِکُم لَلاحِقُونَ[أ]: *«سلام بر مؤمنان و مسلمانان این دیار باد! خداوند به گذشتگان و آیندگان ما رحم کند، و ما هم إنشاء الله به شما ملحق خواهیم شد».*

از سلیمان بن بریده از پدرش روایت است: پیامبر ﷺ به آنان یاد می‌داد هر گاه به قبرستان رفتند بگویند: «**السَّلامُ عَلَیکُم أهلَ الدِّیارِ مِنَ المُؤمِنینَ وَ المُسلِمینَ، و إنَّا إن شاءَ اللهُ بِکُم لَلاحِقُونَ، أسألُ اللهَ لَنا وَلَکُمُ العَافِیَةَ**»[ب]: *«سلام بر شما مؤمنان و مسلمانان این دیار؛ و ما هم انشاء الله به شما ملحق خواهیم شد، از خداوند برای خود و شما طلب عافیت می‌کنم».*

۴- تدفین:

دفن میت واجب است اگر چه کافر باشد. سنت است دفن در قبرستان صورت گیرد؛ چون پیامبر ﷺ مرده‌ها را در قبرستان بقیع دفن می‌کرد، و اخبار در این مورد به تواتر رسیده‌اند و دفن در غیر قبرستان از هیچ یک از افراد سَلَف روایت نشده، به جز دفن پیامبر ﷺ در حجره‌اش که به تواتر رسیده است. و این از خصوصیات پیامبر ﷺ است همانطور که حدیث عایشه رضی الله عنها بر آن دلالت دارد، عایشه رضی الله عنها گوید: «**لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللهِ ﷺ اختَلَفُوا فِی دَفنِهِ، فَقالَ أبوبَکرٍ: سَمِعتُ مِن رَسُولِ اللهِ ﷺ شَیئاً مَا نَسِیتُهُ قالَ: ما قَبَضَ اللهُ نَبِیّاً إلَّا فِی المَوضِعِ الَّذِی یُحِبُّ أن یُدفَنَ فِیهِ، فَدَفَنُوهُ فِی مَوضِعِ فِراشِهِ**»[ج]: *«وقتی که پیامبر ﷺ فوت کرد، اصحاب در مورد محل دفنش اختلاف نظر پیدا کردند، ابوبکر رضی الله عنه گفت: چیزی از پیامبر ﷺ شنیده‌ام که آن را فراموش نکرده‌ام، پیامبر ﷺ فرموده: خداوند هیچ پیامبری را قبض روح نکرده مگر در مکانی که دوست داشته در آن دفن شود، لذا او را در محل بسترش دفن کردند».*

شهدای میدان جنگ از این حکم مستثنایند و در محل شهادتشان دفن شده و به قبرستان منتقل نمی‌شوند. به دلیل حدیث جابر رضی الله عنه:

«**لَمَّا کَانَ یَومُ أُحُد، حُمِلَ القَتلَی لِیُدفَنُوا بِالبَقیعِ، فَنادَی مُنادِی رَسُولِ اللهِ ﷺ: إنَّ رَسُولَ**

[أ] صحیح: [صحیح ابن‌ماجه ۴۴۲۱]، مسلم «۹۷۴-۱۰۳-/۲/۶۶۹»، نسایی «۴/۹۱».

[ب] صحیح: [صحیح نسایی ۱۹۲۸]، مسلم «۲/۶۷۱/۱۹۷۵»، نسایی «۴/۹۴».

[ج] صحیح: [صحیح ابن‌ماجه ۵۶۴۹]، ترمذی «۲/۲۴۲/۱۰۲۳».

الله ﷺ یَأمُرُکُم أن تَدفِنُوا القَتلَی فِی مَضاجِعِهِم»[أ]: *«در روز جنگ اُحد کشته‌شدگان را بر سواریها گذاشتند تا آنها را در بقیع دفن کنند، منادی پیامبر ﷺ اعلام کرد: پیامبر ﷺ به شما دستور می‌دهد تا کشته‌شدگان را در محل شهادتشان دفن کنید».*

دفن در اوقات زیر جایز نیست مگر هنگام ضرورت:

۱- از عقبة بن عامر رضی الله عنه روایت است: «**ثَلاثُ ساعاتٍ کانَ رَسُولُ الله ﷺ یَنهانَا أن نُصَلِّیَ فِیهِنَّ، أو أن نُقبِرَ فِیهِنَّ مَوتَانَا، حِینَ تَطلُعُ الشَّمسُ بَازِغَةً حَتَّی تَرتَفِعُ، وَ حِینَ یَقُومُ قَائِمُ الظَّهِیرَةِ حَتَّی تَمِیلَ الشَّمسُ، وَ حِینَ تَضَیَّفُ الشَّمسُ لِلغُرُوبِ حَتَّی تَغرُبَ**»: *«سه وقت است که پیامبر ﷺ ما را نهی می‌کرد که در آن اوقات نماز بخوانیم یا مرده‌هایمان را دفن کنیم، هنگامی که خورشید طلوع می‌کند تا وقتی که بلند شود، و وقتی که نیمه‌ی روز می‌شود تا هنگامی که خورشید زوال کند، و وقتی که خورشید به غروب نزدیک می‌شود تا آنکه غروب کند».*

۲- از جابر رضی الله عنه روایت است: «**أنَّ النَّبِیَّ ﷺ ذَکَرَ رَجُلاً مِن أصحابِهِ قُبِضَ فَکُفِّنَ فِی کَفَنٍ غَیرِ طائِلٍ وَ قُبِرَ لَیلاً فَزَجَرَ النَّبِیُّ ﷺ أن یُقبَرَ الرَّجُلُ بِاللَّیلِ حَتَّی یُصَلَّی عَلَیهِ، إلّا أن یُضطَرَّ الإنسانُ إلَی ذلِکَ**»[ب]: *«پیامبر ﷺ درباره‌ی یکی از اصحابش که فوت کرده بود و او را در پارچه‌ای که تمام بدنش را نمی‌پوشاند، کفن و شب هنگام دفن کرده بودند صحبت کرد و ما را از دفن کردن مردگان در شب منع کرد تا (صبح مردم بیشتری جمع شوند) بر او نماز خوانده شود، مگر اینکه ضرورتی پیش بیاید».*

اگر ضرورت ایجاب کند، می‌توان مرده را شبانه دفن کرد، و می‌توان برای تسهیل عمل دفن از چراغ استفاده کرد: به دلیل حدیث ابن عباس رضی الله عنهما: «**أنَّ رَسُولَ ﷺ أدخَلَ رَجُلاً قَبرَهُ لَیلاً، وَ أسرَجَ فِی قَبرِهِ**»[ج]: *«پیامبر ﷺ مردی را در شب دفن کرد و (برای تسهیل عمل دفن) داخل قبرش، از چراغ استفاده کرد».*

[أ] صحیح: [صحیح نسایی ۱۸۹۳]، ابوداود «۸/۴۴۶/۳۱۴۹»، نسایی «۴/۷۹»، ترمذی «۳/۱۳۰/۱۷۷۱».

[ب] صحیح: [صحیح نسایی ۱۷۸۷]، مسلم «۲/۶۵۱/۹۴۳»، ابوداود «۸/۴۲۳/۳۱۳۲»، نسایی «۴/۳۳».

[ج] حسن: ترمذی «۲/۲۶۰/۱۰۶۳».

واجب است قبر عمیق، وسیع و خوب باشد:

از هشام بن عامر رضی الله عنه روایت است: **«لَمَّا کانَ یَومُ أُحُد، أُصیبَ مَن أُصیبَ مِنَ المُسلمینَ، وَ أصابَ النّاسَ جِراحاتٌ، فَقُلنَا یَا رَسُولَ الله، الحَفرُ عَلَینا لِکُلِّ إنسَانٍ شَدیدٌ، فَکَیفَ تَأمُرُنَا؟ فَقَالَ: احفرُوا وَ أوسِعُوا، وَ أعمِقُوا، و أحسِنُوا، وَ ادفِنُوا الإِثنَینِ وَ الثَّلاثَةَ فِی القَبرِ، وَ قَدِّمُوا أکثَرَهُم قُرآناً، قالَ: فَکانَ أبِی ثالِثَ ثَلاثَة، وَ کانَ أکثَرَهُم قُرآناً، فَقُدِّمَ»**[أ]: *«زمانی که جنگ احد روی داد، بسیاری از مسلمانان کشته شدند و عده‌ای هم جراحاتی برداشتند، گفتیم ای رسول خدا کندن قبر برای هر کدام از آنها کار دشواری است، به ما چه دستوری می‌دهید؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: قبرها را به صورت وسیع، عمیق و خوب حفر کنید، و دو نفر و سه نفر را در یک قبر دفن کنید و کسی را که قرآن بیشتری (از حفظ) داشته در دفن مقدم کنید (هشام بن عامر) گفت: پدرم سومین شخصی بود که کشته شده بود و بیشتر از همه قرآن را از حفظ داشت، در نتیجه او را جلوتر از همه دفن کردند».*

کندن قبر هم به صورت لحد و هم به صورت شق جایز است: چون در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم هر دو صورت رواج داشته است، ولی لحد بهتر است: از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است: **«لَمَّا تُوفِّیَ النَّبِیُّ صلی الله علیه وسلم کانَ بِالمدینَةِ رَجُلٌ یَلحدُ، وَ آخَرُ یضرِحُ، فَقَالُوا: نَستَخیرُ رَبَّنَا، وَ نَبعَثُ إلَیهِمَا، فَأَیُّهُمَا سَبَقَ تَرَکنَاهُ، فَأَرسِلَ إلَیهِمَا، فَسَبَقَ صَاحِبُ اللَّحِدِ، فَلَحَدُوا لِلنَّبیِّ صلی الله علیه وسلم»**[ب]: *«وقتی پیامبر صلی الله علیه وسلم فوت کرد، در مدینه (دو قبرکن بود که یکی) قبر را به صورت لحد و دیگری به صورت شق حفر می‌کرد. اصحاب گفتند از پروردگارمان استخاره می‌کنیم و به دنبال آن دو می‌فرستیم هر کدام زودتر آمد قبر را حفر کند، به دنبال آن دو فرستادند، لحدکن زودتر آمد لذا برای پیامبر صلی الله علیه وسلم قبر را به صورت لحد حفر کردند».*

میت اگر چه زن باشد، توسط مردان به داخل قبر گذاشته می‌شود؛ چرا که در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم مردان این کار را انجام می‌دادند، و تاکنون نیز مسلمانان این کار را انجام می‌دهند.

[أ] صحیح: نسایی «۴/۸۰»، ابوداود «۹/۳۴/۳۱۹۹»، ترمذی «۳/۱۲۸/۱۷۶۶».

[ب] سند آن حسن است: جه «۱/۴۹۶/۱۵۵۷»، لحد: شکافی در عرض قبر و در جهت قبله است. ضریح همان شق است و آن گودالی است که مانند جوی در پایین قبر کنده می‌شود.

اولیای میت در گذاشتن میت در قبر مستحق تراند؛ به دلیل عموم فرموده‌ی خداوند متعال: ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾ (احزاب/۶): *«و خویشاوندان نسبت به همدیگر بعضی بر بعضی در کتاب خدا از اولویت بیشتری برخوردارند».*

و به دلیل حدیث علی رضی الله عنه: «غَسَّلْتُ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه وسلم، فَذَهَبْتُ أَنظُرُ مَا يَكُونُ مِنَ المَيِّتِ فَلَم ارَ شَيئاً، وَ كانَ صلی الله علیه وسلم طَيِّباً، حَيّاً وَ مَيِّتاً وَ وَلِيَ دَفنَهُ وَ إجنَابَهُ دُونَ النَّاسِ أَربَعَةٌ: عَلِيٌّ وَ العَبَّاسُ وَ الفَضلُ وَ صَالِحٌ مَولَى رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه وسلم، وَ لُحِدَ لِرَسُولِ اللهِ صلی الله علیه وسلم لَحداً وَ نُصِبَ عَلَيهِ اللَّبِنُ نَصباً»[أ]: *«پیامبر صلی الله علیه وسلم را شستم، نگاه کردم به آنچه از میت خارج می‌شود، چیزی را ندیدم، پیامبر صلی الله علیه وسلم هم در حال حیات و هم در حال وفات پاک و خوشبو بود، و از میان مردم فقط چهار نفر کفن و دفنش را برعهده گرفتند؛ علی، عباس، فضل و صالح مولای پیامبر صلی الله علیه وسلم، و برای پیامبر صلی الله علیه وسلم لحدی حفر کردند و بر آن خشت خام قرار دادند».*

مرد می‌تواند همسر خودش را دفن کند:

به دلیل حدیث عایشه رضی الله عنها: «دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه وسلم فِي اليَومِ الَّذِي بُدِئَ فِيهِ، فَقُلتُ: وَ ارَأسَاهُ، فَقَالَ: وَدِدتُ أَنَّ ذَلِكَ كَانَ وَ أَنَا حَيٌّ، فَهَيَّأتُكِ وَ دَفَنتُكِ...»[ب]: *«روزی که پیامبر صلی الله علیه وسلم مریض بود، نزد من آمد، گفتم «وای سرم»، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: دوست داشتم که وقتی تو می‌مردی من زنده می‌بودم و تو را تجهیز و تدفین می‌کردم».*

ولی منوط به این است که در آن شب با زنش آمیزش نکرده باشد در غیر این صورت برایش مشروع نیست که زنش را دفن کند و بهتر است غیر او اگر دارای شرط مذکور باشد، زنش را دفن کند، به دلیل حدیث انس رضی الله عنه که گفت:

«شَهِدنَا ابنَةً لِرَسُولِ اللهِ صلی الله علیه وسلم، وَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه وسلم جَالِسٌ عَلَى القَبرِ، فَرَأيتُ عَينَيهِ تَدمَعَانِ، ثُمَّ قَالَ: هَل مِنكُم مِن رَجُلٍ لَم يُقَارِفِ اللَّيلَةَ؟ فَقَالَ أَبُو طَلحَةَ: أَنَا يَا رَسُولَ اللهِ قَالَ:

[أ] سند آن صحیح است: مستدرک حاکم «۱۹/۳۶۲»، بیهقی «۴/۵۳».

[ب] صحیح: احمد «۱۴۴/۶» این حدیث مانند روایت احمد در «صحیح البخاری» روایت شده است «۱۰۱/۱۰ و ۱۰۲ مسلم این حدیث را به صورت مختصر روایت کرده است «۱۱۰/۷».

فَانْزِل، قَالَ فَنَزَلَ فِی قَبرِهَا»[أ]: *«در تشییع جنازه‌ی دختر پیامبر ﷺ حاضر بودیم، پیامبر ﷺ در حالی که روی قبر نشسته بود، دیدم که اشک از چشمانش جاری بود، سپس فرمود، آیا از میان شما کسی هست که دیشب با همسرش نزدیکی نکرده باشد؟ ابوطلحه گفت من، ای رسول خدا، پیامبر ﷺ فرمود: پس پایین برو، (انس) گفت: و (ابوطلحه) داخل قبرش شد».*

سنت است میت از طرف پایین قبر (جایی که پای میت قرار می‌گیرد) داخل قبر گذاشته شود:

به دلیل حدیث ابواسحاق: **«أوصَی الحَارِثُ أنْ یُصَلِّیَ عَلَیهِ عَبدُالله بنُ یَزِیدَ، فَصَلَّی عَلَیهِ، ثُمَّ أدخَلَهُ القَبرَ مِن قِبَلِ رِجلَیِ القَبرِ وَ قالَ: هَذا مِنَ السُّنَّةِ»**[ب]: *«حارث وصیت کرد که عبدالله بن یزید بر او نماز بخواند، لذا عبدالله بر او نماز خواند سپس او را از طرف پایین قبر داخل قبر کرد و گفت: این کار، سنت است».*

میت در قبر بر پهلوی راست و رو به قبله گذاشته شود به طوری که سرش در سمت راست قبله و پاهایش در سمت چپ آن قرار گیرد، مسلمانان از زمان پیامبر ﷺ تاکنون بدین طریق عمل کرده‌اند.

سنت است کسی که میت را در قبر قرار می‌دهد بگوید: **«بِسمِ اللهِ وَ عَلَی سُنَّةِ رَسُولِ اللهِ أو مِلَّةِ رَسُولِ اللهِ»**: *«به نام خدا و بر سنت پیامبر خدا یا دین پیامبر خدا».*

از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است: **«أنَّ النَّبِیَّ ﷺ کَانَ إذا وَضَعَ المَیِّتَ فِی القَبرِ قَالَ: بِسمِ اللهِ وَ عَلَی سُنَّةِ رَسُولِ اللهِ»**[ج].

و به دلیل حدیث بیاضی رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ که فرمود:

«المَیِّتُ إذَا وُضِعَ فِی قَبرِهِ، فَلیَقُلِ الَّذِینَ یَضَعُونَهُ حِینَ یُوضَعُ فِی اللَّحد: بِسمِ اللهِ، و بِاللهِ وَ عَلَی مِلَّةِ رَسُولِ اللهِ»[د].

[أ] صحیح: بخاری «۳/۲۰۸/۱۳۴۲».

[ب] سند آن صحیح است: ابوداود «۹/۲۹/۳۱۹۵».

[ج] صحیح: ابوداود «۹/۳۲/۳۱۹۷»، ترمذی «۲/۲۵۵/۱۰۵۱»، جه «۱/۴۹۴/۱۵۵۰».

[د] سند آن حسن است: مستدرک حاکم «۱/۳۶۶».

و برای کسی که کنار قبر است مستحب است بعد از بستن لحد (گذاشتن سنگ‌ها) با هـر دو دستش سه مشت خاک بر روی قبر بریزد؛ به دلیل حدیث ابوهریره رضی الله عنه:

«أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و سلم صَلَّى عَلَى جَنَازَةٍ، ثُمَّ أَتَى المَيِّتَ فَحَثَى عَلَيهِ مِن قِبَلِ رَأسِهِ ثَلاثـاً»[أ]: *«پیامبر صلی الله علیه و سلم بر جنازه‌ای نماز خواند؛ سپس نزدیک قبر شد و از طرف سرش سه مشت خاک بر آن ریخت».*

بعد از دفن میت موارد زیر سنت است:

۱- قبر حدود یک وجب از زمین بلند شود، تا مشخص شود که قبر است و به آن اهانت نشود، به دلیل حدیث جابر رضی الله عنه: **«أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و سلم أُلحِدَ لَهُ لَحدٌ، وَ نُصِبَ عَلَيهِ اللَّبِنُ نَصباً، وَ رُفِعَ قَبرُهُ مِنَ الأرضِ نَحواً مِن شِبرٍ»**[ب]: *«برای پیامبر صلی الله علیه و سلم، لحدی کنده شد و بر او خشت قرار داده شد و قبرش به اندازه‌ی یک وجب از زمین بلند کرده شد».*

۲- قبر مقداری مرتفع شود، به دلیل حدیث سفیان تمار که گفت:

«رَأَيتُ قَبرَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و سلم مُسَنَّماً»[ج]: *«قبر پیامبر صلی الله علیه و سلم را دیدم که (به شکل کوهان شتر) برجسته بود».*

۳- با قرار دادن تکه سنگی یا شبیه آن در قسمت بالای قبر (سر میت)، آن را مشخص کند، تا هـر گاه کسی از بستگان میت بمیرد نزد او دفن شود، به دلیل حدیث مطلب بن ابی وداعه رضی الله عنه: **«لَمَّا مَاتَ عُثمَانُ بنُ مَظعُونٍ أُخرِجَ بِجَنَازَتِهِ فَدُفِنَ، أَمَرَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و سلم رَجُلاً أَن يَأتِيَهُ بِحَجَرٍ، فَلَم يَستَطِع حَمْلَهُ، فَقَامَ إِلَيهَا رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و سلم وَ حَسَرَ عَن ذِرَاعَيهِ، قَالَ المُطَّلِبُ: قَالَ الَّذِي يُخبِرُنِي عَن رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و سلم: كَأَنِّي أَنظُرُ إِلَى بَيَاضِ ذِرَاعَي رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و سلم حِينَ حَسَرَ عَنهَا، ثُمَّ حَمَلَهَا فَوَضَعَهَا عِندَ رَأسِهِ، وَ قَالَ: أَتَعَلَّمُ بِهَا قَبرَ أَخِي، وَ أَدفِنُ إِلَيهِ مَن مَاتَ مِن أَهلِي»**[د]: «وقتی که

[أ] صحیح: ابن ماجه «۱/۴۹۹/۱۵۶۵».

[ب] سند آن حسن است: صحیح ابن حبّان «۲۱۶۰»، بیهقی «۳/۴۱۰».

[ج] صحیح: بخاری «۳/۲۵۵/۱۳۹۰». مسنّم: یعنی مرتفع، و تسنیم قبر خلاف تسطیح آن است.

[د] حسن: ابوداود «۹/۲۲/۳۱۹۰».

عثمان بن مظعون فوت کرد، جنازه‌اش را بیرون بردند و دفن کردند. پیامبر ﷺ به مردی دستور داد تا سنگی را برای او بیاورد، آن شخص نتوانست سنگ را حمل کند، پیامبر ﷺ (به طرف سنگ) رفت و آستینش را بالا زد، مطلب گوید: کسی که از پیامبر ﷺ به من خبر داد گفت: وقتی که پیامبر ﷺ آستینش را برای برداشتن سنگ بالا زد، سفیدی ساعدهایش را دیدم، سنگ را حمل کرد و در کنار سر عثمان قرار داد و فرمود: با این سنگ قبر برادرم را نشانه می‌کنم و هر کس از خویشاوندانم فوت کند نزد او دفنش می‌کنم».

۴- بالای قبر بایستد و برای پایداری میت دعا و طلب مغفرت کند و حاضران را نیز به این کار سفارش کند؛ به دلیل حدیث عثمان بن عفان رضی الله عنه: **«كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا فَرَغَ مِن دَفنِ المَيِّتِ وَقَفَ عَلَيهِ فَقَالَ: اِستَغفِرُوا لِأخِيكُم، وَ سَلُوا لَهُ التَّثبِيتَ فَإِنَّهُ الآنَ يُسأَلُ»**[1]: *«وقتی که پیامبر ﷺ از دفن میت فارغ می‌شد، بالای سر او می‌استاد و می‌فرمود: برای برادرتان طلب مغفرت کنید و برای او از خدا طلب پایداری کنید که الان از او سؤال می‌شود».*

جایز است که همراهان جنازه، هنگام دفن کنار قبر بنشینند تا مرگ و حوادث بعد از آن را به یاد بیاورند، به دلیل حدیث براء بن عازب رضی الله عنه:

«خَرَجنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فی جنازة رجل من الأنصار، فانتهینا إلی القبر و لما یلحد، فجلس رسول الله ﷺ و جلسنا حوله، و كَأنَّ علی رؤسنا الطیر، و فی یده عود فجعل ینکت فی الأرض فرفع رأسه فقال: استعیذوا بالله من عذاب القبر، مرتین أو ثلاثاً، ثُم قال: إن العبد المؤمن إذا کان فی انقطاع من الدنیا، و إقبال من الآخرة، نزل إلیه ملائکة من السماء بیض الوجوه کان وجوههم الشمس، معهم کفن من أکفان الجنة، و حنوط من حنوط الجنة حتی یجلسوا منه مد البصر ثم یجئ ملک الموت علیه السلام حتی یجلس عند رأسه، فیقول: أیتها النفس الطیبة، اخرجی إلی مغفرة من الله و رضوان، قال: فتخرج تسیل کما تسیل القطرة من فی السقاء، فیأخذها، فإذا أخذها لم یدعوها فی یده طرفة عین حتی یأخذوها، فیجعلوها فی ذلک الکفن و فی ذلک الحنوط، و یخرج منها

---

[1] سند آن صحیح است: ابوداود «۳۲۰۵/۳۱/۹».

كالطيب نفحة مسک وجدت على وجه الأرض، قال: فيصعدون بها، فلا يمرون يعنى بها على ملأ من الملائكة إلا قالوا: ما هذا الروح الطيب، فيقولون فلان بن فلان، بأحسن أسمائه التى كانوا يسمونه بها فى الدنيا. حتى ينتهوا بها إلى السماء الدنيا، فيستفتحون له فيفتح لهم، فيشيعه من كل سماء مقربوها إلى السماء التى تليها، حتى ينتهى به إلى السماء السابعة، فيقول الله عزوجل، اكتبوا كتاب عبدى فى عليين، و أعيدوه إلى الأرض، فإنى منها خلقتهم و فيها اعيدهم، و منها اخرجهم تارة اخرى. قال: فَتُعَادُ رُوحُهُ فى جَسَدِهِ، فَيَأتِيهِ مَلَكَانِ فَيُجلسَانِهِ، فَيَقُولانِ لَهُ: مَن ربُّک؟ فَيَقُولُ: رَبِّيَ الله، فَيَقُولانِ لَهُ: ما دينک؟ فيقول دينى الإسلام، فيقولان له: ما هذا الرجل الذى بعث فيكم؟ فيقول: هو رسول الله ﷺ فيقولان له: و ما علمک؟ فيقول: قرأت كتاب الله فآمنت به و صدقت، فينادى مناد فى السماء: أن صدق عبدى فافرشوه من الجنة، و ألبسوه من الجنة، و افتحوا له بابا إلى الجنة، قال: فيأتيه من روحها و طيبها، و يفسح له فى قبره مد بصره، قال: و يأتيه رجل حسن الوجه، حسن الثياب، طيب الريح، فيقول: أبشر بالذى يسرک هذا يومک الذى كنت توعد. فيقول له: من أنت؟ فوجهک الوجه يجئ بالخير؟ فيقول: أنا عملک الصالح، فيقول: رب أقم الساعة حتى أرجع إلى أهلى و مالى.

قال: و إن العبد الكافر إذا كان فى انقطاع من الدنيا و إقبال من الآخرة، نزل إليه من السماء ملائكة سود الوجوه، معهم المسوح، فيجلسون منه مد البصر، ثم يجئ ملک الموت حتى يجلس عند رأسه، فيقول: أيتها النفس الخبيثة، اخرجى إلى سخط من الله و غضب، قال: فتفرق فى جسده، فينتزعها كما ينتزع السفود من الصوف المبلول فيأخذها، فإذا أخذها، لم يدعوها فى يده طرفة عين حتى يجعلوها فى تلک المسوح، و يخرج منها كأنتن ريح جيفة وجدت على وجه الأرض، فيصعدون بها فلا يمرونَ بها على ملأ من الملائكة إلا قالوا: ما هذا الروح الخبيث؟ فيقولون فلان بن فلان بأقبح أسمائه التى كان يسمى بها فى الدنيا، حتى ينتهى به إلى السماء الدنيا، فيستفتح له فلا يفتح له، ثم قرا رسول الله ﷺ:

﴿لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَٰبُ ٱلسَّمَآءِ وَلَا يَدْخُلُونَ ٱلْجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ ٱلْجَمَلُ فِى سَمِّ ٱلْخِيَاطِ﴾

(اعراف/ ۴۰)

فیقول الله عزوجل: اکتبوا کتابه فی سجّین فی الأرض السفلی فتطرح روحه طرحاً ثم قرأ: ﴿وَمَن يُشْرِكْ بِٱللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَتَخْطَفُهُ ٱلطَّيْرُ أَوْ تَهْوِى بِهِ ٱلرِّيحُ فِى مَكَانٍ سَحِيقٍ﴾ (حج/٣١)

فتعاد روحه فی جسده و یأتیه ملکان فیجلسانه فیقولان له: من ربک؟ فیقول: هاه هاه لا أدری. فیقولان له: ما دینک؟ فیقول هاه هاه، لاأدری. فیقولان له: ما هذا الرجل الذی بعث فیکم؟ فیقول: هاه هاه لا أدری. فینادی مناد من السماء: أن کذب فافرشوا له من النار، و افتحوا له بابا إلی النار، فیأتیه من حرها و سمومها، و یضیق علیه قبره حتی تختلف فیه أضلاعه، و یأتیه رجل قبیح الوجه، قبیح الثیاب، منتن الریح، فیقول: أبشر بالذی یسؤک، هذا یومک الذی کنت توعد، فیقول: من أنت فوجهک الوجه یجیء بالشر؟ فیقول: أنا عملک الخبیث. فیقول: رب لا تقم الساعة. - و فی روایة: ثم یقیض له أعمی أصم أبکم، و فی یده مرزبة لو ضرب بها جبل کان ترابا، فیضربه ضربة حتی یصیر ترابا، ثم یعیده الله کما کان فیضربه ضربة أخری، فیصیح صیحة یسمعه کل شیء إلا الثقلین».[أ]

«همراه پیامبر ﷺ با جنازه‌ی مردی از انصار خارج شدیم تا به قبر رسیدیم در حالی که هنوز لحد آماده نشده بود، پیامبر ﷺ نشست، ما هم (آرام و ساکت) دور او نشستیم، مثل اینکه بالای سرمان پرنده بود، و در حالی که چوبی در دست داشت و آن را بر زمین می‌کوبید، سرش را بلند کرد و دو یا سه بار فرمود، از عذاب قبر به خدا پناه ببرید، سپس فرمود: وقتی که بنده‌ی مؤمن در حال بریدن از دنیا و رو کردن به آخرت است فرشتگانی که صورتهایشان سفید و مانند خورشید (درخشان) است، و کفنی از کفن‌های بهشت و حنوطی (هر چیز خوشبویی که به جسد می‌زنند) از حنوطهای بهشت به همراه دارند، از آسمان به سوی او می‌آیند و تا جایی که چشم، توانایی دیدن دارد ملائکه کنار او می‌نشینند، سپس ملک الموت عليه السلام می‌آید و کنار سرش می‌نشیند و می‌گوید: ای روح پاک! به سوی مغفرت و رضوان

[أ] صحیح: احمد «۷/۷۴/۵۳»، ابوداود «۱۳/۸۹/۴۱،۲۷».

الهی خارج شو، پیامبر ﷺ فرمود: پس روح مانند قطره‌ای که از لبه‌ی مشک آب می‌چکد، خارج می‌شود و ملک الموت آن را می‌گیرد، وقتی آن را گرفت، لحظه‌ای در دستش نمی‌ماند که فوراً (سایر ملائکه‌ها) آن را می‌گیرند و در آن کفن و بوی خوش قرار می‌دهند و از آن روح، بویی خوشتر از بهترین مسک روی زمین خارج می‌شود، پیامبر ﷺ فرمود: او را بالا می‌برند و از کنار هر گروهی از ملائکه که می‌گذرند می‌پرسند: این روح پاک کیست؟ می‌گویند: فلانی پسر فلانی است، و او را با بهترین نامهایی که در دنیا داشته، مورد خطاب قرار می‌دهند، تا اینکه او را به آسمان دنیا می‌رسانند، برای او طلب باز شدن دروازه‌ی آسمان می‌کنند، دروازه بر آنها باز می‌شود و از هر آسمانی تا آسمان بعدی مقربان (بین دو آسمان) او را همراهی می‌کنند تا به آسمان هفتم برده می‌شود، خداوند عزوجل می‌فرماید: نامه‌ی عمل بنده‌ام را در میان نامه‌ی اعمال نیکوکاران بنویسید و او را به زمین باز گردانید. که من آنها را از (خاک) زمین آفریده‌ام و به آن باز می‌گردانم و بار دیگر آنها را از آن خارج می‌کنم، پیامبر ﷺ فرمود: روحش به جسدش باز گردانده می‌شود و دو ملائکه (نکیر و منکر) نزد او می‌آیند و او را می‌نشانند و از او می‌پرسند: پروردگارت کیست؟ جواب می‌دهد پروردگارم الله است، از او می‌پرسند دینت چیست؟ جواب می‌دهد: دینم اسلام است، از او می‌پرسند این مردی که از میان شما مبعوث شد کیست؟ جواب می‌دهد: او فرستاده‌ی خدا است، از او می‌پرسند از کجا می‌دانی؟ جواب می‌دهد: کتاب خدا را خواندم و به آن ایمان آورده و آن را تصدیق کردم. در این زمان ندادهنده‌ای از آسمان ندا می‌دهد بنده‌ام راست گفت؛ پس از فرش بهشت برای او پهن کنید و از لباس بهشت او را بپوشانید و برای او دری از بهشت باز کنید. پیامبر ﷺ فرمود: نسیم و بوی خوش بهشت به مشام او می‌رسد و قبرش به اندازه‌ی دید چشمش وسعت پیدا می‌کند. (پیامبر ﷺ) فرمود: سپس مردی زیباروی با لباسی زیبا و بویی خوش نزد او می‌آید و می‌گوید، مژده باد تو را به چیزی که خوشحالت می‌کند. این همان روزی است که به تو وعده داده شده بود، پس به آن مرد می‌گوید: تو کیستی؟ صورت تو مانند صورت کسی است که پیام‌آور نیکی است. (آن مرد) می‌گوید: من عمل صالح تو هستم. (بنده‌ی مؤمن) می‌گوید: پروردگارا! قیامت را بر پا کن تا به سوی اهل و مالم برگردم.

(پیامبر ﷺ فرمود: و هنگامی که بنده‌ی کافر در حال بریدن از دنیا و انتقال به آخرت است، ملائکه‌هایی از آسمان به سوی او پایین می‌آیند که صورتشان سیاه است، پارچه‌هایی بافته شده از مو (با الیاف زبر و درشت) به همراه دارند و تا چشم قدرت دیدن دارد ملائکه اطراف او را می‌گیرند، سپس ملک الموت می‌آید و کنار سرش می‌نشیند و می‌گوید: ای روح خبیث! به سوی خشم و عذاب خدا خارج شو، (پیامبر ﷺ فرمود: روح در جسد او پراکنده و متفرق می‌شود، و ملک الموت روحش را مانند کشیدن سیخ خاردار از پشم خیس بیرون می‌آورد. همین که آن را بیرون آورد لحظه‌ای در دستش باقی نمی‌ماند بلکه فوراً آن را در آن پارچه‌های بافته شده از مو (با الیاف زبر و درشت) قرار می‌دهند، در حالی که بویی بدتر از گندیده‌ترین لاشه‌ی روی زمین از آن خارج می‌شود، روحش را بالا می‌برند؛ از کنار هیچ گروهی از ملائکه عبورش نمی‌دهند مگر اینکه می‌گویند این روح خبیث کیست؟ می‌گویند: فلانی پسر فلانی است و با زشت‌ترین نامهایی که در دنیا داشته او را مورد خطاب قرار می‌دهند تا اینکه به آسمان دنیا برده می‌شود، آنگاه برای او طلب باز شدن دروازه‌ی آسمان می‌کنند، ولی دروازه را بر او باز نمی‌کنند، سپس پیامبر ﷺ این آیه را تلاوت کرد:

﴿لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَٰبُ ٱلسَّمَآءِ وَلَا يَدْخُلُونَ ٱلْجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ ٱلْجَمَلُ فِى سَمِّ ٱلْخِيَاطِ﴾ (اعراف/٤٠)

«درهای آسمان به روی آنها باز نمی‌گردد و به بهشت وارد نمی‌شوند تا اینکه شتر از سوراخ سوزن خیاطی بگذرد». خداوند متعال می‌فرماید: نامه‌ی عمل او را در میان بدکاران در زمین سفلی بنویسید، پس روح او پرت می‌شود؛ سپس (پیامبر ﷺ) این آیه را خواند:

﴿وَمَن يُشْرِكْ بِٱللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَتَخْطَفُهُ ٱلطَّيْرُ أَوْ تَهْوِى بِهِ ٱلرِّيحُ فِى مَكَانٍ سَحِيقٍ﴾ (حج/٣١)

«هر کس که برای خدا شریکی قرار دهد انگار (به خاطر سقوط از اوج ایمان به حضیض کفر) از آسمان فرو افتاده است (و به بدترین شکل جان داده است) و پرندگان تکه‌های بدن او را می‌ربایند یا اینکه تندباد او را به مکان بسیار دوری (و درّه‌ی ژرفی) پرتاب می‌کند»، سپس روحش به جسدش بازگردانده می‌شود و دو ملائکه (نکیر و منکر) او را می‌نشانند و از او می‌پرسند: پروردگارت کیست؟ جواب می‌دهد: هاه! هاه! نمی‌دانم از او می‌پرسند دینت

چیست؟ جواب می‌دهد: هاه! هاه! نمی‌دانم، در این حال ندادهنده‌ای از آسمان ندا می‌دهد که: دروغ گفت؛ پس فرشی از آتش برای او پهن و دری از آتش برای او باز کنید، از گرما و حرارت جهنم به سوی او می‌آید و قبرش بر او تنگ می‌شود به طوری که استخوان‌های سینه‌اش درهم شکسته می‌شود و مردی با رویی زشت و لباسی قبیح و بویی بد نزد او می‌آید و می‌گوید: مژده باد تو را به چیزی که تو را ناراحت می‌کند، این همان روزی است که به تو وعده داده شده بود، (آن شخص کافر) می‌گوید: تو کیستی؟ صورت تو مانند صورت کسی است که پیام‌آور شر است. (آن مرد) می‌گوید من عمل خبیث تو هستم، (شخص کافر) می‌گوید: پروردگارا قیامت را بر پا مکن.

در روایتی آمده که: سپس خداوند کور و کر و لالی را برای او مأمور می‌کند که عصایی آهنی در دست دارد که اگر با آن به کوه زده شود آن را به خاک تبدیل می‌کند، با آن ضربه‌ای به او می‌زند تا به خاک تبدیل شود سپس خداوند او را به حالت اول بازمی‌گرداند، سپس ضربه‌ای دیگر به او می‌زند و فریادی می‌کشد که غیر از جن و انس هر چیزی آن را می‌شنود».

تعزیه:

تعزیه‌ی اهل میت با کلماتی که گمان می‌رود موجب تسلیت آنها شده و اندوه آنان را از بین می‌برد و آنها را به رضا و صبر توصیه می‌کند، مشروع است. و باید با کلماتی که از پیامبر ﷺ ثابت شده‌اند، به اهل میت تسلیت گفته شود، و اگر چیزی از پیامبر ﷺ در این زمینه در ذهن نداشت، باید با هر سخن نیکویی که مخالفتی با شرع نداشته و هدف را تحقق بخشد، به آنها تسلیت بگوید:

از أسامه بن زید رضی الله عنه روایت است: «**كُنَّا عِندَ النَّبِيِّ ﷺ فَأرسَلَت إلَيه إحدَى بَنَاتِهِ تَدعُوهُ وَ تُخبِرُهُ أنَّ صَبِيّاً لَهَا أو ابناً لَهَا فِي المَوتِ، فَقَالَ رَسُولُ الله ﷺ اِرجع إلَيهَا فَأخبِرهَا: أنَّ لله ما أخَذَ، وَ لَهُ ما أعطَى، وَ كُلُّ شَيءٍ عِندَهُ بِأجَلٍ مُسَمًّى، فَمُرهَا فَلتَصبِر وَ لتَحتَسِب...**»[أ]: *«نزد پیامبر ﷺ بودیم که یکی از دخترانش (زینب) کسی را به دنبال او فرستاد تا او را طلب کند و به*

[أ] متفق علیه: بخاری «۱۲۸۴/ ۱۵۰/۳»، مسلم «۹۲۳/۶۳۵/۲».

او اطلاع دهد که بچه یا پسر زینب در حال مرگ است. پیامبر ﷺ فرمود به سوی او برگرد و به او بگو: آنچه خدا می‌گیرد و آنچه بخشیده، ملک اوست و هر چیزی نزد او اجلی معین دارد و به او بگو صبر کند و طلب ثواب کند».

لازم است (که در امر تعزیه) از دو چیز دوری شود، اگر چه مردم بر انجام آنها حریص باشند:
یکی تجمع برای تعزیه در مکانی مخصوص مانند خانه یا مقبره یا مسجد.
دیگری درست کردن غذا از طرف اهل میت برای پذیرایی از کسانی که به عزاداری می‌آیند:
به دلیل حدیث جریر بن عبدالله بجلی رضی الله عنه:

«كُنَّا نَعُدُّ الإجتماعَ إلَى أهلِ المَيِّتِ، وَ صَنيعَةَ الطَّعامِ بَعدَ دَفنِهِ مِنَ النِّيَاحَةِ»[أ]: *«ما جمع شدن نزد اهل میت و درست کردن غذا (برای مردم) بعد از دفن میت را از نیاحت (سوگواری و نوحه‌خوانی) می‌دانستیم».*

سنت آن است که نزدیکان و همسایگان میت برای خانواده‌ی میت غذایی درست کنند که آنها را سیر کند؛ به دلیل حدیث عبدالله بن جعفر رضی الله عنه: وقتی که جعفر کشته شد و جنازه‌ی او را آوردند، پیامبر ﷺ فرمود: **«اِصنَعُوا لِآلِ جَعفَرَ طَعاماً، فَقَد أتَاهُم أمرٌ يُشغِلُهُم، أو أتَاهُم مَا يُشغِلُهُم»**[ب]: *«برای خانواده‌ی جعفر غذایی درست کنید؛ چون کاری برایشان پیش آمده که آنها را مشغول کرده است یا (فرمود) چیزی برایشان پیش آمده که آنها را مشغول کرده است».*

غسل دادن مرده:

غسل دادن مرده، بر زندگان «فرض کفایه» است؛ یعنی اگر برخی از مردمان، به غسل دادن مرده اقدام نمودند، فرض آن از دوش سایر مردم ساقط می‌گردد. و اگر چنانچه به غسل دادن وی اقدام نکرد، همه‌ی مردمان گنهکار خواهند بود.

و غسل دادن مرده، در صورتی فرض است که مرده دارای شرایط ذیل باشد:

و همچنین اگر چنانچه نوزاد، مرده از شکم مادر خویش بیرون آمد و حال آن که اعضاء و

[أ] صحیح: [صحیح ابن‌ماجه ه ۱۳۰۸]، جه «۱/۵۱۴/۱۶۱۲».

[ب] حسن: [صحیح ابن‌ماجه ۱۰۱۵]، ابوداود «۸/۴۰۶/۳۱۱۶»، ترمذی «۲/۲۳۴/۱۰۰۳»، جه «۱/۵۱۴/۱۶۱۰».

اندام‌های بدن او کامل گردیده بود، در آن صورت غسل داده می‌شود؛ ولی اگر جنین کورتاژ و سقط شد و حال آن که اعضاء و اندام‌های بدن او، تکمیل نگردیده بود، در آن صورت، با غسلِ معروف و شناخته شده، غسل داده نمی‌شود، بلکه بر وی آب ریخته می‌شود و بس.

و وجوب غسل میّت، از احادیث زیر که پیامبر ﷺ بدان امر فرموده، گرفته شده است:

پیامبر ﷺ درباره‌ی شخصی که اِحرام بسته بود و از مرکبش بر زمین افتاد و فوت کرد، فرمود: «**وَ اغْسِلُوْهُ بِمَاءٍ وَّ سِدْرٍ...**» (بخاری و مسلم)؛ «*او را با آب و سِدْر غسل دهید...*».

و پیامبر ﷺ پس از فوت دخترش زینب رضی الله عنها فرمود: «**اِغْسِلْنَهَا ثَلَاثاً اَوْ خَمْساً اَوْ سَبْعاً...**» (بخاری و مسلم)؛ «*او را سه یا پنج یا هفت بار غسل دهید...*».

و کسی که از همه بهتر سنّت‌های غسل را می‌داند، غسل میّت را به عهده گیرد؛ و اگر از خانواده و نزدیکانش باشد بهتر است؛ چون کسانی که عهده‌دار غسل پیامبر ﷺ شدند، از خانواده‌ی ایشان بودند.

علی رضی الله عنه گوید: «**غَسَّلْتُ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ فَجَعَلْتُ اَنْظُرُ مَا يَكُوْنُ مِنَ الْمَيِّتِ فَلَمْ اَرَ شَيْئاً وَّ كَانَ طَيِّباً حَيّاً وَ مَيِّتاً**» (ابن ماجه)؛ «*پیامبر ﷺ را شستم و نگاه کردم که آیا چیزی که از میّت خارج می‌شود، دیده می‌شود؛ پس چیزی را ندیدم؛ او در حال حیات و مرگش، پاک و خوشبو بود*».

و لازم است که غسل مذکّر را، مردان و غسل مؤنث را، زنان بر عهده گیرند. و کیفیّت غسل دادن مرده، بدین ترتیب است که:]

میّت – هرگاه مرگش قطعی و حتمی شد – بر یک تخته‌ی بُخور داده شده که به صورت طاق خوشبو کرده شده است، نهاده شود؛ و – بنا به قول صحیح‌تر – بدن میّت – هرگونه که امکان داشت – بر تخته‌ی بُخور داده شده نهاده شود؛ آن‌گاه عورت مرده [از ناف تا زانوی وی] پوشانیده شود؛ سپس جامه‌اش از تنش بیرون آورده شود؛ و – بنا به قول صحیح – وضو داده شود [چنان که برای نماز وضو ساخته می‌شود؛ با این تفاوت که] نباید او را «مضمضه» [شستن دهان] و «استنشاق» [تمیز کردن بینی] داد؛ [بلکه دهان و بینی او را با پارچه‌ی خیس شده به آب، مسح نمایند؛] مگر آن که جُنب و ناپاک [یا حائض و نُفساء] باشد [که در آن صورت، شستن دهان و بینی وی نیز لازم می‌باشد.]

و بر وی، آبی که با «سدر» یا «اُشنان» [غاسول] گرم کرده شده است، ریخته شود؛ و اگر «سدر» یا «اُشنان» وجود نداشت، با آب خالص غسل داده شود. [و «سدر»: درخت کنار؛ درختی است گرمسیری که بسیار تناور می‌شود و بلندی‌اش تا ۴۰ متر می‌رسد؛ می گویند تا سه هزار سال عمر می کند. میوه‌اش کوچک و خوردنی و به اندازه‌ی سنجد است و بعد از رسیدن، سرخ یا زرد رنگ و شیرین می‌شود. برگ آن را پس از خشک کردن می‌سایند و در حمام، بدن خود را با آن شستشو می‌دهند. برای تمیز کردن پوست بدن و تقویت موها و جلوگیری از ریزش مو، سودمند است.

و «اُشنان»: گیاهی است دارای شاخه‌های باریک و برگ‌های ریز و ساقه‌ی ستبر که در شوره‌زارها می‌روید. طعمش شور است و چهارپایان آن را نمی‌خورند؛ از خاکستر آن شخار به دست می‌آید. ریشه‌ی آن را پس از خشک کردن، نرم می کوبند و در شستن جامه و بدن به کار می‌برند.]

و سر و محاسن مرده با خِطمی [گل خوشبو و معطّر خِطمی، یا صابون] شسته شود؛ [و «خطمی»: گیاهی است از تیره‌ی پنیرکیان؛ دارای ساقه‌ی ضخیم و بلند و بلندی‌اش به یک متر و نیم می‌رسد؛ برگ‌هایش پهن و ستبر و گل‌های آن شیپوری درشت به رنگ سرخ یا سفید می‌باشد و ریشه‌اش دراز و به کلفتی انگشت و طعم آن، شیرین است. ریشه و برگ آن، در طب به کار می‌رود و جوشانده‌ی گل خطمی به طور غرغره در معالجه‌ی درد گلو و آبسه و دمل‌های دهان و لثه و حلق، نافع است. از خارج نیز برای نرم کردن دمل، روی آن می گذارند.]

آن گاه مرده، بر پهلوی چپ خویش خوابانیده شود و بر وی، آب ریخته شود تا آن که آب به زیر تخته‌ای که پهلوی چپش بر آن خوابانیده شده، برسد؛ سپس بر پهلوی راست خویش خوابانده شود و بر وی آب ریخته شد تا آن که آب به زیر تخته‌ای که پهلوی راستش بر آن خوابانیده شده برسد؛ آن گاه نشانده شود در حالی که به شخص شستشو دهنده، تکیه داده شده است؛ و شکم مرده به آرامی دست کشیده شود؛ و آنچه که از [پس یا پیش] مرده بیرون می‌آید، شخص شستشو دهنده، آن را بشوید و در این صورت، غسل میّت را تکرار نکند؛ سپس بدن میّت، با جامه‌ای خشک کرده شود.

و بر سر و محاسن مرده، «حَنوط» قرار داده شود؛ و «کافور» بر مواضع سجده‌ی وی [همانند: پیشانی، بینی، دو دست، دو زانو و دو قدم وی] گردانیده شود. [و «حنوط»: گیاهی خوشبو مانند کافور است که پس از غسل دادن میّت، به جسد او می‌زنند. و «کافور»: دارویی است خوشبو و سفید رنگ که از بعضی گیاهان به خصوص درختی معروف به درخت کافور به دست می‌آید. درخت کافور در جنگل‌های نواحی شرقی آسیا و مناطق کوهستانی شرقی هند و در چین و ژاپن می‌روید و بلندی‌اش تا ۵۰ متر و قطر آن تا ۲ متر می‌رسد؛ گل‌هایش سفید و کوچک و برگ‌هایش بیضی و سبز و دارای بوی مخصوص است. گاهی کافور به صورت متبلور در شکاف درخت پیدا می‌شود و از برگ‌های آن نیز کافور می‌گیرند. و کافور دارای بوی قوی و نافذ و اثر ضدعفونی و در طب، جهت تقویت قلب و پایین آوردن حرارت بدن و کاهش شهوت به صورت پودر و کاشه و حب یا محلول‌های روغنی به کار می‌رود.]

و -بنا به روایات ظاهر- در شستن میّت، پنبه به کار برده نشود؛ [و زیلعی گوید: ایرادی ندارد که شخص شستشو دهنده، پنبه را در صورت، سوراخ مقعد، شرمگاه، سوراخ دو گوش، بینی و دهان میّت به کار ببرد؛ و در کتاب «الظهیریة» چنین آمده است که: عموم مشایخ، قرار دادن پنبه در مقعد و شرمگاه میّت را قبیح و زشت دانسته‌اند.]

و ناخن میّت و موی وی، کوتاه و گرفته نشود؛ و همچنین موی سر و ریش میّت، شانه کرده نشود.

و [در صورتی که مردی پیدا نشد تا غسل مرده را به عهده گیرد؛ در آن صورت] زن می‌تواند شوهر خویش را غسل دهد؛ و عکس آن درست نیست؛ [یعنی اگر چنانچه زنی پیدا نشد که زن را غسل بدهد، در آن صورت مرد، زنش را غسل ندهد؛ بلکه او یا کسی دیگر، دست خویش را با پارچه‌ای پوشیده و زن را تیمّم دهد.

و در مورد این که زن می‌تواند شوهرش را غسل دهد، روایت شده است که: «اِنَّ اَبَابَكرٍ الصِّدِّيقَ ﷺ اَوْصٰي اِلَي اِمْرَأَتِهِ اَسْمَاءَ بِنْتَ عَمِيْسٍ اَنَّهَا تَغْسِلُهُ بَعْدَ وَفَاتِهِ» (مستدرک حاکم و سنن بیهقی)؛ *«بی‌گمان ابوبکر صدیق ﷺ به همسرش اسماء دختر عمیس سفارش کرد که پس از وفات، او را غسل بدهد».*

و حکم شوهر که نمی‌تواند زنش را غسل بدهد،] همانند [حکم] امّ ولد است که نمی‌تواند ارباب و خواجه‌ی خویش را غسل دهد؛ [بلکه می‌بایست او یا کسی دیگر، - در صورتی که مردی برای غسل سیّد پیدا نشد - دست خویش را با تکه پارچه‌ای پوشیده و ارباب و خواجه‌ی خویش را تیمّم بدهد. و همچنین هر گاه امّ ولد بمیرد، ارباب نمی‌تواند او را غسل بدهد؛ بلکه اگر زنی برای غسل دادن او پیدا نشد، ارباب یا مردی دیگر می‌تواند دست خویش را با تکه پارچه‌ای پوشیده و امّ ولد را تیمّم بدهد. و «امّ ولد»: به کنیزی گفته می‌شود که برای ارباب و خواجه‌ی خویش، فرزندی را به دنیا آورده باشد.]

و اگر چنانچه زنی، در میان چند مرد وفات کرد [و زنی دیگر وجود نداشت که او را غسل دهد،] در آن صورت مردان می‌توانند او را با تکه پارچه‌ای [که به دست خویش می‌بندند،] تیمّم دهند؛ همانند عکس آن؛ [یعنی اگر چنانچه مردی در میان چند زن وفات نماید و مردی دیگر وجود نداشته باشد که او را غسل دهد، در آن صورت زنان می‌توانند او را با تکه پارچه‌ای که به دست خویش بسته‌اند، تیمّم دهند.]

و اگر چنانچه خویشاوندِ محرم پیدا شد، در آن صورت بدون نیاز به تکه پارچه، می‌تواند میّت [چه مرد و چه زن] را تیمّم بدهد. و همچنین - بنا به «ظاهر روایت» - «خُنثی مشکل» نیز [با تکه پارچه‌ای که فرد به دست خویش می‌بندد،] تیمّم داده شود. [خنثی: آن که مرد بودن یا زن بودنش معلوم نباشد. یا به تعبیری دیگر؛ کسی که نه مرد باشد نه زن؛ یعنی کسی که آلت مردی و زنی هر دو را داشته باشد.]

و برای مرد و زن جایز است که پسر بچه و دختر بچه‌ای که [کوچک‌اند و هنوز] به سنّ اِشتها، و علاقه و تمایل جنسی نسبت به جنس مخالف نرسیده‌اند، غسل بدهند.

و بوسیدن میّت، ایرادی ندارد؛ [زیرا عایشه رضی الله عنها گوید: **«اِنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ عَلٰي عُثْمَانَ بْنَ مَظْعُوْنٍ وَ هُوَ مَيِّتٌ، فَكَشَفَ عَنْ وَجْهِهِ، ثُمَّ اَكَبَّ عَلَيْهِ فَقَبَّلَهُ وَ بَكٰي، حَتّٰي رَاَيْتُ الدُّمُوْعَ تَسِيْلُ عَلٰي وَجْنَتَيْهِ»** (ابن ماجه، ابوداود و ترمذی)؛ *«عثمان بن مظعون رضی الله عنه فوت کرده بود؛ پیامبر ﷺ بر او وارد شد؛ پارچه‌ی صورتش را برداشت و بر او خم شد و او را بوسید و گریست؛ به طوری که دیدم اشک بر گونه‌های پیامبر ﷺ جاری شد».*]

و بر مرد لازم است که هزینه‌های کفن و دفن زن خویش را به عهده گیرد؛ اگر چه - بنا به قول صحیح‌تر - مرد، تنگ دست و نادار [و زن ثروتمند و توانگر] باشد؛ [و میّت نیز از مالِ خالصِ خویش - که حق غیر بدان تعلّق نگرفته است، کفن و دفن می‌شود.]

و کسی که [بمیرد و] دارایی و مالی نداشته باشد؛ در آن صورت هزینه‌های کفن [و دفن] وی بر کسی لازم است که تأمین هزینه‌ها و مخارج میّت [در حال زندگی‌اش] بر عهده‌ی وی لازم بوده است؛ و اگر چنانچه کسی وجود نداشت که تأمین هزینه‌ها و مخارج میّت در حال زندگی‌اش بر عهده‌ی وی باشد، در آن صورت، هزینه‌های کفن و دفن میّت، از بیت‌المال تأمین می‌شود.

و اگر چنانچه برای بیت المالِ مسلمانان، دارایی و مالی وجود نداشت [یا برای مسلمانان، بیت‌المالی نبود و یا برای ایشان بیت‌المالی بود؛ ولی] امکان گرفتن هزینه‌های کفن و دفن میّت از بیت‌المال - به خاطر ظلم و ناحقی که در آن حاکم است - وجود نداشت، در آن صورت، هزینه‌ی کفن و دفن میّت، بر مردم [مسلمانانی که بر این کار قادر و توانمند هستند،] واجب است.

و کسی که توان پرداخت هزینه‌های کفن و دفن میّت را ندارد، می‌تواند برای تکفین میّت، از دیگران [که قادر به پرداخت هزینه‌های کفن و دفن او هستند،] بخواهد تا او را [با مال و دارایی خویش،] تکفین نمایند.

[**احکام تکفین میّت**: پس از غسل، واجب است که مسلمانِ فوت شده، به وسیله‌ی پارچه‌هایی کفن شود. و وجوب کفن کردن میّت، به این دلیل است که پیامبر ﷺ در مورد شخص مُحرمی که شتر، گردنش را شکست و مرد، فرمود: «**اِغْسِلُوْهُ بِمَاءٍ وَّ سِدْرٍ وَّ كَفِّنُوْهُ فِيْ ثَوْبَيْنِ ...**» (بخاری و مسلم)؛ «*او را با آب و سدر بشویید و در دو پارچه کفن کنید*».

و مستحبات کفن عبارتند از:

و کفن ابریشم برای مردان مسلمان حرام است؛ زیرا در حالت حیات، استفاده از حریر و ابریشم بر او حرام بوده است. امّا برای زنان مسلمانی که فَوت کرده‌اند - هر چند در زمان حیاتشان بر آنان حرام نبوده است - امّا به خاطر جلوگیری از اسراف و اشرافی گری، استفاده از کفن ابریشم برایشان کراهت دارد؛ زیرا رسول خدا ﷺ فرموده‌اند: «در کفن پوشانیدن، زیاده‌روی نکنید؛ زیرا خیلی زود، از میان می‌رود». ابوداود.

و ابوبکر صدّیق رضی الله عنه می‌فرماید: «زنده، بیش از مرده به لباس جدید نیاز دارد؛ کفن نمودن، تنها

برای پوشانیدن بدن مرده و جلو گیری از ریختن خون و چرک احتمالی اوست». بخاری.
ناگفته نماند که کفن مرد بر سه نوع است: الف) کفن سنّت. ب)کفن کفایت. ج) کفن ضرورت.]

و «کفن سنّت» برای مرد، عبارت است از: «پیراهن»؛ [که بدون آستین بوده و از گردن تا پا را بپوشاند.]؛ «ازار» [از سر تا قدم را بپوشاند.]؛ و «لفّافه» [چادری که تمام بدن را بپوشاند]؛ و کفن، از آن جنسی گرفته می‌شود که مرده در زمان حیات و زندگی خودش [در روزهای جمعه و عید] می‌پوشید. و «کفن کفایت» برای مرد: «ازار» است و «لفّافه»؛ [و کمتر از این، مکروه است.]

و جامه‌ی سفید که از جنس پنبه باشد، [بر دیگر جامه‌ها و رنگ‌ها،] برتری و تفوّق دارد؛ [زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اِلْبَسُوْا مِنْ ثِیَابِکُمُ الْبَیَاضَ؛ فَاِنَّهَا خَیْرُ ثِیَابِکُمْ وَ کَفِّنُوْا فِیْهَا» (ترمذی و ابوداود)؛ *«لباس سفید بپوشید که بهترین لباس‌هایتان است و با پارچه‌ی سفید، مرده‌هایتان را کفن کنید».*]

و هر یک از «ازار» و «لفّافه»، از فرق سر تا پا را می‌پوشانند؛ و نباید برای پیراهن، آستین و دامن و جیب قرار داده شود؛ [و چنین پیراهنی که بدون جیب، دامن و آستین است، از گردن تا پای میّت را می‌پوشانند؛] و همچنین نباید اطراف پیراهن، لبه‌دوزی و حاشیه گذاری شود؛ و -بنا به قول صحیح‌تر- عمامه به سر میّت کردن، مکروه می‌باشد.

و [کیفیّت تکفین مرد، بدین ترتیب است که: ابتدا در کفن‌های میّت، مواد خوشبویی به صورت طاق به کار می‌رود، آن‌گاه نخست «لفّافه»، نهاده می‌شود؛ سپس «ازار» بالای «لفّافه»؛ پس از آن، «پیراهن» بالای «ازار»؛ آن‌گاه پس از آن که میّت را خشک می‌کنند، بر بالای آن می‌نهند و به سر و محاسن وی، «حنوط» قرار می‌دهند و بر مواضع سجده‌اش، همانند: پیشانی، بینی، کف دست‌ها، زانوها و دو قدمش، «کافور» می‌زنند؛ آن‌گاه نخست «پیراهن» را بر میّت بپوشانند؛ سپس «ازار» را] از طرف چپ میّت و آن‌گاه از راست، بر وی پیچیده شود؛ [سپس «لفّافه» از چپ، آن‌گاه از راست، بر وی پیچانده شود؛] و اگر چنانچه بیم باز شدن و پراکندگی کفن بود، با چیزی هر دو طرف آن، گره زده می‌شود تا باز و پراکنده نگردد.

[و کفن زن بر سه نوع است: الف) کفن سنّت. ب) کفن کفایت. ج) کفن ضرورت.] و در «کفن سنّت» زن، [علاوه از «پیراهن»، «ازار» و «لفّافه»، دو چزی دیگر نیز افزون می‌گردد؛ یکی «خمار» [چهارقد و روپوش] برای پوشاندن صورت [و سر] زن؛ و دوّم: پارچه‌ای برای بستن

سینه‌های زن؛ [یعنی «سینه‌بند» که از زیر بغل تا زیر ناف زن مرده را بپوشاند؛ پس «کفن سنّت» برای زن، عبارت است از «پیراهن»؛ «ازار»؛ «لفّافه»؛ «خمار» - سربند که بتوان موهای او را با آن پوشاند - ؛ و «سینه بند» - که از زیر بغل تا زیر ناف زن مرده را بپوشاند.]

و در «کفن کفایت» زن، [علاوه از «ازار» و «لفّافه»،] «خمار» [چهارقد و روپوش] نیز اضافه می‌گردد؛ [پس «کفن کفایت» برای زن: «ازار»؛ «لفّافه» و «خمار» است.]

[و کیفیّت تکفین زن، بدین ترتیب است که:]

موهای زن، دو دسته قرار داده شود و بر روی سینه‌اش بالای پیراهن نهاده شود؛ آن‌گاه «خمار» [چهارقد و روپوش، بر روی سر و صورت زن مرده] بر بالای پیراهن و زیر لفّافه، نهاده شود؛ و سپس «سینه بند» بر بالای، «لفّافه» قرار داده شود.

[به تعبیری دیگر، کیفیّت تکفین زن، بدین ترتیب است که: ابتدا در کفن‌های میّت، مواد خوشبویی به صورت طاق به کار می‌رود؛ آن‌گاه نخست «لفّافه» هموار می‌گردد؛ سپس «ازار» بالای «لفّافه» هموار می‌شود؛ و پس از آن، «پیراهن» بالای «ازار» هموار می‌گردد؛ آن‌گاه «پیراهن» بر او پوشانده می‌شود و موهای زن را دو دسته قرار می‌دهند و بر سینه‌اش بالای پیراهن می‌نهند؛ آن‌گاه «خمار» - چهارقد و روپوش - بر سر وی نهاده می‌شود. به تعبیری دیگر؛ «خمار» بر بالای سر و دو طرف گیسوان میّت نهاده شود و آن را، روی سینه‌های میّت بر بالای پیراهن بگذارند؛ آن‌گاه «سینه بند» را بر بالای پیراهن ببندند؛ سپس «ازار» از چپ، و آن‌گاه از راست، بر وی پیچانده می‌شود؛ و پس از آن، «لفّافه» بر میّت دور داده می‌شود. و اگر چنانچه بیم باز شدن و پراکندگی کفن بود، می‌توانند با چیزی، هر دو طرف آن را گره بزنند تا باز و پراکنده نشود.]

و پیش از آن که مرده [چه مرد و چه زن]، در کفن پیچانده شود، کفن‌ها به صورت طاق، خوشبو کرده می‌شوند؛ [زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «إِذَا اَجْمَرْتُمُ الْـمَيِّتَ فَـاَجْمِرُوْا وِتْـراً» (مسند احمد، سنن بیهقی و مستدرک حاکم)؛ *«هرگاه مرده را خوشبو نمودید، به صورت طاق، خوشبویش کنید».*]

و «کفن ضرورت» [برای مرد و زن]: آن چیزی است که [در حال ضرورت] یافته شود؛ [اگر چه به اندازه‌ی پوشاندن عورت باشد. خبّاب بن ارت رضی الله عنه گوید: «هَاجَرْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ نَلْتَمِسُ وَجْهَ اللهِ؛ فَوَقَعَ اَجْرُنَا عَلَي اللهِ؛ فَمِنَّا مَنْ مَاتَ لَمْ يَأْكُلْ مِنْ اَجْرِهِ شَيْئاً، فَمِنْهُمْ مُصْعَبُ بْنُ عُمَيْرٍ؛

وَ مِنّٰا مَنْ اَيْنَعَتْ لَهُ ثَمَرَتُهُ فَهُوَ يَهْدِ بُهٰا. قُتِلَ يَوْمَ اُحُدٍ فَلَمْ نَجِدْ مٰا نُكَفِّنُهُ اِلّٰا بُرْدَةً اِذٰا غَطَّيْنٰا بِهٰا رَأْسَهُ، خَرَجَتْ رِجْلٰاهُ؛ وَ اِذٰا غَطَّيْنٰا رِجْلَيْهِ خَرَجَ رَأْسَهُ؛ فَاَمَرَنَا النَّبِيُّ ﷺ اَنْ نُغَطِّيْ رَأْسَهُ وَ اَنْ نَّجْعَلَ عَلٰى رِجْلَيْهِ مِنَ الْاِذْخِرِ» (بخاری، مسلم، نسایی، ابوداود و ترمذی)؛ *«با پیامبر ﷺ به خاطر خدا هجرت کردیم؛ پاداش ما با خداست. بعضی از ما از جمله مصعب بن عمیر رضی‌الله‌عنه فوت کردند و چیزی از غنائم جنگی دریافت ننمودند؛ و بعضی از ما میوه‌اش رسید و آن را چید؛ یعنی پاداش خود را از غنائم دریافت کرد. مصعب رضی‌الله‌عنه که روز جنگ اُحد کشته شد، چیزی برای کفن او غیر از چادری که اگر سرش را می‌پوشاندیم، پاهایش را نمی‌گرفت و اگر پاهایش را می‌پوشاندیم، سرش را نمی‌گرفت نیافتیم. پیامبر ﷺ به ما فرمان داد که سرش را پوشانده و روی پاهایش را با گیاه خوشبوی اِذخر بپوشانیم».*]

۱۶۴۳ - ﴿۱۰﴾ (ضَعِيف)

وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: أَمَرَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِقَتْلَى أُحُدٍ أَنْ يُنْزع عَنْهُم الْحَدِيدُ وَالْجُلُودُ وَأَنْ يُدْفَنُوا بِدِمَائِهِمْ وَثِيَابِهِمْ. رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَابْنُ مَاجَهْ[۱۶۴۳]

۱۶۴۳- (۱۰) عبدالله بن عباس رضی‌الله‌عنه گوید: پیامبر خدا ﷺ نسبت به کشتگان جنگ اُحُد، فرمان دادند که سلاح و زره و پوستین آن‌ها، درآورده شود و با خون و جامه‌شان، دفن گردند».

[این حدیث را ابوداود و ابن ماجه روایت کرده‌اند.]

شرح: به هر حال، هر مسلمانی که او را کفّار و بدخواهان اسلام به قتل برسانند؛ یا در میدان کارزار یافته شود و در وجودش اثر زخم باشد و به جهت همان زخم، دار فانی را وداع گوید؛ و یا این که مسلمانان او را به ستم کشته باشند و در قتلش نیز خون‌بها و دیه واجب نگردیده باشد، چنین فردی کفن می‌شود و بر او نماز جنازه گزارده می‌شود و غسل داده نمی‌شود.

و اگر فردی در حال جنابت و ناپاکی به شهادت رسید، در آن صورت علماء و صاحب‌نظران فقهی

[۱۶۴۳] ابوداود ۴۹۷/۳ ح ۳۱۳۴ و ابن ماجه ح ۱۵۱۵.

احناف، در مورد غسل دادنش، با همدیگر اختلاف‌نظر دارند: امام ابوحنیفه رحمه الله بر این باور است که باید غسل داده شود؛ ولی امام ابویوسف رحمه الله و امام محمد رحمه الله بر آنند که چنین فردی نباید غسل داده شود.

و خون بدن شهید، شسته نمی‌شود و لباس وی نیز از تنش بیرون آورده نمی‌گردد؛ ولی می‌توان پوستین، کُت، موزه و سلاح وی را از تنش بیرون آورد.

و اگر چنانچه کسی در میدان کارزار زخم برداشت و پس از آن، چیزی خورد یا نوشید و یا مورد معالجه و درمان قرار گرفت و سپس مرد، چنین فردی در پیشگاه خداوند متعال، حکم شهید را دارد و اگر خدا بخواهد به ثواب و پاداش شهادت نیز نائل خواهد آمد؛ اما در احکامی که متعلّق به بندگان است، احکام شهید بر او جاری نمی‌گردد؛ از این رو، چنین فردی غسل داده می‌شود و تکفین می‌گردد و مانند دیگر مردگان برایش نماز جنازه خوانده می‌شود؛ و خورد و نوش و معالجه‌ی وی را پس از برداشتن زخم، «اِرتثاث» یعنی: بهره گرفتن می‌نامند.]

چنین کشته شده‌ای، با خون و جامه‌اش کفن می‌گردد؛ و بی‌آن که غسل داده شود، بر او نماز جنازه گزارده می‌شود؛ [جابربن عبدالله رضي الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «اِدْفِنُوْهُمْ فِیْ دِمَائِهِمْ؛ - یَعْنِیْ یَوْمَ اُحُدٍ - وَلَمْ یُغَسِّلْهُمْ» (نسایی، بخاری، ابوداود و ترمذی)؛ «آن‌ها را با خونشان دفن کنید؛ یعنی روز جنگ احد؛ و آن را نشست». و انس بن مالک رضي الله عنه نیز گوید: «اِنَّ شُهَدَاءَ اُحُدٍ لَمْ یُغَسَّلُوْا وَدُفِنُوْا بِدِمَائِهِمْ» (ابوداود و ترمذی)؛ «شهدای اُحد، غسل داده نشدند و با خون‌هایشان دفن شدند».]

و [لباس شهید نیز از تنش بیرون آورده نمی‌شود؛ ولی می‌توان] آنچه را که صلاحیّت و قابلیّت کفن را ندارند همانند: پوستین، کُت، موزه، سلاح و زره را از تن شهید بیرون آورد؛ [زیرا ابن عباس رضي الله عنه گوید: «اَمَرَ رَسُوْلُ اللهِ صلی الله علیه وسلم [فِ]ی اُحُدٍ اَنْ یُنْزَعَ عَنْهُمُ الْحَدِیْدُ وَالْجُلُوْدُ وَاَنْ یُدْفَنُوْا بِدِمَائِهِمْ وَثِیَابِهِمْ» (ابوداود)؛ «پیامبر صلی الله علیه وسلم نسبت به کشتگان جنگ اُحد فرمان داد که سلاح و زره و پوستین آن‌ها، درآورده شود و با خون و جامه‌شان دفنَ گردند».]

و می‌توان [برحسب ضرورت و نیاز،] در جامه‌ی شهید، افزون و کم نمود؛ و بیرون کشیدن تمام جامه از تن وی، مکروه است.

و در صورت‌های ذیل، فرد کشته شده، غسل داده می‌شود:

اگر در حال جنابت و ناپاکی، یا کودکی، یا دیوانگی، یا قاعدگی و یا نفاس و زایمان کشته

شود؛ یا پس از پایان جنگ، به دنبال اصابت ضربه، نمرد، بلکه به چیزی از بهره‌ها و خدمات زندگانی، مُنتفع و بهره‌مند گردید؛ این‌طور که خورد یا آشامید یا خوابید یا معالجه و درمان شد؛ یا بر وی، وقت یک نماز در حالی که به هوش است گذشت؛ و یا زنده از میدان جنگ و کارزار به جایی دیگر منتقل شد؛ و این انتقال، از ترس لگدمال شدن در زیر دست و پای اسب‌ها نبود.

و یا به چیزی [از امور دنیا و آخرت] وصیّت کرد؛ یا چیزی را فروخت؛ یا چیزی را خریداری نمود؛ و یا زیاد سخن گفت. و اگر چنانچه تمامی این صورت‌ها، پیش از پایان یافتن جنگ اتفاق افتاد، در آن صورت [شهید کامل گفته می‌شود و غسل داده نمی‌شود و با خون و جامه‌اش دفن می‌گردد؛ زیرا او پس از پایان یافتن جنگ،] به چیزی از خدمات و بهره‌های زندگی، مُتنفع و بهره‌مند نشده است؛ [ناگفته نماند که خورد و نوش و معالجه و درمانِ فرد مجروح را پس از برداشتن زخم، «اِرتثاث» یعنی: بهره گرفتن می‌نامند. و کسی که در شهر به قتل برسد و دانسته نشود که وی از روی ستم با چیزی تیر و برنده به قتل رسیده، یا به خاطر اجرای حدّ یا اجرای قصاص بر وی، کشته شده است؛ چنین افرادی غسل داده می‌شوند و بر آن‌ها نماز جنازه گزارده می‌شود.

[به هر حال؛ شهید به سه قسم تقسیم می گردد: ۱- شهید دنیا و آخرت؛ و این نوع از شهادت، آن‌گاه تحقق پیدا می کند که شخصِ کشته شده، مسلمان، عاقل و بالغ باشد و از حَدَث اکبر (جنابت و ناپاکی) پاک باشد و به دنبال ضربه مرده باشد؛ به گونه‌ای که به چیزی از بهره‌ها و خدمات حیات، چون خوردن، آشامیدن، خواب شدن و درمان و معالجه،بهره‌مند نگردیده و بر وی، وقت یک نماز در حالی که به هوش است، نگذشته باشد. حکم چنین شهیدی، این است که غسل داده نمی‌شود، بلکه در جامه‌هایش کفن گردیده و بر وی نماز خوانده می‌شود و با خون و جامه‌اش، دفن می گردد.

۲- شهید آخرت فقط؛ و شهید آخرت: کسی است که شرطی از شروط پیشین را - به جز اسلام - نداشته باشد؛ پس احکام شهید بر وی جاری نمی‌گردد؛ مگر باید دانست که او شهید آخرت است و برای اوست همان پاداشی که شهداء بدان وعده داده شده‌اند. و حکم این قسم از شهیدان، این است که ایشان غسل داده می‌شوند و تکفین می گردند و مانند دیگر مردگان، بر ایشان نماز خوانده می‌شود.

۳- شهید دنیا فقط؛ و شهید دنیا: منافقی است که در صفوف مسلمانان کشته شده است؛ پس او غسل داده نمی‌شود و در جامه‌ی خویش کفن می گردد و بر آن، مانند شهید کامل، نماز خوانده می‌شود؛ البته به اعتبار ظاهر.

فصل سوم

۱۶۴۴ - ﴿۱۱﴾ (صَحِيح)

عَنْ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ عَوْفٍ أُتِيَ بِطَعَامٍ وَكَانَ صَائِمًا فَقَالَ: قُتِلَ مُصْعَبُ بْنُ عُمَيْرٍ وَهُوَ خَيْرٌ مِنِّي كُفِّنَ فِي بُرْدَةٍ إِنْ غُطِّيَ رَأْسُهُ بَدَتْ رِجْلَاهُ وَإِنْ غُطِّيَ رِجْلَاهُ بَدَا رَأْسُهُ وَأَرَاهُ قَالَ: وَقُتِلَ حَمْزَةُ وَهُوَ خَيْرٌ مِنِّي ثُمَّ بُسِطَ لَنَا مِنَ الدُّنْيَا مَا بُسِطَ أَوْ قَالَ: أُعْطِينَا مِنَ الدُّنْيَا مَا أُعْطِينَا وَلَقَدْ خَشِينَا أَنْ تَكُونَ حَسَنَاتُنَا عُجِّلَتْ لَنَا ثُمَّ جَعَلَ يَبْكِي حَتَّى تَرَكَ الطَّعَامَ. رَوَاهُ الْبُخَارِيّ[1644]

۱۶۴۴- (۱۱) سعد بن ابراهیم رحمه الله، از پدرش روایت کرده که وی گفته است: برای عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه در حالی غذا آورده شد که وی روزه‌دار بود. گفت: مصعب بن عمیر رضی الله عنه، کشته شد، در حالی که وی، از من، بهتر بود. وی، در چادری [کوتاه] کفن کرده شد، به طوری که اگر سرش را می‌پوشاندند، پاهایش ظاهر می‌شد؛ و اگر پاهایش را می‌پوشاندند، سرش ظاهر می‌گردید؛ و گمان می‌برم که عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه [این را نیز] گفت:

و حمزه رضی الله عنه کشته شد، در حالی که وی، از من، بهتر بود. آن گاه مال دنیا، چنان که باید، برای ما گسترده شد [و از انواع و اقسام نعمت‌ها، به ما داده شد].

و یا [عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه] چنین گفت: از مال دنیا، به ما داده شد، آنچه که داده شد؛ و به راستی، ترسیدیم که پاداش حسنات و نیکی‌های ما، شتابان [در این دنیا،] به ما داده شده باشد.

[1644] بخاری ۳۵۳/۷ ح ۴۰۴۵.

آن گاه عبدالرحمن بن عوف، شروع به گریستن نمود؛ تـا آن کـه از غـذا خوردن، دست کشید.

[این حدیث را بخاری روایت کرده است.]

شرح: «ما بُسط»: مراد تعظیم و تفخیم و تکثیر انواع و اقسام نعمت‌هایی است که در آن روزگار، به صحابه داده شده بود.

۱۶۴۵ - ﴿۱۲﴾ (مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ)

وَعَنْ جَابِرٍ قَالَ: أَتَى رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَبْدَ اللّٰهِ بْنَ أُبَيٍّ بَعْدَمَا أُدْخِلَ حُفْرَتَهُ فَأَمَرَ بِهِ فَاخْرُج فَوَضعه على رُكْبَتَيْهِ ن فَنَفَثَ فِيهِ مِنْ رِيقِهِ وَأَلْبَسَهُ قَمِيصَهُ قَالَ: وَكَانَ كسا عباسا قَمِيصًا الْمَشْي بالجنازة وَالصَّلَاة عَلَيْهَا[۱۶۴۵]

۱۶۴۵- (۱۲) جابر [بن عبدالله] گوید: رسول خدا پـس از آن کـه عبدالله بن اُبی [منافق] در قبر خویش، گذاشته شد، [بر سر قبرش] آمدنـد و دستور دادند که او را از قبر بیرون آورند.

[به فرمان رسول خدا، جامه‌ی عمل پوشانده شد و] وی، از قبر، بیرون کرده شد. آن گاه رسول خدا، جسد او را بر زانوهای خویش نهادنـد و بر وی، از آب دهان خود [به عنوان تبرّک،] دمیدند و پیراهن خـویش را بـر وی پوشاندند.

جابر بن عبدالله گوید: [رسـول خـدا ایـن کـار را کردنـد؛ چـون] عبدالله بن اُبی، [در جنگ بدر، وقتی که عباس اسیر شد و لباس بـر تـن نداشت]، عبدالله بن اُبی، او را پیراهن پوشانید.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند.]

۱۶۴۵ بخاری ۲۶۶/۱۰ح ۵۷۹۸؛ مسلم ۲۱۴۰/۴ح (۲-۲۷۷۳)؛ نسائی ۳۷/۴ح ۱۹۰۱ و احمد ۳۸۱/۳.

شرح: «و ألبسه قمیمه»: این کار رسول خداﷺ از روی مدارا و حُسن معاشرت و تألیف قلوب بود؛ و علاوه از آن، عباس‌ؓ عموی رسول خداﷺ وقتی که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان درآمد، برهنه بود؛ و عبدالله بن اُبی، پیراهن خود را بدو داد تا آن را بپوشد، از این رو، رسول خداﷺ نیز می‌خواست با این کار، جبران کار عبدالله بن اُبی را کرده باشد.

وفاداری رسول خداﷺ:

در این مبحث از کتاب، قصد آن داریم که به بیان «**وفای به عهد رسول خداﷺ**» چه نسبت به دشمنانش و چه نسبت به دوستانش، سخن بگوییم.

وفاداری، پایه و اساس مکارم اخلاقی است؛ و زندگی با آن در مسیر حق و راستی قرار می‌گیرد. وفاداری معیار جوانمردی و ملاک فضیلت در میان افراد و ملتهاست؛ و اگر مردم به این خوی نیک آراسته شوند، خوشبختی کامل را فرا چنگ خواهند آورد.

وفاداری، در وجود فرد وفادار نشاط و خوشحالی بی‌حدّ را، و در وجود کسی که به او وفاداری شده، میل به نیکی و جوانمردی و نیکی کردن به مردم را پدید می‌آورد. دیگر ملتها خواهان دوستی ملتهای وفادار هستند؛ و به هم‌پیمانی با آنها تمایل دارند و پیمان و حقوق این گونه ملتها را کاملاً محترم می‌شمارند.

به جهان آشفته‌ای که در آن زندگی می‌کنیم بنگرید؛ آیا عدم وفاداری اساس این آشفتگی نیست؟ وقتی که هر یک از طرفین از وفاداریِ هم پیمان خود ایمن نباشد، کجا هر یک از طرفین از تضمینی در مورد این پیمان برخوردار خواهند بود که آنان را از سوء ظن برحذر دارد؛ و سایه‌ی شوم ترس را از سرشان کوتاه کند؛ یا مانع آن شود که هزینه‌های لازم را برای روز مبادا تدارک بینند؟

اگر پیمانها و موافقتنامه‌ها ارزش و اعتباری را می‌داشت که رسول خداﷺ برای آنها قایل بوده، جهان در منجلابی از توطئه و نیرنگ و پیمان‌شکنی و زنهار خواری فرو نمی‌رفت. و چنانچه مسلمانان همان راهی را می‌پیمودند که او پیموده است؛ و دیگران نیز بدانان اقتدا می‌کردند، روابط بین المللی بر استوارترین اصول و مقررات قرار می‌گرفت؛ که صلح واقعی را به ارمغان می‌آورد؛ و عدالت را تضمین می‌کرد؛ و عزت و کرامت تمامی مردمان را محفوظ نگاه می‌داشت. به این

نمونه‌هایی که بازگو می‌کنیم بنگرید؛ تا گونه‌هایی از وفاداری را ببینید که عالی‌ترین و جالب‌ترین نمونه‌هایی هستند که مردمان دیده‌اند.

یک سال قبل از صلح حدیبیه، قریش مدینه را محاصره کردند؛ و برای این منظور گروههایی را از ساکنان شهرهای مکه و طائف و اعراب بدوی گرد آوردند. بنی قریظه پیمانشان را با رسول خدا شکستند و بدین وسیله غم و اندوه شدّت گرفت و مؤمنان از ترس به شدت یکه خوردند؛ اما خداوند پیامبرش را و بنده‌اش را یاری داد و به لشکرش قوت بخشید؛ و در دلهای مشرکان رعب و وحشت افکند؛ و چندی نگذشت که سپاه با شکوه اسلام به فرماندهی رسول خدا به طرف مکه به راه افتاد و در حدیبیه فرود آمد؛ و قریش فرستادگانش را نزد پیامبر ﷺ فرستاد.

این، **عروة بن مسعود ثقفی**، فرستاده‌ی قریش است که نزد آنان برگشته و وضعیت پیامبر و سپاهیانش را بدین گونه وصف می‌کند: من در پادشاهی کسری نزد کسری، و در پادشاهی قیصر نزد قیصر، و در پادشاهی نجاشی نزد نجاشی رفته‌ام؛ اما سوگند به خدا که هرگز هیچ پادشاهی را همچون محمد در میان یارانش ندیده‌ام!

پیامبر نیرومند و مقتدر بود؛ اما اعلان می‌کرد که خواهان جنگ نیست؛ و می‌گفت: امروز قریش هر پیشنهادی را به من بکنند که در آن خواهان صله‌ی رحم شده باشند، آن را می‌پذیرم. وقتی که عَمرو بن سُهَیْل به نمایندگی از قریش برای عقد قرارداد صلح نزد پیامبر آمد؛ تا به این طریق پیامبر و سپاهیانش را از ورود به مکه منصرف گرداند، یکی از بندهای این صلحنامه ظاهراً برای مسلمانان زیانبار بود؛ و آن این که پیامبر باید هر که را از مسلمانان که بدون اجازه‌ی ولیّش از مکه به مدینه نزد مسلمانان می‌گریزد، تسلیم قریش کند و نباید از قریش بخواهد که کسانی را از مسلمانان که نزد قریش می‌گریزند، به او تسلیم کنند.

این بند، اصحاب رسول خدا را ﷺ برآشفته ساخت؛ و حتی عمر رضی الله عنه گاهی نزد ابوبکر رضی الله عنه و زمانی نزد پیامبر می‌رفت و می‌گفت: آیا ما مسلمان نیستیم؟ آیا آنها مشرک نیستند؟ آیا تو رسول خدا نیستی؟ پس چرا در دینمان این ذلت و خواری را می‌پذیریم؟ و پیامبر می‌گفت: من بنده‌ی خدا و پیامبر او هستم؛ با فرمان او مخالفت نمی‌کنم؛ و او هم مرا دست خالی و ناکام به حال خود وانمی‌گذارد؛ و ابوبکر رضی الله عنه می‌گفت: گواهی می‌دهم که او فرستاده‌ی خداست. مسلمانان با

پذیرفتن این بند، تسلیم چیزی شده بودند که راز و حکمت آن را درنیافتند؛ و این بزرگ‌ترین آزمایش بردباری آنان بود. اصحاب در این ناراحتی و دردمندی بودند و رسول خدا از گفتگو با «سُهَیل بن عمرو» نماینده‌ی قریش، فارغ شده بود اما هنوز پیمان نوشته نشده و به امضا نرسیده بود که «ابوجندل» در حالی که کمک می‌طلبید و با زنجیرهایی که بدو بسته شده بود و به زحمت راه می‌رفت، آن جا رسید.

ابوجندل پسر همین عمرو بن سهیل بود که از چنگ مشرکان نزد مسلمانان گریخته بود. وقتی که عمرو بن سهیل پسرش را دید، نزد او شتافت و گریبانش را گرفت؛ و گفت: ای محمد! قبل از این که این نزد تو بیاید از گفتگو فارغ شده بودیم.

به موقعیت پیامبر ﷺ کاملاً دقت کنید؛ او همان شجاعی است که درباره‌ی شجاعت و شهامت بی‌نظیر وی برای شما سخن گفتیم؛ و او همان قدرتمندی است که با سپاهی که دیدیم چگونه عروة بن مسعود آن را وصف کرد، از مدینه خارج گردید؛ وضعیت او را تصور کنید در حالی که وی می‌بیند یکی از نزدیک‌ترین یارانش نزدیک است نافرمانی کند؛ سپس به پناه آورده‌ای فکر کنید که به خاطر سنگینی زنجیرها به زحمت راه می‌رود؛ او یکی از بزرگ‌زاده‌های قریش است و به خاطر پیامبر و دین او به این کار مبادرت ورزیده است. سپس دقت کنید که پیامبر اکرم ﷺ به فریب متوسّل نمی‌شود و شک و تردید به خود راه نمی‌دهد در حالی که هنوز چیزی نوشته نشده و امضا نشده است؛ و به سهیل می‌گوید: راست می‌گویی؛ قضیه به پایان رسیده است؛ و صحابی‌اش با گریه و زاری نزد دشمنانش برگردانیده می‌شود!!

همه‌ی اینها را در ذهن خود مجسم کنید؛ سپس هر که می‌خواهد در سرتاسر تاریخ بشر، نمونه‌ای همچون این مورد را برای من مثال بیاورد که پیامبر در پای‌بندی به سخنی که آن را گفته اما هنوز نوشته نشده و به امضا نرسیده است، ارائه داده است.

این، عالی‌ترین نمونه در وفاداری نسبت به دشمنان است؛ و اصلاً خداوند با پیامبر شریعتی را فرستاده است که برای رعایت وفاداری، حقِ عهد و پیمان را بالاتر از حق خود دین می‌شناسد. این دین برای مشرکی که از قومی باشد که میان آنها و مسلمانان عهد و پیمانی هست، دیه تعیین کرده

است اما برای مسلمانی که از قومی باشد که میان ایشان و میان مسلمانان عهد و پیمانی نیست، دیه‌ای قرار نداده است.

و همچنین کمک و یاری مسلمانی را به مسلمان دیگر علیه کسی با کسانی از پیروان سایر ادیان که با مسلمانان پیمان بسته‌اند، حرام نموده. در قرآن مجید آمده است: ﴿وَإِنِ ٱسۡتَنصَرُوكُمۡ فِي ٱلدِّينِ فَعَلَيۡكُمُ ٱلنَّصۡرُ إِلَّا عَلَىٰ قَوۡمِۭ بَيۡنَكُمۡ وَبَيۡنَهُم مِّيثَٰقٞ﴾ (انفال/٧٢):

«اگر به سبب دینشان از شما کمک و یاری خواستند، کمک و یاری بر شما واجب است، مگر زمانی که مخالفان آنان گروهی باشند که میان شما و ایشان پیمان باشد».

این است ارزش نهادن به پیمانها و معاهدات و محترم و معتبر شمردن آنها؛ که برای همیشه راهنمایی برای تمام مردمان خواهد بود.

این وفاداری اوست نسبت به دشمنانش هنگامی که با آنان پیمان بسته است؛ و اکنون همراه با ما به وفاداری او نسبت به یکی از دشمنانش که در جنگ با او کشته شده، بنگرید:

مُطعم بن عدیّ از بزرگان قریش بود؛ و رسول خدا وقتی که از طائف برگشت در حالی که آن جا گفتار و کردار زشتی را از قبیله‌ی ثقیف مشاهده کرده بود، از عده‌ای از بزرگان مکه خواست که به او پناه دهند تا به سلامت وارد مکه شود؛ اما آنها امتناع ورزیدند؛ ولی مطعم پذیرفت که پیامبر در پناه و حمایت وی وارد مکه شود. و بعدها وقتی که غزوه‌ی «بدر» روی داد؛ و باران مصیبت بر قریش فرو بارید و تعدادی از بزرگان رزم‌آزموده‌اش کشته شدند، مطعم بن عدی نیز در میان کشتگان بود که حسان بن ثابت، شاعر رسول خدا ﷺ، درباره‌ی او می گوید:

أَيَا عَيْنُ فَابْكِي سَيِّدَ الْقَوْمِ وَاسْفَحِي ... بِدَمْعٍ، وَإِنْ أَنْزَفْتِهِ فَاسْكُبِي الدَّمَا
وَبَكِّي عَظِيمَ الْمَشْعَرَيْنِ كِلَيْهِمَا ... عَلَى النَّاسِ مَعْرُوفٌ لَهُ مَا تَكَلَّمَا
فَلَوْ كَانَ مَجْدٌ يُخْلِدُ الدَّهْرَ وَاحِداً ... مِنَ النَّاسِ أَبْقَى مَجْدُهُ الْيَوْمَ مُطْعِمَا
أَجَرْتَ رَسُولَ اللهِ مِنْهُمْ فَأَصْبَحُوا ... عَبِيدَكَ مَا لَبَّى مُهِلٌّ وَأَحْرَمَا
فَلَوْ سُئِلَتْ عَنْهُ مَعَدٌّ بِأَسْرِهَا ... وَقَحْطَانُ أَوْ بَاقِي بَقِيَّةِ جُرْهُمَا
لَقَالُوا هُوَ الْمُوفِي بِخِيرَةِ جَارِهِ ... وَذِمَّتِهِ يَوْماً إِذَا مَا تَذَمَّمَا
فَمَا تَطْلُعُ الشَّمْسُ الْمُنِيرَةُ فَوْقَهُمْ ... عَلَى مِثْلِهِ فِيهِمْ أَعَزَّ وَأَكْرَمَا

«هان! ای چشمها، برای سرور قوم بگریید و اشک بریزید و اگر اشک به پایان رسید، خون بگریید.
«و بر بزرگ مناسک حج اشک بریزید؛ که او تا زمانی که زنده بود؛ نیکی‌اش به مردم می‌رسید.
«اگر بزرگواریِ کسی از مردمان او را در روزگار جاودانه کند، این بزرگواری مطعم است که وی را در طول روزگار جاودانه ساخته است.
«تو به رسول خداﷺ در برابر قریش پناه دادی؛ و آنان بندگان تو شدند تا زمانی که حاجیان در حج بانگ بردارند و احرام کنند (برای همیشه).
«اگر از همه‌ی افراد قبیله‌ی «مَعَدّ» و از قحطانیان و از باقیمانده‌های قبیله‌ی «جرهم» درباره‌ی او پرسیده شود، خواهند گفت که او هر گاه پیمانی ببندد، به عهد و پیمان خود با همسایه‌اش به طور کامل وفا خواهد کرد.
«خورشید رخشان از میان آنان بر کسی عزیزتر و گرامی‌تر از وی طلوع نخواهد کرد».

این مرثیه‌ی حسان است برای یکی از مشرکان که هنگام جنگ علیه پیامبر و اصحابش کشته شده؛ می‌بینیم که رسول اکرم بدان گوش فرا می‌دهد و خوشحال می‌شود از این که می‌بینند مسلمانان آن را تکرار می‌کنند.

آیا وفاداری و عالی همتی و سعه‌ی صدری همچون این را دیده‌اید؟ آیا می‌بینید که قهرمان قهرمانان به اوج مردانگی و انسانیت کامل بال و پر می‌گشاید و از روی جوانمردی، برای دشمنی که در جنگ علیه او کشته شده، می‌گرید؟ این است وفا، وفایی که بر هر چیز پیشی گرفته است.

بار دیگر بنگرید که وفاداری او برای مشرکان چگونه است: یکی دیگر از بندهای صلح حدیبیه این بود که هر که می‌خواهد، با محمدﷺ پیمان بندد و هر که می‌خواهد با قریش.[أ] قبیله‌ی خزاعه با این که مشرک بودند با پیامبر هم پیمان شدند. و وقتی که قریش پیمان خود را شکستند؛ بدین ترتیب که هم پیمان خود، یعنی قبیله‌ی بکر را علیه خزاعه ـ که هم پیمان پیامبر

[أ] پس از این صلحنامه، خُزاعه با پیامبرﷺ هم پیمان شدند و بنی‌بکر هم با قریش. و بعداً قریش مخفیانه و با نفر و ساز و برگ، بنی‌بکر را علیه خزاعه که هم‌پیمان پیامبر بود، یاری داد و خزاعه به حرم پناه بردند و عده‌ای از آنان کشته شدند. (ر.ک: الکامل فی التاریخ، ج ۱، صص ۶۰۹-۶۱۰).

بودند - یاری دادند، عمرو بن سالم خزاعی برای یادآوری پیمان خود به راه افتاد؛ او از هم پیمانان خود می‌خواست او را یاری دهند؛ و وقتی که رسول خدا در مسجد بود، عمرو ایستاد و اشعاری را بر او خواند؛ که از آن جمله می گوَید:

یَا رَبِّ اِنِّی نَاشِدٌ مُحَمَّدا   حِلْفَ اَبینا وَ اَبِیهِ الاَتْلَدَا
فَانْصُرْ هَداکَ اللهُ نَصْراً اَعْتَدا   وَادْعُ عِبادَ اللهِ یَأْتُوا مَدَدا
فِی فَیْلَقٍ کَالْبَحْرِ یَجْرِی مُزْبِدا   اِنَّ قُرَیْشاً اَخْلَفُوکَ الْمَوْعِدا
وَ نَقَضُوا مِیثاقَکَ الْمُؤَکَّدَا

«پروردگارا! من از محمد که میان پدران ما از قدیم عهد و پیمان بوده، می‌خواهم به این پیمان عمل کند. «خداوند تو را هدایت کند! هم اکنون ما را یاری ده، و بندگان خدا را بخوان تا به کمک بشتابند. «رسول خدا در لشکری که همچون دریا موّاج و خروشان است خواهد آمد؛ چرا که قریش خلاف عهد و پیمان عمل کرده‌اند. و پیمان استوار تو را شکسته‌اند».

این تجاوز به مشرکانی که با مسلمانان هم پیمان بودند، باعث شد که پیامبر به فتح مکه اقدام کند؛ و لذا زود خود را آماده ساخت و به طرف مکه به راه افتاد.

اینها نمونه‌هایی از وفای پیامبر اسلام ﷺ نسبت به دشمنانش بود که بازگو کردیم؛ دشمنانی که پیامبر با آنان پیمان بسته بود؛ یا کار نیکی را از آنان دیده بود؛ و یا با آنان در مقابل دیگران هم پیمان شده بود.

اما وفای او برای دوستانش به حدی است که اگر همه را بازگوییم، مثنویِ هفتاد مَنْ کاغذ می‌شود و باز به پایان نمی‌رسد؛ چرا که سراسر زندگی‌اش از همان اوان کودکی، نیکی و وفاداری بوده است.

عبدالله بن ابی حمساء گوید: چیزی برای محمد ﷺ فروختم؛ و به او قول دادم که در همان جایی که هست دوباره نزد وی بیایم؛ اما فراموش کردم؛ و بعد از سه روز به یاد آوردم؛ وقتی آمدم دیدم همان جاست. هنگامی که مرا دید تنها چیزی که گفت این بود که: مرا به رنج افکندی؛ سه روز است که این جا منتظر تو هستم. و این در جاهلیت بوده؛ قبل از این که پیامبر به پیامبری مبعوث گردد.

عایشه رضی الله عنها روایت کرده است که: پیرزنی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم آمد. پیامبر به او گفت: شما کیستی؟ گفت: جثامه‌ی مُزنیّه. گفت: آیا تو همان حَسّانه هستی؟ چطورید؟ حال شما چگونه است؟ بعد از ما چگونه بودید؟ گفت: خوب بودیم؛ پدر و مادرم فدایت باد! وقتی که خارج شد به پیامبر گفتم: ای رسول خدا! آیا با این پیرزن به این گرامی احوالپرسی می‌کنی؟ فرمود: او در زمان خدیجه رضی الله عنها نزد ما می‌آمد؛ و وفاداری از ایمان است.

بعد از غزوه‌ی حُنَین که اگر پایداری پیامبر صلی الله علیه وسلم نمی‌بود چیزی نمانده بود که قبیله‌ی هوازن، اسلام را از بین ببرند. هیئتی از طرف این قبیله‌ی ستمگر و متجاوز که از پذیرش حق سر باز می‌زد، برای تقاضای آزادی اسیرانشان نزد پیامبر آمدند. آنها چه چیزی بیابند که با آن دلسوزی پیامبر را تحریک کنند و شفقت او را برانگیزند؟ چیزی نمی‌یافتند؛ چون سابقه‌شان با وی بسیار تیره و مکدّر بود. اما به وفاداری او متوسل شدند. مردی از آنها گفت: ای محمد! در میان این اسیران کسانی هستند که تو را شیر داده‌اند. و تو را در آغوش گرفته‌اند؛ و ما اگر نُعمان بن مُنذر و یا حارث بن ابی شمر غَسّانی[أ] را شیر می‌دادیم و سپس بر ما غالب می‌شد همان گونه که تو غالب شده‌ای، به مهربانی و نیکی‌اش امیدوار می‌بودیم. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: آنچه که متعلق به من و به فرزندان عبدالمطلب است برای شما باشد. مهاجرین و انصار هم گفتند: آنچه از آنِ ماست برای رسول خدا. و بدین ترتیب این پیامبر وفادار و وفادوست، برای نمک‌شناسیِ اندک شیری که نوشیده است، قبیله‌ی ستمگر و شکست خورده‌ای را مورد تکریم قرار می‌دهد و هزاران اسیر هوازن را آزاد می‌سازد. آیا مردم که نشان نیکی در میانشان محو گردیده، چیزی از اینها را به یاد می‌آورند؟

واقعه‌ی زیر را بخوانید؛ سپس سرگذشت همه‌ی فرماندهان و رهبران جهان چه مردگان و چه زنده‌هاشان را ورق بزنید؛ آن وقت پیامبر را به خاطر آورید و بر او درود بفرستید:

پیامبر داشت در مدینه برای فتح مکه آماده می‌گردید و قصدش را از همه کس حتی از ابوبکر رضی الله عنه و عایشه رضی الله عنها نیز پنهان نگاه می‌داشت. وقتی قصدش را آشکار نمود، حاطب بن اَبی بَلْتعه

[أ] نعمان بن مُنذر از شاهان «حیره» بود، مملکتی بود در شمال شرقی شبه جزیره‌ی عربستان و هم مرز با ایران؛ حیره از طرف ایران حمایت می‌شد و دست‌نشانده‌ی آن بود. و حارث بن ابی شمر غسّانی از شاهان «غَسّان» بود که در شمال غربی شبه جزیره قرار داشت و با روم هم مرز بود. غسان از روم پشتیبانی می‌کرد و روم نیز حامی آن بود.

زنی را اجیر نمود و نامه‌ای برای قریش نوشت و به او داد. آن زن نامه را میان موهای سر خود پنهان کرد. رسول خدا دانست؛ و آن زن در راه دستگیر شد. وقتی که از حاطب پرسید که چه چیز او را به این کار واداشته است، گفت: ای رسول خدا! سوگند به خدا که من مؤمنم و تغییر و دگرگونی به من راه نیافته است؛ اما چون زن و فرزند من در مکه‌اند و مرا آن جا قبیله و خویشاوندانی نیست که به آنان پشتگرم باشم، گفتم به خاطر زن و فرزندم این نامه را برای قریش بنویسم و بدین وسیله نزد ایشان پشتگرمی بیابم و بر آنان منّتی نهم. عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا! بگذار گردنش را بزنم زیرا این مرد منافق است. و رسول خدا فرمود: تو چه می‌دانی ای عمر! خداوند بر اهل بدر، در روز بدر نظر عنایت و رحمت کرده و بدیشان گفته: ای اهل بدر! هر چه می‌خواهید بکنید زیرا شما را بیامرزیدم. و خداوند آیه‌ی زیر را در مورد حاطب فرو فرستاد: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ عَدُوِّى وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَآءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِٱلْمَوَدَّةِ﴾ (ممتحنه/۱): *«ای مؤمنان! دشمنان من و دشمنان خویش را به دوستی نگیرید. شما نسبت بدیشان محبت می‌کنید و مودت می‌ورزید».*

به این مورد بیندیشید؛ وفاداری پیامبر به یارانش که خداوند در غزوه‌ی بدر او را با آنان پیروز گردانید وی را امیدوار کرده که خداوند حتی این عمل حاطب را نیز ببخشاید. سپس وفات رسول خدا نزدیک شد؛ و وقتی که بیماری‌اش شدّت یافت، در جمع اصحاب حاضر شد و از منبر بالا رفت؛ و فرمود: ای گروه مهاجرین! برای انصار نیکی بخواهید و بدانان نیکی کنید؛ چرا که مردمان فزونی می‌یابند و انصار کماکان به شکل خود باقی‌اند و افزایش نمی‌یابند؛ آنان همراز من بودند که بدیشان پناه آوردم؛ پس به نیکوکارشان نیکی کنید و از بدکارشان چشم پوشی نمایید.

و سرانجام به ارزش و مقام خودِ وفاداری نزد او بنگرید: در حالی که در غزوه‌ی اُحد دستور داد شهدا را دفن کنند، می‌گفت: نگاه کنید که عمرو بن جموح رضی الله عنه و عبدالله بن عمرو بن حرام را بیابید؛ این دو تن در دنیا دوستان مخلصی برای یکدیگر بودند؛ هر دو را در یک قبر دفن کنید. این همان وفایی است که ما به شدّت نیازمند آنیم. کارهای جهان و جهانیان زمانی سر و سامان خواهد یافت که مردم طعم این وفاداری را بچشند و همچون پیامبر و یارانش بدان ایمان داشته باشند.

باب (۵)

تشییع کردن جنازه و گزاردن نماز بر آن

۱۶۴۶ - ﴿۱﴾ (مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَسْرِعُوا بِالْجَنَازَةِ فَإِنْ تَكُ صَالِحَةً فَخَيْرٌ تُقَدِّمُونَهَا إِلَيْهِ وَإِنْ تَكُ سِوَى ذَلِكَ فشر تضعونه عن رقابك»[1646]

۱۶۴۶- (۱) ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «جنازه را به شتاب ببرید؛ اگر نیکوکار باشد، خیری خواهد بود که وی را به آن عرضه می‌دارید؛ و اگر جز این باشد، شرّی خواهد بود که از گردنِ خود، فرو می‌گذارید».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند.]

شرح: به شتاب بردن جنازه نزد علماء مستحب و نزد بعضی - مانند ابن حزم - واجب است ولی این شتاب باید متوسط باشد به طوری که سبب خروج چیزی از بدن مرده نشود، و این نظر احناف است چنان که در کتاب هدایه آمده است.

حافظ ابن حجر می‌گوید: از شافعی و جمهور نقل شده که مراد از به شتاب بردن جنازه حرکتی بیشتر از رفتار عادی است و شتاب شدید شبیه دویدن مکروه است.

حاصل اینکه: به شتاب بردن جنازه مستحب است لیکن به گونه‌ای که به چنان شدّتی نینجامد که از آن بیم پدید آمدن مفسده‌ای در مرده، یا مشقتی بر حمل کنندگان یا تشییع

[1646] بخاری ۱۸۲/۳ ح ۱۳۱۵؛ مسلم ۶۵۱/۲ ح (۵۰-۹۴۴)؛ ترمذی ۳۳۵/۳ ح ۱۰۱۵؛ ابن ماجه ۴۷۴/۱ ح ۱۴۷۷ و احمد ۲۴۰/۲.

کنندگان جنازه متصوّر باشد. قرطبی می گوید: مراد حدیث این است که مرده را در مسیر خاکسپاری باید به آهستگی حرکت نداد؛ زیرا آهسته روی، چه بسا به فخرنمایی و نمایش بینجامد. چنان که هم اکنون در جنازه‌ی بعضی از سران و متمکّنان مشاهده می کنیم که از روی نمایش و تفاخر جنازه‌ها را به طور آهنگینی در صفوف منظمی از ماشین‌ها رژه می‌برند. و گاه در خواندن نماز جنازه بر اثر ترتیبات و تمهیدات تشریفاتی تأخیر غیرموجّه روا می‌دارند. و در مصنف ابن ابی شیبه از عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما روایت شده است که: پدرش به وی وصیت کرده و گفت: «وقتی مرا بر تابوت حمل می کنی پس رفتاری میانه داشته باش و پشت سر جنازه حرکت کن؛ زیرا جلو آن از آن فرشتگان و پشت سر آن برای فرزندان آدم است».

به قولی: مراد حدیث شریف، شتاب در امر تجهیز و تدفین مرده است. مؤید این نظر حدیث ابن عمر رضی الله عنهما است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: **«وقتی یکی از شما می‌میرد او را زندانی نکنید و به شتاب به سوی قبرش ببرید».**

رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد حکمت و فلسفه‌ی شتاب نمودن در تدفین مرده فرمودند: اگر مرده شخص نیکوکاری باشد در آن جا در قبر حال و وضع گوارا و نیکویی در انتظار وی قرار دارد پس او را به شتاب ببرید تا به این حال و وضع نیکو بپیوندد و اما اگر او انسان بدکاری است مسلماً از رحمت حق تعالی دور است پس همراهی و همصحبتی شما با وی به مصلحت شما نیست.

علامه عینی می گوید: این ارشاد رسول الله صلی الله علیه وسلم بیانگر استحباب شتاب‌ورزی در دفن مرده است لیکن بعد از آنکه مرگش محقق و ثابت شود؛ زیرا برخی از بیماران هستند که حالات شبیه مرگ در ایشان پدید می‌آید که همه کس فکر می کنند که او مرده است ولی بعد از گذشت زمانی مشخص می‌شود که زنده می‌باشد.

و از ابن بزیزه روایت شده است که گفت: سزاوار است که در تجهیز مردگان شتاب نشود تا آن که یک شبانه روز بر مرگشان بگذرد و مرگشان محقق و ثابت گردد.

همچنین این حدیث شریف بیانگر ضرورت دوری گزینی از مصاحبت انسان‌های شرور و فاسد می‌باشد.

حکم تشییع جنازه برای مردان و زنان:

دنبال جنازه رفتن و تشییع آن به سوی قبرستان برای مردان مستحب می‌باشد، بنابر آن چه امام بخاری (۱۱۸۲) از براء بن عازب رضی الله عنه روایت کرده است که گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم ما را به تشییع جنازه و عیادت بیمار و جواب دادن عطسه کننده و اجابت دعوت و یاری شخص ستم دیده، امر فرمودند.

هم چنین مستحب است که شخص از قبرستان برنگردد تا جنازه دفن شود، زیرا امامان بخاری (۱۲۶۱) و مسلم (۹۴۵) از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده‌اند:

«مَنْ شَهِدَ الْجَنازَةَ حَتّى يُصَلّى عَلَيْها، فَلَهُ قيراطٌ، و مَنْ شَهِدَ حَتّى تُدْفَنُ، كانَ لَهُ قيراطانِ»

«کسی که بر سر جنازه‌ای حاضر شده و بر آن نماز بخواند، برای او (اجری به اندازه‌ی) یک قیراط است و کسی که تا هنگام تدفین آن بماند، برایش (ثواب) دو قیراط است».

شخصی پرسید: قیراط چیست؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «**مِثْلُ الْجَبَلَيْنِ الْعَظيمَيْنِ**»: *«به مانند دو کوه عظیم».*

اما تشییع جنازه برای زنان مستحب نبوده، بلکه خلاف سنت و وصیت پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز می‌باشد.

امامان بخاری (۱۲۱۹) و مسلم (۹۳۸) از ام‌عطیه رضی الله عنها روایت کرده‌اند که گفت: ما از اتباع جنازه نهی شدیم و (در این نهی شدن) بر ما سخت گرفته نشد. یعنی در این نهی سخت‌گیری نشد و اتباع جنازه بر ما حرام نگشت.

ابن ماجه نیز از حضرت علی رضی الله عنه روایت کرده است که گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم (از خانه) خارج شد و عده‌ای از زنان را دید که نشسته‌اند، فرمودند: «**ما يُجْلِسُكُنَّ؟**»: *«برای چه این جا نشسته‌اید؟»*، زنان گفتند: منتظر جنازه هستیم. فرمودند: «**هَلْ تُغَسِّلْنَ؟**»: *«آیا می‌خواهید جنازه را غسل دهید؟»* گفتند: نه. فرمود: «**هَلْ تَحْمِلْنَ؟**»: *«آیا جنازه را حمل می‌کنید؟»* گفتند: نه. فرمودند: «**هَلْ تُدْلينَ فيمَنْ يُدْلي؟**»: *«آیا مرده را درون قبر می‌گذارید؟»* گفتند: نه. فرمودند: «**فَارْجِعْنَ مَأْزُوراتٍ غَيْرَ مَأْجُوراتٍ**»: *«پس برگردید که گناه جمع کرده‌اید نه ثواب».* یعنی این حضور شما در اتباع جنازه و دفن آن نه تنها برایتان هیچ ثواب و اجری ندارد، بلکه گناه هم دارد.

بعضی از آداب تشییع جنازه:

۱- با پای پیاده جنازه را مشایعت کند. اما اگر شخص خواست، می‌تواند هنگام بازگشت بر مرکب سوار شود.

امام بخاری (۳۱۷۷) از ثوبان رضی الله عنه روایت کرده است که گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم جنازه‌ای را مشایعت می‌کرد، مرکبی را برای ایشان آوردند، پیامبر صلی الله علیه وسلم از سوار شدن بر آن امتناع کرد. پس از پایان تدفین برای ایشان مرکبی (دیگر) آوردند، بر آن سوار شد. دلیل این کار را از ایشان پرسیدند. فرمودند:

«اِنَّ الْـمَلائِکَةَ کانَتْ تَمْشی فَلَمْ اَکُنْ لِاَرْکَبَ وَ هُمْ یَمْشُونَ، فَلَمّا ذَهَبُوا رَکِبْتُ»

«ملائکه‌ها (هنگام آمدن) پیاده بودند و من نخواستم که سوار باشم و آن‌ها پیاده باشند و هنگامی که رفتند، من (بر مرکب) سوار شدم».

تشییع جنازه با پای پیاده مستحب است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم گاهی اوقات در تشییع جنازه بر مرکب سوار شده است:

امام مسلم (۹۶۵) از جابر بن سمرة رضی الله عنه روایت کرده است که گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم بر روی جنازه‌ی ابن الدحداح نماز خواند، سپس اسبی بدون زین آوردند و مردی آن را گرفت و پیامبر صلی الله علیه وسلم بر آن سوار شد و با سرعت و گام‌های محکم حرکت کرد و ما هم از او پیروی کردیم و پشت سر ایشان به سرعت حرکت کردیم.

۲- حمل کردن جنازه با بی‌مبالاتی و حالتی که احتمال افتادن آن وجود داشته باشد حرام است، لیکن حمل آن در تابوت مستحب است، خصوصاً اگر مرده، زن باشد و این به دلیل احترام و تکریم خداوند نسبت به انسان است.

۳- سخن گفتن در حین تشییع جنازه مکروه است و مستحب است که شخص نه برای قرآن خواندن و نه برای ذکر خداوند و یا هر چیز دیگری صدایش را بلند نکند، بلکه به جای این‌ها به مرگ خود و عاقبتش بیندیشد.

ابوداود (۳۱۷۱) از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده‌اند:

«لا تُتْبَعُ الْـجَنازَةُ بِصَوْتٍ وَ لا نارٍ».

«با سر و صدا (و گریه و زاری) و آتش (و حمل چراغ) جنازه را مشایعت نکنید».

۴- بهتر آن است که تشییع کنندگان جلوتر از جنازه و در فاصله‌ی نزدیک به آن حرکت کنند زیرا، آن‌ها شفاعت کنندگان برای او نزد خداوند هستند، پس شایسته است که پیشاپیش وی باشند.

ابوداود (۳۱۷۹) و سایرین از ابن عمر رضی الله عنه روایت کرده‌اند که گفت: پیامبر ﷺ و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را دیدم که گفت: پیامبر ﷺ و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را دیدم که جلوتر از جنازه حرکت می‌کردند.

هم چنین ابوداود (۳۱۸۰) روایت کرده است که پیامبر ﷺ فرموده‌اند:

«اَلرّاکِبُ یَسیرُ خَلْفَ الْجَنازَةِ، وَ الْماشی خَلْفَها وَ اَمامَها، وَ عَنْ یَمینِها وَ عَنْ یَسارِها، قَریباً مِنْها».

«کسی که سواره است، پشت سر جنازه حرکت کند و کسی که پیاده است در جلو و پشت سر و چپ و راست جنازه و نزدیک به آن حرکت کند».

۵- شرکت در تشییع جنازه‌ی شخص کافر برای فامیل مسلمانش هیچ منع و کراهتی ندارد.

۶- مستحب است تا سه روز پس از مرگ به خانواده‌ی میت تسلیت گفت:

ابن ماجه (۱۶۰۱) روایت کرده است که پیامبر ﷺ فرموده‌اند:

«ما مِنْ مُسْلِمٍ یُعَزّی أخاهُ بِمُصیبَةٍ اِلّا کَساهُ اللهُ مِنْ حُلَلِ الْکَرامَةِ یَوْمَ الْقِیامَةِ».

«هر مسلمانی که به برادر مصیبت زده‌ی خود تسلیت بگوید، خداوند در روز قیامت بر او لباسی از کرامت می‌پوشاند».

گفتن تسلیت پس از سه روز مکروه است، مگر برای شخصی که از مسافرت برگشته باشد، زیرا ناراحتی و اندوه پس از سه روز به پایان رسیده و تازه کردن آن خوب نیست.

هم چنین تکرار کردن تسلیت در طول سه روز مکروه است و بهتر آن است که بعد از دفن، این کار انجام شود، زیرا بستگان میت به امور تجهیز وی مشغول هستند، مگر این که اندوه و ناراحتی آن‌ها بسیار شدید باشد، پس در این صورت به منظور دلداری آن‌ها تقدیم تعزیه و تسلیت بر دفن بهتر است. جمله‌ای که مستحب است برای تسلیت گفته شود، این است:

«اَعْظَمَ اللهُ اَجْرَکَ وَ اَحْسَنَ عَزاءَکَ وَ غَفَرَ لِمَیِّتِکَ، وَ عَوَّضَکَ اللهُ عَنْ مُصیبَتِکَ خَیْراً».

«خداوند پاداش تحمل این مصیبت را برای تو، بزرگ گرداند و تو را نیکو، تسلیت دهد و مرده‌ات را بیامرزد و خداوند به جای این مصیبت به تو پاداش خیر بدهد».

بدعت‌های تشییع جنازه:

۱- هر آن چه مخالف آدابی باشد که ذکر شد، بدعت است و باید از انجام آن دوری شود، مانند تشییع جنازه سوار بر مرکب و بلند کردن صدا هنگام تشییع آن.

۲- حمل بیرق و پرچم و مانند آن همراه جنازه بدعت حرامی است که در میان مسلمانان به تقلید از کفار که به هنگام مراسم تشییع جنازه‌هایشان انجام می‌دهند، رسوخ کرده است و باعث صرف مال در راهی بدون فایده و غرور و فخرفروشی می‌شود.

۳- کندن قبر برخلاف قواعد و ضوابطی که درباره‌ی عمق و وسعت آن ذکر شد و ساخت بنا بر قبر؛ هم چنین بهتر بودن و برتری لحد بر شق.

۴- محکم و سخت کردن داخل یا بیرون قبر با هر چیزی که با حرارت و آتش تولید شده است، مانند سیمان و گچ و امثال آن‌ها.

امام مسلم (۹۷۰) از جابر رضی الله عنه روایت کرده است که گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم از این که بر روی قبور گچ کاری کنند، نهی فرموده‌اند.

یعنی از به کار بردن گچ در تزیین قبر و آن چه که امروزه گچ‌بری خوانده می‌شود، اجتناب کنید، زیرا مخالفت شدید با دستورات پیامبر صلی الله علیه وسلم است و نیز به خاطر ضایع نمودن مال در راهی که شرع از آن نهی کرده است و هم چنین به خاطر فخرفروشی و غرور که در دین خداوند مورد تنفر و انزجار است.

۵- مرتفع ساختن قبور و ساختن بنا بر روی آن کراهت تحریمی دارد - آن چنان که امروزه بیشتر مردم این کار را انجام می‌دهند - روش صحیح و شرعی آن است که قبر بیشتر از یک وجب از زمین بلندتر نباشد. علت این کراهت تحریمی به دلیل نهی شارع از این کار است.

امام مسلم (۹۶۹) از حضرت علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت کرده است که به ابوهیّاج اسدی گفت: تو را می‌فرستم برای (انجام) آن چه که پیامبر صلی الله علیه وسلم مرا به آن امر کرد (و فرمود): هر

تصویر (و مجسمه‌ای) را نابود کن و هر قبری که مرتفع و بلند ساخته شده است را با زمین صاف و یکسان کن.

۶- نوحه کردن بر مرده یا برشمردن فضایل و نیکی‌هایش - مانند این که گفته شود: و ای پناه و ملجأ ما، وای بزرگ ما - نوحه و گریه‌ی حرام عبارت است از هر فعل و عملی که متضمن اظهار نارضایتی (از مشیّت خداوند)؛ مانند زدن به سینه و یقه پاره کردن و امثال آن‌ها. همه‌ی این کارها حرام است و پیامبر ﷺ با احادیث صحیح و عبارات محکم و قطعی از انجام این امور نهی فرموده‌اند زیرا با تسلیم شدن در برابر قضا و قدر خداوند منافات دارد.

امام مسلم (۹۳۵) از ابومالک اشعری رضی الله عنه روایت کرده است که پیامبر ﷺ فرموده‌اند:

«اَلنّائحَةُ اِذا لَمْ تَتُبْ قَبْلَ مَوْتِها تُقامُ یَوْمَ الْقِیامَةِ، وَ عَلَیْها سِرْبالٌ مِنْ قَطِرانٍ، وَ دِرْعٌ مِنْ جَرَبٍ».

«زنی که برای مرده نوحه می‌خواند، اگر قبل از مرگش توبه نکند روز قیامت در حالی برانگیخته می‌شود که جامه‌ای (سیاه) از قطران و پیراهنی از بیماری گری به تن دارد».

یعنی بدنش را بیماری گری همانند پوششی در بر می‌گیرد؛ و قطران نوعی صمغ گیاهی است که در درمان گری شتر به کار می‌رود.

هم چنین امام بخاری (۱۲۳۲) از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت کرده است که پیامبر ﷺ فرموده‌اند:

«لَیْسَ مِنّا مَنْ لَطَمَ الْخُدُودَ وَ شَقَّ الْجُیُوبَ وَ دَعا بِدَعْوَی الْجاهِلِیَّةِ».

«از ما نیست کسی که گونه‌هایش را بزند و یقه‌اش را بدرد و سخنان جاهلی و بانگ‌های جاهلیت را برآورد».

گریه‌ای که ناشی از عاطفه و دلتنگی طبیعی باشد، اشکالی ندارد.

امامان بخاری (۱۲۴۱) و مسلم (۲۱۳۵، ۲۱۳۶) روایت کرده‌اند که پیامبر ﷺ برای فرزندش ابراهیم هنگامی که هنوز نمرده بود و در حالت احتضار بود، گریه کرد و فرمود:

«اِنَّ الْعَیْنَ تَدْمَعُ، وَ الْقَلْبَ یَحْزَنُ، وَ لا نَقُولُ اِلّا ما یُرْضی رَبَّنا، وَ اِنّا بِفِراقِکَ یا اِبْراهیمُ لَمَحْزُونُونَ».

«چشم می‌گرید و قلب اندوهناک می‌شود و چیزی نمی‌گوییم مگر این که خداوند به آن راضی باشد، ای ابراهیم، از فراق و دوری تو غمگینیم».

امام مسلم (۹۷۶) از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است که گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم به زیارت قبر مادرش رفت، سپس گریه کرد و کسانی که اطرافش بودند، گریه کردند.

۷- یکی دیگر از بدعت‌ها، هم چنان که در این زمانه مرسوم شده است، مشغول شدن خانواده‌ی مرده به پختن غذا و جمع شدن مردم برای خوردن غذاست، که این کار بدعت است و با سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم تناقض و مخالفت شدیدی دارد.

به راستی که سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم به عکس این کار است، یعنی باید بعضی از تشییع کنندگان طعامی را آماده کرده و برای خانواده‌ی میت بفرستند، یا همه‌ی خانواده‌ی میت را در خانه‌ی شخص دعوت کننده برای خوردن غذا، جمع کنند و مستحب است که غذا زیاد باشد، طوری که برای یک شبانه روز خانواده‌ی میت کافی باشد.

دلیل این حکم روایت ابوداود (۳۱۳۲)، ترمذی (۹۹۸) و سایرین است که پیامبر صلی الله علیه وسلم هنگام شنیدن خبر کشته شدن جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه فرمودند:

«اِصْنَعُوا لِآلِ جَعْفَرَ طَعاماً فَإِنَّهُ قَدْ جاءَهُمْ ما يَشْغَلُهُمْ».

«برای خانواده‌ی جعفر غذا آماده کنید، زیرا آنان را مصیبتی رسیده است که بدان مشغول می‌باشند».

حرام است که برای نوحه کنندگان و امثالشان غذا تهیه شود، خواه از خانواده‌ی میت باشند یا از دیگران، زیرا تهیه‌ی طعام برای این افراد، کمک کردن به معصیت و تشویقی برای استمرار و تداوم آن گناه می‌باشد.

یکی دیگر از بدعت‌ها در این باره این است که خانواده‌ی میت به مناسبت هفتم، چهلم، یا مناسبت‌های دیگر غذا درست کرده و مردم را دعوت می‌کنند، هنگامی که مخارج دعوت از دارایی ورثه‌ی میت باشد و در میان آن‌ها صغیر (بچه‌ی نابالغ) وجود داشته باشد، حرمت این کار شدیدتر است، زیرا این کار خوردن مال یتیم و صرف آن در راهی است که مصلحتی در آن نیست و در ارتکاب این گناه دعوت کننده و دعوت شونده برابر هستند.

۸- خواندن قرآن در محافل رسمی سوگواری به شکلی که امروزه انجام می‌شود، نیز بدعت است. تعزیه و تسلیت گفتن به بازماندگان مرده، به اتفاق علما فقط تا سه روز مستحب است و این سه روز برای نشستن و منتظر ماندن آن‌ها نیست، بلکه رخصتی برای سایرین است تا در آن مدت آن‌ها را دلداری دهند.

۱۶۴۷ -﴿۲﴾ (صَحِيح)

وَعَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِذَا وُضِعَتِ الْجَنَازَةُ فَاحْتَمَلَهَا الرِّجَالُ عَلَى أَعْنَاقِهِمْ فَإِنْ كَانَتْ صَالِحَةً قَالَتْ: قَدِّمُونِي وَإِنْ كَانَتْ غَيْرَ صَالِحَةٍ قَالَت لأَهْلِهَا: يَا وَيْلَهَا أَيْن يذهبون بِهَا؟ يَسْمَعُ صَوْتَهَا كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا الْإِنْسَانَ وَلَو سمع الْإِنْسَان لصعق». رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ[1647]

۱۶۴۷- (۲) ابوسعید خُدری رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند:

«هرگاه جنازه گزارده شد و مردان، آن را بر دوش خود حمل کردند، اگر نیکوکار باشد، می‌گوید: «مرا پیش فرستید»؛ و اگر نیکوکار نباشد، به خانواده‌اش می‌گوید: «وای بر من! کجایش می‌برید؟».

همه چیز جز انسان، صدایش را می‌شنوند؛ و اگر انسان، می‌شنید، از هوش می‌رفت».

[این حدیث را بخاری روایت کرده است.]

شرح: سرعت در بردن جنازه، بدون دویدن:

هر گاه مسلمانان بخواهند، میّت را حمل و تشییع نمایند؛ باید چهار پایه‌ی تابوت میّت را بگیرند؛ و] مستحب و پسندیده است که با شتاب، جنازه را ببرند؛ امّا این شتاب نباید به گونه‌ای تند بوده باشد که به تکان خوردن و به جنبش درآمدن میّت بیانجامد؛ [ابوهریره رضی الله عنه گوید:

[1647] بخاری ۳/۱۸۱ح ۱۳۱۴؛ نسائی ۴/۴۱ح ۱۹۰۹ و احمد ۳/۴۱.

پیامبر ﷺ فرمود: «**اِسْرَعُوا بِالْجَنٰازَةِ فَإِنْ تَکُ صٰالِحَةً فَخَيْرٌ تُقَدِّمُوْنَهٰا عَلَيْهِ؛ وَ اِنْ تَکُ غَيْرَ ذٰلِکَ؛ فَشَرٌّ تَضَعُوْنَهُ عَنْ رِقٰابِکُمْ**» (بخاری و مسلم)؛ «در دفن جنازه عجله و شتاب کنید؛ چون اگر میّت، انسان نیک و صالحی باشد، خیری را به او می‌رسانید و اگر غیر از آن باشد، شرّی است که از دوش خود برمی‌دارید».]

و پیاده رفتن پشت سر جنازه، بهتر از پیاده رفتن در جلوی آن است؛ [و فضیلت حرکت کردن پشت سر جنازه، بر حرکت کردن جلوی آن،] همانند فضیلت نماز فرض بر نماز نفل است.

[به هر حال؛ حرکت کردن پشت سر جنازه بهتر است؛ زیرا این کار مطابق با این فرموده‌ی پیامبر ﷺ است که فرمود: «**وَاتَّبِعُوا الْجَنٰائِزَ**»؛ «و جنازه‌ها را دنبال کنید».

و قول علی رضی الله عنه نیز این را تأیید می‌کند که می‌گوید: «**اَلْمَشْيُ خَلْفَهٰا، اَفْضَلُ مِنَ الْمَشْيِ اَمٰامَهٰا، کَفَضْلِ صَلٰاةِ الرَّجُلِ فِيْ جَمٰاعَةٍ عَلَيٰ صَلٰاتِهِ فَذّاً**» (بیهقی و مصنف عبدالرزاق)؛ «فضیلت حرکت کردن پشت سر جنازه بر حرکت کردن جلوی آن، مانند فضیلت نماز جماعت بر نماز فُرادی است». و ابوامامه رضی الله عنه نیز گوید: «**إِنَّ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ مَشيٰ خَلْفَ جَنٰازَةِ ابْنِهِ إِبْرٰاهِيْمَ حٰافِياً**» (مستدرک حاکم)؛ «پیامبر ﷺ با پای برهنه، پشت سر جنازه‌ی پسرش ابراهیم، حرکت کرد».]

و ذکر کردن با صدای بلند [در پیشاپیش جنازه،] مکروه است؛ [چون این کار بدعت است. و قیس بن عباده رضی الله عنه گوید: «**کٰانَ اَصْحٰابُ النَّبِيِّ ﷺ يَکْرَهُوْنَ رَفْعَ الصَّوْتِ عِنْدَ الْجَنٰائِزِ**» (بیهقی و الجنائز آلبانی)؛ «یاران پیامبر ﷺ بلند کردن صدا هنگام تشییع جنازه را مکروه می‌دانستند»؛ چرا که این کار، مشابهت با مسیحیان است؛ چون آنان به هنگام خواندن انجیل و دعاهایشان، آوازشان را همراه با کشیدن صدا و لحن دادن بدان و غمناک کردن آن، بلند می‌کردند؛ و زشت‌تر از آن، این است که تشییع جنازه با نواختن آلات موسیقی با صدایی حُزن‌انگیز، پیشاپیش جنازه همراه باشد؛ همچنان که در بعضی از ممالک اسلامی به تقلید از کفّار، این کار را انجام می‌دهند.

و پیامبر ﷺ در حدیثی دیگر می‌فرماید: «**لاٰتُتْبَعُ الْجَنٰازَةُ بِصَوْتٍ وَّ لاٰ نٰارٍ**» (ابوداود)؛ «جنازه با سر و صدا و آتش و بخور، تشییع نشود».]

و همچنین نشستن بر زمین پیش از آن که جنازه بر زمین نهاده شود مکروه است؛ [زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «مَنْ تَبِعَ الْجَنَازَةَ فَلَا يَجْلِسْ حَتَّى تُوضَعَ» (بخاری)؛ «هر کس جنازه‌ای را دنبال می‌کند، تا وقتی که جنازه بر زَمین نهاده نشده است، بر زمین ننشیند».]

۱۶۴۸ - (۳) (مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ)

وَعَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِذَا رَأَيْتُمُ الْجَنَازَةَ فَقُومُوا فَمَنْ تَبِعَهَا فَلَا يَقْعُدْ حَتَّى تُوضَعَ»[۱۶۴۸]

۱۶۴۸- (۳) ابوسعید خدری رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر گاه جنازه‌ای را مشاهده کردید، بلند شوید؛ و کسی که تشییع جنازه می‌کند، تا جنازه بر زمین گذاشته نشده است، نباید بنشیند».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند.]

شرح: احادیث به پا خاستن برای جنازه و اقوال علماء در این باره و دلیل کسی که گفته است دستور به پا خواستن برای جنازه منسوخ است:

گروهی به احادیث این باب و امثال آن بر این امر استدلال کرده‌اند که: وقتی جنازه از برابر کسی گذشت باید برای آن به پا خیزد. ابوعمر در «تمهید» می‌گوید: آثار صحیح و ثابتی آمده است که به پا ایستادن برای جنازه را واجب می‌گرداند و جمعی از سَلَف و خَلَف بر این نظراند و آن را منسوخ نمی‌دانند و می‌گویند: کسی که جنازه را تشییع می‌کند نباید بنشیند تا آنکه جنازه از گردن مردمان به زمین نهاده شود. و از جمله‌ی ایشان‌اند: حسن بن علی، ابوهریره، ابن عمر، ابن زبیر، أبوسعید خدری، ابوموسی اشعری؛ و از فقهاء: أوزاعی، احمد، اسحاق و محمد بن الحسن.

و جمعی دیگر با این نظر مخالفت کرده و گفته‌اند: برای کسی که جنازه از برابرش می‌گذرد لازم نیست به پا خیزد و کسی هم که جنازه را مشایعت می‌کند می‌تواند بنشیند هر چند جنازه بر

۱۶۴۸ بخاری ۱۷۸/۳ ح ۱۳۱۰؛ مسلم ۶۶۰/۲ ح (۷۷-۹۶۹)؛ ابوداود ۵۱۸/۳ ح ۳۱۷۳؛ ترمذی ۳۶۰/۳ ح ۱۰۴۳ و ابن ماجه ۴۹۲/۱ ح ۱۵۷۲.

زمین نهاده نشده باشد. و از جمله‌ی اینان‌اند: عروة بن زبیر، سعید بن مسیّب، علقمه، أسود، نافع، ابن جبیر؛ و از فقهاء: ابوحنیفه، مالک، شافعی، ابویوسف و محمد؛ و این نظر از جمع دیگری از اصحاب و تابعین نیز نقل شده است. و جمعی دیگر هم نظر بر توسعه و تخییر دارند و می گویند: می‌تواند به پاخیزد، و می‌تواند بنشیند و این قول احمد، اسحاق، ابن حبیب و ابن ماجشون از مالکیه است و این گروه برآنند که دستور به قیام در برابر جنازه منسوخ است و تمسّک اینان در این باره به احادیث ثابت و یقینی است، از آن جمله: روایت مسلم، از علی رضی الله عنه است: «**رسول الله صلی الله علیه وسلم در آغاز برای جنازه به پا می‌خاستند، سپس بعد از آن نشستند و به نشستن دستور ندادند**»؛ و از ابی‌معمر روایت است که گفت: جنازه‌ای از برابر ما گذشت، پس من برخاستم. اما علی رضی الله عنه گفت: چه کسی این را به تو فتوا داده است؟ گفتم: ابوموسی اشعری رضی الله عنه. علی رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم این کار را جز یک بار انجام ندادند زیرا این منسوخ شد و از آن نهی نمودند. نووی می گوید: حدیث منسوخ نیست و ادعای نسخ در همچو مواردی صحیح نمی‌باشد زیرا جمع بین احادیث ممکن است. اما عینی می گوید: حدیث علی رضی الله عنه که ذکر شد بر نسخ صراحت دارد.

«**حتی توضع**»: آیا مراد از نهاده شدن جنازه، گذاشتن آن بر زمین است یا بر لحد؟ در این باره دو روایت وجود دارد که روایت گذاشتن بر زمین از راویان قوی‌تر برخوردار است. و در «**درّالمختار**» آمده است: برای مشایعت کننده‌ی جنازه نشستن قبل از گذاشتن جنازه و برخاستن بعد از نهادن آن بر زمین؛ مکروه است.

ابن عابدین رحمه الله می گوید: یعنی ایستادن بعد از برداشتن آن از گردنهای مردم بر زمین مکروه است. در خانیه و عنایه نیز این چنین آمده است.

اما در «**محیط**» به خلاف آن چنین آمده است: افضل این است که تا خاک را بر وی هموار نمی کنند ننشیند.

اما در «**بحر**» آمده است که: نظر اول، اَولیٰ است. چنان که در «**بدائع**» آمده است: باکی نیست که بعد از گذاشتن جنازه بر زمین، بنشیند، زیرا از عبادة بن صامت رضی الله عنه روایت شده است که: رسول الله صلی الله علیه وسلم نمی‌نشستند تا آنکه مرده در لحد گذاشته می‌شد، و به (همان شیوه) با اصحاب خویش بر سر قبری ایستاده بودند که فردی یهودی گفت: ما نیز با مردگان خویش این‌چنین

می‌کنیم! پس رسول خدا ﷺ نشستند و به اصحاب خویش نیز فرمودند: با آنان مخالفت کنید، یعنی در ایستادن. و مقتضای این روایت، کراهت تحریم ایستادن بعد از گذاشتن میّت بر زمین است مگر آنکه حاجت و ضرورتی در میَان باشد.

و در حدیثی دیگر، آن حضرت ﷺ می‌فرمایند:

«اذا رأیتم الجَنازة فقوموا؛ فمن تبعها فلایجلس حتّی توضع» [مسلم]

«وقتی جنازه را دیدید، پس به بایستید و هر کس که آن را مشایعت می‌کند، نباید بنشیند تا آن که جنازه نهاده می‌شود».

این حدیث در سیاق خود از حدیث قبل واضح‌تر است و روشن می‌سازد که مخاطب این ارشاد نبوی همراهان جناه یا حاضران آن‌اند اما کسی که جنازه از برابرش عبور می‌کند، ایستادن فقط به مقداری برایش لازم است که از آنجا عبور می‌کند یا مثلاً اگر در مُصلّی است، جنازه از گردنهای مردم بر زمین گذاشته می‌شود. چنانچه در مسند احمد نیز از ابوهریره رضی الله عنه مرفوعاً روایت شده است که:

«هر کس بر جنازه‌ای نماز می‌گزارد ولی همراه آن (به گورستان) نمی‌رود پس باید بایستد تا جنازه از نزد وی غایب شود ولی اگر با آن همراه شد نباید بنشیند تا آنکه بر زمین گذاشته می‌شود».

این در مورد شخص نشسته است اما اگر کسی بر مرکب (موتور، اسب...) سوار است و جنازه از برابرش می‌گذرد، باید توقف کند و توقف در حق وی مانند ایستادن در حق شخص نشسته است.

آری! تا زمانی که جنازه بر گردنهای مردم است، حق برادری و همراهی ایجاب می‌کند که انسان بر زمین ننشیند، تا جنازه بر زمین گذاشته شود، یا در لحد گذاشته شود، زیرا چه بسا جنازه در دفن نیاز به مساعدت مردم داشته باشد پس اجر زمانی کامل می‌شود که انسان به خدمت ایستاده باشد.

از طرف دیگر زمانی که جنازه بر سر گردنهای مردم است، نشستن نشان دهنده‌ی تمایز و تکبّر بر ایشان است.

۱۶۴۹ - ﴿۴﴾ (مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ)

وَعَنْ جَابِرٍ قَالَ: مَرَّتْ جَنَازَةٌ فَقَامَ لَهَا رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقُمْنَا مَعَهُ فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللّٰهِ إِنَّهَا يَهُودِيَّةٌ فَقَالَ: «إِنَّ الْمَوْتَ فَزَعٌ فَإِذَا رَأَيْتُمُ الْجَنَازَةَ فَقومُوا»[۱۶۴۹]

۱۶۴۹- (۴) جابر رضی الله عنه گوید: جنازه‌ای را [از کنار ما] رد کردند. رسول خدا صلی الله علیه و سلم به خاطر آن، بلند شدند و ما نیز همراه ایشان بلند شدیم. سپس گفتیم: ای رسول خدا صلی الله علیه و سلم! این جنازه‌ی یهودی است! آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند: «بی‌گمان مرگ، چیز وحشتناکی است! پس هر گاه جنازه‌ای را دیدید، به خاطر آن، بلند شوید».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند.]

شرح: مفهوم این حدیث، آن است که وقتی انسان، با صحنه‌ی مرگ و مظهر آن که مردگانند رو به رو می‌شود نباید به غفلت خود ادامه دهد؛ زیرا بی‌اعتنایی و عدم حرکت نشان دهنده‌ی تساهل به آمر مرگ است از این جهت فرقی نمی‌کند که مرده مسلمان است یا غیرمسلمان؛ به هر حال باید در برابر جنازه ایستاد.

روایت ابی موسی رضی الله عنه از نبی کریم صلی الله علیه و سلم این معنی را به علتی دیگر ارجاع می‌دهد: **«وقتی جنازه‌ای از برابر شما عبور کرد پس اگر مسلمان بود، یا یهودی یا نصرانی بود برای آن قیام کنید زیرا شما در واقع برای آن قیام نمی‌کنید بلکه برای همراهانش از فرشتگان قیام می‌کنید».** در روایت ابن حبان از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه آمده است که گفت: مردی از رسول الله صلی الله علیه و سلم سؤال کرد و گفت: یا رسول الله! جنازه‌ی کافر از برابر ما عبور می‌کند، آیا برای آن به پا ایستیم؟ رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: *«آری، پس در برابر آن بایستید؛ زیرا در واقع شما برای آن به پا نمی‌ایستید بلکه برای تعظیم کسی به پا می‌ایستید که ارواح را قبض می‌کند».*

و در حدیث حسن بن علی رضی الله عنه آمده است: «جنازه‌ی یهودی عبور داده شد و رسول الله صلی الله علیه و سلم

[۱۶۴۹] بخاری ۱۷۹/۳ ح ۱۳۱۱؛ مسلم ۶۶۰/۲ ح (۷۸-۹۶۰)؛ ابوداود ۵۱۹/۳ ح ۳۱۷۴؛ نسائی ۴۵/۴ ح ۱۹۲۲؛ ابن ماجه ۴۹۲/۱ ح ۱۵۴۳ و احمد ۳۱۹/۳.

بر راه آن نشسته بودند پس به خاطر اینکه جنازه‌ی یهودی بالاتر از سر ایشان قرار گیرد، کراهت داشتند و از این جهت به پا ایستادند».

به هر حال، امام احمد بن حنبل، اسحاق، ابن حبیب مالکی و ابن ماجشون مالکی برآنند که قیام نمودن برای جنازه و عدم آن مساوی است به این معنا که شخص اختیار دارد با دیدن جنازه بلند شود یا خیر. البته ابن حزم قیام برای جنازه را مستحب می‌داند.

این در حالی است که امام مالک، امام ابوحنیفه و امام شافعی معتقدند که حکم قیام منسوخ است و روایت حضرت علی که در «باب الرخصة فی ترک القیام لها» آمده است ناسخ آن است. روایت این است:

«انه ذکر القیام فی الجنائز حتی توضع فقال علی: قام رسول الله ﷺ ثم قعد».

توضیح اینکه رسول خدا ﷺ در ابتدای امر برای جنازه قیام می‌فرمودند و بعداً آن را ترک دادند. این مطلب با صراحت بیشتر در معانی الآثار چنین آمده است:

«عن علی بن أبی طالب قال: قام رسول الله ﷺ مع الجنازة حتی توضع و قام الناس معه. ثم قعد بعد ذلک و أمرهم بالقعود».[أ]

ناگفته نماند که راویان این روایت را رجال مسلم تشکیل می‌دهند.[ب]

۱۶۵۰ - ﴿۵﴾ (صَحِيح)

وَعَن عَلِيّ رَضِي الله عَنهُ قَالَ: رَأَيْنَا رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَامَ فَقُمْنَا وَقَعَدَ فَقَعَدْنَا يَعْنِي فِي الْجَنَازَةِ. رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَفِي رِوَايَةِ مَالِكٍ وَأَبِي دَاوُدَ: قَامَ فِي الْجَنَازَةِ ثُمَّ قَعَدَ بَعْدُ[۱۶۵۰]

[أ] معانی الآثار، ج ۲، ص ۲۳۵.

[ب] اعلاء السنن، ج ۸، ص ۲۴۸.

[۱۶۵۰] مسلم ۶۶۲/۲ ح (۸۴-۹۶۲)؛ ابوداود ۵۲۰/۳ ح ۳۱۷۵؛ ترمذی ۳۶۱/۳ ح ۱۰۴۴؛ ابن ماجه ۴۹۳/۱ ح ۱۵۴۴ و مالک ۲۳۲/۱ ح ۳۳ کتاب جنائز.

۱۶۵۰- (۵) علی بن ابی طالب رضی الله عنه گوید: «دیدیم که رسول خدا صلی الله علیه وسلم به خاطر جنازه، بلند می‌شود، ما نیز بلند شدیم؛ اما هنگامی که دیدیم می‌نشیند، ما نیز نشستیم».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است و در روایت مالک و ابوداود آمده است:]

«رسول خدا صلی الله علیه وسلم به خاطر جنازه بلند می‌شدند؛ آن گاه پس از آن، نشستند».

شرح: «ثم قعد بعد»: این عبارت، دربردارنده‌ی دو توجیه است:

۱- آن حضرت صلی الله علیه وسلم به خاطر جنازه بلند می‌شدند؛ و چون جنازه از کنار آن حضرت صلی الله علیه وسلم عبور می کرد، پس از آن می‌نشستند.

۲- پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم گاهی اوقات، برای جنازه بلند نمی‌شدند؛ تا با این کار، استحباب بلند شدن را به مردم بفهمانند؛ و این کار را برای بیان جواز، کردند؛ از این رو، فعل امر در عبارت «فقُوموا» (به پا خیزید)، برای وجوب نیست، بلکه برای استحباب است.

۱۶۵۱ - ﴿۶﴾ (مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنِ اتَّبَعَ جَنَازَةَ مُسْلِمٍ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا وَكَانَ مَعَهُ حَتَّى يُصَلَّى عَلَيْهَا وَيُفْرَغَ مِنْ دَفْنِهَا فَإِنَّهُ يَرْجِعُ مِنَ الْأَجْرِ بِقِيرَاطَيْنِ كُلُّ قِيرَاطٍ مِثْلُ أُحُدٍ وَمَنْ صَلَّى عَلَيْهَا ثُمَّ رَجَعَ قَبْلَ أَنْ تُدْفَنَ فَإِنَّهُ يَرْجِعُ بقيراط»[۱۶۵۱]

۱۶۵۱- (۶) ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند:

«هر آن کس که از روی ایمان و برای کسب خشنودی خداوند [و فرا چنگ آوردن اجر و پاداش]، در تشییع جنازه‌ی مسلمانی شرکت کند و تا زمانی با او باشد که بر او نماز گزارده و از دفن کردنش فراغت حاصل شود، با

۱۶۵۱ بخاری ۱۹۶/۳ح ۱۳۲۵؛ مسلم ۶۵۲/۲ح (۵۲-۹۴۵)؛ ابوداود ۵۱۵/۳ح ۳۱۶۸؛ نسائی ۵۴/۴ح ۱۹۴۰ و احمد ۲/۲.

پاداشی برابر با دو قیراط که هر یک از آن، به اندازه‌ی کوه اُحُد است، باز می‌گرد؛ و اگر کسی، بر جنازه‌ای نماز بگزارد و پیش از آن که دفن شود، باز گردد، با یک قیراط بازمی‌گردد».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند.]

شرح: **«احتساباً»**: به امید ثواب؛ به قصد فراچنگ آوردن اجر و پاداش؛ برای کسب خشنودی و رضایت خداوند.

«قیراط»: هدف و منظور حدیث، تشویق و بیان فضیلت تشییع جنازه و شرکت در نماز جنازه‌ی میّت و دفن آن است. یعنی هر کس با جنازه همراه شد و تا زمان دفن باقی ماند، مستحق دو قیراط اجر می‌شود و هر کس فقط در نماز جنازه شرکت کرد و در دفن شرکت نکرد، مستحق یک قیراط اجر می‌شود. قیراط طبق قول راجح یک دوازدهم درهم است، و چون که در آن زمان اجر و مزد کارگران با حساب قیراط پرداخت می‌شد لذا رسول اکرم ﷺ لفظ قیراط را آوردند و این را هم متذکر شدند که این قیراط مانند قیراط دنیا (یک دوازدهم درهم) نیست بلکه مراد از قیراط، ثواب آخرت است که در مقابل قیراط دنیا آنقدر بزرگ است که کوه احد در مقابل این قیراط چقدر بزرگ است.

رسول اکرم ﷺ نیز توضیح دادند این ثواب بزرگ زمانی می‌رسد که این عمل همراه با ایمان و براساس یقین و باور قلبی و به نیت ثواب باشد، یعنی انگیزه‌ی اصلی این عمل، ایمان بر گفته‌های الله و رسول او و امید به ثواب آخرت باشد، پس اگر کسی فقط به عنوان خویشاوندی در دفن میت شرکت کرد و دستور الله و رسول او و ثواب آخرت مد نظر او نبود، مستحق این ثواب بزرگ نخواهد شد، و مفهوم الفاظ **«ایماناً و احتساباً»** در حدیث نیز همین است، و برای اجر اخروی اعمال، این شرط عمومیت دارد.

به هر حال، **«قیراط»**، جزئی از اجزای دینار و در اکثر کشورها ۱/۲ حصه‌ی آن است. اما به قولی: مراد از قیراط در این جا جزئی است از اجزائی که علم آن نزد حق تعالی است و رسول الله ﷺ برای نزدیک ساختن آن به فهم‌های ما آن را به وزن کوه اُحد تمثیل کردند. یعنی وزن این قیراط مثل وزن قیراط مروّج نیست بلکه مانند کوهی است به عظمت کوه اُحد. چنانچه در

حدیث ابن عمر رضي الله عنه آمده است که اصحاب پرسیدند: یا رسول الله! آیا این قیراط مثل قیراط‌های ما است؟ فرمود: نه! بلکه مثل اُحد است. عینی می‌گوید: این تمثیل و استعاره‌ای است. همچنین جایز است به این طریق که خدای عزوجل در روز قیامت این عمل را تجسّم عینی ببخشد همچنان که اجسام وزن می‌شوند و مقدار و جسامت این عمل مانند مقدار کوه اُحد باشد. و چرا به کوه اُحد تمثیل شد نه چیز دیگری؟ زیرا کوه اُحد به مخاطبان نزدیک بود و اکثریت آن را می‌شناختند و اکثریت امت در کل، کوه احد را می‌شناسند چرا که هر کس به حج و زیارت برود دغدغه‌ی دیدن این کوه را دارد به لحاظ اینکه در آنجا یکی از غزوات تاریخی مشهور رسول الله صلی الله علیه وسلم اتفاق افتاده است. و هم درباره‌ی این کوه است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده‌اند: **«این کوهی است که ما را دست می‌دارد و ما نیز آن را دوست می‌داریم»**. خوب؛ حالا این پرسش مطرح می‌شود که آیا این قیراط برای کسی که صرفاً خود را به نماز جنازه می‌رساند بی‌آنکه از آغاز حرکت جنازه حاضر آن باشد حاصل است؟ پاسخ این است که: آری! لیکن قیراط کسی که جنازه را مشایعت می‌کند تا آنکه نماز خوانده می‌شود بیشتر از قیراط کسی است که صرفاً نماز جنازه را می‌خواند چنانچه در روایت ابی صالح از ابی هریره رضي الله عنه آمده است: **«اصغر هما مثل احد - کوچکترین آن دو قیراط مانند کوه احد است»**. و این دلالت بر آن دارد که وزن قیراط‌ها متفاوت است. همچنین در روایت ابی صالح از ابی هریره رضي الله عنه آمده است: **«هر کس بر جنازه‌ای نماز بخواند و آن را مشایعت نکند برایش یک قیراط است»**.

و دو قیراط برای کسی حاصل است که در تمام راه همراه جنازه باشد تا آنکه جنازه دفن شود بناءً اگر کسی نماز جنازه را خواند و به تنهایی بر سر قبر رفت نه همراه جنازه و در دفن میت حاضر شد، به مقتضای حدیثی که به روایت ابن سیرین از ابی هریره رضي الله عنه آمده است فقط برایش یک قیراط اجر است.

«مثل اُحُد»: کوه‌های مدینه‌ی منوره:

۱- اُحُد:

از کوه‌های مشهور و مهمّ مدینه، کوه اُحُد است که در شمال شرقی شهر و چهار کیلومتری مسجد النّبی صلی الله علیه وسلم قرار دارد. چون این کوه از میان کوه‌های پیرامون مدینه، تنها کوهِ جدا و مستقل است،

آن را «اُحُد» نامیده‌اند. این کوه با هفت کیلومتر طول (از شرق به غرب) طولانی‌ترین کوه در شبه جزیره است که قله‌های بزرگی داشته و رنگ آن به قرمز متمایل و عرض آن نیز میان ۱ تا ۳ کیلومتر است. ارتفاع آن از سطح زمین ۳۰۰ متر و از سطح دریا ۱۰۰۰ متر فاصله دارد و در مجموع ۱۹ کیلومتر مربع مساحت آن است. گویند بالای این کوه نقره‌های طبیعی یافت می‌شود که برای حفظ آب‌های جاری در آن پدید آمده است.

از پیامبر ﷺ در مورد فضل و اهمیت این کوه احادیث فراوانی نقل شده است. از جمله: **«کوه احد ما را دوست دارد و ما نیز آن را دوست داریم.»**[أ] در روایتی دیگر، از پیامبر ﷺ آمده است: **«کوه احد از کوه‌های بهشت است.»**

همچنین پیامبر ﷺ فرمودند: «کوه احد دری است از درهای بهشت و کوه عیر ما را دوست نمی‌دارد ما نیز آن را دوست نمی‌داریم، چون دری است از درهای جهنم.»

قبر و قبه‌ی هارون، برادر موسی علیه‌السلام، بر فراز کوه واقع شده که گویند وی هنگام عزیمت به حج، در این کوه وفات یافته و دفن شده است.

از غزوات مهم پیامبر ﷺ به نام این کوه مشهور است که در سال سوم هجری رخ داد و کوه احد پناهگاه مهمی برای لشکریان اسلام و به ویژه پیامبر خدا ﷺ بود. در دامنه‌ی آن، یعنی شمال، مقابر شهدای احد، شکاف کوچکی است که رسول گرامی ﷺ به هنگام جراحت در جنگ احد به این شکاف برده شدند و در آنجا زخم‌های ایشان مداوا شد. این مکان قابل دیدن است.

امروزه از طریق بزرگراه فهد بن عبدالعزیز می‌توان به کوه احد و مزار شهدا رفت، که البته از شارع سید الشهدا نیز می‌توان به آن جا راه یافت.

۲- جبل عَینَین = الرُّماة:

کوه کوچکی است در جنوب قبور شهدای احد، در کنار وادی قنات، به صورت مستقل و در فاصله‌ی تقریباً یک کیلومتری کوه احد. به طول ۱۷۵ و به عرض ۵۵ متر، با ارتفاع ۲۰ متر و

[أ] ابن حجر عسقلانی، فتح الباری بشرح صحیح البخاری، ج ۷، ص ۳۰۲.

مساحت ۳۸۰ متر مربع. در نبرد مهم اُحد، این تپه نقش مهم و مؤثری به عنوان یک گذرگاه استراتژیک ایفا کرده است؛ چنان که پیشتر گفتیم پیامبر ﷺ برای این که نیروهای دشمن از پشت سر به سپاه اسلام هجوم نیاورند، تعداد پنجاه نفر از تیراندازان را به فرماندهی **«عبدالله بن جبیر»** بر این کوه گمارد تا از تنگه محافظت کنند، لذا به سبب استقرار این نیروها، تپه‌ی یاد شده به **«جبل الرّماة»** معروف شد.

در شرق این تپه، به یاد محلّ قتل حضرت حمزه رضی الله عنه مسجدی ساختند و آن را **«مسجد المَصْرَع»** نامیدند. در بالای این تپه؛ یعنی در آخرین نقطه‌ی آن، در سال‌های گذشته آثار و پایه‌های مسجدی به طول و عرض دوازده متر دیده می‌شد. این جا محل تیراندازان و **«مسجد جبل الرماة یا جبل عینین»** بوده است.

در طول قرون متمادی، بر روی این تپه خانه‌هایی ساخته شده و به مرور زمان رو به خرابی رفته‌اند. براساس تصاویر موجود، طول و ارتفاع این تپه از اندازه‌ی کنونی آن بسیار بزرگتر و بیشتر بوده است.

۳- سَلْع:

این کوه نیز یکی از کوه‌های مهم و استراتژیک شمال غرب مدینه است که شاهد یکی از جنگ‌های پیروزی آفرین سپاه اسلام؛ یعنی نبرد بزرگ **«احزاب»** یا **«خندق»** بوده است. کوه سَلْع به عنوان یک استحکام طبیعی پشت سر سپاه اسلام قرار گرفت و خندق نیز در مقابل دشمن حفر گردید. در دامنه‌ی آن، قبیله‌ی بنی حرام می‌زیستند. در صخره‌های غربی آن، غار و کهف بنی‌حرام بوده که از میان رفته است. مساجد هفتگانه بر دامنه‌ی این کوه ساخته شده است.

۴- سُلَیع:

کوه کوچکی در جنوب کوه سَلْع است که به آن **«عثعث»** نیز گفته‌اند. در دوران عثمانی قلعه‌ی فرمانروای مدینه بر آن ساخته شده است. بر فراز آن، یکی از برج‌های قلعه‌ی باب شامی مدینه بوده که اکنون نیز آثار این قلعه و برج بر جای مانده است. موقعیّت این کوه در نزدیکی کتابخانه‌ی «ملک عبدالعزیز» (سمت باب‌السّلام) است و به سبب احداث بناها و برج‌های بزرگ، تنها بخشی از آن دیده می‌شود.

۵- عَیْر:

کوه بزرگی به نام «عَیْر» در جنوب مدینه - شرق «وادی عقیق» - و نزدیک «مسجد شجره» است. از پیامبر ﷺ نقل شده که «کوه عیر» یکی از درهای جهنّم است؛ این کوه بر ما خشمگین است و ما نیز بر آن. «عَیْر» در لغت به معنای «خَرِ چموش و وحشی» است. این خر از آنِ «مویلع» کافر بوده که خداوند بر قنات یا ملک او آتشی زده و آن را سوزانده است. در حقیقت وی مورد غضب خداوند قرار گرفته است.

۶- ثَوْر:

کوه کوچک و سرخی است در پشت کوه احد، در شمال مدینه. پیامبر ﷺ میان «عیر» تا «ثور» را حرم (مدینه) قرار داد.

۷- ذِباب:

این کوه در مشرق کوه سلع (مساجد سبعه) است و مسجد الرّایه یا مسجد ذِباب بر فراز آن است. «ذباب» نام پرنده و یا سمت برنده‌ی شمشیر است و در بعضی از جاها به معنای زنبور عسل نیز آمده است. برخی گویند نام کسی است که در دوران اموی بر این کوه گردن زده شد. پیامبر ﷺ هنگام غزوه‌ی خندق، پرچم فرماندهی را بر آن استوار کرد.

۸- کوه‌های جماوات الثّلاثة:

این کوه‌ها عبارت‌اند از: جماء تضارع، جماء امّ خالد و جماء العاقر. در «جماء امّ خالد» قبر یکی از رسولانِ عیسی، به نام اسود بن سواد است. ابن شبّه نیز کتیبه‌ای به این عبارت بر آن دیده است: «من رسولِ پیامبر خدا عیسی بن مریم بر مردم این قریه بوده‌ام». لشکریان قریش از «جماء عاقر» نیز برای جنگ با پیامبر ﷺ در احد ساماندهی و آماده شده‌اند.

۱۶۵۲ -﴿۷﴾ (مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَعَى لِلنَّاسِ النَّجَاشِيَّ الْيَوْمَ الَّذِي مَاتَ فِيهِ

وَخرج بِهِمْ إِلَى الْمُصَلَّى فَصَفَّ بِهِمْ وَكَبَّرَ أَرْبَعَ تكْبِيرَاتٍ[١٦٥٢]

۱۶۵۲- (۷) ابوهریره گوید: روزی که نجاشی (پادشاه حبشه، درگذشت،) رسول خدا خبر وفات او را به مردم اعلام کردند و [با مردم،] به سوی مصلّی [در بقیع] بیرون شدند و صف نماز (میّت را) با مردم تشکیل دادند و چهار بار «الله اکبر» گفتند.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند.]

شرح: این واقعه، به چند طریق دیگر نیز روایت شده است:

«حدیث ابی هریرة، قال: نعی لنا رسول الله النجاشی، صاحب الحبشة، الیوم الذی مات فیه؛ فقال: «استغفرو الأخیکم» (بخاری و مسلم)؛ «ابوهریره گوید: همان روزی که نجاشی، پادشاه حبشه فوت کرد، رسول خدا خبر فوت او را به اصحاب اعلام نمود و فرمود: برای برادر دینی خودتان، از خداوند، درخواست عفو و بخشایش بکنید».

«حدیث جابر، أنّ النبیّ صلّی علی أصحمة النجاشی، فکبّر أربعاً» (بخاری و مسلم)؛ «جابر گوید: اصحمه نجاشی، (وقتی که فوت کرد،) پیامبر خدا نماز میّت را (غیاباً) بر او خواند و چهار بار الله اکبر را در آن نماز گفت».

[اصحمة: اسم کوچک نجاشی است؛ و نجاشی لقبی است عام برای پادشاهان حبشه؛ مانند کسری برای پادشاهان ایران.]

«حدیث جابر بن عبدالله، قال: قال النبیّ: «قد تُوفّی الیوم رجل صالح من الحَبَش، فهلمّ! فصلوا علیه». قال: فصففنا، فصلّی النبیّ علیه و نحن صفوف» (بخاری و مسلم)؛ «جابر بن عبدالله گوید: پیامبر خدا فرمود: «امروز یک شخص صالح و مؤمن، در حبشه فوت کرده است؛ بیایید بر او نماز بخوانید»؛ ما هم صف تشکیل دادیم؛ پیامبر خدا بر او نماز خواند در حالی که در چند صف، پشت سر پیامبر ایستاده بودیم».

۱۶۵۲ بخاری ۲۹۷/۶ح ۳۲۰۴؛ مسلم ۶۵۶/۲ح (۶۲-۹۵۱)؛ ابوداود ۵۴۱/۳ح ۳۲۰۴؛ ترمذی ۳۴۲/۳ح ۱۰۲۲؛ نسائی ۷۲/۴ح ۱۹۸۰؛ ابن ماجه ۴۶۰/۱ح ۱۵۳۴؛ مالک ۲۲۶/۱ح ۱۴ کتاب جنائز و احمد ۲۸۱/۲.

«نجاشی»: تلفظ صحیح و درست این کلمه از این قرار است: به کسر نون و تخفیف یاء: **«نِجاشِی»**؛ و برخی به فتح نون و تشدید یاء گفته‌اند **«نَجاشِیُّ»**. ولی تلفظ اولی، فصیحتر و صحیحتر است؛ و تشدید «ج» به هیچ عنوان صحیح نیست و خطا محسوب می‌شود: **«نَجّاشی»**.

و **«نِجاشی»**: لقبی است عام برای پادشاهان حبشه؛ و نام این نجاشی که دو موزه‌ی سیاهِ ساده برای رسول خدا ﷺ فرستاد، **«اصحمة»** است؛ و برخی نیز نام او را **«مکحول بن صعصعة»** گفته‌اند.

برخی از علماء و صاحب نظران اسلامی و لغت شناس گفته‌اند: **«النِّجاشة»** به کسر نون، به معنای **«الانقیاد»** [اطاعت و فرمانبرداری] است؛ و چون از اوامر و فرامین پادشاهان حبشه اطاعت می‌شد، از این رو بدانها لقب «نجاشی» دادند.

و نجاشی [اصمحه، یا مکحول بن صعصعه] در سال نهم هجری و بنا به قولی پیش از فتح مکه، دار فانی را وداع گفت و چهره در نقاب خاک کشید؛ و چون خبر وفات وی به پیامبر ﷺ رسید آن حضرت ﷺ همراه با صحابه بر وی به صورت غائبانه نماز جنازه خواندند.

«نعی»: مرگ کسی را اعلام کرد. فوت کسی را خبر داد.

از این حدیث چند موضوع، تفریع می‌گردد که عبارتند از:

۱- این حدیث - به اجمال - مفید جواز اعلام مرگ کسان و نزدیکان است. گفتنی است که بخاری نیز در این مورد در کتابش بابی منعقد نموده است؛ و ابن مرابط می‌گوید: مراد بخاری این است که اعلام مرگ نزدیک و خویش به مردم امری است مباح هر چند که خبر مرگ، دیگران را مصیبت زده و رنجور می‌گرداند لیکن در این مفسده، مصالح بسیاری نهفته است از جمله اینکه مردم در جنازه‌ی مُتوفّی حاضر می‌شوند، برای تجهیز و تشییع وی آمادگی می‌گیرند، در حق وی دعاء می‌کنند، برای وی آمرزش می‌خواهند، وصایا و سفارشهای وی را به اجرا می‌گذارند و احکامی را که بر این امور مترتب است انجام می‌دهند. اما اعلام مرگ طبق رسوم جاهلیت چنین بود که چون شخصی وفات می‌یافت، مردی بر مرکبی سوار شده و در میان مردم فریاد می‌زد: فلان کس مرد.

ابن سیرین می‌گوید: باکی نمی‌دانم در اینکه شخص دوست و نزدیک خود را از مرگ

نزدیک خود آگاه گرداند و در محض اعلام این امر، کراهیتی نیست اما اگر بر اعلام افزود، مکروه است. چنانچه بعضی از سلف صالح در این مورد سختگیری می‌کردند تا بدانجا که هر وقت کسی از نزدیکان حذیفه درمی‌گذشت می‌گفت: **«به کسی مرگ وی را اعلام نکنید زیرا من می‌ترسم این امر «نَعی - اعلام مرگ» به شمار می‌آید، بی‌گمان من از رسول خداﷺ با همین دو گوشم شنیدم که از خبر دادن مرگ نهی می‌کردند.»**

ابن عربی می‌گوید: از مجموع احادیث سه حالت برگرفته می‌شود. **حالت اول اینکه:** خبر مرگ نزدیک خود را به خانواده، یاران و اهل صلاح اعلام کنیم که این امر سنت است. **حالت دوم اینکه:** در این مورد محفلی بیاراییم و مرده‌سرا و ترتیبات مخصوص اتخاذ نماییم، که این امر مکروه است. **حالت سوم:** اعلام به نوعی دیگر چون نوحه‌سرایی و مانند آن است که این حرام است.

۲- اعلام مرگ نجاشی پادشاه حبشه در روز درگذشتش با وجود فاصله‌ی بسیاری که در میان مدینه و حبشه وجود دارد، نشانه‌ای روشن از نشانه‌های نبوّت رسول کریمﷺ است. ملا علی قاری می‌گوید: بین مدینه و حبشه در آن زمان فاصله‌ی یک ماه راه بود.

مذاهب علماء در مورد خواندن نماز جنازه در مسجد و تحقیق قول مختار نزد احناف:

روایات متعددی حاکی از آن است که در زمان رسول خداﷺ برای نماز جنازه مُصلّای مخصوصی وجود داشت و این مصلی در کنار بقیع غرقد و از سمت مشرق چسبیده به مسجد نبویﷺ بود. پس، از این امر دانسته می‌شود که خواندن بعضی از نمازهای جنازه در مسجد به دلیل امری عارضی بوده یا به منظور بیان جواز بوده است. چنان که علماء در مورد خواندن نماز جنازه‌ی سهیل بن بیضاء رضی الله عنه گفته‌اند: رسول اللهﷺ در آنَ وقت در مسجد معتکف بودند و برای ایشان امکان خروج از مسجد وجود نداشت.

علامه ابن عابدین می‌گوید: شکی نیست که خواندن نماز جنازه در مسجد بدون عذر مکروه است و اگر عذری وجود داشت این کار اشکالی ندارد. و از جمله‌ی عذرها، عذر باران است چنان که در فتاوای خانیه آمده است. از دیگر عذرها، اعتکاف ولیّ و سرپرست مرده و مانند وی از

کسانی است که حق تقدم دارند و نماز دیگران نیز در مسجد به تبع وی اشکالی ندارد. چنان که در مبسوط، حلیه و بعضی دیگر از کتب فتوی آمده است.

شارح «إحیا» می گوید: آنگاه که همسران پیامبر ﷺ بر جنازه‌ی سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه در مسجد نماز خواندند، عایشه رضی الله عنها گفت: آیا مردم این کار را بر ما عیب گرفتند؟ پس به وی گفته شد: آری! گفت: چه بسیار زود فراموش کرده‌اند: آخر رسول الله ﷺ بر جنازه‌ی سهیل بن بیضاء جز در مسجد نماز نگذاردند. این روایت خود نشان می‌دهد که عیب گرفتن مردم بر عایشه رضی الله عنها جز به این دلیل باشد که ایشان خواندن جنازه در مسجد را ناموجّه و بعضی هم بدعت می‌دانسته‌اند و این گویای آن است که برای این دیدگاه خود اصلی می‌شناخته‌اند زیرا بر ایشان محال است که رأی و نظر خود را بر حدیث عایشه رضی الله عنها حجت بپندارند. دلیل این امر خواندن نماز جنازه‌ی غائب بر نجاشی نه در مسجد بلکه در مصلی بود که با وجود عدم حضور جنازه اما باز هم رسول الله ﷺ مردم را به مصلی برده و بر او در آنجا نماز خواندند. بناءً مرده‌ی حاضر اَولیٰ به آن است که جنازه‌اش به مصلی برده شود. با وجود آن هم اصحاب از روی رعایت ادب با عایشه رضی الله عنها و از روی حمل بر جواز، برگزار نمودن نماز جنازه‌ی سعد بن ابی وقاص در مسجد را از سوی عایشه رضی الله عنها پذیرفتند چرا که او مادر مؤمنان بود و به دلیل اینکه این مسئله، مسئله‌ای اختلافی بود و در مورد یک مسئله‌ی اختلافی نمی‌توان یک نظر را به انکار گرفت.

زرقانی و شیخ ابن همام می گویند: جواز خواندن جنازه در مسجد مکروه تنزیهی است؛ یعنی اینکه برگزاری آن در مسجد مباح است ولی بدون هیچ اختلافی، خواندن نماز جنازه در خارج مسجد، افضل می‌باشد؛ و ظاهر الروایه‌ی مذهب احناف نیز همین است. خطابی می گوید: ثابت شده است که بر ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه در مسجد نماز جنازه خوانده شد و پیدا است که عامه‌ی مهاجرین و انصار در نماز جنازه‌ی ایشان حاضر بودند و اینکه انکار نکردند خود دلیل جواز است و اگر حدیث مرفوع ابوهریره رضی الله عنه به روایت صالح مولی نو،مة که در روایت وی ایراد وجود دارد، صحیح باشد، حدیثی که می گوید: **«هر کس بر جنازه‌ای در مسجد نماز خواند پس چیزی بر وی نیست»**. در آن صورت این حدیث بر نقصان اجر نماز جنازه در مسجد دلالت می‌کند و بر مفضولیّت آن. حال اگر کسی ادعا کرد که خواندن جنازه در مسجد افضل است، اینجا است که

محل اختلاف می‌باشد، در پاسخ گفته می‌شود که: ادله‌ی مفید خلاف این معنی است زیرا نماز خواندن رسول الله ﷺ بر اصحاب دیگر جز سهیل ابن بیضاء در مصلی و این سخنان ایشان که: «اجری نیست بر کسی که در مسجد نماز جنازه می‌خواند» مفید سنت بودن خواندن جنازه در خارج مسجد است. آری! سنت و طریقه‌ی مستمرّه‌ی رسول الله ﷺ داخل ساختن جنازه‌ها در مسجد نبوده است. و الله اعلم.

شیخ اکبر محی الدین بن عربی می‌گوید: در خواندن نمازهای جنازه در مقابر اختلاف است ولی من نظر بر جواز دارم مگر در مسجد؛ زیرا من رسول الله ﷺ را دیدم که آن را مکروه می‌دارند و از این جهت از آن کراهت دارم؛ آری! ایشان را در خواب دیدم که جنازه‌ای در جامع دمشق داخل ساخته شد و از آن بد بردند و دستور به اخراج آن دادند پس آن جنازه به باب جبرون خارج ساخته شد و در آنجا بر آن نماز خوانده شد و فرمودند: جنازه را در مسجد داخل نکنید.

اقوال علماء در مشروعیت نماز جنازه بر مرده‌ی غائب و تحقیق مسئله:

شافعی، احمد و جمهور سلف با استدلال به نماز خواندن رسول الله ﷺ بر نجاشی، به مشروعیت خواندن نماز جنازه بر مرده‌ی غائب از آن سرزمین، نظر دارند. تا بدانجا که ابن حزم گفته است: منع آن از هیچ یک از صحابه روایت نشده است. اما از حنفیه و مالکیه روایت شده است که: این کار مشروع نیست و ابن عبدالبرّ آن را به اکثر علماء نسبت داده است. و از بعضی علما نقل شده است که گفته‌اند: این کار فقط در روزی که میت می‌میرد یا در روزهای نزدیک به آن جایز است نه در صورتی که مدت طولانی شد. ابن حبان گفته است: این کار در مورد مردگانی جایز است که در جهت قبله نمازگزاران فوت کرده باشند. اما اگر سرزمین مرده، پشت به قبله‌ی ایشان باشد، نماز خواندن بر وی جایز نیست.

اما کسانی که به نماز غائب بر مرده قائل نیستند از داستان نجاشی این گونه عذر ارائه کرده‌اند که نجاشی در سرزمینی مرد که کسی نبود تا بر وی در آن نماز بخواند و در چنین موردی اشکالی در نماز خواندن بر مرده‌ی غائب نیست.

توجیه دیگر این گروه این است که برای رسول الله ﷺ در مورد نجاشی کشف روی داد به

طوری که او را در هنگام نماز می‌دیدند. قاضی عیاض از این امر در کتاب «شفاء» این گونه تعبیر کرده است: نجاشی برای رسول الله ﷺ برداشته شد و پیش روی ایشان گذاشته شد تا بر وی نماز خواندند. بنابراین نماز آن حضرت ﷺ بر نجاشی مانند نماز امام بر میّتی است که امام او را می‌بیند ولی مقتدیان نمی‌بینند که خلافی در جواز این نماز نیست.

از عذرهای دیگر در این مورد این است که: این نماز مخصوص نجاشی بود؛ زیرا ثابت نشده است که رسول الله ﷺ بر مرده‌ی غائبی غیر از نجاشی نماز خوانده باشند. و گو اینکه نماز غائبی که رسول الله ﷺ بر معاویه‌ی مزنی خوانده‌اند، نزد گوینده‌ی این قول به اثبات نرسیده است.

ابن عبدالبرّ نیز می گوید: اکثر اهل علم برآنند که نماز خواندن بر مرده‌ی غائب از خصوصیات رسول کریم ﷺ است زیرا روح نجاشی یا جنازه‌ی ایشان پیش روی پیامبر ﷺ حاضر ساخته شد و بر وی نماز خواندند. سپس از عمران بن حصین رضی الله عنه روایت می کند که رسول الله ﷺ می‌فرمود: **«همانا برادرتان نجاشی از دنیا رفت، پس بر وی نماز بگذارید آنگاه رسول الله ﷺ برخاست و ما پشت سر وی صف بستیم پس چهار تکبیر گفت و ما جز اینکه جنازه پیش روی پیامبر است چیز دیگری فکر نمی‌کردیم»**. بناءً اگر نماز غائب جائز می‌بود بی گمان رسول الله ﷺ بر اصحاب خویش در هر جا که از دنیا می‌رفتند نماز می‌گزاردند و همچنان مسلمین در شرق و غرب عالم بر خلفای چهارگانه و دیگران نماز غائب می‌خواندند، در حالی که چنین چیزی نقل نشده است.

بیان آنچه در مورد تعداد تکبیرات نماز جنازه آمده است و تحقیق در مورد قول حق درباره‌ی این موضوع:

جمهور علماء از جمله‌ی ائمه‌ی چهارگانه با استدلال به این حدیث برآنند که تکبیرات نماز جنازه چهار است. اما آثار در مورد فعل رسول الله ﷺ در این مورد مختلف است؛ پنج، هفت، نه و بیشتر از آن هم روایت شده است اما از آنجا که آخرین فعل رسول خدا ﷺ چهار تکبیر بوده است از این رو، این فعل ایشان ناسخ افعال قبل می‌باشد.

طحاوی با سندش از ابراهیم روایت کرده است که گفت: رسول الله ﷺ رحلت

کردند و مردم در مورد تکبیر بر جنازه مختلف بودند؛ نمی‌خواستی از مردی بشنوی که می‌گفت: از رسول الله ﷺ شنیدم که پنج بار تکبیر گفتند. و دیگری می‌گفت: از رسول الله ﷺ شنیده‌ام که چهار بار تکبیر گفتند، جز اینکه می‌شنیدی، بناءً در این مورد دچار اختلاف نظر بودند تا آنکه ابوبکر رضی الله عنه از دنیا رفت، و چون عمر رضی الله عنه ولایت امر مسلمین را برعهده گرفت و اختلاف مردم در این مورد را دید، این کار بر وی سخت و دشوار آمد از این جهت به سوی مردانی از اصحاب رسول الله ﷺ فرستاده و گفت: شما جماعت اصحاب رسول الله ﷺ هستید و هر گاه شما بر مردم اختلاف ورزید کسانی که بعد از شما می‌آیند به طور حتم اختلاف می‌ورزند و هر گاه بر امری اجتماع کردید، مردم نیز بر آن اجتماع می‌کنند، پس به امری که بر آن اجتماع نمایید، بیاندیشید.

پس گویی ایشان را بیدار ساخت؛ از این جهت گفتند: نیکوترین نظری است که دادی ای امیرالمؤمنین! پس اکنون به ما مشوره بده. عمر رضی الله عنه گفت: بلکه شما بر من مشوره بدهید زیرا من نیز بشری مانند شما هستم. پس از آن، موضوع را در میان خود به شور گذاشتند و نهایت بر این امر اجماع کردند که تکبیر بر جنائز را مانند تکبیر در عید اَضحی و فطر، چهار تکبیر قرار دهند و کار ایشان بر این فیصله به اتفاق و اجماع رسید. پس در واقع اجماع صحابه بر چهار تکبیر، ظاهر کننده‌ی حکمی بود که در حیات رسول الله ﷺ تکبیرات جنازه بدان انجامیده و وضع بر آن استقرار یافته بود.

احکام نماز جنازه، در پرتو فقه احناف:

نماز جنازه خواندن بر میّت، بر مسلمانان، «فرض کفایه» است؛ [از این رو، اگر یک نفر از مسلمانان بر میّت، نماز جنازه گزارد، فرض از ذمّه‌ی سایر مسلَمانان ساقط می‌گردد؛ و اگر چنانچه کسی بر جنازه نماز نخواند، همگی مسلمانان، گنهکارند.

و نماز جنازه بر کسانی که نمازهای فرض بر آن‌ها واجب است، واجب می‌باشد؛ البته در صورتی که از مرگ وی، آگاه و مطّلع باشند. و کسی که از مرگ میّت، آگاه و باخبر نیست، بر وی نماز جنازه نیز واجب نمی‌باشد.

و احادیث زیادی از پیامبر ﷺ بیانگر این موضوع هستند که نماز خواندن بر جنازه، «فرض کفایه» است.

زید بن خالد جُهنی رضی الله عنه گوید:

«اِنَّ رَجُلاً مِّنْ اَصْحابِ النَّبِيِّ ﷺ تُوُفِّيَ يَوْمَ خَيْبَرَ؛ فَذَكَرُوْا ذٰلِكَ لِرَسُوْلِ اللهِ ﷺ فَقَالَ: صَلُّوْا عَليٰ صاحِبِكُمْ. فَتَغَيَّرَتْ وُجُوْهُ النّاسِ لِذٰلِكَ؛ فَقَالَ: اِنَّ صاحِبَكُمْ غَلَّ فِيْ سَبِيْلِ اللهِ؛ فَفَتَّشْنا مَتاعَهُ فَوَجَدْنا خَرَزاً مِنْ خَرَزِ الْيَهُوْدِ لا يُساوِيْ دِرْهَمَيْنِ» (ابوداود، ابن ماجه و نسایی)

«مردی از یاران پیامبر ﷺ روز خیبر فوت کرد. جریان را برای پیامبر ﷺ بازگو کردند. پیامبر ﷺ فرمود: بر دوستتان نماز بخوانید. با این سخن، چهره‌ی مردم تغییر کرد؛ (چون پیامبر ﷺ راضی نبود خودش بر او نماز بخواند.) پیامبر ﷺ فرمود: دوست شما خیانت کرده و به ناحق از غنیمت برداشته است. وسایلش را بازدید کردیم؛ مُهره‌ای از مُهره‌های یهود پیدا کردیم که دو درهم ارزش نداشت».

و پیامبر ﷺ فرموده است: «ما مِنْ مَيِّتٍ تُصَلِّيْ عَلَيْهِ اُمَّةٌ مِّنَ الْمُسْلِمِيْنَ يَبْلُغُوْنَ مِائَةً كُلُّهُمْ يَشْفَعُوْنَ لَهُ اِلّا شُفِّعُوْا فِيْهِ» (مسلم، ترمذی و نسایی)؛ «هیچ میّتی نیست که جماعتی صد نفره بر او نماز بخوانند و دعا کنند، مگر این که خداوند، دعای آنان را اجابت می‌کند».

و در حدیثی دیگر فرموده است: «ما مِنْ رَجُلٍ مُسْلِمٍ يَمُوْتُ، فَيَقُوْمُ عَلىٰ جَنازَتِهِ اَرْبَعُوْنَ رَجُلاً لا يُشْرِكُوْنَ بِاللهِ شَيْئاً اِلّا شَفَّعَهُمُ اللهُ فِيْهِ» (مسلم، ابوداود و ابن ماجه)؛ «هر مسلمانی بمیرد و چهل نفر که بر خدا شرک نکرده، بر جنازه‌ی او نماز بخوانند، حتماً خداوند دعای آن‌ها را درباره‌ی او اجابت می‌کند».]

[ارکان نماز جنازه:]

و ارکان نماز جنازه، عبارتند از:

* تکبیرات [چهارگانه؛ که هر تکبیری از آن‌ها، به منزله‌ی یک رکعت است. ابوهریره رضی الله عنه گوید: «اِنَّ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ نَعَى النَّجاشِيَ فِي الْيَوْمِ الَّذِيْ ماتَ فِيْهِ، فَخَرَجَ اِلَى الْمُصَلّٰى فَصَفَّ بِهِمْ وَكَبَّرَ اَرْبَعاً» (بخاری، مسلم، ابوداود و نسایی)؛ «روزی که نجاشی فوت کرد، پیامبر ﷺ خبر مرگ او را به مردم اعلام کرد و به طرف مصلّی خارج شد و مردم را صف کرد و چهار تکبیر گفت».

و نیز از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: «اِنَّ رَسُوْلَ اللهِ صلی الله علیه وسلم صَلّٰی عَلٰی جَنَازَةٍ فَکَبَّرَ عَلَیْهَا اَرْبَعاً» (بیهقی و مستدرک حاکم)؛ «پیامبر صلی الله علیه وسلم بر میّتی نماز خواند و چهار تکبیر گفت».]

* ایستادن؛ [از این رو، نماز جنازه بدون عذر در حال نشسته، صحیح نیست.]

[شرایط نماز جنازه:]

و شرط‌های نماز جنازه، عبارتنداز:

* میّت، مسلمان باشد؛ [زیرا خواندن نماز جنازه بر شخص کافر، جایز نمی‌باشد؛ و علاوه از آن، نماز جنازه، شفاعت است و پرواضح است که کافر، لیاقت و صلاحیّت شفاعت را ندارد.]

* میّت، [از نجاست‌های حقیقی و حکمی] پاک باشد؛ [از این رو، نماز جنازه بر میّت، پیش از غسل داده شدن وی، جایز نیست.]

* میّت، در جلو روی نمازگزاران قرار داشته باشد؛ [زیرا اگر چنانچه میّت در پشت سر نمازگزاران نهاده شده باشد، در آن صورت نماز جنازه بر میّت، صحیح نیست.]

* میّت، حاضر باشد؛ [زیرا نماز جنازه بر میّت غائب، جایز نیست.] یا از بدن میّت، بیشتر آن یا نصف آن به همراه سرش، وجود داشته باشد.

* و فردی که بر جنازه، نماز می گزارد، نباید بدون عذر، بر مرکب و چهارپایی سوار باشد؛ [زیرا قیام در نماز جنازه، از ارکان می‌باشد؛ از این رو، بدون عذر، ترک نمی گردد. و همچنین، فردی که بر جنازه نماز می گزارد، نباید بدون عذر، نشسته نماز را بخواند.]

* میّت، بر زمین نهاده شده باشد؛ از این رو، اگر چنانچه میّت، [بدون عذری از عذرها،] بر چهارپا یا بر دستان مردم؛ حمل شده بود، در آن صورت - بنا به قول مختار و برگزیده - نماز خواندن بر وی جایز نیست؛ مگر آن که عذری وجود داشته باشد. [یعنی اگر میّت، به جهت عذری از عذرها بر مرکب یا بر دستان مردم نهاده شده بود، در آن صورت نماز خواندن بر وی جایز است.

و همچنین اگر میّت بر تختی نهاده شده بود که آن تخت، بر زمین قرار داشت، در آن صورت نیز، نماز خواندن بر وی جایز است.]

[سنّت‌های نماز جنازه:]

و سنّت‌های نماز جنازه، چهار مورد است که عبارتند از:

* ایستادن امام در برابر سینه‌یَ میّت؛ خواه میّت، مرد باشد یا زن.
* خواندن «سُبْحٰانَکَ اللّٰهُمَّ وَ بِحَمْدِکَ و تَبٰارَکَ اسْمُکَ وَ تَعٰالیٰ جَدُّکَ وَ لٰا اِلٰهَ غَیْرُکَ» پس از تکبیر اوّل.
* درود فرستادن بر پیامبر گرامی اسلام ﷺ پس از تکبیر دوّم. [یعنی خواندن: «اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَّ عَلیٰ آلِ مُحَمَّدٍ کَمٰا صَلَّیْتَ عَلیٰ اِبْرٰاهِیْمَ وَ عَلیٰ آلِ اِبْرٰاهِیْمَ اِنَّکَ حَمِیْدٌ مَّجِیْدٌ. اَللّٰهُمَّ بٰارِکْ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَّ عَلیٰ آلِ مُحَمَّدٍ کَمٰا بٰارَکْتَ عَلیٰ اِبْرٰاهِیْمَ وَ عَلیٰ آلِ اِبْرٰاهِیْمَ».]
* دعا نمودن در حقّ میّت پس از تکبیر سوّم.

و برای دعا در حق میّت، چیزی از دعاها، تعیین و مشخّص نمی‌شود؛ [بلکه شخص نمازگزار می‌تواند هر دعایی را که به نفع میّت است بخواند.] و اگر چنانچه دعاهایی را که از پیامبر ﷺ نقل گردیده است بخواند، این کار بهتر و به اجابت نزدیکتر خواهد بود. و برخی از این دعاها، دعایی است که «عوف [بن مالک]» رضی الله عنه از دعای پیامبر ﷺ حفظ نموده و به خاطر خویش سپرده است؛ و آن این که:

«اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لَهُ وَ ارْحَمْهُ وَ عٰافِهِ وَ اعْفُ عَنْهُ وَ اَکْرِمْ نُزُلَهُ وَ وَسِّعْ مَدْخَلَهُ وَ اغْسِلْهُ بِالْمٰاءِ وَ الثَّلْجِ وَ الْبَرَدِ وَ نَقِّهِ مِنَ الْخَطٰایٰا کَمٰا یُنَقَّي الثَّوْبُ الْاَبْیَضُ مِنَ الدَّنَسِ وَ اَبْدِلْهُ دٰاراً خَیْراً مِنْ دٰارِهِ وَ اَهْلاً خَیْراً مِّنْ اَهْلِهِ وَ زَوْجاً خَیْراً مِّنْ زَوْجِهِ وَ اَدْخِلْهُ الْجَنَّةَ وَ اَعِذْهُ مِنْ عَذٰابِ الْقَبْرِ وَ عَذٰابِ النّٰارِ».

«بار خدایا! او را بیامرز و به او رحم کن و او را از عذاب، نجات ده و او را مورد عفو و آمرزش خویش قرار ده، و مکانش را در بهشت، والا و بلند گردان و جایگاهش را در قبر، فراخی و وسعت ده و او را از گناهان، با آب و برف و تگرگ بشوی و او را از خطاها پاک کن همچنان که پارچه‌ی سفید از چرک پاک می‌شود. و برای او خانه‌ای بهتر از خانه‌اش و اهلی، بهتر از اهلش و همسری، بهتر از همسرش جایگزین بفرما؛ و او را وارد بهشت کن و او را از عذاب قبر و عذاب آتش سوزان دوزخ، دور بفرما».

و پس از گفتن تکبیر چهارم، بدون آن که پس از آن دعا کند، سلام بدهد؛ بنا به ظاهر روایت.
و نمازگزار، به جز در هنگام گفتن تکبیر اول، دست‌هایش را بلند نکند؛ [عبدالله بن عباس رضی الله عنهما گوید: «اِنَّ رَسُوْلَ اللهِ صلی الله علیه وسلم کَانَ یَرْفَعُ یَدَیْهِ عَلَی الْجَنَازَةِ فِیْ اَوَّلِ تَکْبِیْرَةٍ ثُمَّ لَایَعُوْدُ» (احکام الجنائز؛ آلبانی)؛ «پیامبر صلی الله علیه وسلم در تکبیر اول نماز جنازه، دو دستش را بلند می‌کرد و در تکبیرات بعدی، این کار را نمی‌کرد».]

و اگر چنانچه امام، تکبیر پنجم را گفت، از وی پیروی و اتّباع نشود؛ بلکه - بنا به قول مختار و برگزیده - انتظار سلامش، کشیده شود. [یعنی هرگاه امام، تکبیر پنجم را گفت، مقتدی از وی پیروی نکند؛ بلکه صبر کند تا امام، سلام بدهد؛ آن‌گاه به همراه او، سلام بدهد.]

و برای فرد دیوانه و کودک، آمرزش و مغفرت خواسته نمی‌شود؛ [زیرا آن‌ها، مکلّف نمی‌باشند؛] بلکه در حق آن‌ها، چنین گفته شود:

«اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لَنَا فَرَطاً وَّ اجْعَلْهُ لَنَا اَجراً وَّ ذُخراً وَّ اجْعَلْهُ لَنَا شَافِعاً وَّ مُشَفَّعاً»

«بار خدایا! او را مزدی که پیشاپیش داده می‌شود بگردان؛ و او را برای ما اجر و ذخیره‌ای بگردان؛ و او را برای ما شفاعت‌کننده و شفاعت پذیرفته شده بگردان».

[به هر حال؛ کیفیّت نماز جنازه، بدین ترتیب است که: امام در برابر سینه‌ی میّت بایستد؛ و مقتدی‌ها در پشت سر امام، سه صف یا بیشتر بکشند؛ و گرفتن سه صف، آن‌ها را کفایت می‌کند؛ سپس هر یک از آنان، ادای فریضه‌ی نماز جنازه را به عنوان عبادتی برای خداوند بلند مرتبه، نیّت نمایند. و همچنین مقتدی، متابعت امام را نیز نیّت نماید؛ آن‌گاه امام و مقتدی‌ها برای تحریمه، تکبیر بگویند؛ البته همراه با بالا نمودن دست‌های خویش به هنگام گفتن تکبیر تا برابر گوش‌ها؛ سپس به حمد و ثنای خداوند متعال مشغول شوند و اگر خواستند می‌توانند «سبحانک اللهم...» را تا آخر آن بخوانند؛ آن‌گاه تکبیر دوم را بگویند بدون این که دست‌های خویش را بالا نمایند؛ و پس از تکبیر دوم، بر پیامبر گرامی اسلام درود بخوانند و «اللهم صلّ علی محمد و علی ال محمد...» را تا آخر بخوانند؛ آن‌گاه تکبیر سوم را بگویند بدون آن که دست‌های خویش را بالا نمایند؛ و پس از

تکبیر سوم، در حقّ میّت و در حق تمامی مسلمانان - زندگان و مردگان - دعا نمایند. اگر چنانچه میّت، بالغ بود - چه مرد باشد یا زن - در دعای وی می‌تواند چنین بگوید.

«اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِحَيِّنٰا وَ مَيِّتِنٰا وَ شٰاهِدِنٰا وَ غٰائِبِنٰا وَ صَغِيْرِنٰا وَ كَبِيْرِنٰا وَ ذَكَرِنٰا وَ اُنْثٰانٰا؛ اَللّٰهُمَّ مَنْ اَحْيَيْتَهُ مِنّٰا فَاَحْيِهِ عَلَي الْاِسْلٰامِ وَ مَنْ تَوَفَّيْتَهُ مِنّٰا فَتَوَفَّهُ عَلَي الْاِيْمٰانِ»

«بار خدایا! زنده و مرده‌ی ما، حاضر و غائب ما، کوچک و بزرگ ما، و مرد و زن ما را بیامرز. بار خدایا! هر که را از ما زنده نگه می‌داری، پس او را بر اسلام زنده نگه‌دار؛ و هر که را از ما می‌میرانی، پس او را بر ایمان بمیران».

و اگر میّت، کودک پسر بود، در دعای خویش چنین بگوید:

«اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لَنٰا فَرَطاً وَّ اجْعَلْهُ لَنٰا اَجْراً وَّ ذُخْراً وَّ اجْعَلْهُ لَنٰا شٰافِعاً وَّ مُشَفَّعاً»

«بار خدایا! او را مزدی که پیشاپیش داده می‌شود بگردان؛ و او را برای ما اجر و ذخیره‌ای بگردان؛ و او را برای ما شفاعت کننده و شفاعت پذیرفته شده بگردان».

و اگر میّت، کودک دختر بود، در دعای وی چنین بگوید:

«اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهٰا لَنٰا فَرَطاً وَّ اجْعَلْهٰا لَنٰا اَجْراً وَّ ذُخْراً وَّ اجْعَلْهٰا لَنٰا شٰافِعَةً وَّ مُشَفَّعَةً».

ترجمه‌ی این دعا، مانند ترجمه‌ی دعای کودک پسر است.

سپس تکبیر چهارم را بگویند بدون آن که دست‌های خویش را بالا نمایند؛ آن گاه پس از تکبیر چهارم، دو سلام از راست و چپ خویش بدهند.

و مستحب است که صف‌های نمازگزاران، طاق - فرد - باشد؛ یعنی: سه یا پنج یا هفت یا مانند آن.]

۱۶۵۳ - ﴿۸﴾ (صَحِيح)

وَعَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى قَالَ: كَانَ زَيْدُ بْنُ أَرْقَمَ يُكَبِّرُ عَلَى جَنَائِزِنَا أَرْبَعًا وَأَنَّهُ كَبَّرَ عَلَى جَنَازَةٍ خَمْسًا فَسَأَلْنَاهُ فَقَالَ: كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يكبرها. رَوَاهُ مُسلم[۱۶۵۳]

[۱۶۵۳] مسلم ۶۵۹/۲ ح (۷۲-۹۵۷)؛ ابوداود ۵۳۷/۳ ح ۳۱۹۷؛ ترمذی ۳۴۳/۳ ح ۱۰۲۳؛ نسائی ۷۲/۴ ح ۱۹۸۲؛ ابن

۱۶۵۳- (۸) عبدالرحمن بن ابی لیلی رضی الله عنه گوید: زید بن ارقم رضی الله عنه بر جنازه‌های ما، چهار تکبیر می‌گفت؛ امّا بر یکی از جنازه‌ها، پنج تکبیر گفت. از او، [علّت را] پرسیدیم. گفت: رسول خدا صلی الله علیه وسلم پنج تکبیر می‌گفت.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است.]

شرح: از ظاهر احادیث، چنین معلوم می‌شود که در نماز جنازه، از چهار یا پنج تکبیر، تا نُه تکبیر گفته شده است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم هر بار، به یکی از آن‌ها، عمل کرده‌اند.

دلیل چهار تکبیر: حدیث ابوهریره رضی الله عنه است: «**أَنّ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه وسلم نَعَى النَّجَاشِيَّ فِي اليَومِ الَّذي ماتَ فِيهِ فَخَرَجَ إلَى المُصَلَّى فَصَفَّ بِهِم وَ كَبَّرَ أَربَعاً**»: «*روزی که نجاشی فوت کرد، پیامبر صلی الله علیه وسلم خبر مرگ او را به مردم اعلام کرد و به طرف مصلی خارج شد و مردم را صف کرد و چهار تکبیر گفت*».

و دلیل پنج تکبیر: حدیث عبدالرحمن بن ابی لیلی است: «**كَانَ زَيدُ بنُ أرقَم يُكَبِّرُ عَلَى جَنَائِزِنَا أَرْبَعاً، وَ إنَّهُ كَبَّرَ عَلَى جَنَازَةٍ خَمساً، فَسَألتُهُ، فَقَالَ: كَانَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه وسلم يُكَبِّرُهَا**»:[أ] «*زید بن أرقم رضی الله عنه بر جنازه‌های ما چهار تکبیر می‌گفت، و بر جنازه‌ای پنج تکبیر گفت، از او (علت را) پرسیدم، گفت پیامبر صلی الله علیه وسلم پنج تکبیر می‌گفت*».

و درباره‌ی شش و هفت تکبیر، بعضی آثار موقوف آمده است که در حکم مرفوع‌اند، چون بعضی از بزرگان صحابه آن را در حضور دیگر صحابه انجام داده‌اند بدون اینکه کسی به آنها اعتراض کند:

از عبدالله بن معقل روایت است: «**أَنَّ عَلِيَّ بنَ أَبِي طَالِبٍ صَلَّى على سَهلِ بن حنيفٍ، فَكَبَّرَ عَلَيهِ سِتّاً، ثُمَّ التَفَتَ إلَينَا فَقَال: إنَّه بَدرِيٌّ**»:[ب] «*علی بن ابی طالب رضی الله عنه بر سهل بن حنیف نماز خواند و شش تکبیر گفت، سپس رو به ما کرد و گفت او بدری است*».

ماجه ۴۸۲/۱ ح ۱۵۰۵ و احمد ۳۶۷/۴.

[أ] صحیح: [صحیح ابن‌ماجه ۱۲۲۲]، مسلم «۲/۶۵۹/۹۵۷»، ابوداود «۸/۴۹۴/۳۱۸۱»، ترمذی «۲/۲۴۴/۱۰۲۸»، جه «۱/۴۸۲/۱۵۰۵»، نسایی «۴/۷۲».

[ب] سند آن صحیح است: مستدرک حاکم «۳/۴۰۹»، بیهقی «۴/۳۶».

از موسی بن عبدالله بن یزید روایت است: «**أَنَّ عَلَيّاً صَلَّى عَلَى أَبِي قَتَادَةَ فَكَبَّرَ عَلَيهِ سَبعاً، وَ كانَ بَدرِيّاً**»:[أ] «*علی رضی الله عنه بر ابوقتاده نماز خواند و هفت تکبیر گفت، ابوقتاه بدری بود*».

از عبد خیر روایت است: «**كانَ عَلِيٌّ رضی الله عنه يُكَبِّرُ عَلَى أَهلِ بَدرٍ سِتّاً، وَ عَلَى أَصحَابِ النَّبِيِّ صلی الله علیه وسلم خَمساً، وَ عَلَى سائِرِ النَّاسِ أَربَعاً**»:[ب] «*علی رضی الله عنه بر اهل بدر شش تکبیر و بر (دیگر) اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم پنج تکبیر و بر سایر مردم چهار تکبیر می‌گفت*».

و دلیل نه تکبیر حدیثی است که عبدالله بن زبیر رضی الله عنه روایت کرده است که: «**أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه وسلم صَلَّى عَلَى حَمزَةَ فَكَبَّرَ عَلَيهِ تِسعَ تَكبيراتٍ...**»: «*پیامبر صلی الله علیه وسلم بر حمزه نماز خواند و نه تکبیر گفت*».

به هر حال، جمهور علماء و صاحب نظران اسلامی از جمله امامان چهارگانه، با استدلال به حدیث ابوهریره رضی الله عنه (حدیث شماره ۱۶۵۲) و دیگر احادیث، برآنند که تکبیرات نماز جنازه چهار است. اما آثار در مورد فعل رسول الله صلی الله علیه وسلم در این مورد مختلف است؛ پنج، هفت، نه و بیشتر از آن هم روایت شده است اما از آنجا که آخرین فعل رسول خدا صلی الله علیه وسلم چهار تکبیر بوده است بناءً این فعل ایشان ناسخ افعال قبل می‌باشد.

طحاوی با سندش از ابراهیم روایت کرده است که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم رحلت کردند و مردم در مورد تکبیر بر جنازه مختلف بودند؛ نمی‌خواستی از مردی بشنوی که می‌گفت: از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که پنج بار تکبیر گفتند. و دیگری می‌گفت: از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده‌ام که چهار بار تکبیر گفتند، جز اینکه می‌شنیدی، بناءً در این مورد دچار اختلاف نظر بودند تا آنکه ابوبکر رضی الله عنه از دنیا رفت، و چون عمر رضی الله عنه ولایت امر مسلمین را برعهده گرفت و اختلاف مردم در این مورد را دید، این کار بر وی سخت و دشوار آمد از این جهت به سوی مردانی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم فرستاده و گفت: شما جماعت اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم هستید و هر گاه شما بر مردم اختلاف ورزید کسانی که بعد از شما می‌آیند به طور حتم اختلاف می‌ورزند و هر گاه بر

[أ] سند آن صحیح است: بیهقی «۴/۳۶».

[ب] سند آن صحیح است: دارقطنی «۲/۷۳/۷»، بیهقی «۴/۳۷».

امری اجتماع کردید، مردم نیز بر آن اجتماع می کنند، پس به امری که بر آن اجتماع نمایید، بیاندیشید. پس گویی ایشان را بیدار ساخت؛ از این جهت گفتند: نیکوترین نظری است که دادی ای امیرالمؤمنین! پس کنون به ما مشوره بده. عمر رضی الله عنه گفت: بلکه شما بر من مشوره بدهید زیرا من نیز بشری مانند شما هستم. پس از آن، موضوع را در میان خود به شور گذاشتند و نهایت بر این امر اجماع کردند که تکبیر بر جنائز را مانند تکبیر در عید اَضحی و فطر، چهار تکبیر قرار دهند و کار ایشان بر این فیصله به اتفاق و اجماع رسید. پس در واقع اجماع صحابه بر چهار تکبیر، ظاهر کننده‌ی حکمی بود که در حیات رسول الله صلی الله علیه وسلم تکبیرات جنازه بدان انجامیده و وضع بر آن استقرار یافته بود.

به هر حال، از دیدگاه بسیاری از علماء و اندیشمندان اسلامی، این حکم (پنج تکبیر به بالا)، به وسیله‌ی حکم چهار تکبیر، منسوخ شده است؛ و این نیز، مذهب هر چهار امام اهل سنّت و جماعت است.

شوافع و حنبلی‌ها با استناد به حدیث نماز جنازه گزاردن بر نجاشی، بر آنند که نماز جنازه بر میّت غایب جایز است. علامه خطابی نماز جنازه بر میت غائب را در صورتی جایز می‌داند که در شهر متوفّی، فردی که بر وی نماز بخواند وجود نداشته باشد و رأی علامه رویانی از شافعیه نیز همین است.

امام ابن حبان می گوید: نماز جنازه بر میت غایب در صورتی جایز است که منطقه‌ی او در سمت قبله واقع باشد و اگر منطقه‌ی متوفی به سوی قبله نباشد خواندن نماز جنازه غائبانه بر وی درست نیست.

در مقابل این دیدگاه، حنفیه و مالکیه برآنند که نماز جنازه غائبانه مشروع نیست و نماز جنازه غائبانه بر نجاشی، مخصوص او بوده است.

نجاشی یک پادشاه مسلمان بود و به مسلمانان خیلی کمک و یاری نموده بود، او در میهن خود وفات یافته بود و هیچ کس بر او نماز جنازه نخوانده بود از این رو آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر او نماز جنازه غایبانه خواندند.

و از روایات نیز معلوم می‌شود که تمام حجاب‌ها و پرده‌ها از میان برداشته شدند و جنازه

نجاشی در پیشگاه آن حضرت نمودار و مجسم شد چنان که واحدی در اسباب النزول از ابن عباس بدون سند نقل می کند: «کشف للنبیﷺ عن سریر النجاشی حتی رآه و صلی علیه».

همچنین ابن حبان با سند خود (عن أوزاعی عن یحیی بن أبی کثیر عن أبی قلابة عن أبی الملهب) نقل می کند که حضرت عمران گفت: «فقام و صفوا خلفه و هم لایظنون إلا أن جنازته بین یدیه». و در روایت ابوعوانه آمده است: «فصلینا خلفه و نحن لانری إلا أن الجنازة قدامنا».

و مجمع بن جاریه ماجرای نماز غایبانه بر نجاشی را نقل نموده و می گوید: «فصففنا خلفه صفین و ما نری شیئاً». أخرجه الطبرانی.

در پاسخ به این اشکال که مجمع می گوید: «ما نری شیئاً» گفته می‌شود که ممکن است جنازه نجاشی برای بعضی از صحابه منکشف شده و برای بعضی در پرده و حجاب بوده است.[أ]

دلیل دیگری که برای جواز نماز جنازه بر میت غائب مطرح می گردد این است که حضرت رسول خداﷺ در تبوک بر حضرت معاویة بن معاویة مزنی که در مدینه وفات نموده بود، نماز جنازه خواندند.[ب]

در پاسخ باید گفت که این نماز خصوصیت منحصر به فرد معاویهرضی الله عنه است. تمام پرده‌ها و حجاب‌ها از جنازه حضرت معاویه برداشته شدند چنان که حافظ در اصابه به نقل از طبرانی، ابن منده و بیهقی روایت می کنند: «عن أنس بن مالک قال: نزل جبریل علی النبیﷺ فقال: یا محمد! مات معاویة بن معاویة المزنی، أتحب أن تصلی علیه؟ قال: «نعم» فضرب بجناحیه، فلم یبق أکمة و لاشجرة إلا تضعضعت، فرفع سریره حتی نظر إلیه، فصلی علیه و خلفه صفان من الملائکة کل صف سبعون ألف ملک...».

ابوحاتم درباره محبوب بن هلال که یکی از راویان حدیث فوق است اظهار می‌دارد: «لیس بالمشهور». لیکن ابن حبان او را در ثقات ذکر نموده است.

در روایتی دیگر چنین آمده است: «فوضع جبرئیل جناحه الأیمن علی الجبال فتواضعت حتی

[أ] فتح الباری، ج ۳، ص ۱۸۸.

[ب] اسد الغابة، ج ۴، ص ۳۸۹.

نظرنا إلی المدینة». و در یک روایت آمده است: **«قال جبرئیل: فهل لک أن تصلی علیه فأقبض لک الأرض، قال: «نعم». فصلی علیه».**[أ]

روایات فوق حاکی از آن‌اند که این نماز، معجزه آن حضرت بود که حجابها برداشته شدند و نه غایبانه بلکه حاضرانه بود.

خلاصه اینکه در ذخیره‌ی احادیث در ارتباط با نماز بر میت غایب فقط این دو مورد نقل شده‌اند و توجیه اینها مبنی بر خصوصیت امکان‌پذیر است. و اگر نماز جنازه بر میت غائب عام می‌بود رسول خدا ﷺ حتماً بر دهها تن از اصحابی که در بیرون مدینه وفات کرده بودند نماز جنازه می‌خواند.

و یک دلیل محکم برای احناف در ارتباط با این مسئله این است که بعد از رحلت آن حضرت ﷺ هیچ یک از صحابه، نماز جنازه غایبانه نخواندند.

علامه عبدالحق دهلوی در «لمعات التنقیح» می‌نویسد:

«و فی صلاته ﷺ علی غیر النجاشی کمعاویة المزنی الذی مات بالمدینة و النبی ﷺ بتبوک، و علی زید بن حارثة و جعفر بن أبی طالب استشهدوا بموتة کلام من حیث إسناد الأحادیث التی رویت فیها».

تکبیرات نماز جنازه:

جمهور علما با استناد به این حدیث برآنند که نماز جنازه چهار تکبیر دارد البته عبدالرحمن ابن أبی لیلی معتقد است که نماز جنازه مشتمل بر پنج تکبیر است و رأی امام ابویوسف در یک روایت نیز همین است.

در ارتباط با تکبیرات نماز جنازه باید گفت که در روایات از چهار تکبیر تا نه تکبیر از آن حضرت ﷺ ثابت است. اما جمهور علما بنا به دلایل زیر چهار تکبیر را ترجیح داده‌اند.

۱- رسول خدا ﷺ در جنازه حضرت فاطمه بنت اسد رضی الله عنها چهار تکبیر گفت و در این

[أ] اعلاء السنن، ج ۸، ص ۲۳۴.

اجتماع علاوه از شیخین و حضرت علی، تعداد زیادی از صحابه همچون: ابن عباس، ابوایوب انصاری، اسامه بن زید نیز حضور داشتند.

۲- حافظ ابن عبدالبر در «الاستذکار» از طریق: «أبوبکر بن سلیمان بن أبی حثمه عن أبیه» نقل می کند: «قال کان النبی ﷺ یکبر علی الجنائز أربعاً و خمساً و ثمانیاً حتی جاء موت النجاشی فخرج حتی توفاه الله عزوجل. أورده الحافظ فی التلخیص[أ] و سکت علیه».

۳- در بیهقی از حضرت وائل روایت شده است که گفت: «کانوا یکبرون علی عهد رسول الله ﷺ فأخبر کل رجل بما رأی فجمعهم عمر رضی الله عنه علی أربع تکبیرات کأطول الصلاة».[ب] این روایت حسن است.

در طحاوی از ابراهیم نخعی نقل شده است که گفت: «قبض رسول الله ﷺ و الناس مختلفون فی التکبیر علی الجنائز لاتشاء أن تسمع رجلاً یقول: سمعت رسول الله ﷺ یکبر سبعاً، و آخر یقول: سمعت رسول الله ﷺ یکبر خمساً و آخر یقول: سمعت رسول الله ﷺ یکبر أربعاً إلا سمعته، فاختلفوا فی ذلک، فکانوا علی ذلک حتی قبض أبوبکر فلما ولی عمر و رأی اختلاف الناس فی ذلک شق علیه ذلک جداً فأرسل إلی رجال من أصحاب رسول الله ﷺ فقال: إنکم معاشر أصحاب رسول الله ﷺ متی تختلفون علی الناس یختلفون من بعدکم، و متی تجتمعون علی أمر یجتمع الناس علیه فانظروا أمرا تجتمعون علیه فکأنما أیقظهم. فقالوا: نعم، ما رأیت یا أمیر المومنین؟ فأشر علینا، فقال عمر: بل أشیروا أنتم علی، فإنما أنا بشر مثلکم، فتراجعوا الأمر بینهم، فأجمعوا أمرهم علی أن یجعلوا التکبیر علی الجنائز مثل التکبیر فی الأضحی و الفطر أربع تکبیرات، فأجمع أمرهم علی ذلک».[ج]

در اینجا این اشکال مطرح می گردد که وقتی مسئله از این قرار است پس چرا حضرت

[أ] مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۵۶.

[ب] بیهقی، ج ۴، ص ۳۷.

[ج] شرح معانی الآثار، ج ۱، ص ۲۳۹.

علی ﷺ بر جنازه حضرت سهل بن حنیف پنج یا شش تکبیر گفت؟

در پاسخ باید گفت که علامه طحاوی از حضرت علی نقل کرده است که گفت: «إنه من أهل البدر». همچنین از حضرت عبدالله بن معقل نقل شده است که گفت: «ثم صلیت مع عليّ على جنائز، كل ذلك كان يكبر عليها أربعاً».

معلوم می‌شود که عمل حضرت علی ﷺ چهار تکبیر بود و چون حضرت سهل افتخار شرکت در غزوه‌ی بدر را داشت بر او بیش از چهار مرتبه تکبیر گفت.

۱۶۵۴ -﴿۹﴾ (صَحِيح)

وَعَنْ طَلْحَةَ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَوْفٍ قَالَ: صَلَّيْتُ خَلْفَ ابْنِ عَبَّاسٍ عَلَى جَنَازَةٍ فَقَرَأَ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ فَقَالَ: لِتَعْلَمُوا أَنَّهَا سُنَّةٌ. رَوَاهُ الْبُخَارِيّ[1654]

۱۶۵۴- (۹) طلحة بن عبدالله بن عوف ﷺ گوید: پشت سر عبدالله بن عباس ﷺ نماز جنازه گزاردم. وی سوره‌ی فاتحه را خواند و گفت: [این کار را کردم] تا بدانید که [خواندن فاتحه در نماز جنازه،] سنّت است.

[این حدیث را بخاری روایت کرده است.]

شرح: این حدیث در روایاتی دیگر، بدین طریق نقل شده است:

طلحة بن عبدالله بن عوف ﷺ گوید:

«صلّيتُ خلف ابن عباس ﷺ على الجنازة؛ فقرأ بفاتحة الكتاب و سورة؛ و جهر حتّى أسمعنا؛ فلمّا فرغ، أخذتُ بيده فسألتُه؟

فقال: انّما جهرتُ لتعلموا أنّها سنّة و حقّ» (نسايي؛ بخاري؛ ابوداود؛ ترمذی و ابن ماجه).

«پشت سر ابن عباس ﷺ نماز جنازه گزاردم. سوره‌ی فاتحه و سوره‌ای دیگر را با صدای بلند خواند تا ما آن را بشنویم؛ وقتی تمام شد، دستش را گرفتم و (در این باره) از او سؤال کردم.

[1654] بخاری ۲۰۳/۳ ح ۱۳۳۵؛ ابوداود ۳۱۹۸؛ ترمذی ۳۴۵/۳ ح ۱۰۲۶؛ نسائی ۷۵/۴ ح ۱۹۸۸ و ابن ماجه ۴۷۹/۱ ح ۱۴۹۵.

گفت: به این خاطر با صدای بلند خواندم که بدانید، این، سنّت و حق است».
و نماز میّت به صورت سرّی و آهسته خوانده می‌شود؛ به دلیل حدیث ابوامامة بن سهل رضی الله عنه که گفت:

«السنة فی الصلاة علی الجنازة أن یقرأ فی التکبیرة الأُولی بأُمّ القرآن مخافتة؛ ثم یکبّر ثلاثاً؛ و التسلیم عند الآخرة» (نسایی).

«سنّت در نماز میّت، این است که بعد از تکبیر اول، سوره‌ی فاتحه به صورت سرّی و آهسته خوانده شود؛ سپس سه بار تکبیر گفته شود و سلام باید بعد از آخرین تکبیر باشد».
و در روایتی دیگر، ابوامامة بن سهل رضی الله عنه گوید: مردی از یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم به من خبر داد که:
«أنّ السنّة فی الصلاة علی الجنازة أن یکبّر الامام؛ ثم یقرأ بفاتحة الکتاب بعد التکبیرة الأولی سرّاً فی نفسه؛ ثم یصلّی علی النبیّ صلی الله علیه وسلم و یخلص الدعاء للجنازة فی التکبیرات الثلاث؛ لایقرأ فی شیء منهن؛ ثم یسلّمُ سرّاً فی نفسه». (بیهقی).
«سنّت در نماز میّت، این است که امام، تکبیر بگوید؛ سپس بعد از تکبیر اول، سوره‌ی فاتحه را به صورت سرّی بخواند؛ سپس در سه تکبیر باقی مانده، بر پیامبر صلی الله علیه وسلم صلوات بفرستد و خالصانه برای میّت دعا کند؛ و در هیچ کدام از آن‌ها، قرآن نخواند؛ سپس آهسته سلام دهد».
«انّها سنّة»: مذهب جمهور محدثین و صاحب‌نظران فقهی این است که هرگاه یکی از صحابه رضی الله عنهم بگوید: «من السنة کذا» [فلان چیز از سنت است] یا «السنة کذا» [سنت این است]، این سخن صحابی رضی الله عنه در حکم حدیث مرفوع و در حکم این است که گفته باشد: «قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ....».
به هر حال، شوافع، حنبلی‌ها و امام اسحاق، برآنند که خواندن فاتحه در جنازه واجب است و رأی امام ابوحنیفه و امام مالک این است که خواندن فاتحه در جنازه واجب نیست.
در عالمگیریه آمده است که خواندن فاتحه در جنازه اگر به قصد دعا باشد جایز، و اگر به قصد تلاوت باشد ناجایز است زیرا که نماز جنازه محل قرائت نیست.[1] دلیل شوافع حدیث ابن‌عباس رضی الله عنهما است که در همین باب نقل شده است. اما این حدیث به خاطر اینکه ابراهیم بن

---

[1] الفتاوی الهندیة، ج ۱، ص ۱۶۴.

عثمان در سند آن قرار دارد تضعیف شده است. ولی حدیث اول که آن از ابن عباس روایت شده از نظر سند صحیح است؛ متن حدیث این است: «عن طلحة بن عوف أن ابن عباس صلى على جنازة فقرأ بفاتحة الكتاب، فقلت له، فقال: انه من السنة أو من تمام السنة».[أ]

همچنین در سنن نسائی از حضرت ابوامامه نقل شده است که فرمود: «السنة فی الصلاة على الجنازة أن یقرأ فی التکبیرة الأولى بأم القرآن مخافتة».[ب]

در این رابطه معمولاً دلیلی که از طرف احناف اقامه می‌شود این حدیث است: «عن أبی هریرة قال: سمعت رسول الله ﷺ یقول: «إذا صلیتم على المیت فأخلصوا له الدعاء».[ج]

اما این استدلال صحیح نیست چون حدیث گویای این حقیقت است که با خلوص دعا شود نه اینکه فاتحه خوانده نشود؛ «کما یظهر ذلک من بعض الروایات».[د]

لذا استدلال درست احناف در ارتباط با این مسئله روایتی است که در موطأ از ابن عمر رضی الله عنه نقل شده است: «قال نافع أن عبدالله بن عمر کان لایقرأ فی الصلاة على الجنازة».[ه] همچنین عمر رضی الله عنه، علی رضی الله عنه، ابوهریره رضی الله عنه قائل به خواندن فاتحه در نماز جنازه نبودند.

ابن وهب گفته است که عمل فضالة بن عبید، جابر، واثلة بن الاسقع و عمل فقهای مدینه نیز عدم قرائت فاتحه در نماز جنازه بوده است. امام مالک رحمه الله می گوید: خواندن فاتحه در نماز جنازه در شهر ما معمول نیست.

علامه ابن تیمیه در فتاوای خود می‌نویسد: عمل صحابه در این باره مختلف است، جمعی از آنان فاتحه می‌خواندند و جمعی ترک می کردند و این علامت جواز است نه وجوب و قول ما نیز همین است.

[أ] بخاری، ج ۱، ص ۱۷۸.

[ب] نسائی، ج ۱، ص ۲۸۱.

[ج] سنن ابی داود، ج ۲، ص ۴۵۶.

[د] ابن جارود، ص ۱۸۹، ح ۵۴۰.

[ه] امام مالک، ص ۲۱۰

خواندن ثنا بعد تکبیر اول نماز جنازه از قول حضرت ابوهریره ﷺ اثبات می گردد که فرمودند: «فإذا وضعت (أی الجنازة) کبرت و حمدت الله».[أ]

از این روایت معلوم می گردد که خواندن حمد بعد از تکبیر اول جنازه مسنون است و سنت با خواندن سوره فاتحه یا با خواندن ثنا و یا با هر دعایی که مشتمل بر حمد باشد، ادا می گردد.

صاحب اعلاء السنن به نقل از مبسوط نوشته است که مشایخ ما درباره‌ی ثنا اختلاف نموده‌اند؛ جمعی بر آنند که ثنا با خواندن الحمد لله ادا می گردد (کما فی ظاهر الروایة) و جمعی برآنند که با خواندن سبحانک اللهم ادا می‌شود (و هو روایة الحسن عن الإمام).[ب]

۱۶۵۵ - ﴿۱۰﴾ (صَحِيح)

وَعَنْ عَوْفِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: صَلَّى رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى جَنَازَةٍ فَحَفِظْتُ مِنْ دُعَائِهِ وَهُوَ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهُ وَارْحَمْهُ وَعَافِهِ وَاعْفُ عَنْهُ وَأَكْرِمْ نُزُلَهُ وَوَسِّعْ مُدْخَلَهُ وَاغْسِلْهُ بِالْمَاءِ وَالثَّلْجِ وَالْبَرَدِ وَنَقِّهِ مِنَ الْخَطَايَا كَمَا نَقَّيْتَ الثَّوْبَ الْأَبْيَضَ مِنَ الدنس وأبدله دَارا خيرا من دَاره وَأهلا خَيْرًا مِنْ أَهْلِهِ وَزَوْجًا خَيْرًا مِنْ زَوْجِهِ وَأَدْخلهُ الْجَنَّة وأعذه من عَذَاب الْقَبْر وَمن عَذَاب النَّار». وَفِي رِوَايَةٍ: «وَقِهِ فِتْنَةَ الْقَبْرِ وَعَذَابَ النَّارِ» قَالَ حَتَّى تَمَنَّيْتُ أَنْ أَكُونَ أَنَا ذَلِكَ الْمَيِّت. رَوَاهُ مُسلم[۱۶۵۵]

۱۶۵۵- (۱۰) عوف بن مالک ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ بر جنازه‌ای نماز گزارد. من، این دعا را از آن حضرت ﷺ به خاطر سپردم که فرمود:
«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهُ وَارْحَمْهُ وَعَافِهِ وَاعْفُ عَنْهُ وَأَكْرِمْ نُزُلَهُ وَوَسِّعْ مُدْخَلَهُ وَاغْسِلْهُ بِالْمَاءِ وَالثَّلْجِ وَالْبَرَدِ وَنَقِّهِ مِنَ الْخَطَايَا كَمَا نَقَّيْتَ الثَّوْبَ الْأَبْيَضَ مِنَ الدنس

[أ] امام مالک، ص ۲۰۹.

[ب] اعلاء السنن، ج ۸، ص ۲۱۱.

[۱۶۵۵] مسلم ۶۶۲/۲ ح (۱۵-۹۶۳)؛ نسائی ۷۳/۴ ح ۱۹۸۳؛ ابن ماجه ۴۸۱/۱ ح ۱۵۰۰.

وأبدله دارا خيرا من داره وأهلا خَيْرًا مِنْ أَهْلِهِ وَزَوْجًا خَيْرًا مِنْ زَوْجِهِ وَأَدْخله الْجنَّة وأعذه من عَذَاب الْقَبْر وَمن عَذَاب النَّار»؛ «خداوندا! او را ببخشای و بر او، رحم کن؛ او را قرین عافیت نما و از او درگذر و مهمانی [و سهم] او را [با بهشت] گرامی‌دار؛ قبرش را فراخ گردان و او را با آب و یخ و تگرگ، پاک بشوی [او را مورد انواع رحمت‌های خویش قرار بده]؛ و او را از گناهان چنان پاک ساز، که پارچه‌ی سفید را از چرک، پاک می‌کنی؛ سرایی بهتر از سرای دنیا و خانواده‌ای بهتر از همسر دنیا، به او عوض بده؛ او را به بهشت درآور و از عذاب قبر و عذاب آتشِ دوزخ پناه بده».

[عوف بن مالک رضی الله عنه در ادامه گوید:] تا آنجا که آرزو کردم، ای کاش! من به جای این میّت بودم».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است.]

شرح: **«عافِه»**: از «معافاة» است؛ به معنای عافیّت و سلامتی.

«نُزُلُه»: نُزُل: نوشیدنی و خوراکی که از مهمان در آغاز نزول، بدان پذیرایی می‌کنند. زاد و توشه.

«الثلج»: یخ.

«البرد»: تگرگ.

«الدّنس»: چرک و کثافتی؛ ناپاکی؛ نجاست؛ آلودگی؛ کثیفی؛ کثافت؛ قباحت. پلیدی.

هدف اصلی از نماز جنازه، دعا کردن برای مرده است؛ پس از تکبیر اول، پرتوی از حمد و ثنای خداوند بلند مرتبه، بیان می‌شود؛ و پس از تکبیر دوّم، درود شریف خوانده می‌شود؛ و در حقیقت، این‌ها، مقدّمات دعا هستند؛ و دعاهایی که رسول خدا ﷺ در نماز جنازه می‌خواندند، برای این زمان، بهترین دعا هستند.

به هر حال، در این حدیث، ذکر چند نکته، لازم به نظر می‌رسد:

۱- ظاهراً، این روایت نشان می‌دهد که این دعا بخشی از دعاهایی است که رسول الله ﷺ در نماز جنازه می‌خواندند و هر چند اصل در دعا آهسته خواندن است ولی چه بسا رسول الله ﷺ به گونه‌ای آهسته می‌خواندند که شخص نزدیک به ایشان می‌توانست دعا و قرائت‌شان را بشنود و

گاهی هم یک آیه یا یک دعا را به دیگران می‌شنوانیدند. یعنی آن را با صدای بلند می‌خواندند.

و از جابر رضی الله عنه روایت است که نه رسول الله صلی الله علیه وسلم نه ابوبکر رضی الله عنه و نه عمر رضی الله عنه به ما در دعای جنازه مقداری را تعیین نکردند.

شیخ ابن همام می‌گوید: در دعا محدودیت زمانی هست مگر باید در امور آخرت باشد و اگر دعای مأثور کرد چه بهتر و رساتر که این حدیث عوف بن مالک از جمله‌ی دعاهای مأثور است.

۲- مراد از تبدیل نمودن اهل و همسر برایش، تبدیل اوصاف آنها است نه تبدیل ذات آنان چرا که حق تعالی می‌فرماید: ﴿أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾ (طور/۲۱).

۳- مراد راوی در این حدیث از اینکه: کاش من جای آن مرده بودم؛ تمنای مرگ نیست تا مشمول این نهی نبوی قرار گیرد که: «*کسی از شما نباید آرزوی مرگ کند*»؛ زیرا آن نهی ناظر بر کسی است که برای فرار از بلا و آسیبی که به وی رسیده، تمنای مرگ می‌کند ولی در اینجا مراد حصول ثمر و بهره‌ی دعای نبوی است.

ابن رشد می‌گوید: باید انسان به جای تمنای مرگ، این دعا را که در حدیث شریف آمده بکند، زیرا برای انسان بهتر آن است که اصلاً آفریده نشود و چون آفریده شد برایش بهتر آن است که در خردسالی بمیرد ولی اگر نمیرد برایش بهتر آن است که عمری طولانی همراه با عمل نیک داشته باشد ولی اگر بیم آن داشته که در عمل کوتاهی نماید دعای مرگ جایز است؛ زیرا عمر رضی الله عنه چنین دعا کرد: «**کبرت سنّی، و انتشرت رعیتی، فاقبضنی الیک غیر مفرط و لامضیع**»: «*سن و سالم بزرگ شد، رعیتم انتشار پیدا کردند (در قلمروی وسیع و پهناور که ممکن است از رسیدگی به حال آنها چنان که باید عاجز بمانم) پس مرا به سوی خود فراگیر بی‌آنکه تقصیر کار باشم یا ضایع کننده‌ی (حق)*». همچنین عمر بن عبدالعزیز از بیم ضایع سازی حق و شوق لقای پروردگار متعال دعای مرگ می‌کرد.

۱۶۵۶ - ﴿۱۱﴾ (صَحِيحٌ)

وَعَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَنَّ عَائِشَةَ لما توفّي سعد بن أبي وقاص قَالَت: ادخُلُوا بِهِ الْمَسْجِد حَتَّى أُصَلِّي عَلَيْهِ فَأُنْكِرَ ذَلِكَ عَلَيْهَا فَقَالَتْ: وَاللهِ لَقَدْ صَلَّى

رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى ابْنَيْ بَيْضَاءَ فِي الْمَسْجِدِ: سُهَيْلٍ وَأَخِيهِ. رَوَاهُ مُسلم[1656]

۱۶۵۶- (۱۱) ابوسلمة بن عبدالرحمن رضی الله عنه گوید: وقتی که سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه وفات کرد، عایشه رضی الله عنها گفت: او را وارد مسجد کنید تا بر وی نماز گزارم. مردم، این سخن عایشه رضی الله عنها را انکار کردند؛ از این رو، عایشه رضی الله عنها گفت: «سوگند به خدا! که رسول خدا صلی الله علیه وسلم نماز جنازه‌ی دو پسر بیضا، یعنی سهیل و برادرش [سهل] را در داخل مسجد گزاردند».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است.]

شرح: در روایتی دیگر، چنین نقل شده است:

عایشه رضی الله عنها گوید:

«لَمَّا تُوفِّیَ سَعدُ بنُ أَبِی وَقَّاصٍ أرسَلَ أزواجُ النَّبِیِّ صلی الله علیه وسلم أن یَمُرُّوا بِجَنازَتِهِ فی المَسجِدِ فَیُصَلِّینَ عَلَیهِ، فَفَعَلُوا، فَوقِفَ بِهِ عَلَی حِجرِهِنَّ یُصَلِّینَ عَلَیهِ، أُخرِجَ بِهِ مِن بابِ الجَنائِزِ الَّذی کانَ إلَی المَقَاعِدِ، فَبَلَغَهُنَّ أنَّ النّاسَ عابُوا ذٰلِکَ وَ قالُوا: ما کانَتِ الجَنازَةُ یُدخَلُ بِهَا المَسجِدَ فَبَلَغَ ذٰلِکَ عائِشَةَ فَقَالَت: مَا أسرَعَ النَّاسُ إلَی أن یَعِیبُوا مالا عِلمَ لَهُم بِهِ، عابُوا عَلَینَا أن یُمَرَّ بِجَنازَةٍ فِی المَسجِدِ، و ما صَلَّی رَسُولُ الله صلی الله علیه وسلم عَلَی سُهَیلِ بنِ بَیضاءَ إلَّا فی جَوفِ المَسجِدِ»[أ].

«وقتی که سعد بن أبی وقاص فوت کرد، زنان پیامبر صلی الله علیه وسلم کسی را دنبال جنازه فرستادند تا به مسجد آورده شود و بر آن نماز بخوانند. این کار را کردند، و جنازه را مقابل حجره‌ی زنان پیامبر صلی الله علیه وسلم قرار دادند و بر آن نماز خواندند و از طریق «باب الجنائز» که روبروی «المقاعد» بود جنازه را خارج کردند. به زنان پیامبر صلی الله علیه وسلم گفتند که مردم از این کار ایراد

[1656] مسلم ۶۶۹/۲ح (۱۰۱-۹۷۳) و ابوداود ۵۳۱/۳ح ۳۱۹۰.

[أ] صحیح: [صحیح نسایی ۱۸۵۶]، مسلم «۹۷۳-۱۰۰-/۲/۶۶۸»، این لفظ مسلم است و ابوداود آن را به صورت مختصر روایت کرده است «۸/۴۷۷/۳۱۷۳»، نسایی «۴/۶۸».

گرفته و گفته‌اند: سابقه نداشته که جنازه‌ها به مسجد برده شوند. این خبر به عایشه رضی الله عنها رسید، گفت: مردم چقدر شتابان از چیزی که نمی‌دانند ایراد می‌گیرند، عیب گرفته‌اند که جنازه به مسجد برده شده، در حالی که پیامبر ﷺ در داخل مسجد، بر سهیل بن بیضاء نماز خواند».

اما بهتر آن است که خارج از مسجد و در محلی که مخصوص نماز میت است، بر جنازه نماز خوانده شود. همچنان که در زمان پیامبر ﷺ چنین بود و اکثر احادیث نبوی هم این را تأیید می‌کنند:

از ابن عمر رضی الله عنه روایت است: «**أَنَّ الیَهُودَ جاءُوا إِلَی النَّبِیِّ ﷺ بِرَجُلٍ مِنهُم وَ امرَأَةٍ زَنَیا، فَأَمَرَ بِهِمَا، فَرُجِمَا قَرِیباً مِن مَوضِعِ الجَنَائِزِ عِندَ المَسجِدِ**»[أ]: *«یهودیان مرد و زنی را که زنا کرده بودند نزد پیامبر ﷺ آوردند، پیامبر ﷺ دستور رجم آنان را داد و آنان نزدیک محل برگزاری نماز جنازه در کنار مسجد رجم شدند».*

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است: «**أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ نَعَی النَّجَاشِیَّ فِی الیَومِ الَّذِی مَاتَ فِیهِ، خَرَجَ إِلَی المُصَلَّی، فَصَفَّ بِهِم وَ کَبَّرَ أَربَعاً**»[ب]: *«روزی که نجاشی فوت کرد، پیامبر ﷺ خبر مرگ او را به مردم اعلام کرد و به طرف مصلی خارج شد و مردم را صف کرد و چهار تکبیر گفت».*

نماز میت در بین قبور درست نیست، به دلیل حدیث انس رضی الله عنه: «**أَنَّ النَّبِیَّ ﷺ نَهَی أَن یُصَلَّی عَلَی الجَنَائِزِ بَینَ القُبُورِ**»[ج]: *«پیامبر ﷺ از خواندن نماز میت در بین قبور نهی کرد».*

امام کجا بایستد؟:

از ابو غالب خیاط روایت است: «**شَهِدتُ أَنَسَ بنَ مالِک صَلَّی عَلَی جَنَازَةِ رَجُلٍ، فَقَامَ عِندَ رَأسِهِ، فَلَمَّا رُفِعَ أُتِیَ بِجَنَازَةِ امرَأَةٍ مِن قُرَیشٍ أَو مِنَ الأَنصارِ، فَقِیلَ لَهُ یَا أَبَا حَمزَةَ هَذِهِ جَنَازَةُ**

[أ] صحیح: بخاری «۳/۱۹۹/۱۳۲۹».

[ب] متفق علیه: بخاری «۳/۱۱۶/۱۲۴۵»، مسلم «۲/۶۵۶/۹۵۱»، ابوداود «۹/۵/۳۱۸۸»، نسایی «۴/۷۲».

[ج] سند آن حسن است.

فُلانَةِ ابنَةِ فُلانٍ فَصَلِّ عَلَيهَا، فَصَلَّى عَلَيها، فَقَام وَسَطَهَا، وَ فِينَا العَلاءُ بنُ زِياد العَدَوِي، فَلَمَّا رَأى اختلافَ قِيامِهِ عَلَى الرَّجُلِ وَ المَرأةِ قَالَ يَا أبَا حَمزَةَ، هَكَذا كَانَ رَسُولُ الله ﷺ يَقُومُ حَيثُ قُمتَ، وَ مِنَ المَرأةِ حَيثُ قُمتَ؟ قَالَ نَعَم، قالَ: فَالتَفَتَ إلَينا العَلاءُ فَقالَ: احفَظَوا»[1]: *«انس بن مالک را دیدم که بر جنازه‌ی مردی در حالی که کنار سرش ایستاد نماز خواند. وقتی (جنازه) برداشته شد، جنازه‌ی زنی از قریش یا از انصار آورده شد. به انس گفته شد: ای ابو حمزه! این جنازه‌ی فلانی دختر فلانی است، بر او نماز بخوان، انس در وسط او ایستاد و بر او نماز خواند، در میان ما علاء بن زیاد عدوی بود؛ وقتی تفاوت ایستادن انس را برای مرد و زن دید گفت ای ابوحمزه، آیا پیامبر ﷺ هم همانجایی که شما برای مرد و زن ایستادی، می‌ایستاد؟ (انس) گفت بله، (ابوغالب) گوید: علاء رو به ما کرد و گفت: این را به خاطرتان بسپارید».*

علماء و صاحب نظران احناف می گویند: گزاردن نماز جنازه بر میّت، در مسجدی که جماعت در آن برپا می گردد، [بدون عذر] و در حالی که میّت [به همراه برخی از نمازگزاران] در داخل یا خارج مسجد و برخی دیگر از مردم، در داخل مسجد هستند، -بنا به قول مختار و برگزیده- مکروه می‌باشد؛ [زیرا پیامبر گرامی اسلام ﷺ نماز جنازه را خارج از مسجد می گزارد و در آن روزگار، جنازه‌ها نیز خارج مسجد نهاده می‌شدند.

بخاری از ابوهریره رضی الله عنه چنین نقل می کند که وی گفت: «اِنَّ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ نَعَى النَّجاشِيَ فِى الْيَوْمِ الّذى ماتَ فِيْهِ وَ خَرَجَ بِهِمْ اِلَى الْمُصَلّى فَصَفَّ بِهِمْ وَ كَبَّرَ عَلَيْهِ اَرْبَعَ تَكْبِيْراتٍ»؛ «روزی که نجاشی فوت کرد، پیامبر ﷺ خبر مرگ او را به مردم اعلام کرد و به طرف مصلّی خارج شد و مردم را صف کرد و چهار تکبیر گفت».

و همچنین از عبدالله بن عمر رضی الله عنه روایت شده است که وی گفت: «اِنَّ الْيَهُوْدَ اَتَوْا اِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِرَجُلٍ مِنْهُمْ وَ امْرَاَةٍ زَنَيا فَاَمَرَ بِهِما فَرُجِما قَرِيْباً مِنْ مَوْضِعِ الْجَنائِزِ عِنْدَ الْمَسْجِدِ»؛ «یهودیان، مرد و زنی را که زنا کرده بودند، نزد پیامبر ﷺ آوردند؛ پیامبر ﷺ دستور رجم و سنگسار آنان را داد و آنان، نزدیک محل برگزاری نماز جنازه در کنار مسجد رجم شدند».

---

[1] صحیح: [صحیح ابن‌ماجه ۱۲۱۴]، ابوداود «۸/۴۸۴/۳۱۷۸»، ترمذی «۲/۲۴۹/۱۰۳۹»، جه «۱/۴۷۹/۱۴۹۴».

حدیث اول، بیانگر آن است که رسول خدا ﷺ به جهت ادای نماز به مصلّی رفت و حال آن که میّت نیز در آن جا وجود نداشت؛ و حدیث دوم نیز روشنگر آن است که جنازه در نزدیکی مسجد نهاده می‌شدند.

محمد بن عبدالله بن جحش رضی الله عنه گوید: «كُنَّا جُلُوْساً بِفِنَاءِ الْمَسْجِدِ حَيْثُ يُوْضَعُ الْجَنَائِزُ وَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ جَالِسٌ بَيْنَ ظَهْرَيْنَا...» (مسند احمد بن حنبل)؛ «ما در صحن مسجد در جایی نشسته بودیم که جنازه‌ها گذاشته می‌شدند؛ و رسول خدا ﷺ نیز در میان ما نشسته بود».

در این حدیث بیان شده است که محل جنازه‌ها در صحن مسجد بوده است.

ابن همام در کتاب «فتح القدیر» گوید: در صحیح مسلم چنین آمده است: «وقتی که سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه فوت کرد، عایشه رضی الله عنها گفت: او را وارد مسجد کنید تا بر وی نماز گزاریم؛ مردم این سخن عایشه رضی الله عنها را انکار کردند؛ از این رو عایشه رضی الله عنها گفت: «وَاللهِ لَقَدْ صَلَّى النَّبِيُّ ﷺ عَلَى ابْنَيْ بَيْضَاءَ فِي الْمَسْجِدِ، سَهْلٍ وَّ أَخِيْهِ»؛ «سوگند به خدا! که پیامبر ﷺ نماز جنازه‌ی دو پسر بیضاء، یعنی سهل و برادرش (سهیل) را در داخل مسجد خواند».

در جواب این حدیث می‌گوئیم: این واقعه، کلّی نیست؛ زیرا که پیامبر ﷺ به خاطر ضرورت اعتکاف، نماز جنازه‌ی آن‌ها را در مسجد خواند؛ و اگر ضرورت اعتکاف را نپذیریم، در آن صورت همین که صحابه و تابعان، این عمل را انکار کرده‌اند، دلیل بر آن است که آن‌ها پس از این قضیه، خواندن نماز جنازه را در مسجد ترک کرده‌اند.

ولی اگر به جهت وجود عذری از عذرها، نماز جنازه بر میّت در مسجدی که جماعت در آن برپا می‌گردد گزارده شد، پس کراهیّتی وجود نخواهد داشت.

«سهیل»: نووی رحمه الله به نقل از علماء و صاحب نظران اسلامی گفته است: پسران «بیضاء»، سه تن بودند. سهل؛ سهیل؛ و صفوان.

نام مادرشان، بیضاء، دعد بود؛ و بیضاء، وصف وی است نه اسم او. نام پدرشان، وهب بن ربیعه قرشی فهری است.

سهیل رضی الله عنه از مسلمانان نخستین بود که به حبشه نیز هجرت کرد؛ سپس به مکّه بازگشت و دوباره به مدینه هجرت نمود.

وی، شاهد غزوه‌ی بدر و غیر آن از دیگر غزوات بود و در سال نهم هجری درگذشت.

مذاهب علماء، در مورد خواندن نماز جنازه در مسجد و تحقیق قول مختار نزد احناف:

روایات متعددی حاکی از آن است که در زمان رسول خدا ﷺ برای نماز جنازه مُصلّای مخصوصی وجود داشت و این مصلی در کنار بقیع غرقد و از سمت مشرق چسبیده به مسجد نبوی ﷺ بود. پس، از این امر دانسته می‌شود که خواندن بعضی از نمازهای جنازه در مسجد به دلیل امری عارضی بوده یا به منظور بیان جواز بوده است. چنان که علماء در مورد خواندن نماز جنازه‌ی سهیل بن بیضاء رضی الله عنه گفته‌اند: رسول الله ﷺ در آن وقت در مسجد معتکف بودند و برای ایشان امکان خروج از مسجد وجود نداشت.

علامه ابن عابدین می‌گوید: شکی نیست که خواندن نماز جنازه در مسجد بدون عذر مکروه است و اگر عذری وجود داشت این کار اشکالی ندارد. و از جمله‌ی عذرها، عذر باران است چنان که در فتاوای خانیه آمده است. از دیگر عذرها، اعتکاف ولیّ و سرپرست مرده و مانند وی از کسانی است که حق تقدم دارند و نماز دیگران نیز در مسجد به تبع وی اشکالی ندارد. چنان که در مبسوط، حلیه و بعضی دیگر از کتب فتوی آمده است.

شارح «إحیا» می‌گوید: آنگاه که همسران پیامبر ﷺ بر جنازه‌ی سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه در مسجد نماز خواندند، عایشه رضی الله عنها گفت: آیا مردم این کار را بر ما عیب گرفتند؟ پس به وی گفته شد: آری! گفت: چه بسیار زود فراموش کرده‌اند: آخر رسول الله ﷺ بر جنازه‌ی سهیل بن بیضاء جز در مسجد نماز نگذاردند. این روایت خود نشان می‌دهد که عیب گرفتن مردم بر عایشه رضی الله عنها جز به این دلیل باشد که ایشان خواندن جنازه در مسجد را ناموجّه و بعضی هم بدعت می‌دانسته‌اند و این گویای آن است که برای این دیدگاه خود اصلی می‌شناخته‌اند زیرا بر ایشان محال است که رأی و نظر خود را بر حدیث عایشه رضی الله عنها حجت بپندارند. دلیل این امر خواندن نماز جنازه‌ی غائب بر نجاشی نه در مسجد بلکه در مصلی بود که با وجود عدم حضور جنازه اما باز هم رسول الله ﷺ مردم را به مصلی برده و بر او در آنجا نماز خواندند. بناءً مرده‌ی حاضر اَولیٰ به آن است که جنازه‌اش به مصلی برده شود. با وجود آن هم اصحاب از روی رعایت ادب با عایشه رضی الله عنها و از روی حمل بر جواز، برگزار نمودن نماز جنازه‌ی سعد بن ابی وقاص در مسجد را از سوی

عایشه رضی الله عنها پذیرفتند چرا که او مادر مؤمنان بود و به دلیل اینکه این مسئله، مسئله‌ای اختلافی بود و در مورد یک مسئله اختلافی نمی‌توان یک نظر را به انکار گرفت.

زرقانی و شیخ ابن همام می‌گویند: جواز خواندن جنازه در مسجد مکروه تنزیهی است؛ یعنی اینکه برگزاری آن در مسجد مباح است ولی بدون هیچ اختلافی، خواندن نماز جنازه در خارج مسجد، افضل می‌باشد؛ و ظاهر الروایه‌ی مذهب احناف نیز همین است. خطابی می‌گوید: ثابت شده است که بر ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه در مسجد نماز جنازه خوانده شد و پیدا است که عامه‌ی مهاجرین و انصار در نماز جنازه‌ی ایشان حاضر بودند و اینکه انکار نکردند خود دلیل جواز است و اگر حدیث مرفوع ابوهریره رضی الله عنه به روایت صالح مولی نوءمة که در روایت وی ایراد وجود دارد، صحیح باشد، حدیثی که می‌گوید: «هر کس بر جنازه‌ای در مسجد نماز خواند پس چیزی بر وی نیست». در آن صورت این حدیث بر نقصان اجر نماز جنازه در مسجد دلالت می‌کند و بر مفضولیّت آن. حال اگر کسی ادعا کرد که خواندن جنازه در مسجد افضل است، اینجا است که محل اختلاف می‌باشد، در پاسخ گفته می‌شود که: ادله‌ی مفید خلاف این معنی است زیرا نماز خواندن رسول الله صلی الله علیه وسلم بر اصحاب دیگر جز سهیل ابن بیضاء در مصلی و این سخنان ایشان که: «اجری نیست بر کسی که در مسجد نماز جنازه می‌خواند» مفید سنت بودن خواندن جنازه در خارج مسجد است. آری! سنت و طریقه‌ی مستمرّه‌ی رسول الله صلی الله علیه وسلم داخل ساختن جنازه‌ها در مسجد نبوده است. و الله اعلم.

شیخ اکبر محی الدین بن عربی می‌گوید: در خواندن نمازهای جنازه در مقابر اختلاف است ولی من نظر بر جواز دارم مگر در مسجد؛ زیرا من رسول الله صلی الله علیه وسلم را دیدم که آن را مکروه می‌دارند و از این جهت از آن کراهت دارم؛ آری! ایشان را در خواب دیدم که جنازه‌ای در جامع دمشق داخل ساخته شد و از آن بد بردند و دستور به اخراج آن دادند پس آن جنازه به باب جبرون خارج ساخته شد و در آنجا بر آن نماز خوانده شد و فرمودند: جنازه را در مسجد داخل نکنید.

به هر حال، شافعی‌ها، حنبلی‌ها، امام اسحاق، ابوثور و داود ظاهری برآنند که برگزار نمودن نماز جنازه در مسجد جایز است مشروط به اینکه احتمال آلودگی مسجد وجود نداشته باشد.

امام ابوحنیفه و امام مالک برآنند که نماز جنازه بر میت در داخل مسجد مکروه است.[أ] و شیخ ابن همام از حنفی‌ها آن را مکروه تنزیهی و علامه قاسم بن قطلوبغا شاگرد ابن همام آن را مکروه تحریمی گفته است.[ب]

دلایل احناف و مالکی‌ها:

۱- در صحیح بخاری از حضرت عبدالله بن عمر نقل شده است که گفت: **«إن الیهود جاءوا إلی النبی ﷺ برجل منهم و امرأة زنیا، فأمر بهما فرجما قریباً من موضع الجنائز عند المسجد».**[ج]

از این روایت استنباط می‌شود که در دوران آن حضرت ﷺ یک زمین در بیرون مسجد برای نماز جنازه اختصاص داشت. و فرضاً اگر اقامه نماز جنازه در مسجد جایز می‌بود رسول خدا ﷺ مسجد النبی را گذاشته بیرون تشریف نمی‌بردند چون فضیلت مسجد نبوی به جای خود مسلم است.

۲- در سنن أبی داود آمده است: **حدثنا مسدد حدثنا یحیی عن ابن أبی أیوب عن ابن أبی ذئب حدثنی صالح مولی التوأمة عن أبی هریرة قال: قال رسول الله ﷺ: «من صلی علی جنازة فی المسجد فلا شیء له».**[د]

بعضی شوافع اعتراض نموده‌اند که این روایت ضعیف است چون این تفرّد صالح مولی التوأمة است و او ضعیف است چنان که احمد بن حنبل و امام مالک او تضعیف نموده‌اند.

در پاسخ باید گفت که صالح مولی التوأمة ثقه است چنان که یحیی بن معین و غیره او را توثیق نموده‌اند. البته ایشان در آخر حیات خویش دچار اختلال شده بود و امام مالک چون در آخر عمر ایشان از وی روایت اخذ کرده بود او را ضعیف قرار داد. لیکن ابن أبی ذئب این حدیث را قبل از دوران اختلال او اخذ نموده است از این رو این روایت قبول است چون هیچ غباری در آن وجود

[أ] مغنی، ج ۲، ص ۴۹۳.

[ب] فتح القدیر، ج ۲، ص ۹۱.

[ج] بخاری، ج ۱، ص ۱۷۷.

[د] ابوداود، ج ۲، ص ۴۵۴.

ندارد. به علاوه خود ابن أبی ذئب نیز نماز جنازه را در مسجد مکروه می‌داند چنان که حافظ در فتح الباری بدان تصریح نموده است[أ] و رأی ابن أبی ذئب بر بی‌غبار بودن حدیث صحه می گذارد.

علامه نووی بر این حدیث اعتراض نموده و گفته است که در نسخه‌های مشهور ابوداود به جای عبارت «من صلی علی جنازة فی المسجد فلا شیی.» این عبارت وارد شده است: «من صلی علی جنازة فی المسجد فلا شیی له علیه». در این صورت مفهوم حدیث کاملاً عوض می‌شود.[ب]

در پاسخ باید گفت که نسخه‌ی که در آن عبارت: «فلا شیی. لـه» آمده صحیح است چـه در روایت سنن ابن ماجه، مسند احمد بن حنبل و طحاوی الفاظ: «فلا شیی. له» و یا «فلیس له شیی.» روایت شده است. همچنین خطیب بغدادی که راوی ابوداود است می گوید: «المحفوظ: «فلاشیی. له» و علاوه بر این مذهب ابن أبی ذئب بر الفاظ «فلاشیی له» صحّه می گذارد زیرا که اگر عبارت: «فلاشیی.» صحیح می‌بود ابن أبی ذئب هرگز قائل به کراهیت نماز جنازه در مسجد نمی‌بود.

۳- در صحیح مسلم آمده است: «عن عباد بن عبدالله بن الزبیر أن عائشة أمرت أن یمر بجنازة سعد ابن أبی وقاص فی المسجد فتصلی علیه فأنکر الناس علیها».[ج]

این روایت گویای این حقیقت است که عامه‌ی صحابه قائل به کراهیت تحریمی نماز جنازه در مسجد بودند. پس معلوم می‌شود که نزد آنها حتماً حدیث مرفوعی وجود داشت. وگرنه نیازی به انکار نبود.

لیکن در اینجا اشکال وارد می گردد که حضرت عائشه در ادامه همین حدیث می گوید: «ما أسرع ما نسی الناس ما صلی رسول الله ﷺ علی سهیل البیضاء. إلا فی المسجد».

پاسخ این اعتراض این است که استدلال حضرت عائشه در مقابل احادیث کلـی منقـوض است و می‌توان در ارتباط با واقعه نماز جنازه حضرت سهیل گفت: «إنه واقعة حـال لاعمـوم لها». و نیز می‌توان آن را بر حالت نزول باران حمل کرد. و این امر نیز امکان دارد که رسول

[أ] فتح الباری، ج ۳، ص ۱۹۹.

[ب] شرح نووی بر صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۱۳.

[ج] مسلم، ج ۱، ص ۳۱۲.

خدا ﷺ معتکف بوده است و انکار صحابه دلیل بر این مدعاست. چه آنان بر کراهیت آن اجماع کرده بودند. و افزون بر آن روایت: «فلا شیء له» در مقابل واقعه حضرت سهل بن بیضاء قوی و راجح است.

حنفی‌ها در مورد اینکه اگر جنازه در خارج از مسجد و مُصَلّی در داخل باشد اختلاف نموده‌اند. جمعی قائل به جواز و جمعی دیگر قائل به عدم آن هستند.

و منشأ این اختلاف این است که در حدیث: «من صلی علی جنازة فی المسجد فلاشیء له»، متعلق «فی المسجد»، کلمه «صلی» است یا کلمه‌ی «جنازة».

اگر متعلق آن «صلی» باشد معنای حدیث چنین می‌شود که: اگر جنازه در بیرون و نمازگذاران در داخل مسجد باشند، نماز جنازه صحیح نیست.

و اگر متعلق آن جنازه باشد این معنا را می‌دهد که: اگر جنازه بیرون و مصلی در مسجد باشد نماز جنازه صحیح است.

در این باره علمای اصول این قاعده را وضع نموده‌اند که: اگر فعل دارای چنان قوتی باشد که اثر آن به فاعل و مفعول برسد در آن صورت تعلق ظرف به فاعل و مفعول هر دو مرتبط خواهد بود. و اگر اثر ظاهری فعل به مفعول نمی‌رسد در آن صورت ظرف تنها به فعل تعلق خواهد گرفت. از این رو اگر کسی بگوید: «إن ضربت زیداً فی المسجد فإمرأتی کذا». در این جمله چون فعل بر مفعول نیز تأثیر می‌گذارد برای شرط حنث ضروری است که زید نیز در مسجد باشد. لذا اگر ضارب در «مسجد» و «زید» در بیرون مسجد باشد حنث تحقق پیدا نمی‌کند.

و اگر شخصی گوید: «إن شتمت زیداً فی المسجد فإمرأتی کذا» چون فعل بر مفعول تأثیر نمی‌گذارد اگر «شاتم» در «مسجد» و «زید» در بیرون مسجد قرار داده باشد، حِنث تحقق پیدا می‌کند.

از این قاعده قول آن عده از علما راجح به نظر می‌رسد که نماز جنازه را در مسجد به طور کلی مکروه می‌دانند خواه جنازه در مسجد باشد یا بیرون.

علّامه گنگوهی رحمه الله بر رجحان این قول از ماجرای نجاشی استدلال نموده و گفته است که با وجودی که نَعش نجاشی در مسجد نبود آن حضرت ﷺ نماز جنازه را در مسجد اقامه نکردند.

پس معلوم می‌شود اگر میت در بیرون باشد باز هم اقامه نماز جنازه در مسجد درست نیست. البته در صورت عذر همچون ضیق مکان یا نزول باران و امثال آن اقامه نماز جنازه در مسجد اشکالی ندارد.[أ]

البته راه بهتر و برتر این است که امام و جمعی از مقتدیان در بیرون مسجد و بقیه مردم داخل مسجد صف ببندند زیرا که این صورت نزد بعضی از احناف بدون عذر هم جواز دارد.

۱۶۵۷ - ﴿۱۲﴾ (مُتَّفق عَلَيْهِ)

وَعَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدُبٍ قَالَ: صَلَّيْتُ وَرَاءَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى امْرَأَةٍ مَاتَتْ فِي نِفَاسِهَا فَقَامَ وَسَطَهَا[۱۶۵۷]

۱۶۵۷- (۱۲) سمرة بن جندب رضی الله عنه گوید: پشت سر رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر جنازه‌ی زنی که در حال زایمان وفات کرده بود، نماز گزاردم. آن حضرت صلی الله علیه وسلم [هنگام گزاردن نماز بر او، چنان] ایستاد که در مقابل وسط بدنش (یعنی: قسمت کمرش) قرار گرفت.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند.]

شرح: در صحیح مسلم، این حدیث، چنین نقل شده است:

«عن سمرة بن جندب رضی الله عنه قال: صلّيتُ خلف النبيّ صلی الله علیه وسلم و صلّى على أُمّ كعبٍ، ماتت و هي نُفَساء. فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم للصلاة عليها وسطها».

«سمرة بن جندب رضی الله عنه گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم بر جنازه‌ی «اُمّ کعب» رضی الله عنها که در حالت نفاس، فوت نموده بود، نماز جنازه گزارد. من نیز پشت سر ایشان نماز گزاردم. آن حضرت صلی الله علیه وسلم هنگام نماز خواندن بر او، چنان ایستاد که مقابل کمر میّت قرار گرفت».

[أ] فتاوای دارالعلوم دیوبند، ج ۲، ص ۴۴۵.

[۱۶۵۷] بخاری ۲۰۱/۳ ح ۱۳۳۱؛ مسلم ۶۶۴/۲ ح (۸۷-۹۶۴)؛ ابوداود ۵۳۶/۳ ح ۳۱۹۵؛ ترمذی ۳۵۳/۳ ح ۱۰۳۵؛ نسائی ۷۰/۴ ح ۱۹۷۶؛ ابن ماجه ۴۷۹/۱ ح ۱۴۹۳ و احمد ۱۴/۵.

و از ابوغالب خیّاط رحمه الله درباره‌ی ایستادن امام در برابر سینه‌ی میّت [خواه میّت مرد باشد یا زن] روایت می کند که:

«شهدتُ أنس بن مالک رضی الله عنه صلّی علی جنازة رجلٍ؛ فقام عند رأسه؛ فلمّا رُفع، أُتی بجنازه امرأة من قریش أو من الأنصار؛ فقیل له: یا أبا حمزة! هذه جنازه فلانة إبنة فلانٍ؛ فصلّ علیها؛ فصلّی علیها؛ فقام وسطها؛ و فینا العلاء بن زیاد العدوی» فلمّا رأی إختلاف قیامه علی الرجل و المرأة، قال: یا أبا حمزة! هکذا کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقوم حیثُ قمتَ و من المرأة حیث قمتَ؟ قال: نعم. قال: فالتفت الینا العلاء؛ فقال: احفظوا». (ابن ماجه؛ ابوداود؛ و ترمذی).

«انس بن مالک رضی الله عنه را دیدم که بر جنازه‌ی مردی، در حالی که کنار سرش ایستاد، نماز خواند. وقتی (جنازه) برداشته شد، جنازه‌ی زنی از قریش، یا از انصار آورده شد. به انس رضی الله عنه گفته شد: ای ابوحمزه! این، جنازه‌ی فلانی دختر فلانی است؛ بر او نماز بخوان.

انس رضی الله عنه نیز در قسمت وسط او ایستاد و بر او نماز خواند. در میان ما، علاء بن زیاد عدوی رحمه الله بود؛ وقتی تفاوت ایستادن انس رضی الله عنه را برای مرد و زن دید، گفت: ای ابوحمزه! آیا پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم هم همانجایی که شما برای مرد و زن ایستاده‌ای، می‌ایستاد؟ انس رضی الله عنه گفت: آری. [ابوغالب خیّاط رحمه الله] گوید: علاء بن زیاد رحمه الله، رو به ما کرد و گفت: این را به خاطرتان بسپارید».

توضیح: علامه عینی رحمه الله، می گوید: قرار داشتن آن زن در حال نفاس، وصفی است که اتفاقاً اعتبار ندارد؛ یعنی اینگونه نیست که باید در برابر میانه‌ی زنِ در حال نفاس که می‌میرد ایستاد. بلکه این حکایت آن چیزی است که اتفاق افتاده است. اما آیا وصف زن بودنش نیز از اعتبار خارج است؟ آری! بعضی از فقهاء آن را نیز معتبر نمی‌دانند و برآنند که صرف نظر از جنسیّت مرده باید امام در برابر وسط بدنش بایستد چه آن مرده زن باشد و چه مرد. ولی بعضی از فقهاء این را مخصوص زن دانسته‌اند چرا که بدین وسیله سِتْر بهتر رعایت می گردد و اما در مورد مرد باید در برابر سرش ایستاد تا امام بر موضع عورتش نگاه نکند. و این مذهب شافعی، احمد، ابویوسف و روایت حسن از ابوحنیفه است.

در «هدایه» آمده است: سنت همین است. به دلیل حدیث انس رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه وسلم در جنازه‌ی مردان در برابر سر ایشان و در جنازه‌ی زنان در نیمه‌ی بدن‌شان می‌ایستادند.

اما طحاوی رحمه الله می گوید: قول اول نزد ما دوست داشتنی‌تر است. چنانچه روایت مشهور از امام ابوحنیفه این است که: امام در مرد و زن در برابر سینه‌ی آنها بایستد و شیخ ابن همام نیز این قول مشهور را ترجیح داده است.

مذهب شافعی‌ها آن است که امام، مقابل سر جنازه مرد و مقابل وسط جنازه زن بایستد.

امام ابوحنیفه در این مسئله دو روایت دارد. در یک روایت با امام شافعی هم نظر است. و امام طحاوی این روایت را ترجیح داده و گفته است که رأی امام ابویوسف نیز در یک روایت همین است.

روایت دوم و مشهور امام ابوحنیفه و امام ابویوسف آن است که میّت خواه زن باشد یا مرد، امام مقابل سینه او بایستد. شیخ ابن همام این روایت را ترجیح داده و به عنوان تأیید روایت امام احمد را نیز ذکر نموده است؛ چنان که می‌نویسد: «إن أبا غالب قال: صلیت خلف أنس علی جنازة فقام حیال صدره». شایان ذکر است که صدر، وسط جسم را می گویند.

لیکن علامه عثمانی در فتح الملهم گفته است: «ولکنی لم أجده إلی الآن فی کتب الحدیث».[1]

علامه انور شاه کشمیری در «العرف الشذی» می‌فرماید: از آنجایی که یک روایت از امام مطابق حدیث نقل شده است نیازی به تأویل حدیث فوق الذکر نیست.

و شرط‌های نماز جنازه، عبارتند از:

۱- میّت مسلمان باشد؛ [زیرا خواندن نماز جنازه بر شخص کافر، جایز نمی‌باشد؛ و علاوه از آن، نماز جنازه، شفاعت است و پرواضح است که کافر، لیاقت و صلاحیّت شفاعت را ندارد.]

* میّت، [از نجاست‌های حقیقی و حکمی] پاک باشد؛ [از این رو، نماز جنازه بر میّت، پیش از غسل داده شدن وی، جایز نیست.]

* میّت، در جلو روی نمازگزاران قرار داشته باشد؛ [زیرا اگر چنانچه میّت در پشت سر

---

[1] فتح الملهم، ج ۲، ص ۵۰۴.

نمازگزاران نهاده شده باشد، در آن صورت نماز جنازه بر میّت، صحیح نیست.]

* میّت، حاضر باشد؛ [زیرا نماز جنازه بر میّت غائب، جایز نیست.] یا از بدن میّت، بیشتر آن یا نصف آن به همراه سرش، وجود داشته باشد.

* و فردی که بر جنازه، نماز می‌گزارد، نباید بدون عذر، بر مرکب و چهارپایی سوار باشد؛ [زیرا قیام در نماز جنازه، از ارکان می‌باشد؛ از این رو، بدون عذر، ترک نمی‌گردد. و همچنین، فردی که بر جنازه نماز می‌گزارد، نباید بدون عذر، نشسته نماز را بخواند.]

* میّت، بر زمین نهاده شده باشد؛ از این رو، اگر چنانچه میّت، [بدون عذری از عذرها.] بر چهارپا یا بر دستان مردم؛ حمل شده بود، در آن صورت - بنا به قول مختار و برگزیده - نماز خواندن بر وی جایز نیست؛ مگر آن که عذری وجود داشته باشد. [یعنی اگر میّت، به جهت عذری از عذرها بر مرکب یا بر دستان مردم نهاده شده بود، در آن صورت نماز خواندن بر وی جایز است.

و همچنین اگر میّت بر تختی نهاده شده بود که آن تخت، بر زمین قرار داشت، در آن صورت نیز، نماز خواندن بر وی جایز است.]

۱۶۵۸ - ﴿۱۳﴾ (مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ)

وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَرَّ بِقَبْرٍ دُفِنَ لَيْلًا فَقَالَ: «مَتَى دُفِنَ هَذَا؟» قَالُوا: الْبَارِحَةَ. قَالَ: «أَفَلَا آذَنْتُمُونِي؟» قَالُوا: دَفَنَّاهُ فِي ظُلْمَةِ اللَّيْلِ فَكَرِهْنَا أَنْ نُوقِظَكَ فَقَامَ فَصَفَفْنَا خلفه فصلی عَلَيْهِ[۱۶۵۸]

۱۶۵۸- (۱۳) عبدالله بن عباس رضی الله عنهما گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم از کنار قبری عبور کردند که در شب، دفن شده بود. پرسیدند: «این مرده، چه وقت، دفن شده است؟» گفتند: دیشب، به دل خاک سپرده شده است.

آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «چرا مرا [از مرگ او]، باخبر نساختید؟».

[۱۶۵۸] بخاری ۱۱۷۱/۳ ح ۱۲۴۷؛ مسلم ۶۵۸/۲ ح (۶۹-۹۵۴) و ابن ماجه ۴۹۰/۱ ح ۱۵۳۰.

گفتند: او را در تاریکی شب، دفن نمودیم و ناخوشایند دانستیم که شما را از خواب بیدار کنیم!
آن گاه آن حضرت ﷺ برخاستند و ما [نیز] پشت سر ایشان، صف بستیم؛ پس از آن بر آن مرده، نماز جنازه گزاردند.
[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند.]

شرح: از این حدیث، معلوم می‌شود که مستحب است، خبر مرگ، به اقوام و دوستان و همسایگان و مردم محل، برای مشارکت در تشییع جنازه، اعلام شود.

در روایت‌های دیگر، آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند که خبر شهادت زید رضی الله عنه، جعفر رضی الله عنه و عبدالله بن رواحه رضی الله عنه را اعلان نمایند.

نماز خواندن بر قبر، پس از دفن میّت:

در کتاب «درُّ المختار» آمده است: اگر شخص بدون نماز یا بدون غسل دفن شد و بر وی خاک انداخته شد، استحساناً بر قبر وی نماز بخوانند تا آنگاه که به گمان غالب بدنش دچار تفسّخ و در هم ریختگی نشده باشد و این قول صحیح‌تر است و در این مورد زمان معین مطرح نیست چرا که تفسّخ با اختلاف اوقات چون گرما و سرما و اختلاف اشخاص چون چاق و لاغر و به اختلاف اماکن فرق می‌کند.

اقوال علماء در مورد نماز خواندن بر قبر و تحقیق آنچه در این مورد حق است:

قاضی ابن رشد در کتاب «بدایة المجتهد» گفته است: علما در مورد نماز خواندن بر قبر، برای کسانی که نماز جنازه از ایشان فوت شده است اختلاف نظر دارند؛ مالک گفته است: بر قبر نماز نخواند. ابوحنیفه گفته است: بر قبر نماز نخواند مگر فقط ولیّ میّت چنانچه نماز جنازه از وی فوت شده بود و کسی که بر جنازه نماز خوانده بود عیر ولیّ بود. شافعی، احمد، داود و جماعتی گفته‌اند: کسی که نماز بر جنازه از وی فوت شده است بر قبر نماز بخواند. و قائلان به جواز نماز خواندن بر قبر در این مورد اتفاق نظر دارند که از شرط اقامه‌ی نماز بر قبر، تازه بودن دفن است، اما در مورد مدتی که دفن تازه است دچار اختلاف نظر هستند که اکثر مدّت، یک ماه است. علت

اختلاف فقهاء در مورد جواز یا عدم جواز نماز خواندن بر قبر معارضه‌ی عمل با اثر است، معارضه و مخالفت عمل در این است که ابن قاسم گفت: به مالک گفتم: پس حدیثی که در مورد نماز خواندن رسول الله ﷺ بر قبر زنی آمده است چه می‌شود؟ مالک گفت: آری! حدیث آمده است ولی بدان عمل نمی‌شود. احمد بن حنبل گفته است: نماز خواندن بر قبر از شش طریق از نبی کریم ﷺ روایت شده است که همه‌ی طُرُق نیکو و حَسَن‌اند، و بعضی از محدثین سه طریق دیگر را نیز افزوده‌اند که در مجموع نه طریق می‌شود.

اما ابوحنیفه در این مورد نیز گویا به قاعده‌ی عام خود عمل نموده است یعنی ردّ اخبار آحادی که بَلْوىٰ بدان عام شده است در صورتی که آن حدیث منتشر نشده و عمل به آن نیز انتشار نیافته باشد؛ زیرا عدم انتشار خبر واحد، آن خبر را سست می‌سازد و غلبه‌ی ظن بر صدق و درستی آن را به غلبه‌ی شک در صدق آن یا به غلبه‌ی ظن بر دروغ بودن یا منسوخ بودن آن می کشاند.

ملا علی قاری می گوید: نزدیکتر به احتمال این است که این حدیث را مخصوص رسول الله ﷺ دانسته و نماز دیگران را بر قبر نیز به تبع آن حضرت تلقی نماییم. علمای احناف گفته‌اند: دلیل بر عدم مشروعیت نماز خواندن بر قبر، ترک تمام مردم است نماز خواندن بر قبر رسول الله ﷺ را در حالی که آن حضرت در قبر شریف خود زنده‌اند. چرا که گوشت انبیاء بر زمین حرام است چنان که اثر بدان وارد شده است. و اگر نماز بر قبر مشروع می‌بود تمام خلق، علماء، صلحاء و دوستداران تقرّب به رسول خدا ﷺ که از هر راهی تلاش به تقرّب بدان حضرت ﷺ دارند از آن روی نمی گردانیدند. و این دلیلی است آشکار بر این قول و دلیل اینکه رسول الله ﷺ نماز را بر قبر میت اعاده کردند این بود که ولایت اقامه‌ی نماز مربوط ایشان است چرا که ایشان بالاترین ولیّ برای همه‌ی مؤمنان‌اند چنانکه حق تعالی می‌فرماید: ﴿ ٱلنَّبِيُّ أَوۡلَىٰ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ مِنۡ أَنفُسِهِمۡ ﴾ (احزاب/۶). مؤید نظر ما بر اختصاص این عمل به رسول خدا ﷺ حدیثی است که بعداً در مورد داستان زن سیاه‌پوست خواهد آمد که رسول خدا ﷺ بعد از آن که بر قبرش نماز خواندند فرمودند: «*بی‌گمان این قبرها بر اهل خویش پر از تاریکی‌اند و بی‌گمان خدای متعال با نماز خواندنم بر ایشان آنها را نورانی می‌گرداند*».

ملا علی قاری می گوید: نماز خواندن رسول خدا ﷺ برای نورانی ساختن قبر بود که این

خصوصیت در نماز غیر ایشان وجود ندارد؛ از این رو تکرار نماز، یک بار بر جنازه و دیگر بار بر قبر مشروع نیست؛ زیرا فرض نماز با یکبار اداء می‌شود. و از انس بن مالک رضی الله عنه روایت شده است که نبی کریم صلی الله علیه وسلم از نماز جنازه خواندن بین قبرها بر مرده نهی نمودند پس هر گاه نماز خواندن بر جنازه در بین قبرها ممنوع باشد دیگر چگونه است نماز خواندن بر خود قبرها؟

امام محمد در موطأ گفته است: سزاوار نیست بر جنازه‌ای که بر وی نماز خوانده شده تکراراً نماز خوانده شود و عمل رسول خدا صلی الله علیه وسلم در این مورد مانند عمل دیگران نیست؛ زیرا نماز رسول خدا صلی الله علیه وسلم برکت و پاک سازنده و آرامش‌بخش است و مانند غیر آن از نمازها نیست.

ملا علی قاری می‌گوید: سپس قول سیوطی را دیدم که در کتاب «أنوذج اللّبیب» گفته است: بعضی از احناف این نکته را ذکر کرده‌اند که در عهد پیامبر صلی الله علیه وسلم فرض نماز جنازه جز با نماز خود ایشان ساقط نمی‌شود از این رو نماز جنازه در حق آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرض عین و در حق غیر ایشان فرض کفایه است و از این جهت در روایتی رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعد از یک ماه بر قبر ام‌سعد نماز خواندند؛ زیرا در وقت مرگ وی غائب بودند.

به هر حال ائمه مذاهب درباره‌ی برگزار نمودن نماز جنازه بر قبر اختلاف نظر دارند. نزد امام مالک نماز جنازه بر قبر مطلقاً ناجایز است خواه قبلاً بر میت نماز خوانده شده است یا خیر.

امام شافعی، امام احمد و داود ظاهری برآنند که اگر میت بدون نماز جنازه به خاک سپرده شده است اقامه نماز جنازه بر قبر او جایز است.

حنفی‌ها برآنند که در دو صورت آتی اقامه نماز جنازه بر قبر جایز است:

۱- میت بدون اینکه نماز جنازه بر او خوانده شود به خاک سپرده شود.

۲- فقط برای ولیّ اقامه نماز جنازه بر قبر جایز است مشروط بر اینکه او نتوانسته باشد قبل از دفن در نماز جنازه شرکت بکند.

آن عده از ائمه که قائل به جوازاند در صورتی نماز جنازه را بر قبر جایز می‌دانند که قبر او نو و جدید باشد چنان که شوافع تا یک ماه بعد از دفن اقامه‌ی نماز جنازه را درست می‌دانند و حنفی‌ها تا مدت زمانی آن را جایز می‌دانند که اعضا و اندام میت انتشار نیابند و مدت آن سه روز تعیین شده است؛ اما راجح این است که مدت مشخصی ندارد بلکه حکم آن طبق هوای هر

منطقه‌ای مختلف می‌شود چون مدار و محور قول احناف مبنی بر عدم انتشار اعضا می‌باشد.

دلیل حنفی‌ها روایتی است که در طبرانی از حضرت انس نقل شده است: **«إن النبی ﷺ نهی أن یصلی علی الجنائز بین القبور (قال الهیثمی) رواه الطبرانی فی الأوسط و إسناده حسن».**[أ]

علامه عثمانی در ذیل این حدیث می‌نویسد: از آنجایی که نماز جنازه در میان قبور محظور است بر خود قبر به طریق اَوْلیٰ ممنوع خواهد بود.

یکی دیگر از دلایل احناف تعامل امت است مبنی بر اینکه هیچ یک از سَلَف و خَلَف بر روضه‌ی اقدس آن حضرت ﷺ نماز جنازه نخوانده است در حالی که اجساد مبارک انبیا محفوظ‌اند و زمین هیچ آسیب و نقصانی به آنها نمی‌رساند.

و در مورد حدیث باب باید گفت که نماز آن حضرت بر قبر خصوصیت منحصر به فرد آن جناب ﷺ است چون ایشان به دلیل نص قرآنی، ولیّ تمام مؤمنان‌اند آنجا که می‌خوانیم: ﴿ٱلنَّبِيُّ أَوۡلَىٰ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ مِنۡ أَنفُسِهِمۡ﴾ (احزاب/۶).

و دلیل بر خصوصیت فردی آن حضرت ﷺ روایتی است که در صحیح مسلم از ابوهریره رضی الله عنه نقل شده است که فرمود: **«إن امرأة سوداء كانت تقمّ المسجد أو شاباً ففقدها رسول الله ﷺ فسأل عنها أو عنه، فقالوا: مات، قال: «أفلا كنتم آذنتمونی؟» قال: فكأنهم صغّروا أمرها أو أمره، فقال: «دلونی علی قبره» فدلوه فصلی علیها، ثم قال: «إن هذه القبور مملوّة ظلمة علی أهلها و أن الله ینورها لهم بصلاتی علیهم».**[ب]

جمله‌ی اخیر روایت دلالت بر خصوصیت آن حضرت ﷺ دارد و صریح‌تر از آن روایتی است که در ابن حبان نقل شده است آنجا که یزید بن ثابت می‌گوید: **«خرجنا مع رسول الله ﷺ، فلما وردنا البقیع إذا هو بقبر فسأل عنه؟ فقالوا: فلانة، فعرفها فقال: «ألا آذنتمونی بها؟» قالوا: كنت قائلاً صائماً. قال: «فلاتفعلوا، لأعرفن ما مات منكم میت ما كنت بین أظهركم إلا آذنتمونی به فإن صلاتی علیه رحمة». قال: ثم أتی القبر فصففنا خلفه و كبر علیه أربعاً».**

[أ] مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۳۹.

[ب] مسلم، ج ۱، ص ۳۰۹.

۱۶۵۹ - ﴿۱۴﴾ (مُتَّفق عَلَيْهِ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ امْرَأَةً سَوْدَاءَ كَانَتْ تَقُمُّ الْمَسْجِدَ أَوْ شَابٌّ فَفَقَدَهَا رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَسَأَلَ عَنْهَا أَوْ عَنْهُ فَقَالُوا: مَاتَ. قَالَ: «أَفَلَا كُنْتُمْ آذَنْتُمُونِي؟» قَالَ: فَكَأَنَّهُمْ صَغَّرُوا أَمْرَهَا أَوْ أَمْرَهُ. فَقَالَ: «دلوني على قبره» فدلوه فصلى عَلَيْهَا. قَالَ: «إِنَّ هَذِهِ الْقُبُورَ مَمْلُوءَةٌ ظُلْمَةً عَلَى أَهْلِهَا وَإِنَّ اللهَ يُنَوِّرُهَا لَهُمْ بِصَلَاتِي عَلَيْهِمْ». وَلَفظه لُمسلم[1659]

۱۶۵۹- (۱۴) ابوهریره رضی الله عنه گوید: یک زن [حبشی] سیاهپوستی - یا یک مرد جوانی - که مسجد را تمیز و جارو می‌کرد، درگذشت.

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را ندید؛ از این رو، درباره‌ی او، از مردم پرسید. گفتند: فوت کرده است. آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «چرا مرا خبر نکردید؟»

راوی گوید: گویا مردم، او را فردی کوچک و بی‌اهمیّت دانستند و وی را دست کم و بی‌ارزش گرفتند.

آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «قبرش را به من نشان دهید».

به هر حال، قبرش را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشان دادند و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم [بر سر قبرش آمدند و] بر آن، نماز گزاردند. آن گاه فرمودند:

«بی‌گمان، این قبرها، برای ساکنانشان، بسیار تاریک‌اند؛ و به راستی خداوند بلند مرتبه، با نمازگزاردن من بر ایشان، آن‌ها را برای آنان، نورانی می‌گرداند».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند؛ و لفظ حدیث، از مسلم است.]

۱۶۵۹ بخاری ۲۰۴/۳ ح ۱۳۳۷؛ مسلم ۶۵۹/۲ ح (۷۱-۹۵۶)؛ ابن ماجه ۴۹۰/۱ ح ۱۵۳۳ و احمد ۳۸۸/۲.

شرح: «تقمّ»: جارو و تمیز می‌کرد.

«او شابّ»: این شک، از ناحیه‌ی راوی حدیث است.

صحیح آن است که داستان این حدیث به همان زن سیاهپوست خاکروب مسجد که نام یا کنیتش ام‌محجن بود مربوط می‌شود و داستان جوان، مربوط واقعه‌ی دیگری است که نامش طلحة بن براء بود و بیمار شد و رسول الله ﷺ به عیادتش رفتند و بعد از آن فرمودند: «*من طلحه را در وضعیتی جز این نمی‌بینم که در آن مرگ پدیدار شده است پس مرا از مرگش آگاه سازید و شتاب کنید*». اما بنی سالم بن عوف، موضوع را به رسول الله ﷺ اعلام نکردند تا از دنیا رفت و او به خانواده‌اش وقتی شب در رسید گفته بود که: وقتی مُردم مرا دفن کنید و رسول الله ﷺ را فرا نخوانید زیرا من بر ایشان از آسیب (یهود) می‌ترسم که به سبب من مورد اصابت (گزندی) قرار گیرند. پس رسول الله ﷺ صبح هنگام خبر داده شدند، و ایشان آمدند تا آنکه بر قبرش ایستادند و مردم نیز همراه ایشان صف بستند؛ سپس دستان خویش را بلند نموده و فرمودند: «*بار الها! طلحه را در حالی ملاقات کن که او به سوی تو می‌خندد و تو به سوی او می‌خندی*».

«فصلّی علیها»: اگر چنانچه میّت بدون نماز خواندن بر وی، دفن گردیده بود، در آن صورت تا آن‌گاه که [بر مبنای گمان غالب،] جسدش متلاشی و پوسیده نشده بود، بر قبر وی نماز خوانده شود؛ اگر چه این مرده، غسل داده نیز نشده بود. [به تعبیری دیگر؛ اگر مرده رابدون غسل و نماز دفن نمودند، در این صورت تا آن‌گاه که بدن وی بر مبنای گمان غالب، متلاشی و پوسیده نشده است، استحساناً می‌توان بر وی نماز جنازه گزارد؛ و این قول نیز صحیح است. پس تعیین کردن روزها صحیح نیست؛ یعنی برخی گفته‌اند:

هر گاه مرده بدون آن که بر وی نماز خوانده شود، دفن گردید، در آن صورت تا سه روز بر قبر وی نماز خوانده می‌شود؛ و پس از سپری شدن سه روز، دیگر نمی‌توان بر قبر او نماز گزارد؛ و این قول صحیح نمی‌باشد؛ زیرا با اختلاف اوقات و اماکن، سردی و گرمی هوا، و لاغری و چاقی مرده، حالات نیز فرق می‌کند. و همین موضوع را علامه شامی در کتاب «البحر» نقل کرده است.]

۱۶۶۰ - ﴿۱۵﴾ (صَحِيح)

وَعَنْ كُرَيْبٍ مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ مَاتَ لَهُ ابْنٌ بِقُدَيْدٍ أَوْ بِعُسْفَانَ فَقَالَ: يَا كُرَيْبُ انْظُرْ مَا اجْتَمَعَ لَهُ مِنَ النَّاسِ. قَالَ: فَخَرَجْتُ فَإِذَا نَاسٌ قَدِ اجْتَمَعُوا لَهُ فَأَخْبَرْتُهُ فَقَالَ: تَقُولُ: هُمْ أَرْبَعُونَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: أَخْرِجُوهُ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «مَا مِنْ رَجُلٍ مُسْلِمٍ يَمُوتُ فَيَقُومُ عَلَى جَنَازَتِهِ أَرْبَعُونَ رَجُلًا لَا يُشْرِكُونَ بِاللّٰهِ شَيْئًا إِلَّا شَفَّعَهُمُ اللهُ فِيهِ». رَوَاهُ مُسْلِم[۱۶۶۰]

۱۶۶۰- (۱۵) کُریب رضی الله عنه غلام آزاد شده‌ی عبدالله بن عباس رضی الله عنه، از ابن عباس رضی الله عنه روایت می‌کند که یکی از فرزندانش در «قدید» یا «عسفان» فوت کرد. ابن عباس رضی الله عنه گفت: «ای کریب! نگاه کن چند نفر جمع شده است؟».

کریب رضی الله عنه گوید: من بیرون رفتم و دیدم که تعدادی برای خواندن نماز جنازه جمع شده‌اند. ابن عباس رضی الله عنه را اطلاع دادم.

[کریب رضی الله عنه در ادامه گوید:] ابن عباس رضی الله عنه گفت: فکر می‌کنی چهل نفر هستند؟ گفتم: آری. گفت: جنازه را بیرون ببرید؛ زیرا من از رسول خدا صلی الله علیه وسلم شنیدم که می‌فرمودند:

«هر مسلمانی که بمیرد و چهل مرد، جنازه‌ی او را تشییع کنند که چیزی را برای خداوند، شریک قرار نداده باشند، قطعاً خداوند بلند مرتبه، شفاعتشان را در مورد او می‌پذیرد».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است.]

شرح: از مالک بن هبیره رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: *«هیچ شخص مؤمنی نیست که می‌میرد و سپس امتی از مسلمین که به تعدادی می‌رسند تا سه صف باشند بر روی نماز (جنازه) می‌خوانند مگر اینکه برایش آمرزیده می‌شود».*

[۱۶۶۰] مسلم ۶۵۵/۲ ح (۵۹-۹۴۸)؛ ابن ماجه ۴۷۷/۱ ح ۱۴۸۹ و احمد ۲۷۷/۱.

امام شوکانی می‌گوید: این حدیث و حدیث قبل، مفید استحباب بسیار ساختن جماعت نماز جنازه است و باید کوشید تعداد حاضران را به این تعداد که از موجبات فوز و رستگاری است رساند، اما این حضور به دو امر مقید ساخته شده است: نخست اینکه حاضران در مورد وی شفاعتگر باشند یعنی به اخلاص در حقّ وی دعا و درخواست مغفرت کنند و دوم اینکه نمازگزاران، مسلمانانی پاکیزه از شرک باشند.

قاضی عیاض گفته است: این احادیث به عنوان پاسخ چند سؤال‌کنندگان صادر شده است و رسول الله ﷺ به هر یک پاسخی مناسب داده است؛ در یک پاسخ صد نفر، در پاسخی دیگر چهل و در پاسخی دیگر سه صف گفته‌اند.

نووی می‌گوید: احتمال دارد که نبی کریم ﷺ در آغاز از پذیرش دعا و شفاعت صد کس خبر داده شده و آن خبر را اعلام کرده باشند، سپس از قبول شفاعت چهل تن خبر داده شده باشند و آخرالامر از قبول شفاعت سه صف، هر چند که تعداد ایشان اندک باشد. وی افزوده است: این احتمال نیز وارد است که گفته شود:

مفهوم عدد نزد جمهور علمای اصول فقه معتبر نیست؛ از این رو، از خبر قبول شفاعت صد تن، منع خبر قبول عدد کمتر آن برنمی‌آید و همین طور در عدد چهل و سه صف. بنابراین همه‌ی احادیث مورد عمل است. توربشتی نیز می‌گوید: هر گاه خدای متعال وعده‌ی مغفرت نماید؛ سنّت و قانون وی کاستن از فضل وعده داده شده نیست بلکه بر تفضّل خویش می‌افزاید. پس این بر زیادت فضل و کرم حق تعالی بر بندگانش دلالت می‌کند.

«قُدَیْد»: (به ضم قاف و فتح دال)، وادی بزرگی است از وادی‌های تهامه در حجاز؛ که راه مکه به مدینه، حدود ۱۲۰ کیلومتری آن، این دره را قطع می‌کند.

«عُسفان»: (به ضم عین و سکون سین)، شهری است در هشتاد کیلومتری شمال مکه، در راه مدینه. روایت شده است که پیامبر خدا ﷺ میان **عُسفان و ضجنان**، نماز خوف خواند. در جاهای دیگر از سیره و حدیث نیز از عُسفان یاد شده است.

راوی حدیث، شک دارد که وفات فرزند عبدالله بن عباس رضی الله عنهما، در کدام یک از این دو مکان واقع شده است.

۱۶۶۱ -﴿۱۶﴾ (صَحِيحٌ)

وَعَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَا مِنْ مَيِّتٍ تُصَلِّي عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ يَبْلُغُونَ مِائَةً كُلُّهُمْ يَشْفَعُونَ لَهُ: إِلَّا شفعوا فِيهِ». رَوَاهُ مُسلم[۱۶۶۱]

۱۶۶۱- (۱۶) عایشه رضی الله عنها گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند:

«هر مرده‌ای که گروهی از مسلمانان که تعدادشان به صد تن برسد، بر او نماز بگزارند [و] همه‌ی آنان، برای [بخشایش] او، شفاعت کنند، قطعاً شفاعتشان در مورد او، پذیرفته می‌شود».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است.]

شرح: «**أمّة**»: در اینجا، به معنای «**جماعت**» است.

«**یشفعون له**»: برای مرده، دعا می‌کنند. شفاعت در اینجا به معنای «**دعاء**» است.

«**شفّعوا فیه**»: شفاعت ایشان در حق وی، قبول می‌شود.

در این مورد، سه حدیث، ذکر شد؛ در حدیث اول، عایشه رضی الله عنها تعداد **یکصد نفر** شرکت کننده در نماز جنازه را ذکر کرد؛ و در حدیث بعدی، عبدالله بن عباس رضی الله عنه، **چهل نفر** شرکت کننده و در حدیث مالک بن هبیره رضی الله عنه، **سه صف** نمازگزار، ذکر گردید؛ و در هر سه حدیث نیز، نوید قبولی دعای آنان و مغفرت و بهشت برای میّت، بیان گردید!

به ظاهر، چنین معلوم می‌شود که در اوقات مختلف، خداوند بلند مرتبه، این هر سه امر را برای پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم بیان نموده است.

به احتمال زیاد، نخست برای آن حضرت صلی الله علیه وسلم بیان شد که در نماز جنازه‌ی هر مسلمانی، **یکصد نفر** شرکت کنند و برای او دعای مغفرت و رحمت نمایند، خداوند بلند مرتبه این دعای آنان را در حق آن میّت، قبول می‌کند.

پس از آن، در این امر، تخفیف داده شد و بر شرکت **چهل نفر**، نوید و بشارت داده شد. پس از

[۱۶۶۱] بخاری ۳/۲۲۸ ح ۱۳۶۷؛ مسلم ۲/۶۵۵ ح (۶۰-۹۴۹)؛ ترمذی ۳/۳۷۳ ح ۱۰۵۹؛ نسائی ۴/۴۹ ح ۱۹۳۲ و احمد ۳/۲۸۱.

آن، تخفیف بیشتری اعلام شد و بر نمازگزاردن سه صف بشارت مغفرت داده شد؛ اگر چه تعداد آن‌ها، از چهل نفر کمتر باشد. و الله اعلم.

به هر حال، از این احادیث به طور واضح ثابت می‌شود که کثرت شرکت کنندگان در نماز جنازه، مطلوب و موجب رحمت و برکت است؛ از این رو، در حد مناسب، سعی و اهتمام شود تا افراد بیشتری در نماز جنازه، شرکت کنند.

۱۶۶۲ - ﴿۱۷﴾ (مُتَّفق عَلَيْهِ)

وَعَنْ أَنَسٍ قَالَ: مَرُّوا بِجَنَازَةٍ فَأَثْنَوْا عَلَيْهَا خَيْرًا. فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «وَجَبَتْ» ثُمَّ مَرُّوا بِأُخْرَى فَأَثْنَوْا عَلَيْهَا شَرًّا. فَقَالَ: «وَجَبَتْ» فَقَالَ عُمَرُ: مَا وَجَبَتْ؟ فَقَالَ: «هَذَا أَثْنَيْتُمْ عَلَيْهِ خَيْرًا فَوَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ وَهَذَا أَثْنَيْتُمْ عَلَيْهِ شَرًّا فَوَجَبَتْ لَهُ النَّارُ أَنْتُم شُهَدَاء الله فِي الأَرْض». وَفِي رِوَايَةٍ: «الْمُؤْمِنُونَ شُهَدَاءُ اللهِ فِي الْأَرْضِ»[۱۶۶۲]

۱۶۶۲- (۱۷) انس رضی الله عنه گوید: جنازه‌ای را (از کنار صحابه) بردند؛ (یا صحابه از کنار جنازه‌ای گذشتند؛) و آنان، او را به نیکی نام بردند و از او تعریف کردند. رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «واجب شد».

آن گاه از کنار جنازه‌ی دیگری گذشتند و آن را نکوهش کردند و از آن، به بدی یاد نمودند. باز رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «واجب شد».

عمر بن خطاب رضی الله عنه پرسید: چه چیزی واجب شد؟!

آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «این یکی که از او به نیکی نام بردید، بهشت برایش واجب شد؛ و این یکی که از او، به بدی یاد کردید و نکوهشش نمودید، دوزخ برایش واجب گردید. شما گواهان خداوند در روی زمین هستید».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند؛ و در روایتی دیگر آمده است:]

[۱۶۶۲] بخاری ۲۲۸/۳ ح ۱۳۶۷ و مسلم ۶۵۵/۲ ح (۶۰-۹۴۹).

«مؤمنان، گواهان خدا در روی زمین هستند».

شرح: این حدیث در مسلم چنین آمده است:

«عن أنس بن مالک رضی الله عنه قال: مُرَّ بجنازة فأُثنی علیها خیر؛ فقال نبیّ الله صلی الله علیه وسلم: «وجبتْ وجبتْ وجبتْ».

و مُرّ بجنازة فأُثنی علیها شراً؛ فقال نبیّ الله صلی الله علیه وسلم: «وجبتْ وجبتْ وجبتْ». قال عمر رضی الله عنه: فدیً لک أبی و اُمّی! مُرّ بجنازة فأُثنی علیها خیرٌ، فقلتَ: وجبت وجبت وجبت؛ و مُرّ بجنازة فأُثنی علیها شرٌّ فقلتَ: وجبت وجبت وجبت؟! فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم: «من أثنیمّ علیه خیراً وجبت له الجنّة، و من أثنیتم علیه شرّاً وجبت له النار؛ أنتم شهداء الله فی الأرض؛ أنتم شهداء الله فی الأرض؛ أنتم شهداء الله فی الأرض».

«انس بن مالک رضی الله عنه گوید: جنازه‌ای را از کنار صحابه بردند و آنان از او تعریف کردند. پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «واجب شد؛ واجب شد؛ واجب شد». سپس جنازه‌ی دیگری را از کنار ایشان بردند و آن‌ها او را نکوهش کردند. پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «واجب شد؛ واجب شد؛ واجب شد».

عمر رضی الله عنه گفت: پدر و مادرم فدایت باد! جنازه‌ای را از کنار شما بردند که مورد ستایش قرار گرفت؛ شما درباره‌ی او فرمودید: «واجب شد؛ واجب شد؛ واجب شد»؛ و جنازه‌ی دیگری را از کنار شما بردند که مورد نکوهش قرار گرفت؛ باز هم فرمودید: «واجب شد؛ واجب شد؛ واجب شد»؟! آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: «کسی را که شما تعریف کردید، بهشت برایش واجب گردید؛ و کسی را که شما نکوهش نمودید، جهنم برایش واجب گردید. شما گواهان خدا بر روی زمین هستید؛ شما گواهان خدا بر روی زمین هستید؛ شما گواهان خدا بر روی زمین هستید».

و در صحیح بخاری، با این لفظ آمده است:

«عن انس رضی الله عنه یقول: مَرّوا بجنازة فأثنوا علیها خیراً. فقال النبی صلی الله علیه وسلم: «وجبت». ثم مَرّوا بأخری، فأثنوا علیها شراً. فقال: «وجبتْ». فقال عمر بن الخطاب رضی الله عنه: ما وجبت؟ قال: «هذا أثنیتم علیه خیراً فوجبت له الجنّة؛ و هذا أثنیتم علیه شراً فوجبت له النار. أنتم شهداء الله فی الارض».

«انس رضی الله عنه گوید: آن‌ها (صحابه) از کنار جنازه‌ای گذشتند و او را تعریف نمودند. رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «واجب شد». سپس، از کنار جنازه‌ی دیگری گذشتند و آن را نکوهش کردند. رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «واجب شد».

عمر بن خطاب رضی الله عنه پرسید: ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم! چه چیز واجب شد؟ آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: «میّتی را که شما تعریف کردید، بهشت برایش واجب شد؛ و میّتی را که شما او را نکوهش کردید، دوزخ برای او واجب شد؛ شما گواهان خداوند در روی زمین هستید».

در این حدیث، ذکر چند نکته، لازم به نظر می‌رسد:

۱- تفسیر خیر و شرّی که در این روایت مبهم آمده است در حدیث نضر بن انس از پدرش که حاکم آن را روایت کرده به تفصیل آمده است: من نزد نبی خدا صلی الله علیه وسلم نشسته بودم که در آن اثنا جنازه‌ای عبور داده شد، رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیدند: این جنازه‌ی کیست؟ گفتند: جنازه‌ی فلان پسر فلانی؛ شخصی که خدا و پیامبرش را دوست می‌داشت و به طاعت خداوند صلی الله علیه وسلم عمل می‌کرد و در راه طاعت کوشا بود. و ضدّ این اوصاف در مورد کسی بیان شد که از وی به بدی یاد کردند.

و رسول خدا صلی الله علیه وسلم از باب تأکید سه بار سخن خویش را تکرار فرمودند تا مخاطبان را بفهمانند که موضوع مورد نظر، موضوعی است مهم.

و مراد از وجوب بهشت یا دوزخ، ثبوت و صحت وقوع آن است اما توجه باید داشت که قاعدتاً چیزی بر خدا صلی الله علیه وسلم واجب نیست بلکه ثواب؛ فضل وی است و عقاب؛ عدل وی و او از آنچه انجام می‌دهد مورد پرسش قرار نمی‌گیرد.

نووی می‌گوید: کسی که اصحاب از وی به بدی یاد کردند از منافقان بود. شارح می‌گوید: مؤید این قول نماز نخواندن رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر این جنازه بود.

۲- این پرسش مطرح می‌شود که در حدیث صحیح بخاری از سَبّ و بدگویی مردگان نهی به عمل آمده است. پس چگونه اصحاب از آن مرده به بدی یاد کردند؟ پاسخ این است که نهی از یاد کردن مرده به بدی، در حق غیرمنافقین و کفار و غیرکسانی است که به فسق و بدعت تظاهر می‌کنند اما سبّ و بدگویی اینان حرام نیست تا مردم از آنان و اعمال آنان حذر کنند.

اما در مورد فاسق و مبتدع که مرده است هر چند در حیات خود متظاهر به فسق باشد،

جمهور علماء از لعن و سبّ آنها بعد از مرگ امتناع کرده‌اند؛ زیرا جواز مذمّت و نکوهش آنان در حیات‌شان برای این است که از بدکاری خود دست بردارند و مردم از آنها برحذر شوند اما بعد از مرگ آنها این کار هیچ فایده‌ای ندارد. به علاوه احتمال این که بر تو به مرده باشند نیز وجود دارد. با این حال در نظر باید داشت که در حدیث شریف، آنچه بر سبّ و لعن آنها دلالت کند وجود ندارد پس بهتر این است که به مصداق حدیث شریف: «*هلاک شدگان خود را جز به خیر یاد نکنید*» از بدگویی فاسقان و بدعتیان بعد از مرگ‌شان پرهیز کرد و مذمت‌شدگان در این حدیث و احادیث دیگر، بر کفار و منافقین حمل می‌شوند که یاد کردن از بدیهای آنان در همه حال اشکالی ندارد.

عینی می گوید: غزالی و نووی، نظر علماء در مورد اباحت غیبت در شش جا را نقل کرده‌اند، پس آیا در حق مرده نیز غیبت مباح است؟ یا که جواز غیبت در این شش جا به زندگان اختصاص دارد؟ در پاسخ باید گفت که لازم است تا به علتی که مباح سازنده‌ی غیبت است نگریسته شود که اگر این سبب و علّت با مرگ قطع شده بود، این در حق مرده جایز نیست و اگر با مرگ وی آن سبب و علت قطع نشده بود، مثلاً مانند ایراد طعن به راویان حدیث از سوی کسی که اکنون مرده است، یا بیان و اظهار بدعتی که ممکن است مورد اعتقاد قرار بگیرد یا مانند آنها... پس در همچون حالاتی باکی از ذکر این امور نیست تا از آنها اجتناب صورت گیرد.

۳- **«انتم شهداء الله فی الارض»**: یعنی شما مخاطبان از صحابه و همه‌ی کسانی که مانند شما بر صفت ایمان قرار داشته باشند در هر عصر و نسلی که باشند گواهان خدای متعال در زمین هستید.

اما ابن تین حکایت کرده که این وصف مخصوص صحابه است زیرا ایشان به حکمت نطق می‌کرده‌اند به خلاف نسلهای بعد از ایشان. وی می‌افزاید: ولی صحیح این است که این وصف به مردان و زنان باتقوا اختصاص دارد.

و در بخاری از حدیث عمر ﷺ آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: «*هر آن مسلمانی که چهار تن برای او به خیری گواهی دهند خداوند او را به بهشت داخل می‌کند. در این اثنا ما گفتیم: و اگر سه تن گواهی دهند؟ فرمودند: و سه تن نیز. باز گفتیم: و اگر دو تن گواهی دهند؟ فرمودند: و دو تن نیز. سپس در مورد یکتن از ایشان سؤال نکردیم*». زین بن منیر می گوید: علت اینکه عمر ﷺ

از یک تن نپرسید این بود که او دور پنداشت در مانند همچون مقام بزرگی به کمتر از حدّ نصاب شهادت که دو تن است اکتفا به عمل آید.

داودی می‌گوید: آنچه در این مورد معتبر است، شهادت اهل فضل و صداقت می‌باشد نه شهادت فاسقان؛ زیرا آنان چه بسا کسی را که همرنگ و هم‌خوی خودشان است صفت کنند. همچنان شهادت کسی که بین او و بین میّت دشمنی است نیز معتبر نمی‌باشد زیرا شهادت دشمن پذیرفته نمی‌شود.

طیبی از شارحان کتاب «**مصابیح**» نقل کرده است که: معنای این سخن رسول الله ﷺ: «*شما گواهان الله در زمین هستید*». این نیست که هر چه را در مورد هر کس بگویید همچنان شود. تا بدانجا که به سخن ایشان کسی که مستحق بهشت است از اهل دوزخ گردد یا به عکس؛ آن بلکه معنای آن این است که توصیف ایشان به صفت خیری که در کسی دیده و مشاهده کرده‌اند، علامت و نشانه‌ی بهشتی بودن یا به عکس دوزخی بودن آن است.

امام نووی می‌گوید: بعضی بر آنند که توصیف ایشان در مقام شهادت و گواهی نسبت به یک شخص باید با واقعیت منطبق باشد و اگر با واقعیت منطبق نباشد، هیچ اثری بر آن مترتّب نیست. در حالی که چنین نمی‌باشد بلکه صحیح این است که هر کس از مسلمانان مرد و سپس خدای متعال بر مردم ستایش وی را الهام کرد این دلیل بر آن است که او از اهل بهشت می‌باشد چه افعال وی اقتضای بهشت را بکند و چه نکند زیرا اعمال تحت مشیّت حق تعالی داخل است و این الهام است که بر تعیّن آنها راهنمایی می‌کند. و به این نحوه است که فائده‌ی ستایش از مرده آشکار می‌شود.

و این در بعد خیر روشن است. مؤید آن این روایت احمد، ابن حبان و حاکم است از انس رضی الله عنه: «*هیچ مسلمانی نیست که می‌میرد و سپس چهار تن از همسایگان نزدیک وی در حق وی شهادت می‌دهند که از وی جز خیر چیزی دیگری نمی‌دانند، مگر اینکه خدای متعال می‌فرماید: بی‌گمان که سخن شما را پذیرفتم و آنچه را که شما از وی نمی‌دانید (از اعمال بدش) بر وی آمرزیدم*». و در روایت نضر در آخر حدیث انس رضی الله عنه آمده است: «*همانا برای خداوند فرشتگانی است که بر زبانهای بنی آدم بدانچه در شخص از خیر و شرّ وجود دارد نطق می‌کنند*».

۱۶۶۳ -﴿۱۸﴾ (صَحِیح)

وَعَنْ عُمَرَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَيُّمَا مُسْلِمٍ شَهِدَ لَهُ أَرْبَعَةٌ بِخَيْرٍ أَدْخَلَهُ اللهُ الْجَنَّةَ» قُلْنَا: وَثَلَاثَةٌ؟ قَالَ: «وَثَلَاثَةٌ». قُلْنَا وَاثْنَانِ؟ قَالَ: «وَاثْنَانِ» ثُمَّ لم نَسْأَلْهُ عَنِ الْوَاحِدِ. رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ[۱۶۶۳]

۱۶۶۳- (۱۸) عمر بن خطاب رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خداوند، هر میّت مسلمانی را که چهار نفر به خوب بودنش، گواهی دهند، وارد بهشت خواهد کرد». (عمر بن خطاب رضی الله عنه گوید:) پرسیدیم: اگر سه نفر گواهی دهند. چطور است؟ رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «اگر سه نفر گواهی دهند نیز چنین خواهد بود».

دوباره پرسیدیم: اگر دو نفر گواهی دهند؟ آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «اگر دو نفر گواهی دهند نیز چنین می‌شود».

عمر بن خطاب رضی الله عنه در ادامه گوید: از آن حضرت صلی الله علیه وسلم درباره‌ی گواهی دادن یک نفر، سؤال نکردیم.

[این حدیث را بخاری روایت کرده است.]

۱۶۶۴ -﴿۱۹﴾ (صَحِیحٌ)

وَعَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا تَسُبُّوا الْأَمْوَاتَ فَإِنَّهُمْ قَدْ أَفْضَوْا إِلَى مَا قدمُوا» رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ[۱۶۶۴]

۱۶۶۴- (۱۹) عایشه رضی الله عنها گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «به مردگان، ناسزا مگویید و آنان را دشنام ندهید و بد و بیراه نگویید؛ زیرا آنان، بدانچه

[۱۶۶۳] بخاری ۲۲۹/۳ح ۱۳۶۸؛ نسائی ۵۰/۴ح ۱۹۳۴ و احمد ۲۲/۱.

[۱۶۶۴] بخاری ۲۵۸/۳ح ۱۳۹۳؛ نسائی ۵۳/۴ح ۱۹۳۶؛ دارمی ۳۱۱/۲ح ۲۵۱۱ و احمد ۱۸۰/۶.

از پیش فرستاده‌اند، رسیده‌اند؛ (یعنی: به نتیجه‌ی اعمالشان ـ چه خوب و چه بد ـ رسیده‌اند)».

[این حدیث را بخاری روایت کرده است.]

۱۶۶۵ ـ (۲۰) (صَحِيح)

وَعَنْ جَابِرٍ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يجمع بَين الرجلَيْنِ فِي قَتْلَى أُحُدٍ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ ثُمَّ يَقُولُ: «أَيُّهُمْ أَكْثَرُ أَخْذًا لِلْقُرْآنِ؟» فَإِذَا أُشِيرَ لَهُ إِلَى أَحَدِهِمَا قَدَّمَهُ فِي اللَّحْدِ وَقَالَ: «أَنَا شَهِيدٌ عَلَى هَؤُلَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». وَأَمَرَ بِدَفْنِهِمْ بِدِمَائِهِمْ وَلَمْ يُصَلِّ عَلَيْهِمْ وَلَمْ يُغَسَّلُوا. رَوَاهُ الْبُخَارِيّ[۱۶۶۵]

۱۶۶۵ـ (۲۰) جابر بن عبدالله رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم هر دو نفر از شهدای جنگ اُحُد را در یک پارچه کفن می‌کردند. سپس می‌پرسیدند: «کدام یک از آنان، قرآن را بیشتر می‌داند؟».

پس کسی را که قرآنِ بیشتری می‌دانست، در «لَحَد» مقدّم می‌کردند و می‌فرمودند: «من در روز قیامت، برای این‌ها، گواهی خواهم داد».

و آن حضرت صلی الله علیه وسلم دستور دادند تا آن‌ها را بدون غسل، با خون‌هایشان دفن کنند؛ و همچنین بر آن‌ها، نماز جنازه گزارده نشد».

[این حدیث را بخاری روایت کرده است.]

شرح: «قَتلی اُحُد»: توضیح موضوع: سال دوم هجری، کفار قریش، با دادن هفتاد کشته از سران و اشراف، و هفتاد اسیر در جنگ بدر، شکست خورده و به مکّه بازگشتند.

سال بعد، کفار مکه با سه هزار سوار و دو هزار پیاده و تجهیزات کامل به قصد جنگ با مسلمانان و گرفتن انتقام به سوی مدینه حرکت کردند.

[۱۶۶۵] بخاری ۲۱۲/۳ ح ۱۳۴۷؛ ترمذی ۳۵۴/۳ ح ۱۰۳۶؛ نسائی ۶۲/۴ ح ۱۹۵۵ و ابن ماجه ۴۸۵/۱ ح ۱۰۳۶.

پیامبر ﷺ چون از لشکرکشی قریش باخبر شدند، جلسه‌ای تشکیل دادند و با مسلمانان در این مورد مشورت و رایزنی نمودند. در این جلسه دو نظریه مطرح شد:

- در مدینه بمانیم و در کوچه‌ها و خیابانها سنگر بگیریم تا همه بتوانند به ما کمک کنند.
- از مدینه خارج شده و در بیرون شهر بجنگیم.

اگر چه رأی خود پیامبر ﷺ ماندن در شهر بود، ولی به احترام احساسات جوانانِ سلحشور و مبارز و شجاع و دلیر مسلمان، از رأی خود صرف نظر کرد و در نتیجه رأی بر آن شد که از شهر خارج شوند.

فرمانده‌ی این جنگ شخص پیامبر ﷺ بود. آن حضرت ﷺ چند پرچم را برافراشتند که بعضی بدست مهاجرین و بعضی بدست انصار سپرده شد.

پیامبر ﷺ نماز صبح را با ۷۰۰ نفر در اُحد (اُحد کوهی است که در فاصله‌ی ۳ کیلومتری مدینه قرار دارد) اقامه کردند و «عبدالله بن جبیر» را با پنجاه نفر از تیراندازان ماهر، مأمور حفظ دهانه‌ی حساس کوه احد قرار داده و سفارش فرمودند که هرگز این منطقه را خالی نکنید.

سرانجام دو لشگر در برابر یکدیگر صف‌آرایی کردند. کفار به نام بت‌ها و زنان زیبا، و رسول خدا ﷺ به نام خداوند متعال، سپاه خود را تشویق می‌کردند. جنگ که شروع شد، مسلمانان با یک حمله‌ی سریع لشکر قریش را درهم شکستند و سپاه کفر پا به فرار گذاشته و مسلمانان آنها را تعقیب نمودند. بعضی از مسلمانان به خیال شکست قطعی کفّار، سرگرم جمع‌آوری غنائم شدند و نگهبانانِ دهانه‌ی کوه نیز برخلاف سفارش اکید رسول خدا ﷺ به طمع جمع‌آوری غنائم، منطقه‌ی تحت حفاظت خود را رها کردند، در این هنگام «خالد بن ولید» با دویست نفر سپاه خود که در کمین بودند، از فرصت استفاده نموده و از پشت به سپاه اسلام حمله کردند.

ناگهان مسلمانان خود را در محاصره‌ی کفار دیدند. حمزه عموی گرامی پیامبر ﷺ شهید شد و جز افراد معدودی که پروانه‌وار گرد وجود مبارک رسول خدا ﷺ بودند، بقیه‌ی مسلمانان پا به فرار گذاشتند.

یکی از کفار مکه، سرباز فداکار اسلام «مصعب بن عمیر» را که پیشاپیش رسول اکرم ﷺ قرار داشت، به خیال اینکه او پیامبر است، شهید کرد و فریاد زد: به لات و عزّی سوگند! که محمد کشته شد.

با شنیدن این صدا، مسلمانان عقب‌نشینی کردند، اینجا بود که مشرکین فرصت را مغتنم شمردند و دست به حمله‌ی تازه‌ای زدند.

لحظات بسیار سخت و طاقت‌فرسایی بود، وقت آزمایش و امتحان بود. دشمن خود را به رسول اکرم ﷺ رسانید، سنگی به آن حضرت ﷺ اصابت کرد که بر اثر آن بر زمین افتاد و دندان رباعی‌اش شهید شد. سر مبارک زخمی گردیده و لب مبارکش جراحت برداشت و خون بر چهره‌اش جاری گشت.

مسلمانان متوجه نشدند که رسول اکرم ﷺ در چه جایی است. حضرت علی بن ابی‌طالب، دست آن حضرت ﷺ را گرفت. طلحة بن عبیدالله رضی الله عنه آن حضرت ﷺ را بلند کرد تا اینکه حضرت ایستادند. در همین وقت «مالک بن سنان» خون‌ها را از چهره‌ی رسول اکرم ﷺ مکید و بلعید.

مسلمانان در واقع در جنگ احد فرار نکردند، بلکه آنچه پیش آمد، یک وضعیت اضطراری بود که معمولاً لشکر با آن دچار می‌گردد و دوباره عملیات را از سر می‌گیرد.

وقتی مسلمانان از حال رسول اکرم ﷺ باخبر شدند و او را یافتند، به اتفاق آن حضرت ﷺ به سوی وادی حرکت کردند. ولی کفار قریش راه مکه را در پیش گرفته و جنگ را رها کردند و عملاً این کار به نفع مسلمانان تمام شد.

در این جنگ هفتاد تن از مسلمانان شهید و عده‌ی زیادی نیز مجروح شدند.

«اللَّحَد»: در زمین‌های سفت و سخت، باید رو به جانب قبله، برای قبر، لَحَد قرار داده شود؛ [و «لحد»: حفره‌ای است که در طرف راست پایین قبر کنده می‌شود]؛ و نباید برای قبر، شکاف و گودالی راست، بدون لحد قرار دهند؛ مگر آن که قبر، در زمینی نرم و سست و شکننده قرار گرفته باشد؛ [که در آن صورت می‌توانند برای میّت، لحد قرار ندهند و فقط قبر را بشکافند و گود نمایند و او را در آن قرار دهند؛ و میّت در قبر،] از جهت قبله نهاده شود. [پیامبر ﷺ در مورد لحد

فرموده است: «اَللَّحدُ لَنا وَ الشَّقُّ لِغَيْرِنا» (ابوداود و ترمذی)؛ «لحد از آنِ ما مسلمانان، و شکاف از آن غیر ما است».

و مناسب است که قبر عمیق، وسیع و خوب باشد. هشام بن عامر رضی الله عنه گوید:

«لَمَّا كانَ يَوْمُ اُحُدٍ، اُصِيبَ مَنْ اُصِيبَ مِنَ الْمُسْلِمِيْنَ وَ اَصابَ النّاسَ جِراحاتٌ؛ فَقُلْنا يا رَسُوْلَ اللهِ صلی الله علیه وسلم ! اَلحَفرُ عَلَيْنا لِكُلِّ اِنْسانٍ شَدِيْدٌ؛ فَكَيْفَ تَأْمُرُنا؟ فَقالَ: اُحْفُرُا وَ اَوْسِعُوْا وَ اعْمُقُوْا وَ اَحْسِنُوْا وَ اَدْفِنُوا الْاِثْنَيْنِ وَ الثَّلاثَةَ فِي الْقَبْرِ وَ قَدِّمُوْا اَكْثَرَهُمْ قُرْآناً. قالَ: فَكانَ اَبِيْ ثالِثُ ثَلاثَةٍ، وَ كانَ اَكْثَرُهُمْ قُرْآناً فَقُدِّمَ» (نسايي، ابوداود و ترمذي)

«زمانی که جنگ اُحد روی داد، بسیاری از مسلمانان کشته شدند و عدّه‌ای هم جراحاتی برداشتند. گفتیم: ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم کندن قبر برای هر کدام از آن‌ها، کار دشواری است، به ما چه دستوری می‌دهید؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: قبرها را به صورت وسیع، عمیق و خوب حفر کنید و دو نفر و سه نفر را در یک قبر دفن نمایید و کسی را که قرآن بیشتری از حفظ داشته، در دفن مقدّم کنید. هشام بن عامر رضی الله عنه گوید: پدرم سوّمین شخصی بود که کشته شده بود و بیشتر از همه قرآن را از حفظ داشت، در نتیجه او را جلوتر از همه، دفن کردند».

و کندن قبر هم به صورت لحد و هم به صورت شق جایز است؛ چون در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم هر دو صورت رواج داشته است، ولی لحد بهتر است.

انس بن مالک رضی الله عنه گوید:

«لَمَّا تُوُفِّيَ النَّبِيُّ صلی الله علیه وسلم كانَ بِالْمَدِيْنَةِ رَجُلٌ يَلْحَدُ وَ آخَرٌ يَضْرَحُ؛ فَقالُوْا: نَسْتَخِيْرُ رَبَّنا وَ نَبْعَثُ اِلَيْهِما؛ فَاَيُّهُما سَبَقَ تَرَكْناهُ؛ فَاَرْسِلَ اِلَيْهِما فَسَبَقَ صاحِبُ اللَّحْدِ؛ فَلَحَدُوْا لِلنَّبِيِّ صلی الله علیه وسلم » (ابن ماجه و سند این حدیث، حسن است)

«وقتی پیامبر صلی الله علیه وسلم فوت کرد، در مدینه دو قبرکن بود که یکی قبر را به صورت لحد و دیگری به صورت شق حفر می‌کرد. اصحاب گفتند: از پروردگارمان، استخاره می‌کنیم و به دنبال آن دو می‌فرستیم؛ هر کدام زودتر آمد قبر را حفر کند؛ به دنبال آن دو نفر فرستادند، لحدکن زودتر آمد، لذا برای پیامبر صلی الله علیه وسلم قبر را به صورت لحد حفر کردند».

«و لم یغسلوا»: هر مسلمانی که او را کفّار و بدخواهان اسلام به قتل برسانند؛ یا در میدان کارزار یافته شود و در وجودش اثر زخم باشد و به جهت همان زخم، دار فانی را وداع گوید؛ و یا این که مسلمانان او را به ستم کشته باشند و در قتلش نیز خون‌بها و دیه واجب نگردیده باشد، چنین فردی کفن می‌شود و بر او نماز جنازه گزارده می‌شود و غسل داده نمی‌شود.

و اگر فردی در حال جنابت و ناپاکی به شهادت رسید، در آن صورت علماء و صاحب‌نظران فقهی احناف، در مورد غسل دادنش، با همدیگر اختلاف‌نظر دارند: امام ابوحنیفه رحمه الله بر این باور است که باید غسل داده شود؛ ولی امام ابویوسف رحمه الله و امام محمد رحمه الله برآنند که چنین فردی نباید غسل داده شود.

و خون بدن شهید، شسته نمی‌شود و لباس وی نیز از تنش بیرون آورده نمی‌گردد؛ ولی می‌توان پوستین، کُت، موزه و سلاح وی را از تنش بیرون آورد.

و اگر چنانچه کسی در میدان کارزار زخم برداشت و پس از آن، چیزی خورد یا نوشید و یا مورد معالجه و درمان قرار گرفت و سپس مرد، چنین فردی در پیشگاه خداوند متعال، حکم شهید را دارد و اگر خدا بخواهد به ثواب و پاداش شهادت نیز نائل خواهد آمد؛ اما در احکامی که متعلّق به بندگان است، احکام شهید بر او جاری نمی‌گردد؛ از این رو، چنین فردی غسل داده می‌شود و تکفین می‌گردد و مانند دیگر مردگان برایش نماز جنازه خوانده می‌شود؛ و خورد و نوش و معالجه‌ی وی را پس از برداشتن زخم، «اِرتثاث» یعنی: بهره گرفتن می‌نامند.]

چنین کشته شده‌ای، با خون و جامه‌اش کفن می‌گردد؛ و بی‌آن که غسل داده شود. بر او نماز جنازه گزارده می‌شود؛ [جابربن عبدالله رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «**اِدْفِنُوْهُمْ فِيْ دِمٰائِهِمْ؛ - يَعْنِيْ يَوْمَ اُحُدٍ - وَ لَمْ يُغَسِّلْهُمْ**» (نسایی، بخاری، ابوداود و ترمذی)؛ *«آن‌ها را با خونشان دفن کنید؛ یعنی روز جنگ احد؛ و آن را نشست».*

و انس بن مالک رضی الله عنه نیز گوید: «**اِنَّ شُهَداءَ اُحُدٍ لَمْ يُغَسَّلُوْا وَ دُفِنُوْا بِدِمٰائِهِمْ**» (ابوداود و ترمذی)؛ *«شهدای اُحد، غسل داده نشدند و با خون‌هایشان دفن شدند».*]

و [لباس شهید نیز از تنش بیرون آورده نمی‌شود؛ ولی می‌توان] آنچه را که صلاحیّت و قابلیّت

کفن را ندارند همانند: پوستین، کُت، موزه، سلاح و زره را از تن شهید بیرون آورد؛ [زیرا ابن عباس رضی الله عنه گوید:

«اَمَرَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ بِقَتْلٰي اُحُدٍ اَنْ يُّنْزَعَ عَنْهُمُ الْحَدِيْدُ وَ الْجُلُوْدُ وَ اَنْ يُّدْفَنُوْا بِدِمٰائِهِمْ وَ ثِيٰابِهِمْ» (ابوداود)

«پیامبر ﷺ نسبت به کشتگان جنگ اُحد فرمان داد که سلاح و زره و پوستین آنها، درآورده شود و با خون و جامه‌شان دفن گردند».]

و می‌توان [برحسب ضرورت و نیاز،] در جامه‌ی شهید، افزون و کم نمود؛ و بیرون کشیدن تمام جامه از تن وی، مکروه است.

و در صورت‌های ذیل، فرد کشته شده، غسل داده می‌شود:

اگر در حال جنابت و ناپاکی، یا کودکی، یا دیوانگی، یا قاعدگی و یا نفاس و زایمان کشته شود؛ یا پس از پایان جنگ، به دنبال اصابت ضربه، نمرد، بلکه به چیزی از بهره‌ها و خدمات زندگانی، مُنتفع و بهره‌مند گردید؛ این‌طور که خورد یا آشامید یا خوابید یا معالجه و درمان شد؛ یا بر وی، وقت یک نماز در حالی که به هوش است گذشت؛ و یا زنده از میدان جنگ و کارزار به جایی دیگر منتقل شد؛ و این انتقال، از ترس لگدمال شدن در زیر دست و پای اسب‌ها نبود.

و یا به چیزی [از امور دنیا و آخرت] وصیّت کرد؛ یا چیزی را فروخت؛ یا چیزی را خریداری نمود؛ و یا زیاد سخن گفت.

و اگر چنانچه تمامی این صورت‌ها، پیش از پایان یافتن جنگ اتفاق افتاد، در آن صورت [شهید کامل گفته می‌شود و غسل داده نمی‌شود و با خون و جامه‌اش دفن می‌گردد؛ زیرا او پس از پایان یافتن جنگ،] به چیزی از خدمات و بهره‌های زندگی، مُتفع و بهره‌مند نشده است؛ [ناگفته نماند که خورد و نوش و معالجه و درمانِ فرد مجروح را پس از برداشتن زخم، «اِرتثاث» یعنی: بهره گرفتن می‌نامند.

و کسی که در شهر به قتل برسد و دانسته نشود که وی از روی ستم با چیزی تیر و برنده به قتل رسیده، یا به خاطر اجرای حدّ یا اجرای قصاص بر وی، کشته شده است؛ چنین افرادی غسل داده می‌شوند و بر آن‌ها نماز جنازه گزارده می‌شود.

[به هر حال؛ شهید به سه قسم تقسیم می گردد:

۱- شهید دنیا و آخرت؛ و این نوع از شهادت، آن گاه تحقق پیدا می کند که شخصِ کشته شده، مسلمان، عاقل و بالغ باشد و از حَدَث اکبر (جنابت و ناپاکی) پاک باشد و به دنبال ضربه مرده باشد؛ به گونه‌ای که به چیزی از بهره‌ها و خدمات حیات، چون خوردن، آشامیدن، خواب شدن و درمان و معالجه،بهره‌مند نگردیده و بر وی، وقت یک نماز در حالی که به هوش است، نگذشته باشد.

حکم چنین شهیدی، این است که غسل داده نمی‌شود، بلکه در جامه‌هایش کفن گردیده و بر وی نماز خوانده می‌شود و با خون و جامه‌اش، دفن می گردد.

۲- شهید آخرت فقط؛ و شهید آخرت: کسی است که شرطی از شروط پیشین را - به جز اسلام - نداشته باشد؛ پس احکام شهید بر وی جاری نمی گردد؛ مگر باید دانست که او شهید آخرت است و برای اوست همان پاداشی که شهداء بدان وعده داده شده‌اند.

و حکم این قسم از شهیدان، این است که ایشان غسل داده می‌شوند و تکفین می گردند و مانند دیگر مردگان، بر ایشان نماز خوانده می‌شود.

۳- شهید دنیا فقط؛ و شهید دنیا: منافقی است که در صفوف مسلمانان کشته شده است؛ پس او غسل داده نمی‌شود و در جامه‌ی خویش کفن می گردد و بر آن، مانند شهید کامل، نماز خوانده می‌شود؛ البته به اعتبار ظاهر.

«و لم یصلّ علیهم»: از دیدگاه امام شافعی رحمه الله، امام مالک رحمه الله - و در روایتی - امام احمد بن حنبل رحمه الله و دسته‌ای دیگر از علماء و صاحب نظران اسلامی، شهید غسل داده نمی‌شود و بر او نماز خوانده نمی‌شود و مستحب است که در لباس‌هایی که با آن شهید شده است، کفن شود.

به دلیل روایت امام بخاری (۱۲۸۷) از جابر رضی الله عنه که گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم درباره‌ی شهدای جنگ اُحد دستور داد که در لباس‌هایشان بدون غسل و نماز دفن شوند.

اگر مجاهدی در میدان جنگ زخمی شده و پس از پایان جنگ به طور مشخص زنده باشد و سپس بمیرد، احکام دنیوی شهدا درباره‌ی وی اجرا نمی‌شود؛ بنابراین لازم است چنین شخصی غسل

داده شده و بر او نماز خوانده شود، اگر چه مردن وی بر اثر سرایت (و عفونت) ناشی از زخم میدان جنگ باشد.

حکمت و فلسفه‌ی این که شهید غسل و نماز ندارد، این است که اثر و نشانه‌ی شهادت بر چنین افرادی باقی مانده و بی‌نیازی آنان از دعای دیگران برایشان، علامتی برای تعظیم و تکریم آنان باشد.

امامان بخاری (۲۳۵) و مسلم (۱۸۷۶) - لفظ حدیث از مسلم است - روایت کرده‌اند که پیامبر ﷺ فرموده‌اند:

«وَ الَّذی نَفلسُ مُحَمَّدٍ بِیَدِهِ، ما مِنْ کَلْمٍ یُکْلَمَ فی سَبیلِ اللهِ اِلّا جاءَ کَهَیْئَتِهِ حینَ کُلِمَ اَللَّوْنُ لَوْنُ الدَّمِ وَ الرِّیحُ ریحُ مِسْکٍ».

«قسم به آن کس که جان محمد در دست اوست، هر زخمی که در راه خدا به وجود آمده است (روز قیامت) با همان شکل (اصلی) خود، ظاهر می‌شود، رنگ همان رنگ خون است و بوی آن، بوی مشک است».

و امام ابوحنیفه رحمه‌الله بر این باور است که هر مسلمانی که او را کفّار و بدخواهان اسلام به قتل برسانند؛ یا در میدان کارزار یافته شود و در وجودش اثر زخم باشد و به جهت همان زخم، دار فانی را وداع گوید؛ و یا این که مسلمانان او را به ستم کشته باشند و در قتلش نیز خون‌بها و دیه واجب نگردیده باشد، چنین فردی کفن می‌شود و بر او نماز جنازه گزارده می‌شود و غسل داده نمی‌شود.

و اگر فردی در حال جنابت و ناپاکی به شهادت رسید، در آن صورت علما- و صاحب‌نظران فقهی احناف، در مورد غسل دادنش، با همدیگر اختلاف‌نظر دارند: امام ابوحنیفه رحمه‌الله بر این باور است که باید غسل داده شود؛ ولی امام ابویوسف رحمه‌الله و امام محمد رحمه‌الله برآنند که چنین فردی نباید غسل داده شود.

و دلایل امام ابوحنیفه رحمه‌الله، احادیث زیاد دیگری است که در باب «گزاردن نماز بر شهید» آمده است؛ به ویژه در قصه‌ی کشتگان اُحُد. از این رو، از دیدگاه احناف، روایات گزاردن نماز بر شهید، راجح‌تر و غالب‌تر است. و الله اعلم.

به هر حال، علماء و صاحب نظران اسلامی، بر عدم غسل شهیدی که در غیر حالت جنابت به شهادت برسد اتفاق نظر دارند. البته درباره خواندن نماز جنازه بر شهید بحث و نظر دارند.

امام مالک، شافعی، احمد و اسحاق برآنند که نماز جنازه بر او خوانده نمی‌شود. مذهب امام ابوحنیفه، امام محمد، سفیان، أوزاعی و ابن لیلی و یک روایت از احمد و اسحاق آن است که بر شهید نماز جنازه خوانده می‌شود. و رأی اهل حجاز نیز همین است.

دلایل احناف:

۱- در مستدرک حاکم از حضرت جابر نقل شده است که گفت: «**فقد رسول الله ﷺ حمزة حين جاء الناس من القتال..... ثم جيىء بحمزة فصلى عليه**».

علامه شوکانی و صاحب تحفة الأحوذی اعتراض نموده و گفته‌اند که مدار و محور این روایت بر ابوحماد حنفی است و او نزد علمای رجال متروک است.

در پاسخ باید گفت که ابوحماد حنفی یک راوی مُخْتَلَف فیه است؛ و قول صحیح درباره او این است که روایات وی مقبول‌اند.

۲- در سنن أبی داود از حضرت انس نقل شده است که گفت: «**إن النبی ﷺ مر بحمزة و قد مثل به و لم يصل على أحد من الشهداء غيره**».

سند این روایت قوی است و امام طحاوی نیز آن را تخریج نموده است. در مورد این جمله از حدیث که راوی می‌گوید: «**و لم يصل على أحد من الشهداء**» در سطور آتی سخن خواهیم گفت.

۳- در مسند احمد از شعبی روایت شده است که گفت: «**عن ابن مسعود قال: كان النساء يوم أحد خلف المسلمين، يجهزن على جرحى المشركين - إلى أن قال - فوضع النبی ﷺ حمزة و جيىء برجل من الأنصار فوقع إلى جنبه فصلى عليه فرفع الأنصاری و تَرک حمزة، ثم جيىء بآخر فوضع إلى جنب حمزة فصلى عليه، ثم رفع و ترک حمزة حتى صلى عليه يومئذ سبعين صلاة**».

بر این روایت اعتراض شده است که سماع شعبی از ابن مسعود ثابت نیست. در پاسخ باید گفت که شعبی از هر کسی ارسال نمی‌کند بلکه فقط از افراد ثقه ارسال می‌کند؛ لذا حدیث فوق صحیح است.

۴- در سنن ابن ماجه و سنن کبرای بیهقی و مستدرک حاکم و معجم طبرانی از حضرت ابن عباس روایت شده است که فرمود: «**أتی بهم رسول الله ﷺ یوم أحد فجعل یصلی علی عشرة عشرة و حمزة هو کما هو یرفعون و هو موضوع. اللفظ لابن ماجة**».

بر این روایت به خاطر یزید بن أبی زیاد اعتراض شده است و پاسخ آن اینکه یزید بن أبی زیاد از رُوات مسلم است که هم تضعیف شده است و هم توثیق.

۵- در صحیح بخاری از حضرت عقبة بن عامر نقل شده است که گفت: «**إن النبی ﷺ خرج یوماً فصلی علی أهل أحد صلاته علی المیت**». این واقعه قبل از وفات آن حضرت رخ داده است و فلسفه آن در سطور آتی بیان می‌شود.

۶- در طحاوی از حضرت عبدالله بن زبیر نقل شده است که گفت: «**إن رسول الله ﷺ أمر یوم أحد بحمزة فسجی ببُرده ثم صلی علیه فکبر تسع تکبیرات ثم أتی بالقتلی یضعون و یصلی علیهم و علیه معهم**».

بر این روایت ایراد گرفته شده است که حضرت عبدالله بن زبیر در موقع غزوه احد فقط دو سال داشت چون او در سال اول هجرت متولد شده بود و غزوه‌ی اُحد در سال سوم هجرت اتفاق افتاد.

در پاسخ باید گفت که حضرت عبدالله بن زبیر در این روایت ارسال نموده و اِرسال صحابی بالاتفاق مقبول است.

۷- در طحاوی ابومالک غفاری مرسلاً روایت می‌کند: «**قال کان قتلی أحد یوتی بتسعة و عاشرهم حمزة فیصلی علیهم رسول الله ﷺ یحملون، ثم یوتی بتسعة فیصلی علیهم و حمزة مکانه حتی صلی علیهم رسول الله ﷺ**».

۸- در مراسیل أبی داود از حضرت عطا نقل شده است که گفت: «**صلی النبی ﷺ علی قتلی أحد**».

۹- در سنن نسایی و شرح معانی الآثار از شداد بن الهاد نقل شده است که یک بدوی به خدمت آن حضرت ﷺ حاضر شده و مُشرّف به اسلام شد و در یکی از غزوات به شهادت رسید؛ راوی می‌گوید: «**ثم کفنه النبی ﷺ فی جبة النبی ﷺ ثم قدمه فصلی علیه**».

علامه شوکانی در مورد این روایت اظهار می‌دارد: «**و اما حدیث شداد بن الهاد فهو مرسل لأن الشداد تابعی**».

پاسخ این ایراد آن است که حضرت شداد بن الهاد بدون تردید صحابی هستند و امام بخاری درباره او می‌گوید: «**له صحبة**»؛ و حافظ در «**تقریب التهذیب**» می‌گوید: «**صحابی شهد الخندق و ما بعدها**».

تمام این روایات بر مشروعیت نماز جنازه بر شهید دلالت دارند و اگر در بعضی از روایات ضعف وجود دارد کثرت روایات، آن را جبران و تلافی می‌کنند.

در مورد روایت حضرت جابر که در آن نماز جنازه بر شهدای اُحد منتفی شده جوابهای متعددی ارائه شده است.

امام طحاوی گفته است که امکان اینکه آن حضرت ﷺ بر اثر جراحات وارده شخصاً نتوانسته بر آنها نماز بخواند و به دیگران دستور داده است، وجود دارد. و روایاتی که بر عدم خواندن نماز جنازه بر شهدای احد وارد شده‌اند بر همین توجیه محمول‌اند. ولی این توجیه پذیرفته نیست چون تمام روایات با هم انطباق نمی‌پذیرند.

توجیه دوم اینکه مراد از «**لم یصل علیهم**» که در حدیث آمده این است که آن حضرت ﷺ جز بر حمزه بر هیچ کسی مستقلاً نماز جنازه نخواندند بلکه بر جمعی از اصحاب یک نماز خواندند و بس.

این توجیه به نظر بهتر است چون با این توجیه تمام روایات منطبق می‌شوند.

در ارتباط با روایات حضرت عقبه که آن حضرت ﷺ قبل از وفات خویش بر شهدای اُحد نماز جنازه خواندند باید گفت که گر چه امکان اینکه مراد از آن دعا باشد وجود دارد و علامه نووی نیز همین توجیه را اختیار نموده است اما یک توجیه قوی‌تر نیز وجود دارد و آن اینکه: آن حضرت ﷺ رسماً بر آنها نماز خوانده است اما این نماز دوم، خصوصیت منحصر به فرد آنها بوده است.

امام طحاوی یک توجیه دیگر نیز نقل کرده است و آن اینکه در موقع غزوه بدر نماز جنازه واجب نشده بود و بعدها حکم وجوب فرود آمد لذا آن حضرت ﷺ دوباره بر آنان نماز خواندند.

«کان یجمع بین الرجلین من قتلی اُحُد فی ثواب واحد....»:

در غزوه‌ی اُحُد، حدود هفتاد نفر از صحابه، شهید شده بودند که برای هر یک از آنان، حفر قبر جداگانه، بسیار مشکل بود و برایِ چنین مواقع خاصّی، آن حضرت ﷺ خواستند نمونه و نظیر تعیین کنند؛ از این رو، دستور دادند تا در هر قبر، دو نفر و یا سه نفر دفن شوند؛ ولی بر این هم تأکید کردند که قبرها، وسیع و عمیق، تهیه شوند؛ و این تذکر را نیز دادند که در یک قبر، چون چند نفر دفن شوند، از نظر ترتیب، نخست کسی که قرآن به نزد او بیشتر موجود است، به سمت قبله و مقدم بر دیگران قرار داده شود؛ گویا او امام و پیشوا است و بقیه، مقتدی‌اند.

بر مبنای این حدیث، در زمان جنگ و دیگر حالات، جایز است که در یک قبر، چند نفر دفن شوند.

۱۶۶۶ -﴿ ۲۱ ﴾ (صَحِیح)

وَعَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ: أَتَى النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِفَرَسٍ مَعْرُورٍ فَرَكِبَهُ حِينَ انْصَرَفَ مِنْ جَنَازَةِ ابْنِ الدَّحْدَاحِ وَنَحْنُ نمشي حوله. رَوَاهُ مُسلم[1666]

۱۶۶۶- (۲۱) جابر بن سمرة رضی الله عنه گوید: (رسول خدا ﷺ بر ابن دحداح رضی الله عنه نماز جنازه گزاردند؛ آن گاه پس از دفن،) برای رسول خدا ﷺ اسبی بدون زین آوردند. آن گاه وقتی که رسول خدا ﷺ از نماز جنازه‌ی ابن دحداح رضی الله عنه بازگشتند، بر آن سوار شدند و ما نیز در پیرامون آن حضرت ﷺ پیاده، روان بودیم.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است.]

شرح: این حدیث در صحیح مسلم، چنین آمده است:

«عن جابر بن سمرة رضی الله عنه قال: صلّی رسول الله ﷺ علی ابن الدحداح؛ ثم أُتی بفرس عُرْيٍ،

[1666] مسلم ۶۶۴/۲ ح (۸۹-۹۶۵)؛ ابوداود ۵۲۱/۳ ح ۳۱۷۸ و ترمذی ۳۳۴/۳ ح ۱۰۱۳.

فعقله رجل فرکبه؛ فجعل یتوقص به و نحن نتّبعه نسعی خلفه؛ قال: فقال رجل من القوم: انّ النبیّ ﷺ، قال: «کم من عِذْقٍ معلّق او مُدلّی فی الجنّة لابن الدحداح».

«جابر بن سمرة ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ بر ابن دحداح نماز جنازه گزارد. آن گاه [پس از دفن،] اسبی بدون زین آوردند و شخصی آن را نگه داشت و آن حضرت ﷺ بر آن سوار شد. آن اسب، آهسته می‌دوید و رسول خدا ﷺ را تکان می‌داد. ما نیز به دنبال ایشان، می‌دویدیم.

راوی گوید: شخصی از میان مردم گفت: پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: «در بهشت چه بسیارند خوشه‌های خرمایی که تَر و تازه هستند و برای ابن دحداح آویزانند».

از این حدیث، جواز سوار شدن بر مرکب، هنگام بازگشت از نماز جنازه ثابت می‌گردد.

«معرور»: اسب بدون زین.

«فعقله»: نگه داشت آن اسب را.

«یتوقّص»: اسب، آهسته و با جهش راه می‌رفت. با جهش ولی نرم راه رفتن اسب و گذاشتن گامها در نزدیک هم را گویند.

«عِذْق»: خوشه‌ی خرما با شاخک آن. اما «عَذَق» (به فتح عین)، کلّ درخت خرما است که در اینجا، این معنا، مراد نیست.

در این حدیث، ذکر چند نکته لازم به نظر می‌رسد:

۱- اشکالی ندارد اگر کسی که دنباله‌رو است، به پیشوای خود در راه خدمت کند، مثلاً اسبش را نگه دارد تا وی سوار شود مشروط به آنکه خود پیشوا به این خدمت راضی باشد.

۲- این حدیث إخبار صورت واقعه است در اینکه رسول الله ﷺ از همراهان خود جلو شدند و ایشان بعد از آن حضرت ﷺ آمدند؛ نه اینکه عادت و شیوه‌ی همراهی‌شان با رسول الله ﷺ اینگونه بوده است که همیشه پیامبر ﷺ پیشاپیش آنان حرکت کرده و آنان از عقب می‌آمدند بلکه چه بسا می‌شد که پیامبر همراهان خود را از خود جلو می‌کردند و از اینکه نقش پای‌شان توسط همراهان از پشت سر دنبال گردد، منع می‌نمودند.

۳- سوار شدن بر مرکب در همراهی با جنازه به سوی گورستان را علما مکروه دانسته و در این باره حدیثی را نیز روایت کرده‌اند به روایت ابوداود: **«برای رسول الله ﷺ در**

حالی که همراه جنازه‌ای بودند، مرکبی آورده شد، ولی ایشان از سوار شدن بر آن ابا ورزیدند. اما وقتی از جنازه فارغ شدند در راه برگشت باز همان مرکب آورده شد، این بار سوار آن شدند در این مورد از ایشان سوال شد. در پاسخ گفتند: بی‌گمان فرشتگان همراه من راه می‌پیمودند و من در حالی که ایشان پیاده راه می‌پیمودند بر آن سوار شدنی نبودم». و در حدیث ثوبان نیز آمده است: «با رسول الله ﷺ در جنازه‌ای بیرون آمدیم و ایشان مردمانی را سوار دیدند، پس فرمودند: آیا حیا نمی‌کنید که فرشتگان با پاهای خود حرکت می‌کنند و شما بر پشت حیوانات».

۴- در علت اینکه ابی الدحداح شایسته‌ی برخورداری از خوشه‌های خرمای بهشت شد، علما چنین روایت کرده‌اند: «سبب این بود که یتیمی با ابولبابه در مورد درخت خرمایی مرافعه کرد و آن پسر بچه یتیم گریست. در این اثنا رسول الله ﷺ به ابولبابه فرمودند: آن درخت نخل را به وی بده و برایت در عوض آن خوشه‌های خرمایی است در بهشت. ابولبابه گفت: نه! در این هنگام ابوالدحداح این سخن پیامبر ﷺ را شنید و آن درخت خرما را به بهای باغچه‌ای که داشت از ابولبابه خرید و سپس به رسول الله ﷺ گفت: آیا اگر این نخل را به آن یتیم دهم برایم در عوض آن خوشه‌های خرمایی است؟ پیامبر ﷺ فرمودند: آری. پس از این جهت بود که رسول الله ﷺ فرمودند: چه بسیار خوشه‌های خرمای آویخته‌ای است در بهشت برای ابوالدحداح!».

۱۶۶۷ -﴿۲۲﴾ (صَحِيح)

وَعَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «الرَّاكِبُ يَسِيرُ خَلْفَ الْجَنَازَةِ والماشي يمشي خلفهَا وأمامها وَعَن يَمِينهَا وَعَن يسارها قَرِيبا مِنْهَا وَالسَّقْطُ يُصَلَّى عَلَيْهِ وَيُدْعَى لِوَالِدَيْهِ بِالْمَغْفِرَةِ وَالرَّحْمَةِ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ

وَفِي رِوَايَةِ أَحْمَدَ وَالتِّرْمِذِيِّ وَالنَّسَائِيِّ وَابْن مَاجَه قَالَ: «الرَّاكِب خلف الْجَنَازَة وَالْمَاشِي

حَيْثُ شَاءَ مِنْهَا وَالطِّفْلُ يُصَلَّى عَلَيْهِ» وَفِي المصابيح عَنِ الْمُغِيرَة بن زِيَاد[۱۶۶۷]

۱۶۶۷- (۲۲) مغیرة بن شعبه رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند:

«تشییع کننده‌ی سواره، پشت سر جنازه حرکت کند؛ و تشییع کننده‌ی پیاده، می‌تواند از پشت سر جنازه و از جلو آن و از سمت راست آن و از طرف چپ آن، حرکت کند؛ به شرط آن که به جنازه، نزدیک باشد.

و بر جنین سقط شده، نماز جنازه گزارده می‌شود و برای پدر و مادرش، به آمرزش و رحمت، دعا کرده می‌شود».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است؛ و در روایت احمد بن حنبل، ترمذی، نسایی و ابن ماجه، چنین آمده است:]

«تشییع کننده‌ی سواره، پشت سر جنازه حرکت کند و تشییع کننده‌ی پیاده، از هر طرفی که خواست، حرکت کند؛ و بر طفل، نماز گزارده می‌شود».

[و در کتاب «**المصابیح**»، این روایت، به جای (مغیرة بن شعبة رضی الله عنه) از مغیرة بن زیاد نقل شده است.]

شرح: به هر حال، جایز است که تشییع کننده از جلو و پشت سر و طرف راست و چپ جنازه حرکت کند به شرط اینکه به جنازه نزدیک باشد مگر اینکه سواره باشد که در این صورت باید پشت سر جنازه حرکت کند؛ به دلیل حدیث مغیرة بن شعبه رضی الله عنه که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:

«الرَّاكِبُ خَلفَ الجَنَازَةِ وَ المَاشِي حَيثُ شَاءَ مِنهَا»[أ]: *«سواره پشت سر جنازه و پیاده از هر طرفی که خواست حرکت کند».*

اما حرکت پشت سر جنازه بهتر است؛ چون این امر مطابق این فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه و سلم است: «وَ اتَّبِعُوا الجَنَائِزَ»: *«و جنازه‌ها را دنبال کنید».*

[۱۶۶۷] ابوداود ۵۲۲/۳ح ۳۱۸۰؛ ترمذی ۳۴۹/۳ح ۱۰۳۱؛ نسائی ۵۵/۴ح ۱۹۴۲؛ ابن ماجه ۴۷۵/۱ح ۱۴۸۱ و احمد ۲۴۷/۴.

[أ] صحیح: [صحیح ابن‌ماجه ۳۵۳۳]، ترمذی «۲/۲۴۸/۱۰۳۶»، نسایی «۴/۵۵»، ابوداود «۸/۴۶۷/۳۱۶۴».

قول علی رضي الله عنه نیز این را تأیید می کند، که می گوید: «**المَشيُ خَلفَهَا أفضَلُ مِنَ المَشيِ أمَامَهَا، كَفَضلِ صَلاةِ الرَّجُلِ فِي جَمَاعَةٍ عَلَى صَلاتِهِ فَذّاً**»[أ]: «*فضیلت حرکت کردن پشت سر جنازه بر حرکت کردن جلو آن مانند فضیلت نماز جماعت بر نماز فرادی است*».

«**و السقط یصلّی علیه**»: احناف و شوافع می گویند: نوزادی کـه در حـال ولادت، در او نـشانه‌هـای حیات و زندگی یافته می‌شود؛ [مانند این که پس از تولّد، صدایش را به گریـه بلنـد کـرد و در او نشانه‌های زندگی، از قبیل: حرکت و غیره یافته شد،] هم نامگـذاری مـی‌شـود و هـم غـسل داده می گردد و هم بر وی نماز جنازه گزارده می‌شود؛ [زیرا جابربن عبدالله رضي الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «**اَلطِّفْلُ لاٰيُصَلّي عَلَيْهِ وَ لاٰيَرِثُ وَ لاٰ يُوْرَثُ حَتّي يَسْتَهِلَّ**» (ترمذی و ابن ماجه)؛ «*نوزاد بر او نماز خوانده نمی‌شود، ارث نمی‌برد و از او ارث برده نمی‌شـود تـا آن کـه در او نـشانه‌هـایی از زندگانی یافته شود*».]

و اگر چنانچه نوزادی متولّد شد و پس از تولّد، صدایش را به گریه بلنـد نکـرد و در او نشانه‌های حیات و زندگی یافته نشد، در آن صورت - بنا به قول مختـار و برگزیـده - غـسل داده می‌شود و در جامه‌ای پیچانیده و دفن می گردد و بر وی نماز جنازه، گـزارده نمـی‌شـود؛ همانند کودکی که به همراه یکی از پدر و مادر [کافرش، از سرزمین دشمن - دارحـرب-] به اسارت گرفته شده باشـد [و سـپس بمیـرد؛ کـه در آن صـورت غـسل داده مـی‌شـود و در جامه‌ای پیچانیده و دفن می گردد و بر وی نماز جنازه گزارده نمی‌شود؛] مگر آن که یکی از پدر و مادرش، یا خود کودک، مسلمان گردد و یا هیچ یک از پدر و مادرش همراه بـا او بـه اسارت گرفته نشود؛ [که در این صورت‌ها، کودک غسل داده می‌شود و کفن و دفن می گـردد و بر وی نماز جنازه خوانده می‌شود.]

و امام احمد بن حنبل رحمه الله، بر این باور است که هر گاه نوزاد، چهار ماه و ده روز را در شـکم مادرش سپری کرده باشد و در او، روح دمیده شده باشد، بر او نماز جنازه گزارده می‌شود؛ گرچه پس از تولد، صدایش را به گریه بلند نکند.

[أ] سند آن حسن است: بیهقی «۴/۲۵»

«و فی المصابیح عن المغیرة بن زیاد»: یعنی در کتاب «المصابیح»، این حدیث، بـه جـای «مغیـرة بـن شعبة»، از مغیرة بن زیاد، نقل شده است؛ و پرواضح اسـت کـه ایـن اشـتباه اسـت؛ و شـاید از جمله‌ی خطاهای نسخه‌برداران باشد؛ چون در میان صحابه و تابعین، کسی بـا ایـن اسـم و نـسب، وجود ندارد.

۱۶۶۸ -﴿ ۲۳ ﴾ (صَحِيح)

وَعَنِ الزُّهْرِيِّ عَنْ سَالِمٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ يَمْشُونَ أَمَامَ الْجَنَازَةِ. رَوَاهُ أَحْمَدُ وَأَبُو دَاوُدَ وَالتِّرْمِذِيُّ وَالنَّسَائِيُّ وَابْنُ مَاجَهْ وَقَالَ التِّرْمِذِيُّ وَأَهْلُ الْحَدِيثِ كَأَنَّهُمْ يَرَوْنَهُ مُرْسَلًا[۱۶۶۸]

۱۶۶۸- (۲۳) زهری، از سالم، از پدرش (عبدالله بن عمر) روایـت کرده که وی گفته است: رسول خدا و ابوبکر و عمر را دیـدم که در پیش روی جنازه حرکت می‌کردند.

[این حدیث را احمد بن حنبل، ابوداود، ترمذی، نسایی و ابن ماجـه روایـت کـرده‌انـد؛ و ترمـذی گفته است: محدثان، این حدیث را «**مُرسل**» می‌پندارند.]

شـرح: از احادیث و روایات پیشین، چنین دانسته شد که حرکت تشییع‌کنندگان، بایـد پـشت سـر جنازه باشد، نه پیشاپیش آن، امّا بیهقی از عبدالرحمن بن أبزی روایت کرده است که ابوبکر و عمر پیشاپیش جنازه حرکت می‌کرده‌اند ولی علی پشت جنـازه حرکـت مـی‌کـرد. بـه علی گفته شد که: آن دو پیشاپیش جنازه حرکت می‌کنند. علی گفت: «ایشان می‌دانند که حرکت پشت سر جنازه بهتر از حرکت پیش روی آن است همانند بهتری نماز شخص به جماعت بر نماز وی به تنهایی ولیکن ابوبکر و عمر سهل (نرم و مشفق)اند و کـار را بـرای مـردم آسان می‌سازند». بیهقی می‌افزاید: «**آثار در مورد حرکـت پـیش روی جنـازه صـحیح‌تـر و بیـشتر**

[۱۶۶۸] ابـوداود ۵۲۲/۳ ح ۳۱۷۹؛ ترمـذی ۳۲۹/۳ ح ۱۰۰۷؛ نـسائی ۵۶/۴ ح ۱۹۴۴؛ ابـن ماجـه ۴۷۵/۱ ح ۱۴۸۲؛ مالک ۲۲۵/۱ ح ۸ کتاب جنائز و احمد ۸/۲.

است». اما ابن ترکمانی می‌گوید: «در هیچ چیزی از این آثار به برتری حرکت پیش روی جنازه تصریح نشده است. پس بر جواز حمل می‌شود و علی رضی الله عنه بر افضلیّت حرکت به دنبال جنازه تصریح کرده است؛ از این رو، این به پیروی اَولیٰ است».

و اما این حدیث ابن عمر رضی الله عنه: «**نبی خدا صلی الله علیه و آله وسلم و ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه را دیدم که پیاپیش جنازه حرکت می‌کردند**» روایتی است مرسل. شیخ ابن همام می‌گوید: افضل برای تشییع کننده، حرکت به دنبال جنازه است ولی حرکت پیش روی آن نیز جایز است مگر آنکه بسیار از جنازه فاصله بگیرد یا از همگان جلو شود که این مکروه است.

گفتنی است کسانی که حرکت پیشاپیش جنازه را ترجیح می‌دهند و کسانی که حرکت به دنبال آن را، به معنی نیز نظر دارند. ترجیح دهندگان حرکت پیش روی جنازه می‌گویند: مشایعت کنندگان جنازه شفیعان وی هستند و شفیع جلو می‌شود تا برای شفاعت تمهیدات لازم را آغاز نماید. اما دیگران می‌گویند: آنان تشییع کننده‌اند و مشایعت کننده باید به دنبال مشایعت شده حرکت کند.

علماء و صاحب نظران اسلامی، اتفاق نظر دارند، بر این که تشییع جنازه از مقدّم و مؤخّر، راست و چپ میت جایز است. البته در مورد این که تشییع نمودن از کدام سو افضل و بهتر است اختلاف وجود دارد.

حضرت سفیان ثوری و امام بخاری برآنند که هیچ یک از جهات بر دیگری برتری و فضیلت ندارد. امام احمد و امام مالک گفته‌اند که افراد پیاده در جلوی جنازه حرکت کنند و مرکب سواران از پس آن.

امام شافعی معتقد است که حرکت کردن در جلوی جنازه مطلقاً افضل است. در مقابل این دیدگاه امام ابوحنیفه و اصحاب او و امام أوزاعی برآنند که حرکت نمودن در پشت جنازه مطلقاً افضل است.

امام شافعی حدیث فوق را مورد استناد قرار می‌دهد. شایان توجه است که مالکی‌ها و حنبلی‌ها این حدیث را بر وضع پیاده بودن و حنفی‌ها آن را بر بیان جواز نسبت می‌دهند.

نکته دیگر اینکه درباه موصول و مُرسل بودن حدیثِ یاد شده، اختلاف وجود دارد و قول اَصحّ نزد محدثان آن است که حدیث مورد اشاره، مرسل است و حدیث مرسل نزد شوافع حجت نیست.

مالکی‌ها و حنبلی‌ها برای افراد پیاده از این حدیث و برای سواران از روایت حضرت مغیره بن شعبه استدلال می کنند. حضرت مغیره می گوید: «**إن النبی ﷺ قال: «الراکب خلف الجنازة و الماشی حیث یشاء منها»**.

علامه اشرف علی تهانوی قدس سره در پاسخ به آنها اظهار می‌دارد: برای راکب و ماشی تشییع از پشت جنازه افضل است و این روایت به راکب بیشتر تأکید می کند تا در پس جنازه حرکت کند چون او به خاطر سوار بودن نوعی بی‌احترامی نموده است و اگر به قسمت عقب جنازه برگردد از میزان بی‌احترامی او کاسته می‌شود اینجاست اسبیجابی از احناف گفته است که تشییع جنازه از قسمت مقدّم جنازه برای افراد سوار مکروه است ولی برای افراد پیاده اشکالی ندارد.

دلایل احناف:

۱- آن دسته از روایاتی که در آنها حکم به اتّباع جنازه شده است از جمله روایت حضرت براء بن عازب که می گوید: **أمرنا النبی ﷺ بسبع و نهانا عن سبع أمرنا باتباع الجنائز.**

۲- از حضرت ابن مسعود نقل شده است که فرمود: «**سألنا رسول الله ﷺ عن المشی خلف الجنازة. قال: «ما دون الخبب»**.

در اینجا ممکن است کسی به طرح این پرسش بپردازد که در سند این روایت ابوماجد قرار دارد و او از دیدگاه رجال شناسان مجهول است. مولانا گنگوهی در پاسخ به این اعتراض گفته است که ابوماجد از طبقه‌ی ثانیه‌ی رُوات (یعنی از کبار تابعین) استَ و یحیی امام بنی تیم الله که طبق تصریح امام ترمذی ثقه است از او روایت دارد «**و قلة الروایة عنه لایقدح فیه**»؛ از این رو نمی‌توان روایت او را به کلی رد نمود. علاوه بر آن روایت او از بقیه‌ی روایات نیز تأیید می گردد.

۳- در طحاوی از عمرو بن حریث نقل شده است که فرمود: «**قلت لعلی بن أبی طالب: ما تقول فی المشی أمام الجنازة؟ فقال علی بن أبی طالب: المشی خلفها أفضل من المشی أمامها کفضل المکتوبة**

على التطوع، قال قلت: إنی رأيت أبابكر و عمر يمشيان أمامها فقال: إنما يكرهان أن يحرجا الناس».

همچنین در طحاوی از ابزی روایت شده است که گفت: «كنت أمشی فی جنازة فيها أبوبكر و عمر و علی، فكان أبوبكر و عمر يَمشيان أمامها و علی يمشی خلفها، يدی فی يده، فقال علی إن فضل الرجل يمشی خلف الجنازة على الذی يمشی أمامها كفضل صلاة الجماعة على صلاة الفذ، و إنهما ليعلمان من ذلک مثل الذی أعلم، و لكنهما سهلان يسهلان على الناس».

۴- حضرت نافع می‌گوید: «خرج عبدالله بن عمر و أنا معه على جنازة فرأى معها نساءً فوقف ثم قال: ردهن فإنهن فتنة الحی و الميت، ثم مضى يمشی خلفها، فقلت، يا أبا عبدالرحمن كيف المشی فی الجنازة: أمامها أم خلفها؟ فقال: فقال: أما ترانی أمشی خلفها».

۵- در مصنف عبدالرزاق از طاووس مرسلاً نقل شده که گفت: «ما مشی رسول الله ﷺ فی جنازة حتى مات إلا خلف الجنازة».

ناگفته نماند که روایت ابن عمر مبنی بر مواظبت تشییع جنازه از جلو دلالت دارد ولی دلالت روایت طاووس مبنی بر مواظبت تشییع از پشت سر جنازه بیشتر است.

۱۶۶۹ -﴿ ۲۴ ﴾ (لم تتمّ دراسته)

وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «الْجَنَازَةُ مَتْبُوعَةٌ وَلَا تَتْبَعُ لَيْسَ مَعَهَا مَنْ تَقَدَّمَهَا». رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَأَبُو دَاوُدَ وَابْنُ مَاجَهْ وَقَالَ التِّرْمِذِيّ وَأَبُو ماجد الرَّاوِي رجل مَجْهُول[1669]

۱۶۶۹- (۲۴) عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «جنازه، دنبال شده، است و کسی را دنبال نمی‌کند؛ و کسی که پیشاپیش جنازه حرکت می‌کند، اجر و پاداشی، برای وی نیست».

[این حدیث را ترمذی، ابوداود و ابن ماجه روایت کرده‌اند؛ و ترمذی گفته است: ابوماجد - راوی این حدیث - مردی مجهول است.]

[1669] ابوداود ۵۲۵/۳ ح ۳۱۸۴؛ ترمذی ۳۳۲/۳ ح ۱۰۱۱؛ ابن ماجه ۴۷۶/۱ ح ۱۴۸۴ و احمد ۴۱۵/۱.

شرح: «متبوعة»: دنبال شده؛ یعنی: تشییع کنندگان، بایستی از پشت سر آن حرکت کنند.
«لاتتّبع»: جنازه، کسی را دنبال نمی‌کند؛ یعنی نباید کسی پیشاپیش جنازه حرکت کند.

به هر حال، حرکت کردن پشت سر جنازه بهتر است؛ زیرا این کار مطابق با این فرموده‌ی پیامبر ﷺ است که فرمود: «**وَاتَّبِعُوا الْـجَنٰائِزَ**»؛ *«و جنازه‌ها را دنبال کنید»*.

و قول علی رضی الله عنه نیز این را تأیید می‌کند که می‌گوید: «**اَلْـمَشْيُ خَلْفَهٰا، اَفْضَلُ مِنَ الْـمَشْيِ اَمٰامَهٰا، كَفَضْلِ صَلٰاةِ الرَّجُلِ فِيْ جَمٰاعَةٍ عَلٰى صَلٰاتِهِ فَذّاً**» (بیهقی و مصنّف عبدالرزاق)؛ *«فضیلت حرکت کردن پشت سر جنازه بر حرکت کردن جلوی آن، مانند فضیلت نماز جماعت بر نماز فُرادی است»*. و ابوامامه رضی الله عنه نیز گوید: «**اِنَّ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ مَشٰي خَلْفَ جَنٰازَةِ ابْنِهِ اِبْرٰاهِيْمَ حٰافِياً**» (مستدرک حاکم)؛ *«پیامبر ﷺ با پای برهنه، پشت سر جنازه‌ی پسرش ابراهیم، حرکت کرد»*.

و ذکر کردن با صدای بلند در پیشاپیش جنازه، مکروه است؛ چون این کار بدعت است. و قیس بن عباده رضی الله عنه گوید:

«**كٰانَ اَصْحٰابُ النَّبِيِّ ﷺ يَكْرَهُوْنَ رَفْعَ الصَّوْتِ عِنْدَ الْجَنٰائِزِ**» (بیهقی و الجنائز آلبانی)

«یاران پیامبر ﷺ بلند کردن صدا هنگام تشییع جنازه را مکروه می‌دانستند»؛ چرا که این کار، مشابهت با مسیحیان است؛ چون آنان به هنگام خواندن انجیل و دعاهایشان، آوازشان را همراه با کشیدن صدا و لحن دادن بدان و غمناک کردن آن، بلند می‌کردند؛ و زشت‌تر از آن، این است که تشییع جنازه با نواختن آلات موسیقی با صدایی حُزن‌انگیز، پیشاپیش جنازه همراه باشد؛ همچنان که در بعضی از ممالک اسلامی به تقلید از کفّار، این کار را انجام می‌دهند.

و پیامبر ﷺ در حدیثی دیگر می‌فرماید: «**لٰاتُتْبَعُ الْـجَنٰازَةُ بِصَوْتٍ وَّ لٰا نٰارٍ**» (ابوداود)»؛ *«جنازه با سر و صدا و آتش و بخور، تشییع نشود»*.

و همچنین نشستن بر زمین پیش از آن که جنازه بر زمین نهاده شود مکروه است؛ [زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«**مَنْ تَبِعَ الْـجَنٰازَةَ فَلٰايَجْلِسْ حَتّٰي تُوْضَعَ**» (بخاری)

«هر کس جنازه‌ای را دنبال می‌کند، تا وقتی که جنازه بر زمین نهاده نشده است، بر زمین ننشیند».

«رجل مجهول»: جهالت و ناآشنا بودن به راوی:

۱- تعریف «جهالت و ناآشنا بودن به راوی»:

الف) تعریف لغوی: «**جهالت**»، مَصدر «**جهل**» [ندانست. اطلاع نداشت. آگاه نبود، ناآشنا بود. بی‌اطلاع بود. جاهل بود.]، و ضد «**علم**» [آگاهی و اطلاع] می‌باشد. و منظور از «**مجهول بودن راوی**»، همان عدم شناخت و معرفت او است.

ب) تعریف اصطلاحی: «**مجهول بودن راوی**»، عبارت است از: «**عدم معرفة عين الراوي او حاله**»؛ عدم شناخت عینِ خود راوی، یا عدم شناخت حالات و اوصاف راوی.

۲- اسباب و عوامل مجهول بودن راوی:

اسباب و عوامل مجهول بودن راوی، سه مورد است که عبارتند از:

الف) کثرت ویژگیها و نشانه‌های راوی: از قبیل اسم، یا کنیت، یا لقب، یا صفت، یا شغل و حرفه، و یا نسب. [یعنی راویِ یک حدیث، دارای نامها و القاب و صفات و ویژگیها و خصلتها و نشانه‌های متعدد و گوناگونی است] که به یکی از آنها معروف و مشهور گشته است، ولی [در سلسله‌ی سند حدیث] او را به خاطر هدفی از اهداف، به غیر آنچه بدان مشهور است، ذکر کنند، و تصور شود که شخص دیگری است؛ و بدین ترتیب، نسبت به حالاتش بی‌اطلاعی و ناآگاهی و جهالت و سردرگمی ایجاد گردد.[أ]

ب) قلّت و کم بودن روایتِ راوی: [گاهی راویِ حدیث، نام و نشان مشخصی دارد و بدان نام و نشان هم یاد می‌شود، ولی از کسانی است که به ندرت حدیثی را روایت کرده است و] به سبب قلت روایتش، زیاد از او حدیث فرا گرفته نمی‌شود. و چه بسا فقط یک نفر، حدیثی را از او روایت نموده است.[ب]

ج) عدم تصریح به نام و نشان راوی: [گاهی راویِ حدیث، دارای نام و نشان مشخصی است،

[أ] و محدثین برای مشخص کردن این نوع از راویان، کتابهایی تحت عنوان «**موضح**» تألیف کرده‌اند.

[ب] محدثین، برای معرفی کردن این نوع از راویان، کتابهایی را تحت عنوان «**وُحدان**» تألیف کرده‌اند و این اشخاص را «**مجهول العین**» می‌نامند.

اما در سلسله‌ی سند، بدون نام و نشان از او یاد کرده‌اند. مثلا: بـه عنـوان «**فـلان**»، یـا «**مـردی**»، یـا «**شخصی**» یا «**کسی که مورد وثوق است**»، او را ذکر کرده‌اند. و تـصریح نکـردن بـه نـام و نـشان راوی] به جهت اختصار و ایجاز و یا امثال آن است. و به روایت کننـده‌ای کـه بـه نـام و نـشانش تصریح نشده است، «مُبهم» می‌گویند.[أ]

٣- مثالها و نمونه‌هایی برای ا سباب «مجهول بودن راوی»:

الف) مثال برای کثرت ویژگیها و نشانه‌های راوی:

«**محمد بن السائب بن بشر کلبی**»: برخی او را به جدش نسبت داده و گفتـه‌انـد: «**محمـد بـن بشر**». و برخی او را «**حماد بن السائب**» نام نهاده‌اند. و برخی او را با کنیه‌ی «**ابونضر**»، و بعـضی بـا کنیه‌ی «**ابوسعید**» و برخی با کنیه‌ی «**ابوهشام**» نام برده‌اند؛ تا جـایی کـه [اشـخاصِ بـی‌اطـلاع و ناآگاه] گمان می‌کنند که تمام اینها، نامها و القاب جمعی از راویان هستند، در صورتی که عمومـاً نامها و القاب یک نفر می‌باشند.

ب) مثال برای قلّت و ندرتِ روایت راوی، و اندک بودن کسانی که از او حدیث روایت کرده‌اند:

«**ابوالعُشراء الدارمی**» از تابعین، که غیر از **حماد بن سلمة**، کـسی دیگـر از او روایـت نکـرده است. [و مانند: «**جری بن کلیب**» که غیر از قتاده کسی از او روایت نکرده است و مانند «**عمـرو**»، «**ذی مر**»، «**جبار الطایی**» و «**سعید بن ذی حدان**» که غیر از ابو اسحاق سبیعی، کسی از آنها روایـت نکرده است].

ج) مثال برای عدم تصریح به نام و نشان راوی:

مثل این گفته‌ی راوی که می‌گوید: «**اخبرني فلان، او شیخ، او رجلٌ**»؛ «فلانی، یا استادی، یـا مردی [یا شخصی و یا کسی که مورد وثوق است] و امثال آنها، به من خبر داد که...»

۴- تعریف «مجهول» [راویِ مجهول]:

[أ] و محدثین برای معین کردن چنین راویانی، کتابهایی تحـت عنـوان «**مبهمـات**» تـألیف کـرده‌انـد. و ابوالقاسـم بـن بشکوال، کتاب مفصلی را در این زمینه تألیف کرده و به رشته‌ی تحریر درآورده است و با دلایل و مدارک، واضـح و روشن نموده است که راویانی که نام آنها برده نشده، مـرد بودنـد یـا زن و دارای چـه خـصوصیات و ویژگیهـایی بوده‌اند.

«مجهول» عبارت است از: «من لم تعرف عینه، او صفته»؛ کسی که نـه بـه ذات او اطـلاع و آگاهی داشته باشی و نه به صفات و ویژگیهای او. یعنی «مجهول»: روایت کننده‌ای است که به ذات او و به هویّت فردی و شخصی او اطّلاعی نداشته باشی، یا به هویّت شخـصی او آگـاهی و آشـنایی داشته باشی، ولی از صفات و ویژگیهای او —یعنی عدالت و ضبط او —چیزی دانسته نشود.

۵- انواع مجهول:

این امکان وجود دارد که گفته شود: انواع «**مجهول**» سه گونه است که عبارتند از:

الف) «مجهول العین»:

۱- تعریف «مجهول العین»:

«**مجهول العین**»، عبارت است از: «**من ذکر اسمه، و لکن لم یـرو عنـه الاّ راوٍ واحـدٍ**». کـسی که [دارای نام و نشان مشخصی است و به آن] نام و نشان خویش ذکر شده باشد، امـا [از کـسانی است که به ندرت حدیثی را روایت کرده است و] فقط یک نفر، حدیثی را از او روایـت نمـوده است.

۲- حکم روایت مجهول العین:

روایت مجهول العین، غیرقابل پذیرش است، مگر زمانی که توثیقِ راویِ مجهول العین مُحرز و ثابت بشود.

۳- راوی مجهول العین، چگونه توثیق می‌شود:

مجهول العین به دو طریق، توثیق می‌شود و مورد اعتماد قرار می‌گیرد:

الف) یا دیگران —غیر از کسی که از او روایت کرده —او را مورد وثوق، معرفی کند.

ب) و یا خودِ کسی که از او روایت نموده، وی را مورد وثوق و اعتماد، معرفی نماید، البته مشروط بر اینکه فرد توثیق کننده از اهل جرح و تعدیل باشد و لیاقت و صلاحیّت این کار را داشته باشد.

۴ — آیا حدیث مجهول العین از عنوان خاصّ و ویژه‌ای برخوردار است؟:

برای حدیث «**مجهول العین**»، عنوان ویژه و خاصی نیست و بدون تردید حدیث مجهول العین، از نوع «ضعیف» است.

ب) مجهول الحال [که به «مستور الحال» نامیده می‌شود]:

۱- تعریف مجهول الحال:

«**مجهول الحال**»، عبارت است از: «**من روي عنه اثنان فاکثر، لکن لم یوثق**»؛ کسی که دو نفر یا بیشتر، حدیثی را از او روایت نمایند، اما در مورد موثوق بودن وی سکوت کرده باشند و در زمینه‌ی وثوق و اعتماد به وی، چیزی نگفته باشند.

۲- حکم روایت مجهول الحال:

براساس قول جمهور – که قول صحیح نیز است – روایت مجهول الحال، رد شده و غیر قابل پذیرش است.[أ]

۳ – آیا برای حدیث مجهول الحال، عنوان ویژه و خاصی است؟:

برای حدیث مجهول الحال، عنوان ویژه و خاصّی وجود ندارد و بدون تردید، حدیث مجهول الحال، از نوع «**ضعیف**» به شمار می‌آید.

ج) «مُبهَم»

ممکن است که «**مبهم**» را از انواع «**مجهول**» در نظر بگیریم و به حساب بیاوریم؛ گرچه علمای حدیث، بر آن عنوان ویژه و خاصّی [= مُبهَم] را اطلاق نموده‌اند، ولی [واقعیت این است که] حقیقتِ «**مبهم**» با حقیقت «**مجهول**» مشابه و همانند است [و هر دو شبیه و مانند و مشابه و همسان و مطابق و همگون هستند.]

۱- تعریف «مُبهم»:

«**مبهم**» عبارت است از: «**من لم یصرح باسمه في الحدیث**»؛ کسی که [دارای نام و نشان مشخصی است، اما در سلسله‌ی سندِ] حدیث، به نام و نشان وی، تصریح نشده باشد.

۲- حکم روایت مبهم:

روایت مبهم، تا وقتی که فردِ روایت کننده از او، [کسی که حدیث را از او روایت می‌کند] به نام و نشان وی تصریح ننماید، یا به ورود نامش از طریقی دیگر تصریح نشده باشد و نام و نشانش از

[أ] امام ابوحنیفه، روایت مستور الحال را قبول کرده است و جمهور آن را رد نموده‌اند. و تحقیق محققان این است که بایستی در حال او تحقیق کرد، سپس مسئله‌ی رد و یا قبول، پیش می‌آید. نخبة ص ۸۷.

طریقی دیگر بازشناخته نشود، غیر قابل پذیرش است. و سبب رد شدن روایت مبهم، همان جهالت ذاتِ راوی است. زیرا کسی که نامش مبهم و پوشیده باشد، ذاتش نیز پنهان است و به طریق اولی، عدالتش نیز مخفی و نهان خواهد بود. از این رو روایت چنین فردی قابل پذیرش نیست.

۳ -اگر «راوی مبهم»، از طریق جرح و تعدیل - با الفاظ مُبهم و مُجمل - مورد وثوق قرار بگیرد، آیا در این صورت، روایتش پذیرفته می‌شود؟ مثل اینکه کسی که حدیث را از او روایت می‌کند، بگوید: «اخبرنی الثقة» [فردی ثقه و معتبر به من خبر داد که...]؟

در جواب باید گفت که: بنا به قول صحیحتر در این زمینه، روایت چنین فردی نیز قابل پذیرش نیست. چرا که این احتمال وجود دارد که وی از دیدگاه روایت کننده‌ی حدیث، مورد وثوق باشد، ولی از دیدگاه غیر او [از دیگر بزرگان و پیشوایان عرصه‌ی حدیث‌شناسی و رجال پژوهی]، فردی غیر ثقه و معتبر باشد!

۴- آیا برای حدیث مبهم، عنوان ویژه و خاصّی وجود دارد؟:

آری، برای حدیث مبهم، عنوانی خاصّ به نام «مُبهَم» وجود دارد، و حدیث مبهم عبارت است از: «**الحديث الذي فيه راوٍ لم يصرح باسمه**»؛ حدیثی که در آن روایت کننده‌ای وجود داشته باشد که به نام و نشان وی، تصریح نشده باشد. **بیقونی** در منظومه‌ی خویش گفته است:

«**و مبهم ما فيه راوٍ لم يسم**»؛ «**حدیث مبهم**»، حدیثی است که در آن روایت کننده‌ای وجود دارد که به نام وی تصریح نشده است.

۶- مشهورترین کتابهایی که در عرصه‌ی به تحریر درآوردن «اسباب جهالت در راوی» به رشته‌ی تحریر و نگارش درآمده‌اند:

الف) [سبب اول:] «**کثرت ویژگیها و نشانه‌های راوی**»: در این زمینه خطیب بغدادی کتابی را با عنوان «**موضح اوهام الجمع و التفريق**» به رشته‌ی تحریر درآورده است.

ب) [سبب دوم:] «**قلّت و ندرت روایتِ راوی**»: در این زمینه کتابهایی تحت عنوان «**وُحدان**» تألیف و نگارش شده‌اند. یعنی کتابهایی که شامل راویانی بودند که فقط یک نفر، حدیثی را از آنها روایت نموده است. و از میان این کتابها می‌توان به کتاب «**الوُحدان**»، تألیف امام مسلم اشاره کرد.

ج) [سبب سوم:] «**عدم تصریح به نام و نشان راوی**»: در این راستا، کتابهایی تحت عنوان

«مبهمات» به رشته‌ی تحریر و نگارش درآمدند. مثل کتاب «**الاسماء المبهمة فی الانباء المحکمة**»، تألیف خطیب بغدادی؛ و کتاب «**المستفاد من مبهمات المتن و الاسناد**» تألیف ولی الدین عراقی.

۱۶۷۰ -﴿۲۵﴾ (ضَعِيفٌ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «من تبع جَنَازَة وحلمها ثَلَاثَ مَرَّاتٍ: فَقَدْ قَضَى مَا عَلَيْهِ مِنْ حَقِّهَا». رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَقَالَ: هَذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ[۱۶۷۰]

۱۶۷۰- (۲۵) ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «کسی که جنازه‌ای را تشییع کند و آن را سه بار بردارد، به راستی حقّی که از ناحیه‌ی جنازه بر او بود، به انجام رسانده است».

[این حدیث را ترمذی روایت کرده و گفته است: این، حدیثی غریب است.]

۱۶۷۱ -﴿۲۶﴾ (ضَعِيف)

وَقَدْ رَوَى فِي «شَرْحِ السُّنَّةِ» : أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَمَلَ جَنَازَةَ سَعْدِ ابْن معَاذ بَيْن العمودين

۱۶۷۱- (۲۶) و مصنّف «شرح السنّة» **چنین روایت کرده است که: «رسول خدا صلی الله علیه وسلم جنازه‌ی سعد بن معاذ رضی الله عنه را بین دو عمود چوبین برداشتند».**

شرح: احناف می‌گویند: سنّت است که جنازه را چهار مرد حمل نمایند؛ و [برای هر یک از حمل‌کنندگان] مناسب و زیبنده است که جنازه را چهل قدم حمل نمایند؛ [زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «**مَنْ حَمَلَ جَنَازَةَ اَرْبَعِيْنَ خُطْوَةً كُفِّرَتْ عَنْهُ اَرْبَعِيْنَ كَبِيْرَةً**» (ابن عساکر)؛ «*هر کس جنازه را چهل قدم حمل کند، چهل گناه از او بخشوده می‌شود*».

[۱۶۷۰] ترمذی ۳۵۹/۳ ح ۱۰۴۱.

و کسی که می‌خواهد تابوت میّت را حمل کند،] نخست، پایه‌ی راست جلوی تابوت را بر بالای شانه‌ی راست خویش بگذارد؛ [آن‌گاه پایه‌ی آخر راست تابوت را بر بالای شانه‌ی راستش بنهد؛] پس از آن، پایه‌ی چپِ جلوی تابوت را بر بالای شانه‌ی چپ و آن‌گاه در آخر، پایه‌ی چپ آخر تابوت را بر بالای شانه‌ی چپ خویش بگذارد. [ابوهریره رضی الله عنه گوید: «**مَنْ حَمَلَ الْجَنَازَةَ بِجَوَانِبِهَا الْأَرْبَعِ، فَقَدْ قَضَي الَّذِيْ عَلَيْهِ**» (مصنف ابن ابی شیبه)؛ «*هر کس جنازه را با چهار جانب آن حمل کند، به راستی وظیفه‌ی خویش را به انجام رسانده است*».]

و [هر گاه مسلمانان بخواهند میّت را حمل و تشییع نمایند؛ باید چهار پایه‌ی تابوت میّت را بگیرند؛ و] مستحب و پسندیده است که با شتاب، جنازه را ببرند؛ امّا این شتاب نباید به گونه‌ای تند بوده باشد که به تکان خوردن و به جنبش درآمدن میّت بیانجامد؛ [ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «**اِسْرَعُوْا بِالْجَنَازَةِ فَإِنْ تَکُ صَالِحَةً فَخَيْرٌ تُقَدِّمُوْنَهَا عَلَيْهِ؛ وَ إِنْ تَکُ غَيْرَ ذٰلِکَ؛ فَشَرٌّ تَضَعُوْنَهُ عَنْ رِقَابِکُمْ**» (بخاری و مسلم)؛ «*در دفن جنازه عجله و شتاب کنید؛ چون اگر میّت، انسان نیک و صالحی باشد، خیری را به او می‌رسانید و اگر غیر از آن باشد، شرّی است که از دوش خود برمی‌دارید*».]

و پیاده رفتن پشت سر جنازه، بهتر از پیاده رفتن در جلوی آن است؛ [و فضیلت حرکت کردن پشت سر جنازه، بر حرکت کردن جلوی آن،] همانند فضیلت نماز فرض بر نماز نفل است.

۱۶۷۲ - ﴿۲۷﴾ (ضَعِيف)

وَعَنْ ثَوْبَانَ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي جَنَازَةٍ فَرَأَى نَاسًا رُكْبَانًا فَقَالَ: «أَلَا تَسْتَحْيُونَ؟ إِنَّ مَلَائِكَةَ اللّٰهِ عَلَى أَقْدَامِهِمْ وَأَنْتُمْ عَلَى ظُهُورِ الدَّوَابِّ». رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَابْنُ مَاجَهْ وَرَوَى أَبُو دَاوُدَ نَحْوَهُ وَقَالَ التِّرْمِذِيّ: وَقد روى عَن ثَوْبَان مَوْقُوفا[۱۶۷۲]

۱۶۷۲- (۲۷) ثوبان رضی الله عنه گوید: همراه با رسول خدا صلی الله علیه وسلم برای [تشییع]

[۱۶۷۲] ابوداود ۵۲۱/۳ ح ۳۱۷۷؛ ترمذی ۳۳۳/۳ ح ۱۰۱۲ و ابن ماجه ۴۷۵/۱ ح ۱۴۸۰.

جنازه‌ای بیرون شدیم. آن حضرت ﷺ مردمانی را دیدند که [بر مرکب‌ها] سواره بودند؛ از این رو فرمودند: «آیا شرم نمی‌کنید؟! به راستی، فرشتگان خدا، پیاده حرکت می‌کنند و حال آن که شما، بر پشت چهارپایان، سوار هستید!».

[این حدیث را ترمذی و ابن ماجه روایت کرده‌اند؛ و ابوداود نیز به همین معنا روایت کرده است؛ و ترمذی گفته است: این حدیث، به صورت موقوف، از ثوبان رضی الله عنه روایت شده است.]

شرح: رفع یک اشکال:

رسول خدا ﷺ در حدیث ۱۶۶۷ فرمودند: «**الراکب یسیر خلف الجنازة**»؛ «**تشییع کننده‌ی سواره، پشت سر جنازه حرکت کند**».

و در حدیث ۱۶۷۲، سوار شدن به هنگام تشییع جنازه را ناخوشایند دانستند؛ حال چگونه می‌توان بین این دو حدیث، جمع کرد؟!

در پاسخ می‌توان چنین گفت که: حدیث «**الراکب یسیر خلف الجنازة**»، در حق معذور (بیمار، افلیج، زمین گیر، لنگ و غیره) است؛ و حدیث ۱۶۷۲، در حق غیر معذور.

به هرحال، روایت ثوبان رضی الله عنه ، بر کراهیّت رکوب در هنگام تشییع جنازه دلالت دارد ولی روایت حضرت مغیره بر جواز آن دلالت دارد زیرا که حضرت مغیره می‌گوید: «**قال رسول الله ﷺ: «الراکب یسیر خلف الجنازة»** به ظاهر بین این دو روایت تعارض و ناهماهنگی وجود دارد.

در ارتباط با این تعارض باید گفت که روایت حضرت مغیره بر جواز رکوب دلالت دارد و حدیث باب بر کراهیت آن و ضروری نیست که جواز، خالی از کراهت باشد بلکه امکان دارد انجام یک عمل جایز ولی مکروه باشد یعنی جواز و کراهیتَ قابل جمع است.

ممکن است کسی بگوید پس چرا رسول خدا ﷺ ناراحت شدند؟ پاسخ اینکه اظهار ناراحتی آن حضرت به پاس خاطر فرشتگانی بود که در تشییع جنازه شرکت داشتند. و امکان دارد که حضور آنان به خاطر وجود رسول خدا ﷺ بوده است اگر این امکان و فرضیه درست باشد حضور آنها در هر جنازه‌ای ضروری نیست بنابراین تشییع جنازه در حالت سواری بدون کراهیت جایز است.

و توجیه دیگر اینکه سوار شدن بدون عذر مکروه است و در صورت بیماری و امثال آن اشکالی ندارد.
علامه ظفر احمد عثمانی روایت رکوب را بر استحباب حمل نموده است (لأنه من حسن الأدب مع الملائكة).

قابل ذکر است که کراهیت و عدم آن در صورت تشییع و بردن جنازه برای دفن است پس سوار شدن هنگام مراجعت بدون اشکال جایز است. چنان که حضرت جابر می گوید: «**إن النبیﷺ اتبع جنازة أبی الدحداح ماشیاً و رجع علی فرس**». در سنن أبی داود از حضرت ثوبان روایت است که گفت: «**إن رسول اللهﷺ أتی بدابة و هو مع الجنازة فأبی أن یركب فلما انصرف أتی بدابة فركب. قیل له، فقال: «إن الملائكة كانت تمشی فلم أكن لأركب و هم یمشون فلما ذهبوا ركبت»**».

باید متذکر شد که میت را همانند مال و اسباب، بر دوش گرفتن یا بر پشت مرکب و ماشین گذاشتن مکروه است و در صورت عذر اشکالی ندارد. البته اگر ضرورت برای حمل میت در ماشین و سواری ایجاب بکند، تشییع کنندگان نیز می‌توانند در همان سواری یا سواریهای دیگری سوار شوند.

۱۶۷۳ -﴿ ۲۸ ﴾ (ضَعِيف)

وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَرَأَ عَلَى الْـجَنَازَةِ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ. رَوَاهُ التِّرْمِذِيّ وَأَبُو دَاوُد وَابْن مَاجَه[۱۶۷۳]

۱۶۷۳- (۲۸) عبدالله بن عباسؓ گوید: «پیامبر خداﷺ بر جنازه، سوره‌ی فاتحه را خواندند».

[این حدیث را ترمذی، ابوداود و ابن ماجه روایت کرده‌اند.]

۱۶۷۴ -﴿ ۲۹ ﴾ (صَحِيحٌ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِذَا صَلَّيْتُمْ عَلَى الْـمَيِّتِ فَأَخْلِصُوا لَهُ الدُّعَاءَ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُد وَابْن مَاجَه[۱۶۷۴]

[۱۶۷۳] ترمذی ۳/۳۴۵ح ۱۰۲۶ و ابن ماجه ۱/۴۷۹ح ۱۴۹۵.

[۱۶۷۴] ابوداود ۳/۵۳۸ح ۳۱۹۹؛ ابن ماجه ۱/۴۸۰ح ۱۴۹۷.

۱۶۷۴- (۲۹) ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هر گاه بر مرده‌ای نماز گزاردید، خالصانه برای او دعا کنید».

[این حدیث را ابوداود و ابن ماجه روایت کرده‌اند.]

۱۶۷۵ -﴿ ۳۰ ﴾ (صَحِيحٌ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا صَلَّى عَلَى الْجَنَازَةِ قَالَ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِحَيِّنَا وَمَيِّتِنَا وَشَاهِدِنَا وَغَائِبِنَا وَصَغِيرِنَا وَكَبِيرِنَا وَذَكَرِنَا وَأُنْثَانَا. اللَّهُمَّ مَنْ أَحْيَيْتَهُ مِنَّا فَأَحْيِهِ عَلَى الْإِسْلَامِ وَمَنْ تَوَفَّيْتَهُ مِنَّا فَتَوَفَّهُ عَلَى الْإِيمَانِ. اللَّهُمَّ لَا تَحْرِمْنَا أَجْرَهُ وَلَا تَفْتِنَّا بَعْدَهُ». رَوَاهُ أَحْمَدُ وَأَبُو دَاوُدَ وَالتِّرْمِذِيُّ وَابْنُ مَاجَهْ[۱۶۷۵]

۱۶۷۵- (۳۰) ابوهریره رضی الله عنه گوید: هر گاه رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر جنازه‌ای نماز می‌گزاردند، می‌فرمودند: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِحَيِّنَا وَمَيِّتِنَا وَشَاهِدِنَا وَغَائِبِنَا وَصَغِيرِنَا وَكَبِيرِنَا وَذَكَرِنَا وَأُنْثَانَا. اللَّهُمَّ مَنْ أَحْيَيْتَهُ مِنَّا فَأَحْيِهِ عَلَي الْإِسْلَامِ وَمَنْ تَوَفَّيْتَهُ مِنَّا فَتَوَفَّهُ عَلَي الْإِيمَانِ. اللَّهُمَّ لَا تَحْرِمْنَا أَجْرَهُ وَلَا تَفْتِنَّا بَعْدَهُ»

«خداوندا! زنده و مرده، حاضر و غائب، کوچک و بزرگ و مرد و زن ما را بیامرز. خدایا! هر یک از ما را که زنده می‌داری، به اسلام زنده بدار و هر کس از ما را که می‌میرانی، بر ایمان بمیران. خداوندا! ما را از پاداشش محروم مکن و پس از او، به فتنه نینداز».

[این حدیث را احمد بن حنبل، ابوداود، ترمذی و ابن ماجه روایت کرده‌اند.]

۱۶۷۶ -﴿ ۳۱ ﴾ (ضَعِيف)

وَرَوَاهُ النَّسَائِيُّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْأَشْهَلِيِّ عَنْ أَبِيهِ وانتهت رِوَايَته عِنْد قَوْله: و «أنثانا». وَفِي رِوَايَةِ

۱۶۷۵ ترمذی ۳۴۴/۳ ح ۱۰۲۴؛ ابن ماجه ۴۸۰/۱ ح ۱۴۹۸ و احمد ۳۶۸/۲.

أَبِي دَاوُدَ: «فَأَحْيِهِ عَلَى الْإِيمَانِ وَتَوَفَّهُ عَلَى الْإِسْلَامِ». وَفِي آخِرِهِ: «وَلَا تُضِلَّنَا بعده»[۱۶۷۶]

۱۶۷۶- (۳۱) و نسایی [نیز] این حدیث را از ابراهیم أشهلی، از پدرش روایت کرده است؛ و روایت او، تا جمله‌ی «و أثنانا» است؛ و در روایت ابوداود چنین آمده است: «فأحیه علی الایمان و توفّه علی الاسلام»؛ «پس او را بر ایمان زنده بدار و بر اسلام، بمیران».

و در آخر آن، آمده است: «ولا تضلّنا بعده»؛ «و ما را پس از او، به گمراهی میفکن».

۱۶۷۷ -﴿ ۳۲ ﴾ (صَحِيح)

وَعَنْ وَاثِلَةَ بْنِ الْأَسْقَعِ قَالَ: صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنَّ فُلَانَ بْنَ فُلَانٍ فِي ذِمَّتِكَ وَحَبْلِ جِوَارِكَ فَقِهِ مِنْ فِتْنَةِ الْقَبْرِ وَعَذَابِ النَّارِ وَأَنْتَ أَهْلُ الْوَفَاءِ وَالْحَقِّ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهُ وَارْحَمْهُ إِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَابْنُ مَاجَه[۱۶۷۷]

۱۶۷۷- (۳۲) واثلة بن اسقع رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم همراه ما بر جنازه‌ای نماز گزارد. شنیدیم که دعا می کرد: «اللَّهُمَّ إِنَّ فُلَانَ بْنَ فُلَانٍ فِی ذِمَّتِکَ وَحَبْلِ جِوَارِکَ فَقِهِ مِنْ فِتْنَةِ الْقَبْرِ وَعَذَابِ النَّارِ وَأَنْتَ أَهْلُ الْوَفَاءِ وَالْحَقِّ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهُ وَارْحَمْهُ إِنَّکَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ»؛ «خداوندا! فلانی پسر فلانی، در پناه و امان توست. او را از فتنه‌ی قبر و عذاب آتش [جهنّم] حفظ کن و تو، سزاوار ستایشی. بار خدایا! او را ببخشای و بر او رحم کن، به راستی بخشاینده‌ی مهربانی».

[این حدیث را ابوداود و ابن ماجه روایت کرده‌اند.]

[۱۶۷۶] ابوداود ۵۳۹/۳ ح ۳۲۰۱ و ترمذی ۷۴۰/۴ ح ۱۹۸۶.

[۱۶۷۷] ابوداود ۵۴۰/۳ ح ۳۲۰۲ و ابن ماجه ۴۸۰/۱ ح ۱۴۹۹.

۱۶۷۸ -﴿۳۳﴾ (ضَعِيف)

وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «اذْكُرُوا مَحَاسِنَ مَوْتَاكُمْ وَكُفُّوا عَنْ مُسَاوِيهِمْ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَالتِّرْمِذِيُّ[۱۶۷۸]

۱۶۷۸- (۳۳) عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «نیکی‌های مردگانتان را یاد کنید و از نازیباهای آنان، چشم بپوشید».

[این حدیث را ابوداود و ترمذی روایت کرده‌اند.]

شرح: «کفّوا»: خودداری کنید؛ خویشتن داری کنید؛ امتناع ورزید؛ چشم پوشی کنید.

«مساوی»: جمع «سوء» (برخلاف قیاس): بدی‌ها؛ گناهان؛ خطاها؛ لغزش‌ها؛ شرارت‌ها؛ عیب‌ها؛ نقص‌ها؛ اشکال‌ها؛ نقطه ضعف‌ها.

۱۶۷۹ -﴿۳۴﴾ (صَحِيح)

وَعَنْ نَافِعٍ أَبِي غَالِبٍ قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ عَلَى جَنَازَةِ رَجُلٍ فَقَامَ حِيَال رَأْسه ثُمَّ جاؤوا بِجَنَازَةِ امْرَأَةٍ مِنْ قُرَيْشٍ فَقَالُوا: يَا أَبَا حَمْزَةَ صَلِّ عَلَيْهَا فَقَامَ حِيَالَ وَسَطِ السَّرِيرِ فَقَالَ لَهُ الْعَلَاءُ بْنُ زِيَادٍ: هَكَذَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَامَ على الْجَنَازَة مَقَامَكَ مِنْهَا؟ وَمِنَ الرَّجُلِ مَقَامَكَ مِنْهُ؟ قَالَ: نَعَمْ. رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَابْنُ مَاجَهْ وَفِي رِوَايَةِ أَبِي دَاوُدَ نَحْوُهُ مَعَ زِيَادَةٍ وَفِيهِ: فَقَامَ عِنْدَ عجيزة الْمَرْأَة[۱۶۷۹]

۱۶۷۹- (۳۴) نافع ابوغالب رحمه الله گوید: همراه با انس بن مالک رضی الله عنه بر جنازه‌ی مردی نماز گزاردم؛ وی، کنار سر جنازه ایستاد [و نماز گزارد]. آن گاه [وقتی که جنازه‌ی آن مرد، برداشته شد،] جنازه‌ی زنی از قریش را آوردند. گفتند: ای ابوحمزه! [این جنازه‌ی فلانی، دختر فلانی است؛ پس] بر او نماز بخوان.

[۱۶۷۸] ابوداود ۲۰۶/۵ ح ۴۹۰۰ و ترمذی ۳۳۹/۳ ح ۱۰۱۹.

[۱۶۷۹] ابوداود ۵۳۳/۳ ح ۳۱۹۴؛ ترمذی ۳۵۲/۳ ح ۱۰۳۴ و ابن ماجه ۴۷۹/۱ ح ۱۴۹۴.

آن گاه انس رضی الله عنه در مقابل وسط تخت میّت [یعنی در وسط او] ایستاد.
علاء بن زیاد رضی الله عنه [وقتی تفاوت ایستادن انس رضی الله عنه را برای مرد و زن دید،] خطاب به انس رضی الله عنه گفت: [ای ابوحمزه!] آیا رسول خدا صلی الله علیه وسلم را چنین دیدی که همانجایی که تو برای جنازه‌ی زن و مرد ایستادی، می‌ایستاد؟
انس رضی الله عنه گفت: آری. [ابوغالب رضی الله عنه در ادامه گوید: پس از آن، علاء بن زیاد رضی الله عنه رو به ما کرد و گفت: این را به خاطرتان بسپارید]».
[این حدیث را ترمذی و ابن ماجه روایت کرده‌اند.]
و در روایت ابوداود نیز به همین معنا روایت شده است؛ البته با اندکی زیادت؛ و در روایت آن، آمده است:
«انس بن مالک رضی الله عنه [برای گزاردن نماز جنازه،] در مقابل قسمت کفل زن ایستاد».

شرح: برخی از صاحب نظران فقهی، بر این باورند که صرف نظر از جنسیّت مرده، امام باید در برابر وسط بدنش به نماز بایستد؛ چه آن مرده، زن باشد یا مرد.

ولی برخی دیگر از فقهاء، این را مخصوص زن می‌دانند؛ چون بدین وسیله، ستر و پوشش، بهتر رعایت می گردد.

و امّا در مورد مرد، باید در برابر سرش ایستاد؛ تا امام، بر موضع عورتش، نگاه نکند؛ و این مذهب شافعی، احمد بن حنبل، ابویوسف و روایت حسن از ابوحنیفه است.

در کتاب «هدایه» آمده است که سنّت همین است؛ به دلیل حدیث انس رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه وسلم در جنازه‌ی مردان، در برابر سر آنان و در جنازه‌ی زنان، در نیمه‌ی بدنشان می‌ایستاد.

امّا **علامه طحاوی** رحمه الله می گوید: قول اول، نزد ما، بهتر و خوشایندتر است؛ چنان که روایت مشهور از امام ابوحنیفه رحمه الله این است که: امام، در مرد و زن مرده، در برابر سینه‌ی آنان بایستد؛ و **شیخ ابن همام** رحمه الله نیز، این قول مشهور را ترجیح داده است.

فصل سوم

۱۶۸۰ -﴿ ۳۵ ﴾ (مُتَّفق عَلَيْهِ)

عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى قَالَ: كَانَ ابْن حنيف وَقيس ابْن سَعْدٍ قَاعِدَيْنِ بِالْقَادِسِيَّةِ فَمُرَّ عَلَيْهِمَا بِجَنَازَةٍ فَقَامَا فقيل لهما: إِنَّهَا مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ أَيْ مِنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ فَقَالَا: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَرَّتْ بِهِ جَنَازَةٌ فَقَامَ فَقِيلَ لَهُ: إِنَّهَا جَنَازَة يَهُودِيّ. فَقَالَ: «أليست نفسا؟»[1680]

۱۶۸۰- (۳۵) عبدالرحمن بن ابی لیلیؓ گوید: سهل بن حُنیفؓ و قیس بن سعدؓ در شهر «قادسیة» نشسته بودند. جنازه‌ای از کنار ایشان رد شد. هر دو از جای خود [به خاطر آن] بلند شدند. بدیشان گفته شد که این جنازه، مربوط به اهل ذمّه [که مسلمان نیست] می‌باشد!

این دو صحابه گفتند: بی‌گمان، جنازه‌ای از کنار رسول خداﷺ گذشت و آن حضرتﷺ بلند شد. به پیامبرﷺ گفته شد که: این، جنازه‌ای یهودی است! ولی آن حضرتﷺ فرمودند: «مگر انسان نیست؟» (یعنی بلند شدن، به خاطر انسانیّت اوست؛ نه به خاطر دین او).

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند.]

شرح: «قادسیة»: شهری است کوچک و دارای آب و درختان خرما که بین آن و شهر کوفه، دو منزل یا پانزده فرسنگ راه است. بر سر راه حجّاج قرار دارد و نبرد قادسیه در روزگار عمر بن خطّابؓ نیز در آنجا رخ داده است.

«من اهل الأرض»: یعنی از اهل ذمّه. برای اهل ذمه، «اهل ارض» گفته‌اند؛ چون وقتی مسلمانان، بلاد فارس را فتح کردند، مردم آن را بر روی زمین‌هایشان باقی گذاشتند و فقط به گرفتن خراج، بسنده نمودند.

[1680] بخاری ۲۱۴/۳ ح ۱۳۱۲ و مسلم ۶۶۱/۲ ح (۸۱-۹۶۱).

«اهل ذمّه»:

بنا به عرف اسلامی، شهروندان غیرمسلمانی را که در جامعه‌ی اسلامی اقامت دارند، به نـام **«اهل ذمّه»** یا **«ذمّیان»** نام گذاری کرده‌اند.

«ذمّـه» کلمه‌ای است به معنای عهد و پیمان، ضمانت و امان. علت نامگذاری غیرمسلمانان به این نام، این است که آنان طرفِ عهد و پیمان با خداوند، پیامبر خدا و سـرانجام گـروه مـسلمانان می‌باشند که به مفاد آن عهد، به آنان تعهد داده شده که تحت حمایت اسلام و در سایه‌ی جامعه‌ی اسلامی با آرامش و امنیّت زندگی کنند. پس بنا بر **«قرارداد ذمّه»** غیرمـسلمانان تحـت حمایـت و ضمانت مسلمانان به سر می‌برند.

ذمّی بودن [سبب می‌شود که] به شهروندان غیرمسلمان، چیزی شبیه آنچه که در عصر ما به آن **«تابعیّت سیاسی»** می‌گویند، داده شود.

دولت این تابعیّت را به اَتباع خود می‌داد و از طریـق تابعیّـت سیاسـی بـه حقـوق هموطنـان رسیدگی می‌کرد و ما نیز ملزم به رعایت وظایف و تعهدات آنان هستیم؛ پس شخص ذمّی بر مبنای تعبیر صاحب‌نظران فقهی، جزء **«اهل دار اسلام»** به حساب می‌آید، یا براسـاس تعبیـر معاصـران، جزء دارندگان **«تابعیّت سیاسی»** قلمداد می‌شوند.

عقد ذمّه، یک عقد قرارداد دایمی است که براساس آن غیرمسلمانان متعهد می‌شوند بر دین و آیین خود باقی بمانند. و به شرط پرداخت جزیه و التزام به رعایت احکام و قانون اسلامی در غیر امور دینی از حمایت قشر مسلمان برخوردار مـی‌شـوند، بـا رعایـت چنـین شـرطی، آنـان جـزء **«دارالاسلام»** به حساب می‌آیند. عقد ذمّه حقوق مشترکی را برای هر یک از دو طرف [مسلمانان و غیرمسلمانان] در مقابل آنچه از وظایفی که برعهده‌ی آنان محوّل شده است، ایجاب می‌کند.

«عقد ذمّه»: امان دادن به کافری است که تسلیم مسلمانان گردیده و دادن جزیه را پذیرفته و متعهد گردیده که به احکام و قوانین عمومی اسلام مانند: حدود قتل و دزدی و زنا را گردن بنهد.

و مسئولیّت گفتگو در موردِ امان دادن به طرف مقابل مسلمانان و پذیرش تعهدات آنهـا بـر عهده‌ی امام یا فرماندهان ارتش و نمایندگان رسمی نظام اسلامی است.

و مسلمانان باید از تعرّض به جان و مال و ناموس و حیثیّـت اهـل ذمّـه و اذیـت و آزارشـان

خودداری کنند و چنانچه آنان پیمان و تعهد خود را نقض نمودند، باید مسئولین نظام اسلامی در موردشان تصمیم گیری نمایند، زیرا رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

«هر کس غیرمسلمانی را که با مسلمانان دارای تعهّد متقابل است، آزار دهد، روز قیامت من خود دشمن او خواهم بود».

و چنانچه مسئولین نظام اسلامی مصلحت ببینند، بهتر آن است که کفار اهل ذمه دارای لباس مخصوص یا کارت شناسایی ویژه‌ی خود باشند و در قبرستان مسلمانان دفن نشوند. اما لازم است با آنان با اخلاق و رفتار درست برخورد صورت بگیرد و به مشکلات و مسائل آنها رسیدگی بشود و مستمندان آنها مورد حمایت قرار گیرند و جان و اموالشان به هیچ وجه مورد تعرّض قرار نگیرند.

و آنچه معاهده‌ی ذمّه را باطل می کند، عبارتند از:

۱. خودداری از دادن جزیه یا مالیات.
۲. عدم التزام به احکام و قوانین عمومی مسلمانان.
۳. تعرّض به جان و مال و راهزنی و جاسوسی، و پناه دادن به دشمنان اسلام، و تعرّض به نوامیس مسلمانان.
۴. فحش و بدگویی به خداوند، پیامبر و قرآن.

و آنچه اهل ذمه از آن منع می‌شوند، عبارتند از:

- ساختن کلیسا و کنیسه و مراکز فرهنگی و مذهبی که مرکز جاسوسی و فعالیّت بر علیه مسلمانان بشود، منع می‌شوند.
- در اماکن عمومی از شرابخواری و خوردن گوشت خوک و خوردن و آشامیدن در روزهای ماه مبارک رمضان در ملأ عام، باید خودداری کنند.

۱۶۸۱ - ﴿۳۶﴾ (ضَعِیف)

وَعَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا تَبِعَ جَنَازَةً لَمْ يَقْعُدْ حَتَّى تُوضَعَ فِي اللَّحْدِ فَعَرَضَ لَهُ حَبْرٌ مِنَ الْيَهُودِ فَقَالَ لَهُ: إِنَّا هَكَذَا نضع يَا مُحَمَّدُ قَالَ:

فَجَلَسَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ: «خَالِفُوهُمْ». رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَأَبُو دَاوُدَ وَابْنُ مَاجَهْ وَقَالَ التِّرْمِذِيُّ: هَذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ وَبِشْرُ بْنُ رَافِعٍ الرَّاوِي لَيْسَ بِالْقَوِيِّ[۱۶۸۱]

۱۶۸۱- (۳۶) عبادة بن صامت رضی الله عنه گوید: هر گاه رسول خدا صلی الله علیه وسلم جنازه‌ای را تشییع می‌کردند، تا زمانی که مرده در لَحَد گذاشته نمی‌شد، نمی‌نشستند. پس خاخامی [از خاخام‌های] یهود، خویشتن را به رسول خدا صلی الله علیه وسلم عرضه کرد و خطاب بدیشان گفت: ای محمد، ما نیز این گونه رفتار می‌کنیم.

عبادة بن صامت رضی الله عنه گوید: آن گاه رسول خدا صلی الله علیه وسلم [پس از این ماجرا، پیش از نهاده شدن مرده در لَحَد] بر زمین نشستند و فرمودند: «با یهودیان، مخالفت ورزید».

[این حدیث را ترمذی، ابوداود و ابن ماجه روایت کرده‌اند؛ و ترمذی گفته است: این، حدیثی غریب است و بشر بن رافع - که راوی حدیث است - در حدیث، قوی نمی‌باشد.]

شرح: «حِبر»: اسقف؛ کشیش؛ پاپ [در نزد مسیحیان]. خاخام؛ رئیس کاهنان [در نزد یهودیان]. عالم؛ دانشمند؛ آدم فرهیخته؛ صاحب نظر؛ مرجع دینی یا فکری [از دیدگاه مسلمانان].

«خالفوهم»: در این حدیث، به این موضوع اشاره رفته است که این امّت (امّت محمدی و ملّت قرآنی) از بقیّه‌ی امت‌ها و ملت‌ها جدا است، چراکه افراد این امت از راه راست و درست برخوردارند و یهودیان و مسیحیان و دیگر ادیان و ملل، راه‌های دیگری دارند.

در قرآن و در مجموعه‌ی احادیث نبوی، آیات و روایات زیادی در این زمینه آمده است که مجموعاً این را می‌رساند که این امت از بقیه امت‌ها جدا است. شخصیت منحصر به فردی دارد و نباید دنباله‌رو(ی) یهودیان و مسیحیان و امت‌های دیگر باشد.

به این خاطر واژه‌ی « **خالفوهم** » (باآنها مخالفت کنید) در بسیاری از احادیث تکرار شده است، پس برای امت محمدی، شایسته است که استقلال و هویت خویش را حفظ کنند و به جهان و جهانیان خط و مشی دهند و از عادات و سخنان یهودیان و مسیحیان متأثر نشوند و از رسوم و

[۱۶۸۱] ابوداود ۵۲۰/۳ ح ۳۱۷۶؛ ترمذی ۳۴۰/۳ ح ۱۰۲۰ و ابن ماجه ۴۹۳/۱ ح ۱۵۴۵.

تقالید آنها پیروی نکنند و اخلاق و رفتار آنها را انتخاب ننمایند و درهر حال هویت و شخصیت اسلامی خود را حفظ کنند. دکتر یوسف قرضاوی در این زمینه می‌گوید: «باید ما مسلمانان، شخصیت منحصر به فرد خودمان را دارا باشیم، چون امت اسلامی، امّت وسط است که برای انسان‌ها نمونه است. ما رتبه‌ی استادی امت‌ها را داریم، ما بهترین امت هستیم که برای هدایت انسان‌ها برانگیخته شدیم، پس چرا از دیگران پیروی کنیم؟ پیامبر اکرمﷺ می‌خواهد این مفاهیم را در وجود ما بکارد تا به شخصیت و استقلال خود افتخار کنیم. پیامبرﷺ نمی‌خواهد که ما پیرو و دنباله‌رو و پیرو دیگران باشیم. به هشدار این حدیث که به صورت خبرآمده است توجه کنید:

«لتتبعنّ سنن من قبلکم، شبراً بشبر و ذراعاً بذراع، حتّی لو دخلوا جُحر ضبّ لَدخلتموه»

«وجب به وجب و ذرع به ذرع از روش‌های پیشینیان پیروی خواهید کرد، به نحوی که اگر داخل سوراخ سوسماری هم شوند، شما هم داخل آن خواهید شد.»

یعنی اگر داخل سوراخ سوسمار شوند، سوراخ سوسمار یک مُد می‌شود به نام «مد سوراخ سوسمار» وقتی که موهای پشت سرشان بلند کنند، جوانان ما هم همین کار را می‌کنند حتی خود را مثل سوسک، سیاه می‌کنند، جوانان ما هم به شکل سوسک سیاه در می‌آیند.

کجاست شخصیت منحصر به فرد ما در برابر این تقلید کورکورانه؟ آیا انسان از دین و شخصیت اسلامی خود خارج شود تا از گمراهی دیگران پیروی کند؟

وقتی که از پیامبر اکرمﷺ پرسیدند که: از روش‌های کدام پیشینیان پیروی خواهیم کرد؟ آیا از یهود و نصاری تقلید خواهیم کرد؟ پیامبرﷺ فرمود: پس از چه کسی؟

آیا جای تأسف نیست که اساتید ما یهود و نصاری شوند؟ ما دستوراتی که در «پروتوکلات حکمای صیهون» آمده است، اجرا می‌کنیم، کاری نداریم که نسبت این «پرتوکلات» به حکمای صیهون درست است یا نه، ما دانسته یا نه دانسته، خواسته‌های آنان را اجرا می‌کنیم و مطیع فرمان آنانیم.[أ]

پس مسلمانان باید هوشیار و بیدار باشند و شخصیت منحصر به فرد و مستقل خود را حفظ و حراست کنند و به آئین خویش بنازند و در راستای اجرای اوامر و فرامین مکتب خویش و نشر و

[أ] سنت و بدعت، ترجمه: ابراهیم ساعدی ص ۶۰ ـ ۶۱

پخش آن، از همه چیز بگذرند و به سنّت پیامبرشان و به شخصیت و استقلال خود، افتخار کنند و دنباله‌رو و پیرو دیگران و یهودیان و ترسایان نباشند.

۱۶۸۲ -﴿۳۷﴾ (حسن)

وَعَنْ عَلِيٍّ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمَرَنَا بِالْقِيَامِ فِي الْجَنَازَةِ ثُمَّ جَلَسَ بَعْدَ ذٰلِكَ وَأَمَرَنَا بِالْجُلُوسِ. رَوَاهُ أَحْمَد[۱۶۸۲]

۱۶۸۲- (۳۷) علی بن ابی طالب ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ ما را [به هنگام رد شدن] جنازه [از کنار ما]، به برخاستن و بلند شدن، فرمان می‌دادند؛ آن گاه، پس از آن، رسول خدا ﷺ نشستند و ما را نیز به نشستن، فرمان دادند.

[این حدیث را احمد بن حنبل روایت کرده است.]

۱۶۸۳ -﴿۳۸﴾ (صَحِيح)

وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ قَالَ: إِنَّ جَنَازَةً مَرَّتْ بِالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَابْنِ عَبَّاسٍ فَقَامَ الْحَسَنُ وَلَمْ يَقُمِ ابْنُ عَبَّاسٍ فَقَالَ الْحَسَنُ: أَلَيْسَ قَدْ قَامَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِجَنَازَةِ يَهُودِيٍّ؟ قَالَ: نَعَمْ ثُمَّ جلس. رَوَاهُ النَّسَائِيّ[۱۶۸۳]

۱۶۸۳- (۳۸) محمد بن سیرین ﷺ گوید: جنازه‌ای، از کنار حسن بن علی ﷺ و عبدالله بن عباس ﷺ گذشت. حسن ﷺ برای آن بلند شد، ولی عبدالله بن عباس ﷺ، برای آن، بلند نشد. حسن ﷺ گفت: آیا رسول خدا ﷺ به خاطر جنازه‌ی یهودی، بلند نشدند؟ عبدالله بن عباس ﷺ گفت: آری؛ بلند شدند؛ ولی پس از آن، نشستند.

[این حدیث را نسایی روایت کرده است.]

[۱۶۸۲] احمد ۸۲/۱.

[۱۶۸۳] نسائی ۴/۴۶ح ۱۹۲۴.

شرح: در این احادیث، ذکر چند نکته لازم به نظر می‌رسد:

۱- احادیث به پا خواستن برای جنازه و اقوال علماء در این باره و دلیل کسی که گفته است دستور به پا خواستن برای جنازه منسوخ است:

گروهی به احادیث این باب و امثال آن بر این امر استدلال کرده‌اند که: وقتی جنازه از برابر کسی گذشت باید برای آن به پا خیزد. ابوعمر در «تمهید» می‌گوید: آثار صحیح و ثابتی آمده است که به پا ایستادن برای جنازه را واجب می‌گرداند و جمعی از سَلَف و خَلَف بر این نظراند و آن را منسوخ نمی‌دانند و می‌گویند: کسی که جنازه را تشییع می‌کند نباید بنشیند تا آنکه جنازه از گردن مردمان به زمین نهاده شود. و از جمله ایشان‌اند: حسن بن علی رضی الله عنه، ابوهریره رضی الله عنه، ابن عمر رضی الله عنه، ابن زبیر رضی الله عنه، أبوسعید خدری رضی الله عنه، ابوموسی اشعری رضی الله عنه؛ و از فقهاء: أوزاعی، احمد، اسحاق و محمد بن الحسن.

و جمعی دیگر با این نظر مخالفت کرده و گفته‌اند: برای کسی که جنازه از برابرش می‌گذرد لازم نیست به پا خیزد و کسی هم که جنازه را مشایعت می‌کند می‌تواند بنشیند هر چند جنازه بر زمین نهاده نشده باشد. و از جمله‌ی اینان‌اند: عروة بن زبیر رضی الله عنه، سعید بن مسیّب، علقمه، أسود، نافع، ابن جبیر؛ و از فقهاء: ابوحنیفه، مالک، شافعی، ابویوسف و محمد و این نظر از جمع دیگری از اصحاب و تابعین نیز نقل شده است. و جمعی دیگر هم نظر بر توسعه و تخییر دارند و می‌گویند: می‌تواند به پاخیزد، و می‌تواند بنشیند و این قول احمد، اسحاق، ابن حبیب و ابن ماجشون از مالکیه است و این گروه برآنند که دستور به قیام در برابر جنازه منسوخ است و تمسّک اینان در این باره به احادیث ثابت و یقینی است، از آن جمله: روایت مسلم، از علی رضی الله عنه است: **«رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در آغاز برای جنازه به پا می‌خاستند، سپس بعد از آن نشستند و به نشستن دستور ندادند»**؛ و از ابی‌معمر روایت است که گفت: جنازه‌ای از برابر ما گذشت، پَس من برخاستم. اما علی رضی الله عنه گفت: چه کسی این را به تو فتوا داده است؟ گفتم: ابوموسی اشعری رضی الله عنه. علی رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این کار را جز یک بار انجام ندادند زیرا این منسوخ شد و از آن نهی نمودند. نووی می‌گوید: حدیث منسوخ نیست و ادعای نسخ در همچون مواردی صحیح نمی‌باشد زیرا جمع بین احادیث ممکن است. اما عینی می‌گوید: حدیث علی رضی الله عنه که ذکر شد بر نسخ صراحت دارد.

۲- آیا مراد از نهاده شدن جنازه، گذاشتن آن بر زمین است یا بر لحد؟ در این باره دو روایت وجود دارد که روایت گذاشتن بر زمین از راویان قوی‌تر برخوردار است. و در «درّالمختار» آمده است: برای مشایعت کننده‌ی جنازه نشستنِ قبل از گذاشتن جنازه و برخاستن بعد از نهادن آن بر زمین؛ مکروه است. ابن عابدین رحمه الله می گوید: یعنی ایستادن بعد از برداشتن آن از گردنهای مردم بر زمین مکروه است. در کتابهای **خانیه** و **عنایه** نیز این چنین آمده است.

اما در «**محیط**» به خلاف آن چنین آمده است: افضل این است که تا خاک را بر وی هموار نمی کنند ننشیند.

اما در «**بحر**» آمده است که: نظر اول، اَولیٰ است. چنان که در «**بدائع**» آمده است: باکی نیست که بعد از گذاشتن جنازه بر زمین، بنشیند، زیرا از عبادة بن صامت رضی الله عنه روایت شده است که: رسول الله صلی الله علیه وسلم نمی‌نشستند تا آنکه مرده در لحد گذاشته می‌شد، و به (همان شیوه) با اصحاب خویش بر سر قبری ایستاده بودند که فردی یهودی گفت: ما نیز با مردگان خویش این‌چنین می کنیم! پس رسول خدا صلی الله علیه وسلم نشستند و به اصحاب خویش نیز فرمودند: با آنان مخالفت کنید، یعنی در ایستادن. و مقتضای این روایت، کراهت تحریم ایستادن بعد از گذاشتن میّت بر زمین است مگر آنکه حاجت و ضرورتی در میان باشد.

۳- منسوخ شدن ایستادن برای جنازه:

این سخن عبدالله بن عباس رضی الله عنهما: «**پیامبر صلی الله علیه وسلم برای جنازه بلند شدند؛ ولی پس از آن نشستند**»، احتمال دو معنا را دارد؛ **نخست اینکه**: رسول الله صلی الله علیه وسلم برای جنازه ایستادند ولی آنگاه که جنازه از ایشان دور شد، نشستند. و این احتمال را نیز دارد که: رسول الله صلی الله علیه وسلم زمانی برای جنازه به پا می‌ایستادند ولی بعداً این کار را ترک کردند. بنابراین احتمال؛ نایستادن رسول الله صلی الله علیه وسلم برای جنازه نشان می‌دهد که دستور نخست ایشان به ایستادن برای جنازه، مفید وجوب نبوده بلکه مفید استحباب بوده است. چنان که احتمال این معنی نیز هست که این عمل ناسخ وجوب قیام برای جنازه باشد؛ ولی معنای اول راجح‌تر است چرا که احتمال مجاز در امر، بر ادعای نسخ اولی است. اما فقط جماعتی که از جمله‌ی آنها سلیم رازی و بعضی دیگر از شافعیه هستند، قیام را مکروه می‌دانند.

ملا علی قاری می‌گوید: به یک نکته باید دقت کرد و آن اینکه: سخن ما در مورد ایستادن به هنگام دیدن جنازه است در حالی که این حدیث مفید منع ایستادن تا گذاشته شدن جنازه بر زمین می‌باشد که این قضیه‌ی دیگری است. و نباید این دو مسئله را با مسئله‌ی ایستادن برای جنازه که از بعضی بزرگان دیده می‌شود، درهم‌آمیخت.

۱۶۸۴ -﴿۳۹﴾ (صَحِيح)

وَعَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ كَانَ جَالِسًا فَمُرَّ عَلَيْهِ بِجَنَازَةٍ فَقَامَ النَّاسُ حَتَّى جَاوَزَتِ الْجَنَازَةُ فَقَالَ الْحَسَنُ: إِنَّمَا مُرَّ بِجَنَازَةِ يَهُودِيٍّ وَكَانَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى طَرِيقِهَا جَالِسا وَكره أَن تعلوا رَأسه جَنَازَة يَهُودِيّ فَقَامَ. رَوَاهُ النَّسَائِيّ[1684]

۱۶۸۴- (۳۹) جعفر بن محمد [باقر]رحمه‌الله از پدرش [علی بن حسین رحمه‌الله] روایت می‌کند که وی گفت: حسن بن علی رضی‌الله‌عنه [در جایی] نشسته بود. از کنار وی، جنازه‌ای عبور داده شد. [برخی از] مردم به خاطر جنازه بلند شدند و ایستادند [و بر روی زمین ننشستند،] تا آن که جنازه، [از مقابل آن‌ها] گذشت. آن گاه حسن رضی‌الله‌عنه گفت: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم بر سر راهی نشسته بودند که از آن راه، جنازه‌ی فردی یهودی، عبور داده شد؛ و آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وسلم ناپسند دانستند که جنازه‌ی یهودی، بالاتر از سر ایشان باشد؛ از این رو برخاستند.

[این حدیث را نسایی روایت کرده است.]

شرح: «**مُرَّ**»: عبور داده شد؛ گذشت؛ رد کرده شد.

«**جاوزت**»: رد شد؛ عبور کرد؛ پشت سر گذاشت.

«**کره**»: بد دانست؛ ناخوشایند دانست.

«**تعلوا**»: بالا رود؛ اوج بگیرد؛ بالاتر باشد.

[1684] نسائی ۴/۴۷ح ۱۹۲۷.

۱۶۸۵ -﴿ ۴۰ ﴾ (ضَعِيف)

وَعَنْ أَبِي مُوسَى أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِذَا مَرَّتْ بِكَ جَنَازَةُ يَهُودِيٍّ أَوْ نَصْرَانِيٍّ أَوْ مُسْلِمٍ فَقُومُوا لَهَا فَلَسْتُمْ لَهَا تَقُومُونَ إِنَّمَا تَقُومُونَ لِمَنْ مَعَهَا من الْمَلَائِكَة». رَوَاهُ أَحْمد[۱۶۸۵]

۱۶۸۵- (۴۰) ابوموسی اشعری رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هر گاه از کنار شما، جنازه‌ی فردی یهودی یا مسیحی و یا مسلمان گذشت، پس به خاطر آن، بلند شوید؛ [و بدانید که در حقیقت،] برای [ادب و احترام] آن، بلند نمی‌شوید و به پا نمی‌خیزید؛ بلکه به خاطر فرشتگانی که با اوست، بلند می‌شوید».

[این حدیث را احمد بن حنبل روایت کرده است.]

۱۶۸۶ -﴿ ۴۱ ﴾ (صَحِيح)

وَعَنْ أَنَسٍ أَنَّ جَنَازَةً مَرَّتْ بِرَسُولِ اللّٰهِ فَقَامَ فَقِيلَ: إِنَّهَا جَنَازَةُ يَهُودِيٍّ فَقَالَ: «إِنَّمَا قُمْت لِلْمَلَائكَة». رَوَاهُ النَّسَائِيّ[۱۶۸۶]

۱۶۸۶- (۴۱) انس رضی الله عنه گوید: جنازه‌ای از کنار رسول خدا صلی الله علیه وسلم گذشت؛ آن حضرت بلند شدند. گفته شد: به راستی آن، جنازه‌ی فردی یهودی است! رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «جز این نیست که من، به خاطر فرشتگانی [که با اوست،] برخاستم».

[این حدیث را نسایی روایت کرده است.]

شرح: «للملائکة»: مراد یا فرشتگان رحمت است، یا فرشتگان عذاب.

[۱۶۸۵] احمد ۳۹۱/۴.

[۱۶۸۶] نسائی ۴۸/۴ ح (۱۹۲۸).

۱۶۸۷ - ﴿ ۴۲ ﴾ (لم تتمّ دراسته)

وَعَنْ مَالِكِ بْنِ هُبَيْرَةَ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَمُوتُ فَيُصَلِّي عَلَيْهِ ثَلَاثَةُ صُفُوفٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا أَوْجَبَ». فَكَانَ مَالِكٌ إِذَا اسْتَقَلَّ أَهْلَ الْجَنَازَةِ جَزَّأَهُمْ ثَلَاثَةَ صُفُوفٍ لِهَذَا الْحَدِيثِ. رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ

وَفِي رِوَايَةِ التِّرْمِذِيِّ: قَالَ كَانَ مَالِكُ بْنُ هُبَيْرَةَ إِذَا صَلَّى الْجَنَازَة فَتَقَالَّ النَّاسَ عَلَيْهَا جَزَّأَهُمْ ثَلَاثَةَ أَجْزَاءٍ ثُمَّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ صَلَّى عَلَيْهِ ثَلَاثَةُ صُفُوفٍ أَوْجَبَ». وروى ابْن مَاجَه نَحوه[۱۶۸۷]

۱۶۸۷- (۴۲) مالک بن هبیرة رضی الله عنه گوید: از رسول خدا صلی الله علیه وسلم شنیدم که می‌فرمودند: «هر مسلمانی که بمیرد و سه صف از مسلمانان، بر او نماز گزارند، [بهشت بر او] واجب می‌شود»؛ و روش مالک بن هبیرة رضی الله عنه بر آن بود که هر گاه مردم را برای گزاردن نماز جنازه، اندک می‌یافت، آنان را به خاطر این حدیث، به سه صف، تقسیم می‌کرد.

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است؛ و در روایتی از ترمذی، چنین آمده است:]

«چون مالک بن هُبیرة رضی الله عنه بر جنازه‌ای نماز می‌گزارد و مردم را برای گزاردن نماز جنازه، اندک می‌یافت، آنان را به سه صف تقسیم می‌کرد و می‌گفت: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هر کس که سه صف [از مسلمانان]، بر او نمازگزارند، بهشت بر او، واجب می‌شود».

شرح: «استقلّ»: کم دانست؛ اندک یافت؛ ناچیز شمرد؛ اندک دید.

«جزّأهم»: آنان را تقسیم کرد؛ آنان را بخش بخش کرد.

[۱۶۸۷] ابوداود ۵۱۴/۳ ح ۳۱۶۶؛ ترمذی ۳۴۷/۳ ح ۱۰۲۸ و ابن ماجه ۴۷۸/۱ ح ۱۴۹۰.

۱۶۸۸ -﴿۴۳﴾ (ضَعِيفٌ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الصَّلَاةِ عَلَى الْجَنَازَةِ: «اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبُّهَا وَأَنْتَ خَلَقْتَهَا وَأَنْتَ هَدَيْتَهَا إِلَى الْإِسْلَامِ وَأَنْتَ قَبَضْتَ رُوحَهَا وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِسِرِّهَا وَعَلَانِيَتِهَا جِئْنَا شُفَعَاءَ فَاغْفِرْ لَهُ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[1688]

۱۶۸۸-(۴۳) از ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم در مورد نمازگزاردن بر جنازه، روایت شده است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم چنین دعا کردند:

«اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبُّهَا وَأَنْتَ خَلَقْتَهَا وَأَنْتَ هَدَيْتَهَا إِلَي الْإِسْلَامِ وَأَنْتَ قَبَضْتَ رُوحَهَا وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِسِرِّهَا وَعَلَانِيَتِهَا جِئْنَا شُفَعَاءَ فَاغْفِرْ لَهُ»؛ «خدایا! پروردگار او تویی. تو، او را آفریده‌ای و تو، او را به سوی اسلام، راه نموده‌ای؛ و تو، روحش را گرفتی و تو، بر نهان و آشکارش، آگاهتری. ما نزد تو آمده‌ایم تا برای او شفاعت کنیم؛ پس او را ببخشای».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است.]

شرح: «**جئناک شفعاء له**»: «**شفاعت**»: در لغت به معنای «معاونت» است و در اصطلاح این است که در روز قیامت برخی از بندگان مقرّب خداوند در حق بعضی از بندگان گنهکار، وساطت و میانجیگری کنند.

در قرآن مجید شفاعت به سه صورت بیان شده است:

۱) آیاتی که شفاعت را به کلّی نفی می‌کنند [بقره/۴۸ و ۵۴ مدثر/۴۸]

۲) آیاتی که شفاعت را منحصر به ذات خدا می‌نماید [زمر/۴۴]

۳) آیاتی که به شفاعتِ مقرّبین الهی با کسب اجازه‌ی پروردگار دلالت دارد [بقره/۲۵۵، طه/۱۰۹، نجم/۲۶]

اگر توجه شود آیات قسمت اول در خصوص کفّار و مجرمین است که کاملاً مستحق

[1688] ابوداود ۵۳۸/۳ ح ۳۲۰۰ و احمد ۴۵۸/۲.

عذابند و جای ایشان آتش است که می گوید: «هیچ گونه شفاعتی درباره‌ی آنان نخواهد شد.» در آیات قسمت دوم که می‌فرماید: «به غیر از خدا کسی شفاعت نخواهد کرد» با این بیان می‌خواهد شفاعتی را که کفار و مشرکین به آن عقیده داشتند و بتها را شفیع مطلق می‌پنداشتند، رد کند.

آیات قسمت سوم، شفیعانی را در روز قیامت ثابت می کند؛ منتهی توضیح می‌دهد که این شفاعت‌کنندگان، بتها و معبودان نیستند که کفار می‌پندارند بلکه فقط کسانی حق شفاعت خواهند داشت که خداوند به ایشان اجازه دهد و از مقربین درگاه الهی باشند، و این شفاعت درباره‌ی کسانی خواهد بود که خدا به بخشوده شدن آنان راضی باشد:

﴿...وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ٱرْتَضَىٰ ...﴾ (انبیاء/۲۸)

بندگانِ مقرّب الهی شفاعت نمی‌کنند، مگر در حق کسی که خداوند راضی باشد. [ر.ک: پاورقی شرح عقاید اهل سنّت ص۱۹۲]

و باید دانست که شفاعت، نه تشویق به گناه است، و نه چراغ سبز برای معاصی و گناهان، و نه عامل عقب‌افتادگی، و نه چیزی شبیه پارتی‌بازی در جامعه‌های دنیای امروز است. و چنین شفاعتی در روز قیامت باعث جری شدن گنهکاران نمی‌شود. متأسفانه توده‌ی عوام مسلمانان، پیرامون آیات و احادیث وارده درباره‌ی شفاعت حضرت محمد ﷺ برای برخی از گنهکاران هیاهویی راه انداخته‌اند و این هیاهو و دلبستگی شدید توده‌ی عوام به احادیث شفاعت، چنین پنداری به وجود آورده است که قوانین جزاء و پاداش اعمال، منسوخ و باطل گردیده و نزدیک است که آتش دوزخ بر مؤمنانِ گنهکار و عاصی، سرد و سالم شود و به آنان آسیبی نرساند فراوان پیش می‌آید که این جاهلان در فرضیه‌های خود افراط می کنند و بیش از حد به شفاعت اطمینان دارند و امیدوارند، لذا مرتکب وخیمترین گناهان می‌شوند و می گویند: «امّت محمد ﷺ در خیر است و امّت را چه غم که چون محمد ﷺ پشتیبان دارد.» هرگز حضرت محمد ﷺ پشتیبانِ گناهکاران نیست. و بی گمان این مسلک و این تفکر، غلط و از درجه‌ی اعتبار ساقط است، و حضرت محمد ﷺ نخستین کسی است که با آن مخالفت می کند و با این شیوه تفکر، می‌ستیزد. ما به هیچ وجه احادیث صحیحی را که درباره‌ی شفاعت آمده است رد نمی‌کنیم و منکر

آنها نیستیم بلکه آنها را در جایگاه مخصوص و ویژه‌ی آنها، اثبات می کنیم و از معانیِ خاصّ آنها تجاوز نمی‌نمائیم تا دچار تحریف کلمات پیامبر ﷺ از مواضع آنها نشویم. و باید هر مسلمان بداند که شفاعت حدود و شرایطی دارد و هر گناهکاری مشمول شفاعت و عفو الهی نتواند بود، و شفاعت به سه شرط انجام می گیرد:

الف) خدا به شفاعت کننده، اجازه‌ی شفاعت بدهد. [بقره/۲۵۵، یونس/۳]

ب) آنچه درخواست و شفاعت می‌شود پسندیده و درست و مورد رضای خدا باشد. [طه/۱۰۹، انبیاء/۱۰۹، نساء/۸۵]

ج) خدا راضی شود از کسی که برای او شفاعت می گردد. [انبیاء/۲۸، نجم/۲۶]

بنابراین نباید شفاعت را با شفاعتِ نادرستی که عوام گمان می کنند که انبیاء و اولیاء در دستگاه الهی نفوذ دارند و مانع اجرای حکم خدا می‌شوند و به قول معروف، پارتی بازی می کنند، یکی دانست، چرا که این اجازه‌ی شفاعت درجه و رتبه‌ای است به مقربین درگاه الهی که برای تجلیل مقامشان به آنها داده می‌شود و مسلماً شفاعت آنها در حق کسانی خواهد بود که در عین ایمان و عمل صالح، لغزشهایی نیز داشته‌اند و احتیاج به وساطت دارند و این شفاعت در خصوص آنان، اِرفاق و تخفیف عذاب است و این شفاعت به اذن خداوند و برای کسی است که صلاحیّت آن را دارد، پس عامل شفاعت یکی رحمت و لطفِ بی‌کران الهی است و دیگر حکمت خداو ایمان و عمل صالح فرد که او را شایسته‌ی این لطف می کند.

۱۶۸۹ - ﴿۴۴﴾ (صَحِيح)

وَعَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ قَالَ: صَلَّيْتُ وَرَاءَ أَبِي هُرَيْرَةَ عَلَى صَبِيٍّ لَمْ يَعْمَلْ خَطِيئَةً قَطُّ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: اللَّهُمَّ أَعِذْهُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ. رَوَاهُ مَالِك[۱۶۸۹]

۱۶۸۹- (۴۴) سعید بن مسیّب رحمه الله گوید: پشت سر ابوهریره رضی الله عنه بر جنازه‌ی

[۱۶۸۹] مالک ۲۲۸/۱ ح ۱۸ کتاب جنائز.

پسربچه‌ای نماز گزاردم که هرگز مرتکب گناهی نشده بود؛ از ابوهریره رضی الله عنه شنیدم که [در نماز جنازه‌ی آن پسر بچه] می‌گفت:
«اللهم أعذْه من عذاب القبر»؛ «بار خدایا! او را از عذاب قبر، نجات بده».
[این حدیث را مالک روایت کرده است.]

شرح: «وراء»: پشت؛ آن سو.
«خطیئة»: گناه؛ خطا؛ جرم؛ جنایت.
«قط»: هرگز؛ ابداً؛ هیچ وقت؛ به هیچ وجه. ظرف زمان برای استغراق گذشته و مختص به نفی است؛ هرگز؛ «لم یعمل الخطیئة قط»؛ «هرگز [در تمامی طول عمر خود]، گناهی مرتکب نشد».
«اَعِذْه»: او را پناه بده؛ نجاتش بده.

۱۶۹۰ - ﴿۴۵﴾ (لم تتمّ دراسته)
وَعَنِ الْبُخَارِيِّ تَعْلِيقًا قَالَ: يَقْرَأُ الْـحَسَنُ عَلَى الطِّفْلِ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَيَقُولُ: اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لَنَا سلفا وفرطا وذخرا وَأَجرا[1690]

۱۶۹۰- (۴۵) از بخاری - به طور معلّق - روایت است که گفت: حسن بصری رحمه الله در جنازه‌ی کودکان، [پس از تکبیر اول، به جای «سبحانک اللهم...»] سوره‌ی فاتحه را می‌خواند و می‌گفت:
«اللهم اجعله لنا سلفاً و فرطاً و ذخراً و أجراً»؛ «بار خدایا! او را برای ما مزدی که پیشاپیش داده می‌شود بگردان؛ و او را برای ما، ذخیره و اجری بگردان».

شرح: «و عن البخاری تعلیقاً»:
حدیث معلّق:
۱- تعریف «حدیث معلّق»:

[1690] بخاری ۲۰۳/۳ اظهار نظر در باب خواندن فاتحه در کتاب جنائز.

الف) تعریف لغوی: «معلّق»، اسم مفعول از «علّق الشیء بالشیء» است؛ یعنی «آن چیز را به آن چیز آویخت و بدان مربوط ساخت و آن را معلّق گذارد.»

و این سند را فقط به سبب اتصالش به جهت بالا، و انقطاعش از جهت پائین، به «معلّق» نام نهاده‌اند؛ مثل اینکه همانند چیزی است که به سقف یا مانند آن آویزان و معلّق شده باشد.

ب) تعریف اصطلاحی: حدیث معلق عبارت است از: «**ماحذف من مبدأ اسناده راوٍ فاكثر علي التوالي**»؛ حدیثی است که از اول سلسله‌ی سند، یک تن از راویان یا بیشتر، به دنبال هم افتاده باشد.

۲- برخی از صورتهای حدیث معلّق:

الف) اینکه تمام سند حذف شود و سپس -به عنوان مثال- گفته شود: «**قال رسول الله ﷺ كذا**».

ب) اینکه تمام اسناد حدیث -به جز صحابی، یا صحابی و تابعی- حذف شود.[أ]

۳- مثال حدیث معلّق:

همانند آنچه بخاری در مقدمه‌ی باب «**مايُذكر في الفخذ**» [آنچه در مورد ران پا آمده است] روایت کرده که وی گفته است: «و قال ابوموسی: غطّی النبی ﷺ رکبتیه حین دخل عثمان»[ب]؛ [وقتی عثمان رضی الله عنه وارد شد، پیامبر ﷺ دو زانوی خویش را پوشاند.]

این حدیث، معلّق است چرا که بخاری تمام اسناد حدیث را به جز صحابی -که ابوموسی اشعری باشد- حذف نموده است [و خودش به طور مستقیم از ابوموسی روایت می‌کند.]

۴- حکم حدیث معلّق:

حدیث معلّق، حدیثی مردود و غیرقابل قبول و ناپذیرفتنی و بی‌اعتبار می‌باشد، چرا که چنین حدیثی، فاقد شرطی از شرائط قبول [و صحّت حدیث] به نام شرط «**اتصال سند**» می‌باشد. و این عدم اتصال سند، با حذف یک راوی یا بیشتر از آن -از اسناد حدیث- تحقق پیدا می‌کند [و چطور می‌توان به چنین حدیثی اعتماد و اطمینان کرد] با وجودی که ما هیچ گونه آگاهی و اطلاع از حالات این راویانِ حذف شده در دست نداریم!

[أ] شرح نخبه، ص ۴۲.

[ب] بخاری کتاب الصلاة، ج ۱، ص ۹۰.

۵- حکم احادیث معلّقِ صحیح بخاری و صحیح مسلم:

حکم پیشین - حدیث معلّق، حدیثی مردود و بی‌اعتبار است - مخصوص حدیث معلّقِ مطلق بود؛ ولی اگر حدیث معلّق، در یکی از کتابهایی یافت شود که فقط در آنها به تدوین و گردآوری احادیث صحیح پرداخته شده - مانند صحیح بخاری و صحیح مسلم - در این صورت، برای حدیث معلّق، حکم خاصّی در نظر گرفته می‌شود که در بحث حدیث «**صحیح**»[أ] به این موارد اشاره شد، و بد نیست که در اینجا نیز همان مطالب را یادآوری کنیم که:

الف) مواردی از احادیث معلّق در صحیحین که با الفاظ و صیغه‌های جزم و قطعی به کسی نسبت داده شده است؛ مانند: «**قالَ**» و «**ذَكر**» و «**حَكي**»؛ [مثلاً بدون ذکر سند گفته شود: «**قال رسول الله ﷺ كذا و كذا**» یا «**قال مجاهد كذا**»، یا «**رَوي ابوهريرة كذا و كذا**»، یا «**ذَكر ابن عباس كذا و كذا**»، یا «**حَكي ابن مسعود كذا و كذا**» و عباراتی شبیه اینها]؛ در این صورت، مطالبی که پس از این الفاظ و صیغه‌ها می‌آیند، محکوم به صحّت هستند و این صیغه‌ها دلیل بر صحّت حدیثِ معلق می‌باشند [و به کار بردن این الفاظ، بیانگر اطمینان آنها از فلان گفته می‌باشد.]

ب) و احادیث معلّقی که در آن به الفاظ و صیغه‌های «**تمریض**» [صیغه‌ای که در آن لفظ حتمی و قطعی به کار نرفته باشد]، مانند: «**قيل**» و «**ذُكِر**» و «**حُكي**». این گونه احادیث، صحیح تلقی نمی‌شوند و آنچه که پس از این صیغه‌های غیرقطعی می‌آید، محکوم به صحّت نیست، بلکه احادیث معلّقی که در صحیحین با صیغه‌ی تمریض [غیرقطعی] آورده شده باشند، این احادیث ممکن است صحیح باشند و ممکن است حسن باشند [به خاطر وجود سند تقویت کننده] و ممکن است ضعیف باشند. ولی با این حال، باز هم در چنین اسنادی، حدیث واهی و سست و ضعیف و بی‌پایه وجود ندارد، چرا که این حدیث در کتابی وارد شده است که عنوان «**صحیح**» بودن را یدک می کشد [و امکان ندارد که در آن، حدیثی واهی و ضعیف و سست و بی‌پایه وجود داشته باشد] و طریق شناخت حدیث صحیح از غیرش، همان تحقیق و بررسی از اسناد این حدیث و حکم مناسب و شایسته درباره‌ی [صحّت یا ضعف] آن است.[ب]

[أ] در فقره ۱۱، بحث «چه حدیثی از احادیثی که شیخان به روایت آن پرداخته‌اند، محکوم به صحّت است؟».

[ب] علماء احادیث معلّق صحیح بخاری را ارزیابی و مطالعه و بررسی کرده‌اند و اسانید متصل آن را بیان نموده‌اند. و

۱۶۹۱ -﴿۴۶﴾ (ضَعِيف)

وَعَنْ جَابِرٍ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «الطِّفْلُ لَا يُصَلَّى عَلَيْهِ وَلَا يَرِثُ وَلَا يُوَرَّثُ حَتَّى يَسْتَهِلَّ». رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَابْنُ مَاجَهْ إِلَّا أَنَّهُ لَمْ يَذْكُرْ: «وَلَا يُورث»[۱۶۹۱]

۱۶۹۱- (۴۶) جابر بن عبدالله رضی الله عنه گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «نوزاد، بر او نماز گزارده نمی‌شود؛ ارث نمی‌برد؛ و از او، ارث برده نمی‌شود، تا آن که در او، نشانه‌هایی از زندگانی یافته شود».

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است؛ و ابن ماجه نیز این حدیث را روایت کرده است؛ با این تفاوت که وی، عبارت «**ولایورث**» را ذکر نکرده است.]

بهترین کسی از عهده‌ی این کار برآمده، حافظ ابن حجر می‌باشد که اسانید متصل بخاری را در کتابی با عنوان «**تغلیق التعلیق**» تدوین و گردآوری نموده است.

[به طور کلّی، حافظ ابن حجر، احادیث معلّق صحیح بخاری را این چنین ارزیابی می‌کند:

احادیث معلّق صحیح بخاری به دو دسته تقسیم می‌شوند:

الف) احادیث معلّق مرفوعی که بخاری آنها را در ابواب دیگر به صورت مسند و موصول آورده است که تعداد آنها ۱۱۸۱ حدیث می‌باشد.

ب) احادیث معلّق مرفوعی که در صحیح بخاری و در ابواب دیگر آن، به صورت مسند و موصول نقل نشده باشند. تعداد اینها ۱۶۰ حدیث می‌باشد که این نیز خود به دو بخش تقسیم می‌شود:

۱- احادیثی که با صیغه‌ی جزم و قطعی آورده شده‌اند که این گونه احادیث ممکن است بر شرط بخاری باشند و یا بر کم‌تر از شرط بخاری باشند، هر چند که ممکن است در نزد دیگران صحیح و یا حسن باشند، و البته ممکن است بعضی از اینها ضعیف نیز باشند. علی الخصوص به خاطر انقطاع در سند.

۲- احادیث معلّقی که با صیغه‌ی تمریض -غیرقطعی- آورده شده‌اند که این نوع احادیث جز موارد اندکی برشرط بخاری نیستند و آنهایی که بر شرط او هستند، دلیل اینکه آنها را با این صیغه آورده است، چون خواسته که آنها را با معنی نقل کند.

اما احادیث مرفوع معلّقی که در صحیح بخاری نباشند و با صیغه‌ی تمریض آورده شده باشند، این احادیث ممکن است صحیح باشند، هر چند که بر شرط بخاری نیستند و ممکن است حسن باشند -به خاطر وجود سند تقویت کننده- و ممکن است «ضعیف فرد» باشند، اما عمل اجماع اهل علم، موافق آنها باشد؛ و ممکن است «ضعیف فرد» باشند، اما تقویت کننده‌ای نداشته باشند که احادیث از این نوع آخر در صحیح بخاری بسیار اندک‌اند. آنچه که گفتیم، حکم تمامی احادیث معلّق مرفوع بخاری می‌باشد که بخاری آنها را با صیغه‌ی جزم -قطعی- و یا با صیغه‌ی تمریض -غیرقطعی- نقل کرده است. مقدمه‌ی فتح الباری، فصل چهارم، صص ۱۵ و ۱۶.]

[۱۶۹۱] ترمذی ۳۵۰/۳ ح ۱۰۳۲ و ابن ماجه ۴۸۳/۱ ح ۱۰۳۲.

شرح: «یستهلّ»: نوزاد پس از تولد، صدایش را به گریه بلند کند. در اینجا، مراد این است که در نوزاد، پس از تولد، نشانه‌های زندگی، از قبیل: حرکت و غیره یافته شود.

پیشتر نیز بیان شد، نوزادی که در حال ولادت، در او نشانه‌های حیات و زندگی یافته می‌شود؛ [مانند این که پس از تولّد، صدایش را به گریه بلند کرد و در او نشانه‌های زندگی، از قبیل: حرکت و غیره یافته شد،] هم نامگذاری می‌شود و هم غسل داده می‌گردد و هم بر وی نماز جنازه گزارده می‌شود؛ [زیرا جابربن عبدالله رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «**اَلطِّفْلُ لاٰيُصَلِّي عَلَيْهِ وَ لاٰيَرِثُ وَ لاٰ يُوْرَثُ حَتّٰي يَسْتَهِلَّ**» (ترمذی و ابن ماجه)؛ *«نوزاد بر او نماز خوانده نمی‌شود، ارث نمی‌برد و از او ارث برده نمی‌شود تا آن که در او نشانه‌هایی از زندگانی یافته شود».*]

و اگر چنانچه نوزادی متولّد شد و پس از تولّد، صدایش را به گریه بلند نکرد و در او نشانه‌های حیات و زندگی یافته نشد، در آن صورت - بنا به قول مختار و برگزیده - غسل داده می‌شود و در جامه‌ای پیچانیده و دفن می گردد و بر وی نماز جنازه، گزارده نمی‌شود؛ همانند کودکی که به همراه یکی از پدر و مادر [کافرش، از سرزمین دشمن - دارحرب -] به اسارت گرفته شده باشد [و سپس بمیرد؛ که در آن صورت غسل داده می‌شود و در جامه‌ای پیچانیده و دفن می‌گردد و بر وی نماز جنازه گزارده نمی‌شود؛] مگر آن که یکی از پدر و مادرش، یا خود کودک، مسلمان گردد و یا هیچ یک از پدر و مادرش همراه با او به اسارت گرفته نشود؛ [که در این صورت‌ها، کودک غسل داده می‌شود و کفن و دفن می‌گردد و بر وی نماز جنازه خوانده می‌شود.]

۱۶۹۲ - ﴿۴۷﴾ (صَحِيح)

وَعَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَقُومَ الْإِمَامُ فَوْقَ شَيْءٍ وَالنَّاسُ خَلْفَهُ يَعْنِي أَسْفَلَ مِنْهُ. رَوَاهُ الدراقطني وَأَبُو دَاوُد[1692]

۱۶۹۲- (۴۷) ابومسعود انصاری رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم از این نهی کردند که امام، بر فراز چیزی بایستد و حال آن که مردم (مقتدیان)، در

[1692] ابوداود ۳۹۹/۲ ح ۵۹۷؛ دار قطنی ۸۸/۲ ح ۱ باب نهی رسول الله أن یقوم الإمام فوق شیء.

پشت سر وی، در جایی پایین‌تر از او، ایستاده‌اند.

[این حدیث را دار قطنی در کتاب «**المجتبی**»، در «**کتاب الجنائز**» روایت کرده است.]

شرح: براساس حدیث بالا، علماء وَصاحب نظران اسلامی گفته‌اند: یکی از شرط‌های نماز جنازه، آن است که میّت بر زمین نهاده شده باشد؛ از این رو، اگر چنانچه میّت در پشت سر نمازگزاران نهاده شده باشد، در آن صورت نماز جنازه بر میّت، صحیح نیست.

* میّت، حاضر باشد؛ [زیرا نماز جنازه بر میّت غائب، جایز نیست.] یا از بدن میّت، بیشتر آن یا نصف آن به همراه سرش، وجود داشته باشد.
* و فردی که بر جنازه، نماز می‌گزارد، نباید بدون عذر، بر مرکب و چهارپایی سوار باشد؛ [زیرا قیام در نماز جنازه، از ارکان می‌باشد؛ از این رو، بدون عذر، ترک نمی‌گردد. و همچنین، فردی که بر جنازه نماز می‌گزارد، نباید بدون عذر، نشسته نماز را بخواند.]
* میّت، بر زمین نهاده شده باشد؛ از این رو، اگر چنانچه میّت، [بدون عذری از عذرها،] بر چهارپا یا بر دستان مردم؛ حمل شده بود، در آن صورت – بنا به قول مختار و برگزیده – نماز خواندن بر وی جایز نیست؛ مگر آن که عذری وجود داشته باشد. [یعنی اگر میّت، به جهت عذری از عذرها بر مرکب یا بر دستان مردم نهاده شده بود، در آن صورت نماز خواندن بر وی جایز است.

و همچنین اگر میّت بر تختی نهاده شده بود که آن تخت، بر زمین قرار داشت، در آن صورت نیز، نماز خواندن بر وی جایز است.]







دفتر نشر: تربت جام – خیابان قاضی محمد نعیم – پلاک ۱۰۹

تلفن: ۲۲۲۸۵۶۱–۲۲۴۵۴۷۳–۰۵۲۸ همراه: ۰۹۱۵۵۲۸۰۳۴۱

تلفن نشر: ۲۲۲۸۵۶۱-۰۵۲۸